

هو

۱۲۱

(جلد چهاردهم)

ترجمه‌ی فارسی تفسیر شریف

بیان السّعادة فی مقامات العبادة

تألیف

عارف شهیر

جناب حاج سلطان محمد گنابادی ملقب به سلطانعلیشاه

طاب ثراه

مترجمان

محمد آقا - رضاخانی و حشمت‌الله ریاضی

ناشر : سرّالاسرار

شناسنامه‌ی کتاب

نام کتاب : ترجمه‌ی فارسی تفسیر شریف بیان السعادة فی مقامات العبادہ جلد چهاردهم

نام مولف : جناب حاج سلطان محمد گنابادی ملقب به سلطان علیشاه طاب ثراه

مترجمان : محمد آقا رضاخانی و حشمت‌الله ریاضی

ویراستار : سید عزیزالله قائمی (طباطبایی)

نوبت چاپ : چاپ نخست ۱۸ ذی‌الحجّة ۱۴۲۲ (عید غدیر خم) ۱۳۸۰

تایپ کامپیوتری : خانم نفیسه بذرکار

تیراژ : ۲۵۰۰ جلد

هدیه : ۶۲۰۰۰ ریال

لیتوگرافی چاپ و صحافی : سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

کلیه‌ی حقوق برای مترجمان محفوظ است.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ
وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ
وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

يا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ، يا مُدَبِّرَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، يا مُحوِّلَ الْحَوَالِ
وَالْأَحْوَالِ حَوِّلْ خَالِنَا إِلَى أَحْسَنِ الْحَالِ

ترجمه‌ی فارسی جلد چهاردهم تفسیر شریف بیان السَّعاده فی مقامات
العباده تألیف عاشق‌پا کباخته‌ی ولایت کبرای الهی شهید فی سبیل الله، عارف
شهریر مولانا المؤمن حضرت آقای حاج سلطان محمد گنابادی بیدختی ملقب به
سلطانعلیشاه رحمته علیه را که در ایام عاشورای اباعبدالله علیه السلام، مصادف با نوروز سال
۱۳۸۱ شمسی آماده‌ی چاپ گردید.

با کمال عجز، انکسار و نیازمندی جهت امعان نظر و تصحیح نهایی
تقدیم راهنمای درویشان زمان، الهادی الی الشریعة والطریقه المنتهی فی الفقر
والفنا مرضی اولیاء الله مولانا المعظم جناب آقای الحاج دکتر نور علی تابنده
مجذوبعلیشاه نمودیم.

حضرت آقای سلطانعلیشاه رحمته علیه در تمام تألیفات و زندگی پر فیض و
برکتشان به چهارده نور سرمدی فروزان علیه السلام که چهاردهمین، نور علی نور این
انوار طیبیه امام عصر عجل الله تعالی فرجه می باشد کسب نور نموده‌اند.

در اخبار معصومین علیهم السلام عدد چهارده تفسیرها و تأویلات مهمی وجود
دارد؛ از جمله: هفت سیر نزولی و هفت سیر صعودی انسان که عدد چهارده را
حایز می شود، همچنین سیر صعودی و نزولی وحی و کلام الهی را می توان از
رموز عدد چهارده شمرد.

به هر ترتیب نتیجه‌ای که از کلام الله مجید و تفسیر آن به دست می آید؛

او اوّل، او آخر، او ظاهر و او باطن می باشد.

لَيْسَ فِي الدُّارِ غَيْرُهُ دِيَار

نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست

چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

و اما در این جلد ترجمه‌ی تفسیر سوره‌هایی زیر تقدیم علاقمندان می گردد: المجادله، الحشر، الممتحنه، الصف، الجمعه، المنافقون، التغابن، الطلاق، التحريم، الملك، القلم، الحاقّة، المعارج، نوح، الجنّ، المزمل، المدثر، القيامة، الدهر، المرسلات، النبأ، النازعات، عبس، التكوير، الانفطار، الانشقاق، البروج، الطارق، الاعلى، الغاشية، الفجر، البلد، الشمس، الليل، الضحى، الانشراح، التين، العلق، القدر، البيّنة، الزلزلة، العاديات، القارعة، التكاثر، العصر، الهمزة، الفيل، القریش، الماعون، الكوثر، الكافرون، النصر، تبت، الاخلاص، الفلق و الناس.

سوره‌ی المجادله

در تفسیر آیه‌ی **إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنْ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا** و **وَلَيْسَ بِضَارٍّ لَهُمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** ضمن شرح بسیار مفصّل و آموزنده مرقوم فرموده اند: ... و در اینجا نجوی به خواب بد تعبیر شده است.

از نبی ﷺ روایت شده که فرمود: هر گاه شما سه نفر بودید دو نفر از شما بدون سوّمی نجوی نکنند که این مطلب موجب حزن و اندوه او می شود.

از امام صادق عليه السلام آمده است: سبب نزول این آیه آن است که فاطمه عليها السلام در خواب دید که رسول خدا صلى الله عليه وآله قصد دارد خودش با فاطمه و علی و حسن و حسین عليهم السلام از مدینه خارج شوند، پس بیرون آمدند و از دیوارهای مدینه

گذشتند و به دو راهی رسیدند که رسول خدا ﷺ از دست راست رفتند تا به جایی رسید که در آنجا درخت خرما و آب بود.

پس رسول خدا ﷺ گوسفندی را خرید که در یکی از دو گوشش نقطه‌های سفیدی بود، و دستور ذبح آن را داد، وقتی آن را خوردند در همانجا از دنیا رفتند.

فاطمه علیها السلام در حالی که گریه می‌کرد و ناراحت بود بیدار شد، این خواب را به رسول خدا ﷺ نگفت، صبح که شد رسول خدا ﷺ با الاغی آمد و فاطمه علیها السلام را بر آن سوار نمود و دستور داد که امیرالمؤمنین علیه السلام و حسن و حسین علیهما السلام از مدینه بیرون روند همان طور که فاطمه علیها السلام در خواب دیده بود، وقتی دیوارهای مدینه را پشت سر گذاشتند به یک دو راهی رسیدند، رسول خدا ﷺ از طرف راست حرکت کرد همان طور که فاطمه علیها السلام در خواب دیده بود تا رسیدند به جایی که در آنجا نخل و آب بود، رسول خدا ﷺ گوسفندی را با همان اوصافی که فاطمه علیها السلام در خواب دیده بود خرید و دستور ذبح آن را داد، بعد از ذبح آن را بریان نمودند.

تا خواستند از گوشت آن بخورند فاطمه علیها السلام بلند شد و از آنان دور شد در حالی که گریه می‌کرد و می‌ترسید آنها از دنیا بروند.

رسول خدا ﷺ فاطمه علیها السلام را خواست و با گریه او روبرو شد و فرمود: دخترم چه شده که گریه می‌کنی؟

فاطمه عرض کرد: یا رسول الله ﷺ دیشب در خواب چنین و چنان دیدم، رفتار شما همان طور بود که من در خواب دیده‌بودم و لذا از شما دور شدم تا مرگ شماها را نبینم.

پس رسول خدا ﷺ بلند شد و دو رکعت نماز خواند و سپس با

پروردگارش مناجات نمود و جبرئیل بر او نازل شد و گفت: یا محمد ﷺ کسی که به فاطمه علیها السلام این خواب را پیش آورده است شیطان می‌باشد که به او «زها» گفته می‌شود و مؤمنین را در خوابشان اذیت می‌کند و چیزهایی به آنان می‌نماید که موجب اندوهشان می‌گردد.

پس رسول خدا ﷺ به جبرئیل امر نمود که آن شیطان را بیاورد، وقتی شیطان خدمت رسول خدا ﷺ رسید، رسول خدا ﷺ به او فرمود: تو این خواب را برای فاطمه علیها السلام پیش آوردی؟

شیطان گفت: بلی یا محمد ﷺ پس رسول خدا ﷺ سه مرتبه در سه جابر او تف کرد و آب دهان انداخت.

سپس جبرئیل به محمد ﷺ عرض کرد: ای محمد ﷺ هر گاه تو یا یکی از مؤمنین در خواب چیز ناخوشایندی را دید بگوید: «أَعُوذُ بِمَا عَادَتْ بِهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ الْمُرْسَلُونَ وَعِبَادُهُ الصَّالِحُونَ مِنْ شَرِّ مَا رَأَيْتُ مِنْ رُؤْيَائِي» و سوره‌ی حمد و معوذتین و قل هو الله احد را بخواند و سه مرتبه آب دهان به طرف چپ بیاندازد.

دیگر آنچه که در خواب دیده به او ضرری نمی‌رساند.

پس خدای تعالی بر رسولش این آیه را نازل نمود: «إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ... تا آخر».

و از رسول خدا ﷺ آمده است: هر گاه یکی از شما چیز ناخوشایندی در خواب دید از آن طرف که خوابیده به طرف دیگر بگردد و بگوید: «إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ».

سپس بگوید: «عُدْتُ بِمَا عَادَتْ بِهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَنْبِيَاؤُهُ الْمُرْسَلُونَ وَ عِبَادُهُ الصَّالِحُونَ مِنْ شَرِّ مَا رَأَيْتُ وَ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ

الرَّجِيمِ» و مقصود از همه‌ی این آیات منافقین امت است اگر چه نزول آیه در باره‌ی غیر آنان باشد.

همچنین ضمن شرح مفصل مرقوم فرموده‌اند که:

از علی ع روایت شده‌است: در کتاب خدا آیه‌ای است که قبل از من کسی به آن عمل ننموده و بعد از من نیز کسی به آن عمل نخواهد کرد و آن آیه‌ی نجوی است.

من دیناری داشتم آن را به ده درهم فروختم و هرگاه که با رسول خدا ص نجوامی کردم در هر نجوی یک درهم صدقه می‌دادم.

سوره‌ی الحشر

در تفسیر آیه‌ی مرقوم فرموده‌اند: فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ آنان به حقیقت رستگاران عالمند.

روایت شده که مردی نزد رسول خدا ص آمد و از گرسنگی شکایت کرد، پس رسول خدا ص به خانه‌های همسرانش فرستاد و آنها گفتند: جز آب چیزی نداریم.

رسول خدا ص فرمود: چه کسی امشب این مرد را نگهداری می‌کند؟ علی بن ابی طالب عرض کرد: من یا رسول الله. و آمد نزد فاطمه ع گفت: جز غذای یک شام چیزی نداریم ولی ما مهمانمان را بر خود مقدم می‌داریم.

پس علی ع گفت: ای دختر محمد دختر بچه را بخوابان و چراغ را خاموش کن، وقتی صبح شد و علی ع نزد رسول خدا ص رفت قضیه را به خبر داد، پس چیزی نگذشت که خدای تعالی این آیه را نازل نمود: «و یؤثرون علی انفسهم...»

بعضی گفته‌اند: به بعضی از صحابه سربريانی اهدا شد در حالی که فقیر و تهی دست بود، آن را به همسایه‌اش فرستاد، و آن سر در میان نه (۹) همسایه گردش کرد و در آخر به دست اوّلی برگشت، آن وقت این آیه نازل شد: «و یؤثرون علی انفسهم».

بعضی گفته‌اند: رسول خدا ﷺ در روز بنی نضیر به انصار گفت: اگر خواستید از اموال و دیارتان بین مهاجرین تقسیم کنید و در این غنیمت شما هم با آنان شریک باشید، اگر خواستید اموال و خانه‌هایتان مال خودتان باشد و چیزی از غنیمت به آنان نرسد، انصار گفتند: بلکه ما از اموال و خانه‌هایمان به آنان می‌دهیم و در غنیمت نیز آنان را ترجیح می‌دهیم و خود ما از غنیمت چیزی نمی‌خواهیم، سپس این آیه نازل شد.

بعضی گفته‌اند: آیه درباهی آن هفت نفر نازل شد که در روز احد تشنه شدند و آبی آوردند که فقط به اندازه‌ی یک نفر بود، که یکی از آنان گفت: آب را به فلانی بدهید.

و همین طور دور زدند و بین هفت نفر آب چرخید و هیچ یک نخوردند و از تشنگی مردند و خدای تعالی آنان را به وسیله این آیه مدح نمود.

سوره‌ی الممتحنه

در تفسیر آیه‌ی رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مَرْقُومٌ فرموده‌اند:

از امام صادق علیه السلام آمده‌است که فرمود: از فرزندان آدم مؤمنی نبود مگر آنکه فقیر بود و کافری نبود مگر آنکه غنی بود، تا آنکه ابراهیم علیه السلام آمد و عرض کرد پروردگارا ما را امتحان برای کفار قرار نده پس خداوند در میان مؤمنین اموال و احتیاجاتی قرار داد، چنانچه در کفار نیز اموال و حاجاتی قرار داد.

من می‌گویم: بر مؤمنین واجب است از ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ تشکر نمایند و این کار او را که منت بر مؤمنین گذاشته فراموش نمایند.

سوره‌ی الصّف

در تفسیر آیه‌ی **كَانَهُمْ بُنِينَ مَّرْصُوصٍ** مرقوم فرموده‌اند:

از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا» آیا می‌دانید سبیل و راه خدا چیست؟ من راه خدا هستم که خداوند مرا منصوب نموده که بعد از رسولش از من پیروی نمایند.

در تفسیر آیه‌ی **وَدِينِ الْحَقِّ** مرقوم فرموده‌اند:

راه به سوی خدا که سبب و صول به حق است، یا مسبب از حق است که آن ولایت مطلقه است، بنابر این طریق به سوی خدا با این وصف علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و ولایت او است.

در تفسیر آیه‌ی **هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجْرَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ**

مرقوم فرموده‌اند: آیا شما را به تجارتی سودمند که شما را از عذاب دردناک نجات بخشد دلالت کنم آن تجارت این است که به خدا و رسول او ایمان آرید.

مقصود ایمان خاص و بیعت ایمانی ولوی است.

در تفسیر آیه‌ی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ** مرقوم داشته‌اند: ای کسانی که با بیعت خاص ولوی ایمان آورده‌اید یاران خدا باشید.

چون لطیفه‌ی انسانی فطری، لطیفه‌ی ولوی که آن انسانیت اختیاری است مظهر خدای تعالی و نصرت آن مظهر با علوم اخروی و اعمال صالح

نصرت و یاری خدامی باشد، جانشین و خلیفه‌ی خدا نیز مظهر خداست، نصرت و یاری او نصرت و یاری خداست؛ لذا مقصود از نصرت و یاری خدا یاری همان لطیفه‌ی و همان خلیفه است و آن را بانصرت و یاری خدا ادا نمود تا اشاره به این باشد که نصرت آن دو در حقیقت نصرت خداست.

سوره‌ی الجمعه

در تفسیر آیه‌ی كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا مرقوم داشته‌اند:

در سختی حمل و خستگی و بهره نبردن از آن بلکه ضرر کردن از سنگینی و خستگی حمل آن مانند حمار است.

پس کسی که قرآن را یاد بگیرد و به آنچه که در آن است عمل نکند از اهل همین مثل است، هر کس که می‌خواهد باشد، مانند صحابه‌ای که همت کردند و قرآن را از تغییر و تحریف نگه داشتند و به تلاوت و قرائت آن همت گماردند. ولی به آنچه که در قرآن بود از قبیل مراعات عترت و موذت و پیروی از آنها عمل نمودند و همچنین این مثل شامل کسانی می‌شود که قرآن را یاد گرفتند و احکام آن را فهمیدند و به آنچه که در آن است عمل کردند، یا احکام شریعت را یاد گرفتند و به آن عمل کردند ولی منظورشان از علم زندگی دنیا بود، نه زندگی آخرت و چه خوب گفته است مولوی رحمته‌الله

علمهای اهل دل حمّالشان	علمهای اهل تن احمالشان
علم چون بر دل زند یاری شود	علم چون بر تن زند باری شود

سوره‌ی المنافقون

در تفسیر آیه‌ی فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ مرقوم داشته‌اند: از راه خدا باز داشتند، یا اعراض کردند.

سَبِيلِ اللَّهِ راه خدا عبارت از علی عليه السلام و ولایت او است.
 در تفسیر آیهی وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ
 الْمُتَنَفِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ مرقوم داشته‌اند: عزت دنیوی و اخروی برای خدا و نزد
 خدا و برای کسی است که از حزب خدا باشد، اگر چه بر حسب نظرهای ظاهر بین
 مغلوب باشند.

این آیات همان طور که از قمی آمده‌است و درباره‌ی غزوه‌ی بنی
 المصطلق در سال پنجم هجری نازل شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن غزوه خارج شد،
 وقتی از غزوه برگشت بر سر چاهی نزول نمود که آب آن اندک بود و سیار هم
 پیمان انصار بود و جهجاه بن سعید غفاری اجیر عمر بن خطاب بود، هر دو بر سر
 چاه آمدند و دلویشان را انداختند، دلو سیار به دلو جهجاه گیر کرد.

سیار گفت: دلو من است جهجاه گفت: دلو من است، جهجاه سیلی به
 صورت سیار زد و از آن خون آمد، سیار طائفه‌ی خزرج را ندا زد و جهجاه
 قریش را صدا کرد، همه سلاح به دست گرفتند و نزدیک بود فتنه واقع شود،
 عبدالله بن ابی صدا را شنید و گفت: این صدا چیست؟ قضیه را به او گفتند.
 به شدت غضبناک شد و سپس گفت: من این مسیر را دوست نداشتم، من
 ذلیل‌ترین عرب هستم، من گمان نمی‌کردم بمانم و چنین چیزی بشنوم و حال
 تغییر نکند.

سپس به اصحابش رو کرد و گفت: این عمل و کار شماست، آنان را به
 منزلهای خود راه دادید و با اموالتان کمک کردید و با جانهایتان حفظ کردید و
 گردنهایتان را برای کشته شدن آماده نمودید، پس او زنان شما را بیوه و
 کودکان را یتیم نمود، اگر آنان را اخراج می‌کردید عیال غیر شما می‌شدند،
 سپس گفت: اگر ما به مدینه برگردیم ما عزیزها ذلیلها را بیرون می‌کنیم و زید بن
 ارقم که نوجوان بود در میان آن جمع سخنان عبدالله بن ابی را شنید و رسول
 خدا صلی الله علیه و آله در وقت گرمای زیر سایه‌ی درختی نشسته بود و نزد او گروهی از
 اصحابش از مهاجر و انصار بودند، زید آمد و آنچه را که عبدالله بن ابی گفته بود
 به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد.

رسول خدا ﷺ فرمود: شاید تو توهم و خیال کردی ای نوجوان، گفت: نه به خدا سوگند، من توهم نکردم.

رسول خدا ﷺ فرمود: شاید تو بر آن خشم کردی، گفت: نه به خدا سوگند من غضبناک نشدم؛ فرمود: شاید اشتباه فهمیدی گفت: نه به خدا سوگند. رسول خدا ﷺ به شقران مولای خود فرمود: بار شتر را ببندد.

شقران شتر رسول خدا ﷺ را آماده کرد و رسول خدا ﷺ سوار شد و مردم این مطلب را فهمیدند و گفتند: رسول خدا ﷺ چنین نبود که در مثل چنین وقتی حرکت کند، پس مردم حرکت کردند.

تا آنجا که راوی گفت: رسول خدا ﷺ همه‌ی روز را در حرکت بود و با هیچ کس سخن نمی‌گفت.

طایفه‌ی خزرج بر عبدالله بن ابی هجوم آوردند و او را سرزنش و ملامت کردند.

عبدالله قسم خورد که چیزی نگفته است و هیچ یک از این سخنان را بر زبان نیاورده است.

خزرجیها گفتند: بلند شو، با ما نزد رسول خدا ﷺ برویم و از وی عذر خواهی کنیم عبدالله به علامت قبول گردنش راکج کرد.

وقتی تاریکی شب فرارسید باز رسول خدا ﷺ همه‌ی شب و روز را در حرکت بود و جز برای نماز نزول نمی‌کردند، وقتی صبح شد رسول خدا ﷺ و اصحابش نزول نمودند در حالی که بیداری شب آنها را خسته کرده بود.

پس عبدالله بن ابی خدمت رسول خدا ﷺ رسید و سوگند یاد کرد که هیچ یک از این سخنان را نگفته است و او شهادت می‌دهد به لا اله الا الله و این که تو رسول خدا ﷺ هستی و زید بر من دروغ بسته است.

رسول خدا ﷺ این مطلب را از او قبول نمود و خزرجیها بر زید بن ارقم حمله بردند و به او ناسزا می‌گفتند.

تا آنکه راوی گفت: بر پیامبر ﷺ وحی نازل شد، وقتی وحی نازل شد اصحابش را جمع کرد و سوره‌ی منافقین را بر آنها خواند.

بدین ترتیب خدای تعالی عبد الله بن ابی را رسوا نمود.
 از امام کاظم علیه السلام آمده است: خدای تعالی کسی را که در ولایت علی علیه السلام
 و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله تابع و پیرو رسول خدا صلی الله علیه و آله نباشد منافق نامیده است و هر
 کس را که امامت وصی او را انکار کند به منزله‌ی کسی قرار داده که محمد صلی الله علیه و آله
 را انکار نماید و بر این مطلب خداوند قرآن نازل نموده و فرموده: ای محمد صلی الله علیه و آله
 اگر منافقین آمدند و در مورد ولایت وصی تو گفتند ما شهادت می‌دهیم تو
 رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی و خداوند شهادت می‌دهد منافقین به ولایت علی علیه السلام دروغ
 می‌گویند.

سوره‌ی التَّغَابُن

در تفسیر آیه‌ی وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ مرقوم داشته‌اند: بازگشت شما به سوی
 او است، این جمله ترغیب و تهدید است. یعنی آماده‌ی حضور نزد خدا باشید و
 مهیّا شوید که با بهترین وجه نزد او بروید.
 در تفسیر آیه‌ی وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا فرموده‌اند: نور نازل گشته همان
 ولایت علی علیه السلام که با هر پیامبری به طور سرّی بوده است و با محمد صلی الله علیه و آله به طور
 سر و آشکار بوده است و در اخبار به امامت و به امامت تفسیر شده است.
 و از امام باقر علیه السلام از این آیه سؤال شد فرمود: نور به خدا سوگند ائمه علیهم السلام
 هستند، هر آینه نور امام در قلوب مؤمنین روشن تر از آفتاب است که روز را
 روشن می‌کند و اینان کسانی هستند که دل‌های مؤمنین را روشن می‌کنند و
 خداوند نور آنها را از هر کس که بخواهد می‌پوشاند.
 بدان که نور چیزی است که ذات او ظاهر و روشن باشد، غیر خودش را
 روشن کند و این حق وجود است، که وجود در ذاتش ظاهر و روشن است به
 خوبی که قدیمی‌ترین بدیهیات و اوّل مدرکات است و بعد از تعیین مفهوم
 نخستین چیزی است که مورد سؤال قرار می‌گیرد.
 زیرا که سؤال با «ما» شارح که سؤال از مفهوم لفظ است بر سؤال به
 اهل بسیطه مقدّم است، بعد از تعیین مفهوم لفظ سؤال جز با اهل بسیطه نمی‌شود.
 بعد از سؤال با اهل بسیطه نوبت سایر سؤالها می‌رسد و معنای این که

وجود ظاهرکننده‌ی اشیاست این است که هیچ شیئی از اشیا بر مدرکی از مدارک ظاهر نمی‌شود مگر با وجود.

و وجودی که به ذات خود ظاهر و ظاهرکننده‌ی غیرمی‌باشد عبارت از مشیّت است که آن فعل حقّ اوّل تعالی است و اضافه نسبت او به اشیاست و آن همان ولایت مطلقه است که جمیع ولایتهای جزئی حصّه‌هایی از آن است. (و آنچه که) هر موجودی به وسیله‌ی آن وجود پیدا می‌کند و هر ظاهر و روشنی بخشی به وسیله‌ی آن ظهور می‌یابد.

حتّی نور عرضی که به وسیله‌ی آن سطوح، اشکال و الوان ظاهر و آشکار می‌شوند، که اگر وجود نبود آن نور نه بر چشمها ظاهر می‌شد و نه اشیا را ظاهر می‌ساخت.

وقتی هر امامی متصل به مشیّت نمی‌شد به نحو اتّصال در قوس صعود پس از آنکه در قوس نزول مانند سایر اشیا به مشیّت متصل بود و با همین اتّصال است که در کسی که به او متصل است اثر می‌گذارد و افاده‌ی فعلیّت وجودی در قوس صعود می‌کند، که این فعلیّت قبلاً برای او حاصل نبود.

و با همین فعلیّت است که وجود او بر او ظاهر می‌شود، نور را به امام قبل از اتّصال به امام تفسیر کرده‌اند.

و آن فعلیّت وجودی است که در فعلیّت‌های شخص متصل به امام حادث شده و مقوم سایر فعلیّت‌ها و محیط به آنهاست.

و آن عبارت از ایمان است که بایعت خاصّ و لوی داخل در قلب مؤمن می‌شود و با همان فعلیّت است که بر مؤمن سالک دقایق اخلاق او ظاهر می‌شود؛ دقایق و نکاتی که باریکتر از پوست، پنهان‌تر از راه رفتن مورچه در روی سنگ صاف در شب تاریک.

و بر او مانند این شرک خفی ظاهر می‌شود، در حالی که امثال این شرک قبل از آن برای او ظاهر نبود و با نور شمع و چراغ یا با نور ستارگان و ماه ظاهر نمی‌شد.

حتّی با نور خورشید هم که نورانی‌تر است ظاهر نمی‌شد و از جهت

همین نور ولایت و همین ظهور و روشنی است که مؤمن گاهی خودش را بدتر از هر بدکار، گناهکارتر از هر گناهکار می بیند، گاهی نفس خودش به شدت مورد غضب خود قرار می گیرد.

از جهت همین ظهور است که دنیا برای او زندان می شود و این همان ظهور علمی، حالی و وجدانی است.

و گاهی امام با صورت ملکوتی نورانیش بر سینه‌ی سالک ظاهر می شود و این ظهور همان ظهور قائم علیه السلام در عالم صغیر است و در این هنگام است که زمین وجود سالک با نور پروردگارش روشن می شود و روشنایی آن شدیدتر از روشنی زمین عالم کبیر با نور آفتاب است و از جهت شدت روشنایی در آن هیچ کجی و ناهمواری نمی بینی و در آن هنگام است که زمین اخبارش را حدیث می کند و بارها و سنگینیهایش را بیرون می ریزد.

سوره‌ی الطلاق

در آیه‌ی وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا فرموده‌اند: کسی که در مخالفت کردن او امر و نواهی خدا و تجاوز از حدود او از خدا بترسد؛ خداوند برای او راه خروج از شبهات دنیا و سختیهای روز قیامت و از هر فتنه و بلایی در دنیا یا آخرت قرار می دهد و به همه‌ی این معانی در اخبار اشاره شده است و شاید اطلاق لفظ «مخرج» بدان جهت بوده که آن را نسبت به هر چیزی که ممکن است بر آن صادق شود تعمیم دهد.

از امام صادق از پدرانش از علی علیه السلام آمده است: کسی را که خداوند به او روزی بدهد در حالی که با پایش قدمی بر نداشته و دستش را به سوی آن دراز نکرده و بازبانش در مورد آن سخنی نگفته و لباس برای آن پوشیده چنین شخصی از کسانی است که خدای تعالی در کتابش آنها را ذکر کرده و فرموده: «و من يتق الله تا آخر آیه...»

از امام صادق علیه السلام آمده است: گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی این آیه نازل شد در راه روی خود بستند و به عبادت روی آوردند و گفتند:

این آیه را ما رابس است.

این خبر به رسول خدا ﷺ رسید و در پی آنها فرستاد و فرمود: چه چیزی شما را وادار به این کار کرده، گفتند: ای رسول خدا ﷺ تو متکفل روزی‌های ماشدی و ماهم به عبادت روی آوردیم. رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که چنین کند دعای او مستجاب نمی‌شود، بر شما باد طلب روزی کردن.

سوره‌ی التَّحْرِيم

در تفسیر آیه‌ی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا** ای کسانی که با بیعت عامّ ایمان آورده‌اید.

به وسیله‌ی بیعت خاصّ به سوی خدا توبه کنید، یا معنی آیه این است: ای کسانی که با بیعت خاصّ ایمان آورده‌اید توبه کنید و از مقام نفوس خویش به سوی خدای تعالی برگردید که مظهر او دل‌های شماست.

توبه‌ای که از لگه‌ی بازگشت خالص باشد، یا توبه‌ای که صاحبش را نصیحت کند، بدین گونه که برگزیده نادم و پشیمان باشد و عازم بر ترك گناه در آینده باشد، یا مقصود توبه‌ای است که پارگی‌های پدید آمده در دین را وصله کند و پارگی‌های را بدوزد، فاصد را اصلاح نماید.

و لفظ «نصوح» از «نصح» به معنای خیاطت و دوختن است، یا مقصود توبه‌ای است که با دست و لیّی امر در بیعت خاصّ و لوی انجام گیرد، چه آن توبه چیزی است که صاحبش را از هر بدی و غلّ و غشّ رهایی می‌بخشد و آن توبه‌ای است که به وسیله‌ی آن صاحبش هر بدی و رذیلت را می‌بیند و نفسش را در رهایی از آن پند می‌دهد، و آن چیزی است که هر پارگی را که ما قبل از آن برای نفس واقع می‌شود میدوزد و وصله می‌کند.

بدان که توبه بر حسب صورت دارای معانی متعددی است، چه معنای توبه این است که انسان بگوید: من به سوی خدا توبه می‌کنم، یا به سوی خدا توبه کردم، یا به نبیّ یا ولیّ زمان خود رجوع کند و به دست او بیعت کند، بیعت عامّ یا بیعت خاصّ.

و بر گناهان قالبی پشیمان شود، بر رذایل نفسانی نادم باشد، بر عقائد باطل نادم گردد، از لحاظ نسبت افعال یا صفات با وجود به خودش برگردد، بر رنگارنگ شدن در مقاماتش نادم باشد و طلب تمکین نماید و به خدا بازگشت نماید.

سوره‌ی الملك

در تفسیر آیه‌ی لِبَلِّوْكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا مرقوم فرموده‌اند: ... و خوب بودن عمل با نیت خوب و کامل محقق می‌شود و نیت خوب با عقل کامل تحقق پیدا می‌کند و لذا در اخبار متعدد وارد شده: مقصود این است که معلوم شود عقل کدام یک کامل تر و تمام تر است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور این نیست که عمل کدام یک بیشتر است، بلکه مقصود این است که عمل کدام یک به صواب و واقع نزدیکتر است و صواب بودن عمل عبارت از خداترسی و نیت صادق است، سپس فرمود: باقی ماندن بر عمل تا آنجا که عمل خالص شود سخت تر از اصل عمل است.

و عمل خالص آن است که بخواهی جز خدا کسی تو را حمد نکند و نیت برتر از عملست، آگاه باشید که نیت همان عمل است، سپس این قول خدا را تلاوت نمود: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَا كَلَّتِيَه» هر کس طبق نیت خودش عمل می‌کند. در تفسیر آیه‌ی أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بدون انحراف از مقصد.

از امام کاظم علیه السلام از این آیه سؤال شد فرمود: خداوند مثل زده‌است، کسی که از ولایت علی علیه السلام تجاوز نماید مانند کسی است که بر رویش راه می‌رود، در کارش هدایت نمی‌یابد، هر کس پیرو علی علیه السلام باشد بر راه راست است و راه راست امیرالمؤمنین علیه السلام است.

سوره‌ی القلم

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزِلُّوكَ بِأَبْصَرِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ

وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ مَرْقُومٌ فرموده‌اند: مُحَمَّدٌ ﷺ یا قرآن، یا قرآن ولایت علی ﷺ.

بعضی گفته‌اند: این آیه هنگام نزول قرآن و قرائت آن نازل شد، چون در آن هنگام از شدت بغض و حسد طوری به رسول خدا ﷺ نگاه می‌کردند که نزدیک می‌شد با نظر کردن او را مصروع سازند.

در خبر آمده‌است: این آیه وقتی نازل شد که رسول خدا ﷺ بازوی علی ﷺ را گرفت و او را بلند کرد و فرمود: «من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه» که در آن هنگام کفار به همدیگر می‌گفتند: به چشمان او نگاه کنید که چگونه می‌چرخد، گویی دو چشم دیوانه است.

و بعضی گفته‌اند: درباره‌ی چشم زخم نازل شده‌است، چون روایت شده که در بنی اسد کسانی بودند که چشم می‌زدند و بعضی می‌خواستند رسول خدا ﷺ را چشم بزنند.

و در روایت آمده‌است: چشم بد مرد را داخل قبر و شتر را داخل دیگ می‌کند.

روایت شده که امام صادق ﷺ به مسجد غدیر مرور نمود، پس نگاه به سمت چپ مسجد کرد و فرمود: آنجا جای پای رسول خدا ﷺ است که فرمود: «من كنت مولاه فعليّ مولاه» سپس به جانب دیگر نظر افکند و فرمود: آنجا خیمه‌ی بعضی از منافقین است، وقتی دیدند امام دستش را بلند کرده به همدیگر گفتند: به چشمان او نگاه کنید که چگونه می‌چرخد گویی که دو چشم دیوانه است.

پس در این موقع جبرئیل ﷺ نازل شد و این آیه را آورد و إِنَّ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَرِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

سوره‌ی الحاقه

در تفسیر آیه‌ی **وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ** مرقوم فرموده‌اند:

از امام کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود: «آنه لقول رسول کریم» یعنی سخن جبرئیل از جانب خداست در ولایت علی علیه السلام فرمود: کفار گفتند: محمد صلی الله علیه و آله درباره‌ی علی علیه السلام به خدا دروغ بسته، خداوند او را به این کار درباره‌ی علی علیه السلام امر نکرده است.

پس خدای تعالی برای رفع این اتهام قرآنی نازل کرد و فرمود: ولایت علی علیه السلام تنزیل از جانب پروردگار عالمیان است.

«انّ ولایة علی علیه السلام تنزیل من ربّ العالمین و لو تقول علینا محمد صلی الله علیه و آله بعض الاقوال... تا آخر آیه».

سپس گفتار را با عطف ادامه داد و فرمود: ولایت علی علیه السلام تذکره و یادآوری متقین است، علی حسرت بر کافرین است و ولایت او حقّ الیقین است، پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی، یعنی پروردگار بزرگت را شکر کن که این فضل را به تو عطا کرده است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و ولایت او را اظهار نمود آن دو نفر با هم گفتند: به خدا سوگند این سخن و این کار از جانب خدا نیست، و این چیزی نیست مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله می خواهد به پسر عمویش شرافت دهد. پس خدای تعالی نازل نمود: «و لو تقول علینا... الی آخر»

و در خبر دیگری آمده است: این آیه درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویه نازل شده است.

سوره‌ی المعارج

در تفسیر آیه‌ی **الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ** مرقوم فرموده‌اند: بدان که صلوة و نماز اسم هر چیزی است که با آن توجه به خدا حاصل شود، لذا

هیچ شریعتی نبود مگر آنکه نماز در آن وجود داشت.

و به عبارت دیگر: نماز عبارت از آراسته شدن به زیور اوصاف روحانیین است، چنانچه زکات اسم تبری و بیزاری از هر چیزی است که باید از آن بیزاری جست و لذا در هر شریعتی زکات بوده.

نماز قالبی بر حسب اذکار و افعال در شرایع مختلف بوده است، چون شریعت محمد ﷺ کامل‌ترین شریعت‌هاست نماز قالبی نیز در شریعت او کامل‌ترین نمازهاست و مشتمل بر عبادت‌های جمیع اصناف ملایکه است یعنی آن ملایکه که ایستاده‌اند، بدون نگاه به هیچ طرف عبادت می‌کنند و ملایکه‌ای که در حال رکوع و سجودند.

و نیز مشتمل است بر نماز جمیع اصناف موالید از طبایع منطبعه، نفوس نباتی که به وجهی ایستاده و بدون نگاه عبادت می‌کنند و به وجهی در حال سجده و انطباع هستند.

و نفوس حیوانی که بالطبع رکوع کننده می‌باشند و نفوس انسانی که به احسن التقویم ایستاده و متمکن از رکوع و سجود و قیام است که در سایر موجودات نیز بود.

و چون نماز قالبی مانع از کارهای ضروری از قبیل خوردن و آشامیدن و طلب حاجت و رفع احتیاجات و خواب بود ادامه‌ی آن ممکن نبود مگر به نحوی از تأویل و مجاز بدین گونه که مقصود از ادامه‌ی آن عدم فوت نماز از اوقات مقرّر باشد بنابراین چه مانعی دارد که مقصود ادامه‌ی نماز قلبی باشد که از ولیّ امر اخذ گردد، همین نماز است که اگر انسان مواظب آن بوده و مستغرق در آن باشد اقامه و ادامه‌ی آن مانع کارهای ضروری نمی‌شود، بلکه انسان در حالت خواب می‌تواند به آن نماز مشغول باشد بدون آنکه به عمل و فکر و تأمل و رویّه محتاج باشد و لذا فرمود: «علی صلواتهم» یعنی نماز مخصوص خودشان، چه هر انسانی دارای نماز مخصوصی است که دیگری در آن مشارکت نمی‌کند، به خلاف نماز قالبی که برای همه تشریح شده و اختصاص به شخص خاصی ندارد.

و در خبر آمده است: اگر بر خودش چیزی از نافله‌ها را واجب کند بر او ادامه پیدا می‌کند.

در خبر دیگری است: کسانی هستند که آنچه را شب فوت شده باشد در روز قضا می‌کنند و آنچه را روز فوت شده شب قضا می‌کنند.

و مجمل قول این است: ولایت که با بیعت دوّم حاصل می‌شود نمازی است که انسان را از رذایل پاک می‌سازد، از جمله‌ی رذایل حریص و بی‌صبر بودن است و به صفات نیک و خصائل آراسته می‌سازد، که از جمله‌ی صفات نیکو ادامه‌ی نماز قالبی و قلبی و صدری است.

سوره‌ی نوح

در تفسیر آیه‌ی رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لَوْلِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْهُدَى مَرْقُومٍ فرموده‌اند: پس از آنکه از شدت غضب در راه خدا بر قومش نفرین کرد بر درگاه الهی تضرّع و زاری نمود و از غضب در راه خدا استغفار کرد، چون حبّ در راه خدا بهتر از بغض در راه خداست.

از امام صادق علیه السلام آمده است که مقصود ولایت است، که هر کس داخل ولایت شود به خانه‌ی انبیاء داخل می‌شود.

هر زن و مرد مسلمان که دعوت عام را پذیرفته و دعوت خاصّ را قبول نکرده‌اند یا مقصود کسانی است که به ولایت ایمان آورده باشند با بیعت خاصّ ولوی، ولی مقصود از کسی که داخل خانه نبیّ شود شخصی است که بیعت خاصّ را با دست نوح انجام داده باشد و مقصود از مؤمنین و مؤمنات مردان و زنانی هستند که بیعت خاصّ را با دست او یا غیر او از انبیا و اولیا علیهم السلام انجام داده باشند.

سوره‌ی الجنّ

در تفسیر آیه‌ی لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا مَرْقُومٍ فرموده‌اند: آب زیاد و فراوان. و چون وجود آب در ملک عرب بسیار کم بود و بیشتر خیرات و برکات متوقف بر آب بود لذا آب کنایه از زیادی خیرات و برکات گشت.

و از امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه آمده است: یعنی علم زیاد به آنان افاده می‌کنیم که آن را از ائمه علیهم السلام فرامی‌گیرند.
 از امام باقر علیه السلام آمده است: یعنی اگر بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و اوصیا از فرزندان او استقامت می‌کردند، در امر و نهی اطاعت آنان رامی‌نمودند آنها را با آب زیاد سیراب می‌کردیم، یعنی دل‌هایشان را با ایمان سیراب می‌نمودیم.

سوره‌ی المزل

در تفسیر آیه‌ی *فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيَّ سَبِيلًا* هر کس بخواهد به سوی پروردگارش در ولایت راهی اتخاذ کند.
 مقصود قبول ولایت خدای تعالی به وسیله‌ی بیعت با او و پیروی از او امر و نواهی است، یا مقصود ربّ مطلق و راه به سوی ربّ مطلق است، که آن صاحب ولایت و قبول ولایت او به وسیله‌ی بیعت با او و پیروی از او می‌باشد.

سوره‌ی المدثر

در تفسیر آیه‌ی *قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ* دارای ولایت علی علیه السلام نبودیم، چون نماز حقیقی بدون ولایت محقق نمی‌شود، بلکه ولایت در حقیقت همان نماز است.

و لذا علی علیه السلام فرمود: من نماز هستم آیا ما از پیروان سابقین نبودیم؟ و آنها کسی را که در مسابقه به دنبال سابق و برنده می‌آید مصلی و نمازگزار می‌نامند.

یا مقصود این است که ما از پیروان وصی محمد صلی الله علیه و آله نبودیم و بر آنها صلوات و درود نفرستادیم و به همه‌ی این معانی در خبر اشاره شده است.
 یا مقصود این است که ما نماز قالبی ار که در شریعت مقرر شده انجام ندادیم و به این معنا نیز در خبری از علی علیه السلام اشاره شده است.

سوره‌ی القیامة

در تفسیر آیه‌ی **أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ** مرقوم فرموده‌اند:

بعضی گفته‌اند: رسول خدا ﷺ دست ابی جهل را گرفت و این جمله را به او گفت، ابو جهل گفت: به چه چیز مرا تهدید می‌کنی؟ نه تو، و نه پروردگارت نمی‌توانید به من کاری بکنید، من عزیزترین شخص در این وادی هستم، پس خدای تعالی همان طور که رسول خدا ﷺ گفته بود آیه نازل نمود.

قمی گفته: رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم مردم را به بیعت با علی ع فرا خواند، پس آنگاه که تبلیغ نمود و به مردم آنچه را که درباره‌ی علی باید بگویند و خبر دهد گفت مردم برگشتند معاویه بر مغیره بن شعبه و ابوموسی اشعری اتکا داشت، سپس با تکبر به سوی اهلش می‌رفت و می‌گفت: ما به ولایت علی ع هرگز اقرار نمی‌کنیم و گفته‌ی محمد ص را تصدیق نمی‌کنیم، پس خدای تعالی این آیات را نازل فرمود: «فلا صدق و لا صلی... تا آخر آیه»

سوره‌ی الدھر

در تفسیر آیه‌ی **و يُطْعَمُونَ أَلْطَّعَامَ عَلٰی حُبِّهِ** مسکیناً و یتیمًا و أسیراً... تا آنجا که آنان خوراک خویش را از روی محبت به مسکن و یتیم و اسیر می‌دهند و می‌گویند: ما از شما پاداش و سپاس نمی‌خواهیم بلکه تنها برای طلب رضایت خدا اطعام کردیم.

از بیشتر عامه و خاصه روایت شده که این آیات تا قول خدا: «و کان سعیکم مشکوراً» درباره‌ی علی و فاطمه و حسن و حسین ع و کنیز آنان به نام فضّه نازل شده است.

سوره‌ی المرسلات

در تفسیر آیه‌ی **إِلٰی ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ** فرموده‌اند: به زیر سایه‌ی دردناک و جهنّم روید.

بدان که نفس اماره‌ی انسان مظهر جهنم است و هر آنچه از او صاف زشت و پست و اردشعبه و شعله‌ای از شراره‌ی آتش آن است همین نفس اماره مسبب دخول در آتش است و اصل جمیع رذایل و پستی‌هاست همان قوای سه گانه بهیمی و سبعی و شیطانی می‌باشد.

و آن قوای سه گانه شعله‌هایی از آتش جهنم و دودهایی از آن است، که انسانیت بدن و سیله می‌سوزد و مادامی که انسان در دنیا اسیر نفس اماره است سوختن خویش را درک نمی‌کند، ولی آنگاه که می‌میرد آنچه که در دنیا از او پنهان بود بر او مجسم می‌شود و در نتیجه شعله‌های سه گانه و دودها و سایه‌های آن بر او ظاهر می‌گردد.

سوره‌ی النبأ

در تفسیر آیه‌ی وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَسْلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَبًّا فرموده‌اند:

کسی که کافر به ولایت است می‌گوید:

ای کاش در دنیا خاک بودم و برای من حشر و نشر و حساب و عقابی نبود، یا کاش در این روز خاک بودم و برای من حسابی نبود، یا کاش خاک بودم و قابلیت این را داشتم که اشیای دیگر از من خلق می‌شد، زیرا کافر به سبب وجود فعلیت‌های زشت که در او حاصل می‌شود و شایسته‌ی فعلیت‌های دیگر نمی‌شود و در نتیجه آرزو می‌کند که کاش خاک بود و قابلیت آن را داشت که صورت‌های دیگر از او خلق شود.

بعضی گفته‌اند: پس از آنکه خلائق در يك خاک حشر می‌شوند و ظالم برای مظلوم قصاص می‌شود حتی گوسفند شاخدار که بر گوسفند بی شاخ زده است قصاص می‌شود.

خدای تعالی به غیر ثقلین گوید: ما شما را آفریدیم و بر بنی آدم مسخر نمودیم و شما در طول زندگیتان مطیع بنی آدم بودید، حال برگردید به همان خاکی که در قبل بوده‌اید؛ در این موقع است که کافر توجه می‌کند به آن چیزها که برگشتند و خاک شدند و می‌گوید: ای کاش من هم به صورت یکی از آن چیزها بودم و امروز خاک می‌شدم.

بعضی گفته‌اند: مقصود از کافر ابلیس است که وقتی کرامت آدم و فرزاندنش را دید، در حالی که آدم را سرزنش می‌کرد که از خاک است، در این موقع آرزو می‌کند که ای کاش اصل او نیز از خاک می‌بود.

یا مقصود از کافر، کافر به ولایت است که آرزو می‌کند ای کاش از شیعیان علی علیه السلام می‌بود، که از ابن عباس روایت شده که از او سؤال شد چرا رسول خدا علی علیه السلام را ابوتراب کنیه نمود؟

در جواب گفت: چون او صاحب زمین و حجت خدا بر اهل زمین بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است و بقای زمین برای او و سکون زمین با اوست، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: آنگاه که روز قیامت شود و کافر ببیند آنچه را که خدای تعالی برای شیعه‌ی علی علیه السلام مهیا نموده از ثواب و نزدیکی به خدا و کرامت، آن وقت می‌گوید: کاش من خاک بودم یعنی از شیعیان علی علیه السلام بودم و این است قول خدای تعالی: «و یقول الکافر یالیتنی کنت تراباً»

سوره‌ی النَّازِعَات

در تفسیر آیه‌ی اِلٰی رَبِّكَ مُنْتَهٰی فرموده‌اند: انتها و آخر آن ساعت پروردگار است، اگر بتوانی پروردگار را بشناسی خواهی توانست قیامت را نیز بشناسی، یا مقصود این است که منتهای وقت و ساعت و قیامت موکول به پروردگار مضاف تو و ظهور اوست.

یعنی، وقت قیام قیامت نزد خداست از اوّل مرگ تا ظهور پروردگارت بر تو و هنگام ظهور پروردگار همه‌ی قیام قیامت نزد خدا می‌شود، خواه مرگ اختیاری باشد یا اضطراری و لذا ساعت گاهی تفسیر به ظهور قائم علیه السلام شده و گاهی به قیامت، گاهی به رجعت و گاهی به مرگ تفسیر شده، چون همه‌ی این موارد بعد از طیّ برزخ‌ها، به اختیار یا اضطرار به علی علیه السلام منتهی می‌شود.

سوره‌ی عبس

در تفسیر آیه‌ی عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى مرقوم فرموده‌اند: بعضی گفته‌اند: این آیه درباره‌ی عبدالله بن ام مکتوم که نابینا بود نازل شده‌است.

داستان از این قرار بود که این شخص نزد رسول خدا ﷺ آمد، در حالی که گروهی از بزرگان قریش نیز پیش رسول خدا ﷺ بودند و او آنان را به اسلام دعوت می‌کرد و در روایتی عتبه بن ربیع، ابوجهل، عباس، ابی و امیه دو فرزند خلف نزد رسول خدا ﷺ بودند و او آنان را به خدا دعوت می‌کرد و امید اسلام آوردن آنان را داشت.

عبدالله بن ام مکتوم گفت: یا رسول الله بر من بخوان و به من بیاموز آنچه را که خداوند به تو آموخته است، این سخن را بلند، بلند می‌گفت و تکرار می‌کرد و نمی‌دانست که رسول خدا ﷺ با غیر او مشغول است.

در صورت رسول خدا ﷺ علامت ناخشنودی پدیدار گشت و در دل خود می‌گفت: حالا این بزرگان قریش می‌گویند: پیروان رسول خدا ﷺ، کورها و بندگان می‌باشند، لذا از ابن ام مکتوم روی گردانید و بر آن گروه روی آورد، که این آیه نازل شد: عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى.

از آن پس رسول خدا ﷺ آن مرد نابینا را اکرام و احترام می‌کرد و می‌گفت: مرحبا به کسی که پروردگارم مرا درباره‌ی او سرزنش کرد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که مراد مردی از بنی امیه بود که نزد رسول خدا ﷺ بود و ابن ام مکتوم آمد، وقتی آن مرد او را دید از او متنفر شد و خود را جمع کرد و از او اعراض نمود، و خدای تعالی در این آیه این قضیه را حکایت می‌کند و آن را مورد انکار قرار می‌دهد.

و قمی گفته است: این آیه درباره‌ی عثمان و ابن ام مکتوم است و او مؤذن رسول خدا ﷺ بود، وقتی به حضور رسول خدا ﷺ رسید، رسول خدا ﷺ او را بر عثمان مقدم داشت و عثمان ناراحت شد و چهره‌اش افروخته گردید و از

او روی گرداند.

سوره‌ی التکویر

در تفسیر آیه **إِنَّهُ وَلَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ** فرموده‌اند: که البته قرآن از پیش خود محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست بلکه قول جبرئیل، یا قرآن ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَام است، یا نصب علی به خلافت و ولایت قول جبرئیل است که فرستاده خدا به سوی انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام است و او نزد خدا دارای کرامت می‌باشد.

سوره‌ی الانفطار

در تفسیر آیه **إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ** نیکوکاران عالم در بهشت پر نعمتند. این جمله جواب از سؤال مقدر است گویا که گفته شده: اگر ملایکه‌هایی حافظ و نگهبان ما هستند، پس حال ما در آخرت چگونه خواهد بود؟ فرمود: نیکوکاران در بهشت و نعمت خواهند بود.

سوره‌ی الانشقاق

در تفسیر **إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ** مرقوم فرموده‌اند: بدان که (ای رسول بیاد آر) هنگامی که آسمان شکافته شود، روح انسانی منشق می‌شود و ستارگانی قوای او پراکنده می‌شوند و کوههای اعضا و کوهها انانیتش از بین می‌رود و متلاشی می‌شود و زمین بدن و اعضایش بسط پیدا می‌کند و جمع نیروهای انسانی و حیوانی که بارها و سنگینی‌های اوست خارج می‌شوند و انسان از آنها خالی می‌گردد.

و چون عالم صغیر نمونه‌ای از عالم کبیر است پس هر چه که در عالم صغیر واقع شود، در عالم کبیر نیز واقع می‌شود و در نتیجه انشقاق آسمان عالم کبیر و تاریک شدن ستارگانش و پراکنده شدن آنها و از بین رفتن کوهها و غیر آنها ظاهر می‌شود.

وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا و سخن پروردگارش رامی‌شنود و تسلیم می‌شود.

سوره‌ی البروج

در تفسیر قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ مَرْقُومٌ داشته‌اند: (قسم به اینان) که اصحاب اخدود همه کشته شدند.

حکایت اصحاب اخدود در روایات خاصّه و عامّه با اختلاف ذکر شده، چه از رسول خدا ﷺ روایت شده: پادشاهی بود و جادوگری داشت، وقتی جادوگر مریض شد گفت: کودکی را به سوی من بفرست تا او را سحر و جادو یاد دهم، پادشاه غلامی را به او داد بین غلام و بین جادوگر راهبی بود که غلام با آن راهب رفت و آمد می‌کرد.

و او را دید و مجذوب او گشت و هر روز نزد راهب می‌رفت و به سخنان او گوش فرا می‌داد، یکی از این روزها دید ماری جلو مردم را گرفت و نمی‌توانند بروند.

پس غلام گفت: من امروز کار ساهر و راهب را خواهم فهمید و سنگی بدست گرفت و گفت: بار خدایا اگر امر راهب نزد تو محبوب‌تر است این مار را بکش و سنگ را انداخت و مار را کشت و مردم راحت شدند و به راه خود ادامه دادند.

غلام این قضیه را به راهب گفت و راهب گفت: ای فرزندم تو مورد ابتلا و آزمایش قرار خواهی گرفت و کسی را نزد من راهنمایی نکن.

و غلام مردم را مداوا می‌کرد و کور و ابرص را شفا می‌داد. در این میان همنشین و ندیم ملک نابینا شد، و نزد او آمد و اموال فراوانی به او داد و گفت: مرا شفا بده و این همه اموال از آن تو باشد.

وی پاسخ داد: خداوند شفا می‌دهد، اگر تو به خدا ایمان بیاوری من دعا می‌کنم تا شفا یابی، همنشین ملک ایمان آورد، غلام دعا کرد و او شفا یافت.

وقتی ندیم نزد پادشاه آمد، پادشاه به او گفت: چه کسی تو را شفا داد؟ او گفت: پروردگارم، شاه گفت: مرا می‌گویی؟ گفت: نه، پروردگار من و پروردگار

تو خدای تعالی است. پس شاه او را گرفت و از او جدا نشد تا او را مجبور به نشان دادن غلام شد و غلام را هم مجبور کردند تا راهب را نشان دهد، وقتی راهب را شناختند او را با اژه دو نیم کردند و به غلام گفت: از دین خود برگرد او امتناع نمود، پس دستور داد او را بالای کوهی ببرند، اگر از دینش برگشت کاری به او نداشته باشند و اگر برگشت او را از بالای کوه به پایین پرت کنند.

و پس آنگاه که او را بالای کوه بردند گفت: بارالها مرا از شرّ آنان حفظ کن. خدای تعالی او را حفظ نمود و آنان را هلاک کرد.

پس به سوی پادشاه برگشت و گفت: خداوند مرا از شرّ آن جماعت حفظ کرد، پادشاه گفت: او را ببرید و در دریا غرق کنید، باز خداوند او را حفظ نمود و بقیّه را در دریا غرق کرد، نزد پادشاه بازگشت و گفت: باز هم خداوند مرا نگهداشت و از شرّ آنان نجات داد.

سپس غلام گفت: تو نمی توانی مرا بکشی مگر آنچه که من می گویم به آن عمل کنی. مردم را جمع کن، و سپس مرا بر شاخه ای دار بزن، سپس تبری از تیردان من بگیر و آن را داخل کمان قرار بده و سپس بگو: به نام پروردگار غلام، آنوقت است که می توانی مرا بکشی، پادشاه آنچه را که غلام گفته بود عمل کرد و تیر در گیجگاه او قرار گرفت و غلام مرد، و مردم گفتند: ما به پروردگار این غلام ایمان آوردیم.

پس به پادشاه گفته شد: دیدی چه بر سر آمد؛ از آنچه که می ترسیدی بر تو فرود آمد و مردم به پروردگار غلام ایمان آوردند.

پس شاه امر کرد در چهار راهها و بردهانه‌ی راهها گودالها کنند و آنان را از آتش پر کردند، آنگاه گفت: هر کس از دینش برگردد او را وا گذارید و هر کس خودداری کند او را داخل آتش اندازید.

در این میان زنی آمد که فرزندی داشت فرزند گفت: ای مادر صبر پیشه کن و استقامت نما که تو بر حق هستی.

وقتی مردم چنین دیدند ثبات و استقامت مؤمنین زیاد شد و سایر مردم به دین غلام شوق پیدا کردند.

به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: پادشاهی مست شد و با دخترش هم بستر شد یا راوی گفت: با خواهرش: وقتی به هوش آمد به دخترش گفت: راه خروج از این بن بست و از کاری که کردم چیست؟ گفت: همه‌ی اهل مملکت خود را جمع می‌کنی و به آنان خبر می‌دهی که تو از دواج با دخترها را جایز می‌دانی و دستور می‌دهی که آنها حلال نمایند. پادشاه همه را جمع نمود و به آنان خبر داد، ولی مردم از پیرویی پادشاه خودداری کردند، پس گودالهایی در زمین کند و در آنان آتش افروخت و بر مردم عرضه نمود، هرکس پیروی از شاه نمود او را به حال خود گذاشت و هرکس خودداری کرد او را در آتش انداخت.

به امیرالمؤمنین نسبت داده شده که فرمود: خداوند يك مرد حبشی را به نبوت مبعوث نمود، و قومش او را تکذیب کردند، پس او با قومش جنگید و آنان یاران او را کشتند و خودش را اسیر کردند، سپس جایی را مخصوص او ساختند و آنجا را پر از آتش کردند، سپس مردم را جمع کردند و گفتند: هرکس بر دین و امر ماست از آتش کناره‌گیرد و هرکس بر دین ایشان است خود را با او در آتش اندازد.

یاران پیامبر در آتش می‌سوختند که در این بین زنی آمد که فرزند يك ماهه داشت و کودک به سخن آمد همانطور که گذشت .

از علی علیه السلام نیز روایت شده: اصحاب اخدود ده نفر بودند و نظیر آنان نیز ده نفر در این بازار، یعنی بازار کوفه، کشته می‌شوند.

بعضی گفته‌اند: یوسف بن ذی نواس حمیری شنید که در نجران یمن گروهی بر دین عیسی علیه السلام هستند، به سوی آنان رفت و آنان را بر یهودیت و اداری نمود، آنان خودداری کردند، پس گودالی در زمین کند و آتش برافروخت و بر آنان عرضه داشت، هرکس از دین عیسی برگشت سالم ماند و هرکس برنگشت در آتش انداخته می‌شد، در این هنگام زنی با فرزندش آمد و کودک به سخن درآمد، همانطور که گذشت.

اصحاب اخدود بنا بر تأویل کسانی هستند که در گودالهای طبع داخل

شده و به آتش شهوت‌های نفس و غضب‌های آن گرفتار شده‌اند و فطرت انسانی در آنان نابود و هلاک شده‌است.

سوره‌ی الطّارق

در تفسیر النّجْمُ الثّاقِبُ آن ستاره‌ی روشنی است یا بدین معناست که با نور خود افلاک را سوراخ می‌کند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که به مردی از اهل یمن فرمود: زحل در بین ستاره‌ها نزد شما چه ستاره‌ای است؟ مرد یمانی گفت: آن ستاره‌ای نحس است.

امام صادق علیه السلام فرمود: اینچنین سخن نگو که آن ستاره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام و آن ستاره‌ی اوصیا علیهم السلام است و همان نجم ثاقب است که در کتاب خدا آمده‌است.

مرد یمانی گفت: مقصود از «ثاقب» چیست؟

امام فرمود: از آن جهت ثاقب گویند که محلّ طلوعش در آسمان هفتم است و با نور خود آسمانها را سوراخ می‌کند تا نور آن به آسمان دنیا می‌رسد، از همین جهت خداوند آن را نجم ثاقب نام نهاده‌است.

سوره‌ی الاعلی

در تفسیر آیه‌ی وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ‌ی فرموده‌اند: نام ربّ مضاف خویش را بر زبانش جاری سازد، آن ربّ او در ولایت است و او رسول یا جانشین رسول است.

فَصَلِّیْ و بر او صلوات بفرستد؛ یعنی، بگوید: «صلوات الله علیه» یا اسم ربّ مطلق خود را به یاد آورد، اسم نقشی قلبی او را، یا اسم مثالی خیالی، یا اسم عینی او را و صلوات بر او فرستد، یا نماز واجب را بخواند، یا نماز مطلق اعمّ از واجب و غیر واجب، یا به سوی غیب توجّه نماید و با این کار تکمیل گردد، یا اسم پروردگارش را با تکبیراتی که قبل از نماز عیدین وارد شده به یاد

آورد و نماز عیدین بخواند، یا نام پروردگارش را در تکبیر افتتاح نماز به یاد آورد و نمازش را با آن تکبیر ببندد.

یا مقصود این است که اسم پروردگارش را به یاد آورد بدین گونه که امام خود را نصب العین خویش قرار دهد، چنانچه در هنگام تکبیرة الإحرام وارد شده: رسول خدا ﷺ را بیاد آور و یکی از ائمه ﷺ را نصب العین خویش قرار بده.

سوره‌ی الغاشية

در تفسیر ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ فرموده‌اند: پس از آن حساب اعمال آنان نیز با ماست. از امام باقر ﷺ آمده‌است: وقتی روز قیامت فرامی‌رسد و خداوند اولی و آخرین را جمع می‌کند تا بین آنان حکم کند رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ خوانده می‌شوند، پس به رسول خدا ﷺ لباس حله‌ی سبز پوشانده می‌شود که ما بین مشرق و مغرب را روشن می‌کند و به علی ﷺ نیز مثل آن پوشانده می‌شود و به رسول خدا ﷺ حله و عبا پوشانیده می‌شود و به علی ﷺ نیز مثل آن پوشانیده می‌شود.

سپس آن دو بالا می‌روند و سپس ما را می‌خوانند و حساب مردم به دست ما سپرده می‌شود. پس ما به خدای سوگند اهل بهشت را به بهشت و اهل آتش را به آتش داخل می‌کنیم.

و از امام کاظم ﷺ آمده‌است: بازگشت این مردم به سوی ماست و حساب آنان با ماست. پس اگر بین خود و خدایشان گناهی مرتکب شده‌اند از خدای ما خواهیم آنرا به، او واگذار و خداوند این خواسته را اجابت نموده است و آنچه که بین آنان و بین مردم است از مردم و صاحبان حق طلب بخشش می‌کنیم و آنان نیز اجابت می‌کنند و خداوند به آنان عوض می‌دهد.

از امام صادق ﷺ آمده‌است: آنگاه که روز قیامت شود خداوند حساب شیعیان ما را به ما واگذار می‌کند، آنچه که مربوط به خداست از او می‌خواهیم که بر ما ببخشد و آنچه که مربوط به ماست خودمان آنرا می‌بخشیم و خداوند این مطلب را بر ما روزی و قسمت کرده است.

سوره‌ی الفجر

در تفسیر **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ** مرقوم فرموده‌اند: ... نفس انسان دارای مراتب و درجات متعدّد است و مهمترین مراتب آن بر حسب جایگاه شیطان از نفس، تا جایگاه آن در دار رحمان و واسطه قرار گرفتن انسان از آن دو، سه مرتبه است:

مرتبه‌ی اوّل نفس امّاره است و آن چنان است که امر به بدی می‌کند؛ یعنی، به آنچه که نفس آن را می‌خواهد خواه در صورت خیر باشد یا در صورت شرّ، نه از کار بد باز می‌گردد و نه پشیمان می‌شود.

مرتبه‌ی دوّم نفس لوّامه است و آن چنان است که نفس را ملامت و سرزنش می‌کند در هر کاری که انجام می‌دهد خوب باشد یا بد و از جهت بد بودن فعل، یا از آن جهت که از درجه‌ی کمال ناقص است، یا از آن جهت که نسبت کار را به خودش می‌دهد، اندوهناک می‌گردد.

و مرتبه‌ی سوّم نفس مطمئنّه است از آن جهت که به پروردگارش مطمئن و آرام است و از انانیّت خویش که سبب اضطراب است، خارج گشته است.

وَ ادْخُلِيْ جَنَّتِيْ ... بدان که برای سالکین الی الله اطمینان و آرامش حاصل نمی‌شود مگر بانزول آرامش که در اصطلاح صوفیّه فکر و حضور نامیده می‌شود و آن عبارت از آن است ملکوت ولیّ امر در سینه‌ی سالک مجسم شود و حصول صورت ولیّ امر یا به نحو مبانیّت، یا به نحو اتّصال، یا به نحو اتّحاد، یا به نحو وحدت می‌باشد و اطمینان و آرامش کامل جز در مرتبه‌ی آخر حاصل نمی‌شود، اگر چه نوعی اطمینان در مراتب دیگر نیز تحقق پیدا می‌کند.

و روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده دلالت بر آنچه که ذکر شد دارد و آن روایت چنین است:

از امام صادق عليه السلام سؤال شد آیا مؤمن بر قبض روح خود اگراه دارد؟ فرمود: نه به خدا سوگند آنگاه که ملك الموت برای قبض روح مؤمن نزد او می آید بی تابمی کند، ملك الموت به او می گوید: ای ولیّ خدای بی تابمی نکن. سوگند به خدایی که محمد صلى الله عليه وآله را مبعوث نمود، من از پدر مهربانی که بر سر تو حاضر شود مهر بانترم، چشمه‌های را باز کن و نگاه کن فرمود: در این هنگام رسول خدا صلى الله عليه وآله، امیرالمؤمنین ۷، فاطمه ۳، حسن عليه السلام، حسین عليه السلام و امامان بعد از ذریه‌ی آنان مجسم می شوند، پس به مؤمن گفته می شود: اینان رسول خدا صلى الله عليه وآله، امیرالمؤمنین عليه السلام فاطمه عليها السلام و حسن ۷، حسین عليه السلام و سایر امامان دوستان تو هستند.

مؤمن چشمه‌های را باز می کند و نظر می کند، پس منادی از جانب ربّ العزّة ندا می دهد ای نفسی که به سوی محمد و آل محمد صلى الله عليه وآله مطمئن و آرام هستی بازگرد به سوی پروردگارت در حالی که راضی به ولایت و مرضی به ثواب بوده باشی.

پس در زمره‌ی بندگانم؛ یعنی، محمد صلى الله عليه وآله و اهل بیت او داخل شو و داخل بهشت من باش و در این هنگام هیچ چیز برای آن میّت دوست داشتی تر و محبوب تر از این نیست که روح گرفته شود و به منادی ملحق شود و این سوره به حسین بن علی عليه السلام نیز تفسیر شده است و لذا این سوره را سوره‌ی حسین بن علی عليه السلام نیز می نامند.

سوره‌ی البلد

مؤلف گرانقدر عليه السلام پس از ارایه‌ی نکات ارزنده پیرامون عدالت و حکمت به صورت مبسوط ذیل آیه‌ی **أُولَئِكَ** اینان **أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ** مرقوم فرموده‌اند: این جمله جواب سؤال مقدر است، و پیش از این بیان شد که اصحاب یمین شیعه‌ی امیرالمؤمنین عليه السلام می باشند.

سوره‌ی الشمس

إِذْ أَنْبَعَثَ بَلَدٌ شَدَّ وَّ آمَادَهُ گشت برای پی کردن شتر أَشْقَاهَا شقی ترین شخص از قوم ثمود و نام او «قدار کهمام» و نام پدرش «سالف» بوده است.

رسول خدا ﷺ به علی بن ابی طالب ع فرمود: شقی ترین (اولین) چه کسی است؟ علی ع گفت: کسی که ناچه را پی کرد. فرمود: راست گفتی. پس بگو شقی ترین (آخرین) چه کسی است؟ گفت: گفتم: یا رسول الله نمی دانم. فرمود: او کسی است که بر اینجای تو ضربت می زند و اشاره به فرق سرش نمود.

سوره ی اللیل

در تفسیر وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى تصدیق کند با پیروی از شخص صادق یا از راه تحقیق بدین گونه که نمونه آنچه را شنیده (در) خودش بیابد. عاقبت نیکو، یا ثواب، یا فضیلت، یا خصلت، یا کلمه نیکو را. از امام صادق ع آمده است: مقصود ولایت است، چه هیچ نیکویی نیکوتر از ولایت نیست. و بعضی گفته اند: مقصود سیر در خداست که آن نیز آخر مقامات ولایت است و این اشاره به کمال علمی است.

سوره ی الضحی

در تفسیر وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى فرموده اند: به زودی در دنیا یا آخرت چیزی به تو می دهد که با آن مقام رضا حاصل می شود، یا رضایت تو با آن حاصل می شود، آنچه که خداوند عطا می کند گاهی شفاعت کبری تفسیر شده است؛ لذا وارد شده که این آیه امیدوارکننده ترین آیه ی کتاب خداست. و از امام صادق ع آمده است: رضایت جد من این است که هیچ موحدی در آتش باقی نمی ماند.

سوره ی الانشراح

در تفسیر **أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ** مرقوم فرموده‌اند:... و شرح صدر، یعنی توسعه و گسترده‌گی سینه به نحوی که از هیچ سازگار و ناسازگار تنگ نشود و شرح صدر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عبارت از تنگ نشدن سینه‌ی او از جمیع بین کثرت‌ها و وحدت و دعوت خلق و عبادت حق.

روایت شده از نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال شد: یا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیا سینه گشوده و وسیع می‌شود؟ فرمود: بلی.

گفته شد: یا رسول الله آیا علامتی هم دارد که با آن علامت معلوم شود؟ فرمود: بلی، خود را از دار غرور خالی دیدن و بازگشت به دار خلود و آماده شدن برای مرگ قبل از فرارسیدن آن.

سوره‌ی التین

در تفسیر آیه‌ی **وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ** فرموده‌اند: مقصود مکه است و امین بودن آنجا بدان جهت است که آنجا محل امن قرار داده شده با وضع و قرار داد، یا به محض خواست و مشیّت خدا چه بعضی از کسانی که قصه تعرّض به آنجا را داشتند گرفتار شوند، مانند اصحاب فیل و «طور سینی»، بر حسب تأویل در عالم صغیر اشاره به جهت بالا و علیا از نفس است که هر کس به آنجا صعود کند با پروردگارش مناجات می‌کند و حضرتش رامی‌بیند. و این بلد امین تا مقام قلب و نواحی آن است.

از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام آمده است که فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خدای تعالی از شهرها چهار شهر را اختیار کرد و فرمود: «و التین و الزیتون و طور سنین و هذا البلد الامین» پس «تین» مدینه و «زیتون» بیت المقدس و «طور سنین» کوفه و «هذا البلد الامین» مکه است.

قمی گفته: تین رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و زیتون امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و طور سنین حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام و طور سینا علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام و هذا البلد الامین ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌باشند.

و از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: تین و زیتون حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام و طور

سینا علی بن ابی طالب علیه السلام و هذا البلد الامین، محمد صلی الله علیه و آله می باشند.
و این اخبار اشاره به بعضی وجوه تأویل است.

سوره‌ی العلق

در تفسیر **الَّذِي خَلَقَ** فرموده‌اند: بعد از رجوع اشیا را جز مخلوق از آن جهت که مخلوق هستند نمی بینی و چون قوام مخلوق از آن جهت که مخلوق است به خالق می باشد، بلکه مخلوق از آن حیثیت شیئیت و انانیت جز شیئیت و انانیت خالق چیزی نیست پس در نظر تو جز اسم الله که خالق است چیزی وجود ندارد و چون ظهور خالقیت خدای تعالی و اتقان صنع و دقایق حکمتش و نیکویی صانع بودن او به وسیله‌ی آفرینش انسان و سیر مقام کمالی اش در خلقت یا در امر و خلق او به پست ترین مواد انسان به طریق سیر معکوس است.

سوره‌ی القدر

در این سوره مؤلف گرانقدر ضمن ارایه‌ی تفسیر و تحقیق مبسوطی از شب قدر مرقوم فرموده‌اند: در اخبار زیادی از طریق خاصه آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دید که بنی امیه بر منبر او بالا می روند و مردم را از راه راست به عقب برمی گردانند و گمراه می کنند، رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت و اندوهناک شد، پس جبرئیل هبوط کرد و عرض کرد یا رسول الله چه شده که تو را ناراحت و اندوهناک می بینم؟

فرمود: یا جبرئیل، من در خواب دیدم که بنی امیه در همین شب بعد از من بر منبرم بالا می روند و مردم را گمراه می کنند، پس جبرئیل گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به رسالت مبعوث نمود من بر این قضیه مطلع نشدم، پس به آسمان عروج کرد و درنگ نکرد تا آیه‌ای از قرآن آورد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن انس بگیرد و گفت: «أَفْرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَعُونَ» و این آیه را نازل کرد: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا

أدریک ماليلة القدر، ليلة القدر خير من ألف شهر» خدای تعالی شب قدر را برای پیامبرش بهتر از یک‌هزار ماه ملک بنی امیه قرار داده است.

روایت شده است که بعضی به رسول خدا ﷺ گفتند: مردی از بنی اسرائیل هزار ماه در راه خدا برگردنش سلاح انداخته و حمل کرده است، رسول خدا ﷺ از این موضوع به شدت تعجب کرد و آرزو نمود که چنین چیزی در امت خودش باشد. پس عرض کرد: پروردگارا! امت مرا از نظر عمر کوتاهترین، و از نظر اعمال کمترین قرار دادی، لذا خداوند شب قدر را به رسول خدا ﷺ عطا نمود و فرمود: شب قدر بهتر از هزار ماه است که اسرائیلی سلاح را در راه خدا برداشته است، هم برای تو بهتر است و هم برای امت تو بعد از تو تا روز قیامت در هر ماه رمضان.

سوره‌ی البینة

در تفسیر آن الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ... مرقوم فرموده‌اند: ایمان آوردندگان و شایسته کاران بهترین خلقند که پاداشتشان بهشت است که در زیر آن نهرها جاری است و خدا از آنان راضی و آنان از خدا خشنودند و مقام رضا آخر مقامات نفس انسانی است، چنانچه جنت رضوان آخر جنان است.

سوره‌ی الزلزلة

در تفسیر يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا فرموده‌اند:

چه شده؟! از امام باقر عليه السلام روایت شده که امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: من انسان هستم و زمین اخبارش را به من بازگو می‌کند.

از نبی عليه السلام روایت شده که فرمود: آیا می‌دانید اخبار زمین چیست؟ گفتند: خدا و رسولش اعلم است، فرمود: اخبار زمین این است که درباره اعمال هر مرد و زن در روی زمین گواهی می‌دهد، زمین می‌گوید: چنین و چنان عمل کرده. پس این است اخبار زمین.

سوره‌ی العاديات

در تفسیر **إِنَّ الْأَنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ** فرموده اند: لفظ «کنود» یعنی کافر شدن به نعمت‌ها و به معنای کافر و ملامت‌کننده‌ی پروردگارش، بخیل، گناه‌کننده، کسی که تنها خودش می‌خورد و دیگران را منع می‌کند و بنده‌اش را می‌زند و مقصود از انسان مطلق انسان است.

زیرا این آیه در غزوه‌ی **علی** با اهل وادی یابس (صحرای خشک) نازل شده است.

ایشان دوازده هزار نفر بودند که آماده شدند و عهد و پیمان بستند که **محمد** و **علی بن ابی طالب** را بکشند، پس **نبی** **ابابکر** را به سوی آنان فرستاد، وقتی **ابوبکر** نزد آنان رسید و زیادی عده‌ی آنان را دید ترسید و اصحابش را نیز ترسانید.

نزد رسول خدا **برگشت**، پس رسول خدا **فرمود**: با گفته‌ی من مخالفت کردی نافرمانی خدا و نافرمانی مرا نمودی، سپس عمر را به سوی آنان فرستاد او نیز همان را کرد که رفیقش کرده بود، سپس **علی** را به سوی آنان فرستاد و خبر داد که خداوند با دست او فتح و پیروزی نصیب می‌کند.

علی با چهار هزار نفر از مهاجرین و انصار به سوی آنان حرکت کرد و از راهی غیر از آن راهی که دو نفر قبلی رفته بودند رفت، چون آن دو نفر خیلی یواش و با ملایمت راه می‌رفتند و **علی** چنان می‌رفت که قوم را خسته کرد تا به جایی رسید که مسلمانان آنان را دیدند، وقتی اهل وادی یابس شنیدند **علی** آمده، برای جنگ بیرون آمدند در آن وقت مردی سلاح به دست آمد و **علی** با تعدادی از افرادش خارج شد، پس اهل وادی گفتند: شما چه کسانی هستید؟ و از کجا آمده‌اید؟

علی فرمود: من **علی بن ابی طالب** هستم آمدیم اسلام را بر شما عرضه کنیم اگر قبول کردید که هیچ و گرنه با شما جنگ می‌کنیم.

گفتند: ما تو و اصحابت را می‌کشیم، و عده‌ی بین ما و تو ظهر فردا، آنان رفتند و **علی** نیز برگشت، وقتی شب شد و تاریکی همه جا را گرفت **علی** به یارانش دستور داد که به چهار پایانشان خوبی کنند و برسند وقتی صبح شد در

هوای نیمه تاریک نماز خواند، سپس با یارانش بر اهل وادی شبیخون زد و آنان غافلگیر شدند و ندانستند، تا اینکه سواران بر آنان تاختند، آنان حتی دوست و دشمن را تشخیص نمی‌دادند.

آن حضرت جنگجویان آنها را کشت و خاندانشان را اسیر کرد و اموالشان را مباح نمود و شهرشان را خراب کرده و با اسیران و اموال بازگشت. رسول خدا ﷺ قبل از رسیدن علیؑ بر منبر رفت و مردم را از فتح و پیروزی مسلمین با خبر ساخت و به آنان اعلام نمود که از مسلمانان جز دو مرد از دست نرفته است و سپس از منبر پایین آمده و با جمیع اهل مدینه به استقبال علیؑ رفت تا آنکه او را در سه میلی مدینه ملاقات نمود، وقتی علیؑ را رسول خدا ﷺ را دید که به استقبال او می‌آید از اسبش پایین آمده و نبی ۹ نیز از اسب پایین آمده و دست علیؑ را گرفت و بین دو چشمش را بوسید. و از جعفر بن محمدؑ آمده است: مسلمانها هرگز آن مقدار غنیمت نیاورده بودند مگر از خیبر، که آن جنگ نیز همانند خیبر بود، پس خدای تعالی در آن روز این سوره را نازل فرمود.

سوره‌ی القارعة

در تفسیر فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ وَفَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ مَرْقُومٍ فرموده‌اند: هر کس که کردارش را وزنی است او را خشنودی است، چه راضی یعنی صاحب رضا، یا وصف به جای متعلق است؛ یعنی، زندگی که صاحبش به آن راضی است.

سوره‌ی التكاثر

در تفسیر كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ فرموده‌اند: ای کاش در دنیا جهنم را می‌دیدید، همانطور که در آخرت می‌نگرید... مکرر این مطلب گذشته که چون علوم نفوس غیر از معلومات است و انفکاک معلوم از علم جایز است هر گاه نفوس از سرای علم پشت کند به گمان افتد، لذا در کتاب و اخبار به آن ظنون نامیده می‌شود، حال اگر به علم رو کند ظنون و گمان هایش

معلوم می‌شود، بلکه از علوم نیز شریفتر می‌گردد و به یقین می‌رسد.

مراتب یقین را متذکر شده و عبارتهای دلنشینی ارائه می‌کنند:

۱- علم الیقین و آن ادراک شیئی است با صورتی که در نفس حاصل است به وسیله‌ی دیدن و شهود آثار آن شیئی، یا یافتن آن شیئی در وجود خودش.

۲- عین الیقین و آن مشاهده کردن عین آن چیز است.

۳- حق الیقین و آن محقق شدن به آن شیئی است.

و معنای آیه این است: اگر شما در دنیا علم یقین داشتید منجر می‌شد که در دنیا جهنم را ببیند، زیرا گمان شما را به علم و علم به رزیت و رزیت به معاینه و معاینه به تحقق می‌رساند.

و تفصیل تمام و کامل مراتب ظن و علم و یقین گذشت و نیز در سوره‌ی بقره در ضمن قول خدای تعالی: «و لبس ماشر و ا به أنفسهم لو كانوا یعلمون» فرق بین علم اخروی و علم دنیوی گذشت.

در تفسیر یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ فرموده‌اند: در اخبار بسیاری آمده است: از جمله‌ی نعمت‌هایی که در قیامت از آن سؤال می‌شود چیزهایی است که با قوای حیوانی و لذت‌های دنیوی سازگاری دارد، مانند طعام، لباس، خرما و آب خنک و در اخبار دیگری از اینکه سوال از موارد فوق باشد انکار شده و در آن اخبار آمده است که سوال و منت گذاشتن در مورد نعمت صفت آدم نادان و پست است و خداوند خود از این کار نهی کرده است و خدای تعالی متّصف به صفتی نمی‌شود که آن را برای بندگانش راضی نمی‌شود.

بلکه نعمتی که از آن سوال می‌شود عبارت از محمد ﷺ و علی ﷺ است، یا دوستی ما اهل بیت، یا ولایت ما اهل بیت چنانکه در اخبار آمده است. و تحقیق در این مقام و جمع بین اخبار این است که نعمت چنانچه مکرر گذشته است جز ولایت و هر چیزی که متّصل به ولایت باشد چیزی نیست، اعم از آنکه از ملائمت و سازگارهای حیوانی باشد، یا از موزیات و آزار دهنده‌های قوای حیوانی.

و به عبارت دیگر: اعمّ از آنکه از نعمت‌های دنیوی شمرده شود یا از نعمت‌های دنیوی، همین اندازه که به ولایت ارتباط و بستگی دارد نعمت حساب می‌شود و هر چیزی که از ولایت منقطع شود اگر چه به صورت نعمت باشد، نکبت به حساب می‌آید و هر کس که متصل به ولایت باشد مهمان خدای تعالی می‌شود و تمام نعمت‌های صوری و معنوی برای او مباح می‌گردد و مأمور به تصرف در آنها می‌شود و منطوق قول خدای تعالی:

یا ایّها الذین آمنوا کلوا من طیّبات ما رزقنا کم» دلالت بر این معنا دارد و خدای تعالی از هیچ یک از نعمت‌ها سوال نمی‌کند و اگر هم سؤال کند همانند سوال از مهمان می‌شود اما و اینکه او چگونه خورده؟ و چه مقدار خورده؟ و چرا به مقداری که خورده برای من کار نکرده است؟ اینگونه سئوالها از بشر قبیح است تا چه رسد به خالق بشر و کسی که از ولایت منقطع شده جمیع نعمت‌های صوری‌اش در دست او غصبی است.

و حاکم و مالک حق دارند از تصرفات غاصب در چیز غصب شده سؤال کنند و چنین سئوالی قبیح نیست و چون خطاب در این آیه برای کسانی است که محجوب و منقطع از ولایت هستند لذا مقصود از نعیم ولایت و سپس جمیع سازگارها و ملایمات حیوانی و انسانی است و سؤال از ادای شکر آنها و صرف آنها در مصرف واقعی است.

و ممکن است معنای آیه این باشد: آنگاه که حجاب خیال و وهم از چشمان شما برداشته شد و به دار علم رسیدید و جهنّم و دردهای آن و بهشت و لذّات آن را مشاهده کردید و معاینه نمودید که نعمت‌های صوری سبب دخول جهنّم شده و یقین کردید که نعمت‌های صوری در حقیقت نقبت و نکبت بوده و نعمت همان ولایت و لوازم آن بوده که عبارت از بهشت و نعمت‌های آن است. آنگاه است که مورد سؤال قرار می‌گیرد، آیا آن لذّت‌های حیوانی که شما داشتید نعمت بوده، یا آنچه که مؤمنین داشتند؟ این سؤال جهت سرزنش شماست.

یا معنای آیه این است که شما وقتی به مقام معاینه رسیدید از شما

درباره مقام حقّ الیقین سؤال می‌شود که آن چیست؟ چون با معاینه ذوق و حقیقت رامی‌یابند و سؤال و جواب از آن برای شما جایز می‌شود. آنچه که از رسول خدا ﷺ روایت شده مؤید جمع بن اخبار است که ما انجام دادیم.

از رسول خدا ﷺ آمده است: درباره‌ی هر نعمتی از صاحبش سؤال می‌شود مگر آن نعمت که در جهاد یا در حج باشد، چه سالك الی الله که ولایت را قبول کرده باشد همیشه در جهاد و حج است، چه این مطلب را احساس کند و بفهمد یا نفهمد.

و همچنین روایت امام صادق ع نیز مؤید جمع ماست که فرمود: هر کس نام خدا را بر طعام ذکر کند از آن نعمت مورد سؤال قرار نمی‌گیرد. زیرا کسی که اسم خدا را ذکر کند نمی‌تواند حقیقت نام خدا را ذکر کند مگر از ناحیه‌ی ولایت بایعت خاصّ ولوی در غیر این صورت او ذا کر به مضمون است نه واقعی.

کسی که دارای شیخ و استاد و مرشد نباشد شیطان برگردن او متمکن است و بر او شیطان مسلط و متمکن است و تمام اقوال و افعال و احوالش با تصرف شیطان صورت می‌گیرد.

پس آنگاه که می‌گوید: بسم الله شیطان در او تصرف می‌کند و لفظ را از معنایش خالی می‌سازد و خودش را به جای الله قرار می‌دهد و در حقیقت بسم الله بسم الشیطان می‌شود.

چنانچه تحقیق این مطلب در اوّل فاتحة الكتاب گذشت و سوره‌ای که می‌آید این جمع را تأیید می‌کند زیرا سؤال از نعمت که خداوند بر بندگانش نعمت داده، به وجهی خسران و زیان است.

سوره‌ی العصر

در تفسیر آن لَا نَسْنُ لَفِي خُسْرٍ مرقوم فرموده‌اند: یعنی در تجارتش از سرمایه‌اش کم آورد و انسان مادام که به بیعت خاصّ ولوی ایمان نیاورده بر

راه صحیح و راست نیست.

زیرا راه علی عليه السلام و ولایت اوست و چنین شخصی هنوز در قلبش باز نشده و تا چندی که در قلبش با ولایت تکلیفی که ریسمانی از مردم است باز نشده باشد هر کاری که انجام دهد فعلیّتی برای او حاصل می‌شود که در جهت نفس اوست.

یعنی، جهت سفلی (پایین) و هر فعلیّتی که برای نفس از جهت سفلی (پایین) آن حاصل شود انسانیت او که همان ولایت تکوینی و ریسمان از جانب خداست، تحت همان فعلیّت سفلی پنهان می‌شود و انسانیت او کالای اوست و مخفی شدن آن زیان و خسران کالاست و انسان هیچ لحظه‌ای خالی از فعل و فعلیّت نیست، پس جمیع افراد انسان به طور دایمی در زیان هستند.

إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا مگر کسانی که بایعت عام، ایمان آورده‌اند.
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بایعت خاصّ شایسته کردار شدند، یا معنای آیه چنین است: مگر کسانی که بایعت خاص ایمان آوردند و با وفا به شروط بیعت عمل صالح انجام دادند.

و تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ توأصی و سفارش به یکدیگر اعم از آن است که به گفتار باشد یا به حال یا به فعل یا به دعا و التماس از خدا در حضور یا در حال غیبت.

چون در سوره‌ی بقره در ضمن قول خدای تعالی: «أولئك يدعون إلى النار و الله يدعوا إلى الجنة» گذشت این مطلب که مؤمن با وجودش به بهشت دعوت می‌کند اگر چه از حیث گفتار دعوت نباشد.

و مقصود از حقّ، ولایت است زیرا ولایت با حقیقت، حقیّت حقّ است. و اگر مقصود از حق، حق مطلق هم باشد باز مقصود از آن ولایت است، زیرا ظهور حقّ مطلق نمی‌شود مگر به وسیله‌ی حقّ مضاف که همان ولایت است و هر امر ثابت و هر امر غیر باطل به وسیله‌ی اراده ولایت اراده می‌شود که همه‌ی اینها از شعبه‌های ولایت است.

و تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و به یکدیگر بر حق سفارش کنند، یا بر مطلق صبر که

جميع انواع صبر كه امّهات آنها سه است:

- ۱- صبر بر مصایب.
- ۲- صبر از معاصی.
- ۳- صبر بر طاعت كه هر سه به صبر بر حقّ برمی‌گردد، چون منظور از صبر بر مصائب این است كه هنگام مصیبت بی‌تابی نكند، چون بی‌تابی نمی‌شود مگر با غفلت از ولایت و منظور از صبر از معاصی خارج نشدن نفس از فرمانبری عقل در ادامه‌ی حق است و خروج از انقیاد و تسلیم جز با غفلت از ولایت محقق نمی‌شود و صبر بر طاعت چیزی جز صبر بر ولایت كه روح هر طاعتی است نمی‌باشد و شكی نیست كه مؤمنین هر گاه با هم ملاقات كنند برای هر يك به سبب ملاقات دیگری صبر و زیادی توجه و اشتداد انتظار وجهی ولوی حاصل می‌شود و مؤمن این معنا را در وجود خود می‌یابد.

سوره‌ی الهمزة

مؤلف عالیقدر رحمته‌الله در تفسیر این سوره اشاره می‌فرماید بر اینکه: کسانی كه عیب جوئی می‌کنند، طعنه می‌زنند و یا غیبت می‌کنند در اسارت نفس امّاره هستند.

سوره‌ی الفیل

در این سوره داستان اصحاب فیل و برخورد ابابیل با آنان را شرح فرموده‌اند كه در واقع حاکی از توانمندی حضرت حقّ جلّ و اعلیٰ بر گوشمالی دادن دشمنان می‌باشد.

سوره‌ی القریش

در تفسیر فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ فرموده‌اند: یعنی، حالا كه خداوند قریش را در برابر پادشاهان نواحی مختلف مثل فارس و شام و حبشه و یمن، مورد لطف قرار داده است، آن به واسطه خانه خداست كه در آن است، پس باید اینان پروردگارشان را عبادت نمایند كه صاحب بیت‌الله هستند.

سوره‌ی الماعون

در تفسیر فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ فرموده‌اند: وای بر آنان و لذا عطف با فاء کرد، ولی اسم ظاهر به جای ضمیر آورد تا اشعار به این باشد که اگر نماز هم بخوانند نمازشان نماز نیست بلکه نماز آنها و بال و گناهی بر آنانست و معصیت می‌باشد.

الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ نماز را به آنان اضافه کرد تا اشعار به این باشد که هر انسانی دارای نماز مخصوصی است که نماز قلبی تذکره و یادآور آن است و کسی که نماز قلبی را می‌خواند باید متذکر نماز مخصوص خودش باشد و گرنه با نمازی که می‌خواند مستحق و یل می‌شود که جز برای کفار نیست.

پس نماز مخصوص هر انسان محقق نمی‌شود مگر با ولایت تکوینی یا تکلیفی یا ذکر که از ولیّ امرش یا صورت ولیّ امرش اخذ شده و در قلب او داخل گشته در او مخفی یا ظاهر است، یا مقصود توجه به خداست.

و ممکن است معنای آیه چنین باشد: وای بر نمازگزاری که در نماز قلبی خود سستی می‌کنند؛ یعنی حدود و مواقیت آن را حفظ نمی‌کنند، یا از اوّل و قتش به تأخیر می‌اندازند و لکن خدای تعالی: الَّذِينَ هُمْ يُرْأَوْنَ معنای اوّل را تأیید می‌کند، زیرا کسی که به جهت ریا و مردم نماز می‌خواند، نماز را کامل می‌خواند و حدودش را تامّ و صحیح مراعات می‌کند و در اوّل وقت انجام می‌دهد و گرنه نمی‌تواند ریا کند و خود را به مردم نشان دهد و این معنا از ردیلت‌های قوه‌ی علامه و شهویه است.

سوره‌ی الکوثر

در تفسیر إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ مرقوم داشته‌اند: لفظ «کوثر» به نهری در بهشت تفسیر شده و نیز به حوض وجود نبیّ ﷺ تفسیر شده است که بر آن نهر یا حوض ظرفهایی به عدد ستارگان آسمان است که از محمد ﷺ و علی ﷺ در مقابل دشمنانشان دفاع می‌کنند و شیعه علی ﷺ را از آن حوض سیراب

می‌سازند و لفظ «کوثر» در لغت زیاد از هر چیز است و به معنای غبار زیاد پیچیده است و به معنای اسلام و نبوت و هم چنین به مرد خیر خواه بخشنده آمده که مانند لفظ کثیر، بر وزن صقیل و سید می‌باشد.

به مطلق نهر و نهری در بهشت که سرچشمه‌ی همه‌ی نهرهای بهشت است نیز آمده است.

بدان که ولایت همان کوثر است و بیشتر معانی کوثر در آن موجود است و آن چیزی است که خدای تعالی تمام حقیقت آن را به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داده است.

به سبب همان ولایت، خدای تعالی نبوت، رسالت، علم، حکم، پیروان زیاد، اولاد زیاد، قرآن، و دین اسلام، شهرت، سلطنت و خیر فراوان در دنیا و آخرت به محمد داده است و آن چیزی است که در آخرت به صورت نهر و حوض است و آن چیزی که صورت علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در دنیا در آن مصور شده و آن را خداوند به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داده و بر او منت گذاشته است.

سوره‌ی الکافرون

در تفسیر قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ فرموده‌اند: روایت شده گروهی از قریش به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعتراض کردند و گفتند: یا محمد بیا ما آنچه را که تو عبادت می‌کنی، عبادت کنیم و تو هم آنچه را که ما عبادت می‌کنیم، عبادت کن، پس ما و تو در این کار مشترک می‌شویم.

پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: معاذ الله که من غیر خدا را شریک خدا قرار دهم، گفتند: پس تو بعضی از خدایان ما را بگیر تا ما تو را تصدیق کنیم و خدایت را بپرستیم، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ببینم چه می‌شود. پس این سوره نازل شد و قریش از محمد و تصدیق او مأیوس شدند.

و در فصل ششم از فصول اوّل کتاب گذشت که قاری قرآن باید کوشش کند تا مشاهده کند یا با جانشینان خدا یا با فعل خدا متحد شود تا زبان او زبان خدا یا زبان جانشینان خدا شود و در هنگام قرائت امثال این سوره از مخاطب‌های الله باشد، دستور از جانب خدا بدهد، بلکه امر او امر خدا گردد.

سوره‌ی النصر

در تفسیر اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ مرقوم داشته‌اند: بعضی گفته‌اند: این سوره آخرین سوره‌ای بود که بر رسول خدا ﷺ نازل شده‌است، چنانچه «اقراً باسم ربك» اولین سوره‌ای بود که بر او نازل شد، بعضی گفته‌اند: در حجة الوداع در منی نازل شد و برخی گفته‌اند: بعد از این سوره دو سال زندگی کرد، عده‌ای گفته‌اند: همان سال از دنیا رفت.

و رسول خدا ﷺ بعد از نزول این سوره فرمود: مرگ من به من خبر داده شده‌است.

روایت شده که عباس بعد از نزول این آیه گریه کرد، حضرت فرمود: ای عمو چه چیز تو را می‌گریاند؟ گفت: خبر مرگ تو را می‌دهد، حضرت فرمود: مطلب همانطور است که تو می‌گویی.

و استفاده‌ی آن در باره‌ی مرگ خودش از سوره از جهت قرائن منضم و قرائن حالیّه است که بین گوینده و شنونده لحاظ می‌شود.

اگر چه در لفظ چیزی که صریحاً بر این مطلب دلالت کند، وجود نداشته باشد.

بدان که نصر و فتح به معنای مصدری اطلاق می‌شوند و مقصود از آن دو نصرت و یاری بردشمنان و فتح کشورهاست، و در هر دو از باب استعاره و تشبیه نصرت و فتح بر کسی است که می‌آید و بر نصرت انسان بردشمنان باطنی و بر فتح باب قلب نیز اطلاق می‌شوند.

سوره‌ی تبت

در تفسیر این سوره شرح مخالفتها و نافرمانیهای ابولهب و همسرش مرقوم داشته‌اند: زن ابولهب خواهر ابوسفیان، ابولهب عموی پیامبر خدا ﷺ و نام او عبدالعزی بود.

آنگاه که رسول خدا ﷺ او را از آتش جهنم ترسانید گفت: اگر آنچه

می‌گویی حقّ و درست باشد من با مال و فرزندم خود را حفظ می‌کنیم. پس در راه شام شیری او را پاره کرد و کاروان دور او را گرفته و مال و فرزندش نتوانستند او را بی‌نیاز سازند و در (عیدسه) بعد از چند روز از واقعه‌ی بدر مرد سه روز جسدش آنجا ماند و متعفن شد: تا اینکه بعضی از سودانیان را اجیر کردند تا او را دفن نمودند.

سوره‌ی الاخلاص

در تفسیر این سوره مبارکه ضمن برشمردن نامهای آن، مرقوم فرموده‌اند: بدان که انبیا نسبت به خدا و عالم غیب دارای حالت‌های مختلفی هستند و مناجات آنان با خدا و مخاطبات خدا با آنان و مخاطبات آنان با خلق بر حسب اختلاف احوال، اختلاف پیدا می‌کند.

زیرا هنگامی که نبیّ ﷺ از هر چه که دارد از قبیل نسبت افعال و اوصاف و ذات منسلخ شود و در وجودش جز فاعلیت خدای تعالی چیزی نماند، مخاطبات خدا به وسیله‌ی زبان او می‌شود که در این هنگام زبان او زبان خدا گشته است و در نتیجه کلام خدا کلام الهی بشری می‌شود که حدیث قدسی نامیده می‌شود.

سوره‌ی الفلق

ضمن تفسیر و شرح کامل این سوره مرقوم فرموده‌اند:

روایت شده که لبید بن اعصم یهودی رسول خدا ﷺ را جادو کرد، سپس آن را در چاه بنی زریق انداخت، پس رسول خدا ﷺ مریض شد و در حالی که خوابیده بود دو ملایکه آمدند، یکی بالای سرش نشست و دیگری نزد پاهایش و قضیه را به رسول خدا ﷺ خبر دادند و گفتند که آن جادو در کجاست، پس رسول خدا ﷺ متوجه مطلب شد.

علی بن ابی طالب و زبیر و عمار رافرستاد و آب آن چاه را کشیدند و سپس در ته چاه سنگی بود آن را بیرون آوردند، که ناگهان در آنجا شانه‌ی، سر و چند دندان از شانه را یافتند و در آنجا نخی یافتند که دوازده گره با سوزن در آن زده

شده بود.

پس این دو سوره نازل شد و با هر آیه‌ای که می‌خواند يك گره باز می‌شد، رسول خدا ﷺ احساس سبکی کرد و شد گویی که از قید و زنجیر رها شده است.

داستان نزول این دو سوره غیر از این با اندکی اختلاف در لفظ و معنایز روایت شده است.

سوره‌ی النَّاسِ

در تفسیر این سوره‌ی مبارکه ذیل آیه‌ی قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مرقوم فرموده‌اند: چون خدای تعالی به نبی ﷺ خود امر می‌کند که از وسواس صادر از شیاطین و جنّ و انس از خدا پناه جوید و این وسواس به غیر از انسان که ذکر خدا را فراموش کرد متعلق نمی‌شود لذا «ربّ» را اضافه به «الناس» کرد. و تعبیر به «ناس» نمود تا اشاره به این باشد که این وسواس جز در مورد فراموش کننده ناسی محقق نمی‌شود.

خداوند به چهارده نور پاک ﷺ قسمت می‌دهیم که ما را آنی به خودمان و امگذار، با ذکر دوام و فکر مداوم به شاه ولایت خاصّه علی ﷺ ثابت قدم و مستقیم بدار.

از همه‌ی سروران و بزرگوارانی که ما را در نشر این اثر معنوی همراهی فرموده‌اند سپاسگزاریم و از حضرت احدیّت توفیقاتشان در همه‌ی امور خواستاریم و امیدواریم که خداوند مَنَّان به همه‌ی ما به برکت شفاعت محمد مصطفی ﷺ خیر دنیا و آخرت عنایت فرماید.

عدّای از بزرگوارانی که خالصانه برای رضای خدا در انجام این ترجمه با ما همراهی فرموده‌اند اجازه نداده‌اند که نام مبارکشان را در مقدمه یادآور شویم.

سروران و عزیزانی که اجازه فرموده‌اند که نام مبارکشان درج شود

عبارتند از:

۱. مولای بزرگوارمان حضرت آقای مجذوبعلیشاه (دکتر نور علی تابنده)

که توجه خاص و علاقه‌ی آن حضرت به این امر مهم موجب دلگرمی و تلاش عاشقانه‌ی این عاصیان در تکمیل و اتمام این ترجمه گردید.

۲. جناب آقای دکتر سید جعفر شهیدی که با عنایات و اظهار علاقمندی به متن این تفسیر شریف مشوق ما بوده‌اند.

۳. حضرت آیه‌الله سامی، حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای شیخ مهدی کیایی و عدّه‌ای از علمای حوزه‌ی علمیّه‌ی قم که در تهیّه‌ی منابع احادیث و اخبار همراهی فرموده‌اند.

۴. برادر ارجمند جناب آقای سید عزیزالله قائمی طباطبایی که ویراستاری نگارشی و فنی این مجلد را نیز برعهده دارند.

۵. سرکار خانم نفیسه بذرکار که تایپ کامپیوتری این مجلد را برعهده داشته‌اند.

۶. جناب آقای مجید احمدیان که پرینت کالک این مجلد را برعهده داشته‌اند.

۷. جناب آقای محسن نهال که در امور چاپ فقط برای رضای خدا محبت و همراهی نموده‌اند.

نکته‌ی قابل تذکر این‌که هدف مترجمین عرضه‌ی بی‌کم و کاست این اثر معنوی و عظیم قرآنی به زبان شیرین فارسی بوده‌است، با توجه پروردگار عالم هزینه‌ی سنگین آماده‌سازی و چاپ را با وجود مشکلات فراوان متحمل شده و تن به معطل گذاشتن کار چاپ ندادیم.

لذا امید است خوانندگان محترم مشتاقان ارجمند توجه داشته‌باشند که هدیه‌ی قید شده در هر جلد فقط قسمتی از هزینه‌ی تمام شده را تأمین می‌نماید. به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقیست

به صد دفتر نشاید گفت حال مشتاقی

الحمد لله رب العالمین
رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

۱	پیشگفتار
۲۵	سُورَةُ الْمُجَادِلَةِ
۲۷	ترجمه
۳۰	تفسیر
۴۲	دعا برای در امان ماندن از آثار خواب بد
۵۷	(۵۹) سُورَةُ الْحَشْرِ
۵۹	ترجمه
۶۱	تفسیر
۶۲	حکایت نقض عهد توأم با سوء قصد یهود در مدینه
۹۱	(۶۰) سُورَةُ الْمُمتَحِنَةِ
۹۳	ترجمه
۹۴	تفسیر
۱۱۱	(۶۱) سُورَةُ الصَّفِّ
۱۱۲	ترجمه
۱۱۳	تفسیر
۱۲۴	(۶۲) سُورَةُ الْجُمُعَةِ
۱۲۵	ترجمه
۱۲۶	تفسیر
۱۳۶	(۶۳) سُورَةُ الْمُتَفِقُونَ
۱۳۷	ترجمه
۱۳۸	تفسیر
۱۴۸	(۶۴) سُورَةُ التَّعَابِينِ
۱۴۹	ترجمه
۱۵۰	تفسیر
۱۶۳	(۶۵) سُورَةُ الطَّلَاقِ

۱۶۴.....	ترجمه
۱۶۶.....	تفسیر
۱۷۷.....	سُورَةُ التَّحْرِيمِ (۶۶)
۱۷۸.....	ترجمه
۱۷۹.....	تفسیر
۱۹۱.....	سُورَةُ الْمَلِكِ (۶۷)
۱۹۲.....	ترجمه
۱۹۴.....	تفسیر
۲۰۸.....	سُورَةُ الْقَلَمِ (۶۸)
۲۰۸.....	آیات ۷۵ - ۱
۲۱۰.....	ترجمه
۲۱۱.....	تفسیر
۲۲۶.....	سُورَةُ الْحَاقَّةِ (۶۹)
۲۲۷.....	ترجمه
۲۲۹.....	تفسیر
۲۴۱.....	سُورَةُ الْمَعَارِجِ (۷۰)
۲۴۲.....	ترجمه
۲۴۳.....	تفسیر
۲۵۴.....	سُورَةُ نُوحٍ (۷۱)
۲۵۵.....	ترجمه
۲۵۶.....	تفسیر
۲۶۵.....	سُورَةُ الْجِنِّ (۷۲)
۲۶۶.....	ترجمه
۲۶۸.....	تفسیر
۲۷۸.....	سُورَةُ الْمُرَّمِّلِ (۷۳)

۲۷۹	ترجمه
۲۸۰	تفسیر
۲۹۰	(۷۴) سُورَةُ الْمُدَّثِرِ
۲۹۱	ترجمه
۲۹۲	تفسیر
۳۰۹	(۷۵) سُورَةُ الْقِيَامَةِ
۳۱۰	ترجمه
۳۱۱	تفسیر
۳۲۰	سُورَةُ دَهْرٍ
۳۲۱	ترجمه
۳۲۳	تفسیر
۳۲۵	مراتب شراب روحانی
۳۳۰	«شأن نزول آیات اطعام به مسکین و یتیم و اسیر»
۳۳۷	«مراتب مشیت و انتخاب
۳۳۷	در تفسیر وما تشاؤون الا ان یشاءالله»
۳۳۹	(۷۷) سُورَةُ الْمُؤَسَّلَاتِ
۳۴۰	ترجمه
۳۴۱	تفسیر
۳۴۶	دوزخ نفس در سه شاخه» در تفسیر «ذی ثلث شعب
۳۵۰	(۷۸) سُورَةُ النَّبِیِّ
۳۵۱	ترجمه
۳۵۲	تفسیر
۳۶۲	(۷۹) سُورَةُ النَّازِعَاتِ
۳۶۳	ترجمه
۳۶۴	تفسیر

۳۷۵.....	سُورَةُ عَبَسَ (۸۰)
۳۷۶.....	ترجمه
۳۷۶.....	تفسیر
۳۸۵.....	سُورَةُ التَّكْوِيْرِ (۸۱)
۳۸۵.....	ترجمه
۳۸۶.....	تفسیر
۳۹۲.....	سُورَةُ الْاِنْفِطَارِ (۸۲)
۳۹۲.....	ترجمه
۳۹۳.....	تفسیر
۳۹۷.....	سُورَةُ الْمُطَفِّفِيْنَ (۸۳)
۳۹۸.....	ترجمه
۳۹۹.....	تفسیر
۴۰۹.....	سُورَةُ الْاِنْشِقَاقِ (۸۴)
۴۰۹.....	ترجمه
۴۱۰.....	تفسیر
۴۱۶.....	سُورَةُ الْبُرُوجِ (۸۵)
۴۱۶.....	ترجمه
۴۱۷.....	تفسیر
۴۱۸.....	ذکر حکایت اصحاب اخدود
۴۲۷.....	سُورَةُ الطَّارِقِ (۸۶)
۴۲۷.....	ترجمه
۴۲۷.....	تفسیر
۴۳۳.....	سُورَةُ الْاَعْلٰی (۸۷)
۴۳۳.....	ترجمه
۴۳۴.....	تفسیر

۴۴۲	سُورَةُ الْغَاشِيَةِ (۸۸)
۴۴۲	ترجمه
۴۴۳	تفسیر
۴۵۰	سُورَةُ الْفَجْرِ (۸۹)
۴۵۱	ترجمه
۴۵۱	تفسیر
۴۵۴	وصف ارم ذات العماد
۴۶۲	مراتب نفس و کمال نفسانی و آرامش روحی
۴۶۵	سُورَةُ الْبَلَدِ (۹۰)
۴۶۵	ترجمه
۴۶۶	تفسیر
۴۷۰	«حکمت و عدالت»
۴۷۵	سُورَةُ الشَّمْسِ (۹۱)
۴۷۵	ترجمه
۴۷۶	تفسیر
۴۸۰	سُورَةُ اللَّيْلِ (۹۲)
۴۸۰	ترجمه
۴۸۱	تفسیر
۴۸۷	سُورَةُ الضُّحَىٰ (۹۳)
۴۸۷	ترجمه
۴۸۷	تفسیر
۴۹۲	«بازگویی و نمایان ساختن نعمت»
۴۹۵	سُورَةُ الْمَنَشْرِحِ (۹۴)
۴۹۵	ترجمه
۴۹۵	تفسیر

۵۰۱.....	(۹۵) سُورَةُ التِّينِ
۵۰۱.....	ترجمه
۵۰۱.....	تفسیر
۵۰۶.....	(۹۶) سُورَةُ الْعَلَقِ
۵۰۶.....	ترجمه
۵۰۷.....	تفسیر
۵۱۳.....	(۹۷) سُورَةُ الْقَدْرِ
۵۱۳.....	ترجمه
۵۱۳.....	تفسیر
۵۱۴.....	«تحقیق شب قدر»
۵۱۸.....	(۹۸) سُورَةُ الْبَيِّنَةِ
۵۱۸.....	ترجمه
۵۱۹.....	تفسیر
۵۲۳.....	(۹۹) سُورَةُ الزَّلْزَلَةِ
۵۲۳.....	ترجمه
۵۲۳.....	تفسیر
۵۲۶.....	(۱۰۰) سُورَةُ الْعَادِيَاتِ
۵۲۶.....	ترجمه
۵۲۶.....	تفسیر
۵۳۱.....	(۱۰۱) سُورَةُ الْفَارِعَةِ
۵۳۱.....	ترجمه
۵۳۱.....	تفسیر
۵۳۳.....	(۱۰۲) سُورَةُ الشَّكَاثِرِ
۵۳۳.....	ترجمه
۵۳۳.....	تفسیر

۵۳۴.....	مراتب سه گانه یقین
۵۳۵.....	«در حقیقت نعمت»
۵۳۹.....	(۱۰۳) سُورَةُ الْعَصْرِ
۵۳۹.....	ترجمه
۵۳۹.....	تفسیر
۵۴۲.....	(۱۰۴) سُورَةُ الْهُمَزَةِ
۵۴۲.....	ترجمه
۵۴۲.....	تفسیر
۵۴۵.....	(۱۰۵) سُورَةُ الْفِيلِ
۵۴۵.....	ترجمه
۵۴۵.....	تفسیر
۵۴۹.....	(۱۰۶) سُورَةُ قُرَيْشٍ
۵۴۹.....	ترجمه
۵۴۹.....	تفسیر
۵۵۱.....	(۱۰۷) سُورَةُ الْمَاعُونِ
۵۵۱.....	ترجمه
۵۵۱.....	تفسیر
۵۵۴.....	(۱۰۸) سُورَةُ الْكُوْثِرِ
۵۵۴.....	ترجمه
۵۵۴.....	تفسیر
۵۵۷.....	(۱۰۹) سُورَةُ الْكَافِرُونَ
۵۵۷.....	ترجمه
۵۵۷.....	تفسیر
۵۶۱.....	(۱۱۰) سُورَةُ النَّصْرِ
۵۶۱.....	ترجمه

۵۶۱	تفسیر
۵۶۵	(۱۱۱) سُورَةُ الْمَسَدِ
۵۶۵	ترجمه
۵۶۵	تفسیر
۵۶۹	(۱۱۲) سُورَةُ الْاِخْلَاصِ
۵۶۹	ترجمه
۵۶۹	تفسیر
۵۷۲	اعراب سورہی اخلاص
۵۷۲	«در معانی احد»
۵۷۳	«معنای صمد»
۵۷۴	تفسیر سورہ
۵۸۶	(۱۱۳) سُورَةُ الْفَلَقِ
۵۸۶	ترجمه
۵۸۶	تفسیر
۵۹۱	(۱۱۴) سُورَةُ النَّاسِ
۵۹۱	ترجمه
۵۹۱	تفسیر
۵۹۴	متن تفسیر شریف
۵۹۵	سُورَةُ الْمُجَادَلَةِ
۶۱۲	سُورَةُ الْحَشْرِ
۶۳۱	سُورَةُ الْمُمْتَحِنَةِ
۶۴۱	سُورَةُ الصَّفِّ
۶۴۸	سُورَةُ الْجُمُعَةِ
۶۵۵	سُورَةُ الْمُنَافِقُونَ
۶۶۲	سُورَةُ التَّغَايُنِ

٦٧٠.....	سُورَةُ الطَّلَاقِ
٦٧٨.....	سُورَةُ التَّحْرِيمِ
٦٨٧.....	سُورَةُ الْمُلْكِ
٦٩٧.....	سُورَةُ الْقَلَمِ
٧٠٨.....	سُورَةُ الْحَاقَّةِ
٧١٧.....	سُورَةُ الْمَعَارِجِ
٧٢٥.....	سُورَةُ نُوحٍ
٧٣١.....	سُورَةُ الْجِنِّ
٧٣٩.....	سُورَةُ الْمَزَّمِلِ
٧٤٧.....	سُورَةُ الْمَدْتَّرِ
٧٥٩.....	سُورَةُ الْقِيَامَةِ
٧٦٦.....	سُورَةُ الدَّهْرِ
٧٧٨.....	سُورَةُ الْمُرْسَلَاتِ
٧٨٤.....	سُورَةُ النَّبَاِ
٧٩١.....	سُورَةُ النَّازِعَاتِ
٧٩٩.....	سُورَةُ عَبَسَ
٨٠٥.....	سُورَةُ التَّكْوِيْرِ
٨٠٩.....	سُورَةُ الْاِنْفِطَارِ
٨١٢.....	سُورَةُ التَّطْفِيْفِ
٨١٩.....	سُورَةُ الْاِنْشِقَاقِ
٨٢٣.....	سُورَةُ الْبُرُوْجِ
٨٢٤.....	ذِكْرُ حِكَايَةِ اَصْحَابِ الْاِخْدُوْدِ
٨٣٠.....	سُورَةُ الطَّارِقِ
٨٣٣.....	سُورَةُ الْاَعْلٰى
٨٣٨.....	سُورَةُ الْغَاشِيَةِ

٨٤٣	سُورَة الْفَجْرِ
٨٤٥	وصف ارم ذات العماد
٨٥٣	سُورَة الْبَلَد
٨٥٦	شرح فی القوی الاربع للانسان
٨٦٠	سُورَة وَالشَّمْسِ
٨٦٣	سُورَة وَاللَّيْلِ
٨٦٨	سُورَة وَالضُّحَى
٨٧٣	سُورَة أَلَمْ نَشْرَحْ
٨٧٧	سُورَة وَالتِّينِ
٨٨٠	سُورَة الْعَلَقِ
٨٨٥	سُورَة الْقَدْرِ
٨٨٨	سُورَة التِّيْنَةِ
٨٩١	سُورَة الزَّلْزَالِ
٨٩٣	سُورَة وَالْعَادِيَاتِ
٨٩٦	سُورَة الْقَارِعَةِ
٨٩٧	سُورَة التَّكْوِيْنِ
٩٠١	سُورَة وَالْعَصْرِ
٩٠٣	سُورَة الْهُمَزَةِ
٩٠٥	سُورَة الْفِيلِ
٩٠٧	سُورَة قَرِيْشٍ
٩٠٨	سُورَة الْمَاعُونِ
٩١٠	سُورَة الْكُوْثِرِ
٩١٢	سُورَة الْكَافِرِيْنَ
٩١٥	سُورَة النَّصْرِ
٩١٨	سُورَة تَبَّتْ

۹۲۱	سُورَةُ الْاِخْلَاصِ
۹۲۳	اعراب سورة الاخلاص
۹۲۳	معنی الاحد
۹۲۴	معنی الصّمد
۹۲۴	تفسیر السّورة
۹۳۳	سُورَةُ الْفَلَقِ
۹۳۶	سُورَةُ النَّاسِ
۹۳۹	فهرستهای پنجگانه
۹۴۰	فهرست اعلام
۹۵۰	فهرست ترجمه‌ی اخبار
۹۸۱	فهرست اخبار متن
۱۰۰۸	فهرست ابیات
۱۰۱۱	فهرست منابع

سُورَةُ الْمَجَادِلَةِ ١

این سوره مدنی است و دارای بیست و یک آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى
اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (١) الَّذِينَ
يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مَنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا الَّتِي
وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ
غَفُورٌ (٢) وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ
رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَ تَوْعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (٣)
فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَّمْ
يَسْتَطِعْ فَاطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ
حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٤) إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَكُتِبُوا كُتِبَتِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ
وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ (٥) يَوْمَ يُبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا
عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (٦) أَلَمْ تَرَ أَنَّ

١-رسول خدا ﷺ: و من قراء سورة المجادلة كتب من حزب الله يوم القيامة. نور الثقلين
بيغمبر ﷺ: هر کس سوره مجادله را قرائت کند روز قیامت از رستگاران خواهد بود. تفسیر جامع

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى
 ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ
 وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ
 اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يُعْودُونَ
 لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَجَّجُونَ بِالْآثِمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا
 جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَ يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا
 اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ (٧) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 ءَامَنُوا إِذَا تَنَجَّيْتُمْ فَلَا تَتَنَجَّجُوا بِالْآثِمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ
 وَ تَتَجَّجُوا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (٨) إِنَّمَا
 النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا
 بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (٩) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا
 قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَ إِذَا قِيلَ
 أَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
 دَرَجَاتٍ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (١٠) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمْ
 الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ
 لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (١١) ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ
 نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
 وَ ءَاتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (١٢)
 أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ
 وَ يَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (١٣) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا

إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴) اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن
 سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۵) لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا
 أَوْلَادُهُمْ مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۶)
 يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُخَلِّفُونَ لَهُ وَكَمَا يَخْلِفُونَ لَكُمْ وَيَخْسَبُونَ
 أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۷) اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ
 الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ
 الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۸) إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
 أُولَٰئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ (۱۹) كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ
 عَزِيزٌ (۲۰) لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ
 حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ
 عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ
 وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُمْ وَرَاضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲۱)

(۲۱)

ترجمه

به راستی که خداوند سخن زنی را که با تو درباره‌ی همسرش مجادله می‌کرد
 و به خداوند شکایت حال خود می‌گفت، شنید، و خداوند گفت و گوی شما دو تن را
 می‌شنود؛ چرا که خداوند شنوای بیناست. کسانی که از میان شما با زنانشان ظهار
 می‌کنند، [بدانند که] آن زنان [با این ماجرا در حکم] مادران آنان نیستند؛ مادران
 آنان جز کسانی که آنان را زاده‌اند، نیستند؛ و ایشان [با این عمل] سخنی ناپسند و
 ناحق می‌گویند؛ و بیگمان خداوند بخشاینده‌ی آمرزگار است. و کسانی که با

زنانشان ظهار می‌کنند، سپس از آنچه گفته‌اند بر می‌گردند [و می‌خواهند به همسر خود بازگردند] باید پیش از آنکه با همدیگر تماس گیرند، برده‌ای آزاد کنند؛ این اندرزی است که به شما داده می‌شود، و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است. و هر کس که [امکان آن را] نیافت، باید پیش از آنکه با همدیگر تماس گیرند، دو ماه پی در پی روزه بگیرد؛ سپس [باز هم] اگر نتوانست [روزه بگیرد]، در آن صورت باید به اطعام شصت فقیر بپردازد؛ این [کفاره] برای آن است که به [امر] خداوند و پیامبر او ایمان آورید؛ و اینها احکام الهی است، و کافران عذابی دردناک [در پیش] دارند. بیگمان کسانی که با [امر] خداوند و پیامبر او مخالفت می‌کنند، سرنگون شوند، چنانکه پیشینیانشان هم سرنگون شدند، و به راستی آیاتی روشنگر فرو فرستاده‌ایم؛ و برای کافران عذابی خفت بار [در پیش] است. روزی که خداوند همگی آنان را [از گور] برانگیزد، سپس آنان را به [حقیقت و نتیجه‌ی] آنچه کرده‌اند آگاه سازد؛ خداوند آن را در شمار آورده است اما [خود] آنان فراموش کرده‌اند؛ و خداوند بر هر چیز گواه است. آیا نیندیشیده‌ای که خداوند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است می‌داند؛ هیچ رازگویی سه تن نباشد مگر آنکه او چهارمین آنان است، و نه [رازگویی] پنج تن مگر آنکه او ششمین آنان است، و نه کمتر از این و نه بیشتر مگر آنکه او هر جا که باشند با ایشان است؛ سپس در روز قیامت آنان را به [نتیجه و حقیقت] کار و کردارشان آگاه می‌سازد؛ بیگمان خداوند به هر چیزی داناست. آیا ننگریسته‌ای در کار کسانی که از نجوا نهی شده‌اند، سپس به آنچه از آن نهی شده‌اند، باز می‌گردند و به گناه و ستمکاری و نافرمانی از پیامبر با هم نجوا می‌کنند و چون به نزدت آیند به نحوی به تو درود می‌فرستند که خداوند آن گونه به تو درود نفرستاده است؛ و در دل‌هایشان گویند چرا به خاطر آنچه می‌گوییم خداوند عذابمان نمی‌کند؟ جهنم برایشان کافی است که به آن اندر آیند، و بد سرانجامی است. ای مؤمنان چون رازگویی کنید، به قصد گناه و ستمکاری و نافرمانی از پیامبر نجوا مکنید؛ و به قصد نیکی و تقوا نجوا نکنید؛ و از خداوندی که نزد او محشور می‌گردید

پروا کنید. نجوا تنها از سوی شیطان است تا مؤمنان را غمگین کند، و هیچ زیان رسان به آنان نیست، مگر به اذن الهی؛ و مؤمنان باید فقط بر خداوند توکل کنند. ای مؤمنان چون به شما گفته شود در مجالس جا باز کنید، باز کنید، تا خداوند در کار شما گشایش آورد؛ و چون گفته شود برخیزید، برخیزید، تا خداوند از میان شما مؤمنان و دانش یافتگان را به مرتبه‌هایی بلند فرابرد و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است. ای مؤمنان چون خواهید که با پیامبر راز گویند، پیش از نجوایتان صدقه‌ای تقدیم دارید این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است؛ اما اگر [چیزی] نیافتید، بیگمان خداوند آمرزگار مهربان است. [سپس که کسی جز علی علیه السلام توفیق نیافت فرمود:] آیا ترسیدید که پیش از نجوایتان صدقاتی تقدیم دارید؟ حال که چنین نکردید و خداوند هم از شما درگذشت، پس نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید و از خداوند و پیامبرش اطاعت کنید، و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است. آیا ننگریسته‌ای کسانی را که با قومی که خداوند بر آنان خشم آورده است، [و] نه از شما هستند و نه از آنان [یهودیان]، دوستی ورزیده‌اند؟ و آگاهانه به دروغ سوگند می‌خورند. خداوند برای آنان عذابی سهمگین آماده ساخته است؛ آنان عملکردشان بد است. سوگندهایشان را سپر بلا کرده‌اند، و [مردمان را] از راه خدا بازداشته‌اند، پس عذابی خفّت بار [در پیش] دارند. اموال و اولادشان به هیچ روی از [عذاب] خدا بازشان ندارد؛ اینان دوزخی‌اند و جاودانه در آنند. روزی که خداوند همگی آنان را برانگیزد، آنگاه [مشرکان] برای او به همان گونه سوگند یاد می‌کنند که برای شما یاد می‌کنند و گمان می‌کنند که حقی در دست دارند، بدانید که آنان دروغگویانند. شیطان بر آنان دست یافت، سپس یاد خدا را از خاطر آنان برد، اینان حزب شیطانند، هان بیگمان حزب شیطان زیانکارانند. بیگمان کسانی که با [امر] خداوند و پیامبر او مخالفت می‌کنند، اینان از زمره‌ی فرومایگانند. خداوند مقرر داشته است که من و پیامبرانم پیروز گردیم؛ بیگمان خداوند نیرومند پیرومند است. قومی نیابی که به خداوند و روز بازپسین ایمان داشته باشند و با کسانی که با خداوند و پیامبر او

مخالفت می‌ورزند، دوستی کنند، و لو آنکه پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خاندانشان باشند. اینانند که [خداوند] در دل‌هایشان [نقش] ایمان نگاشته است، و به فیضی از جانب خویش استوارشان داشته است؛ و [ایشان را] به بوستانهایی درآورد که جویباران از فرودست آن جاری است، جاودانه درآند؛ هم خداوند از آنان خشنود است، و هم آنان از او خشنودند؛ اینان خدا خواهانند، بدانید که خداخواهان رستگارانند.

تفسیر

[قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّدُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكَىَ إِلَيَّ اللَّهُ وَ اللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَ كَمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ] (ای رسول ما) خدا سخن آن زن را که درباره‌ی شوهرش با تو به مجادله برخاسته و شکوهی او به خدا می‌برد محققاً شنید و گفتگوهای شما را نیز می‌شنود که خدا البتّه شنوا و بیناست.

این آیه درباره‌ی زنی از انصار نازل شد که اسم آن خوله و همسرش اوس فرزند صامت و زنی زیبا بود، همسرش او را می‌خواست و تقاضای همبستر شدن او را داشت. ولی آن زن امتناع می‌کرد، شوهر بر او غضبناک شد و او راظهار نمود و گفت: «أنت علی کظهر امّی» و در جاهلیت رسم چنین بود که اگر مردی به زنش چنین می‌گفت تا آخر بر او حرام می‌شد.

پس مرد پیشیمان شد و به همسرش گفت: دین اسلام برای ما آمده است، خدمت رسول خدا ﷺ برو و سؤال کن، آن زن خدمت رسول خدا ﷺ رسید و عرض کرد: پدر و مادرم به فدای تو، اوس فرزند صامت همسر، پدر بچه‌ها و پسر عموی من است، و به من گفته است: «أنت علی کظهر امّی» و ما در جاهلیت اظهار را موجب تحریم همسر می‌دانستیم، و خداوند اکنون به سبب تو اسلام را به ما داده.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای زن نمی‌بینم جز اینکه تو بر همسرت حرام شده‌ای.

دوباره زن سخن اوّل را تکرار کرد و رسول خدا ﷺ نیز همان تحریم را تکرار کرد و فرمود: در کار تو به چیز خاصی مأمور نشده‌ام.

و آن زن همچنان خدمت رسول خدا ﷺ رفت و آمد می‌کرد و سؤال خود را تکرار می‌نمود و هر بار که رسول خدا ﷺ جواب تحریم می‌داد آن زن به سر و رویش می‌زد و ناله می‌کرد و می‌گفت: شکایت در ماندگی و حاجت و سختی حالم را به خدا می‌برم، بار خدایا بر زبان پیامبرت آیه‌ای نازل فرما، این مورد اوّلین ظهار در اسلام بود که آیات در این باره نازل شد.

رسول خدا به آن زن فرمود همسرت را صدا کن، او همسرش را به نزد رسول خدا ﷺ دعوت نمود و رسول خدا ﷺ این آیه‌ها را تلاوت نمود تا قول خدا: «وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

[الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِمَّن نَسَأَ بِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ] کسانیکه از شما بر زنان خود ظهار کنند (یعنی به زن خود گویند تو بر من چون پشت مادرم هستی)، آن زنان مادر حقیقی شوهران خود نخواهند بود بلکه مادرشان همان زنهایی هستند که آنان را زاییده‌اند و این مردم سخن ناپسند و باطل می‌گویند.

البته خداوند آمرزنده‌است یعنی آنان را عفو می‌کند و اگر توبه کنند

می‌بخشد.

[وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسًا] و آنان که از زنان خودظهار کردند، آن گاه از گفته خود برگردند پیش از تماس و مجامعت باید برده‌ای آزاد کنند.

ظاهر آیه این است که برظهارکننده مادامی که گفتارش را تکرار نکند چیزی نیست، یا در مرتبه‌ی اول چیزی نیست ولی اگر برگشت و برای بار دومظهار کرد کفاره‌ی مذکور را باید بدهد.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود:ظهاراول را خداوند بدون کفاره بخشیده‌است^۱، اگر کسی بعد ازظهاراول دوبارهظهار کرد کفاره بر او واجب می‌شود.

بعضی گفته‌اند: معنای «يعودون لما قالوا» این است که «يعودون عما قالوا» یعنی از آنچه گفته‌اند برمی‌گردند و پشیمان می‌شوند.

چون لفظ «يعود» استعمال می‌شود در بازگشت به آنچه گفته است و بازگشت به سوی آنچه گفته است، «و لما قال» یعنی «يعود عما قال» یعنی از گفته‌ی خویش برگشته است.

و بعضی گفته‌اند: معنای آن این است که به زانشان باز می‌گردند و قول خدای تعالی: «لما قالوا» ابتدای کلام است و معنای آن «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ لِمَا قَالُوا» می‌باشد.

[ذَلِكُمْ تُوَعِّظُونَ بِهِ] این آزاد کردن بنده به خاطر این است که پند بگیرید و دیگرظهار را تکرار نکنید.

[وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ] و خدا به تمام کار شما آگاهست.

[فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ] و هر که برده نیابد باز یابد پیش از جماع دو ماه پی در پی روزه بگیرد. در صدق تتابع و توالی دو ماه کافی است که چیزی از ماه دوّم به ماه اوّل متصل شود.

[مَنْ قَبْلُ أَنْ يَتَمَآسَا] مقصود مجامعت است یا مطلق تماس.

[فَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا] اطعام شصت مسکین به مقداری که سیر شوند^۱، یا بهر مسکین یک مدّ از طعام داده شود.

[ذَلِكَ] آنچه که ذکر شد از عدم حرمت ابدی باظهار چنانچه در جاهلیت بود، و جواز رجوع به زنان بعد از ظاهر، و ترتیب در خصال کفاره همه‌ی اینها برای آن است که ایمان به خدا و رسولش بیاورید.

[لِتُؤْمِنُوا] به شریعت محمد ﷺ رغبت پیدا کنید، و از آن متنفر نشوید چون می‌بینید که در شریعت محمد ﷺ تخفیف و سبکی و راحتی هست، و ایمان به خدا و رسولش بیاورید.

[بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ^۲ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ] آن حدّ و مرز الهی است که از آن نباید تجاوز شود.

[وَاللَّكْفِيرِينَ] کافرین به خدا و رسولش، یا کافرین به آن حدود. [عَذَابٌ أَلِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ] لفظ «حاده» یعنی به او غضب کرد و دشمنی و مخالفت نمود.

[كِبْتًا] لفظ «کبته» یعنی او را به زمین انداخت، و خوار نمود، و او را برگردانید، و شکست، و غضب او را به خودش ردّ نمود و او را ذلیل کرد، و «المکتبت» کسی است که دلش از غم پر است.

[كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ] کسانی که با خدا و رسولش دشمنی

کردند، مانند قوم نوح، و عاد و ثمود، و قوم ابراهیم علیه السلام.
 [وَقَدْ أَنْزَلْنَا] فرو فرستادیم بر آنان یا بر شما.
 [ءَايَاتٍ] آیات و نشانه‌ها که دلالت بر قدرت و حکمت ما می‌کند.
 یا دلالت بر این می‌کند که ما در وعده و عید خویش صادق هستیم،
 یا دلالت بر صدق رسول ما می‌کند.

[بَيِّنَاتٍ] خود آن آیات واضح هستند، یا روشن‌گر و واضح کننده
 می‌باشند و آن آیات عبارت از آیات تدوینی یا آیات آفاقی و انفسی است.
 [وَالْكَافِرِينَ] برای کافرین به آن آیه‌ها، یا کافرین به خدا و
 رسولش.

[عَذَابٌ مُّهِينٌ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ] لفظ «یوم» ظرف «مهین» یا
 «کافرین» یا «أحصاه الله» می‌باشد.

[جَمِيعًا فَيَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَلَّهَ] این جمله برای رفع
 توهم کسی است که می‌گوید: خود عمل کننده‌ها اعمال خودشان را
 نمی‌توانند به شمارند پس چگونه خداوند اعمال همه را می‌شمارد.
 [وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ] و آنها فراموش کرده‌اند
 آگاه سازد و خدا بر همه موجودات عالم گواه است. این جمله تعمیم و تعلیل
 است.

[أَلَمْ تَرَ] آیا ندیدی.

خطاب به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا به هر کسی است که خطاب در مورد او
 ممکن باشد و اگر خطاب به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد معنای آیه این است که تو نباید
 تعجب کنی از اینکه خداوند بر همه چیز شاهد است، چون می‌بینی و به
 احاطه‌ی علم خدا به آنچه که در آسمان‌ها و زمین است نظر می‌کنی.

و اگر خطاب عامّ باشد معنای آیه این است نباید این معنا ترغیب شمرده شود، چون آثار احاطه‌ی علم خدا ظاهر است و شایسته است هر بیننده‌ای آن را ببیند.

[أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ] که آنچه در آسمان و زمین است خدا بر آن آگاهست هیچ رازی سه کس با هم نگویند.

لفظ «نجوی» جمع «نجی» یا مصدر «نجاه» یعنی با او راز گفت. یا اسم مصدر است به معنای خوشحال کردن.

بنابر معنای اوّل جایز است لفظ «نجوی» به لفظ «ثلثة» اضافه شود و جایز است لفظ «ثلثة» بدل از آن باشد و معنای «نجوی» در حالت مصدری به معنای راز گفتن بین دو نفر با بیشتر است، ولی اطلاق می‌شود بر حدیث نفس، خطورات قلبی و خوابهای صادق و خوابهای آشفته و دروغ، چه خوابها یا ناشی از راز گفتن و نجوای شیطان است، یا ناشی از نجوای ملائکه با انسان است و لفظ «نجوی» گاهی بر مطلق گفتگو و محاوره اطلاق می‌شود.

[إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ] جز آنکه خدا چهارم آنها و نه پنج کس جز آنکه او ششم آنها. در اینجا دور از گوینده و نجوی کننده را اختیار کرد، چون دو نفر که راز گویی و نجوی می‌کنند در يك حالتی به سر می‌برند که غیر آنها بر نجوای آنان اطلاع پیدا نمی‌کند. بنابراین اطلاع بر حال آنان رساتر و بهتر دلالت می‌کند بر اطلاع خدا بر امور پنهان.

و اختیار عدد سه و پنج از مراتب اعداد بدان جهت است که عدد وتر

شریفترین مراتب عدد است، نمی‌بینی که خدای تعالی می‌فرماید: «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خُمُسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَمَنُهُمْ كَلْبُهُمْ» و از سوی دیگر خداوند واحد و تر است، و تر را دوست می‌دارد، کمترین مراتب عدد و تر سه است و عدد پنج را نیز به آن اضافه کرد تا دانسته شود که خصوص مرتبه‌ی سه مقصود نیست.

بعضی گفته‌اند: کسانی که آیه دربارہی آنان نازل شده سه و پنج بوده‌اند و فرق بین ثالث ثلاثه و رابع ثلاثه این است که ثالث ثلاثه یکی از آن سه می‌شود در مقابل آن دو، متمم عدد آنها می‌شود و لذا خدای تعالی فرمود: «لَقَدْ كَفَرُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ».

ولی رابع ثلاثه آن است که سه را چهار می‌کند خواه از جنس آنها و در عداد آنها باشد، یا نباشد و خواه سه را به وسیله خودش چهار بکند، یا با غیر خودش این معنی تحقق پذیرد.

و این عبارت مستلزم تحدید نیست، و مستلزم این نیست که خدای تعالی دوّم برای غیر خودش باشد و غیر این معانی که منافی با وجوب است همانند عبارت اوّل. زیرا که خدای تعالی هر سه را چهار قرار می‌دهد بدین گونه که یکی از وکیلانش یا بیشتر را موکل بر آنها می‌نماید، یا خودش بنفسه مقوم سه می‌شود و همراه آنها می‌گردد، نه معیت و همراهی دو انسان، بلکه معیت و همراهی قیومی که این معنا از هیچ يك از اشیاء جدا نمی‌شود یکی باشد یا منضم به یکی دیگر یا بیشتر، طبق این معنا هیچ يك از لوازم امکان پیش نمی‌آید^۱.

و لذا به همین تنها اکتفا نکرد، و فرمود: [وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ] و نه

کمتر و نه بیشتر؛ مقصود از اشاره عدد است.

[وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] جز آنکه خدا هر کجا باشند با آنهاست پس روز قیامت همه را نتیجه اعمالشان آگاه خواهد ساخت که خدا به همه امور عالم داناست.

این جمله تعلیل و تأکید و نتیجه‌ی ما قبل می‌باشد و نزول آیه همان طور که از امام صادق ع روایت شده درباره‌ی ابوعبیده‌ی جراح و عبدالرحمن بن عوف و سالم مولی ابی حذیفه، و مغیره بن شعبه و گروهی دیگر نازل شده که در میان خودشان قرار نوشته بودند و بر آن عهد و پیمان بسته بودند مبنی بر اینکه اگر محمد ص از دنیا برود خلافت و نبوت هرگز در بنی هاشم نباشد^۱.

[أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى] ای رسول ما آیا آنان را که از نجوی و راز گفتن باهم ممنوع شدند ندیدی یعنی راز گفتن و گفتگو. [ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ يَتَنَجَّوْنَ بِالْأَيْمِ وَالْعُدُونِ وَ مَعْصِيَتِ الرَّسُولِ] درباره‌ی غصب حق محمد و آل محمد ع و دشمنی آنان و مخالفت قول رسول در حق آل محمد ع نجوی می‌کنند.

و به عبارت دیگر: نجوی می‌کنند درباره‌ی چیزی که در آن نیروی قوه‌ی بهیمیّه شهودی و نیروی قوه‌ی غضبیّه در زندگی و نیروی قوه‌ی جهل شیطان وجود دارد.

[وَ إِذَا جَاءُوكَ حَيَّوكَ بِمَا لَمْ يُحْيِكَ بِهِ اللَّهُ] آنها تحیت‌های بلند بالایی برای شما اظهار می‌کنند تا اظهار دوستی با تو کرده و نفاقشان را از

تو و از مؤمنین پنهان سازند.

[و يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ] با خودشان می‌گویند بدون آنکه تلفظ

کنند، یا در بین خودشان بدون اطلاع دیگران می‌گویند.

[لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ] می‌گویند: چرا خداوند به آنچه ما

می‌گوییم ما را عذاب نمی‌کند؟

این عدم عذاب بدان جهت است که آنان اسلام را قبول کردند و

محمد ﷺ را در بیشتر گفته‌هایش در مورد آخرت تصدیق کردند، ولی

گفته‌ی او را درباره‌ی خلافت علی عنه السلام تصدیق نمودند.

[حَسْبُ لَهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ] بدانند که عذاب دوزخ

آنان را کافی است تا در آنجا که بسیار بد منزلگاهی است پیوسته معذب

بمانند.

بعضی گفته‌اند: قول خدا «أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ نُهَوَ عَنْ النَّجْوَى...»

تا آخر آیات» درباره‌ی یهود و منافقین نازل شده، چون آنان بین

خودشان نجوی و به مؤمنین نگاه می‌کردند و با چشمهایشان اشاره و

مسخره می‌کردند.

وقتی مؤمنین نجوای آنها را دیدند گفتند: لابد خنده منافقین و

یهودیان برای این است که شنیده‌اند برای خویشان و برادران ما در جنگ‌ها

قتل یا مصیبت یا شکستی رسیده‌است.

و مؤمنین روی همین جهت ناراحت می‌شدند، وقتی این مطلب

طول کشید مؤمنین شکایت به رسول خدا ﷺ بردند، رسول خدا ﷺ دستور

داد که دیگر پیش مسلمانان نجوی نکنند، ولی منافقین دست برداشته و

به نجوی ادامه دادند.

ولکن ما می‌گوییم: اگر نزول آیه درباره‌ی یهود هم باشد مقصود منافقین امت است که در ردّ قول محمد ﷺ درباره‌ی علی عليه السلام نجوی می‌کردند.

بعضی گفته‌اند: قول خدا: «وَ إِذَا جَاؤْكَ حَيُّوكَ... تا آخر آیه» درباره‌ی یهود نازل شده، چه آنها وقتی خدمت نبی صلى الله عليه وآله می‌رسیدند می‌گفتند: «السلام عليك» یعنی مرگ بر تو و دیگران خیال می‌کردند که آنها می‌گویند: «السلام عليك»؛ نبی در جواب «السلام عليك» آنها می‌فرمود: «و عليكم» یعنی هر آنچه بر من می‌گویید بر شما باد^۱.

پس اگر نزول آیه درباره‌ی یهود باشد مقصود از آیه منافقین است چنانچه ذکر کردیم و امام صادق عليه السلام در حدیث سابق به آن اشاره نمود.
[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] ای کسانی‌که ایمان آوردید.

پس از آنکه نجوی را به طور مطلق ذمّ نمود، و نجوی کنندگان را به اثم و عدوان و نافرمانی رسول مذمت کرد مؤمنین را مورد ندا قرار داد و آنان را از نجوی کردن به چیزی که باعث تقویت قوای سه‌گانه می‌شود نهی کرد.

چون انسان وقتی با غیر خودش جمع شود و با همدیگر با نجوی کردن هماهنگ شوند در آن کاری که می‌خواهد آن را انجام دهد قوی و نیرومند می‌شود، و خداوند آنها را از نجوی نهی کرد، تا متنبّه و بیدار شوند، و اگر در آن کارها هستند خودداری کرده و خود را از آن کارها باز دارند، پس فرمود:

[إِذَا تَنَجَّيْتُمْ فَلَا تَتَنَجَّوْا بِالْأَثَمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ

۱- تفسیر جامع جلد ۷ ص ۸۶-۸۷

الرَّسُولِ] مراقب احوالتان باشید و اگر دیدید میل به نجوی و گناه در شما قوی است بدانید که شما هنوز در شأن حیوان، و درندگی شیطان هستید، پس خود را با بیرون راندن آن قوه‌ی معالجه کنید.

[و تَنْجُوا بِالْبِرِّ] اگر نجوی می‌کنید به خوی نجوی و نیکی نمایید که آن لازمه‌ی قوه‌ی عاقله‌ی شماست.

[و اتَّقُوا] به پرهیز از قوای سه گانه نجوی کنید، یعنی با نجوی و اجتماع با دیگران قوه‌ی عاقله‌ی خویش را قوی و نیرومند سازید و قوای سه گانه‌ی خویش را ضعیف سازید.

[و اتَّقُوا اللَّهَ] از خشم خدا در تقویت قوای سه گانه پرهیزید.
[الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ] به سوی او محشور خواهید شد. این جمله توصیف تعلیل است.

[إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ] مطلق نجوی و در گوشی سخن گفتن از شیطان است، بدین گونه که بر جنس حکم بیشتر افراد بار شود، و الف و لام در «النَّجْوَى» برای تعریف است، یعنی نجوی کردن به اثم و عدوان و نافرمانی رسول ﷺ، یا مقصود نجوا درباره‌ی فاطمه عليها السلام و رؤیای او است^۱ چنانچه درباره‌ی نزول آیه ذکر خواهیم کرد.

[لِيَحْزَنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ لَيْسَ] شیطان یا نجوی کردن به مؤمنین چیزی ضرر نمی‌رساند.

[بِضَارِهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ]
به نجوای منافقین، یا به نجوای یهود، یا به خوابهایی که می‌بینند و بدان وسیله اندوهناک می‌شوند نباید اندوه به خود راه بدهند. و در سوره‌ی بقره

۱- تفسیر جامع جلد ۷ ص ۸۸- تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۲۶۱

در تفسیر قول خدا: «ولکن الله یفعل ما یرید» گذشت که شیطان جز به اذن خدای تعالی نمی‌تواند ضرر بزند.

و در اینجا نجوی به خواب بد تعبیر شده‌است.

از نبی ﷺ روایت شده که فرمود: هر گاه شما سه نفر بودید دو نفر از شما بدون سوئی نجوی نکند که این مطلب موجب حزن و اندوه او می‌شود.

از امام صادق علیه السلام آمده‌است: سبب نزول این آیه آن است که فاطمه علیها السلام در خواب دید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قصد دارد خودش با فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام از مدینه خارج شوند، پس بیرون آمدند و از دیوارهای مدینه گذشتند و به دو راهی رسیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دست راست رفتند تا به جایی رسید که در آنجا درخت خرما و آب بود.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوسفندی را خرید که در یکی از دو گوشش نقطه‌های سفیدی بود، و دستور ذبح آن را داد، وقتی آن را خوردند در همانجا از دنیا رفتند.

فاطمه علیها السلام در حالی که گریه می‌کرد و ناراحت بود بیدار شد، و این خواب را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگفت، صبح که شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با الاغی آمد و فاطمه علیها السلام را بر آن سوار نمود و دستور داد که امیر المؤمنین علیه السلام و حسن و حسین علیهم السلام از مدینه بیرون روند همان طور که فاطمه علیها السلام در خواب دیده بود، وقتی دیوارهای مدینه را پشت سر گذاشتند به یک دو راهی رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از طرف راست حرکت کرد همان طور که فاطمه علیها السلام در خواب دیده بود تا رسیدند به جایی که در آنجا نخل و آب بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوسفندی را با همان اوصافی که فاطمه علیها السلام در خواب دیده بود خرید

دستور ذبح آن را داد، بعد از ذبح آن را بریان نمودند.
تا خواستند از گوشت آن بخورند فاطمه علیها السلام بلند شد و از آنان دور
شد در حالی که گریه می‌کرد و می‌ترسید آنها از دنیا بروند.
رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را خواست و با گریه او روبرو شد، و
فرمود: دخترم چه شده که گریه می‌کنی؟

فاطمه عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله دیشب در خواب چنین و چنان
دیدم، و رفتار شما همان طور بود که من در خواب دیده‌بودم، و لذا از شما
دور شدم تا مرگ شماها را نبینم.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند شد و دو رکعت نماز خواند و سپس با
پروردگارش مناجات نمود و جبرئیل بر او نازل شد و گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله
کسی که به فاطمه علیها السلام این خواب را پیش آورده‌است شیطان می‌باشد که به
او «زها» گفته می‌شود و مؤمنین را در خوابشان اذیت می‌کند و چیزهایی به
آنان می‌نمایاند که موجب اندوه‌شان می‌گردد.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل امر نمود که آن شیطان را بیاورد،
وقتی شیطان خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو
این خواب را برای فاطمه علیها السلام پیش آوردی؟

شیطان گفت: بلی یا محمد صلی الله علیه و آله پس رسول خدا صلی الله علیه و آله سه مرتبه در سه
جا بر او تف کرد و آب دهان انداخت.

سپس جبرئیل به محمد صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای محمد صلی الله علیه و آله هر گاه تو یا
یکی از مؤمنین در خواب چیز ناخوشایندی را دید بگوید: «أَعُوذُ بِمَا
عَاذَتْ بِهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ الْمُرْسَلُونَ وَعِبَادُهُ
الصَّالِحُونَ مِنْ شَرِّ مَا رَأَيْتُمْ مِنْ رُؤْيَائِي» و سوره‌ی حمد و معوذتین و

قل هو الله احد را بخواند و سه مرتبه آب دهان به طرف چپ بیاندازد.

دیگر آنچه که در خواب دیده به او ضرری نمی‌رساند.

پس خدای تعالی بر رسولش این آیه را نازل نمود: «انما النجوى

من الشيطان... تا آخر»^۱

و از رسول خدا ﷺ آمده است: هر گاه یکی از شما چیز ناخوشایندی

در خواب دید از آن طرف که خوابیده به طرف دیگر بگردد و بگوید: «انما

النجوى من الشيطان ليخزن الذين آمنوا و ليس بضارهم شيئاً الا

بإذن الله».

سپس بگوید: «عذت بما عذت به ملائكة الله المقربون و

انبیاء المرسلون و عباده الصالحون من شر ما رأیت و من شر

الشيطان الرجيم» و مقصود از همه‌ی این آیات منافقین امت است اگر چه

نزول آیه درباره‌ی غیر آنان باشد.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] ای اهل ایمان.

چون خدای تعالی خواست به مؤمنین دستور یکی از آداب و رسوم

را بدهد این دستور خوشایند اینان نیست آنها را مورد ندا و خطاب قرار داد

تا لطف به آنها شده و سختی تأدب به ادبی که دوست ندارد جبران گردد.

هر گاه شما را گفتند که در مجالس خود جای را بر یکدیگر فراخ

دارید.

[إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَأَفْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ

لَكُمْ] هر گاه شما را گفتند که در مجالس خود جای را بر یکدیگر فراخ

دارید.

لفظ «الفسحة» به معنای وسعت و گستردگی است، «فسح المكان» مانند «کرم» و «أفسح» و «تفسح» و «انفسح» فهو فسیح و «فسح له» مانند «منع» و «تفسح» همه‌ی این الفاظ به معنای این است که برای او جا باز کرد.

[وَ إِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا] و هر گاه گفتند از جای خود برخیزد نیز حکم خدا را اطاعت کنید.

لفظ «نشز» از باب «نَصَرَ» و «ضرب» است، یعنی در جای بلند قرار گرفت. و از هر دو باب خوانده شده است.

بعضی گفته‌اند: در مجلس نبی ﷺ تنافس و رقابت می‌کردند تا جایی که گروهی از بدریین آمدند، و نبی ﷺ آنها را مورد تکریم و احترام قرار می‌داد، پس جلو نبی ﷺ ایستادند و جا برای نشستن پیدا نکردند، نبی ﷺ فرمود: ای فلانی، و ای فلانی، و ای فلانی، از جایتان بلند شوید، پس بلند شدند، و این معنای بعضی سنگین آمد، پس این آیه نازل شد.

یعنی هر گاه در مجالس به شما گفته شود جا باز کنید بدان معناست که خیلی به همدیگر نچسبید تا از گرمی هوا و گرمی به هم چسبیدن اذیت نشوید^۱.

و هر گاه گفته شود: در مجالس توسعه دهید بدان معناست که برای کسی که بعد از شما می‌آید جا باز کنید یعنی به هم بچسبید تا جا باز شود. یا بعضی از اهل مجلس که زیارت رسول خدا ﷺ را کرده و کارش تمام شده بلند شود برود تا کسی که بعد از او می‌آید در جای او بنشیند، که اگر چنین کنید خداوند برای شما جا باز می‌کند.

ذکر غایت که مرتب بر امتثال امر خداست به جهت راضی کردن

نفوس مؤمنین است.

و لذا فرمود: «يُفْسَحُ اللَّهُ لَكُمْ» که توسعه از جانب خدا را مقید به مجالس نکرد تا ایهام تعمیم باشد، یعنی خداوند به شما توسعه می‌دهد در مجالس و روزی‌ها و سینه‌ها در دنیا و آخرت.

و اگر به شما گفته شود: از جاهایتان بلند شوید بلند شوید و اندوهناک نگردید.

[يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ] خداوند در دنیا شما را بالا می‌برد به شهرت و عزیز بودن بین مردم و تسلط بر آنها، و در آخرت در درجات بهشت.

[وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ] بالا بردن درجات را مخصوص مؤمنین گردانید، چون غیر مؤمنین درجه‌ای ندارند و بالا بردن درجه برای آنها نیست، زیرا که اجر عمل و پاداش هر کاری مشروط به ایمان است.

و از بین مؤمنین علما را ذکر کرد چون علماء نسبت به مؤمنین دارای شرف و علو درجه هستند، چه برتری و فضل عالم بر سایر مردم مانند برتری نبی ﷺ بر سایر خلق است، یا مانند برتری ماه در شب چهارده بر سایر ستارگان، و در روز قیامت شفیعان سه گروه‌اند انبیا ﷺ سپس علما سپس شهدا، و خونهای شهدا با مداد و قلم علما وزن می‌شوند، که مداد علما از خونهای شهدا برتر و سنگین‌تر است.

[وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ] هر کاری که انجام می‌دهید، مانند امثال اوامر و نواهی خدای تعالی و مخالفت اوامر و نواهی [خَبِيرٌ] این کلمه ترغیب و تهدید است.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ] ای اهل ایمان هر گاه بخواهید که با رسول سخن سرّی

بگویند (یا سؤالی بکنید) باید پیش از این کار (مبلغی) صدقه دهید.
چون این ادب و رسم برای بیشتر نفوس ناخوشایند است آن را با ندا
و خطاب آغاز نمود.

بدان که مناجات در اینجا اعم از نجوی، و گفتگو و سؤال علنی
است، و بدان که دو نفر که گفتگو می‌کنند اگر متناسب با همدیگر نباشند
گفتگوی بین آنها در جانب آخرت تأثیر نخواهد داشت، و موجب توافق و بر
آورده شدن خواسته‌ها نیز نخواهند شده، زیرا که گفتگو و محاوره با
رسول ﷺ از آن جهت که رسول است جز در امور اخروی نمی‌باشد و باید
این گفتگو طرف مخاطب را به امور اخروی نزدیک سازد، ولی اگر بین
گفتگو کننده و رسول ﷺ تناسب نباشد نجوا و گفتگوی او تأثیری نخواهد
داشت و به آخرت نیز نزدیک نخواهد کرد، بلکه تأثیر در عکس مقصود
خواهد نمود، و از آخرت و رسول ﷺ دور خواهد کرد.

چه همان طور که در خبر است: هیچ دو نفری با هم نشست و گفتگو
نمی‌کنند مگر آنکه وقتی برخاستند چیزی بر آنان اضافه یا کم گردد.
آیا چنین نبود که ابوجهل خیلی از اوقات با رسول خدا ﷺ گفتگو
می‌کرد؟

و نه تنها هیچ اثر نمی‌کرد، بلکه باعث دوری هم می‌شد.
پس خدای تعالی با کمال مهربانی و رأفت خویش بندگان را امر به
دادن صدقه نموده، که کنایه از شکستن انانیت است، که آن ضدّ رسول و
سختی دهنده‌ی رسول ﷺ است، و با شکستن انانیت تا حدودی به مقدار
اندک تناسب و توافق با رسول ﷺ حاصل می‌شود.
و لذا از گفتگوی با او تحت تأثیر قرار می‌گیرد، و علاوه بر آن در

تصدّق نمودن به دستور خدا نفع فقرا و مسّ دست رسول ﷺ و تعظیم او و امتثال امر خدای تعالی است، و نیز موجب کسر و شکستن انانیت است که آن شبکه‌ی شیطان و بزرگترین معصیت برای انسان است؛ ضمن اینکه صدقه دادن موجب می‌شود که مخلص از غیر مخلص شناخته شود.

از علی عَلِيٍّ روایت شده: در کتاب خدا آیه‌ای است که قبل از من کسی به آن عمل نکرده و بعد از من نیز کسی به آن عمل نخواهد کرد، و آن آیه‌ی نجوی است: من دیناری داشتم آن را به ده درهم فروختم، و هر گاه که با رسول نجوی می‌کردم در هر نجوی يك درهم صدقه می‌دادم، پس آن آیه را قول خدای تعالی: «أَشْفَقْتُمْ» تا قول خدا: «خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» نسخ نمود^۱.

[ذَلِكَ] آن تصدّق یا آن تناجی و نجوی.

[خَيْرٌ لَّكُمْ] زیرا دخالت آن تصدّق در نجات و موفقیت و در تأثیر

پذیری از محاوره و گفتگوی با رسول ﷺ بیشتر است.

[وَأَطْهَرُ] تصدّق از پلیدی و انانیت و حبّ مال و رغبت دنیوی

پاکیزه‌تر است که این صدقه برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است.

[فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا] اگر صدقه‌ای پیدا نکردید که در مقابل نجوایتان

بدهید ندادن صدقه ضرری به شما نمی‌رساند.

[فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ] خداوند با فضل خویش پیلدی انانیت شما را

می‌بخشد اگر چه صدقه‌ای که آن را بشکند نداده باشید.

[رَحِيمٌ] و خداوند به شما رحم می‌کند، بدین گونه که خواسته‌های

شما را برآورده می‌سازد و در گفتگو با رسول ﷺ شما را تأثیرپذیر

می‌سازد بدون آنکه صدقه داده باشید.

[ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَانِكُمْ صَدَقْتِ] آیا شما می‌ترسید که، با صدقه دادن پیش از راز گفتن، با رسول فقیر و محتاج شوید؟!]

لفظ «صدقه» را به صورت جمع آورد تا ملاحظه‌ی جمع نجوی کنندگان را کرده باشد، یا اشاره به این باشد که صدقه‌ی صوری موجب شکستن انانیت است و آن صدقه دادن از انانیت است، و موجب خشوع قلب است که آن صدقه دادن از قلب است، و خضوع از جسد است که آن تصدق از جسد است، و نیز موجب توجه از قوای درّا که به سوی رسول ﷺ و به جهات اخروی است، و نیز امتثال امر خدا و حرکت‌هایی است از قوای عمّاله در جهت آخرت که همه این امور صدقه دادن از همان قوا است.

[فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا] اگر صدقات را ندادید.

[وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ] خدای تعالی رخصت ترك آن را داد.

از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی این آیه آمده است: آیا توبه بدون گناه می‌شود؟

[فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَىٰ سَبِيلٍ مَسْجُودًا ۝ ۱۰۸] تا جبران کوتاهی ترك صدقه هنگام نجوی را بنماید، که حسنات و کارهای خوب سیئات و بدیها را از بین می‌برد، چه نماز خواندن موجب توجه به آخرت می‌شود، همان گونه که تصدق موجب آن است.

و زکات موجب کسر انانیت است همان گونه که صدقه آن را می‌شکند.

[وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ] در سایر چیزهایی که خدا و رسولش به

آنها امر و نهی می‌کنند اطاعت نمایند.

[وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْلَمُونَ] این جمله ترغیب و تشویق به امتثال

و تهدید به ترك آن است .

[أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ] (ای رسول

ما) آیا آن (منافق) مردمی را ندیدید که با (یهود) قومی که خدا بر آنها غضب کرده‌است دوستی کردند.

بعضی گفته‌اند: مقصود گروهی از منافقین است که هوادار یهود

بودند و اسرار مؤمنین را نزد آنها فاش کردند، و با آنها اجتماع می‌کردند و از نبی ﷺ و مؤمنین بدگویی می‌کردند.

[مَا هُمْ مِنْكُمْ] چون منافقین در باطن ایمان ندارند از شما نیستند.

[وَلَا مِنْهُمْ] و اینان جزء یهودیان هم نیستند، چون اقرار زبانی به

اسلام دارند.

[وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ] سوگند یاد می‌کنند بر اینکه با این قوم

مجالست و هم نشینی نکرده‌اند، یا قسم می‌خورند که به تحقیر و استخفاف

مؤمنین گوش فرا ندادند، یا قسم می‌خورند که قصد تقویت دین را دارند که

همه‌ی این سوگندهای آنان دروغ است.

[وَهُمْ يَعْلَمُونَ] آنها می‌دانند که سوگند دروغ یاد می‌کنند.

[أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ اتَّخَذُوا

أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً] خدا بر آنها عذابی سخت مهیا کرده زیرا بسیار زشت

کردارند.

یعنی سوگندهایشان را پوششی معنوی برای خود قرار دادند، تا

سرزنش و ملامت مسلمین را دفع نمایند، مال و ناموسشان در مقابل

مسلمین به صورت اسلام و در مقابل کفار به وسیله‌ی مسلمین حفظ نمایند.

[فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ] از راه خدا باز می‌دارند، بدین گونه که قوایشان را از طریق قلب باز می‌دارند، در ضعفای مسلمین تشکیک ایجاد می‌کنند و کافرهایی را که رغبت به اسلام دارند از اسلام آوردن منع می‌کنند.

و ممکن است مقصود این باشد که غصب کنندگان حق آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با سوگندهای خود می‌خواهند نزد مسلمین پوشش حاصل کنند تا ظنّ نفاق را از مسلمین بر طرف سازند و سرزنش سرزنش کنندگان را به جای دیگر منحرف سازند و بدین گونه بسیاری از مردم را از راه خدا باز می‌دارند، راه خدا عبارت از ولایت است که آن امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشد.

و لفظ «ایمانهم» با کسره‌ی همزه خوانده شده، یعنی صورت اسلامشان را پوشش و سپر قرار دادند تا ملامت مسلمانان و معارضه و مقاتله‌ی آنها را دفع بکنند و نیز معارضه‌ی کفار و مقاتله‌ی با آنها را دفع نمایند.

[فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ لَّنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا] بر آنها کیفر عذاب ذلّت و خواری خواهد بود و هرگز مال و فرزندانشان آنان را از عذاب قهر خدا ابداً نرهاند. یعنی چیزی از بی‌نیازی یا چیزی از عذاب خدا.

[أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا] آنان اهل دوزخند و در آن همیشه معذبند روزیکه خداوند همه آنها را برانگیزد.

لفظ «یوم» ظرف قول خدای تعالی «لن تغنی» یا «لیحلفون» است
 بنا بر آنکه لفظ «فاء» زایده یا به تقدیر لفظ «اما» یا توهم آن باشد.
 [فَيَحْلِفُونَ لَهُ] در روز قیامت به خدا سوگند می‌خورند.
 [كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ] همان طور که در دنیا برای شما قسم
 می‌خورند.

[وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ] آنها خیال می‌کنند که چیزی هستند
 و بر حق می‌باشند، چه می‌گویند ما با این کار تقویت دین و نشر سنت سید
 المرسلین ﷺ را می‌خواهیم و به خدا سوگند یاد می‌کنند و گمانشان بر این
 است که عمل آنان حق است و خداوند با سوگند از آنان قبوی می‌کند.
 [أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ] دروغ آنان بسیار رسا و بزرگ است،
 زیرا دروغ آنها مانند جهلشان مرکب است و هیچ علاج و درمانی ندارد، چه
 آنان معتقدند که راست می‌گویند به نحوی که جلوگیری و منع آنها از کذب
 خویش ممکن نیست.

بدان: هر کس که متّصف به صفتی باشد و امری را طلب کند اعتقاد
 دارد که اتّصاف او به آن صفت، طلب کردن او آن امر مطلوب را مرضی خدا
 و پسندیده است جز اندکی از اشخاص که چنین اعتقادی نداشته باشند.
 مانند علمای عامّه که می‌خواهند با قیاس و رأی و گمان و استحسان
 که از اختراعات آنهاست دین را اصلاح و حفظ نمایند، و این معنا جز از بین
 بردن دین و منع بندگان از رسیدن به ائمه عليهم السلام و علما چیزی نیست.
 عامّه گمان می‌کنند در هدایت هستند و دین و بندگان را اصلاح
 می‌کنند و گمان می‌کنند مصیب دارای دو اجر و پاداش است، و آن که خطا
 کند دارای يك اجر است، بلکه مصوّبه گفته‌اند: اصلاً در رأیهایشان خطا

نمی‌کنند و حکم خدا تابع آرای آنانست، و این مطلب بر همین منوال بوده تا به امروز.

[اَسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ] شیطان بر آنان مستولی شد و غلبه نمود به نحوی که متمکن گشت.

[فَأَنسَأَهُمُ ذِكْرَ اللَّهِ] خداوند موجب فراموش کردن آنها ذکر فطری یا اختیاری خدا گشت.

[أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ] آگاه باشید که حزب شیطان زیانکارانند، چون به ضاعت و کالای خود را که همان فطرت انسانی و مدّت عمرهای آنان است تلف کردند، و به جای آن عذاب ابدی را گرفتند، و آن عذاب ابدی عوض نعمت ابدی شد که برای فطرت آنها مقرر گشته بود و عوض عمرهای آنان شد.

و در قول خدا: «یوم یبعثهم الله» بعضی گفته‌اند: آنگاه که روز قیامت شود خدای تعالی غصب کنندگان حقّ آل محمد را جمع می‌کند و اعمالشان را بر آنان عرضه می‌دارد، قسم می‌خورند که هیچ یک از آن اعمال را انجام نداده‌اند همان طور که در دنیا به رسول خدا ﷺ قسم خوردند.

یعنی در آن هنگام که سوگند یاد کردند که ولایت را به بنی‌هاشم ندهند و در آن هنگام که قصد کشتن رسول خدا ﷺ را در عقبه داشتند، که وقتی خداوند رسولش را از قضیه مطلع ساخت قسم یاد کردند که چنین چیزی نگفتند و قصد کشتن رسول خدا ﷺ را نداشتند و این در حالی بود که خدای تعالی بر رسولش این آیه را نازل نموده بود: «یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و همّوا بمالم ینالوا» وقتی خداوند این مطلب را در روز قیامت بر آنها عرضه می‌کند انکار می‌کنند و به خدا

سوگند یاد می‌کند همان طور که برای رسول خدا ﷺ سوگند یاد می‌کردند.
 [إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ] آنانکه با خدا و رسول عناد و
 مخالفت می‌کنند به خدا غضب می‌کنند، یا در جنگ با خدا شرکت و کمک
 می‌کنند، یا با او مخالفت می‌کنند.

[أُولَئِكَ فِي الْأَذْذِينَ] اینان در جمله‌ی کسانی هستند که
 ذلیل‌ترین خلق می‌باشند.

[كَتَبَ اللَّهُ] خدا نگاشته. این جمله تعلیل جمله‌ی سابق است.

[لَا غُلْبَةَ] و حتم گردانیده.

چون لفظ «کتب» را به منزله‌ی قسم حساب کرد و همان طور که قسم برای
 تأکید آورده می‌شود لفظ «کتب» نیز برای تأکید آورده شده لذا برای آن جواب آورد
 همان طور که برای قسم جواب می‌آورند.

[أَنَا وَرُسُلِي] من و رسولانم در دنیا با حجّت و دین و بر جنود
 شیاطین غالب و پیروز می‌شویم، یعنی بر لشکر شیاطین که در مملکت
 آنها بودند اگر چه بر حسب اجسامشان گاهی مغلوب واقع شوند.
 [إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ] که خدای بی‌حد قوی و مقتدر است.

این جمله تعلیل جمله‌ی سابق است.

[لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ
 اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ
 عَشِيرَتَهُمْ] هرگز مردمی که ایمان به خدا و روز قیامت آورده‌اند چنین
 نخواهی یافت که دوستی با دشمنان خدا و رسول کنند و هر چند آن دشمنان
 پدران یا فرزندان یا برادران و خویش آنها باشند.

و این معنا بدان جهت است که نسبت ایمان به صاحب ایمان وقتی

آشکار شود و قوی گردد بر نسبت‌های جسمانی غالب می‌شود، چون با بیعت خاصّ و لوی و دخول ایمان و صورت و لوی در قلب انسان فعلیّت اخیر او فعلیّت ایمان می‌شود، و حکم متعلّق به آن فعلیّت می‌شود، نه به فعلیّت‌های سابق که مانند ماده است، محبّت انسان ناشی از همان فعلیّت است و آن فعلیّت مضافّ و منافی کسی است که با خدا و رسولش جنگ کنند.

بنابراین محبّت انسان که ناشی از صورت ولیّ امر باشد نمی‌تواند متعلّق به کسی باشد که ضدّ آن فعلیّت باشد.

[أَوْلَيْكَ كَتَبَ] خداوند نوشته است و لفظ «کتب» به صورت مجهول خوانده شده، یعنی ثابت و راسخ گشت.

[فِي قُلُوبِهِمُ إِلَّا يَمَنَ] ایمان عبارت از صورتی است که از ناحیه‌ی ولیّ امر مؤمنین در قلوب آنها داخل می‌شود.

[وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ] و باروح قدس الهی آنها را مؤیّد و منصور گردانیده است.

مقصود از روح ربّ النّوع انسانی است، تأیید انسان به روح به این است که ملائکه‌ای از لشگریان روح بر او موکّل می‌شود و او را تأیید و تسدید می‌نماید، که قلب مؤمن دارای دو گوش است، گوش‌ی که وسواس خناس در آن می‌دمد و گوش‌ی که ملائکه‌ی موکّل از جانب ربّ النّوع بر آن می‌دمد.

از امام کاظم علیه السلام آمده است: خدای تعالی مؤمن را با روحی از خودش تأیید می‌کند و هر گاه مؤمن کار نیک انجام دهد آن روح نزد او حاضر می‌شود و هر گاه که گناه کند و تجاوز نماید روح از او غایب می‌شود.

پس روح هنگام احسان و خوبی از خوشحالی به اهتزاز درمی آید. و هنگام گناه و کارهای بد در خاک پنهان می شود. پس ای بندگان خدا با اصلاح خودتان با نعمت‌های خدا عهد ببندید، تا یقین شما زیاد شود و ربح و سود با ارزشی ببرید، خداوند رحمت کند مردی را که اراده کار خیری کند و آن را به انجام برساند، اراده‌ی کار بد کند و از آن خودداری نماید، سپس فرمود: ما به وسیله‌ی اطاعت از خدا و عمل برای او در این دنیا با روح تأیید می شویم.

[مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ] و در قیامت به بهشتی داخل کند که نه‌های (مصفا) زیر درختانش جاری است بیان جریان نه‌ها از زیر بهشت‌ها در آخر سوره‌ی آل عمران گذشت.

[خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ] و جاودان در آن متنعمند و این که خدا از آنها خشنود و آنها از خدا خشنودند بدان که مایه ولایت که در قلوب مؤمنین داخل می شود همان طور که سبب انعقاد قلب بر ایمان می شود همان طور ماده‌ی رضای خدا از بندگان نیز می شود، چنانچه فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» و چون قبول ولایت با بیعت خاص ماده‌ی رضوان خداست رضای بندگان را بر رضای خویش مقدم نداشت همان طور که در سایر اوصاف صفت بندگان را بر صفت خویش مقدم داشته است.

مانند «اذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» و «أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ» و «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ».

[أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] این‌ها به حقیقت حزب خدا هستند الا ای اهل ایمان بدانید که حزب خدا رستگارانند.

بدان که اگر ایمان که همان صورت ولیّ امر است به وسیله، بیعت با او و توبه به دست او در قلب انسان داخل شود فعلیّت اخیر او فعلیّت ولیّ امرش می‌شود، ولیّ امر او از جمله‌ی لشگریان خداست، بیعت کننده با آن بیعت و به واسطه‌ی آن فعلیّت سرباز و جند خدا می‌شود، با وجود خویش و جنود مملکتش و بالسان قال و حالش دین خدا را یاری می‌کند، با فطرت و اختیارش با جنود شیطان مقاتله می‌کند، بندگان خدا را با وجود و زبان حال و قالش به سوی خدا دعوت می‌کند.

و هر کس در جهل و پیروی شیطان متمکن شود از حزب شیطان می‌شود و برای شیطان همان قدر مفید واقع می‌شود که حزب الله برای خدا. و آن کس که ایمان در قلب او داخل نشده و از آن طرف در پیروی از شیطان نیز متمکن نگشته است.

(٥٩) سُورَةُ الْحَشْرِ

این سوره شامل ٢٤ آیه و مدنی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ (١) هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ
لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ
اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ
يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي
الْأَبْصَارِ (٢) وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَآءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ
فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ (٣) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ
يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (٤) مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا
قَائِمَةً عَلَى أَصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِجَ الْفَاسِقِينَ (٥) وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ
عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْ جَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ
يُسَلِّطُ رُسُلَهُ وَعَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٦) مَا أَفَاءَ
اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِللرَّسُولِ وَلِلَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْقُرْبَىٰ
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كُنِيَ لَا يَكُونُ دُولَةً بَيْنَ
الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ
فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (٧) لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا
 وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۸) وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا
 الدَّارَ وَالْأَيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي
 صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ
 خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۹) وَالَّذِينَ
 جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا
 بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ
 رَّحِيمٌ (۱۰) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ
 أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا
 وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۱) لَئِنْ
 أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِن قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِن
 نَّصَرُوهُمْ لَيُوَلِّنَنَّ الْأَدْبَرَ ثُمَّ لَا يُصَرُّونَ (۱۲) لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي
 صُدُورِهِمْ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۳) لَا يُقَاتِلُونَكُمْ
 جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَىٰ مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ
 تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۱۴) كَمَثَلِ
 الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۵) كَمَثَلِ
 الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي
 أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۱۶) فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ
 خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاؤُ الظَّالِمِينَ (۱۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا
 اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنْظُرُوا نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا

تَعْمَلُونَ (۱۸) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ
 أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۹) لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ
 الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰) لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى
 جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ وَخَشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا
 لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ
 وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۲۲) هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ
 الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ
 اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۲۳) هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ
 الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ وَمَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۴)

(۲۴)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند را تسبیح می‌گویند و او
 پیروزمند فرزانه است. اوست که کافران اهل کتاب (یهودیان بنی نضیر) را خانه و
 کاشانه شان در آغاز هنگامه‌ی رهسپاری انبوه آواره کرد، گمان نمی‌بردید که بیرون
 روند، و (خودشان هم) گمان می‌کردند که دژهایشان باز دارنده‌ی آنان در برابر امر و
 عقوبت الهی است؟ پس امر (/عذاب) الهی از جایی که گمانش را نمی‌بردند بر آنان
 فرود آمد و در دل‌هایشان هراس انداخت، (چندانکه) خانه‌هایشان را به داستان
 مؤمنان ویران می‌کردند، پس ای دیده‌وران عبرت بگیرید. و اگر خداوند جلای وطن
 را بر آنان مقرر نداشته بود، در دنیا (به عذاب سهمگین) معذبشان می‌داشت، و برای
 آنان در آخرت عذاب آتش دوزخ است. این از آن است که با (امر) خداوند و
 پیامبرش مخالفت ورزیدند، و هرکس با امر خداوند مخالفت ورزد (بداند که)
 خداوند سخت کیفر است. هرچه از درختان خرما بریدید یا آن را ایستاده با

ریشه‌هایش باقی گذاردید همه به اذن الهی بود تا نافرمان را خوار بدارد. و هر چه خداوند از ایشان به (صورت فیء) عاید پیامبرش گرداند، شما در آن نه اسبان را به تاخت در آورید و نه شتران را، بلکه خداوند پیامبرانش را بر هر کس که خواهد سلطه دهد، و خداوند بر هر کاری تواناست. آنچه خداوند (به صورت فیء) از (اموال) اهل آبادیها عاید پیامبرش گرداند، خاص خداوند و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است، تا در میان توانگران شما دستگردان نشود، و شآنچه پیامبر شما را دهد آن را بپذیرید و آنچه شما را از آن باز دارد، از آن دست بدارید و از خداوند پروا کنید، که بیگمان خداوند سخت کیفر است. برای بینوایان از مهاجران است که از خانه و کاشانه هایشان و ملک و مالهایشان رانده شده‌اند و در طلب بخشش و خشنودی خداوندند و (دین) خداوند و پیامبر او را یاری می‌دهند، اینانند که راستگویانند. و (برای) کسانی که پیش از آنان در سرای اسلام (مدینه) جای گرفتند و ایمان را پذیرفتند، کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده‌اند، دوست می‌دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده ده است، در دل خود احساس نیاز نمی‌کنند، و (آنان را) ولو خود نیازمندی داشته باشند، بر خود بر می‌گزینند، و کسانی که از آزمندی نفس خویش در امان مانند، آنانند که رستگارند. و کسانی که پس از آنان آمده‌اند گویند پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما سبقت دارند، پیامرز، و در دلهای ما نسبت به مؤمنان کینه‌ای مگذار، پروردگارا تویی رؤف مهربانی. آیا ننگریسته‌ای کسانی را که نفاق ورزیدند به دوستانشان از اهل کتاب که کفر ورزیدند، گویند اگر شما رانده شوید، ما نیز همراه شما بیرون می‌آئیم، و به زیان شما هرگز از امر هیچ کس اطاعت نخواهیم کرد؟ و اگر با شما کارزار شود، حتما شما را یاری خواهیم کرد، خداوند شاهد است که آنان در غگو هستند. اگر آنان (یهودیان بنی نضیر) رانده شوند، ایشان همراه آنان بیرون نروند، و اگر با آنان کارزار شود، ایشان را یاری ندهند، و اگر بخواهند باریشان دهند، پشت کنند سپس (هیچ کس) یاری نیابند. بی‌شک شما در دلهای آنان هراس انگیزترند از خداوند، این از آن است

که ایشان قومی بی تمیزند. هرگز همگی با شما کارزار نکنند مگر در میان برزنهای محصور، یا از پشت دیوارها، ستیز و صلابت آنان در میان خودشان سخت است، آنان را همدست می‌انگاری، حال آنکه دل‌هایشان پراکنده‌است، این از آن است که قومی نابخردند. همانند پیشینیان نزدیکشان که عقوبت کار (نادرست) شان را چشیدند و عذابی دردناک (در پیش) دارند. همانند شیطان که به انسان گوید کافر شو، و چون کافر شود، گوید من از تو بری و برکنارم، که من از خداوند - پروردگار جهانیان - می‌ترسم. و سر انجام آن دو چنین است که هر دو در آتش جهنم‌اند، جاودانه در آنند و این جزای ستمکاران (مشرک) است. مؤمنان از خداوند پروا کنید، و هر کس بنگرد که برای فردا چه پیش اندیشی کرده است، و از خداوند پروا کنید، چرا که خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است. و همانند کسانی که خداوند را فراموش کردند، مباشید که خداوند هم (تیمار) خودشان را از یادشان برد، اینانند که نافرمانند. دوزخیان و بهشتیان برابر نیستند، بهشتیانند که رستگارند. اگر این قرآن را بر کوهی فرو فرستاده بودیم، بیشک آن را از ترس خداوند خاکسار و فرو پاشیده می‌دیدید و این مثلها را برای مردم می‌زنیم باشد که اندیشه کنند. اوست خداوندی که خدایی جز او نیست، دانای پنهان و پیدا، اوست خدای رحمان مهربان. اوست خداوند که خدایی جز او نیست، فرمانروای قدوس سلام مؤمن مهیمن پیروزمند جبار صاحب کبریاست، پاک و برتر است خداوند از آنچه برای او شریک می‌انگارند. اوست خداوند آفریدگار پدید آور صورتگر، او راست نامهای نیک، آنچه در آسمانها و زمین است او را تسبیح می‌گویند، و اوست پیروزمند فرزانه.

تفسیر

[سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ] هر چه در زمین و آسمان است همه به تسبیح و ستایش یکتا

خدای عالم که مقتدر و حکیم است مشغولند اوست خدایی که کافر و اهل کتاب را برای اولین بار همگی را از دیارشان بیرون کرد. حشر عبارت از بیرون آوردن گروهی از جایی به جای دیگر است، و معنی آن این است که در اوّل حشر مؤمنین بسوی کفار آنها را برای قتال و جنگ بیرون آورد، یا آنان را در اوّل حشرشان برای قتال از قلعه‌ها و خانه‌هایشان بیرون آورد. یا مقصود حشر اوّل آنان به سوی شام یا به خیبر، و حشر دوّم آنها به قیامت یا به شام است.

یا مقصود وقت ظهور قائم (عج) از شام یا در قیامت از شام است، یا مقصود ابتدای حشر و دوری از وطن در زمان رسول ﷺ است. و بعد از زمان رسول ﷺ دوری و حشر برای غیر مسلمانان بدست رسول ﷺ واقع شده است.

[مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوْا أَنَّهُمْ مَّانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِّنَ اللَّهِ] شما مسلمین گمان نمی‌کردید و آنها هم حصار محکم خود را نگهبان و مانع از عذاب و شکنجه خدا می‌پنداشتند. از بأس و عذاب خدا.

[فَأَتَاهُمُ اللَّهُ] عذاب یا باس، یا جانشین خدا به سوی آنها آمد. [مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا] چون اینان بر قلعه‌هایشان زیاد اطمینان داشتند، ولی عذاب خدا در قلعه‌هایشان بر آنان آمد.

در سبب این مطلب در تفسیر قمی آمده است: در مدینه سه طایفه از یهود بودند، بنی النضیر و قریظه و قینقاع و بین آنان و رسول خدا ﷺ عهد و پیمان بود؛ بعد از مدّتی عهدشان را شکستند، علّت این عهد شکنی بنی نضیر بودند.

قصّه آنان چنین بود که رسول خدا ﷺ پیش آنان آمد تا دیه‌ی دو

مردی را که شخصی از اصحابش آن دو را کشته بود قرض بگیرد.
رسول خدا ﷺ قصد کعب بن الاشرف را داشت، وقتی وارد بر کعب شد گفت: مرحبا یا اباالقاسم و بلند شد گویی که می‌خواهد طعام درست کند، کعب پیش خودش می‌گفت که رسول خدا ﷺ را بکشد؛ سپس اصحاب و یاران او را دنبال نماید.

پس جبرئیل نازل شد و مطلب را به رسول خدا ﷺ خبر داد، و رسول خدا ﷺ پس از این قضیه به مدینه بازگشت و به محمد بن مسلمه‌ی انصاری گفت: به سوی بنی النضیر برو و به آنها بگو که خدای تعالی به من خبر داده که شما چه قصد و حيله و نیرنگی داشتید، پس شما یا باید از شهر ما بیرون بروید یا اعلام جنگ نمایید.

بنی النضیر گفتند: ما از بلاد تو بیرون می‌رویم در این میان عبدالله بن ابی شخصی را نزد آنان فرستاده و گفت: بیرون نروید و در همان محل خود اقامت نمایید و با محمد ﷺ اعلام جنگ کنید که من با قوم و هم پیمانان خود شما را یاری می‌کنیم، اگر شما قتال نمودید من هم قتال می‌کنم، پس پا شدند و سنگ‌هایشان را درست نمودند و آماده‌ی جنگ شدند، و قاصدی به سوی رسول خدا ﷺ فرستادند که ما خارج نمی‌شویم هر چه می‌خواهی بکن.

پس رسول خدا ﷺ بلند شد و تکبیر گفت و یاران و اصحابش تکبیر گفتند و به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به سوی بنی النضیر پیش برو، امیر المؤمنین علیه السلام پرچم را به دست گرفت و پیش رفت، رسول خدا ﷺ آمد و سنگ‌های آنان را احاطه نمود.

و عبدالله بن ابی در این بین عذر و حيله به کار برد و رسول خدا ﷺ

وقتی به جلو خانه‌های آنان می‌رسید جلو خانه را که رسول خدا ﷺ بود خراب می‌کردند و آن مقدار را که خودشان بودند محکم و استوار می‌کردند. و یک نفر از بنی‌النضیر که خانه‌ی خوبی داشت آن را خراب کرد و رسول خدا ﷺ دستور داده بود درختان نخل آنان را قطع کنند و آنان از این موضوع ناراحت بودند و بی‌تابی می‌کردند و گفتند: یا محمد خداوند به تو دستور داده که فساد کنی؟ اگر این درخت مال توست که آن را بگیر و اگر مال ماست که قطع نکن.

پس از آن گفتند: یا محمد ما از بلاد تو بیرون می‌رویم اموال ما را به ما بده، رسول خدا ﷺ فرمود: نه، ولی شما بیرون می‌روید و می‌توانید به مقدار حمل شتر ببرید، ولی آنان قبول نکردند و چند روزی آنجا ماندند، سپس گفتند: ما بیرون می‌رویم و راضی شدیم که به مقدار بار یک شتر ببریم، رسول خدا ﷺ فرمود: نه شما بیرون می‌روید و هیچ چیزی با خودتان نمی‌برید و هر کس را ببینیم چیزی با خود می‌برد او را می‌کشیم، پس بر همین توافق از شهر بیرون آمدند، گروهی از آنان در فدک و وادی القری ماندند و گروهی نیز به سوی شام بیرون رفتند.

بعضی گفته‌اند: آنگاه که رسول خدا ﷺ جنگ بدر انجام داد بنی‌نضیر گفتند: این همان نبی موعود است که پرچم و رایت او ردّ و برگشت ندارد ولی وقتی جنگ احد روی داد و مسلمین شکست خوردند به شک افتادند و عهد و پیمانی را که بین آنان و محمد ﷺ بود نقض کردند و کعب بن اشرف سوار شد و با چهل سواره به مکه نزد قریش و ابوسفیان رفت و با هم پیمان بستند که سخن و حرفشان یکی باشد، و بر علیه محمد ﷺ با هم اختلاف نکنند.

پس خدای تعالی این مطلب را به رسولش خبر داد، وقتی کعب بن اشرف وارد مکه شد رسول خدا ﷺ دستور داد او را بکشند. به محمد بن مسلمه که برادر رضاعی کعب بود دستور قتل او را داد، محمد با چهار مرد خارج شد و نزدیک قصر کعب رفت، و بقیه‌ی افراد را نزدیک دیواری نشانید و صدا زد ای کعب، کعب متوجه شد و گفت: تو کیستی؟

گفت: من محمد بن مسلمه برادر تو هستم، آمده‌ام چند دره‌می از تو قرض بگیرم، که محمد ﷺ از ما صدقه می‌خواهد و ما پول نداریم. کعب گفت: من به تو قرض نمی‌دهم مگر با رهن، محمد گفت: رهن دارم بیا پائین و آن را بگیر زنی داشت که آن شب را با آن زن می‌گذراند، زن گفت: من نمی‌گذارم تو پایین بروی، چون من سرخی خون را در این صدا می‌بینم، ولی کعب به سخن او توجه نکرد و بیرون آمد، و محمد بن مسلمه با او معانقه نمود، با هم در حالی که حرف می‌زدند از قصر به سوی صحرا خارج شدند سپس محمد سر کعب را گرفت و افرادش را به کمک طلبید و کعب فریاد زد و همسرش صدای او را شنید و داد کشید، بنی‌نضیر صدای زن را شنیدند و به طرف کعب آمدند و او را کشته یافتند، و گروه محمد بن مسلمه سالم نزد رسول خدا ﷺ برگشتند و رسول خدا ﷺ دستور جنگ با بنی‌نضیر را صادر نمود.^۱

بعضی گفته‌اند: ترک وطن نمودن بنی‌نضیر مصادف با بازگشت نبی ﷺ از احد است.

و فتح قریظه نیز مصادف با برگشت از احزاب بود و بین آن دو دو

۱- تفسیر جامع ج ۷ -- تفسیر علی‌بن‌ابراهیم قمی -- تفسیر نور الثقلین ج ۵

سال فاصله بود.

و بعضی گفته‌اند: تبعید بنی نضیر قبل از احد و شش ماه بعد از واقعه‌ی بدر بود و بعضی آن را بعد از حدیبیه می‌دانند.

و مولوی رحمته الله علیه به آن اشاره نموده و گفته:

وقت واگشت حدیبیه رسول

در تفکر بود و غمگین و ملول

ناگهان اندر حق شمع رسل

دولت انافتحنا زد دهـ

آمدش پیغام از دولت که او

توز منع این ظفر غمگین مشو

کاندر این خواری بنقدت فتح‌هاست

نک فلان قلعه فلان قلعه تراست

بنگر آخر چونکه وا گردید گفت

بر قریظه و بر نضیر از وی چه رفت

[وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ] ودر

دلشان (از سپاه اسلام) ترس افکند تا به دست مؤمنان خانه‌هاشان را ویران کردند.

بنی نضیر خانه‌هایشان را با دستهای خویش خراب می‌کردند که

مسلمین بر آنها دسترسی پیدا نکنند، اشیانفیس و گرانبهای را خارج سازند

و قتال با مسلمین و جولان دادن با آنان را توسعه دهند و در اطراف آن

خانه‌ها که پشت سر خودشان است تحصن نمایند، بدین گونه که آلات و

وسائل اطراف مسلمین را در اطراف خودشان جمع کنند.

[وَأَيُّدِي الْمُؤْمِنِينَ] چون مؤمنین نیز خانه‌های نزدیک خود را جهت توسعه‌ی جنگ و قتال و امکان دسترسی به آنها خراب می‌کردند، و چون کفار با نقض عهد و پیمان سبب قتال مسلمین بودند لذا خراب کردن به دست مؤمنین به آنها نسبت داده شده و لفظ «یخربون» با تشدید راء نیز خوانده شده.

[فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ] از حال آنها پند و عبرت بگیرید ای هوشیاران عالم که عبرت عبارت از این است که مرد به امر نیکو یا زشت نظر کند و به عاقبت آن و به آنچه که بر آن مترتب می‌شود نظر کند و سپس نظر و توجه را به خودش منعطف کند، از کار زشت و قبیح خوداری نماید و به کار خوب رغبت پیدا کند و بعضی از کسانی که قیاس را معتبر می‌دانند به مثل این آیه تمسک کرده‌اند، مخفی نیست که این آیه دلالت بر اعتبار قیاس نمی‌کند.

[وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا] اگر خدا بر آنها حکم جلاء مطن نمی‌کرد (سخت‌تر از آن) آنها را در دنیا (تقبل اسارت) معذب می‌کرد. مانند بنی قریظه.

[وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ النَّارِ] عذاب آتش در آخرت برای آنها ثابت است اگر چه در دنیا عذاب نشوند.

[ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ] (این جلای وطن) برای این بود که با خدا و رسولش عناد کردند و عهد و پیمان او را شکستند.

[وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ] و هر که با خدا دشمنی آغازد (بترسد که) عقاب خدا در دنیا و آخرت شدید است، یعنی خداوند با عقوبت شدید عقاب می‌کند، چون خداوند شدید العقاب است.

[مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّينَةٍ] لفظ «لینة» به معنای «عجوة» است و آن مادر خرماهاست و آن خرمایی است که خداوند از بهشت برای آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل کرده‌است.

[أَوْ تَرَ كُتْمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ] و آنچه را بر پا گذاشتند همه به امر خدا (و صلاح اسلام) این آیه جواب از سخن آنان است که گفتند: یا محمد خداوند تو را امر به فساد می‌کند و این گفتار هنگامی بود که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درخت خرما را قطع نمود.

[وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ] و برای خواری (و سرکوبی) جهودان فاسق نابکار بود تا فاسقین را خوار سازد، بدین معنا که آنان با خشم و حسرت ببینند که درختان خرمایشان قطع می‌شود.

[وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ] آنچه که خداوند به رسولش رد نمود.

بدان که تمام ما به سوی الله مملوک حقّ تعالی است مانند مملوکیّت قوای عمّاله و علّامه نسبت به نفس انسانی، بلکه مانند مملوکیّت صورت‌های ذهنی نسبت به نفس انسانی.

انسان هر اندازه که ترقّی می‌کند و مرتبه‌ای از مراتب انسانی را بالا برود مرتبه‌ی پایین و دانی در عین مملوک بودن جانشین مرتبه‌ی عالی می‌شود.

مثلاً "وقتی انسان از مقام قلب ترقّی کند مقام نفس مملوک قلب گشته و در تصرّف در قوا جانشین قلب می‌شود و قوا همانطور که مملوک قلب هستند همانطور مملوک نفس بعد از قلب نیز می‌شوند و هكذا...."

و خدای تعالی عقول مالک هر چیزی است که پایین‌تر از خودش

است، بعد از آن نفوس کلی مالک هستند و بعد از آن نفوس جزوی این تربیت در قوس نزول است، اما در قوس صعود که مخصوص انسان است چنین است که وقتی انسان کامل شد و به عالم ملأً اعلی متصل شد مالک چیزهایی می‌شود که پائین‌تر از خودش می‌باشد و در آن مقدار جانشین خدا می‌گردد، پس هر چه که در عالم طبع است برای خدای تعالی است و آنچه که برای خداست برای رسولش می‌باشد و آنچه که برای رسولش می‌باشد، برای ائمه است و آنچه برای ائمه علیهم‌السلام است برای شیعه‌ی آنان مباح است، چنانچه خدای تعالی فرمود: «قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیامة» و آنچه که در دست اغیار است. در دست آنها غصب است.

و آنچه که رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام و مؤمنین از اغیار بگیرند حق خودشان است و از غاصبان به اهلش باز گردانده شده‌است که مالک اصلی آنها بوده‌اند و برای همین جهت «فیئی» نامیده شده‌است.

[فَمَا أَوْ جَفْتُمْ عَلَيْهِ] لفظ «وجف یجف» مضطرب شده، و لفظ «وجیف» نوعی از سیر و راه رفتن اسب و شتر است.

[مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ] لفظ «خیل» گروه و جماعت اسب‌هاست، که مفرد ندارد، یا مفرد آن لفظ «خائل» است، بر جماعت سواره‌ها اطلاق می‌شود و لفظ «رکاب» بر وزن «کتاب» به معنای شتر است، که مفرد آن «راحله» است.

بعضی گفته‌اند: این آیه در باره‌ی غنایم بنی‌نضیر نازل شده و آیه‌ای که می‌آید در باره‌ی سایر اموال کفار که خداوند آنها را بر رسولش باز می‌گرداند.

و بعضی گفته‌اند: هر دو آیه درباره‌ی غنایم بنی قریظه و بنی نضیر نازل شده، که آنها نزدیک مدینه بودند، و پیاده به قریه هایشان رفتند، و رسول خدا ﷺ سوار الاغ یا شتر شد و جنگ را طولانی نکرد، لذا از آن غنایم به انصار چیزی نداد مگر به دو یا سه نفر، همچنین گفته شده که هر دو آیه در باره‌ی غنایم خیبر و فدک و قریه‌های «عربیه» و «ینبع» نازل شده. و آیه اول برای بیان این است که جنگجویان به سبب حق مقاتله و

جنگ مستحق چیزی نیستند و آیه‌ی دوّم جهت بیان مصرف است.
 [وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] ولیکن خدا و رسولانش را بر هر که خواهد مسلط می‌گرداند و خدا بر هر چیز قادر و تواناست.

[مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ] و آنچه که از اموال کافران دیار به رسولان خود غنیمت داد آن متعلق به خدا و رسول و ائمه یعنی خویشان رسول ﷺ.
 [وَأَلْيَتَمَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ] و یتیمان و فقیران و گذران (ایشان) ابن سبیل از خویشان رسول ﷺ.

و در اخبار همه‌ی این موارد به اقرباء و خویشان رسول ﷺ تخصیص یافته است.

[كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ] لفظ «الدولة» با فتحه و ضمّه عبارت از مالی است که بین آنان در گردش است، یا با ضمّه عبارت از مال است، با فتحه در مورد جنگ، یا با ضمّه در آخرت و با فتحه در مورد دنیا است (این چنین در قاموس آمده است).

[وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ] آنچه که رسول خدا ﷺ به شما داد از

غنايم بنی نضير، يا از مطلق اموال و اوامر.

[فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ] و هر چه نهی

کند بگذاريد. در مخالفت رسول ﷺ از خدا بترسيد.

[إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ] عقاب خدا بسيار سخت است.

از امام صادق عليه السلام ^۱ آمده است که خدای تعالی رسولش را و حتی

قوم رسول را بر آنچه که خواست تأديب نمود، سپس کار را به رسولش

سپرد و به او مفوض و موکول نمود، فرمود: «ما آتاکم الرسول مخذوه و ما

نهاکم عنه فانتهوا» و آنچه را به رسولش تفویض نموده به ما نیز تفویض

نموده، اخبار در تفویض امر بندگان به رسول خدا ﷺ بسیار است،

رسول خدا ﷺ چیزهایی را حلال و حرام نمود و خدای تعالی آن را اجازه داد

و تنفیذ کرد.

[لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ] مقام بلند (یا غنايم) خاص فقیران مهاجرین

است. بدل از قول «لذی القربی» است، یا بدل از مجموع قول «لله و

للسؤل» است، بدل واقع شدن آن نسبت به خدا و رسولش به صورت بدل

اشتمال است و نسبت به ذی القربی و ما بعدش بدل کلّ از کلّ است.

و مقصود از مهاجرین کسانی هستند که از مکه یا سایر بلاد کفر به

مدینه مهاجرت کرده‌اند، یا مقصود کسانی هستند که از گناهان و کارهای بد

به حسنات و کارهای خوب مهاجرت کنند.

یا مقصود کسی است که از دار نفس اماره به دار نفس لوامه و از

آنجا به سوی نفس مطمئنّه هجرت کند که هر دو دار اسلام است، و از آنجا

به سوی قلب هجرت نماید که آن دار ایمان است.

«الَّذِينَ أُخْرِجُوا» [آنهایی که رانده شدند. این جمله صفت لفظ «فقراء» یا ابتداء کلام و مبتداست و لفظ «یبتغون» خبر آن است، یا «اولئک هم الصادقون» خبر آن و جمله در مقام تعلیل است، و گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر برای این است که با عقد وضع دلالت بر علت نیز بکند.

و مقصود این است که مهاجرین را کفار از مکه یا از سایر بلادشان بیرون کردند، یا ملائکه آنان را از بلاد کفر خارج نمودند، یا آنها را از مراتب نفوسشان خارج ساختند.

و لفظ «اخرجوا» آورد، نه «خرجوا» تا اشاره به این باشد که کسی که از وطنش خارج می‌شود یا از مقامی به مقام دیگر خارج می‌شود اگر چه بر حسب ظاهر خارج کننده‌ای در بین نباشد ولی او بالاخره با خارج کننده‌ی باطنی خارج شده‌است و خودش خارج نمی‌شود، بنابراین خروج او نعمتی است از سوی پروردگار او.

«مِن دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ» [که آنان را از وطن و اموالشان به دیار غربت رانده‌شدند و در این خروج فضل خدا را طلب می‌کنند.

«فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا» [فضل همانطور که مکرر ذکر شده عبارت است از نعمت‌های صوری، رسالت، احکام رسالت و قبول آن و رضوان عبارت است از ولایت و آثار آن و قبول آن می‌باشد.

«وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ» [و خدا و رسول را یاری می‌کنند اینان به حقیقت راستگویانند.

این جمله عطف بر «الفقراء المهاجرین» یا عطف بر «المهاجرین» یا بر «الذین اخرجوا» است.

یا مبتداست و خبر آن «یحِبُّون من هاجر الیهم» و جمله معطوف بر ماقبلش

می‌باشد.

و معنای آن این است: کسانی که در خانه هایشان اقامت نمودند، و آنان انصار می‌باشند که نباید از خانه هایشان خارج می‌شدند، چون رسول ﷺ به سوی آنها هجرت می‌نمود.

[وَالَّذِينَ آمَنُوا] در ایمان اقامت نمودند، چه بیشتر اوقات بر اوصاف حکم ظروف بار می‌شود.

[مِن قَبْلِهِمْ] قبل از مهاجرین. بنابر این مقصود کسانی هستند که در مکه ایمان آورده‌اند و سپس به مدینه برگشته و منتظر قدوم محمد ﷺ بوده‌اند یا معنای آیه این است که قبل از هجرت مهاجرین مدینه را خانه‌ی ایمان قرار دادند.

[يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ] مؤمنین مهاجرین، چون انصار به مهاجرین احسان و نیکی کردند، و در خانه هایشان به آنان اسکان دادند و در اموالشان شریک گردانیدند.

[وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا] مهاجرین در نفس‌های خویش احساس حسد یا خشم که لازمه‌ی احتیاج و فقر است نمی‌کنند، در حالی که آن خشم ناشی از چیزی باشد که به مهاجرین داده شده، یا به خاطر چیزی باشد که به مهاجرین داده شده از قبیل غنایم اهل قریه‌ها یا غنایم بنی نضیر.

یا مقصود فضل و برتری صوری و معنوی است که به آنها داده شده، چون آنها تسلیم قسمت خدا شدند و بر خدا توکل نمودند، و به آنچه خداوند از فضل صوری و معنوی به بندگان داده راضی شدند.

یا مقصود این است که در سینه هایشان احساس احتیاج نمی‌کنند و

این بدان جهت است که قوه یقین و نیروی توکل و بی نیازی قلب به آنها داده شده بنا بر این مرفوع لفظ «اوتوا» به «الذین تبوء الدار» بر می گردد.

[و يُؤْتِرُونَ] مقصود مؤمنین مهاجرین است.

[عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ] در بهره های نفسانی و در فضل دادن خدا بر حسب ظاهر و باطن مؤمنین را مقدم می دارند.

[وَلَوْ كَانَ بِهِمْ حَصَاصَةٌ] اگر چه خودشان فقیر و محتاج باشند.

[وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ] کسی که خداوند او را از بخل نفسش حفظ کرده است و «شحیح» بدتر از بخیل است، چون بخیل کسی است که به آنچه که در دستش می باشد بخل بورزد و به مستحقش عطا نکند، ولی شحیح کسی است که به مال غیر بخل می ورزد، بدین مهنی که می خواهد آنچه که در دست دیگران است مال او باشد، و در گرفتن مال دیگران به حلال و حرام حیله و نیرنگ به کار می بندد، و بعضی گفته اند: شح النفس عبارت است از گرفتن حرام و منع زکات.

[فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] آنان به حقیقت رستگاران عالمند.

روایت شده که مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و از گرسنگی شکایت کرد، پس رسول خدا ﷺ به خانه های همسرانش فرستاد و آنها گفتند: جز آب چیزی نداریم. رسول خدا ﷺ فرمود: چه کسی امشب این مرد را نگهداری می کند؟ علی بن ابی طالب عرض کرد: من یا رسول الله. و آمد نزد فاطمه علیها السلام گفت: جز غذای یک شام چیزی نداریم ولی ما مهمانمان را بر خود مقدم می داریم.

پس علی علیه السلام گفت: ای دختر محمد دختر بچه را بخوابان و چراغ را خاموش کن، وقتی صبح شد و علی علیه السلام نزد رسول خدا ﷺ رفت قضیه را به

خبر داد، پس چیزی نگذشت که خدای تعالی این آیه را نازل نمود: «و یؤثرون علی انفسهم»^۱.

بعضی گفته‌اند: به بعضی از صحابه سر بریانی اهدا شد در حالی که فقیر و تهی دست بود، آن را به همسایه‌اش فرستاد، و آن سر در میان نه (۹) همسایه گردش کرد و در آخر به دست اوّلی برگشت، آن وقت این آیه نازل شد: «و یؤثرون علی انفسهم».

بعضی گفته‌اند: رسول خدا ﷺ در روز بنی نضیر به انصار گفت: اگر خواستید از اموال و دیارتان بین مهاجرین تقسیم کنید و در این غنیمت شما هم با آنان شریک باشید، اگر خواستید اموال و خانه‌هایتان مال خودتان باشد و چیزی از غنیمت به آنان نرسد، انصار گفتند: بلکه ما از اموال و خانه‌هایمان به آنان می‌دهیم و در غنیمت نیز آنان را ترجیح می‌دهیم و خود ما از غنیمت چیزی نمی‌خواهیم، سپس این آیه نازل شد.

بعضی گفته‌اند: آیه درباهی آن هفت نفر نازل شد که در روز احد تشنه شدند و آبی آوردند که فقط به اندازه‌ی یک نفر بود، که یکی از آنان گفت: آب را به فلانی بدهید.

و همین طور دور زدند و بین هفت نفر آب چرخید و هیچ یک نخوردند و از تشنگی مردند و خدای تعالی آنان را به وسیله این آیه مدح نمود.

[وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ] و آنان که پس از مهاجر و انصار آمد (یعنی تابعین و سایر مؤمنین تا روز قیامت).

این جمله عطف بر «المهاجرین» یا بر «الفقراء» یا بر «من هاجر الیهم»

می باشد از قبیل عطف مفرد، یا مبتداء است و خبر آن «یقولون» می باشد و معنای آیه این است: کسانی که بعد از مهاجرین از مکه یا سایر بلاد می آیند، یا کسانی که بعد از مهاجرین و انصار از سایر مؤمنین می آیند، یعنی از عدم به وجود می رسند.

[يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ] دایم در دعا به درگاه خدا عرض کنند پروردگارا بر ما و بر برادران دینی ما که در ایمان پیش از ما شتافتند.

در رتبه و درجه ی ایمان از ما سبقت گرفتند یا در اصل ایمان و توصیف به وصف ایمان برای بیان وجه برادری و بیان این است که آن برادری برادری دینی است.

[وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا] ببخش و در دل هیچ حقد و کینه مؤمنان قرار مده.

[لَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ] تو به بندگانت بارأفت و مهربانی جواب می دهی.

[أَلَمْ تَرَ] ای محمد نمی بینی، یا ای کسی که از او دیدن ممکن است.

[إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا] آنان که نفاق ورزیدند (آن منافق همان عبدالله بن ابی بود).

[يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ] نه بینی که با برادرانشان و همان اهل کتاب که کافر شدند. (بنی نضیر)

[لَسِنُ أَخْرَجْتُمْ] اگر از دیارتان خارج شوید.

[لَنُخْرِجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا] البته با هم به همراهی شما خارج خواهیم شد و در راه حمایت شما از احدی ابداً اطاعت نخواهیم کرد.

در قتال و جنگ با شما از محمد ﷺ و اصحابش اطاعت نمی‌کنیم.
 [وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَئِن
 أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِن قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ] و اگر با شما
 جنگ کردند البته شما را مدد می‌کنیم و خدا گواهی دهد که محققاً دروغ
 می‌گویند.

اگر آنها اخراج شدند هرگز منافقان با آنها خارج نمی‌شوند و اگر
 (مسلمانان) به جنگشان آیند هرگز یاریشان نمی‌کنند.
 و واقعا" مطلب از همین قرار بود، چون عبدالله بن ابی به آنها وعده
 داد و سپس تخلف کرد همانطور که گذشت.

[وَ لَئِن نَّصَرُوهُمْ] و اگر یاریشان کنند. قضیه یاری کردن یک
 قضیه‌ی فرضی است چون هیچ وقت از آنان یاری و نصرت واقع نشد.
 [لَيُؤْتِنَّ الْأَدْبَرَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ
 مِنْ اللَّهِ] این مردم منافق بسیار در دلشان از شما بیشتر ترس دارند تا از
 خدا چون آنها از خدا نمی‌ترسند و مخالفت او را می‌کنند، و از شما
 می‌ترسند و با شما موافقت می‌کنند.

[ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ] آنها مردمی هستند که هیچ فهم
 شعوری ندارند، چون آنها گروهی هستند که علم دینی اخروی ندارند و
 ادراکات آنها منحصر بر ظاهر دنیاست، و لذا از خدا نمی‌ترسند و از شما
 می‌ترسند.

[لَا يُقَاتِلُونَكُمْ] ای مؤمنین منافقین با شما جنگ نمی‌کنند.
 [جَمِيعًا] منافقین و یهود آنگاه که اجتماع کنند با شما جنگ

نخواهند کرد.

[إِلَّا فِي قَرْيٍ مُّحَصَّنَةٍ] مگر در قریه‌های محفوظ و سنگر دار چون آنها از شما می‌ترسند و این آیه جرأت دادن به مؤمنین است.
 [أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ] جرأت نکردن به جنگ با شما نه از ناحیه‌ی ضعف و ترس آنانست، بلکه از باب این است که رعب و وحشت در دل آنها ایجاد شده‌است.

[تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى] خیال می‌کنی آنها با هم متحد هستند در حالی که دل‌هایشان از هم جداست و این شأن جمع اهل دنیاست که بدن‌هایشان با هم و دل‌هایشان از هم جدا است.

[ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ] دارای عقل نیستند، یا با عقل‌هایشان درک نمی‌کنند، یا آنچه را که صلاحشان در آن است تعقل نمی‌کنند.
 [كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ] مثل حال آنان هم مانند همان قوم کافر پیشین است.

جارو مجرور متعلق به یکی از فعل‌های گذشته است، یا خبر مبتدای مخذوف است و تقدیر آن چنین است: مثل آنان مانند مثل کسانی است که قبل از آنها بوده‌اند و مراد از کسانی که قبل از آنها بوده‌اند بنو قینقاع یا کسانی هستند که در جنگ بدر کشته شدند، یا مقصود همه‌ی اهل دنیاست، چون حال تمام اهل دنیا چنین است که اگر در وفاء به عهد نفع دنیوی نباشد و آنچه را که مشاهده می‌کنند رعب و ترسش در سینه‌ی‌هایشان شدیدتر باشد از آنچه که مشاهده نمی‌کنند به وعده‌ی‌هایشان وفا نمی‌کنند.

و تو گمان می‌کنی آنها با هم متحد هستند در حالی که دل‌هایشان جداست.

بعضی گفته‌اند: هنگام بازگشت رسول خدا ﷺ از بدر بنی قینقاع

عهد و پیمان شکستند و رسول خدا ﷺ امر کرد از شهر خارج شوند، عبدالله بن ابی گفت: خارج نشوید، من نزد رسول خدا ﷺ می‌روم و در باره‌ی شما صحبت می‌کنم یا با شما به قلعه داخل می‌شوم و با شما آنجا می‌مانم و اینان به ارسال عبدالله بن ابی خلف و عده نمود و یاری آنها را ترک کرد.

[قَرِيبًا] یعنی در حالی که آنها نزدیک به شما یا در زمان نزدیک

هستند.

[ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ] یعنی در آخرت برای آنها

عذابی دردناک است.

[كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ] (این منافقان) در مثل مانند شیطانند.

این جمله متعلق به قول خدای تعالی «من قبلهم» یا به «ذاقوا» یا به قول

خدا «لهم» در «لهم عذاب الیم» می‌باشد، یا خبر مبتدای محذوف است، و تقدیر آن

چنین است.

مثل عبدالله بن ابی در غزوه‌ی بنی نضیر و بنی قینقاع مانند مثل

شیطان است.

[إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ أَكْفُرُ] که انسان را به خدا کافر شود منظور قول و

گفتار فعلی یا قول نفسانی است.

[فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ

الْعَالَمِينَ] پس از آنکه آدمی به اطاعت او کافر شد آنگاه بدو گوید من از

تو بیزارم که من از عقاب پروردگار عالمیان سخت می‌ترسم.

آوردن لفظ «قال» به صورت ماضی برای اشعار به این است که مقصود از

این قول و این انسان قول شخصی و انسان مشخص است، نه قول نوعی و انسان

جنسی و نوعی.

و گرنه مناسب بود چنین بگوید: مانند مثل شیطان که به‌طور مستمر به انسان می‌گوید کافر شو، شاید این مطلب اشاره به تمثل شیطان به صورت دزد و اغوای مشرکین بر محمد در جنگ بدر باشد.

بعضی گفته‌اند: اشاره به عابد بنی اسرائیل است که نام او «برصیصا» بوده و روزگاری طولانی خدا را عبادت کرد، تا جایی رسید که مجانین و دیوانه‌ها را نزد او می‌آوردند و آنان را معالجه و مداوا می‌کرد، در این میان زنی محترم و با شرافت دیوانه شده بود و دارای برادرانی بود، برادرانش آن زن را نزد این عابد آوردند و این زن نزد عابد ماند.

آن قدر شیطان آن عابد را وسوسه کرد تا عابد با او مواجهه نمود و زن حامله شد، وقتی حملش آشکار گشت او را گشت و دفن نمود، شیطان رفت به یک یک برادرانش قضیه را گفت و برادران هر کدام دیگری را که می‌دید می‌گفت: کسی آمد و به من چیزی گفت که گفتن آن بر من سنگین است، مطلب را به همدیگر می‌گفتند تا قضیه به گوش پادشاه رسید.

پادشاه و مردم آمدند و عابد را خوار ساختند تا او به کاری که انجام داده بود اعتراف کرد، دستور داده شد که او را به دار بکشند، وقتی به چوب دار آویخته شد شیطان بر او متمثل گشت و گفت: من تو را به این روز انداختم، تو مطیع و فرمانبردار من می‌شوی تا تو را از این وضع نجات دهم؟

گفت: بلی شیطان گفت: پس یک سجده بر من بکن، عابد گفت: من در این حال چگونه سجده کنم؟

شیطان گفت: من به اشاره هم اکتفا می‌کنم، پس با اشاره به شیطان سجده کرد و به خدا کافر شد و گشته شد.

[فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا] عاقبت شیطان و انسانی که با قول او کافر شده یا عاقبت هر دو گروه متمثل شونده و کسی که شیطان برای او متمثل شده است.

[أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا] این است که هر دو در آتش دوزخ و آن دوزخ کیفر ستمکاران عالم است.

یعنی ای کسانی که با بیعت اسلامی ایمان آورده‌اند. [اتَّقُوا اللَّهَ] در ارتکاب مناهی و ترک اوامر قالبی از خدا بترسید، یا در نقض عهد و پیمان و بیعت مانند عبدالله بن ابی و بنی نضیر و بنی قینقاع از خدا بترسید.

یا معنای آیه این است: از آمیخته کردن اعمال قالبی به اغراض نفسانی مباح یا غیر مباح پرهیزید و از خدا بترسید، یا مقصود این است: ای کسانی که با بیعت ایمانی و لوی ایمان آورده‌اید در انحراف از طریق قلب از خدا بترسید، یا در فراموش کردن ذکر مأخوذ، یا در فراموش کردن خدا در جمیع اعمالتان از خدا بترسید.

یا مقصود این است: ای کسانی که با ایمان شهودی بسبب شهود ملکوت و لوی امر و نزول آرامش و حضور نزد ولی امرتان ایمان آورده‌اید از خدا بترسید مبادا به غیر ولی امرتان التفات پیدا کنید، و از غیر شهود جمال او لذت ببرید، که آن ولی امر مهمان عزیز غیرتمندی است که اگر به غیر او نظر کنید یا به لذتی غیر از لذت شهود جمال او مایل شوید در خانه‌های قلوب شما نمی‌ماند، و برای شما حسرت فراق و پشیمانی می‌ماند، یا در نسبت افعال و صفات به خودتان هنگام حضور شما نزد ولی امرتان از خدا

بترسید.

[وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّ مَتَّ لِعَدِّ] و هر نفسی بنگر تا چه عملی برای فردای (قیامت) خود پیش می فرستید.

لفظ «نفس» را به صورت نکره آورد با آنکه مقصود این است که هر نفسی نگاه کند برای فردا چه فرستاده است، چون خواسته موهم این معنی بشود که وقتی یک نفس از مؤمنین به اعمال خویش نظر کند از سایر مؤمنین کفایت می کند، چون بین مؤمنین اتِّحَاد و یگانگی است. یا برای اشاره به این است که مؤمنین یک نفس هستند اگر چه بدنهایشان متعدّد باشند، چون فعلیّت اخیر آنها عبارت از صورت وّلی امرشان است که با بیعت و قبول ولایت بر ظانها نازل شده است. بنابراین این معنای آیه چنین می شود: نفس بزرگ که عبارت از صورت وّلی امر و فعلیّت اخیر آنهاست نظر کند که برای فردا چه فرستاده است.

و در آن اشاره به این مطلب است: کسی که به اعمال اخروی خویش نظر کند به فعلیّت اخیر نظر نماید که آن فعلیّت ولایت است تا بتواند بین صحیح و فاسد آن و ناخالص و خالص آن تمیز دهد، و بداند که برای فردایش چه ذخیره کرده، و چه چیز برای نفس و عاجل بر می گردد. که این تمیز و فرق گذاشتن کار دشواری است که حاصل نمی شود مگر برای ناقد بصیر مخلص.

یا اشاره به این است که نفس وّلی امر آنان نفسیّت همه است، یعنی نفس بزرگ نگاه کند که برای فردا با نفس خودش چه فرستاده است. چون نظر نفس به آنچه که فرستاده از نظر مؤمنین کفایت می کند، یا

نفس وّلی امر نظر کند که پیروانش برای فردا چه فرستاده‌اند، که فعل پیروان وّلی امر به وجهی فعل وّلی امر است، و معنای آیه این است که وّلی امر مأمور است به اعمال پیروان خود نظر کند و نقصان آن را جبران نماید. و لفظ «غدا» به معنای «فردا» با اینکه مقصود قیامت است، تا اشاره به نزدیک بودن قیامت بنماید.

و نیز از آن جهت است که مراتب طولی مانند ایّام عرضی به دنبال هم می‌آیند، و هر کدام جانشین دیگری می‌شود، و چون مراتب طولی هر کدام نسبت به دیگری بدو اعتبار روز و شب است، چنانچه مکرر گذشت. و لفظ «غد» را نکره آورد برای تفهیم و بزرگ داشت، و اشاره به اینکه تعریف آن برای کسانی که با حجاب مادّه پوشیده شده‌اند ممکن نیست.

و لفظ «ما» نافیّه و جمله صفت «نفس» است، یا عامل نسبت به آن معلق شده‌است.

یا جمله استفهامیّه و عامل نسبت به آن معلق است، یا موصوله و مفعول «لتنظر» می‌باشد.

[وَأَتَّقُوا اللَّهَ] این جمله تأکید قول خدا: «اتقوا الله» است، و ممکن است نظر به مرتبه‌ی دیگری از تقوی باشد، چون تقوی چنانچه در اوّل بقره گذشت و در آنجا اشاره کردیم دارای مراتب متعدّدی است.

یا مقصود این است: بعد از آنکه به اعمال اخروی خود نظر کردید، و سقیم آن را از سالمش و ناخالص آن را از خالصش تمیز دادید از خدا بترسید و آن را با اغراض نفسانی فاسد نکنید.

یا با بهره‌های نفسانی آمیخته نکنید، حتّی اگر آن بهره‌ها و انتفاعات

قرب و نزدیکی به خدا یا رضای خدا یا مقامات اخروی باشد.
 [إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ] خداوند آگاه است و ناخالص را از
 خالص جدا می‌کند.

این جمله تأکید تقوی و تعلیل امر به آن است.
 [وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ] مانند کسانی نباشید که به طور
 مطلق خدا را فراموش کردند، و برای فردا عملی انجام نمی‌دهند.
 یا مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و عمل برای آخرت
 می‌کنند بدون آنکه احساس کنند عمل را برای دنیا قرار می‌دهند.
 [فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ] آنها خدا را فراموش کردند و خداوند موجب
 فراموش کردن نفسهای آنها شد، نفسهایی که جهات الهی و لطیفه‌ی
 انسانی آنهاست، که آنها ذوات و نفسهای انسانی آنهاست، و با فراموش
 کردن نفسهایشان منافع نفسها را نیز فراموش می‌کنند، پس آنچه را که
 انجام می‌دهند جز برای نفس‌های حیوانی انجام نمی‌دهند، نه برای نفس‌های
 انسانی، پس در آخرت از کسانی می‌شوند که عمل‌شان از زیانبارترین
 عمل‌هاست و از کسانی می‌شوند که سعی‌شان در حیات دنیا به گمراهی و
 تباهی می‌کشد و آنان گمان می‌کنند که کار خوب انجام می‌دهند.
 یا خداوند موجب فراموش کردن امامشان شد که آن نفسیّت
 نفسهایشان می‌باشد و بانسیان امام برای انسان جز وبال و خسران و زیان
 چیزی نیست.

[أُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ] آنان به حقیقت بدکاران عالمند. این

۱- امام رضا (علیه السلام): خداوند هیچ سهو و فراموشی ندارد مخلوقات که حادثند دارای سهو و فراموشی
 می‌باشند. تفسیر جامع ج ۷ ص ۱۱۴

جمله تعلیل سابق است.

[لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ] هرگز اهل جهنم و اهل بهشت با هم یکسان نیستند.

این جمله در مقام تعلیل است، گویا که گفته باشد، ما شما را از همانند بودن با آنها نهی کردیم، چون در قیامت کسانی که نفس خود را فراموش کردند با متقین و پرهیزکاران مساوی نیستند، چون فراموش کننده‌ها اصحاب آتش‌اند، پرهیزکاران اصحاب بهشت ولیکن از ضمیر به اسم ظاهر عدول نمود تا افاده نماید که فراموش کننده‌ها اصحاب آتش‌اند و متقین و پرهیزکاران اصحاب بهشت‌اند.

و نیز اشاره به علت مساوی نبودن دو گروه بنماید.

[أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ الْفَائِزُونَ] اهل بهشت به حقیقت سعادت‌مند عالمند از حضرت فوز به اصحاب بهشت باقرینه‌ی مقابله استفاده می‌شود که اصحاب آتش ریانکاران و معذب هستند.

[لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ] کوه با آن استحکام و عظمت. [لَرَأَيْتَهُمْ خَشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ] در حالی که ما قرآن را بر

شما نازل کردیم و شما ضعیف و نرم هستید، و شما از ترس خدا خاشع نشدید.

و این مطلب قضیه‌ای است فرضی و کنایه و طعن به بنی آدم است.

[وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ] این مثل‌های فرضی.

[نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ] شاید آنها در احوال خویش اندیشه کنند، و قساوت خود نظر نمایند و در نرم کردن دل‌هایشان تدبیر کنند.

[هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ] اوست خدای یکتایی که غیر از او

خدایی نیست.

این جمله از ماقبلش منقطع است و مقصود اثبات توحید است که آن منظور از هر منظوری و مبدأ هر مبدأئی، و غایت هر غایتی است. و نیز منظور ثناء بر او شمردن محامد اوست.

[عَلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ] عالم است به آنچه که از خلق غایب شده و به آنچه که برای آنان مشهود است، یا عالم به عالم غیب و عالم شهادت است.

[هُوَ الرَّحْمَنُ] او افاضه کننده‌ی وجودها و کمال‌های اوّلی بر موجودات است.

[الرَّحِيمُ] یعنی افاضه کننده‌ی کمالات ثانوی بر موجودات، و ممکن است لفظ «رحمن» به معنای افاضه کننده‌ی اصل وجود و جمیع کمالات وجود بر اشیا و افاضه کننده‌ی اصل وجود و کمالات اوّلی بر انسان باشد و «رحیم» به معنای افاضه کننده‌ی کمالات ثانوی بر انسان باشد. و معنای هر دو لفظ در سوره‌ی فاتحة الكتاب به‌طور مفصل گذشت.

[هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ] اوست خدای یکتایی که غیر او خدایی نیست.

چون منظور توحید و شمارش محامد است این جمله را بدون حرف عطف به نحو شمارش کردن آورد، و در این جمله اشاره به تعلیل سابق است، که این خود موجب ترک عاطف است و نیز تأکید جمله اوّل است که در آن نیز باعث ترک عاطف است.

[الْمَلِكُ] تصوّر مالک بودن او به گونه‌ی تصوّر مالک بودن نفس

نسبت به قوای خودش، بلکه نسبت به صورت‌های ذهنی خودش می‌باشد، و بدین ترتیب ثابت می‌شود که او رحمان و رحیم است، و او عالم به غیب و شهادت است

[الْقُدُّوسُ] ائمنزه از کثرت‌ها، نسبت افعال، صفات، لحاظ آن نسبت‌ها و حثیت‌هاست.

و در اوّل سوره‌ی بقره در تفسیر آیه «و نحن نسبح بحمدك ونقدس لك» بیان و تفضیل و تقدیس گذشت.

و لفظ «قدّوس» با فتحه‌ی فا خوانده شد که هر دو قرائت در این لفظ به صورت دو لغت وارد شده و این لفظ مانند لفظ «سبوح» به صورت فتحه باشد یا ضمّه برای مبالغه است.

[السَّلَامُ] از هر عیب، نقص، همه انحای کثرت‌ها، حدود، نسبت‌ها و اضافات سالم است جز در اعتبار اعتبار کننده‌ها.

و سالم کسی است که در هر گناه و خطا به او تمسک شود، سالم کسی است که در هر امر ترسناک از او ترسیده نشود و سالم کسی است که بندگان از ظلم او در سلامت و امان باشند.

[الْمُؤْمِنُ]^۱ کسی که خلق از ظلم او در امان باشند، یا خلق او از ترس‌ها در امان باشند، یا کسی است که بندگان را امین قرار داده یا قبل از ایمان آوردن خلقش به خودش ایمان آورده، یا خلقش را دعوت به ایمان به خودش نموده است.

[الْمُهِيمِنُ] لفظ «هَيْمَنَ» یعنی آمین گفت مانند لفظ «أَمِنَ»

۱- مؤمن آنکه به خداوند و انبیا و کتب آسمانی باور دارد و دستورات آنها را اطاعت می‌کند
فرهنگ اصطلاحات عرفانی

و «هِمِنَ الطَّائِرِ عَلَىٰ فِرَاحِهِ» یعنی پرنده روی بچه هایش بال و پر گشود، و «هِمِنَ عَلَىٰ كَذَا» یعنی بر او رقیب و نگهبان شد.

و لفظ «مهیمن» یکی از اسماء خدای تعالی است یعنی تکیه گاه یا به معنای کسی است که دیگری را از ترس ایمن سازد، یا به معنای امین یا شاهد، یا رقیب است.

و بعضی گفته‌اند «مهیمن» در اصل «مؤمن» با دو همزه بوده، که همزه‌ی دوم قلب به یاء سپس همزه‌ی اوّل قلب به هاء شده است.

[الْعَزِيزُ] خداوند غالب است که مغلوب نمی‌شود، یا دارای مناعت و تأنف است.

[الْجَبَّارُ] کسی که هر شکستگی و نقص و قصور و تقصیر از بندگانش یا از سایر خلقش را جبران می‌کند، یا به معنای عظیم‌الشان است یا به معنای کسی است که غیر خودش را ذلیل می‌کند و دست دیگری به او نمی‌رسد.

[الْمُتَكَبِّرُ] آنقدر بزرگ است که نزد او با ارزش و بی ارزش و جلیل و حقیر باقی نمی‌ماند و جز او همه چیز فانی می‌شود.

[سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ] خداوند منزّه است از چیزهایی که شریک او قرار می‌دهند، از قبیل بت‌ها، ستارگان، عناصر و سایر موالید، چون هیچ چیز نزد بزرگی او باقی نمی‌ماند.

[هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ] اوست خدای آفریننده عالم جهان و پدید آورنده جهانیان نگارنده صورت خلقان.

شمارش مدایح و در ضمن تعلیل جمله‌ی سابق است و خالق کسی است که ماده شیئی را نخست ایجاد می‌کند و باریء کسی است که آن

مخلوق را درست می‌کند و همانطور که شایسته است باشد می‌سازد و مصوّر کسی است که به همه آن موجود و همه اجزاء آن صورتهای مناسب عطا کند.

[لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى] او را نامهای نیکوتر بسیارست.

اسم همانطور که در اوّل سوره‌ی فاتحه، و در اوّل سوره‌ی بقره در طیّ تفسیر قول خدا «علم آدم الاسماء کلّها» گذشت اختصاص به اسم لفظی ندارد، بلکه هر چیزی که دلالت بر چیز دیگر بکند اسم آن چیز می‌شود، خواه دلالت آن وضعی باشد یا طبیعی یا عقلی و خواه دالّ لفظ باشد یا معنای یا ذات جوهری و اسم حسن و نام نیک و اسم حسن آن اسمی است که در دلالتش بر خدا و اطلاقش بر او هیچ شائبه نقص و عدم نداشته باشد. این جمله با تقدم لفظ «له» مفید حصر اسماء حسنی در خدای تعالی است، چون صفات علیا منحصر در اوست، با مفهوم مخالفت صفت مفید این است که جایز نیست نامهای بد را بر خدا اطلاق کنیم.

و نامهای بد نامهایی هستند که دلالت و اطلاق آنها بر خدا مستلزم نقص و حدّ است، جمله در مقام تعلیل اتصاف خدای تعالی به نامهای گذشته است و در سوره اعراف در ضمن قول خدا «ولله الاسماء الحسنی» تفصیل این عبارت گذشت.

[يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] آنچه در آسمانها و زمین است همه به تسبیح و ستایش او مشغولند اوست مقتدر حکیم.

چون این سوره برای بیان توجه اشیاء به خدای تعالی و توجه خدای تعالی به سبب تربیت به سوی اشیاست لذا سوره را با لفظی ختم نمود که با

آن افتتاح کرده بود و آن را تعلیل قول خدای تعالی «له الاسماء الحسنی» رار داد چه تمام اسمای اضافی و اسماء حقیقی از تسبیح جمیع اشیاء بر او استفاده می‌شود، قول خدای تعالی: «هو العزیز الحکیم» تعلیل و تأکید تسبیح اشیاست چون تسبیح گفتن اشیاء تصوّر نمی‌شود مگر آنکه آن فعلیت اخیر اشیا باشد و قوام جمیع اشیا به او باشد، این معنای مستلزم جمیع صفات سلبی و اضافی و حقیقی است که دارای اضافه و حقیقت محض هستند.^۱

(٦٠) سُورَةُ الْمُمتَحِنَةِ

این سوره مدنی است و دارای ۱۳ آیه

آیات ۱-۱۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ
إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ
وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَدًا فِي سَبِيلِي
وَإِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا
أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (١) إِنْ يَتَّقُوكُمْ
يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُورُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوءِ
وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ (٢) لَنْ نَنْفَعَكُمْ أَرْحَامَكُمْ وَلَا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (٣) قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ
حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا
تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ
وَالْبُغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُوَ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ
لَا تُسْغِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا
وَإِلَيْكَ أَنبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (٤) رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا
وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٥) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ

حَسَنَةً لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ
 الْعَلِيُّ الْكَمِيدُ (۶) عَسَى اللَّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ
 مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَ اللَّهُ قَدِيرٌ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۷) لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ
 الَّذِينَ لَمْ يُقْتَلُوا فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ
 وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۸) إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ
 الَّذِينَ قَتَلُوا فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَهَرُوا عَلَى
 إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوهُمْ وَ مَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹)
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مَهْجِرَاتٍ فَاِمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ
 أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا
 هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَ لَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ ءَاتُوهُنَّ مَا أَنفَقُوا وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
 أَن تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَ لَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ
 وَ سَأَلُوا مَا أَنفَقْتُمْ وَ لَيْسَ لَكُمْ أَن تَنْفِقُوا ذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ
 وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰) وَإِن فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَرْوَاحِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ
 فَعَاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَرْوَاحُهُمْ مِّثْلَ مَا أَنفَقُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ
 الَّذِي أَنْتُمْ بِهِي مُؤْمِنُونَ (۱۱) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ
 يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَن لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَ لَا يَسْرِقْنَ وَ لَا يَزْنِينَ
 وَ لَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَ لَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ وَ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ
 وَأَرْجُلِهِنَّ وَ لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ
 اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ
 عَلَيْهِمْ قَدْ يَسْأَلُونَ مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَسْأَلُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ

الْقُبُورِ (۱۳)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان ای مؤمنان اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من از (وطن خود) بیرون آمده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را دوست مگیرید، که به آنها مهربانی کنید، حال آنکه آنان به دین حقی که برای شما آمده‌است، کفر و انکار ورزیده‌اند و پیامبر و شما را آواره کرده‌اند چرا که به خداوند - پروردگارتان - ایمان دارید، (شما باید که) با آنان سر و سرّ دوستانه دارید و من به آنچه پنهان دارید و آنچه آشکار دارید، آگاه‌ترم، و هر کس از شما که چنین کند به راستی که از راه راست گم گشته است. اگر بر شما دست یابند دشمنان شما خواهند بود و دست و زبانشان را به بدی در حق شما می‌گشایند، و خوش دارند که شما (هم) کفر بورزید. خویشاوندانتان و همچنین فرزندانان به شما سود نمی‌رسانند و در روز قیامت در میان شما داوری کند و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست، برای شما در ابراهیم و همراهان او سر مشقی نیکوست، آنگاه که به قومشان گفتند ما از شما و آنچه به جای خداوند می‌پرستید، بری و بر کناریم، ما منکر شما ایم و همواره در میان ما و شما دشمنی و کینه پدید آمده‌است تا آنکه فقط به خداوند ایمان آورید، مگر در این سخن ابراهیم به پدرش که حتماً برای تو آمرزش خواهم طلبید و برای تو در برابر خداوند صاحب اختیار چیزی نیستم، پروردگارا بر توکل کرده‌ایم و به تو روی آورده‌ایم و سیر و سرانجام (همه) به سوی توست. پروردگارا ما را دستخوش کافران مگردان و ما را بیامرز، پروردگارا تویی که پیرزمنده‌ای. به راستی برای شما در آنان سر مشقی نیکوست، برای کسی که به خداوند و روز بازپسین امید داشته‌باشد، هر کس روی برتابد (بداند که) خداوند بی‌نیاز ستوده است. چه بسا خداوند در میان شما و کسانی از آنان که با هم دشمنی دارید، مهربانی پدید آورد و خداوند تواناست و خداوند آمرزگار مهربان است. خداوند شما را از کسانی که با شما در کار دین کارزار نکرده‌اند، و شما را از خانه و کاشانه‌تان آواره نکرده‌اند، نهی

نمی‌کند از اینکه در حقّشان نیکی کنید و با آنان دادگرانه رفتار کنید، بیگمان خداوند دادگران را دوست دارد. خداوند فقط شما را از کسانی که با شما در کار دین کارزار کرده‌اند و شما را از خانه و کاشانه‌تان آواره کرده‌اند و برای راندنتان (با دیگران) دوستشان بگیرند، آنانند که ستمکار (مشرک) هستند. ای مؤمنان هرگاه زنان مؤمن مهاجر به نزد شما آیند، آنان را بیازمایید، خداوند به (حقیقت) ایمانشان آگاهتر است، پس اگر آنان را مؤمن شناختید دیگر آنان را به سوی کفار باز مگردانید، نه ایشان بر آنان حلال هستند و نه آنان بر ایشان حلالند، و به آنان آنچه خرج کرده‌اند بدهید و بر شما گناهی نیست که پس از آنکه مهرهایشان را پرداختید، با آنان ازدواج کنید، دست در دامان (همسری) زنان کافر مزیند، و (چون زنان شما نزد آنان روند) آنچه خرج کرده‌اید از آنان طلب کنید و آنان هم آنچه خرج کرده‌اند از شما طلب کنند، این حکم الهی است که در میان شما داوری می‌کند و خداوند دانای فرزانه است. و اگر کسی از زنانتان به سوی کافران رود و سپس با آنان تلافی کردید و غنیمت گرفتید، آنگاه به کسانی که همسرانشان (به سوی کفار) رفته‌اند، معادل خرجی را که کرده‌اند (از غنایم) بپردازید، از خداوندی که شما به او ایمان دارید پروا کنید. ای پیامبر چون زنان مؤمن به نزد تو آمدند که با تو بیعت کنند که برای خداوند شریکی نیاورند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندانشان را نکشند و فرزندی را از راه بهتان به دست نیاورند که نسبت آن را به دست و پای خویش دهند و در کار خیری از تو نافرمانی نکنند، پس با آنان بیعت کن و برایشان از خداوند آمرزش بخواه، چرا که خداوند آمرزگار مهربان است. ای مؤمنان قومی را که خداوند بر آنان خشم آورده است، به دوستی مگیرید، که از آخرت به همان گونه نومیدند که کافران از بازگشت در گور خفتگان.

تفسیر

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] ای کسانی که با بیعت عام ایمان آورده‌اید.
 [لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ

بِالْمَوَدَّةِ] هرگز نباید کافران را که دشمن من و شمايند ياران خود بر گرفته و طرح دوستی با آنها افکنيد.

بعضی گفته‌اند این آیه در باره‌ی خاطب بن ابی بلتعہ نازل شده و داستان آن چنین بوده که مولای ابی عمر بعد از دو سال فاصله از جنگ بدر از مکه به مدینه آمد و خدمت رسول خدا ﷺ رسيد، رسول خدا ﷺ به آن زن فرمود! آیا مسلمان شدی و آمدی؟ زن گفت: نه رسول خدا ﷺ فرمود: پس چه چیزی باعث شد که اینجا بیایی؟

آن زن گفت: احتیاج شدید پیدا کردم تا حاجتم را بر آورده سازيد، رسول خدا ﷺ فرمود: پس کجایی تو از جوانان مکه؟ چون این زن خواننده بود، بعد از واقعه‌ی بدر کسی از من در خواست خوانندگی نکرده‌است.

پس رسول خدا ﷺ فرزندان عبدالمطلب را تشویق کرد و به او پوشاک و خوراک و نفقه دادند و رسول خدا ﷺ در آن حال آماده‌ی فتح مکه می‌شد، خاطب بن ابی بلتعہ نزد آن زن آمد و نامه‌ای به اهل مکه نوشت، و به آنها خبر داد که محمد ﷺ قصد آنها را دارد.

پس آن زن در حالیکه خوشحال بود، و نامه را هم همراه داشت از آنجا خارج شد و او نامه را لابلای موهایش مخفی کرده بود جبرئیل بر پیغمبر نازل شد، رسول خدا ﷺ را از قضیه آگاه نمود، رسول خدا ﷺ علی بن ابی طالب و عمر و زبیر و طلحه و مقداد و ابامرثد را فرستاد در حالی که همه اینها از سواران شجاع بودند.

و به آنان فرمود: بروید تا به روزه برسيد و نامه را از آن زن

بگیرید، آنان بیرون آمدند و به آن مکان معین رسیدند وزن را در آنجا یافتند و به او گفتند: نامه کجاست؟

آن زن سوگند به خدا یاد کرد که نامه‌ای همراه او نیست هر چه او را تفتیش و جستجو کردند نامه را نیافتند، تصمیم گرفتند که برگردند، علی رضی الله عنه فرمود: به خدا قسم رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ نگفته است و شمشیرش را از غلاف کشید و فرمود: نامه را بیرون بیاور و گرنه گردنت را می‌زنم. نامه را از میان موهایش بیرون آورد، اینها نامه را گرفتند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتند.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر فرمود: چه چیزی تو را واداشت چنین نامه‌ای بنویسی؟ خاطر گفت: یا رسول الله به خدا سوگند از وقتی که اسلام آوردم کافر نشدم و از وقتی که با تو خالص شدم غش و حيله نکردم، ولی دیدم هر یک از مهاجرین در مکه کسی دارند که عشیره و طایفه‌اش را از جنگ باز دارند و از آنان حمایت کنند و من غریب بودم و کسی نداشتم و اهل من در وسط و میان آنانست و بر اهل خویش ترسیدم و خواستم دستی بالای سر آنها باشد و می‌دانستم که نامه‌ی من سودی به آنها ندارد.

[وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ] در صورتیکه آنان به کتابی که بر شما آمد یعنی قرآن حق سخت کافر شدند و رسول خدا و مؤمنان را به جرم ایمان به خدا از وطن خود آواره کردند رسول و شما را از مکه بیرون می‌کنند.

[أَنْ تُوْمِنُوا] برای اینکه ایمان بیاورید.

[بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي] اگر شما برای جهاد و در راه من طلب رضا و خشنودی من بیرون

آمده‌اید. این شرط برای تهییج و تحریک است.

[تُسِرُّونَ] القاء می‌کنید.

[إِلَيْهِمْ] یعنی در سرّ و خفاء یا بسوی آنها در سرّ و خفاء ظاهر

می‌شوید.

[بِالْمَوَدَّةِ] یا در سرّ و خفا به سبب مودّتی که بین شما و آنهاست

احوال رسول را به آنان اعلام می‌کنید.

[وَأَنَا أَعْلَمُ] و من داناترم لفظ «اعلم» فعل یا افعال التفضیل است.

[بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ] کاری را که در خفاء یا علنی انجام دهید

من از آن آگاه هستم و رسول خودم را نیز مطلع می‌سازم.

[وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ] کسی که چنین کند

راه انسانی را گم کرده، یعنی به راههای شیطانی رفته است.

[إِنْ يَتَفَقَّحُوا] این جمله در موضع تعلیل است.

[يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُمْ

بِالسُّوءِ] هرگاه آنها بر شما تسلط یابند باز همان دشمن دیرنینه‌ها، هر چه به

توانند.

دست و زبانشان به بدی به سوی شما دراز کنند به قتل و ضرب و

شتم.

[وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ] و چه قدر دوست می‌دارند که شما باز کافر

شوید. جمله عطف بر جمله‌ی شرط و جزاست.

[لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ] نزدیکان شما که به سبب آنها و به خاطر

آنها با رسول خدا ﷺ مخالفت می‌کنید نفعی به حال شما نخواهند داشت.

[وَلَا أَوْلَادُكُمْ] و فرزندان شما هیچ سودی برایتان ندارد.

این جمله جواب سؤال مقدر از جگونگی بهره بردن آنها از نزدیکان خود، یا سؤال از علت این گفتار است.

[يَوْمَ الْقِيَامَةِ] این جمله ظرف قول خدا «لن تنفعكم» یا ظرف ما بعد آن می‌باشد.

[يُفْصِلُ بَيْنَكُمْ] در روز قیامت بین شما جدایی می‌افتد از شدت اضطراب و ترس به نحوی که هر کس از دیگری فرار می‌کند.

و لفظ «يفعل» به صورت معلوم و مجهول از ثلاثی مجرد و از باب تفعیل خوانده شده است.

[وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ] خداوند بر عمل شما آگاه است، پس شما را بر اعمالتان مجازات می‌کند و راه نجات بر شما نیست، نه از جانب خویشان و نه از جانب خدای تعالی.

[قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ] اقتدار و پیروی نیکو، یا خصلت و خوی نیکو که شایسته است به آن خوی و خصلت اقتدا شود.

[فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا] این جمله بدل از «ابراهیم» یا تعلیل، یا ظرف قول خدا: «معه» است.

[لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّاءٌ وَآءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ] که آنها به قوم مشرک گفتند. ما از شما براءت و بیزارى جستیم، چه معنی کفر در اینجا چنانچه در خبر آمده بیزارى است.

[وَبَدَأَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ أَبَدًا] بغض ما نسبت به شما بغض در راه خداست و بغض شما نسبت به ما بغض شیطان است.

[حَتَّىٰ تُوْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ] اگر ایمان به خدا بیاورید دشمنی و کینه به محبت و الفت تبدیل می‌شود.

[إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ] الا آنکه ابراهیم گفت، این جمله استثنا از ابراهیم است به نحو استثنا متصل در کلام تام، یا استثنای مفرّع است و تقدیر آن چنین است: برای شماست پیروی و تقلید نیکو از ابراهیم در هر چیز مگر در قول ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ.

[لِإِيَّاهِ لِأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ] این گفتار ابراهیم به جهت وعده‌ای بود که ابراهیم داده بود وگرنه از آن بیزار بود.

[وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ] از جانب خدا، یا از رحمت خدا یا از عذاب خدا من چیزی را مالک نیستم.

[رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ] بارالها ما در عالم بر تو توکل کردیم و از همه رو به درگاه تو آوردیم بازگشت تمام خلق به سوی توست.

اشاره به فناهای سه گانه است، چون توکل محقق نمی‌شود مگر با ترک نسبت فعل به نفس، و بنابر این انابه با ترک نسبت صفات محقق می‌شود.

و لفظ «إليك المصير» اشاره به فنای ذات است و این جمله از مقول قول اول است و از جمله‌ی چیزهایی است که باید به آن تأتی کرد.

[رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا] ما را امتحان یا گمراهی یا اثم و گناه یا کفر، یا فضیحت و رسوایی، یا عذاب و اضلال کفار قرار نده.

یعنی ما را سبب این امور برای آنها قرارنده یا ما را به خاطر عذاب کفار مورد امتحان قرار نده، یا به خاطر هدایت یافتن کفار ما را مورد امتحان قرار نده و معنای سبب امتحان کفار قرار گرفتن این است که آنها را در یک حالت خاصی قرار دهد، از قبیل فقر و حاجت، ابتلاء و مصیبت یا ارتکاب معاصی که نباید مرتکب شوند، یا اختلاف کلمه و نزاع بین آنان، یا

دوستی و موالات کفار، یا پیروی از آنان در بعض چیزهایی که دارند، یا معارضه با آنها، یا مجادله با آنها و ضعف از جواب آنان که مورد استهزا یا غیبت یا معارضه و سرزنش یا مورد نفرت از خود آنان یا از دین آنها قرار گیرند، یا سبب مقاتله و جنگ شود.

بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که کفار را بر ما مسلط نکن که از دین تو ما را بر گردانند.

و بعضی گفته‌اند: به ما لطف کن تا بر اذیت آنان صبر کنیم و پیروشان نباشیم که در این صورت امتحان و آزمایش برای آنان قرار گیریم.

از امام صادق علیه السلام آمده‌است که فرمود: از فرزندان آدم مؤمنی نبود مگر آنکه فقیر بود و کافری نبود مگر آنکه غنی بود، تا آنکه ابراهیم علیه السلام آمد و عرض کرد پروردگارا ما را امتحان برای کفار قرار نده پس خداوند در میان مؤمنین اموال و احتیاجاتی قرار داد، چنانچه در کفار نیز اموال و حاجاتی قرار داد.

من می‌گویم: بر مؤمنین واجب است از ابراهیم علیه السلام تشکر نمایند و این کار او را که منت بر مؤمنین گذاشته فراموش نمایند.

[وَأَغْفِرْ لَنَا] آنچه را که از ما تفریط شده بر ما ببخش تا ما را بدان مؤاخذه نکنی و در نتیجه ما را فتنه و آزمایش غیر ما قرار ندهی.

[رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ] تو غالب و با مناعت هستی.

[الْحَكِيمُ] کسی که دقیق و نکات امور را می‌داند، وضع و آفرینش را متقن می‌کند، در حالی که مشتمل بر غایت‌های دقیق و استوار و محکم است.

[لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ] در ابراهیم و قومش.
 [أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ] تکرار این جمله برای ترغیب و تأکید و تخصیص
 آن به کسانی است که امید بخدا دارند.

[لِّمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ] این اسوه و اقتدا مخصوص
 کسی است که امید وار به خدا باشد و اما غیر او تاسی و اقتدا نمی‌کند.
 [وَمَنْ يَتَوَلَّ] کسانی از شما که از تاسی روی گردانند به خدا
 ضرری نمی‌رسانند، و خداوند امر به تاسی نمود از باب این بود که به شما
 ترحم نماید.

[فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ] خدای تعالی بی نیاز است چه حمد
 بشود چه نشود.

[عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ
 مَوَدَّةً] امید است که خدادوستی میان شما و دشمنانتان که مشرکینند بر
 قرار گرداند. این جمله جواب سؤال مقدر است.

[وَأَلَّهُ قَدِيرٌ] خداوند قدرت دارد که دشمنی و بیزاری را به
 محبت و موالات تبدیل نماید.

[وَأَلَّهُ غَفُورٌ] خداوند آنچه را که از آنها از روی جهالت صادر
 شده مانند دشمنی با شما و آنچه را که از شما از روی جهالت صادر شده
 مانند دوستی با آنها می‌بخشد.

[رَّحِيمٌ] خداوند به آنها و شما رحم می‌کند تا چه برسد به اینکه شما
 را ببخشد که می‌بخشد.

و در خبری از امام باقر علیه السلام آمده: خداوند ولایت مؤمنین از قومشان
 از اهل مکه را قطع کرد و اهل مکه نسبت به مؤمنین اظهار عداوت و

دشمنی کردند، پس فرمود: امید است که خداوند بین شما و آنانکه با آنها دشمنی دارید دوستی و مودت قرار دهد، وقتی اهل مکه اسلام آوردند اصحاب رسول خدا ﷺ با آنان معاشرت و مخالطت و مناکحه کردند، و رسول خدا ﷺ با حبیبۀ دختر ابوسفیان بن حرب ازدواج نمود.^۱

[لَا يَنْهَئِكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ] خدا شما را از دوستی آنانکه با شما در دین قتال و دشمنی نکرده و شما را از دیارتان بیرون ننمودند نهی نمی‌کند تا بیزاری از آنها جویید.

لفظ «ان تبرؤهم» بدل از «الذین لم یقاتلکم» می‌باشد.

[و تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ] بلکه با آنها به عدالت و انصاف رفتار کنید. در

لفظ «تقسطوا» معنی «تقضوا» تضمین شده است.

[إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا يَنْهَئِكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ] خدا مردم با عدل و داد را دوست می‌دارد و تنها شما را از دوستی کسانی نهی می‌کند که در دین با شما قتال کردند و از وطنتان بیرون نمودند و بر بیرون کردن شما همدست شدند تا آنها را دوست نگیرید.

لفظ «ان تولوهم» بدل از «الذین قاتلکم» است، یا تقدیر آن «کراهة ان

تولوهم» می‌باشد.

[وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ] و کسانی از شما که

با آن دوستی و یاری کنند.

۱- علی بن ابراهیم قمی - نور الثقلین

آنان ستمکار و ظالم هستند، بدین ونه که ولایت را در غیر موضع خودش می‌گذارند، بلکه آن را در جای عداوت می‌گذارند.
 [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا] ای کسانی که ایمان آوردید.
 این جمله ابتدای کلام و ادب دیگری برای مؤمنین است و لذا آنرا مصدر نداء کرد تا زحمت تأدیب را جبران کرده و نشاط در گوش دادن ایجاد کند.

[إِذَا جَاءَ كُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَجِرَاتٍ فَمَا تَحْنُوهُنَّ] بدین گونه که آنها را امتحان کنید ببینید زبانشان با دلهایشان موافقت و مطابقت می‌کند یا نه؟ یعنی قسم بخورند که از بغض و کینه‌ی همسر خارج نشدند و خروج آنها از ناحیه تمایل و رغبت به زمینی مخصوص نبوده، به دنبال پیدا کردن دینی نبوده‌اند بلکه فقط از جهت حبّ لله خارج شده‌اند.
 و بنابر این مؤمنات یعنی اذعان کننده و تصدیق کننده یا معنای مشرف شدن بر اسلام می‌باشد.^۱

بعضی گفته‌اند: رسول خدا ﷺ در حدیبیه مصالحه نمود که هر کس از اهل مکه بیاید او را به آنان برگرداند و اگر از اصحاب رسول خدا ﷺ نزد کفار بروند آنها نگهدارند و بر نگردانند، بعد از فراغ از نوشتن این قرارداد سبیعه دختر حارث در حالیکه اسلام آورد نزد رسول خدا ﷺ در حدیبیه بود، همسر سبیعه مسافر از طائفه بنی مخزوم آمد و همسرش را طلب می‌کرد در حالی که او کافر بود. گفت: یا محمد همسر مرا به من برگردان، تو امروز شرط کردی که هر کس از ما نزد تو آمد او را بما برگردانی، پس آیه نازل شد، و رسول خدا ﷺ مهر آن زن و هرچه که شوهرش بر او خرج کرده

۱- مجمع البیان - تفسیر جامع ج ۷ ص ۱۲۶

بود را به شوهرش داد و سببیه را بر نگرداند.^۱

و عمر بن خطاب با او ازدواج کرد و رسول خدا ﷺ هر مردی را که می‌آمد بر می‌گرداند ولی زنها را وقتی امتحان می‌شدند بر نمی‌گرداند.

[اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيْمَانِهِنَّ] خداوند ایمان آنها را می‌داند و به شما دشوار امتحان می‌دهد تا ایمان آنها بر شما ظاهر شود.

[فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ] اگر با ایمانشان شناختید آنها را دیگر به شوهران کافر شان بر مگردانید که هرگز این زنان مؤمن بر آن کفار این جمله در موضع تعلیل است.

[وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ] و آن شوهران کافر بر این زنان حلال نیستند. روایت شده امام صادق علیه السلام گفته شد: همسر من خواهری دارد در بصره بر رأی ما عارف است و بر دین ماست، و در بصره هم کیشان ما که عارف بر رأی ما باشند اندکند او را تزویج بکنم به کسی که هم عقیده‌ی با او نیست؟ فرمود: نه، هیچ نعمتی در آن نیست، خدای تعالی می‌فرماید: «فلا ترجعوهنَّ الی الکفار»^۲

[وَأَتُوهُم] به کفار بدهید.

[مَّا أَنْفَقُوا] آنچه که بر آن زنها خرج کردند، مانند مهر و غیر آن.

[وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ] ترخیص و اجازه‌ی نکاح آن

زنان است پس مسلمان شدن.

[إِذَاًءَ اتَّيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ] وقتی که مهریه‌ی آن زنان را دادید،

۱- تفسیر جامع ج ۷ ص ۱۲۶

۲- کافی - تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۰۴

مهریه‌ها را اجور و اجرت نامید، چون مهریه اجرت بذل بضع و درمقابل ناموس زن است و این معنی دلالت می‌کند بر آنکه در مهریه‌ی زنها نمی‌شود به مهرهای ابتدایی که به شوهران بر می‌گردد اکتفا کرد.

[وَلَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكَوَافِرِ] همانطور که زنها مؤمن برای کفار حلال نیستند، همچنین مردان مسلمان برای زنان کافر حلال نیستند. و لفظ «عصم» جمع «عصمة» با کسره عین و گاهی مضموم می‌شود به معنای قلاد و گردن بند است، و این آیه همانطور که بر حرمت زنان مشرک دلالت دارد بر حرمت زنها کتابی نیز دلالت دارد.

[وَسَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ] اگر زنی از شما به کفار ملحق شد.

[وَلَيْسَ لَكُمْ مَا أَنْفَقُوا] اگر بین شما عهد و پیمانی بود شما در خواست آنچه را که انفاق و خرج کردید بکنید، و آنها نیز در خواست آنچه را انفاق کردند بنمایند و زنانی که به شما ملحق می‌شوند به سوی آنها بر نگردانید، و زنانی که از شما به آنها ملحق شدند آنها را دیگر بر نگردانید. [ذَلِكَ] آنچه که از حکم زنانی که به شما یا به آنها ملحق می‌شوند گفته شد.

[حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ وَإِنْ يَبِينَكُمْ] حکم خداست که خداوند بین شما به آن حکم می‌کند.

[وَاللَّهُ عَلِيمٌ] خداوند به مصلحت‌ها و غایت‌هایی که مترتب بر افعال و احکام است عالم و داناست.

[حَكِيمٌ] خداوند کاری را انجام نمی‌دهد مگر با غایات استوار و محکم و نافع و به حکمی حکم نمی‌کند مگر دارای مصالح متعدّد و غایات شریف باشد.

[فَاتَكُمُ شَيْءٌ] اگر یک چیزی از شما فوت شد.
 [مَنْ أَرَوْكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ] آنچه به کفار بر می‌گردد.
 [فَعَاقَبْتُمْ] از جانب کفار به غنیمت رسیدید.
 [فَنَاتُوا] خطاب به مؤمنین است.
 [الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَرْوَاحُهُمْ مِّثْلَ مَا أَنْفَقُوا] از غنیمتی که به شما رسیده‌است به همان مقدار که انفاق کرده‌اند بدهید، یعنی ای مؤمنین اگر بر زنان دیگر دست یافتید از بیت المال مسلمین آن مقدار که همسرانشان نفقه داده‌اند به آنها بدهید. و بعضی گفته‌اند معنی آیه این است که زنان را از کفار اسیر بگیرید، یا مقصود گرفتن غنیمت، یا آمدن زنان آنها به سوی شما در حالی که ایمان آورده باشند.
 [وَأَتَقُوا] ای مؤمنین بترسید از ندادن آنچه را که انفاق کرده‌اند.
 [اللَّهُ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ] بعضی گفته‌اند: از زنان مؤمنین شش نفر به مشرکین پیوستند که نبی ﷺ مهرهای آنان را به همسرانشان پرداخت.
 [يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ] خطاب و نداء را مخصوص به نبی ﷺ نمود، چون حکم مخصوص به او است، چه رسول خدا ﷺ بود که از مردان و زنان بیعت می‌گرفت، نه غیر او.
 [إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ] آنان که اذعان و یقین دارند، یا آنان که مشرف بر اسلام هستند.

۱- سبب نزول آیه آن بود که دختر امیه بن مغیره عیال عمر بود با او هجرت نکرد به مدینه و ماند با مشرکین معاویه او را گرفت رسول خدا ﷺ صدق او را به دستور آیه فوق و امر پروردگار از معاویه گرفت و به عمر داد تفسیر جامع ج ۷ ص ۱۲۸

[يُيَايِعُنَكَ] چون زمان بعثت رسول خدا ﷺ در زمان فترت رسولان بود و مدنی رسولی از جانب خدا نیامده بود، و احکام در حال از بین رفتن بود، و مردم دینشان را از پدران و معلّمین می‌گرفتند، آثار بیعت که اصل همه خیرها بود، و هیچ شریعت و دینی نبود مگر آنکه تصدیق به بیعت کرده بود بکلی از ذهن‌ها رفته بود، بلکه آثار بیعت در انظار مردم و در عقول جزیی آنها عجیب و غریب بود، و مردان وقتی این کار را از رسول خدا ﷺ مشاهده کردند و دیدند که هر کس اسلام می‌خواهد باید این کار را انجام دهد یقین پیدا کردند که اگر اسلام را بخواهند باید این کار بیعت را به انجام برسانند.

و اما زنان پس گویا که وجوب بیعت بر آنها خفی و پنهان بود و گویا که آنها اعتقاد پیدا کرده بودند که اسلام فقط همان است که بگویند: «لا اله الا الله محمد رسول الله ﷺ» و نمی‌دانستند که با این کلمه فقط در امان هستند و اما اسلام جز با بیعت محقق نمی‌شود، خدای تعالی چگونگی بیعت آنها را بیان نمود تا کنایه از وجوب بیعت بر آنها نیز باشد.^۱

[عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا] که دیگر هرگز شرک به خدا نیاورند.

[وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ] و سرقت و زنا کاری نکنند و اولاد خود را به قتل نرسانند؛ یعنی فرزندانشان را زنده به گور نکنند.

[وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ وَبَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ] و بر کس افتراء و بهتان میان دست و پای خود نبندند.

۱- علی بن ابراهیم قمی

تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۰۷

بعضی گفته‌اند: داستان از این قرار بوده که زن بچه‌ای را پیدا می‌کرد و به شوهرش می‌گفت، این بچه فرزند من از تو است.

مقصود از بهتانی که بین دو دست و دو پا زده می‌شود کنایه از فرزندی است که زن به شوهرش به دروغ می‌بندد، چون شکم زن بچه را حمل می‌کند بین دو دست او واقع شده، و فرج زن که بچه را به دنیا می‌آورد بین دو پا واقع شده است.

و معنای آیه این نیست که از آوردن فرزند زنا نهی کند، چون شرط نهی از زنا گذشته است.

و بعضی گفته‌اند منظور از بهتان که از آن نهی شده است نسبت دادن زنا به زنان محصنه و دروغ بستن به مردم و نسبت دادن فرزندان به همسران به نحو مستقبل خواستند با تو بیعت کنند.

[وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ] یعنی در آنچه که تو امر می‌کنی نافرمانی نکنند چون به آنچه تو امر می‌کنی جز معروف نیست.

[فَبَايَعُهُنَّ وَ أَسْتَغْفِرُ لَهُنَّ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ] بدین شرط با آنها بیعت کن و بر آنان از خدا آمرزش و غفران طلب که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

بدان که بیعت که در جمیع شرایع معمول بوده به منزله‌ی مایه‌ی پنیر برای شیر وجود بوده است، و مادامی که مایه‌ی پنیر با شیر بسته نمی‌شود، به منزله‌ی تلقیح میوه‌ی درخت خرماست، که مادام که تلقیح نشود درخت حامل میوه نمی‌شود، و با همین بیعت است که برای گردوی وجود و پسته وجود مغز حاصل می‌شود، و به منزله‌ی وصل کردن و پیوند زدن درخت شیرین به درخت تلخ است که اگر از درخت شیرین به آن پیوند

رده نشود میوه‌ی آن شیرین نمی‌شود.
و لذا در هر شریعتی از همان ابتدای امر به بیعت اهتمام داشتند،
بعضی گفته‌اند: رسول خدا ﷺ با این آیه از زنان با کلام و سخن بیعت
می‌گرفت.

و دست رسول خدا ﷺ با دست هیچ زنی تماس نگرفت جز زنی را
که مالک او بود.

روایت شده: هرگاه می‌خواست از زنان بیعت بگیرد یک کاسه آب
حاضر می‌کرد، و دست خویش را در آن فرو می‌برد و می‌گفت آنچه را خدا
گفته است، سپس دستش را بیرون می‌آورد سپس زنان دستشان را در آن
آب فرو می‌بردند.^۱

بعضی گفته‌اند با زنان از روی لباس بیعت می‌گرفت.

بعضی گفته‌اند: علت بیعت گرفتن از زنان با آنکه آنها در جنگ‌ها
اهل کمک و یاری نیستند این است که از آنان عهد گرفته شود تا در دین و
نفس‌ها و همسرها خودشان را اصلاح نمایند، و این مطلب در صدر اسلام
واقع می‌شد.

و نیز بیعت برای دین بوده که سستی و شکاف در احکامی که
رسول خدا ﷺ آورده بود برای زنان پیش نیاید پس رسول خدا ﷺ از آنان
بیعت می‌گرفت تا از این امر جلوگیری نماید.^۲

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] ای کسانی که ایمان آوردید.

۱- تفسیر جامع ج ۷ ص ۱۲۸ و تفسیر نوالثقلین ج ۵ ص ۳۰۷

۲- رسول اکرم ﷺ اول زنیکه با من بیعت نمود و پیاده از مکه به مدینه هجرت کرد فاطمه دختر اسد مادر
امیر المؤمنین علیؑ بود. تفسیر جامع ج ۷ ص ۱۲۸

چون این حکم مخصوص به نبیِّ ﷺ نبود همه‌ی مؤمنین را مورد خطاب قرار داد.

[لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ] هرگز قومی را که خدا بر آنها غضب کرده یار و دوستدار خود مگیرید.

بعضی گفته‌اند: فقرای مسلمانان اخبار مسلمین را به یهود می‌دادند تا از میوه‌های آنها بهرمنند شوند که خدای تعالی آنها را از این کار نهی کرد.

[قَدْ يَسْأُوا مِنَ الْأَخْرَةِ كَمَا يَسَّ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ] کفار که از جیس اهل قبور هستند از آخرت می‌ترسند، یا همانطور که از رسیدن خبری از اهل قبور به آنها می‌ترسند، یا کفار از آن می‌ترسند که اهل قبور زنده شوند.

(٦١) سُورَةُ الصَّفِّ

این سوره مدنی است و شامل چهارده آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ (١) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (٢) كَبُرَ مَقْتًا
عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (٣) إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقْتَلُونَ فِي
سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنِينَ مَرْصُوصَ (٤) وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ
يَقَوْمِ لِمَ تُوذُونَنِي وَقَدْ تَعَلَّمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا
أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (٥) وَإِذْ قَالَ عِيسَى
ابْنُ مَرْيَمَ يَبَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ
مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ وَأَحْمَدٌ فَلَمَّا
جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (٦) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ (٧) يُرِيدُونَ لِيُطْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ
نُورِهِ وَ لُوكِرَ الْكَافِرُونَ (٨) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ
الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لُوكِرَ الْمُشْرِكُونَ (٩) يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَدْلَكُمُ عَلَى تَجْرَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (١٠)
تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ

وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱) يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ
وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسْكِنَ طَيْبَةً فِي
جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲) وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَضْرٌ مِنَ اللَّهِ
وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا
أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ
قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّا تَطَافُةٌ مِنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
وَكَفَرَتْ طَافُةٌ فَأَيُّدْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا
ظَاهِرِينَ (۱۴)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است
خداوند را نیایش کند و اوست پیروزمند فرزانه. ای مؤمنان چرا چیزی می‌گویید که
انجام نمی‌دهید. نزد خداوند بس منفور است که چیزی را بگویید که انجام نمی‌دهید.
در حقیقت خداوند دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف جهاد می‌کنند،
چنانکه گویی ایشان بنیادی ریخته از سرب‌اند و چنین بود که موسی به قومش گفت
ای قوم من چرا مرا می‌آزارید، حال آنکه می‌دانید که پیامبر خداوند به سوی شما
هستم، پس چون (از حق) برگشتند خدا دل‌هایشان را بر گردانید، و خداوند نافرمانان
را هدایت نمی‌کند. و چنین بود که عیسی بن مریم گفت ای بنی اسرائیل من پیامبر
خداوند به سوی شما هستم، (و) استوار دارنده‌ی توراتی که پیشاروی من است و
بشارتگر به پیامبری که پس از من می‌آید و نامش احمد است، آنگاه چون بر ایشان
پدیده‌های شگرف آورد گفتند این جادوی آشکار است. و کیست ستمکارتر از کسی
که بر خداوند دروغ بدد، حال آنکه خداوند کمال بخش نور خویش است، ولو آنکه
کافران ناخوش داشته باشند. او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق

فرستاده است تا آن با بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند ولو مشرکان ناخوش داشته باشند. ای مؤمنان آیا شما را به داد و ستدی رهنمون شوم که شما را از عذاب دردناک می‌رهاند؟ (و آن اینکه) به خداوند و پیامبر او ایمان آورید و به مالتان و جانتان در راه خداجهاد کنید، این اگر بدانید، برایتان بهتر است. تا بر شما گناهانتان را بیامزد و شما را به بوستانهایی که جویباران از فرو دست آن جاری است، و خانه‌های پاک و پسندیده در بهشتهای عدن در آورد، این رستگاری بزرگ است. و (نعمت) دیگری که آن را خوش دارید: یاری از جانب خداوند و پیروزی نزدیک، و مؤمنان را بشارت ده ای مؤمنان یاوران (دین) خدا باشید، چنانکه عیسی بن مریم به حواریون گفت چه کسانی در راه دین خدا یاوران منتد؟ حواریون گفتند ما یاوران (دین) خداوندیم، سپس گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی (انکار و) کفر ورزید، آنگاه مؤمنان را در برابر دشمنشان یاری دادیم، و پیروز گردیدند.

تفسیر

[سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ] هر چه در زمین و آسمانهاست همه به تسبیح و ستایش خدای که مقتدر و حکیم است مشغولند، الا ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا چیزی به زبان می‌گویید که در مقام عمل خلاف آن می‌کنید بترسید از این عمل که سخنی بگویید و خلاف آن کنید که بسیار سخت خدا را به خشم و غضب می‌آورد.

بعضی گفته‌اند: این آیه در باره‌ی قومی نازل شده که می‌گفتند: اگر ما با دشمن ملاقات کنیم و درگیر شویم فرار نمی‌کنیم و به عقب بر نمی‌گردیم، سپس در روز احد به قولشان وفا نکردند.

بعضی گفته‌اند: آیه در باره‌ی قومی نازل شد که می‌گفتند: جهاد کردیم و کار را انجام دادیم در حالی که انجام ندادند.^۱

بعضی گفته‌اند: آیه در باره‌ی مؤمنینی نازل شد که وقتی ثواب شهدای بدر را شنیدند گفتند: اگر جنگی پیش بیاید و ما جنگ کنیم نهایت کوشش خود را می‌کنیم و هرگز فرار نخواهیم کرد.

بعضی گفته‌اند: مسلمین می‌گفتند: اگر ما میدانستیم محبوب‌ترین اعمال چیست اموال و جانهایمان را فدا می‌کردیم.

پس خدای تعالی این آیه را نازل کرد. «ان الله يحبّ الذّین یقاتلون فی سبیلہ صفا» ولی به قولشان در روز احد وفا نکردند.

قمی گفته: آیه در باره‌ی کسانی نازل شد که به محمّد ﷺ وعده دادند که پیمان او را در باره‌ی امیر المؤمنین ع نشکنند^۲ و خداوند می‌دانست که آنها به عهدشان وفا نخواهند کرد.

واینکه خداوند آنها را مؤمن نامیده که به جهت اقرار خود آنهاست اگر چه در واقع تصدیق نداشته باشند.

بدان که قول در اینجا اعمّ از قول زبانی و قول نفسانی یعنی اعتقاد قلبی است.

ولی خطورات ذهنی و خیالات که در قلوب مردم جریان دارد بدون تصمیم و اراده قطعی قول نامیده نمی‌شود، بلکه خطورات و خیالات از جانب شیطان یا ملائکه بر آنها وارد می‌شود، پس آنها اقوال شیطان یا ملائکه است.

۱- تفسیر جامع ج ۷ ص ۱۳۰

۲- تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۱۰

و این قول اعم است از آنکه در احکام الهی باشد، بدین گونه که انسان به نحو افتا یا تقلید حکمی از احکام را بگوید و عمل نکند، یا در امر به معروف و نهی از منکر باشد.

بدین گونه که دیگری را امر و نهی کند و خود به آن پای بند نباشد، یا در مواعظ و نصایح باشد یعنی موعظه و نصیحت به چیزی نماید که خودش عمل به آن نکند.

و به اوّلی و دوّمی مجتهدین گرفتار شدند که خود را برای بیان احکام بندگان نصب نمودند و به سوّمی قصّه گوها و وعّاظ، اگر چه بیشتر مردم خالی از آن سه وجه نیستند و او نسبت به زیر دستانشان. و همچنین آن قول شامل مواعید و عقود و بیعت اسلامی و ایمانی می شود.

چه از امام صادق علیه السلام وارد شده وعده دادن مؤمن به برادرش نذری است که کفّاره ندارد.

پس کسی که خلف وعده کند ابتداء خلف خدا کرده و متعرض خشم او شده است، و این است معنی قول خدای تعالی: «یا ایها الذین امنوا تا آخر هر دو آیه» از علی علیه السلام آمده است: خلف وعده موجب خشم نزد مردم است. خدای تعالی فرموده: «کبر مقتاً عندالله تا آخر» و همچنین آیه شامل صفت‌ها و حرفه‌ها نیز می شود، که صاحب حرفه هرگاه بگوید: باید صفت صاحب صفت چنین و چنان باشد، یا بگوید: اگر صفت چنین و چنان باشد مصنوع محکم و استوار و باقی ماندنی می شود باید عمل کند، در حالی که می گفتند و عمل نمی کردند.

[إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا] در حالی که

برای جهاد در راه خدا صف بسته‌اند، و این تعلیل قول خداست: «لم تقولون ما لا تفعلون» طبق بیان گذشته مبنی بر اینکه این آیه در باره‌ی کسانی نازل شد که آرزوی قتال و جهاد کردند ولی در احد به صورت مطلق ثابت قدم نشدند، که هماهنگ شدن عمل با گفتار احتیاج به جهاد زیاد با نفس و شیطان دارد.

[كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْصُوصٌ] مانند سدّ آهنین هم دست و پای دارند بسیار دوست می‌دارد.

لفظ «مرصوص» از «رصّ» به معنای اتصال قسمتی از بناء به قسمت دیگر و استحکام آن است.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا» آیا می‌دانید سبیل و راه خدا چیست؟ من راه خدا هستم که خداوند مرا منصوب نموده که بعد از رسولش از من پیروی نمایند.

[وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ] بیاد آور زمانی را که موسی گفت.
[لِقَوْمِهِ يَكْفُرُ لِمَ تُوذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ] تا بیاد آوردند و متذکر شوند که کار قوم موسی و غایت مترتب بر آن بد بوده، در نتیجه از آزار تو و از آزار عترت تو پس از تو خود داری کنند.

[فَلَمَّا زَاغُوا] از حقّ روی گرداندند.

[أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ] خداوند دل‌های آنان را از راه راست انسانیت بر گردانید و سرهای آنان را وارونه و معکوس قرار داد.

[وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ] و خدا هرگز مردم نابکار فاسق

را هدایت نخواهد کرد.

کنایه از کسانی است که از قول علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در حقّ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ یا به صورت مطلق خارج شدند، یعنی کسی را که خدا هدایت نکند حق را نمی‌پذیرد اگر چه هزار آیه و دلیل آورده شود، که خداوند گروه فاسقین را هدایت نمی‌کند، و شما ای قوم محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با خروج از قول رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عدم اطاعت از او فاسق شدید.

[وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ] به آنان یاد آوری کن تا به حقّ بودن تو متذکر شوند و از اطاعت تو خارج نشوند.

[يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي أَسْمُهُ وَ أَحْمَدُ] و باز یاد آر هنگامی که عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت من همان رسول خدا به سوی شما هستم و به خقّانیت کتاب تورات که مقابل من است تصدیق می‌کنم و نیز شما را مژده می‌دهم که بعد از من رسول بزرگواری که نامش (در انجیل من) احمد است بیاید.

و اخبار و روایات در بشارت دادن و خبر دادن انبیا به ظهور محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بعثت او بیشتر از آن است که شمارش شود.

به امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت داده شده که اسم نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در صحف ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ «الماحی» و در تورات موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ «الحاد» و در انجیل عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ «احمد» عَلَيْهِ السَّلَامُ و در قرآن «محمّد» است.

نقل شده^۱ که بعضی از یهود از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیدند: چرا تو احمد نامیده شده‌ای فرمود: چون من در آسمان بیشتر مورد حمد قرار

می‌گیرم تا رمین.

[فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ
أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ] چون آن رسول با
آیات و معجزات به سوی خلق آمد گفتند این سحری آشکار است.

آیا از آن کس که برای اسلام و سعادتش می‌خوانند و او همان دم بر
خدا افترا و دروغ می‌بندد در جهان کسی ستمکارتر هست.

ظاهر آیه درباره‌ی منکرین محمد ﷺ و منکرین رسالت و معجزات
او نازل شده، و درباره‌ی این گفته‌ی قوم محمد ﷺ است که می‌گفتند:
انبیای گذشته به ما وصیت کرده‌اند که به هیچ رسولی ایمان نیاوریم مگر
آنکه چنین و چنان باشد، یا گفتند: انبیا به ما گفته‌اند بعد از ما دیگر
پیامبری نیست، ولیکن آیه کنایه از کسی است که ادّعی‌ی خلافت پس از
رسول ﷺ بنماید، و این ادّعی‌ی جانشینی را از جانب رسول ﷺ یا از جانب
خدا بکنند.

[وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ] خداوند گروه ستمکاران را
هدایت نمی‌کند، منظور از ستمکاران کسانی هستند که ولایت را به غیر
موضع خود بردند، و خلافت را بدون استحقاق ادّعا کردند و این معنا دلالت
می‌کند بر اینکه مقصود از آیه کنایه از کسانی است که ادّعی‌ی خلافت
نمودند و علی عليه السلام را انکار نمودند. [يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ
بِأَفْوَاهِهِمْ] کافران می‌خواهند تا نور خدا را به گفتار باطل و طعن و مسخره
خاموش کنند. چون نور خدا همان ولایت است، و در آیات دیگر به علی عليه السلام
تفسیر شده است.^۱

۱- چراغی که ایزد بر فرزند

هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

[وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ] خداوند نورش را کامل و تمام می‌کند اگر چه کافرین به ولایت را خودش نیاید. آنها می‌خواهند ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را خاموش سازند با دهانهایشان، و خداوند تمام کننده‌ی امامت است، چه خداوند می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النَّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» پس نور همان امام است، و بعضی گفته‌اند: مقصود از اینکه خداوند نورش را کامل می‌کند قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است که وقتی خروج کند خداوند او را بر همه‌ی دین ظاهر و غالب نماید تا جایی که غیر خدا عبادت نشود.

[هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ وَ بِالْهُدَى] رسالت و اسلام که بوسیله‌ی آن هدایت به امام و ایمان حاصل می‌شود.

[وَ دِينِ الْحَقِّ] راه به سوی خدا که سبب وصول به حق است، یا مسبب از حق است که آن ولایت مطلقه است، بنابر این طریق بسوی خدا با این وصف علی علیه السلام و ولایت او است.

[لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ] مقصود جنس دین‌ها و راههای مختلف است و چون جنس مستغرق اراده نمود آنرا تأکید کرد به قول خود.

[كَلِّهِ] چون راهه‌انفس به شیطان زیاد است، و راه به سوی خدا یکی است که آن طریق ولایت است، که اگر انسان آنطور که شایسته است بر آن تمسک نماید راه ولایت آشکار و بر همه‌ی راهها غالب می‌شود بنحوی که برای راههای شیطان هیچ اثری نمی‌ماند.

[وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ] مشرکین به ولایت. و در سوره‌ی توبه این آیه با بیان آن گذشت.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] ای کسانی که با بیعت عام اسلام آورده‌اند

چون خدای تعالی خواست آنها را امر به ایمان و بیعت دوّم بنماید، و این کار برای آنها سخت و گران می‌آمد لذا به آنان لطف نمود و آنها را مورد نداء و خطاب قرار داد، تا سختی مطلب را جبران کند، و لذا امر را به صورت استفهام ادا نمود، و راهنمایی به تجارتی کرد که آنها را از عذاب دردناک نجات دهد، تا آماده شنیدن مطلب شوند و آمادگی پذیرش آن را پیدا نمایند.

[هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ تُوْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ] آیا شما را به تجارتی سودمند که شما را از عذاب دردناک نجات بخشد دلالت کنم آن تجارت این است که بخدا و رسول او ایمان آرید.

مقصود ایمان خاصّ و بیعت ایمانی ولوی است.

[وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِأَمْوَالِكُمْ] و بمال و جان در راه خدا جهاد کنید. یعنی بذل اموال، و مقصود هر چیزی است که به انسان نسبت داده می‌شود.

[وَأَنْفُسِكُمْ] نفس هایتان را بذل کنید بنحوی که نه نفسی باقی بماند و نه چیزی که به نفس نسبت داده می‌شود، و لفظ «تؤمنون» جواب سؤال مقدرّ برای بیان تجارت است.

[ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ] اگر از اهل علم باشید این مطلب را می‌فهمید، یا اگر این مطلب را بدانید همان را اختیار خواهید کرد. [يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ] تا خدا گناهان شما را ببخشد.

۱- امام صادق علیه السلام: علی علیه السلام فرمود: منم آن تجارتی که سودمند و نجات دهنده است از عذاب دردناک قیامت. تفسیر جامع ج ۷ ص ۱۳۴

لفظ «یغفر» مجزوم در جواب شرط است، یعنی اگر این مطلب را بدانید خداوند شما را می‌بخشد، چون علم و آگاهی انسان را به سوی عمل و انتخاب معلوم جذب می‌کند.

و اختیار معلوم موجب بخشایش شماست، یا جواب «تؤمنون» است.

که آن به معنای «آمنوا» است، یا جواب استفهام است.

و معنای آن این است که آیا شما راهنمایی بکنم؟

که اگر راهنمایی بکنم خداوند شما را می‌بخشد، زیرا راهنمایی من جز با توجه و التفات من نیست، و توجه و التفات من موجب تغییر احوال شما و رغبت شما به عمل و آخرت می‌شود، و آن موجب مغفرت شماست.

[و يُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ] جنات و بهشت‌های اقامت که آخرین بهشت‌هاست. [ذَلِكَ] آنچه که ذکر شد از مغفرت و بخشش، و ادخال بهشت‌ها یا

داخل نمودن در بهشت عدن.

[الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَ الْآخِرَىٰ تُحِبُّونَهَا] شما دارای خصلت دیگری هستید که اگر دوست دارید، یا نعمت دیگری به شما داده می‌شود، یا آیا شما را بر تجارت دیگری رهنمون سازم، و معنای آن چنین می‌شود: آیا شما را بر رنج دیگری برای تجارت شما رهنمون سازم؟ یا لفظ «آخری» مبتدا است و خبر آن [نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ] می‌باشد.

یعنی فتح و پیروزی نزدیک در دنیا به وسیله‌ی ظهور قائم عجل الله فرجه است

^۱ و چنانچه از قمی آمده است.

و چون بیشتر و معظم اصحاب رسول ﷺ طالب ظفر و پیروزی و غنیمت و اعلاء کلمه بودند فرمود: «آخری تحبونها».

[وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ] مؤمنین را ظفر و پیروزی بر لشگریان نفس بسبب ظهور قائم عجل الله فرجه و نصرت و یاری خدا بشارت ده چه ایمان بالاخره اقتضای یاری و نصرت می‌کند.

و این مطلب از منطوق آیه‌ی: «وعدالله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض تا آخر آیه» فهمیده می‌شود.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] ای کسانی که با بیعت خاصّ و لوی ایمان

آورده‌اید

[كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ] یاران خدا باشید.

چون لطیفه‌ی انسانی فطری، و لطیفه‌ی ولوی که آن انسانیت اختیاری است مظهر خدای تعالی و نصرت آن مظهر با علوم اخروی و اعمال صالح نصرت و یاری خدا می‌باشد، و جانشین و خلیفه‌ی خدا نیز مظهر خداست، و نصرت و یاری او نصرت و یاری خداست لذا مقصود از نصرت و یاری خدا یاری همان لطیفه‌ی و همان خلیفه است، و آن را با نصرت و یاری خدا ادا نمود تا اشاره به این باشد که نصرت آن دو در حقیقت نصرت خداست.

[كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ] ما به شما گفتیم: انصار خدا باشید،

همانطور که عیسی عجل الله فرجه گفت. ممکن است لفظ «کما قال عیسی» متعلق به «کونوا انصار الله» و مشبه به بودن حواریین انصار خدا می‌باشد.

[لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ

اللَّهِ] همچنانکه عیسی به حواریین گفت که مرا برای خدا یاری می‌کنید،

گفتند ما یاران خدائیم این آیه با بیان آن در سوره‌ی آل عمران گذشت.
 [فَأَمَّنْتَ] پس از گفتار عیسی بن مریم عَلَيْهِ السَّلَام گروهی از بنی اسرائیل
 ایمان آوردند و گروهی کافر شدند.
 [طَّائِفَةٌ مِّنْ أُمَّةٍ أُسْرِيَ إِلَيْهَا وَكَفَرَتْ طَّائِفَةٌ] گروهی به خدا
 بواسطه‌ی عیسی کافر شدند، یا به عیسی بعد از این گفتار کافر شدند.
 [فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلٰى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ] ^۱ بر
 دشمنانشان غالب شدند و این دلدارى رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بشارت و دلدارى
 مؤمنین و تهدید کافرین از اُمَّتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

۱- امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام: حواریون عیسی شیعیان او بودند و شیعیان ما حواریون ما هستند. و حواریون عیسی بهتر از حواریون ما نبودند وقتی عیسی گفت کیست که مرا یاری کند برای خدا آنها گفتند ما انصار خدا هستیم سوگند بخدا از یهودیها کسی یاری نکرد عیسی را و جز یهود کسی با عیسی جنگ نکرد ولی شیعیان ما را یاری کردند. (اصول کافی)

(٦٢) سُورَةُ الْجُمُعَةِ

این سوره مدنی است و شامل یازده آیه است .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ
الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (١) هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا
عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ
قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (٢) وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ (٣) ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ (٤) مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ
يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٥) قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ
أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٦)
وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (٧)
قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلْقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٨) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا
الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٩) فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ
فَانتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱) وَإِذْ أَرَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ
قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجْرَةِ وَاللَّهُ خَيْرٌ
الرَّزِيقِينَ (۱)

ترجمه

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند فرمانروای قدوس پیروزمند فرزانه را نیایش کند. اوست که در میان قوم بی کتاب [عرب] پیامبری از میان خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می‌خواند و پاکیزه شان می‌دارد، و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد، و حقا که در گذشته در گمراهی آشکاری بودند. و [در میان] دیگرانی از آنان که هنوز به آنان نپیوسته‌اند؛ و اوست پیروزمند فرزانه. این بخشش الهی است که به هر کس خواهد ارزانی اش دارد؛ و خداوند دارای بخشش بیکران است. داستان کسانی که [عمل به] تورات بر آنان تکلیف شد، سپس آن را [چنانکه باید و شاید] رعایت نکردند، همانند چارپایی بر او کتابی چند است؛ چه بد است وصف گروهی که آیات الهی را تکذیب کردند؛ و خداوند قوم ستمکار [مشرک] را هدایت نمی‌کند. بگو ای یهودیان اگر گمان می‌کنید که شما از میان همه‌ی مردم، دوستان خدا هستید، اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید. و به خاطر کار و کردار پیشینشان هرگز آن را آرزو نمی‌کنند؛ و خداوند به [احوال] ستمکاران آگاه است. بگو همان مرگی که از آن می‌گریزید، روی آور به شماست، سپس به سوی دانای پنهان و پیدا باز گردانده شوید، آنگاه شما را به [نتیجه و حقیقت] آنچه می‌کردید، آگاه می‌سازد. ای مؤمنان چون برای نماز در روز جمعه بانگ [اذان] در داده شود، به سوی یادکرد خداوند بشتابید و خرید و فروش را رها کنید؛ این اگر بدانید برایتان بهتر است. سپس چون نماز گزارده شود، در زمین پراکنده شوید [و به راه خود بروید] و [روزی خود] از بخشش الهی بجوید، و خداوند را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید. و [غافلان] چون داد و ستدی یا سرگرمی ای ببینند، پراکنده شوند و به سوی آن بشتابند و تو را ایستاده رها کنند؛ بگو آنچه نزد خداوند

است از سرگرمی و از داد و ستد بهتر است؛ و خداوند بهترین روزی دهندگان است.

تفسیر

[يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ] هر چه در زمین

و آسمانهاست همه به تسبیح و ستایش خدا مشغولند.

وجه آوردن لفظ ماضی در سوره‌های سابق و آوردن مضارع در این سوره

و سوره‌ی تغابن گذشت.

[الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ] که پادشاهی منزّه و پاک مقتدر. بیان قدس

خدای تعالی: و فرق بین تقدیس و تسبیح او در سوره‌ی بقره در طیّ تفسیر

قول خدای تعالی: «و نحن نسبح بحمدك و نقدّس لك» گذشت.

[الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ] داناست. توصیف به این اوصاف برای بیان

علّت تسبیح همه‌ی اشیا نسبت به خداوند است، و همه‌ی الفاظ «الملك

القدّوس العزیز الحکیم» با رفع خوانده شده بنا بر آنکه مدح باشد.

[هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ] اوست خدایی که میان

عرب امّی پیغمبر بزرگوار از همان مردم برانگیخت. این جمله از ما قبلش

منقطع است، و بیان امتنان بر امت محمد ﷺ و تمهید و مقدمه‌ی کنایه‌ای

است که می‌آید.

[يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ] تا بر آنان آیات وحی خدا تلاوت

کند و آنها را از لوث جهل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت کتاب

سماوی و حکمت الهی بیاموزد و با آنکه پیش از این در ورطه‌ی جهل و

گمراهی بودند.

بیان این آیه، و وجه تقدیم تزکیه بر تعلیم، و وجه تقدیم تعلیم بر تزکیه در دعای ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در قول خدا: «رَبَّنَا وَاَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» گذشت.

[وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ] و نیز قوم دیگری. یعنی از امیین، یا از جنس آنان از سایر مردم از عجمها و لفظ «آخرین» عطف بر «امیین» یا بر مفعول «یُعَلِّمُهُم» است و مقصود از «آخرین» تابعین و تابعین تابعین تا روز قیامت است.

یا مقصود غیر اهل مکه از اهل عالم است، مانند فارس، ترک و روم، یا مقصود از آخرین آخر در رتبه و درجه است.

روایت شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این آیه را خواند، به او عرض کردند: اینان چه کسانی هستند؟

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستش را بر شانه‌ی سلمان گذاشت و فرمود: اگر ایمان در ثریا باشد مردمانی از اینان به آن دسترسی پیدا خواهند کرد.^۱

[لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ] به آنها ملحق نشدند و به زودی تا روز قیامت ملحق خواهند شد.

[وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ذَلِكَ] این بعثت رسول از جنس بشر، یا بعثت مثل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که آنان را تزکیه نماید و سپس به آنها کتاب و حکمت تعلیم کند.

[فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ] این فضل خداست و هر کس از امتها بخواهد می‌دهد، بنابراین بعثت رسول منتهی است از جانب خدای تعالی بر

امّت محمد. ممکن است لفظ «ذلک» اشاره به رسالت باشد و مذکر آوردن اسم اشاره به اعتبار خبر است، گویی که گفته است: آن فضل که عبارت از رسالت و نبوت است فضل خداست که به هر کس از افراد بشر بخواهد می‌دهد.

[وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ] و خداوند دارای فضل بزرگ است و بیش از این عطا می‌کند، یا از فضل او با دادن رسالت به مستحقّ آن چیزی کم نمی‌شود، یا خداوند دارای فضل بزرگ بر مردم است که محمد ﷺ را در بین آنان مبعوث نمود.

[مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ] تورات را انبیا و علمای آنها بر آنان حمل کردند، بدین گونه که تورات را به آنها یاد دادند و آنها را مکلف بر عمل به تورات نمودند و این بیان حال یهود و ذمّ آنان است و در عین حال کنایه و تعریض به منافقین امّت محمد ﷺ نیز هست که اقرار به علیّ مایعلا نکردند و کسانی که به قرآن عمل نکردند.

[ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا] به آن عمل نکردند.

[كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا] در سختی حمل و خستگی و بهره نبردن از آن بلکه ضرر کردن از سنگینی و خستگی حمل آن مانند حمار است. پس کسی که قرآن را یاد بگیرد و به آنچه که در آن است عمل نکند از اهل همین مثل است، هر کس که می‌خواهد باشد، مانند صحابه‌ای که همّت کردند و قرآن را از تغییر و تحریف نگه داشتند و به تلاوت و قرائت آن همّت گماردند، ولی به آنچه که در قرآن بود از قبیل مراعات عترت و مودّت و پیروی از آنها عمل ننمودند و همچنین این مثل شامل کسانی می‌شود که قرآن را یاد گرفتند و احکام آن را فهمیدند و به آنچه که در آن

است عمل کردند، یا احکام شریعت را یاد گرفتند و به آن عمل کردند ولی منظورشان از علم زندگی دنیا بود، نه زندگی آخرت و چه خوب گفته است

مولوی رحمته اللہ علیہ

علمهای اهل تن احمالشان	علمهای اهل دل حمالشان
علم چون بر تن زند باری شود	علم چون بر دل زند یاری شود
بار باشد علم کان نبود ز هو	گفت ایزد یحمل اسفاره
آن نیاید همچو رنگ ما شطه	علم کان نبود ز هو بی واسطه
بار برگیرند و بخشندت خوشی	لیک چون این بار را نیکو کشی
تا ببینی در درون انبار علم	همین بکش بهر خدا این بار علم
ناگهان افتد ترا از دوش بار	تا که بر رهوار علم آیی سوار

[بِسِّ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ] هر کس که آیات خدا را تکذیب کند و هر کس که از اهل ملت‌ی باشد و اراده‌ی وجه خدا ننماید مشمول این مثل خواهد شد.

[وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ] ^۱ تکذیب کنندگان آیات خدا: و کسانی که حمل کننده‌ی کتب آسمانی هستند و کسانی که آنها را حمل نمی‌کنند و در این جا اسم ظاهر جای ضمیر آورده شده، تا اشعار به ظلم آنها و تعلیل حکم باشد. یعنی خداوند آنها را به راه انسانی یا به بهشت، یا به مقاصد و اهدافشان هدایت نمی‌کند.

[قُلْ] به یهود بگو.

کنایه از کسی است که ادعای جانشینی تو را دارد، یا کنایه از همه‌ی امت تو است.

۱- همین‌طور است حال کسانی که قرآن می‌خوانند و بر طبق آن عمل نمی‌کنند.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ] اگر در این ادعا شما راست می‌گویید، یعنی اگر شما اولیای خدا هستید پس زندگانی دنیا حاجب و فاصله می‌شود و هر محب و دوستداری آرزو می‌کند که محبوب را ببیند و ملاقات کند و مرگ شما را از حجاب بیرون می‌برد و به لقای خدا می‌رساند.

[وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ وَأَبَدًا] و اینان آرزوی مرگ را هیچ وقت نمی‌کنند، چون آنها خدا را فراموش نمودند و به حیات دنیا رضایت دادند.
[بِمَا قَدَّمْتُمْ أُيْدِيهِمْ] گناهانی که به وسیله‌ی آنها می‌ترسند داخل آتش شوند، یا گناهانی که آخرت را فراموش می‌سازد و آنها را منصرف به جهت دنیا می‌کند به نحوی که دوستدار و محب دنیا می‌شوند و آخرت را دوست ندارند.

[وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ] خداوند به آنها آگاه است، آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر اشعار به ظلم آنها و مبالغه در تهدید آنان است.
[قُلْ] به یهود، یا به جمیع مردم بگو.
[إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ] فرار از مرگ نفعی به شما ندارد، باید شما از چیزی فرار کنید که بعد از مرگ به شما ضرر می‌رساند.

[ثُمَّ تُرَدُّونَ] بعد از مرگ.
[إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ] به سوی کسی برمی‌گردید که عالم غیب و شهادت است، یعنی همه‌ی چیزهایی را که از درکها غایب است می‌داند، یا همه‌ی چیزهایی را که از خلق و جمیع مشهودات غایب

است می‌داند، یا جمیع چیزهایی را که قابل مشاهده و دیدن هستند می‌داند، یا عالم غیب و عالم عالم شهادت است و به هر تقدیر این جمله بر حذر داشتن از مخالفت خدا در سرّ و آشکار است.

[فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ] پس خداوند به شما خبر می‌دهد از آنچه که در دنیا عمل می‌کردید و بر حسب عمل شما جزا و پاداش می‌دهد. پس از آنکه خداوند مسلمین را با کنایه و تعریض تهدید نمود آنها را مورد لطف قرار داد و خطاب و ندا کرد.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ] ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر گاه شما را برای نماز روز جمعه بخوانند.

بدان که تمام ایّام هفته مظاهر ایّام ربوبیت است و دوران و چرخش روزها بر ایّام هفته با قرارداد از بنی آدم و انسانها نیست و گرنه اختلاف در دوران ایّام می‌شد و گروهی آنرا بر شش، یا پنج، یا چهار قرار می‌داد و گروهی آنرا بر هشت روز و نه روز و غیر اینها قرار می‌داد و کسی که ایّام هفته را بر هفت قرار می‌داد این چنین که هست قرار نمی‌داد، مثلاً ممکن بود مبدأ هفته را یک شنبه و آخر آن را شنبه، یا مبدأ آن را شنبه و آخر آن را جمعه قرار می‌داد و خلاصه همه‌ی مردم چنین نبودند که یک شنبه را یک شنبه بنامند و آن را منسوب به خورشید بدانند و شنبه را شنبه بنامند و منسوب به ستاره‌ای مخصوص بدانند و از سوی دیگر نزد جمیع منجمین هر روزی مخصوص و منسوب به ستاره‌ی مخصوصی نبود.

در حالی که جمیع منجمین از هر ملت و در هر زبان اتفاق دارند بر این که ایّام هفته بر این هفت روز می‌چرخد با همین ترتیب مخصوص و هر روز مخصوص به ستاره‌ای مخصوص نسبت دارد، خواه به این اسما نامیده

شوند یا نامیده نشوند.

در مقابل این ایّام ربوبی روز مجردات است، که آن مجردات ایستاده‌اند و نگاه نمی‌کنند و روز صاقّات صفاً، روز مدبّرات امرأ و روز «ذوی الأجنحة» مثنی و ثلث و رباع و روز کیان و روز ملکوت سفلی، یا روز مدبّرات امرأ و روز «الرّکع السّجود» و روز متقدّرات مجرد علوی باشد یا سفلی.

و این ایّام چنانچه در سوره‌ی اعراف به آن اشاره شد همان ایّام خلق آسمانها و زمین است و با همین ایّام از خلق پوشیده شده و روز هفتم عبارت از روز جمع الجمع است که از آن به مشیّت و مقام ظهور تعبیر شده و چون جمعه از جهت طول در مقابل روز جمع است خداوند بندگان را امر به انعقاد نماز جمعه کرده و دستور داده که به کمتر از هفت یا پنج نفر منعقد نشود.

و چون روز جمع مخصوص محمّد ﷺ و هیچ کس جز او بهره‌ای از آن ندارد لذا روز جمعه را در مقابل روز جمع عید مخصوص محمّد ﷺ قرار داده و سفر را برای کسی که بین او و محلّ انعقاد نماز جمعه دو فرسخ یا کمتر باشد حرام نموده و لذا فرمود: «إذا نودی للصلوة من یوم الجمعة» یعنی آن گاه که اذان برای نماز جمعه گفته شود.

[فَاسْعَوْا] بشتابید.

[إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ] نماز.

[وَذَرُوا الْبَيْعَ] خرید و فروش را ترک کنید که بیع در این روز

خلاف مقتضای این روز است، به خصوص هنگامی که آفتاب به نصف النّهار می‌رسد.

ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ] چه هر وقت حقّ هر روزی ادا شود برای شما بهتر خواهد بود.

[إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ] اگر می‌دانستید برای شما بهتر بود، یعنی اگر پیروی از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌کردید و با بیعت با او قبول ولایت او را می‌نمودید برای شما بهتر بود. که علم و تعلّم منحصر در شیعه‌ی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است و ممکن است مقصود این باشد که اگر می‌دانستید برای شما این کار بهتر است آن را انتخاب می‌کردید.

[فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ] پس آن گاه که نماز پایان یافت باز در پی کسب و کار خود روی زمین منتشر شوید. چون اجتماع در جمعه جهت ذکر خدا به منزله‌ی فنای ذاتی است و بقای در آن فنا موجب نقصان وجود است و آنچه که از انسان مطلوب است کامل کردن وجود با جمیع لشگریانش می‌باشد و این معنی ممکن نیست مگر با بقای بعد از فنا لذا خدای تعالی امر نمود که در زمین منتشر شوند و فضل خدا را طلب کنند، چنانچه فرمود:

[وَأَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ] از فضل صوری خدا طلب کنید، بدین گونه که هر چه احتیاج دارید از جهت حلال طلب کنید و فضل معنی خدا را طلب کنید، بدین گونه که به زیارت برادرها بروید و از مریض‌هایشان عیادت نمایید و در تشییع جنازه‌هایشان شرکت کنید، چنانچه در خبر از نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده‌است: نماز روز جمعه و انتشار و طلب روزی روز شنبه است.

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است: من دنبال احتیاجات خودم که می‌روم و می‌دانم که خداوند برای برآمدن حاجت من کافی است، نمی‌روم جز به این امید که خداوند ببیند من روز را در طلب حلال می‌گذرانم، آیا نمی‌شنوی قول خدای تعالی را؟ که فرمود: «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»

[وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا] در حال طلب فضل از خدا، یا در جمیع احوال زیاد ذکر خدا نمایید، زیرا که ذکر خدا مرغوب و مطلوب است اگر چه در حال بول کردن باشی. چنانچه در خبر آمده است: عیبی ندارد که ذکر خدا بکنی در حالی که تو در حال بول کردن باشی و سوره‌ی بقره در تفسیر قول خدا: «فَإِذَا كَرَوْنِي أَذْكَرَكُم» بیان ذکر و مراتب و کیفیت آن گذشت.

[لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] باشد که شما رستگار شوید، زیرا که رستگاری با ذکر حاصل می‌شود، چون مناط طاعت و معصیت ذکر و غفلت است. چنانچه از آنچه که از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شده استفاده می‌شود.

از نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده: هر کس با اخلاص ذکر خدا کند در بازار هنگام غفلت مردم و هنگامی که مردم مشغول کارند خداوند برای او هزار حسنه می‌نویسد و در روز قیامت وی را می‌بخشد بخششی که بر قلب بشری خطور نکرده باشد.

[وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا] به سوی تجارت حرکت می‌کنند، این جمله استدراک است، گویی که گفته است: ولیکن مردم قبول نمی‌کنند و هرگاه تجارت یا لهو ببینند به طرف آن حرکت می‌کنند. [إِلَيْهَا] به سوی تجارت.

ضمیر را مخصوص تجارت آورد، چون لهو تابع تجارت است.

[و تَرَكَوكَ قَائِمًا] تو را تنها می‌گذارند در حالی که بر منبر هستی و خطبه می‌خوانی چنانچه در خبر است، یا تو را در حال نماز تنها می‌گذارند چنانچه در خبر دیگری است.^۱

[قُلْ] به آنها بگو: [مَا عِنْدَ اللَّهِ] آنچه که نزد خداست از نعمت ابدی. [خَيْرٌ مِّنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ] چون تجارت اگر نفع دنیوی داشته باشد و لهُو اگر نفع خیالی و لذت و همی داشته باشد آنچه که نزد خداست بهتر از این دومی باشد، زیرا نفع آن عقلی روحی است که دائمی است و آمیخته به رنجها نیست.

[وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّزِقِينَ] و خدا بهترین روزی دهنده‌ی خلائق است. از جابر روایت شده که گفت: قافله‌ای آمد که در جلوی آن گروهی مشغول دف زدن بودند و به لهُو و لعب اشتغال داشتند، نبی ﷺ فرمود: سوگند به خدایی که جان من در دست او است اگر پشت سر هم می‌رفتید و هیچ کس نمی‌ماند صحرا برای شما همه آتش می‌شد.

از امام صادق ع آمده است: آنچه که بر هر مؤمن واجب است اگر از شیعه‌ی ما باشد این است که در هر شب جمعه و سبّح اسم ربّک الأعلى بخواند و در نماز ظهر جمعه و منافقین بخواند که اگر چنین کند گویی که عمل رسول خدا ص را انجام داده است و بر خداست که ثواب و پاداش او را بهشت قرار دهد.

۱- سبب نزول آیه آن بود که روز جمعه پیغمبر اکرم ص مشغول نماز جمعه بود. قافله‌ی مال التجاره وارد مدینه شد و برای اعلام ورود طنبور و دف می‌زدند مردم نماز جمعه را ترک کردند و پیغمبر اکرم ص را رها کرده و تنها گذاشتند جز چند نفری بقیّه به تماشای تجارت و لهُو و لعب رفتند و رسول خدا ص در بالای منبر ایستاد، مشغول تلاوت خطبه بود که آیه نازل شد. تفسیر علی ابن ابراهیم قمی

(٦٣) سُورَةُ الْمُنَافِقُونَ

این سوره مدنی و شامل یازده آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (١) اتَّخَذُوا
أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٢)
ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (٣)
وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهم
خُشِبُ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَتَلَهُمُ
اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (٤) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ
لَوَّارُءٌ وَسَهُمٌ وَرَأَيْتَهُمْ يُصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (٥) سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (٦) هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ
اللَّهِ حَتَّى يَنْفُسُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ
الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ (٧) يَقُولُونَ لَسِنِ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا
الْأَعْرَضُ مِنْهَا أَلَا ذَلَّ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ
الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (٨) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا
أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (٩)

وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ
لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٠﴾
وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾

ترجمه

منافقان چون به نزد تو آیند گویند گواهی می‌دهیم که تو پیامبر خدا هستی؛ و خداوند می‌داند که تو پیامبرش هستی، و خداوند گواهی می‌دهد که منافقان دروغگو هستند. سوگندهایشان را سپر بلا کرده‌اند، سپس [مردمان را] از راه خدا باز داشته‌اند؛ آنان عملکردشان بد است. این از آن است که ایشان ایمان آورده‌اند سپس کفر ورزیده‌اند، و بر دل‌هایشان مهر نهاده شده‌است، و ایشان در نمی‌یابند. و چون ایشان را بنگری، بدنهای ایشان تو را به شگفت آورد؛ و چون سخن گویند به سخنانشان گوش دهی؛ گویی آنان همانند الوارهای تکیه داده بر دیوارند، و هر بانگی را بر ضد خویش می‌انگارند؛ آنان دشمن اند، از آنان بر حذر باش؛ خداوند لعنتشان کند، چگونه بیراهه می‌روند؟ و چون به ایشان گفته شود بیایید تا پیامبر خدا برای شما آمرزش بطلبد، سرهای خود را [به انکار] برگردانند؛ و بنگریشان که از سر استکبار رو برگردانند. در حق آنان یکسان است چه برایشان آمرزش بخواهی، چه برایشان آمرزش نخواهی؛ هرگز خداوند آنان را نخواهد آمرزید، بیگمان خداوند نافرمانان را هدایت نمی‌کند. ایشان کسانی هستند که می‌گویند برای کسانی که نزد پیامبر خدا هستند چیزی هزینه نکنید تا آنکه [از پیرامون او] پراکنده شوند؛ حال آنکه خزانه‌های آسمان و زمین از آن خداوند است، ولی منافقان در نمی‌یابند. می‌گویند چون به مدینه باز گردیم، بلند پایگان، فرومایگان را از آنجا بیرون خواهند کرد؛ حال آنکه عزت، خاص خداوند و پیامبر او و مؤمنان است، ولی منافقان نمی‌دانند. ای مؤمنان اموال و اولادتان، شمارا از یاد خداوند باز ندارد، و کسانی که چنین کنند، آنانند که زیانکارند. و پیش از آنکه مرگ به سراغ هر یک از شما بیاید و او بگوید پروردگارا چرا مرا تا مهلتی نزدیک باز پس نداشتی که بتوانم صدقه بدهم

و از شایستگان باشم، از آنچه روزیتان کرده‌ایم، بخشش کنید. و خداوند هرگز کسی را چون اجلش را فرا رسد، باز پس ندارد؛ و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است.

تفسیر

[إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ] ای رسول ما چو منافقان (ریاکار) نزد تو آیند گویند گواهی می‌دهیم که تو رسول خدایی و خدا می‌داند تو رسول او هستی.

چون خدای تعالی خواست این مطلب را بیان کند که آنچه که مورد شهادت واقع شده‌است یعنی رسول بودن نبی ﷺ صدق و راست است و نیز خواست این توهم را رفع کند که تکذیب به مشهود برنگردد لذا این جمله را مقدم نمود و سپس فرمود: [وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ] ۱ و خدا هم گواهی می‌دهد که منافقان دروغ می‌گویند. چون آنچه را که شهادت می‌دهند با آنچه که در دل‌های آنان است مطابقت ندارد. [اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً] منافقین قسم‌هایشان را سپر قتل و اسارت قرار دادند و خونها و اموالشان را بدان وسیله حفظ کردند، یا سوگندها را وسیله‌ی در امان بودن از ستم و سرزنش مسلمین قرار دادند، یا سپر سوء ظن مسلمین و فرار آنها از منافقین قرار دادند و لفظ «ایمانهم» با کسره‌ی همزه خوانده شده‌است.

[فَصَدُّوا] از راه خدا باز داشتند، یا اعراض کردند.

[عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ] راه خدا عبارت از علی‌الصلوات و ولایت او است.

۱- این آیه در سال پنجم هجری هنگام مراجعت پیغمبر اکرم ﷺ از غزوه‌ی بنی مصطلق نازل شد.
تفسیر علی بن ابراهیم قمی

[إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] که آنچه می‌کنند بسیار بد می‌کنند. بدان که نفاق عبارت از اظهار چیزی است که به آن عقیده نداری، مانند کسانی که اظهار اسلام نمودند و با بیعت نبوی بیعت کردند بدون آنکه اعتقاد به رسالت رسول داشته باشند، یا شک در رسالت او می‌کردند، یا اعتقاد داشتند و سپس شک و انکار بر آنها عارض شد.

این معنا بر حسب ظاهر و اعتقاد است و گاهی نفاق بدین معناست که اعمال ظاهر با اعمال باطن موافقت نمی‌کند و کمتر کسی از مسلمین است که خالی از این معنی نفاق باشد.

زیرا همه‌ی اذکار و افعال که در نماز واقع می‌شود عناوین و اظهار احوال نفوس است، چه قول قائل: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» تعبیر از خودش است و او با این گفته خود را به عبادت نامگذاری می‌کند و اگر حال او موافق این تعبیر نباشد حالت او حالت منافق می‌شود و همچنین است الحمد لله رب العالمین و همچنین ایّاک نعبد.

که عبادت را منحصر در خدا می‌کند و ایّاک نستعین که استعانت را در خدا حصر می‌کند، پس اگر حال قائل چنین باشد که موصوف دیگری ببیند، یا معتقد باشد که موجود دیگری موصوف به این صفات پسندیده می‌شود، یا معبود دیگری از هواهای نفس و انسانها را برای خود قرار داده، یا نظر او به کمک کننده‌ی دیگری غیر از خداست... در همه‌ی این احوال منافق حساب می‌شود.

و فعل رکوع تعبیر از نفس رکوع کننده است که او برای خدا خاشع است، به نحوی که خشوع او را به رکوع وا داشته است و سجود او تعبیر از کمال خضوع او نسبت به خدای تعالی است، پس وقتی حال او بدین منوال

نباشد منافق محسوب می‌گردد. و همچنین است قنوت او و سایر دعاهايش در احوال نماز.

روزه‌ی شخصی تعبیر از نفس او است به این که روزه‌ی او بدون لذت بردن به جهت جمال خدا و سلوک به سوی او است و زکات او کنایه از این است که او در نقصان از انانیت است.

پس اگر از انانیت خویش کم نکند، بلکه در زکاتش خود پسند باشد و عملش ریا باشد در زمره‌ی منافقین است و در روایت آمده است: هر اندازه که خشوع جسد بر خشوع قلب اضافه بیاید به همان اندازه نفاق است.

[ذَلِكَ] این دروغ و سپر قرار دادن ایمان و منع از سبیل الله.

[بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا] کفر بعد از ایمان بیشتر و شدیدتر از کفر

اوّل است و کفر نفاق رسواتر است.

[فَطَبَعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ] بر دل‌های آنان مهر نهاده شده به نحوی که

هیچ راه ورود و خروج برای ملائکه و نور نمانده است.

[فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ] آنها با ادراک اخروی که منجر به ادراک دیگری

باشد درک نمی‌کنند.

[وَإِذَا رَأَوْهُمْ تَعْجَبُكَ أَجْسَامُهُمْ] زیبایی و جمال و طراوت و

شادابی جسم هایشان.

[وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ] اگر سخنی بگویند تو به کلام آنها

گوش فرا می‌دهی چون زبانشان رسا و کلامشان شیرین است و لفظ «تسمع» جانشین قول قرار گرفته است.

[كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مَّسْنَدَةٌ] گویی که آنها چوبهایی است که بر دیوار

کوبیده شده یعنی شبیه این چوبها هستند که از روح و عقل خالی می‌باشند

و نیز از آن جهت که از چوب هیچ استفاده‌ی اساسی از قبیل ستون بودن برای سقف و غیر آن نمی‌شود برد - در این عدم انتفاع مانند چوب هستند. [يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ] گمان می‌کنند هر صدایی بر ضرر آنهاست چون توکل بر پروردگارشان ندارند و ترسو هستند و در بین مسلمین مورد اتهام می‌باشند.

[هُمُ الْأَعْدُو] این جمله استیناف و جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: کار آنها چگونه است؟ و ما با آنها چکار کنیم؟ پس فرمود: آنها کامل در عداوت و دشمنی هستند.

[فَاخَذَهُمْ قَتْلَهُمُ اللَّهُ] خبر از حالت آنهاست که خداوند آنها را از حیات انسانی کشته است، یا خبر از کاری است که باید بعداً با آنها انجام داد و ادا کردن مطلب به صورت فعل ماضی به جهت تحقق وقوع آن است و ممکن است نفرین بر آنها باشد که خداوند با آن مقاتله خواهد نمود.

[أَنْتَ يُؤْفِكُونَ] چگونه از حق منصرف می‌شوند.
[وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّأْرُءُ و سَهُم] و هر گاه به آنها گویند بیایید تا رسول خدا برای شما از حق آمرزش طلبد سرپیچیدند.
جمله‌ی اخیر کنایه از انکار و استکبار است.

[وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ] اعراض می‌کنند، یا منع می‌کنند.
[وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ] آنان از آمدن و عذر خواستن و استغفار تکبر می‌ورزند.

[سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ] ای رسول تواز خدا چه بر آنان آمرزش بخواهی یا نخواهی به حالشان یکسان است خدا هرگز آنها را نمی‌بخشد. این جمله تعلیل مساوی بودن

استغفار و عدم استغفار است و مبالغه در ترس آنها از عدم بخشایش الهی است، چه عدم مغفرت خدا با استغفار رسول دلیل آن است که در وجود آنها چیزی نیست که مغفرت را ممکن سازد.

[إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ] که همانا قوم نابکار فاسق را خدا هیچ وقت هدایت نخواهد کرد. این جمله تعلیل دیگری است و مقصود هدایت نکردن فاسقین به بهشت یا به حق است.

[هُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا] اینها همان مردمی هستند که می‌گویند بر اصحاب رسول خدا انفاق مال نکنید.

یعنی تا از کنار رسول خدا ﷺ متفرق شوند.
[وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] در صورتی که خدا را گنجهای زمین و آسمانهاست. این جمله حالیه است.
[وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ] لکن منافقان. یعنی کسانی که می‌گویند انفاق نکنید تا از کنار رسول خدا ﷺ پراکنده شوند.

[لَا يَفْقَهُونَ] این مطلب را با درک اخروی ادراک نمی‌کنند.
[يَقُولُونَ لَسِنَ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ] آنها می‌گویند اگر به مدینه مراجعت کردیم البته باید اربابان عزت و ثروت مسلمانان ذلیل از شهر بیرون کنند.

از خودشان را به عزیزتر و از مؤمنین به ذلیل‌تر کنایه کردند.
[وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ] عزت دنیوی و اخروی برای خدا و نزد خدا و برای کسی است که از حزب خدا باشد، اگر چه بر حسب نظرهای ظاهر بین مغلوب باشند.

این آیات همان طور که از قمی آمده است و درباره‌ی غزوه‌ی بنی المصطلق در سال پنجم هجری نازل شده و رسول خدا ﷺ به آن غزوه خارج شد، وقتی از غزوه برگشت بر سر چاهی نزول نمود که آب آن اندک بود و سیّار هم پیمان انصار بود و جهجاه بن سعید غفّاری اجیر عمر بن خطّاب بود، هر دو بر سر چاه آمدند و دلوشان را انداختند، دلو سیّار به دلو جهجاه گیر کرد.

سیّار گفت: دلو من است جهجاه گفت: دلو من است، جهجاه سیلی به صورت سیّار زد و از آن خون آمد، سیّار طائفه‌ی خزرج را ندا زد و جهجاه قریش را صدا کرد، همه سلاح به دست گرفتند و نزدیک بود فتنه واقع شود، عبدالله بن ابیّ صدا را شنید و گفت: این صدا چیست؟ قضیه را به او گفتند.

به شدّت غضبناک شد و سپس گفت: من این مسیر را دوست نداشتم، من ذلیل‌ترین عرب هستم، من گمان نمی‌کردم بمانم و چنین چیزی بشنوم و حالم تغییر نکند.

سپس به اصحابش رو کرد و گفت: این عمل و کار شماست، آنان را به منزلهای خود راه دادید و با امواتان کمک کردید و با جانهایتان حفظ کردید و گردنهایتان را برای کشته شدن آماده نمودید، پس او زنان شما را بیوه کرد و کودکانتان را یتیم نمود، اگر آنان را اخراج می‌کردید عیال غیر شما می‌شدند، سپس گفت: اگر ما به مدینه برگردیم ما عزیزها ذلیلها را بیرون می‌کنیم و زید بن ارقم که نوجوان بود در میان آن جمع سخنان عبدالله بن ابی را شنید و رسول خدا ﷺ در وقت گرما زیر سایه‌ی درختی نشسته بود و نزد او گروهی از اصحابش از مهاجر و انصار بودند، زید آمد و

آنچه را که عبد الله بن ابی گفته بود به رسول خدا ﷺ خبر داد.
 رسول خدا ﷺ فرمود: شاید تو توهم و خیال کردی ای نوجوان،
 گفت: نه به خدا سوگند، من توهم نکردم.
 رسول خدا ﷺ فرمود: شاید تو بر آن خشم کردی، گفت: نه به خدا
 سوگند من غضبناک نشدم. فرمود: شاید اشتباه فهمیدی گفت: نه به خدا
 سوگند.

رسول خدا ﷺ به شقران مولای خود فرمود: بار شتر را ببندد.
 شقران شتر رسول خدا ﷺ را آماده کرد و رسول خدا ﷺ سوار شد و
 مردم این مطلب را فهمیدند و گفتند: رسول خدا ﷺ چنین نبود که در مثل
 چنین وقتی حرکت کند، پس مردم حرکت کردند.
 تا آنجا که راوی گفت: رسول خدا ﷺ همه‌ی روز را در حرکت بود و
 با هیچ کس سخن نمی‌گفت.
 طایفه‌ی خزرج بر عبدالله بن ابی هجوم آوردند و او را سرزنش و
 ملامت کردند.
 عبدالله قسم خورد که چیزی نگفته است و هیچ یک از این سخنان را
 بر زبان نیاورده است.

خزرجیها گفتند: بلند شو، با ما نزد رسول خدا ﷺ برویم و از وی
 عذر خواهی کنیم عبدالله به علامت قبول گردنش را کج کرد. وقتی تاریکی
 شب فرا رسید باز رسول خدا ﷺ همه‌ی شب و روز را در حرکت بود و جز
 برای نماز نزول نمی‌کردند، وقتی صبح شد رسول خدا ﷺ و اصحابش نزول
 نمودند در حالی که بیداری شب آنها را خسته کرده بود.
 پس عبد الله بن ابی خدمت رسول خدا ﷺ رسید و سوگند یاد کرد که

هیچ یک از این سخنان را نگفته‌است و او شهادت می‌دهد به لا اله الا الله و این که تو رسول خدا ﷺ هستی و زید بر من دروغ بسته است.

رسول خدا ﷺ این مطلب را از او قبول نمود و خزر جیها بر زید بن ارقم حمله بردند و به او ناسزا می‌گفتند.

تا آنکه راوی گفت: بر پیامبر ﷺ وحی نازل شد، وقتی وحی نازل شد اصحابش را جمع کرد و سوره‌ی منافقین را بر آنها خواند. بدین ترتیب خدای تعالی عبد الله بن ابی را رسوا نمود.^۱

از امام کاظم علیه السلام آمده‌است: خدای تعالی کسی را که در ولایت علی علیه السلام و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله تابع و پیرو رسول خدا صلی الله علیه و آله نباشد منافق نامیده‌است و هر کس را که امامت وصی او را انکار کند به منزله‌ی کسی قرار داده که محمد صلی الله علیه و آله را انکار نماید و بر این مطلب خداوند قرآن نازل نموده و فرموده: ای محمد صلی الله علیه و آله اگر منافقین آمدند و در مورد ولایت وصی تو گفتند ما شهادت می‌دهیم تو رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی و خداوند شهادت می‌دهد منافقین به ولایت علی علیه السلام دروغ می‌گویند.

آنها سوگندهایشان را سپر قرار دادند و از راه خدا منع کردند و راه خدا همان وصی رسول صلی الله علیه و آله است و چه بدکاری کردند، که ایمان به رسالت تو آوردند و به ولایت وصی تو کافر شدند پس خداوند بر دل‌های آنها مهر نهاد و آنان نمی‌فهمند، یعنی خداوند می‌فرماید: نبوت تو را تعقل و درک نمی‌کنند و آن گاه که به آنان گفته شود: به ولایت علی علیه السلام بازگردید تا نبی صلی الله علیه و آله بر شما استغفار کند و گناهان شما بخشیده شود سرهایشان را کج

می‌گیرند و گوش نمی‌دهند.

خدای تعالی فرمود: آنها را می‌بینی که از ولایت علی علیه السلام منع می‌کنند و آنها بر این مطلب استکبار می‌ورزند، سپس خداوند گفتار خویش را چنین ادامه می‌دهد که آنها را می‌شناسد و می‌فرماید: چه استغفار بکنی و چه استغفار نکنی برای آنها مساوی است و فرقی نمی‌کند و خدای تعالی گروه فاسقین را هدایت نمی‌کند، یعنی کسانی را که به وصی تو ظلم و ستم روا داشتند.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ] ای کسانی که ایمان آورده‌اید اموال و اولاد شما را از ذکر خدا باز ندارد، زیرا قلب از جهت لطافت و ظرافتی که دارد مورد غلبه‌ی هوای نفس قرار می‌گیرد و آن را با اشتغال به کثرتهای خیالی قسّی می‌کند و ذکر خدا قلب را از هوای نفس پاک می‌نماید، سپس اگر انسان به اموال و اولاد مشغول باشد ذکر خدا می‌تواند قلب او را از هوای نفس خالی کند و اگر از ذکر خدا غافل شد هوای نفس بر او غالب و متراکم و فشرده می‌شود به نحوی که ابتدا به صورت تشکیک و سپس کفر و نفاق پیش می‌آید.

[وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ] چون بضاعت و کالای خود را تلف کرده بدون آنکه عوض داشته باشد.

[وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ] از اموال و قوا و اعراض انفاق کنید و از نسبت‌های افعال و اوصاف به خودتان و از انانیت خویش انفاق نمایید.

[مَنْ قَبِلَ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ] انفاق کنید قبل از آنکه مرگ شما فرا رسد، که در این صورت همه‌ی آنچه که دارید از شما گرفته

می‌شود و دیگر چیزی از آنچه به خود نسبت می‌دهید نمی‌بینید.
 [فَيَقُولُ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ] خدایا مرگ مرا تأخیر
 بینداز به مدتی نزدیک این مدت اگر این گفتار در حال احتضار باشد، یا به
 مدتی نزدیک وقت مرگ اگر این قول در قیامت یا در برزخ باشد.

[فَأَصْدَقَ] پس تصدق کنم از آنچه که شایسته است تصدق کنم.
 [وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ] لفظ «أكن» مجزوم و معطوف است بر
 مجموع فا و ما بعد آن، چون در محلّ مضارع مجزوم در جواب «لولا» واقع شده‌است
 و منصوب خوانده شده تا عطف بر ما بعد از فاء باشد و مرفوع خوانده شده به تقدیر
 «أنا أكون من الصالحين».

[وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ] این جمله حالیه و رفع این توهّم است که تأخیر جایز
 است یا نه.

[نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا] اگر آمدن اجل مقدر باشد تأخیر نمی‌شود.
 از امام باقر علیه السلام آمده‌است: نزد خدا کتابهای موقوف است هر چه را که
 بخواهد مقدّم می‌دارد و هر چه را بخواهد مؤخّر می‌دارد، وقتی که شب قدر
 فرا می‌رسد خداوند هر چیزی را به مثل آن کتابها نازل می‌کند و این است
 معنای قول خدای تعالی: «ولن يؤخر الله نفساً إذا جاء أجلها» یعنی وقتی
 خداوند نازل کند تأخیر نمی‌شود و کتب او کتاب آسمانهاست و آن چیزی
 است که آن را تأخیر نمی‌اندازد.

[وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ] و خدا به هر چه کنید آگاه است. تهدید
 منافقین و کافرین است، یا ردع و زجر کافر در قیامت است.

(۶۴) سُورَةُ التَّغَابِنِ

این سوره مدنی است و بعضی آن را مکی می‌دانند جز سه آیه از آخرش که در مدینه نازل شده و آن آیه‌ها عبارتند از: «إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ... تا آخر سوره» و این سوره مشتمل بر هیجده آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ
الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرٌ
وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲) خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۳) يَعْلَمُ مَا فِي
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
بِذَاتِ الصُّدُورِ (۴) أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فذَاقُوا وَبَالَ
أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۵) ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ
بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ
غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۶) زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتُبْعَثَنَّ
ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۷) فَآمَنُوا بِاللَّهِ
وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۸) يَوْمَ
يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابِنِ وَمَنْ يُؤْمِنِ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ
صَالِحًا يُكْفَرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

الَّذِينَ خَلَدُوا فِيهَا آبدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۹) وَالَّذِينَ كَفَرُوا
 وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَلَدُوا فِيهَا وَبِئْسَ
 الْمَصِيرُ (۱) مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ
 اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱) وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
 فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
 وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ مِنْ
 أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا
 وَتَغَفَّرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴) إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ
 وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۵) فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمَعُوا
 وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
 الْمُفْلِحُونَ (۱۶) إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يَضْعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ
 وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (۱۷) عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱)

ترجمه

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، خداوند را نیایش کند، فرمانروایی
 او راست، و سپاس او راست و او بر هر کاری تواناست. اوست که شما را
 آفریده‌است، آنگاه بعضی از شما کافرند و بعضی از شما مؤمن اند؛ و خداوند به آنچه
 می‌کنند بیناست. آسمانها و زمین را به حق آفرید و شما را نقشبندی کرد و پیکرهای
 شما را برآراست و سیر و سرانجام به سوی اوست. آنچه در آسمانها و زمین است
 می‌داند و آنچه پنهان می‌دارید و آنچه آشکار می‌دارید، می‌داند؛ و خداوند به راز
 دلها آگاه است. آیا خبر کسانی که پیش از این کفر ورزیدند به شما نرسیده‌است که
 عقوبت کارشان را چشیدند و برای آنان عذابی دردناک [در پیش] است. این از آن
 است که پیامبرانشان برای آنان پدیده‌های شگرف آوردند و گفتند آیا بشری

می‌خواهد هدایت‌مان کند، پس کفر [و انکار] ورزیدند و روی برتافتند و خداوند بی‌نیازی نمود و خداوند بی‌نیاز ستوده‌است. کافران پنداشته‌اند که هرگز برانگیخته نمی‌شوند، بگو آری سوگند به پروردگارم که برانگیخته خواهید شد؛ سپس از [حقیقت] آنچه کرده‌اید، آگاهتان کنند؛ و این بر خداوند آسان است. پس به خداوند و پیامبر او و نوری که فروفرستاده‌ایم ایمان آورید؛ و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است. روزی که برای روز محشر گردتان آورد، آن روز تغابن است و هر کس به خداوند ایمان آورد و نیکوکاری کند، سیئاتش را از او می‌زداید، و او را به بوستانهایی که جویباران از فرودست آن جاری است، درآورد، که همواره - جاودانه - در آن باشند؛ این رستگاری بزرگ است. و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را انکار کرده‌اند، اینان دوزخیانند، جاودانه در آنند و بدسرانجامی است. هیچ مصیبتی [به کسی] نرسد مگر به اذن الهی، و هر کس به خداوند ایمان آورد [او] دلش را هدایت کند؛ و خداوند به هر چیزی داناست. و از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر [هم] اطاعت کنید، اما اگر روی برتابید [بدانید] که بر پیامبر ما فقط پیام رسانی آشکار است. خداوند است که خدایی جز او نیست؛ و مؤمنان فقط بر خداوند باید توکل کنند. ای مؤمنان بیگمان از میان همسران و فرزندانتان بعضی دشمن شما هستند، از آنان بر حذر باشید؛ و اگر گذشت و بخشایش پیشه کنید و درگذرید، خداوند هم آمرزگار مهربان است. همانا اموال و اولاد شما مایه‌ی آزمون [و دردرس] اند، و پاداش عظیم فقط نزد خداوند است. تا آنجا که بتوانید از خداوند پروا کنید و [حق را] بشنوید و اطاعت پیشه کنید و به انفاق پردازید که به خیر خودتان است؛ و کسانی که از آزمندی نفس خویش در امان مانند، اینانند که رستگارند. اگر در راه خداوند قرض الحسنه دهید، برای شما آن را دو چندان کند و شما را بیامرزد؛ و خداوند قدردان بردبار است. دانای پنهان و پیدا [و] پیروزمند فرزانه است.

تفسیر

[يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ] هر چه

در زمین و آسمانهاست همه به تسبیح و ستایش خدا مشغولند که ملک هستی برای اوست. آنچه شایسته‌ی مملوک شدن است.

[وَلَهُ الْحَمْدُ] آنچه که شایسته است کامل به او وصف شود.

[وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] پس می‌توانیم اشیا را به تسبیح به نطق در آورد و این آیه شمارش اوصاف خوب و اشاره به علت تسبیح اشیاست و چون این اوصاف شمارش اوصاف پسندیده است فرمود:

[هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ] اوست خدایی که

شما را آفرید باز شما بندگان فرقه‌ای کافر و بعضی مؤمن هستید. جمله‌ی «هو الذی» را بدون حرف عطف آورد، یعنی بعضی از شما مؤمن به ولایت و بعضی از شما کافر به ولایت است. چنانچه مکرر این مطلب گذشته که مناط کفر و ایمان معرفت و شناخت ولایت و انکار آن است.

از امام صادق علیه السلام در جواب از سؤال از این آیه آمده است: فرمود:

ایمان مردم را با ولایت ما خداوند شناسانده است و کفر آنها را با ترک ولایت ما در روزی که در صلب آدم از آنها عهد و پیمان گرفته است^۱ در حالی که آنها در عالم ذر بوده‌اند.

[وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ] و خدا به هر چه کنید کاملاً آگاه است.

تهدید کافر و ترغیب و تشویق مؤمن است.

[خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ] آسمانها و زمین را به حق

آفرید، سپس اسباب آسمانها و زمین که ایجاد و ابقای شمابه وسیله‌ی آنهاست جز برای امر حق و غایت شریف متقن نیست و این غایت‌های پست باطل که عبارت از رسیدن قوای شهوت و غضب و شیطان به لذت‌های

خودشان است نمی تواند هدف خلقت آسمانها و زمین باشد، پس غایتهای شریف خود را قطع نکنید و ذوات خویش را باطل نسازید.

[وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ]

[وَإِلَيْهِ الْمَصِيْرُ] بازگشت شما به سوی او است، این جمله ترغیب و تهدید است. یعنی آماده ی حضور نزد خدا باشید و مهیا شوید که با بهترین وجه نزد او بروید.

[يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ] و آنچه را که در آسمانها و زمین است و آنچه را که شما پنهان و آشکار کنید.

این جمله نیز تهدید و ترغیب است.

[وَاللّٰهُ عَلِيْمٌۢ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ] و خدا به اسرار دل‌های خلق آگاه است. امثال این آیه با تفسیر آن مکرر گذشته است.

[أَلَمْ يَأْتِكُمْ] ای مردم اخبار کافران پیشین آیا به شما نرسیده است؟
[نَبُوْا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ قَبْلُ] تا از حال آنان عبرت بگیرید و از مانند کارهای آنها خودداری نمایید.

[فَذَاقُوْا وَبَالَ أَمْرِهِمْ] وزر و وبال کارهایی که در دنیا انجام داده بودند چشیدند پس از مثل کارهای آنها بپرهیزید.

[وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيْمٌ] در آخرت عذاب دردناک برای آنهاست.
[ذٰلِكَ بِاَنَّهُۥ كَانَتْ تَأْتِيْهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰتِ] همان طور که رسول شما با بیّنه و دلیل نزد شما آمد.

[فَقَالُوْا اَبَشْرٌ يَّهْدُوْنَنَا] پیشینیان می گفتند آیا بشری می تواند ما را هدایت کند، مانند این که شما می گوید اگر خداوند می خواست رسولی

را بفرستد ملائکه نازل می‌کرد.

[فَكْفَرُوا] مانند شما به رسولان کافر شدند.

[وَ تَوَلَّوْا] از رسولان و دلیلهایشان و از تدبّر و اندیشه در آنها

روی برگردانیدند.

[وَ أَسْتَعْنَى اللَّهُ] خداوند در مظاهر رسولانش از آنها بی‌نیاز و

مستغنی است.

یعنی رسولان از آنها و از اعتنا به آنها بی‌نیازند، پس از جانب آن

کفار استعداد و آمادگی قبول ایمان نبود و از طرف رسولان دعوتی برای

آنان نبود.

[وَ اللَّهُ غَنِيٌّ] خداوند از آنها و از عبادت و ایمان آنها بی‌نیاز

است.

[حَمِيدٌ] در نفس خودش حمید و پسندیده‌است اعمّ از آنکه

شناخته شود، یا شناخته نشود، مورد حمد قرار گیرد یا قرار نگیرد.

[زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ

لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ فَاٰمِنُوْا] حال که شما

برانگیخته و در قیامت زنده می‌شوید پس به خدا ایمان بیاورید.

[بِاللَّهِ] به خدا ایمان بیاورید که بازگشت شما به سوی او است.

[وَ رَسُولِهِ] ایمان به رسول خدا ﷺ بیاورید که راه ایمان را به

شما یاد می‌دهد.

[وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا] نور نازل گشته همان ولایت علی عليه السلام که با

هر پیامبری به طور سرّی بوده است و با محمد صلى الله عليه وآله به طور سرّ و آشکار بوده

است و در اخبار به امامت و به امام تفسیر شده‌است.

و از امام باقر علیه السلام از این آیه سؤال شد فرمود: نور به خدا سوگند ائمه علیهم السلام هستند، هر آینه نور امام در قلوب مؤمنین روشن تر از آفتاب است که روز را روشن می‌کند و اینان کسانی هستند که دل‌های مؤمنین را روشن می‌کنند و خداوند نور آنها را از هر کس که بخواهد می‌پوشاند^۲.

بدان که نور چیزی است که ذات او ظاهر و روشن باشد، و غیر خودش را روشن کند و این حقّ وجود است، که وجود در ذاتش ظاهر و روشن است به خوبی که قدیمی‌ترین بدیهیات و اوّل مدرکات است، و بعد از تعیین مفهوم نخستین چیزی است که مورد سؤال قرار می‌گیرد.

زیرا که سؤال با «ما» شارحه که سؤال از مفهوم لفظ است بر سؤال به اهل بسیطه مقدّم است، بعد از تعیین مفهوم لفظ سؤال جز با اهل بسیطه نمی‌شود.

بعد از سؤال با اهل بسیطه نوبت سایر سؤالات می‌رسد و معنای این که وجود ظاهر کننده‌ی اشیاست این است که هیچ شیئی از اشیا بر مدرکی از مدارک ظاهر نمی‌شود مگر با وجود.

و وجودی که به ذات خود ظاهر و ظاهر کننده‌ی غیر می‌باشد عبارت از مشیّت است که آن فعل حقّ اوّل تعالی است و اضافه نسبت او به اشیاست و آن همان ولایت مطلقه است که جمیع ولایتهای جزئی حصّه‌هایی از آن است.

(و آنچه که) هر موجودی به وسیله‌ی آن وجود پیدا می‌کند و هر ظاهر و روشنی بخشی به وسیله‌ی آن ظهور می‌یابد.

حتّی نور عرضی که به وسیله‌ی آن سطوح، اشکال و الوان ظاهر و

آشکار می‌شوند، که اگر وجود نبود آن نور نه بر چشمها ظاهر می‌شد و نه اشیا را ظاهر می‌ساخت.

وقتی هر امامی متصل به مشیّت نمی‌شد به نحو اتصال در قوس صعود پس از آنکه در قوس نزول مانند سایر اشیا به مشیّت متصل بود و با همین اتصال است که در کسی که به او متصل است اثر می‌گذارد و افاده‌ی فعلیّت وجودی در قوس صعود می‌کند، که این فعلیّت قبلاً برای او حاصل نبود.

و با همین فعلیّت است که وجود او بر او ظاهر می‌شود، نور را به امام قبل از اتصال به امام تفسیر کرده‌اند.

و آن فعلیّت وجودی است که در فعلیّت‌های شخص متصل به امام حادث شده و مقوم سایر فعلیّت‌ها و محیط به آنهاست.

و آن عبارت از ایمان است که با بیعت خاصّ ولوی داخل در قلب مؤمن می‌شود و با همان فعلیّت است که بر مؤمن سالک دقایق اخلاق او ظاهر می‌شود.

دقایق و نکاتی که باریکتر از پوست، پنهان‌تر از راه رفتن مورچه در روی سنگ صاف در شب تاریک.

و بر او مانند این شرک خفی ظاهر می‌شود، در حالی که امثال این شرک قبل از آن برای او ظاهر نبود و با نور شمع و چراغ یا با نور ستارگان و ماه ظاهر نمی‌شد.

حتّی با نور خورشید هم که نورانی‌تر است ظاهر نمی‌شد و از جهت همین نور ولایت و همین ظهور و روشنی است که مؤمن گاهی خودش را بدتر از هر بدکار، گناهکارتر از هر گناهکار می‌بیند، گاهی نفس خودش

بشدّت مورد غضب خودش قرار می‌گیرد.

از جهت همین ظهور است که دنیا برای او زندان می‌شود و این همان ظهور علمی، حالی و وجدانی است.

و گاهی امام با صورت ملکوتی نورانیش بر سینه‌ی سالک ظاهر می‌شود و این ظهور همان ظهور قائم علیه السلام در عالم صغیر است و در این هنگام است که زمین وجود سالک با نور پروردگارش روشن می‌شود و روشنایی آن شدیدتر از روشنی زمین عالم کبیر با نور آفتاب است و از جهت شدّت روشنایی در آن هیچ کجی و ناهمواری نمی‌بینی و در آن هنگام است که زمین اخبارش را حدیث می‌کند و بارها و سنگینیهایش را بیرون می‌ریزد.

پس بر شما باد اتّصال به این نور، که اگر امام به صورت ملکوتی بر شما ظاهر نشود لا اقلّ رذایل و خصایل یعنی صفت‌های خوب و بد با نور او ظاهر می‌شوند و لا اقلّ زشتی اوصاف بد درک می‌شود و سپس انزجار از آنها حاصل می‌گردد و خوبی صفت‌های خوب درک می‌شود و سپس رغبت و میل و طلب آنها پدید می‌آید.

[وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ] و خدا به هر چه کنید آگاه است. این جمله ترغیب و تهدید است.

[يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ] یاد آرید روزی را که خدا همه ی شما را به عرصه ی محشر جمع می‌گرداند.

لفظ «یوم» ظرف «خبیر» یا ظرف «اذکروا» مقدر می‌باشد، گویی که گفته

شده: چکار کنیم تا ایمان ما به وسیله ی این نور مستقیم شود؟

پس فرمود: به یاد آورید حضور خویش نزد پروردگارتان را تا به

وسیله‌ی این نور ایمان بر شما آسان شود و بر ایمان به او مستقیم شوید.
 [ذَلِكَ يَوْمُ التَّعَابِينِ] روز ظهور مغبون شدن، یا روزی که اهل بهشت اهل آتش را مغبون می‌کنند، بدین گونه که آنها در بهشت در منازل اهل آتش فرود می‌آیند.

در خبر آمده‌است: روزی که اهل بهشت اهل آتش را مغبون می‌کنند.

[وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا] هر عمل صالح تا با عمل صالح مختصر صحت ایمان او ظاهر شود، یا عمل صالح بزرگی را انجام دهد و آن را قبول ولایت با بیعت خاص ولوی است.

[يُكَفِّرُ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ، وَيُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ] هر دو آیه مکرر گذشت.

[مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ] جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: اگر کسی که ایمان به خدا می‌آورد و عمل صالح انجام می‌دهد آخرت چنین و چنان است پس چرا در دنیا گرفتار مصیبت‌ها می‌شوند؟

پس فرمود: رسیدن مصیبت در دنیا جز با اذن خدا نمی‌شود و این معنا نیست مگر تکمیل حکمت مؤمن.

یا گویی گفته شده باشد: گویا که کفر کافر با اذن خدا نیست؟ فرمود: هیچ مصیبتی نمی‌رسد مگر با اذن خدا نهایت این است که مصیبت مؤمن تکمیل او است و مصیبت کافر با کفر او به استعداد و آمادگی قبلی بر می‌گردد و نعمت و بدبختی برای او می‌شود.

[وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ] یعنی با بیعت عام.
 [يَهْدِ قَلْبَهُ] خداوند قلب او را برای ایمان خاص و بیعت خاص هدایت می‌کند به علم به اینکه رسیدن مصیبت‌ها جز به اذن خدا نیست.
 از امام صادق علیه السلام آمده‌است: مؤمن بین سینه و حنجره تزلزل و اضطراب دارد تا آنکه دلش بر ایمان منعقد و بسته شود و اگر دلش بر ایمان بسته شد استقرار پیدا می‌کند و این است قول خدای تعالی: «وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ»

[وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] پس خداوند دلها و ایمان آنها و سایر احوال آنها را می‌داند.
 [وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ] خدا و رسول را در جمیع آنچه گفتند اطاعت کنید، یا در خصوص ولایت علی علیه السلام و این معنای منظور و مقصود است.

چون مقصود از اطاعت خدا و رسولش در سایر چیزهایی که خداوند بر رسولش امر کرد.

این است که طاعت منتهی به قبول ولایت شود، زیرا که ولایت مقصود و منظور از هر مقصود و مطلوب از هر مطلوب است.
 [فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ] اگر از خدا و رسولش روی برگردانید بر خدا زشتی و ضرری وارد نمی‌شود.

[فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ] او رسول خدا رسالت خویش، یا احکام رسالتش، یا ولایت جانشین خود را تبلیغ نمود.

۱- امام صادق علیه السلام: به خدا قسم هلاک نشدند پیشینیان و هلاک شدگان تا زمان قائم ما آل محمد علیهم السلام مگر در اثر ترک کردن ولایت ما و انکار نمودن حق ما ائمه. اصول کافی

[اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ] خدای

یکتاست که جز او خدایی نیست و تنها بر خدا در جمیع امور اهل ایمان توکل کنند. چون ایمان اقتضا می‌کند اقرار به این مطلب که تمام پدیده‌ها و حوادث مبدأ و منشأ جز خدا ندارد و این اقرار مقتضی توکل بر او و توسل به او و ترک توکل و توسل به غیر او می‌باشد و چون اشتغال به کثرت‌ها به صورت مطلق مانع از توجه قلب به خدا و مانع اشتغال به طریق ولایت است و از سوی دیگر ایمان به نور که همان ولایت است امر مهم و مرغوب فیه می‌باشد و اشتغال به کثرت‌ها و وابستگی قلب به آنها بیشتر مانع از این معنی و مؤثر در آن است به خصوص اولاد و همسران از باب این که تعلق و وابستگی قلب به آنها شدیداست.

لذا خدای تعالی مؤمنین را از باب لطف به آنها مورد ندا قرار داد و آنان را از وابستگی به آن دو بر حذر داشت و سپس امر به مهربانی و عطف بر آنها نمود و فرمود:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ]

بعضی از اولاد و همسران در امر آخرت شما کمک می‌کنند، و در این مورد دوستدار شما هستند، ولی بعضی دیگر در امر آخرت شما دشمنان شما می‌باشند، مخصوصاً اگر در جهت دنیوی موافق یا مخالف باشند، اعم از آنکه در ظاهر دشمنی و عداوت از آنها ظاهر شود یا نشود.

[فَاخْذِرُوهُمْ] از آنها بر حذر باشید در راه رضای آنها با امر خدا

مخالفت نکنید و در عین حال آنها را به حال خود نگذراید و برای آنها دعا کنید و طلب مغفرت برای آنها بنمایید.

[وَإِنْ تَعَفُّوا] اگر بدیهای آنها را ببخشید.

[وَ تَصْفَحُوا] دلهایتان را از حقد و کینه بر آنها پاک کنید.
 [وَ تَغْفِرُوا] بدیهای آنان را ببخشید خداوند شما را می بخشد و به شما
 رحم می کند، یا خداوند شما و آنها را می بخشد و به شما و آنها رحم می کند.
 [فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ] خدا هم (در حقّ شما) بسیار آمرزنده و
 مهربان است.

درباره ی این آیه به امام باقر علیه السلام^۲ نسبت داده شده که فرمود: هرگاه
 کسی می خواست به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت نماید فرزند و همسرش به
 او می چسبیدند و می گفتند: تو را به خدا سوگند می دهیم که نروی و ما را
 تنها نگذاری که پس از تو ما ضایع می شویم.

بعضی از آنان از اهل خانه اش اطاعت می کرد و می ماند، پس خدای
 تعالی آنان را از زنان و فرزندان بر حذر داشته و از اطاعت آنان نهی نمود.
 و بعضی می رفت و زن و فرزند را رها می کرد و می گفت: به خدا
 سوگند اگر الآن با من مهاجرت نکنید سپس خداوند ما را در دارالهجیره در
 یک جا جمع کند دیگر من به شما فایده و نفعی نخواهم رساند، وقتی
 خداوند آنها را در یک جا جمع نمود امر کرد که به آنان احسان و نیکی شود.

و فرمود: «وإن تعفوا و تصفحوا و تغفروا فإن الله غفور رحيم»
 [إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ] اموال و اولاد شما که خداوند امر به
 حفظ آنها کرده است.

[فِتْنَةٌ] امتحان، یا فساد، یا عذاب برای شماست.
 [وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ] پاداش بزرگ نزد خدا برای کسی است
 که طاعت خدا را بر محبت اموال و اولاد ترجیح دهد، یا برای کسی است که

اموال و اولاد را با امر و دستور خدا حفظ کرده و به آن دو توجه نموده و مشقت و سختی حفظ و نگهداری و تربیت اولاد و نموّ اموال را به خاطر خدای تعالی تحمل نموده‌است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام^۱ آمده‌است: کسی از شما نگوید خدایا من به تو از فتنه پناه می‌برم، چون کسی نیست مگر آنکه مشتمل بر فتنه باشد ولیکن هر کس می‌خواهد از چیزی به خدا پناه ببرد از فتنه‌های گمراه کننده پناه به خدا ببرد، که خداوند می‌فرماید: «واعلموا أنّما اموالکم و اولادکم فتنه» این آیه در سوره ی انفال گذشت.

[فَاتَّقُوا اللَّهَ] در وابستگی قلب به کثرتها و در ترک کثرتها و طرح آنها و در انتقام از همسران و اولاد یا کینه ی بر آنها از خدا بترسید، یا وقتی پاداش بزرگ نزد خدا باشد در جمیع اوامر و نواهی او از خدا بترسید. [مَا أَسْتَطَعْتُمْ] که خداوند هیچ نفسی را تکلیف نمی‌کند مگر به اندازه ی وسع و قدرتش.

[وَأَسْمَعُوا] اوامر و نواهی خدا را از زبان جانشینانش بشنوید.

[وَأَطِيعُوا] و از رسول خدا صلی الله علیه و آله اطاعت کنید.

[وَأَنْفِقُوا] از اموال و اعراض و قوای خود و از نسبت دادن افعال و

اوصاف به خودتان و از انانیت خویش انفاق کنید.

[خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ] لفظ «خیراً» صفت مفعول مطلق، یا مفعول به «انفقوا»

یا مفعول فعل محذوف است، یعنی «انفقوا و ادركوا خيراً ممّا تنفقون لأنفسکم» و آن

نعمت جاوید اخروی است و ممکن است لفظ «خیراً» خیر «کان» محذوف باشد،

یعنی «انفقوا یکن الانفاق خیراً لأنفسکم».

[وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] و کسانی که از خوی لئامت و بخل نفس خود محفوظ مانند آنها رستگاران عالمند این آیه در سوره ی حشر گذشت.

[إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ] و اگر به خدا قرض نیکو دهید خدا برای شما چندین برابر گرداند و هم ز گناه شما درگذرد.

این آیه با بیان آن در سوره ی بقره گذشت.

[وَاللَّهُ شَكُورٌ] و مقتضای شکور بودن خدا این است که عوض قرض مقرض به طور مضاعف بدهد

[حَلِيمٌ] در مؤاخذه کسی که قرض ندهد عجله نمی‌کند.

[عَلِيمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] او دانای عوالم غیب و مشهود و سلطان مقتدر ملک وجود و آگاه از سلاح نظام آفرینش است.

(٦٥) سُورَةُ الطَّلَاقِ

این سوره مدنی است و مشتمل بر یازده و بنا به قولی دوازده آیه

می باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا
الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تَخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ
يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ
ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا (١) فَإِذَا بَلَغْنَ
أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى
عَدْلٍ مِّنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ لَكُمْ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (٢) وَيَرْزُقْهُ
مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِّغُ
أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (٣) وَالَّتِي يَسِّنُّ مِنَ الْمَحِيضِ
مِنْ نِّسَائِكُمْ إِنْ أَرْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَالَّتِي لَمْ يَحِضْنَ
وَأُولَتْ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ
مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا (٤) ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ
سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا (٥) أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ
وُجُودِكُمْ وَلَا تَضَارُّوهُنَّ لِيُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلًا فَأَنْفِقُوا
عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ

وَأْتِمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِن تَعَاَسَرْتُمْ فَسَتَرْضِعُ لَهُ أُخْرَىٰ (۶)
 لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَن قَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ
 اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَاءً آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا (۷)
 وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَن أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا
 شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُّكَرًا (۸) فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ
 أَمْرِهَا خُسْرًا (۹) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي
 الْأَلْبَابِ الَّذِينَ ءَامَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا (۱) رَسُولًا يَتْلُوا
 عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ
 صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا
 قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا (۱۱) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِن
 الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
 وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (۱۲)

ترجمه

ای پیامبر، چون خواهید زنان را طلاق گوید، از هنگامی که عده‌شان آغاز
 تواند شد [طهر غیر موافقه]، طلاق دهید، و حساب عده‌را نگه دارید؛ و از خداوند،
 پروردگارتان، پروا کنید؛ آنان را از خانه هایشان بیرون مکنید، و خودشان هم بیرون
 نروند، مگر آنکه مرتکب کار ناشایست آشکاری شوند؛ و اینها احکام الهی است و
 هر کس از [حد و مرز] احکام الهی تجاوز کند، به راستی در حق خود ستم روا داشته
 است؛ چه دانی باشد که خداوند بعد از این کاری تازه پدید آورد. پس چون به پایان
 عده‌شان نزدیک شوند، یا به نیکویی نگاهشان دارید [و رجوع کنید]، یا با خیر و
 خوشی از آنان جدا شوید؛ و [بر این کار] دو [شاهد] عادل از میان خودتان را شاهد

بگیرید؛ و شهادت را برای خداوند برپا دارید؛ این است که هر کس از شما به خداوند و روز باز پسین ایمان داشته باشد، بدان اندرز داده شود؛ و هر کس که از خداوند پروا [و پارسایی پیشه] کند، [خداوند] برای او بیرونشدهی بگذارد. و او را از جایی که گمان نمی‌برد، روزی رساند؛ و هر کس بر خداوند توکل کند، همو وی را کافی است؛ بیگمان خداوند سررشته دار کار خویش است، به راستی که خداوند برای هر چیز اندازه‌ای نهاده است. و از زنان شما کسانی که از حیض مأیوسند، اگر در کارشان شک دارید، بدانید که عده‌ی آنان سه ماه [سه پاک‌ی] است؛ همچنین [است امر] زنانی که حیض ندیده‌اند؛ و بار داران، سرآمد عده‌شان این است که وضع حمل کنند؛ و هر کس از خداوند پروا کند، [او] در کارش آسانی پدید آورد. این امر الهی است که به سوی شما نازلش کرده است؛ و هر کس از خداوند پروا کند، سیئاتش را از او می‌زداید و پاداش او را بزرگ گرداند. آنان رادر همانجا که خود سکنا دارید، در حد وسعتان سکنا دهید، و به آنان زیان مرسانید که عرصه را بر آنان تنگ بگیرید و اگر [مطلقات] باردار باشند، خرجشان را بدهید تا آنکه وضع حمل کنند؛ و اگر برای شما [نوزاد را] شیر دادند، پس اجرشان را بپردازید، و در میان خود به نیکی رایزنی کنید؛ و اگر به توافق نرسیدید [زن] دیگری او را شیر دهد. تا توانگر بر وفق خود خرج کند و کسی که روزی اش تنگ شده است، در همان حد که خداوند به او بخشیده است خرج کند؛ خداوند بر هیچ کس جز بر وفق آنچه به او بخشیده است، تکلیف نمی‌کند؛ چه بسا خداوند پس از تنگنا، آسایش مقرّر دارد. و چه بسا شهرها که [اهلی آن] از فرمان پروردگارش و پیامبران او سرپیچیدند، آنگاه به سختی از آنان حساب کشیدیم، و به عذابی بمانند معذبشان داشتیم. بدینسان عقوبت کار خود را چشید و عاقبت کارش زیان بود. خداوند برای آنان عذابی سهمگین آماده کرده است؛ پس ای خردمندان مؤمن از خداوند پروا کنید، به راستی که خداوند به سوی شما پندآموزی فرستاده است. پیامبری که آیات روشنگر الهی را بر شما می‌خواند، تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، از تاریکیها به سوی روشنایی برآورد؛ و هر کس به خداوند ایمان آورد و نیکوکاری کند، او را به بوستانهایی که جویباران از فرودست آن جاری است، درآورد، و

همواره - جاودانه - در آنند، به راستی که خداوند روزی او را نیکو گردانده‌است. خداوند کسی است که هفت آسمان را آفریده‌است، و از زمین نیز همانند آن را؛ فرمان او در میان آنها نازل می‌گردد، تا بدانید که خداوند بر هر کاری تواناست؛ و اینکه خداوند بر هر چیز احاطه‌ی علمی دارد.

تفسیر

[يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ] ای پیغمبر گرامی. ندا و خطاب به رسول خدا ﷺ جهت بزرگداشت او است، ولی مقصود از حکم امت او است و لذا امت را هنگام حکم در خطاب با او شرکت داد.

[إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ] آنان را در عده‌ی شان طلاق دهید و مقصود از عده در اینجا «طهر» است، چنانچه از امام باقر علیه السلام آمده‌است^۱: عده عبارت از پاک شدن از حیض است.

[وَأَخْضُوا الْعِدَّةَ] مدت انتظار و آن سه مرتبه حیض دیدن در صاحبان حیض است و سه ماه در صاحبان ماه و وضع حمل در حامل است.

[وَأَتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ] در سختگیری بر زنان که آنها را مجبور به فدیة دادن بر طلاق نمایند از خدا بترسید، یا در طولانی کردن مدت و عده، یا در حبس آنها بعد از عده یا در طلاق ندادن و باقی گذاشتن آنها بدون قسامه از خدا بترسید.

[لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ] بعد از طلاق آنها را از خانه هایشان اخراج نکنید تا عده‌ی آنها منقضی شود.

[وَلَا يَخْرُجْنَ] و خود آنها نیز از خانه بیرون نروند که شاید خداوند بین آنها و همسرانشان محبت و الفت قرار دهد.

۱- اصول کافی تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۴۷

از امام کاظم علیه السلام آمده است: ^۲ مقصود زنی است که دو بار طلاق داده شده، که او نباید بیرون برود تا طلاق سوم محقق شود و آن گاه که طلاق سوم محقق شد جدایی حاصل می شود و دیگر نفقه‌ای ندارد.

زنی که یک بار طلاق داده شده و سپس به حال خود رها شده تا مدت آن تمام شود، او نیز در منزل شوهرش می‌نشیند و از نفقه و سکنی استفاده می‌کند تا عده‌اش تمام شود.

[إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُّبِينَةٍ] مگر آنکه کار زشتی آشکار مرتکب شوند. مقصود فاحشه در اینجا زنا، یا اذیت و آزار زن به اهل مرد و بدی اخلاق او می‌باشد، یا مقصود اشراف زنان بر مردان، یا سلطنت زنان بر همسرانشان، یا مساحقه - ی زنان است و به همه ی این احتمالات در اخبار اشاره شده.

[وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ] اینها حدود و قرقگاه و احکام خداست که برای بندگانش مقرر شده است.

[وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ، وَلَا تَدْرِي] و هر کسی از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده است تو ندانی.

لفظ «لاتدری» خطاب به محمد صلی الله علیه و آله یا به هر کسی است که خطاب در مورد او ممکن است، یا فاعل فعل به نفس در «نفسه» برمی گردد، یا به زن مطلقه برمی گردد که به صورت تضمّن و ضمنی استفاده می شود.

[لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ] شاید بعد از (طلاق)، یا بعد از ماندن در خانه‌های همسرانشان کاری از نو پدید آرد.

[أَمْرًا] مقصود پدید آمدن رغبت شوهر و بازگشت به سوی زن است و همین علت ترّیص و انتظار و خارج نشدن از خانه‌های همسران است.

[فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ] وقتی به اواخر مدّ تشان نزدیک شدند.
 [فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ] به آنها بازگردید و آنها را در خانه هایتان
 نگهدارید در حالی که درباره‌ی همنشینی و قسامه‌ی آنها به خوبی و نیکی
 رفتار کنید.

[أَوْفَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ] از آنها به خوبی جدا شوید به نحوی که
 عقل و عرف آن را نیکو بشمارد، بدین گونه که آنها را فرا بخوانید تا از خانه
 ی شما خارج شوند و با غیر شما ازدواج نمایند.

[وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ] بر طلاق شاهد بگیرید، یا بر طلاق
 و بر امساک، یعنی بازگشت به سوی آنها.

[وَأَقِيمُوا] ای شهادت دهندگان. [الشَّهَادَةَ لِلَّهِ] اقامه‌ی شهادت
 به جهت طلب رضای خدا باشد، نه رضای کسی که به نفع او شهادت
 می‌دهید و نه به جهت اعراض و اغراض دنیوی باشد.

[ذَلِكُمْ] امر به طلاق در حالت طهر و پاکی و شمردن و به حساب
 آوردن عده و بیرون نکردن زنهای مطلقه و نگهداشتن یا رها کردن به
 خوبی و نیکی برای کسی پند و اندرز است که به خدا و روز قیامت ایمان
 آورده باشد.

[يُوعِظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ] کسی که ایمان
 به خدا و روز قیامت داشته باشد به حکمتها و مصالح الهی توجه و التفات
 دارد و طالب این است که به او امر خدا عمل کند.

[وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ] کسی که در مخالفت کردن او امر و نواهی خدا و
 تجاوز از حدود او از خدا بترسد.

[يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا] خداوند برای او راه خروج از شبهات دنیا و

سختیهای روز قیامت و از هر فتنه و بلایی در دنیا یا آخرت قرار می‌دهد و به همه‌ی این معانی در اخبار اشاره شده‌است و شاید اطلاق لفظ «مخرج» بدان جهت بوده که آن را نسبت به هر چیزی که ممکن است بر آن صادق شود تعمیم دهد.

از امام صادق از پدرانش از علی علیه السلام آمده‌است: کسی را که خداوند به او روزی بدهد در حالی که با پایش قدمی بر نداشته و دستش را به سوی آن دراز نکرده و با زبانش در مورد آن سخنی نگفته و لباس برای آن نپوشیده چنین شخصی از کسانی است که خدای تعالی در کتابش آنها را ذکر کرده و فرموده: «و من یتق الله تا آخر آیه...»

از امام صادق علیه السلام آمده‌است: گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی این آیه نازل شد در را به روی خود بستند و به عبادت روی آوردند و گفتند: این آیه را ما را بس است.

این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و در پی آنها فرستاد و فرمود: چه چیزی شما را وادار به این کار کرده، گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله تو متکفل روزی‌های ما شدی و ما هم به عبادت روی آوردیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که چنین کند دعای او مستجاب نمی‌شود، بر شما باد طلب روزی کردن.

[و يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ] و از جایی که گمان نبرد به او روزی عطا کند.

از امام صادق علیه السلام آمده‌است: اینان گروهی از شیعیان ما هستند که ضعیف اند و چیزی ندارند که با آن سوی ما بیایند و حدیث ما را بشنوند و از علم ما اقتباس کنند، پس در این میان گروهی بالاتر از آنها به سوی ما

حرکت می‌کنند و اموالشان را انفاق می‌کنند و بدنهایشان را خسته می‌کنند تا بر ما داخل شوند و حدیث ما را می‌شنوند و به سوی آنها نقل حدیث می‌کنند و آنها که حدیث برای آنها نقل شده حدیث را حفظ و نگهداری می‌کنند، ولی خود ناقلین حدیث آن را ضایع می‌سازند.

آنان کسانی هستند که خداوند برایشان راه خروج قرار داده و از آنجا که گمان ندارند روزی می‌دهد و تعمیم رزق به روزی نباتی و حیوانی و انسانی مخفی نماند.

[وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ] کسی که در امور دنیا و آخرتش بر خدا توکل کند، که توکل عبارت از خروج از اراده‌ی نفس و بهره‌مندی آن و امتثال امر خداست بدون آن که به فایده و غایت امر و امتثال آن برای نفس توجه و نظر شود و این معنی منافات با جدیت و کوشش در کسب یا عبادت اخروی ندارد، چنانچه بعضی گمان کرده‌اند.

[فَهُوَ حَسْبُهُ] پس خدا او را کفایت کند، چون علم و قدرت و احاطه‌ی او کامل است.

[إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ] خداوند امرش را به آخر می‌رساند، بدون آن که مانعی از آن منع کند و بدون آن که از آن عاجز باشد.

[قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا] خدا بر هر چیزی قدر و اندازه‌ای قرار داشته است.

جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: پس چگونه است که مهمات

توکل‌کنندگان بر خدا کفایت نمی‌شود؟

پس فرمود: برای هر چیزی اندازه‌ی معینی در عالم تقدیر قرار داد، یا

اندازه‌ای قرار داد که از آن تجاوز نمی‌شود و لذا در کفایت کردن امور متوکلین بر

خدا تعجیل نمی‌شود و ممکن است این آیه نیز تعلیل امر به توکل باشد.

[وَأَلَّتْ يَسِّنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ] زنانی که از حیض شدن مأیوس شدند، بدین گونه که خون حیض از آنان به علت مرض یا حمل یا بالا بودن سن قطع شده باشد و لیکن پنجاه یا شصت ساله نشده‌اند، یا رسیدن به آن سن مشکوک باشد و اما کسانی که به سبب رسیدن به پنجاه یا شصت سالگی خون حیض نمی‌بینند دیگر لازم نیست بعد از جدا شدن سه ماه صبر کنند و اصلاً عده‌ی طلاق ندارند و لذا فرمود:

[إِنْ أُرْتَبْتُمْ] اگر در بلوغ آنها به سن کسانی که حیض نمی‌بینند شک کردید.

[فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَالَّتِي لَمْ يَحِضْنَ] کسانی که خون حیض نمی‌بینند ولی در سن کسانی هستند که حیض می‌بینند عده‌ی آنها سه ماه می‌باشد، مانند کسانی که حیض آنها قطع شده ولی به سن پنجاه یا شصت نرسیده‌اند.

[وَأُولَتْ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ] مدت عده‌ی آنها، یا آخر عده‌ی آنها. [أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ] و بیان طلاق و چگونگی و اقسام آن در کتب فقهی مذکور است.

[وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ] هر کس از خدا بترسد در امر زنان، یا در احکام طلاق، یا در مدارا کردن با آنها و اقدام نکردن بر طلاق، یا در مطلق احکام خدا. [يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا] خداوند کار او را در دنیا یا در دنیا و آخرت بر یسر و آسانی قرار می‌دهد.

[ذَلِكَ] آنچه که از امر زنان یا از امر طلاق و عده ذکر شد امر خدای تعالی است.

[أَمْرُ اللَّهِ] حکم او است.

[أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ] برای شما نازل کرد و هر که از خدا بترسد. جمله‌ی «و من يتق الله» تأکید جمله‌ی سابق و اشاره به غایت دیگری است، یا جمله‌ی اول اشاره به تقوی در امر زنان و دومی اشاره به تقوی در مطلق احکام خداست.

[يُكَفِّرُ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ] خدا گناهانش بپوشاند. گناهایی که قبل از تقوی یا از روی خطا صادر شده‌است.
[و يُعْظِمُ لَهُ أَجْرًا] و او را پاداشی بزرگ عطا کند. اجر در آخرت.
[أَسْكِنُوهُنَّ] زنان مطلقه را که از خانه‌های شما خارج نشده‌اند اسکان دهید.

[مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ] مسکن آنها را پست‌تر از مساکن خویش قرار ندهید.
[مِنْ وَجْدِكُمْ] از آنچه که برای سکناى خود می‌یابید.
[وَلَا تُضَارُّوهُنَّ] در سکنی به آنان ضرر نزنید، یا از جهت دیگری غیر از سکنی به آنها ضرر نزنید.

[لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ] به آنها ضرر نزنید تا بر آنها تنگ بگیرید و آنها را وادار نمایید از مساکن شما خارج شوند.
[وَإِنْ كُنَّ أَوْلَاتٍ حَمَلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ] زنان مطلقه رجعی که می‌توانند در خانه‌ی همسر خود بمانند دارای نفقه هستند و در مورد طلاقهای بائن نفقه‌ای بر آنها نیست مگر آنکه حامله باشند که تا وضع حمل حق نفقه دارند.

[فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ] بعد از وضع حمل و انقطاع علاقه‌ی نکاح اگر زنان به فرزندان شما شیر دهند.
[فَمَا تَوْهَنُنَّ أَجْرَهُنَّ] اجر و مزد آنها را درباره‌ی شیر دادن بدهید.

[وَ أَتَمِّرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ] همدیگر را در شیر دادن و مزد و اجرت آن به معروف و نیکی امر کنید.

[وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ] ای پدران اگر از تمام اجرت و ایفای حق مادران و اجرت آنها ناتوان شدید و به سختی افتادید و ای مادران اگر نتوانستید در مقدار اجرت مسامحه کنید باید یک زن شیرده‌ی دیگری انتخاب شود. [فَسْتَرْضِعْ لَهُ الْآخَرَىٰ] مرضعه‌ی دیگری بیاید و به او شیر دهد و این سرزنش پدران است که چرا در اجرت و مقدار آن سخت می‌گیرند و سرزنش مادران است بر سختگیری آنها.

[لِيُنْفِقَ] انفاق نماید آن طور که شایسته است از نفس و اولاد و پدران و همسران و سایر کسانی که زیر دست آنهاست از بندگان و کنیزان و خدمه و زنان مطلقه‌ی رجعی و مطلقه‌های بائن که حامله هستند، یا مقصود این است که نفقه دهد بر زنان مطلقه‌ی رجعی، یا مطلقه‌ی بائن که حامله باشند، یا نفقه دهد بر زنان بائن که حامله باشند، یا زنان بائن که عده‌ی آنها گذشته ولی به اولاد شیر می‌دهند.

[ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ، وَ مَن قَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ، فَلْيُنْفِقْ مِمَّا ءَاتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَّا ءَاتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ] تا مرد دارا به وسعت و فراوانی نفقه‌ی زن شیرده دهد و آن که نادار و تنگ معیشت است هم آنچه خدا به او داده انفاق کند که خدا هیچ کس را جز آنچه توانایی داده تکلیف نمی‌کند. بعد از عسر و تنگی در معیشت خداوند آنها را در یسر و سعه قرار می‌دهد. [يُسْرًا] وسعت در معیشت.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که از او از مردی سؤال شد که راحت و ثروتمند است و لباسهای نیکو و گرانبها و پیراهنهای زیادی می‌پوشد که

روی همدیگر قرار می‌گیرند و بدین وسیله تجمل و زینت می‌کند، آیا چنین شخصی اسراف کار نیست؟ فرمود: نه، چون خدای تعالی فرموده است: «لینفق ذو سعة من سعته»

[وَكَايِنٍ مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهَا] و چه بسیار مردم دیاری را که از خدا و رسولانش سرپیچیدند و کافر شدند ما هم آنها را به حساب سخت مؤاخذه کردیم و به عذاب بسیار شدید معذب ساختیم. این جمله عطف بر جمله ی «و من یتق الله» می‌باشد و اشاره به این است که هر کس تقوی نداشته باشد سرانجام بد و عاقبت سوء در انتظار اوست.

[فَحَاسِبْنَهَا حِسَابًا شَدِيدًا] محاسبه را با دقت و کمال انجام می‌دهیم و کسی که خداوند به دقت با او حساب رسی کند چاره‌ای ندارد. [وَعَذَابُنَّهَا عَذَابًا نُّكْرًا] عذاب ناشناخته که به جهت عظمت و بزرگی اش هیچ کس آن را نمی‌شناسد.

[فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا] تا به کیفر کردار خود رسیدند و عاقبت کارشان زیانکاری و حسرت گردید. ضایع شدن اصل سرمایه و کالا است و بیان آن قول خدای تعالی است که می‌فرماید: [أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا] در دنیا، یا در قیامت و بعد از آن. [فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ] ای کسانی که با ولایت و بیعت ولوی دارای لبّ و مغز شدید و لذا آن را تفسیر نمود با این قول خدا: [الَّذِينَ آمَنُوا] با بیعت خاصّ ولوی و دخول ایمان در دل‌هایشان ایمان آورده‌اند و ممکن است تقدیر «یا ایها الذّین آمنوا» باشد و ممکن است خبر مبتدای محذوف باشد.

[قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا سُورًا] مقصود از ذکر رسول ﷺ یا جبرئیل

یا قرآن است و لفظ «رسول» بدل از آن به صورت بدل اشتمال است.

[يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا] و

رسول بزرگواری را که برای شما آیات روشن بیان خدا را تلاوت کند فرستاد تا آنکه به خدا ایمان آورد و نیکوکار شدند. با بیعت عام یا خاص ایمان آوردند.

[وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] و (بدانید) هر کس به خدا ایمان آورد و

نیکوکار شود در باغهای بهشتی در آید که نهر زیر درختانش جاری است و همیشه در آن بهشت ابد متنعم است که خدا در آنجا رزق نیکو بر او مهیا ساخته است. به شروطی که در هر دو بیعت اخذ شده وفا کردند.

[مَنْ الظُّلْمَتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيَعْمَلُ صَالِحًا

يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا اللَّهُ] که از ظلمت (جهل) به سوی معرفت و ایمان باز آرد.

لفظ «الله» بدل از «الله» در «احسن الله له رزقاً» است، یا مبتدا است و خبر آن

موصولی است که می‌آید، یا خبر مبتدای محذوف است.

[الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ] در عدد مثل

آنهاست.

از امام رضا علیه السلام روایت شده که زمینها هفت هستند:

۱ - زمینی است که زیر پاهای ماست.

۲ - آسمان اول.

۱- امام رضا علیه السلام: ذکر رسول خدا و ما اهل ذکر هستیم که خداوند امر فرموده مردم از ما سؤال کنند چیزی را که نمی‌دانند. اصول کافی - تفسیر جامع ج ۷ ص ۱۸۱

۳ - آسمان دوم تا آسمان ششم و بنا بر آنچه که مکرّر از ما گذشته است مبنی بر اینکه بر بعضی از عوالم کیفیت زمینی غالب می‌شود و بر بعضی کیفیت آسمانی می‌گوییم: زمین اوّل همان هیولی اوّل است و زمین دوم امتداد جسمانی و زمین سوم بسائط عنصری.

۴ - و زمین چهارم ماده‌ی جمادی.

۵ - و زمین پنجم ماده‌ی نباتی و زمین.

۶ - ششم ماده‌ی حیوانی.

۷ - و زمین هفتم ماده‌ی بشری است.

یا زمین اوّل عالم مثال سفلی و دوم عالم مواد و سوم عالم طبایع و چهارم عالم نفوس نباتی و پنجم عالم نفوس حیوانی و ششم عالم نفوس بشری و هفتم عالم مثال علوی است.

[يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوهُ] تا با نازل شدن امر در بین آنها، یا با

خلق آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه بدانید که خداوند بر هر چیز تواناست.

[أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ

عِلْمًا] زیرا هر کس در عالم کبیر یا عالم صغیر به آسمانها و زمینها نظر

کند آثار قدرت و علم و مهربانی خداوند نسبت به خلقتش ظاهر می‌شود و

همچنین احاطه‌ی علم او به کوچک و بزرگ و پست و جلیل ظاهر می‌گردد.

(۶۶) سُورَةُ التَّحْرِيمِ

این سوره مدنی و دارای ۱۲ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرْضَاتَ
أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱) قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ
وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۲) وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ
أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ
وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَمْنَاكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِي
الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ (۳) إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا
عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلِحَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ
بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ (۴) عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُمْ أَزْوَاجًا خَيْرًا
مِّنْكُمْ مُّسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَنَاتٍ تَزَوَّجْتِ عِبَادَتِ سَاءِ خَتِ
تَيَّبَتِ وَأَبْكَارًا (۵) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا
وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ
مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَدُوا
الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تَوْبُوا
إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ
وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اٰتِنَا لَنَا نُورَنَا وَ اَغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ (۸) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَا وَنَهُمْ جَهَنَّمُ وَاَمْرَاتُ الْمَصِيْرُ (۹) ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَمْرَاتُ نُوْحٍ وَاَمْرَاتُ لُوْطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صٰلِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا وَقِيْلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدّٰخِلِيْنَ (۱۰) وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا لِّلَّذِيْنَ ءَامَنُوا اَمْرَاتُ فِرْعَوْنَ اِذْ قَالَتْ رَبِّ اٰبْنِ لِيْ عِنْدَكَ بَيْتًا فِى الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِيْ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهٖ وَ نَجِّنِيْ مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ (۱۱) وَ مَرْيَمَ اَبْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِيْ اٰخَصَّنَا فَرْجَهَا فَنفَخْنٰ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمٰتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ عَلَيْهَا وَاكْرَامَةٌ (۱۲)

ترجمه

ای پیامبر چرا در طلب خشنودی [بعضی از] همسرانت چیزی را که خداوند بر تو حلال گردانده است، تحریم می‌کنی؟ و خداوند [در همه حال] آمرزگار مهربان است. به راستی که خداوند شکستن سوگندهایتان را [با دادن کفاره] بر شما روا داشته است؛ و خداوند سرور شماست و او دانای فرزانه است. و چنین بود که پیامبر سخنی را پوشیده وار به بعضی از همسرانش گفت؛ و چون آن را [آن زن به زن دیگر] خبر داد، و خداوند او را از آن آگاه کرد، بخشی از آن را [در عتاب خود به آنان] بیان داشت و از بخش دیگر صرف نظر کرد، و چون آن زن [صاحب راز و افشاگر آن] راز آن آگاه کرد، گفت چه کسی تو را از این خبر داد؟ فرمود مرا [خداوند] دانای آگاه با خبر کرد. اگر شما دو زن به درگاه خداوند توبه کنید، که به راستی هم دل‌های شما [از طاعت خداوند و پیامبر او در این امر] برگشته است [از گناه شما درمی‌گذرد]؛ و اگر

در برابر او همدستی کنید، بدانید که خداوند دوست اوست و جبرئیل و صالح [ترین] مؤمنان؛ و علاوه بر آن فرشتگان هم پشتیبانند. چه بسا اگر شما را طلاق دهد، پروردگارش برای او همسرانی بهتر از شما جانشین گرداند که زنانی مسلمان، مؤمن، فرمانبردار، توبه‌کار، پرستشگر خداوند، روزه دار، اعم از بیوه و دوشیزه باشند. ای مؤمنان خود و خانواده‌تان را از آتشی حفظ کنید که هیزم آن مردم و سنگها هستند و فرشتگانی درشتخو و سخت رو بر آن گمارده‌اند که از خداوند در آنچه فرمانشان دهد سرپیچی نمی‌کنند، و هر چه به ایشان فرمان داده می‌شود، انجام دهند. ای کافران امروز عذر خواهی مکنید، فقط در برابر کاری که کرده‌اید جزا یابید. ای مؤمنان به درگاه خداوند توبه‌ای خالصانه کنید، چه بسا پروردگارتان گناهانتان را از شما بزداید و شما را به بوستانهایی که جویباران از فرو دست آن جاری است، درآورد. [در] روزی که خداوند پیامبر و ایمان آوردگان همراه او را فرو نگذارد؛ نورشان در پیشاپیش و سمت راستشان می‌شتابد؛ گویند پروردگارا نور ما را برای ما به کمال برسان، و ما را بیامرز، که تو بر هر کاری توانایی. ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن، و با آنان درشتی کن که سرا و سرانجامشان جهنم است و بد سرانجامی است. خداوند درباره‌ی کافران مثلی می‌زند، و آن همسر نوح است و همسر لوط که در حباله‌ی دو بنده از بندگان شایسته‌ی ما بودند، سپس به ایشان خیانت کردند، و آن دو [پیامبر] در برابر امر [و عذاب] الهی چیزی را از آنان باز نداشتند، و [به آنان] گفته شد، همراه سایر وارد شوندگان، وارد آتش [جهنم] شوید. و نیز خداوند درباره‌ی مؤمنان مثلی می‌زند و آن همسر فرعون است که [در اوج سختی کشیدن] گفت پروردگارا برای من در نزد خودت، خانه‌ای در بهشت بنا کن؛ و مرا از شرّ فرعون و عمل او رهایی ده، و از قوم ستمکاران نجاتم بخش. و نیز مریم دختر عمران را که پاکدامنی ورزید، آنگاه از روح خویش در او دمیدیم، و سخنان پروردگارش و کتابهای او را استوار گرفت، و از فرمانبرداران بود.

تفسیر

[يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرَضَاتٍ

أَزْوَجِكَ [خداوند می‌بخشد بر شما آنچه را که از ایمان شما به شما ملحق شده‌است.

وَأَللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ [خداوند از بخشش و مغفرت به شما رحم می‌کند.
 قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ [خداوند واجب کرده، یا مقدرّ نموده، یا اثبات
 نموده‌است.

[تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ] تحلیل قسم‌هایتان، یا کفّاره‌ی قسم‌هایتان، که آن
 از چیزی است که تحلیل به آن واقع می‌شود.

وَأَللَّهُ مَوْلَاكُمْ] و خداوند سزاوارتر به طلب رضایت است.
 [وَهُوَ الْعَلِيمُ] او به مصالح شما داناست، که اگر بشما گفت
 قسم‌هایتان را با کفّاره تحلیل کنید.

[الْحَكِيمُ] او در افعال و گفتار حکیم است. پس تشریح و امر و نهی
 نمی‌کند مگر به آنچه که دارای مصلحت و غایت‌های شریف و محکم باشد.
 کسانی که در تصحیح خلافت خلفاء خود و امامت ائمه‌ی خویش به
 امثال این آیه متوسل شده‌اند گفته‌اند: این آیه دلالت می‌کند بر اینکه
 خدای تعالی پیامبرش را مورد عتاب و سرزنش قرار داده، و سرزنش جز
 به خاطر گناهی که از او صادر شده‌است نمی‌باشد، و گناه در اینجا این بوده
 که رسول خدا ﷺ بدون امر خدا از جانب خودش ماریه‌ی قبیّیه، یا
 نوشیدن غسل را بر خودش حرام کرده بود پس ما می‌گوییم: مانند این
 سرزنش دلالت می‌کند بر کمال عنایت خدای تعالی بر محمد ﷺ و مهربانی
 او نسبت به پیامبرش به نحوی که خدای تعالی راضی نشده‌است که پیامبر
 بر خودش بعضی لذّت‌های مباح را حرام نماید، مانند پدر مهربان که
 فرزندش را از ترك بعضی از لذّت‌های نفسانی منع می‌کند و این معنی به

خاطر مهربانی پدر و منع او از امساک و خودداری از بعضی چیزهای که لذت نفس در آن است صورت می‌گیرد.

و این مطلب دلالت بر صدور گناه یا خلافت امر از رسول خدا ﷺ نمی‌کند.

نهایت این است که رسول خدا ﷺ از بعضی از لذت‌ها خودداری کرده تا بعضی از همسرانش را راضی سازد و طلب رضایت همسران از چیزهایی است که مندوب و مستحب است آیا نمی‌بینی که دروغ گفتن بر همسران جایز شده تا رضایت آنان جلب شود.

قمی و غیره او در سبب نزول آیه‌ها گفته‌اند: رسول خدا ﷺ در خانه‌ی عایشه یا در خانه‌ی حفصه بود، رسول خدا ﷺ پیش ماریه رفت، حفصه این مطلب را فهمید و خشمناک شد و پیش رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله: در نوبت و روز من و در خانه‌ی من و بر روی فراش من با ماریه سر می‌کنی؟- رسول خدا ﷺ حیا نمود و فرمود: بس کن ای حفصه، من ماریه را بر خودم حرام کردم، و من راز پنهانی را به تو می‌گویم که اگر تو آنرا به کسی بگویی و فاش کنی بر تو باد لعنت خدا و ملائکه و همه‌ی مردم حفصه گفت: باشد، آن راز چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمود: بعد از من ابابکر متصدی خلافت می‌شود، و پس از آن پدر تو، حفصه گفت: چه کسی به تو این خبر را داد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند دانا و آگاه این خبر را داد، حفصه همان روز این خبر را به عایشه گفت و عایشه به ابوبکر خبر داد و ابوبکر نزد عمر آمد و گفت: عایشه از جانب حفصه خبری به من خبر داده است که من به قول او مطمئن نیستم، تو از خود حفصه سؤال کن.

پس عمر نزد حفصه آمد و گفت: خبری که عایشه از طرف تو آورده

است چیست؟ حفصه انکار و گفت: من چیزی در این مورد به عایشه نگفته‌ام.

عمر گفت: این خبر مطلب حقی است و به ما خبر بده تا در این کار جلو بیفتیم، حفصه گفت: آری رسول خدا ﷺ چنین گفت: پس جبرئیل با این سوره بر پیامبر ﷺ نازل شد و خداوند مطلب را بر او آشکار ساخت، یعنی رسول خدا ﷺ را از اظهارات و اخبار حفصه آگاه ساخت، رسول خدا ﷺ بعضی از سخنان حفصه را به او گفت و فرمود: چرا آنچه را که من به تو خبر داده‌ام خبر داده‌ای و بعضی از اخبار نیز اعراض کرد و نگفت، یعنی آنچه را که می‌دانست به آنها نفرمود.

بعضی گفته‌اند: رسول خدا ﷺ در خانه‌ی عایشه با ماریه خلوت کرد، حفصه از قضیه مطلع شد، رسول خدا ﷺ به حفصه فرمود: این مطلب را به عایشه نگو و ماریه را بر خودش حرام نمود، و به عایشه خبر داد که پدرش پس از رسول خدا ﷺ حکومت می‌کند و بعد از آن عمر و حفصه این خبر را به عایشه گفت، ولی از رسول خدا ﷺ مخفی می‌کرد و می‌گفت من نگفته‌ام. که خدای تعالی رسولش را از قضیه آگاه ساخت.

و این است معنای قول خدای تعالی: «و اذا سرّ النبیّ الی بعض ازواجه حدیثاً... تا آخر آیه»

بعضی گفته‌اند: رسول خدا ﷺ هر گاه نماز ظهر را می‌خواند نزدیک يك همسرانش می‌رفت، هر گاه نزد حفصه می‌رفت حفصه او را حبس می‌کرد و غسل برای او حاضر می‌ساخت و عایشه از زیاد ماندن رسول خدا ﷺ نزد حفصه ناراحت می‌شد، و لذا عایشه با بعضی از همسران قرار گذاشت که هر گاه رسول خدا ﷺ بر آنها وارد شود همگی بالاتفاق بگویند: از تو بوی

ناخوشایند و بد استشمام می‌شود.

وقتی رسول خدا ﷺ آمد و همه با هم چنین گفتند رسول خدا ﷺ فرمود: پس از این دیگر شربت عسل نخواهم نوشید.

بعضی گفته‌اند: زینب حجش رسول خدا ﷺ را حبس می‌کرد و زیاد نگه می‌داشت پس عایشه با بعضی از همسران قرار گذاشتند که چنین بگویند، چون آنها فهمیدند که رسول خدا ﷺ نزد زینب شربت عسل می‌نوشد.

[وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا] منظور حدیث خلافت ابی بکر و عمر، یا حدیث تحریم ماریه و امر رسول خدا ﷺ به کتمان و مخفی داشتن آن است.

[فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ] وقتی حفصه عایشه را از خبر آگاه کرد.
[وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ] خبر دادن حفصه به عایشه را خداوند آشکار نمود.
[عَلَيْهِ] بر محمد ﷺ.

[عَرَفَ] آن همسر مأمور به کتمان بعضی از خبر را گفت و بعضی را کتمان کرد.

[بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنِ بَعْضٍ] چنانچه گذشت. [فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ] قَالَتْ] حفصه گفت.

[مَنْ أُنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ] سپس خدای تعالی با زبان جبرئیل و محمد ﷺ حفصه و عایشه را مورد خطاب قرار داده و فرمود:

[إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ] از افشاء کردن آنچه که مأمور به کتمان آن شدید، یا از قصد شما به مسموم کردن پیامبر توبه کنید.

[فَقَدْ صَعَتْ قُلُوبُكُمْ] لفظ «فاء» سببیه و جزاء محذوف است.

یعنی از اینکه دلهای شما از حقّ روی گردان شده و به مخالفت با محمد ﷺ روی آورده توبه کنید و این توبه برای شما بهتر است. یا لفظ «فاء» برای جزاء، و قول خدا: «قد صغت قلوبکما» قائم مقام و جانشین جزاء است، و معنی آیه این است که اگر توبه کنید توبه بر شما واجب است، چون دلهای شما از حقّ روی گردانیده است.

و جمع آمده لفظ «قلوب» بدان جهت است که در لغت عرب هر گاه تشبیه‌ای به تشبیه‌ی دیگری اضافه شود تشبیه‌ی اوّل را به صورت جمع می‌آوردند، چون اجتماع دو تشبیه را خوشایند و مکروه می‌دانند، و نیز جمع آوردن لفظ «قلوب» برای اشعار به این است که آن دو زن دارای قلب‌های متعدّد می‌باشند. و این آیه به اتفاق مفسّرین خاصّه و عامّه درباره‌ی عایشه و حفصه نازل شده است.

[وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ] مقصود از «صالح المؤمنین» علی بن ابی طالب ﷺ است.

بعضی گفته‌اند: از عمر بن خطّاب سؤال شد آن دو زن که بر آزار رسول خدا ﷺ همت گماردند چه کسانی بودند؟ گفت: عایشه و حفصه. از امام باقر ﷺ آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ علی ﷺ را دو مرتبه به اصحابش معرفی نمود، یک بار آنجا که فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه» بار دوّم آنجا بود که این آیه نازل شد، که رسول خدا ﷺ

بند رقیّت زیبایت واکند
حفره کن زندان و خود را وارهان

مولوی

۱- کیست مولا آنکه آزادت کند
این جهان زندان و ما زندانیان

دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم این شخص صالح مؤمنین است. از طریق عامه و خاصه روایت شده که مقصود از صالح المؤمنین علی علیه السلام است.

[عَسَى رَبُّهُوَ إِنْ طَلَّقَكَ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ] آوردن ایمان بعد از اسلام برای اشاره به این است که ایمان غیر از اسلام است پس باید طالب آخرت بعد از اسلام طالب ایمان باشد.

[قَنَيْتَ تَبَيْتَ عَبَدْتَ سَأَحْتِ] برخی گفته‌اند: مقصود زنان روزه دار است، چون نبی صلی الله علیه و آله فرمود: سیاحت امت من روزه است، چون امساک و خودداری از خواسته‌های نفس رهایی نفس است، و در رهایی آن سیاحت نفس در ملک ربّ حاصل می‌شود.

بعضی گفته‌اند: مقصود زنانی است که در امر و طاعت خدا جدی هستند، و بعضی گفته‌اند: مقصود زنانی است که به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت کرده‌اند.

[تَبَيْتَ وَأَبْكَارًا] حرف عطف آورد، چون هر دو صفت بمنزله‌ی يك صفت می‌باشند.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا] ای کسانی که با بیعت عامّ نبوی یا با بیعت خاصّ و لوی ایمان آورده‌اید.

[قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ] حفظ کردن و نگهداری شخص نفس خویش را از آتش به این است که آنرا از پیروی شهوت‌ها و غضب‌ها و حيله‌های شیطانی حفظ کند، و حفظ کردن اهل خانه از آتش به این است که آنان را از امر به معروف و نهی از منکر

نماید، به آنان یاد دهد و به کارهای نیک ترغیب و تشویق نماید، از کارهای بد آنان را بر حذر سازد، ولایت و اتباع و بیرون از ولی امر را که غایت غایت‌ها و نهایت نهایت‌هاست به آنان اعلام کند.

از امام صادق علیه السلام آمده است: وقتی این آیه نازل شد مردی از مسلمانان نشسته و گریه می‌کرد و می‌گفت: من در مقابل نفس خودم ناتوان و عاجز که حالا مکلف به نجات اهلم شدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کافی است که آنها را امر کنی به چیزی که خودت را به آن امر می‌کنی و نهی کنی آنها را از چیزی که خودت را از آن نهی می‌کنی و به این مضمون روایات بسیاری از ائمه علیهم السلام وارد شده است.

[عَلَيْهَا مَلَكَةٌ غَلَاظٌ شِدَادُ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ
وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا
تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] این جمله حال یا مستأنف است و لفظ «قول» از جانب ملائکه یا از جانب خدا در تقدیر است.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا] ای کسانی که با بیعت عام ایمان آورده‌اید.
[تُوبُوا إِلَى اللَّهِ] به وسیله بیعت خاص به سوی خدا توبه کنید، یا معنی آیه این است: ای کسانی که با بیعت خاص ایمان آورده‌اید توبه کنید و از مقام نفوس خویش به سوی خدای تعالی برگردید که مظهر او دل‌های شماست.

[تَوْبَةٌ نُّصُوحًا] توبه‌ای که از لگه‌ی بازگشت خالص باشد، یا توبه‌ای که صاحبش را نصیحت کند، بدین گونه که بر گذشته نادم و پشیمان باشد و عازم بر ترك گناه در آینده باشد، یا مقصود توبه‌ای است که پارگی‌های پدید آمده در دین را وصله کند و پارگی‌های را بدوزد، فاصد را

اصلاح نماید.

و لفظ «نصوح» از «نصح» به معنای خیاطت و دوختن است، یا مقصود توبه‌ای است که با دست ولیّ امر در بیعت خاصّ ولوی انجام گیرد، چه آن توبه چیزی است که صاحبش را از هر بدی و غلّ و غشّ رهایی می‌بخشد و آن توبه‌ای است که به وسیله‌ی آن صاحبش هر بدی و رذیلت را می‌بیند و نفسش را در رهایی از آن پند می‌دهد، و آن چیزی است که هر پارگی را که ما قبل از آن برای نفس واقع می‌شود میدوزد و وصله می‌کند.

بدان که توبه برحسب صورت دارای معانی متعددی است، چه معنای توبه این است که انسان بگوید: من به سوی خدا توبه می‌کنم، یا به سوی خدا توبه کردم، یا به نبیّ یا ولیّ زمان خود رجوع کند و به دست او بیعت کند، بیعت عامّ یا بیعت خاصّ.

و بر گناهان قالبی پشیمان شود، بر رذایل نفسانی نادم باشد، بر عقائد باطل نادم گردد، از لحاظ نسبت افعال یا صفات با وجود به خودش برگردد، بر رنگارنگ شدن در مقاماتش نادم باشد و طلب تمکین نماید و به خدا بازگشت نماید.

همه‌ی این معانی توبه است و همه‌ی این معانی بر حسب مراتب اشخاص منظور آیه است.

[عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ] گناهان قالبی و رذائل نفسانی و عقاید باطل و دیدن افعال از نفسهایتان و نسبت صفات به نفسها و انانیّت‌های شما.

[وَيُذْخِلْكُمْ] بعد از ازاله و از بین بردن گناهان.

[جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ] در آخر سوره‌ی آل عمران

بیان جریان نهرها از زیر بهشت‌ها گذشت.

[يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ] با بیعت عام یا

خاص با نبی ﷺ بیعت کردند، ولی مناسب قول خدای تعالی:

[نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ] منظور معنای دوّم

است، و سوره ی تغابن بیان این نور و اینکه آن در قلب مؤمن روشن تر و نورانی تر از خورشید است که روز را روشن می‌کند و از همه ی جهات طرف جلو و راست را اختیار نمود، تا اشعار به دو نفس مطیع باشد که بر حسب دو قوه ی علامه و عمّاله می‌باشد.

و اما دو طرف پشت و چپ پس آن دو برای نفس مطیع نمی‌باشند

بدین معنا که برای نفس در این مرتبه جهت شیطانی و حیوانی نیست، و از آنها به پشت و چپ تعبیر می‌شود و اگر آن دو جهت پیدا کنند دیگر در آن دو قسمت نور وجود پیدا نمی‌کند.

[يَقُولُونَ] به زبان حال و قال گویند: [رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا] چون

مؤمنین با ظهور این نور و صورت ملکوتی از جلوشان حرص و شوقشان شدّت پیدا می‌کند، آتش شوق و طلبشان فزونی می‌یابد، طلب از دیاد و اشتداد آن نور را می‌نمایند تا جایی که برای آنان ذات و اثری باقی نماند، که مثل آنان در آن حال مثل فرش و چراغ است که چه مادامی که دارای ذات و حرکت باشند سکون بر آنها عارض نمی‌شود.

[وَ أَغْفِرْ لَنَا] حدود و نقائص که به ما محلق شده و مانع از اداراک

کامل این نور می‌باشند بر ما ببخش.

[إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ

وَ الْمُتَنَفِّقِينَ] با کفار و منافقین در عالم صغیر و کبیر جهاد کن.

و امام صادق علیه السلام آیه را به صورت «جاهد الکفار بالمنافقین» خوانده است.

و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ وقت با منافقی جنگ نکرد، بلکه همیشه دل آنها را به دست می آورد.

و در خبر دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «جاهد الکفار و المنافقین» چنین نازل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله با کفار مجاهده کرد و علی علیه السلام با منافقین مجاهده نمود، پس جهاد علی علیه السلام جهاد رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

[وَأَغْلَظُ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا] مقصود کفر نفاق است اگر چه نسبت به انبیا و اولیا قرب و نزدیکی داشته باشند.

[أَمْرَاتَ نُوحٍ وَأَمْرَاتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا] دو بنده‌ی مخصوص ما.

[مِنْ عِبَادِنَا] و بود زن نوح و زن لوط تحت اختیار نوح و لوط کنایه از کمال قرب و نزدیک بون آن دو است.

[صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَمْرَاتَ فِرْعَوْنَ] چه اتصال با کفار و معاشرت با آنها به مؤمنین ضرر نمی زند، چنانچه اتصال آسیه و معاشرت و نزدیکی او با فرعون ضرری به آسیه وارد نمی کرد.

[إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ] مقصود از ظالمین قبطی ها بودند که تابع فرعون بودند.

[وَ مَرِيْمَ ۱۰ اَبْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي اَحْصَنَتْ فَرْجَهَا] فرج خویش را از اینکه به آن شود حفظ کرد، یا از نظر کردن خودش به آن خود را حفظ نمود.
[فَنفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوْحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ لَهَا] مقصود از کلمات کلمات وجودی است، و آن مراتب عالم است که مندرج در فرزند آدم است.

و مقصود از کتب احکام نبوت‌ها و رسالت‌ها و آثار و ولایت‌هاست، و از آن جمله است کتب تدوینی.

[وَ كَانَتْ مِنْ اَلْقَانِنِیْنَ] از کاملین در خضوع و عبادت و آوردن لفظ مذکر برای آن است که مریم را از زنان به حساب نیاورد، بلکه از مردان به شمار آید.

از نبی ﷺ روایت شده که فرمود: بسیاری از مردان کامل گشته‌اند، ولی از زنان جز چهار نفر کامل نشده‌اند:

- ۱- آسیه دختر مزاحم زن فرعون
- ۲- مریم دختر عمران
- ۳- خدیجه دختر خویلد
- ۴- فاطمه دختر محمد ﷺ.

۱- مریم: دختر عمران، مادر عیسی علیه السلام، زنی که قرآن به پاکی او شهادت داده است، نامش سی و چهار بار در کلام الله مجید مذکور می‌باشد. قاموس قرآن ج ۶ ص ۲۵۲

(٦٧) سُورَةُ الْمَلِكِ

این سوره مکی است و مشتمل بر سی آیه و بعضی گفته اند مشتمل

بر سی و یک آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبْرَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (١) الَّذِي
خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (٢)
الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ
تَفَوُّتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ (٣) ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ
يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ (٤) وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا
بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ (٥)
وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (٦) إِذَا أُلْقُوا
فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورٌ (٧) تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا
أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ (٨) قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا
نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ (٩)
وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (١٠)
فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ (١١) إِنَّ الَّذِينَ
يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (١٢) وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوِ
أَجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (١٣) أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ
الْلَطِيفُ الْخَبِيرُ (١٤) هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي

مَنَّا كِبَهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ، وَإِلَيْهِ النُّشُورُ (۱۵) ءَأَمِنْتُمْ مِّن فِي السَّمَاءِ
 أَن يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ (۱۶) أَمْ أَمِنْتُمْ مِّن فِي السَّمَاءِ
 أَن يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ (۱۷) وَ لَقَدْ كَذَّبَ
 الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۱۸) أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ
 صَفَّتْ وَ يَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ (۱۹)
 أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَّكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِّن دُونِ الرَّحْمَنِ إِنِ
 الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ (۲۰) أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ
 رِزْقَهُ، بَل لَّجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ (۲۱) أَفَمَن يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ
 أَهْدَىٰ أَمَّن يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۲۲) قُلْ هُوَ الَّذِي
 أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَرَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۲۳)
 قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴) وَ يَقُولُونَ
 مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ
 وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۲۶) فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيَّتْ وَ جَوَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا
 وَ قِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ (۲۷) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكِنِي اللَّهُ
 وَ مَن مَّعِيَ أَوْ رَحِمْنَا فَمَن يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۲۸) قُلْ هُوَ
 الرَّحْمَنُ ءَامَنَّا بِهِ، وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَن هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۹)
 قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ (۳۰)

ترجمه

بزرگ کسی که فرمانروایی به دست اوست و او بر هر کاری تواناست. کسی
 که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را ببازماید که کدام یک نیکو کردارترید، و او
 پیرومند آمرزگار است. کسی که هفت آسمان را تو بر تو آفرید؛ در آفرینش خداوند

رحمان، هیچ‌گونه نابسامانی نمی‌بینی؛ باز چشم بگردان آیا هیچ‌رخنه‌ای می‌بینی؟. سپس دوباره چشم بگردان، چشمت خسته و مانده باز گردد. و به راستی آسمان فرودین را به چراغها [ی ستارگان] آراستیم و آنها را رمانده‌ی شیاطین گردانیم و برای آنان عذاب آتش جهنم، آماده ساختیم. و برای کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند عذاب جهنم [آماده] است، و چه بد سرانجامی است. چون در آنجا افکنده شوند، نعره‌ی آن را می‌شنوند، و آن بر می‌جوشد، نزدیک است که از خشم پاره پاره گردد، هرگاه که گروهی در آن افکنده شوند، نگهبانانش از ایشان پرسند آیا [پیامبر] هشدار دهنده‌ای نزد شما نیامد؟. گویند چرا، هشدار دهنده‌ای نزد ما آمد، آنگاه [او را] تکذیب کردیم و گفتیم خداوند چیزی فرو نفرستاده است، شما جز در گمراهی بزرگ نیستید. و گویند اگر [سخنان آنان را] به سمع قبول می‌شنیدیم یا تعقل می‌کردیم، از زمره‌ی دوزخیان نبودیم. و بدینسان به گناهشان اعتراف می‌کنند، لعنت باد دوزخیان را. بیگمان کسانی که به نمان از پروردگارشان می‌هراسند، آنان از آمرزش و پاداشی عظیم برخوردارند. و سختنان را چه پوشیده دارید چه آشکارش کنید، او از راز دلها آگاه است. آیا کسی که آفریده‌است، علم ندارد؟ حال آنکه اوست باریک بین آگاه. اوست کسی که زمین را برای شمارام گردانید، پس در گوشه و کنار آن رهسپار شوید و از روزی او بخورید و رستاخیز به امر [و در پیشگاه] اوست. آیا از آن که در آسمان است ایمنید که شما را در زمین فرو برد، در حالتی که به ناگهان می‌جنید؟. یا از آن که در آسمان است ایمنید که بر شما شنیدای بفرستد، زودا که بدانید هشدار من چگونه است. و به راستی که پیشینیان آنان تکذیب پیشه کردند پس [بنگر که] عقوبت من چگونه بود. آیا به پرندگان برفراز سرشان ننگریسته‌اند، که بال گشاده‌اند و فرو بندند [آن را]، هیچ کس جز خداوند رحمان آنها را ننگه نمی‌دارد، که او به هر چیزی بیناست. یا کیست آنکه سپاه شماست که شما را در برابر خدای رحمان یاری دهد؟ کافران جز در [توهم و] فریب خوردگی نیستند. یا کیست آنکه اگر [خداوند] روزی‌اش را باز گیرد، شما را روزی دهد؟ حق این است که در گردنکشی و رمیدگی پای می‌فشرند. آیا کسی که به رو در افتاده نگونسار می‌رود، رهیافته‌تر است، یا کسی که استوار بر راه است ره می‌سپارد؟. بگو

او کسی است که شما را پدید آورده‌است و برای شما گوش [ها] و چشم [ها] و قلب [ها] آفریده‌است، چه اندکمایه سپاس می‌گزارید. بگو او کسی است که شما را در زمین پدید آورد و به نزد او محشور می‌شوید. و می‌گویند اگر راست می‌گویید، پس این وعده کی فرا می‌رسد؟ بگو آگاهی [از آن] فقط نزد خداوند است و من فقط هشدار دهنده‌ای آشکارم. و چون آن را نزدیک بینند، چهره‌های کافران اندوهگین شود، و [به آنان] گفته شود، این همان است که آن را [در دنیا از ما به شتاب] می‌طلبیدید. بگو ملاحظه کنید، اگر خداوند مرا و همراهانم را نابود کند، یا بر ما رحمت آورد، پس کیست که کافران را از عذابی دردناک پناه دهد؟ بگو او خداوند رحمان است، که به او ایمان آورده‌ایم و بر او توکل کرده‌ایم، زودا بدانید که چه کسی در گمراهی آشکار است. بگو ملاحظه کنید، اگر آب شما در زمین فرو رود [و ناپدید گردد] چه کسی برای شما آب روان می‌آورد؟

تفسیر

[تَبْرَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ] لفظ «ملك» بر عالم طبع اطلاق می‌شود. ملك در مقابل ملکوت عام است که شامل همه‌ی عالم‌های ارواح است، یا در مقابل ملکوت خاص است که آن عالم مثال است، مشهور نزد اهل فن همین اطلاق است و نیز بر همه‌ی ما سوی‌الله، رسالت و سینه‌ای که با نور رسالت روشن است، نبوت و قلبی که با روشنایی آن روشن شده‌است و بر ولایت که به وسیله‌ی آن تصرّف در بندگان و دعوت آنان به توحید محقق می‌شود اطلاق می‌گردد.

و لفظ «ید» بر وسیله‌ی تصرّف، بر قدرت که مبدأ تصرّف است، بر صفات لطف و قهر خدا، بر دو عالم ملکوت علیا و سفلی اطلاق می‌شود، همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است.

[وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ] همه‌ی ممکنات که در عالم طبع و دو عالم ملکوت واقع شده‌است.

[قَدِيرُ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ] چون مرگ از جمله‌ی عدم ملکه‌هاست و عدم ملکه دارای بهره‌ی ضعیفی از وجود است، هر چیزی که بهره‌ای از وجود داشته‌باشد تعلق خلق و آفرینش به آن صحیح است لذا فرمود: «خلق الموت»

[وَ الْحَيَاةَ] مرگ را مقدم آورد چون مرگ در عالم طبع به وجهی تقدم طبعی بر حیات دارد، یا منظور از بیان آفرینش موت و حیات، تهدید و ترساندن از پیامد انجام کارهای شرّ و ترغیب در انجام دادن کارهای خیر است و مرگ در رساندن این مقصود رساتر و بلیغ‌تر است.

[لِيُنَلُّوْكُمْ أَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا] در این آیه اضافه نفرمود: «أو أسوء عملاً» تا اشاره به این باشد که منظور این است که انسان عمل خویش را نیکوگرداند و بد بودن عمل از عوارض است و علت غایی نیست. و خوب بودن عمل با نیت خوب و کامل محقق می‌شود و نیت خوب با عقل کامل تحقق پیدا می‌کند و لذا در اخبار متعدد وارد شده: مقصود این است که معلوم شود عقل کدام يك کامل‌تر و تمام‌تر است.

از امام صادق عليه السلام روایت شده که فرمود: منظور این نیست که عمل کدام يك بیشترست، بلکه مقصود این است که عمل کدام يك به صواب و واقع نزدیک‌ترست و صواب بودن عمل عبارت از خداترسی و نیت صادق است، سپس فرمود: باقی ماندن بر عمل تا آنجا که عمل خالص شود سخت‌تر از اصل عمل است.

و عمل خالص آن است که بخواهی جز خدا کسی تو را حمد نکند و

نیّت برتر از عملست، آگاه باشید که نیّت همان عمل است، سپس این قول خدا را تلاوت نمود: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» هر کس طبق نیّت خودش عمل می‌کند.

[وَهُوَ الْعَزِيزُ] هیچ مانعی از حکم و اراده او نمی‌تواند باشد، پس بترسند و بر حذر باشند کسانی که مخالفت امر او می‌کنند و عمل بد انجام می‌دهند و امیدوار باشند کسانی که اطاعت او می‌کنند و عمل خوب انجام می‌دهند.

[الْغُفُورُ] و او بخشنده‌است، پس کسانی که گناه کرده و عمل بد انجام داده‌اند نباید مأیوس شوند.

[الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا] لفظ «طباق» مصدر یا جمع است، موصول بدل از «الَّذِي» در «تبارك الَّذِي» است، یا صفت «عزیز» یا خبر بعد از خبرست، یا مبتدأست و خبر آن قول خدای تعالی:

[مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوُّتٍ] می‌باشد و ضمیر عاید لفظ «الرَّحْمَنِ» است که به معنای موصول است.

و منظور از آیه بیان قدرت و حکمت خدا و عنایت به خلق و عدم اهمال آنها بدون ثواب و عقاب است، و مقصود از تفاوت اختلاف در متقن بودن و عدم آن است و از «تفوّت» خوانده شده، آن به معنای تفاوت است.

[فَارْجِعِ الْبَصَرَ] نگاه به آسمان بکن، سپس در نفس خود در خلل آسمان تفکر و تأمل و اندیشه کن، سپس چشمهایت را به آسمان برگردان.
[هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ] آیا انشقاق و خلل و فساد در خلق آسمان

می‌بینی؟

[ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ] دو بار نگاه کن تا خلل و نقص و فساد بیابی،

در اینجا تشبیه مقصود نیست، بلکه منظور تکرار نظر و کثرت آن است.

[يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا]

لفظ «خسأ الكلب» مانند «منع» یعنی او را طرد کرد و از خود راند.

و «خسأ الكلب» یعنی سگ دور شد، مانند لفظ «انخسأ» و «خسی» از باب «علم» و «خسأ البصر» مانند «منع» و خاستی از سگ‌ها و خوک‌ها آنها هستند که دور نگهداشته می‌شوند و نمی‌گذارند به مردم نزدیک گردند.

[وَهُوَ حَسِيرٌ]

از طول مدت دیدن خسته شده و دیگر چشمهایش نمی‌بینند.

و مولوی (ره) در بیان این آیه چه خوب گفته است:

اندر این گردون مکرر کن نظر

زانکه حق فرمود ثم ارجع بصر

يك نظر قانع مشو زين سقف نور

بارها بنگر ببين هل من فطور

چونکه گفتت کاندر این سقف نکو

بارها بنگر چو مرد عیب جو

[وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا]

نزدیکترین آسمانها به زمین، که جنس آسمان طبع نزدیکترین اصناف آسمانها به زمین است، اگر چه ستاره دار از آسمانها آسمان هشتم است، زیرا که آسمانها عالم مثال و عالم نفوس و عالم عقول دورترین آسمانها به زمین است، همچنین است در عالم صغیر آسمان سینه آن است که با اسلام گشوده شده باشد و آسمان قلب آن است که ایمان در آن داخل شده باشد، که این هر دو نزدیکترین آسمانها به زمین بدن و زمین نفس اماره و لوامه است.

[بِمَصْبِيحٍ] با ستارگان صوری یا ستارگان ذکری نفسانی.
 [وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيْطَانِ] ستارگانی ذکری رجوم و
 سنگسار نمودن شیاطین باشد واضح و روشن است.

و اما شهاب‌های آسمانی شیاطین را سنگسار بکنند فلاسفه این
 مطلب را انکار کرده‌اند، چون آنها منکر سقوط ستارگان از محل‌های
 خودشان هستند.

زیرا ستارگان بسیط می‌باشند و مرکب از عناصر نیستند، بلکه آنان
 به همان نحو هستند که خلق شده‌اند بدون آنکه تغییر و تغییری در آنان
 حاصل شود و شهاب‌هایی که دیده می‌شوند در کره‌ی دخان تکون پیدا
 می‌کنند و آنها نمونه‌ای از شهاب‌هایی می‌باشند که شیاطین را سنگسار
 می‌کنند.

وگرنه شیاطین از اهل عالم مثال سفلی می‌باشند و تراحمی بین اهل
 عالم دو مثال و اجزا عالم طبع نیست و در سوره‌ی حجر و سوره‌ی صافات
 بیانی برای این آیه گذشت.

[وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ] در آخرت.
 [وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ إِذَا أُلْقُوا
 فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا] صدایی مانند صدای الاغ، و در سوره‌ی هود بیان
 این مطلب گذشت که در جهنم برای کافرین چنین صدایی هست.

[وَهِيَ تَفُورٌ] آنها را می‌جوشاند، مانند دیگ جوشان که هر چه در
 آن است می‌جوشد.

[تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ] از خشم و غضب بر روی دشمنان خدا
 پراکنده و پخش می‌شود.

[كَلَّمَا أَلْقَىٰ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ وَقَالُوا] در حالی که به عدم تحقیق و عدم تقلید اعتراف می‌کنند می‌گویند:

[لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ] اگر ما می‌شنیدیم و تسلیم اولیا امر می‌شدیم و در تقلید صحیح بودیم.

[أَوْ نَعْقِلُ] اگر با عقل‌های خویش درک می‌کردیم و محقق بودیم و حق را از باطل جدا می‌کردیم در میان اصحاب جهنم نبودیم.
[مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ فَأَعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ] وقتی قصور یا تقصیر خود را در تشخیص حال انبیا دیدند به گناهانشان اعتراف کردند.
[فَسُخِّقُوا أَصْحَابِ السَّعِيرِ] دوری باد بر اصحاب جهنم.

روایت شده که این آیات درباره‌ی دشمنان علی علیه السلام و اولاد علی علیه السلام است، و آیه‌ی بعد درباره‌ی دوستان علی علیه السلام است.

[إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ] در حالی که آنها در غیب از پروردگارشان هستند، یا در حالی که پروردگار در غیب از آنهاست یا به سبب غیبت حال آنها، یا غیبت حلال ربّ که از آنها راضی است یا خشمناک است، و اشاره به این مطلب گذشت که خوف در مقام نفس و ظنّ اوست و خشیت و ترس در مقام نفس است، ولی بعد از رسیدن به پائین‌ترین یا بالاترین مرتبه‌ی علم.

و در سوره‌ی فاطر در تفسیر آیه «أَتَمَّا يَخْشَى اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءِ» بیان خشیت و ترس گذشت.

[لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ] و دو آیه و عید و وعد است برای هر دو

گروه [وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ] این جمله عطف بر یکی از جمله‌های سابق است، چون انشادر معنای خبر است، زیرا امر برای تخییر است، چه معنای آیه این است که شما بین پنهان کردن و آشکار نمودن مخیر هستید، یا به معنای تسویه و مساوی بودن است، یعنی پنهان کردن و آشکار کردن گفتار نزد خدا یکسان است.

[إِنَّهُمْ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] او به سینه‌ها که مخفی تراز قول خفی و پنهان است آگاه می‌باشد، و مقصود از صاحب سینه‌ها خطورات ذهنی و خیالات است، یا نیت‌ها و عزم‌ها؛ یا قوا و استعدادهای پنهان است که صاحب سینه آنها را احساس نمی‌کند.

[أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ] تأکید احاطه‌ی علم او است، زیرا خالق و آفریننده نسبت به مخلوقش جاهل نمی‌باشد.

[وَهُوَ اللَّطِيفُ] و او در علمش لطیف است به نحوی که کوچکترین چیز از علم او بیرون نمی‌ماند.
[الْخَبِيرُ] به باطن کارها آگاه است.

روایت شده که مشرکین بین خودشان چیزهایی می‌گفتند و خداوند رسولش را از سخنان آنان آگاه می‌کرد پس کفار می‌گفتند سخنانتان را پنهان کنید تا خدای محمد ﷺ نشنود و خدای تعالی آنها را بر جهل و نادانی‌شان آگاه کرد.

[هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا] این جمله مستأنف و جواب سؤال مقدر است.

[فَأَمْشُوا] حالا که زمین برای شمارام است پس در اطراف آن راه بروید.

[فِي مَنَابِقِهَا] در نواحی و اطراف زمین.

[وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ] پس از کفران نعمت‌های او و مخالفت امر او بر حذر باشید.

[ءَأَمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ] ملائکه‌ها که در آسمان هستند.
[أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ] زمین را با شما فرو ببرد همان طور که به قارون چنین شد.

[فَإِذَا هِيَ تَمُورُ] زمین قبل از فروریختن یا بعد از آن مضطرب می‌شود. یعنی شما ایمن شدید و کافر به خدا و به نعمت‌هایش شدید و با امر او و امر رسولش دربارهی ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مخالفت می‌کنید.

[أَمْ أَمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا] بر شما سنگریزه بیاندازد، یا باد بفرستد که حامل خاک باشد.

[فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٍ] انذار و عذاب مرا می‌بینید در آن وقت که عذاب بر شما نازل می‌شود.

[وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ] و هر آینه پیش از اینان هم تکذیب کردند پس چگونه است انکار؟! پس شما از آنان عبرت بگیرید، تو ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از تکذیب اینان دل‌گیر مشو.

[أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ] آیا در آیات قدرت او نمی‌نگرند و پرنده‌ها را نمی‌بینند؟! را

[فَوْقَهُمْ صَفَّتٍ] بالهایشان را روی آنها گسترده‌اند.

[وَأَيُّضًا] می‌بندند (بالهایشان را) با پرزدن.

آوردن فعل به صورت مضارع بدان جهت است که پرزدن پرنده تکراری و تدریجی است، فعل مضارع چون دلالت بر استمرار و تجدّد می‌کند مناسب این معناست، به خلاف گستردن بال که آن بر حالت اوّل باقی است و مناسب آن آوردن

لفظ به صورت فاعل است که دلالت بر استمرار می‌کند بدون تجدّد در حدوث.

[مَا يُمَسِّكُهُنَّ] در جوّ کسی آنها را جز خدا نگه نمی‌دارد

[إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ] دقایق آنچه را که مخلوق

به آن محتاج است می‌داند.

و غرض از نظر کردن به پرنده این است که عاقل نظر کند که پرنده از خاک آفریده شده و جزء زمینی بر آن غالب است، در طبع خود طالب مرکز است، خدای تعالی آن را به نحوی خلق کرده که در جوّ زندگی کند، روزی آن نیز غالباً ناشی حرکت در جوّ است، خداوند آن را طوری آفریده که هر آنچه در حرکت و تعیش به آن احتیاج دارد در جوّ مهیّا و آماده باشد، این نیست جز ناشی از فعل حکیم بینا و توانا و این کار نمی‌تواند کار طبیعت آسمان و آسمان‌ها باشد چنانچه دهریون می‌گویند.

و نمی‌تواند کار طبایع زمینی باشد همان‌طور که طبیعیون می‌گویند.

پس از اینجا دانسته می‌شود که مبدأ توانا و دانا و حکیم وجود دارد، و دانسته می‌شود کسی که چیزی از احتیاجات پرنده را مهمل نمی‌گذارد انسان را که اشرف از پرنده است مهمل نمی‌گذارد، و آن را بیهوده نمی‌آفریند.

[أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَّكُمْ] لفظ «أم» منقطعه، و لفظ «من»

استفهام انکاری است، و «هو الذی» خبر آن است.

[يَنْصُرُكُمْ مِّنْ دُونِ الرَّحْمَنِ] لفظ «ينصرکم» حال یا مستأنف و

جواب سؤال مقدر است، یا صفت لفظ «جند» است.

و مفرد آوردن ضمیر به جهت مفرد بودن صورت و لفظ «جند» است، و به

همین جهت بر لفظ «هذا» حمل شده و لفظ «من دون الرحمن» به معنای «من عند الرحمن» متعلق به «ینصرکم» یا حال از فاعل «ینصرکم» می‌باشد، یا به معنای «من غیر الرحمن» است، حال از فاعل «ینصرکم» یا صفت دیگری برای «جند» است، یعنی بت‌های شما و سایر لشکریان شما نمی‌توانند شما را یاری نمایند، پس با چه نیرویی شما نافرمانی مرا می‌کنید؟!

[إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ] غرور از جانب شیطان.
[أَمْ نَهَذَا الَّذِي يَرزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ] اگر خداوند امساک از روزی

بکند.

[رِزْقَهُ بَلْ] اعتماد و تکیه‌ی آنها در مخالفت با خدا بر روزی
دهنده‌ای جز خدا نیست و لیکن آنها در لجاج و استکبار فرو رفته‌اند.
[لَجُؤًا] با نبی ما دشمنی کردند.

[فِي عُتُوٍّ] در استکبار از حق و اهلش و تجاوز از حد در لجالت فرو
رفته‌اند.

[وَنُفُورٍ] از حق و اهلش در نفرت هستند.
[أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ] کسی که بر رویش افتاده‌است
زیرا «کبته» و «أکبته» یعنی «صرعه» او را به رو انداخت، لفظ «أکبت» به معنی
«انکب» لازم و متعدی است.

[أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ] بدون انحراف
از مقصد.

از امام کاظم از این آیه سؤال شد فرمود: خداوند مثل زده‌است،
کسی که از ولایت علی علیه السلام تجاوز نماید مانند کسی است که بر رویش راه
می‌رود، در کارش هدایت نمی‌یابد، هر کس پیرو علی علیه السلام باشد بر راه راست

است و راه راست امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

[قُلْ] ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به قومت بگو.

[هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ] از

اصول احتیاجات انسان آنچه را ذکر کرد که واضح تر است و احتیاج به آن بیشتر.

[قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ] شکر اندک، یا نعمت اندک، یعنی به نعمت

کمی از نعمت‌های خدا شکر می‌کنید.

[قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ] پس اوست

مبدأ و منتهی و فاعل و غایت، او کسی است که در دنیا و آخرت احتیاج بر او دارید.

[وَيَقُولُونَ] قوم تو که منکر بعثت و برانگیخته شدن هستند.

[مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ] به آنها بگو: بعثت و

برانگیخته شدن خارج از زمان و در طول زمان است، نه در عرض آن و شما

از وقت آن در عرض زمان سؤال می‌کنید.

[إِنَّمَا أَعْلَمُ] علم به مرتبه‌ی بعثت در طول زمان نزد خداست.

[عِنْدَ اللَّهِ] از علوی است که مخصوص خداست و غیر خدا آن را نمی‌داند.

[وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ] من از جانب خدا بیم دهنده هستم.

[مُبِينٌ] یعنی روشن و ظاهر است، یا روشن کننده‌ی صدق و

راستی من است.

[فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً] وقتی آنچه را که وعده داده شده نزدیک دیدند.

[سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ] به آنها گفته می‌شود.

[هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ] لفظ «تَدَّعُونَ» با تخفیف دال و تشدید

آن خوانده شده، هر دو به يك معناست، یعنی آنچه که به آن عمل می‌کنید، از خدا

تعجیل آن را می‌خواهید.

بعضی گفته‌اند: «تَدْعُونَ» از «الدَّعْوَى» است، معنای آن این است که شما ادعا می‌کردید که او حق نیست و لفظ «باء» در «به» برای تعدیه یا الصاق است. از امام باقر علیه السلام روایت شده: این آیه درباره‌ی امیر المؤمنین علیه السلام و اصحاب او نازل شده که عمل کردند آنچه را که عمل کردند، آنان امیر المؤمنین علیه السلام را در بهترین جاها می‌بینند پس صورت آنها زشت و سیاه می‌شود و گفته می‌شود: این همان است که شما در مورد او ادعا می‌کردید، کسی که نام او را به خود می‌بستید.

از امام باقر علیه السلام آمده است: وقتی مکان و منزلت علی علیه السلام را از نبی صلی الله علیه و آله می‌بینند از خشم و ناراحتی صورت آنان که کافر شدند زشت و سیاه می‌شود، یعنی آنان که فضل و برتری علی علیه السلام را تکذیب نمودند. و آوردن لفظ ماضی در قول خدا «فَلَمَّا رَأَوْهُ» طبق معنای اول و دوم بدان جهت است که وقوع مطلب حتمی و محقق است. و طبق معنی اخیر به جهت ماضی بودن فعل است.

[قُلْ أَرَأَيْتُمْ] به آنها بگو ای کفار [إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ] اگر خدا مرا بمیراند.

[وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمْنَا] تا آخر عمر اگر ما را نگهدارد.
[فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ] مقصود عذاب دنیا، یا عذاب مرگ، یا عذاب برزخ‌ها، یا عذاب قیامت است و این جواب آنهاست که می‌گفتند «نَتَرَبَّصُّ بِه رِيْبِ الْمُنُونِ»
[قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ] کسی که افاضه‌ی وجود و کمالات وجود بر هر موجودی می‌کند.

[ءَامِنًا بِهِ] ما به او ایمان آورده‌ایم چه شما ایمان بیاورید و چه نیاورید.

[وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا] بر خدا توکل کردیم و دیگر باکی از دشمنی و دوستی شما نداریم.

[فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ] از امام باقر علیه السلام روایت شده: ای گروه تکذیب کنندگان به زودی خواهید دانست درباره‌ی آنچه که من به شما خبر دادم و از طرف پروردگارم مأمور به رسالت آن شدم و آن ولایت علی علیه السلام و امامان بعد از او می باشد چه کسی در گمراهی آشکار است؟ امام باقر علیه السلام فرمود: آیه این چنین نازل شده است.

[قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا] آب در زمین طوری فرورود که دیگر جاری ساختن آن در روی زمین ممکن نباشد و بادلو و غیر آن نیز دسترسی به آب ممکن نباشد.

[فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ] آبی که جاری باشد، یا روشن و ظاهر باد. و چون لفظ آب «الماء» مخصوص به آب عنصری که جسمی است سیال و محیط به زمین نمی باشد، بلکه هر چیزی که سبب نوعی حیات و سبب تماسک و بهم چسبیدن اشیاء خشک و یابس باشد آب نامیده می شود لذا علم و ایمان و افاضات الهی همه نوعی آب است، امام که ایمان به وسیله اوست، ولایت که بیعت خاص ایمان است و ایمان به وسیله‌ی آن حاصل گشته و بذر معرفت در دلها داخل می شود آب است، جمیع مراتب حیات نباتی و حیوانی و انسانی آب می باشند، عقول و ارواح و نفوس کلی و جزئی بشری و حیوانی و نباتی همه آب هستند، روح نفسانی که مرکب قوای درّاکه و حیوانی است که آن نیز مرکب اعضاء است آب است، مشیت که اصل هر اصل و مبدأ هر مبدأ و نهایت است اصل آب هاست، حال که این مطلب را دانستی تصوّر وجوه آیه بر تو آسان می شود و چه خوب گفته است.

مولوی (ره) در بیان وجهی از وجوه آیه:

مقررئ میخواند از روی کتاب
 ماؤکم غوراً ز چشمه بندم آب
 آبرادر چشمه که آرد دگر
 جز من بی مثل و با فضل و خطر
 فلسفیّ منطقیّ مستهان
 میگذشت از سوی مکتب آن زمان
 چونکه بشنید آیت او از ناپسند
 گفت آریم آب را ما با کلند
 شب بخفت و دید او یک شیر مرد
 زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد
 گفت زین دو چشمه چشم ای شقی
 با تبر نوری بیار از صادقی
 روز بر جست و دو چشمش کور دید
 نور فائض از دو چشمش ناپدید

(۶۸) سُورَةُ الْقَلَمِ

این سوره مکی است، برخی گفته‌اند: از اول سوره تا قول خدای تعالی: «سنسمه علی الخرطوم» مکی است و ما بعدش تا قول خدا: «لو کانوا یعلمون» مدنی است و ما بعد آن تا قول خدای تعالی: «یکتوبون» مکی است و بعد از آن مدنی است و این سوره پنجاه و دو آیه است.

آیات ۷۵-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (۱) مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (۲)
وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (۳) وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (۴)
فَسْتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ (۵) بِأَبْيَعِكُمْ الْمَفْتُونُ (۶) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ
ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۷) فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ (۸)
وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ (۹) وَلَا تُطِعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ (۱۰) هَمَّازٍ
مَّشَاءٍ بَنَمِيمٍ (۱۱) مَتَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲) عَتَلٍ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ (۱۳)
أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ (۱۴) إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ (۱۵) سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ (۱۶) إِنَّا بَلَوْنَهُمْ كَمَا بَلَوْنَا
أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ (۱۷) وَلَا يَسْتَشْنُونَ (۱۸)
فَطَافَ عَلَيْهَا طَآئِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ (۱۹) فَأَصْبَحَتْ
كَالصَّرِيمِ (۲۰) فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ (۲۱) أَنْ أَعْدُوا عَلَيَّ حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ

صَرِمِينَ (٢٢) فَاَنْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ (٢٣) اَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا اَلْيَوْمَ
 عَلَيْكُمْ مَسْكِينُ (٢٤) وَغَدُوا عَلٰى حَرْدٍ قَدْرَيْنَ (٢٥) فَلَمَّا رَاَوْهَا
 قَالُوا اِنَّا لَضَالُّونَ (٢٦) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (٢٧) قَالَ اَوْ سَطُّهُمْ اَلَمْ اَقُلْ
 لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ (٢٨) قَالُوا سُبْحٰنَ رَبِّنَا اِنَّا كُنَّا ظٰلِمِينَ (٢٩)
 فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ يَتَلَوَّمُونَ (٣٠) قَالُوا يٰوَيْلَنَا اِنَّا كُنَّا
 طٰغِيْنَ (٣١) عَسٰى رَبُّنَا اَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا اِنَّا اِلٰى رَبِّنَا رٰغِبُونَ (٣٢)
 كَذٰلِكَ اَلْعَذَابُ وَ اَلْعَذَابُ الْاٰخِرَةُ اَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (٣٣) اِنَّ
 لِّلْمُتَّقِيْنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنٰتٍ اَلْنَعِيْمِ (٣٤) اَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِيْنَ
 كَالْمُجْرِمِيْنَ (٣٥) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (٣٦) اَمْ لَكُمْ كِتٰبٌ فِيْهِ
 تَدْرُسُونَ (٣٧) اِنَّ لَكُمْ فِيْهِ لَمَّا تَخَيَّرُونَ (٣٨) اَمْ لَكُمْ اٰيْمٰنٌ عَلَيْنَا
 بَلِغَةَ اِلٰى يَوْمِ اَلْقِيٰمَةِ اِنَّ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُونَ (٣٩) سَلُّهُمْ اَيُّهُمْ بِذٰلِكَ
 زَعِيْمٌ (٤٠) اَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَاْتُوْا بِشُرَكَائِهِمْ اِنْ كَانُوْا صٰدِقِيْنَ (٤١)
 يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ اِلٰى السُّجُوْدِ فَلَا يَسْتَطِيْعُونَ (٤٢)
 خَشِيْعَةً اَبْصَرُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوْا يُدْعَوْنَ اِلٰى السُّجُوْدِ وَهُمْ
 سٰلِمُونَ (٤٣) فَذَرْنِيْ وَ مَنْ يُكٰذِبُ بِهٰذَا اَلْحَدِيْثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ
 مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (٤٤) وَ اَمْلِيْ لَهُمْ اِنَّ كَيْدِيْ مَتِيْنٌ (٤٥) اَمْ تَسْأَلُهُمْ
 اَجْرًا فَهُمْ مِّنْ مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ (٤٦) اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ (٤٧)
 فَاَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تَكُنْ كَصٰحِبِ الْاُحُوْتِ اِذْ نَادٰى وَ هُوَ مَكْظُوْمٌ (٤٨)
 لَّوْلَا اَنْ تَدْرٰكَهُ وَ نِعْمَةٌ مِّنْ رَبِّيْ لَنُبَذَ بِالْعَرَاۗءِ وَ هُوَ مَذْمُوْمٌ (٤٩)
 فَاَجْتَبٰهُ رَبُّهُ وَ فَجَعَلَهُ مِنْ اَلصّٰلِحِيْنَ (٥٠) وَ اِنْ يَكَادُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا

لِيُزَلِّقُونَكَ بِأَبْصَرِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (۵۱)
 وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۵۲)

ترجمه

ن [نون]، سوگند به قلم و آنچه نویسند. تو - به لطف پروردگارت - دیوانه نیستی. و تو را پاداشی ناکاسته [بی‌منت] است. و تو دارای اخلاق بسیار بزرگواران‌ه‌ای هستی. زودا که بنگری و بنگرند. که کدام يك از شما دیوانه‌اید. بیگمان پروردگارت داناتر است به کسانی که از راه او به در افتاده‌اند، و همو به رهیافتگان داناتر است. پس از منکران اطاعت مکن. خوش دارند که با آنان سازگاری کنی تا با تو سازگاری کنند. و از هیچ بیهوده - سوگند خوار بی‌مقداری اطاعت کن. عیبجوی روانه در پی سخن چینی. بازدارنده از نیکی، تجاوزگر گناهکار. درشتخوی و بعد از اینهمه، ناپاک‌زاد. به خاطر آنکه مالدار است و صاحب پسران. چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید افسانه‌های پیشینیان است. زودا که بر بینی [او] نشانه‌ای بگذاریم. ما آنان را آزموده‌ایم، همچنانکه باغداران را هم آزموده‌ایم؛ آنگاه که سوگند خوردند که صبحگاهان میوه‌های آن را بازچینند. و ان شاء الله نگفتند. سپس بلایی شبانه از جانب پروردگارت، در حالی که ایشان خفته بودند، بر آن زد. و مانند خاکستر سیاه شد. [آنان بی‌خبر] صبحگاهان همدیگر را فراخواندند. که اگر میوه چین هستید، پگاه به سراغ کشتزارتان بروید. سپس رهسپار شدند، در حالی که آهسته با همدیگر سخن می‌گفتند. که مبادا بینوایی به آنجا بر شما وارد شود. بامدادان در حالی که بر منع [مستمدان] توانا بودند، رهسپار شدند. و چون آن [باغ سیاه سوخته] را دیدند [تکان خوردند و] گفتند ما گمگشته‌ایم. نه، مثل اینکه، بی‌بهره‌ایم. بهترینشان گفت مگر به شما نگفته بودم که چرا تسبیح [و ان شاء الله] نمی‌گویید؟ گفتند پاک است پروردگاران، ما خود ستمکار بودیم. سپس به سرزنش به همدیگر روی آوردند. گفتند وای بر ما، ما سرکش بوده‌ایم. چه بسا پروردگاران بهتر از آن را برایمان جانشین گرداند؛ ما به سوی پروردگاران می‌گراییم. این چنین است عذاب؛ و اگر می‌دانستند عذاب اخروی سهمگین‌تر است.

برای پرهیزگاران در نزد پروردگارشان بهشت‌های پر ناز و نعمت است. آیا مسلمانان را همانند گناهکاران می‌شماریم؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟ یا مگر کتابی دارید که در آنها مطالعه می‌کنید. که در آن برای شما هر چه آرزو کنید هست؟ یا شما را پیمان‌هایی است با ما که حکم آن تا قیامت باقی باشد که هر چه حکم کنید برای شما باشد؟ از ایشان بپرس که کدام يك از آنان ضامن این امر است؟ یا شرکایی دارند، پس اگر راست می‌گویند شریکانشان را به میان آورند. روزی که هنگامه بالا گیرد و آنان را به سجده دعوت کنند ولی نتوانند. دیدگان‌شان [از ترس] فرو افتاده باشد؛ غبار خفت و خواری بر رخسارشان نشسته؛ و چنین بود که به سجده دعوت می‌شدند و تندرست بودند. پس مرا با کسانی که این سخن را تکذیب می‌کنند، وابگذار؛ زودا که آهسته آهسته به نحوی که در نیابند، فرو خواهی‌مشان گرفت. و مهلتشان می‌دهم، زیرا تدبیر من سخت استوار است. یا مگر از آنان مزدی درخواست می‌کنی، و آنان زیر بار تاوانی، گرانبارند؟ یا مگر علم و اسرار غیب با ایشان است و از روی آن می‌نویسند؟ پس در انتظار حکم پروردگارت شکیبایی کن و همانند همدم ماهی [= یونس] مباش که [در تاریکی] ندا در داد و خشم فرو خورده بود. اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را دستگیری نمی‌کرد، به کرانه [ی بی آب و علف] افکنده شده بود و قابل ملامت بود. سپس پروردگارش او را برگزید و از شایستگی‌اش قرار داد. و بسیار نزدیک بود که کافران چون قرآن را شنیدند، تورا با دیدگان‌شان آسیب برسانند و گفتند او دیوانه است. حال آنکه آن جز پندی برای جهانیان نیست.

تفسیر

[ن] از امام صادق علیه السلام روایت شده، و اما (ن) پس آن نهی است در بهشت، خدای تعالی به آن نهر فرموده: جامد شو، پس جامد شده و مداد گشته است، سپس به قلم فرموده، بنویس، پس قلم در لوح محفوظ آنچه را که واقع شده و آنچه را که واقع خواهد شد تا روز قیامت همه را نوشت. پس مداد از نور است، قلم قلم از نور است و لوح لوحی از نور است.

و به این معنا و مضمون اخباری بسیاری با اختلاف در الفاظ وارد شده، بعضی گفته‌اند: مقصود ماهی است که زمین‌ها روی آن قرار گرفته. و بعضی معتقدند: آن لوحی از نور است، بعضی گفته‌اند: مقصود دوات است.

و بعضی گفته‌اند: آن مطلق ماهی در دریاست. و بعضی گفته‌اند: آن از نامهای سوره است، بعضی آن را از حروف اسم رحمان می‌دانند، بعضی گفته‌اند: آن از اسماء محمد ﷺ است و شاید تو پس از مطلبی که در اوّل بقره گذشت باسانی بتوانی بین این اقوال وفق دهی.

و بدانی که «ن» کنایه از مرتبه‌ای از مراتب عالم است، محمد ﷺ با جمیع مراتب عالم متحد است، مراتب عالم مراتب سعه و گستره‌ی وجود خدای تعالی است و سوره ظهور همان مرتبه است.

[وَأَلْقَمَ] بعضی گفته‌اند: مقصود از قلم مطلق قلم است و خداوند به آن سوگند یاد کرده، چون منافع آن برای مردم بسیار است.

زیرا قلم یکی از دو زبان انسان، بلکه شریفترین زبان او است، زیرا زبان نمی‌تواند آنچه را که در قلب است به کسانی که از از حیث زمان یا مکان دور هستند برساند، در حالی که قلم می‌تواند چنین کاری را انجام دهد. و از سوی دیگر کلام از حین صدور فانی می‌شود اگر اثر آن در قلب شنونده باقی بماند غالباً تا آخر عمر باقی نمی‌ماند، اگر هم اثر بماند برای بعد از سامع باقی نمی‌ماند، به خلاف نوشته‌ی قلم، چنانچه گفته شده، بیان دو نوع است، بیان زبان و بیان انگشتان و قلم، بیان زبان را گذشت زمان از بین می‌برد، بیان قلم‌ها تا آخر می‌ماند، با قلم است که احکام ادیان حفظ می‌شود، امور عالم استقامت پیدا می‌کند، چنانچه گفته شده: قوام دنیا به

دو چیز است: قلم و شمشیر و شمشیر زیر قلم است. و گفته شده:

ان یخدم القلم السیف الذی خصعت

له الرقاب و دانت حذره الأمم

کذا قضی الله للأقلام مذبرئت

انّ السیوف لها هذا رهفت خدم

و روایت شده که مقصود از قلم، قلم اعلی است که همه‌ی گذشته و

آینده را نوشته است و آن ملائکه‌ای از ملائکه‌هاست.

[وَمَا يَسْطُرُونَ] سوگند یاد کرد و به نوشته‌ها، یا به ملائکه‌هایی

که می‌نویسند آنچه را که گذشته و آنچه را که می‌آید، یا ملائکه‌هایی که

احوال زمینی‌ها را می‌نویسند، یا سوگند به نویسندگانی اعمال یاد کرد که

اعمال بنی آدم را می‌نویسند، یا مقصود مردمانی هستند که کتابهای

آسمانی و احکام الهی و شرایع حق و فنون و صنایع زندگی و بدهی‌ها و

معامله‌ها و حسابهای خلق را می‌نویسند.

[مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ] لفظ «بنعمة ربك» حال و لفظ «باء»

برای مصاحبه است و عامل در آن معنای نفی است، یا لفظ «باء» برای سببیت و

متعلق به معنای نفی است.

[وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا] جهت تبلیغ و تحمل مشقت‌های آن تو دارای اجر

هستی.

[غَيْرَ مَمْنُونٍ] پاداش همیشه‌گی، یا بدون منت.

[وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ] لفظ «خلق» با يك ضمّه و با دو ضمّه به

معنای عادت و طعیت و مروّت و دین است، و همه‌ی این معانی در اینجا

مناسب است، ولیکن مقصود عادت است.

زیرا منظور از آیه این است که تو اخلاق و عادت‌ی داری که هر چیز ناگوار بر تو وارد شود تحمّل می‌کنی، در حالیکه آن مسائل غیر تو را تغییر می‌دهد، تو را چه در ظاهر و چه در باطن تغییر نمی‌دهد.

و مانند این عادت و اخلاق بزرگ محقق نمی‌شود مگر از ناحیه‌ی دین بزرگ که آن ولایت علی علیه السلام ولایت مطلق است، چه کسی که از مقام بشریت ترقی کند و بالا رود و به مقام ولایت مطلق برسد جمیع اوصاف زشت او که همان اخلاق حیوانی و رذایل نفسانی است به اوصاف ملکی مبدّل می‌شود، آن عبارت از خصلت‌ها و صفت‌های نیکو است، که از جمله‌ی آنها مروّت کامل است.

و سبب همه‌ی این معانی طبع کامل، مزاج معتدل است، که در اخبار به دین و اسلام تفسیر شده‌است.

از امام صادق علیه السلام آمده‌است: خدای تعالی نبیّ خود صلی الله علیه و آله را ادب آموخت، ادب او را نیکو گردانید، آنگاه که ادب او را کامل نمود فرمود: «أَنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ»

در خبر دیگری است: خداوند نبیّ خویش را ادب نمود، تأدیب او را نیکو گردانید، سپس فرمود: «خَذَا الْعَفْوُ وَأَمْرٌ بِالْعُرُوفِ وَاعْرَاضُ عَنِ الْجَاهِلِينَ»، پس وقتی این چنین شد نازل نمود: «أَنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ»

[فَسْتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ] لفظ «باء» به معنای «مع» و لفظ «المفتون» به معنای مصدر یا اسم مفعول است، معنای آن این است که با کدام يك از شماست عقل مفتون، یا از باب تجرید است، یعنی مرد مفتون با کدام يك از شماست.

یا لفظ «باء» زایده، یا به معنای «فی» است یعنی در کدام يك از دو

گروه از شما مفتون است.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه دوستی من به طور خالص به قلب او داخل شده باشد، دوستی من خالصانه به قلب کسی وارد نشده مگر آنکه دوستی علی علیه السلام به قلب او وارد شده باشد، یا علی دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند مرا دوست دارد و تو را دشمن و مبعوض.

دو نفر از منافقین گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله‌ی این جوان آزمایش شده‌است، پس خدای تعالی نازل فرمود: «مستبصر و یبصرون بأیکم المفتون» فرمود: این آیه تا آخر آیات درباره‌ی آن دو مرد نازل شده‌است.

[إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ] سیل و راه خدا ولایت علی علیه السلام است و هر کس که راه ولایت را گم کند در حقیقت مجنون است.
[وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ] کسانی که به ولایت راه یافته‌اند.
[فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ] تکذیب کنندگان خدا، یا تو درباره‌ی علی علیه السلام یا تکذیب کنندگان علی علیه السلام.

[وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ] مداهنه و ادهان ظاهر کردن خلاف آن چیزی است که در ضمیر و دل است و به معنای غش و حيله و نیرنگ است.
[فَيُدْهِنُونَ] آنان غش، یا نفاق تو را، یا مدارا کردن تو را، که خلاف ما فی الضمیر خود را اظهار کنی دوست دارند، تا بتوانند بعد از تو غش و حيله کنند، یا دوست دارند تو غش کنی تا آنان به طور استمرار به غش و حيله ادامه دهند.

و قمی گفته: یعنی دوست دارند تو درباره‌ی علی علیه السلام غش کنی تا

آنان نیز با تو غش نمایند.

[وَلَا تُطْعَمُ كُلُّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ] این جمله تأکید جمله‌ی اوّل، تبدیل تکذیب کنندگان به اوصاف دیگر است تا همه‌ی آن اوصاف مورد ذمّ قرار گیرد، زیرا که هر دروغگویی سوگند بسیار یاد می‌کند، هر کس که سوگند زیاد یاد کند نزد خلق و نزد خدا خوار می‌شود، چه زیادی سوگند ناشی از این است که شخص گوینده خوارست و سخن او مورد قبول نیست و زیادی سوگند خود نیز موجب خواری است.

[هَمَّازٍ] عیب جو و طعنه زن. [مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ] لفظ «النّم» به معنای سخن چینی و فریب دادن، بالا بردن سخن است تا آن را اشاعه دهد و افساد کند، به معنی تزئین کلام نیز هست و نمیم و نیمه اسم آن است.

[مَنْعًا لِلْخَيْرِ] یعنی قوا و مدارك و اهل مملکتش را از خیرهای حقیقی‌شان منع می‌کند، آن خیرات عبارت از تسلیم آنها نسبت به ولیّ امرشان و عقل می‌باشد سپس آنها را از خیرهای مجازی‌شان که لازمه‌ی خیرات حقیقی هستند منع می‌کند، سپس اهل مملکت بزرگ را از خیرهای حقیقی و پس از آن از خیرهای مجازی منع می‌کند.

[مُعْتَدٍ] از حدّ تجاوز کرده، یا بر خودش به سبب طغیان بر امام ظلم کرده. [أَثِيمٍ] کسی که زیاد گناه می‌کند.

[عُتْلٌ] لفظ «عتلّ» یعنی پرخور و خسیس و شکم پرست و تندخو.

[بَعْدَ ذَلِكَ] بعد از آن صفات زشت که ذکر شد.

[زَنِيمٍ] لفظ «زنیم» کسی است که خود را به قومی ملحق سازد که از آن قوم نباشد، به معنای زنا زاده و لئیم و پست که در پستی و حرص و

از معروف باشد نیز آمده‌است.

از نبی ﷺ وقتی از او از «عتلّ زنیم» سؤال شد آمده‌است که فرمود: او کسی است که اخلاق تندی دارد و غالباً بدن او صحیح است و مریض نمی‌شود، زیاد می‌خورد و زیاد می‌آشامد، دارای طعام و شراب است و به مردم ظلم و ستم می‌کند و شکم گشادی دارد.

از علی رضی الله عنه آمده‌است: «زنیم» کسی است که اصل ندارد.

قمی گفته: منظور از «خیر» امیر المؤمنین رضی الله عنه است، و «معتد» یعنی بر او تجاوز و اعتداء شده، و تجاوز کننده پس از تجاوز «عتلّ» است، فرمود: «عتلّ» یعنی کفر بزرگ، و «زنیم» یعنی زنا زاده.

[أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَيْنَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ ۚ آيَتُنَا قَالَ أَسْطِيرُ الْأَوْلِيْنَ] بیان اساطیر مکرر گذشته است.

بعضی گفته‌اند: این آیات درباره‌ی ولید بن مغیره نازل شده‌است که عشیره‌اش را از اسلام منع می‌کرد، دارایی زیادی داشت، دارای ده فرزند بود و به آنها و بستگانش می‌گفت: هر کس از شما اسلام آورد بخشش و یاری خود را از او منع می‌کنم، و او زنا زاده بود و پدرش پس از هیجده سال از تولدش ادّعی او را نمود.

[سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ] بر دماغ او علامت و داغ می‌گذاریم، بعضی گفته‌اند، در روز بدر بینی ولید مجروح شد و اثر آن ماند، بعضی گفته‌اند: کنایه از ذلیل کردن و نهایت ذلّت است.

قمی گفته: «اساطیر الأولین» یعنی دروغهای پیشینیان، در مورد «سنسمه علی الخرطوم» گفته است: آیه مربوط به رجعت است، هنگامی که امیر المؤمنین رضی الله عنه رجعت می‌کند و دشمنانش بر می‌گردند با داغ

کننده‌ای که در دستش می‌باشد آنها را داغ می‌کند همان طور که حیوانات و چهارپایان بر بینی و دو لب داغ می‌شوند.

[إِنَّا بَلَوْنَهُمْ] ما اهل مکه را با قحطی و گرسنگی آزمایش و مبتلا کردیم.
[كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ] چنانچه صاحبان باغ و بستان را مبتلا ساختیم، همان باغ معهود که صاحبانش آماده می‌شدند و می‌خواستند بدون آنکه کسی بفهمد و بدون آنکه ان شاء الله بگویند میوه‌ی باغ را بچینند، ولی وقتی که داخل باغ شدند دیدند هیچ میوه‌ای نمانده، و آن باغ در نه میلی صنعاء یمن قرار داشت. و به آن رضوان می‌گفتند.

[إِذْ أَقْسَمُوا] مالکین و صاحبان باغ سوگند یاد کردند و توافق کردند که صبح میوه‌ی باغ را بچینند.

[لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ] هنگام صبح.

[وَلَا يَسْتَتْنُونَ] «ان شاء الله» نگفتند، و «ان شاء الله» استثناء نامیده شده، چون مشتمل بر اخراج از مشیت و خواست گوینده و تعلیق بر مشیت و خواست خداوند است.

[فَطَافَ عَلَيْهَا طَآئِفٌ] گرمای سختی آمد یا سرمای شدید.

[مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ] هنگام صبح آن باغ مانند خاکستر شد.

[كَالصَّرِيمِ] مانند باغی شد که میوه‌هایش از بین رفته، یا با

سوختن مانند شب تاریک شد، یا با سفید شدن برگها و سبز نبودن مانند روز روشن شد، چه لفظ «صریم» بر شب و روز هر دو اطلاق می‌شود.

[فَتَنَادَوْا] همدیگر را صدا می‌کردند.

[مُصْبِحِينَ] هنگام صبح.

[أَنَّ أَغْدُوا عَلَى حَزْبِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَرِمِينَ فَاَنْطَلَقُوا] به سوی باغشان رفتند تا میوه بچینند.

[وَهُمْ يَتَخَفْتُونَ] رفتن خود را مخفی می‌کردند.
[أَنَّ لَا يَدْخُلْنَهَا] لفظ «أَنَّ لَا يَدْخُلْنَهَا» مفعول «يتخافتون» است، بدون واسطه یا به واسطه‌ی «باء» حرف جرّ.

[الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ وَغَدُوا عَلَى حَرْدٍ] تصمیم بر منع فقراء داشتند، یا در تصمیم و کارشان جدّی بودند، یا تصمیم داشتند هنگام چیدن میوه بر فقرا غضب کنند.

[قَلْدِرِينَ] پیش خودشان چنین نقشه می‌کشیدند و خیال می‌کردند بر این کار توانا هستند.

[فَلَمَّا] وقتی داخل بستان خود شدند و بستان را آنچنان سوخته دیدند گفتند ما راه را گم کرده‌ایم.

[رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ] ما راه باغ خویش را گم کرده‌ایم، چون این باغ شبیه باغ ما نیست، یا ما راه حقّ را در کار خویش گم کرده‌ایم، چون خواستیم فقراء را از میوه منع کنیم و لذا به عقاب و عذاب گرفتار شدیم.

[بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ] یعنی بلکه این باغ باغ ماست، ولی ما چون فقراء را از میوه‌ی آن منع کردیم خود نیز از آن محروم شدیم.

[قَالَ أَوْ سَطُّهُمْ] متوسط از جهت سنّ، یا عادل‌ترین، یا برترین، یا عاقل‌ترین آنها.

[أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ] من نگفتم به شما که چرا خدا را تسبیح و تنزیه نمی‌کنید تا شکر نعمت‌های او و حقوق او را ادا کنید یا نماز بگذارید.

[قَالُوا] در حالی که اعتراف بر ستمگری بر نفس نموده و در مقام

تنزیه مقام حق برآمده‌اند گفتند:

[سُبْحٰنَ رَبِّنَا اِنَّا كُنَّا ظٰلِمِيْنَ فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ يَتَلَوُّوْنَ مَوْنَ قَالُوْا] در حالی که اعتراف به طغیان و سرکشی خود می‌کردند گفتند:
[يٰوَيْلَنَا] ای قوم وای بر ما، یا از غایت ترس و وحشت و تعجب
فریاد وای بر ما سر دادند.

[اِنَّا كُنَّا طٰغِيْنَ] این جمله هنگام شدت غضب و ناامیدی گفته
می‌شود و نیز هنگام توجه به خدا و توبه و پشیمانی بر افراط کاری این
جمله گفته می‌شود.

[عَسٰى رَبُّنَا اَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا] و این جمله دلالت می‌کند بر
توبه و پشیمانی آنها از کاری که انجام داده‌اند.

[اِنَّا اِلٰى رَبِّنَا رٰغِبُوْنَ كَذٰلِكَ الْعَذَابُ وَ لَعَذَابُ] این چنین است
عذاب دنیا، و عذاب آخرت بزرگتر است.

[الْاٰخِرَةُ اَكْبَرُ لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ] به عبدالله بن مسعود نسبت داده شده
که گفت: به من رسیده‌است که قوم مخلص شدند و خداوند راستی آنها را در اخلاص
دانست و عوض آن باغ به آنها باغ دیگری داد که به آن «حیوان» گفته می‌شود، در آن
باغ انگور است که قاطر خوشه‌ی آن را حمل می‌کند.

ابو خالد یمامی گفته: من آن باغ را دیده‌ام و دیدم که هر يك شاخه‌ی
انگورتان مانند مرد سیاهی است که ایستاده‌باشد.

[اِنَّ لِلْمُتَّقِيْنَ] کسانی که از معاصی یا از دیدن خودشان پرهیز می‌کنند.
[عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّتِ النَّعِيْمِ] آیا برای آنها بهشت‌هایی قرار
نداده‌ایم؟

[اَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِيْنَ كَالْمُجْرِمِيْنَ] کفار می‌گفتند اگر بعثت و جزاء

باشد همان طور که محمد ﷺ می‌گوید پس حال مادر آخرت بهتر از مسلمین است همان طور که در دنیا چنین است.

و اگر کفار چنین سخنی را با زبانشان هم نمی‌گفتند زبان حالشان چنین بود، پس خدای تعالی فرمود: این گفته‌ی آنها گمان فاسد و زعم و باطل است.

[مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ] چگونه بر خدا حکم می‌کنید به چیزی که جاهل و نادان هم به آن راضی نیست؟ یا چگونه بین خودتان حکم می‌کنید به ترجیح کافر معاند بر مسلمان موافق؟

[أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ] یا شما دارای کتابی هستید که این سخنان را در آن می‌خوانید، در حالی که شما کتابی ندارید و کتاب خدا که قرآن است بر خلاف آن را حکم می‌کند.

[إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ] لفظ «تدرسون» معلق از عمل است یا استفهام است به تقدیر ادات استفهام بنابر آنکه جمله استیناف باشد. [أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَلِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ] بر ما ثابت است تا روز قیامت، یا کامل و باقی است.

[إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ] جواب قسم است. [سَلُّهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ] از آنان سؤال کن به کدام يك از آنچه که ذکر شد گمان می‌برند از اینکه مسلمین را مثل مجرمین قرار دهیم یا شرکایی برای خدا سراغ دارند که آن شرکاء کفار را مانند مسلمین قرار دهند.

[زَعِيمٌ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ] شریکای برای خدا داشته باشند که آنها را مانند مسلمین قرار دهند.

[فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ] اگر در عوایشان راست می‌گویند، امر «فلیأتوا» برای تعجیز است.

[يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ] لفظ «یوم» ظرف قول خدای تعالی: «فلیأتوا» است، یا معنای آن این است که شریکان خدا را در دنیا بیاورند تا ما بدانیم که آنها شریکانی دارند و لفظ «یوم یکشف» ظرف قول خدای تعالی: «ترهقههم ذلّة» است و کنایه از هول و هراس آن روز و شدت آن است.

زیرا وقتی کار شدید شود و انسان احتیاج به فرار پیدا کند ساقش را باز می‌کند، یعنی روزی که کار بر آنها سخت شود، یا مقصود این است که ساق بدن اخروی باز شود، چون بدن دنیوی مانند حجاب و لباس برای بدن اخروی است، بلکه به خاطر ساق بدن اخروی و اراده‌ی آن لفظ «ساق» را نکره آورد، تا اشاره به ناشناخته بودن آن شود، یا اشاره به تفخیم و بزرگداشت آن باشد.

یا معنای آن این است که کشف از گرفتاری و سختی بزرگ می‌کند، چون از شدت و سختی با لفظ «ساق» کنایه می‌شود، و این است معنی قول خدا: «و التفتت الساق بالساق» یا مقصود رزوی است که اصل امور و حقیقت آن کشف می‌شود.

[وَايْدُعُونَ اِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ] چون استکبار کفار از سجود در دنیا به صورت عدم توانایی سجده در آخرت ظاهر می‌شود. از دو امام عليه السلام آمده است که فرمودند: قوم ناتوان و عاجز شدند، هیبت و ترس بر آنان وارد شد، چشم‌ها باز ماند و دلها به حنجره‌ها رسید، زیرا پشیمانی و خواری و ذلت بر آنان وارد شد. از امام رضا عليه السلام آمده است که فرمود: حجابی از نور کشف می‌شود و مؤمنین به حالت سجده می‌افتند و کمرهای منافقین به حالت خم باقی می‌ماند و نمی‌توانند سجده کنند.

[خَشِيعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَهِقُهُمْ ذِلَّةٌ] از شدت هول و هراس و زیادی

سختی‌ها.

[وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ] در دنیا سالم بودند، از امام صادق عليه السلام آمده است: یعنی آنها توانایی سجده را داشتند و قمی گفته: یعنی کشف می‌شود از اموری که پنهان و مخفی است، و کشف می‌شود از آنچه که از حق آل محمد صلی الله علیه و آله غصب کرده‌اند و دعوت به سجود می‌شوند.

قمی گفته: برای امیر المؤمنین کشف می‌شود و گردن‌های آنان مانند شاخهای گاو می‌شود و دیگر نمی‌توانند سجده نمایند و این عقوبتی است برای آنان، چون اینان در دنیا اطاعت امر خدا را در باره‌ی علی ۷ نکردند. و این است معنی قول خدای تعالی: «و قد كانوا يدعون إلى السجود و هم سالمون» یعنی در دنیا دعوت به ولایت علی عليه السلام می‌شدند در حالی که آنها توانایی داشتند.

[فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ] حدیث ولایت علی عليه السلام

این جمله تهدید رسایی برای آنان است.

[سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي

مَتِينٌ] این آیه در سوره‌ی اعراف گذشت.

[أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَّغْرَمٍ مُثْقَلُونَ] این آیه در سوره‌ی طور

گذشت.

[أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ] آنها از غیب چیزی می‌نویسند

که بدان وسیله از تو بی‌نیاز می‌شوند و حکم می‌کنند.

[فَاصْبِرْ] منتظر باش [لِحُكْمِ رَبِّكَ] منتظر حکم پروردگارت

درباره‌ی آنها باش و در نفرین بر آنها عجله نکن، یا بر اذیت آنها و تدبیر و اندیشه‌ی آنها درباره‌ی منع علی علیه السلام از حقّ خویش به خاطر حکم پروردگارت صبر کن و در نفرین بر آنها عجله نکن.

[وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخُوتِ] مانند یونس بن مَتّی نباش که در نفرین بر قومش عجله کرد، پس خدا وعده‌ی عذاب داد، توبه‌ی قومش را پذیرفت و عذاب را از آنها برداشت، یونس خشمناک شد و از آنها فرار کرد و در شکم ماهی گرفتار شد.

[إِذْ نَادَىٰ] در شکم ماهی خدا را ندا کرد، یا از خدا عذاب برای قومش خواست.

[وَهُوَ مَكْظُومٌ] از خشم بر قومش پر بود، از امام باقر علیه السلام آمده‌است: یعنی اندوهناک بود.

[لَوْلَا أَن تَدْرَكَهُ نِعْمَةٌ مِّن رَّبِّهِ] آن نعمت عبارت از قبول توبه‌ی یونس و مهربانی بر اوست.

[لَنْبِذٍ بِالْعَرَاءِ] زمان خالی از درخت و گیاه و سقف.
[وَهُوَ مَذْمُومٌ فَاِجْتَبَاهُ رَبُّهُ] او را از شکم ماهی خارج ساخت، او را به زمینی سایه دار انداخت و دوباره او را رسول قومش قرار داد.

[فَجَعَلَهُ وَمِنَ الصَّالِحِينَ وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزِلُّوكَ بِأَبْصَرِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ] محمد صلی الله علیه و آله یا قرآن، یا قرآن ولایت علی علیه السلام.

[إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ] بعضی گفته‌اند: این آیه هنگام نزول قرآن و قرائت آن نازل شد، چون در آن هنگام از شدت بغض و حسد طوری به رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه می‌کردند که نزدیک می‌شد با نظر کردن او را مصروع

سازند.

در خبر آمده‌است: این آیه وقتی نازل شد که رسول خدا ﷺ بازوی علی را گرفت و او را بلند کرد و فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» که در آن هنگام کفار به همدیگر می‌گفتند: به چشمان او نگاه کنید که چگونه می‌چرخد، گویی دو چشم دیوانه است.

و بعضی گفته‌اند: درباره‌ی چشم زخم نازل شده‌است، چون روایت شده که در بنی اسد کسانی بودند که چشم می‌زدند و بعضی می‌خواستند رسول خدا ﷺ را چشم بزنند.

و در روایت آمده‌است: چشم بد مرد را داخل قبر و شتر را داخل دیگ می‌کند.

روایت شده که امام صادق علیه السلام به مسجد غدیر مرور نمود، پس نگاه به سمت چپ مسجد کرد و فرمود: آنجا جای پای رسول خدا ۹ است که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» سپس به جانب دیگر نظر افکند و فرمود: آنجا خیمه‌ی بعضی از منافقین است، وقتی دیدند امام دستش را بلند کرده به همدیگر گفتند: به چشمان او نگاه کنید که چگونه می‌چرخد گویی که دو چشم دیوانه است. پس جبرئیل نازل شده و این آیه را آورد.

(٦٩) سُورَةُ الْحَاقَّةِ

این سوره مکی است و مشتمل بر پنجاه و یک آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَاقَّةُ (١) مَا الْحَاقَّةُ (٢) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ (٣) كَذَّبَتْ
ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ (٤) فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ (٥) وَأَمَّا عَادٌ
فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ (٦) سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَنِيَةً
أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ (٧)
فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِّنْ بَاقِيَةٍ (٨) وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَتُ
بِالْخَاطِئَةِ (٩) فَعَصُوا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَاخَذَهُمْ أَخْذَةً رَّابِيَةً (١٠) إِنَّا لَمَّا
طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ (١١) لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا
أُذُنٌ وَعَيْتٌ (١٢) فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ (١٣) وَحُمِلَتِ
الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً (١٤) فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (١٥)
وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ (١٦) وَالْمَلِكُ عَلَى
أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَةٌ (١٧) يَوْمَئِذٍ
تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ (١٨) فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ
فَيَقُولُ هَآؤُمْ أَقْرَأُ وَأَكْتَسِبْتُ (١٩) إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلْكٌ حِسَابِيَّةٌ (٢٠)
فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ (٢١) فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (٢٢) قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ (٢٣)
كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ (٢٤) وَأَمَّا مَنْ

أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ، فَيَقُولُ يَلَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ (۲۵) وَلَمْ
 أَدْرِ مَا حِسَابِيهِ (۲۶) يَلَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ (۲۷) مَا أَغْنَىٰ عَنِّي
 مَالِيهِ (۲۸) هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ (۲۹) خُذُوهُ فَغُلُّوهُ (۳۰) ثُمَّ
 الْجَحِيمَ صَلُّوهُ (۳۱) ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ (۳۲)
 إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ (۳۳) وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ
 الْمِسْكِينِ (۳۴) فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ (۳۵) وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِن
 غُسْلِيْنٍ (۳۶) لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ (۳۷) فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ (۳۸)
 وَمَا لَا تُبْصِرُونَ (۳۹) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۴۰) وَمَا
 هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ (۴۱) وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا
 تَذَكَّرُونَ (۴۲) تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ (۴۳) وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا
 بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ (۴۴) لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (۴۵) ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ
 الْوَتِينَ (۴۶) فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ (۴۷) وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ
 لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ (۴۹) وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ
 عَلَى الْكَافِرِينَ (۵۰) وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ (۵۱) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ
 الْعَظِيمِ (۵۲)

ترجمه

حاقّه. حاقّه چیست. و چه دانی حاقّه چیست؟. قوم ثمود و عاد، در هم کوب
 [/قیامت] را دروغ انگاشتند. و اما ثمود، بر اثر طغیان خود به نابودی کشیده شدند.
 و اما عاد، با تندبادی سخت سرد و بنیان کن به نابودی کشیده شدند. که خداوند آن
 را هفت شب و هشت روز پیوسته بر آنان گماشت و آن قوم را در آن حال از پا
 درافتاده بینی؛ گویی ایشان خرما بنانی هستند ریشه کن شده. پس آیا اثری از ایشان

بازمانده می‌بینی؟ و فرعون و پیشینیان او و [اهل] شهرهای نگونسار، طغیان پیش آوردند. سپس از پیامبر پروردگارشان نافرمانی کردند، آنگاه [خداوند] آنان را به مؤاخذه‌ای سخت فرو گرفت. ما آنگاه که سیلاب طغیان کرد، شما را در کشتی سوار کردیم. تا سرانجام آن را پند آموزی برای شما گردانیم، و گوشه‌های نیوشا آن را فراگیرد. و چون دمی یگانه در صور دمیده شود. و زمین و کوهها برداشته شده و یکباره در هم کوبیده شود. پس در چنین روزی واقعه [ی قیامت] روی دهد. و آسمان از هم بشکافتد و آن در چنین روزی سست پیوند است. و فرشتگان بر کناره‌ها [ی آسمان] ایستاده باشند، و عرش پروردگارت را در آن روز هشت تن بر فرازشان حمل می‌کنند. در چنین روزی [بر خداوند] عرضه شوید، و هیچ رازتان پوشیده نماند. سپس هر کس که کار نامه‌اش به دست راستش داده شود، [شادمانه] گوید بیایید کارنامه‌ی مرا بخوانید. به یقین می‌دانستم که با حساب و کتاب خود مواجه خواهم شد. آنگاه او در زندگی پسندیده‌ای است. در بهشتی برین. که میوه‌هایش دسترس است. [به آنان گویند] به خاطر آنچه در روزگاران گذشته انجام داده‌اید، به گوارایی بخورید و بیاشامید. و اما کسی که کارنامه‌اش به دست چپش داده شود، [سوگمندان] گوید ای کاش کارنامه‌ام به من داده نمی‌شد. و نمی‌دانستم حساب و کتابم چیست. کاش آن [مرگ] فیصله دهنده بود. مال و منال من به کار من نیامد. دستگاه من از دستم برفت. [گویند] او را فرو گیرید و در بندش کنید. سپس به دوزخش در آورید. سپس در زنجیری که طولش هفتاد ذرع است، بندش کنید. که او به خداوند بزرگ ایمان نمی‌ورزید. و بر اطعام بینوا ترغیب نمی‌کرد. حال امروز و اینجا دوستی ندارد. و نه خوارکی، بجز زردابه. که آن را جز خطا کاران نمی‌خورند. پس به آنچه می‌بینید سوگند می‌خورم. و به آنچه نمی‌بینید. که آن [قرآن] سخن فرستاده‌ی گرامی است. و سخن هیچ شاعری نیست، چه اندک ایمان می‌آورید. و سخن هیچ کاهنی نیست، چه اندک پند می‌گیرید. و فرو فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیان است. و اگر بر ما سخنانی می‌بست. دست راستش را می‌گرفتیم. سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم. و هیچ يك از شما مدافع او نبود. و آن پند آموزی برای پرهیزگاران است. و ما به یقین می‌دانیم که از میان شما تکذیب کنندگانی هستند. و

آن [پیام]، مایه‌ی حسرتی بر کافران است. و آن [پیام]، حق‌الیقین است. پس به نام پروردگارت که بزرگ است، تسبیح گوی.

تفسیر

[الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ] لفظ «الْحَاقَّةُ» از «حَقٌّ» یعنی واجب یا ثابت شد. یا از «حَقٌّ يَحِقُّ» از باب «نصر» از «حَاقَّتْ، فحَقَّتْهُ احْقَهُ» از مغالبه و غلبه کردن. به هر معنی گرفته شود، نامیدن قیامت به «حَاقَّةُ» از آن جهت است که قیامت محقق و ثابت است، یا از باب این است که قیامت بر کافرین غلبه می‌کند و آنها را باطل می‌سازد، یا از باب این است که امور در قیامت حق است و حق در قیامت ثابت می‌شود، و باطل در آنجا باطل می‌شود، و در نتیجه جمله از قبیل وصف به حال متعلق موصوف می‌باشد، و استفهام از قیامت و آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر برای بزرگداشت و برانگیختن تعجب می‌باشد.

[وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ] انکار دانستن رسول خدا ﷺ با استفهام انکاری که دلالت بر مبالغه می‌کند، آوردن اسم ظاهر بجای ضمیر، آوردن استفهام، همه‌ی اینها دلالت بر بزرگداشت و تفضیم می‌کند.

[كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ] روز قیامت «قارعه» نامیده شده، چون قیامت دلهای کفار را با هول و هراس و وحشت‌هایش می‌کوبد. یا سرهای آنان را با تازیانه‌هایی از آتش می‌کوبند، پس این کفار به تکذیب قیامت و سرانجام و عاقبت خویش نظر کنند تا از تکذیب باز ایستند.

[فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ] صدا و لرزه‌ی بیش از حد، چنانچه مکرر گذشت.

[وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ] داستان قوم عاد مکرر

گذشته است، در سوره‌ی فصلت و در سوره‌ی قمر بیان باد صرصر گذشت.
[سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ] در سوره‌ی قمر بیان
روزهای هشتگانه گذشت، و قصه‌ی عاد و ثمود نیز سابقاً گذشت.

[حُسُومًا] لفظ «حسوم» با ضمّه به معنی شومی و خستگی در کار
است و ممکن است جمع «حاسم» به معنی قاطع یا مانع باشد. و معنی آیه
هشت روز شوم، یا روز متوالی، یا هشت روزی که حیات آنان را قطع
می‌کند، یا مانع آنها بشود. قمی گفته: ماه به سبب زحل نحس شده بود.

[فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى] قوم را در آنجا مردگانی می‌بینی.
[كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ] مانند درخت خرماى تو خالی، آنها را
پس از خروج ارواح تشبیه به درخت نخل تو خالی کرد.

[فَهَلْ تَرَى لَهُم مِّنْ بَاقِيَةٍ وَ جَاءَ فِرْعَوْنُ وَ مَن قَبْلَهُ] امت‌های
قبل از فرعون و لفظ «من قبله» با کسره‌ی قاف و فتحه‌ی باء خوانده شده،
یعنی کسانی که نزد فرعون و از پیروان او هستند.

[وَ الْمُوْتِفِكَتُ] قریه‌های قوم لوط و شهرهایی که بر قوم لوط
برگردانیده شده.

[بِالْخَاطِئَةِ] خطا [فَعَصُوا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ] پروردگارشان
آنها را گرفت.

[أَخْذَةً رَّابِيَةً] مانند زیادی عمل آنها در زشتی، یا زیادتر از خطای
آنها به آنها عذاب دادیم.

[إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ] وقتی که آب در امت نوح طغیان کرد.
[حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ] کشتی جاری، یعنی پدران شما را و خود
شما را در اصلاب پدرانتان در کشتی حمل کردیم.

[لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أذُنٌ وَعِيَةٌ] طغیان آب، حمل شما در کشتی، هلاک کردن کافرین و نجات دادن مؤمنین همه‌ی این کارها تذکره و یاد آوری و پند برای شماست و گوشنی شنوای هوشمندان آنرا خواهد شنید. و برای اشاره به تأویل روایت شده که رسول خدا ﷺ به علی عليه السلام فرمود، یا علی خدای تعالی به من امر فرموده که من تو را نزدیک گردانم، و تو را دور نگردانم، و تو را بیاموزم، و تو گوش شنوا داری، و حق است بر خدا که تو شنوا و هشیار باشی، پس این آیه نازل شد: «و تعیها أذن واعیه» و در این حدیث مختصر اشاره‌ای به تأویل است.

چون در این حدیث است: وقتی آب دریای شور از زمین هیولایی با آب آسمان هواها ملاقات کرد، دو آب به هم رسیده طغیان کردند، شما را در کشتی نوح حمل کردیم که آن کشتی شریعت است که هر کس آن را سوار شد نجات پیدا می‌کند و هر کس تخلف نماید هلاک می‌گردد، یا کشتی ولایت است که آن مرکب نجات دهنده‌ی حقیقی است، که مثل عترت او مثل سفینه‌ی نوح عليه السلام است هر کس سوار شد نجات پیدا می‌کند و تخلف کننده‌ی از آن هلاک می‌شود.

همه‌ی این کارها از طغیان آب، یا سوار شدن کشتی، یا خود کشتی که همان شریعت یا طریقت است تذکره و یاد آوری امور آخرت است و شریعت یا طریقت آداب آن را بگوشی می‌سپارد، یا این تذکره و یاد آوری گوشهای شنوا و بیدار است یعنی صلاحیت آن را دارد که هر چه می‌شنود و می‌بیند آن را به هوش بسپارد.

در روایت آمده است: وقتی این آیه نازل شد رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی از خدای عزّ و جلّ خواسته‌ام که گوشهای شنوا و هوشمند را گوش

تو قرار دهد.

در روایت دیگری فرمود: بارالها آن را گوش علی عَلَيْهِ السَّلَامُ قرار بده.
 [فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْحَةٌ وَاحِدَةٌ] وقتی قیامت و بزرگی آن را
 ذکر کرد، جهت برانگیختن هول و هراس و ایجاد تهدید آن را تفصیل داد.
 مقصود از نفخ نفخ اوّل یا دوّم است و توصیف به یکی بودن نفخ
 برای اشعار به اختصار و سهولت آن است، مانند قول خدای تعالی: «و ما
 امرنا إلاّ واحدة کلمح بالبصر»

[وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ] زمین از جای خود بلند شود.
 [وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً] زمین و کوه خرد و شکسته
 می‌شوند، و توصیف به «واحدة» مانند توصیف نفخ است.
 مقصود این است که زمین مانند صحرای باز می‌شود که هیچ پستی
 و بلندی در آن دیده نشود.

[فَيَوْمَ مَئِيذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ] قیامت، قیامت از آن جهت واقعه
 نامیده شده که وقوع آن حتمی است.
 [وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَ مَئِيذٍ وَاهِيَةٌ] بنای با عظمت آسمان
 در آن روز سست شود.
 [وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا] جنس ملائکه با آن کثرت بر اطراف
 آسمان قرار می‌گیرند.

[وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَّةٌ] از نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 روایت شده: حاملین عرش امروز چهار نفرند، و آنگاه که روز قیامت شود
 چهار نفر دیگر به آنه کمک می‌کنند و در مجموع هشت نفر می‌شوند.
 و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است: حاملین عرش- و عرش عبارت از علم

است. هشت نفر می‌باشند، چهار نفر از ماست و چهار دیگر از هر کس که خدا بخواهد.

بدان که عرش به وجهی همه‌ی مخلوقات و به وجهی علم، و به وجهی وجود مطلق است که آن اضافه اشراقی خدای تعالی به همان وجهی است که به سوی حق تعالی است و حاملین عرش در نزول چهار ملائکه هستند که آنها ملائکه مقرب می‌باشند، در صعود و بازگشت نفوس به سوی خدای تعالی حاملین عرش هشت می‌شوند، که چهار آنها از ملائکه‌های مقرب و چهار دیگر از نفوس کامل از انبیاء مرسلین می‌باشند که به بالاترین درجات کاملین رسیده و با ملائکه‌های مقرب متحد گشته‌اند.

[يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ] لفظ «لاتخفی» با تاء و یاء

هر دو خوانده شده

[خَافِيَةٌ] لفظ «خافية» صفت نفس یا فعل یا خصلت یا خطور ذهنی

است، یا مصدر یا اسم فاعل است و لفظ «تاء» برای مبالغه است نه تأنیث.

[فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ] این جمله عطف است از قبیل عطف

تفصیل بر اجمال [بِئَمِينِهِ فَيَقُولُ] از خوشحالی می‌گوید:

[هَآؤُمْ أَقْرَأُ وَأَكْتَسِبُهُ] لفظ «ها» اسم فعل «خذ» می‌باشد، و گاهی

ممدود می‌گردد و کاف خطاب به آن ملحق می‌شود، و مانند ضمائر متصرف

است و صیغه سازی می‌شود و بر حسب حال مخاطب جمع و تشنیه و مفرد

می‌شود، گاهی با تصریف همزه از الحاق کاف خطاب و تصریف آن استغنا و

حاصل می‌شود، پس گفته می‌شود: هاء با فتحه‌ی همزه، و هاء با کسره همزه،

هاؤما، هاؤم و هاؤن.

[إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلْقٍ حِسَابِيَه] و چون علوم نفس مغیر با معلومات آن می باشد و انفکاک علم از معلوم جایز است مانند ظنون، لذا بیشتر اوقات از علم‌ها تعبیر به ظنون و گمان‌ها می شود، چنانچه مکرر گذشت و معنای آیه این است که من در دنیا یقین داشتم که حسابم را نزد پروردگارم ملاقات می کنم پس بر طبق یقین خویش عمل کردم.

از امام صادق علیه السلام آمده است: هر امتی از امام زمان آن امت محاسبه می کند، و ائمه علیهم السلام دوستان و دشمنانشان را از سیما و قیافه می شناسند و این است معنای قول خدا: «و علی الأعراف رجال یعرفون» و اینان ائمه علیهم السلام می باشند که سیمای مردم را می شناسند، نامه‌ی دوستانشان را به دست راستشان می دهند بدون حساب به بهشت می روند و نامه‌ی دشمنانشان را به دست چپ آنها می دهند که بی حساب به سوی آتش می روند، دوستان ائمه هر گاه به نامه‌ی اعمال خویش نظر کنند به برادرانشان می گویند: «هاؤم اقرؤا کتابیه انئی ظننت انئی ملاق حسابیه».

[فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَّاضِيَةٍ] صاحب آن زندگی به آن زندگی راضی است و بعضی گفته اند: «راضیه» به معنای «مرضیه» است.

[فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ] بهشتی که از همه‌ی بهشت‌ها بالاتر است.
[قُطُوفُهَا] لفظ «قُطُوف» جمع «قُطْف» با کسره به معنای خوشه‌ی انگورست و نام میوه‌های چیده شده است، «قُطْفُ الْعَنْبِ» از باب «ضرب» یعنی انگور را چید.

[دَائِيَةً] میوه‌های آن که وقت چیدن آنها رسیده برای کسی که ایستاده و نشسته نزدیک است.

[كُلُّوْا] این جمله حال یا مستأنف به تقدیر قول است.
 [وَأَشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ] اعمال خوبی
 که در گذشته انجام دادید.

[وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَبِشْمَالِهِ] بعضی گفته‌اند: این آیه
 درباره‌ی معاویه نازل شده‌است.

[فَيَقُولُ يَلَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيهِ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيهِ] چون
 عاقبت بد و ثبوت عمل‌های زشت را می‌بیند می‌گوید: کاش نامه‌ی عمل من
 به دستم داده نمی‌شد.

[يَلَيْتَهَا] ای کاش می‌مردم و زنده نمی‌شدم. [كَانَتْ الْقَاضِيَةَ]
 دیگر زنده نمی‌شدم. [مَا أَغْنَى] خدایا عذاب مرا بی‌نیاز نکرد از آنچه که
 داشتم از اموال و اولاد.

[عَنِّي مَالِيهِ] آنچه که برای من بود از پیروان و اولاد و اموال، یا
 اموال من که در دنیا آنها را جمع کرده بودم مرا بی‌نیاز نکرد.

[هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ] سلطنت یا مسلط بودن من که به من
 دستور کارهایی را در دنیا می‌داد از بین رفت، یا سلطان من که آن را شریک
 خدا قرار می‌دادم، یا برای خودم شفیع نزد خدا قرار می‌دادم از بین رفت.

[خُذُوهُ] این جمله حال یا مستأنف به تقدیر قول است.
 [فَعَلُّوْهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوْهُ] او را داخل جهنم نمایید.

[ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوْهُ] امام صادق علیه السلام
 آن سلسله زنجیر را این چنین توصیف کرده که اگر یک حلقه از آن در دنیا
 قرار داده شود دنیا از آتش و حرارت آن آب می‌شود.

و از امام صادق علیه السلام آمده‌است: معاویه صاحب آن سلسله بود که

خدای تعالی فرمود: «فی سلسله ذرعاها... تا آخر».

از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: من پشت پدرم علیه السلام بودم در حالی که او سوار بر قاطرش بود، وقتی به قاطرش نگاه کردم ناگهان دیدم او پیرمردی است که در گردنش زنجیر است و مردی به دنبال آن روان است. پس گفت: ای علی بن الحسین علیه السلام مرا سیراب کن و به من آب بده، آن مرد که پشت سر او بود گفت: به او آب ندهید، خدا او را سیراب نکند. امام باقر علیه السلام فرمود: آن مرد معاویه بود.

قمی گفته: معنای سلسله‌ی هفتاد متری در باطن عبارت از هفتاد ستمگر و جبّار است بدان که انسان بین حیوانیت و ملکیت واقع شده است، و نفس او دارای وجهی به حیوانیت و وجهی به ملکیت، از این دو جهت تعبیر به چپ و راست می‌شود، اگر انسان از جهت و وجهی حیوانیت کاری انجام دهد آن کار در آن سمت از نفس ثبت می‌شود که پشت سر حیوانیت است و در ازای آن نامه‌ی عمل است که در دست نویسنده بدیها و سیئات است، پس آن عمل را نویسنده بدیها در نامه‌ی ثبت می‌کند، خواه آن عمل بر حسب صورت از طاعت‌ها باشد، یا از معاصی و گناهان باشد. و لذا در حق ناصبی وارد شده: نماز بخواند یا زنا کند و آنگاه که آن عمل کننده در روز قیامت مبعوث و برانگیخته شود عمل و کار او که در صفحه‌ی نفس پست می‌باشد متمثل و مجسم می‌شود و نامه‌ی عملش که نویسنده‌ی بدیها نوشته از همان جهت می‌آید که شمال و چپ نفس و انسان است.

و اما اگر عمل او از ناحیه‌ی ملکی باشد آن عمل نخست در صفحه‌ی نفس ملکی ثبت می‌شود که در ازاء آن کتابی است که در دست نویسنده‌ی خوبی‌هاست، که نویسنده‌ی خوبی‌ها آن عمل را در نامه‌ی حسنات ثبت می‌کند، خواه آن عمل بر

حسب صورت از بدیها و سیئات باشد یا از حسنات و خوبی‌ها.
 و این معنا یکی از وجوه تبدیل شدن بدیها به خوبی‌هاست، و آنگاه که این عمل در قیامت برانگیخته می‌شود صورت عمل که در طرف راست و بالای نفس است متمثل می‌شود، نامه‌اش از همان جهت آورده می‌شود و صورت عملش را در صفحه‌ی نفسش و در نامه‌اش در نهایت خوبی و زیبایی می‌بیند و خوشحال می‌شود و از شدت وجد و سرور و خوشحالی می‌گوید: «هاؤم اقرؤا کتابیه»
 [إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمُسْكِينِ] او صاحب خیر و دارای کار خوبی نبود، نه بر حسب قوه علامه و نه بر حسب قوه‌ی عماله.

[فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَهْنَا حَمِيمٌ] دیگر برای او یاور و خویش و نزدیکی در آن روز نیست، زیرا نسبت‌های جسمانی منقطع می‌شود و نسبت‌های روحانی و الهی هم که نداشته‌است، چون حصول نسبت روحانی نمی‌شود مگر با ایمان به خدا به وسیله‌ی بیعت عام یا خاص، پس او در این موقف و در این حالت نه خویش جسمانی دارد و نه خویشی روحانی.
 [وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلِينٍ] غسلین آب کثیفی است که از لباس و نحو آن هنگام شستن بیرون می‌آید مانند غساله و نیز چیزی است که از پوستهای اهل آتش بیرون می‌آید، آنچه که حرارت آن شدید باشد و نیز نام درختی در آتش است و طعامی جز غسلین به او داده نمی‌شود، چون او از طعام خودش کسی را اطعام نمی‌کرد تا عوض آن طعام پاکیزه و خوب به او بدهند.

[لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ] گناهکاران، از «خطئ الرجل» یعنی گناه کرد به عمد یا خطا.

[فَلَا أُقْسِمُ] لفظ «لا» زایده برای تأکید و زیاد شدن آن در قسم شایع

است.

[بِمَا تُبْصِرُونَ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ] هر چیزی که صلاحیت دیده شدن دارد و آنچه که صلاحیت دیده شدن ندارد.

[إِنَّهُ] قرآن، یا قرآن ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ.

[لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ] و گفتار رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن جهت که رسول است جز از جانب مرسل نیست خواه مقصود از رسول جبرئیل باشد یا

محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

[وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ] چنانچه گاهی می‌گویند او شاعر است.

[قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ] چنانچه گاهی چنین می‌گویند.

[قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ] لفظ «قلیلاً» صفت مفعول مطلق محذوف است، یا

ظرف «تذکرون» می‌باشد، و لفظ «ما» زایده برای تأکید یا صفت «قلیلاً» است.

در جنب نفی شعر بودن کلام رسول صفت ایمان را آورد، چون تمیز اینکه کلام رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جانب خداست و شعر نیست احتیاج به ایمان عام یا خاص دارد، یا احتیاج به اذعان به خدا و روز قیامت دارد، تا معلوم شود که مضمون کلام جز الهی و اخروی و عقلی نیست به خلاف شعر که آن غالباً امر خیالی نفسانی است.

و در جانب نفی کاهن بودن تذکر و یادآوری را آورد، چون در تمیز قرآن از کهنانت که آن هم اخبار به غیب است تنها ایمان کافی نیست، بلکه احتیاج به تذکر و یادآوری حالت کاهن و حالت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اقوال آنها دارد و نیز باید متذکر این مطلب باشد که حالت کاهن شبیه حالت اشخاص الهی و اخروی نیست و حال و قول رسول شبیه حال کاهنین و غیب گویای شیطانی نیست.

[تَنْزِيلٌ] بلکه قرآن تنزیل از جانب پروردگار عالمیان است.

[مَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ لَوْ تَقَوَّلَ] بدعت و افترا نماید.

[عَلَيْنَا] بر ما دروغ ببندد.

[بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ] از اعضای بدن او جانب

راست را می‌گیریم، چنانچه از اعضای بدن جنایتکار مستحق عذاب

دستش را می‌گیرند، ذکر یمین و طرف راست برای آن است که آن اشرف

اطراف بدن است و در دلالت بر ذلت و خواری رساتر است.

یا مقصود این است که دست او را جهت قطع کردن و بریدن

می‌گیریم، یعنی دست او را قطع می‌کنیم، چون او سارق و دزد در دین

است، و دست راست سارق باید قطع شود.

یا او را با قوت و نیروی خویش می‌گیریم، استعمال یمین و راست

در قوت و نیرو برای آن است که قدرت و توانایی غالباً بر دست ظاهر

می‌شود و طرف راست قوی‌ترین طرف‌های بدن است.

[ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ] لفظ «وتین» ریسمان قلب است که اگر قطع

شود صاحبش هلاک می‌شود، و قطع کردن آن کنایه از نابود ساختن است.

[فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ] هیچ یک از شما نمی‌تواند مانع

باشد و لفظ «حاجزین» را جمع آورد، چون حمل بر لفظ «أحد» شده که در سیاق نفی

مفید عموم است.

[وَإِنَّهُ] قرآن یا قرآن ولایت علی عليه السلام.

[لَتَذَكَّرَ لِّلْمُتَّقِينَ] بیان تقوی و مراتب آن در اوّل بقره گذشت.

[وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ]

وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ] مکرّر این مطلب گذشته است

که مقصود از تسبیح ربّ تنزیه لطیفه‌ی انسانی است که آن مظهر خداست، و آن به وجهی ربّ است، به وجهی اسم ربّ است اعمّ از آنکه تسبیح معلق بر الله شود یا بر ربّ یا بر اسم ربّ و لفظ «باء» در اینجا صله‌ی تسبیح است تا لصوق و اتصال را تأکید کند، یا سبّیه است.

از امام کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود: «اِنَّه لَقَوْلُ رَسُولِ كَرِيمٍ» یعنی سخن جبرئیل از جانب خداست در ولایت علی علیه السلام فرمود: کفّار گفتند: محمّد صلی الله علیه و آله درباره‌ی علی علیه السلام به خدا دروغ بسته، و خداوند او را به این کار درباره‌ی علی علیه السلام امر نکرده است.

پس خدای تعالی برای رفع این اتهام قرآنی نازل کرد و فرمود: ولایت علی علیه السلام تنزیل از جانب پروردگار عالمیان است.

«انّ ولایة علی علیه السلام تنزیل من ربّ العالمین و لو تقول علینا محمّد صلی الله علیه و آله بعض الاّ قایل... تا آخر آیه».

سپس گفتار را با عطف ادامه داد و فرمود: ولایت علی علیه السلام تذکره و یادآوری متقین است، علی حسرت بر کافرین است و ولایت او حقّ الیقین است، پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی، یعنی پروردگار بزرگت را شکر کن که این فضل را به تو عطا کرده است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و ولایت او را اظهار نمود آن دو نفر با هم گفتند: به خدا سوگند این سخن و این کار از جانب خدا نیست، و این چیزی نیست مگر آنکه محمّد صلی الله علیه و آله می‌خواهد به پسر عمویش شرافت دهد. پس خدای تعالی نازل نمود: «و لو تقول علینا... الی آخر»

و در خبر دیگری آمده است: این آیه درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام و

معاویه علیه ما علیه نازل شده است.

(۷۰) سُورَةُ الْمَعَارِجِ

این سوره مکی و دارای ۴۴ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ (۱) لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ (۲) مِّنَ
اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ (۳) تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ
مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (۴) فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (۵) إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ
بَعِيدًا (۶) وَتَرَنَهُ قَرِيبًا (۷) يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ (۸)
وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (۹) وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا (۱۰)
يُبْصِرُونَهُمْ يُودُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ بِبَنِيهِ (۱۱)
وَ صَحِيْبَتِهِ وَأَخِيهِ (۱۲) وَ فَصِيْلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ (۱۳) وَ مَنْ فِي
الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ (۱۴) كَلَّا إِنَّهَا لَأُظْيَىٰ (۱۵) نَزَّاعَةً لِّلشَّوْىِ (۱۶)
تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّىٰ (۱۷) وَ جَمَعَ فَأَوْعَىٰ (۱۸) إِنَّ الْأَنْسَانَ
خُلِقَ هَلُوعًا (۱۹) إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (۲۰) وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ
مُنُوعًا (۲۱) إِلَّا الْمُصَلِّينَ (۲۲) الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَأْمُونَ (۲۳)
(۲۴) وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (۲۴) لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ (۲۵)
وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۲۶) وَ الَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ
مُشْفِقُونَ (۲۷) إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَا مُنَّوْنَ (۲۸) وَ الَّذِينَ هُمْ

لِفِرْوَجِهِمْ حَافِظُونَ (۲۹) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ
فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۳۰) فَمَنْ أَتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْعَادُونَ (۳۱) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۳۲) وَالَّذِينَ
هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَائِمُونَ (۳۳) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۳۴)
أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ (۳۵) فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ
مُهْطِعِينَ (۳۶) عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ (۳۷) أَلَيْسَ كُلُّ
أَمْرٍ مِّنْهُمْ أَنْ يَدْخُلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ (۳۸) كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّمَّا يَعْلَمُونَ (۳۹)
فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغْرِبِ إِنَّا لَقَدِرُونَ (۴۰) عَلَىٰ
أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۴۱) فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا
وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۴۲) يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ
الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَانَتْهُمْ إِلَىٰ نُصْبٍ يُوفِضُونَ (۴۳) خَشِيعَةً أَبْصَرُهُمْ
تَرَهِقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۴۴)

ترجمه

خواهنده‌ای عذابی رخ دادنی را طلب کرد. که برای کافران بازدارنده‌ای ندارد. از جانب خداوند صاحب درجات. که فرشتگان و روح در روزی که به اندازه‌ی پنجاه هزار سال [دنیوی] است به سوی او فرا می‌روند. پس صبری نیکو پیشه کن. آنان آن را دور دست می‌بینند. و ما نزدیک می‌بینیمش. روزی که آسمان چون فلز گداخته شود. و کوهها همچون پشم رنگین گردد. و هیچ خویشاوندی از حال خویشاوندی نپرسد. در حالی که به همدیگر نشان داده شوند؛ گناهکار آرزو کند که عذاب چنین روز را با فدا کردن پسرانش و همسرش و برادرش باز خرد. همچنین خاندانش که به او سر و سامان داده است. همچنین هر کس که در روی زمین است، آنگاه باز رهاش. حاشی، آن آتشی زبانه زن است. برکننده‌ی پوست سر. که هر کس

را که [به حق] پشت کرد و [از ایمان] روی گرداند، [به خود] می‌خواند. همان کسی که مال اندوخت و جابه جا کرد. بیگمان انسان ناشکیب آفریده شده‌است. چون شر به او رسد، بی‌تاب است. و چون خیر به او رسد، بازدارنده‌است. مگر نمازگزاران. آنان که در نمازهایشان پیگیرند. و کسانی که در اموالشان حقی معین است. برای سائل و محروم. و کسانی که روز جزا را باور می‌دارند. و کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناکند. بیگمان عذاب پروردگارشان، بدون ایمنی است. و کسانی که پاکدامنی ورزند. مگر در مورد زنانشان یا ملک یمینهایشان، که در این صورت نکوهیده نیستند. پس کسانی که از این فراتر روند، آنانند که تجاوزکارند. و کسانی که در بربر امانتها و پیمانهایشان رعایت‌گرند. و کسانی که در مقام گواهی دادنهایشان ایستاده‌اند. و کسانی که بر نمازهای خویش مواظبت دارند. اینان در بوستانهایی، گرامی داشته شده‌اند. پس کافران را چه می‌شود که به سوی تو شتابانند. از جانب راست و از جانب چپ، گروه در گروه. آیا هر کدام از آنان طمع می‌برد که به بهشت پرناز و نعمت درآورده شود. حاشا ما ایشان را از آنچه می‌دانند آفریده‌ایم. به پروردگار مشرقها و مغربها سوگند می‌خورم که ما تواناییم. بر آن که بهتر از آنان را جانشین آنان سازیم و ما درمانده نیستیم. پس بگذارشان تا ژاژ خایی و بازیگوشی کنند تا به دیدار آن روزشان که وعده‌اش را به ایشان داده‌اند، برسند. روزی که از گورها بیرون شتابند، گویی به سوی [قربانگاه] بتان می‌شتابند. دیدگان‌شان از [ترس] فرو افتاده باشد، غبار خفت و خواری بر رخسارشان نشسته؛ این همان روزی است که به آنان وعده داده بودند.

تفسیر

این سوره مکی است، بعضی گفته‌اند: «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ» و مشتمل بر چهل و چهار آیه است.
 [سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ] لفظ «سأل» هم خودش متعدی به مفعول دوّم می‌شود، هم به وسیله‌ی لفظ «عن» و «با» و همزه گاهی جهت تخفیف حذف می‌شود و گفته می‌شود: سال سال، مانند خاف یخاف، و این چنین نیز قرائب

شده‌است.

بعضی گفته‌اند: آیه دربارهی ابوجهل نازل شده، بدین ترتیب که رسول خدا ﷺ به قریش گفت: خداوند مرا مبعوث گردانید تا همه‌ی پادشاهان دنیا را بکشم و ملک و پادشاهی را به سوی شما آورم، پس مرا اجابت کنید به آنچه که شما به سوی آن می‌خوانم تا مالک عرب شوید، عجم از شما اطاعت کند و پادشاهانی در بهشت شوید.

ابوجهل گفت: خدایا اگر آنچه که محمد ﷺ می‌گوید از جانب تو حق است بر ما سنگ از آسمان به باران، یا عذاب دردناکی بر ما بده.

ابوجهل این سخنان را از باب حسادت به رسول خدا ﷺ می‌گفت. بعضی گفته‌اند: دربارهی حارث بن عمر فهری نازل شده، وقتی رسول خدا ﷺ دربارهی علی فرمود آنچه را که فرمود حارث گفت: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ... تا آخر آیه. و در سوره‌ی انفال در تفسیر قول خدا: «إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حَجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ» بیان نزول آیه گذشت.

در خبر دیگری آمده‌است: چون در روز بدر دو لشکر صف کشیدند ابوجهل دستش را بلند کرد و گفت: خدایا هر کس از ما قطع رحم کرده و چیزی آورده که ما آن را نمی‌شناسیم به او عذاب بده.

پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»

[لِّلْكَافِرِينَ] لام برای تبیین یا متعلق به «واقع» است، و اشاره به این است که کافر احتیاجی به انتظار عذاب ندارد، بلکه عذاب برای او واقع شده‌است.

[لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ] چیزی که عذاب را از آنان دفع نماید وجود ندارد.

[مِنْ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ] لفظ «معراج» و «معرج» با فتحه‌ی میم و راء به معنای نزدبان و پله است و الله تعالی با اضافه‌ی اشراقی‌اش که آن فعل اوست و هیچ وقت از آن خالی نیست معراج بندگان سالک خود می‌باشد و او دارای معراج‌هایی به تعداد نفوس سالکین است.

بلکه به تعداد نفوس همه‌ی خلائق است و نیز او دارای معراج‌هایی به تعداد انواع موجودات می‌باشد.

پس او به وجهی معراج است، و به وجهی صاحب معراج. [تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ] روح عبارت از ربّ نوع انسانی است که از جمیع ملائکه‌های مقرب بزرگتر است، و او با هیچ يك از انبیاء نبود، فقط با نبیّ ما ﷺ و اوصیاء کامل او بود.

[فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ] مقصود این است که ملائکه و روح در آن معراج به سوی او بالا می‌روند، چون ملائکه و روح از مقام عالی تنزل پیدا می‌کنند و به مقام طبع در ملک کبیر و صغیر می‌رسند، و سپس به سوی خدا و مقام اوّلشان در آن معراج بالا می‌روند. و در سوره‌ی بنی اسرائیل و سوره‌ی سجده بیانی برای این آیه گذشت.

و از امام صادق علیه السلام آمده است: قیامت دارای پنجاه موقف است، و هر موقف ایستگاه و مقام هزار سال است، پس این آیه را خواند.

[فَأَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا] بر تکذیب قوم تو و کفر آنها به ولایت علی علیه السلام صبر کن چون آنها بدون آنکه انتظار آمدن عذاب را داشته باشند در عذاب واقع شده‌اند.

[إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا] آن روز یا عذاب را بعید از امکان می‌دانند یا مدت آن را دور می‌دانند.

[وَنَزَلْنَاهُ قَرِيبًا] ما آن را قریب الوقوع یا زمان آن را نزدیک می‌دانیم و تو هم با رؤیت ما آن را می‌بینی پس شایسته است تو آن را نزدیک ببینی.

[يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ] مانند فلز آب شده، یا مانند دردی روغن و لفظ «یوم» بدل از قول خدا: «فی یوم» یا خبر مبتدای محذوف، یا ظرف «یبصرونهم» یا «یودّ المجرم» می‌باشد.

[وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ] لفظ «العهن» قطعه‌ای از پشم، یا چیزی که به صورت رنگارنگ رنگ شده می‌باشد.

بدان که ملائکه‌ی موکل بر بنی آدم و روح که از مقام بلندشان به سوی بنی آدم نازل می‌شوند دوباره به همان مقامات بلند بالا می‌روند، بلکه با مرگ اختیاری یا اضطراری به سوی خدای تعالی بالا می‌روند، و با مرگ آسمانهای مقامات ارواح مانند آهن آب شده می‌شود، یعنی تماسک و تمانع ندارند و از هم گسیخته و گسسته هستند، چون روح انسانیت ناطق خارج گشته است و کوههای انسانیت‌ها مانند پشم زده شده می‌شود که ثبات ندارد و اعضاء بدن نیز مانند پشم زده شده می‌شود در فرسوده شدن و از بین رفتن چون روح از آن خارج شده است.

[وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا] لفظ «لایسئل» به صورت معلوم و مجهول خوانده شده، یعنی هر يك از آنها مشغول خودش می‌باشد به نحوی که هیچ نزدیک و خویش از دیگری نمی‌پرسد، یا هیچ کس از نزدیکان خویش درخواست نمی‌کند که بار گناهان او را بدوش بکشد، یا عذاب را از او دفع نماید.

چون می‌داند او را از چیزی بی‌نیاز نمی‌کند یا معنای آیه بنابر

قرائت مجهول این است که هیچ کس از حال نزدیک و خویش خودش را می‌شناسد، یا بدان جهت که گناهکار و نیکوکار و کافر و مؤمن هر کدام دارای علامتی هستند که از استفسار و پرسش بی‌نیاز می‌سازد.

[يُبْصِرُونَهُمْ] لفظ «يُبْصِرُونَهُمْ» به صورت مجهول و معلوم خوانده شده و «بَصْرَه» از باب تفعیل به معنای «عَرَفَه» یعنی او را شناسانید و به معنای «قَطَعَه» یعنی آن را قطع نمود آمده‌است.

و از امام باقر علیه السلام آمده‌است: آنها را به همدیگر می‌شناسانند ولی از همدیگر سؤال و درخواستی نمی‌کنند.

[يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمَئِذٍ بَيْنِيهِ وَ صَاحِبَتَيْهِ وَ أَخِيهِ وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ] عشیره و قبیله‌اش که در حوادث و مصائب به آنها پناه می‌برد، در هر کاری به او پناه می‌دادند و در نسبش نیز پناه به آنها برده بود و با تولد یافتن از آنها جدا شد.

[وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ] عوض دادن و فدیة او را نجات دهد.

[كَلَّا] به او گفته می‌شود: نه، هرگز چنین چیزی نمی‌شود، تا او را از این دوست داشتن فدیة دادن، و امید نجات با فدیة منع کند.

[أَنْهَا لَطْفٌ] لفظ «لَطْفٌ» بر وزن «فَتَى» به معنای آتش یا شعله‌ی آتش است و لفظ «لَطْفٌ» معرفه است همان طور که اینجا چنین است، و اسم جهنم یا يك وادی از جهنم است، و ضمیر «أَنْهَا» ضمیر قصه و شأن، یا به جهنم برمی‌گردد و با ذکر آن از ذکر آن با شهود بی‌نیاز گشت.

[نَزَاعَةٌ لِلشَّوْىِ] لفظ «نَزَاعَةٌ» با رفع خوانده شده تا خبر «لَطْفٌ» یا خبر بعد از خبر برای «إِنَّ» باشد و با نصب خوانده شده تا حال باشد.

و لفظ «شوی» به معنای کار سست و مال پست و دو دست و دو پا و اطراف، کاسه‌ی سر، هر آنچه از بدن که کشنده نباشد و با از بین رفتن آن انسان از بین نرود و لفظ «نزّاعة» از «نزعه» به معنای آن را کند، یا از «نزع إلی اهله نزوعاً» به معنی پیدا کردن و مشتاق شد می‌باشد.

[تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ] هر کس که پشت به آتش کند آتش او را فرا می‌خواند، یا هر کس از ولایت روی برگرداند آتش او را می‌خواند.
[و تَوَلَّى] از آتش یا از ولایت روی برگرداند، یا آتش او را به سوی خود می‌کشاند.

و استعمال لفظ «تدعوا» در معنی بزور کشیدن برای استهزای آنان است.
[و جَمَعَ] مال جمع کند [فَأَوْعَى] در ظرف گنج ماندی قرار دهد.
[إِنَّ الْأَنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا] تعلیل جمع کردن و گنج درست کردن است، یعنی انسان بالطبع حرص و آزش شدید و صبرش اندک است.
و قول خدای تعالی:

[إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا] لفظ «إِذَا» ظرف «جزوعاً» است، و «جزوعاً» و «منوعاً» بدل تفصیلی از «هلوعاً» است، و «هلوعاً» حال مقدر است یا محقق است. یا «جزوعاً» خبر «کان» مقدر است، و لفظ «إِذَا» ظرف «کان» یا ظرف شرط می‌باشد.
[وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا] مقصود از شرّ هر چیزی است که ملائم و سازگار طبع انسان نباشد و مقصود از خیر هر چیزی است که ملائم و سازگار با طبع باشد.

[إِلَّا الْمُصَلِّينَ] در اوّل بقره بیان نماز و مراتب آن گذشت.
[الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ] بدان که صلوة و نماز اسم هر چیزی است که با آن توجه به خدا حاصل شود، و لذا هیچ شریعتی نبود مگر

آنکه نماز در آن شریعت وجود داشت.

و به عبارت دیگر: نماز عبادت از آراسته شدن به زیور اوصاف روحانیین است، چنانچه زکات اسم تبرّی و بیزاری از هر چیزی است که باید از آن بیزاری جست و لذا در هر شریعتی زکات بوده، نماز قالبی بر حسب اذکار و افعال در شرایع مختلف بوده است، چون شریعت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کامل‌ترین شریعت‌هاست نماز قالبی نیز در شریعت او کامل‌ترین نمازهاست و مشتمل بر عبادت‌های جمیع اصناف ملایکه است یعنی آن ملایکه که ایستاده‌اند، بدون نگاه به هیچ طرف عبادت می‌کنند و ملایکه‌ای که در حال رکوع و سجودند.

و نیز مشتمل است بر نماز جمیع اصناف موالید از طبایع منطبعه، نفوس نباتی که به وجهی ایستاده و بدون نگاه عبادت می‌کنند و به وجهی در حال سجده و انطباع هستند.

و نفوس حیوانی که بالطبع رکوع کننده می‌باشند و نفوس انسانی که به احسن التقویم ایستاده و متمکن از رکوع و سجود و قیام است که در سایر موجودات نیز بود.

و چون نماز قالبی مانع از کارهای ضروری از قبیل خوردن و آشامیدن و طلب حاجت و رفع احتیاجات و خواب بود ادامه‌ی آن ممکن نبود مگر به نحوی از تأویل و مجاز بدین گونه که مقصود از ادامه‌ی آن عدم فوت نماز از اوقات مقرّر باشد بنابراین چه مانعی دارد که مقصود ادامه‌ی نماز قلبی باشد که از ولیّ امر اخذ گردد، همین نماز است که اگر انسان مواظب آن بوده و مستغرق در آن باشد اقامه و ادامه‌ی آن مانع کارهای ضروری نمی‌شود، بلکه انسان در حالت خواب می‌تواند به آن نماز

مشغول باشد بدون آنکه به عمل و فکر و تأمل و رویه محتاج باشد و لذا فرمود: «علی صلوتهم» یعنی نماز مخصوص خودشان، چه هر انسانی دارای نماز مخصوصی است که دیگری در آن مشارکت نمی‌کند، به خلاف نماز قالبی که برای همه تشریح شده و اختصاص به شخص خاصی ندارد. و در خبر آمده است: اگر بر خودش چیزی از نافلة‌ها را واجب کند بر او ادامه پیدا می‌کند.

در خبر دیگری است: کسانی هستند که آنچه را شب فوت شده باشد در روز قضا می‌کنند و آنچه را روز فوت شده شب قضا می‌کنند. و مجمل قول این است: ولایت که با بیعت دوّم حاصل می‌شود نمازی است که انسان را از رذایل پاک می‌سازد، از جمله‌ی رذایل حریص و بی‌صبر بودن است و به صفات نیک و خصائل آراسته می‌سازد، که از جمله‌ی صفات نیکو ادامه‌ی نماز قالبی و قلبی و صدری است.

[وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ] در خبر است که مقصود از حقّ معلوم زکات و صدقه‌ی واجب نیست، بلکه آن چیزی است که از مال خویش خارج می‌سازد تا به خویشان و برادرانش بدهد و محروم کسی است که در خرید و فروش از دسترنج خویش محروم است، یا دارای کار و پیشه‌ای است که روزی او زیاد و گسترده نیست.

[وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ] روز جزاء.
[وَالَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ] تعلیل ترس از عذاب خداست.

[وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنْ أَبْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ

هُمُ الْعَادُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَائِمُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ أُولَٰئِكَ فِي جَنَّةٍ مُّكْرَمُونَ] بیشتر این آیه در سوره‌ی مؤمنون گذشت و تفسیر آنها را دیگر تکرار نمی‌کنیم.

[فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا] اگر آنچه که گفته شد درباره‌ی حال منافقین است و در مورد کسانی است که از ولایت روی گردانیدند و آن را قبول نکردند و آن است حال کسی که حال کسی که بر ولایت روی آورده و بیعت خاص انجام داده، پس چگونه است حال کسی که به ولایت کافر شده؟ زیرا این آیه چنانچه در اخبار آمده درباره‌ی منافقین نازل شده که ولایت علی را قبول نکردند.

[قَبْلَكَ] آنها چیزی برگردن تو ندارند.

[مُهْطِعِينَ] به سوی تو شتاب کنند، یا بر تو روی آورند، یا به تو

نظر نمایند.

[عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ] از یمین و شمال تو.

[عَزِينَ] لفظ «العزة» مانند «العدة» به معنای جماعت و گروه

است، منقوص و اوی است و جمع آن «عزین» است.

و بعضی گفته‌اند: معنای آن «معوّد» است یعنی می‌نشینند و به

جنگ نمی‌روند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام در ذکر حال منافقین آمده است: رسول خدا ۹

همیشه با آنها الفت می‌کرد، نزدیک خود می‌گردانید و در راست و چپ

خویش می‌نشانید تا وقتی که خداوند اجازه داد آنان را از خود دور سازد و

فرمود: «و اهجرهم هجراً جميلاً» و نیز فرمود: «فما للذين كفروا قبلك

مهطعین... تا آخر آیه‌ها».

[أَيَطْمَعُ كُلُّ أَمْرِي مِّنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ] برخی گفته‌اند: این آیه، آیه انکار قول آنهاست که می‌گفتند اگر گفتار رسول خدا ﷺ صحیح باشد خطّ و نصیب ما در آخرت برتر و بهتر از آنهاست همان طور که در دنیا چنین بود.

[كَلَّا] منع و جلوگیری آنان از این طمع می‌باشد.

[إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّمَّا يَعْلَمُونَ] آنها را از نطفه‌ی کثیف که لایق مزبله دان است آفریدیم، نه چیزی که لایق بهشت نعیم باشد، آنگاه داخل بهشت می‌شود که ماده‌ی او به ماده‌ی شریف لطیف تبدیل شود که قابلیت بهشت‌های اخروی را پیدا کند، و این معنی محقق نمی‌شود مگر با ایمان به علی عليه السلام که آن آبی است که هر چیزی در آن داخل شود و به آن متصل باشد از سنخ و جنس آن می‌شود.

[فَلَا أَقْسِمُ] مکرر گذشت که دخول لفظ «لا» بر قسم بسیار است، و جهت تأکید زایده نیز واقع می‌شود.

[بِرَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ] مشارق عالم طبع و مغارب آن، چون برای خورشید در هر روز بلکه در هر آن مشرق و مغرب است که با مشرق و مغرب آن سابق فرق می‌کند.

و هم چنین مقصود مشرق‌های عوالم بالا و مغرب‌های آن عوالم است، که هر عالمی به وجهی مشرق و به وجهی مغرب است، آن عالم به وجهی دارای مشرق است و به وجهی دارای مغرب.

[إِنَّا لَقَدِرُونَ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ] بدین گونه که آنها را از بین ببریم و به جای آنها گروهی بهتر از آنها قرار دهیم.

[وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ] اگر ما چنین کاری بخواهیم انجام دهیم مغلوب واقع نمی‌شویم و قدرت آن را داریم، و هیچ مانعی نمی‌تواند جلوگیری کند، ولی به جهت حکمت و مصلحت انجام این کار را ترك کردیم.

[فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا] بگذار آنها در اباطیل فرو بروند.

[وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ] روزی که از قبرها خارج می‌شوند.

[سِرَاعًا] با شتاب و سرعت.

[كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصْبٍ] لفظ «نصب» با فتحه و سکون، که به همین حرکت خوانده شده و با حرکت به معنای علم و پرچم نصب شده می‌باشد و با دو ضمه به معنای هر چیزی است که علم قرار داده شود، یا هر چیزی جز خداست که معبود واقع شود و به همین حرکت نیز خوانده شده‌است و با ضمه و سکون به معنای هر معبود غیر خداست.

[يُوفُونَ] سرعت و شتاب دارند، قمی گفته: یعنی به سوی

دعوت کننده مبادرت می‌کنند و می‌روند.

[خَشِعَةً أَبْصَرُهُمْ] از ترس و وحشت چشمها گریان می‌شود.

[تَرَهُمْ ذَلَّةً ذَلِكَ الْيَوْمِ] آن روز بزرگ.

[الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ] در دنیا وعده داده می‌شدند و آنها انکار

می‌کردند، و از باب استهزاء می‌گفتند: اگر آنچه می‌گویند حق بود ما در قیامت بهتر از آنها بودیم.

(٧١) سُورَةُ نُوحٍ

این سوره مکی است و مشتمل بر ۲۹ آیه می باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ (١) قَالَ يَتَقَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (٢) أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ
وَ اتَّقَوْهُ وَ أَطِيعُونَ (٣) يَعْفِرْ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ
مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٤) قَالَ رَبِّ إِنِّي
دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا (٥) وَ إِنِّي كَلَّمَا
دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْوَابَهُمْ فِيءَ إِذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ
وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا (٦) ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا (٧) ثُمَّ
إِنِّي أَغْلَنْتُ لَهُمْ وَ اسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا (٨) فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ
إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا (٩) يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا (١٠) وَ يُمِدِدْكُمْ
بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلْ لَّكُمْ أَنْهَارًا (١١) مَا لَكُمْ
لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا (١٢) وَ قَدْ خَلَقْكُمْ أَطْوَارًا (١٣) أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ
خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا (١٤) وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا
وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا (١٥) وَ اللَّهُ أُمْتَبَتَكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا (١٦)
ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا (١٧) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ
بَسَاطًا (١٨) لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا (١٩) قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ

عَصَوْنِي وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا (۲۰) وَ مَكَرُوا
 مَكْرًا كَبِيرًا (۲۱) وَ قَالُوا لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمْ وَ لَا تَذَرُنَّ وُدًّا وَ لَا سُوَاعًا
 (۲۲) وَ لَا يَعْوثَ وَ يَعْوقَ وَ نَسْرًا (۲۳) وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا (۲۴) وَ لَا تَزِدِ
 الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا (۲۵) مِمَّا خَطِيئَتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَارًا فَلَمْ
 يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا (۲۶) وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ
 الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا (۲۷) إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ
 وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا (۲۸) رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِيَوْمِ الدِّي وَ لِمَنْ دَخَلَ
 بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا (۲۹)

ترجمه

ما نوح را به سوی قومش فرستاده‌ایم، که قومت را پیش از آنکه عذابی دردناک بر سرشان بیاید، هشدار ده. گفت ای قوم من، من هشدار دهنده‌ی آشکار شما هستم. که خداوند را بپرستید و از او پروا و از من پیروی کنید. تا گناهانتان را برای شما بیامرزد و شما را تا سرآمدی معین واپس بدارد؛ چرا که اگر بدانید، اجل الهی چون فرا رسد، بازپس داشته نمی‌شود. گفت پروردگارا من قومم را شب و روز [به خداپرستی] دعوت کردم. ولی دعوت من جز بر گریزشان نیفزود. و من هر چه دعوتشان می‌کنم تا سرانجام آنان را بیامرزی، انگشتانشان را در گوشه‌هایشان می‌گذارند، و خود را در جامه‌هایشان می‌پوشانند و [در کفر] پای می‌فشرند و سخت گردنکشی می‌کنند. سپس باز ایشان را آشکارا دعوت کردم. آنگاه آشکارا به ایشان گفتم و پنهانی به ایشان گفتم. پس گفتم از پروردگارتان آمرزش بخواهید چرا که او آمرزگار است. تا از آسمان بر شما بارانی پیوسته و پیگیر بفرستد. و شما را با بخشیدن اموال و پسران مدد رساند و برای شما باغها و برای شما جویبارها پدید آورد. شما را چه می‌شود که از عظمت خداوند نمی‌ترسید؟. حال آنکه شما را گونه

گون آفریده‌است. آیا نیندیشیده‌اید که خداوند چگونه هفت آسمان را تو بر تو آفریده‌است؟ و ماه را در میان آنها پرتو افشان و خورشید را [چون] چراغی قرار داده است. و خداوند شما را مانند گیاهی از زمین رویاند. سپس شما را به آن باز می‌گرداند، و [پس از آن] شما را [دوباره] بیرون می‌آورد. و خداوند زمین را زیرانداز شما کرد. تا به شاهراه‌های گشاده‌ی آن راه یابید. نوح گفت پروردگارا آنان از من نافرمانی کردند و از کسی که مال و فرزندش جز به زیانکاریش نیفزوده است، پیروی کردند. و نیرنگی سترگ در کار آوردند. و بسیاری را بیراه کردند و جز بر بیراهی ستمکاران [مشرك] میفزای. بر اثر گناهانشان بود که به غرق کشیده شدند، سپس به آتشی درآورده شدند و برای خود در برابر خداوند یآوری نیافتند. و نوح گفت پروردگارا بر روی زمین از کافران دپاری باقی مگذار. چرا که اگر باقیشان گذاری، بندگانت را گمراه کنند و جز فاجر کفران پیشه‌ای به بار نیاورند. پروردگارا مرا و پدر و مادرم را و هر کس را که مؤمن به خانه‌ی من در آید و نیز مردان مؤمن و زنان مؤمن را بیمارز؛ و جز بر تباهی ستمکاران [مشرك] میافزای.

تفسیر

[إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ] عذاب در دنیا یا در آخرت، یا بین دنیا و آخرت هنگام احتضار، یا در برزخ‌ها.

[قَالَ] نوح جهت امثال امر ما و مبادرت به تبلیغ رسالتش گفت: [يَقَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ] صدق و راستی من ظاهر و آشکار است، یا ظاهر کننده‌ی صدق من، یا ظاهر کننده‌ی آنچه که به آن انذار شده‌است، یا ظاهر کننده‌ی امر به عبادت خدا.

[أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ] لفظ «أن» تفسیریّه، و تفسیر «نذیر» یا «مبین» است، یا مصدریّه است به تقدیر لام، یا مصدریّه است و مفعول به «مبین»

[وَأَتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ] بعضی از گناهان شما را،

چون همه‌ی گناهان بخشیده نمی‌شود مگر بعد از فناء تامّ که آن فناء از فناء است.

[وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى] و آن آخرین مدّت عمرهای آنهاست

و آن اجل معینی است که در الواح عالی نامیده و تعیین شده است.

[إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ] آنگاه که آمدن اجل مقدرّ شده باشد، یا آمدن

آن نزدیک باشد.

[لَا يُؤَخِّرْ] اجل خدا تأخیرپذیر نیست، پس عمل کنید برای بعد از

آن در زمانی که مهلت دارید.

[لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ] اگر می‌دانستید از آن حالتی که بر آن هستید

امتناع می‌کردید، یا کاش عقوبت افعالتان را می‌دانستید، یا کاش شما از

اهل علم و دانش بودید.

[قَالَ] نوح پس از آنکه قومش را به سوی خدا دعوت کرد و آنها

اجابت نکردند برای آنکه اظهار امتثال خویش را بنماید و از عدم اجابت

قومش شکایت کند گفت:

[رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَبِئلاً وَنَهَاراً فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا

فِرَاراً] دعوت من جز فرار قوم از من و از ایمان به تو و از تصدیق من فراتر

نرفت، و چیزی بر آنها نیافزود.

[وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ] من هر چه آنها را به سوی تو و به ایمان به

تو فرا خواندم.

[لَتَغْفِرَ لَهُمْ] تا بدیهائی که لازم ذات آنهاست و اعمال زشت آنها

را ببخشی.

[جَعَلُوا أَصْبَعَهُمْ فِيءِ أَذَانِهِمْ] تا گفتار مرا نشنوند.

[وَأَسْتَعْشُوا نِيَابَهُمْ] لباسهایشان را جلو چشمهایشان گرفتند تا مرا نبینند که من آنها را به سوی تو فرا می‌خوانم، چون اینان لجوج و از حق متنفرند.

[وَأَصْرُوا] بر امتناع و خودداری اصرار ورزیدند.

[وَأَسْتَكْبَرُوا أَسْتَكْبَارًا] از اطاعت و شنیدن گفتار من تکبر ورزیدند.

[ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا] تفصیل دعوت و فرا خواندن او مردم را به سوی خداست در شب و روز، و لذا عطف نمود با لفظ «ثم» و لفظ «جهاراً» مفعول مطلق نوعی بدون آنکه از لفظش فعل در کلام باشد.

[ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا] نخست آن قوم را به طور علنی دعوت به سوی خدا کردم وقتی دیدم فایده‌ای به حال آنان نکرد آشکار و پنهان را نسبت به همه تلفیق نمودم، یا برای بعضی مطلب را علنی کردم و برای بعضی به صورت پنهان، زیرا دعوت علنی بدماغ بعضی برمی‌خورد.

[فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ] بیان چگونگی دعوت نوح است، یعنی من آنان را دعوت کردم و مقتضای هواهای آنان به آنها وعده دادم، تا دعوت من سبب میل آنها به مدعو شود، نه سبب نفرت آنها.

[إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا] خداوند بسیار بخشاینده کسی است که استغفار کند.

[يُرْسِلِ السَّمَاءَ] ابر. [عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا] برکت و باران زیاد.

[وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا] یعنی در دنیا و آخرت.

[مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا] این جمله از قول نوح عليه السلام یا ابتدای کلام از جانب خدا خطاب به آنهاست.

و «وقار» سنگینی و عظمت است، به معنای رجا ضد ناامیدی است، و گاهی به معنی ترس استعمال می‌شود، و معنای آن این است: شما چه حالی دارید و دارای چه حالتی است؟ آیا شما سفهاء هستید یا مجانین؟ چون شما در باره‌ی خدا امیدوار به وقار نیستید و به رسیدن عذاب عجله می‌کنید، یا چه فایده و چه نفعی به حال شما دارد در حالی که شما امید وقار و عظمت برای خدا ندارید؟ یا چگونه است حال شما؟ آیا دیوانه هستید یا مست؟ چون شما از عظمت و بزرگی خدا نمی‌ترسید، یا در این نترسیدن چه فایده‌ای برای شما هست.

[وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا] خداوند شما را در مراحل مختلف آفریده است، از نطفه‌ی کثیف و پلید و علقه، و مضغه، و استخوان، و نفس ناقص تا نفس کامل، یا حالات شما را در مراحل مختلف آفریده، مانند رضا و خشم و بسط و قبض و غناء و فقر، و عزت و ذلت بدون آنکه شما در این امور تصرف و دخالت داشته باشید، و بدون آنکه شما اراده و اختیاری داشته باشید. پس چرا شما وقار و سنگینی و استحکام خدا را امید ندارید در حالی که در مراحل خلقت خویش آنها را مشاهده نموده‌اید.

یا چرا از عظمت خدا نمی‌ترسید در حالی که در تغییرات و تطورات حالات خود عظمت الهی را مشاهده کرده‌اید؟!

[أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا] این جمله نیز از کلام نوح عليه السلام است تا استشهاد بر عظمت خدا بکند، یا از کلام خدای تعالی است.

[وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا] خورشید را در مقابل ماه به چراغ تشبیه و تمثیل نمود تا اشعار به این باشد که نور خورشید از ذات خورشید است مانند چراغ به خلاف ماه. و نیز اشاره به این باشد که خورشید با نورش تاریکی شب را زایل می‌کند مانند چراغ.

[وَاللَّهُ أُمَّتَبَتَكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا] شما را از زمین ایجاد نمود بدون آنکه اختیار شما در آن دخالت داشته باشد.

[ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا] بدن‌ها شما و مواد اولیه‌ی شما را جزء زمین قرار می‌دهد، در حالی که شما در مدت حیات و زندگی‌تان با زمین متحد و یکی بودید، یا خداوند شما را بر حسب نفوستان از زمین بدن‌ها و نطفه‌هایتان رویانید، رویاندن ناشناخته‌ای که شما آن را نمی‌شناسید، سپس شما را ذرمین اعاده می‌کند پس از آنکه شما آن را اختیار کردید، بدین گونه که با لوازم معاش و زندگی‌شان به بدن‌هایتان توجه نمودید.

[وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا] این مطلب را برای شما مکرر واقع می‌سازد، یا با مرگ شما را اخراج می‌نماید، یا شما را از بدن‌های برزخی خارج می‌سازد، خارج ساختن ناشناخته‌ای که برای شما مجهول است.

[وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا تَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا] راه‌های واسع و کسی که این کار را انجام دهد و چنین کاری بکند باید امید رزانت و وقار از او داشت، یا از عظمت او باید ترسید.

[قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا] رؤسا که زیادی اموال و اولاد آنان را شاد و خوشحال نموده‌است.

[وَمَكَرُوا مَكْرًا كَبِيرًا] بزرگ در نهایت بزرگی.

[وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا] عبادت کنندگان آن خدایان بسیاری از مردم را گمراه کردند، یا آن خدایان به سبب آنچه که از شیطان بر هیکل‌های آنان ظاهر می‌شد بسیاری از مردم را گمراه کردند.

[وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا] چون دعا و نفرین انبیاء موافق واقع و تکوین است، و نوح از قوم خود ازدیاد گمراهی و دوری از طریق انسانیت را مشاهده نمود، و دید که آنها از انسانیت و فطرت را بریده‌اند، و از صلاح و خیر آنان مأیوس شد این چنین آنها را نفرین کرد. یا چون در سرکشی و تمرد و عصیان مبالغه نمودند، و بغض در راه خدا او را گرفت، و غضب او در راه خدا شدت پیدا کرد چنین نفرین نمود.

[مِمَّا خَطِيئَتِهِمْ] به خاطر خطاها و گناهانشان.

[أُغْرِقُوا] به سبب طوفان غرق شدند.

[فَأَذْخَلُوا نَارًا] به سبب غرق شدن داخل آتش گشتند، چون آنها

مردند، و با مردن داخل آتش شدند.

[فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا] دیگر یار و یآوری

نمی‌یابند که عذاب را از آنان دفع کند.

[وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ

إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا] و این آیه دلیل بر

این است که نوح علم پیدا کرد که آنها فطرت را قطع کردند به نحوی در آنها

هیچ استعداد تولد مؤمن باقی نماند. از امام باقر علیه السلام روایت شده هنگامی که

از او سؤال شد نوح در وقت نفرین بر قومش از کجا علم پیدا کرد که آن

جماعت جز کفار و فجّار به دنیا نخواهند آورد؟ فرمود: آیا نشنیدی که

خدای تعالی به نوح فرمود: از قوم تو دیگر هرگز به تو ایمان نمی‌آورند

مگر همان کسی که تاکنون ایمان آورده‌اند.

[رَبِّ اَغْفِرْ لِي] پس از آنکه از شدت غضب در راه خدا بر قومش نفرین کرد بر درگاه الهی تضرع و زاری نمود، و از غضب در راه خدا استغفار کرد، چون حبّ در راه خدا بهتر از بغض در راه خداست.

[وَلَوْلِ اِدِّي وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا] از امام صادق علیه السلام آمده‌است که مقصود ولایت است، که هر کس داخل ولایت شود به خانه‌ی انبیاء داخل می‌شود.

[وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ] هر زن و مرد مسلمان که دعوت عام را پذیرفته و دعوت خاص را قبول نکرده‌اند، یا مقصود کسانی است که به ولایت ایمان آورده باشند با بیعت خاص و لوی، ولی مقصود از کسی که داخل خانه نبی شود شخصی است که بیعت خاص را با دست نوح انجام داده باشد، و مقصود از مؤمنین و مؤمنات کسانی هستند که بیعت خاص را با دست او یا غیر او از انبیاء و اولیاء انجام داده باشند.

[وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ اِلَّا تَبَارًا] بعد از دعا بر مؤمنین نفرین بر ظالمین را تکرار کرد تا جمع کند بین حبّ در راه خدا، و بغض در راه او را، و این همان کمال تام است که بغض در راه خدا حبّ او در راه خدا را از بین نمی‌برد، و همچنین حبّ او در راه خدا بغض او در راه خدا را از بین نمی‌برد، چنانچه خدای تعالی به این کمال اشاره کرده و فرموده: «مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ الَّذِيْنَ مَعَهُ اَشْدُّ اَعْلٰى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ».

بعضی گفته‌اند: نوح علیه السلام دو مرتبه دعا و یک مرتبه نفرین بر کفار نمود و دیگری دعا بر مؤمنین، خدای تعالی نفرین بر کفار را استجابت کرد و هر چه از کافرین بر روی زمین بود هلاک گردانید، امیدواریم که

خداوند دعای او را درباره‌ی مؤمنین نیز اجابت نماید و در نتیجه مؤمنین را ببخشد.

(٧٢) سُورَةُ الْجِنِّ

این سوره مکی است و مشتمل بر بیست و هشت آیه

می باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا
عَجَبًا (١) يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (٢)
وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا (٣) وَأَنَّهُ كَانَ
يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا (٤) وَأَنَا ظَنَنَّا أَن لَّنْ نَقُولَ الْإِنْسِ
وَ الْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (٥) وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ
بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا (٦) وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ
يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا (٧) وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَا فِيهَا حَرَسًا
شَدِيدًا وَ شُهَبًا (٨) وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ
يَحِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا (٩) وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ
أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا (١٠) وَأَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ
كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا (١١) وَأَنَا ظَنَنَّا أَن لَّنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ
نُعْجِزَهُ هَرَبًا (١٢) وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى ءَامَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ
بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا (١٣) وَأَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا
الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (١٤) وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ
فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (١٥) وَالْوَالِدُوا اسْتَقَمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ

مَاءً غَدَقًا (۱۶) لَنُفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَن يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكُهُ
 عَذَابًا صَعَدًا (۱۷) وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (۱۸)
 وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا (۱۹) قُلْ إِنَّمَا
 أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا (۲۰) قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا
 رَشَدًا (۲۱) قُلْ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنُ أَجِدَ مِن دُونِهِ
 مُلْتَحَدًا (۲۲) إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَتِي وَ مَن يَعِصِ اللَّهَ
 وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا (۲۳) حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا
 يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَن أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا (۲۴) قُلْ إِن أَدْرِي
 أَقْرَبُ مَا تُوَعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا (۲۵) عَلِيمُ الْغَيْبِ
 فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶) إِلَّا مَن أَرَادَ تَضَيُّقًا مِّن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ
 يَسْأَلُكَ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مَن خَلْفَهُ رَصَدًا (۲۷) لِّيَعْلَمَ أَن قَدَّ أَبْلَغُوا
 رَسَلَتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۲۸)

ترجمه

بگو به من وحی فرستاده شده‌است که گروهی از جن گوش [به قرآن] سپردند، سپس گفتند ما قرآنی شگرف را شنیده‌ایم. که به راستی راه می‌نماید، آنگاه به آن ایمان آوردیم و هرگز برای پروردگاران کسی را شریک نمی‌آوریم. و حقا که بلند است شأن پروردگار ما، نه همسری برگزیده‌است و نه فرزندی. و نادان ما بود که در حق خداوند، پریشان می‌گفت. و ما چنین می‌پنداشتیم که انس و جن هرگز بر خداوند دروغ نمی‌بندند. و چنین بود که مردانی از انسانها به مردانی از جنیان پناه می‌بردند، و بر سرکشی آنان می‌افزودند. و آنان نیز می‌پنداشتند همچنانکه شما می‌پندارید که خداوند هرگز کسی را [به حشر یا پیامبری] بر نمی‌انگیزد. و ما در آسمان جستیم و آن را سرشار از نگهبانان نیرومند و شهابها یافتیم. و ما خود در

نشستن‌گاههایی برای [دزدیده] شنیدن از آن می‌نشستیم؛ اما اکنون هر کس گوش بسپارد، شهابی در کمین خود یابد. و ما خود نمی‌دانیم که در حق زمینیان شر خواسته شده‌است، یا پروردگارشان در حق آنان رهیافت خواسته است. و از میان ما هم صالحان هست و هم از میان ما جز این؛ ما [روندگان] راههای گوناگونیم. و ما یقین داشتیم که هرگز در زمین از خداوند‌گزیب و‌گریزی نداریم. و ما چون [پیام] هدایت ار شنیدیم، به آن ایمان آوردیم، پس هر کس به پروردگارش ایمان آورد، نه از نقصانی بیم داشته باشد، و نه از ستمی. و جمعی از میان ما مسلمان است و جمعی کژراه، پس کسانی که اسلام آوردند، آنانند که هدایت جُسته‌اند. و اما کژراهان همانا هیزم جهنمند. و اگر در آن شیوه [ی ناصواب] پایداری ورزند [از روی استدراج] آنان را آب [وامکانات] فراوان ارزانی می‌داریم. تا سرانجام در آن بیازمایمشان؛ و هر کس از یاد پروردگارش دل بگرداند، او را به عذابی سهمگین بکشاند. و همهی مسجدها حاصل خداوند است، پس در جنب خداوند هیچ کس را [به پرستش] مخوان. و چنین بود که چون بنده‌ی خدا [محمد - ص -] برخاسته او را به نیایش می‌خواند، نزدیک بود که بر سر او بریزند. بگو فقط پروردگارم را به نیایش می‌خوانم و هیچ کس را شریک او نمی‌شمارم. بگو من نه صاحب اختیار زیانی برای شما هستم، نه سامانی. بگو هیچ کس نیست که هرگز مرا در برابر خداوند پناه دهد؛ و هرگز بجز او پناهی نمی‌یابم. [در اختیار ندارم] مگر پیامی از جانب خداوند و رسالت او؛ و هر کس از خداوند و پیامبر او سرپیچی کند، او راست آتش دوزخ که همواره - جاودانه - در آن ماند. تا هنگامی رسد که آنچه به آنان وعده داده شده‌است، ببینند و زودا بدانند که چه کسی سست یاورتر و اندک سپاه‌تر است. بگو نمی‌دانم آنچه به شما وعده داده‌اند نزدیک است، یا پروردگار من برای آن فاصله‌ای [دراز] قرار داده است. اوست دانای [راز] پنهان، که هیچ کس را از غیب خویش آگاه نمی‌سازد. مگر پیامبری که او بپسندد، که پیشاپیش و پشت سر او نگهبانانی راه دهد. تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگارشان را رسانده‌اند و به آنچه نزد آنان است احاطه دارد، و هر چیز را به شماره می‌شمارد.

تفسیر

[قُلْ] به اهل مکه بگو: [أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ، وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا] در سوره‌ی احقاف نزول آیه و داستان جن گذشت.
[وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا] لفظ «جد» به معنای بخت است.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: این سخن چیزی بود که جن از راه جهالت و نادانی بر زبان آورد، و خدای تعالی این سخن را از آنان حکایت کرده، یا این لفظ برای عظمت و بزرگی استعاره شده است، و لفظ «اِنَّه» با کسره‌ی همزه خوانده شده بنا بر آنکه قول جن حکایت شده باشد.
و با فتحه‌ی همزه خوانده شده بنا بر آنکه معطوف بر ضمیر مجرور در قول خدا: «فآمنابه» باشد، یا بنا بر آنکه عطف بر «اِنَّه استمع» باشد، و اختلاف قرائت و عطف در جمله‌های بعد نیز بر همین منوال است. جز آنکه در بعضی از فقرات عبارت عطف بر «اِنَّه استمع» ممکن نیست.

[مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا] چنانچه بعضی از انسانها می‌گویند.
[وَأَنَّهُ كَانَ يَفُولُ سَفِيهُنَا] کسی که از طایفه‌ی ما از دین منحرف است.
[عَلَى اللَّهِ شَطَطًا] گفتاری دور از حق و فراتر از حد، یا به معنای ظلم است و مقصود از سفیه شیطان، یا مطلق کسانی است که از حق منحرف می‌باشند.

[وَأَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا] اگرما پیروی از سفیه می‌کردیم بدین گمان بودیم که انس و جن بر خدا دروغ نمی‌بندند، یعنی تصبیق و پیروی ما از کسی که درباره‌ی خدا قائل به شریک

و مصاحب و فرزند بود ناشی از همین گمان بود، تا آنکه قرآن را شنیدیم و یقین کردیم که آنها دروغ می‌گویند.

[وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ] لفظ «من» در «من الجن» تبعیضیه یا تعلیلیه است.

از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه روایت شده: گاهی شخص به سوی کاهن و جادوگر که از طرف شیطان به او وحی می‌شد می‌رفت و می‌گفت: به شیطان خود بگو: فلانی به تو پناه آورده.

بعضی گفته‌اند: برخی از عرب‌ها وقتی شب هنگام در صحرائی نزول می‌نمود و می‌گفت: من به عزیز این دادی پناه می‌برم از شرّ سفیهان قومش. و بعضی گفته‌اند: مردمانی از انس به مردمانی دیگر از انس از شرّ جنّ پناه می‌بردند.

[فَزَادُوهُمْ رَهَقًا] لفظ «رهق» با حرکت به معنای سفاهت، سبکی، ارتکاب شرّ و ظلم، آمد و شد محارم، وادار کردن انسان بر چیزی که طاقت آن را ندارد، دروغ و عجله می‌باشد.

و ضمیر فاعل «زادوهم» به مردانی از انس یا به مردانی از جنّ برمی‌گردد، و ضمیر مفعول بر عکس آن است، و ممکن است ضمیر به مردان پناهنده، یا به کسانی که پناه به آنها برده شده یا به جنّ برمی‌گردد، و همه‌ی این احتمالات در ضمیر مفعول نیز جریان دارد.

[وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّن يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا] این گفتار سخن مؤمنین جنّ به کفار آنهاست، یعنی این مردمان از جهت ضعف حالشان و بدی عقیده‌شان به جنّ یا به انس پناه بردند، زیرا آنها همانند شما جنّیان گمان کردند که خداوند کسی را به رسالت به بنی آدم مبعوث نمی‌کند، یا

گمان کردند که خداوند کسی را در قیامت زنده نمی‌کند.
و ممکن است این جمله معترضه از جانب خدا باشد و معنای آیه
این است که جتّیان گمان کردند همان طور که شما انسانها گمان کردید که
خداوند کسی را مبعوث نمی‌کند.

[وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ] به آسمان نزدیک شدیم، یا به سوی آسمان
بالا رفتیم، یا خواستیم به سوی آسمان بالا رویم.
[فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَتْ حَرَسًا شَدِيدًا] لفظ «حرس» جمع «حارس» به
معنای حافظ و نگهبان است، مذکر آوردن لفظ «شدید» از آن جهت است که لفظ
«فعلیل» به معنای فاعل در مجرای فعلیل به معنای مفعول قرار می‌گیرد که تذکیر و
تأنیث در آن مساوی است و معنای آن نگهبانان قوی است که با وجود آنها استراق
سمع ممکن نیست.

[وَشُهَبًا] لفظ «شهب» جمع شهاب است.
[وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعِدَ اللَّسْمَعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ
شِهَابًا رَّصَدًا] شهاب را می‌یابد که مترصد رمی به اوست.
و در سوره‌ی حجر بیان این آیه و بیان گوش فرادادن جن و منع آنها
به وسیله‌ی شهابها گذشت.

[وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشْرُّ أَرِيدَ بَمَنْ فِي الْأَرْضِ] چون تغییر اوضاع
آسمان دلالت بر وقوع حادثه و پدیده‌ی بزرگی می‌کند.
[أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا] یا خداوند خیر و صلاح آنها را خواسته
است.

[وَأَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا] یعنی گروهی از ما.
[دُونَ ذَلِكَ] در صلاح و خوی پائین ترند، یا بدین گونه که بعضی

از آنها در نهایت شرارت و بعضی چنان نیستند یعنی از ما گروهی هستند که صالح نیستند.

[كُنَّا طَرَآئِقَ قَدَدًا] دارای راههای مختلف و متفرّق، یا خود ما دارای راههای مختلف بودیم، یا «طرائق» به معنای امثال و برگزیدگان و اشراف قوم است.

[وَأَنَا ظَنَنَّا] ما دانستیم و علم پیدا کردیم و آوردن لفظ «ظنّ» بدان جهت است که مکرّر گذشت که علوم نفوس در مغایرت آنها با معلومها و جواز انفکاک معلومها از علوم همانند ظنّ و گمان است.

[أَنْ لَّنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ] دانستیم که هرگز بر قدرت خدا غلبه نتوانیم کرد در هر جای زمین باشیم.

[وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا] لفظ «هرباً» حال یا تمیز یا مفعول مطلق برای فعل محذوف است که آن حال است، یعنی ما دانستیم که بر خدا غلبه نتوانیم کرد در حالی که از او به آسمان فرار کنیم.

[وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ] قرآن، یا رسالت، یا ولایت.

[ءَأَمَّنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِهِ] لفظ «فاء» در «فمن» برای سببیت

است.

[فَلَا يَخَافُ بَخْسًا] هر کس به پروردگارش ایمان بیاورد از نقص یا

ظلم یا مسامحه‌ی در حساب یا از کوری چشمش نمی‌ترسد.

[وَلَا رَهَقًا] معنای «رهق» اندکی قبل گذشت.

از امام کاظم علیه السلام آمده‌است که فرمود: هدایت به معنی ولایت، ما

ایمان به مولای خود آوردیم، و هر کس به ولایت مولای خود ایمان آورد از

هیچ ظلم و نقصی نمی‌ترسد، و از «رهق» باکی ندارد.

به امام کاظم علیه السلام عرض شد: آیا این معنای تنزیل است؟ فرمود: نه تأویل است.

[وَأَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ] خارج شدگان از حقّ
[فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا] از امام باقر علیه السلام آمده‌است:
یعنی کسانی که به ولایت ما اقرار نمودند.

[وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا] هیزم جهنّم می‌شوند و
می‌سوزند، یا جهنّم به وسیله‌ی آنها آتش می‌گیرد.

[وَأَلْوِ اسْتَقْمُوا] لفظ «أن» مخفف از مثقله است، مجموع جمله معطوف
بر قول خدا: «إِنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرًا» می‌باشد، یا لفظ «أن» زائده و جمله ابتدای کلام از
جانب خداست.

[عَلَى الطَّرِيقَةِ] ولایت، یا مقصود طریقه‌ی معهود است که از
پدران گرفته شده، آن طریقه‌ی کفر است و نظیر این دو وجه است قول
خدای تعالی: «لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا الْفَتْحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ
مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» و قول خدای تعالی: «لَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً
وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُر بِالرَّحْمَنِ لِيُوتَهُمْ سِقْفًا مِّنْ فَضَّةٍ»

[لَا سَقَيْنَهُمْ مَّاءً غَدَقًا] آب زیاد و فراوان. و چون وجود آب در
ملك عرب بسیار کم بود، و بیشتر خیرات و برکات متوقف بر آب بود لذا
آب کنایه از زیادی خیرات و برکات گشت.

و از امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه آمده‌است: یعنی علم زیاد به
آنان افاده می‌کنیم که آن را از ائمه علیهم السلام فرا می‌گیرند.

از امام باقر علیه السلام آمده‌است: یعنی اگر بر ولایت امیرالمؤمنین ۷ و
اوصیا از فرزندان او استقامت می‌کردند، در امر و نهی اطاعت آنان را

می نمودند آنها را با آب زیاد سیراب می کردیم، یعنی دلهایشان را با ایمان سیراب می نمودیم.

[لِنُفْتِنَهُمْ فِيهِ] با آن آب آنها را آزمایش کنیم، یا به سبب آن آب آنها را عذاب نماییم.

[وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ] از ذکر کردن او پروردگارش را، یا ذکر پروردگارش او را، یا از چیزی که با آن ذکر پروردگارش حاصل می شود، و اصل چیزی که ذکر پروردگار با آن حاصل می شود علی بن ابی طالب علیه السلام و ولایت اوست.

چنانچه از ابن عباس روایت شده که گفت: ذکر پروردگارش همان ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است.

[يَسْأَلُكُهُ] به او وارد می سازد.

[عَذَابًا صَعَدًا] یعنی همه ی عذاب بالا رونده است، یا عذاب غالب

است. یا عذاب بر کسی که عذاب می شود غالب است.

[وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ] مساجد مختص به خداست.

[فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا] در مساجد جز خدا کسی را نخوانید. یا

مقصود این است که با مظاهر خدا که همان مساجد است کسی را نخوانید. و

لفظ «مساجد» در اینجا تفسیر به صورت و دو دست و دو زانو و دو

انگشت ابهام تفسیر شده است. و از امام کاظم علیه السلام آمده است: مساجد همان

اوصیاء علیهم السلام می باشند، و در سوره ی بقره در تفسیر قول خدای تعالی: «و

من أظلم ممن منع مساجد الله» بیان مساجد گذشت.

[وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ] محمد صلی الله علیه و آله.

[يَدْعُوهُ] او را عبادت می کند، یا او را با زبانش دعوت می کند، یا

«لا اله الا الله» می‌گوید، یا قرآن می‌خواند، یا به سوی خدا فرا می‌خواند، و این فرا خواندن از جمله چیزهایی است که به او وحی شده. و ممکن است این جمله از گفتار جنّ باشد که به همدیگر گفته‌اند.

[كَادُوا] جنّیان چون به دعوت پیامبر گوش فرا می‌دادند یا اصحاب رسول خدا ﷺ که قرآن و احادیث استماع می‌کردند، یا قریش که رسول خدا ﷺ را مانع و رادع بودند.

[يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا] لفظ «لبدة» با کسره و سکون، با ضمه و سکون پشم متراکم و فشرده‌است و «اللبد» با کسره، یا ضمه و فتحه جمع هر دو آمده‌است و «لبدًا» با ضمه و تشدید جمع «لابد» خوانده‌شده و نیز «لبد» با دو ضمه خوانده شده. [قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا] و به صورت: «قَالَ إِنَّمَا أَدْعُوا» خوانده شده. [رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا] من کسی را شریک پروردگارم قرار نمی‌دهم، خواه از من راضی باشید یا خشمناک.

[قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا] من هیچ ضرر و نفعی را مالک نیستم تا عذابی را که به آن عجله می‌کنید بیاورم، یا آیات و نشانه‌هایی را که پیشنهاد می‌کنید بیاورم.

از امام کاظم علیه السلام روایت شده که رسول خدا ﷺ مردم را به ولایت علی علیه السلام فرا خواند، قریش نزد او جمع شدند و گفتند: ای محمد ما را از این کار عفو کن، رسول خدا ﷺ فرمود: این امری است مربوط به خدا و ربطی به من ندارد.

پس قریش او را متهم نمودند و از نزد او بیرون رفتند، و خدای تعالی این آیه را نازل نمود: «قل لا املك... تا آخر».

[قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا]

جز او پناهگاهی نمی‌یابم، و این جمله کنایه از کفار است که اعتماد بر بت‌ها یا بر رؤسای ضلالت و گمراهی نمودند.

[إِلَّا بَلَّغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَتِهِ] تبلیغ وحی از جانب خدا، یا رسیدن وحی از جانب خدا به من و ان جمله استثناء از «ملتحداً» یا از «احداً» و «ضراً» یا «رشداً» می‌باشد.

از امام کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود «مگر بلاغ از جانب خدا و رسالات او درباره‌ی علی علیه السلام» گفته شد: آیا این تنزیل است؟ فرمود: بلی. [وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ] در ولایت علی علیه السلام چنانچه از امام کاظم علیه السلام آمده است.

[فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ] در عذاب دائم هستند تا ببینند آنچه را که به آنها وعده داده می‌شد، از عذاب یا حساب یا از اینکه علی علیه السلام تقسیم کننده‌ی بهشت و جهنم است، یا مرگ، یا قائم علیه السلام و یاران او و ممکن است مقصود علی علیه السلام هنگام رجعت باشد.

[فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا] به زودی خواهند فهمید که چه کسی از جهت یار و یاور ضعیف‌تر و از جهت عدد کمتر است؟ چنانچه می‌گویند: ما قوی هستیم و عدد ما از علی علیه السلام بیشتر است. [قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَّا تُوعَدُونَ] آنچه که از وعده‌ها ذکر شد. [أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا] پروردگرم برای قیامت مدت قرار می‌دهد، که این کنایه از دوری و بعد است.

قمی گفته: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که در رجعت واقع می‌شود خبر داد گفتند: این مطلب چه وقت محقق می‌شود؟ خدای تعالی فرمود:

بگوای محمد: «إِنْ أَدْرَى... تا آخر آیه».

[عَلِمُ الْغَيْبِ] عالم و دانا به عالم غیب، یا عالم است به آنچه که

از دیدن و شنیدن غایب است.

[فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ]

از امام رضا علیه السلام آمده است: بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله از کسانی است

که خدا از او راضی است، و ما ورثه‌ی همان رسول هستیم که خداوند هر

مقدار از غیب را که بخواهد او را آگاه می‌سازد، پس ما می‌دانیم آنچه را که

گذشته است و آنچه را که تا روز قیامت خواهد آمد.

و وجه منافات نداشتن نداشتن بین این آیه و بین قول خدای تعالی:

«قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» گذشت و گفتیم

که مطلعین بر غیب اطلاع بر آن پیدا نمی‌کنند مگر با لطیفه‌ی الهی.

[فَأَنَّهُ يُسَلِّكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا] گفته می‌شود:

سلك زید المكان، فی المكان، سلك زید عمراً، لفظ «سلك» فعلی است که

هم لازم می‌آید و هم متعدی.

و اسم «إِنَّ» به رسول صلی الله علیه و آله یا به خدا برمی‌گردد، همچنین است فاعل

«یسلك» و آن فعل لازم است یا متعدی، و لفظ «رصداً» مصدر یا جمع

«راصد» است و معنای آیه این است که خداوند کسی را بر غیب آگاه

نمی‌کند مگر آنکه از او راضی و او را برگزیده باشد.

از قبیل رسول بشری یا ملکی، زیرا رسول سیر می‌کند از پیش

روی خودش یعنی آخرت، و از پشت سرش یعنی دنیا در حالی که مترقب

امور دنیا و آخرت است، یا مترقب اطلاع بر اسرار آن دو است. یا لفظ

«رصداً» مفعول مطلق نوعی است، یا خداوند حافظ و نگهبان و مترقب و

مترصد قرار می دهد از پیش رو و از پشت سر که آنها یا قوای دراکه‌ی اوست، یا فرشتگانی هستند که موکل بر او می باشند، تا اخبار دنیا و اسرار آخرت را به رسول بیاموزند، یا خداوند مظاهر خویش را که عبارت از ملائکه‌های موکل بر رسول باشد محافظ و مترقب قرار می دهد تا خبر بدهند و رسول ﷺ را مطلع سازند، یا خداوند رصدهائی برای او قرار می دهد تا مطالب را به او اعلام نمایند.

[لِيَعْلَمَ] تا خدا بداند.

[أَنْ قَدْ أبلغُوا] رسولان، خواه ملائکه‌ها باشند، یا رسولان بشری.

[رَسَلْتِ رَبِّهِمْ] یعنی خداوند علمش را ظاهر می سازد، یا

رسول خدا ﷺ بداند که ملائکه‌ها پیام الهی را بلاغ کردند، یا بداند که رسولان پیشین رسالات و پیام پروردگارش را رساندند.

[وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ] این جمله عطف بر «عالم الغیب» است و رفع

توهم این معنی است که خداوند دارای علم حادث باشد، چنانچه از قول خدا «لیعلم» چنین توهم می شود.

[وَأَخَصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا] این جمله تأکید و تعمیم بعد از

تخصیص است.

(۷۳) سُورَةُ الْمُزَّمِّلِ

همه‌ی این سوره مکی است، بعضی آن را مدنی می‌دانند و بعضی گفته‌اند: برخی از آیات آن مدنی و برخی مکه است و آن در مشهور بیست آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ (۱) قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا (۲) نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا (۳) أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا (۴) إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا (۵) إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأًا وَأَقْوَمُ قِيلًا (۶) إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا (۷) وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا (۸) رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا (۹) وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا (۱۰) وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهْلَهُمْ قَلِيلًا (۱۱) إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا (۱۲) وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا (۱۳) يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيرًا مَّهِيلًا (۱۴) إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا (۱۵) فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا (۱۶) فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا (۱۷) السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ إِنْ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا (۱۸) إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۱۹) إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلْثَهُ وَطَآئِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ

مَعَكَ وَاللَّهُ يَقْدِرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصِيَهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ
فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَءَاخِرُونَ
يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَءَاخِرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ
وَاقْرَءُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ
اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۰)

ترجمه

ای مرد جامه بر خود پیچیده. شب را زنده بدار، مگر اندکی از آن را. نیمه‌اش،
یا اندکی از نیمه کم نما. یا اندکی بر آن بیفزا، و قرآن را شمرده و شیوا بخوان. ما
سخنی سنگین بر تو نازل خواهیم کرد. بیگمان شب خیزی، بیشتر موافقت [دل و
زبان] در بردارد و از لحاظ سخن استوارتر است. تو را در روز، کار و کوشش بسیار
است. و نام پروردگارت را یاد کن و از همه گسسته و با او پیوسته شو. پروردگار
مشرق و مغرب، که خدایی جز او نیست، پس او را کارساز خود بشمار. و بر آنچه
می‌گویند شکیبایی کن و از آنان به نیکویی دوری کن. و مرا با منکران متنعم و گذار
و اندکی به آنان مهلت ده. بیگمان نزد ما بندها و آتش دوزخ است. و خوراکی گلوگیر
و عذابی دردناک. روزی که زمین و کوهها بلرزد و کوهها [چون] ریگهای روان
شود. ما به سوی شما پیامبری فرستاده‌ایم که بر شما گواه است، همچنانکه به سوی
فرعون هم پیامبری فرستادیم. اما فرعون از آن پیامبر نافرمانی کرد، لذا او را به
گیروداری سخت می‌پرهیزید [و امان می‌مانید]؟ آسمان در آن [روز] شکافته
گردد، که وعده‌ی او انجام گرفتنی است. این پند آموزی است، پس هر کس خواهد
راهی به سوی پروردگارش پیش گیرد. بیگمان پروردگارت می‌داند که تو و گروهی
از همراهانت نزدیک به دو سوم شب و [گاه] نصف آن و [گاه] یک سوم آن را [به
نماز] برمی‌خیزی؛ و خداوند است که شب و روز را سامان می‌دهد؛ معلوم داشت که

شما هرگز آن را تاب نمی‌آورید، لذا از شما در گذشت؛ حال هر چه مقدور باشد از قرآن بخوانید؛ معلوم داشت که بعضی از شما [ممکن است] بیمار باشند و دیگران در آن سرزمین [تلاش می‌کنند و] گام می‌زنند و روزی خود از فضل الهی می‌جویند؛ و دیگرانی هم هستند که در راه خدا کارزار می‌کنند؛ لذا هر چه مقدور باشد از آن بخوانید؛ و نماز [پنجگانه‌ی واجب] را بر پا دارید و زکات بپردازید، و در راه خدا قرض الحسنه دهید؛ و هر آنچه از کارهای خیر که برای خود پیش‌اندیشی کنید، [پاداش] آن را بهتر و بزرگتر نزد خداوند خواهید یافت؛ و از خداوند آمرزش خواهید، که خداوند آمرزگار مهربان است.

تفسیر

[يَا أَيُّهَا الْمُرْمِلُ] تزمل یعنی خود را با لباس یا لحاف پیچید، یا

امثال این چیزها، یا پنهان شد.

و خطاب مخصوص نبی ﷺ یا عام است، نبی ﷺ لباس یا لحاف را به خود می‌پیچید و می‌خواهید، یا احکام رسالت را به خودش پیچیده بود، و از دید مردم پنهان می‌شد تا با امثال آن مردم روبرو نشود، و معنای آیه این است: ای کسی که لحاف یا لباس یا احکام رسالت را به خود پیچیده‌ای، یا این کسی که مخفی و پنهان است از دید ادعا کنندگان ریاست، و دشمنی با آنها را از سوی عاقل زشت و قبیح می‌بیند.

[قُمِ اللَّيْلَ] برای نماز شب بلند شو، که نباید تو همه‌ی شب را بخوابی، یا از عالم کثرت بلند شو و بندگان خدا را به وحدت رهنمون باش، یا در عالم طبع بلند شو و به عالم‌های بالا نظر افکن، یا از اشتغال به کثرت‌ها که رسالت اقتضا می‌کند بلند شو و به وحدت توجه کن، یا از اختفا

و پنهان شدن بلند شو و امر خویش را ظاهر ساز و مأموریت خود را انجام
 بده و چه خوب گفته است مولوی (ره)

احمقان سرور شد ستند و زبیم

عاقلان سرها کشیده در گلیم

خواند مزمّل نبیّ را زان سبب

که برون آی از گلیم ای بو الهرب

سرمکش اندر گلیم و رو مپوش

که جهان جسمی است سرگردان تو هوش

هین مشو پنهان ز ننگ مدّعی

که تو داری نور وحی شعشی

هین قم اللیل که شمعی ای همام

شمع دایم شب بود اندر قیام

خیز و بنگر کاروان ره زده

غول کشتیان این بحر آمده

خضر وقتی غوث هر کشتی تویی

همچو روح الله مکن تنها روی

[إِلَّا قَلِيلاً] جز اندکی از شب [نُضْفَهُ] بدل از مستثنی یا مستثنی

منه است، و هر کدام باشد معنی یکی است.

[أَوْ أَنْقُضَ مِنْهُ قَلِيلاً أَوْ زِدَ عَلَيْهِ] اندکی به آن اضافه کن یا معنای

آیه این است: ای کسی که لباس طبیعت را به خود پیچیده است و منظور هر

يك از افراد بشر است از شب طبیعت خویش و تاریکی نفس خود بلند شو،

یا از شب طبیعت و هواهای نفسانیات جهت سلوك به سوی پروردگارت

بلند شو و جز اندکی از شب نه خواب، که ضروریات و احتیاجات ضروری بدن در اندکی از شب، در نصف یا بیشتر یا کمتر حاصل می‌شود، که شایسته است وقت بر سه یا چهار قسمت شود برای طلب معیشت، لذات نفس و طلب معاد، یا طلب معاش، لذت‌های نفوس، استراحت و طلب معاد. یعنی اگر قوی و نیرومند هستی نصف اوقات خویش را جهت سلوک به سوی خدا قرار ده، اگر قوی تر هستی بیشتر وقت‌هایت را چنین کن و اگر ضعیف هستی اندکی از اوقات خویش را جهت سلوک الی الله قرار بده.

[وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا] ترتیل قرآن بر حسب معنای لفظ آن است که قرآن را به طور متوسط بخوانی، نه در تند خوان و سرعت افراط کنی و نه در کند خواندن، بلکه طوری بخوانی که حروفش از هم جدا و وقف‌هایش محفوظ باشد، که ترتیل کلام بدین گونه است که تألیف و ترکیب آن را نیکو نمائی و آهسته و پشت سر هم بخوانی.

چنانچه از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در بیان این آیه فرمود: قرآن را شمرده و واضح بخوان، نه مانند شعر آن را فشرده کن، و نه مانند پراکندن ریگ آن را پراکنده بخوان، و لکن دل‌های قساوت گرفته‌تان را بی‌تاب کنید، و هم و غم هیچ یک از شما این نباشد که به آخر سوره برسد.

در خبر دیگری آمده است: ترتیل عبارت از حفظ و قوف و بیان حروف است.

و در خبر دیگر است: ترتیل آن است که مکث کنی و صدایت را زیبا نمایی، یا معنای آیه این است: معانی که بعد از بیدار شدن از خواب و غفلت در وجود تو جمع شده و متراکم گشته آنها را تفصیل بده و آنچه را که

در وجود تو بالقوه است با نظر و مراقبت که از لوازم سلوک است به فعلیت در بیاور، به خطورات نفسی و ذهن نظر بیانداز و ببین از کدام خطورات است؟ خطورات شیطانی است، یا رحمانی؟ و به تجلیات و جذبه‌های پروردگارت نظر کن.

و شاید امیر المؤمنین علیه السلام به همین وجه از تأویل اشاره نمود آنجا که فرمود: ولکن دلهای قساوت گرفته‌تان را بی‌تاب کنید، هم و غم هیچ کدام از شما رسیدن به آخر سوره نباشد.

[إِنَّا سَنُلْقِي] جواب سؤال مقدر است، گویا گفته شده: چرا تو مأمور به قیام در شب و ترتیل قرآن شد؟

و ترتیل قرآن عبارت از تفصیل معانی مجمل در وجود در عالم کبیر یا در عالم صغیر است، در پاسخ فرمود: زیرا ما قول گفتار سنگین بر تو القاء می‌کنیم.

[عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا] گفتار سنگین که هر کس در قوه‌ی عمّاله و علامه ضعیف باشد نمی‌تواند آن را تحمل کند، قیام شب قوه‌ی عمّاله را تقویت می‌کند و قوه‌ی علامه را آماده‌ی ادراک دقایق امور می‌نماید. و ترتیل قرآن یعنی تفصیل معانی مجمل، که در عقول کلی و نفوس کلی در کثرت‌های کنونی مجمل است.

و تفصیل آن معانی در عالم صغیر قوه‌ی علامه را تقویت می‌کند، قوه‌ی عمّاله را با نشاط می‌سازد و مراد از قول سنگین قرآن است، که آن قدر سنگین بود که هر گاه نازل می‌شد رسول خدا صلی الله علیه و آله را شبیه غشّ عارض می‌شد و در بعضی وقت‌ها می‌دید که گوئی ناف دابه‌ی او با زمین مماس می‌شود.

یا مقصود آثار ولایت است که آن نیز آن قدر سنگین است که موسی طاقت نمی‌آورد بر آنچه که از خضر می‌دید صبر کند.

یا مراد نصب علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به خلافت است که آن نیز به حدی سنگین بود که نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را ظاهر نمی‌کرد تا آنجا که در این باره مورد عتاب و سرزنش قرار گرفت و این آیه نازل شد: «فان لم تفعل فما بلّغت رسالتك». یا مقصود مصائب اهل بیت پیامبر بعد از خودش می‌باشد که آن مصیبت‌ها آن قدر سنگین بود که نزدیک بود شنیدن آن غیر ممکن گردد. یا مقصود آرامشی است که نازل نمی‌شود مگر با جنود و لشگریانی که شما آنها را نمی‌بینید، و نازل نمی‌شود تا قلب از اغیار پاك گردد، و قلب از اغیار پاك نمی‌شود مگر قوه‌ی علامه روشن شود و قوه‌ی عمّاله بانشاط گردد، و این معنی جز با قیام شب و ترتیل قرآن محقق نمی‌گردد.

[إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا] جواب سؤالی است که ناشی از مجموع آنچه که گذشت می‌شود، گویی که گفته شده: چرا مأمور به قیام در شب و ترتیل قرآن به خاطر القاء گفتار سنگین شدی؟ پس فرمود: نفس تربیت شده‌ی در شب، یا نفسی که به حد بلوغ رسیده باشد یا جماعتی که در شب نشو و نما بکنند.

یا لفظ «ناشئه» مصدر به معنای فاعل است، یعنی شخصی که در شب نمو نماید از حیث اخذ و گرفتن، یا از جهت ضغط و فشار، یا از جهت قدمت قوی‌تر است و مقصود ثبات و قدرت در قوه‌ی عمّاله است.

[وَأَقْوَمُ قِيلاً] از نظر گفتار معتدل‌تر و استوارتر است، و چون قول و گفتار ناشی و مسبب از علومی است که در باطن انسان موجود است چنانچه امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «المرء منجوء تحت لسانه».

این جمله اشاره به اعتدال قوه‌ی علامه و قدرتمندی آن می‌شود و ممکن است معنای آیه چنانچه در خبر به آن اشاره شده این باشد که بلند شدن شخص از خواب شب از نظر اخلاص شدیدتر و بهتر است، در این صورت نسبت «أَشْدُّوْطاً» به «نَاشِئَةُ اللَّيْلِ» که به معنای بلند شدن و قیام در شب است مجاز عقلی می‌باشد.

[إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا] این جمله نیز جواب سؤال مقدرّ است، که تقدیر آن چنین است: اگر ما مأمور به قیام در شب شدیم پس چه وقت بخوانیم؟

و اگر در روز بخوانیم پس چه وقت به زندگی خود برسیم؟ که خداوند در پاسخ فرمود: تو در روز فراغت بسیار داری، لفظ «سبح» به معنای فراغت است، به معنای تصرّف در معاش و خواب و سکون و تغییر و تحوّل و حرکت در زمین و دور شدن در سیر و حرکت نیز می‌باشد، همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است.

یا معنای آیه این است که در شب طبع خویش و تاریکی نفست فراغت در آثار خدا طلب نکن که تو پس از خلاصی و رهایی از طبیعت و دخول در روز روح فراغت طولانی خواهی داشت.

[وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ] مقصود از قیامت شب ذکر اسم ربّ است.

[وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً] با انقطاع از خلق به خدا پناه بر.

[رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ] توصیف به لفظ «المشرق و المغرب»

برای اشعار به وجه حکم است.

[لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ] جز او خدائی نیست، و اگر چنین است پس او را

وکیل بگیر.

[فَمَا تَخِذْهُ وَكِيلًا وَاصْبِرْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ] بر آنچه که در باره‌ی خدا، یا در باره‌ی تو، یا در باره‌ی پسر عمویت می‌گویند صبر پیشه ساز. [وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا] در باطن از آنها کاملاً دوری کن ولی در ظاهر با آنها معاشرت و مدارا نما.

[وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ] آنان را که خدا یا تو یا وصیِّ تو را تکذیب کردند به من واگذار، و از امام کاظم علیه السلام آمده است: یعنی آنان که وصیِّ تو را تکذیب کردند، پرسیده شد: آیا این معنی تنزیل است؟ فرمود: بلی. [أُولَى النِّعْمَةِ وَمَهْلُهُمْ] به آنها مهلت بده و در عقوبت آنها عجله نکن، یا در طلب عقوبت از خدا برای آنها عجله نکن.

[قَلِيلًا إِنَّ لَدَيْنَا] این جمله تعلیل است. [أَنْكَالًا] لفظ «أنكال» جمع «نکل» به معنی زنجیر و غل و قید شدید، یا غل از آتش یا نوعی از لجام است. [وَجَحِيمًا وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ] غذایی که در حلق گیر می‌کند و نه پائین می‌رود و نه بالا می‌آید.

[وَعَذَابًا أَلِيمًا يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ] روزی که زمین مضطرب و متزلزل می‌شود، یا فرو می‌رود چنانچه قمی گفته.

[وَالْجِبَالُ وَكَانَتْ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا] لفظ «کثیب» به معنی تلی از رمل است، و گفته می‌شود: «هال علیه التراب و التراب مهیل» [إِنَّا أَرْسَلْنَا] جواب سؤال مقدر است، یعنی بعد از آنکه با قول خدا: «فذرني و المكذبين» آنها را تهدید کرد گویا که گفته شده: تا کنون در باره‌ی ما چه کاری انجام دادید؟ و پس از این چه کاری انجام خواهید داد؟ که خدای تعالی در پاسخ فرمود: ما به سوی شما رسولی را فرستادیم

که در روز قیامت شاهد و گواه بر شماست.

[إِنَّكُمْ رَسُولًا شَهِدًا] رسولی که شاهد و گواه بر شماست.

[عَلَيْكُمْ] در روز قیامت در ردّ و قبول و اقرار و نکول گواه و شاهد

بر شماست.

[كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا] لفظ «رسول» را نکره آورد،

چون به تعیین رسول غرضی تعلق نگرفته است.

[فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِیْلًا] اخذ سنگین و

عذاب سنگین، پس شما از مانند کار فرعون بر حذر باشید تا شما را مانند

او به عذاب نگیریم.

[فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا] روزی که

کودکان را پیر می‌کند، به جهت طولانی بودن آن روز، یا از شدت هول و

وحشت آن و لفظ «یوماً» مفعول «تتقون» و آن روز سزاوارتر است که

توصیف شود به چیزی که باید از آن بر حذر بود. یا ظرف «تتقون» است، و

مفعول محذوف است.

[الْسَّمَاءِ مُنْفَطِرٍ بِهِ] در آن روز، یا به سبب آن روز، یا به سبب

شدت بلا، و هول و هراس در آن روز.

[كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا] این وعده و وعیدها که ذکر شد.

[إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ] یادآوری باشد برای نفوس بیدار.

[فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ] هر کس بخواهد به سوی پروردگارش

در ولایت راهی اتخاذ کند.

[سَبِيلًا] مقصود قبول ولایت خدای تعالی به وسیله بیعت با او و

پیروی از او امر و نواهی او است، یا مقصود ربّ مطلق و راه به سوی ربّ

مطلق است، که آن صاحب ولایت و قبول ولایت او به وسیله‌ی بیعت با او و پیروی از او می‌باشد.

[إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ] زیادتر از نصف.
[وَنِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَ اللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ] ساعات و ثلث و ربع و نصف شب را خدای مقدر می‌کند و اندازه می‌گیرد، نه شما.

[عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ] شما هرگز نمی‌توانید مقدار شب و روز را احصاء کنید، یا نمی‌توانید هر يك از شب و روز را احصاء کنید.
[فَتَابَ عَلَيْكُمْ] یعنی خداوند از تکلیف شما به قیام در نصف شب یا بیشتر یا کمتر از نصف در گذشت و این حکم را از شما برداشت. و لذا وارد شده که این آیه آیه‌ی اوّل را نسخ کرد.

[فَأَقْرَهُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ] در نماز در شب هر مقدار که ممکن است قرآن بخوانید. و قرینه‌ی مقام اقتضا می‌کند که مقصود خواندن قرآن در نماز شب باشد. در خبری از امام باقر علیه السلام آمده است: هیچ پیامبری نیامده است مگر آنکه نماز شب خوانده، و هیچ پیامبری نماز شب را در اوّل شب نخوانده است.

[عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ] این جمله جواب سؤال و وجه دیگری برای ترخیص است. [مِنْكُمْ مَّرْضَىٰ] مریض‌هایی که قدرت بر قیام شب ندارند.
[وَءَاخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ] عده‌ای مسافر هستند، و قیام در شب برای آنها سخت است.

[يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ] مسافرینی که طلب فضل خدا می‌کنند، خواه فضل صوری مانند آن عده از مسافرین که برای تجارت سفر کرده‌اند،

و خواه فضل معنوی مانند مسافرت برای طلب دین و علم.

[وَأَخْرُونَ يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأَقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ] چون بعضی از نفوس حرص و ولع به عبادت و شب زنده داری دارند، امر به ترك عبادت برای آنها سنگین بود؛ لذا امر به خواندن قرآن و نماز در شب را به مقدار ممکن تکرار کرد، و امر اول مترتّب بر عدم احصا، توانایی و قدرت بود و آیه دوّم مترتّب بر مرض است.

از امام رضا علیه السلام آمده است که فرمود: هر مقدار از نماز شب و قرآن برای شما ممکن باشد انجام دهید که در آن خشوع قلب و صفای باطن است. [وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ] بیان نماز و زکات و مراتب آن دو و به پا داشتن نماز و دادن زکات گذشت.

[وَأَقْرِضُوا اللَّهَ] از اصل مالتان قرض بدهید، یا بیان دادن زکات و ترغیب به آن است و اشعار به این است که هر کس زکات بدهد خداوند عوض آن را در دنیا یا در آخرت یا در هر دو می‌دهد.

[قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ] این جمله تعمیم بعد از تخصیص یا بیان و تعمیم قرض است.

[تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا] عین همان را که قرض داده‌اید می‌یابید بهتر از آن و پاداش و اجر آن را نیز بزرگ می‌یابید، یا اجر و پاداش آن را بهتر و بزرگتر از خود آن می‌یابید.

[وَأَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ] در هنگام نماز و زکات استغفار کنید تا خداوند انگیزه‌ها و دواعی نفسانی را بر شما بپوشانید، یا در جمع احوالتان استغفار کنید، چون هیچ يك از شماها نیست مگر آنکه بدیها و زشتیهایی دارد که مناسب شأن او نیست و باید استغفار کند. [إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ]

(٧٤) سُورَةُ الْمُدَّثِّرِ

این سوره مکی است و مشتمل بر پنجاه و شش آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَأْتِيهَا الْمُدَّثِّرُ (١) قُمْ فَأَنْذِرْ (٢) وَرَبِّكَ فَكَبِيرٌ (٣) وَثِيَابَكَ
فَطَهَّرْ (٤) وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ (٥) وَلَا تَمُنْ بِتَسْتَكْبِرُ (٦) وَلِرَبِّكَ
فَاصْبِرْ (٧) فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ (٨) فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ (٩)
عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ (١٠) ذُرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا (١١)
وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا (١٢) وَبَيْنَ شُهُودًا (١٣) وَمَهَّدْتُ لَهُ
تَمْهِيدًا (١٤) ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ (١٥) كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِأَيْتِنَا عَنِيدًا (١٦)
سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا (١٧) إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ (١٨) فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ (١٩)
ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ (٢٠) ثُمَّ نَظَرَ (٢١) ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ (٢٢) ثُمَّ أَدْبَرَ
وَاسْتَكْبَرَ (٢٣) فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ (٢٤) إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ
الْبَشَرِ (٢٥) سَأُصْلِيهِ سَقَرَ (٢٦) وَمَا أَذْرَنْكَ مَا سَقَرُ (٢٧) لَا تُبْقِي
وَلَا تَذَرُ (٢٨) لَوْ أَحَاطَ لِلْبَشَرِ (٢٩) عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ (٣٠) وَمَا
جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ
كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا
وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي
قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ
مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا

ذِكْرِي لِلْبَشْرِ (۳۱) كَلَّا وَ الْقَمَرِ (۳۲) وَ الْيَلِ إِذْ أَدْبَرَ (۳۳) وَ الصُّبْحِ
 إِذَا أَسْفَرَ (۳۴) إِنَّهَا لَا حُدَى الْكَبِيرِ (۳۵) نَذِيرًا لِلْبَشْرِ (۳۶) لِمَنْ شَاءَ
 مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ (۳۷) كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (۳۸) إِلَّا
 أَصْحَابَ الْيَمِينِ (۳۹) فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ (۴۰) عَنِ الْمُجْرِمِينَ (۴۱)
 مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ (۴۲) قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ (۴۳) وَ لَمْ
 نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ (۴۴) وَ كُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَاطِبِينَ (۴۵) وَ كُنَّا
 نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ (۴۶) حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ (۴۷) فَمَا تَنْفَعُهُمْ
 شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ (۴۸) فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ (۴۹) كَانَتْهُمْ
 حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ (۵۰) فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (۵۱) بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ
 أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً (۵۲) كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ (۵۳) كَلَّا إِنَّهُ
 تَذْكِرَةٌ (۵۴) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۵۵) وَ مَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ
 أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ (۵۶)

ترجمه

ای مرد جامه بر خود پیچیده. برخیز و هشدار ده. و پروردگارت را تکبیر
 گوی. و دامت را پاکیزه بدار. و از آرایش [شرك] بپرهیز. و بخششی مکن که پاداش
 [و پاسخ] بزرگتر بخواهی. و در راه پروردگارت شکیبایی کن. و چون در صور دمیده
 شود. بدینسان چنین روز؛ روزی دشوار است. [و] بر کافران آسان نیست. مرا با
 کسی که تنها آفریده‌ام واگذار. و برای او مالی روزافزون قرار دادم. و پسرانی حاضر
 و ناظر. و به او [چه بسیار] میدان [و امکان] دادم. باز طمع دارد که افزونتر کنم.
 حاشا، که او به آیات ما ستیزه جوست. زودا که مشقتی سنگین بر او تحمیل کنم. چرا
 که او اندیشید و سگالید. پس مرگ بر او باد چگونه سگالید. باز مرگ بر او باد
 چگونه سگالید. سبس بازنگریست. آنگاه روی در هم کشید و ترشروی کرد. سبس

روی برتافت و گردن کشید. و گفت این جز جادویی فرا گرفته [از دیگران] نیست. این جز گفتار آدمی نیست. زودا که به دوزخش درآوریم. و تو چه دانی که دوزخ چیست. نه باقی می‌گذارد، نه رها می‌کند. گرداننده‌ی رنگ پوستهاست [با سوختن]. بر آن نوزده [نگهبان] است. و ما آتشیانان [دوزخ] را جز از فرشتگان نگماشته‌ایم، و شماره‌ی آنان را جز آزمونی برای کافران نگردانده‌ایم، تا سرانجام اهل کتاب یقینی افزون‌تر یابند؛ و اهل ایمان، برایمان خود بیافزایند؛ و اهل کتاب و مؤمنان [مسلمانان] شك و شبهه نوزند؛ و تا سرانجام بیمار دلان و کافران بگویند خداوند از این توصیف چه می‌خواهد؟ بدینسان خداوند هر کس را بخواهد بیراه می‌گذارد و هر کس را بخواهد به راه می‌آورد؛ و سپاهیان پروردگارت را کسی جز خود او نمی‌شناسد؛ و این جز پند آموزی برای بشر نیست. چنین نیست [که گویند]، سوگند به ماه. و شب چون بگذرد. [و] سوگند به صبح چون روشن شود. آن، یکی از سترگه‌است. هشدار دهنده‌ی بشر است. برای هر کس از شما که خواهد [در راه حق و ایمان] بیشتر آید، یا بازپس ماند. هر کس در گرو کردار خویش است. مگر اصحاب یمین. که در بوستانهایی [هستند و] همپرسی می‌کنند. از گناهکاران. که چه چیزی شما را به راه دوزخ کشاند؟ گویند از نمازگزاران نبودیم. و بینوا را هم اطعام نمی‌کردیم. و با ژاژ خایان ژاژ خایی می‌کردیم. و روز جزا را دروغ می‌انگاشتیم. تا آنکه مرگ به سراغمان آمد. حال، شفاعت شفیعان سودشان ندهد. ایشان را چه می‌شود که از اندرز رویگردانند. گویی دراز گوشانی رمانند. که از شیر گریخته باشند. بلکه هر يك از ایشان می‌خواهد که به او نامه‌هایی سرگشاده دهند. حاشا، حق این است که از آخرت نمی‌ترسند. حاشا، آن پند آموزی است. پس هر کس خواهد از آن یاد کند [و پند گیرد]. و یاد نکند [و پند نگیرند] مگر آنکه خدا خواهد؛ اوست که سزاوار پرهیز ورزیدن است، و سزاوار آمرزگاری.

تفسیر

[يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ] لفظ «تدثر» یعنی خودش را به لباسش پیچید.

از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: من يك ماه مجاور كوه حرا بودم، وقتی کارم را تمام کردم پائین آمدم، به دامنه‌ی کوه که رسیدم صدایی شنیدم که مرا مخاطب قرار داد، به جلو و پشت سر، و راست و چپ نظر کردم کسی را ندیدم، باز دوباره صدایم کردند سرم را که بالا بردم دیدم جبرئیل از روی عرش در هوا مرا صدا می‌زند، پس گفتم: «دثرونی، دثرونی» یعنی مرا بپوشانید، مرا بپوشانید، بر روی من آب ریختند، پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود: «یا ایها المدثر».

و در خبر دیگری آمده است: رعب مرا فرا گرفت و پیش خدیجه برگشتم و گفتم: مرا بپوشانید. پس جبرئیل «یا ایها المدثر» را نازل نمود. [قُم] از خوابت بیدار شو، یا از پیچیده شدن بر لباس، یا از کثرت‌ها یا از طبعت بلند شو.

[فَأَنْذِرْ] بندگان را از شیطان و زشتیها و رذائل نفسانی و از خشم و عقوبت‌های خدا بر حذر کن، چون رسول باید بین وحدت و کثرت واقع شود و جامع هر دو باشد به نحوی که جهت وحدت پوشیده نشود و به علاقه‌های کثرت در حین اشتغال به کثرت آلوده نگردد، در حین استغراق در وحدت از کثرت غافل نشود لذا خدای تعالی فرمود: از اشتغال به کثرت‌ها بلند شو، به جهت توجه کن و پس از آن انذار نما تا انذار تو جهت وحدت را از تو نبرد.

[وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ] ولکن پروردگارت را تکبیر بگو تا چیزی نبینی مگر آنکه خدا را محیط به آن ببینی، لفظ «رب» را مقدم انداخت از جهت شرافت رب، نیز اراده‌ی حصر نمود و لفظ «فاء» زایده است جهت تأکید، یا لفظ «أما» در تقدیر است، یا توهم لفظ «أما» است.

[وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ] این جمله کنایه از تطهیر قلب از آلودگی دل و وابستگی‌هایش به آلودگی لباس تعبیر و کنایه می‌شود.
 از امام صادق علیه السلام در خبری آمده‌است که فرمود: یعنی لباس را کوتاه کن یا آستین خود را بالا بزن.
 و در خبر دیگری است: لباست را بالا ببر و بلند نکن که روی زمین کشیده شود.

و در خبر دیگری از امام صادق علیه السلام آمده‌است: لباست را کوتاه کن.
 [وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ] لفظ «رجز» با ضمّه و کسره هر دو خوانده شده به معنی پلیدی و عبادت بت‌ها و عذاب و شرک آمده‌است، و همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است.

و بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که بت‌ها را ترک و دوری گزین و بعضی گفته‌اند: از گناهان دوری کن، برخی گفته‌اند: از کار بد و اخلاق زشت دوری نما، بعضی گفته‌اند: از حبّ دنیا دوری گزین که آن رأس هر گناه و خطیئه است.

[وَلَا تَمُنَّ تَسْتَكْثِرُ] هیچ طلب و درخواستی را بیشتر از آنچه که به تو داده شده عطا نکن، یا بر بندگان با شمارش عطاها و بخشش‌های خویش منت نگذار، یا با زیاد شمردن خوبی‌ها خوبی‌ها و حسنات خویش بر خدا منت نگذار، یا در مورد آنچه که خدا به تو داده از نبوت یا قرآن یا دین بر مردم منت نگذار که از بندگان اجر زیاد طلب کنی. و بعضی گفته‌اند: مقصود نهی از ریاست که حرام می‌باشد.

[وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ] در راه پروردگارت بر تکلیف‌های سخت و سنگینی‌های نبوت صبر کن، یا بر اذیت قوم، یا بر جنگ عرب و عجم یا بر

طاعت‌ها و مصیبت‌ها صبر کن، یا بر دوری از گناهان صبر کن.

[فَاِذَا نُفِرَ] لفظ «فا» سببیه است یعنی: زیرا هنگامی که در صور دمیده شد.

[فِي النَّاقُورِ] هنگامی که در صور دمیده شود، در دمیدن اول یا

دوم، یا در هنگام ظهور قائم (عج).

[فَذَلِكِ] پس آن روز.

[يَوْمَ مَسَدٍ يَوْمٍ عَسِيرٍ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ] لفظ «علی

الکافرین» متعلق به «عسیر» یا به «یسیر» و آن تقيید به کافرین دلالت

می‌کند بر آسان بودن آن روز بر مؤمنین.

از امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه آمده است: از ما امام پیروز و

مظفری هست که پنهان است، و هر وقت خدا بخواهد او را ظاهر سازد در

قلب او نکته‌ای القاء می‌کند که ظاهر می‌شود و به امر خدا قیام می‌کند.

[ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا] لفظ «وحدید» به معنای متوحد و تنها

بودن است و آن حال از فاعل «خلقت» یا حال از «من» یا حال از ضمیر محذوف

است که به «من» برمی‌گردد، یا مقصود ولیدبن مغیره است که در میان قومش

«وحدید» نامیده می‌شد و در نتیجه بدل از «من» می‌شود، یا به او از آن جهت وحد

می‌گفتند که دارای پدر ناشناخته شده‌ای نبود و در این صورت حال از «من»

می‌شود.

[وَ جَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا] مال بسیار، یا مالی که منافع آن

متصل باشد و در هیچ فصلی قطع نشود، مانند سایر کالاها و سایر اموال

نباشد، یا مالی که از مکه تا طائف امتداد داشته باشد از قبیل شترها و

اسب‌ها و گوسفندها و کنیزها و بندگان و زمین‌های کشاورزی که غله‌ی

آنها منقطع نمی‌شود، چه ولید بن مغیره واقعاً دارای چنین اموالی بود و

دارای یکصد هزار دینار و ده فرزند یا سیزده فرزند بود.

[وَّ يَبِينُ شُهُودًا] فرزندانی که در مکه با او بودند و برای طلب

معیشت به سفر نمی‌رفتند چون احتیاج نداشتند.

[و مَهَّدَتْ لَهُ تَمْهِيدًا] در زندگی و معیشت به او وسعت دادم به

نحوی که احتیاج به هیچ چیز پیدا نمی‌کرد مگر آنکه آن را دارا بود، یا

ریاست و جاه و مقام ار بر او گسترش دادم به نحوی که احدی در این مورد

با او منازعه نمی‌کرد، تا آنجا که به او لقب ریحانه‌ی قریش و وحید دادند.

[ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ كَلًّا] ردع و منع او از این طمع است، یا ردع

کسی است که چنین گمانی دارد.

[إِنَّهُ كَانَ لِأَيْتِنَا] او آیات آفاقی و انفسی و مخصوصاً آیات

بزرگ ما را منکر بود.

[عَنِيدًا] منکر بود و ردّ می‌کرد، چه معنی «عنده» یعنی او را با

اینکه می‌شناخت و عارف به حقّ او بود ردّ کرد، پس او عنید و عاند است.

[سَأَرْهُقُهُ صَعُودًا] ارهاق آن است که انسان را بر چیزی که طاقت

آن را ندارد و تکلیف و وادار کنند، «صعود» با فتحه‌ی صاد مصدر است و

ضدّ هبوط است، یا عقبه‌ی سخت و پرمشقتی است، یا کوهی است در

جهنّم.

و معنای آیه این است: من او را بر صعود وادار و حمل می‌کنم که

شناختن آن برای او ممکن نباشد، و انسان نتواند آن را تحمّل نماید یا او را

بر کوهی که در جهنّم معروف است حمل می‌کنم، یا او را بر عقبه‌ی دشوار و

بزرگی مبتلا می‌سازم.

بعضی گفته‌اند: آن کوهی از سنگ صاف و صیقلی است که در آتش

قرار گرفته، او را وادار می‌کنند تا بالای آن سنگ برود وقتی به بالای آن سنگ رسید به پایین و ته آن سنگ سرازیرش می‌کنند، این عمل همین طور تکرار می‌شود و دائماً به همین منوال می‌ماند و از جلو با زنجیرهای آهنین او را می‌کشند و از عقب با گرزهای آهنین می‌زنند و این کار در طول چهل سال تکرار می‌شود.

[إِنَّهُ فَكَّرَ] او درباره‌ی قرآن و در آنچه که می‌خواهد در ردّ و طعن بر قرآن بگوید فکر کرد.

[وَقَدَّرَ] و در نفس خود آنچه را که می‌خواند بگوید اندازه‌گیری می‌کرد.

روایت شده که وقتی آیه‌ی «حَمَّ تَنْزِيلِ الْكِتَابِ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ» بر رسول خدا ﷺ نازل شد مسجد آمد و ولید بن مغیره نزدیک او بود و قرائت رسول خدا ﷺ را می‌شنید، وقتی رسول خدا ﷺ فهمید که ولید خواندن او را می‌شنود قرائت آیه را تکرار کرد.

ولید از مجلس بیرون رفت و نزد قومش بنی محزوم آمد و گفت: به خدا سوگند از محمد ﷺ کلامی شنیدم که نه از جنس کلام بشر است و نه از کلام جنّ، سخن محمد ﷺ دارای شیرینی و حلاوت خاصی است، کلامی زیبا و دلنشین است، ابتدای سخن شیرین و پر بار و آخر آن بد است و مانند دانه‌های درشت باران است و آن سخن برتر است و هیچ سخنی برتری بر آن ندارد، ولید این سخنان را گفت و سپس به منزل خویش رفت، قریش گفتند: به خدا سوگند ولید از دین خارج شد، به خدا سوگند که همه‌ی قریش از دین خارج خواهند شد.

و به ولید ریحانه‌ی قریش می‌گفتند، ابوجهل گفت من شما را کفایت می‌کنم و شرّ ولید برطرف می‌سازم، رفت پهلوی ولید با قیافه‌ای اندوهناک و ناراحت نشست، ولید گفت: ای پس برادرم چه شده‌است که تو را اندوهناک می‌بینم؟

ابوجهل گفت: این قریش تو را با این سنّ زیاد سرزنش می‌کنند و گمان می‌کنند تو کلام محمد ﷺ را زینت دادی، ولید با ابوجهل بلند شو و به مجلس قومش آمد و گفت: شما گمان می‌کنید محمد ﷺ مجنون است؟ آیا تا کنون دیده‌اید که او هرگز جنّ زده شود؟ گفتند: خدا را شاهد می‌گیریم که چنین چیزی ندیده‌ایم.

ولید گفت: آیا گمان می‌برید که او کاهن باشد؟ آیا در این مورد چیزی از او دیده‌اید؟ گفتند: خدا را شاهد می‌گیریم که چیزی ندیده‌ایم. ولید گفت: آیا گمان می‌کنید که او شاعر است؟ آیا تا کنون دیده‌اید که او به شعری سخن گفته باشد؟ گفتند: نه به خدا سوگند.

ولید گفت: آیا گمان می‌کنید او دروغگو است؟ آیا تا کنون دروغ از او دیده‌اید؟ گفتند: به خدا سوگند، نه، که به او قبل از نبوت از جهت راستگوئی لقب صادق امین داده بودند.

پس قریش به ولید گفتند: پس او چیست و داستان او چگونه است؟ ولید پیش خود فکری کرد و سپس نگاه کرد و رو ترش نمود و گفت: او جز ساحر و جادوگر چیزی نیست، آیا نمی‌بینید که او بین مرد و اهلش و فرزندان و موالی اش جدایی می‌اندازد.

پس او ساحر است و هر آنچه می‌گوید جادو است و اثر می‌کند. بعد از این قضیه هیچ یک از قریش محمد ﷺ را ملاقات نمی‌کرد مگر آنکه

می‌گفت: ای ساحر و این معنا بر پیامبر ﷺ سنگین آمد، پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود: «یا ایها المدثر... تا قول خدا الا قول البشر»
 [فَقْتِلْ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ] جمله‌ی دوّم تأکید جمله‌ی اوّل است، و هر دو جمله برای دعاست.

[ثُمَّ نَظَرَ] این جمله عطف بر «فَكَرَّ» و «قَدَّرَ» است.

[ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ] لفظ «بسر» تأکید فعل اوّل «عبس» است، یا لفظ «عبس» به معنای اشاره‌ی صورت است و لفظ «بسر» به معنی نگاه کردن با کراهت.
 [ثُمَّ أَدْبَرَ] به حقّ پشت کرد [وَأَسْتَكْبَرَ] از تسلیم و انقیاد استکبار ورزید [فَقَالَ إِنَّ هَذَا] چیزی که محمّد ﷺ می‌خواند جز سحر چیزی نیست.
 [إِلَّا سِحْرٌ مُّؤْتَرٌ] سحر و جادویی است که روایت می‌کند، یا یاد می‌گیرد، یا قابل اخذ و گرفتن است، یا چیزی است که از بین فنون سحرها آن را اختیار می‌کند.

[إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ] این سخنان قول بشر است، و آن چنان نیست که محمّد ﷺ می‌گوید قول خدا باشد.
 [سَأْضَلِيهِ سَقَرَ] این جمله جواب سؤال مقدرّ است.
 [وَمَا أَدْرَاكَ] تو چه می‌دانی ای محمّد، یا ای کسی که از شأن او شنیدن و ادراك است.

[مَا سَقَرُ لَا تُبْقِي] چیزی باقی نمی‌ماند که جهنّم آن را نگیرد.
 [وَلَا تَذُرُ] پس از آن که گرفت چیزی از آن را و آنرا نمی‌گذارد، یا از چیزی که گرفت چیزی باقی نمی‌گذارد، چه آن را که گرفته است و چه آن را که نگرفته؛ یا هیچ نوعی از عذاب را فروگذار نمی‌کند و شخص معذب را با جمیع انواع عذاب عذاب می‌کند، و از مستحقّین عذاب کسی را ترك

نمی‌کند.

[لَوَّاحَةٌ] تغییر می‌کند در نهایت تغییر، یا سیاه می‌کند.

[لِّلْبَشْرِ] از امام باقر علیه السلام روایت شده که در جهنم کوهی است که به آن «صعود» گفته می‌شود و در «صعود» صحرا و وادی است که به آن «سقر» گفته می‌شود و در سقر چاهی است که به آن «هبهب» گفته می‌شود، که هر گاه درب آن چاه برداشته شود اهل آتش از گرمای آن ضجه و فریاد می‌زنند، و آن از منازل جبارین است.

[عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ] نوزده ملایکه، یا نوزده صنف از ملایکه برای جمیع ثقلین یا برای هر يك از آنها.

و در وجه انتخاب این عدد گفته شده: کسی که از انسانیت روی برگردانده باشد بر او ماده و طبیعت جسمانی و طبیعت‌های عنصری و صورت جمادی و نفس نباتی و نفس حیوانی و مدارك ده گانه‌ی حیوانی و قوای سه گانه‌ی شیطنی و بهیمی و سبعی حکومت می‌کند.

بعضی گفته‌اند: آن نوزده عدد عبارت است از ملکوت زمینی که ملازم ماده است از قبیل روحانیت ستارگان هفت گانه و برج‌های دوازده گانه که موکل به تدبیر عالم سفلی هستند و در آن عالم تأثیر دارند که آنها را با تازیانه‌های تأثیر می‌زنند و آنها را محلّ سقوط و محلّ اصلی خود ردّ می‌کنند و غیر از این مطالب سخنان دیگری نیز گفته شده.

و همه‌ی این سخنان از قبیل استحسان و تخمین و گمان است، که علم امثال چنین موارد به خدای تعالی و به کسی که علمش علم خدا باشد موکول شده است، دیگران نصیب و بهره‌ای از آن ندارند و لذا از ائمه‌ی معصومین در بیان این آیه چیزی وارد نشده.

بعضی گفته‌اند: وقتی این آیه نازل شد ابوجهل به قریش گفت: مادرهایتان به عزایتان بنشینند، آیا نمی‌شنوید ابن ابی کبشه به شما خبر می‌دهد که خازنین و نگهبانان آتش نه نفراند، و شما تعدادتان بسیار و مردان شجاهی هستید آیا هر ده نفر از شما نمی‌تواند يك مرد از نگهبانان و دربانان آتش و جهنم را بگیرد.

مردی از قریش گفت: هفده نفر از آنها با من ده نفر را بر پشتم و هفت نفر را بر شکم می‌گیرم و دو نفر باقی مانده با شما، که این آیه نازل شد.
 [وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً] تمام اهل دنیا نمی‌توانند با یکی از آن ملایکه دربان و نگهبان معارضه نمایند.

[وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا] لفظ «فتنة» با کسره‌ی فا به معانی امتحان، گمراهی، گناه، کفر، رسوایی، عذاب، گمراه کردن، جنون، محنت و اختلاف مردم در رأی‌ها آمده‌است و همه‌ی این معانی در اینجا مناسب می‌باشند، زیرا خازنین آتش اگر چه در آخرت هستند، ولی به مضمون «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» از هر يك از آنها باید در دنیا نمونه‌ای باشد، و با همان نمونه که در دنیاست در دنیا موکل بر کافر است، چنانچه همان در آخرت موکل بر کافر می‌شود.

بعضی گفته‌اند: سبب اختیار و امتحان آنان با این عدد استهزای آنانست و استبعاد این مطلب که چگونه می‌شود این تعداد اندك متصدی تعذیب بیشتر اهل عالم باشند.

[لِيُشْتَقِنَ] بعضی گفته‌اند: این جمله تعلیل جمله‌ی محذوف است، یعنی این مطلب را به آنان گفتیم تا اهل کتاب یقین کنند.
 [الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ] مقصود یهود و نصاری است، که یقین به

نبوت محمد ﷺ بنماید، چون می‌بینند که خبر موافق آن چیزی است که در کتابهای آنان آمده‌است.

[وَ يَزِدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا] آنان که به محمد اسلام آوردند.

[اِيْمَانًا] ایمان اهل ایمان فزونی یابد، چون اهل کتاب خبر می‌دهند که گفته، مؤمنین با آنچه که در کتاب‌های آنان آمده‌است موافق است.

[وَلَا يَزْتَابُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ] این تفسیر که ذکر کرده‌اند بر حسب ظاهر است.

ولکن ما می‌گوییم: ایتای کتاب یعنی دادن کتاب کنایه از قبول نبوت است، هر نبوتی که باشد و اختصاص به یهود و نصاری ندارد، بلکه هر کس نبوت محمد را قبول کند و با دست او بیعت نماید و احکام نبوت او را بپذیرد و تسلیم حکم او باشد و دعوت ظاهری او را قبول کند... چنین شخصی از کسانی است که کتاب و ایمان به او داده شده‌اگر چه لفظ ایمان در معنی اسلام و قبول دعوت ظاهری با بیعت عام به صورت مجاز یا بر سبیل اشتراك استعمال شود، ولی مقصود از ایمان در اینجا ایمان حقیقی است که از بیعت خاص و قبول دعوت باطنی و دخول تحت احکام ولایت حاصل می‌شود.

و به این دو معنا خدای تعالی اشاره نموده آنجا که فرموده: «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» که اولی اشاره به مؤمن محقق و دوّمی اشاره به مسلمان مقلد است.

و ما ذکر کردیم که هر چه در آخرت باشد نمونه‌ی آن در دنیا وجود دارد، که دنیا به وجهی ماده‌ی آخرت و به وجهی صورت جهنم یا نمونه‌ی آن است.

بنابراین معنای آیه این است که نوزده صنف یا نوزده شخص از ملایکه هستند که کفار را به جهنم و مؤمنین را به بهشت سوق می‌دهند. و چون کسی که نبوت را قبول می‌کند با ذوق و وجدان امور آخرت را درک نمی‌کند به مجرد بیعت نسبت به امور اخروی یقین حاصل نمی‌کند، چون این ملایکه در دنیا مردم را به آخرت سوق می‌دهند و با این سوق دادن امور آخرت را با وجدان و یافتن درک می‌کنند پس یقین حاصل می‌کنند و چون مؤمنین یقین دارند پس سوق دادن مؤمنین سبب ازدیاد ایقان آنان می‌شود.

و ممکن است این جمله تعلیل قول خدا: «و ما جعلنا اصحاب النار الا ملائکة» یا تعلیل قول خدا: «و ما جعلنا عدّتهم الا فتنة» باشد، و ممکن است تعلیل همه‌ی این موارد بر سبیل تنازع باشد.

[وَ لَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ] از کسانی که دعوت ظاهری را قبول کردند، یعنی کسی که در قلب او نفاق است.

[وَ الْكٰفِرُونَ] کسانی که اسلام را قبول نکردند.

[مَا ذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِهٰذَا] با این عدد یا با این گفتار، یا عده‌ی آنان را فتنه و آزمایش قرار دادن، یا اصحاب آتش را ملائکه قرار دادن خداوند چه مثلی می‌خواهد بزند؟

[مَثَلًا] لفظ «مثلاً» تمیز از لفظ «هذا» یا حال از آن است، یعنی در حالی که این مثل زدن را غریب می‌شمارد، یا در حالی که بر زبانها همانند جریان مثال جاری است و لفظ «لام» برای عاقبت است.

مانند قول خدای تعالی: «لیکون لهم عدوًّا و حزنًا» یا برای غایت است طبق آنچه که ما بیان نمودیم، یعنی اصحاب آتش را جز ملائکه قرار

ندادیم تا در دنیا اهل آتش را به سوی آتش سوق دهند و اهل بهشت را به بهشت برسانند.

[كَذَلِكَ] این چنین است گمراه کردن به سبب اظهار چیزی که گنجایش درك آن را ندارد.

[يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ] مقصود از لشکریان پروردگار ملائکه و جن و جمع موجودات است، چون همه‌ی اینها از لشکریان خدا هستند.

[إِلَّا هُوَ] پس اندک بودن عدد اصحاب آتش به خاطر اندک بودن سربازان الهی نیست؛ بلکه چون به بیشتر از آن احتیاج نیست.

[وَمَا هِيَ] آن ولایت علی علیه السلام که معهود است، بعضی گفته‌اند: مقصود سقر یا عده‌ی خازنین و نگهبانان یا سوره است.

و از امام کاظم علیه السلام ضمیر «هی» تفسیر به ولایت شده است.

[إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ] یادآوری حقیقی همان ولایت است، اگر چه سقر و عده‌ی نگهبانها و سوره نیز تذکره و یادآوری باشد.

[كَلَّا] ردع و منع کسی است که ولایت را بزرگ نمی‌شمارد، یا اعتنا به سقر و نگهبانان ندارد.

[وَالْقَمَرِ وَاللَّيْلِ إِذَا دُبِّرَ] لفظ «إِذَا» با سکون ذال خوانده شده، «أدبر» از ادبار به معنای پشت کردن است و این قرائت قرائت صحیح است، چون وجود شب که عالم کون است مبنی بر پشت نمودن است، پس شب دائماً پشت می‌کند، به خلاف صبح ملکوت که آن نسبت به اهل عالم ملک روی می‌آورد.

و لفظ «إِذَا» با الف، و «دبر» از ثلاثی مجرد خوانده شده.

[وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ إِنَّهَا لَأِخْدَى الْكُبْرَى] ولایت، یا سقره، یا

خازنین جهنم، یا سوره، یا نعمت‌ها و بلاهای بزرگ.

[نَذِيرًا لِلْبَشَرِ] لفظ «نذیراً» حال، یا مفعول له، یا مفعول مطلق برای فعل

محذوف است.

[لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ] بدل از قوه خدا: «للبشر» است [أَنْ يَتَقَدَّمَ] به

ولایت سبقت جوید.

[أَوْ يَتَأَخَّرَ] از سقر و آتش عقب بیفتد، در خبر است: هر کس به

ولایت ما سبقت جوید از سقر عقب بماند و هر کس از ولایت ما عقب بماند

به سوی سقر جلو می‌افتد.

[كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ] جواب سؤال مقدر است، گویی گفته شده:

چگونه ولایت یکی از آیات بزرگ است؟

پس فرمود: چون هر نفسی در گرو اعمال و کارهایی است که کسب

می‌کند مگر کسی که به ولایت متمسک باشد و معنای آیه این است که هر

نفسی در گرو اعمال خود می‌باشد، چه عمل خیر باشد یا شرّ، که این تعمیم

مفاد اطلاق است، یعنی هر عملی که نفس‌ها با انانیت انجام دهند اعمّ از

آنکه بر حسب صورت عمل خیر باشد یا شرّ و بال بر نفس و قید نفس

می‌باشد و نفس‌ها مقید و مرهون اعمال خود می‌باشند مگر آنکه که ولایت

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ داشته باشد، زیرا ولایت چیزی است که بدیها و سیئات را به

خوبی‌ها و حسنات تبدیل می‌سازد، و خداوند در مقابل همه‌ی اعمال

کسانی که ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دارند پاداش خوب می‌دهد، یعنی پاداش بهترین

عمل‌هایی را که می‌توانستند انجام دهند به آنها می‌دهد.

و لذا فرمود:

[إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ] یمین امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و اصحاب یمین

شیعیان علی علیه السلام می‌باشند.

[فِي جَنَّتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ] بین خودشان سؤال می‌کنند، یا حال مجرمین را از غیر خود می‌پرسند، یا اینان و مجرمین حال مجرمین را می‌پرسند.

[مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ] این خطاب و سؤال دلیل بر این است که اصحاب یمین از حال مجرمین سؤال می‌کنند.

[قَالُوا] در جواب گویند: [لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ] دارای ولایت علی علیه السلام نبودیم، چون نماز حقیقی بدون ولایت محقق نمی‌شود، بلکه ولایت در حقیقت همان نماز است.

و لذا علی علیه السلام فرمود: من نماز هستم آیا ما از پیروان سابقین نبودیم؟ و آنها کسی را که در مسابقه به دنبال سابق و برنده می‌آید مصلی و نمازگزار می‌نامند، یا مقصود این است که ما از پیروان وصی محمد صلی الله علیه و آله نبودیم و بر آنها صلوات و درود نفرستادیم و به همه‌ی این معانی در خبر اشاره شده، یا مقصود این است که ما نماز قالبی ار که در شریعت مقرر شده انجام ندادیم و به این معنا نیز در خبری از علی علیه السلام اشاره شده است.

[وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ] ما حقوق واجب یا مستحب را ندادیم یا حقوق آل محمد صلی الله علیه و آله را که خمس باشد ندادیم.

[وَكُنَّا نَحُوضُ] ما در آیات بار د و قدح و طعن و استهزاء خوض می‌کردیم و فرو می‌رفتیم.

[مَعَ الْخَاضِعِينَ] با کسانی که در آیات این چنین فرو می‌روند.
[وَكُنَّا نَكُذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ] یقین به مرگ و

کنار رفتن پرده.

[فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ] شفاعت شفاعت کنندگان دیگر فایده‌ای به حال آنها ندارد، زیرا آنها فطرت را که ولایت تکوینی است و سبب ولایت تکلیفی است بریدند، و از همین جاست که گفته شده: «مردود شیخی را اگر تمام مشایخ عالم جمع شوند و خواهند اصلاح نمایند نتوانند» زیرا که مردود مردود نمی‌شود مگر بعد از قطع فطرت و ولایت تکوینی، و این همان مرتدّ فطری است که توبه‌اش قبول نمی‌شود، نه ظاهراً و نه باطناً. و بیان ارتداد و مرتدّ ملی و فطری در سوره‌ی آل عمران در آیه‌ی: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»

[فَمَا لَهُمْ] اگر ولایت یادآوری برای انسان است، و آن یکی از آیات بزرگ الهی است پس چرا از آن اعراض می‌کنند.

[عَنْ] از این یادآوری [الَّتَذَكْرَةَ مُعْرِضِينَ] از ولایت [كَانَهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ] گویی خزانی هستند فرار می‌کنند، در نهایت فرار [فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ] از چنگ شیری فرار می‌کنند.

این توصیف جهت زیادی مبالغه است.

[بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُنَشَّرَةً] صحفی که ناطق به صدق و راستی محمد ﷺ هستند، صدق او در نبوتش، یا صدق او در ولایت علی علیه السلام و این جمله استدراک از پایین به بالا است.

یعنی بلکه چرا اکتفا به اعراض تنها نمی‌کنند و ادّعا می‌کنند چیزی را که مناسب شأن آنها نیست.

و بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که آنان کتابهایی از خدا می‌خواهند که در آن کتابها برائت از عقوبت و فراوانی نعمت نوشته شده باشد تا ایمان بیاورند.

و بعضی گفته‌اند: هر يك از آنها می‌خواهد رسولی باشد که به او وحی شود، کتابی مانند قرآن بر او نازل گردد، بعضی گفته‌اند: مقصود همان معنایی است که در آیه‌ی: «لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْبِكَ حَتَّىٰ تَنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤَهُ».

[کَلَّا] ردع و منع از این اراده است، یا جلوگیری از این گمان است که آنها واقعاً چنین چیزی می‌خواهند.
[بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ] پیشنهاد آنها برای طلب دین نیست، بلکه اینان از آخرت نمی‌ترسند و عناد می‌کنند و می‌خواهند رسول خدا ﷺ از پیشنهاد آنها اظهار عجز کند.

[کَلَّا] منع و ردع از آن اعراض و آن اراده است.
[إِنَّهُ] قرآن ولایت علی عليه السلام یا خود علی عليه السلام.
[تَذَكَّرَ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ وَمَا يَدُكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ] اراده و یادآوری و جمیع افعال شما مسبوق به مشیّت تکوینی خداست.
اعمّ از آنکه آن فعل مورد رضای خدا باشد یا مبعوض او باشد، زیرا مشیّت خدا عبارت از رحمت رحمانی است که آن بر رضا و غضب خدا سبقت دارد و به منزله‌ی ماده‌ی آن دو است.

[هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى] سزاوار است که از او ترسیده شود.
[وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ] که مغفرت و بخشایش او آمیخته به غرض و غایت نیست به خلاف غیر خدا که مغفرت غیر او خالص و خالی از غرض و غایت نیست.

(٧٥) سُورَةُ الْقِيَامَةِ

این سوره مکی است و مشتمل بر چهل آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (١) وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (٢)
أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ (٣) بَلَى قَدَرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ
بَنَانَهُ (٤) بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ (٥) يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ
الْقِيَامَةِ (٦) فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ (٧) وَخَسَفَ الْقَمَرُ (٨) وَجُمِعَ الشَّمْسُ
وَ الْقَمَرُ (٩) يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ (١٠) كَلَّا لَا وَزَرَ (١١)
إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (١٢) يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ
وَأَخَّرَ (١٣) بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بِصِيرَةٌ (١٤) وَلَوْ أَلْقَىٰ
مَعَاذِيرَهُ (١٥) لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (١٦) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ
وَ قُرْءَانَهُ (١٧) فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْءَانَهُ (١٨) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (١٩)
كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ (٢١) وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ (٢١) وَ جُوهُ
يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ (٢٢) إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ (٢٣) وَ جُوهُ يَوْمَئِذٍ
بَاسِرَةٌ (٢٤) تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ (٢٥) كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ (٢٦)
وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ (٢٧) وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ (٢٨) وَ اتَّتَقَتِ السَّاقُ
بِالسَّاقِ (٢٩) إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ (٣٠) فَلَا صَدَقَ وَلَا
صَلَّىٰ (٣١) وَ لَكِن كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ (٣٢) ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ (٣٢)

(۳۳) أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ (۳۴) ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ (۳۵) أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ
 أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (۳۶) أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِي يُمْنِي (۳۷) ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً
 فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ (۳۸) فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ (۳۹) أَلَيْسَ
 ذَٰلِكَ بِقَدِيرٍ عَلَيَّ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ (۴۰)

ترجمه

سوگند به روز قیامت می‌خورم. و سوگند به نفس ملامتگر. آیا انسان چنین می‌پندارد که هرگز استخوانهای [پوسیده و پراکنده‌ی] او را گرد نمی‌آوریم؟ حق این است که تواناییم بر این که سرانگشتهای او را فراهم آوریم. بلکه انسان می‌خواهد در مهلتی که در پیش دارد، فسق و فجور کند. [از سر استکبار] می‌پرسد روز قیامت چه وقت است؟ آنگاه که دیدگان خیره شود. و ماه تیره شود. و خورشید و ماه در یک جا جمع آورده شوند. در چنین روزی انسان گوید گریزگاه کجاست؟ حاشا، پناهی نیست. سرانجام [همه چیز و همه کار] با پروردگار توست. در این روز انسان را از آنچه پیش فرستاده یا باز پس داشته است آگاه سازند. حق این است که انسان بر نفس خود بصیر است. و لو بهانه‌هایش را در میان آورد. زیانت را به [بازخوانی وحی] مجنبان که در کار آن شتاب کنی. گرد آوری و باز خوانی آن بر عهده‌ی ماست. و چون آن را باز خوانیم، از باز خوانی‌اش پیروی کن. سپس شرح و بیان آن بر عهده‌ی ماست. حاشا، حق این است که بهره‌ی زود یاب [دنیوی] را دوست دارید. و [بهره‌ی دیریاب] آخرت را فرو می‌گذاری. در چنین روز، چهره‌هایی تازه و خرم باشد. به سوی پروردگار خویش نگران. و در چنین روز چهره‌هایی دژم باشد. که می‌داند بلایی کمر شکن بر سر او آید. حاشا، چون جان به گلوگاهها رسد. و گفته شود کیست افسونگر [درمان‌گر]. و به یقین داند که هنگام جدایی است. و هنگامه بالا گیرد. در چنین روز سیر و سرانجام به سوی پروردگار توست. [مدعی] نه [حق ر] تصدیق کرد و نه نمازگزارد. بلکه دروغ انگاشت و رویگردان شد. سپس تبختر کنان به سوی خانواده‌اش رفت. وای بر تو، باز هم وای بر تو. سپس وای بر تو، [و] باز هم وای بر تو. آیا انسان می‌پندارد که به امان خود رها

خواهد شد؟ آیا نطفه‌ای از منی که [در رحم] ریخته شده بود، نبود؟ سپس خون بسته‌ای بود که [خداوندش] آفرید و بسامان کرد. و از آن جفتی نرینه و مادینه پدید آورد. آیا آن [آفریدگار] توانا بر آن نیست که مردگان را زنده کند؟

تفسیر

[لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ] لفظ «لا» زایده جهت تأکید است، یا جواب و نفی عقیده‌ی آنها مبنی بر عدم بعث و برانگیخته نشدن در قیامت است.

یا نفی قسم است و معنای آن این است که من قسم به روز قیامت نمی‌خورم چون شما عقیده به آن ندارید و به نفس لَوَّامَه نیز سوگند یاد نمی‌کنم چون شما اعتقاد به آن ندارید.

بدان که نفس دارای انواع و اصناف بسیارست، هر فردی از آن دارای مراتب و درجه‌های متعددی است و نفس انسانی دارای مراتبی است: مرتبه‌ای از آن نفس اماره نامیده می‌شود، آن نفسی است که محکوم و خادم شیطنت و غضب و شهوت، و انسان را نمی‌کشانند مگر به سوی بدی، و مرتبه‌ای از آن «لَوَّامَه» نامیده می‌شود و آن نفس را در همه‌ی کارهای بد به خاطر بدی و زشتی آنان سرزنش می‌کند، در کارهای خوب نیز به جهت قصور و تقصیر و نسبت کار به خودش سرزنش می‌کند و مرتبه‌ای از نفس نفس مطمئن است چون از کوشش و زحمت طلب مطمئن است چون از قوه به فعلیت‌ها خارج شده است.

[أَيُّحَسَبُ إِلَّا نَسْنُ] این جمله قرینه‌ی جواب قسم محذوف است.

[الَّن نَّجْمَعُ عِظَامَهُ] بعضی گفته‌اند: درباره‌ی عدتی بن ربیعیه

نازل شده که از رسول خدا ﷺ از امر قیامت پرسید و رسول خدا ﷺ به او خبر داد، عدی گفت: اگر آن روز را ببینم باز هم تو را تصدیق نخواهم کرد، آیا خداوند این استخوانها را جمع خواهد کرد.

[بَلَىٰ] آری آن استخوانها را ما جمع می‌کنیم.

[قَدِيرِينَ عَلَيَّ أَنْ تُسَوِّيَ بَنَانَهُ] بلی، ما قدرت داریم انگشتهای او را میزان و درست سازیم، که در انگشتان دقایق صنع، مفصل‌ها و رگهای ریز وجود دارد.

و بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که ما می‌توانیم انگشتهای انسان را مانند کفش و سم حیوانات قرار دهیم، ولیکن این معنای در اینجا مناسب نیست.

[بَلْ يُرِيدُ إِلَّا نَسْنُ] انکار بعث و قیامت بدان جهت نیست که انسان توجه به آخرت نموده و دلیلش منجر بر انکار شده، بلکه بدان جهت است که می‌خواهد فسق و فجور نماید، از کارهای بد دست بردارد و توجه به بعث و آخرت پیدا نکند.

[لِيُفْجَرَ أَمَامَهُ] آینده‌ی کارش.

[يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ] این جمله استهزاست، یعنی می‌پرسد قیامت چه موقع است؟ و او نمی‌داند که در حال رفتن به سوی قیامت است، و قیامت اصولاً در زمان نیست، بلکه خارج از حدّ زمان است.

[فَإِذَا بَرَقَ الْبَصْرُ] وقتی که چشم باز می‌ماند و قدرت بر تحریک پلک‌ها ندارد و این کنایه‌ای است شایع در بین عرب و عجم.

[وَ خَسَفَ الْقَمَرُ] وقتی که نور ماه از بین برود [وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ] این علامت‌ها علامات مرگ، و علامت قیامت صغری و علامت

ظهور قائم (عج) است.

[يَقُولُ إِلَّا نَسْنُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ] جای فرار نیست.

[كَلَّا] منع از آرزوی فرار است [لَا وَزَرَ] هیچ ملجأ و پناهگاهی در

آن روز نیست.

[إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ] هیچ کس برای هیچ کس تکیه گاه و

محل استقرار نیست مگر پروردگار مضاف تو، که آن ربّ در ولایت است و

او علی عليه السلام می باشد.

[يُنَبِّئُوكَ إِلَّا نَسْنُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمْتَ وَأَخَّرَ] آنچه که از خیر و شرّ

عمل کرده، یا ترك کرده، یا آنچه که در زمان حیاتش عمل کرده و آنچه از

سنت‌ها که برای بعد از مرگش عمل نموده، یا آنچه که از اموالش در زمان

حیاتش برای خودش خرج کرد، و آنچه که برای ورثه‌اش گذاشته.

[بَلِ إِلَّا نَسْنُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ] بصیرت و بینائی برای قلب

مانند چشم برای جسد است و به معنای حجّت و دلیل نیز استعمال می شود،

مؤنث لفظ «بصیر» نیز واقع می شود که در صورت مؤنث بودن تقدیر آن

می شود «عین بصیرة» یعنی چشم بینا، یا مقصود این است که انسان با

جوارح و اعضای خود بر خودش بیناست و تأنیث خبر بدان جهت است که

لفظ «جوارح» جای لفظ «انسان» نشسته است.

ممکن است لفظ «تاء» برای تأنیث نباشد، بلکه برای مبالغه باشد.

[وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ] اگر چه نزد مردم عذر بیاورد به هر وسیله‌ای

که عذر آوردن ممکن شود.

زیرا عذر آوردنها اگر چه زشتی و بدی و شرّ را از اغیار و دیگران

مخفی می کند ولی بر خود شخص که مخفی نمی ماند، او می داند چه کار

کرده اگر چه عذر بیاورد.

از امام صادق علیه السلام آمده است: چه می‌کند یکی از شما که خوبی را ظاهر می‌سازد، بدی و زشتی را مخفی می‌کند، آیا چنین نیست که وقتی به وجدان خویش مراجعه کند می‌فهمد که آنچنان نیست، و خدای تعالی می‌فرماید: «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بِصِيرَةٌ» وقتی باطن انسان صالح و خوب باشد علانیته و آشکارا او قوی می‌شود.

و در خبر دیگری است: هر کس باطن خویش را مخفی کند خداوند لباس و روای همان باطن را به او می‌پوشاند، اگر خیر باشد خیر، و اگر شر باشد شر.
[لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ] [خطاب به محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد، و معنی آن این است که قبل از کامل و تمام شدن وحی زبانت را به قرآن حرکت نده و آن را با عجله نگیر مبادا که از دست تو برود و چیزی از قرآن از تو فوت شود.

روایت شده که هر گاه قرآن بر نبی صلی الله علیه و آله نازل می‌شد چون قرآن را زیاد دوست می‌داشت و برگرفتن آن حریص بود و می‌ترسید که فراموش کند در تحریک زبانش عجله و شتاب می‌کرد.
یا معنای آیه این است که برائت و بیزارى از معاویه را که می‌خواهی اظهار کنی نکن چنانچه خواهد آمد.

بعضی گفته‌اند: خطاب عام است و مقصود سرزنش بدکاران در روز قیامت با این خطاب است، چون وقتی در روز قیامت نامه‌های اعمال بندگان به دستشان می‌رسد، انسان که بر نفس خودش بینا و آگاه است آن را می‌بیند بدیها و کارهای زشت خود را در نامه‌ی عمل می‌یابد و از این جهت ناراحت می‌شود، آن وقت به او گفته می‌شود: برای خواندن نامه‌ی عمل

خود عجله نکن.

[إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْءَانَهُ] تألیف و ترکیب و تنظیم آن بعهده‌ی

ماست.

[فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْءَانَهُ] روایت شده که پس از نزول این آیه

هر وقت جبرئیل بر نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل می‌شد گوش می‌کرد و هر گاه جبرئیل

می‌رفت می‌خواند.

[ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ] بر ماست که حقایق آن را بر تو اظهار کنیم تا

با حقایق قرآن متحقق شوی.

[كَلَّا] بعضی گفته‌اند: منع از آوردن عذر و بهانه است، ما بین دو جمله

معترضه است و لفظ «كَلَّا» منع از تعجیل و تحریك باشد سزاوارتر است.

[بَلْ تُحِيبُونَ الْغَاجِلَةَ] آوردن عذر برای اصلاح نفوس یا برای جهل

نقائص نفس نیست، بلکه برای حبّ دنیا و اصلاح دنیا است.

[وَتَذَرُونَ الْأَخِرَةَ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ] جواب سؤال مقدر از

حال آخرت است.

[إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ] به ربّ مضاف نظر می‌کند، چون ولایت و

صاحب ولایت در آن روز ظهور پیدا می‌کند، یا مقصود ربّ مطلق است

چون آثار او ظاهر است، یعنی به آثار او نظر می‌کند، یا منتظر ثواب

پروردگارش می‌باشد.

از امیرالمؤمنین در حدیثی روایت شده: اولیای خدا بعد از فراغ از

حساب به نهری می‌رسند که حیوان نامیده می‌شود، در آنجا خود را

می‌شویند، و از آن می‌خورند و صورت‌هایشان سفید می‌شود و هر ناپاکی

و سختی از آنها دور می‌شود، سپس امر به دخول بهشت می‌شوند، و از

همین مقام نظر به پروردگارشان می‌کنند که چگونه به آنان ثواب می‌دهد، این است معنای قول خدا: «إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» و مقصود از نظر به خدا نظر به ثواب خدای تعالی است.

در خبر آمده است: لفظ «ناظرة» در بعضی از لغت‌ها همان منتظر بودن است، آیا نمی‌شنوی قول خدا را که می‌فرماید: «فناظرة بم يرجع المرسلون» که به معنی انتظار کشیدن است.

[وُجُوهُ يَوْمَ مَآئِدٍ بِأَسْرَةٍ] صورت‌ها عبوس و عصبانی، یا مقصود صورتی است که شدیداً در هم کشیده و اخمو شده باشد.

[تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ] لفظ «فاقره» به معنای مصیبت است و شاید در اصل به معنای شکسته شدن فقرات پشت بوده و سپس در مصیبت غلبه پیدا کرده، چه مصیبت ستون فقرات معنوی را می‌شکند.

[كَأَلَّا] منع از اختیار دنیا، یا منع از گمان بردن به نجات آن صورت‌ها و وجوه است.

[إِذَا بَلَغَتِ] ضمیر به نفس برمی‌گردد.

[الَّتَرَّاقِي وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ] گفته می‌شود: چه کسی این مهلکه‌ها را بر می‌دارد، بعضی گفته‌اند: این سخن را بر سبیل حسرت و ندامت بر زبان می‌آورد، یا ملایکه می‌گویند: چه کسی روح او را بالا می‌برد، ملایکه‌ی رحمت یا ملایکه‌ی عذاب؟ یا چه کسی به وسیله‌ی اسمای خدا او را شفا می‌دهد، که در این صورت لفظ «راق» از «رقیه» است و آن طلب کردن شفا با اسمای خداوند متعال است.

[و ظنن] دانست و علم پیدا کرد، ولی چون علوم نفس از جهت مغایر بودن آنها با معلومات نفس، و جواز انفکاک معلومات از علوم در حکم ظنون و گمانهاست لذا تعبیر به ظن و گمان کرد چنانچه مکرر این

مطلب را در گذشته ذکر کردیم.

[أَنَّهَ الْفِرَاقُ] فهمید که وقت جدایی از دنیاست.

[وَأَلْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ] کنایه از جان دادن و خارج شدن روح است، چون دو ساق پا در آن هنگام به هم می‌پیچند و چون آخر دنیا به منزله‌ی ساق دنیا و اول آخرت به منزله‌ی ساق آخرت است پس جایز است گفته شود دنیا به آخرت پیچید و گره خورد، و چون مردم از شدت و سختی کار تعبیر به ساق می‌کردند جایز است گفته شود: شدت هول و هراس دنیا به شدت هول آخرت پیچیده و پیوند خورد.

[إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ] این جمله جواب «اِذَا» به تقدیر «فاء» می‌باشد، یا به قرینه‌ی مقام جواب محذوف است.

[فَلَا صَدَقَ] ممکن است این جمله جواب باشد و معنای آیه چنین می‌شود آنگاه که جان به گلو رسد دیگر راحتی ندارد، زیرا او نه تصدیق کرده و نه نماز خوانده است.

[وَلَا صَلَّيْ] نه انبیا و اولیای تصدیق کرده و نه نماز به پاداشته است.
[وَلَكِنْ كَذَّبَ] ولكن او انبیا و اولیای تکذیب کرده [وَتَوَلَّى] از طاعت خدا و طاعت جانشینان خدا روی برگردانده است.

[ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى] به سوی اهل خویش می‌رود و تکبر می‌کند لفظ «یتمطی» به معنای تکبر کردن است اعم از آنکه اصل آن از «تمطی» با یار باشد، یا از «تمطط» با طاء.

[أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ] لفظ «أولی» فعل ماضی است، و اصل آن «أولاک الله ما تکرهه» می‌باشد، یعنی خدا به تو بدی بدهد و آنچه را به تو برساند که آن را دوست نداری، یا خداوند به تو دوری از خیر و خوبی، یا هلاکت را بدهد و به معنای

«و لاَکَ اللهُ» است که فاعل و مفعول دوّم حذف شده، لام زایده بر مفعول اوّل جهت تأکید داخل شده است

یا به معنای «قربّ الله منك الهلاک» یعنی هلاکت را خداوند به تو نزدیک گرداند می‌باشد، یا به معنای هلاکت بر تو نزدیک باد است، یا به معنای این است که هلاکت را خداوند به تو بازگردانده از «آل یؤل» که واو قلب به الف شده است.

یا به معنای وای بر تو است، یا افعال التفضیل بدین معناست که آتش یا هلاکت یا لعن بر تو سزاوارتر است، یا به معنای نزدیکتر بودن است که مبتدا حذف شده، یا افعال التفضیل از ویل است که بعد از قلب کردن بدین صورت درآمده و معنای آن وای بر تو یا بسیار و شدیداً وای بر تو می‌باشد.

یا بر وزن «فعلی» است از «آل یؤل» یعنی بازگشت تو بر آتش باد و به هر تقدیر این کلمه کلمه‌ی تهدید است که از امثال گشته و تغییر و تبدیل در آن راه ندارد و محذوف مقدر ذکر نمی‌شود.

بعضی گفته‌اند: رسول خدا ﷺ دست ابی جهل را گرفت و این جمله را به او گفت، ابوجهل گفت: به چه چیز مرا تهدید می‌کنی؟ نه تو، و نه پروردگارت نمی‌توانید به من کاری بکنید، من عزیزترین شخص در این وادی هستم، پس خدای تعالی همان طور که رسول خدا ﷺ گفته بود آیه نازل نمود.

قمی گفته: رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم مردم را به بیعت با علی علیه السلام فرا خواند، پس آنگاه که تبلیغ نمود و به مردم آنچه را که درباره‌ی علی باید بگویند و خبر دهد گفت مردم برگشتند معاویه بر مغیره بن شعبه و ابوموسی اشعری اتکا داشت، سپس با تکبر به سوی اهلش می‌رفت و می‌گفت: ما به ولایت علی علیه السلام هرگز اقرار نمی‌کنیم و گفته‌ی محمد صلی الله علیه و آله را

تصدیق نمی‌کنیم، پس خدای تعالی این آیات را نازل فرمود: «فلا صدق
ولا صلی... تا آخر آیه»

[ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ] تکرار برای محض تأکید است، یا جمله‌ی
اول با تأکیدش برای دنیاست و جمله دوم با تأکیدش برای آخرت است.
[أَيَحْسَبُ إِلَّا نَسْنُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى] یعنی آیا انسان گمان می‌کند
مهمل و بی هدف آفریده شده؟

[أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ] این جمله استفهام تقریری است و
در مقام تعلیل انکار گمان مهمل آفریده شدن انسان است.

[ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ] مذکر بالغ و مؤنث بالغ درست کرد،
یا مقصود درست کردن برحسب (انسان) اعضاست، که به معنای: «فکسونا
العظام لحماً» می‌شود.

[فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ] خداوند برای این بنیان و
برای ماده‌ی انسان تغییرات و تحولاتی قرار داده که از پست‌ترین حالت‌ها شروع
می‌شود و به شریفترین حالت‌ها می‌رسد، پس وقتی انسان بالغ گشت مذکر یا مؤنث
خداوند او را مهمل نمی‌گذارد، بلکه وقتی در جهت روحانیتش با مرگ اختیاری یا
اضطراری به کمال رسید اهتمام به او بیشتر از آن حالت پست و پایین می‌شود که
نطفه‌ی نجس، یا علقه: یا مضغه، یا جنین بوده‌است.

[أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَدْرِ عَلِيٍّ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ] آیا چنین خدایی قادر
نیست که مردگان را زنده کند؟! درحالی که مرگ سبب حیات و زندگی حقیقی
انسانست.

از امام رضا علیه السلام آمده‌است که هر وقت این سوره را می‌خواند و تمام
می‌شد می‌گفت: منزّه هستی تو خدایا این چنین است که تو می‌گویی.

سُورَةُ دَهْرٍ

این سوره، سوره‌ی انسان، سوره‌ی ابرار و سوره‌ی هل آتی نیز نامیده می‌شود و همه‌ی آیات این سوره مکی است. و بعضی همه‌ی آنرا مدنی می‌دانند و بعضی گفته‌اند: جز قول: «وَلَا تُطْعُ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا» همه مدنی است و بعضی گفته‌اند: قول خدا «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا» تا آخر سوره مکی و بقیه مدنی است و این سوره مشتمل بر سی و یک آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا
مَّذْكَورًا (۱) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ
سَمِيعًا بَصِيرًا (۲) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (۳) إِنَّا
أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا (۴) إِنَّ الْأَبْرَارَ
يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (۵) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ
يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا (۶) يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ
مُسْتَطِيرًا (۷) وَيُطْعَمُونَ أَلْطَعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا (۸)
إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا (۹) إِنَّا
نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا (۱۰) فَوَقَّاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ
الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا (۱۱) وَجَزَّاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً

وَ حَرِيرًا (۱۲) مَّتَكِينٍ فِيهَا عَلَى الْأَرْأَيْكَ لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا
 زَمْهَرِيرًا (۱۳) وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلُّهَا وَ ذَلَّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا (۱۴)
 وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا (۱۵) قَوَارِيرًا
 مِّنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا (۱۶) وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا
 زَنْجَبِيلًا (۱۷) عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا (۱۸) وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ
 وَ لَدُنْ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثورًا (۱۹) وَ إِذَا رَأَيْتَ
 ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا (۲۰) عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ حُضْرٌ
 وَ اسْتَبْرَقٌ وَ حُلُوءٌ أَسَاوِرَ مِّنْ فِضَّةٍ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (۲۱)
 إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَّشْكُورًا (۲۲) إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا
 عَلَيْكَ الْقُرْآنَ أَنْ تَنْزِيلًا (۲۳) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُطِعْ مِنْهُمْ آئِمًّا
 أَوْ كَفُورًا (۲۴) وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أُصِيلًا (۲۵) وَ مِنَ اللَّيْلِ
 فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا (۲۶) إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ
 وَ يَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا (۲۷) نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ
 وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا (۲۸) إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ
 اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۲۹) وَ مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ
 عَلِيمًا حَكِيمًا (۳۰) يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ
 لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۳۱)

ترجمه

آیا مدتی از روزگار بر انسان گذشت که هنوز چیزی قابل ذکر نبود. ما انسان
 را از نطفه‌ای آمیخته آفریده‌ایم و به آزمونش می‌کشیم، و او را شنوا و بینا
 ساخته‌ایم. ما او را به راه آورده‌ایم، چه سپاسگزار باشد، چه ناسپاس. ما برای کافران

زنجیرها و بندها و آتش فروزان آماده ساخته‌ایم. بیگمان نیکان از جامی که آمیزه‌ی آن کافور است، می‌نوشند. چشمه‌ای که بندگان [درستکار] خداوند از آن می‌آشامند؛ [و] روان می‌کنندش هر گونه بخواهند. آنان به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که شرش دامنگستر است، بیم دارند. و خوراک را با وجود دوست داشتنش به بینوا و یتیم و اسیر اطعام کنند. [و در دل گویند] ما فقط برای خشنودی خداوند شما را اطعام می‌کنیم، از شما نه پاداشی می‌خواهیم و نه سپاسی. ما از پروردگاران در روزی که دژم و دشوار است، می‌ترسیم. پس خداوند آنان را از شر آن روز در امان دارد و به ایشان تازگی و خرمی بنمایاند. و به آنان به خاطر صبری که ورزیده‌اند بوستانی [بهشتی] و [جامه‌ی] ابریشم پاداش دهد. در آنجا بر او رنگها تکیه زده، در آنجا نه [گرمای] خورشیدی بینند و نه سرمای سختی. و سایه‌های آن به ایشان نزدیک باشد و میوه‌های آن در کمال دسترس پذیری باشد. و بر ایشان ظرفهایی سیمین و کوزه‌هایی که آبگینه است می‌گردانند. آبگینه‌هایی از سیم که آنها را به اندازه پیموده باشند. و در آنجا به آنان جامی بنوشانند که آمیزه‌ی آن زنجبیل است. از چشمه‌ای در آنجا که سلسبیل نامیده می‌شود. و پسرانی جاویدان برگرد آنان گردند، که چون بنگریشان، پنداریشان که مروارید پراکنده‌اند. و چون آنجا را بنگری، ناز و نعمت [فراوان] و ملک بیکران بینی. بر بالای آنان جامه‌هایی از ابریشم نازک سبز و ابریشم ستبر است، و به دستبندهای سیمین آراسته شوند؛ و پروردگارشان به آنان شرابی پاکیزه نشانند. این پاداشی برای شماست و سعی شما مشکور است. ما خود قرآن را بر تو چنانکه باید و شاید فرو فرستاده‌ایم. به انتظار حکم پروردگارت شکبیا باش و از آنان از هیچ گناهکار یا ناسپاسی اطاعت مکن. و هر بامداد و شامگاهی نام پروردگارت را یاد کن. و در بخشی از شب برای او [به نماز] سجده کن و در بخشی بلند از شب او را نیایش کن. بیگمان اینان بهره‌ی [دنیوی] را دوست دارند و روزی سنگین را که در پیش دارند، رها می‌کنند. ما آنان را آفریده‌ایم و پیوندشان را استوار داشته‌ایم؛ و چون خواهیم آنان را به همانندانشان جانشین می‌سازیم. این پندآموزی است، پس هر کس که خواهد راهی به سوی پروردگارش در پیش گیرد. و [چنین چیزی] نخواهید مگر آنکه خدا خواهد؛ بیگمان

خداوند دانای فرزانه است. هر کس را که خواهد به جوار رحمت خویش درآورد؛ و برای ستمکاران [مشرك] عذابی دردناك آماده ساخته است.

تفسیر

[هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ] در اینجا استفهام تقریری است؛ یعنی، چنین روزی محققاً بر انسان گذشته است، لذا استفهام به تحقیق و تقریر تفسیر شده است.

[لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكَورًا] در خلق و آفرینش چیزی نبود؛ یعنی، مقدر و مقدرور بود، نه مکون و مخلوق (در عالم مجردات وجود ذات، وجود داشت نه به صورت نمود).

[إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ] جواب سؤال مقدر است، گویی که گفته شده: پس چگونه انسان آفریده شده؟ فرمود: ما آن را از نطفه‌ی مخلوط آفریدیم.

لفظ امشاج از تَشْمِجَ (يَشْمِجُ) از باب «تَضَرُّ» (يَنْضَرُ) به معنای مخلوط کردن است و شیئی مشیج مانند فیثل و سَبَبَ و کتف به معنای مخلوط است و جمع آن «امشاج» است.

و نطفه از «امشاج» گفته‌اند یا از آن جهت است که اخلاط یا عناصر، یا استعدادهای اعضا و قوا در آن مخلوط است، یا دو آب مرد و زن در آن اختلاط پیدا می‌کند.

[تَبْتَلِيهِ] آن را از زیادی و چیزهایی که مناسب او نیست خالص می‌گردانیم و چیزی به او می‌دهیم و بر او تفضّل می‌کنیم که مناسب شأن او باشد.

[فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا] پس او را بر شریف‌ترین حالت حیوانی

قرار دادیم (که شنوایی و بینایی از جمله آنهاست).

[إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ] جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: پس از آن به انسان چه کار کردی؟ و چه کاری درباره‌ی او انجام خواهی داد؟ پس فرمود: ما بر حسب فطرتش راه را بر او نشان خواهیم داد، که بر حسب فطرت همه کس خیر و شرّ انسانی را می‌داند و می‌شناسد و شنودنگان توسط انبیا و اولیا دعوت می‌شوند و تکلیف خیر و شرّ را می‌دانند.

[إِنَّمَا شَاكِرًا] برخی آنچه را که به او نشان دادیم و شناساندیم به کردار می‌کشانند.

[وَأَمَّا كَفُورًا] آنچه را که به او شناساندیم، رها می‌کنند.
[إِنَّا أَعْتَدْنَا] جواب سؤال مقدر از حال کسی است که کفران می‌کند و اطاعت خدا نمی‌کند، که خدای می‌فرماید: ما آماده کرده‌ایم.
[لِلْكَافِرِينَ سَلْسِلًا] برای ناپذیرایان سلسله‌های زنجیر که با آنها کشیده می‌شوند.

[وَأَغْلَالًا] که با آنها بسته می‌شوند [وَسَعِيرًا] و با آن می‌سوزند.
[إِنَّ الْأُبْرَارَ يَشْرَبُونَ] جواب سؤال مقدر از حال شاکران و اطاعت‌کنندگان است که آن نیکان می‌نوشتند،

[مِنْ كَأْسٍ] از شراب یا کاسه‌ای، [كَانَ مِرْأَجُهَا كَأْفُورًا عَيْنًا] می‌شرب به عباد الله [که در آن آمیخته به کافور است، از چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشتند.

[يُفَجِّرُونَهَا] آن چشمه‌ها را به هر سو و به هر جا که بخواهند جاری می‌سازند، یا آب آن چشمه‌ها را از هر جا که بخواهند خارج می‌سازند.
[تَفْجِيرًا] جوشش آن شراب آنقدر عظمت دارد و بزرگ است که

قابل وصف و شناسایی نیست.

مراتب شراب روحانی

بدان که انسان دارای حالات و مراتب و درجاتی است، انسان در اوّلین مرتبه‌اش در تغییرات و تطوّراتش جماد است و در مرتبه‌ی دوّم در تفتّناتش نبات است، در مرتبه‌ی سوّم در تبدّلات و تقلّیّات و دگرگونی‌هایش حیوان است و در چهارمین مرتبه‌اش در کثرت نشئه‌هایش انسان است و هر يك از آن مراتب دارای میل‌ها، اقتضاها، شهوت‌ها، غضب‌ها، محبّت‌ها، اشتیاق‌ها، عزم‌ها و اراده‌ها، حرکت‌ها و سکون‌ها می‌باشد، انسان وقتی به حدّ مرد و زن بودن می‌رسد یا حرکات و سکنااتش محکوم میل‌های جمادی است، یا محکوم اقتضاهای نباتی، یا محکوم شهوت‌ها و غضب‌های حیوانی، یا محکوم ادراکات و حیل‌های شیطنی است، یا محکوم به حکم عقل انسانی است.

اگر حرکات و سکناات انسان از قسم اوّل باشد همه‌ی حرکت‌ها و سکون‌ها و عزم‌ها و اراده‌ها از آن جهت که منجرّ به کار زشت و زشت‌تر می‌شود سلسله‌هایی هستند که در دنیا او را به پایین‌ترین مرتبه‌ی نفس می‌کشاند که آن همان صورت جهنّم آخرت است و نیز به سوی عمل قبیح و زشت می‌کشاند که آن از آثار شعله‌های جهنّم است.

و این سلسله‌ها در دنیا از نظرهای حسّی پنهانست، اگر چه برای اهل ملکوت بانظرهای ملکوتی مشهودست و لکن در آخرت بنا بر تجسّم اعمال ظاهر و مشهود است و موجب سلسله‌های و زنجیرهای دیگر اخروی است. بنا بر آنکه در آخرت عمل‌ها پاداش مناسب خود را دارند و همه‌ی

اعمال از آن جهت که نفس زشتی و سنگینی از آنها کسب می‌کند غل و زنجیرهایی برای نفس می‌شوند که از نظرهای دینوی پنهان و برای نظرهای اخروی مشهود است.

و اگر حرکت‌ها و سکون‌ها از قسم اخیر باشد، سبب رها شدن از زنجیرها و سلسله‌ها می‌شود و سبب خروج او از جهنم نفس و صعود و ترقی او بر پله‌های انسانیت به سوی اعلیٰ علیین و قرب پروردگار عالمیان می‌شود.

به عبارت دیگر: انسان پس از بلوغ هر کاری که انجام می‌دهد یا به سبب امر الهی است، بدون شراکت نفس و امر نفس، یا با شراکت نفس است، یا با امر نفس انجام می‌گیرد بدون آنکه پروردگارش و امر پروردگارش در آن دخالت داشته باشد.

اگر از قسم اوّل (بدون شراکت نفس) باشد سبب رهایی و نجات او می‌شود و فعل او از چیزهایی می‌شود که موجب قرب الهی می‌گردد از قبیل قرب واجبات و فرایض و اگر از قسم دوّم باشد که نفس در انجام کار با امر خدا شراکت دارد، در آن صورت یا از آن جهت است که به خدا توجّه دارد و انسان را در امثال امر خدا و قرب به او کمک می‌کند و یا از آن جهت است که از خدا روی گردانیده به لذت‌ها و بهره‌های نفس متوجّه می‌کند.

اوّلی مانند قسم اوّل است و سبب رهایی و نجات نفس می‌شود، از قبیل تقرب جستن به خدا و نزدیک شدن به وسیله‌ی نوافل و متحبات و در صورت دوّم عمل کننده مشرک در عبادت می‌شود و عمل او به سوی خودش باز می‌گردد و خداوند آن را به شریکش وا می‌گذارد، چه خداوند بی‌نیازترین شریک‌هاست و هر عملی که انسان در این صورت انجام می‌دهد و غیر خدا را در آن شریک قرار می‌دهد، خداوند آن عمل را به

شریکش وامی‌گذارد و آن عمل‌ها غل و زنجیر برای نفس می‌گردند.

و اگر از قسم سوّم باشد جز غل و زنجیر و سلسله چیزی نمی‌شود و خدای تعالی به آن اشاره کرده آنجا که فرموده: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ اِلَّا اَصْحَابَ الْيَمِيْنِ» که اصحاب یمین کسانی هستند که ولایت علی (علیه السلام) را با بیعت خاصّ و لوی قبول کرده‌اند و اینان کسانی هستند که توجّه به خدا دارند و رضایت و لقای او را طلب می‌کنند.

پس اگر در حال حضور باشند و ولیّ امرشان بر آنان ظاهر گردد و فعل و کارهای آنان را به وسیله‌ی آلات اعضای آنان انجام دهد، بدون آنکه نفسهایشان در کارهایشان دخالت کنند.

در این صورت فعل آنان از قسم اوّل می‌شود و اگر حالت حضور نداشته باشند ولیّ حبّ و دوستی آنان نسبت به پروردگارشان و ولیّ امرشان باشد به نحوی که برای آنان توجّه و التفاتی به نفسها و بهره‌های نفس باقی نماند، بلکه نفسهایشان باعث کمک اعمالشان باشد و بهره‌های نفسشان در راه امتثال امر خدا و طلب رضای او باشد، در این صورت قسم دوّم است که ملحق به قسم اوّل می‌شود.

ولی اگر در کارهایشان از پروردگارشان و امر او غافل باشند و در پی بهره‌ها و لذّت‌های پست نفس باشند در این صورت در آن کارها از اصحاب یمین نیستند، که در امثال، این موارد قید حیثیّت معتبر است.

و در گرو اعمال خویش می‌باشند مانند سایر مردم و در آن اعمال و کارها از بیعت خود بهره‌ای نمی‌برند و در همین حال اگر ریسمان ولایت را قطع نکنند و بذر ایمان را فاسد نمایند هنگام مرگ و بعد از مرگ از بیعت خویش بهرمنند می‌شوند.

مولوی رحمته‌الله به سلسله‌ها و زنجیرهای پنهانی اشاره کرده و می‌گوید:
 خلق دیوانه شهوت سلسله
 می‌کشد شان سوی دگان و غله
 هست این زنجیر از خوف و وله
 تو مبین این خلق را بی‌سلسله
 میکشاند شان به سوی نیک و بد
 گفت حق فی جیدها حبل المسد
 قد جعلنا الحبل فی اعناقهم
 وَاَتَّخِذْنَا الْحَبْلَ مِنْ اخْلَاقِهِمْ
 بدان کسانی که شراب خبیث حرام را می‌نوشند حالات مختلفی
 دارند و بر حسب اختلاف در حالات نوشیدن شراب صوری آنان نیز
 مختلف می‌شود، زیرا گاهی حرارت بر مزاج آنان غالب می‌شود و گاهی
 برودت و گاهی مزاجشان معتدل می‌شود و بر حسب اختلاف آن حالات
 گاهی به شرابشان کافور مخلوط کنند و گاهی زنجبیل و گاهی آن را تنها
 بدون هیچ چیز خارجی می‌نوشند و گاهی شراب خالص می‌نوشند تا اذیت
 شراب و کسالت مستی آن از بین برود، که آن طهور و غسال نامیده
 می‌شود.

و سالکین الی الله نیز دارای انواع شراب معنوی، روحانی هستند.
 که گاهی برودت سلوک بر آنان غالب می‌شود، که پروردگارشان شراب
 زنجبیل به آنان می‌دهد و آنان را در حرارت شوق و طلبشان می‌افزاید و
 گاهی حرارت شوق بر آنان غالب می‌شود که پروردگارشان شراب کافوری
 به آنان می‌نوشاند تا گرمای اشتیاقشان با سردی کافور سلوک معتدل گردد

و گاهی شراب خالص به آنان می‌نوشاند و این در صورتی است که در سلوک و جذب معتدل باشند و گاهی شراب طهور می‌نوشاند که آنان را از نسبت دادن اموال و افعال و صفات به نفس‌هایشان، بلکه از انانیتهای می‌شوید و پاک می‌کند و این حالات در آخرت و در بهشت‌ها بر آنان عارض می‌شود. [يُؤْفُونَ بِالنَّذْرِ] نذر چیزی است که انسان آن را بر خودش واجب می‌کند با شرط یا بدون شرط و مقصود از آن در اینجا عهدی است که در ضمن بیعت عامّ یا خاصّ آمده است و وفا به این نذر مستلزم وفا به جمیع عهدها و شرط‌هاست.

[وَاِذَا نَزَلَ بِالسَّحَابِ فَانزَلْنَا مَاءً غَدِيقًا] و از روزی که شرّ آن پراکنده یا در نهایت پراکندگی است، بیم دارند، در خبر بدین معنا آمده است: روزی که شرّ آن چهره را در هم عبوس می‌کند و بعضی گفته‌اند: از روزی که بزرگ و عظیم است، بیم دارند.

[وَيُطْعَمُونَ اَلطَّعَامَ عَلٰى حُبِّهِ يَمْسِكُنَا وَيَتِيْمًا وَاَسِيْرًا اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لَا نُرِيْدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَّلَا شُكُوْرًا] تا آنجا که آنان خوراک خویش را از روی محبّت به مسکن و یتیم و اسیر می‌دهند و می‌گویند: ما از شما پاداش و سپاس نمی‌خواهیم بلکه تنها برای طلب رضایت خدا اطعام کردیم.

[اِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيْرًا] ما از روز ناخوشایندی که صورت‌ها در آن روز در هم کشیده می‌شود و به شدّت گرفته می‌شود؛ بیمناکیم.

«شأن نزول آیات اطعام به مسکین و یتیم و اسیر»

از بیشتر عامّه و خاصّه روایت شده که این آیات تا قول خدا: «و»

كان سعيكم مشكوراً» درباره‌ی علی عليه السلام و فاطمه عليها السلام و حسن عليهما السلام و حسین عليهما السلام و کنیز آنان به نام فضّه نازل شده است.

و اخباری که در این مورد وارد شده بر حسب الفاظ مختلف و مضمون بیشتر آنها مجمل است.

و مشهورترین آن اخبار این است: حسن و حسین عليهما السلام مریض شدند، علی عليه السلام و فاطمه عليها السلام و فضّه نذر کردند اگر حسن و حسین عليهما السلام را خداوند شفا بدهد، سه روز روزه بگیرند.

علی عليه السلام سه صاع جو از يك يهودی قرض کرد، یا خود را اجیر کرد تا برای او پشم بریسد و در مقابل سه صاع جو بگیرد، پس هر سه، روزه گرفتند، فاطمه عليها السلام يك صاع از جو را آرد کرد و نان پخت و علی عليه السلام نماز مغرب را خواند و فاطمه عليها السلام نان جو را نزدیک آنان آورد، در این هنگام مسکین و مستمندی آنان را فرا خواند و از آنان درخواست چیزی کرد. پس نان جو را به آن مسکین دادند و جز آب چیزی نچشیدند و تنها با آب افطار کردند.

روز دوّم فاطمه عليها السلام يك صاع دیگر از آن آرد جو پخت و هنگام افطار نزدیک آورد، که ناگهان یتیمی بر در خانه طلب طعام نمود، پس آن نان را به یتیم دادند و جز به آب افطار نکردند.

در روز سوّم اسیری آمد و طلب طعام نمود، که باز نان را به اسیر دادند و جز آب چیزی نچشیدند.

و چون روز چهارم شد و نذرهایشان را عمل کرده و به اتمام رسانیدند، علی عليه السلام در حالی که حسن و حسین عليهما السلام همراه او بودند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، و از گرسنگی ضعیف شده بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله با دیدن

آنان گریه کرد و جبرئیل سوره‌ی «هل أتی» را نازل نمود^۱.
 در بعضی از اخبار آمده: وقتی رسول خدا ﷺ آنان را گرسنه دید، جبرئیل نازل شد در حالی که با او کاسه‌ی بزرگی بود که با درّ و یاقوت تزیین گشته و پراز ترید و گوشت بود، و یک قطعه از گوشت دست حسین علیه السلام بود که یک زن یهودی صدا زد: ای اهل خانه، من گرسنه‌ام و شما این غذا را از کجا آورده‌اید؟ به من غذا بدهید، پس حسین علیه السلام دستش را دراز کرد تا به آن زن غذا بدهد، که در این هنگام جبرئیل آمد و از دستش گرفت و کاسه را به آسمان برد. رسول خدا ﷺ فرمود: اگر حسین علیه السلام آن قطعه از غذا را نمی‌خواست به آن زن بدهد آن کاسه‌ی غذا در میان اهل بیت من می‌ماند و تا روز قیامت از آن می‌خوردند.

[فَوَقَّاهُمْ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً] خرمی و

طراوت در صورت‌ها.

[وَسُرُورًا] و خوشحالی در دلها. [وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا مُتَّكِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرْآبِكِ] پاداش شکیبایی آنان بهشت است؛ با پوشش حریر در حالی که به تخت تکیه زده‌اند.

لفظ «أرائك» جمع «أریکه» به معنای تخت در حجله و هر چیزی است که به آن تکیه داده شود، تخت باشد یا غیر تخت. یا منظور تختی است آراسته در اطاقی یا در خانه‌ای.

[لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا] نه گرما می‌بینند و نه سرما، بلکه در هوای معتدل قرار می‌گیرند.

[وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلُّهَا] سایه‌های درختان به آنان نزدیک

۱- نور الثقلین- تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

است، یا دایمی است و معنای نزدیکی سایه، نزدیکی سایه‌بان به آنانست.
یا ظلال جمع «ظَلَّة» با ضمه به معنای سایه‌بان است.
[وَذَلَّلْتَ قُطُوفُهَا] و چیدن میوه بر آنان آسان می‌شود.
[تَذَلِيلًا] گویی میوه‌ها در اختیار کسی است که می‌چیند، که هر وقت و هر طور و بر هر حالت که بخواهد، می‌چیند.
[وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِأَنْبِيَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ] لفظ «أَكْوَاب» جمع «کوب» است و آن کوزه‌ای است که نه دسته دارد و نه لوله.
[كَأَنَّ قَوَارِيرًا قَوَارِيرًا] هر دو لفظ «قواریر» با تنوین خوانده شده تا تناسب بین هر دو محفوظ باشد و بعضی نیز تنها اولی را با تنوین خوانده‌اند.
[مِنْ فِضَّةٍ] کوزه‌ها در صفا و شفافیت مانند بلوراند، یا کوزه‌های بلورین از نقره ساخته شده، نه از سایر سنگ‌ها مانند کوزه‌های دنیا.
[قَدَّرُوها تَقْدِيرًا] صفت کوزه‌ها یا ظرفها و کوزه‌هاست، و معنای آن کوزه‌هایی است که مومنین در نفسهایشان آنها را اندازه‌گیری می‌کنند، یا آرزوی آنها را می‌نمایند، یا ساقی‌ها و غلامان که آن جام‌ها را می‌چرخانند به اندازه‌ی میل مومنین اندازه‌گیری می‌کنند و لفظ «قَدَّرُوها» به صورت مجهول نیز خوانده شده‌است.
[وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَأَنَّ مَزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا] لفظ «كَأْس» بر خمر و شراب اطلاق می‌شود، از این رو مؤنث آورده می‌شود و چون سالك الى الله که اندکی و چیزی از نفسش در او باقی مانده ناچار دارای حرارت طلب و اشتیاق سیر در عالم صفات بی‌نهایت است.
لذا گاهی شراب زنجیلی به او نوشانده می‌شود تا حرارت طلبش شدیدتر گشته و لذت سیر و وجدش بیشتر شود.

[عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا] لفظ «سلسبیل» بدل از «کأس» است. به صورت بدل اشمال و سلسبیل شرابی است که به آسانی از گلو فرو می‌رود و طعم لذیذ دارد و به آن شراب سلسل، سلسال و سلسبیل گفته می‌شود، اینچنین در مجمع آمده‌است.

[وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ] لفظ «ولدان» جمع ولید به معنای غلام است. [مُخَلَّدُونَ] به طور دائمی در بهشت هستند، یا غلامان به طور دائم در آن حالت می‌باشند.

[إِذَا رَأَوْهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا] در صفا و زیبایی و در خشنده‌گی چون مرواریدند.

[مَنْشُورًا] در خدمت یا در کثرت پراکنده هستند نه منظوم و پیوسته. [وَإِذَا رَأَيْتَ] و اگر چیزی را ببینی، [ثُمَّ] در بهشت. مفعول حذف شده تا اشاره به این باشد که هر چیزی که در آنجا دیده شود مشتمل بر جمیع چیزهایی است که در مملکت کبیر وجود دارد.

[رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا] ملکی که جداً بزرگ و وسیع است، که پایین‌ترین و ضعیف‌ترین آنان ملك و مملکتش را يك راه هزار ساله می‌بیند، بالای آن را می‌بیند همانطور که پایین آن را می‌بیند.

بعضی گفته‌اند: ملك کبیر عبارت است از قدرت بر آورده نمودن آرزوها و تنفیذ امر، و بعضی گفته‌اند: طلب اذن ملائکه و رسولان خدا ﷺ بر مومنین است.

[عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ] جامه‌هایشان از حریر نازک و کلفت است.

[وَ حُلُوءًا سَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا] شرابی

که آنان را از هر چیزی که به آنان منسوب است از قبیل اموال و افعال و اوصاف و ذوات پاک می‌کند تا آنجا که جز محبوبشان چیزی باقی نمی‌ماند و در نتیجه لذت آنان خالص گشته و به چیزی آمیخته نمی‌شود و در خبری آمده‌است: آن شراب آنان را از حسد پاک می‌سازد و موی صورتشان را می‌ریزد.

و در خبر دیگری است: آنان را از هر چیزی جز خدا پاک می‌سازد. [إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا] خطاب از جانب خدا به بندگانش در دنیا است یا خطاب از جانب خدا یا ملائکه به بندگانش در آخرت است که این پاداش شماسست و کوشش شما مورد سپاس است.

[إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا] که ما قرآن را به تدریج (در عالم کبیر و صغیر) از مقام اجمال به تفصیل و از جوهر حقایق به عرض الفاظ نازک کردیم قرآن ولایت علی علیه السلام جز از نزد ما نیست، پس چرا تو از مردم می‌ترسی؛ یعنی، و از آنان مخفی می‌کنی و از ردّ یا ارتداد یا منصرف کردن آنان هستی و (علی علیه السلام را) از حقّش می‌ترسی؟!]

[فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ] پس به حکم پروردگارت صبر کن و بر آنچه در حق علی علیه السلام می‌گویند اندوهناک مباش و آنچه را که ما بر تو نازل کردیم تغییر نده.

[وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا] از کسی که بر تو دربارهی علی علیه السلام عاصی باشد و یا که ولایت علی علیه السلام یا نبوت تو را بیوشاند و مخفی کند پیروی مکن (به حرفش توجه نکن) که نسبت بین آن دو عموم من وجه است.

[وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ] اسم ربّ خود را به یاد آور، است ربّ عبارت

از لطیفه‌ی انسانی است که همان ولایت تکوینی است که با ولایت تکلیفی قوی می‌شود، سپس صاحب ولایت و رسالت و سپس هر کسی است که ولایت را قبول کرده، سپس هر وجود عینی امکانی و سپس الفاظ و حروفی هستند که وضع شده‌اند، سپس نقشهای نوشته شده می‌باشند.

و ذکر کردن همه‌ی این امور بدان جهت است که همه‌ی آنها اسمای ربّ بوده و به آنان امر شده و نافع برای انسان و موجب نجات انسان از سقوط و هلاکت و آتش‌اند (یاد آوردن و نمایان کردن آن حقیقت وجودی به شکل پنداری، کرداری و حالی در قلب، زبان و جان است)

[بُكْرَةٌ وَأَصِيلاً] به طور دائمی یا خصوص این دو وقت بامداد و شامگاه از باب آنکه آن دو وقت شرافت دارند.

[وَمِنَ اللَّيْلِ] و نیز در شب که مظهر عالم طبع و مظهر تاریکی نفس و انانیت آن می‌باشد.

[فَاسْجُدْ لَهُ] پس با شکستن انانیت نفس برای خدا سجده کن،
[وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا] مقدار طولانی از شب، یا مقصود شب طبع است که طول آن به مقدار عمر است.

از امام رضا علیه السلام آمده است: مقصود از این، تسبیح نماز شب است.
و قول خدا: «بُكْرَةٌ وَأَصِيلاً» گاهی تفسیر شده به نماز صبح، ظهر و عصر و قول خدا: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ» به نماز مغرب و عشاء و قول خدا «وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا» به سجده و عبادت در مقدر طولانی از شب تفسیر شده است.^۱

[إِنَّ هَؤُلَاءِ] این مشرکین یا منافقین که از ولایت علی علیه السلام امتناع

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی- نور الثقلین ج ۵ ص ۴۸۹

می‌کنند، [يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ] دنیا نقد عاجل را دوست دارند و لذا امر خدا و رسولش را امتثال نمی‌کنند و تسلیم رسول خدا و وصی او نمی‌شوند.

[وَيَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا] مقصود از «وَرَاءَهُمْ» امام و

جلو آنانست ولی خدای تعالی تعبیر به وراء و پشت سر کرد.

تا اشعار به این باشد که آنان وارونه عمل می‌کنند، بر دنیا روی می‌آورند در حالی که دنیا بر آنان پشت می‌کند و از آخرت روی برمی‌گردانند در حالی که آخرت به آنان روی می‌آورد و مقصود از سنگینی آن روز سنگینی حساب و سختی‌ها و حسابگرهای آن روز است.

[نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ] ما آفرینش آنان را محکم

کردیم، یامفاصل آنان را با عصب و رگ استحکام بخشیدیم، یا الیاف معده و شانه را بستیم و محکم کردیم تا آن دو در اختیار صاحبشان قرار گرفتند.

[وَإِذَا شِئْنَا بَدَلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا] و هر گاه بخواهیم آنان را از

بین می‌بریم و اولادانشان را جانشین آنان قرار می‌دهیم.

لفظ «إِذَا» آورده، چون وقوع آن محقق و حتمی است.

[إِنَّ هَذِهِ] ولایت علی عليه السلام یا قرآن ولایت علی یا این سوره که در

آن ولایت ذکر شده است.

[تَذَكَّرَ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ

يَشَاءَ اللَّهُ] چون قول خدای تعالی: «فمن شاء» موهم استقلال مردم در مشیت بود،

لذا این توهم را رفع نمود و فرمود: جز آنچه را که خدا بخواهد شما نمی‌خواهید.

«مراتب مشیّت و انتخاب در تفسیر وما تشاؤون الا ان يشاء الله»

بدان که چیزی از امور تکوینی و افعال بندگان و اخلاق و اراده و مشیّت‌های بندگان محقق نمی‌شود مگر با هفت چیز و به وسایط هفت گانه:

- ۱- مشیّت از جانب خدای تعالی
- ۲- اراده‌ی الهی
- ۳- قدر از جانب خدای متعال
- ۴- قضا
- ۵- اذن
- ۶- اجل
- ۷- کتاب

مشیّت اضافه‌ی اشرافی خداست که عبارت از فعل و کلمه‌ی اوست، و قوام وجود هر چیزی از مبدعات و مخترعات و منشآت و تکوینیات مشیّت خداست و مشیّت خدا غیر از محبت و رضای اوست و رضا و خشم ه منزله‌ی صورت مشیّت و مشیّت به منزله‌ی ماده است و مشیّت عباد همان مشیّت خداست با ضمیمه‌ی خصوصیت اضافه و نسبت به بندگان.

بنابراین معنای «ما تشاؤون الا ان يشاء الله» این است که چیزی را شما نمی‌خواهید مگر در حالی که خدا بخواهد، یا به سبب خواستن خدا، یا برای اینکه خدا بخواهد.

و اما لفظ «ان يشاء الله» را مفعول «تشاؤون» قراد دادن بر حسب ظاهر بعید است، اگر چه بر حسب نظر دقیق صحیح باشد، زیرا هر چیزی که بندگان می‌خواهند با مشیّت خدا متقوم و متحقق است، بلکه آن عین مشیّت خداست که بر حسب اضافه محدود به حدود ممکنات شده است، در تفسیر قول خدای تعالی «ولكن الله يفعل ما يريد» از سوره‌ی بقره بیان وافی و مفصل درباره‌ی این مطلب گذشت که مشیّت خدا و اراده‌ی او عین

مشیت بندگان و اراده‌ی آنانست بدون آنکه جبر و تسخیر و قهری لازم
بیاید.»

[إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا] پس چون خدا عالم به دقایق صنع و مصالح
مصنوع است، مشیت خویش را عین مشیت بندگان قرار داده است.

[حَكِيمًا] به اندازه‌ای حکیم و لطیف است که در این کار لطفی قرار داده
که هیچ کس آن را درك نمی‌کند، بلکه همه ضد آن را توهم می‌کنند و می‌گویند:
خداوند امور بندگان و افعالشان را به خودشان واگذار نموده است.

[يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ] هر کس را که دوست دارد و از او
راضی است در دایره‌ی رحمت خویش قرار می‌دهد.

[وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا] و برای ستمگران عذاب
دردناکی آماده کرده است.

(۷۷) سُورَةُ الْمُرْسَلَاتِ

این سوره مکی است و شامل پنجاه آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا (۱) فَأَلْغِصَتْ عَصْفًا (۲) وَالتَّشْرِاتِ
نَشْرًا (۳) فَأَلْفَرَقَتْ فَرْقًا (۴) فَأَلْمَلَقِيَتْ ذِكْرًا (۵) عُدْرًا أَوْ نُذْرًا (۶)
إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوُقْعُ (۷) فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ (۸) وَإِذَا السَّمَاءُ
فُرِجَتْ (۹) وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ (۱۰) وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِتَتْ (۱۱) لِأَيِّ
يَوْمٍ أُجِّلَتْ (۱۲) لِيَوْمِ الْفَضْلِ (۱۳) وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَضْلِ (۱۴)
وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۵) أَلَمْ نُهْلِكِ الْآوَالِينَ (۱۶) ثُمَّ نُنْتَبِعُهُمْ
الْآخِرِينَ (۱۷) كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۱۸) وَيَلُ يَوْمَئِذٍ
لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۹) أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ (۲۰) فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ
مَكِينٍ (۲۱) إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۲) فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَدِرُونَ (۲۳) وَيَلُ
يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۴) أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا (۲۵) أَحْيَاءَ
وَأَمْوَاتًا (۲۶) وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شِمَخَاتٍ وَأَسْقَيْنَكُم مَّاءً
فُرَاتًا (۲۷) وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۸) أَنْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ
تُكذِّبُونَ (۲۹) أَنْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ (۳۰) لَا ظَلِيلٍ
وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ (۳۱) إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ (۳۲) كَأَنَّهُ وَ
جَمَلَتْ صُفْرًا (۳۳) وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۴) هَذَا يَوْمٌ

لَا يَنْطِقُونَ (۳۵) وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ (۳۶) وَيَلُ يَوْمَئِذٍ
لِّلْمُكَذِّبِينَ (۳۷) هَذَا يَوْمُ الْفَضْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوْلِيْنَ (۳۸) فَإِنْ كَانَ
لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا (۳۹) وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ (۴۰) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي
ظِلِّ وَعُيُونَ (۴۱) وَفَوْكِهِ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۴۲) كُلُوا وَاشْرَبُوا
هَيِّئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۴۴) وَيَلُ
يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ (۴۵) كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُّجْرِمُونَ (۴۶)
وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ (۴۷) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ
وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ (۴۹) فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۵۰)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده مهربان

سوگند به فرستادگان پیاپی. و تند بادهای سخت. و سوگند به بادهای
پراکنده ساز [ابرها]. و جداسازان [حق و باطل]. و [سوگند به] فرشتگان وحی
آور. برای تمام حجت یا هشدار. که آنچه به شما وعده داده شده است، رخ دادنی
است. پس چون ستارگان تیره شوند. و چون آسمان شکافته شود. و چون کوهها بر باد
رود. و چون پیامبران را میقات معین کنند. برای کدامین روز زمان داده شود؟ برای
روز داوری. و تو چه دانی روز داوری چیست؟ در چنین روز وای بر منکران. آیا
پیشینیان را نابود نکردیم؟ سپس به دنبال آنان واپسینان را روان نساختیم؟ با
گناهکاران چنین رفتار کنیم. در چنین روز وای بر منکران. آیا شما را از آبی بیمقدار
نیافریده‌ایم؟ که سپس آن را در جایگاهی استوار قرار دادیم. تا هنگامی معین. پس
سامان دادیم و چه نیک سامان‌گیریم. در چنین روز وای بر منکران. آیا زمین را فراگیر
نساختیم؟ چه برای زندگان، چه برای مردگان. و در آن کوههای بلند پدید آوردیم و
به شما آبی شیرین نوشاندیم. در چنین روز وای بر منکران. به سوی چیزی که
انکارش می‌کردید بروید. به سوی دودی دارای سه شاخه بروید. که نه سایه گستر

است و نه از لهیب آتش باز می‌دارد. آن شراره‌هایی همچون قصر می‌پراکند. گوتی شترانی زرد سیه تاب هستند. در چنین روز وای بر منکران. این روزی است که سخن نگویند. و به ایشان اجازه ندهند که عذر خواهی کنند. در چنین روز وای بر منکران. این روز داوری است؛ شما و پیشینیان را گرد آورده‌ایم. اگر نیرنگی دارید برای من بسگالید. در چنین روز وای بر منکران. پرهیزگاران در سایه ساران و [کنار] چشمه ساراند. و میوه‌هایی که دلخواهشان است. به خاطر کارهایی که کرده‌اید، به گوارایی بخورید و بیاشامید. ما بدینگونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم. در چنین روز وای بر منکران. بخورید و اندکی بهره‌مند باشید، چرا که شما گناهکارید. در چنین روز وای بر منکران. و چون به ایشان گفته شب نماز بگذارید، نماز نمی‌گذارند. در چنین روز وای بر منکران. پس به کدامین سخن پس از آن ایمان می‌آورند.

تفسیر

[وَأَلْمُرُسَلَاتِ عُرْفًا] لفظ «المرسلات» به ملایکه‌های مرسل و فرستاده شده تفسیر شده که پشت سر هم برای تعذیب اهل دنیا و جهنم نفس می‌آیند یا مقصود ملایکه‌هایی هستند که برای کارهای خوب و احسان به بندگان فرستاده می‌شوند، بدین گونه که اهل شرّ و فساد را تعذیب نمایند.

[فَالْعِصْفَاتِ عَصْفًا] این جمله‌ها از قبیل عطف صفت‌های متعدّد بر يك ذات می‌باشد و تخلّل لفظ «فاء» در بین صفات برای اشعار به این است که این صفت یعنی شدّت وزیدن باد و تند گذشتن آن در مقام تعذیب بهتر از فرستادن باد است.

و این آیه تفسیر شده به باد فرستاده شده جهت تعذیب اهل دنیا به سبب فاسد کردن زراعت‌ها و نابود نمودن حیواناتشان.

[وَالنَّشْرَاتِ نَشْرًا] «ناشرات» تفسیر به ملایکه‌ی رحمت شده

که علوم را در قلوب انبیا و سایر بندگان نشر می‌کنند و ملائکه‌هایی که ابر را می‌آورند، تفسیر به بادهای رحمت شده که ابرها را پراکنده می‌کنند و تفسیر به باران‌ها شده که گیاه را می‌رویانند و تفسیر به نفوس انبیا علیهم‌السلام شده که علوم و احکام را در بین بندگان نشر می‌دهند.

[فَالْفَرْقَتِ فَرْقًا] این جمله نیز در تفسیر مانند جمله‌ی ما قبلش می‌باشد.

[فَالْمَلَكِيَّتِ ذِكْرًا] ملائکه‌ها و بادهای ابرها یا باران‌ها، یا انبیا علیهم‌السلام که هر يك از این امور قدرت و حکمت خدا در صنعش را به یاد انسان می‌آورد.

و از بیان فقره‌های عبارت وجه اختلاف عطف با فاء و واو نیز استفاده می‌شود.

[عُذْرًا أَوْ نُذْرًا] القا ذکر می‌کنند تا عذر و سبب نجاتشان گردد یا از جهت «نذر» و ترسیدن ذکر می‌گویند.

بنابراین کلمه‌ی لا عذراً أونذراً به معنای خوف و رجا می‌شود و این دو لفظ بدل از لفظ «ذکر» یا مفعول آن یا حال می‌باشند و گاهی نیز این فقرات به واردات الهی در عالم صغیر انسانی تفسیر شده از قبیل الهام‌ها و قبض و بسط‌ها و خواب‌های بیم دهنده و مژده دهنده و بلاهای وارده و جبران آنان با الطاف الهی و حظورات ذهنی و خیالات و قدرت‌ها و مهربانی‌ها و ملائکه‌هایی که به نبوت‌ها و رسالت‌ها فرستاده شده‌اند.

[إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاعٍ] این کلمه جواب قسم است و مقصود از آنچه که وعده داده می‌شوند، بعث و حساب یا ثواب و عقاب است.

[فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ] آنگاه که ستاره‌ها از بین بروند، یا نور آنان

از بین برود و جواب «إِذَا» به قرینه‌ی سابق محذوف است؛ یعنی، آن وقت محقق می‌شود آنچه که وعده داده می‌شوید، یا به قرینه‌ی لاحق: یعنی، آن وقت ما آنان را هلاک می‌گردانیم و ممکن است جواب قول خدا: «لَأَيُّ يَوْمٍ أَجَلْتُ» به تقدیر قول باشد.

[وَأِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ] و آنگاه که آسمان شکافته شود.

[وَأِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ] نسف البناء، کندن و از بین بردن آن است و نسف الجبال؛ یعنی، پراکنده شدن و نابودی کوهها؛ یعنی، آنگاه که کوهها پراکنده شود.

[وَأِذَا الرُّسُلُ أُقِيتَتْ] و لفظ «أَقِيتَتْ» طبق اصل «وَقِيتَتْ» خوانده شده یعنی تعیین شود؛ یعنی، آنگاه که رسولان جهت شهادت یا بشارت یا ترساندن حاضر شوند، یا آنگاه که وقت ظهور آنان برسد و آن هنگام ظهور قائم یا قیامت است.

[لِأَيِّ يَوْمٍ أَجَلْتُ] استفهام برای برانگیختن تعجب و تفخیم است و جواب «إِذَا» به تقدیر قول، یا حال از «الرُّسُلُ» به تقدیر قول است و ممکن است استیناف به تقدیر استفهام باشد، گویا که خدای تعالی فرموده: آیا می‌دانی که روز قیامت برای چه روزی معین شده؟

[لِیَوْمِ الْفَضْلِ] برای روز فصل معین شده. این جمله جواب از جانب خدای تعالی است.

[وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَضْلِ وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ] جواب استفهام به تقدیر قول، یا جواب سؤال مقدر به تقدیر قول است؛ یعنی، یعنی در آن روز گفته می‌شود: وای بر تکذیب کنندگان. یا جواب سؤال مقدر است بدون تقدیر قول است، گویا که گفته شده: حال مردم در آن روز

چگونه است؟ پس فرمود: وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.
 [أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ] جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: در دنیا
 با آنان چکار می‌کنی؟ فرمود: با آنان کاری می‌کنیم که با گذشتگان کردیم،
 آیا پیشینیان را هلاک نکردیم؟ مانند قوم نوح، عاد، ثمود و غیر آنان؟!
 [ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ] و سپس بر مجرمین دیگر از اقوام دیگر
 همان گونه رفتار کردیم.

لفظ «نتبعهم» مرفوع خوانده شده تا عطف بر «ألم نهلك» باشد و مجزوم
 خوانده شده تا عطف بر «نهلك» باشد و معنای آیه این است: آیا ما پیشینیان را هلاک
 نکردیم؛ مانند، قوم نوح، عاد و ثمود.
 آیا به دنبال آنان دیگران را نیز هلاک نکردیم؟ مانند، قوم لوط، شعیب و
 فرعون.

[كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ] ای محمد ﷺ با مجرمین از قوم تو نیز
 این چنین رفتار می‌کنیم.
 [وَيَلُؤْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ] چون الفاظ در مقام خشم مستلزم تکرار،
 تأکید، تهدید و سخت‌گرمی مطلوب است، لذا این جمله را تکرار نمود.
 [أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ] آیا شما را از آبی کثیف نیافریدیم؟
 شمارش نعمت‌هاست، که دلالت می‌کند بر اینکه خداوند به انسان کمال
 اهمیت را می‌دهد و آنان را بدون ثواب و عقاب، مهمل نمی‌گذارد.
 [فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ
 الْقَدِيرُونَ وَيَلُؤْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ] سپس شما را درست کردیم و به
 اندازه معلوم و مشخص در جایگاهی آرام جای دادیم، پس (که چگونه) بر
 آن قادر بوده‌ایم. وای در این روز بر دروغ انکاران.

[أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا] آیا زمین را آن طور که باید و شاید

نساختیم؟!

کلمه‌ی «گفته، یکفته‌ی؛ یعنی، آن را از آن طور که باید باشد برگردانید، و کفت الشیئی گرفتن و قبض شیئی است و «کفات» جایی است که شیئی در آنجا قرار می‌گیرد یا لفظ «کفاتاً» مصدر، یا جمع «کافت» یا جمع «کفت» به معنای ظرف است و آن مفعول دوّم فعل «نجعل» یا حال است، یا مفعول دوم قول خدای تعالی:

[أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا] است و بنابراین احتمال اوّل لفظ «فاحیاء و أمواتاً» حال از صاحب حال محذوف اند؛ یعنی، حال از مردم می‌باشند. یا هر دو لفظ حال از «الأرض» می‌باشند و زنده و مرده بودن زمین به اعتبار این است که زمین صلاحیت رویدن و کاشتن و زراعت و داشته باشد یا صلاحیت نداشته باشد.

یا به اعتبار وقت و زمان رویاندن گیاه است مانند فصل بهار یا زمان رویاندن گیاه مانند فصل زمستان، یا هر دو لفظ مفعول برای «کفاتاً» می‌باشد که در این صورت نکره آمدن آن دو جهت تفخیم است. یا تنکیر از آن جهت است که زنده و مرده‌ی انسانها بعضی از زنده‌ها و مرده‌هاست.

[وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوْسِيَ شَمِخَاتٍ] و در آن کوهها بلند و ثابت

قرار دادیم.

[وَأَسْقَيْنَكُم مَّاءً فُرَاتًا] این دو فعل «و جعلنا» و «أسقیناکم»

عطف بر مجموع «ألم نجعل الأرض» هستند، چون آیه در حقیقت بدین معناست که ما محققاً و حتماً زمین را کافی و آن طور که باید و شاید قرار دادیم و شما را آب زلال و گوارا نوشاندیم.

[وَيَلُؤْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ اَلَّذِينَ اَنطَلَقُوا] لفظ «انطلقوا» حال یا جواب

سؤال مقدر به تقدیر قول است: یعنی، به آنان گفته می‌شود: به سوی عذاب بروید.

[إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ تَكْذِبُونَ] به سوی عذابی بروید که آن را تکذیب می‌کردید.

[أَنْطَلِقُوا] لفظ «إِنْطَلِقُوا» به صورت امر خوانده شده و به صورت اخبار نیز خوانده شده که جواب سؤال مقدر باشد.

[إِلَىٰ ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ] به زیر سایه‌ی دردناک و جهنم روید.

دوزخ نفس در سه شاخه» در تفسیر «ذی ثلاث شعب

بدان که نفس اماره‌ی انسان مظهر جهنم است و هر آنچه از اوصاف زشت و پست وارد شعبه و شعله‌ای از شراره‌ی آتش آن است همین نفس اماره مسبب دخول در آتش است و اصل جمیع رذایل و پستی‌هاست همان قوای سه‌گانه بهیمی و سبعی و شیطانی می‌باشد.

و آن قوای سه‌گانه شعله‌هایی از آتش جهنم و دودهایی از آن است، که انسانیت بدن وسیله می‌سوزد و مادامی که انسان در دنیا اسیر نفس اماره است سوختن خویش را درک نمی‌کند، ولی آنگاه که می‌میرد آنچه که در دنیا از او پنهان بود بر او مجسم می‌شود و در نتیجه شعله‌های سه‌گانه و دودها و سایه‌های آن بر او ظاهر می‌گردد.

پس به او از باب استهزا گفته می‌شود: به سوی این سایه برو، او به سوی آن سایه می‌رود، چون در دنیا مسخر آن سایه بود و این سایه خنکی و سردی ندارد و لذا خدای تعالی فرمود:

[لَا ظِلِّيلٍ] در حقیقت سایه‌ای که سایه بیندازد و خنک نماید نیست چون سایه‌ی دود است و آن گرم است، نه سرد و این ردّ توهمی است که از لفظ ظلّ و سایه پدید می‌آید.

[وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهِبِ] این سایه مانند سایه‌های دیگر نیست که از حرارت آتش بی‌نیاز سازد.

همانطور که سایر سایه‌ها از حرارت آفتاب بی‌نیاز می‌سازند.

[إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ] لفظ «القصر» با سکون صاد خوانده شده یعنی منزل بلند و رفیع و با حرکت صاد خوانده شده به معنای ریشه‌ی نخل درخت و بقایای آن می‌باشد، و به معنای گردن‌های مردم و شتر نیز آمده‌است و همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است، زیرا که قوای سه‌گانه در دنیا به‌طور استذهنی و آرزوها و انانیت‌ها نسبت داده می‌شود و در آخرت در شعله‌های بزرگ تجسّم پیدا می‌کند.

[كَأَنَّهُ] گوی که قصر یا شراره‌ها شترانی زرد هستند.

[جَمَلَتْ صُفْرًا] لفظ «جمالة» جمع «جمل» است و «جمالات» با کسره‌ی جیم و ضمه‌ی آن «جمالة» با کسره‌ی جیم و ضمه‌ی آن «جمل» می‌باشد، چه «جمالة» و «جمالات» با حرکات سه‌گانه‌ی جیم جمع جمل است.

[وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ] بدان که ایام آخرت بسیار است و در بعضی از آن روزها مردم سخن می‌گویند و سؤال و درخواست می‌کنند و تضرّع می‌نمایند و در بعضی از آن روزها سخن نمی‌گویند.

پس این آیه با سایر آیات و اخباری که دلالت بر سخن گفتن و استنطاق آنان دارند منافاتی ندارد.

[وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ] و به آنان اجازه سخن گفتن و عذرخواهی نمی‌دهند.

[وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ هَذَا يَوْمٌ الْفَصْلِ] آن روز، روز فصل

و جدایی بین محق و مبطل یا مؤمن و کافر، یا اهل بهشت و جهنم، یا زمان داوری حکم است.

[جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوْلِيَّانِ] در آن روز شما و گذشتگان را جمع

می‌کنیم. این عبارت حال یا استیناف است.

[فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا] اگر حيله‌ای دارید به کار ببرید

همانطور که در دنیا دربارهی جانشینان من حيله می‌کردید و این جمله مبنی بر ناتوانایی و استهزاست.

[وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلِّ وَعُيُونِ] این

جمله جواب سؤال مقدر است، گویی که گفته شده: این حال تکذیب کنندگان است، پس چگونه است حال متقین و آنان که از تکذیب رسولان یا حشر پرهیز کردند در چه حالتند؟ که می‌فرماید: در زیر سایه (رحمت) و چشمه‌های عشق می‌باشند.

[وَفَوْكَ مِمَّا يَشْتَهُونَ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ]

این جمله استیناف به تقدیر قول است. و میوه‌ها (معرفت) هر چه اشتها دارند، در حالی که می‌شنوند: بخورید و بیاشامید گوارایتان باد به آنچه عمل می‌کردید.

[إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ] البتّه

این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

وای بر تکذیب کنندگان چون این سوره جهت تهدید تکذیب

کنندگان است لذا این کلمه را اینجا تکرار نمود و ذکر تکذیب کنندگان را

دوباره آورد و متقین را ذکر نکرد با آنکه متناسب چنین بود که بگوید:

«طوبی یومئذٍ للمتقین» (خوشا به حال پرهیزگاران در چنین روزی).

[كُلُوا وَ تَمَتُّعُوا قَلِيلًا] این جمله استیناف یا حال بتقدیر قول است. یعنی ای دروغ‌زنان بخورید و در دنیا بهره‌ی اندک ببرید. [إِنَّكُمْ مُّجْرِمُونَ] که شما بسیار بد کارید. این جمله تعلیل تهدیدی است که از قول خدای تعالی: «کلوا و تمتعوا» استفاده می‌شود. [وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ] این جمله عطف بر «مجرمون» می‌باشد، یا حال و التفات از خطاب است؛ یعنی، حال آنان چنین است که وقتی گفته شود.

[أُرْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ] نماز بخوانید، چنانچه گفته شده این آیه درباره‌ی ثقیف نازل شده و آن هنگام بود که رسول خدا ﷺ آنان را امر به نماز کرد و آنان گفتند ما خم نمی‌شویم و رکوع نمی‌کنیم که آن بر ما عار است.

و ممکن است مقصود این باشد که تواضع کنید و تسلیم شود. و ممکن است معنای آیه این باشد که در قیامت به آنان گفته می‌شود سجده کنید و آنان نمی‌توانند سجده کنند، چنانچه خدای تعالی فرمود: «و یدعون الی السجود فلا یستطیعون».

[وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ] بعد از قرآن یا بعد از آنکه من به تو گفتم از امر آخرت، حشر، حساب، ثواب و عقاب یا بعد از حدیث ولایت، یا بعد از این روز به چه حدیث و سخن ایمان می‌آورند؟! می‌آورند؟!]

(۷۸) سُورَةُ النَّبَاِ

این سوره بنام سوره‌ی عَمَّ، سوره‌ی معصرات و سوره‌ی تساؤل نیز نامیده می‌شود و همه‌ی این سوره مکی است و مشتمل بر چهل و یک آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۹۰
سوره

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (۱) عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ (۲) الَّذِي هُمْ فِيهِ
مُخْتَلِفُونَ (۳) كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۴) ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۵) أَلَمْ نَجْعَلِ
الْأَرْضَ مِهْدًا (۶) وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا (۷) وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا (۸)
وَجَعَلْنَا نُومَكُمْ سُبَاتًا (۹) وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا (۱۰) وَجَعَلْنَا
النَّهَارَ مَعَاشًا (۱۱) وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا (۱۲) وَجَعَلْنَا
سِرَاجًا وَهَاجًا (۱۳) وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا (۱۴)
لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا (۱۵) وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا (۱۶) إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ
كَانَ مِيقَاتًا (۱۷) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا (۱۸)
وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (۱۹) وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ
سَرَابًا (۲۰) إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (۲۱) لِلطَّاغِيْنَ مَأْبًا (۲۲)
لِّلْبَشِيْرِ فِيهَا أَحْقَابًا (۲۳) لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا (۲۴) إِلَّا
حَمِيمًا وَغَسَّاقًا (۲۵) جَزَاءً وِفَاقًا (۲۶) إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا (۲۷)
وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا (۲۸) وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا (۲۹)

فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا (۳۰) إِنَّ لِّلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (۳۱) حَدَائِقَ
 وَأَعْنَابًا (۳۲) وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا (۳۳) وَكَأْسًا دِهَاقًا (۳۴) لَا يَسْمَعُونَ
 فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذْبًا (۳۵) جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا (۳۶) رَبِّ
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا (۳۷)
 يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ
 الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا (۳۸) ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى
 رَبِّهِ مَآبًا (۳۹) إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا (۴۰) يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ
 مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا (۴۱)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده ی مهربان

از چه از همدیگر می پرسند؟ از خبر بزرگ. همانکه ایشان در آن اختلاف دارند. چنین نیست، زودا که بدانند. باز چنین نیست زودا که بدانند. آیا زمین را زیر انداز نساخته ایم؟ و کوهها را مانند میخها. و شما را به صورت جفتها [ی گوناگون] آفریده ایم. و خوابتان را مایه ی آرامش گردانده ایم. و شب را همچون پوششی نساخته ایم. و روز را وقت تلاش معاش قرار داده ایم. و بر فرازتان هفت آسمان استوار برافراشته ایم. و چراغی درخشان پدید آورده ایم. و از ابرها آبی ریزان فرو فرستاده ایم. تا بدان دانه و گیاه برآوریم. و بوستانهایی انبوه. بیگمان روز داوری، هنگامی معین است. روزی که در صور دمیده شود، آنگاه شما گروه گروه بیاید. و آسمان گشوده شود و دروازه- دروازه باشد. و کوهها روان کرده شود و چون سرابی باشد. بیگمان جهنم کمینگاهی است. و بازنشستگان سرکشان است. که روزگاران در آن به سر برند. در آن نه خنکی بینند نه نوشابه ای چشند. مگر آب جوش و چرکابه. که جزایی موافق [اعمال ایشان] است. آنان حساب و کتابی را امید نمی داشتند. و آیات ما را سخت تکذیب می کردند. و هر چیزی را در نامه ای به شمار

آورده‌ایم. پس بچشید که هرگز جز به عذابتان نمی‌افزاییم. بیگمان پرهیزگاران را رستگاری است: بوستانها و درختان انگور. و [حوریان] نارپستان همسال. و جامهای سرشار. در آنجا نه [سخن] بیهوده بشوند و نه دروغی. پاداشی است از سوی پروردگارت و بخششی بسنده‌است. پروردگار آسمانها و زمین و مابین آنها که خدای رحمان است؛ از جانب او اجازه‌ی سخن گفتن ندارند. روزی که روح [جبرئیل] و فرشتگان به صف ایستند، هیچ يك جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه دهد، و صواب گوید، سخن نگویند. این روز واقعی است. پس هر که خواهد بازگشتگاهی به سوی پروردگار خویش بجوید. ما شما را از عذابی نزدیک هشدار دادیم، [از] روزی که هر انسانی به [نتیجه‌ی] آنچه به دستان خویش پیش فرستاده است، بنگرد و کافر [از سر حسرت] گوید کاش من خاک بودم.

تفسیر

[عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ] این جمله استفهام است برای بزرگ نشان دادن آنچه که از آن سؤال می‌شود.

زیرا، که آنها در بین خود از مبدا و صفات آن، از قیامت و علامات آن، از بعث، ثواب و عقاب آن سؤال می‌کردند، یا درباره ولایت پرسش می‌کردند، پس از آنکه رسول خدا ﷺ به آن اشاره نمود، چه ولایت خبر بزرگی است که اختلاف در آن واقع می‌شود، و خبری است که شایسته است به ترك آن مردم تهدید شوند، چه ولایت است که فارق بین اهل بهشت و آتش است، چون کسی که ولایت را قبول کرد و با ولایت به آخرت رسید بدون شك داخل بهشت می‌شود و کسی که از ولایت خارج شود و با خروج از ولایت به آخرت برسد داخل آتش می‌گردد.

زیرا اگر کسی عبادت خدا را به حدی برساند که هفتاد پاییز زیر

ناودان و شبها بیدار و در حال عبادت باشد و روزها روزه بگیرد و دارای ولایت علی بن ابیطالب نباشد خداوند او را بر رویش در آتش می اندازد و خداوند حیا نمی کند امتی را عذاب کند که گردن به امامت امام جور نهاده اند.

اگر چه آن امت در اعمال خویش نیکوکار باشند؛ خداوند حیا می کند امتی را عذاب کند که به امامت امام عادل گردن نهاده اند، اگر چه آن امت در عمل فاجر باشند.

و از امام باقر علیه السلام از تفسیر «عمّ یتساءلون» سؤال شد، فرمود: این آیه درباره ی امیر المؤمنین علیه السلام است و به این مضمون اخبار بسیاری وارد شده است .

[عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ] کلمه ی «النَّبِيُّ الْعَظِيمِ» بدل از «عمّ» به تقدیر حرف استفهام، یا متعلق به محذوف و جواب از «الله» است، یا متعلق به «یتساءلون» می باشد، و «عمّ» متعلق به محذوف است که لفظ مذکور آن را تفسیر می کند.

[الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ كَلًّا] هرگز نباید اختلاف نمود، چه آن امری است که نباید در آن اختلاف واقع شود، یا نباید مورد انکار قرار گیرد که این معنا از اختلاف استفاده می شود، چون اختلاف محقق نمی شود مگر با اقرار و انکار.

[سَيَعْلَمُونَ] به زودی می فهمند، هنگامی که حجابها از دیده ها برداشته شود و آن وقت مرگ یا روز قیامت کبری است.

[ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ] این جمله تا کید جمله ی اوّل است و وسط قرار گرفتن لفظ «ثمّ» برای مبالغه در تا کید است.

[أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْدًا] جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته

شده: آیا خداوند برای بندگانش دلیلی بر ولایت قرار نداده است؟ یا دلیلی بر حشر، حساب، ثواب و عقاب قرار نداده است؟ یا فرموده است، آیا خداوند برای آنان ولیّ قرار نداده است؟ یا آیا برای آنان حشر و حساب نمی‌باشد؟ پس خدای تعالی فرمود: چگونه ما دلیلی بر این مطلب قرار ندادیم، یا چگونه آنان را مهمل گذاشتیم و بعد از رسول ﷺ ولیّ و امامی برای آنان قرار ندادیم؟! یا چگونه آنان را مهمل می‌گذاریم و دوباره زنده نمی‌گردانیم در حالی که وقتی هیچ نبودند ما آنان را مهمل نگذاشتیم، یا جمیع اسباب وجود و بقای آنان را فراهم نمودیم.

[وَالْجِبَالَ أَوْ تَادَا وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا] و کوهها را چون میخ‌ها نگهبان آن ساختیم و شما را زوج و جفت از مذکر و مؤنث قرار دادیم تا به همدیگر انس پیدا کنید و سکون و آرامش داشته باشید و تولّد و تناسل ممکن گردد، یا شما را صنف صنف قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید و احتیاجات همدیگر را برطرف سازید.

[وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا] و خواب شما را برای راحتی یا موجب انقطاع از کارها و خستگی‌ها قرار دادیم.
[وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا] و شب را پوششی قرار دادیم، که هر عورتی را می‌پوشاند.

[وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا] و روز را وقت بهرمندی شما یا سبب طلب معاش شما قرار دادیم.

[وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا] و بر بالای شما هفت آسمان محکم بنا نهادیم که قابل پادگی و از بین رفتن نیست و ستارگانی در آنها قرار دادیم که بقا و زندگی شما به وسیله‌ی آنها محقق می‌شود.

[وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا] و آنها را چون چراغ درخشان آفریدیم که وجود و بقای شما بدون آن ممکن نیست.

[وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ] مقصود از «معصرات» ابرهایی است که به سبب سرما و باد متراکم و فشرده شده‌اند، یا مقصود باد است که ابرها را فشار می‌دهد و یا مقصود بادهایی است که حال گرد و غبار و فشار آورنده‌ی غبارهاست، که بادهای سبب نزول باران می‌شوند و «أنزلنا بالمعصرات» نیز خوانده شده است که این قرائت معنای اخیر را تأیید می‌کند.

[مَاءً ثَجَّاجًا] آب سیال که به مواضع زراعت‌ها و باغهای شما روان است و حیات زندگی شما به آن بستگی دارد.

[لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا] تا به وسیله‌ی آب دانه بر شما بیرون آوریم تا روزی شما و روزی حیوانات شما تأمین گردد تا از آن برای شما گیاه برویانیم.

[وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا] لفظ «ألفاف» درختان درهم پیچیده است و مصدر آن «لف» با کسره و فتحه یا با ضمه است و «الفاف» جمع «الفاء» است، که در این صورت جمع الجمع می‌شود.

[إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا] جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: اگر اینان را بدون حساب و عقاب و ثواب مهمل نمی‌گذاری آیا موعدی برای آنان هست؟

یا اگر آنان را بدون ولی و رییس نمی‌گذاری آیا برای ظهور آن ولی وقت و وعده‌ای هست؟ که فرمود: بلی روز فصل موعد آنان است.

و مقصود از روز فصل روز خروج روح از بدن یا روز جدا شدن

مَحَقَّ از مبطل و نجات یافته از هلاک شده، می‌باشد.

[يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ] مقصود نفع اوّل یا نفع دوّم است؛ یعنی،

روز که در صور دمیده شود.

[فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا] فعل (فتحت)

را ماضی آورد، چون وقوع آن محقق است، یا برای اشعار به این است که آسمان از اوّل خلقتش باز و منشق بوده است و بر حسب نظرهای ظاهری بسته و پیوسته دیده می‌شود، زیرا هر ممکن يك زوج مرکب است که به ماهیت و وجود و وجوب و امکان انشقاق پیدا می‌کند و معنای ابواب و درها بودن آسمان این است که آسمان ابواب ملکوت است، چنانچه آسمانهای عالم ارواح ابواب غیب و فعل او هستند که همان عالم مشیت است.

[وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا] و تو گمان می‌کنی که کوهها

ثابت هستند در حالی که آنها به مقتضای تجدد جوهری مانند ابرها حرکت دارند.

سراب بودن کوهها از آن جهت است که کوهها بزرگ و ثابت و جامد دیده می‌شوند در حالی که چنین نیستند و همچنین است حال کوههای انیّت و وجود اشیا که آنها اشیای مستقلّ در وجود دیده می‌شوند که دارای نفسیّاتی هستند، در حالی که چنین نیستند. و لفظ «افواج» در خبری از نبیّ ﷺ به گروهی از عقوبت شده‌ها که از اصناف بدکاران هستند، تفسیر شده است.

[إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا] لفظ «مرصده» یعنی مراقب او بود و

«مرصاد» راه یا جایی است که در کمین دشمن می‌نشینند، گویی که

نگهبانان جهنم در کمین دشمنان اولیای خدا هستند و این جمله جواب سؤال مقدّر است، گویی که گفته شده پس از آنکه آنان را گروه گروه می آورند با آنان چه می کنند؟

[لَلطَّغِينِ مَأْبَا] «طغی» مانند «رضی» طغياً و طغیاناً با ضمّه و کسره در هر دو؛ یعنی، از دیگ سر رفت، بالا آمد و در کفر غلو کرد و در معاصی و ظلم اسراف نمود و «طغایطغوا و طغواناً» با ضمّه می باشد. و آن هشتاد سال یا بیشتر است و به معنای دهر و سال و سالها نیز می باشد.

و بعضی گفته اند: مقصود از درنگ کردن و ماندن به صورت سالها این است که هر حقب (هشتاد سال) که می گذرد حقب دیگری می آید و حقب به هشتاد سال از سالهای آخرت تفسیر شده است.

و بعضی گفته اند: احقاب سی و چهار حقب است و هر حقبی هفتاد پاییز است و هر پاییز هفتاد سال و هر سال سیصد و شصت روز و هر روز یک هزار سال می باشد.

بعضی گفته اند: معنای آیه این است که در جهنم سالها با این وصف می مانند که در آنجا نه خنکی دارند و نه شراب می چشند، سپس آنجا می مانند و غیر از حمیم و غساق انواع عذاب را می چشند.

بنابراین آیه بیان توقیت انواع عذاب است نه بیان درنگ کردن آنان در آتش.

[لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا] نه خنکی و سردی که از حرارت آتش سودی به آنان برساند و نه شرابی که از عطش آنان بکاهد، نمی چشند. چنانکه بعضی گفته اند ممکن است مقصود از «برد» خواب

باشد.

[الَّا حَمِيمًا] آب گرم که حرارت آن شدید باشد.
[وَوَسَّاقًا] لفظ «غَسَّاق» چرك زخم اهل آتش است یا آبی است که
از زخم اهل آتش خارج می‌شود.

[جَزَاءً وَفَاقًا] لفظ «جزاء» مفعول له، یا وصف «حمیمًا و غَسَّاقًا» است یا
مفعول مطلق فعل محذوف است؛ یعنی، «یجازون جزاءً» یا «یجزیهم الله جزاءً»؛
یعنی، خداوند به آنان جزای موافق اعمالشان می‌دهد.

[انَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا] اینان معتقد به حشر و حساب
نیستند یا ترس از حساب ندارند، چنانچه بعضی گفته‌اند.

[وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا] و آیات و نشانه‌های ما را تکذیب کردند
از آن جهت که آیات هستند و بزرگترین آن نشانه‌ها، علی عليه السلام است.
[وَكُلُّ شَيْءٍ أَخْصَيْنَاهُ] و از چیزهایی که ما آنها را شمارش کردیم
اعمال آنان است که به جا آوردند.

[كَتَبْنَا] هر چیزی را در کتابی شمارش کردیم، یا در حالی که هر
چیز نزد ما نوشته شده‌است.

[فَذُوقُوا] اینجا لفظ «قول» در تقدیر است؛ یعنی، بگو: بچشید.
[فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا] این جمله جواب سوال
مقدّر است، گویی که گفته شده: آنچه که گفته شد درباره‌ی حال تکذیب
کنندگان به نبأ عظیم است.

پس حال تصدیق کنندگان به ولایت چگونه است؟ و لفظ «مفاز» به
معنای فوز و نجات یا محلّ فوز و رستگاری است و در هلاکت و هلاک
شونده نیز استعمال می‌شود.

[حَدَّايِقَ وَأَعْنَبًا] بستان‌ها و میوه‌های آنها ولیکن خداوند میوه‌ی انگور را نام می‌برد چون بین میوه‌ها ممتاز است.
 [وَكُوَاعِبَ] و کنیزان و دخترانی که پستان‌هایشان برآمده‌است.
 [أَثْرَابًا] آن کنیزان در سنّ مساوی هستند و همه‌ی آنان در اوّل بلوغ می‌باشند.

[وَكَأْسًا دِهَاقًا] و کاسه‌های پر یا کاسه‌های پشت سرهم.
 [لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدًّا] لفظ «كذّاب» با تشدید ذال خوانده شده؛ یعنی، تکذیب کردن و تخفیف ذال یعنی به همدیگر دروغ گفتن.
 [جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ] لفظ «جزاء» را اضافه «ربّ» نمود تا به اهل بهشت شرافت دهد.

[عَطَاءً حِسَابًا] بخشش کافی یا بخشش به اندازه اعمالشان به آنان داده می‌شود.
 [رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ] لفظ «ربّ السموات» و لفظ «الرحمن» با جرّ و رفع خوانده شده؛ یعنی، او پروردگار آسمانها و زمین و بین آنانست که در عین رحمت است.

[لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا] لفظ «منه» حال از لفظ «خطاباً» یا ظرف لغو متعلّق به «لا یملکون» می‌باشد، یعنی مالک مخاطبه با خدا نیستند، یا از اذن او مالک مخاطبه نمی‌باشند و قدرت مخاطبه ندارند و اذن به مخاطبه به آنان داده نمی‌شود.
 [يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ] لفظ «یوم» ظرف یکی از افعال گذشته یا ظرف قول خدا: «لا یتکلّمون» می‌باشد و روح در اینجا عبارت از ربّ النوع انسان است که از جمیع ملایکه با عظمت‌تر است و مقام او فوق مقام جمیع ملایکه بلکه فوق عالم امکان است و او با هیچ یک از انبیا نبوده، ولی با

محمد ﷺ و بعد از او با اوصیاء و جانشینان محمد ﷺ بوده است و از او به روح القدس تعبیر می‌شود.

[وَأَمَلَكْتُ صَفًّا] ملائکه در يك صف یا در حالی که صف بسته‌اند.
[لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ] جز آنچه خدای بخشنده اجازه داده است وَقَالَ و می‌گویند.

[صَوَابًا] و آنچه نیکوست از رسول خداست می‌گویند.
[ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيَّ رَبِّهِ مَآبًا] آن روز موقع بروز حق است، برای کسی که بخواهد نزد پروردگار مضاف یا نزد پروردگار مطلق خویش مقام و منزلتی باشد، که در این صورت مآب همان ولایت و پیروی کردن از علی عليه السلام می‌باشد.

[إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا] این جمله سؤال مقدر است، گویی که گفته شده: اگر آن روز حق است پس به خاطر آن روز چه کاری برای آنان انجام دادید؟ که فرمود: ما آنان را انذار نمودیم و از عذاب ترسانیدیم.
[يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ] این جمله بدل از «عذاباً» است به صورت بدل اشتمال یا حال از «عذاباً»؛ یعنی، آن عذاب نزدیکی که می‌بینید و آنچه را که انجام داده، چه کار خوب یا بد و آن روز مرگ یا روز قیامت کبری است.

[وَيَقُولُ الْكَافِرُ] کسی که کافر به ولایت است می‌گوید:
[يَكَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا] ای کاش در دنیا خاک بودم و برای من حشر و نشر و حساب و عقابی نبود، یا کاش در این روز خاک بودم و برای من حسابی نبود، یا کاش خاک بودم و قابلیت این را داشتم که اشیای دیگر از من خلق می‌شد، زیرا کافر به سبب وجود فعلیت‌های زشت که در او حاصل می‌شود و شایسته‌ی فعلیت‌های دیگر نمی‌شود و در نتیجه آرزو

می‌کند که کاش خاک بود و قابلیت آن را داشت که صورت‌های دیگر از او خلق شود.

بعضی گفته‌اند: پس از آنکه خلائق در يك خاک حشر می‌شوند و ظالم برای مظلوم قصاص می‌شود حتی گوسفند شاخدار که بر گوسفند بی شاخ زده است قصاص می‌شود.

خدای تعالی به غیر ثقلین گوید: ما شما را آفریدیم و بر بنی آدم مسخر نمودیم و شما در طول زندگیتان مطیع بنی آدم بودید، حال برگردید به همان خاکی که در قبل بوده‌اید.

در این موقع است که کافر توجه می‌کند به آن چیزها که برگشتند و خاک شدند و می‌گوید: ای کاش من هم به صورت یکی از آن چیزها بودم و امروز خاک می‌شدم.

بعضی گفته‌اند: مقصود از کافر ابلیس است که وقتی کرامت آدم و فرزندانش را دید، در حالی که آدم را سرزنش می‌کرد که از خاک است، در این موقع آرزو می‌کند که ای کاش اصل او نیز از خاک می‌بود.

یا مقصود از کافر، کافر به ولایت است که آرزو می‌کند ای کاش از شیعیان علی علیه السلام می‌بود، که از ابن عباس روایت شده که از او سؤال شد چرا رسول خدا علی علیه السلام را ابوتراب کنیه نمود؟ در جواب گفت: چون او صاحب زمین و حجت خدا بر اهل زمین بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است و بقای زمین برای او و سکون زمین با اوست، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: آنگاه که روز قیامت شود و کافر ببیند آنچه را که خدای تعالی برای شیعه‌ی علی علیه السلام مهیا نموده از ثواب و نزدیکی به خدا و کرامت، آن وقت می‌گوید: کاش من خاک بودم یعنی از شیعیان علی علیه السلام بودم و این است قول خدای

تعالی: «و يقول الكافر ياليتنى كنت تراباً»

(٧٩) سُورَةُ النَّازِعَاتِ

این سوره ٤٦ آیه دارد که همه در مکه نازل شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ النَّازِعَاتِ غَرَقًا (١) وَ النَّشِيطَاتِ نَشْطًا (٢) وَ السَّابِحَاتِ
سَبْحًا (٣) فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا (٤) فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا (٥) يَوْمَ تَرْجُفُ
الرَّاجِفَةُ (٦) تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ (٧) قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ (٨)
أَبْصُرُهَا خَشِيعَةٌ (٩) يَقُولُونَ أَيْنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ (١٠)
أَإِذَا كُنَّا عِظْمًا نَخْرَةً (١١) قَالُوا تِلْكَ إِذْ أَكَرَّتْ خَاسِرَةٌ (١٢) فَإِنَّمَا هِيَ
زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ (١٣) فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ (١٤) هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ
مُوسَى (١٥) إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (١٦) أَذْهَبَ إِلَى
فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (١٧) فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى (١٨) وَأَهْدِيكَ
إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى (١٩) فَأَرَاهُ الْكُتُبَى (٢٠) فَكَذَّبَ
وَ عَصَى (٢١) ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى (٢٢) فَحَشَرَ فَنَادَى (٢٣) فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ
الْأَعْلَى (٢٤) فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخِرَةِ وَ الْأُولَى (٢٥) إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى (٢٦) ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا (٢٧) رَفَعَ
سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا (٢٨) وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا (٢٩)

وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (۳۰) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا)
 (۳۱) وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا (۳۲) مَتَّعَّا لَكُمْ وَلَا نَعْمِكُمْ (۳۳) فَإِذَا
 جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى (۳۴) يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى (۳۵)
 وَبُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى (۳۶) فَأَمَّا مَنْ طَغَى (۳۷) وَءَاثَرَ الْحَيَاةَ
 الدُّنْيَا (۳۸) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (۳۹) وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ
 رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (۴۰) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (۴۱)
 يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا (۴۲) فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا)
 (۴۳) إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا (۴۴) إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَنِ يَخْشَاهَا (۴۵)
 كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا (۴۶)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

سوگند به فرشتگانی که در گرفتن جان [کافران] به سختی کوشند. و سوگند به فرشتگانی که جان [مؤمنان] به نرمی گیرند. و سوگند به فرشتگانی که شناکنان هبوط کنند. و [سوگند] به فرشتگان پیشتاز. و به فرشتگانی که کار سازند. روزی که [زمین] لرزنده بلرزد. و ببیند در پی آن آید. در چنین روز دل‌هایی ترسان و لرزان باشند. دیدگان ایشان فرو شده. گویند آیا ما به حالت نخستین [زندگی] بازگردانده شویم. آنگاه که استخوان‌هایی پوسیده شدیم؟ گویند در آن صورت این بازگشتی زیانبار خواهد بود. آن همین يك بانگ یگانه است. آنگاه ایشان در هامون [رستاخیز] باشند. آیا داستان موسی به تو رسیده‌است؟ چون پروردگار او را در وادی مقدس طوی ندا داد. [فرمود] به سوی فرعون برو که او سر به طغیان برداشته است. و بگو آیا بر آن هستی که پاکدلی پیشه کنی؟ و تو را به سوی پروردگارت راه نمایم و خشیت یابی؟ و به او معجزه سترگ نشان داد. پس او انکار کرد و سرکشید. سپس شتابان روی برتافت. و [سپاه جادوگران را] گرد آورد و ندا [به ادعا] در داد. و گفت من پروردگار برتر شما هستم. آنگاه خداوند به عقوبت [گناه] واپسین و

نخستین او را فروگرفت. بیگمان در این برای هر کس که خشیت داشته باشد، عبرتی است. آیا شما استوار آفریده ترید و یا آسمان که آن را برافراشت. سقف آن را بلند برکشید و آن را استوار کرد. و شب آن را تاریک کرد و روز آن را برآورد. و بعد از آن زمین را گستراند. از آن آب و چراگاه بیرون آورد. و کوهها را استوار بداشت. برای برخورداری شما و چارپایانتان. آنگاه که هنگامه‌ی بزرگ فرا رسید. روزی که انسان از آنچه کوشیده‌است، یاد آورد. و جهنم برای هر که درنگرد آشکار شود. آنگاه هر کس طغیان ورزیده باشد. و زندگانی دنیا را برگزیده باشد. بیشک جهنم جایگاه اوست. و اما هر کس که از ایستادن [در موضع حاب و حشر] در پیشگاه پروردگارش ترسیده و نفس را از هوئ و هوس بازداشته باشد. بیگمان بهشت جایگاه اوست. از تو درباره‌ی قیامت پرسند که استقرار آن چه وقت است؟ تو در مقامی نیستی که از آن یاد کنی. منتهای علم آن با پروردگار توست. تو فقط هشدار دهنده‌ی کسی هستی که از آن بهراسد. روزی که آن را بنگرد گویی جز شبانگاهی یا بامدادش [در دنیا] به سر نبرده‌اند.

تفسیر

[وَأَلَنْزِعَتْ غَرْقًا] خدای تعالی در این آیه به نفوسی که به وطن‌های حقیقی شان مشتاق هستند سوگند یاد کرده است و لفظ «نازعات» از «نزع نزوعاً» یعنی مشتاق شد گرفته شده، به معنای دیگر «نازعات» نفوسی است که از نفس و علاقه‌های آن بریده اند. از «نزع الأمر»؛ یعنی، کار تمام شد و به آخر رسید و آن نفوس غرق در اهتمام به سیر الی الله هستند، یا در دریای حبّ او یا در دریای صفات او و یا در دریای احدیّت غرق می‌باشند.

[وَأَلْتَشِطَّتْ نَشْطًا] نفوسی که پاك و با نشاط به سوی خدا سیر می‌کنند، یا در خروج از دار نفس با نشاط هستند و یا از دار نفس به دار قلب با نشاط خارج می‌شوند.

یا مقصود از نازعات فرشتگان عذاب می‌باشند که ارواح کفار را، نزع می‌کنند و بیروی می‌آورند و مقصود از «ناشطات» ملایکه‌ی رحمت هستند که ارواح مؤمنین را با نرمی و مدارا خارج می‌سازند، یا مقصود از «نازعات» ستارگانند که از محلّ طلوعشان در می‌آیند و در محلّ غروبشان غرق می‌شوند.

و «ناشطات» ستارگانی هستند که از برجی به برجی خارج می‌شوند، یا مقصود از «نازعات» سنگ‌های سخت و محکم است که با تیر انداخته می‌شوند و مقصود از «ناشطات» اسب‌ها فربه در جهاد می‌باشند، یا مقصود از «نازعات» نفوسی است که مشتاق به سوی خدا هستند و «ناشطات» نفوسی است که در خروج به هنگام مرگ شتابان هستند.

[وَأَلْسَبِخَاتٍ سَبِيحًا] نفوسی که در دریای اوصاف او شناورند، یا نفوسی که شتابان به سوی خدا جاری هستند، یا ملایکه‌ای که در امر خدا بدون تأمل و سستی سرعت عمل نشان می‌دهند مانند کسی که در آب شنا می‌کند، یا ملایکه‌ای که در ارواح مومنین شنا می‌کنند و آنان را رقیق می‌سازند، و سپس آنان را می‌خوانند تا راحت شوند مانند کسی که چیزی را در آب شنا می‌دهد و می‌چرخاند، یا مقصود ملایکه‌ای هستند که به سرعت از آسمان به زمین نازل می‌شوند، چنانچه اسب خوب تندرو «سابع» گفته می‌شود.

یا مقصود ستارگانی هستند که در فلك خودشان شناورند.
یا اسبهای جنگی می‌باشند که در دویدن مانند شناگرانند.
[فَالسَّبِقَاتِ سَبِقًا] ملایکه‌ای که در خیر و نیکی از فرزند آدم سبقت گرفته‌اند، یا در حفظ بنی آدم از شیطان از او سبقت گرفته‌اند، یا در

وحی به انبیا از شیطان سبقت گرفته‌اند، یا در بردن ارواح مومنین به بهشت سبقت گرفته‌اند، یا مقصود نفوس بشری است که در رفتن به سوی خدا، یا نزدیکی به او از سایر نفوس سبقت بسته‌اند و یا در رتبه و درجه از سایر نفوس جلو افتاده‌اند و یا نفوسی که در خروج به سوی خدا از جهت شوق به او از ملك الموت سبقت می‌گیرند.

یا مقصود ستارگانی است که در سیر از همدیگر سبقت می‌گیرند، یا اسبان جنگی هستند که از همدیگر سبقت می‌گیرند.

[فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا] ملایکه‌ای که امور اهل زمین را تدبیر می‌کنند، یا رؤسا و فرماندهان که امر سربازان و جهاد را تدبیر می‌نمایند، یا نفوس کاملی که از سیر به خدا بازگشته و به سیر در بندگان مشغولند تا آنان را تکمیل نمایند، یا مقصود نفوسی است که در سلوک الی الله امر سیر الی الله را تدبیر می‌کنند نه آنکه بدون سلوک به سوی او جذب شوند.

یا مقصود ستارگانی هستند که امر عالم را تدبیر می‌کنند و عطف دو جمله‌ی اخیر با فاء برای اشعار به شرافت دو صفت یا دو ضف است و جواب قسم به قرینه‌ای که می‌آید محذوف است، گویی که گفته است: «لتبعثن» (تا برانگیخته شوند).

[يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ] لفظ «يوم» ظرف «مدبرات امرأ» یا ظرف محذوفی است که جواب قسم است؛ یعنی، «لتبعثن يوم ترفف الراجفة» یا ظرف قول خدای تعالی: «تبعها الرادفة» یا قول خدا «واجفة» می‌باشد. و لفظ «يومئذ» در این صورت تاکید آن می‌شود، یا تاکید «أذكر» یا «ذکر» مقدر می‌باشد و لفظ «رجف»؛ یعنی، حرکت کرد و متحرک گشت، و به شدت مضطرب شد و «رجفت الأرض» یعنی زمین لرزید و مقصود از «راجفة» نفخ اول است.

[تَتَّبِعُهَا الرّادِفَةُ] نفخ دوّم و جمله استیناف و جواب سؤال مقدّر است، خواه «یوم ترجف الراجفة» متعلّق به آن قرار داده شود و خواه متعلّق به آن قرار داده نشود و ممکن است جمله حال باشد.

[قُلُوبٌ یَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ] در آن روز دلها به شدّت مضطرب می‌شود.

[اَبْصَرُهَا خَشِيعَةٌ] چشمان دلهايشان به زیر افکنده می‌شود. در اضافه کردن «أبصار» به قلوب اشعار به این است که چشمان بدنها در آن روز تعطیل می‌باشند.

[یَقُولُونَ] جواب سؤال مقدّر است، گویا که گفته شده است: در حقّ آن روز چه می‌گویند؟ پس فرمود: آن روز را انکار می‌کنند و می‌گویند:

[اءِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِی الْحَافِرَةِ] آیا ما به حالت اوّل خود برمی‌گردیم؟! یعنی، حیات دوّم که مشابه حیات اوّل است و «حافرة» خلقت اوّل و بازگشت به چیزی است تا آنجا که آخر آن چیز به اوّلش بازگردد.

[اءِذَا كُنَّا عِظْمًا نَّخِرَةً] چگونگی در حالی که استخوانهایمان پوسیده و از هم پاشیده، زنده می‌شویم.

[قَالُوا تِلْكَ] بگو این بازگشت بازگشتی زیانبار است.

[اِذَا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ] اهل آن بازگشت، زیانبارانند، این سخن را بر سبیل استهزا یا بر سبیل فرض و شكّ بیان کرده است.

[فَاِنَّما هِیَ] این بازگشت،

[زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ] يك فریاد و يك صیحه است، چون زجر کننده از چیزی اغلب با صدا فریاد می‌شود و برای اشاره به اینکه بازگرداندن برای خدا آسان است و آنان با سرعت و شتاب از قبرها با صیحه و فریاد خارج

می‌شوند به رجعت و بازگشت، صحیحه اطلاق می‌شود و آن را به یکی بودن توصیف می‌نمایید.

[فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ] آنگاه ناگهان مردم از قبرها بر روی زمین پخش می‌شوند و بعضی گفته‌اند: «السَّاهِرَةُ» جایی است در شام^۱.

[هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى] جواب سؤال مقدر است، گویا که رسول خدا ﷺ گفته باشد: در مورد افراد منکرین و تکذیب‌کنندگان چه کنم؟ و تو با آنان چکار می‌کنی؟ پس خدای تعالی فرمود: در مورد آنان همان کاری را انجام بده که موسی نسبت به فرعون و قومش انجام داد. و ما نیز کار را خواهیم کرد که در مورد فرعون و قومش کردیم. پس از آنچه مکر و حيله می‌کنند، در تنگنا مباش و دل تنگ نشو، که تو بر آنان تسلط خواهی داشت، همانطور که موسی بر قوم فرعون تسلط داشت.

[إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى أَذْهَبَ إِلَيَّ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى] جمله اول حال است به تقدیر قول، یا مستأنف است و جواب سؤال مقدر به تقدیر قول (پیش از این چند بار درباره حضرت موسی و فرعون شرح داده شد).

[فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَن تَزَكَّى] پس بگو آیا تو مایل هستی که از شرک و گناهان پاک شوی؟ یا در نعمت به سر ببری، یا عزت و سلطنت تو رشد و نمو کند.

و این سخن تعلیم موسی است که چگونه با گفتار نرم سخن بگوید. [وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى] و تو را به پروردگارت رهنمون شوم و تو پذیرنده و فروتن شوی این سخن اشاره است که بر اثر هدایت

۱- مأخذ- تفسیر علی بن ابراهیم قمی- نور الثقلین ج ۵ ص ۴۹۹.

برای تو مقام خشیت و ترس از خدا حاصل می‌شود که آن برای هر عالم به خدا حاصل می‌شود.

[فَأَرْبَهُ] موسی نزد فرعون آمد و او را با نرمی دعوت کرده و نشانه‌ی بزرگ الهی را به او نشان داد.

[الْأَيَّةَ الْكُبْرَى] مقصود ازدها یا یدیبضا، ست.

[فَكَذَّبَ وَعَصَى] فرعون در حضور موسی او را تکذیب کرد و

عصیان نمود.

[ثُمَّ أَدْبَرَ] سپس پشت به او کرد در حالی که طالب چیزی بود که

آیت و نشانه‌ی موسی را بشکند، چون گمان می‌کرد که نشانه‌ی موسی سحر و جادو است.

[يَسْعَى] در حالی که کوشش می‌کرد تا دلیل و حجت موسی را

بشکند، یا کوشش می‌کرد تا در زمین فساد نماید.

[فَحَشَرَ] قوم و سربازان و همه‌ی اهل مملکتش را بسیج نمود.

[فَنَادَى فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى] این جمله عطف بر «نادی» است

از قبیل عطف تفضیل بر اجمال و مقصود فرعون از این جمله فریب دادن عوام و انکار این مطلب بود که بالاتر از او خدایی باشد.

بعضی گفته‌اند: مقصودش این بوده که بت‌ها خدایان شما هستند و

من خدای شما و بت‌ها هستم.

[فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْرَةِ وَالْأُولَى] لفظ «نکال» مفعول مطلق از

غیر لفظ فعل است، یا منصوب بنزع خافض می‌باشد؛ یعنی، خداوند او را گرفت به

نقمت و عذابی که مناسب سخن اخیر او بود و آن سخن «أنا ربکم الأعلى» بود و نیز

آن عذاب مناسب سخن اوّل او بود که گفت: «ما علمت لکم من إله غیری» زیرا که

کبریا و انانیت، لباس و ردای مخصوص خدای تعالی است و هرکس در این ردا با او منازعه کند خداوند او را به شدت مؤاخذه خواهد کرد.

و بین دو سخن همانطور که از ابو جعفر علیه السلام آمده چهل سال بود.

[إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً] که البته در این عبرت و پندی است.

[لِمَنْ يَخْشَى] برای کسی که از خدا یا غیب بترسد و در مقام علم

باشد و از مقام گمان و ظن خارج شده باشد و به مقام شهود نرسیده باشد،

که این مقام برای اصحاب نفوس است.

[ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خُلُقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا] آیا شما از حیث عظمت و

اتقان و ادامه شما محکم‌تر و شدیدتر آفریده شده‌اید یا بنای آسمان؟

خلقت ابتدایی شما ضعیف‌تر از خلقت آسمان است، در حالی که

خداوند شما و آسان را خلق نمود، پس چگونه از خلقت و آفریدن مجدد شما

عاجز خواهد بود؟!

کل این عبارت جواب سؤال مقدر یا حال است.

[رَفَعَ سَمَكَهَا] جهت مرتفع آسمان را بالا برد.

[فَسَوَّيْنَهَا] آسمان را با جمیع آنچه که در آن است و جمیع آنچه که

در آن مصالح بندگان است آفرید و تکمیل نمود.

[وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا] و شب آن را تاریک قرار داد.

[وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا] از شب روز را بیرون آورد و یا روز را ظاهر

نمود. و نسبت شب و روز به آسمان بدان جهت است که آسمان مبدأ آن دو

است و این جمله تفصیل «سوئها» می‌باشد که تتمیم و تکمیل آسمان به

همان چیزهایی است که بعد از آن ذکر شد.

[وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا] بعد از بنای آسمان و بالا بردن

جهت آن و تاریک کردن شب و بیرون آوردن روز آن. و «دحو الأرض» عبارت از بسط و گسترش زمین است. بدان که آسمان عالم کبیر تقدّم بر زمین عالم کبیر ندارد و آنچه که در آیات و اخبار وارد شده مبنی بر تقدّم خلق زمین بر آسمان یا تقدّم آسمان بر زمین باید تاویل شود، چون بین زمین و آسمان علیّت نیست، چون که علیّت بین اجسام جایز نیست، چنانچه در محلّ خویش مقررّ گشته است.

و لذا گفته شده: مقصود از قول خدای تعالی: «بعد ذلك» «مع ذلك» است؛ یعنی، با بنای آسمان و زمین را گسترانید. پس باید مقصود از دحو الأرض نیز گسترش آن به سبب تولید موالید باشد، چون مرتبه‌ی موالید در خلقت بعد از مرتبه‌ی عناصر و آسمانهاست.

یا لفظ «بعد» به معنای «مع» می‌باشد چنانچه بعضی گفته‌اند^۱، یا مقصود از زمین و آسمان چیزی است که در عالم صغیر است، چون آسمان عالم صغیر به وجهی مقدّم بر زمین آن و به وجهی موخرّ می‌باشد. [أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا] از آن آب و گیاه پدید آورد و کوهها را در میانه زمین ثابت نمود تا معادن در آنها تولید شود و گیاهان و درختان که جزء در کوهها نمی‌رویند، برویند و جریان آب از زیر کوهها و چشمه‌ها و در دامنه‌های کوهها آسان گردد. [مَتَنَعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَمِكُمْ] در حالی که آنها اشیایی است که شما در زندگی و معاش خویش بهرمند می‌شوید، یا برای بهرمندی شما و بهرمندی

۱- نهج البلاغه- نور الثقلین ج ۵ ص ۵۰۱.

چهارپانتان؛ بنابراین «متاعاً» حال یا منصوب به نزع خافض است.
و مفعول له نیست چون مرفوع آن با مرفوع عامل آن متحد نیست و ممکن است مفعول مطلق فعل محذوف باشد.

[فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ] اگر خلق آسمان شدیدتر از آفرینش ابتدایی شماسست و اگر آفریدن مجدد شما آسانتر از خلق و آفرینش ابتدایی است، پس باید مانعی از خلق مجدد شما نباشد و خدای تعالی آن را به شما خبر داده و به طور حتم این مطلب محقق خواهد شد.

پس آنگاه که قیامت فرا رسد «طامه» نامیده می‌شود، چون «طامه» عبارت از مصیبتی است که از همه‌ی مصیبت‌ها بالاتر است و قیامت يك مصیبت بزرگ است که بر جمیع مصیبت‌ها غلبه می‌کند.

[يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْأِنْسَانُ لِمَا سَعَىٰ] انسان در قیامت آن چه را که عمل کرده به یاد می‌آورد، چون روز قیامت روز یادآوری است و دار آخرت دار ذکر است، پس انسان هر چه عمل کرده در آن روز به یاد می‌آورد، بدین معنا که آثار آن عمل‌ها را بر خود مشاهده می‌کند و عمل‌ها را می‌رسند و جزای آنها را نیز مشاهده می‌کند.

[وَبُرْزَتِ الْجَحِيمِ لِمَن يَرَىٰ] و دوزخ برای کسی که آن را می‌بیند، آشکار شود یا برای کسی که شأن او دیدن جهنم است دوزخ آشکار شود، چه بعضی اصلاً جهنم را نمی‌بینند و شأن آنان دیدن جهنم نیست.

[فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ] طغی یطغوا از باب نصر و طغی یطغی از باب منع؛ یعنی، اما کسی که از طاعت خارج می‌شود.

[وَأَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] و زندگی دنیا را بر زندگی اخروی ترجیح دهد.

[فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ] مأوی و مسکن او جهنم است.

[وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ] و هر که از مقام خودش نزد پروردگارش بترسد، یا بترسد که خداوند به حساب او رسیدگی کند، یا از محلّ حسابرسی پروردگارش بترسد و یا پروردگارش را متمکّن، قادر و توانا هنگام حساب بداند.

[وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ] و نفس خویش را از هوا و هوس باز دارد.
 [فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ] البتّه بهشت جایگاه اوست.
 [يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ] جواب از سؤال مقدّر است، گویا که گفته شده: پس از آنکه فرا رسیدن قیامت محقق و حتمی شد درباره‌ی آن چه می‌گویند؟ پس فرمود: از وقت قیامت از تو سؤال می‌کنند. یا جمله استفهام است به تقدیر حرف استفهام.

[أَيَّانَ مَرْسَاهَا] ثبات قیامت چه موقع است؟

[فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِنَهَا] بزرگ نشان دادن امر قیامت، و نفی علم رسول خدا ﷺ به آن است تا تأکید بر اخفای آن باشد. لذا می‌فرماید تو را چه رسد که (چه ضرورت است) که آن را به یاد آری و بدانی.

[إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا] انتها و آخر آن ساعت پروردگار است، اگر بتوانی پروردگار را بشناسی خواهی توانست قیامت را نیز بشناسی، یا مقصود این است که منتهای وقت و ساعت و قیامت موکول به پروردگار مضاف تو و ظهور اوست.

یعنی، وقت قیام قیامت نزد خداست از اوّل مرگ تا ظهور پروردگارت بر تو و هنگام ظهور پروردگار همه‌ی قیام قیامت نزد خدا می‌شود، خواه مرگ اختیاری باشد یا اضطراری و لذا ساعت گاهی تفسیر به ظهور قائم عَلَيْهِ السَّلَام شده و گاهی به قیامت، گاهی به رجعت و گاهی به مرگ

تفسیر شده، چون همه‌ی این موارد بعد از طیّ برزخ‌ها، به اختیار یا اضطرار به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ منتهی می‌شود.

چون آیات خلق و حساب آنان با او، و رجوع مردم به سوی اوست و همان قیامت مردم و رجعت مردم است، اعم از آنکه مقصود از رجعت بازگشت به صحو بعد از محو باشد، یا بازگشت به جنود و قوا بعد از فتای از آنان باشد، یا رجعت به آخرت باشد که معنای آن روشن است، یا رجعت به دنیا مقصود باشد، چه بعد از رجوع مردم به امامشان اول رجعت آنان به دنیا و به مراتب پست می‌شود که به آن پشت کرده و از آن اعراض کرده بودند.

بعد از آنکه خدای تعالی علم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به قیامت نفی کرد شأن او را به انذار منحصر نمود تا تأکید نفی علم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به قیامت باشد و لذا فرمود:

[إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَّنْ يَخْشَاهَا] تنها شأن تو منحصر است در انذار کسی که به قیامت و احوال آن آگاه می‌باشد و انذار تو برای غیر آنان فایده‌ای ندارد و تو غیر از این انذار کاری نداری.

[كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا] این جمله جواب سؤال مقدر است. گویا گفته شده: پس حال آنان در روز قیامت چگونه می‌شود؟ پس فرمود: وقتی که قیامت را می‌بینند گویی که در قیامت جز آخر روز یا اوّل روز درنگ نکرده‌اند تا به سوی آتش بیرون رفته‌اند یا گویی که در دنیا جز ساعتی از روز درنگ نکرده‌اند، چون دنیا در نظر آنان کوچک می‌شود، یا به شدّت دچار بیم و ترس می‌شوند.

(٨٠) سُورَةُ عَبَسَ

این سوره مکی است و مشتمل بر چهل و دو، یا چهل و یک آیه دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (١) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (٢) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ وَ
يَزَّكَّى (٣) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (٤) أَمَّا مَنْ أَسْتَعْنَى (٥) فَأَنْتَ لَهُ وَ
تَصَدَّى (٦) وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَّكَّى (٧) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (٨) وَهُوَ
يَخْشَى (٩) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (١٠) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (١١) فَمَنْ شَاءَ
ذَكَرْهُ (١٢) فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ (١٣) مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ (١٤)
بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (١٥) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (١٦) قَتَلَ الْأَنْسَنُ مَآ أَكْفَرَهُ (١٧)
مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (١٨) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ وَ فَقَدَرَهُ (١٩) ثُمَّ السَّبِيلَ
يَسَّرَهُ (٢٠) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (٢١) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (٢٢) كَلَّا
لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (٢٣) فَلْيَنْظُرِ الْأِنْسَنُ إِلَى طَعَامِهِ (٢٤) أَنَا
صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (٢٥) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (٢٦) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا
حَبًّا (٢٧) وَعِنَبًا وَقَضْبًا (٢٨) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (٢٩) وَ حَدَائِقَ
غُلْبًا (٣٠) وَ فَاكِهَةً وَأَبًّا (٣١) مَتَّعَّاكُمْ وَ لِأَنْعَمِكُمْ (٣٢) فَإِذَا
جَاءَتِ الصَّاحَّةُ (٣٣) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (٣٤) وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ (٣٥)
(٣٦) لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (٣٧) وَجُوهُهُ يَوْمَئِذٍ مُسْفَرَةٌ (٣٨) ضَاكِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (٣٩) وَ وَجُوهُهُ

يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱) أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ
الْفَجَرَةُ (۴۲)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

ترشروی کرد و روی برتافت. از اینکه آن نابینا به نزد او آمد. و تو چه دانی چه بسا او پاکدلی ورزد. یا پند گیرد که پندش سود بخشد. اما کسی که بی نیازی نشان می‌دهد. تو به او می‌پردازی. و اگر هم پاکدلی پیشه نکند، ایرادی بر تو نیست. و اما کسی که شتابان به سویت آمد. و او خشیت می‌ورزد. تو از او به دیگری می‌پردازی. چنین نیست، آن پند آموزی است. هر که خواهد آن را یاد کند. در میان صحیفه‌های ارجمند است. که بلند مرتبه است و پاک داشته. به دست نویسندگان. که گرامی‌انند و نیکان. مرگ بر انسان [کافر] چقد کافر کیش است. مگر از چه چیزی او را آفریده‌است. او را از نطفه‌ای آفریده‌است و سر و سامان بخشیده‌است. سپس راه را بر او آسان داشته‌است. سپس او را میراند و او را در گور کند. سپس هر زمان که خواهد او را برانگیزد. حاشا، او آنچه به او فرمان داده بود، انجام نداد. پس باید انسان به خوراک خویش بنگرد. ما آب را به فراوانی فرو ریخته‌ایم. سپس زمین را به نیکی بر شکافته‌ایم. و در آن دانه [ها] رویانده‌ایم. و نیز انگور و سبزیجات. و درخت زیتون و خرما. و بوستانهای انبوه. و میوه و علف. برای پرورداری شما و چارپایانتان. چون بانگ گوش فرسا در آید. روزی که انسان از برادرش بگریزد. و از مادرش و پدرش. و همسرش و پسرانش. برای هر کس از آنان در چنین روز کاری باشد که او را از همه باز دارد. در چنین روز چهره‌هایی تابناک باشد. خندان و شادمان. و در چنین روز بر چهره‌هایی غبار باشد. تیرگی آنها را فرو گیرد. اینان همان کافر کیشان نافرمانند.

تفسیر

[عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ] بعضی گفته‌اند: این آیه

درباره‌ی عبدالله بن ام مکتوم که نابینا بود نازل شده‌است.

داستان از این قرار بود که این شخص نزد رسول خدا ﷺ آمد، در حالی که گروهی از بزرگان قریش نیز پیش رسول خدا ﷺ بودند و او آنان را به اسلام دعوت می‌کرد و در روایتی عتبه بن ربیع، و ابوجهل، و عباس، و ابی و امیه دو فرزند خلف نزد رسول خدا ﷺ بودند و او آنان را به خدا دعوت می‌کرد و امید اسلام آوردن آنان را داشت.

عبدالله بن امّ مکتوم گفت: یا رسول الله بر من بخوان و به من بیاموز آنچه را که خداوند به تو آموخته است، این سخن را بلند، بلند می‌گفت و تکرار می‌کرد و نمی‌دانست که رسول خدا ﷺ با غیر او مشغول است.

در صورت رسول خدا ﷺ علامت ناخشنودی پدیدار گشت و در دل خود می‌گفت: حالا این بزرگان قریش می‌گویند: پیروان رسول خدا ﷺ، کورها و بندگان می‌باشند، لذا از ابن امّ مکتوم روی گردانید و بر آن گروه روی آورد، که این آیه نازل شد.

از آن پس رسول خدا ﷺ آن مرد نابینا را اکرام و احترام می‌کرد و می‌گفت: مرحبا به کسی که پروردگارم مرا دربارهی او سرزنش کرد^۱.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که مراد مردی از بنی امیه بود که نزد رسول خدا ﷺ بود و ابن امّ مکتوم آمد، وقتی آن مرد او را دید از او متنفر شد و خود را جمع کرد و از او اعراض نمود، و خدای تعالی در این آیه این قضیه را حکایت می‌کند و آن را مورد انکار قرار می‌دهد^۲.

و قمی گفته است: این آیه دربارهی عثمان و ابن امّ مکتوم است و او مؤذن رسول خدا ﷺ بود، وقتی به حضور رسول خدا ﷺ رسید،

۱- مجمع البیان- تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۵۰۹.

۲- مجمع البیان و تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

رسول خدا ﷺ او را بر عثمان مقدّم داشت و عثمان ناراحت شد و چهره‌اش افروخته گردید و از او روی گرداند.

[وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ وَيَزَكِّي] تو چه می‌دانی شاید او پاک شود؟! یا

اعمالش در کمال صلاح گردد، یا در دین و ایمانش رشد و نموّ کند.

[أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى] زیرا یاد آوری به او نفع می‌رساند تا

بعداً اسلام آورد، یا در هنگام مرگش از آن بهره می‌برد.

[أَمَّا مَنْ أَسْتَعْنَى] امّا کسی که در مالش مستغنی باشد، یا از اسلام

بی‌نیاز باشد،

[فَأَنْتَ لَهُ وَتَصَدَّى] آیا تو متعرض او می‌شوی؟

[وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّي] و بر تو باکی نیست که آن بی‌نیاز، پاک

نشود، یا چه ضرری بر تو وارد می‌شود اگر او پاک نشود، یا پاک نشدن او

وزر و وبال بر تو نیست.

قمی گفته است: معنای آیه این است که تو باک نداشته باش که او

اگر بی‌نیاز است زکی و پاک باشد یا نباشد.

[وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى] و امّا کسی که در طلب دین و ازدیاد

ایمانش کوشش کند.

[وَهُوَ يَخْشَى] در حالی که او از پروردگارش می‌ترسد.

[فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى] تو از توجه به او خودداری می‌کنی؟ بعضی از

علما بعید دانسته‌اند که این آیات درباره‌ی رسول خدا ﷺ باشد، چون مقام

او از چهره برافروختن و اخم کردن و روی گرداندن از نایبنا دور است و

رتبه و درجه‌ی او بالاتر از آن است که مورد چنین سرزنش قرار گیرد.

من می‌گویم: اگر این آیات درباره‌ی رسول خدا ﷺ باشد و سرزنش

نیز متوجه او باشد نقص شأن او نمی‌شود و منافاتی با قول خدا «أَنْتَ لَعَلِي خَلَقَ عَظِيمٌ» پیدا نمی‌کند، زیرا روی آوردن رسول خدا ﷺ به کسی و روی برگرداندن و اخم کردن برای خدا و در راه خداست، چه اگر ناراحتی رسول خدا ﷺ بدان جهت بوده است که نابینا مانع از آن شده که پیامبر دین خدا را نشر دهد و نمی‌گذاشته که دشمنان دین خدا سخنان رسولش ﷺ را گوش فرا دهند و به دین خدا نزدیک گردند، در این صورت برای رسول خدا ﷺ و اخلاق او نقصی نخواهد بود و اما امثال سرزنش‌ها دلالت بر اهمیّت مطلب و قابل اعتنا و توجه بودن آن می‌کند، چه همه‌ی این سرزنش‌ها از قبیل «به تو می‌گویم تا همسایه بشنود» می‌باشد، پس خطاب و عتاب هر دو برای غیر پیامبر ﷺ است، نه برای او.

و همچنین نسبت دادن عبوس بودن و روی گردانیدن نیز در حقیقت متوجه به غیر رسول خدا ﷺ است و همچنین نسبت عبوس بودن و روی گردانیدن نیز در حقیقت متوجه غیر پیامبر می‌شود.

[كَلَّا] این کلمه و منع از رفتاری چون اخم کردن می‌باشد؛ یعنی، نه این کار صحیح نیست.

[إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ] زیرا که البته قرآن یادآوری است و مؤنث آوردن ضمیر جهت مطابقت با مسند است، یا ضمیر به رسالت برمی‌گردد؛ یعنی، رسالت تذکره و یادآوری است، پس تو نباید حریص بر قبول آنان باشی، یا مقصود این است که ولایت علی عليه السلام تذکره و یادآوری است.

[فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ] تا هر که بخواهد از قرآن یا شأن رسالت، یا ولایت پند گیرد.

[فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ] این جمله حال یا خبر بعد از خبر است و ممکن

است ظرف لغو باشد که متعلق به قول خدا: «ذکره» می‌باشد و مقصود از صحف مکرّمه، الواح عالیّه یا قلمه‌های عالیّه باشد که عبارتند از عقول طولی یا عرضی یا مقصود صحیفه‌های دل‌های انبیا و نفوس آنان است.

[مَرْفُوعَةٍ] از دسترسی دست‌های ناقص، دور و بالاست.

[مُطَهَّرَةٍ] از نقایص و زشتیهای مادّه، پاک و پاکیزه است.

[بِأَيْدِي سَفَرَةٍ] لفظ «سفرة» جمع سافر به معنای کاتب و نویسنده است

یا مقصود فرشتگانی هستند که سفیران بین خدا و پیامبرانش می‌باشند.

[كِرَامٍ بَرَرَةٍ] که به انبیا یا به خلائق خوبی می‌کنند، یا خودشان

نیکوکارند و مطیع امر پروردگارشان می‌باشند.

[قَتَلَ الْإِنْسَانَ] مرگ بر چنین انسانی! نفرین بر انسان مطلق است

و سبب این نفرین کفران نعمت انسان است که خداوند در او به ودیعه نهاده، یا مقصود کفر به خدا یا به رسول یا به ولایت است و جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: حال انسان با ملاحظه اینکه قرآن یا شأن رسالت یا ولایت را جهت تذکر و یادآوری قرار دادم چگونه است؟ پس فرمود: «قتل الإنسان».

[مَا أَكْفَرُهُ] چه کافر پیشه است؟! یعنی، حال انسان شدت کفران

یا کفر است و لفظ «ما أكفره» صغیهی تعجب است، یا مرکب از لفظ «ما» استفهام و فعل ماضی از باب افعال است و ممکن است مقصود از قول خد

«ما أكفره» این باشد که چه چیز او را به علی عليه السلام کافر کرده است؟!

[مِنْ أَيْ شَيْءٍ خَلَقَهُ] جواب سؤال مقدر است، گویی که گفته

شده: آیا برای انسان چیزی هست که دلالت بر خدا یا رسالت یا ولایت یا بعث و قیامت بکند؟

پس فرمود: بنگرد که خدا از چه چیز او را خلق کرده، تا بداند که قیامت حقّ است، پس استفهام برای تقریر است.

[مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ] خداوند انسان را از نطفه‌ای آفریده که وجودش ضعیف است و خودش نمی‌تواند صورت خودش را در دو آن و دو لحظه نگهدارد و پلید، نجس و بد بو است و این خود بهترین دلیل بر مبدأ و رسالت و ولایت و رستاخیز است.

[فَقَدَرَهُ] پس خداوند انسان را به اندازه و مقدار معین آفرید و بر حسب اجزا و اعضا و مقدار طول و عرضش اندازه‌گیری کرد که مناسب شأن او باشد و افعالی که از او مترقب است و انتظارش می‌رود و به آسانی صادر شود.

[ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ] سپس راه خروج از شکم مادرش را آسان نمود، یا راه سلوک جهت طلب معیشت، یا سبیل سلوک به سوی خدا و طلب معادش یا سبیل سلوک از دنیا به آخرت یا موت اضطراری را آسان نمود.

[ثُمَّ أَمَاتَهُ] سپس او را از صورت و فعلیتی که شایسته‌ی انداختن و از بین رفتن است، می‌میراند.

[فَأَقْبَرَهُ] پس او را در صورت دیگری نمود تا آنکه او را از جمیع صورت‌ها با مرگ اختیاری یا اضطراری میرانید و او را در قبر خاکی و در صورت‌های برزخی و مثالی دفن نمود.

[ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ] سپس هرگاه بخواهد او را از قبرش بیرون می‌آورد.

[كَلَّا] منع انسان است از انتظار و توقّع دیدن زنده شدن مرده و بیرون آمدن او از قبر.

[لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ] در حالی که انسان هنوز آنچه را که خدا به آن امر کرده از قبیل اخلاص در عبادت و اتمام عبودیت انجام نداده و تمام

نکرده‌است تا آنچه را که دیدن آن را آرزو می‌کند مانند نشر و حساب و عقاب مشاهده کند.

یا هنوز انسان اوامر شرعی قالبی را که خدا به آن امر کرده انجام نداده تا آثار الوهیت یا رسالت یا ولایت را مشاهده نماید. یا نشر بندگان و حساب آنان را از طریق باطن خویش ببیند. یا هنوز آن موقع و آن هنگام که خداوند معین کرده نرسیده؛ یعنی؛ وقت حشر و نشر خلاق و حساب و ثواب و عقاب آنان تا آنچه را که ما از نشر خلاق می‌گوییم مشاهده کنند.

[فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ] پس باید انسان به اسباب و مسببات نظر میاندازد و چگونگی پیشرفت و ترتب و وصول به غایات و مسببات خود را ببیند، تا با علم یقینی بداند که برای آن اسباب و مسببات خدایی و رسولی و امامی هست و انسان در تغییر و تحولاتش منتهی می‌شود به آنجا که از قشر و قالبش خارج می‌شود و به لبّ، مغز و قلبش و به حساب و ربّ خویش می‌رشد.

پس از جمله اسباب و مسببات به غذا و طعام صوری و معنوی خویش نظر اندازد.

[أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ] که البته ما از ابر باران فرو ریختیم.

[صَبًّا] آن هم بارانی شگفت که بقدر حاجت باشد و آنقدر زیاد نمی‌آید که انسانها ضرر ببینند و نیز در غیر وقت احتیاج نمی‌آید.

[ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا] پر از آن زمین را با رویاندن گیاهان و درختان از هم شکافتیم.

[فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا] و گیاه دانه دار از آن بیرون آوردیم.

[وَعِنَبًا] از جمله آنها انگور را ذکر کرد چون منافع آن زیاد است.

[وَقَضْبًا] لفظ «قضب» جمع «قبضه» است و آن گیاهی است خوردنی و مقصود یونجه یا نظایر آن است (مانند نعناع...)
[وَزَيْتُونًا] و درخت زیتون.

[وَنَخْلًا] و درخت خرما و ذکر خصوص درخت خرما از بین درختان بدان جهت است که آن نیز مانند انگور منافع زیادی دارد.
[وَحَدَائِقِ غُلْبًا] و باغهای پردرخت و درهم. لفظ «غلب» جمع «غلباء» به معنای باغ و درختان فراوان و درهم پیچیده است.

[وَفَاكِهَةً] و انواع میوه‌ها.
[وَأَبًا] و صحرا، چراگاه و هر چه از زمین می‌روید.
[مَتَاعًا] لفظ «متاع» به معنای تمتیع یا تمتع است، مفعول له، یا منصوب به نزع خافض است، یا مفعول مطلق فعل محذوفی است که آن حال است.

و ممکن است به معنای چیزی باشد که قابل تمتع است و بهرمندی است که در این صورت حال می‌شود.

[لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ] آن چیزهای بهره‌ور برای شما و چهارپایان شماست پس چگونه ما شما را مهمل می‌گذاریم پس از آنکه ما از پست‌ترین مراتب وجود که شما را از مقام نطفه‌ی کثیف تا بالاتری مراتب و مقامات رساندیم و آن مقام روحانیت شما و مشارکت با ملایکه است. بلکه شما را در عالمی مبعوث می‌کنیم و بر می‌انگیزانیم که از عالم شما بالاتر است.

[فَإِذَا جَاءَتِ الصَّخَّةُ] لفظ «الصَّخ» به معنای زدن با يك چیز محکم بر روی يك چیز صامت و ساکت است و «الصَّاخة» صدا و صیحه‌ای است که شدت آن گوشها را کر می‌کند و به معنای قیامت و مصیبت نیز

می‌باشد و همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است.

[يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ] روز مرگ یا روز قیامت کبری آن چنان

است که شخص از برادرش می‌گریزد.

[وَأُمَّهِ وَآبِيهِ وَصَحْبَتِهِ وَبَنِيهِ لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ

شأنٌ يُعْنِيهِ] و نیز از مادر، پدر، همسر و فرزندش می‌گریزد. هر کس در آن

وقت گرفتار کار خویش است.

«یومئذٍ» تأکید «یوم یفرّ المرء من أخیه» می‌باشد و آن متعلق به لفظ

«یغنیه» می‌باشد، یا «یوم یفرّ المرء من أخیه» ظرف «جاءت» یا ظرف فعل «اذکر»

محذوف است، و «یومئذٍ» متعلق به «یغنیه» می‌باشد.

[وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ] رخسارهایی در آن روز روشن و نور

دهنده‌است.

[ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ] خندان و بشارت دهنده، چون آنچه را که

خداوند برای آنان آماده کرده است، می‌بینند.

[وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيهَا غَبْرَةٌ] و چهره‌هایی در آن زمان غبار

آلود است، چه، لفظ «الغبرة» با حرکت به معنای غبار است.

[تَرَاهُنَّ قَتْرَةً] در حالی که صورت آنان را تیرگی و سیاهی که ناشی از

شدت هول و ترس قیامت است پوشانیده‌است و «القتر» و «القتره» با حرکت و

«القتره» با فتحه و سکون به معنای غبار یا آلودگی به غبار است.

و بعضی گفته‌اند: «الغبرة» چیزی است که از آسمان به زمین می‌افتد و

«القتره» چیزی است که از زمین به آسمان بالا می‌رود و این معنای مناسب طرز ادا

کردن دو لفظ است آنچنان که خدا فرموده: «عليها غبرة ترهقها قتره».

[أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ] آنان در علوم خویش کافرند.

[الْفَجْرَةُ] و در اعمالشان فاجرند، بنابراین آنان در هر دو قوه‌ی
علامه و عماله ناقص هستند.

(۸۱) سُورَةُ التَّكْوِيْرِ

همه‌ی این سوره مکن **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** بیست و نه آیه دارد.

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱) وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (۲) وَإِذَا الْجِبَالُ
سُيِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (۴) وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵) وَإِذَا
الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (۶) وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷) وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ (۸)
بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹) وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (۱۰) وَإِذَا السَّمَاءُ
كُشِطَتْ (۱۱) وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ (۱۲) وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ (۱۳)
عِلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ (۱۴) فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ (۱۵) الْجَوَارِ
الْكُنَّسِ (۱۶) وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ (۱۷) وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (۱۸) إِنَّهُ
لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹) ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ (۲۰) مُطَاعٍ ثَمَّ
أَمِينٍ (۲۱) وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (۲۲) وَ لَقَدْ رَءَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ (۲۳)
وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ (۲۴) وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۲۵)
فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ (۲۶) إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۲۷) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ
أَنْ يَسْتَقِيمَ (۲۸) وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۹)

ترجمه
به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

آنگاه که خورشید تاریک شود. و آنگاه که ستارگان رو به خاموشی نهند. و آنگاه که کوهها روان کرده شوند. و آنگاه که شتران آبستن ده ماهه [ی بس عزیز] وانهاده گردند. و آنگاه که جانوران وحشی گرد آورده شوند. و آنگاه که دریاها فروخته گردد. و آنگاه که جانها را قرین همدیگر کنند. و آنگاه که از دختر زنده به گور شده پرسیده شود. که به کدامین گناه [به ناحق] کشته شده است. و چون کارنامه‌ها گشوده شود. و چون آسمان برکنده شود. و چون دوزخ فروزانده گردد. و چون بهشت نزدیک آورده شود. هر کس بداند که چه آماده ساخته است. پس سوگند می‌خورد به اختران بازگردنده. سیارگان پنهان رونده. و سوگند به شب چون برود. و سوگند به صبح چون بدمد. که آن برخوانده‌ی پیام آوری گرامی است. نیرومندی که نزد [خداوند] صاحب عرش، صاحب مقام است. در آنجا فرمانش برند و امینش شمرند. و همسخن شما دیوانه نیست. و به راستی او [جبرئیل] را در افق آشکار دیده است. و او در [گزاردن] وحی غیبی، بخیل نیست. و آن سخن شیطان مطرود نیست. پس به کجا می‌روید؟ آن جز پندآموزی برای جهانیان نیست. برای هر کس از شما که بخواهد راستی و درستی پیشه کند. و نخواهید مگر آنکه خداوند، که پروردگار جهانیان است، بخواهد.

تفسیر

[إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ] تکویر در هم پیچیدن به صورت دایره و افتادن و غش کردن است، «کوره»؛ یعنی، او را به حالت غش انداخت و «کور المتاع»؛ یعنی، متاع را جمع کرد و آن را بست و «التکویر» به معنای قطره قطره شدن و به زحمت افتادن و سقوط است و همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است و مقصود از هنگام تکویر خورشید وقت مرگ و ظهور آثار آخرت، یا وقت قیامت کبری است.

[وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ] و هنگامی که ستارگان با از بین رفتن

روشنایی‌شان تیره و تار شوند.

[وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ] و هنگامی که کوهها روانه شوند و آن از بین رفتن و پراکنده شدن و سیر کردن در اطراف و زمین هاست، زیرا طبق آیه‌ی تو کوهها را می‌بینی و خیال می‌کنی آنها جامد و ساکن هستند در حالی که آن کوهها و چون ابرها در حرکتند؛ یعنی، با تجدد در جوهر خودشان در گردش هستند و همچنین است حال کوههای انبیه‌ها.

[وَإِذَا الْعِشَارُ] لفظ «عشار» جمع «عشراء» است و آن شتری است که ده ماه از حملش گذشته باشد و بعد از وضع حمل به این نام نامیده می‌شود و آن نفیس‌تری و گرانبهارتری نمال نزد عرب است.

[عُطِّلَتْ] آنگاه که آن شتران بدون صاحب و مهمل گذاشته شوند^۱.
[وَإِذَا أَلْوُحُوشُ حُشِرَتْ] و هنگامی که وحوش عالم صغیر هنگام مرگ و وجودش عالم کبیر در قیامت گرد هم آیند.
[وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ] «سجّر التنور»؛ یعنی، تنور را گرم کرد و نهار او را پر کرد و آب را در حلق او ریخت.

و «مسجود» به معنای دریاست و تسبحیر آب یعنی تفجیر آب. در معنای آیه گفته شده: هنگامی که دریا شورش را بر شیرینش بفرستد و شیرینیش را بر شورش، تا پر شود. بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که بعضی از دریاها در بعضی دیگر داخل می‌شوند به نحوی که همه‌ی دریاها يك دریا می‌شوند، بعضی گفته‌اند: دریاها آتش می‌گیرند و دریاها آتش می‌شوند.

بعضی گفته‌اند: دریاها خشک می‌شوند تا آنجا که يك قطره آب

۱- می‌تواند شتر تن انسان هم تعبیر شود.

نمی‌ماند.

و بعضی گفته‌اند: دریاها پر می‌شوند از چرك و كثافت‌ها که از بدن‌های اهل آتش در جهنم جاری می‌شود.

[وَإِذَا أَلْتَفُوسٌ زُوجَتْ] و هنگامی که هر نفسی با هم سنخ خود می‌پیوندد از انسانها و شیطانها و یا با ملایکه، حور العین، و جن و شیاطین، یا هر يك یا بدن مناست خودش ازدواج می‌کند، یا هر يك با جزای عمل خویش در آخرت ممزوج می‌شوند.

[وَإِذَا أَلْمُوءُودَةُ سُيِّلَتْ] لفظ «موؤدة» کنیزی است که زنده دفن شده باشد، زیرا که بعضی از اعراب جاهلی دختران را از ترس عار و ننگ زنده زنده دفن می‌کردند و می‌گفتند: دختر بزرگ می‌شود و اسیر می‌گردد و با غیر اهل و فامیل ازدواج می‌کند، یا از فقر و عائله‌مندی می‌ترسیدند.

بعضی گفته‌اند: هر گاه هنگام ولادت و زایمان زن می‌رسید گودالی می‌کنند و زن حامله روی آن گودال می‌نشست که اگر نوزاد دختر بود او را در همان گودال می‌انداختند.

[بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ] مقصود این است که از خود دختر زنده بگور شده یا از قاتلین، سؤال می‌شود: که به چه گناه آنان را کشتید.

[وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ] آنگاه که صحیفه‌های اعمال برای حساب و جزا نشر گردد.

[وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ] و آنگاه که آسمان از جای خودش زایل

شود.

[وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ] و آن هنگام که جهنم آتش برافروزد تا

شدت آن فزونی یابد.

[وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ] و آنگاه که بهشت بر اهل بهشت نزدیک شود تا در آن داخل گردند، یا نزدیک می‌شود تا مومنین آن را ببینند و خوشحالی آنان افزون شود.

[عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرَتْ] نفس در معنی جنس روان بشری است که در همه افراد حاصل است، مانند این گفتار که می‌گویند: «تمرّة خیر من جرادة» و لفظ «ما» استفهامیه است که عمل فعل نسبت به آن معلق است، یا لفظ «ما» موصوله است یا مقصود از نفس اشاره به یک فرد عظیم و بزرگ در مجهول بودن و نکره بودن است که شناساندن آن ممکن نیست و آن نفس دوّم است (که منشأ نفس فردی است).

[فَلَا أُقْسِمُ] لفظ «لا» زایده، یا جوابیه، یا نافیّه است و معنای آن این است که من سوگند یاد نمی‌کنم، چون احتیاج به سوگند نیست، زیرا مورد قسم و سوگند واضح است.

[بِالْخُنُسِ] لفظ «خُنُس» همه‌ی ستارگان یا خصوص ستارگان سیّار است، یا ستارگان پنجگانه‌ی سیّار غیر از تیرین می‌باشد و خنوس ستارگان عبارت از غایب شدن آنها زیر افق یا زیر نور خورشید است. [الْجَوَارِ] ستارگان سیّارات همانند جاری شدن کشتی‌ها در دریاها.

[الْكُنُوسِ] ستارگان پنهان شده در برج‌ها. و بعضی گفته‌اند: خنوس ستارگان عبارت از مخفی شدن آنها در روز زیر نور آفتاب است و کنوس آنها این است که هنگام غروب در افق غایب شوند.

[وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ] و هنگامی که شب پشت نماید یا رو کند، چند لفظ «عسعسة» از اضداد است و در پشت کردن و روی آوردن هر دو

استعمال می‌شود.

[وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ] امتداد شفق را به تنفس انسان تشبیه نموده

است.

[إِنَّهُ وَلَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ] که البته قرآن از پیش خود محمد ﷺ

نیست بلکه قول جبرئیل، یا قرآن ولایت علی ﷺ است، یا نصب علی به

خلافت و ولایت قول جبرئیلی است که فرستاده خدا به سوی انبیا ﷺ است

و او نزد خدا دارای کرامت می‌باشد.

[ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ] او را در عرش نزد خدا قوت و

منزلتی است.

[مُطَاعٍ] در بین ملایکه یا در میان همه‌ی مخلوقات و مورد اطاعت

است، چه او در عالم کبیر به منزله‌ی نفس انسانی در عالم صغیر است.

[ثُمَّ أَمِينٍ] امین بر وحی خدا و امین بر شهرهای علم او.

و از امام صادق ﷺ روایت شده در قول خدا: «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي

العرش مکین» که مقصود جبرئیل است، گفته شد، معنای قول خدا: «مطاع

ثمّ امین» چیست؟ فرمود: یعنی رسول خدا ﷺ نزد پروردگارش مورد

اطاعت و در روز قیامت امین است.

[وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ] از امام صادق ﷺ آمده است^۱: مقصود

نبی ﷺ می‌باشد، هنگامی که امیر المؤمنین ﷺ را برای مردم نصب کرد.

[وَلَقَدْ رَءَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ] و او (محمد یا جبرئیل) قرآن، یا قرآن

ولایت علی ﷺ یا جبرئیل یا علی ﷺ را در افق عالم غیب دید.

[وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ] و او (پیامبر یا جبرئیل) بخیل

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی- نور الثقلین ج ۵ ص ۵۱۸.

نیست تا غیب را مخفی کند و بر شما ظاهر نسازد و لفظ «ضنین» با ظاء مؤلف خوانده شده به معنای متهم است و از «ظنّنه» با کسره به معنای تهمت گرفته شده است.

[وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ] و آن قرآن از قول شیطان رجیم نیست .

[فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ] پس از جانب علی علیه السلام به کدام سو می روید؟

[إِنْ هُوَ] لذا این قرآن، یا علی علیه السلام

[إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ] جز ذکر و یاد برای جهانیان نیست.

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: درباره ی علی علیه السلام کجا می روید؟ او جز ذکر و یادآوری برای اهل عالم نیست، برای کسانی که خداوند بر ولایت او از آنان پیمان گرفته است.

[لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ] این جمله بدل از قول خدا «للعالمین» به صورت بدل

بعض از کلّ است. یعنی این ذکر برای آن کسانی است که بخواهند اهل ذکر شوند.

[أَنْ يَسْتَقِيمَ] و در طاعت علی علیه السلام و امامان پس از او مستقیم

باشد: چنانچه از امام صادق علیه السلام آمده است، یا در افعال، اقوال، احوال و اخلاق خویش مستقیم باشد؛ یعنی، بتواند در آنان بر صدق و راستی باشد.

[وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ] و آن

فرهیخنگان (اهل و ذکر) جز آنچه خدا بخواهد نمی خواهند.

از امام کاظم علیه السلام روایت شده که خداوند دلهای امامان را مورد و

محلّ اراده ی خویش قرار داده، که هر گاه خداوند چیزی را بخواهد امامان نیز می خواهند و آن قول خدای تعالی است: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ

اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ^۱» و بیان این عبارت در سوره‌ی دهر به نحو اجمال گذشت.

(۸۲) سُورَةُ الْاِنْفِطَارِ

همه‌ی این سوره مکی است و مشتمل بر نوزده آیه است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اِذَا السَّمَاءُ اَنْفَطَرَتْ (۱) وَاِذَا الْكُوٰكِبُ اَنْثَرَتْ (۲) وَاِذَا
الْبِحَارُ فُجِّرَتْ (۳) وَاِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (۴) عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ
وَ اَخَّرَتْ (۵) يٰٓاَيُّهَا الْاِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِیْمِ (۶) الَّذِیْ خَلَقَكَ
فَسَوَّیْكَ فَعَدَلَكَ (۷) فِیْ اٰیِّ صُوْرَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ (۸) كَلَّا بَلْ تُكْذِبُوْنَ
بِالدِّیْنِ (۹) وَاِنَّ عَلَیْكُمْ لَحٰفِظِیْنَ (۱۰) كِرٰمًا كَتِیْبِیْنَ (۱۱)
یَعْلَمُوْنَ مَّا تَفْعَلُوْنَ (۱۲) اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِیْ نَعِیْمٍ (۱۳) وَاِنَّ الْفُجَّارَ لَفِیْ
جَحِیْمٍ (۱۴) یَصْلُوْنَهَا یَوْمَ الدِّیْنِ (۱۵) وَاِیُّهَا الَّذِیْنَ (۱۶)
وَمَا اَدْرٰنَكَ مَا یَوْمُ الدِّیْنِ (۱۷) ثُمَّ مَّا اَدْرٰنَكَ مَا یَوْمُ الدِّیْنِ (۱۸) یَوْمَ
لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَیْئًا وَاَلْاَمْرُ یَوْمَیْذٍ لِلّٰهِ (۱۹)

ترجمه به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

چون آسمان گسسته شود. و چون ستارگان فرو ریزند. و چون دریاها به هم راه یابند. و چون گورها زیر و زبر شوند هر کس بداند که چه چیزی پیش داشته و چه چیزی را فرو گذاشته است. هان ای انسان چه چیزی تو را در حق پروردگار بخشنده‌ات غرّه کرد؟ همان که تو را آفرید و استوار کرد و متعادل ساخت. به هر صورتی که خواست [وجود] تو را ترکیب کرد. چنین نیست، بلکه [روز] جزارا انکار دارید. و بر شما نگهبانانی معین شده‌است. که نویسندگان گرامی‌اند. آنچه می‌کنید می‌دانند. بیگمان نیکان در ناز و نعمت [بهشتی]‌اند. و بیگمان نافرمانان در

آتش دوزخند. در روز جزا وارد آن شوند. و از آن بدرو [و در امان] نیستند. و چه دانی روز جزا چیست. باز چه دانی روز جزا چیست. روزی که هیچ کس هیچ اختیاری در حق هیچ کس ندارد؛ و در چنین روز کار با خداوند است.

تفسیر

[إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ] آنگاه که آسمان شکافته شود معنای آن همانند این قول خدای تعالی است که: «یوم تشقق السماء بالغمام» (روزی که آسمان با ابر از هم شکافته شود).

[وَإِذَا الْكَوَاكِبُ أَنْتَثَرَتْ] و هنگامی که ستارگان با سقوط کردن از محلّ خویش پراکنده شوند.

[وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ] و هنگامیکه آب دریاها روان گردد. لفظ «إنفجر» و «تفجر» یعنی سیلان پیدا کرد و «فجره» از ثلاثی مجرد و «فجره» از باب تفعیل؛ یعنی، آن را به سیلان و جریان انداخت و مقصود سیلان دریاها بعضی در بعضی دیگر است، یا مقصود جاری شدن و سیلان آب دریاهاست به نحوی که در آنها هیچ آب نمی‌ماند.

[وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ] و هنگامی که خلائق از قبرها برانگیخته شوند. لفظ «بعثر» یعنی نظر کرد و تفتیش نمود و «بعثر الشیئی» یعنی چیز را پراکنده کرد و بعضی از آن را به بعضی دیگر بدل ساخت و جابجا کرد، و استخراج نمود و کشف کرد و بیرون آورد آنچه را که در آن بود. و «بعثر الحوض» یعنی حوض را خراب کرد و زیر و رو نمود و مقصود هنگام مرگ یا هنگام بعث و قیامت است.

[عَلِمْتُ نَفْسٌ مَّا قَدَّمْتُ وَآخَّرْتُ] آن وقت هر شخصی به هر چه مقدّم و مؤخّر انجام داده همه را بداند.

این عبارت در اوّل سوره‌ی تکویر گذشت و معنای تقدیم و تأخیر در سوره‌ی قیامت ضمن تفسیر قول خدا: *يُنَبِّئُوا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَآخَّرَهُ* گذشت.

[يَا أَيُّهَا الْأَنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ] ای انسان چه باعث شد که به خدای بزرگوار خود مغرور گشتی توصیف لفظ «ربّ» به «کریم» تحکم و استهزا است، چون انسانهایی که به خدای تعالی مغرور هستند می‌گویند: خدای تعالی کریم است، ولی ای انسان تو طبق آنچه که کرم خدا اقتضا می‌کرد و به موجب کرم الهی استحقاق آن را داشتی عمل نکردی، یا منظور القای دلیل و حجّت غرور انسان است، گویی که فرموده باشد: تو را جز کرم خدا مغرور نکرد و مقصود این است که تو کاری نکردی که لایق کرم او باشی تا کرم الهی شامل تو نیز بشود.

[الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوِّكَ] هر آنچه که انسان در معاش و معادش به آن احتیاج دارد خدای تعالی آفرید.

[فَعَدَلْكَ] پس (انسان) را در بدن و نفست معتدل قرار داد و قامت تو را آنچنان بلند قرار نداده که تحصیل خوردنی، نوشیدنی، لباس و مسکن ممکن نباشد و آنچنان کوتاه قرار نداده که بعضی از کارها را که از انسان متوقع است نتواند انجام دهد. و اعضای بدن تو را همه را با همدیگر و آنها را با بدن و نفس هماهنگ قرار داده است.

[فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ] و حال آنکه به هر صورتی که خواستی خلق توانستی کرد.

لفظ «أَيَّ» شرطیه و لفظ «ما» زایده‌است جهت تأکید ابهام و لفظ «شاء» فعل شرط، و لفظ «رُكْبَكَ» جزای شرط است. یا «أَيَّ» استفهامیه برای تفخیم است و لفظ «ما» زایده جهت تأکید ابهام و تفخیم است و لفظ «شاء» صفت «صورة» به تقدیر عاید است. و «رُكْبَكَ» مستأنف است و متعلق ظرف قواعد و مقصود از صورت ترکیبی، صورت بدنی است، از قبیل زیبا، زشت، بلند، مذکر، مؤنث، سفید و سیاه.

یا مقصود صورت نفسی و اخلاق باطنی با مقصود صورتی است که آن فعلیت اخیر از فعلیت‌های علوی ملکوتی با سفلی ملکوتی است.

[كَلَّا] چنین نیست، منع از مغرور شدن به کرم خداست.

[بَلْ تُكْذِبُونَ بِالْدينِ] بلکه شماروز جزارا تکذیب می‌کنید.

اضراب و استدراك از مغرور بودن به کرم خدا و بیان مغرور شدن آنان به آرزو و آمالشان و تکذیب دین یعنی جزایا ولایت علی یا شریعت محمد ﷺ از سوی آنانست.

[وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ] البته نگهبانها بر مراقبت احوال شما مأمورند.

حال از لفظ «دین» و قید آن است که آن را تکذیب کردند، که در این صورت خود حال نیز مورد تکذیب می‌شود، یا حال از فاعل و قید تکذیب است.

[كِرَامًا كَتِيبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ] که نویسندگان اعمال شما دو فرشته‌ی مقرب خدایند، هر چه کنید همه را می‌دانند.

این جمله توصیف لفظ «لحافظین» می‌باشد، تا امر جزا، حساب و عقاب را بزرگ نماید. پس اگر آن فرشتگان می‌دانند شما چه کاری انجام می‌دهید، پس بر معصیت و نافرمانی خدا جرأت پیدا نکنید.

[إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ] نیکوکاران عالم در بهشت پرنعمتند. این جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: اگر ملائکه‌هایی حافظ و نگهبان ما هستند، پس حال ما در آخرت چگونه خواهد بود؟ فرمود: نیکوکاران در بهشت و نعمت خواهند بود.

[وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ] و بدکاران در جهنم سختی و رنج آتش را (در روز جزا) حس می‌کنند.

[وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ] و بدکاران در همین دنیا در آتش جهنم هستند اگر چه جهنم در این دنیا از نظر آنان غایب است، یا آنان در آخرت از جهنم غایب نیستند تا آتش جهنم از آنان فوت شود. یا در آخرت هیچ زمانی از آتش غایب نیستند بلکه به طور دائمی در آتش هستند.

[وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ] بزرگ نمودن شأن آن روز است و اینکه تو ممکن نیست آن را بشناسی.

[ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ] تأکید همان بزرگ جلوه دادن است که: چگونه توانی شناخت؟!

[يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا] در روزی که هیچ کس مالک نفس خود نیست (که شناختن بتواند).

لفظ «یوم لاتملک» مرفوع خوانده شده بنابر آنکه بدل از «یوم الدین» یا خبر مبتدای محذوف، یا مبتدای خبر محذوف باشد.

[وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ] تمام امر در آن روز از آن خداست و از آن هیچ کس نیست، نه در واقع و نفس الامر و نه بر حسب گمان تخمین چنانچه در دنیا چنین است یا معنای آیه این است که در آن روز روشن می‌شود که امر از آن خداست.

(۸۳) سُورَةُ الْمُطَفِّينَ

همه‌ی آیات این سوره مکی است، و بعضی همه‌ی آنها را مدنی میدانند و بعضی گفته‌اند: جز هشت آیه‌ی «إِنَّ الَّذِينَ أُجْرِمُوا... تا آخر سوره» همه‌ی آیات مدنی است و این سوره مشتمل بر سی و شش آیه می‌باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ (۱) الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ (۲)
وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ (۳) أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ
مَبْعُوثُونَ (۴) لِيَوْمٍ عَظِيمٍ (۵) يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۶)
كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينٍ (۷) وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينُ (۸)
كِتَابٌ مَّرْقُومٌ (۹) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ (۱۰) الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ
بِیَوْمِ الدِّينِ (۱۱) وَمَا يُكَدِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲) إِذَا تُتْلَىٰ
عَلَيْهِ ءَايَاتُنَا قَالِ أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۳) كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا
كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴) كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمْ حُجُّوبُونَ (۱۵) ثُمَّ
إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ (۱۶) ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۱۷)
كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ (۱۸) وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ (۱۹)
كِتَابٌ مَّرْقُومٌ (۲۰) يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (۲۱) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۲۲)
عَلَى الْأَرَآئِكِ يَنْظُرُونَ (۲۳) تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (۲۴)
(۲۴) يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ (۲۵) خَتَمُهُ وَ مِسْكَ وَ فِي ذَٰلِكَ

فَلْيَتَنَفَّسِ الْمَتَنَفِّسُونَ (۲۶) وَ مِرَاجُهُ وَمِنْ تَسْنِيمٍ (۲۷) عَيْنًا يَشْرَبُ
بِهَا الْمُتَّقِرُونَ (۲۸) إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا
يُضْحَكُونَ (۲۹) وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ (۳۰) وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ
أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (۳۱) وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ (۳۲)
وَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَفِظِينَ (۳۳) فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ
يُضْحَكُونَ (۳۴) عَلَى الْأَرْآئِكِ يَنْظُرُونَ (۳۵) هَلْ تُؤِوبَ الْكُفَّارُ مَا
كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

وای بر کفروشان. کسانی که چون از مردم پیمانه می‌ستانند، کامل می‌گیرند.
و چون به ایشان پیمانه دهند یا برایشان [کالایی] برکشند، کم می‌گذارند. آیا اینان
نمی‌دانند که برانگیخته خواهند شد. در روزی بزرگ. روزی که در مردم در پیشگاه
پروردگار جهانیان بایستند. چنین نیست، بی‌گمان کارنامه‌ی نافرمانان در سجّین
است. و تو چه دانی سجّین چیست؟ کتابی است نگاشته. در چنین روز وای بر
منکران. کسانی که روز جزا را منکرند. و جز هر تجاوزگر گناهکار هیچ کس آن را
انکار نکند. که چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید افسانه‌های پیشینیان است.
چنین نیست، آنان در چنین روز از دیدار پروردگارشان در پرده باشند. سپس آنان در
آینده به دوزخند. سپس گفته شود این همان است که به آن انکار می‌ورزیدید. چنین
نیست، بی‌گمان کارنامه‌ی نیاکان در علیین است. و تو چه دانی علیین چیست. کتابی
است نگاشته. که مقربان شاهد آندند. بی‌گمان نیکان در ناز و نعمت [بهتشی] اند. بر او
رنگها [نشسته‌اند و] می‌نگرند. در چهره‌هایشان خرمی ناز و نعمت را باز
می‌شناسی. از شرابی مهر شده به آنان نوشاندند. که مهر آن از مشك است و در این راه
است که رقابت کوشان باید به رقابت کوشند. و آمیزه‌ی آن از تسنیم است. چشمه‌ای

که مقرّبان از آن می‌نوشند. بیگمان کسانی گناه کرده‌اند به مؤمنان می‌خندیدند. و چون از کنار ایشان می‌گذشتند، به چشم و ابرو اشارت می‌کردند. و چون به سوی خانواده‌شان باز می‌گشتند، ریشخند کنان باز می‌گشتند. و چون ایشان را می‌دیدند می‌گفتند اینان گمراهانند. و آنان بر ایشان نگهبان نفرستاده بودند. حال امروز مؤمنان به کافران می‌خندند. که بر او رنگها می‌نگرند. [که] آیا به کافران در برابر آنچه کرده بودند، جزا داده می‌شود؟

تفسیر

[وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ] وای به حال کم فروشان. لفظ «طفیف» به معنای اندک و ناقص از هر چیز است و «مطفّف» همانطور که در آیه تفسیر شده کسی است که کمتر از وزن یا پیمانه‌ای که خرید و فروش بر آن واقع شده می‌دهد و بیشتر از مورد قرار داد می‌گیرد که آن نیز تقلیل و کم کردن در ثمن و بهاست.

بنابراین کم فروشی جز در معاملات محقق نمی‌شود و معاملات بین شخص و بین خدا، یا بین شخص و بین کسی است که در دین از او بالاتر است، مانند امامش، یا برادرانش که در ایمان از او سبقت گرفته‌اند. یا بین شخص و بین کسانی است که زیر دست او می‌باشند؛ مانند، اهل، اولاد، خادم و خادمه یا بین او و کسانی است که در دین یا دنیا با او مساوی می‌باشند مانند سایر مؤمنین چه از طایفه‌ی خودش یا چه غیر آنان. یا معامله بین او و بین کسانی واقع می‌شود که از او پایین‌ترند مانند سایر فرقه‌های مسلمین و جمیع انواع کفار.

و نیز معاملات یا در اموال و اعراض دنیوی، یا در افعال و آداب بدنی، یا در

حالات و اغراض و اخلاق نفسانی و یا در علوم و عقاید قلبی است.
 برای هر يك از بندگان و سایر افراد حیوان حقی برگردن تو است باید
 آن حقّ را به طور کامل ادا کنی و تو نیز بر هر يك از آنان حقّی داری که باید
 آن را به طور کامل ادا کنند.

پس اگر تو حقّ دیگران را ادا نکنی تو مطفّف (کم فروش) هستی و
 اگر از دیگران بیشتر از حقّ خودت را می‌خواهی باز مطفّف (کم فروشی)
 هستی، پس به حال خود نسبت به پروردگار و با خلقش نظر کن تا مطفّف
 نباشی.

هیئات، هیئات! چگونه از کم فروشی و کم گذاشتن و تطفیف خارج
 شویم در حالی که ما از خدا طلب می‌کنیم چیزی را که نمی‌توانیم شکر يك
 دهم آنچه را که بما داده ادا کنیم و از خلق خدا طلب می‌کنیم بر کارهایی که
 نکردیم ما را مدح و ثنا گویند و اگر ما را در مورد عیب و نقص‌هایمان
 مذمت نمایند ناراحت می‌شویم.

پس مادامی که از انانیت‌ها خارج نشویم و بنده‌ی خدا نگردیم و
 فانی در او نشویم از تطفیف (کم فروشی) بیرون نمی‌رویم و لذا باید از خدا
 درخواست عفو بکنیم و از او بخواهیم کم وزن کردن و کم فروشی‌های ما را
 ببخشد.

[الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ] آنهایی که چون

اجناس مردم را برای خودشان کیل و وزن کنند، تمام و کمال بستانند.
 علّت اینکه کیل و پیمان را گفت و از وزن اسم نیاورد از این روست
 که کم فروش در کیل و پیمان در میزان نیز همان گونه است، چون در آن
 فرمان بیشتر معامله‌ها با کیل و پیمان بوده است، مانند آنچه در بعضی

شهرها در این زمان هم معمول است.

[وَإِذَا كَالُوهُمْ] هر گاه برای مردم از اجناس آنان پیمانہ کنند. و اما ضمیر «هم» را تأکید مرفوع قرار دادن از جهت لفظ و معنا بعید است، چون الف در خطّ و نوشتار ثابت نشده است و مقصود این نیست که به وسیله‌ی خودشان کیل کردند، بلکه مقصود به قرینه‌ی مقابله با وزن این است که اجناس خود را برای مردم پیمانہ کردند.

[أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ] در آوردن ماده‌ی اکتیال و کیل در دو فقره از آیه اشعار به این است که آنان در هر دو صورت خرید و فروش مسامحه می‌کردند و کم می‌دادند.

بعضی گفته‌اند: هنگامی که رسول خدا ﷺ به مدینه آمد اهل مدینه در کیل و وزن از خبیث‌ترین مردم بودند که خدای تعالی: «ویل للمطففین» را نازل نمود و بعد از نزول آیه درست پیمانہ کردند.

و بعضی گفته‌اند: نماز خود کیل و مکیال است هر کس آن را برای خدا کامل نماید خدا نیز برای او کامل کند و هر کس از آن کم بگذارد کیفرش آن است که شنیدید، که خدای تعالی درباره مطففین گفته است.

[أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ] استفهام برای تعجب است (آیا گمان این هم ندارند که در آن روز بزرگ برای مؤاخذه برانگیخته می‌شوند؟!)[يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ كَلًّا] روزی است که مردم در حضور پروردگار عالم می‌ایستند، چنین نیست.

این لفظ برای منع از عدم گمان و عدم باور قیامت است.

[إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ] البته روز قیامت بدکاران با نامه عمل سیاهشان در عذاب سجینند.

بیان احوال فجّار را که در عذاب سجّین هستند مقدّم داشت، چون کلام و سخن درباره‌ی آنان است و چون خدای تعالی خواست آیه را درباره‌ی نیکان و احوال آنان ختم کند، و «سجّین» عذاب دایم و شدید است و آن مبالغه‌ی در سجن است که عبارت از ملکوت سفلی است که آن دار جنّها و شیاطین می‌باشد و جهنّم و آتش آن و عقرب‌ها و مادهای آن در آنجا قرار دارد و آن ملکوت سفلی و ملکوت علیا انسان را احاطه کرده‌اند. پس اگر اعمال انسان از جهت انقیاد و تسلیم سخت حکم عالم و تقلید از او باشد هر عملی که انجام می‌دهد صورتی از آن جهت از علیا و بالا در نفس او حاصل می‌شود و نویسندگان آن اعمال عمل او را در کتاب‌هایی می‌نویسند که از عالم علوی می‌باشند و از آن تعبیر به «علیین» می‌شود که مبالغه در علوّ است.

و اگر اعمال انسان از روی تقلید از عالم (عالم ربّانی) نباشد، هر عملی که انجام دهد صورتی از آن در نفس او حاصل می‌شود، از جهت سفلی و پایین و نویسندگان اعمال او را در کتابهایی می‌نویسند که از عالم سفلی و پایین است و از آن تعبیر به سجّین می‌شود که مبالغه در سجن و زندان است و آن تنگ‌ترین زندان برای نفوس انسانی است.

و چون هر عالم ربّانی کتابی از حق تعالی است که با تمام صورت‌ها و نفس‌هایش بر صفحات موادّ آن عالم نوشته شده سجّین را تفسیر به کتاب نمود.

[وَ مَا أَدْرٰنٰكَ مَا سَجِّينٌ كَتَبٌ مَّرْقُومٌ] بزرگ نمودن شأن آن عالم است که تو چه می‌دانی آن سجّین (سنگ و گل) چیست؟ آن نوشته‌ای است که به قلم حق در کتاب وجود عالم ثبت است.

[وَ يَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ] از آن سجن و سجّین وای بر تکذیب

کنندگان.

[الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ]

کسی که از حق تجاوز کند که آن راه قلب است و آن طریق ولایت است.

[الْأَثِيمِ] کسی که از حق تجاوز کرده و زیاد گناه کند.

چون اگر انسان به وجود و اطوار وجودش ناظر باشد، روز قیامت را می‌بیند و دیگر حاجتی به آخرت ندارد، ولی کسی که از طریق قلب تجاوز نماید و تابع هواهای نفسانی خویش باشد او ناپیوست و مشهود است و دیدنی‌هایی که در دیدن آنها احتیاج به عمل و دقت نیست از نظر او پنهان می‌ماند تا چه رسد به چیزهایی که محتاج تأمل و نظر است.

[إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ] اگر آیات ما بر آن

چنان کسی خوانده شود، می‌گوید اینها اسطوره‌های پیشینیان است.

منظور از آیات، آیات تدوینی در بیان احکام شرعی یا در موعظه‌ها و نصیحت‌ها یا در بیان آیات تکوینی ما که در آفاق یا انفس حاصل است و مخصوصاً آیت‌ها و نشانه‌های بزرگ که اینان انبیا و اوصیا می‌باشند یا آیت و نشانه‌ی بزرگ که عبارت از علی عليه السلام و ولایت او می‌باشد.

[كَلَّا] منع وردع او از این گفتار است، که نه چنین نیست.

[بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ] بلکه آیات و نشانه‌های ما از اساطیر و

افسانه‌ها نیست و گناه چنین نسبتی بر دل‌هایشان چیره گردیده است.

چه «رین» به معنای طبع است و «ران ذنبه علی قلبه»؛ یعنی، گناه

او بر دلش غلبه کرد.

[مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ] آنچه را که از گناه کسب می‌کردند بر قلب آنان

ثابت و غالب گشته است، چون آنچه که کسب می‌کردند جز فعلیت جهت

نفس سفلی و پایین نبود و این جهت بالا را مهر می‌زند و آن را تیره و تاریک می‌کند و روزنه‌ی آن راه ملکوت علیا را می‌بندد. از امام باقر علیه السلام روایت شده: هیچ بنده‌ی مؤمنی نیست مگر آنکه در قلب او نقطه‌ی سفیدی است که هرگاه گناه بکند در جای آن نقطه‌ی سفید نقطه‌ی سیاهی بیرون می‌آید و اگر از گناه توبه کند آن نقطه‌ی سیاه از بین می‌رود و اگر گناه را ادامه دهد، سیاهی بیشتر می‌شود تا جایی که سفیدی را می‌پوشاند و آنگاه که سفیدی پوشیده شود، دیگر صاحب آن هرگز به خیر و خوبی بر نمی‌گردد و این است قول خدای تعالی: «بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون» .

[کَلَّا] چنین نیست که می‌پندارند. منع آنان از توقع کار خیر و توقع شهود جمال خدای تعالی در آخرت است.

[إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّخُجُونَ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ يَكذِبُونَ] بلکه آنان از معرفت پروردگارشان محجوب و محرومند سپس (روزی) آنان را به آتش دوزخ درافکنند و به آنان گویند از همان دوزخی که تکذیب آن می‌کردید.

از امام کاظم علیه السلام آمده است که فرمود: مقصود امیرالمؤمنین است که او را تکذیب می‌کردند، سؤال شد: آیا این معنای تنزیل است؟ فرمود: بلی.

بنابراین معنای آیه این است که آنان از مشاهده حقیقت ربّ مضاف خود، یعنی علی علیه السلام محجوب و در حجاب می‌شوند، سپس به آنان گفته می‌شود: این علی علیه السلام است که او را تکذیب می‌کردید.

[كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ] پس این چنین نیست که شما تکذیب کنندگان (به علی) پنداشتید کتاب ولایت علی در پشت عِلِّيِّین است.

بیان این آیه در ضمن قول خدا: «انّ کتاب الفجر لفی سَجین» گذشت.
 [وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلَيْنَا كِتَابٌ مَّرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ] چه
 دانی که حقیقت علیین چیست، کتابی است از پیش نوشته شده مقربین به
 مشاهده آن مشغولند، مقصود از مقربان یا فرشتگانند که عالم مثال علوی
 مشهود آنانست یا انبیا و مرسلین و اولیای مقرب می‌باشند، چه اینان با
 نظرهای ملکوتی‌شان اعمال خلاق و صحیفه‌ی اعمال آنان را مشاهده
 می‌کنند.

[إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ] این جمله سؤال مقدر است؛ یعنی، نیکان
 در نعمتهای بهشتی ولایت، شهود، معرفت، حیات طیبه دل مستغرقند.
 [عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ] لفظ «أرائك» جمع «اریکه» است، به
 معنای تخت در حجله و هر چیزی است که به آن تکیه داده شود، از قبیل
 تخت، متکا و فرش، یا تخت بافته شده و تزیین داده شده و در گنبد یا خانه
 به کار رفته باشد؛ یعنی، بر تخت عزت تکیه زده‌اند و نظاره گر جمال حقند.
 [تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ] از
 رخسارشان شادمانی نعمتهای بهشتی پدیدار است که از شراب خالص
 عشق و عرفان نوشیده‌اند. لفظ «الرحیق» به معنای خمر، یا به معنای
 پاکیزه‌ترین، یا برترین خمر، یا خمر خالص، یا صاف و به معنای نوعی از
 عطر است.

[مَّخْتُومٍ] مهر خورده به نحوی که جز دست ساقی‌اش دست کسی
 به آن نمی‌رسد.

[خَتْمُهُ وَمِسْكَ] آن کل که به وسیله‌ی آن مهر زده می‌شود، مشک
 است.

[وَ فِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَفَّسِ الْمُتَنَفِّسُونَ] که در آن نعمتها، رغبت کنندگان باید رغبت کنند، یا خواهندگان به تلاش و کنکاش پردازند، نه خواهشهای نفس که فانی و زایل شدنی است و حسرت و پشیمانی را به دنبال دارد.

[وَ مِرَاجُهُ وَمِنْ تَسْنِيمٍ] لفظ «تسنیم» نام چشمه‌ای است در بهشت و از بلندترین چشمه‌های بهشت است، یا شراب آن از بهترین اقسام شراب بهشت است و یا از بالای اهل بهشت می‌آید و روی همین جهت تسنیم نامیده شده است.

[عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ] مقربین از آن چشمه به طور خالص و بدون آنکه چیزی به آن مخلوط شوند، می‌نوشند.

اما غیر مقربان از آن چشمه به صورت مخلوط و ممزوج می‌نوشند. و ممکن است کنایه از دین باشد که نیکان همه مقربان هستند.

[إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَرُونَ] این جمله جواب سؤال مقدر است؛ یعنی، سؤال می‌شود: وضع مجرمان چگونه است؟ در جواب می‌فرماید: این تبه‌کارانی که به مؤمنان می‌خندند و با چشم و ابرو جهت استهزا به یکدیگر اشاره می‌کردند. از طریق عامه و خاصه وارد شده^۱ که این آیه درباره‌ی منافقین قریش نازل شده است که نسبت به علی عَلِيٍّ چنین حالتی داشتند.

[وَإِذَا أَنْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ أَنْقَلَبُوا فَكِهِينَ] لفظ «فکّه» به معنای کسی

است که از غیبت کردن مردم و اعراض آنان و استهزایشان لذت می‌برد.

[وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ] چون می‌بینند که مؤمنان

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

در دنیا متّعم و در آسایش نیستند و در عین حال بر ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ثابت قدم هستند و در کمال تنگدستی و سختی زندگی می‌کنند، می‌گویند: اینها مردمانی ساده لوح و گمراهی هستند.

[وَمَا أَرْسَلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ] در حالی که ما آنان را نگهدارندگان اعمال خود مؤمنان قرار ندادیم، و شایسته بود تا خود را از گمراهی حفظ می‌کردند تا آنچه را که از مخالفین خود می‌دیدند، بر خود انکار کنند.

[فَالْيَوْمَ] پس در آن روز قیامت، اعمّ از آنکه لفظ «لام» برای عهد حضوری باشد، از باب اینکه روز قیامت برای خدا و رسول مخاطب مشهود و حاضر است یا برای عهد ذهنی یا عهد ذکری باشد که به دلالت التزام در قول خدای تعالی: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» مذکور است.

[الَّذِينَ آمَنُوا] مؤمنان، بنابر آنچه که از تفسیر آیات گذشت، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و پیروان او هستند.

[مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ] به کافران می‌خندند. بعضی گفته‌اند: برای کفار دری به سوی بهشت باز می‌شود و به آنان گفته می‌شود: به سوی آن درب حرکت کنید، وقتی آنجا می‌رسند در به روی آنان بسته می‌شود و این کار تکرار می‌شود و مؤمنین می‌خندند.

و بعضی گفته‌اند: از آن جهت مؤمنین می‌خندند که کفار را در عذاب و خود را در نعمت می‌بینند.

و ممکن است گفته شود: مؤمنین در بهشت از طرف کفار و به وسیله‌ی آنان خوشحال و مسرور هستند، چه مؤمنین در دنیا بر اذیت و استهزای کفار صبر می‌کردند و همین سبب شد که در بهشت متّعم و

خوشحال باشند، نه آنکه مؤمنین به کفّار نگاه کنند و از عذاب آنان تعجّب کرده و بخندند، زیرا این معنا مستلزم کینه و تسفّی نفس است و مؤمنین در بهشت از هر دو پاک هستند.

[عَلَى الْأَرَآئِكِ يَنْظُرُونَ] آنجا بر تختهای عزّت نعمتهای خدا

بنگرند.

تکرار دوباره‌ی همین جمله است و این تکرار در مقام مدح نیکوست.

[هَلْ تُؤِيبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ] آیا کفّار عین همان کاری که

می‌کردند مجازات می‌شوند. بنابر تجسّم اعمال خویش، یا در مقابل عمل خویش مجازات می‌شوند. و جمله حالیّه یامستأنف است و جواب سؤال مقدرّ به تقدیر قول می‌باشد؛ یعنی، مؤمنین بر تخت‌ها تکیه می‌زنند در حالی که به آنان گفته می‌شود: آیا پاداشی که به کافران داده می‌شود جزو نتیجه‌ی اعمال زشتی است که در دنیا کرده‌اند. و ممکن است جمله مستأنفه و از ما قبلش منقطع باشد، بدون آنکه جواب سؤال مقدرّ باشد، بلکه این جمله ابتدای خطاب با محمّد ﷺ است، گویی پس از آنکه جزای کفّار را ذکر کرد، فرموده: «هل تؤيب الكفار ما كانوا يفعلون»؟

و آوردن فعل ماضی جهت تحقق وقوع عذاب است، یا از آن جهت است که مجازات اهل آتش در آتش بودن و جزای اهل بهشت در بهشت بودن برای محمّد ﷺ مشهود بود و نسبت به او امری بود که به وقوع پیوسته است.

و ممکن است لفظ «على الأرائك» متعلّق به «ينظرون» باشد که عامل نسبت به آن معلق از عمل است؛ یعنی، مؤمنین در حالی که بر تخت تکیه زده‌اند به کفّار نگاه می‌کنند تا ببینند، آیا در مقابل کارهایی که

کرده‌اند مجازات می‌شوند؟

(۸۴) سُورَةُ الْأَنْشِقَاقِ

این سوره مشتمل بر بیست و پنج آیه است و همه‌ی آن مکی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ (۱) وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (۲) وَإِذَا الْأَرْضُ
مُدَّتْ (۳) وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (۴) وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (۵)
يَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (۶) فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ
كِتَابَهُ وَبِئْمِينِهِ (۷) فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا (۸) وَ يَنْقَلِبُ إِلَى
أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۹) وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (۱۰)
فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا (۱۱) وَيَصْلَى سَعِيرًا (۱۲) إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ
مَسْرُورًا (۱۳) إِنَّهُ وَظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (۱۴) بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (۱۵)
فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ (۱۶) وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ (۱۷) وَالْقَمَرِ إِذَا
اتَّسَقَ (۱۸) لَتَرَكِبَنَّ طَبَقًا عَن طَبَقِ (۱۹) فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰)
وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ (۲۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكذِّبُونَ (۲۲)
وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ (۲۳) فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۳) إِلَّا
الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۲۵)

ترجمه به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

آنگاه که آسمان بشکافت. و به [امر] پروردگارش گوش بسپارد و خود چنین
سزد. و آنگاه که زمین باز کشیده گردد. و هر چه در دل آن است بیرون اندازد و تهی

گردد. و به [امر] پروردگارش گوش بسپارد و خود چنین سزد. هان ای انسان تو در راه پروردگارت سخت کوشیده‌ای [و رنج برده‌ای] و به لقای او نایل خواهی شد. اما هر کس که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود. زودا که حسابی آسان، با او محاسبه گردد. و شادمان به سوی خانواده‌اش بازگردد. و اما هر کس که کارنامه‌اش از پس پشتش به او داده شود. زودا که زاری سر دهد. و به دوزخ برآید. چرا که در میان خانواده‌اش [به ناحق] شادمان بود. او می‌پنداشت که هرگز [به قیامت] باز نگردد. آری بیگمان پروردگارش به [احوال] او بینا بود. پس سوگند می‌خورم به شفق. و به شب و آنچه گرد آورد. و سوگند به ماه چون کامل گردد. که شما از حالی به حالی دیگر درآید. پس ایشان را چه می‌شود که ایمان نمی‌آورند. و چون بر آنان قرآن خوانند، به سجده نیفتند. بلکه کافران انکار می‌ورزند. و خداوند به آنچه در دل می‌دارند داناتر است. پس ایشان را از عذابی دردناک خبر ده. مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، که ایشان را پاداشی است ناکاسته [ابی منت].

تفسیر

[إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ] بدان که (ای رسول بیاد آر) هنگامی که آسمان شکافته شود، روح انسانی منشق می‌شود و ستارگانی قوای او پراکنده می‌شوند و کوههای اعضا و کوهها انانیتش از بین می‌رود و متلاشی می‌شود و زمین بدن و اعضایش بسط پیدا می‌کند و جمع نیروهای انسانی و حیوانی که بارها و سنگینی‌های اوست خارج می‌شوند و انسان از آنها خالی می‌گردد.

و چون عالم صغیر نمونه‌ای از عالم کبیرست پس هر چه که در عالم صغیر واقع شود، در عالم کبیر نیز واقع می‌شود و در نتیجه انشقاق آسمان عالم کبیر و تاریک شدن ستارگانش و پراکنده شدن آنها و از بین رفتن

کوهها و غیر آنها ظاهر می‌شود.

[وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا] و سخن پروردگارش را می‌شنود و تسلیم

می‌شود.

[وَحُقَّتْ] و باید چنین باشد و حقّ و حتم است که سخن

پروردگارش را بشنود و تسلیم شود زیرا فطرت او چنین است؛ گویا گفته

شده‌است، و «حَقَّ لَكَ أَنْ نَفْعَلَ كَذَا» و «حُقِّقْتَ أَنْ تَفْعَلَ كَذَا» حَقَّتْ به

صورت معلوم خوانده شود یا حُقَّتْ به صورت مجهول به يك معناست و

این فعل در دو شکل لازم و متعدی می‌آید؛ یعنی، باید که فرمان خدا

پذیرد.

[وَأِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ] و آنگاه که زمین پهن شود، بدین گونه که

روح انسانی که جمع و قبض بواسطه‌ی آن است خارج گردد و کوههای عالم

کبیر از بین برود و پستی و بلندیها و درّه‌ها همه مسطح شوند.

[وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا] تمام قوای ظاهر و باطن را که در عالم صغیر و

کبیر است، بیرون اندازد.

[وَتَخَلَّتْ] و از جمیع آن قوا خالی گردد، چون کسی که متصل به

ملکوت شده ملك را خالی از جمیع چیزهایی می‌بیند که محجوب در زمین

صغیر و کبیر آنها را می‌بیند.

[وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا] و سخن پروردگارش را می‌شنود و تسلیم

می‌شود.

[وَحُقَّتْ] و باید چنین باشد و حقّ و حتم است که سخن پروردگارش را

بشنود و تسلیم شود زیرا فطرت او چنین است؛ گویا گفته شده‌است، و «حَقَّ لَكَ أَنْ

نَفْعَلَ كَذَا» و «حُقِّقْتَ أَنْ تَفْعَلَ كَذَا» حَقَّتْ به صورت معلوم خوانده شود یا حُقَّتْ به

صورت مجهول به يك معناست و این فعل در دو شکل لازم و متعددی می‌آید؛ یعنی، باید که فرمان خدا پذیرد.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] در اینجا ندا آورد تا انسان را از غفلتش بیدار کند، زیرا کوشش کردن و جدّ و جهد در راه رسیدن به خدا برای انسان مشهود است، در صورتی که غافل نباشد و جمله با ندا، جواب سؤال مقدرّ است، گویی که گفته شده: آیا انسان به آنچه که ذکر شد منتهی می‌شود؟ پس فرمود: تواز نفس خود و حرکات آن غافل هستی، پس بیدار باش تا بدانی.

[إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ] البتّه تو کوشش کننده‌ای با جدّ و جهد در جهت ربّ خویشتنی. معنای آیه این است که تو با جدّ و جهد به منشق شدن آسمان و خالی گشتن زمین می‌روی و از آن هم فراتر حرکت می‌کنی و به سوی پروردگارت می‌روی.

[كَذَٰلِكَ فَمَلَقِيهِ] تفصیل چگونگی ملاقات با پروردگار است؛ که با کوشش و رنج و مشقّت است.
[فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَبِئْمِينِهِ] که هر که را کتاب به دست راست دهند، بدین گونه که فعلیّت او فعلیّت الهی باشد و نفس، قوا، بدن او و آنچه که در اوست با تصرّف فعلیّت الهی باشد، که از فعلیّت الهی اخیر به «یمنی» و طرف راست تعبیر می‌شود.

[فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا] آنکس بسیار حسابش را آسان کنند؛ لفظ «سوف» برای تأکید یا برای تسويف و استقبال است، چون مقام محاسبه بعد از مقام دادن نامه‌ی عمل است.

زیرا که ابتدای دادن نامه در دنیا و سپس هنگام مرگ و سپس در برزخ‌ها و سپس در اعراف و قیامت می‌باشد.

[وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا] هر کس که شایسته است اهل او باشد، شادمانه خواهد رفت.

[وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ] و به که نامه از پس سر دهند که کنایه از فعلیت حیوانی سبعی یا بهیمی او می‌باشد، که از این فعلیت گاهی به پشت انسان تعبیر می‌شود، چه آن پشت انسانیت است زیرا انسانیت لطیفه‌ای است که بر خدا روی می‌آورد و از شیطنت و حیوانیت روی برمی‌گرداند که از آن گاهی تعبیر به شمال می‌شود، چنانچه از فعلیت الهی تعبیر به یمین می‌شود.

[فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا] او بر حال خود فریاد بسیار کند، بدین گونه که می‌گوید: یا ثبوراه، یا هلاکاه، بیا که وقت شما رسیده‌است.
[وَيُضَلِّي سَعِيرًا] و داخل آتش می‌شود و حرارت آتش را احساس می‌کند.

[إِنَّهُ وَكَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا] و این در حالی است که او در دنیا خوشحال بود و غم آتش را نمی‌خورد و هیچ حزن و اندوه عمل را جهت آخرت بر خود هموار نمی‌ساخت.
[إِنَّهُ وَظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ] این جمله و ما قبلش جواب سؤال مقدر است و در مقام تعلیل است؛ یعنی، او در دنیا خوشحال بود که به دنیا یا به آخرت بر نمی‌گردد [بَلَىٰ] ردّ اعتقاد عدم بازگشت به خدا یا به قیامت است؛ یعنی او بازمی‌گردد.

[إِنَّ رَبَّهُ وَكَانَ بِهِ بَصِيرًا] جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل یا در مقام بیان حال آنانست، یا بیان و تفصیل اجمالی است که از لفظ «بلی» استفاده می‌شود.
[فَلَا أَقْسِمُ بِالشَّفَقِ] بیان «لأقسم» گذشت و لفظ «شفق» سرخی است

که در افق از غروب تا عشای آخر پدید می‌گردد، یا مقصود از آن نوری است که از نفس انسانی بعد از غروب آن در بدن یا در مرتبه‌ی حیوانی باقی می‌ماند.

[وَأَلَّيْلٍ وَمَا وَسَقَ] و آنچه را که شب جمع کرده است، چون روز سبب پراکندگی و شب برای جمع و سکون و آرامش است و همچنین شب بدن انسان متضادها را جمع می‌کند و متخالف‌ها را الفت می‌دهد.

[وَأَلْقَمَرٍ إِذَا أَتَسَقَ] و هنگامی که ماه منظم گشته و نورش کامل گردد و همچنین است ماه قلب آنگاه که کامل شود.

[لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ] که شما در مرتبه‌ای هستید که از آن مرتبه فراتر می‌روید؛ یعنی بعد از مرتبه‌ای از مراتب آخرت؛ یعنی شما در دنیا در حال رکوب مراتب اخروی هستید ولی از آن غافل می‌باشید، یا در حالتی بعد از حالت دیگری هستید، چون حالت‌های مختلف بر شما عارض می‌شود، یا شما سنت‌ها و رسم‌های کسانی را مرتکب می‌شوید که قبل از شما بودند و با آنان مطابق می‌شوید بعد از آنکه با گروه دیگری مطابق بودید، یا بعد از حالت دیگر که مطابق با حالت آنانست، چنانچه در بسیاری از اخبار وارد شده.

و در بعضی از اخبار آمده است: شما در عذر و حيله در مورد اوصیا و جانشینان انبیا راه ائمت‌های پیشین را می‌روید و در بعضی از اخبار آمده است: آیا این ائمت بعد از پیامبرش در امر منافقین همانند پیشینیان عمل نکردند؟

و لفظ «طَبَق» با حرکت پوشش هر چیزی است و از هر چیزی مساوی آن است و به معنای مردم یا ملخهای زیاد یا جماعتی از آنانست، و به معنای حال نیز می‌باشد.

[فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ] پس آیا ایمان نیاوردن چه نفع و فایده‌ای

برای آنان دارد؟

یا چه چیزی مانع از عدم ایمان ایمان آنان می‌شود، یا چه جالی دارند آنان؟ آیا دیوانه هستند یا عاقل که ایمان نمی‌آورند؟! این جمله حالیّه، یا مستأنفه و جواب سؤال مقدرّ در مقام تعلیل است، یا در مقام حال آنانست و ممکن است لفظ «ما» نافیّه باشد که معنای آیه چنین است: آنان هیچ نفعی در عدم ایمان ندارند، یا هیچ مانعی از ایمان آنان نیست. و مقصود از عدم ایمان، ایمان نیاوردن به خدا، یا به رسالت، یا به ولایت است.

[وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ] و چرا چون برای آنان قرآن خوانده شود برای خدا خاضع نمی‌شود.

روایت شده که نبی ﷺ روزی آیه‌ی «و اسجدوا و اقترب» را خوانده، خود او با همراهان مؤمن خود سجده کردند در حالی که قریش بالای سر آنان سر و صدا می‌کردند و سوت می‌زدند.

پس این آیه نازل شد: [بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكذِّبُونَ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ] بلکه کافران تکذیب هم می‌کنند، و خداوند داناتر است به آنچه که در دل‌های آنان می‌گذرد، یا به آنچه که از نتایج اعمالشان در نفوسشان جمع می‌کنند.

[فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ] پس آنها را به عذاب دردناک بشارت بده. [إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] این استثناى منقطع یا متصل است و معنای آیه این است: مگر بر کسانی که در آینده ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند که در این صورت فعل ماضی بعد از موصول به معنای مضارع آمده است.

[لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ] برای آنان پاداشی که قطع نمی‌شود، یا

پاداشی که بدون منت است.

سوره‌ی البروج

این سوره مکس است و شامل بیست و دو آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۱) وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ (۲) وَ شَاهِدٍ
وَ مَشْهُودٍ (۳) قَتَلَ أَصْحَابُ الْأَخْذُودِ (۴) النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ (۵) إِذْ هُمْ
عَلَيْهَا قُعُودٌ (۶) وَ هُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (۷) وَ مَا نَقَمُوا
مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۸) الَّذِي لَهُ مُلْكُ
السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۹) إِنَّ الَّذِينَ
فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ
عَذَابُ الْحَرِيقِ (۱۰) إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ
جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ (۱۱) إِنَّ بَطْشَ
رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (۱۲) إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَ يُعِيدُ (۱۳) وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ
(۱۴) ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (۱۵) فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ (۱۶) هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ
الْجُنُودِ (۱۷) فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ (۱۸) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ
(۱۹) وَ اللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ (۲۰) بَلْ هُوَ قُرْءَانٌ مَجِيدٌ (۲۱) فِي لُوحٍ
مَّخْفُوظٍ (۲۲)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

سوگند به آسمانی که دارای برجهاست. و سوگند به روز موعود. و سوگند به گواه و مورد گواهی. مرگ بر آتش افروزانِ گودال پر آتش. آتشی دارای هیزم. آنگاه که آنان بر کناره‌ی آن نشسته بودند. و آنان بر آنچه در حق مؤمنان می‌کردند، گواه بودند. و به آنان کینه نورزیدند، مگر از آن روی که به خدا پیروزمند ستوده ایمان می‌ورزیدند. همان که فرمانروایی آسمانها و زمین او راست، و خداوند بر همه چیز گواه است. کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را آزار دادند و سپس توبه نکردند، برای آنان عذاب جهنم [مهیا] است و عذاب آتش [در پیش] دارند. بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، ایشان راست بوستانهایی که جویباران از فرودست آن جاری است؛ این رستگاری بزرگ است. بیگمان سختگیری پروردگارت، سهمگین است. اوست که [آفرینش را] آغاز کرده است و باز می‌گرداند. و اوست آمرزگارِ دوستدار. صاحب ارجمند عرش. کردگارِ خواسته‌ی خویش. آیا داستان سپاهیان به تو رسیده‌است؟ فرعون و قوم ثمود. آری کافران در انکارند. و خداوند بر فراز ایشان چیره است. حق این است که آن قرآن مجید است. در لوحی محفوظ.

تفسیر

[وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ] سوگند به آسمان دارای برجهای دوزده گانه، یا آسمان روح انسان که دارای مراتب و درجه‌هایی است.

[وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ] روز موعود عبارت از قیامت کبرای روح انسانی است که جز با فنای تامّ محقق نمی‌شود.

[وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ] و قسم به شاهد عالم پیغمبر خاتم و به مشهود او قیامت، هر دو لفظ را نکره آورد تا اشعار به این باشد که شناختن شاهد مقام احدیّت ممکن نیست و مشهود نیز که مقام احدیّت است، شناخته

نمی شود.

و گاهی مشاهد به روز جمعه و مشهود به روز عرفه یا به روز قیامت تفسیر شده.

و شاهد به محمد ﷺ و مشهود به روز قیامت نیز تفسیر شده و نیز هر دو به نبی ﷺ و امیر المؤمنین علیؑ و به ملك و روز قیامت و به نبی هر زمان و امتش و به محمد و جمیع خلق و به این امت و سایر امت ها و به اعضای بنی آدم و نفس هایشان و به حجر الاسود و حجّاج و به روزها و بنی آدم و به انبیا و محمد و به الله و لاله الا الله و به خلق و حقّ نیز تفسیر شده است.

[قَتَلَ أَصْحَابُ الْأَخْذُودِ] (قسم به اینان) که اصحاب اخدود همه کشته شدند.

جواب قسم یا جمله دعایی است که معترضه بین قسم و جواب آن واقع شده، یا جمله ی خبریه معترضه است و اخبار از حال کفار است که مؤمنین را آتش زدند، یا اخبار از حال مؤمنین است که در اخدود سوختند.

ذکر حکایت اصحاب اخدود

حکایت اصحاب اخدود در روایات خاصّه و عامّه با اختلاف ذکر شده، چه از رسول خدا ﷺ روایت شده: پادشاهی بود و جادوگری داشت، وقتی جادوگر مریض شد گفت: کودکی را به سوی من بفرست تا او را سحر و جادو یاد دهم، پادشاه غلامی را به او داد بین غلام و بین جادوگر راهبی بود که غلام با آن راهب رفت و آمد می کرد.

و او را دید و مجذوب او گشت و هر روز نزد راهب می رفت و به

سخنان او گوش فرا می‌داد، یکی از این روزها دید ماری جلو مردم را گرفت و نمی‌توانند بروند.

پس غلام گفت: من امروز کار ساهر و راهب را خواهم فهمید و سنگی بدست گرفت و گفت: بار خدایا اگر امر راهب نزد تو محبوب تر است این مار را بکش و سنگ را انداخت و مار را کشت و مردم راحت شدند و به راه خود ادامه دادند.

غلام این قضیه را به راهب گفت و راهب گفت: ای فرزندم تو مورد ابتلا و آزمایش قرار خواهی گرفت و کسی را نزد من راهنمایی نکن.

و غلام مردم را مداوا می‌کرد و کور و ابرص را شفا می‌داد. در این میان همنشین و ندیم ملك نابینا شد، و نزد او آمد و اموال فراوانی به او داد و گفت: مرا شفا بده و این همه اموال از آن تو باشد.

وی پاسخ داد: خداوند شفا می‌دهد، اگر تو به خدا ایمان بیاوری من دعا می‌کنم تا شفا یابی، همنشین ملك ایمان آورد، غلام دعا کرد و او شفا یافت.

وقتی ندیم نزد پادشاه آمد، پادشاه به او گفت: چه کسی تو را شفا داد؟ او گفت: پروردگارم، شاه گفت: مرا می‌گویی؟ گفت: نه، پروردگار من و پروردگار تو خدای تعالی است. پس شاه او را گرفت و از او جدا نشد تا او را مجبور به نشان دادن غلام شد و غلام را هم مجبور کردند تا راهب را نشان دهد، وقتی راهب را شناختند او را با اژه دو نیم کردند و به غلام گفت: از دین خود برگرد او امتناع نمود، پس دستور داد او را بالای کوهی ببرند، اگر از دینش برگشت کاری به او نداشته باشند و اگر برگشت او را از بالای کوه به پایین پرت کنند.

و پس آنگاه که او را بالای کوه بردند گفت: بارالها مرا از شرّ آنان حفظ کن. خدای تعالی او را حفظ نمود و آنان را هلاک کرد. پس به سوی پادشاه برگشت و گفت: خداوند مرا از شرّ آن جماعت حفظ کرد، پادشاه گفت: او را ببرید و در دریا غرق کنید، باز خداوند او را حفظ نمود و بقیّه را در دریا غرق کرد، نزد پادشاه بازگشت و گفت: باز هم خداوند مرا نگهداشت و از شرّ آنان نجات داد.

سپس غلام گفت: تو نمی‌توانی مرا بکشی مگر آنچه که من می‌گویم به آن عمل کنی. مردم را جمع کن، و سپس مرا بر شاخه‌ای دار بزن، سپس تبری از تیردان من بگیر و آن را داخل کمان قرار بده و سپس بگو: به نام پروردگار غلام، آنوقت است که می‌توانی مرا بکشی، پادشاه آنچه را که غلام گفته بود عمل کرد و تیر در گیجگاه او قرار گرفت و غلام مرد، و مردم گفتند: ما به پروردگار این غلام ایمان آوردیم.

پس به پادشاه گفته شد: دیدی چه بر سرت آمد. از آنچه که می‌ترسیدی بر تو فرود آمد و مردم به پروردگار غلام ایمان آوردند. پس شاه امر کرد در چهار راه‌ها و بر دهانه‌ی راه‌ها گودالها کنند و آنان را از آتش پرکردند، و آنگاه گفت: هر کس از دینش برگردد او را واگذارید و هر کس خودداری کند او را داخل آتش اندازید.

در این میان زنی آمد که فرزندی داشت فرزند گفت: ای مادر صبر پیشه کن و استقامت نما که تو بر حق هستی.

وقتی مردم چنین دیدند ثبات و استقامت مؤمنین زیاد شد و سایر مردم به دین غلام شوق پیدا کردند.

به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده شده^۱ که فرمود: پادشاهی مست شد و با دخترش هم بستر شد یا راوی گفت: با خواهرش: وقتی به هوش آمد به دخترش گفت: راه خروج از این بن‌بست و از کاری که کردم چیست؟ گفت: همه‌ی اهل مملکت خود را جمع می‌کنی و به آنان خبر می‌دهی که تو ازدواج با دخترها را جایز می‌دانی و دستور می‌دهی که آنها حلال نمایند. پادشاه همه را جمع نمود و به آنان خبر داد، ولی مردم از پیرویی پادشاه خودداری کردند، پس گودالهایی در زمین کند و در آنان آتش افروخت و بر مردم عرضه نمود، هر کس پیروی از شاه نمود او را به حال خود گذاشت و هر کس خودداری کرد او را در آتش انداخت.

به امیرالمؤمنین نسبت داده شده که فرمود: خداوند يك مرد حبشی را به نبوت مبعوث نمود، و قومش او را تکذیب کردند، پس او با قومش جنگید و آنان یاران او را کشتند و خودش را اسیر کردند، سپس جایی را مخصوص او ساختند و آنجا را پراز آتش کردند، سپس مردم را جمع کردند و گفتند: هر کس بر دین و امر ماست از آتش کناره گیرد و هر کس بر دین ایشان است خود را با او در آتش اندازد.

یاران پیامبر در آتش می‌سوختند که در این بین زنی آمد که فرزند يك ماهه داشت و کودک به سخن آمد همانطور که گذشت .

از علی علیه السلام نیز روایت شده: اصحاب اخدود ده نفر بودند و نظیر آنان نیز ده نفر در این بازار، یعنی بازار کوفه، کشته می‌شوند^۲. بعضی گفته‌اند: یوسف بن ذی نواس حمیری شنید که در نجران یمن

۱. نور الثقلین ج ۵ ص ۵۴۷-۵۴۶.

۲. نور الثقلین ج ۵ ص ۵۴۷.

گروهی بر دین عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ هستند، به سوی آنان رفت و آنان را بر یهودیت و اदार نمود، آنان خودداری کردند، پس گودالی در زمین کند و آتش برافروخت و بر آنان عرضه داشت، هر کس از دین عیسی برگشت سالم ماند و هر کس برنگشت در آتش انداخته می شد، در این هنگام زنی با فرزندش آمد و کودك به سخن درآمد، همانطور که گذشت .

اصحاب اخدود بنا بر تأویل کسانی هستند که در گودالهای طبع داخل شده و به آتش شهوت های نفس و غضب های آن گرفتار شده اند و فطرت انسانی در آنان نابود و هلاک شده است.

[الْتَّار] لفظ «التَّار» بدل از «اخدود» است به صورت بدل اشمال.
[ذَاتِ الْوَقُودِ] توصیف آتش به «ذات الوقود»؛ یعنی، دارای هیزم اشاره به زیادی هیزم و ادامه ی افروختن آن است.

[اِذْهُم] که پادشاه و یارانش.
[عَلَيْهَا قُعُودٌ] در کناره آن می نشستند. بعضی گفته اند: پادشاه و یارانش را بر تخت هایی دور آتش می نشستند و مؤمنین را عذاب و شکنجه می دادند.

[وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ] و آنان شاهد به شکنجه ی مؤمنین بودند.

[وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ] آنان از مؤمنان چیزی ندیده بودند که مجازاتشان کنند یا چیزی را انکار نکردند یا از چیزی کراهت نداشتند، جز آنکه آن مؤمنان به خدا ایمان آورده بودند. و به مؤمنان که سوختند هیچ عداوتی نداشتند جز آنکه به خدای مقتدر ستوده صفات ایمان آورده بودند. تفسیر نظیر این آیه در سوره ی

مائده و توبه گذشت.

[الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] مملکت آسمانها و زمین، یا ملک آن دو که در انظار مستقل در وجود و مانع از مملوک بودن است از آن اوست تا چه رسد به ملکوت آن دو.

[وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ] و خداوند بر هر چیزی شاهد است تا چه رسد به مالکیت او، و شهود خدا بر هر چیزی مانند شهود نفس بر صورت‌های ادراکی است، پس مالکیت او نیز مالکیت نفس نسبت به صورت‌های ذهنی است.

[إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ] آنان که مؤمنان را بدون استحقاق اذیت کردند، یا مقصود مطلق ایذاست.

[ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ] پس از آن توبه کردند بر ایشان عذاب دوزخ است.

خداوند ما را از عذاب جهنم پناه دهد.

[وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلْحَرِيقِ] بر آنان عذاب جهنم و آتش سوزان دوزخ مهیاست.

لفظ «حریق» اسم احتراق است؛ یعنی، دارای عذابی هستند که مسبب از احتراق و سوختن است، یا مقصود عذابی است که آن نفس احتراق و سوختن است و مقصود این است که آنان در جهنم عذاب مارها و عقرب‌ها و حمیم و زقوم را دارند و برای آنانست عذاب سوختن.

یا مقصود از کسانی که مؤمنین را اذیت کردند اصحاب اخدود می‌باشند و مقصود از عذاب حریق سوختن آنان با آتش اخدود است، زیرا چنانچه گفته شده کفار هنگامی که مؤمنین را به آتش می‌انداختند مؤمنین

بدون آنکه درد آتش و سوختن را احساس کنند داخل بهشت می‌شدند و آتش بر خود کفّار برمی‌گشت و آنان را می‌سوزانید.

[إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] جواب سؤال مقدر از حال مؤمنین است که (اما حال آنها که ایمان آوردند و عمل صالح حاصل از ایمان از ایشان پدیدار شد، چنین است).

[لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ] بیان جاری شدن نهرها از زیر بهشت‌ها در آخر سوره ی آل عمران در تفسیر «فالذین هاجروا و اخرجوا» گذشت.

[إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ] خطاب به محمد ﷺ است یا به هر کسی که خطاب در مورد او ممکن باشد.

و این جمله در مقام تعلیل عذاب کفّار و نعیم مؤمنین است و آوردن لفظ «بطش» و حکم بر شدت آن اشعار به شدت عذاب است، زیرا بطش عبارت از گرفتن به زور و از روی سلطنت و سیطره است؛ یعنی مؤاخذه و سیطره پروردگارت شدید است.

[إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ] زیرا او آغازگر آفرینش و بازگشت است. این جمله تعلیل شدت سیطره‌ی خداست، زیرا بطش از جانب کسی که اعاده‌ی شیئی و ایجاد آن دست اوست شدید می‌شود.

[وَهُوَ الْعَفُورُ الْوَدُودُ] هیچ بخشنده‌ای جز او نیست و هیچ ودود و دوست دارنده‌ای جز او نیست؛ بنابراین بخشش و دوستی او نسبت به مستحق آن دو فوق تصور است.

خدای تعالی بین قهر و لطف و وعد و وعید جمع نمود چنانچه رسم او و جانشینانش این چنین است.

[ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ] لفظ «المجید» با رفع و جرّ خوانده شده و عرش عبارت از جمیع ما سوی الله است؛ پس او دارای عظمت و مالکیت است نسبت به جمیع ما سوی الله، پس می‌تواند آنچه را که می‌خواهد عطا کند.

[فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ] بدون مانع و بدون عجز و ناتوانی آنچه را که می‌خواهد انجام می‌دهد و در سوره‌ی بقره در تفسیر قول خدا: «ولكن الله يفعل ما يريد» بیان کامل قول خدا: «فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ» گذشت.

[هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ] ای رسول آیا احوال لشکرهای (شاهان گذشته) بر تو حکایت شده است.

این جمله استفهام تقریری و جواب سؤال مقدر است، گویی که گفته شده: آیا بر وعده و وعید خدا دلیلی از گذشته وجود دارد؟ پس فرمود: دلیل بر این مطلب حکایت‌های سربازانی است که در گذشته بر پیامبرانشان حمله بردند و لشکرکشی کردند و داستانهای آنان را شنیدی و شنیدی که به کفار از آنان چه شد و بر آنان چه گذشت و چگونه مؤمنین مورد اکرام و عزت قرار گرفتند.

[فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ] داستان فرعون و ثمود.

اسم رئیس بر جماعت به نحو مجاز اطلاق شده یا در تقدیر «جنود فرعون و ثمود» گرفته شده؛ یعنی، این داستان را که شنیدی تأمل و نظر کن تا ببینی به کافرانسان چه شد و به مؤمنین آنان چه گذشت، تا به وعد و وعید خدا یقین پیدا کنی.

[بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ] بلکه چنین نیست که کفار حکایات جنود و لشکرکشی به پیامبران را نشنیده باشند، بلکه آنان جز تکذیب کاری ندارند و کسانی که چنین باشند اگر همه سرگذشت کفار و

مؤمنین گذشتگان را ببینند باز هم اقرار و تصدیق نمی‌کنند، چون آنان جز تکذیب کاری ندارند، که آنان از دار علم و تصدیق محبوب هستند و روی همین جهت است که تو و کتاب تو را تکذیب می‌کنند.

[وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ] و خداوند از پشت سرشان بر آنان احاطه دارد، چون آنان سرشان را وارونه گرفتند و به خدا پشت کردند و چون احاطه‌ی خدا از پشت سر آنانست، پس آنان خدا و احاطه‌ی او را نتوانند دید.

و چون از قول خدا: «بل الذین کفروا فی تکذیب» استفاده شد که محمد و کتاب و رسالت او را تکذیب کردند، لذا خدای تعالی فرمود: تکذیب آنان نسبت به تو و کتاب تو ناشی از برهان و تکذیب بجا نیست، چون کتاب تو کاذب نیست.

[بَلْ هُوَ قُرْءَانٌ] بلکه آن قرآن است که در بساطت و وحدتش مجموع است، [مَجِيدٌ] که دارای مجد و شأن است. [فِي لُوحٍ مَحْفُوظٍ] از دست محجوبین محفوظ است، یا از تغییر و تبدل، یا از مسّ شیطان و یا از جعل جعل‌کنندگان محفوظ است.

و لفظ «محفوظ» با رفع و جرّ خوانده شده و در هر دو صورت معنا یکی است و مقصود از لوح محفوظ نفوس کلّی یا عقولی کلّی است، که به وجهی آنها نیز کتاب‌ها و لوح‌ها هستند، یا مقصود سینه‌های راسخین در علم است، از قبیل سینه‌ی محمد ﷺ و اوصیای او علیهم‌السلام و این لوح همان ام‌الکتاب است که نسخ جمیع کتب از آن است.

(۸۶) سُورَةُ الطَّارِقِ

این سوره مشتمل بر هفده آیه است که همه در مکه نازل شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ (۱) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲) النَّجْمُ
الشَّاقِبُ (۳) إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (۴) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ
خُلِقَ (۵) خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (۶) يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ (۷)
إِنَّهُ وَ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ (۸) يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۹) فَمَا لَهُ وَ مِنْ
قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ (۱۰) وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (۱۱) وَ الْأَرْضِ ذَاتِ
الصَّدَعِ (۱۲) إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ (۱۳) وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ (۱۴) إِنَّهُمْ
يَكِيدُونَ كَيْدًا (۱۵) وَ أَكِيدُ كَيْدًا (۱۶) فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ
رُويْدًا (۱۷)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

سوگند به آسمان و شباینده. و تو چه دانی شباینده چیست. ستاره‌ی درخشان است. هیچ جایی نیست مگر آنکه بر او نگهبانی هست. پس انسان بنگرد که از چه آفریده شده است. از آبی جهیده آفریده شده است. که از میانه‌ی پشت و سینه‌ها بیرون می‌آید. بیگمان او بر بازگرداندن وی تواناست. روزی که رازها از پرده بیرون افتد. آنگاه او را یارا و یآوری نیست. و سوگند به آسمان باران دار. و سوگند به زمین شکافته به گیاه. که آن [قرآن] سخنی قاطع است. و هزل نیست. آنان نیرنگی می‌سگالند. من نیز تدبیری می‌اندیشم. پس کافران را مهلت بده، [و] اندک زمانی فروگذارشان.

تفسیر

[وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ] خدای تعالی قسم یاد کرده به آسمان و به ستارگان یا به ستاره‌ی صبح، در حالی که شأن ستاره را بزرگ نموده، گفته است: [وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ] تو چه دانی که طارق چیست؟ و بعد از بزرگ کردن آن با استفهام تعجیبی جواب داد و فرمود:

[النَّجْمِ الثَّاقِبِ] آن ستاره‌ی روشنی است یا بدین معناست که با نور خود افلاک را سوراخ می‌کند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که به مردی از اهل یمن فرمود: زحل در بین ستاره‌ها نزد شما چه ستاره‌ای است؟ مرد یمانی گفت: آن ستاره‌ای نحس است.

امام صادق علیه السلام فرمود: اینچنین سخن نگو که آن ستاره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام و آن ستاره‌ی اوصیاء است و همان نجم ثاقب است که در کتاب خدا آمده است.

مرد یمانی گفت: مقصود از «ثاقب» چیست؟ امام فرمود: از آن جهت ثاقب گویند که محلّ طلوعش در آسمان هفتم است و با نور خود آسمانها را سوراخ می‌کند تا نور آن به آسمان دنیا می‌رسد، از همین جهت خداوند آن را نجم ثاقب نام نهاده است.

[إِنَّ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ] قسم به اینان که هر شخص را البتّه مراقب و نگهبان است.

لفظ «لَمَّا» با تخفیف خوانده شده که در این صورت لفظ «ان» مخفّف از

ثقیله، و لام فارقه و ما زایده می‌شود.

و لفظ «لَمَّا» با تشدید خوانده شده که در این صورت لفظ «ان» نافیهِ و لفظ «لَمَّا» استثنائیهِ می‌شود و وجوه ضعیف دیگری نیز احتمال داده می‌شود که در سوره‌ی هود در بیان قول خدای تعالی، «وَإِنْ كَلَّا لَمَّا لِيُؤْفِتْنَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ» گذشت. و معنای آیه این است که اگر بر هر نفسی از جانب خدا نگهبان و حافظ هست که اعمال او را حفظ و ثبت می‌کند، پس انسان باید نظر کند تا از چه چیز آفریده شده‌است.

[فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ] پس نظر به ماده‌ی خودش بکند که آن ماده ضعیف‌ترین و پست‌ترین موجود بود تا بداند که او دارای خالق توانا و دانا و حکیم است و بداند که خالق او می‌تواند او را بازگرداند پس در همان جهت که بازگشت اوست عمل کند.

[خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ] از آب نطفه‌ی جهنده‌ای خلق شده‌است. «دَفِقَ الْمَاءِ»؛ یعنی، آب را با فشار ریخت.

بنابراین «دافق» به معنای مدفوق است؛ یعنی، آب با فشار ریخته شده، یا مقصود آبی است که با نیروی رطوبت‌های بدن به وسیله‌ی تبخیر و عرق کردن دفع می‌شود، و بعضی گفته‌اند: «دَفِقَ الْمَاءِ» به صورت لازم استعمال شده که در این صورت دافق به معنای آب ریخته شده با فشار می‌باشد.

[يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ] که از میان صلب پدر و سینه مادر بیرون آمده‌است.

لفظ «صلب» با ضمّه و «صلب» با حرکت استخوانی است، از زیر گردن تا نزدیک نشیمنگاه.

و «الترائب» استخوانهای سینه است، یا آنچه که در دنبال

استخوانهای گلو می آید، یا بین دو پستان و گلو.

یا مقصود چهار دنده از راست و چهار دنده از چپ آن است، یا مقصود دو دست و دو پا و دو چشم، یا محلّ قلاده و زنجیر است. بدان که تحقیق چنانچه معظم حکما بر آن عقیده هستند، این است که نطفه فضله و زیادی هضم چهارم است و آن فضله و زیادی در جمیع بدن است و به سوی بیضتین پایین می آید.

بنابراین نطفه از جمیع اجزای بدن خارج می شود و اختصاصی به صلب و ترائب ندارد و لیکن چون دخالت دو کلیه در اصلاح نطفه در جانب مرد و دو پستان در زن بیشتر است، از این جهت فرمود: نطفه از بین صلب مرد و ترائب زن خارج می شود، یا مقصود این است که نطفه از جاهای خالی زن و مرد خارج می شود، که آن محلّ کثافت های بدن است، یا منظور این است که دخالت صلب و ترائب در مرد و زن در اصلاح نطفه بیشتر است، پس گویی که نطفه از بین صلب مرد و ترائب او و از بین صلب زن و ترائب او خارج می شود.

[إِنَّهُ وَعَلَى رَجْعِهِ لِقَادِرٌ] که البته آن خدا بر زنده کردنش پس از مرگ قادر است.

جواب سؤال مقدر است، گویی که گفته شده: اگر خلقت انسان از آب ضعیف گندیده است، آیا خدا می تواند او را بازگرداند؟ پس فرمود: خداوند قدرت دارد که او را بازگرداند.

[يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ] در روزی که هر سرشت و باطن و سریره ای مورد آزمایش قرار می گیرد که خالص و صاف است یا مغشوش و ناصاف. و مقصود از سرائر یا اعمال قالبی است که آنها از جهت خالص بودن

یا آمیخته و مشوب بودن سرّ و باطن هستند و همچنین از ناحیه‌ی مبادی و غایات، یا مقصود فعلیت‌هایی است که برای نفس حاصل است، یا نیت‌های، یا امور پنهانی نفس است که جز صاحبان نفوس کسی آنها را نمی‌داند.

و لفظ «یوم» متعلق به لفظ «قادر» است، نه به لفظ «رجعه» چه در این صورت لازم می‌آید بین آن و متعلقش اجنبی فاصله شود (کلمه‌ای غیر مفعول)، یا متعلق به محذوف است؛ به قرینه‌ی این قول خدا که:

[فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ] در آن روز نه نیرویی دارد که عذاب را از خودش دفع نماید و نه یار و یآوری دارد که به او کمک کند و او را از عذاب خدا برهاند.

[وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ] و سوگند به آسمان که به وصف اوّل خویش بازگشت دارد، زیرا آسمان در حالت و وضعی نیست مگر آنکه به همان حالت اوّل برمی‌گردد، یا مقصود دارنده‌ی باران، یا دارنده‌ی خورشید، ماه و ستارگان است که دایم به آنان باز می‌گردد، یا مقصود دارنده‌ی خیر دایم است که همواره و پیوسته بر اهل عالم خیر می‌رساند.

[وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ] و به زمین روینده به وسیله‌ی گیاهان و درختان.

[إِنَّهُ وَ لَقَوْلُ فَصْلٌ] که قرآن، یا امر رسالت، یا ولایت، یا رسول ﷺ علی عليه السلام هر يك از اینها قولی است که حق را از باطل جدا می‌کند، یا محق را از مبطل جدا می‌سازد، یا قول به بعث و جزا کلامی قطعی است.

[وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ] سخنی جدی بوده، و مزاح و شوخی نمی‌باشد.
[إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا] آن کفار کید و حيله‌ی بزرگی به کار می‌برند و این جمله جواب سؤال مقدر است، گویی پاسخی است به این گفتار که:

پس این جماعت نسبت به این قول و گفتار چه می‌کنند؟
 [وَأَكِيدُ كَيْدًا] و من در حقّ آنان کید و حيله‌ی عظیمی به کار
 خواهم برد، پس حالا که من نسبت به آنان کید و حيله‌ی عظیمی به کار
 خواهم برد پس کفّار را مهلت بده.

[فَمَهِّلِ الْكٰفِرِيْنَ] اسم ظاهر به جای ضمیر آورد تا کفّار را رسوا
 سازد [أَمْهَلُهُمْ] این جمله تأکید «مهّل» می‌باشد و آوردن لفظ «مهّل» و تأکید آن
 به «أمهل» برای اشعار به این است که رسول خدا ﷺ در مهلت دادن به آنان را به
 کردار کشاند.

[رُوِيَذَا] لفظ «رویداً» مفعول مطلق نوعی است بدون آنکه از لفظ فعل
 باشد؛ یعنی، آنان را اندکی مهلت بده.



(۸۷) سُورَةُ الْأَعْلَى

این سوره مکی است و بعضی گفته‌اند مدنی است و مشتمل بر نوزده آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ
فَهَدَى (۳) وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (۴) فَجَعَلَهُ نُجُومًا وَسُبُحًا (۵)
سُنُقَرُوكَ فَلَا تَنْسَى (۶) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى (۷)
وَنُيْسِرُوكَ لِلْيُسْرَى (۸) فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى (۹) سَيَذَكِّرْ مَنْ
يَخْشَى (۱۰) وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى (۱۱) الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى (۱۲)
ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى (۱۳) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (۱۴)
وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (۱۵) بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۱۶)
وَ الْأَخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۱۷) إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۸)
صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى (۱۹)

ترجمه به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

به نام پروردگارت که بلند مرتبه است، تسبیح گوی. همانکه آفرید و سامان بخشید. همان کسی که اندازه آفرینی و رهنمایی کرد. و همان کسی که چراگاهها [ی سبز و خرم] رویانید. و سرانجام آن را خاشاکی [پژمرده و] سیاه گردانید. زودا که تو را خواندن آوریم و از یاد مگذاری. مگر آنچه خدا خواهد؛ که او آشکار و نهان را می‌داند. و در کار تو آسانی پدید آوریم. پس اندرز ده، اگر [دهی] اندرز سود دهد. زودا کسی که خشیت پیشه کرده است، پند گیرد. و شقاوت پیشه از آن دوری کند. همان کسی که به آتش سترگ درآید. آنگاه در آنجا نه بمیرد و نه زنده بماند. به

راستی هر کس پاکدلی پیشه کرد، رستگار شد. و [هر کس که] نام پروردگارش را یاد کرد و نیایش کرد. حق این است که شما زندگانی دنیا را بر می‌گزینید. حال آنکه آخرت بهتر و پاینده‌تر است. این [نکته] در کتب آسمانی پیشین هم هست. در صحف ابراهیم و موسی.

تفسیر

[سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى] ای رسول ما به نام خدا بی خود که برتر از همه است به تسبیح خدا مشغول شو. لفظ «الأعلى» صفت «اسم» یا صفت «ربّك» است و لفظ «ربّ» بر امور مختلف اطلاق می‌شود:

- ۱- بر نفس انسانی که بدن را تربیت می‌کند.
- ۲- بر عقل که مربی نفس و بدن است.
- ۳- بر ولیّ امر که مردم را بر حسب ظاهر و باطن تربیت می‌کند و آن ربّ در ولایت است.

۴- بر ربّ الأرباب نیز اطلاق می‌شود و مقصود از اسم «ربّ» اسم لفظی آن، آن نیست، بلکه مقصود اسم عینی او است و اسمای عینی او دارای مراتب‌اند از قبیل مراتب لطیفه‌ی انسانی و مراتب انبیا و اوصیاء علیهم‌السلام و مراتب عقول نفوس و سایر موجودات. و بالاترین اسم الهی اسم جامع است که از آن تعبیر به مشیّت می‌شود و بالاترین ربّ مطلق ربّ الارباب است و بالاترین ربّ مضاف سایر مراتب ارباب اوست.

و مکرّر این مطلب گذشت که مقصود از تسبیح خوانده متعلّق به الله باشد و خواه به ربّ و خواه به اسم ربّ منزّه کردن لطیفه‌ی انسانی از آلوده شدن به پلیدی‌های حیوانی و شیطانی است. که آن لطیفه‌ی انسانی به

وجهی ربّ و مظهر خداست پس به وجهی الله می‌باشد و به وجهی اسم الله و ربّ می‌باشد.

[الَّذِي خَلَقَ] این جمله صفت «ربّ» یا صفت اسم «ربّ» است، که اسمای عینی خدا و اسطه‌های خلق خدا هستند و به اذن خدا خالق و آفریننده می‌باشند.

[فَسَوَّيْ] جمیع اجزا و اعضا او را آنطور که سزاوار و شایسته است، قرار داد.

[وَالَّذِي قَدَّرَ] برای هر چیزی کمال خاص و غایت مخصوصی اندازه‌گیری نمود.

[فَهَدَى] به آن کمال و آن غایت رهنمون گشت و آن غایت در جمیع اشیای هدایت تکوینی است و در انسان و فرزندان جنّ هدایت اختیاری تکلیفی است.

[وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى] پس از آنکه خداوند اشیاء را به سوی کمال‌ها و غایت‌هایشان راهنمایی فرمود اسباب این مطلب را نیز فراهم نمود، بدین گونه که در عالم کبیر و صغیر درختان و گیاهان را که زندگی انسان و سایر حیوان به آنان بستگی دارد اخراج نمود و جمیع اقوا و هواها که در انسان پنهان بود آشکار ساخت.

[فَجَعَلَهُ وُغْتَاءً] آن را فانی قرار داد مانند کف که در روی سیل دیده می‌شود و لفظ «غشاء» بر وزن «غراب» کف آب و برگ خشک و چوب‌های ریزی است که با کف سیل آب مخلوط می‌شوند.

[أَحْوَى] سیاه، زیرا چراگاه و گیاهان سبز غالباً وقتی خشک می‌شوند، سیاه می‌گردند، و این معنا تمثیل زندگی دنیاست، که قوا و

مدارك و هواها با مرگ اختیاری و اضطراری خشك می‌شوند و لذا خدای تعالی بعد از ذکر خشك شدن چراگاه خطاب به محمد ﷺ یا به هر کس که خطاب او ممکن باشد، فرمود:

[سَنْقُرُتُكَ] بعد از خشك شدن چراگاه قوا و مدارك با موت اختیاری ما آیات احکام قلبی و حکم قلبی را برای تو می‌خوانیم با به زودی خواهیم خواند.

[فَلَا تَنْسَى] پس از آن فراموش نکن، چون آنچه که باعث فراموشی است خروج از دار ذکر و یادآوری است و سبب خروج از دار ذکر جز قوا و مدارك و خواسته‌های آنان چیزی نیست، وقتی آنها را خشك و سیاه قرار دادیم دیگر چیزی موجب خروج از دار ذکر نمی‌شود و در نتیجه نسیان و فراموشی عارض نمی‌گردد.

[إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ] مگر آنچه را خدا خواهد این جمله استثناء مفرغ از قول خدا «سَنْقُرُتُكَ» یا از قول خدا «فلا تنسى» است؛ یعنی جمیع آنچه را که ممکن است بر تو بخوانیم، می‌خوانیم مگر آنچه را که خدا بخواهد، یا چیزی را فراموش نکن مگر آنچه را که خدا بخواهد که تو بر حسب مرتبه‌ی خاصی و بر حسب بشریت خود در دار نسیان و فراموشی هستی، پس بخواست خدا نوعی نسیان از تو واقع می‌شود.

[إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى] که او به امور آشکار و پنهان عالم آگاه است.

این جمله جواب سؤال مقدر و تعلیل «سَبِّح» است؛ یعنی، اسم پروردگارت را تسبیح گو با قول آشکار و مخفی خویش، یا با اعمال ظاهری و باطنی که خداوند آشکار و پنهان را می‌داند، یا جواب سؤال مقدر

است که ناشی از قول خدا: «فلا تنسی الا ما شاء الله» است، گویی گفته شده: آیا خداوند یاد آوردن بندگان و فراموشی آنان را می‌داند؟ پس فرمود: خداوند می‌داند آنچه را که بر خیال ظاهر و آشکار است و آنچه را که فراموش شده و مخفی است، یا مطلق ظاهر و مخفی را می‌داند که از جمله‌ی آنان مذکور و منستی است؛ یعنی، بیاد آورده شده و فراموش شده، یا جواب سؤال است که از قول خدا: «و الذی أخرج المرعی» ناشی می‌شود بنابر آنکه لفظ «مرعی» را نسبت به قوا و مدارك و هواهای انسانی تعمیم دهیم گویی که گفته شده: آیا خدا می‌داند کارهای مخفی و پنهانی انسان را تا آنان را خارج و ظاهر سازد؟ پس فرمود: او ظاهر اقوال و افعال و احوال و اخلاق را می‌داند همانطور که مخفی آنها را می‌داند.

و چون این جمله جواب سؤال مقدر بود از تکلم به غیبت عدول کرد (در حالی که فعل باید در صیغه متکلم فعل آورده می‌شد در صیغه غایب آورد).
 [و نُیَسِّرُكَ] نرم می‌کنیم تو را و حالت تو را تسهیل و آسان می‌کنیم.
 لِیُسِّرَیْ [لِ] به جهت [الیسری] جهت کثرت‌ها، چون تو از کثرت‌ها منزجر بودی و از آنها فرار می‌کردی و حالت تو از آنها منقبض می‌شد و بعد از خارج کردن مرعی و چراگاه وجودت و قرار بودن آن کف سیاه به کثرت‌ها انس پیدا کردی همانطور که به خدا انس پیدا نمودی، چون همه‌ی آن کثرت‌ها را مظاهر خدای تعالی می‌بینی و توجه به آنها و حدیث و گفتگو با آنها برای تو آسان می‌شود.

و در تفسیر این آیه غیر از آنچه که گفتیم مطالب دیگری نیز گفته شده؛ آنگاه که تو نسبت به کثرت‌ها نرم شدی .

[فَذَكِّرْ] پس خلق را به خدا و احکامش و به معاد و بهشت و آتش آن یادآوری کن تا کامل شوند.

[إِنْ نَّفَعَتْ الذِّكْرَىٰ] بعضی گفته‌اند: این جمله شرط تذکیر و یادآوری است؛ یعنی، اگر تذکر فایده نبخشد یادآوری نکن و این معنا با تعمیم دعوت رسول خدا ﷺ منافات دارد. بعضی گفته‌اند: اگر یادآوری نافع باشد و اگر هم نفع ندهد باز تو یادآوری کن.

بعضی گفته‌اند: لفظ «ان» به معنای «قد» می‌باشد؛ یعنی، یادآوری تو محققاً سود بخش است) و بعض گفته‌اند: خدای تعالی این مطلب را پس از آن فرموده که یادآور شدن را در مورد آنان تعمیم داده و حجت را تمام کرده و بعضی گفته‌اند: مقصود این است فایده بردن آنها از یادآوری و تذکیر بعید می‌باشد.

[سَيَذَكُرْ مَنْ يَخْشَىٰ] به زودی کسی که از خدا می‌ترسد و در او حالت علم و خشیت خدا، بهشت و دوزخ را به یاد می‌آورد.

[وَأَيَّتَجَنَّبُهَا إِلَّا شَقَىٰ] و از آن تذکر شقی‌ترین کافرها یا شقی‌ترین گناهکارها، رو می‌تابند، زیرا کفر و عصیان دارای درجه‌هایی است و شقی‌ترین آنان کسی است که در دوری از یادآوری و تذکر مبالغه ورزد، بر خلاف غیر او که اندکی می‌شنود و گاهی دوری می‌کند، از این رو فرمود:

[الَّذِي يَصُلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ] که آن چنین شخصی در آتش بسیار سخت افتد و غیر شقی‌ترین هم‌ران در میان آتش وسط و آتش کوچک است.

[ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا] در آن آتش بی‌مرگ است و نمی‌میرد تاراحت شود.

[وَلَا يَحْيَىٰ] و نه زنده می‌شود که در آنجا زندگی کند.

[قَدْ أَفْلَحَ] جواب سؤال مقدر است؛ مثلاً، سؤال شود حال دیگران چگونه است؟

[مَنْ تَزَكَّى] کسی که پاک باشد، یا نمو داشته باشد، یا زکات مالش را ادا کند.

[وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ] نام ربّ مضاف خویش را بر زبانش جاری سازد، و آن ربّ او در ولایت است و او رسول یا جانشین رسول است. [فَصَلِّ] و بر او صلوات بفرستد؛ یعنی، بگوید: «صلوات الله علیه» یا اسم ربّ مطلق خود را بیاد آورد، اسم نقشی قلبی او را، یا اسم مثالی خیالی، یا اسم عینی او را و صلوات بر او فرستد، یا نماز واجب را بخواند، یا نماز مطلق اعمّ از واجب و غیر واجب، یا به سوی غیب توجه نماید و با این کار تکمیل گردد، یا اسم پروردگارش را با تکبیراتی که قبل از نماز عیدین وارد شده به یاد آورد و نماز عیدین بخواند، یا نام پروردگارش را در تکبیر افتتاح نماز به یاد آورد و نمازش را با آن تکبیر ببندد.

یا مقصود این است که اسم پروردگارش را به یاد آورد بدین گونه که امام خود را نصب العین خویش قرار دهد، چنانچه در هنگام تکبیرة الاحرام وارد شده: رسول خدا ﷺ را بیاد آور و یکی از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را نصب العین خویش قرار بده.

[بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا] اما چه فایده که عموم شما یکی از کارهای فوق را انجام نمی‌دهید، بلکه زندگی دنیا را انتخاب می‌کنید و رستگاری و نماز را وا می‌گذارید.

[وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى] بنابر گمان شما نیز که دنیا را نیکو

می‌دانید باز آخرت نیکوتر و بهتر از دنیا است، یا نیکویی و حسن دنیا بر حسب واقع است، چون از آنچه که دنیا مزرعه‌ی آخرت است دارای محاسن متعددی است ولی آخرت همواره ماندنی است.

[إِنَّ هَذَا] مقصود از اسم اشاره رستگاری کسی است که پاکیزه شود و نام پروردگارش را به یاد آورد و نماز بخواند، یا مقصود نیکوتر و بهتر بودن آخرت و ماندگارتر بودن آن است.

[لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ] این گفتار در کتب رسولان پیشین ذکر شده بخصوص در صحف ابراهیم و تورات موسی از ابی ذر رضی الله عنه آمده است که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد که خداوند چند کتاب نازل فرموده؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یکصد و چهار کتاب. پس بر شیث و پنجاه صحیفه و برادر یس سی صحیفه و بر ابراهیم بیست صحیفه نازل نمود، سپس تورات، انجیل، زبور و فرقان را نازل نمود.

ابوذر می‌گوید: گفتم: یا رسول الله صحف ابراهیم چه بود؟ رسول خدا فرمود: همه‌ی آنها مثل‌ها بود و در صحف ابراهیم بود: ای پادشاه گرفتار و مغرور من تو را مبعوث نکردم که دنیا را جمع کنی و روی هم بگذاری، من تو را فرستادم تا از جانب من درخواست مظلوم را پاسخ دهی که من درخواست مظلوم را ردّ نمی‌کنم اگر چه کافر باشد و شخص عاقل باید مادامی که مغلوب نباشد دارای سه ساعت و سه وقت باشد:

۱- ساعتی باید که پروردگارش مناجات کند. ۲- ساعتی که خودش را محاسبه نماید.

۳- ساعتی که در صنع و آفرینش خدای تعالی تفکر نماید. و ساعتی نیز لازم است که از حلال برای خود بهره‌ای ببرد، که این ساعت

کمک آن ساعت‌هاست و از برای برطرف نمودن خستگی‌هایی حاصله و وداع با آنهاست.

و بر شخص عاقل لازم است که به زمان خویش آگاه باشد و بر شأن و کار خود روی بیاورد و زبانش را حفظ نماید، چه هر کس کلام و گفتارش را نسبت به عملش محاسبه کند گفتارش کم می‌شود و سخن نمی‌گوید مگر در آنجا که فایده‌ای عایدش بشود.

و عاقل باید طالب سه چیز باشد: ۱- ترمیم معاش و زندگانی ۲- زیاد کردن توشه‌ی آخرت و لذت بردم در غیر حرام... این حدیث تا آنجا ادامه داشت که گفت: گفتم: آیا در دست ما از آنچه که بر تو نازل شده چیزی از صحف ابراهیم و موسی است؟ فرمود: یا اباذر بخوان: «قد أفلح من تزکّی» تا آخر سوره^۱.

(۸۸) سُورَةُ الْغَاشِيَةِ

این سوره مشتمل بر بیست و شش آیه است که همه آنها در مکه

نازل شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ (۱) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ (۲)
عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ (۳) تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً (۴) تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ عَالِيَةٍ (۵)
لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ (۶) لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ (۷)
وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ (۸) لِسْعِيهَا رَاضِيَةٌ (۹) فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۱۰)
لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَغِيَةً (۱۱) فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (۱۲) فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (۱۳)
وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ (۱۴) وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (۱۵) وَزَرَابِيُّ
مَبْنُوتَةٌ (۱۶) أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷) وَإِلَى
السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸) وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (۱۹) وَإِلَى
الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (۲۰) فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (۲۱) لَسْتَ
عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ (۲۲) إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ (۲۳) فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ
الْأَكْبَرَ (۲۴) إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ (۲۵) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (۲۶)

ترجمه

به نام خداوند بخشندهی مهربان

آیا داستان هنگامه‌ی فراگین به تو رسیده است؟ در چنین روز چهره‌هایی
خاکسار باشند. سختی دیده‌ی محنت کشیده. که به آتشی بس سوزان درآید. از
چشمه‌ای گند به آنان نوشانده شود. خوراکی غیر از خار خشک زهردار ندارند. که نه
فریه گرداند، و نه گرسنگی را چاره کند. در چنین روز چهره‌هایی خرم باشند. از

کوشش [پیشین] خود خشنود. در بهشت برین. در آنجا [سخن] بیهوده‌ای نشوند. در آنجا چشمه‌ای روان باشد. در آنجا تخت‌های است بالا بلند. و کوزه‌هایی پیش نهاده. و بالشهایی ردیف شده. و فرشهای زرباف گسترده. آیا در شتر نمی‌نگرند که چگونه [بدیع] آفریده شده‌است؟ و نیز به آسمان که چگونه برافراشته شده‌است. و نیز به کوهها که چگونه برقرار گردیده‌است. و نیز به زمین که چگونه گسترده شده‌است. پس اندرز ده که همانا تو اندرز گویی. [و] بر آنان مسلط [و حکمفرما] نیستی. مگر کسی که روی برتابد و کفر پیشه کند. که خداوند او را به عذابی سهمگین، عذاب کند. بیگمان بازگشت آنان به نزد ماست. سپس حساب آنان با ماست.

تفسیر

[هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ] ای رسول ما آیا خبر هولناک قیامت به تو حکایت شده.

استفهام جهت تقریر است و خطاب به محمد ﷺ است و مقصود یادآوری غیر اوست و «غاشیة» عبارت از مصیبت و بلایی است که عموم افراد مردم را گرفتار کند، یا جمیع اعضای انسان و اجزای او را بگیرد و مقصود از آن سختی‌های روز قیامت، یا خود روز قیامت، یا سختی‌های جهنم است.

[وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ] صورت‌هایی که از عذاب ذلیل شده‌اند.
[عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ] و همه کارشان رنج و مشقت است.

این دو کلمه دو صفت برای «وجوه»، یا هر دو خبر بعد از خبر می‌باشند و مقصود از «وجوه» صورت‌های بدن‌هاست، یا مقصود اشراف و بزرگان مردم است و معنای آیه این است: صورت‌هایی که در دنیا عمل‌هایی انجام می‌دادند و گمان می‌کردند کار نیک انجام می‌دهند و در

عمل‌هایشان متحمل سختی و رنج می‌شدند، ولی امروز می‌بینند عمل آنان و خستگی آنان نفعی به حالشان ندارد و خاشع و ذلیل می‌شوند، چون آنان صاحبان خواسته‌ها و هواها بودند، یا معنای آیه این است که آن چهره‌ها در این روز خاشع هستند و در جهنم عمل می‌کنند، زیرا آنان مکلف می‌شوند کوهی از آهن را در جهنم بالا ببرند، یا معنای آن این است که در دنیا عمل می‌کردند و در آخرت خسته می‌شوند.

[تَصَلُّی نَارًا حَامِیَةً] پیوسته در آتش آخرت که نسبت به آتش دنیا در نهایت گرمی است، در شکنجه‌اند.

[تُسْقَى مِنْ عَیْنٍ اِنِّیَّةٍ] و از چشمه‌ای که در نهایت حرارت و گرمی است می‌نوشند.

[لَیْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِیْعٍ لَا یُسْمِنُ وَلَا یُغْنِی مِنْ جُوعٍ] و طعامی غیر ظریع دوزخ ندارند که با آن طعام نه فربه و نه سیر گردند.

و «ضریع» چیزی است در جهنم تلخ‌تر از صبر زرد و گندیده‌تر از مرداب و گرم‌تر از آتش و «ضریع» در لغت نوعی از خار است که به آن «شبرق» گفته می‌شود و آن خبیث‌ترین و بدترین طعام است که هیچ حیوانی از آن نمی‌خورد و نیز نقل شده‌است که ضریع عرق اهل آتش و چیزی است که از آلت جنسی زناکارها بیرون می‌آید.

از پیامبر خدا ﷺ از جبرئیل آمده‌است: اگر قطره‌ای از ضریع در نوشیدنی‌های اهل دنیا ریخته شود از بوی بد آن تمام اهل دنیا می‌میرند.

قمی گفته: آنان کسانی هستند که با دین خدا مخالفت کردند و نماز خواندند و روزه گرفتند و با امیرالمؤمنین بنای دشمنی گذاشتند، عمل کردند و دشمن علی عَلِیُّ بْنُ اَبِی تَالِبٍ شدند که هیچ عملی از آنان قبول نمی‌شود و

صورت آنان را آتش خواهد سوزانید.

در روایت دیگری آمده است: هر کس که با شما مخالفت کند اگر چه متعبد باشد و در عمل کوشش کرده باشد منسوب به این آیه است: «عامله ناصبه»^۱.

و در حدیثی در بیان قول خدای تعالی: «هل أتیک حدیث الغاشیة» آمده است^۲ که قائم عَلَيْهِ السَّلَام با خصوص شمشیر آنان را می پوشاند و شمشیر او عاملگیر می شود، فرمود: کسی نمی تواند امتناع و خودداری نماید.

و درباره‌ی کلمه‌ی «عامله» فرمود: یعنی عمل کننده به چیزی که خداوند آن را نازل نکرده است و در مورد «ناصبه» فرمود: یعنی کسی که غیر از ولی امر الهی را نصب کرده است و درباره‌ی «تصلی ناراً حامیه» فرمود: یعنی در دنیا در زمان قائم عَلَيْهِ السَّلَام با آتش دنیا می سوزند و در آخرت با آتش جهنم.

در روایت دیگری آمده است: کسانی که نسبت به امام خیانت ورزند و درباره‌ی «لایسمن و لایغنی من جوع» فرمود: نه داخل شده نفعی به حال آنان دارد و نه نشستن، آنان را بی نیاز می سازد.

[وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ] چهره‌هایی در آن روز شادمانند و آنان پیروان امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام می باشند.

[لِسَعِيهَا رَاضِيَةٌ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ لَّا تَسْمَعُ فِيهَا لُغِيَةً] از کوشش خویش در راه خدا خوشدند، در بهشت برین جایگاه دارند و در آنجا سخن تو نشوند، اما لغو و لاغیة به معنای ضایعات و هر چیزی که قابل توجه و اعتنا نباشد، کلام باشد یا غیر کلام و کلمه‌ی «لاغیة» به معنای

۱ و ۲- مجمع البیان = علی بن ابراهیم قمی

ناپسند و زشت است.

[فِیْهَا عَیْنٌ جَارِیَةٌ] در آنجا چشمه‌ی جاری است که بهتر و زیباتر از چشمه‌ی راکد است و آب آن نیز گواراتر است و جاری شدن چشم‌های بهشت در گودال‌ها نیست، بلکه جریان آنها بستگی به اراده‌ی مالک آنها دارد، هر وقت بخواهد و بر هر جا که بخواهد می‌تواندی جاری سازد .
[فِیْهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ] و هم آنجا تخت‌های عالی و کرسی‌های بلند نهاده. بعضی گفته‌اند: تخت‌های بهشتی تا چندی که صاحبشان نیامده‌اند، بلند هستند و آنگاه که صاحبشان برسند تواضع کرده و پایین می‌آیند تا روی آنان بنشینند و هر وقت نشستند تخت بالا می‌رود و به حالت اوّل بر می‌گردد .

[وَ أَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ] کوزه‌هایی که بر اطراف چشمه‌های جاری قرار گرفته و لفظ «کوب» گذشت و آن عبارت از کوزه‌ای است که دسته و لوله ندارد.
[وَ نَمَارِقُ] لفظ «نمارق» جمع «نمرق» و «نمرقة» است که با حرکات سه گانه‌ی نون خوانده می‌شود و به معنای بالش کوچک است.
[مَصْفُوفَةٌ] بالش‌ها به هم پیوسته و به صورت مجالس پادشاهان است.
[وَ زَرَابٍ] لفظ «زرابی» جمع «زرّبی» با کسره است و گاهی مضموم نیز می‌شود و به معنای بالش و قالی است، یا به معنای هر چیزی است که روز زمین پهن شود و بر آن تکیه داده شود.
[مَبْثُوثَةٌ] پهن شده .

[أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ] وقتی خداوند بهشت و آنچه راکه در آن هست توصیف نمود طبعاً باید نفوس مشتاق آن گردند و سؤال از چیزی بکنند که آنها را بر بهشت و بر بقا در آنجا رهنمون شود.

پس خدای تعالی در جواب از این سوال فرمود: شایسته است مردم به شتر و عجایب خلقت آن نگاه کنند، چه خدای تعالی جثه و هیکل آن را بزرگ آفرید به نحوی که بتواند بارهای سنگین را بردارد و برای حمل بار تمکین نماید و بخواند و با بار بتواند از زمین بلند شود و متحمل گرسنگی و تشنگی بشود تا بتواند راه‌ها و صحراهای دور را بییماید و با آن هیکل بزرگش تسلیم کودکان می‌شود و گردن آن را بزرگ آفرید تا ایستاده بتواند بچرد بدون آنکه محتاج به نشستن باشد و طوری آفریده شد که از زمین هر چه بروید بچرد و بخورد تا بتواند در هر ناحیه‌ای از زمین زندگی کند.

[وَأِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ] به آسمانها نظر نمی‌کنند تا ببینند چگونه بالا رفته است که بالا بودن آن موجب تولید موالید و زندگی و بقای آنانست، چه همه‌ی اینها بستگی به تأثیر ستارگان و تأثیر اشعه‌ی آنان دارد، که اگر این این بلندی آسمان نبود آن تأثیرات نیز وجود نداشت.

[وَأِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ] به کوهها نگاه نمی‌کنند چگونه بر زمین نصب شده، که در نصب کوهها آماده کردن اسباب معاش و زندگی شماست از تولید معادن در آن کوهها و دامنه‌ی کوه و درست شدن آب‌ها و چشمه‌ها زیر کوهها و آسان گشتن جریان چشمه‌ها و قنات‌ها از زیر کوهها. گسترده گشته است، که در گستردگی آن تولید موالید و زندگی شما آسان می‌شود.

[فَذَكِّرْ] اگر حال کفار چنین و حال مؤمنین چنان است و ادله بر این مطلب نیز فراوان پس به مؤمنین یاد آوری کن تا آنان را به آنچه که خداوند برایشان آماده کرده ترغیب نمایی و کافران را یاد آوری کن تا از

گرفتاریهایی که بر اثر بدی اعمالشان به آنان می‌رسد، بترسانی.
 [إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ] که البته شأن و کار تو بر حسب رسالتی که داری
 یادآوری است، چه بشنوند و چه نشنوند.

[لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ] لفظ «مسیطر» با سین و صاد به معنای
 رقیب و نگهبانی است که مسلط باشد و با هر دو خوانده شده‌است.
 [إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ] این جمله استثناء مفرغ از قول خدا «ذکر» یا
 از قول خدا «انما انت مذکر» است، یا استثناء متصل در کلام تام از قول
 خدا: «لست علیه بمصیطر» است؛ یعنی، تو بر آنان مسلط نیستی مگر بر
 کسی که روی گرداند و کفر بورزد؛ یعنی، تو بر آنان مسلط نیستی نه بر
 حسب بدنهایشان که آنان را بکشی و مجبور به قبول بکنی و نه بر حسب
 روح‌های آنان که در آنان بر حسب مرتبه‌ی رسالت تصرف بکنی و آنان را
 از آنچه که هستند تغییر دهی و عوض نمایی مگر آنکه روی گرداند و کافر
 شود که در این صورت تو بر بدن او مسلط هستی که او را بکشی و مجبور
 بر قبول تذکیر و یادآوری بکنی.

و ممکن است استثنای منقطع باشد، که گویی گفته باشد: لکن هر
 که روی گرداند و کفر بورزد، خداوند او را با عذاب بزرگتر عذاب می‌کند.
 [فِي عَذَابِهِ اللَّهُ الْعَذَابُ الْأَكْبَرُ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ] عذاب قتل و
 اسارت و غارت در دنیا و عذابی بزرگتر از آن نیست، یا خداوند او را در
 آخرت به عذاب اکبر که همان عذاب در آتش است عذاب می‌کند.
 [ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ] پس از آن حساب اعمال آنان نیز با ماست.
 از امام باقر علیه السلام آمده‌است^۱: وقتی روز قیامت فرا می‌رسد و خداوند اوّلی و

آخرین را جمع می‌کند تا بین آنان حکم کند رسول خدا ﷺ و امیر المؤمنین علیؑ خوانده می‌شوند، پس به رسول خدا ﷺ لباس حله‌ی سبز پوشانده می‌شود که ما بین مشرق و مغرب را روشن می‌کند و به علیؑ نیز مثل آن پوشانده می‌شود و به رسول خدا ﷺ حله و عبا پوشانیده می‌شود و به علیؑ نیز مثل آن پوشانیده می‌شود.

سپس آن دو بالا می‌روند و سپس ما را می‌خوانند و حساب مردم به دست ما سپرده می‌شود. پس ما به خدای سوگند اهل بهشت را به بهشت و اهل آتش را به آتش داخل می‌کنیم.

و از امام کاظم علیؑ آمده است: بازگشت این مردم به سوی ماست و حساب آنان با ماست. پس اگر بین خود و خدایشان گناهی مرتکب شده‌اند از خدا می‌خواهیم آنرا به، او واگذارد و خداوند این خواسته را اجابت نموده است و آنچه که بین آنان و بین مردم است از مردم و صاحبان حق طلب بخشش می‌کنیم و آنان نیز اجابت می‌کنند و خداوند به آنان عوض می‌دهد. از امام صادق علیؑ آمده است^۱: آنگاه که روز قیامت شود خداوند حساب شیعیان ما را به ما واگذار می‌کند، آنچه که مربوط به خداست از او می‌خواهیم که بر ما ببخشد و آنچه که مربوط به ماست خودمان آنرا می‌بخشیم و خداوند این مطلب را بر ما روزی و قسمت کرده است^۲.

۱- امالی- شیخ الطائفه- نور الثقلین ج ۵ ص ۵۶۸

۲- نور الثقلین ج ۵

(۸۹) سُورَةُ الْفَجْرِ

همه ی این سوره مکی است و مشتمل بر سی و دو، یا سی و، یا

بیست و نه آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ الْفَجْرِ (۱) وَ لَيَالٍ عَشْرٍ (۲) وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ (۳) وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ (۴) هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حَبْرِ (۵) أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ (۶) إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (۷) الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبَلَدِ (۸) وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (۹) وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ (۱۰) الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبَلَدِ (۱۱) فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ (۱۲) فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ (۱۳) إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ (۱۴) فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ وَ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (۱۵) وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ وَ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ (۱۶) كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ (۱۷) وَ لَا تَحْضُونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ (۱۸) وَ تَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا (۱۹) وَ تَحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰) كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۱) وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (۲۲) وَ جَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أَنَّى لَهُ الذِّكْرَى (۲۳) يَقُولُ يَلَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (۲۴) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا (۲۵) وَ لَا يُوثِقُ وَ ثاقَهُ وَ أَحَدًا (۲۶) يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِي فِي

عَبْدِي (۲۹) وَ اَدْخِلِي جَنَّتِي (۳۰)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

سوگند به سپیده دم. و سوگند به شبهای ده گانه. و سوگند به زوج و فرد. و سوگند به شب چون سرآید. آیا در اینها خردمندان را سوگندی سزاوار است؟ آیا نیندیشیده‌ای که پروردگارت در حق [قوم و سرزمین] عاد چگونه عمل کرد؟ در حق ارم ستوندار. همان که مانندش در [هیچیک از] شهرها ساخته نشده بود. و نیز قوم ثمود که در وادی القری، [خانه از] سنگ می‌بریدند [و می‌تراشیدند]. و فرعون صاحب سپاه. کسانی که در شهرها سر به طغیان برداشته بودند. و در آنجا چه بسیار فتنه و فساد می‌کردند. و سرانجام پروردگارت تازیانه‌ی عذاب را بر سر آنان کشید. بیگمان پروردگارت در کمینگاه است. اما انسان چون پروردگارش او را بیازماید و او را گرامی دارد و به او نعمت بخشد، [شاد و مغرور شد و] گوید پروردگارم مرا گرامی داشت. و اما چون او را [به بلا و محنت] بیازماید و روزی او را بر او تنگ گیرد، [بی صبری و ناسپاسی کند و] گوید پروردگارم مرا خوار داشت. چنین نیست، بلکه یتیم رانمی‌نوازید. و بر اطعام بینوا ترغیب نمی‌کنید. و میراث را [به حق و ناحق] یکسره می‌خورید. و مال را چه بسیار دوست می‌دارید. چنین نیست، آنگاه که زمین پخش و پراکنده شود. و امر پروردگارت فرارسد و فرشتگان صف در صف آیند. و در چنین روز جهنم را به میان آورد؛ در چنین روز انسان پند گیرد و او را چه جای پند گرفتن است. [از سر حسرت] گوید کاش من برای این زندگانی [اخروی] ام پیش اندیشی کرده بودم. پس در چنین روز هیچ کس چون عذاب او [خداوند]، عذاب نکند. و هیچ کس چون بند نهادن او، بند ننهد. هان ای نفس مطمئنه. به سوی پروردگارت که تو از او خشنودی و او را از تو خشنود است، بازگرد. و در زمره‌ی بندگان من در آی. و به بهشت من وارد شود.

تفسیر

وَ الْفَجْرِ [خدای تعالی قسم به فجر خورده و آن سفیدی صبح، یا

مطلق نماز صبح، یا فجر ذی الحجّه یا نماز آن است، یا مقصود روز نحر یا نماز آن است و ممکن است مقصود از فجر همه‌ی روزها باشد، یا روزهای ایّام ذکر شده مقصود باشد.

[وَلَيَالٍ عَشْرٍ] دهه‌ی ذی الحجّه و بعضی گفته‌اند: مقصود دهه‌ی آخر از ماه رمضان است و بعضی گفته‌اند: مقصود همان ده روزی است که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ با آن سی روز را کامل کرد.

[وَالشَّفَعِ وَالْوَتْرِ] زوج و فرد از عدد و معدود، بعضی گفته‌اند: زوج عبارت از خلق است، چون هر يك از مخلوقات زوج ترکیبی است، و وتر خدای تعالی است^۱.

برخی گفته‌اند: شفع و وتر دو رکعت و يك رکعت از نماز شب می‌باشند^۲.

عده‌ای گفته‌اند: شفع روز نحر است، چون در روز نفر اوّل شفع است و وتر روز عرفه است، چون در موقف منفرد و تنهاست^۳.

بعضی از مفسّرین گفته‌اند: شفع روز ترویبه و وتر روز عرفه است^۴.

مفسّر ابی هم شفع را روز نفر اوّل و وتر را روز نفر دوّم دانسته‌اند^۵. بعضی گفته‌اند: شفع علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ است و وتر محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است^۶، برخی معتقدند: شفع روح انسانی است که منضمّ^۷ به بدن باشد و وتر روح مجرد از بدن است.

[وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِر] و قسم به شب هنگامی که به روز مبدّل شود.

لفظ «یسر» در حالت وصل و وقف با حذف یاء خوانده شده تا وصل را جاری مجرای وقف کرده باشند و بین لفظ و معنا هماهنگی شده باشد. زیرا که سیر اغلب در شب تمام نمی‌شود، بلکه به روز امتداد پیدا می‌کند و طبق اصل با اثبات یاء خوانده شده و با تنوین که حرف مدّ به آن تبدیل شده است نیز خوانده شده و نسبت سیر به شب مجاز عقلی است. یعنی، آنگاه که در شب سیر شود، یا مقصود قسم به شب است آنگاه که پشت کند، مانند «و اللیل إذا أدبر» یا مقصود قسم به شب است آنگاه که بر ما روی آورد و لذا از لفظ «إذ» به «إذا» و از ماضی به مستقبل عدول کرد و مقصود از شب مطلق شب یا خصوص شب مزدلفه است که حاجّ در اوّل آن شب از عرفات به مزدلفه می‌رود و آخر آن شب و ابتدای روز از مزدلفه به منی می‌رود.

[هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ] آیا در این امور نزد خردمند لیاقت سوگند نیست.

این استفهام تقریری است؛ یعنی، در این قسم‌ها قسم کافی برای صاحب عقل کوچک، یا برای صاحب عقل بزرگ نیست؟ یعنی، صاحب عقل می‌داند که این اشیا که خداوند به آنها سوگند یاد کرده چیزهای بزرگ و شریف اند و آنها با جوه متعدد دلالت بر علم و حکمت و قدرت و عنایت خدای تعالی به خلقش می‌کنند، اگر چه غیر از صاحبان عقل از این سوگندها چیزی نمی‌بینند.

[أَلَمْ تَرَ] این خطاب به محمد ﷺ یا عامّ است و این خود قرینه‌ی جواب قسم است و تقدیر آیه‌ی چنین است: «لنهلكنّ الذّین أفسدوا فی الأرض أَلَمْ تَرَ»؛ یعنی، ما فسادکاران در زمین را هلاک می‌کنیم، آیا تو ای پیامبر ندیدی که: [كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ] چگونه پروردگارت با قوم عاد

رفتار کرد؟ لفظ «عاد» اسم قوم هود است که به نام پدرشان نامیده شده‌اند و دو عاد وجود داشته است، عاد اوّل و عاد دوّم. و قول خدای تعالی:

[إِرْمَ] بر وزن «عنب» نام دیگر عاد یا نام جدّ عاد، یا اسم سام بن نوح است، زیرا که عاد فرزند عوص، فرزند آدم، فرزند سام، فرزند نوح بود، و قوم هود اولاد عاد بودند که بنام جدّ و پدرشان نامیده شده‌اند. یا اسم قبیله‌ی هود است.

و بعضی گفته‌اند: نام قبیله‌ای از قوم هود است که پادشاه در میان آنان بود و بعضی آن را نام شهری دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند: آن دمشق است.

و بعضی آن را شهر اسکندریّه دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند: اسم بهشت شداد است.

به هر تقدیر لفظ «ایرم» بدل از «عاد» است، یا بدل کلّ از کلّ، یا بدل اشتمال؛ چون اگر اسم شهر باشد اگر مقصود اهل آن شهر است بدل کلّ از کلّ می‌شود و اگر منظور خود شهر باشد بدل اشتمال می‌شود.

[ذَاتِ الْعِمَادِ] لفظ «العماد» با کسره به معنای شجاعان لشکر و بناهای بلند و ستون، خیمه و خرگاه می‌باشد و اهل عماد؛ یعنی، اهل خیمه و چادر و بعضی گفته‌اند: خداوند آنان را از آن جهت ذات العماد نامید که آنان اهل چادر و خیمه بودند و برای چراندن حیواناتشان سیّار بودند و بعضی گفته‌اند: به معنای صاحب قدرت و شدّت می‌باشد یا اهل قصرهای بلند بودند، یا شجاعان قوی در آنجا بودند.

وصف ارم ذات العماد

گفته شده: مردی به نام عبدالله بن قلابه در دنبال شترش که گم شده بود از شهر خارج شد که ناگهان خود را در صحراهای عدن دید و متوجّه

شهری در آنجا شد که دارای دیواری همانند قلعه بود، وقتی به قلعه نزدیک شد گمان کرد کسی در آنجا هست که از شترش سوال کند، از چهارپا که سوار شده بود پایین آمد و آن را بست و شمشیرش را آویزان کرد و داخل قلعه شد که ناگهان دو در بزرگ توجه او را به خود جلب کرد که بزرگتر از آن دو ندیده بود و با یاقوت سفید و سرخ زینت داده شده بود، پس تعجب کرد و وحشت نمود و یکی از درها را باز کرد که ناگهان خود را در داخل شهری دید که تا آن وقت مانند آن را ندیده بود.

در آنجا قصرهایی را دید که بالای آنها اطاقهایی بود و بالای آن اطاقها اطاقهای دیگری که با طلا و نقره و لؤلؤ و یاقوت بنا شده بود و درهای آن اطاقها همانند در خود شهر با لؤلؤ و مشک و زعفران تزیین شده بود.

وقتی عبدالله کسی را آنجا ندید وحشت او را فرا گرفت و نگاه کرد دید درختانی دارای میوه در آنجا هست و زیر درختان نهرهایی از قنات‌هایی از نقره جاری است، مرد گمان کرد بهشت موصوف و موعود در قرآن همانجاست، پس مقداری از لؤلؤ و شاخه‌های مشک و زعفران آن را با خود حمل نمود و نتوانست از زبرجد و یاقوت آن بکند.

بالأخره از آنجا بیرون آمد و به یمن بازگشت و داستان را برای مردم تعریف کرد، این خبر پخش شد تا جایی که به معاویه رسید، معاویه او را احضار کرد و داستان را از او جویا شد، وی آنچه را که دیده بود تعریف کرد، معاویه کعب الاخبار را فرا خواند و قضیه‌ی ار از او پرسید کعب الاخبار گفت: من دربارہ آن شهر و بناکننده‌ی آنجا به تو خبر می‌دهم، شداد بن عاد آنجا را بنا نمود و نام شهر «ارم ذات العماد» است که خدای تعالی آنرا در قرآن

وصف کرده است.

عاد اوّل پدر قوم هود است که دارای دو فرزند بنام‌های شداد و شدید بود، عاد هلاك شد و آن دو فرزند باقی ماندند و شهرها را گرفتند و شدید نیز هلاك شد و شداد باقی ماند و مالك همه ملوك زمين گشت و نفسش او را دعوت کرد که مثل بهشتی که خداوند برای پیامبرانش آن را توصیف نموده بسازد.

پس دستور بنا و ساختن آن شهر را داد و در ساختن آن یکصد معمار که هر يك دارای یکهزار کارگر بودند به کار گرفته شده و به تمام پادشاهان دنیا نوشت هر چه جواهرات در شهرهایشان دارند جمع کنند و به آنجا روانه سازند و در يك مدّت طولانی آنجا را ساختند.

سپس ملك (شداد) با لشگر و وزیرانش به سوی آنجا روانه شدند تا رسیدند به جایی که فقط يك روز راه مانده بود که در آنجا خداوند صیحه‌ای از آسمان بر آنان فرو فرستاد و همگی به هلاکت رسیدند و در زمان تو مردی از مسلمانان که سرخ است و قد کوتاه و بر شانه و گردنش خال است وارد آنجا می‌شود و او به دنبال شتری است که گم کرده است. و آن مرد نزد معاویه بود و کعب الاخبار وقتی متوجه آن مرد شد گفت: به خدا سوگند این همان مرد است.

[الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبَلَدِ] که مانند آن در هیچ سرزمینی نبود.

[وَأَثْمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ] و قوم ثمود که سنگ را شکافتند

و قطعه قطعه کردند تا با آن خانه‌ها بسازند.

[بِالْوَادِ] در وادی القری.

[وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ] در سوره‌ی سورة القصص بیان ذوالاوتاد بودن

فرعون گذشت.

[الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبَلَدِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ] سوط به معنای مخلوط کردن است و آن این است که دو چیز را در ظرف خود مخلوط کنی و سپس آن را با دستت بزنی تا مخلوط شوند و به معنای تازیانه، نصیب، شدت و زدن با تازیانه نیز آمده است. و استعمال لفظ «صبت» به معنای ریختن عذاب، جهت اشعار به کثرت عذاب است.

[إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ] مرصاد، راه یا جایی است که از آنجا مراقب دشمن می‌شوند و معنای آیه این است که خدای تعالی در جایی است که تمام افعال و اقوال و احوال بندگان را مراقب است و چیزی از او قوت نمی‌شود و طبق عمل آنان جزای آنان را می‌دهد.

و از امام صادق علیه السلام آمده است: مرصاد پلی است بر صراط که اگر بنده‌ای از بنده دیگر مظلومه‌ای به گردن داشته باشد از آنجا ردّ نمی‌شود.

[فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ وَ] گویی که گفته است: این حال رحمان است؛ امّا انسان، وقتی خداوند او را آزمایش کند و او را اکرام نماید و نعمت دهد، می‌گوید: پرودگار من مرا اکرام کرد.

[فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ] این جمله خبر «انسان» است و لذا فقط «فاء» را که بعد از «امّا» می‌آید بر آن داخل کرد. و: «إِذَا مَا ابْتَلِيَهُ» در تقدیر مؤخر است؛ یعنی، با نعمت خوشحال می‌شود و گمان می‌کند که نعمت کرامتی از جانب خدا برای اوست در حالی که گاهی نعمت بلا و عذاب است.

[وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ وَ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ]

چون انسان نعمت را منحصر در نعمت‌های صوری می‌داند و گمان می‌کند کرامت و نعمت و عزّت فقط در نعمت‌های صوری است، لذا چون او را بیازماید و روزیش را تنگ گرداند، می‌گوید: خدا مرا خوار داشته است.

[کَلَّا] ردع و منع از این گمان و خیال است که برخی توسعه و

سختی در زندگی را وابسته به فعل انسان نمی‌دانند، لذا می‌گوید:

توسعه و سختی آنچنان نیست که شما گمان می‌کنید.

[بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ]

بلکه از اینروست که یتیم را ارجمند نمی‌دارید و با میل و رغبی به فقیر طعام نمی‌دهید. و لفظ «حَضُّ» و «حَثُّ» لازم و متعدّی استعمال می‌شوند.

[وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا] لفظ «تراث» از ارث است به معنای

چیزی است که به ارث برده می‌شود و چون جمیع دنیا از چیزهایی است که از گذشتگان به ارث برده شده، یا برای آیندگان به ارث می‌ماند لذا فقط «تراث» بر آن صدق می‌کند.

بعضی گفته‌اند: ایتام و زنان را در ارث شرکت نمی‌داند و سهم آنان

را می‌خورند.

بعضی گفته‌اند: میراث را می‌خورند و حقوق واجب و مستحبّ آن

را از آن خارج نکرده، نمی‌پرداختند.

ولکن حقّ این است که به ارث و میراث تخصیص ندهیم، بلکه

بگوییم مقصود این است که آنان خوردنی‌ها را می‌خورند و جمیع

کردنی‌ها را جمع می‌کردند و ذخیره کردنی‌ها را ذخیره می‌کردند و نکاح

کردنی‌ها را نکاح می‌کردند و سوار شدنی‌ها را سوار می‌شدند و

پوشیدنی‌ها را می‌پوشیدند و درک کردنی‌ها را درک می‌کردند و خیال

کردنی‌ها را خیال می‌کردند.

همه‌ی اینها را مرتکب می‌شدند، می‌خوردند و جمع می‌کردند، بین صحیح و فاسد و حلال و حرام و مأمور منهی و نیز بین جهت الهیّت و نفسانیّت جمع می‌کردند.

لفظ «لَمَّا» با در اصل «لَمَّا» با تنوین بوده که حالت وصل را بر حالت وقف جاری نمودند، یا اصل آن «لَمَّا» با الف مقصوره بوده و آن مصدر فعل «لَمَّ» است به معنای جمع کردن، و در این صورت مفعول مطلق فعل محذوف می‌شود، یا صفت «أَكَلًا» یا لفظ «لَمَّا» به معنای جمیعاً و تاکید لفظ «تراث» است.

[وَ تُحِبُّونَ أَلْمَالَ حُبًّا جَمًّا] لفظ «جم» به معنای زیاد از هر چیز است، یا مصدر فعل «جم» است؛ یعنی، زیاد شد و آن یا صفت «جمًّا» می‌باشد، یا مفعول مطلق فعل محذوف است که آن حال است.

[كَلَّا] منع آنان از این کار است.

[إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا] لفظ «دك» به معنای کوبیدن و خراب کردن و هموار کردن پستی و بلندیهای زمینی است و «اندك المكان»؛ یعنی، مکان صاف شد و به معنای جارو کردن خاك و صاف کردن زمین است.

[وَ جَاءَ رَبُّكَ] و ربّ مضاف که قائم در وجود تو است بر تو می‌آید، این همان است که صوفیه فکر و حضور و سکینه نامیده‌اند و آن ملکوت ولیّ امر است و بر سالک ظاهر نمی‌شود مگر بعد از مرگ اختیاری او و آنگاه که آن ظاهر شود جمیع آثار قیامت در عالم صغیر او و جمیع علائم ظهور قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ و آثار او که در اخبار وارد شده‌است، ظاهر می‌شود و ملائکه نیز آن را تأیید می‌کنند و در حین ظهور و بعد از ظهور ملائکه بر

سالک ظاهر می‌شوند و لذا خدای تعالی فرمود:

[وَأَلْمَلِكُ صَفًّا صَفًّا] مقصود از ملائکه جنس ملائکه است و لذا فرمود «صَفًّا صَفًّا» چه در مورد يك نفر نمی‌توان «صَفًّا صَفًّا» گفت و مقصود این است که ملائکه در صفوف متعدد بر حسب مراتب آنها در قرب و بعد می‌آیند.

[وَجَائِءٌ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ] زیرا آنچه که در این هنگام بر شخص ظاهر می‌شود ولی امر او است، که چشم بصیرت اخروی او باز می‌شود و می‌بیند آنچه را که دیگری نمی‌بیند، پس جهنم و انواع عقبه‌ها و عقوبت‌های آن را می‌بیند و نیز بهشت و انواع نعمت‌های آن را می‌بیند.

از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمود^۱: روح الامین به من خبر داده است که خداوند آن خدایی است که جز او خدایی نیست، هنگامی که خلائق ظاهر و آشکار شوند و اولین و آخرین جمع گردند جهنم را می‌آورد در حالی که هزار نفر آن را گرفته‌اند و هر نفر را یکصد هزار از ملائکه‌های غلاظ و شداد همراهی می‌کنند و جهنم دارای تیزی و تندوی و غضب و صدا و صیهه است و آن شیهه و فریاد می‌کشد، اگر نبود این مطلب که خداوند آنان را برای حساب تأخیر می‌اندازد، همه هلاک می‌شدند، سپس از جهنم گردنی بیرون می‌آید که احاطه بر جمیع خلائق، خوب و بد آنان دارد و خداوند هیچ بنده‌ای از بندگان خدا اعم از ملائکه و نبی را خلق نکرده مگر آنکه ندا سر می‌دهد: پروردگارا خودم خودم و تو نبی الله ندا میکنی: اُمَّتَم، اُمَّتَم.

سپس بر جهنم صراط گذاشته می‌شود که باریکتر از مو و تیزتر از

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی- نور الثقلین ج ۵ ص ۵۷۴.

شمشیر و در آن سه تا پل هست، یکی از پلها مربوط به امانت و رحم است و بر دوّمی نماز است و بر سوّمی ربّ العالمین است که خدایی جز او نیست، پس مردم را مکلف می‌کنند از پل صراط عبور کنند، رحم و امانت در پل اوّل نگه‌میدارند اگر مردم از آنجا نجات پیدا کردند پل دوّم که نماز است آنان را نگه میدارد، پس اگر از آنجا هم نجات پیدا کردند پل سوّم ربّ العالمین منتهی می‌شود و این است معنای قول خدا: «انّ ربّک لبالمرصاد» و مردم در صراط با دست به آن جنگ می‌زنند و هر گاه قدمی بلغزد قدم دیگر آن را می‌گیرد و ملایکه در حول و اطراف صراط ندا می‌کنند: یا حلیم ببخش و بگذر، و به فضل و کرم بازگرد و ما را سالم نگهدار و سالم نگهدار.

و مردم پیوسته روی هم می‌ریزند مانند پروانه‌های در آتش و هر گاه یکی از آنان بر اثر رحمت خدا نجات پیدا می‌کند و از فراز دوزخ می‌گذرد و می‌گوید: حمد و سپاس خدای که با نعمت خود کارهای صالح را تکمیل می‌کند و حسنات و خوبی‌ها رشد و نموّ پیدا می‌کنند و حمد خدا را مرا از تو نجات داد، پس از آنکه از خدا و فضل او ناامید شده بودم، بدرستی که پروردگار ما بخشنده و شکور است.

[يَوْمَ مَئِدٍ يَتَذَكَّرُ إِلَّا نَسْنُ] این جمله جواب «إِذَا» است، یا این جمله مستأنف است و جواب «إِذَا» محذوف است، یا جواب «إِذَا» عبارت: «يقول يا ليتني قدّمت» یا «يعذب عذابه احد» می‌باشد.

و مقصود این است که انسان در آن روز خیر و شرّش را متذکر می‌گردد و می‌فهد که چه عمل‌هایی نافع و مفید بوده و کدام ضرر داشته است و لکن این یادآوری و تذکر دیگر نفعی نمی‌بخشد و لذا فرمود:

[وَ أَنِّي لَهُ الذِّكْرَى] آن وقت تذکر برای او کجا سودبخش است.
 [يَقُولُ يَلَيَّتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي] کاش من کاری را انجام
 می‌دادم که در حیات اخروی مفید بود، یا کاش در حیات دنیوی کاری انجام
 می‌دادم.

[فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ] لفظ
 «يعذب» به صورت معلوم و مجهول خوانده شده و بنا بر هر دو قرائت ضمیر «عذاب»
 به الله یا به انسان برمی‌گردد و لفظ «عذاب» مفعول مطلق نوعی است و این اوصاف
 انسان غافل کافر است.

که در آن روز هیچ کس چون او عذاب نکشد و کسی چون او گرفتار
 پند نباشد!

[يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ] این جمله حال یا جواب سؤال مقدر از
 حال انسان مؤمن است نقطه مقابل انسان کافر و احکام اوست و در هر دو وجه قول
 در تقدیر است؛ یعنی، گفته می‌شود که...

مراتب نفس و کمال نفسانی و آرامش روحی.

نفس انسان دارای مراتب و درجات متعدّد است و مهمترین مراتب
 آن بر حسب جایگاه شیطان از نفس، تا جایگاه آن در دار رحمان و واسطه
 قرار گرفتن انسان از آن دو، سه مرتبه است:

مرتبه‌ی اوّل نفس امّاره است و آن چنان است که امر به بدی می‌کند؛
 یعنی، به آنچه که نفس آن را می‌خواهد خواه در صورت خیر باشد یا در
 صورت شرّ، نه از کار بد باز می‌گردد و نه پشیمان می‌شود.

مرتبه‌ی دوّم نفس لوّامه است و آن چنان است که نفس را ملامت و

سرزنش می‌کند در هر کاری که انجام می‌دهد خوب باشد یا بد و از جهت بد بودن فعل، یا از آن جهت که از درجه‌ی کمال ناقص است، یا از آن جهت که نسبت کار را به خودش می‌دهد، اندوهناک می‌گردد.

و مرتبه‌ی سوّم نفس مطمئنّه است از آن جهت که به پروردگارش مطمئن و آرام است و از انانیت خویش که سبب اضطراب است، خارج گشته است.

[أُرْجِعِي إِلَيَّ رَبِّكَ] به ربّ مضاف خویش که آن ولیّ امر توست بازگرد و آن علی الاطلاق علی عاشق است، یا به سوی ربّ الأرباب بازگرد؛ یعنی، به مظاهر او و دار کرامت و ضیافت او بازگرد. [رَاضِيَةً] در حالی که به آنچه که پروردگار تو با تو انجام داده تو خشنود باشی.

[مَرْضِيَّةً] و نیز پروردگارت و جانشینانش از تو خشنودند. [فَادْخُلِي فِي عَبْدِي] و چون تو از انانیت خویش خارج شدی و با خروج از انانیت داخل در عبودیت و بندگی شدی پس در زمره‌ی بندگان من داخل شو.

[وَأَدْخُلِي جَنَّتِي] به بهشت من داخل شو که آماده‌ی اولیای خودم کرده‌ام. و لفظ «جنت» اضافه به یاء متکلم، که عبارت از خدای تعالی است، شده است.

بدان که برای سالکین الی الله اطمینان و آرامش حاصل نمی‌شود مگر با نزول آرامش که در اصطلاح صوفیه فکر و حضور نامیده می‌شود و آن عبارت از آن است ملکوت ولیّ امر در سینه‌ی سالک مجسم شود و حصول صورت ولیّ امر یا به نحو مبانیت، یا به نحو اتصال، یا به نحو

اتّحاد، یا به نحو وحدت می باشد و اطمینان و آرامش کامل جز در مرتبه‌ی آخر حاصل نمی شود، اگر چه نوعی اطمینان در مراتب دیگر نیز تحقق پیدا می کند.

و روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده دلالت بر آنچه که ذکر شد دارد و آن روایت چنین است: از امام صادق علیه السلام سؤال شد آیا مؤمن بر قبض روح خود اکره دارد؟ فرمود: نه به خدا سوگند آنگاه که ملك الموت برای قبض روح مؤمن نزد او می آید بی تاب می کند، ملك الموت به او می گوید: ای ولیّ خدا بی تابی نکن.

سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث نمود، من از پدر مهربانی که بر سر تو حاضر شود مهربانترم، چشمهایت را باز کن و نگاه کن فرمود: در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السلام، فاطمه علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام و امامان بعد از ذریه‌ی آنان مجسم می شوند، پس به مؤمن گفته می شود: اینان رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السلام فاطمه علیه السلام و حسن علیه السلام، حسین علیه السلام و سایر امامان دوستان تو هستند.

مؤمن چشمهایش را باز می کند و نظر می کند، پس منادی از جانب ربّ العزّة ندا می دهد ای نفسی که به سوی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله مطمئن و آرام هستی بازگرد به سوی پروردگارت در حالی که راضی به ولایت و مرضی به ثواب بوده باشی.

پس در زمره‌ی بندگانم؛ یعنی، محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او داخل شو و داخل بهشت من باش و در این هنگام هیچ چیز برای آن میّت دوست داشتنی تر و محبوب تر از این نیست که روحش گرفته شود و به منادی ملحق شود و این سوره به حسین بن علی علیه السلام نیز تفسیر شده است و لذا این

سوره را سوره ی حسین بن علی علیه السلام نیز می نامند.

(۹۰) سُورَةُ الْبَلَدِ

این سوره مکی و مشتمل است بر بیست آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) وَأَنْتَ حِلُّهُ^۱ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) وَالْوَالِدِ وَمَا
وَلَدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴) أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ
أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا (۶) أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷) أَلَمْ
نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ (۹) وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰)
(۱۰) فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲) فَكُ رَقَبَةً (۱۳)
(۱۳) أَوْ اطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ (۱۴) يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ
مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ
وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۱۸) وَالَّذِينَ
كَفَرُوا بَدَّأْتِنَاهُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹) عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ (۲۰)

ترجمه به نام خداوند بخشنده ی مهربان

سوگند به این شهر می خورم. و تو [یکچند] در این شهر [حکمروای مطلق
و] دست گشاده ای. و سوگند به پدر و فرزندی که پدید آورده است. به راستی انسان
را در رنج و محنت کشیدن آفریده ایم. آیا می پندارد که هرگز کسی بر او دست ندارد؟
گوید مالی فراوان [در راه مبارزه با پیامبر] بر باد دادم. آیا می پندارد که هیچ کس
[کار و بار] او را ندیده است؟ آیا برای او دو چشم نیافریده ایم؟ و زبانی و دو لب. و

اورا بر سر [هر يك از] دوراه [خیر و شر] نیاورده‌ایم؟ ولی خود در پی عقبه نبود. و تو چه دانی عقبه چیست. آزاد سازی برده. یا اطعامی [از بینوایان] در روزی گرسنگی زده. در حق یتیمی خویشاوند. یا بینوایی خاك نشین. تا سپس از کسانی باشد که ایمان آورده‌اند و همدیگر را به شکیبایی و همدیگر را به مهربانی سفارش کرده‌اند. اینانند که اصحاب یمین‌اند. و کسانی که به آیات ما انکار ورزیده‌اند، آنانند که اصحاب شمال‌اند. بر آنان آتشی چند لایه، [چیره] باشد.

تفسیر

[لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ] منظور از «بلد» شهر مکه و آن شهر حرام است و بیان «لا اقسام» گذشت و گفتیم که لفظ «لا» برای تأکید قسم، زایده، یا نافی است که معتقد است آنان را نفی می‌کند، یا نافی و قسم را نفی می‌کند.

[وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ] هتک تو، مال و خون تو در این شهر حلال است یا بر تو حلال است هر کاری که به این شهر انجام دهی اگر چه آن کار در سال فتح باشد. یا مقصود این است که تو در این شهر اقامت داری و ساکن هستی. و این قید تعظیم رسول خدا ﷺ است و اشاره به این است که بزرگی و شرافت مکان بر خالقه از کسی است که در آنجا مکان گرفته است. [وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ] و سوگند به آدم ﷺ و آنچه که از او به وجود آمده‌اند، یا به ابراهیم و نسل او، یا به آنان و علی چنانچه ﷺ روایت شده. و نکره آوردن برای بزرگداشت است و آوردن لفظ «ما» در مقام «من» جهت برانگیختن تعجب است، یا مقصود هر پدر و آنچه که بر حسب ولادت جسمانی به دنیا بیاورد می‌باشد، زیرا که به دنیا آوردن و تولد با آن کیفیت

مخصوص در جفت‌گیری و قرار گرفتن نطفه در جای مخصوص و خارج شدن جنین از رحم، رشد و نمو آن تا رسیدن به حد پدر امری عجیب است که می‌شود به آن سوگند یاد کرد. یا مقصود هر پدر و آنچه که به دنیا آورد بر حسب ولادت روحانی می‌باشد که ولادت روحانی عجیب‌تر از ولادت جسمانی است، یا مقصود پدر همه با ولادت روحانی است که آن محمد ﷺ و پس از او علی ؑ است.

[لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ] انسان را در زحمت و مشقت در دنیا یا در رحم، یا از اوّل خلقتش، یا از جهت مستقیم و راست ایستادنش بر خلاف سایر حیوانات آفریدیم.

از امام صادق ؑ آمده است: به او گفته شد: ما حیوانات را می‌بینیم که در مفضل زانوی آنها دو کله هست که گویی داغ شده باشد و خالی از پشم است، سبب آن چیست؟ فرمود: جای بینی او در شکم مادرش همانجاست و فرزند آدم در شکم مادر راست است، و این است قول خدای تعالی: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» و ما سوای فرزند آدم سرش در پشت و دو دستش جلوست.

[أَيُّحَسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ] ضمیر «یحسب» به انسان برمی‌گردد، مقصود از آن مطلق انسانی است، یا مقصود انسان مخصوص است؛ یعنی، او گمان می‌کند در کشتن دختر پیامبر ﷺ هیچ کس بر او توانایی ندارد، بعضی گفته‌اند: او پدر اسد بن کلدۀ است که مردی قوی و بد اخلاق بود.

[يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا] لفظ «لبد» مانند «صرد» و «سکر» و «اللابد» به معنای مال زیاد است، یعنی می‌گوید: من مال فراوانی را در

عداوت و دشمنی با محمد ﷺ انفاق کردم، در حالی که به آن افتخار می‌کند، یا در یاری او مال فراوانی صرف کردم در حالی که به آن ناراحت و اندوهگین است، یا مال فراوانی به دستور رسول خدا ﷺ در کفّارات و غیر آن صرف کردم در حالی که اظهار پشیمانی و غرامت می‌کند.

بعضی گفته‌اند: ^۱ او حارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف است، که گناهی را مرتکب شد و از رسول خدا ﷺ در این باره استفتا نمود، رسول خدا ﷺ دستور داد کفّاره بدهد، او گفت: از روزی که داخل در دین محمد ﷺ شدم اموالم در کفّارات و نفقات از بین رفت و در خبری آمده است ^۲: مقصود اموالی است که پیامبر ﷺ در لشکر سختی در عزوه‌ی تبوک خرج نمود.

در خبر دیگری مقصود عمرو بن عبدود است که علی بن ابیطالب در روز خندق اسلام را بر او عرضه داشت او گفت: پس کجاست آن اموال فراوانی که در نابودی خرج کردم، زیرا او اموالی را در بستن راه خدا صرف کرده بود.

[أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ وَ أَحَدٌ] آیا او گمان می‌کند که کسی او را در اعمال، اقوال و افعالش نمی‌بیند، در این مورد از او سؤال و طلب نمی‌کند؟! و مقصود این است که او گمان می‌کند خدای تعالی در این مورد او را نمی‌بیند، چه بدگمانی است این گمان، شایسته نیست چنین گمان برده شود، چگونه او را کسی نمی‌بیند و مال او را نمی‌بینیم در حالی که ما او را آفریدیم؛ دقایق قوا و مدارك و اعضا را در او قرار دادیم.

[أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ و عَيْنَيْنِ] آیا برای او دو چشم قرار ندادیم که مشتمل

۱ و ۲ تفسیر علی بن ابراهیم قمی - نور الثقلین ج ۵ ص ۵۸۰.

برده جزء باشد به نحوی که در آن نوری قرار دادیم تا اشیا را بتواند ببیند. [وَلِسَانًا] برای انسان زبان آفریدیم که مرگب از گوشت، عصب، پی و رگها و استخوانهاست که ما فی الضمیر خود را با آن به دیگران فهمانده و طعم غذاها را با آن می‌فهمد.

[وَشَفَتَيْنِ] و انسان را دارای دو لب آفریدیم که زبان و سایر آنچه را که در دهان است حفظ می‌کنند و صورت را زیبا می‌سازند و بر سخن گفتن کمک می‌نمایند.

[وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ] این جمله عطف بر مجموع «ألم نجعل» زیرا «ألم نجعل» به معنای این است که برای او دو چشم قرار دادیم، یا عطف بر مدخول است نفی است و مقصود از «نجدین» راه خیر و شرّ است، چنانچه در اخبار آمده‌است.

بعضی گفته‌اند^۱: مقصود دو پستان است. به امیرالمؤمنین ع گفتند: کسانی می‌گویند: مقصود از قول خدا «وهدیناه النجدین» دو پستان است، فرمود: نه؛ مقصود خیر و شرّ است.

[فَلَا أَقْتَحَمَ الْعُقَبَةَ] «قَحْمَتُهُ فِي الْأَمْرِ تَقْحِيمًا»؛ یعنی، خودم را در آن کار انداختم بدون فکر و رویه، «فانقحم و اقتحم، و قحم فی الأمر قحوماً» خودش را بدون فکر و رویه به طور ناگهانی در آن کار انداخت. و «اقتحم»؛ یعنی، در آن کار مبالغه کرد.

لفظ «عقبة» به معنای کوههای بلند است که صعود بر آنها دشوارست، مقصود در اینجا عقبه‌های نفس است که عبارت از رذایل و پستی‌هاست که بالارفتن از آنها سخت‌تر است، زیرا که عبور و گذشتن از

آنها و تخلیه‌ی نفس از پستی‌ها و ترقی به سوی خصایل سخت‌تر از همه چیزست، روی همین جهت استفهام تعجبی آورد تا مطلب را بزرگ کند و آن را به گذشتن از رذایل و دخول در خصایل تفسیر کرد، در این مورد به مهمترین آنها اشاره نموده و فرمود:

«حکمت و عدالت»

[وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ] چگونه می‌توان دانست که آن

عقبه چیست؟ آن بنده (در راه خدا) آزاد کردن است.

بدان که انسان دارای چهار قوه و نیروست و هر یک از آن چهار قوه در آثار دارای اعتدال و میانه‌ی بین افراط و تفریط است، اعتدال و میانه روی در هر چهار قوه ممدوح (مطلوب) و افراط و تفریط مذموم و قبیح است، قوای چهارگانه عبارت از علامه، عماله، شهویه و غضبیه است. پس قوه‌ی علامه مانند سلطان کشورست امر، نهی و تدبیر می‌کند، قوه‌ی عماله مانند وزیر است که دستور شاه را اجرا می‌کند، قوه‌ی شهوت مانند ناظر وکیل خرج سربازان است، قوه‌ی غضب فرمانده لشکر است. و معتدل بودن قوه‌ی علامه بدین گونه است که بین حق و باطل، محق، مبطل، خیر و شر همانطور که هست تمیز دهد.

و این تمیز و فرق گذاشتن حکمت علمی نامیده می‌شود، چون حکمت علمی عبارت از تمیز و فرق گذاشتن بین ذوات، اقوال، افعال، احوال، اخلاق و علوم و وجدانیات و خطورات قلبی، خیالات، مشاهدات و توجه‌های قلب است از آن جهت که به آخرت باز می‌گردد و با آخرت مرتبط شود و ازدیاد حکمت علمی موجب کمال نفس و نقصان آن موجب نقصان

نفس است.

لذا دیگری دارای دو طرف افراط و تفریط نمی‌باشد، بلکه جریزه که دشمن و مقابل آن افراط قوه‌ی علامه نفسانی است تفریط، کوتاهی و قصور نفس است از رسیدن به درجه‌ی حکمت.

زیرا جریزه همات تصرّفات است که بر اساس علم و همی در امور دنیوی حاصل می‌شود، که آن تصرّفات زیادتر از آن مقداری است که شایسته‌ی انجام شدن است.

بلکه جریزه که دشمن آن افراط قوه‌ی علامه نفسانی است تفریط و تصوّر نفس است از رسیدن به درجه‌ی حکمت، پس جریزه و بلاهت و کودنی که دشمن آن دو، دو طرف افراط و تفریط قوه‌ی علامه است هر دو از قسم بلاهت و کودنی شمرده شده‌است، از اینروست که احمق و سفیر را به کسی که حق را نمی‌شناسد و نمی‌فهمند تفسیر کرده‌اند اعم از آنکه بر حسب دنیا هم سفیر باشد یا نباشد، مانند معاویه، چه او طوری بود که اهل زمانش او را عاقل‌ترین فرد زمان می‌دانستند در عین حال نسبت به امور اخروی سفیر شمرده می‌شود.

و چون حکمت علمی دارای طرف افراط مذموم نیست گفته‌اند: رذایل بر حسب امّهات هفت گانه است و خصایل بر حسب امّهات چهارگانه است.

اعتدال و میانه‌روی در قوه‌ی عمّاله به این است که تمام کارهایش زیر نظر حکم عاقله‌ی علامه باشد، که بتواند هر چه که قوه‌ی عاقله دستور می‌دهد انجام دهد که آن عدل نامیده می‌شود. و عدل عبارت از نهادن هر چیزی در جای خودش است و این مطلب ممکن نیست مگر آنکه قوه‌ی

شهوئیّه و غضبیّه استخدام شود؛ در طرف افراط و تفریط آن ظلم و انظام نامیده می‌شود.

اعتدال قوه‌ی شهوت به این است که مطیع قوه‌ی عمّاله باشد که تسلیم قوه‌ی عاقله‌ی علامه است که اعتدال آن عفت نامیده می‌شود، دو طرف افراط و تفریط آن شره و خمود نام دارد و اعتدال قوه‌ی غضب شجاعت نامیده می‌شود که افراط و تفریط آن تهوّر و ترس نامیده می‌شود. گاهی گفته می‌شود، قوای چهارگانه در انسان عبارتند از قوه‌ی بهیمیّه، قوه‌ی سبعیّه و قوه‌ی شیطنت که همان قوه‌ی علامه نفسانی و همی است و قوه‌ی عاقله که همان قوه‌ی علامه‌ی عقلانی است و قوه‌ی عمّاله خدمتکار قوای چهارگانه قرار داده می‌شود، عدل که میانه‌ی بین ظلم و انظلام است از شعبه‌های شجاعت قرار داده می‌شود، حکمت که حدّ وسط بین بلامت و جربزه است از مقتضیات قوه‌ی علامه‌ی نفسانی قرار داده می‌شود.

و مقتضای قوه‌ی علامه‌ی عقلانی تعدیل قوای سه‌گانه و تعدیل قوه‌ی عمّاله قرار داده می‌شود به نحوی که هیچ‌کاری از کارهای قوه‌ی عمّاله از حکم قوه‌ی عاقله خارج نشود و آن عدالت نامیده می‌شود که افراط و تفریط در آن راه ندارد، بلکه فقط دارای تفریط است و تفریط آن قصور و کوتاهی قوه‌ی عاقله از تسخیر قوای سه‌گانه است.

و این معنای ظلم از ناحیه‌ی قوای سه‌گانه و انظلام قوه‌ی عاقله است و کسی که قوه‌ی عمّاله را منشأ بعضی از خصال نیک قرار داده گویا مقصودش از عمّاله قوه‌ی علامه‌ی نفسانی است، زیرا بین آن دو قوه تلازم وجود دارد.

بنابراین در قول خدای تعالی «فَكَ رَقِبَةً» اگر مقصود آزاد کردن خودش از تقیّه به قیود نفس باشد منظور از آن اصل خصال و روح آن می‌شود که از آن به فنا تعبیر می‌شود.

یعنی فنا از نسبت افعال و صفات به نفس خودش، بلکه فنا از نسبت ذات به خودش.

و لذا آن را بر همه مقدّم داشت، اگر مقصود آزاد کردن مردم از بندگی خودشان و از آتش باشد که اشاره به شریف‌ترین اقسام عدل می‌شود. و اگر مقصود آزاد کردن بندگان و بردگان صوری از بندگی باشد که اشاره به بهترین قسم سخاوت می‌شود شریف‌ترین انواع عفت است.

[أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ] یا خوراك دادن به روز گرسنگی و قحطی؛ این جمله اشاره به سخاوت است طبق معانی سه گانه‌ی اوّل قول خد «فَكَ رَقِبَةً» است و طبق معنای اخیر اشاره به صنف دیگر از سخاوت است.

[يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ] یا به یتیم خویشاوند، یا بینوای نیازمند چه «متربه» یعنی دارای فقر، از «ترب ترباً و مترباً و متربه»؛ یعنی، فقیر شد و احتیاج پیدا کرد.

[ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا] این جمله عطف بر لفظ «اطعام» است از قبیل عطف فعل بر اسم خاصّ بدین گونه که فعل با تقدیر «ان» به تأویل مصدر رود، که در این صورت «فَكَ رَقِبَةً» اشاره به فناست که آن اصل همه‌ی خصلت‌هاست.

و لفظ «أو» برای تردید بین آن خصال است که موجب بقای بالله بعد از فنای بالله حاصل می‌شود. و «اطعام» در این صورت اشاره به عفت

است.

و لفظ «کان» در «كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا» اشاره به با فضیلت‌ترین انواع حکمت است و این قول خدای تعالی:

[وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ] اشاره به شجاعت می‌باشد، زیرا نگهداشتن نفس از بی‌تابی هنگام بروز مصیبت، از ارتکاب گناه هنگام درخواست قوای نفسانی و وادار کردن نفس بر اطاعت ناشی از قوت قلب است که همان شجاعت است.

و قول خدای تعالی: [وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ] اشاره به عدالت است، زیرا عدل که همان نهادن هر چیز به جای خودش است ممکن نیست مگر به وسیله‌ی مرحمت و سفارش به مرحمت شعبه‌ای از عدالت است.

یا قول خدا: «کان من الذین آمنوا» عطف بر قول خدا: «اقتحم العقبة» است و عطف کردن با لفظ «ثم» برای اشاره به تفاوت بین دو مرتبه است.

[أُولَئِكَ] اینان [أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ] این جمله جواب سؤال مقدر است، و پیش از این بیان شد که اصحاب یمین شیعه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشند.

[وَالَّذِينَ كَفَرُوا بآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ] و کافران به آیات ما (علی و خاندانش) اهل شومی و شقاوتند که آنها را در کلبه آتش بسته‌اند. چه، لفظ «أوصد» یعنی برای شترش اتاکی اتخاذ کرد، «أوصد الكلب» یعنی سگ را بدنبال شکار فرستاد. و «أوصد الباب» یعنی در را بست.

(۹۱) سُورَةُ الشَّمْسِ

همه‌ی این سوره مکی و مشتمل بر شانزده آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا (۲) وَالنَّهَارِ إِذَا
جَلَّهَا (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (۴) وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا (۵)
وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا (۶) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا
فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا
(۱۰) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱) إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا (۱۲) فَقَالَ لَهُمْ
رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَاسْقِيَاهَا (۱۳) فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ
رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا (۱۴) وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (۱۵)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

سوگند به خورشید و پرتو افشانی‌اش. و سوگند به ماه چون از آن پیروی کند. و سوگند به روز چون روشنش دارد. و سوگند به شب چون آن را فرو پوشد. و سوگند به آسمان و آنکه آن را برافراشت. و سوگند به زمین و آنکه آن را بگسترده. و سوگند به نفس انسان و آنکه آن را سامان دهد. آنگاه نافرمانی و پرهیزگاری‌اش را در آن الهام کرد. به راستی هر کس که آن را پاکیزه داشت، رستگار شد. و به راستی نومید شد هر کس که آن را فرو مایه داشت. قوم ثمود با طغیان‌شان انکار پیشه کرد. آنگاه که شقاوت پیشه‌ترینشان [به سوء قصد] برخاست. حال آنکه پیامبر خدا به آن گفته بود این شتر خداوند است، او و بهره‌ی آیش را رعایت کنید. سپس او را دروغ‌زن شمردند و آن [شتر] را پی کردند؛ آنگاه پروردگارش آنان را به گناهشان، به یکسان نابود ساخت. و از عاقبت کارش نترسید.

تفسیر

[وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا] سوگند به شمس صوری، یا شمس حقیقی یا روح انسانی.

[وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا] سوگند به ماه که در روشن کردن جانشین خورشید است. یا در طلوع تابع و پیرو خورشید است (نور از آن می‌گیرد)، یا هنگام غروب خورشید پشت سر آن ماه بیرون می‌آید و آن در اواسط هر ماه است، یا سوگند خورده به ماه نفس انسانی آنگاه که پیرو و تابع روح باشد در عروج به سوی خدا.

[وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا] آنگاه که خورشید آشکار شده و به کمال ظهور برسد که آن اواسط روز است، یا مقصود از شمس امام و مقصود از نهار سینه‌ای است که به اسلام گشوده شده اگر امام بروز نماید و با نور امام سینه روشن شود، و آن وقتی است که آرامش و سکینه به وسیله‌ی ظهور امام و با ملکوت امام بر سالك نازل گردد.

[وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا] سوگند یاد کرد به شب و آن هنگام از شب که تاریکی‌اش بر نور آفتاب احاطه پیدا می‌کند، زیرا بقای موالید و تولید آنها محقق نمی‌شود مگر با ظهور خورشید و تاریکی شب.

[وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا] سوگند به آسمان و به کسی که آن را بنا نمود و لفظ «ما» آورد تا با اعتقاد جمیع فرقه‌ها موافق باشد، یا لفظ «ما» مصدریّه است.

[وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا] لفظ «طحی» مانند «سعی» یعنی گسترده و گسترش پیدا کرد و خوابید.

و «طحی یطحو» یعنی دو رشد و هلاک گشت و انسانی را بر رویش انداخت.

[و نَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْنَاهَا] مناسب سیاق کلام این بود که بگوید «و النَّفْسِ» با لام جنس؛ ولی از این تعبیر عدول کرد یا برای بزرگ جلوه دادن نفس نسبت به سابق، یا نفس مخصوص بزرگی را اراده کرده به نحوی که تعریف آن ممکن نیست و آن نفس کلی یا نفس نبی ﷺ یا نفس ولی ﷺ یا نفس محمد ﷺ یا علی ﷺ می باشد، یا نوع مخصوص از نفس مقصود است که آن نفس بزرگ و نوع نفس انسان است که در حد کمال است.

[فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا] که انجام دادن فجور و کار زشت را در خاطرش القا کرد، یا شناخت کارهای بد را به او الهام نمود تا از آنها دوری کند و شناخت تقوی از الهام کرد تا پرهیزگاری ورزد.

[قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا] کسی که آن را نموده و اصلاح کرد، یا تطهیر و پاکیزه نمود رستگار شد.

[وَ قَدْ خَابَ] و زیان دید، یا کافر، یا محتاج یا گرسنه شد.

[مَنْ دَسَّاهَا] لفظ «دساید سو» نقیض لفظ «زکی» و نیز به معنای مخفی کردن و طلب مخفی کردن آمده است.

و «دسی» مانند «سعی» از افعال ناقص یایی نیز ضد «زکا» است و «دسّاه» از باب تفعیل، یعنی او را فریب داد و فاسد کرد.

و بعضی گفته اند: معنای آیه این است که هر کس خودش را داخل اهل خیر نموده و بین آنان مخفی سازد تا از آنان جلوه دهد در حالی که از اهل خیر نباشد ناامید می گردد.

[كَذَّبَتْ ثَمُودُ] جواب سؤال مقدر است و استشهاد بر ناامیدی

کسی است که نفس خود را به کفر و گناه آلوده گرداند؛ چون قوم ثمود.
 [بَطَّغُوْنَهَا] لفظ باء برای سببیت است و «طغوی» به معنای طغیان،
 سرکشی، عصیان و نافرمانی است.

بعضی گفته‌اند: لفظ «باء» صله‌ی «کذبت» است و لفظ «طغوی»
 اسم عذابی است که بر آنان نازل شده است.

[إِذْ أُنْبِئَتْ] بلند شد و آماده گشت برای پی کردن شتر.
 [أَشْقَاهَا] شقی‌ترین شخص از قوم ثمود و نام او «قدار کهمام» و
 نام پدرش «سالف» بوده است.

رسول خدا ﷺ به علی بن ابی طالب ع فرمود: شقی‌ترین (اولین)
 چه کسی است؟ علی ع گفت: کسی که ناقه را پی کرد. فرمود: راست
 گفتی. پس بگو شقی‌ترین (آخرین) چه کسی است؟ گفت: گفتم: یا رسول
 الله نمی‌دانم. فرمود: او کسی است که بر اینجای تو ضربت می‌زند و اشاره
 به فرق سرش نمود.^۱

[فَقَالَ لَهُمْ] بهتر این است که لفظ «فاء» برای سببیت خاص باشد؛
 یعنی، از جهت آنکه به آنان گفت:

[رَسُولُ اللَّهِ] رسول خدا [صالح ع] [نَاقَةَ اللَّهِ وَ سُقْيَاهَا] که این شتر خداست، بگذارید آبش را
 بخورد، چه لفظ «ناقه» منصوب است از باب تحذیر یا اعزاء، یا منصوب به
 فعل محذوف است از غیر باب تحذیر و اغراء، یعنی «ازکوا» و مقصود از
 «سقیها» نوبت آب خوردن ناقه است، یا مقصود آبی است که به نوبت آن
 شتر از آن آب می‌خورد.

۱- کتاب المناقب بن شهر آشوب.

[فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها] در رسالتش، یا در تحذیر و اغرا، یا در نزول عذاب او را تکذیب کرده و ناقه را پی کردند (کشتند).

[فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ] «دمه» یعنی او را روغن مالی نمود، خانه را گچ کرد، کشتی را قیر اندود نمود، زمین را صاف کرد. دم فلاناً یعنی فلانی را معذب به عذاب تامّ و کامل نموده و سرش را شکافت (زخمی کرد) و او را زد. و قوم را خرد کرد و کوبید و به هلاکت رسانید، مانند «دمدمهم» و «دمدم علیهم»

[فَسَوَّاهَا] پس خدا عذاب را بر همه‌ی آنان فرود آورد و عمومی شد، یا قوم ثمود را در عذاب مساوی نمود، یعنی عذاب را دربارهی آنان تعمیم داد، یا همه را با هم مساوی کرد، یعنی بزرگشان را به اندازه‌ی کوچکشان قرار داد.

[وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا] که خداوند از عاقبت عذاب و هلاکت نمی‌ترسد. یا از عاقبت عذاب بالسّويه نمی‌ترسد، چون چیزی و قسمتی از کاری که انجام داده به او برگردانده نمی‌شود و کسی با او معارضه نمی‌کند و کسی از او انتقام نمی‌گیرد، یا مقصود این است که پی‌کننده‌ی شتر از عاقبت کارش نمی‌ترسد، یا صالح از عاقبت عقوبایی [که آنها را از آن ترسانده] نمی‌ترسد، چون اطمینان دارد پروردگارش او را نجات خواهد داد، یا نسبت سرانجام دعوتش از قوم و تبعات آن نمی‌ترسد، چون دعوت از قوم با اذن و اجاره از جانب خدا و استحقاق از جانب مردم بوده است.

(۹۲) سُورَةُ اللَّيْلِ

این سوره مکی و مشتمل بر بیست و یک آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ (۱) وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ (۲) وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ
وَ الْأُنثَىٰ (۳) إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ (۴) فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَ اتَّقَىٰ (۵)
وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ (۶) فَسَنُيَسِّرُهُ وَ لَيْسِرُ (۷) وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ
وَ اسْتَعْنَىٰ (۸) وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ (۹) فَسَنُيَسِّرُهُ وَ لِعُسْرَىٰ (۱۰) وَ مَا
يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ (۱۱) إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ (۱۲) وَ إِنَّ لَنَا
لِلْآخِرَةِ وَ الْأُولَىٰ (۱۳) فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ (۱۴) لَا يَصْلَاهَا
إِلَّا الْأَشْقَىٰ (۱۵) الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ (۱۶) وَ سَيَجْتَنِبُهَا الْأَتْقَىٰ (۱۷)
الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ وَ يَتَزَكَّىٰ (۱۸) وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ
تُجْزَىٰ (۱۹) إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ (۲۰) وَ لَسَوْفَ يَرْضَىٰ (۲۱)

ترجمه به نام خداوند بخشندهی مهربان

سوگند به شب که چون فرو پوشاند. و سوگند به روز چون روشن شود. و سوگند به آنکه نرینه و مادینه آفرید. که کوشش شما پراکنده [و گونه گون] است. حال اگر کسی [مالی] بخشید و پروا و پرهیز ورزید. و [وعدهی] بهشت را استوار داشت. زودا که راهش را به سوی خیر و آسانی هموار کنیم. و اما کسی که دریغ ورزید و بی نیازی نمود. و [وعدهی] دروغ انگاشت. زودا که راهش را به سوی شر و دشواری هموار کنیم. و چون به هلاکت افتد مالش به کار او نیاید. بیگمان

راهنمایی [بندگان] بر ماست. و بیگمان راهنمایی [جهان] واپسین و نخستین ما راست. پس شما را از آتشی که زبانه زند هشدار دهم. که جز شقاوت پیشه وارد آن نشود. همان کسی که [حق را] انکار کرد و روی برتافت. و تقوا پیشه از آن دور داشته خواهد شد. همان کسی که مالش را می‌بخشد که پاکدلی یابد. و بر او [ممت از] نعمت کسی نیست که باید جزایش را بدهد. [و نمی‌کند آنچه می‌کند] مگر در طلب خشنودی پروردگار بلند مرتبه‌اش. و زودا که خشنود شود.

تفسیر

[وَّالْأَيْلِ إِذَا يَغْشَى] قسم به شب آنگاه که با تاریکی‌اش نور خورشید و دیدن را به شانده و بگیرد و با سردی و برودتش مدارك و روح حیوانی و نفسانی را تحت پوشش بگیرد تا در باطن جمع شوند، یا مردم را با خواب بپوشاند، یا سوگند یاد کرده به شب طبع یا نفس یا بلا یا. با مقصود شب قدر است که اهلش را بپوشاند.

[وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى] قسم به روز آنگاه که عالم را با ظهور و تجلی خود روشن سازد؛ یعنی، هنگام ظهر، یا مقصود روز روح یا سرور یا روز عالم مثال است آنگاه که بر اهلش تجلی کند.

[وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى] لفظ «ما» مصدریه یا موصوله به معنای «من» است، ادا کردن عبارت با لفظ «ما» برای توافق اعتقاد جمیع است و مقصود از مذکر و مؤنث جنس آن دو، آدم و حوا، یا علی و فاطمه علیهما السلام است و «خلق الذکر و الأنثی» بدن «ما» نیز خوانده شده است.

[إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى] سعی شما پراکنده و متفرق است، بدان که سعی عبادت از حرکات اعضاست، چون حرکات‌های ارادی حتماً باید مبدأ

ارادی داشته باشد و مبدأ ارادی جز علّت غایی نمی‌تواند باشد، که آن بر حسب تصوّر مبدأ فاعلیّت فاعل است و بر حسب وجود غایت فعل.

و از سوی دیگر چون انسان بر حسب شعبه‌های قوه‌های شهوت، غضب، شیطنت و عقل در حالت انفراد یا ترکیب دارای قوا و نیروهای فراوانی است و هر قوه‌ای و مبادی و غایات متعدّدی دارد، مانند شهوت نسبت به زنان؛ در تمایل و استشها انگیزه‌ی تلاش و کوشش مرد در جهت نیل بر آن گاهی تنها نگاه کردن است، گاهی لمس و تماس و گاهی هم‌اموری مثل: بوسیدن، معانقه، گفتگو کردن، همبستری و زناشویی. لذا سعی در عین اختلاف بر حسب صورت در مبدأ و غایت نیز مختلف می‌شود.

[فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ] اما کسی که از مال، جاه، مقام و آبرویش در راه خدا درگذرد یا نیروهای و توانمندیهای حرکات اعضا، قوه‌ی تخیل و عقلانی‌اش را در راه خدا اعطا نماید.

[وَأَتَّقَى] از نجل و قرار دادنشان در غیر طلب رضای خدا بپرهیزد که این (در واقع) اشاره به کمال عملی است.

[وَصَدَّقَ] تصدیق کند با پیروی از شخص صادق یا از راه تحقیق بدین گونه که نمونه آنچه را شنیده (در) خودش بیابد.

[بِالْحُسْنَى] عاقبت نیکو، یا ثواب، یا فضیلت، یا خصلت، یا کلمه نیکو را.

از امام صادق علیه السلام آمده است^۱: مقصود ولایت است، چه هیچ نیکویی نیکوتر از ولایت نیست. و بعضی گفته‌اند: مقصود سیر در خداست که آن نیز آخر مقامات ولایت است و این اشاره به کمال علمی است.

[فَسَيُسِّرُهُ] بر حسب عمل آنرا آسان می‌گردانیم.

[لِلْيُسْرَى] خصلت آسان که آن آسانترین چیز بر انسانیت انسان است، آن جدّ و کوشش در طلب مرضات خداست. زیرا پس از آنکه انسان تصدیق نمود به ویژه اگر تصدیق انسان از راه تحقیق باشد طاعت آسانترین و لذیذترین چیز نزد او می‌شود.

پس قول خدای تعالی: «(من أعطى)» اشاره به عمل تقلیدی و «صدق» اشاره به منتهی شدن عمل به تحقیق است و قول خدای تعالی: «(مسنيسره لليسرى)» اشاره به عمل تحقیقی است، یا مقصود از «یسری» سیر الی الله است که آن به مطلق خصلت آسانی است.

زیرا سیر الی الله محقق نمی‌شود مگر بعد از خروج انانیت‌های نفس و حصول فناء ذاتی؛ هر عملی که با بقای انانیت نفس انجام پذیرد نوعی مشقت و سختی بر نفس دارد و ممکن است مقصود از «یسری» چپ باشد که ضدّ راست است.

و آسانی نفس انسانی عبارت از کثرت‌هاست؛ یعنی، برای او آسان می‌کنیم اشتغال به کثرت‌ها را به نحوی که اشتغال به کثرت‌ها پس از آنکه برای او سخت بود در نهایت آسانی و راحتی می‌شود.

[وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ] اما کسی که بر حسب عمل تقلیدی بخل بورزد.

[وَأَسْتَعْنَى] و از آخرت خود را بی‌نیاز پنداشت و عمل برای

آخرت را ترك نمود و این اشاره به نقصان عملی و علمی دارد.

[وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى] و زیبا و نیکوترینها را تکذیب کرد، که اشاره

به نقصان علمی است.

[فَسَيُسِّرُهُ وِلِّلْعُسْرَى] ما نیز آن راه (آسان فطرت) را بر او سخت

می‌گردانیم و آن راه نفس است به ملکوت سفلی و بر انسانیت سخت‌تر از آن راه نیست.

[وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى] آنگاه که در جهنم سقوط کند،

از «تردّی فی البئر» است، یعنی در چاه سقوط کرد.

قمی گفته: این آیه درباره‌ی مردی از انصار نازل شد که درخت خرمایی در منزل مردی داشت و بدون اجازه‌ی صاحب خانه داخل آن خانه می‌شد، صاحب خانه در این مورد به رسول خدا ﷺ شکایت کرد.

در مجمع آمده‌است: مردی درخت خرمایی که در منزل شخص فقیر و عایله‌مندی داشت گاه و بیگاه صاحب درخت می‌آمد داخل خانه می‌شد و از درخت بالا می‌رفت تا خرما بچیند، گاهی اتفاق می‌افتاد يك خرما به زمین می‌افتاد که آن را بچه‌های فقیر صاحب خانه بر می‌داشتند، صاحب درخت از درخت پایین می‌آمد تا خرما را از دست بچه‌ها بگیرد، اگر در دهان یکی از آنها خرما می‌دید انگشتش را داخل دهان بچه می‌کرد و خرما را بیرون می‌آورد، صاحب خانه در این مورد به نبی ﷺ شکایت برد و آنچه را که از صاحب درخت دیده بود به رسول خدا ﷺ عرض کرد.

نبی ﷺ به صاحب درخت فرمود: تو آن درخت خرما را که شاخه‌هایش به خانه‌ی فلان آویزان شده‌است به من بده و من به تو درخت خرمایی در بهشت می‌دهم.

آن مرد خودداری کرد، حضرت فرمود: آنرا به من بفروش در مقابل باغی در بهشت باز هم امتناع کرد و رفت، در این بین ابوالدّحاح به او رسید و آنرا با چهل درخت معاوضه کرد و خرید و سپس خدمت رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: یا رسول الله این درخت را بگیر و برای من

در بهشت همان باغ را بده که به این مرد گفتی و او قبول نمی‌کرد.
رسول خدا فرمود: برای تو در بهشت باغها، باغها، باغهاست. پس
خدای تعالی این آیات را نازل نمود.

از امام باقر علیه السلام آمده است: «فامّا من أعطی»؛ یعنی، کسی که عطا
کند از آنچه را که خداوند به او داده است، «و اتقی و صدق بالحسنى»،
یعنی بدین گونه که خداوند در مقابل یکی ده تا صد هزار عطا می‌کند.
«فسنیسره لیسری»؛ یعنی، هیچ کار خیر را اراده نمی‌کند مگر
آنکه برای او آسان می‌شود.

[و ما یعنی عنه ماله إذا تردی] به خدا سوگند که این شخص بخیل
از کوه یا از دیوار یا درون چاه سقوط نمی‌کند ولیکن در آتش جهنم سقوط می‌کند.
و نیز از امام باقر علیه السلام آمده است: «فامّا من أعطی و اتقی» کسی
که عطا و پرهیز کند و با قوت و روزی خود ایثار نماید، روزه بگیرد و تا به
نذرش وفا کند و انگشترش را در حال رکوع صدقه دهد، مقدار را در دینار
بر خود ترجیح دهد، «صدق بالحسنى» عبارت از بهشت و ثواب از جانب
خداست: «فسنیسره»؛ یعنی، او را در خیر امام و پیشوا قرار می‌دهد و پدر
ائمّه علیه السلام می‌شود و خداوند این چنین کار را بر او آسان گردانید.

[اِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى] جواب سؤال مقدر است، گویی که گفته شده:
آیا برای خداوند در اعطا و عدم اعطا هیچ نقش و کاری نیست که نسبت
افعال را به طور مستقل به بندگان نسبت داده است؟ فرمود: بر ما جز هدایت
و نشان دادن راه خیر و شرّ نیست.

[وَاِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ] که مبدأ و غایت ملك از آن ماست، هر
مقدار که بخواهیم به هر کس که بخواهیم می‌دهیم.

[فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى] پس من شما را از آتش دوزخ ترساندم، آتشی که جز شقی ترین کسی را که تکذیب به ولایت کند، و از ولایت روی گرداند، یا تکذیب آخرت به رسالت نماید، فرا می گیرد.

[وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى] و خداوند پرهیزکار را برکنار از آتش یا دور از آتش قرار می دهد.

[الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ] پرهیزگار کسی است که مالش را تزکیه می کند آن هم به کسانی که نسبت به او حق نعمتی ندارند.

[إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ] استثنای منقطع یا متصل از محذوف و جواب سؤال مقدّست، یعنی مالش را جز در راه طلب وجه پروردگار اعلایش نمی دهد.

[وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ] و البته به زودی (در آخرت) مورد خشنودی قرار خواهد گرفت.

با وجودی که این آیات درباره‌ی شخص خاصی نازل شده اما معنای عام دارد و اصل در کسی که عطا و تصدّق نموده و پرهیزکار بوده است علی عليه السلام است.

و اصل در کسی که بخیل باشد و طلب غنا و بی نیازی کند دشمن علی عليه السلام است.

و برخی گفته اند: مقصود از کسی که عطا کند ابوبکر است که بلال را از مشرکین که اذیت و آزارش می کردند خرید و آزاد ساخت و مراد به «الاشقی» ابوجهل و امیة بن حُلف است.

(۹۳) سُورَةُ الضُّحَىٰ

این سوره مشتمل بر یازده آیه است و همه‌ی آیات آن مکی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ الضُّحَىٰ (۱) وَ اللَّيْلُ إِذَا سَجَىٰ (۲) مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَىٰ (۳)
وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ (۴) وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ (۵)
أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ (۶) وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ (۷) وَ وَجَدَكَ
عَائِلًا فَأَغْنَىٰ (۸) فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹) وَ أَمَّا السَّائِلَ
فَلَا تَنْهَرْ (۱۰) وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

سوگند به روز روشن. و سوگند به شب چون بیارمد. که پروردگارت با تو بدرود نکرده و بی مهر نشده‌است. و بیشک جهان واپسین برای تو بهتر از نخستین است. و پروردگارت به زودی به تو [مقام شفاعت] می‌بخشد و خشنود می‌شود. آیا یتیم نیافت که سر و سامانت داد. و تورا سرگشته یافت و رهنمایی کرد. و تورا تهیدست یافت آنگاه بی‌نیازت کرد. پس با یتیم تندی مکن. و بر خواهنده بانگ مزین [و او را مران]. و اما درباره‌ی نعمت پروردگارت [با سپاس] سخن بگوی.

تفسیر

[وَ الضُّحَىٰ] قسم به ضحی که مقصود هنگام بالا آمدن آفتان و روز به طور کامل است به قرینه‌ی آیه بعد از که می‌فرماید:
[وَ اللَّيْلُ إِذَا سَجَىٰ] و قسم به شب که پرده سیاهی بر جهان کشد یا

مقصود روشنایی روز است و روز را در این سوره مقدم انداخت، چون خطاب در اینجا به محمد ﷺ است و آنچه که در نظر او مقدم است روز عالم ارواح است.

به خلاف سوره‌ی سابق که مخاطب در آن کسانی هستند که سعی و کوششان پراکنده و متفرق است و آنچه که بر آنان غلبه دارد تقید به عالم طبع ظلمانی و تاریک است. و «سجی سجوداً»؛ یعنی، اهلش آرام و ساکن شد، یا تاریکی اش مستقر و ثابت شد.

[مَا وَدَّعَكَ] لفظ «وَدَّعَكَ» با تشدید و تخفیف هر دو خوانده شده.

[رَبُّكَ وَ مَا قَلِي] چه چیزی تو را خشمگین گردانید.

از امام باقر ع آمده است^۱: جبرئیل بر رسول خدا ﷺ دیر نازل شد، و اولین سوره که نازل شده بود «اقرأ باسم ربك الذي خلق»، سپس جبرئیل دیر کرد خدیجه به رسول خدا ﷺ گفت: شاید پروردگار تو تو را ترك کرده و دیگر جبرئیل را به سوی تو نمی فرستد، پس خدای تعالی نازل فرمود: «ما وددعك ربك و ما قلی» و در حدیثی آمده است^۲: چند روزی وحی بر رسول خدا ﷺ نازل نشد مشرکین گفتند: خدای محمد او را ترك کرده است.

بعضی گفته اند: یهود از محمد ﷺ درباره‌ی ذوالقرنین و اصحاب کهف پرسیدند که فرمود: من فردا به شما خبر میدهم و استثنا نکرد که اگر خدا بخواهد، وحی نازل نشد و از جهت شماتت دشمنان اندوهناک شد، پس این آیه نازل شد تا دلداری پیامبر ﷺ باشد.

[وَلَلْآخِرَةُ] و خانه‌ی آخرت.

۲۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی- نور الثقلین ج ۵ ص ۵۹۴.

[خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْوَالِي] برای تواز دنیا بهتر است، یا مرتبه‌ی دیگر که جبرئیل وحی برای تو می‌آورد، بهتر از بار اول است.
 [وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى] وبه زودی در دنیا یا آخرت چیزی به تو می‌دهد که با آن مقام رضا حاصل می‌شود، یا رضایت تو با آن حاصل می‌شود، آنچه که خداوند عطا می‌کند گاهی شفاعت کبری تفسیر شده است.^۱

لذا وارد شده که این آیه امیدوار کننده‌ترین آیه و کتاب خداست.
 و از امام صادق علیه السلام آمده است: رضایت جدّ من این است که هیچ موحدی در آتش باقی نمی‌ماند.^۲

[أَلَمْ يَجِدْكَ] استفهام انکاری است و استشهاد بر دادن چیزی که او را راضی سازد، گویی که گفته شده: بر راست بودن این وعده چه دلیلی است؟ فرمود: دلیل بر راست بودن وعده این است که تو را یتیم یافت و پناهی داد.
 [يَتِيمًا] یتیم از ناحیه‌ی پدر و مادر، [فَأَوَى] پناه داد، یا تو را یتیم بی نظیر یافت پس مردم را به سوی تو پناهنده کرد، چنانچه در خبر آمده است.^۳

[وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى] این جمله عطف بر «ألم يجدك» است، زیرا «ألم يجدك» به معنای «وجدك یتیمًا» است؛ یعنی، تو را از مرتبه‌ی کمال مطلق کوتاه و قاصر یافت و به سوی آن هدایت و راهنمایی کرد، یا در امر معاش و زندگی خود سرگردان دید و به تدبیر معاش رهنمون گشت، چون به کسی که در کسب و معیشت خویش متحیر باشد ضالّ و گمراه گفته

۱ و ۴- نور الثقلین ج ۵ ص ۵۹۴- علی بن ابراهیم قمی.

۳- تفسیر عیاشی - نور الثقلین ج ۵.

می‌شود، یا تو را چنین یافت که نه کتاب می‌شناسی و نه ایمان پس تو را به سوی آن دو رهنمون گشت.

و بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که تو را در شعب‌های مکه گمراه دید پس به سوی جدّت عبدالمطلب رهنمون گشت.

چون روایت شده که رسول خدا ﷺ در شعب‌های مکه گم شد در حالی که کوچک بود، پس ابوجهل او را دید و به سوی جدّش برگردانید.

و بعضی گفته‌اند: حلیمه که به رسول خدا ﷺ شیر می‌داد پس از تمام شدن شیر دادن خواست او را به سوی جدّش برگرداند پس در راه گم شد و حلیمه با بی‌تابی او را طلب می‌کرد که در این هنگام پیرمردی را دید که بر عصایش تکیه داده است، پیرمرد از حال حلیمه پرسید که حلیمه جریان را گفت، پیرمرد گفت: بی‌تابی نکن من جای او را به تو نشان می‌دهم، پس آمد نزد بت «هبل» و گفت: این سعدیه طفل شیرخوارش را گم کرده و من نزد تو آمدم تا محمد را به او برگردانی، تا نام محمد ﷺ را بر زبان آورد بت‌ها افتادند و صدایی را شنید که می‌گفت: هلاک و نابودی ما به دست محمد ﷺ است، پس از آنجا بیرون آمد در حالی که دندانهایش به هم می‌خورد.

پس حلیمه قضیه را به عبدالمطلب خبر داد و عبدالمطلب به خانه‌ی خدا آمد و در آنجا طواف کرد و دعا نمود و در نتیجه جای محمد ﷺ بر او معلوم شد و او در طلب محمد ﷺ راه افتاد و او را در زیر درختی یافت که با برگهایش بازی می‌کرد.

بعضی گفته‌اند^۱: او با عمویش ابوطالب ع در ضمن کاروان

میسره غلام خدیجه خارج شد.

پس در حالی که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سوار بود در یکی از شبها ابلیس آمد و زمام شتر او را گرفت و از راه منحرف کرد، پس جبرئیل آمد و او را به کاروان بازگردانید، یا معنای آیه این است: تو را از قومیت و نسبت به قوم خویش گمراه دید؛ یعنی، قوم تو مرتبه و مقام تو را نمی‌شناختند، پس خداوند قوم تو را به معرفت تو هدایت نمود.

[وَجَدَكَ عَائِلًا] تو را فقیر یافت.

[فَأَغْنَيْ] تو را در مال محتاج دید پس با مال خدیجه یا با قناعت بی‌نیاز کرد، یا در علم محتاج دید و با وحی بی‌نیاز کرد، یا صاحب عائله دید و تو را بی‌نیاز نمود یا تو را چنین یافت که به روزهای معنوی قومیت کمک می‌کنی پس تو را با وحی بی‌نیاز نمود.

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده که فرمود: چون تو فردی بودی که در بین مخلوقین مانند و نظیر نداشتی مردم را به سوی تو پناهنده نمود، و در بین قومی بودی که فضل و مرتبه‌ات را نمی‌شناختند و (بیشتر) گم بودی آنان را به سوی تو هدایت کرد و تو اقوامی را به وسیله‌ی علم اداره می‌کردی و سرپرستی می‌نمودی پس آنان را به وسیله‌ی تو بی‌نیاز ساخت.^۱

[فَأَمَّا الْيَتِيمَ] یتیم نسبت به پدر صوری یا یتیم از امام، یعنی کسی که امام نداشته باشد یا از امامش منقطع شده باشد بدین گونه که امام غایب باشد، یا از دنیا رفته باشد، یا حضور ملکوتی نزد او نداشته باشد، اگر چه حضور ملکی باشد، یا مقصود یتیم از علم است.

۱- عیون اخبار الزضا - نور الثقلین ج ۵ ص ۵۹۶.

[فَلَا تَقْهَرْ] او را مجبور نکن بر مال خودش که حقّ او را از بین برده باشی با مقصود این است که او را تحقیر نکن.

روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که بر سر یتیمی دست بکشد هر تار مویی که دستش بر آن رسیده در روز قیامت نورانی می شود. و در خبر دیگری آمده است: کسی پیدا نمی شود که یتیم نوازی کند و دست بر سر یتیم بکشد خداوند به او به هر مویی يك حسنه بدهد (یعنی به هر مویی که دست می کشد يك پاداش نيك می یابد) و به هر مویی يك گناه از او محو می شود و به هر مویی يك درجه او بالا می رود. و در خبر دیگری آمده است: من و متکفل یتیم مانند این دو در بهشت هستیم اگر پرهیزکار باشد و از خدا بترسد و اشاره به انگشت سبّابه و انگشت وسطی کرد.

[وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ] سائل را منع و زجر نکن و مقصود از سائل کسی است که از اعراض دنیا سؤال کند. یا کسی است که امری از امور آخرت را درخواست می کند.

از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: هر گاه سائلی دستش را به سوی تو دراز کرد و تو سوار بر اسب هم باشی، پرداخت حقّ او بر تو واجب می شود اگر چه به نصف خرما باشد.

«بازگویی و نمایان ساختن نعمت»

[وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ] پس نعمت پروردگارت را باز گو. نعمت چنانچه مکرّر گذشته است جز ولایت چیزی نیست، یا مقصود چیزی است که مال اهل ولایت است از آن جهت که اهل ولایت

هستند اعم از آنکه از لوازم زندگی دنیا و عوارض آن باشد، یا از لوازم حیات آخرت و غایات آن باشد، خواه به صورت نعمت باشد یا به صورت بلا و حدیث کردن نعمت اعم از آن است که به فعل باشد یا به قول یا به کتابت و نوشتن، یا به اشاره.

بلکه حدیث کردن با فعل و عمل بهتر از حدیث کردن با گفتار و زبان است، پس اگر خداوند بر بنده‌اش نعمتی از نعمت‌های صوری دنیوی یا اخروی معنوی را داد دوست دارد با زبان یا فعل آن نعمت را ظاهر سازد، پس اگر نعمت خدا را بدون يك امر برتر الهی کتمان کند کفران کرده است. و چون خطاب نسبت به رسول ﷺ و پیروانش عمومیت دارد و امر به حدیث کردن نیز بر حسب اختلاف اشخاص و احوال مختلف می‌شود، زیرا وقتی خطاب به محمد ﷺ باشد باید منظور از امر به حدیث کردن حدیث نمودن ولایت و نبوت و رسالت و قرآن و احکام ولایت و احکام نبوت و رسالت و نزول وحی و ملک بر او و نعمت‌های صوری... همه اینها باشد.

و اگر خطاب به جانشینان پیامبر باشد باز امر باز گو کردن همه آن موارد می‌شود، این فرق که در نبوت و رسالت و قرآن به نحو خلافت و جانشینی است، نه به نحو اصالت و استقلال.

و اگر خطاب به مؤمنین باشد منظور از حدیث کردن، حدیث کردن ولایت است که آنرا، به بیعت خاص قبول کرده‌اند، و حدیث کردن رسالت است که آنرا با بیعت عام قبول کرده‌اند و نیز امر به حدیث کردن احکام رسالت و ولادت باز گو کردن نعمت‌های صوری است.

و اگر خطاب به مسلمین است امر به حدیث کردن رسالت است که با

بیعت عام قبول کرده‌اند و امر به باز گو کردن احکام رسالت و سایر نعمت‌هاست.

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود^۱: وقتی خداوند بر بنده‌اش نعمتی را داد و آن نعمت بر آن بنده ظاهر شد، او حبیب خدا و حدیث کننده به نعمت خدا نامیده می‌شود و اگر خداوند نعمتی را بر بنده‌اش داد و بر او ظاهر نشد او خشم آورنده‌ی خدا و تکذیب کننده‌ی نعمت‌هایش نامیده می‌شود.

از امیر المؤمنین علیه السلام در حدیثی که عاصم بن زیاد را از پوشیدن لباس موئین و خشن و گوشه گیری و ترك مردم منع کرده آمده است^۲: اگر نعمت‌های خدا را با فعل و عمل نمودار سازی نزد خدا محبوبتر است از آنکه با گفته و مقال ظاهر کنی.

و خدای تعالی فرموده: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ مُحَدَّثٌ» و اخبار در اظهار علم و دین و سایر نعمت‌ها در صورتیکه مانعی از اظهار نباشد، بسیار است.

(۹۴) سُورَةُ الْمَنَشْرِخِ

این سوره مشتمل بر هشت آیه است که همه‌ی آن مکی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ (۲) أَلَّذِي
أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳) وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴) فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ
الْعُسْرِ يُسْرًا (۶) فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (۷) وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

آیا دلت را برایت گشاده نداشتیم؟ و بارت را [از دوشت] برنگرفتیم؟ همان
که می‌خواست پشتت را بشکند. و آوازهات را بلند گردانیدیم. بیگمان در جنب
دشواری، آسانی است. آری در جنب دشواری آسانی است. پس چون فراغت یافتی،
[در دعا] بکوش. و به سوی پروردگارت بگرای.

تفسیر

[أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ] چون اوّل این سوره طبق روال و سیاق
سوره‌ی قبلی است، امتداد شمارش نعمت‌های خدای تعالی بر محمد ﷺ
می‌باشد... در بعضی اخبار وارد شده‌است که در نماز یکی بدون دیگری
خوانده نشود^۱، از این رو بعضی از علما فتوی داده‌اند که آن دو يك سوره
هستند و لفظ «شرح» مانند «منع» یعنی باز کرد و قطع نمود، مانند «شرح»
از تشریح و «فتح» و «شرح الشیئی»، یعنی آنرا وسیع تر قرار داد و شرح

صدر، یعنی توسعه و گسترده‌گی سینه به نحوی که از هیچ سازگار و ناسازگار تنگ نشود و شرح صدر محمد ﷺ عبارت از تنگ نشدن سینه‌ی او از جمیع بین کثرت‌ها و وحدت و دعوت خلق و عبادت حق.

روایت شده از نبی ﷺ سؤال شد: یا رسول خدا ﷺ آیا سینه گشوده و وسیع می‌شود؟ فرمود: بلی. گفته شد: یا رسول الله آیا علامتی هم دارد که با آن علامت معلوم شود؟ فرمود: بلی، خود را از دار غرور خالی دیدن و بازگشت به دار خلود و آماده شدن برای مرگ قبل از فرا رسیدن آن.

[وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ] بار سنگین که پشت تو را خم کرده یا سنگینی کرده یا شکسته است و مقصود سنگینی دعوت خلق یا معاشرت با آنانست، یا سنگینی شنیدن وحی و دیدن ملائکه، چه رسول خدا ﷺ در اوّل نزول وحی تب دار می‌شد، و می‌گفت: مرا بیوشاند، چنانچه گذشت. یا مقصود سنگینی اظهار نبوت و اظهار نماز و غیر آن است، یا مقصود سنگینی اذیت کفار و غمهایی است که از آنان بر رسول خدا ﷺ می‌رسید. یا سنگینی اصلاح مسلمین و نگهداشتن‌شان بر دین است.

[الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ] تو خمود بودی و در شعب عمویت مدّتی طولانی پنهان بودی تا خدای تعالی نام تو را بلند آوازه نمود تا آنجا که نام او در طول حیاتش بین عرب و عجم شنیده شد و پس از وفاتش جمیع بلاد و کشورها شنیدند و خداوند ذکر او را آنچنان بالا برد که در اذان اعلام و اذان نماز و اقامه‌ی آن به ذکر خودش مقرون ساخت و کاری کرد که خطّاب و وعّاظ در خطبه‌ها، موعظه‌ها و منبرهایشان را ذکر کنند و نام او را آنچنان بالا برد که هر کس بشنود باید صلوات فرستد و نام او را از نام خودش مشتق نمود.

[وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ] لفظ «فاء» برای سببیت است و معنای آن این است که امورت را بر تو آسان گردانیدیم بعد از آنکه بر تو سخت بود و این آیه بدان جهت بود که ما چنین قرار دادیم که پس از هر سختی دو آسانی باشد، پس این جمله تعلیل جمله‌ی قبل و وعده به رسول خدا ﷺ است که يك آسانی دیگر در راه است. و مقصود از عسر، فقر یا رنج و ناراحتی رسول خدا ﷺ از ایمان نیاوردن قومش و از آزار رساندن مشرکین به او و مؤمنین می‌باشد. یا مقصود تنگ شدن سینه‌ی او از معاشرت با خلق و دعوت‌شان و از راست نمودن کجی و انحراف آنانست.

[فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا] فا برای سببیت است و معنای آن اینکه کارهایت را که صعوبت و دشواری به همراه داشت آسان کردیم به موجب اینکه برای هر دشواری دو تا آسانی قرار دادیم پس در واقع این جمله در مقام تعلیل است بر سابق است که به آسانی دیگری وعده فرموده‌است و مراد از عسر (دشواری) فقر و ناراحتیهای آن حضرت بوده از عدم گرایش قومش و ایذای مشرکین نسبت به آن حضرت و مؤمنین یا آلامی که آن بزرگوار از معاشرت با مردم دلتنگ شده و رنج راست کردن کجی‌های مردم و هدایت و ارشاد آنان در پی داشت.

[إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا] این جمله تکرار جمله‌ی اوّل و تأکید آن است و لذا ادات وصل نیاورد و تکرار کننده اگر معرّف به الف و لام باشد در صورتی که قرینه نباشد عین اوّلی می‌شود و اگر نکره باشد در صورت عدم وجود قرینه بر خلاف غیر اوّل می‌شود و لذا در اخبار وارد شده: هیچ وقت يك سختی بر دو آسانی غالب نمی‌شود.

از نبی ﷺ آمده‌است که او خارج شد در حالی که شاد و مسرور بود

و می‌خندید و می‌گفت: هرگز يك سختی بر دو آسانی غلبه نمی‌کند که: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» نازل شد.

[فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ] لفظ «نصب» از باب «علم»؛ یعنی، خسته کرد، و «عیش ناصب»، یعنی زندگی با سختی و تلاش و کوشش، «نصب» از باب «ضرب»، یعنی بلند کرد و گذاشت و از اضرار است، و «نصب له» از باب «ضرب»، یعنی با او دشمن کرد و ناصبی کسی است که با علی عَلِيٍّ دشمنی کرد، لفظ «ناصبی» مبالغه‌ی در ناصب است؛ یا منسوب به کسی است که برای اولین بار دشمنی با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ابداع نمود، بنابراین معنای آیه این است که هر گاه از ترمیم معاش، زندگی، از دعوت خلق، جهاد با آنها و از آنچه که از امور دینت خدا بر تو واجب کرده فراغت حاصل کردی پس کوشش کن و در طلب وجه خدا و رضایت او خودت را خسته کن.

بعضی گفته‌اند: یعنی هر گاه از عبادتی فارغ شدی به دنبال آن عبادت دیگری را شروع کن و هیچ وقتی از اوقاتت را خالی نگذار که به عبادتی مشغول نباشی.

از امام باقر و صادق عَلَيْهِمَا السَّلَام آمده است: معنای این آیه این است که، هر گاه از نماز واجب فارغ شدی در دعا و نیایش بکوش و به درخواست از وی رغبت نما تا خداوند به تو عطا نماید^۱.

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است که: مقصود دعا کردن بعد از نماز است در حالی که هنوز نشسته‌ای.

بعضی گفته‌اند: وقتی از واجبات فارغ شدی در قیام لیل و شب

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی- اصول کافی- مجمع البیان- نور الثقلین ج ۵ ص ۶۰۵.

زنده داری بکوش^۱.

بعضی گفته‌اند: هر گاه از دنیا فراغت حاصل کردی در عبادت کوشش کن، یا در جهاد نفس خویش بکوش^۲.

برخی گفته‌اند: هر گاه از عبادت فارغ شده برای طلب شفاعت کوشش کن^۳.

بعضی گفته‌اند: هر گاه از مرض شفا پیدا کردی و صحیح و سالم شدی در عبادت کوشش نما^۴.

بعضی گفته‌اند: هر گاه از چیزی که برای تو اهمیّت دارد فارغ شدی در فرار از آتش کوشش نما^۵.

از امام صادق علیه السلام روایت شده‌است: هر گاه از نبوّت فارغ شدی علی علیه السلام را بر جانشینی نصب کن و به پروردگارت مایل باش^۶.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که او می‌فرمود: هر گاه فارغ شدی علم خویش را نصب کن، وصیّ خود را اعلام کن، فضل و برتری او را آشکارا اعلان کن، پس فرمود: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» تا آخر حدیث^۷. حضرت فرمود: این معنا هنگامی بود که خبر رحلت رسول خدا به او اعلام شده بود.

ظاهر این دو خبر این است که لفظ «انصب» با کسره‌ی صاد خوانده شده و استفاده این معنا از قرائت مشهور نیز ممکن است، زیرا ممکن است معنای آیه چنین باشد: آنگاه که از تبلیغ رسالت و تبلیغ جمیع احکام یا از حجّة الوداع فراغت حاصل کردی پس کوشش کن و در خلافت علی علیه السلام خودت را خسته نما.

۱-۷. تفسیر علی بن ابراهیم قمی- اصول کافی- مجمع البیان- نور الثقلین ج ۵ ص ۶۰۵.

در این صورت «انصب» به معنای «أعی» می‌شود، یا به معنای خلیفه و جانشینت را بالا ببر و اعلان کن، یا به معنای خلیفه‌ات را بر آنان بلند کنی، می‌باشد.

زمخشری گفته: از جمله‌ی بدعت‌ها چیزی است که از بعضی رافضی‌ها روایت شده که لفظ «فانصب» با کسره‌ی صاد خوانده شده؛ یعنی، علی عَلِيٍّ را بر خلافت نصب کن.

اگر این استدلال برای رافض صحیح باشد پس ناصبی نیز می‌تواند چنین قرائت کند لفظ «فانصب» را به معنای امر به نصب قرار دهد که همان بغض علی عَلِيٍّ بشود^۱.

من می‌گویم: نه در قرائت مشهور و نه در قرائت شاذ اصلاً «انصب» با کسره‌ی صاد خوانده نشده و در آن در روایت که ما ذکر کردیم دلالتی بر قرائت مذکور وجود ندارد و قول خدای تعالی: «و الی ربّک فارغب» دلالت می‌کند بر آنکه خدای تعالی امر به نصب خلیفه کرده است، چون ظاهر آن دلالت بر مرگ خودش می‌کند و مناسب با مرگ خود تعیین وصی و جانشین و نصب خلیفه برای مردم است تا نظم و نظام مردم متلاشی نشود.

(۹۵) سُورَةُ التِّينِ

این سوره مکی است و بعضی گفته‌اند مدنی است و مشتمل

بر هشت آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ (۱) وَ طُورِ سِينِينَ (۲) وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳)
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴) ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۵)
إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۶)
فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ (۷) أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ (۸)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

سوگند به [سرزمین قدسی] انجیر و زیتون. و سوگند به طور سینا. و سوگند
به این شهر [و حرم] امن. به راستی که انسان را در بهترین قوام آفریده‌ایم. سپس
او را به فرو دین فرود باز گردانیدیم. مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای
شایسته کرده‌اند، که ایشان را پاداشی ناکاسته [بی منت] است. [ای انسان
بی‌ایمان] با این حال چه چیزی تو را به انکار [روز] جزا کشانید؟ آیا خداوند
دورترین داوران است؟

تفسیر

[وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ] تین غذایی است معروف و آن غذا و خورش
است و میوه‌ای است که غذائیت آن زیاد است و فضولات آن اندک و بدون
هسته و پوست است و برای بسیاری از مرض‌ها نافع است و نیز نام کوهی
است در شام و مسجدی نیز در شام به همین نام است و نام کوهی در قطفان
و نام دمشق و مسجد نیز می‌باشد.

و طور سیناء با فتحه «نا» و با مدّ، یا قصر به معنای طور سیناست. و زیتون درخت زیتون یا میوه آن است و منافع آن نیز زیاد، روغن از آن در می آید که خورش است و در کشورهايشان جزو بیشتر خورشها قرار می گیرد و مسجد دمشق یا کوههای شام، شهری در چین و قریه ای در صعید نیز به همین نام است.

و جایز است برای خدای تعالی قسم به هر يك از تین و زیتون، ولی چون قول خدای تعالی: «و طور سینین و هذا البلد الامین» معطوف بر آن دو است پس مناسب بر حسب ظاهر این است که مقصود از آن دو یکی از مکانها باشد؛ بر حسب تأویل مناسب این است که مقصود از «تین» جهت نفس عمّاله‌ی الهیّه است و مقصود از زیتون جهت نفس علامّه باشد، که در عالم صغیر آن دو مسجد هستند.

[و طُورِ سِینینَ] لفظ «سینی» و «سیناء» با مدّ و کسره‌ی سین و فتحه‌ی آن و «سینی» با فتحه‌ی سین و قصر که لفظ «طور» به آن اضافه می شود (در سوره‌ی «مؤمنون» بیان آن گذشت).

[و هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ] مقصود مکه است و امین بودن آنجا بدان جهت است که آنجا محلّ امن قرار داده شده با وضع و قرار داد، یا به محض خواست و مشیّت خدا چه بعضی از کسانی که قصه تعرّض به آنجا را داشتند گرفتار شوند، مانند اصحاب فیل و «طور سینین»، بر حسب تأویل در عالم صغیر اشاره به جهت بالا و علیا از نفس است که هر کس به آنجا صعود کند با پروردگارش مناجات می کند و حضرتش را می بیند. و این بلد امین تا مقام قلب و نواحی آن است.

از امام کاظم علیه السلام آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای

تعالی از شهرها چهار شهر را اختیار کرد و فرمود: «و التین و الزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین» پس «تین» مدینه و «زیتون» بیت المقدس و «طور سینین» کوفه و «هذا البلد الامین» مکه است.

قمی گفته: تین رسول خدا ﷺ و زیتون امیر المؤمنین علیؑ و طور سینین حسن و حسین علیهما السلام و طور سینا علی بن ابی طالب علیهما السلام و هذا البلد الامین ائمه علیهم السلام می‌باشند^۱.

و از امام کاظم علیهما السلام آمده است: تین و زیتون حسن و حسین علیهما السلام و طور سینا علی بن ابی طالب علیهما السلام و هذا البلد الامین، محمد ﷺ می‌باشند^۲.

و این اخبار اشاره به بعض وجوه تأویل است.

[لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِيْ اَحْسَنِ تَقْوِيْمٍ] کلمه تقویم به معنای «قومه» یعنی آن را معتدل قرار داد، و «قومه»، یعنی کجی آنرا از بین برد و بودن انسان در «أحسن تقویم» بر حسب صورت مشهود و محسوس است، زیرا جمیع اجزا و اعضایش مناسب و موافق او قرار داده شده و جمیع مراتب عالی‌ی او نیز مناسب و موافق او قرار داده شده و هرگاه انسان با هر مولودی از نبات و حیوان مقایسه شود اعتدال او بهتر از همه‌ی آنانست.

[ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِيْنَ] لفظ «سافلین» را نکره آورد تا اشاره به این باشد که کفار آن قدر حالشان بد و فجیع است و آنقدر پایین و پست بودنشان ناشناخته است که تعریف و شناساندن آنان ممکن نیست، چه اینان پایین‌تر و پست‌تر از اطفال و دیوانه‌ها هستند، یا آنان را از اهل پست‌ترین درکات جهنم قرار دادیم.

و انسان در اخبار به منافقین امت تفسیر شده که در این صورت استثنای منقطع است و اگر مقصود مطلق انسان باشد که آن موافق‌تر و مناسب‌تر است، استثنا متصل می‌شود و معنای آن چنین می‌شود که این جنس را یعنی جنس انسان را در ضمن جمیع افراد در بهترین تقویم و اعتدال بر حسب صورت و باطن آفریدیم، سپس او را بر حسب صورت و باطن به اسفل سافلین ردّ کردیم، چه او را نازل کردیم تا پایین‌ترین درکات جهنّم جای دادیم.

[إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا] مگر کسانی که با بیعت عام یا خاص ایمان آورده باشند.

[وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] مکرّر بیان این عبارت گذشت (که عمل صالح کردار شایسته حاصل از نیت و لویه است)؛ یعنی، ما آنان را به اسفل سافلین ردّ نمی‌کنیم.

[فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ] به سبب آنکه آنان دارای اجرا دنباله دار و غیر مقطوع یا اجر بدون منت هستند، زیرا مؤمنین همانطور که از اوّل کودکی بر حسب صورت در نمو هستند بر حسب باطن نیز تا آخر عمر در نمو و رشد هستند و زیادی عمر از ایمان آنان چیزی کم نمی‌کند و همانطور که بر حسب باطن در نمو هستند اکثر آنان بر حسب ظاهر تا آخر عمر در ازدیاد شادابی و طراوت می‌باشند.

[فَمَا يُكَذِّبُكَ] کذب بالأمر از باب تفعیل، یعنی آن را انکار کرد و «کذب» یعنی او را حمل بر دروغ کرد و او را دروغگو و کاذب قرار داد و او را کاذب شمرد و معنای آیه این است که چه چیزی تو را وادار می‌کند، یا تو را کاذب قرار می‌دهد، یا کاذب می‌شمرد.

[بَعْدُ] بعد از این دلیل مشهود و محسوس،

[بِالَّذِينَ] به حشر و جزا، یعنی به سبب این دین که تو بر آن هستی،
یا به ولایت علیّ عَلِيٍّ و خطاب مخصوص به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بطور کنایه یا
خطاب عامّ است.

[أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ] خداوند در حکمش بهترین حکم
کنندگان است، یا در اتقان و استحکام آفرینش شدیدترین و بهترین است؛
یعنی، اگر تو به صورت و سیرت انسان نظر افکنی یقین پیدا می‌کنی که
خداوند از نظر حکم بهترین و از نظر صنع متقن‌ترین است. و کسی که
چنین باشد آفریده و ساخته‌اش را که در آن دقایق صنع و آخرین را بکار
برده به نحوی که صاحبان عقل حیران مانده‌اند، مهمل نمی‌گذارد و بدون
غایت آن را باطل نمی‌کند، زیرا پایین‌ترین و کوچکتین صانع اگر عاقل
باد، ساخته‌ای خودش را بدون فایده باطل نمی‌کند.

(۹۶) سُورَةُ الْعَلَقِ

این سوره مکی است و مشتمل بر بیست آیه است و بعضی آن را

نوزده آیه می‌دانند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَقْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) أَقْرَأُ
وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵)
كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْطَعَى (۶) أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْجَى (۷) إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ
الرُّجْعَى (۸) أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (۹) عَبْدًا إِذَا صَلَّى (۱۰) أَرَأَيْتَ
إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ
وَ تَوَلَّى (۱۳) أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (۱۴) كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَه
لِنَسْفَعَا بِالنَّاصِيَةِ (۱۵) نَاصِيَةٍ كَذِبَةٍ خَاطِئَةٍ (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷)
سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸) كَلَّا
لَا تَطِعُهُ وَ أَسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ (۱۹)

ترجمه

به نام خداوند بخشندهی مهربان

بخوان به نام پروردگارت که آفریده‌است. که انسان را از [نطفه و سپس]
خون بسته آفریده‌است. بخوان و پروردگار تو بس گرامی است. همان که با قلم [و
کتابت انسان را] آموزش داد. به انسانی چیزی را که نمی‌دانست، آموخت. چنین
نیست، بیگمان انسان سر به طغیان برآورد. از این که خود را بی‌نیاز [و توانگر]
بیند. همانا بازگشت به سوی پروردگار توست. آیا نگریده‌ای کسی را که باز
می‌دارد. بنده‌ای را که به نماز برخیزد. آیا اندیشیده‌ای که اگر [پیامبر و پیرو او] بر
طریق هدایت باشد. یا امر به پرهیزگاری کند [بر حق است]. آیا اندیشیده‌ای که اگر

انکار پیشه کند و روی برتابد [فقط خود را نابود سازد]. آیا نمی‌داند که همانا خداوند [همه چیز را] می‌بیند؟ حاشا، اگر از آن کار دست بردارد، موی پیشانی او را به سختی بگیریم. موی پیشانی دروغزن خطا پیشه را. پس [مذبوحانه] هم مجلسانش را [به کمک] بخواند. ما نیز آتشبانان دوزخ را فراخوانیم. حاشا، از او پیروی مکن و سجده بر و تقرّب بجوی.

تفسیر

[أَقْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ] در بیشتر اخبار از طریق عامّه و خاصّه وارد شده که این سوره اوّلین سوره‌ای است که بر رسول خدا ﷺ نازل شده است و این سوره در اوّلین روزی بوده که جبرئیل بر رسول خدا ﷺ نازل شده و اوّلین چیزی که نازل شده پنج آیه از اوّل این سوره بوده.

بعضی گفته‌اند: اوّلین سوره‌ای که بر رسول خدا ﷺ نازل شده سوره‌ی مدّثر است، بعضی سوره‌ی «فاتحة الكتاب» را گفته‌اند.

أَمَّا لَفْظُ «بَاء» در «باسم ربّك» برای سببیت یا استعانه است و معنای آیه این است: تو قبل از این خودت می‌خواندی و بعد از آنکه از نفس خودت فانی شده و بعد از فنا باقی گشتی و به سوی خلق بازگردانده شدی مشاهد و بیننده‌ی حقّ در خلق گشتی و فاعل و قائل و قاری به سبب حقّ شدی نه به سبب خودن.

پس مکتوبات و نوشته‌های خدا را در لوح‌های طبایع و مثال و آنچه را که فرشتگان خدا بر تو می‌خوانند و آنچه را که از وسائط حقّ می‌شنوی، بخوان پس از آنکه به خلق برگشتی به نام پروردگارت بخوان نه به نام خودت.

بعضی گفته‌اند: لفظ «باء» زاید است و معنای آیه این است که نام

پروردگارت را بخوان؛ یعنی، اگر قبل از فنا اسمای اشیا را می‌خواندی بعد از بقا شایسته است اسم پروردگارت را بخوانی، چون تو بعد از این جز اسماء خدا را نمی‌بینی و اسمای اشیا را نمی‌بینی.

[الَّذِي خَلَقَ] بعد از رجوع اشیا را جز مخلوق از آن جهت که مخلوق هستند نمی‌بینی و چون قوام مخلوق از آن جهت که مخلوق است به خالق می‌باشد، بلکه مخلوق از آن حیثیت شیئیت و انانیتت جز شیئیت و انانیتت خالق چیزی نیست پس در نظر تو جز اسم الله که خالق است چیزی وجود ندارد و چون ظهور خالقیت خدای تعالی و اتقان صنع او و دقایق حکمت او و خوبی و نیکویی صانع بودن او به وسیله‌ی خلق انسان و سیر از مقام کمالش در خلق او یا در امر او و خلق او به پست‌ترین مواد انسان به طریق سیر معکوس است.

لذا خدای تعالی فرمود: [خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ] لفظ «علق» با حرکت عین و لام به معنای خون به نحو مطلق یا خون سرخ یا خون غلیظ یا خون جامد است و به معنای گل است که به دست چسبیده باشد و همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است.

[أَقْرَأُ] جمله‌ی «خلق الإنسان» بدل از «خلق» است به صورت بدل بعض از کلّ یا به صورت بدل کلّ از کلّ، یا تأکید آن است، یا جمله مستأنف و تفسیر آن است و جواب سؤال مقدرّ می‌باشد، یا مفعول «أقرأ» دوّم است و آن جواب سؤال مقدرّ است، گویی گفته شده: چه بخوانم؟ پس فرمود: بخوان: «خلق الإنسان من علق»

[وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ] که لفظ کریم به معنای سخاوتمند است که بدون عوض و غرض عطا می‌کند و بدون عجز متحمّل می‌شود و بدی بدی کننده را در صورت و

وجه او ظاهر نمی‌سازد و «الأکرام» کسی است که در این وصف به نهایت و آخر رسیده باشد و آن خیر لفظ «رَبِّكَ» یا وصف آن می‌باشد.

[الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ] به انسان خطّ را با قلم آموخت، یا جمیع ما سوی اقلام عالی را، یعنی جمیع آنچه را که احتیاج به آن دارند به صورت تعلیم و جودی یاد داد، یا تعلیم شعوری را به توسط اقلام عالیه انجام داد یا در انسان احساس قلم طبیعی را ایجاد کرد تا آنجا که به توسط او انواع خطوط حاصل گشت، یا در انسان احساس به اقلام عالیه را برانگیخت و انسان احساس کرد که اقلام عالیه علت‌های نخستین‌اند و همین باعث شد که طلب تشبّه به آنان و رسیدن به آنان در وجود خود باشد.

[عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ] این جمله بدل یا تأکید یا مستأنف و جواب سؤال مقدرّ است و مقصود از تعلیم به قلم تعلیم و جودی است و مقصود از تعلیم مالم يعلم، یعنی تعلیم آنچه را که نمی‌داند تعلیم شعوری است؛ یعنی، با تعلیم شعوری آموخت آنچه را که انسان با تعلیم و جودی نمی‌دانست و نمی‌آموخت و ممکن است هر دو معنای عامّ داشته باشد.

[كَلَّا] ردع و منع است و جواب سؤال مقدرّ است، گویی که گفته شده: اگر پروردگار اکرم که به انسان آنچه را که نمی‌دانست، آموخت پس چرا به جمیع انسانها از اوّل عمرشان جمیع آنچه را که نمی‌دانستند نیاموخت تا از اوّل از جهت علم مستغنی و بی‌نیاز باشند، فرمود از این درخواست و از این آرزو خود را نگهدار که:

[إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْطُفَىٰ أَنْ رَأَاهُ أَسْتَغْنَىٰ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلْرُّجَعَىٰ]

انسان سرکشی می‌ورزد چون خود را بی‌نیاز ببیند. البتّه بازگشت تو به سوی پروردگار توست. این گفتار خطاب به محمّد یا به انسان است و

جواب سؤال مقدر است، گویی که رسول خدا ﷺ گفته باشد: پس انسان بعد از طغیان و سرکشی چه کند؟ یا گویی که انسان گفته: ما بعد از طغیان و تمرد چه کنیم؟ فرمود: بازگشت شما به سوی پروردگار خویش است.

[أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى] این آیه درباره‌ی ابوجهل نازل شده، چون او گفته بود: اگر محمد ﷺ را ببینم که صورت به خاک می‌مالد، گردنش را می‌زنم، پس به او گفته شد: رسول خدا ﷺ سجده می‌کند، ابوجهل آمد و تا رسول خدا ﷺ را دید به عقب برگشت در حالی که با دستهایش چیزی را از خود دور می‌کرد و از چیزی پرهیز می‌کرد. درباره‌ی این مطلب از ابوجهل سؤال شد و او در جواب گفت: بین من و محمد ﷺ گودالی از آتش بود که موجب وحشت من بود و بالهایی نیز در آن دیده می‌شد.

[أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ] آیا چه می‌بینی اگر آن نماز گزار، [عَلَى الْهُدَىٰ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ] بر هدایت باشد و به تقوی فرمان دهد؟! «وَأْمَرَ بِالتَّقْوَىٰ» ولكن لفظ «أو» آورد برای اشعار به اینکه هر يك از دو وصف در بدی حال نهی کننده‌ی از نماز کافی است و جواب شرط محذوف است.

[أَرَأَيْتَ] این جمله و جمله‌ی قبلی تکرار و تأکید جمله‌ی اول است، چون مقام جای نکوهش و خشم است و تکرار در این موارد مطلوب. [إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى] متعلق لفظ «كذب» و «تولّى» ممکن است لفظ «الله» یا «رسول» یا «صلوة» باشد.

[أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ] اگر می‌داند که خداوند می‌بیند پس او دو مرتبه مستحق ملامت و عذاب است و اگر این مطلب را نمی‌داند يك بار مستحق ملامت و عذاب است.

[کَلَّا] منع و ردع انسان است از کاری که کرده.

[لَئِنْ لَّمْ يَنْتَه كُنْشَفَعَا بِالنَّاصِيَةِ] «سفعه» یعنی به او سیلی زد و او

را زد، و «سفع الشیئی» یعنی علامت گذاشت و «سفع السّموم وجهه» یعنی سموم اندکی صورت او را سوزانید و «سفع بناصیه» یعنی پیشانی او را گرفت و کشید و ممکن است که سفع در اینجا به هر يك از این معانی باشد؛ یعنی، پیشانی او را می‌گیریم و به سوی آتش می‌کشیم، یا صورت او را سیاه می‌کنیم و اختصاص پیشانی بدان جهت است که پیشانی شریف‌ترین جزء صورت است و ظهور صورت اوّل به وسیله‌ی پیشانی است، یا او را علامت گذاری می‌کنیم، یا او را ذلیل می‌کنیم، یا او را می‌زنیم، در سوره‌ی هود در آیه‌ی «ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها» تحقیق اخذ به پیشانی هر جنبنده گذشت.

[نَاصِيَةٍ كَذِبَةٍ خَاطِئَةٍ] آن پیشانی دروغ زن و خطا پیشه، که

نسبت دروغ و خطا به پیشانی مجاز است.

[فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ] آنگاه از هر کس که او را بخواند و بخواند، یاری

جوید و بعضی گفته‌اند: ابوجهل گفت: مرا تهدید می‌کنی در حالی که من از حیث یار و انصار بیشترم که این آیه نازل شد.

[سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ] لفظ «زبانیه» جمع «زبنيه» مانند «شرذمة» به معنای

سرکش‌های جنّ و انس و شدید آن دو است و به معنی شرط و سرباز نیز آمده‌است، یا «زبانیه» جمع «زبني» با کسره‌ی زاء و نون و تشدید یا به معنای پلیس و سرباز است؛ یعنی، سربازان را فرا می‌خوانیم تا او را بگیرند، پس یار و انصارش را برای دفع عذاب و دفاع در مقابل ما فراخوانید.

[کَلَّا] منع محمّد ﷺ است از شکستن قصه و عزمش در طاعت

پروردگارش. یا خطاب عامّ است و «کَلَّا» ردع هر کسی است که بخواند

پیرو ابوجهل باشد و فریب او را بخورد.

[لَا تُطِعْهُ] در نهی از نماز، یا در تکذیب محمد ﷺ، اطاعت او را

نکن.

[وَأَسْجُدْ] یعنی به نهی او اعتنا نکن و ناراحت نباش نماز بخوان و

در نماز خود سجده کن، و نسبت به پروردگارت ذلیل باش.

[وَأَقْتَرِبْ] با سجده به پروردگارت نزدیک باش، چون نزدیکترین

و بهترین وقت که بنده به پروردگارش نزدیک می‌شود وقتی است که در

حال سجده باشد و سجود در اینجا واجب است.

از ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است^۱: سوره‌هایی که سجده در آنها واجب

است، عبارتند از «الم تنزیل» و «حم السجدة» و «النجم اذا هوی» و

«اقرأ باسم ربك».

و غیر از این چهار مورد سجده در جمیع قرآن مستحب است و

واجب نیست و واجب کردن سجده بر امت در صورتی که خطاب مخصوص

به محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد از جهت تبعیت و پیروی کردن از اوست و واجب نمودن

سجده جهت قرائت امثال این آیه یا استجاب سجده بدان جهت است که

مکرر ذکر کردیم که قاری قرآن شایسته است در حین قرائت از نسبت افعال

به خود فانی باشد و زبان او زبان خدا باشد، نه زبان خودش تا در زمره‌ی

کسانی نباشد که خدای تعالی درباره‌ی آنها فرموده: «یلوون ألسنتهم

بالكتاب لتحسبوه من الكتاب و ما هو من الكتاب» پس اگر زبان

قاری زبان خداست پس باید امر به سجده را از جانب خدا استماع نماید و به

خاطر شنیدن امر به سجده سجده کند تا امتثال امر خدا باشد که از زبان خود

او شنیده شد و زبان او زبان خداست.

(۹۷) سُورَةُ الْقَدْرِ

این سوره مکی است و بعضی آنرا مدنی دانسته‌اند و آن مشتمل بر

شش آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲)
لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنزِيلُ الْمَلَكِ وَالرُّوحُ فِيهَا يَأْذُنُ
رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴) سَلَّمَ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۵)

ترجمه

به نام خداوند بخشندهی مهربان

ما آن [قرآن] را در شب قدر نازل کرده‌ایم. و تو چه دانی شب قدر چیست؟
شب قدر بهتر از هزار ماه [عادی] است. در آن [شب] فرشتگان و جبرئیل به اذن
پروردگارشان برای انجام هر کار فرود آیند. [این شب] تا دمیدن سپیده دم آکنده از
سلامت [و امن و امان] است.

تفسیر

[إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ] ما قرآن را نازل کردیم. لفظ «قرآن» را به طور
صریح ذکر نکرد و آن را به صورت ضمیر و مبهم آورد تا آن را بزرگ نماید
و بزرگ جلوه دهد؛ یعنی، مدّعی شود که قرآن بدون تعیین معین است،
چنانچه نسبت نازل کردن به ضمیر متکلم و تعیین ظرف تفخیم و بزرگ
نمودن آن است و قرآن را خدای تعالی از حیث صورتش [فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ]
در شب قدر نازل فرمود که آن سینه‌ی محمد ﷺ و در شب قدر که آن
نقوش مدادی و الفاظی است که معانی تحت آن پنهان می‌شوند.

«تحقیق شب قدر»

بدان که از مراتب عالم به اعتبار مدّت بقای آن و از مراتب انسان به اعتبار نزول تعبیر به لیالی و شبها می‌شود و به اعتبار صعود، تعبیر به ایّام و روزهای می‌شود.

زیرا صاعد و بالارونده از ظلمات و تاریکی‌های مراتب پایین خارج می‌شود و به سوی انوار مراتب عالی می‌رود و کسی که پایین می‌آید و در قوس نزول قرار دارد از انوار مراتب عالی پایین می‌آید و در ظلمات و تاریکی‌های مراتب نازل داخل می‌شود.

چنانچه به اعتبار عبور سریع کسانی که به آن مراتب رسیده و عبور می‌کنند و عبور کند آهسته تعبیر به ساعات، ایّام، ماهها و سالها می‌شود و نیز به اعتبار اجمال در آن مراتب تعبیر به ساعتها و روزها و به اعتبار تفصیل تعبیر به ماهها و سالها می‌شود و نیز بدان که همه‌ی مراتب عالی شبهایی است دارای قدر و در عالم مثال همه‌ی اشیا اندازه‌گیری می‌شود و روزی‌ها و اجل‌ها و نفع و ضررها همه در آن عالم مقدر می‌شود و آن عالم مثال دارای قدر و اندازه و اهمّیت است و همچنین انسان صغیر و شبهای عالم طبع همه مظاهر همان شبهای عالی است، که آن شبها به منزله‌ی ارواح برای شبهای عالم طبع است و تحصّل و بقای عالم طبع به وسیله‌ی همان شبهای عالی است ولیکن بعضی از شبهای عالم طبع دارای خصوصیتی است که باعث می‌شود لیالی و شبهای عالی ظهور شدیدتری نسبت به دیگر شبها داشته باشند از این‌رو به اختلاف و به طریق ابهام و

شكّ وارد شده که شب قدر شب نیمه‌ی شعبان یا نوزدهم یا بیست و یکم یا بیست و سوّم یا بیست و هفتم یا شب آخر از ماه رمضان است و در روایات غیر از شبهای مذکور نیز آمده است.

و عالم طبع و همچنین عالم شیاطین و جنّ با همه‌ی مراتبشان شب قدر نیستند و این دو عالم (شیاطین و جنّ) دو عالم بنی امیّه است که شب قدر در آن دو نیست و ماههایی که منسوب به بنی امیّه است که شب قدر در آنها نیست کنایه از مراتب همین دو عالم است؛ یعنی، بنی امیّه که از نظر روانی و ساختاری در مرحله شیاطین و جنّ هستند قدری برایشان حاصل نشود و لو هزار ماه حکومت کنند از عالم طبع بیرون شده و به عالم امر داخل نمی‌گردند.

[وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ] آوردن دو استفهام برای تفخیم و بزرگ جلوه دادن شب قدر است و چون بیان حقیقت آن شب ممکن نیست، خدای تعالی فرمود:

[لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ] شب قدر بهتر از هزار شب است که در آن شب قدر نباشد.

در اخبار زیادی از طریق خاصّه آمده است^۱: رسول خدا ﷺ در خواب دید که بنی امیّه بر منبر او بالا می‌روند و مردم را از راه راست به عقب برمی‌گردانند و گمراه می‌کنند، رسول خدا ﷺ ناراحت و اندوهناک شد، پس جبرئیل هبوط کرد و عرض کرد یا رسول الله چه شده که تو را ناراحت و اندوهناک می‌بینم؟

فرمود: یا جبرئیل، من در خواب دیدم که بنی امیّه در همین شب بعد

۱- نور الثقلین ج ۵.

از من بر منبرم بالا می‌روند و مردم را گمراه می‌کنند، پس جبرئیل گفت: سوگند به خدایی که تو را به حقّ به رسالت مبعوث نمود من بر این قضیه مطّلع نشدم، پس به آسمان عروج کرد و درنگ نکرد تا آیه‌ای از قرآن آورد تا رسول خدا ﷺ با آن انس بگیرد و گفت: «أَفْرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَعُونَ» و این آیه را نازل کرد: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» خدای تعالی شب قدر را برای پیامبرش بهتر از یکهزار ماه ملک بنی امیه قرار داده است.

روایت شده‌است که بعضی به رسول خدا ﷺ گفتند: مردی از بنی اسرائیل هزار ماه در راه خدا برگردنش سلاح انداخته و حمل کرده است، رسول خدا ﷺ از این موضوع به شدّت تعجب کرد و آرزو نمود که چنین چیزی در امتّ خودش باشد. پس عرض کرد: پروردگارا! امتّ مرا از نظر عمر کوتاهترین، و از نظر اعمال کمترین قرار دادی، لذا خداوند شب قدر را به رسول خدا ﷺ عطا نمود و فرمود: شب قدر بهتر از هزار ماه است که اسرائیلی سلاح را در راه خدا برداشته است، هم برای تو بهتر است و هم برای امتّ تو بعد از تو تا روز قیامت در هر ماه رمضان^۱.

[تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ] لفظ «تنزّل» یعنی با مهلت نازل شده و رد سوره‌ی بنی اسرائیل بیان روح و اینکه روح اعظم از جمیع ملائکه و او ربّ النوع انسانی است، گذشت.

[فِيهَا بِأذنِ رَبِّهِمْ] در آن شب، به علم پروردگار یا اجازه و اذن او.
[مَنْ كُلِّ أَمْرٍ] به خاطر هر امری که در آن شب مقدر گشته و «من

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی = اصول کافی.

کل امری» با همزه‌ی در آخر آن خوانده شده؛ یعنی، به خاطر هر انسان از جهت خیرش یا شرش و بعضی گفته‌اند، «من کلّ امر» متعلق به «سلامّ هی» می‌باشد و ظاهر این است که متعلق به «تنزل» است و معنای [سَلَمٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ] این است که آن شب سلامت از هر شرّ و آفت است، یا تحیت است به طریق مجاز چنانچه از امام سجّاد عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شده که می‌گوید^۱: «يسلم عليك يا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ملائکتی و روحی سلامی من اوّل ما يهبطون الی مطلع الفجر» و قمی گفته، این تحیتی است که به امام بدان وسیله تحیت گفته می‌شود تا فجر طالع گردد. و در خبر دیگری است که علامت شب قدر این است که باد آن طیب و پاک است و در سرما باد گرم می‌شود و در گرما سرد می‌شود.

و در روایت دیگری است: نه گرم است و نه سرد و خورشید در صبح آن شب طلوع می‌کند که دارای شعاع نیست.

۱- اصول کافی- تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۶۴۲-۶۴۱.

(۹۸) سُورَةُ الْبَيِّنَةِ

این سوره مدنی است و بعضی گفته‌اند مکی است و دارای هشت

آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ
حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً (۲) فِيهَا
كُتِبَ قِيمَةٌ (۳) وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا
جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۴) وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (۵) إِنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ
فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷) جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ
عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

ترجمه

به نام خداوند بخشندهی مهربان

کافران از میان اهل کتاب و مشرکان، دست بردار نبودند، تا آنکه برایشان
حجت هویدا آمد: پیامبری از سوی خداوند که [بر آنان] صحیفه‌های پاک
[آسمانی] می‌خواند. که در آنها نوشته‌های استواری هست. و اهل کتاب تفرقه
پیشه نکردند، مگر بعد از آنکه برایشان حجت هویدا آمد. و جز این فرمان نیافته
بودند که خداوند را بپرستند و پاکدینانه دین خود را برای او خالص دارند، و نماز را
برپا دارند و زکات را پردازند؛ و این دین استوار است. کافران از میان اهل کتاب و

مشرکان در آتش جهنمند که جاودانه درآند؛ اینانند که خود بدترین آفریدگانند. کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، اینانند که خود بهترین آفریدگانند. پاداش آنان در نزد پروردگارشان بهشتهای عدن است که جویباران از فرودست آن جاری است و جاودانه درآند؛ هم خداوند از ایشان خشنود است و هم آنان از او خشنودند؛ این از آن کسی است که از پروردگارش بترسد.

تفسیر

[لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ] یهود و نصاری که آنان معروف به این اسم هستند.

[الْمُشْرِكِينَ] بت پرست‌ها، یا بت پرست‌ها و غیره آنان از اضاف مشرکین و اهل کتاب کافر نامیده شده‌اند، چون آنان دین و راه خدا را پوشانیده‌اند و حق را بر حسب صفاتس پوشانیده‌اند. اگر چه اقرار به توحید نموده باشد.

[مُنْفَكِينَ] پراکنده و متفرق نبودند؛ یعنی، بعضی بر حق و بعضی بر باطل نبودند، بلکه همه‌ی آنان بر باطل اجتماع کرده‌اند، یا منفک از دین خود نشدند، یا منفک از وعده‌ی خویش نبودند، چه وعده داده بودند که هر وقت محمد ﷺ آمد از حق پیروی کنند، یا از اقرار به محمد ﷺ و رسالت او یا از حجج و براهین منفک نبودند.

[حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ] مقصود از بیینه رسول ﷺ یا رسالت او یا معجزات اوست. و مضارع آوردن لفظ «تأتیهم» نسبت به قول خدا «لم یکن» می‌باشد و گرنه در حقیقت ماضی است.

[رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ] بدل از «بیینه» است به صورت بدل کلّ، یا بدل

اشتمال یا لفظ «رسول» خبر مبتدای محذوف، یا مبتدا است که خبر آن محذوف است یا مبتداست که خبر آن قول خدای تعالی [يَتْلُوا] می‌باشد. [صُحُفًا مُّطَهَّرَةً] مقصود از «صحف» الواح عالی و اقلام بلند، یا سینه‌های مستتیر و دل‌های روشن، یا کتاب‌های آسمانی گذشته از کتب انبیای گذشته می‌باشد و همه‌ی اینها از تغییر و تبدیل و ماده و نقایص و انقلابات آن پاك و پاکیزه‌اند و همچنین مطهر از تماس دست اشرار و راه یافتن باطل آنانست.

[فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ] نوشته‌های راست و مستقیم که در آن هیچ گونه کجی نیست، یا راست کننده‌است و راست می‌کند هر کسی را که متصل به آن شود، یا معتدل است که انحرافی در آن نیست، یا کفایت کننده‌است و کفایت می‌کند همه‌ی امور کسانی را که به آن توّسل نماید.

یا مقصود از صحف مطهره قرآن است که در آن جمیع علوم قلبی و قالبی وجود دارد که برای هر کس در آن تدبّر کند و به آن توّسل نماید، کفایت کننده‌است.

[وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ] اهل کتاب در آنچه که سابقاً ذکر شد تفرقه نیافتند.

[إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ] مگر بعد از دینشان، یا اجتماعشان یا از تصدیق محمد ﷺ و پراکنده و متفرّق نشدن مگر بعد از رسول ﷺ بدین گونه که بعضی از آنان تصدیق کردند و بعضی تکذیب نمودند و بعضی بر دینش باقی ماندند و بعضی دینشان را ترك کردند.

[وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ] در حالی که آنان مأمور به چیزی نشدند، جز اینکه خدا را با اخلاص پرستش کنند که

دین مراد است.

[حُنْفَاءَ] «حنیف» یعنی صحیح و میل به اسلام که بر آن ثابت باشد

و بر هر کسی که حجّ کند، یا بر دین ابراهیم باشد.

[وَّ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ] در اوّل سوره‌ی بقره در بیان

اقامه‌ی نماز و دادن زکات، ذکر شد که به اهل کتاب در لسان انبیای خود و

در کتابهایشان جز به توحید عبادت که مستلزم توحید واجب و مبدأ است

امر نشدند و نیز مأمور بودند به اقامه‌ی نماز که آن ستون دین و جلب

کننده‌ی خصلت‌هاست و به ایتای زکات که آن تطهیر از هر پستی و رذیلت

است و تو نیز آنها را جز به همین امور امر نمی‌کنی، پس به آنان چه شده که

در تصدیق و تکذیب تو اختلاف شده؟

[وَذَلِكَ] توحید عبادت و توحید مبدأ و اقامه‌ی نماز و دادن

زکات.

[دِينُ الْقِيَمَةِ] دین کتابهای درست است. بعضی گفته‌اند: لفظ

«قیمه» جمع «قائم» است؛ یعنی، دین قومی است که قائم به امر خدا هستند.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا] آنهایی که کافر شدند به رسول ﷺ یا به کتاب

او، یا به امر خدای تعالی درباره‌ی رسول او، یا به ولایت و این جمله سؤال

مقدّر است از حال اختلاف کننده‌ها.

[مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا

أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ] این جمله عطف بر «علی الذین کفروا» یا

«علی اهل الکتاب» می‌باشد که همگی آنان چه اهل کتاب چه مشرکین

همیشه در دوزخند و آنان بدترین خلقند.

[إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ

الْبَرِيَّةِ جَزَاءُ وَّهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
 خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ] و ایمان آوردندگان
 و شایسته کاران بهتری خلقند که پاداشتیبان بهشت است که در زیر آن
 نهرها جاری است و خدا از آنان راضی و آنان از خدا خشنودند و مقام رضا
 آخر مقامات نفس انسانی است، چنانچه جنت رضوان آخر جنان است.

[ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ] مکرر این مطلب گذشت که خشیت
 حالتی است حاصل از امتزاج و اختلاط خوف و حبّ، و ان محقق نمی شود
 مگر بعد از علم و شناخت کسی که از او خشیت حاصل شده همانطور که
 محبوبیت نسبت به او وجود داشته و لذا خدای تعالی فرمود: «أَتَمَّا يَخْشَى
 اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءِ» یعنی کسی که علم و معرفت به خدا نداشته باشد از
 او نمی ترسد، چون محبت برای او حاصل نمی شود.

(۹۹) سُورَةُ الزَّلْزَلَةِ

این سوره مشتمل بر نه آیه و مدنی است و بعضی گفته‌اند: مکی

است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱) وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲)
وَقَالَ الْأِنْسَانُ مَا لَهَا (۳) يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴) بِأَنَّ رَبَّكَ
أَوْحَىٰ لَهَا (۵) يَوْمَئِذٍ يُصْدِرُ النَّاسَ أَشْتَاتًا لَّيْرَوًّا أَعْمَلَهُمْ (۶)
فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا
يَرَهُ (۸)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

آنکه که زمین به زلزله [ی واپسین] اش لرزانده شود. و زمین بارهایش را بیرون ریزد. و انسان گوید آن را چه می‌شود؟ در چنین روز رازهایشان را بازگوید. از آنکه پروردگارش به او الهام فرستاده است. در چنین روز انسانها گروه گروه بازگردند تا [نتیجه و حاصل] کارهایشان را به آنان بنمایانند. پس هر کس همسنگ ذره‌ای عمل خیر انجام داده باشد، [پاداش] آن را می‌بیند. و هر کس همسنگ ذره‌ای عمل ناشایست انجام داده باشد، [کیفر] آن را می‌بیند.

تفسیر

[إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا] زلزله معهود و آن زلزله قیامت صغری با کبری، یا زلزالی که مناسب حال قیامت باشد. و آن زلزله‌ای است که محیط به قیامت است و آن زلزله‌ی عام است

که جز در قیامت محقق نمی‌شود، چون هنگام احتضار زمین بدن متزلزل شده، زلزله‌ی عظیمی ایجاد می‌شود.

[وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا] اثقال و سنگینی‌های زمین عبارت از قوا و ارواح و قوا و استعدادهایی است که در زمین عالم کبیر یا در بدن‌ها مکمون و پنهان، چون زمین بدن هنگام مرگ، جمیع آنچه که در آن هست از فعلیات موجود و استعدادهای نهان را خارج می‌سازد و در این هنگام جمیع مکمونات و پنهانی‌ها در عالم کبیر ظاهر می‌شود.

[وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا] انسانی که در زلزال واقع شده، یا ناظر به زلزال است در حالی که تعجب از زلزال می‌کند، می‌گوید:

[يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا] چه شده؟! از امام باقر علیه السلام روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من انسان هستم و زمین اخبارش را به من بازگو می‌کند^۱.

از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: آیا می‌دانید اخبار زمین چیست؟ گفتند: خدا و رسولش اعلم است، فرمود: اخبار زمین این است که درباره اعمال هر مرد و زن در روی زمین گواهی می‌دهد، زمین می‌گوید: چنین و چنان عمل کرده. پس این است اخبار زمین^۲.

[بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا] پروردگارت به زمین وحی می‌کند، به صورت وحی الهام، یا وحی توسط ملائکه [يَوْمَئِذٍ] در روز قیامت صغری.

[يَصْدُرُ النَّاسُ] قوا و مدارك انسانی در عالم صغیر از مراقد و محل‌های خودش بیرون می‌آیند، یا در روز قیامت کبری افراد مردم از

قبرهایشان و جاهایشان بیرون می‌آیند.

[أَشْتَاتًا] پراکنده و متفرّق در صفوف متعدّد بر حسب مراتب و

درجاتشان در سعادت و شقاوت، نمودار می‌شوند.

[لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ] تا کردارهایشان را بنگرند لفظ «لِيُرَوْا» با

فتحه‌ی یاء و ضمه‌ی آن خوانده شده و مکرّر گذشت که عمل‌کننده از عمل

خویش فعلیتی حاصل می‌کند و عامل بعد از مرگ عمل خود را به صورت

مناسب عمل و عمل‌کننده می‌بیند و صورت دیگری می‌بیند که موافق آن

صورت در آخرت است، پس هم خود اعمال را می‌بیند و عم صورت‌های

مناسب آن را که از آن صورت‌ها به جزای اعمال تعبیر می‌شود.

[فَمَنْ يَعْمَلْ] هر کس از مؤمنین عمل نماید.

[مِثْقَالَ ذَرَّةٍ] به مقدار يك ذره [خَيْرًا يَرَهُ] از نظر مؤمنین هیچ

چیز اندك از اعمالشان غایب نمی‌شود و صورت اعمال و جزای آنها را

می‌بیند و امّا مؤمن بد و شرور عمل خیر او یا محو می‌شود، یا بخشیده

می‌شود، با تبدیل می‌گردد و در نتیجه آن را نمی‌بیند، یا معنا آن این است

که هر کس از مؤمن و کافر مثقال ذره‌ای خیر عمل کند آن را می‌بیند، با این

تفاوت که مؤمن آنرا در میزان خودش می‌بیند و کافر در میزان مؤمن

می‌بیند و بر حسرتش افزوده می‌شود.

[وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ] و اگر کافر عمل بد کند آن را

می‌بیند، چون خوبی‌های کافر از بین می‌رود و گفته شد که مؤمن عمل بد

خویش را نمی‌بیند، یا مقصود این است که کافر و مؤمن هر دو عمل بد

خویش را می‌بینند، ولی مؤمن عمل بدش را در میزان کافر می‌بیند.

(۱۰۰) سُورَةُ الْعَادِيَاتِ

یازده آیه است که در مدینه نازل شده و بعضی گفته‌اند مکی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ الْعَدِيَّتِ ضَبْحًا (۱) فَأْمُورِيَّتِ قَدْحًا (۲) فَأَلْمُغِيرَاتِ
ضُبْحًا (۳) فَأَثْرُنَ بِهِ نَقْعًا (۴) فَوَسْطَنَ بِهِ جَمْعًا (۵) إِنَّ الْأَنْسَانَ
لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ (۷) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ
لَشَدِيدٌ (۸) أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (۹) وَ حُصِّلَ مَا فِي
الْصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ (۱۱)

ترجمه

به نام خداوند بخشندهی مهربان

سوگند به اسبان تیزتک [جهادی] که نفس نفس می‌زنند. و سوگند به
اخگرانگیزان [از برخورد سُمها]. و سوگند به تکاوران بامدادی. که در آنجا گرد
برانگیزند. و با همدیگر به میانه‌ی آن [معرکه] در آیند. که انسان در برابر
پروردگارش ناسپاس است. و او بر این امر گواه است. و او [انسان] از مالدوستی
بخیل است. آیا نمی‌داند که چون آنچه در گورهاست زیر و زبر شود. و راز دلها
آشکار گردانیده شود. بیگمان پروردگارشان در چنین روز از حال آنان آگاه است.

تفسیر

[وَ الْعَدِيَّتِ ضَبْحًا] خدای تعالی سوگند یاد کرده بر اسبانی که
در جهاد نفسشان به شماره افتاده است و «ضبح» صدای نفسهای اسبان
است و آن مفعول مطلق برای «عادیات» است، زیرا دویدن اسبها مسلزم و
به شماره افتادن نفس‌هاست، یا مفعول مطلق محذوف خودش است، یا حال

به بعضی «ضابحات» است.

[فَالْمُورِيَّتِ قَدْحًا] وری الزند یعنی آتش آن بیرون آمد، و اوریت الزند یعنی آتش سنگ را بیرون آوردم، و قدح بالزند یعنی خواست آتش سنگ را بیرون بیاورد و خارج شدن آتش از برهم خوردن سمّ اسبان با سنگ را به موریات و قدح تعبیر کرده است.

[فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا] هنگام صبح و آغاز، یعنی در راه رفتن عجله کرد و أغار على القوم غراة و إغارة و أغار القری، یعنی دویدن اسب در غارت شدید شد.

[فَأَثَرَنَ بِهِ نَقْعًا فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا] که بر اثر آن دویدنهای شبیخون بامدادی غبار برانگیختند و دشمنان را در میانه گرفتند.

[إِنَّ الْأَنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ] لفظ «کنود» یعنی کافر شدن به نعمت‌ها و به معنای کافر و ملامت کننده‌ی پروردگارش، بخیل، گناه کننده، کسی که تنها خودش می‌خورد و دیگران را منع می‌کند و بنده‌اش را می‌زند و مقصود از انسان مطلق انسان است.

زیرا این آیه در غزوه‌ی علی عَلِيٍّ با اهل وادی یابس (صحرای خشک) نازل شده است.

ایشان دوازده هزار نفر بودند که آماده شدند و عهد و پیمان بستند که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی بن ابی طالب را بکشند، پس نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابابکر را به سوی آنان فرستاد، وقتی ابوبکر نزد آنان رسید و زیادی عدّه‌ی آنان را دید ترسید و اصحابش را نیز ترسانید.

نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برگشت، پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: با گفته‌ی من مخالفت کردی نافرمانی خدا و نافرمانی مرا نمودی، سپس عمر را به

سوی آنان فرستاد او نیز همان را کرد که رفیقش کرده بود، سپس علی علیه السلام را به سوی آنان فرستاد و خبر داد که خداوند با دست او فتح و پیروزی نصیب می‌کند.

علی علیه السلام با چهار هزار نفر از مهاجرین و انصار به سوی آنان حرکت کرد و از راهی غیر از آن راهی که دو نفر قبلی رفته بودند رفت، چون آن دو نفر خیلی یواش و با ملایمت راه می‌رفتند و علی علیه السلام چنان می‌رفت که قوم را خسته کرد تا به جایی رسید که مسلمانان آنان را دیدند، وقتی اهل وادی یابس شنیدند علی علیه السلام آمده، برای جنگ بیرون آمدند در آن وقت مردی سلاح به دست آمد و علی علیه السلام با تعدادی از افرادش خارج شد، پس اهل وادی گفتند: شما چه کسانی هستید؟ و از کجا آمده‌اید؟

علی علیه السلام فرمود: من علی بن ابی طالب هستم آمدیم اسلام را بر شما عرضه کنیم اگر قبول کردید که هیچ و گرنه با شما جنگ می‌کنیم.

گفتند: ما تو و اصحابت را می‌کشیم، و عده‌ی بین ما و تو ظهر فردا، آنان رفتند و علی علیه السلام نیز برگشت، وقتی شب شد و تاریکی همه جا را گرفت علی علیه السلام به یارانش دستور داد که به چهارپایانشان خوبی کنند و برسند وقتی صبح شد در هوای نیمه تاریک نماز خواند، سپس با یارانش بر اهل وادی شبیخون زد و آنان غافلگیر شدند و ندانستند، تا اینکه سواران بر آنان تاختند، آنان حتی دوست و دشمن را تشخیص نمی‌دادند.

آن حضرت جنگجویان آنها را کشت و خاندانشان را اسیر کرد و اموالشان را مباح نمود و شهرشان را خراب کرده و با اسیران و اموال بازگشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از رسیدن علی علیه السلام بر منبر رفت و مردم را از

فتح و پیروزی مسلمین با خبر ساخت و به آنان اعلام نمود که از مسلمانان جز دو مرد از دست نرفته است و سپس از منبر پایین آمده و با جمیع اهل مدینه به استقبال علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رفت تا آنکه او را در سه میلی مدینه ملاقات نمود، وقتی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دید که به استقبال او می‌آید از اسبش پایین آمده و نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز از اسب پایین آمده و دست علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را گرفت و بین دو چشمش را بوسید^۱.

و از جعفر بن محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است: مسلمانها هرگز آن مقدار غنیمت نیاورده بودند مگر از خیبر، که آن جنگ نیز همانند خیبر بود، پس خدای تعالی در آن روز این سوره را نازل فرمود^۲.

[وَأِنَّهُ وَعَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ] که البته انسان شهادت می‌دهد و می‌داند که کفران نعمت می‌کند، یا خداوند شاهد است بر اینکه انسان کفران نعمت می‌کند.

[وَأِنَّهُ وَلِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ] شدید، یعنی بخیل یا قوی. و مقصود از خیر مال یا حیات، یا هر چیزی است که ملایم و سازگار با انسان باشد؛ یعنی، و او دوستدار بر جمع مال و نگهداشت آن است.

[أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ] آیا نمی‌داند آنگاه که برانگیخته شوند؟! [مَا فِي الْقُبُورِ] از گور خاکی از مرده‌ها، و گور بدن‌ها از قوا و فعلیّت‌ها و قوا و استعدادهای نهانی.

[وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ] که نیّت‌ها، اراده‌ها، خیال‌ها و اعتقادهای قلبی را آشکار می‌سازد.

۱- امالی- شیخ الطائفه- تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

۲- نور الثقلین ج ۵.

[إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ^۱] این جمله مفعول «يعلم» است که عامل از آن معلق شده؛ یعنی، شایسته است که این مطلب را بدانند و در نتیجه از مخالفت با گفتار رسول خدا ﷺ خودداری و امتناع نماید و ضمیر لفظ «بههم» به انسان برمی‌گردد.

زیرا انسان یا در معنا جنس است، یا به «ما فی القبور» برمی‌گردد و تعبیر به لفظ «ما» بدان جهت است که آنچه که در قبرهاست، مادام که در قبرها باشد در حکم غیرقابل است و آنگاه که برانگیخته شوند و از گور بیرون بیایند در حکم صاحب شعور و عقل می‌شوند.

(۱۰۱) سُورَةُ الْقَارِعَةِ

این سوره مکی است و مشتمل بر یازده آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْقَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَمَا أَذْرُكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳) يَوْمَ يَكُونُ
النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴) وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵)
فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷) وَأَمَّا
مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹) وَمَا أَذْرُكَ مَا هِيَةٌ (۱۰) نَارٌ
حَامِيَةٌ (۱۱)

ترجمه

به نام خداوند بخشندهی مهربان

در هم کوب. در هم کوب چیست؟ و تو چه می‌دانی که در هم کوب چیست؟
روزی که مردم مانند پروانه‌های پراکنده باشند. و کوهها مانند پشمهای رنگین زده
باشند. در آن حال هر کس کفه‌ها [ی اعمال خیر]ش سنگین باشد، او در زندگانی
پسندیده‌است. و اما کسی که کفه‌ها [ی اعمال خیر]ش سبک باشد، بازگشتگاه او
دوزخ است. و تو چه می‌دانی آن چیست؟ آتشی است [بس] سوزان.

تفسیر

[الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ وَمَا أَذْرُكَ مَا الْقَارِعَةُ] گذاشتن اسم ظاهر

به جای ضمیر (چون القارعه ذکر شده دیگر تکرار آن به طور معمول لزومی ندارد و
باید ضمیر «ها» به جای آن بیاید، مگر تأکید باشد) و تکرار استفهام لفظ ما سه بار
آمده‌است و نفی دانستن محمد ﷺ (ما ادريك یعنی تو چه می‌دانی) یا دانستن هر
کسی که در او شأن دانستن است بزرگ دانستن و با وحشت نشان دادن قارعه است و

مقصود از قارعه یا قیامت است که آن هر کسی را که در دنیا اناثیت داشته باشد با آنچه که در آن موجود است از واهمه‌ها و منزل‌های هولناک همه را می‌کوبد یا مقصود مصیبتی است که در قیامت واقع می‌شود.

[يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ] مردم در آن روز مانند ملخ پراکنده شوند، به علت اینکه ملخ خود را به چراغ می‌زند و حرکت و پردازش دارای نظم و نظام نیست.

مردم را در قیامت تشبیه به ملخ کرد، چون تحیّر و سرگردانی آنان زیاد و حرکاتشان نامنظم است، چنانکه (در آیه ۷ سوره فتح) می‌فرماید: «كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ» و لفظ «یوم» منصوب بسبب «قارعة» است، یا منصوب به «أغنی» یا به «یکون» که هر دو محذوف می‌باشند.

[وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ] لفظ «عهن» به معنای پشم، یا پشم رنگ شده‌است و «منفوش» یعنی منتشر و پراکنده؛ یعنی کوهها مانند پشم رنگ شده‌ی زده شده‌است.

[فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ وَفَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ] هر که کردارش را وزنی است او را خشنودی است، چه راضی یعنی صاحب رضا، یا وصف به جای متعلق است؛ یعنی، زندگی که صاحبش به آن راضی است.

[وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ] لفظ «أم» در اینجا به معنای مسکن یا خادم است، یا معنای آن این است که سبک و زنان با سرش در آتش سرنگون می‌شوند ولیکن معنای اوّل بهتر است تا ظاهر آن موافق تفسیر آیه بعد باشد که می‌فرماید: [وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ نَارٍ حَامِيَةٌ] و چگونه چستی آن را تصوّر می‌کنی در حالی که آن آتشی است که حرارت آن شدید و گدازنده‌است.

(۱۰۲) سُورَةُ التَّكْوِيْنِ

این سوره مدنی است و بعضی گفته‌اند مکی است و مشتمل بر

هشت آیه است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

أَلْهٰنِكُمْ التَّكْوِيْنُ (۱) حَتّٰی زُرْتُمْ الْمَقَابِرَ (۲) كَلَّا سَوْفَ
تَعْلَمُوْنَ (۳) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ (۴) كَلَّا لَوْ تَعْلَمُوْنَ عِلْمَ الْيَقِيْنِ (۵)
لَتَرُوْنَ الْجَحِيْمَ (۶) ثُمَّ لَتَرُوْنَهَا عِيْنَ الْيَقِيْنِ (۷) ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ
يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيْمِ (۸)

ترجمه به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

فزون‌طلبی شمارا بازی داد. تا آنکه با گورها رودر رو شدید. حاشا، زودا که بدانید. باز حاشا، زودا که بدانید. حاشا اگر به علم‌الیقین بدانید [به خود آسید]. بی‌شبهه دوزخ را ببینید. سپس آن را به عین‌الیقین بنگرید. سپس در چنین روز از شما درباره‌ی نعمتها [ی کفران شده‌ی دنیا] بازخواست شود.

تفسیر

[أَلْهٰنِكُمْ التَّكْوِيْنُ «تکاور» یعنی فخر کردن و غلبه کردن بر یکدیگر به کثرت مال و اولاد، یا به کثرت عشایر و قبایل، یا همّت ورزیدن به تکثیر اموال و اولاد و به همه‌ی این معانی در اخبار اشاره شده‌است.
[حَتّٰی زُرْتُمْ الْمَقَابِرَ] تفاخر به زنده‌ها شمارا قانع نکرد تا مردگان را نیز به شمارش آوردید، در حالی که عبرت گرفتن از مرده‌ها بهتر از افتخار به آنان بود، یا تفاخر و طلب‌زیادی شمارا مشغول کرد تا مرید و به

قبرها داخل شدید.

و به هر يك از این معانی در اخبار اشاره شده است.

[كَلَّا] منع از تکاثر است؛ یعنی از این کار خودداری کنید.

[سَوْفَ تَعْلَمُونَ] بزودی می‌دانید که مشغول شدن به تکاثر و

غفلت از آخرت سبب دخول در آتش است، بلکه آن عین دخول در آتش

است و لکن چون مدارك شما بی‌حس و چشمان شما را در دنیا پرده گرفته

دیگر درد آن را احساس نمی‌کنید و آتش و انواع عذاب آن را نمی‌بینید. یا

معنای آیه این است که به زودی شما از اهل علم می‌شوید و آنگاه که عالم

شدید جهنم را می‌بینید و در آن صورت دیگر علم شما فایده‌ای نمی‌بخشد.

[ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ] تاکید جمله‌ی اوّل است و آوردن «ثم»

برای مبالغه در تأکید است. یا جمله‌ی اوّل در قیامت صغری و جمله‌ی دوّم

در قیامت کبری است.

[كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ] ای کاش در دنیا

جهنم را می‌دیدید، همانطور که در آخرت می‌نگرید،... مکرّر این مطلب

گذشته که چون علوم نفوس غیر از معلومات است و انفکاک معلوم از علم

جایز است هر گاه نفوس از سرای علم پشت کند به گمان افتد، لذا در کتاب و

اخبار به آن ظنون نامیده می‌شود، حال اگر به علم رو کند ظنون و گمان

هایش معلوم می‌شود، بلکه از علوم نیز شریفتر می‌گردد.

و به یقین می‌رسد.

مراتب سه گانه یقین

۱- علم الیقین و آن ادراک شیئی است با صورتی که در نفس حاصل

است به وسیله‌ی دیدن و شهود آثار آن شیئی، یا یافتن آن شیئی در وجود

خودش.

۲- عین الیقین و آن مشاهده کردن عین آن چیز است.

۳- حقّ الیقین و آن محقق شدن به آن شیئی است.

و معنای آیه این است: اگر شما در دنیا علم یقین داشتید منجر می‌شد که در دنیا جهنّم را ببیند، زیرا گمان شما را به علم و علم به رزیت و رزیت به معاینه و معاینه به تحقق می‌رساند.

و تفصیل تمام و کامل مراتب ظنّ و علم و یقین گذشت و نیز در سوره‌ی بقره در ضمن قول خدای تعالی: «و لبئس ماشرُوا به أنفُسهم لو کانوا یعلمون» فرق بین علم اخروی و علم دنیوی گذشت.

[ثُمَّ لَتَرُوْنَهَا عَيْنَ الْيَقِيْنِ] بدان که رؤیت دارای مراتبی است، اوّلین مرتبه‌اش مشاهده با تمام درجات آن است، مانند آنکه از دور چیزی را ببیند و جمیع مشخصات و دقایق شخص و صورت آن را تمیز ندهد. و مرتبه‌ی دوّم معاینه است؛ مثل آنکه چیزی را با جمیع مشخصات و دقایق وجودش ببیند و مرتبه‌ی سوّم متحقق شدن به آن چیزی است که می‌بیند با همه‌ی درجات آن.

[ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ] آوردن به لفظ «ثمّ» برای اشاره به این است که این سؤال پس از آن می‌شود که می‌فهمند به چیزهایی مشغول شده‌اند که هیچ فایده‌ای نداشته است. و ممکن است لفظ «ثمّ» جهت ترتیب در اخبار باشد.

«در حقیقت نعمت»

[يَوْمَ مَئِدٍ عَنِ النَّعِيْمِ] در اخبار بسیاری آمده‌است: از جمله‌ی نعمت‌هایی که در قیامت از آن سؤال می‌شود چیزهایی است که با قوای

حیوانی و لذت‌های دنیوی سازگاری دارد، مانند طعام، لباس، خرما و آب خنک و در اخبار دیگری از اینکه سوال از موارد فوق باشد انکار شده و در آن اخبار آمده است که سوال و منت گذاشتن در مورد نعمت صفت آدم نادان و پست است و خداوند خود از این کار نهی کرده است و خدای تعالی متّصف به صفتی نمی‌شود که آن را برای بندگانش راضی نمی‌شود.

بلکه نعمتی که از آن سوال می‌شود عبارت از محمد ﷺ و علی ائمه است، یا دوستی ما اهل بیت، یا ولایت ما اهل بیت چنانکه در اخبار آمده است.

و تحقیق در این مقام و جمع بین اخبار این است که نعمت چنانچه مکرّر گذشته است جز ولایت و هر چیزی که متّصل به ولایت باشد چیزی نیست، اعم از آنکه از ملایمت و سازگارهای حیوانی باشد، یا از موزیات و آزار دهنده‌های قوای حیوانی.

و به عبارت دیگر: اعم از آنکه از نعمت‌های دنیوی شمرده شود یا از نعمت‌های دنیوی، همین اندازه که به ولایت ارتباط و بستگی دارد نعمت حساب می‌شود و هر چیزی که از ولایت منقطع شود اگر چه به صورت نعمت باشد، نکبت به حساب می‌آید و هر کس که متّصل به ولایت باشد مهمان خدای تعالی می‌شود و تمام نعمت‌های صوری و معنوی برای او مباح می‌گردد و مأمور به تصرّف در آنها می‌شود و منطوق قول خدای تعالی: یا ایّها الذین آمنوا کلوا من طیّبات ما رزقناکم» دلالت بر این معنا دارد و خدای تعالی از هیچ یک از نعمت‌ها سوال نمی‌کند و اگر هم سؤال کند همانند سوال از مهمان می‌شود اما و اینکه او چگونه خورده؟ و چه مقدار خورده؟ و چرا به مقداری که خورده برای من کار نکرده است؟

اینگونه سئوالها از بشر قبیح است تا چه رسد به خالق بشر و کسی که از ولایت منقطع شده جمیع نعمت‌های صوری‌اش در دست او غصبی است. و حاکم و مالک حق دارند از تصرفات غاصب در چیز غصب شده سؤال کنند و چنین سئوالی قبیح نیست و چون خطاب در این آیه برای کسانی است که محجوب و منقطع از ولایت هستند لذا مقصود از نعیم ولایت و سپس جمیع سازگارها و ملایمات حیوانی و انسانی است و سؤال از ادای شکر آنها و صرف آنها در مصرف واقعی است.

و ممکن است معنای آیه این باشد: آنگاه که حجاب خیال و وهم از چشمان شما برداشته شد و به دار علم رسیدید و جهنم و دردهای آن و بهشت و لذات آن را مشاهده کردید و معاینه نمودید که نعمت‌های صوری سبب دخول جهنم شده و یقین کردید که نعمت‌های صوری در حقیقت نکتبت و نکبت بوده و نعمت همان ولایت و لوازم آن بوده که عبارت از بهشت و نعمت‌های آن است.

آنگاه است که مورد سؤال قرار می‌گیرد، آیا آن لذت‌های حیوانی که شما داشتید نعمت بوده، یا آنچه که مؤمنین داشتند؟ این سؤال جهت سرزنش شماست.

یا معنای آیه این است که شما وقتی به مقام معاینه رسیدید از شما درباره مقام حقّ الیقین سؤال می‌شود که آن چیست؟ چون با معاینه ذوق و حقیقت رامی‌یابند و سؤال و جواب از آن برای شما جایز می‌شود.

آنچه که از رسول خدا ﷺ روایت شده مؤید جمع بن اخبار است که ما انجام دادیم.

از رسول خدا ﷺ آمده است^۱: در باره‌ی هر نعمتی از صاحبش سؤال می‌شود مگر آن نعمت که در جهاد یا در حج باشد، چه سالك الی الله که ولایت را قبول کرده باشد همیشه در جهاد و حج است، چه این مطلب را احساس کند و بفهمد یا نفهمد.

و همچنین روایت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نیز مؤید جمع ماست که فرمود^۲: هر کس نام خدا را بر طعام ذکر کند از آن نعمت مورد سؤال قرار نمی‌گیرد. زیرا کسی که اسم خدا را ذکر کند نمی‌تواند حقیقت نام خدا را ذکر کند مگر از ناحیه‌ی ولایت بایبعت خاص و لوی در غیر این صورت او ذاکر به مضمون است نه واقعی.

کسی که دارای شیخ و استاد و مرشد نباشد شیطان برگردن او متمکن است و بر او شیطان مسلط و متمکن است و تمام اقوال و افعال و احوالش با تصرف شیطان صورت می‌گیرد.

پس آنگاه که می‌گوید: بسم الله شیطان در او تصرف می‌کند و لفظ را از معنایش خالی می‌سازد و خودش را به جای الله قرار می‌دهد و در حقیقت بسم الله بسم الشیطان می‌شود.

چنانچه تحقیق این مطلب در اوّل فاتحة الكتاب گذشت و سوره‌ای که می‌آید این جمع را تأیید می‌کند زیرا سؤال از نعمت که خداوند بر بندگانش نعمت داده، به وجهی خسران و زیان است.

۱- من لایحضره الفقیه و نور الثقلین ج ۵ ص ۶۶۵.

۲- امالی الصدوق و نور الثقلین ج ۵ ص ۶۶۵.

(۱۰۳) سُورَةُ الْعَصْرِ

این سوره مکی است و دارای سه آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲) إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ (۳)

ترجمه به نام خداوند بخشندهی مهربان

سوگند به روزگار. که بیگمان انسان در زیانکاری است. مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و همدیگر را به شکیبایی سفارش کرده‌اند.

تفسیر

[وَالْعَصْرِ] مقصود از عصر وقت نماز عصر است که خدای تعالی به آن قسم یاد کرده است همانطور که به ظهر قسم خورده، یا مقصود از آن، مطلق دهر است، یا عصر نبی ﷺ است.

بنابر اینکه لام برای تعریف عهد باشد، یا صلوة عصر مقصود است، یا مراد ملکوت وجود است، چون بعد از آن آفتاب حقیقت در عالم طبع پنهان می‌شود و نماز عصر با مثال صعودی و بلندش فشردهی عالم طبع است، همانطور که با مثال هبوطی و پایین‌اش فشردهی جبروت است، یا مقصود از عصر مطلق عالم طبع است، چه آن فشردهی ملکوت است.

[إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ] لفظ «خُسْر» مانند «فَرَح» و «ضَرْب» یعنی گم شد و «خُسْر» با يك ضمه و دو ضمه مصدر آن است «خسر» یعنی در تجارتش از

سرمایه‌اش کم آورد و انسان مادام که به بیعت خاص و لوی ایمان نیاورده بر راه صحیح و راست نیست.

زیرا راه علی عَلِيٍّ و ولایت اوست و چنین شخصی هنوز در قلبش باز نشده و تا چندی که در قلبش با ولایت تکلیفی که ریسمانی از مردم است باز نشده باشد هر کاری که انجام دهد فعلیتی برای او حاصل می‌شود که در جهت نفس اوست.

یعنی، جهت سفلی و پایین و هر فعلیتی که برای نفس از جهت سفلی و پایین آن حاصل شود انسانیت او که همان ولایت تکوینی و ریسمان از جانب خداست، تحت همان فعلیت سفلی پنهان می‌شود و انسانیت او کالای اوست و مخفی شدن آن زیان و خسران کالا است و انسان هیچ لحظه‌ای خالی از فعل و فعلیت نیست، پس جمیع افراد انسان به طور دایمی در زیان هستند.

[إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا] مگر کسانی که با بیعت عام، ایمان آورده‌اند.
[وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] و با بیعت خاص شایسته کردار شدند، یا معنای آیه چنین است: مگر کسانی که با بیعت خاص ایمان آوردند و با وفا به شروط بیعت عمل صالح انجام دادند.

[وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ] توأصی و سفارش به یکدیگر اعم از آن است که به گفتار باشد یا به حال یا به فعل یا به دعا و التماس از خدا در حضور یا در حال غیبت.

چون در سوره‌ی بقره در ضمن قول خدای تعالی: «أولئك يدعون إلى النار والله يدعوا إلى الجنة» گذشت این مطلب که مؤمن با وجودش به بهشت دعوت می‌کند اگر چه از حیث گفتار دعوت نباشد.

و مقصود از حقّ، ولایت است زیرا ولایت با حقیقت، حقیقت حقّ است. و اگر مقصود از حق، حق مطلق هم باشد باز مقصود از آن ولایت است، زیرا ظهور حقّ مطلق نمی‌شود مگر به وسیله‌ی حقّ مضاف که همان ولایت است و هر امر ثابت و هر امر غیر باطل به وسیله‌ی اراده ولایت اراده می‌شود که همه‌ی اینها از شعبه‌های ولایت است.

[و تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ] و به یکدیگر بر حق سفارش کنند، یا بر مطلق صبر که جمیع انواع صبر که امّهات آنها سه است:

۱- صبر بر مصایب.

۲- صبر از معاصی.

۳- صبر بر طاعت که هر سه به صبر بر حقّ برمی‌گردد، چون منظور از صبر بر مصائب این است که هنگام مصیبت بی‌تابی نکند، چون بی‌تابی نمی‌شود مگر با غفلت از ولایت و منظور از صبر از معاصی خارج نشدن نفس از فرمانبری عقل در ادامه‌ی حق است و خروج از انقیاد و تسلیم جز با غفلت از ولایت محقق نمی‌شود و صبر بر طاعت چیزی جز صبر بر ولایت که روح هر طاعتی است نمی‌باشد و شکی نیست که مؤمنین هر گاه با هم ملاقات کنند برای هر يك به سبب ملاقات دیگری صبر و زیادی توجه و اشتداد انتظار وجهی ولوی حاصل می‌شود و مؤمن این معنا را در وجود خود می‌یابد.

(۱۰۴) سُورَةُ الْهُمَزَةِ

این سوره مکی است و دارای نه آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱) الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ (۲) يَحْسَبُ
أَنَّ مَالَهُ وَآخِلْدَهُ (۳) كَلًّا لَيْزًا بَدَنًا فِي الْحُطَمَةِ (۴) وَمَا أَدْرَاكَ مَا
الْحُطَمَةُ (۵) نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ (۶) الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (۷) إِنَّهَا
عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ (۸) فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ (۹)

ترجمه به نام خداوند بخشندهی مهربان

وای بر هر عیبجویی طعنه زن. همان که مالی گرد آورد و شماره‌اش کرد.
پندارد که مالش او را جاودانه می‌سازد. حاشا، بی‌شبهه به کام در هم شکن انداخته
شود. و تو چه دانی که در هم شکن چیست. آتش فروزان الهی. همان که بر دلها راه
یابد. برایشان لایه لایه فرو افتد. در ستونهایی بالا بلند.

تفسیر

[وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ] لفظ «همز» به معنای عیب جویی، فشار،
به ستوه آوردن، هل دادن، زدن، گاز گرفتن و شکستن آمده‌است.
و همه‌ی این معانی از باب نصر، ضرب؛ «لمز» به معنای عیب و اشاره‌ی با
چشم و نحو آنها به معنای زدن و هل دادن است و فعل از باب «نصر» و «ضرب».
بعضی گفته‌اند: مقصود از «همزة» طعنه زننده و مقصود از «لمزة»
غیبت کننده‌است و بعضی بر عکس گفته‌اند. و بعضی گفته‌اند: «همزة»

کسی است که در حضور تو طعنه می‌زند، و «لمزة» کسی است که به صورت عادت و خاصیت در آمده باشد.

و دو صفت رذل و پست در ترکیب شیطنت و سبعت و بهیمنت حاصل می‌شوند، چه صاحب این دو صفت با شیطنت خودش بر مردم تکبر می‌کند و آنها را تحقیر می‌کند و با غضب خویش برتری کسی را که بر او برتری دارد دفع می‌کند و با شهوتش می‌خواهد ممدوح در بین مردم باشد و نزد مردم صاحب فضیلت و محبوب باشد و هر گاه این خصلت‌ها جمع شد غیبت و عیب جویی می‌کند و طعنه می‌زند تا خودش را ببیند و بر مردم استکبار نموده و آنها را تحقیر کند و می‌خواهد با ظهور نقص در مردم و ظاهر نبودن نقص در خودش در بین مردم محبوب باشد.

بنابراین آن دو صفت پست‌ترین رذیلت هاست.

[الَّذِي جَمَعَ مَالًا] آنکه با حرص و طمع مال جمع می‌کند که نتیجه‌ی قوه‌ی شهویّه اوست؛ [وَعَدَدَهُ] و مالش را مکرر می‌شمارد، چون آن را دوست دارد، یا آماده می‌کند برای حوادثی که برای او پیش می‌آید و آماده کردن مال برای حوادث و بلا یا نتیجه‌ی قوای سه‌گانه است، چون بوسیله‌ی شیطنت استکبار بر خلق را می‌خواهد، و برای آن کار تدبیر می‌اندیشد و اسبابش را آماده می‌سازد و با قوه‌ی شهوت مال را دوست دارد و آن را ذخیره می‌کند و با قوه‌ی غضب می‌خواهد آنچه را که بر او وارد می‌شود و با او سازگار نیست دفع کند و هر کس را که بخواهد او را از حالت خودش خارج سازد دفع کند و اسباب این کار را نیز مهیا و آماده می‌سازد. [يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ وَآخِلْدَهُ] این جمله یا اخبار است، یا طلب خبر

است به تقدیر استفهام.

[كَلَّا] منع از این گمان است؛ یعنی آنان می‌میرند؛ [لِيُنْزِلَ فِي الْأُحْطَمَةِ] لفظ «الْحَطْم» به معنای شکستن یا مخصوص به خشک است و «حطمة» مانند «همزة» آتش شدید و اسم جهنم یا در جهنم است.

[وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْأُحْطَمَةُ نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ] و آن آتش مانند آتش‌های دنیا نیست که از اجسام فراتر نرود، بلکه از اجسام فراتر می‌رود و به قلب می‌رسد، بلکه به بالاترین مرتبه‌ی قلب می‌رسد که تالی و پشت سر روح است که آن «فؤاد» است و نمونه‌ی آن در دنیا این است که شخص موصوف به دو رذیلت و صفت پست که تحت حکم قوای سه گانه مغلوب و مقهور است نفس انسانی و قلب او را می‌سوزاند و از بین می‌برد به نحوی که گویی هیچ گاه انسانی و قلبی نبوده و اگر خوب و به دقت به او نظر کنی می‌بینی که هیچ يك از صفات انسان در او نیست.

[أَنْهَارًا] بر اثر حطمه، یا آتش؛ [عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ] در جهنم بر روی آنان بسته می‌شود (که نتوانند از آن فرار کنند)، یا آتش بر آنان منطبق می‌شود به نحوی که هیچ يك از آنان را فرو نمی‌گذارد؛ [فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ] لفظ «العمد» با حرکت و «العُمد» با دو ضمه که به دو قرائت خوانده شده جمع «عمود» است و ظرف حال است از ضمیر مجرور به «علی» یعنی آنان بر ستونهای بلند بسته شده‌اند، یا حال از ضمیر منصوب است؛ یعنی آتش بر آنان احاطه کرده، در حالی که آنان در میخ‌های آهنی داغ شده هستند؛ یعنی درها بر روی آنان بسته می‌شوند، سپس آن درها با میخ آهنی محکم می‌شوند.

و بعضی گفته‌اند: مقصود ستون‌های سرادق‌هاست که خدای تعالی فرمود: «أحاط بهم سرادقها» و بعضی گفته‌اند: مقصود از «عمد» غل و زنجیرهایی است که با آنان بسته می‌شوند.

(۱۰۵) سُورَةُ الْفِيلِ

این سوره مکی است و دارای پنج آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ
فِي تَضَلِيلٍ (۲) وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳) تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّنْ
سِجِّيلٍ (۴) فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ (۵)

ترجمه

به نام خداوند بخشندهی مهربان

آیا ندانسته‌ای که پروردگارت با پیلسواران چگونه رفتار کرد؟ آیا
نیرنگشان را بی‌اثر نساخت. و بر سر آنان پرندگانی فوج فوج فرستاد. که بر آنان
سنگریزه‌هایی از سنگ-گل فرو انداختند. و سرانجام آنان را مانند برگ کاه جویده
ساخت.

تفسیر

[أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ] خطاب عام یا
مخصوص به محمد ﷺ است؛ یعنی داستان اصحاب فیل مشهور است و هر
بیننده‌ای آن را می‌بیند اگر چه زمانش گذشته باشد و محمد ﷺ چشم
بصیرتش را باز کرد به نحوی که گذشته و آینده در نظر او مانند زمان
حاضر شد.

[أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ] آیا حیل‌های آنان که برای خراب کردن کعبه بود،
موجب [فِي تَضَلِيلٍ] فنا و هلاک، یا در راه نیافتن به مقصد آنان انجام
نپذیرفت؟

راویان همگی اجماع کرده‌اند کسی که با فیل به کعبه حمله کرد پادشاهی یمن بود و بعضی گفته‌اند: از جانب نجاشی پادشاه حبشه در یمن بود و حرکت او به سوی مکه به دستور نجاشی بوده و این نجاشی جدّ آن نجاشی بود که در زمان نبیّ ﷺ بود و اقرار به نبیّ ﷺ کرد. و اسم پادشاه یمن ابرهه بن صبحاثرم بود و کینه‌ی او ابویکسوم که کعبه‌ای در یمن بنا کرد و مردم را امر کرد به آنجا حجّ کنند اما مردی از بنی کنابه خارج شد و به یمن آمد و سپس به آنجا نظر کرد و برای قضای حاجت در آنجا نشست و قضای حاجت کرد، ابرهه غضبناک شد و سوگند یاد کرد که خانه‌ی خدا را خراب کند، سپس با لشگریانش خارج شد و در شش میلی مکه فرود آمد، پس مقدمه‌ی لشگر را فرستاد و مقدمه‌ی لشگر به دویت شتر عبدالمطلب برخوردند و آنان را با خود به غنیمت گرفتند وقتی عبدالمطلب خبردار شد از مکه خارج شد و نزد قوم آمد و از ابرهه طلب اذن نمود، پس از آنکه شناختند او رئیس قوم است اجازه‌ی ورود دادند عبدالمطلب داخل شد در حالی که ابرهه بر تخت نشسته بود، ابرهه به عبدالمطلب احترام کرد و از تخت خود پایین آمد و با او نشست، سپس گفت حاجت تو چیست؟

گفت: حاجت من دویت شتر است که مقدمه‌ی لشگر شما آنها را گرفته‌اند، ابرهه گفت: از دیدن تو من خوشم آمد و سخن تو مرا به تو مایل و راغب کرد، عبدالمطلب گفت: چرا ای پادشاه، گفت: من آمده‌ام خانه‌ی عزّت و شرف شما را خراب کنم و تو آمده‌ای حاجت خویش را از من می‌خواهی و هیچ درخواست نمی‌کنی که من از ویران کردن خانه‌ی شما منصرف شوم.

عبدالمطلب گفت: من صاحب شتران هستم و برای خانه صاحب و ربّ است که تو را از این کار منع می‌کند.

پس ابویکسوم دستور داد شترش را برگردانند و او خارج شد و رفت، وقتی صبح شد آنان خواستند فیل خویش را برای حمله بفرستند، ولی فیل برانگیخته نشد و نرفت و بعضی گفته‌اند: با آنان يك فیل بود و اسم آن محمود بود، بعضی گفته‌اند: هشت فیل و بعض دوازده فیل، پس پرندگان از جانب دریا ظاهر شدند که در متقار هر يك سه عدد سنگ و دو سنگ در پاهایشان بود و این پرنده‌ها بر سر آنان پرواز می‌کردند و سنگ را به دماغ آنان پرت می‌کردند و سنگ در دماغ آنان می‌رفت و از پشتشان خارج می‌شد و بدنهایشان را پاره پاره می‌کرد.

پس همانطور که خدای تعالی فرمود: «كعصف مأكول» (عطف جویده) و از آن لشگر جز يك نفر نماند که او فرار کرد و هر چه دیده بود به مردم خبر می‌داد، وقتی او به یمن رسید ناگهان يك پرنده از همان پرنده‌ها سر رسید، او سرش را بالا کرد و گفت این پرنده از همان پرنده‌هاست.

در این حال پرنده بالای سرو محاذی سر او قرار گرفت و سپس سنگ را بر او انداخت که از مقعد او خارج شد و مرد و این داستان در سالی اتفاق افتاد که رسول خدا ﷺ در آن سال متوّلّد شد و بعضی گفته‌اند: این واقعه بیست و سه سال و بعضی گفته‌اند چهل سال قبل از توّلّد رسول خدا ﷺ روی داده‌است.

[وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ] لفظ «أبَابِيل» جمع است که مفرد ندارد، گفته می‌شود: «أبِل أَبَابِيل» یعنی متفرّق و پراکنده کرد، یا جمع «إِبَاله» با کسر همزه و تشدید باء، یا جمع «أبیل» مانند «سگیت» به معنای دسته‌ای از پرندگان و شتران و آنچه را که پشت سر آنها می‌آیند، می‌باشد و این پرندگان معروف به ابابیل بوده‌اند. و در خبری از امام باقر عليه السلام آمده‌است: سر آن پرنده‌ها مانند

سردرندگان و ناخن‌هایشان مانند ناخنهای درندگان بوده و کسی و چنین پرندگانی را پیش از آن دنده و پس از آن نیز ندیده‌است.

[تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ] لفظ «سجیل» معرّب «سنگ گل» است.

[فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ] آنان به مانند برگ زراعت که کرم

خورده باشد، یا مانند زراعتی که دانه‌اش خورده شده و بی‌دانه بماند، یا همانند کاهی که چهارپایان خورده باشند و دفع کرده باشند، گردیدند.

(۱۰۶) سُورَةُ قُرَيْشٍ

این سوره مشتمل بر چهار آیه است و مکی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا يَلْفِ قُرَيْشٍ (۱) إِي لَفِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ (۲)
فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (۳) الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَءَامَنَهُمْ مِنْ
خَوْفٍ (۴)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

برای همبستگی قریش. همیستگیشان در کوچ زمستانی و تابستانی. پس
باید صاحب این خانه را بپرستند. همان که ایشان را پس از گرسنگی [آذوقه و]
خوراک داد و پس از ترس [و نگرانی]، ایمن داشت.

تفسیر

[لَا يَلْفِ قُرَيْشٍ إِي لَفِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ] لفظ «لایلاف»
«لیلاف» خوانده شده بدون همزه و «الافهم» بدون یاء نیز خوانده شده و دلیل قریش
مثل قرائت اوّل خوانده شده که «ایلافهم» با همزه و یاء بعد از آن خوانده شده و
ایلاف قریش ایلافهم در هر دو با همزه و یاء بعد از آن نیز خوانده شده است ضمناً
چون جار و مجرور است یا متعلق به «جعلهم كعصف ماكول» یا به: «فعل ربك
باصحاب الفيل» می‌باشد، چون سوره‌ی اوّل در مقام امتنان بر قریش بود که خانه و
مسکن آنها را مأمن و محلّ امن قرار داده است.

یا متعلق به: [فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ] می باشد؛ یعنی، حالا که خداوند قریش را در برابر پادشاهان نواحی مختلف مثل فارس و شام و حبشه و یمن، مورد لطف قرار داده است، و آن به واسطه خانه خداست که در آن است، پس باید اینان پروردگارشان را عبادت نمایند که صاحب بیت الله هستند.

بعضی گفته اند: فرزندان عبد مناف، هر که به کشوری تمایل داشتند هاشم به شام، عبدشمس به حبشه، مطلب به یمن و نوفل به فارس، تجار قریش به سبب این برادری و انس و الفتی که با ملوک آن نواحی داشتند به این شهرها تردد می کردند.

بعضی گفته اند: قریش با تجارت زندگی می کردند و آنان در هر سال دو بار برای تجارت بیرون می رفتند، یک بار در زمستان به یمن می رفتند چون آنجا گرمسیر بود و یک بار در تابستان به شام می رفتند، چون آنجا سرد بود، وقتی اصحاب فیل قصد حمله به مکه را کردند، خداوند آنان را هلاک کرد احترام افزونی یافت، و چون قریش به این دور حلت و دو سفر تابستانی و زمستانی عادت کرده بودند، کسی به بدی متعرض آنان نمی شد و می گفتند قریش ساکنین حرم خدا و متولیان خانه خدا هستند. ممکن است (لایلاف) برای تعجب و عامل محذوف باشد.

[الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ] با اطعام آنان را از گرسنگی خارج ساخت.

[وَأَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ] و با نابودی حمله کنندگان آنان را از ترس نجات داد.

(۱۰۷) سُورَةُ الْمَاعُونِ

این سوره مکی است و بعضی گفته‌اند مدنی است و گفته شده بعضی از این سوره مکی و بعضی مدنی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ (۱) فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ أَيْتِيمَ (۲)
وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۳) فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴) الَّذِينَ هُمْ
عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۵) الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ (۶) وَيَمْنَعُونَ
الْمَاعُونَ (۷)

ترجمه به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

آیا ملاحظه کرده‌ای کسی را که روز جزا را انکار می‌کند؟ این همان کسی است که یتیم را می‌رانند و بر اطعام بینوا، ترغیب نمی‌کند. پس وای بر آن نمازگزاران. همان کسانی که از نماز خویش غافلند. کسانی که ایشان [در نماز هم] ریاکاری می‌کنند. و زکات را بازمی‌دارند.

تفسیر

[أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ] «أرأيت» طبق اصل و «أریت» بدون همزه و «أرأتیک» با کاف خطاب خوانده شده و خطاب مخصوص محمد ﷺ یا عام است و تکذیب دین به جهت وجود جهل مرکب است، که آن درد بی درمان و اصل جمیع شرور و بدی‌هاست، یعنی: یا محمد ﷺ آیا دیدی کسی را که بین رذیلت‌های قوای سه‌گانه علامه، سبعیه و بهیمیّه جمع کرده است؟! و چون جهل اصل همه‌ی شرور و بدی‌هاست، بر تکذیب دین رذیلت‌های دیگر را با فاء عطف کرد، پس

فرمود: [فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ] که یتیم را با زور دفع می‌کند، بعضی گفته‌اند: دربارهی عاص بن وائل نازل شده و بعضی گفته‌اند^۱: دربارهی ولید بن مغیره بوده است، بعضی گفته‌اند: دربارهی ابوسفیان نازل شده که در هر هفته دو شتر نحر می‌کرد و یتیمی آمد و چیزی درخواست کرد که ابوسفیان با عصایش او را زد.

بعضی گفته‌اند: دربارهی مردی از منافقین نازل شده است. بعضی گفته‌اند: دربارهی ابوجهل نازل شده که او وصی یتیمی بود و یتیم عریان آمد و از مال خودش درخواست لباس کرد، که او را زد و هل داد و زدن یتیم ناشی از صفت پست غضبیت است، بلکه پست‌ترین صفت است، زیرا تحقیر بیچاره‌ی ضعیف در حالی که باید مورد ترحم قرار گیرد، و نیز زدن و هل دادن یتیم پست‌تر از استکبار بر توانای گردن فراز است.

[وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ] و بر اطعام مسکین کسی را ترغیب نمی‌کند آن ناشی از صفت پست شهوت است، چون دوست داشتن مال باعث می‌شود که کسی را بر طعام دادن به مسکین ترغیب نکند.

[فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ] وای بر آنان و لذا عطف با فاء کرد، ولی اسم ظاهر به جای ضمیر آورد تا اشعار به این باشد که اگر نماز هم بخوانند نمازشان نماز نیست بلکه نماز آنها و بال و گناهی بر آنانست و معصیت می‌باشد.

[الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ] نماز را به آنان اضافه کرد تا اشعار به این باشد که هر انسانی دارای نماز مخصوصی است که نماز قالبی تذکره و یادآور آن است و کسی که نماز قالبی را می‌خواند باید متذکر نماز

مخصوص خودش باشد و گرنه با نمازی که می‌خواند مستحقّ ویل می‌شود که جز برای کفّار نیست.

پس نماز مخصوص هر انسان محقّق نمی‌شود مگر با ولایت تکوینی یا تکلیفی یا ذکر که از ولیّ امرش یا صورت ولیّ امرش اخذ شده و در قلب او داخل گشته در او مخفی یا ظاهر است، یا مقصود توجّه به خداست.

و ممکن است معنای آیه چنین باشد: وای بر نمازگزاری که در نماز قالبی خود سستی می‌کنند؛ یعنی حدود و مواقیت آن را حفظ نمی‌کنند، یا از اوّل وقتش به تأخیر می‌اندازند و لکن خدای تعالی: [الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ] معنای اوّل را تأیید می‌کند، زیرا کسی که به جهت ریا و مردم نماز می‌خواند، نماز را کامل می‌خواند و حدودش را تامّ و صحیح مراعات می‌کند و در اوّل وقت انجام می‌دهد و گرنه نمی‌تواند ریا کند و خود را به مردم نشان دهد و این معنا از رذیلت‌های قوه‌ی علامه و شهویه است.

[وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ] لفظ «ماعون» یعنی کار نیک و آب و هر چیزی است که بهره و نفعی داشته باشد، یا هر چیزی که استعاره و عاریه شود، یا زکات و منع کردن از این کارها از رذیلت‌های قوه‌ی شهویه است. از امام صادق ع آمده است^۱: ماعون قرض است که به دیگری می‌دهی و کار معروف است که انجام می‌دهی و متاع خانه است که عاریه می‌دهی و از آن جمله است زکات. از امام سؤال شد: ما همسایه‌هایی داریم که هر وقت متاعی را عاریه می‌دهیم، می‌شکنند و فاسد می‌کنند آیا ما حقّ داریم آنان را منع کنیم و عاریه ندهیم؟ امام فرمود: اگر همسایه‌ها چنین باشند، شما حقّ دارید که عاریه ندهید.

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی- مجمع البیان- نور الثقلین ج ۵.

(۱۰۸) سُورَةُ الْكَوْثَرِ

این سوره مکی است و بعضی گفته‌اند مدنی است و دارای سه آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

است.

إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (۲) إِنَّ شَانِئَكَ
هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده مهربان

ما به تو کوثر بخشیده‌ایم. پس برای پروردگارت نماز بگذار و قربانی کن.
بیگمان دشمن تو بی‌سرانجام [و بلاعقب] است.

تفسیر

[إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ] لفظ «کوثر» به نهری در بهشت تفسیر شده، و نیز به حوض وجود نبی ﷺ تفسیر شده است که بر آن نهر یا حوض ظرفهایی به عدد ستارگان آسمان است که از محمد ﷺ و علی  در مقابل دشمنانشان دفاع می‌کنند و شیعه علی  را از آن حوض سیراب می‌سازند و لفظ «کوثر» در لغت زیاد از هر چیز است و به معنای غبار زیاد پیچیده است و به معنای اسلام و نبوت و هم چنین به مرد خیر خواه بخشنده آمده که مانند لفظ کثیر، بر وزن صقیل و سیّد می‌باشد.

به مطلق نهر و نهری در بهشت که سرچشمه‌ی همه‌ی نهرهای بهشت است نیز آمده است.

بدان که ولایت همان کوثر است و بیشتر معانی کوثر در آن موجود

است و آن چیزی است که خدای تعالی تمام حقیقت آن را به محمد ﷺ داده است. به سبب همان ولایت، خدای تعالی نبوت، رسالت، علم، حکم، پیروان زیاد، اولاد زیاد، قرآن، و دین اسلام، شهرت، سلطنت و خیر فراوان در دنیا و آخرت به محمد داده است و آن چیزی است که در آخرت به صورت نهر و حوض است و آن چیزی که صورت علی عَلِيٍّ در دنیا در آن مصور شده و آن را خداوند به محمد ﷺ داده و بر او منت گذاشته است.

[فَصَلِّ لِرَبِّكَ] وقتی خداوند به تو کوثر عطا کرده، پس توجه به خدا نما و تضرع کن و از جهت شکر این نعمت خدا را بخوان، یا نماز صبح روز عید را با جماعت بخوان.

[وَأَنْحَرْ] در منا نحر کن (شتر قربانی کن)، یا نماز عید را بخوان و سپس قربانی‌ات را نحر کن.

بعضی گفته‌اند^۱: نبی ﷺ قبل از آنکه نماز بخواند نحر می‌کرد، پس امر شد که نماز بخوان و سپس نحر کند.

بعضی گفته‌اند^۲: اقوامی بوده‌اند که برای غیر خدا نماز می‌خوانده‌اند و برای غیر خدا نحر می‌کرده‌اند، پس خداوند به رسولش دستور داد که برای خدا نماز بخواند و برای خدا نحر کند.

بعضی گفته‌اند^۳: یعنی نماز واجب را بخوان و رو به قبله نحر کن، چون عرب می‌گفت: بعضی از منازل ما بعضی دیگر را استقبال می‌کند.

در خبر دیگری است که ابی عبدالله عَلِيٍّ در قول خدا «فَصَلِّ لِرَبِّكَ»

۱ و ۲- نور الثقلین ج ۵ ص ۶۸۴.

۳- حوالی اللئالی- نور الثقلین ج ۵

و انحر) فرموده^۱؛ یعنی، دستهایت را تا مقابل صورتت بالا ببری. در خبر دیگری رسول خدا ﷺ به جبرئیل فرمود^۲: این قربانی و این نحر کردن که پروردگارم مرا به آن امر کرده چیست؟ جبرئیل عرض کرد: آن نحر و قربانی نیست و لکن خداوند به تو امر می کند هنگام تکبیرة الایحرام دستهایت را بلند کنی و همچنین هنگامی که سر از رکوع بلند می کنی، یا سر از سجده بر می داری که نماز ما و نماز ملائکه در آسمان های هفتگانه همین است.

[إِنَّ شَانِئَكَ] کسی که بر تو کینه می ورزد،
[هُوَ الْأَبْتَرُ] منقطع است از خیر یا از فرزند، یا از شهرت در بین مردم، یا از دین است.

بعضی گفته اند^۳: عاص بن وائل رسول خدا ﷺ را نزدیک درب مسجد ملاقات کرد و با هم گفتگو کردند و مردمانی از قریش در مسجد نشسته بودند، وقتی عاص داخل مسجد شد گفتند با چه کسی صحبت و گفتگو می کردی؟ جواب داد: با همان ابر، پس رسول خدا ﷺ را ابر نامید، چون او پسری به نام عبدالله از خدیجه داشت که مرده بود و پسر دیگری نداشت و چنین کسی را عرب ها ابر می نامیدند.

۱ - حوالی اللئالی - نور الثقلین ج ۵
 ۲ - حوالی اللئالی - نور الثقلین ج ۵
 ۳ - نور الثقلین ج ۵

(۱۰۹) سُورَةُ الْكَافِرُونَ

این سوره مکی است و بعضی گفته‌اند: مدنی است و دارای شش

آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲) وَلَا أَنْتُمْ
عَبِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ (۴) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ
مَا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (۶)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

بگو هان ای کافران. من معبود شما را نمی‌پرستم. و شما هم پرستندگان
معبود من نیستید. من پرستنده‌ی آنچه شما می‌پرستید نیستم. و شما هم پرستندگان
معبود من نیستید. شما را دین شما و مرا دین من.

تفسیر

[قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ] روایت شده گروهی از قریش به
رسول خدا ﷺ اعتراض کردند و گفتند: یا محمد بیا ما آنچه را که تو عبادت
می‌کنی، عبادت کنیم و تو هم آنچه را که ما عبادت می‌کنیم، عبادت کن،
پس ما و تو در این کار مشترک می‌شویم.

پس رسول خدا ﷺ فرمود: معاذ الله که من غیر خدا را شریک خدا
قرار دهم، گفتند: پس تو بعضی از خدایان ما را بگیر تا ما تو را تصدیق
کنیم و خدایت را بپرستیم، رسول خدا ﷺ فرمود: ببینم چه می‌شود. پس
این سوره نازل شد و قریش از محمد و تصدیق او مأیوس شدند.

و در فصل ششم از فصول اوّل کتاب گذشت که قاری قرآن باید کوشش کند تا مشاهده کند یا با جانشینان خدا یا با فعل خدا متحد شود تا زبان او زبان خدا یا زبان جانشینان خدا شود و در هنگام قرائت امثال این سوره از مخاطب‌های الله باشد، دستور از جانب خدا بدهد، بلکه امر او امر خدا گردد.

پس بدان که انسان چون مختصری است از جمیع عوالم و در او لطیفه‌های جمیع عوالم و لطیفه‌های جمیع مقامات انبیا و اولیا وجود دارد شایسته است هنگام خواندن قرآن کوشش کند تا زبانش زبان خدا یا زبان وسایط وحی شود و شنیدن او شنیدن لطیفه‌ی نبویّه شود.

بنابراین وقتی می‌گوید: «قل» این قول امر از جانب خدا می‌شود با زبان منسوب به خدا یا منسوب به ملایکه‌ای که از جانب خدا تبلیغ کرده و شنونده نیز شنونده‌ی لطیفه‌ی نبوی می‌شود، پس امر مجسم و متمثل می‌شود و کفار و جودش را از قبیل قوای بهیمیّه، سبعیّه و شیطانیه مخاطب قرار می‌دهد پس از آنکه آن قوا از پیروی ابا می‌کردند و اصرار بر کفر آنان و بت پرستی داشتند که همین هواها و خواستهای آنان بود و پس از آنکه آنان نبیّ خودشان را که همان لطیفه‌ی نبویّه است دعوت به کفر و موافقت با خودشان می‌کردند.

پس رسول خدا ﷺ در جواب آنان می‌فرماید: ای کفار!

[لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ] در آینده من آنچه را که شما می‌پرستید

نمی‌پرستم، زیرا لفظ «لا» در زمان حال استعمال نمی‌شود.

[وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ] شما هم در آینده خدای مرا پرستش نخواهید

کرد، چون صیغه‌اگر چه مشترك بين زمانهای سه گانه است وليکن

مخصوص به استقبال است و ما قبل آن قرینه بر این مطلب است.

[مَا أَعْبُدُ] در زمان حال یا در حال و استقبال.

[وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ] در گذشته نیز معبودهای شما را عبادت

نکرده‌ام. به قرینه‌ی ما بعدش، یا در ماضی و حال، یا بطور مطلق؛ یعنی نه عبادت معبودهاتان را کرده‌ام، نه می‌کنم و نه خواهم کرد.

[وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَّا أَعْبُدُ] و با تغییر صیغه در جانب کفار

اشاره به این معنا کرد که آنان با بت پرستی هواهای خود را عبادت می‌کنند و هواهای آنان ثابت نیست، بلکه متغیّر و متبدّل است، که معبود دیروز آنان غیر از معبود حال و آینده‌است.

و چون در جانب محمد ﷺ اشاره به این است که معبود او در ماضی

و حال و آینده یک چیز است و تعدّد و اختلافی در آن نیست و این لطیفه حاصل نمی‌شود مگر با تکرار.

و وجه دیگری تکرار این است که سوره در مقام بیزاری جستن

واظهار خشم و مغایرت است و تکرار مناسب این مقام است و ممکن است

لفظ «ما» در مواضع چهارگانه یا در موضع اخیر مصدریّه باشد و آوردن

لفظ «ما» در قول خدای تعالی: «ما أعبُد».

بنابر آنکه «ما» موصوله باشد و نیاوردن «من» برای هم شکل بودن

با قول خدا «ما تعبدون» و از سوی دیگر مناسب مقام تبرّی و خشم و

احتجاج آوردن لفظ عامّ است نه خاصّ و نیز اعتقاد آنان مطابق تصوّرشان

باشد که تصوّر می‌کردند پروردگار آسمانها و زمین مانند خدایان آنانست.

نقل شده که ابوشاکر یمانی از اباجعفر احوال از وجه تکرار سؤال کرد

و گفت: آیا حکیم چنین تکلم می‌کند و پشت سر هم جمله‌ای را تکرار

می‌کند؟ احوال در این مورد جوابی نداشت که بدهد تا داخل مدینه شد.

و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ این مطلب را سوال کرد.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: سبب نزول این سوره و تکرار آن این است که قریش به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: تو يك سال خدایان ما را پرستش کن و ما هم خدای تو را یکسال عبادت کنیم، پس خداوند جواب آنان را همانطور که گفته بودند، داد.

[لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ] این جمله متارکه‌ی جنگ و آزاد گذاشتن کفار نیست تا گفته شود که آن با آیه‌ی قتال نسخ شده است، بلکه این آیه نیز خود تهدید رسایی بر آنان، مانند قول خدای تعالی: «إِ فَعَلُوا مَا شِئْتُمْ».

(۱۱۰) سُورَةُ النَّصْرِ

+ این سوره دارای سه آیه است و مدنی است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۱) وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ
اللَّهِ أَفْوَاجًا (۲) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
آنگاه که نصرت الهی و پیروزی فراز آید. و مردم را بینی که گروه گروه به
دین الهی در آیند. پس سپاسگزارانه پروردگارت را نیایش کن و از او آمرزش بخواه
که او بس توبه‌پذیر است.

تفسیر

[إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ] بعضی گفته‌اند: این سوره آخرین
سوره‌ای بود که بر رسول خدا ﷺ نازل شده‌است، چنانچه «اقرأ باسم
ربِّك» اولین سوره‌ای بود که بر او نازل شد، بعضی گفته‌اند^۱: در حجة
الوداع در منی نازل شد و برخی گفته‌اند^۲: بعد از این سوره دو سال زندگی
کرد، عده‌ای گفته‌اند^۳: همان سال از دنیا رفت.
و رسول خدا ﷺ بعد از نزول این سوره فرمود: مرگ من به من خبر
داده شده‌است.

۴۱- اصول- کافی- امالی شیخ الطائفه- تفسیر علی بن ابراهیم قمی- نور الثقلین- مجمع البیان.

روایت شده^۱ که عبّاس بعد از نزول این آیه گریه کرد، حضرت فرمود: ای عمو چه چیز تو را می‌گریاند؟ گفت: خبر مرگ تو را می‌دهد، حضرت فرمود: مطلب همانطور است که تو می‌گویی.

و استفاده‌ی آن در باره‌ی مرگ خودش از سوره از جهت قرائن منضمّ و قرائن حالیّه است که بین گوینده و شنونده لحاظ می‌شود.

اگر چه در لفظ چیزی که صریحاً بر این مطلب دلالت کند، وجود نداشته باشد.

بدان که نصر و فتح به معنای مصدری اطلاق می‌شوند و مقصود از آن دو نصرت و یاری بر دشمنان و فتح کشورهاست، و در هر دو از باب استعاره و تشبیه نصرت و فتح بر کسی است که می‌آید و بر نصرت انسان بر دشمنان باطنی و بر فتح باب قلب نیز اطلاق می‌شوند.

و همچنین بر معنای حقیقی آن هم صادق است و آن ملکی است که به سینه‌ی نبیّ ﷺ نازل می‌شود و صورت ولیّ امر است که بر سینه‌ی سالک نازل می‌شود و همانطور که نصر و یاری از جانب خدا بر دشمنان ظاهری و باطنی است فتح از جانب خدا نیز می‌باشد و بدان وسیله فتح ظاهر و باطن محقق می‌شود.

و بر نصر مطلق نیز اطلاق می‌شوند که بعد از آن دیگر نصری نیست و آن نصر و یاری است در خروج از جمیع قیود امکان.

و همچنین است فتح مطلق و آن فتح غیب مطلق است و آن خروج از مقام امکان عروج از مقام احدیّت به احدیّت است که آن مقام قدس و تقدیس است. و چون لفظ «نصر» اضافه به «الله» شده و لفظ «فتح» مطلق آمده مقصود همین نصر و آن فتح است. و ممکن است رسول خدا ﷺ مرگ

خودش را از همین معنا استنباط کرده باشد، چون نصر مطلق و فتح به این معنی بدون وقت ارتحال کم اتفاق می‌افتد.

[وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا] وقتی خدای تعالی مکه را فتح کرد.

جميع اعراب در اطراف ذلیل و تسلیم محمد ﷺ شدند و بدون جنگ و دعوت داخل اسلام شدند و لفظ «دین» همانطور که به ملت و بر ولایت که طریقی بر حسب تکلیف و اختیار به سوی خداست، اطلاق می‌شود.

همچنین بر مطلق طریقی الی الله اعم از تکوینی یا تکلیفی هم گفته می‌شود، چه صاحب شعور و عقل باشد یا نباشد و آنگاه که قیود و حدود از نظر شخص کامل از بین برود همه‌ی خلق را داخل در دین خدا می‌بیند؛ یعنی، همه را در طریق سلوک الی الله می‌بیند.

بلکه همه را عقلا، علما و عرفا می‌بیند که به سوی خدا و مظاهر لطف و قهر او در سعی و کوششند و هیچ يك از موجودات را خارج از دین خدا نمی‌بیند، زیرا وقتی فتح مطلق برای سالک آمد جميع حدود و تعینات را از بین رفته می‌بیند چنانچه گفته شده:

صورت خود را شکستی سوختی صورت کل را شکست آموختی
و آن هنگام که چشم منقلب شود و سالک این مطلب را ببیند همان زمان ارتحال کلی او می‌شود و به زودی انتقال بزرگ او آغاز می‌گردد و از همین جا مرگ خودش را استناط می‌کند.

[فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ] پروردگارت یا لطیفه‌ی انسانی خود را از چیزی که مناسب شأن خدای تعالی و شأن آن لطیفه نیست، تنزیه کن و

تنزیه تو بدین گونه باشد که بین صفات جلال و جمال نمایی.

مانند موسی نباش که ناظر به مظاهر باشد.

و مانند عیسی نباش که ناظر به ظاهر باشد، بلکه به مظاهر و ظاهر هر دو نظر کن بدون آنکه یکی از دو نظر را بر دیگری ترجیح دهی، که این معنای تسبیح به حمد است.

یعنی، آنگاه که نصر و یاری مطلق و فتح مطلق آمد بطوری که همه را می‌بینی دسته دسته در دین خدا داخل می‌شوند پس کوشش کن تا کثرت‌ها از نظر تو مخفی نماند و به سبب توحید از حضور خود غافل نباش، همه سربازان تو هستند، بلکه باید جامع بین وحدت، کثرت، حق و خلق شوی.

[وَأَسْتَغْفِرُهُ] از او ستر حدود طلب نما تا رؤیت حدود در مظاهر

رؤیت حقّ اوّل تعالی، غلبه نکند.

[إِنَّهُ وَكَانَ تَوَّابًا] و همانطور که خدا بر بندگان زیاد توجه می‌کند

تو نیز از خدا برای سربازانت نسبت به آنچه که از حدود و نقایص در آنان می‌بینی آمرزش بخواه که خدای تعالی توبه شما و توبه‌پذیر بر جمیع خلق است.

(۱۱۱) سُورَةُ الْمَسَدِ

این سوره مکی است و مشتمل بر پنج آیه است.

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ (۱) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ (۲)
سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳) وَ أَمْرًا تُهْوَىٰ وَ حَمَالَةَ الْحَطَبِ (۴) فِي
جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ (۵)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
زیانکار باد دستان ابولهب، و خود او هم زیانکار شد. مالش و دست آوردش
به کارش نیامد. زودا که به آتشی شعله‌ور درآید. و زنش هیزم‌کشان [/ آتش افروز
معرکه] است. و ریسمانی از لیف خرما ی تافته برگردن دارد.

تفسیر

[تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ] تَبَّ و تَبَّأ و تَبَّأ و تَبَّأ و تَبَّأ و تَبَّأ یعنی
ناقص شد و زیان کرد و تَبَّ الشَّيْءُ یعنی آن را قطع کرد و نسبت قطع و
بریدن به دست‌های ابی لهب بدان جهت است که حیات ابدی و اتصال
اخروی‌اش را با دستهای خودش قطع کرد و نیز اعمال و کارهای او که سبب
زیان و هلاکت او شد بیشتر با دستهایش ظاهر می‌شد.

جمله‌ی اوّل دعا و جمله‌ی دوّم خبر است، یا هر دو دعایی یا هر دو
خبری است و جمله‌ی اوّل نسبت به دنیا و جمله‌ی دوّم نسبت به آخرت
است، یا این مطلب لحاظ شده که جمله‌ی اوّل نسبت به خودش باشد و

جمله‌ی دوّم نسبت به بی‌نیاز کردن از مال.

این ابولهب عموی رسول خدا ﷺ و نام او عبدالعزّی و از آن جهت این کنیه را روی او گذاشته‌اند که زیبا و دارای دو باغ بوده‌است^۱ و اینکه کنیه اش را آورد، نه اسمش را به جهت مراعات جناس با قول خدا «ذات لهب» می‌باشد او به شدّت با محمّد ﷺ دشمنی داشت.

بعضی گفته‌اند: در بازار ذی‌المجاز جوانی را دیدم می‌گوید: ای مردم بگویید لا اله الاّ الله رستگار شوید، ناگهان مردی را پشت سر او دیدم که به ساق پای گوینده‌ی کلام چنان زد که دو ساق پای آن جوان خون آلود شد، وی گفت: ای مردم او دروغ‌گوست، او را تصدیق نکنید. پس گفتم! این جوان کیست؟ گفتند: او محمّد ﷺ است که گمان می‌کند نبیّ است و این عمویش ابولهب است که گمان می‌برد او دروغ‌گوست.

[مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ] لفظ «ما» موصوله و فاعل «تبّ» است؛ یعنی بریده باد بی‌نیاز کردن که مالش او را بی‌نیاز ساخته است، یا لفظ «ما» مصدریّه است که باصله‌اش فاعل «تبّ» است، یا فاعل «تبّ» ابولهب است و «ما» نافیّه و جمله خیریّه یا دعائیّه، یا لفظ «ما» استفهامیّه می‌باشد.

[وَمَا كَسَبَ] لفظ «ما» موصوله، یا مصدریّه، یا نافیّه، یا استفهامیّه و عطف بر «ما أغنی» است، یا لفظ «ما» مصدریّه یا موصوله و عطف بر «ماله» می‌باشد.

و مقصود از «مما کسب» ارباح و آبرو و جاه و خدم و حشم است که به وسیله مالش آنان را کسب کرده است یا مقصود اولاد یا مجموع اینهاست.

۱- کئی لجماله و الثهاب وجهه او ماله. منتهی الارب فی لغة العرب ج ۳ و ۴ ص ۱۱۶۱

و این اخبار از رسول خدا ﷺ به چیزی است که در آینده واقع می‌شود و مطلب همانطور واقع شد که خبر داده بود، زیرا نبی ﷺ وقتی او را از آتش ترسانید گفت: اگر آنچه که تو می‌گویی حق و راست باشد من با مال و فرزندم، خود را از آن حفظ می‌کنم.

پس در راه شام شیری او را پاره کرد و کاروان دور او را گرفتند و مال و فرزندش نتوانستند او را بی‌نیاز سازند و در «عدسة» بعد از چند روز از واقعه‌ی بدر مرد و سه روز جسدش آنجا ماند و متعفن شد، تا اینکه بعضی از سودانیان را اجیر کردند تا او را دفن نمودند.

[سَيَصْلِي نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ] با گرمای آتش در دو رنج خواهد کشید.
[وَأَمْرًا تُهْوَى حَمَالَةَ الْحَطَبِ] لفظ «حَمَالَةَ الْحَطَبِ» با رفع خوانده شده که در این صورت ممکن است «امرأته» عطف بر ضمیر مستتر در «یصلی» و ممکن است عطف بر «ما أغنی» باشد.

بنابر آنکه فاعل «تبّ» باشد، یا عطف بر «یدا ابی لهب» است و بر جمیع تقادیر «حَمَالَةَ الْحَطَبِ» خبر مبتدای محذوف یا صفت «امرأته» است اگر لفظ «امرأته» به سبب اضافه معرفه شده باشد.

و ممکن است لفظ «امرأته» مبتدا و «حَمَالَةَ الْحَطَبِ» خبر آن یا صفت آن و جمله معطوف بر یکی از جمله‌های سابق باشد و «حَمَالَةَ الْحَطَبِ» با نصب خوانده شده تا حال یا مفعول فعل محذوف، یا منصوب بنابر اختصاص باشد.

در این صورت «و امرأته» بر همان وجوه سابق خوانده می‌شود با این تفاوت که اگر مبتدا باشد خبر آن ما بعدش می‌باشد وزن ابولهب «حَمَالَةَ الْحَطَبِ» نامیده شده چون او به سبب دشمنی با نبی ﷺ و زرو و بال‌ها را که هیزم جهنم‌اند حمل می‌کرد یا مردم و همسرش را بر دشمنی رسول و ادار می‌کرد و آنان را با منع از

رسول خدا ﷺ و وادار کردن بر دشمنی با او به جهنم می‌کشانید، یا بین مردم سخن چینی می‌کرد و آتش دشمنی را بین آنان روشن می‌ساخت و سخن چینی حطب و هیزم این آتش نامیده شده، یا او خار و خاشاک را جمع کرد و در راه رسول خدا ﷺ پخش می‌نمود.

[فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ] «المسد» با سکون به معنای تابیدن است و با حرکت به معنای چرخ چاه است که از آهن درست شده باشد و به معنای طناب از لیف یا لیف درخت خرما، یا طناب از هر چیز، یا مفتول که محکم بافته شده باشد از هر چیز که بافته شده باشد، آمده است.

بعضی گفته‌اند: طنابی است که خشونت و زبری لیف و حرارت آتش و سنگینی آهن را دارا می‌باشد که علاوه بر عذاب برگردن زن ابولهب گذاشته می‌شود؛ بعضی گفته‌اند: در گردنش سلسله و زنجیری از آهن خواهد بود که طول آن هفتاد ذراع است و از دهن او داخل و از مقعد او خارج می‌شود و دور گردنش در آتش پیچیده می‌شود.

بعضی گفته‌اند: زنجیر فاخری از جواهر در گردنش بوده که می‌گفت: من این زنجیر را در راه دشمنی با محمد صرف می‌کنم که همان در روز قیامت عذاب او می‌شود.

و زن ابی‌لهب دختر حرب و خواهر ابوسفیان بود و کنیه‌ی او امّ جمیل و لقب او «عوراء» بود، وقتی این سوره نازل شد و لوله و شیون کنان در حالی که رسول خدا ﷺ را نکوهش می‌کرد، قصد پیامبر کرد. ابوبکر گفت یا رسول الله، امّ جمیل دارد می‌آید و من بر تو می‌ترسم، رسول خدا ﷺ فرمود: او مرا نمی‌بیند، پس آن زن آمد و ابوبکر را دید و رسول خدا ﷺ را ندید.

(۱۱۲) سُورَةُ الْاِخْلَاصِ

این سوره مکی است و بعضی آن را مدنی می‌دانند و مشتمل بر چهار آیه و بعضی گفته‌اند بر پنج آیه است و از آن جهت سوره‌ی اخلاص نامیده شده که هر کس آن را بخواند و به آن معتقد باشد از جمیع انواع شرک خالص می‌گردد و سوره‌ی توحید نامید شده چون دلالت بر توحید ذات و صفت می‌کند و نیز کسی که آن را همانطور که نازل شده بخواند موحد می‌شود و سوره‌ی صمد و سوره‌ی قل هو الله و سوره‌ی نسبة الرب و سوره‌ی ولایت نامیده شده چنانچه فاتحه‌ی کتاب، سوره‌ی نبوت نامیده شده.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وُكُوفًا أَحَدٌ (۴)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
بگو او خداوند یگانه است. خداوند مهتر [بی‌نیاز]. نه فرزند آرد و نه کسی از او زاده است. و او را هیچ کس همتا نیست.

تفسیر

[قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وُكُوفًا أَحَدٌ] گویند: این سوره هنگامی نازل شد که مشرکین به رسول خدا می‌گفتند: نسب پروردگارت را برای ما بگو.

یا هنگامی که دو مرد از مشرکین آمدند و این سخن را گفتند، یا مردمانی از علمای یهود آمدند و چنین چیزی در خواست کردند، یا عبدالله بن سلام نزد رسول خدا ﷺ آمد و این سؤال را کرد^۱.

و «أحد الله الصمد» به صورت وصل و تحريك تنوین با کسره و «أحد الله الصمد» با وصل و اسقاط تنوین از باب تشبیه تنوین به حرف لّین خوانده شده و لفظ «كفوّاً» با فاء مضموم و واو و «كفوّاً» با فاء ساکن و همزه و با ضمّه‌ی فاء و همزه خوانده شده است.

بدان که انبیا نسبت به خدا و عالم غیب دارای حالت‌های مختلفی هستند و مناجات آنان با خدا و مخاطبات خدا با آنان و مخاطبات آنان با خلق بر حسب اختلاف احوال، اختلاف پیدا می‌کند.

زیرا هنگامی که نبی ﷺ از هر چه که دارد از قبیل نسبت افعال و اوصاف و ذات منسلخ شود و در وجودش جز فاعلیّت خدای تعالی چیزی نماند، مخاطبات خدا به وسیله‌ی زبان او می‌شود که در این هنگام زبان او زبان خدا گشته است و در نتیجه کلام خدا کلام الهی بشری می‌شود که حدیث قدسی نامیده می‌شود.

و آنگاه که از این مقام تنزّل پیدا کرد و با بقای خدا باقی بود و به کثرات وجودش توجّه نمود این توجّه و التفات نبوت یا خلافت و جانشینی نبوت نامیده می‌شود و اگر توجّه به کثرات عالم کرد این توجّه رسالت یا جانشینی رسالت نامیده می‌شود.

و هر چیزی را که از خدا تلقی کند به طریق حذف و الهام و هر آنچه را که در عالم مثال در این حال یا قبل از نزول به این مقام مشاهده نماید و

هر آنچه را که نمونه‌ای از مدرکاتش بیابد و هر چیزی از علم و حکمت را که ملایکه به او القا کنند، نه به نحو وساطت از جانب خدا... حدیث نبوی نام دارد.

و آنگاه که به مقام بشریت تنزل نمود پس هر سخنی که بگوید از جهت تدبیر حیات دنیوی بدون لحاظ جهت الهی کلام بشری نامیده می‌شود و در همین حالت‌ها اگر خطاب خدا به توسط ملک مرسل از جانب خدا باشد که خطاب او را برسانند، کلام الهی و کتاب آسمانی می‌شود.

پس اگر نبی در مقام انسالخ باشد، خطاب از مقام غیب و احدیت ذات می‌شود و اگر در مقام نبوت و رسالت باشد، خطاب از مقام ظهور و احدیت می‌شود که آن مقام ولایت است.

و کلام در مقام اول مشتمل بر تنزیه و نفی نسبت‌ها و اضافه‌هاست و در مقام دوم مشتمل بر اضافه‌ها و احکام کثرت‌ها.

و روی همین جهات است که آن سوره، سوره‌ی توحید، سوره‌ی اخلاص و سوره‌ی ولایت نامیده شده، زیرا مخاطب به آن سوره هنگامی مخاطب قرار گرفته که از آمیختگی به کثرت‌ها خالص گشته و مقام وحدت برای او حاصل شده و با شأن ولایت ظاهر گشته است.

و سوره‌ی فاتحه سوره‌ی نبوت نامیده شده چون مخاطب آن هنگامی مخاطب قرار گرفته که با شأن نبوت ظاهر گشته. پس قول خدای تعالی «قل هو الله أحد» خطاب از مقام احدیت است و لذا نام خالص او به ابتدا بدون شائبه‌ی صفات آمده است و آن لفظ «هو» است، بر خلاف سوره‌های بعدی: «قل أعوذ بربّ الفلق» و «قل أعوذ بربّ الناس» و امثال آن دو.

اعراب سوره‌ی اخلاص

اعراب سوره‌ی مبارکه بر حسب وجوه محتمل بسیار است.

پس می‌گوییم: لفظ «هو» ضمیر شأن است، یا ضمیری است که به مقام غیب اشاره می‌کند چون در اذهان متعین واقعی یا متعین ادعایی است، یا لفظ «هو» علم و نام مقام غیب است و بنابر دو احتمال اخیر لفظ «الله» بدل یا عطف بیان، یا خبر یا مبتدای دوّم است و لفظ «أحد» خبر آن و جمله خبر «هو» و تکرار مبتدا به معنا از ضمیر عاید بی‌نیاز می‌سازد و لفظ «أحد» خبر، یا خبر بعد از خبر است و «الله الصمد» مبتدای خبر، یا صفت و موصوف و خبر بعد از خبر، یا مبتداست و خبر آن «لم یولد» می‌باشد و بر فرض مبتدا بودنش جمله خبر بعد از خبر، یا حالیه، یا مستأنفه است و جواب سؤال از حال خدای تعالی فی نفسه یا سؤال از علّت حکم می‌باشد و «لم یلد» خبر، یا خبر بعد از خبر، یا حال یا مستأنفه است و جواب سؤال از حال خدای تعالی با غیرش یا از علّت حکم می‌باشد.

و اگر لفظ «هو» ضمیر شأن باشد پس «الله أحد» خبر آن، «الله الصمد» مبتدا و خبر و خبر بعد از خبر برای لفظ «هو» می‌باشد، یا خبر بعد از خبر برای «الله» یا حال، یا مستأنف در مقام سؤال از حال یا از علّت حکم است، یا «الله الصمد» موصوف و صفت و خبر از خبر برای «الله» یا مبتداست و «لم یلد» خبر آن و جمله خبر بعد از خبر برای «هو» یا «الله» یا حال یا مستأنفه است.

«در معانی احد»

لفظ «أحد» به معنای واحد گفته می‌شود اعمّ از آنکه در اصل مهموز قرار داده شده یا به معنای روزی از روزهاست و به کار خیلی بزرگ و مهم نیز گفته می‌شود: «أحدیّ الأحد» و گفته می‌شود: فلانی احد

الأحدین، واحد الاحدین، واحد الآحاد و واحدی الأحد؛ یعنی، او مثل و نظیر ندارد.

و گاهی لفظ «أحد» در خصوص «الله» استعمال می‌شود و وجه مطلب این است که در لفظ «أحد» مبالغه‌ی در وحدت هست و کامل در وحدت آن است که در آن هیچ وجه شایبه‌ی کثرت نباشد، نه کثرت عدد و نه کثرت اجزای مقداری، نه کثرت اجزای خارج از ماده و صورت. و نه شایبه‌ی کثرت اجزای عقلی از جنس و فصل یا ماهیت و وجود و به این معنا جز خدا کسی موصوف به آن نمی‌شود.

و از جهت همین مبالغه است که لفظ «أحد» را در اصطلاح به مقام غیب تخصیص داده‌اند که در آن نه کثرت وجود دارد و نه لحاظ کثرت و گفتند: «أحد» نام مقام غیب است که نه اسم دارد، نه رسم و نه صفت. و نه خبری از آن هست و لفظ «واحد» اسم مقام ظهور خدای تعالی با اسما و صفاتش می‌باشد.

پس او در مقام واحدیت متکثر است به کثرت اسما و صفات به نحوی که با این کثرت وحدت او نمی‌شکند و در مقام احدیت در او کثرتی وجود ندارد، نه در واقع و نه در عقل و نه در اعتبار.

«معنای صمد»

لفظ «صمد» با حرکت (فتحه) به معنای سرور و آقااست، زیرا «صمد» با سکون به معنای قصد است و از شأن سرور آن است که مورد قصد قرار گیرد.

و به معنای دایم و همیشگی، بلند مرتبه، توپر و مردی که در جنگ

نه تشنه می‌شود و نه گرسنه، آمده‌است.
 خدای تعالی نبیِّ خود را در مقام انسلاخش از جمیع کثرت‌ها و
 اعتبارات مخاطب قرار داده و فرمود، ای محمد ﷺ در این مقام در حالی که
 اشاره کننده به ذات باشی بدون اعتبار صفتی از صفات چنین بگو:

تفسیر سوره

لفظ «هو» اسم خدای تعالی است در حالی که از جمیع اعتبارات
 حتی از اعتبار تعین مجرد باشد، لفظ «الله» یعنی ذات مجرد.
 لفظ «الله» یعنی اینکه ذات مجرد از اعتبار صفات عین ذاتی است
 که با اعتبار جمیع اسما و صفات اعتبار شده و مغایرتی بین آن دو نیست
 مگر به اعتبار، زیرا لفظ «الله» اسم ذات است به اعتبار همه‌ی صفات و لذا
 گفته شده که آن امام ائمه است و بیان لفظ «الله» در اوّل سوره‌ی فاتحه
 گذشت.

لفظ «أحد»، یعنی خدای تعالی در عین اینکه مبدأ و غایة اجتماع
 همه‌ی صفات است از جمیع کثرت‌ها منزّه است و هیچ شایبه‌ی کثرتی از
 صفات ندارد.

لفظ «الله الصمد» یعنی خداوند سید و آقای پیراسته از نیازمندی
 است که هر موجودی او را قصد می‌کند و آقایی و پیراستگی از نیازمند
 بودنش را؛ پس به راستی که استفاده‌ی انتها (نهایت) حصر می‌شود از
 تعریف مسند.

و همچنین «الله الصمد» یعنی دایم و جاودانه‌ای که نه می‌خورد، نه
 می‌آشامد و نه می‌خوابد؛ بلند مرتبه‌ای که بالاتر از او بلند مرتبه‌ای نیست

و قائم به خویش است و بی نیاز از غیرش.
 نه چیزی از او زاید؛ یعنی چیزی از او منفصل و جدا نمی‌شود، خواه آن چیز فرزند همانند او باشد، یا چیزی غیر همانند او، چون او دارای مباین نیست تا از او منفصل باشد یا نباشد.

«ولم یولد» یعنی او از چیزی جدا نشده، چون چیزی غیر او نیست تا او منفصل از آن و مباین با آن باشد.

«لم یکن له کفواً أحد» تقدیم ظرف «له» جهت شرافت اوست و تقدیم خبر برای اهتمام دادن به نفی مثل و ماند است و نیز برای مراعات رؤس آیه هاست.

و در بعضی از اخبار وارد شده چیزی که دلالت بر اعتبار حروف در اسما می‌کند.

و چیزی که برای دلالت اسما بر مسمیات مجرد وضع شده قرار دادی نیست، بلکه مناسب‌های ذاتی بین اسما و حروف آن و بین اسم و مسمی (ظرف اسم و مظروف معنای) معتبر است.

زیرا از امام باقر علیه السلام وارد شده است که فرمود: «قل» یعنی اظهارکن آنچه را که ما به تو وحی کردیم و به تو خبر دادیم، جهت ترکیب و تألیف حروفی که آنها را برای تو می‌خواندیم تا به وسیله آن حروف هدایت یابد کسی که گوش فرا دهد در حالی که او شاهد است.

و لفظ «هو» اسمی است که به وسیله‌ی آن کنایه و اشاره به غایب می‌شود، پس «هاء» آگاهانیدن معنای ثابت است و «واو» اشاره به غایب از حواس است، چنانچه «هذا» اشاره به چیزی است که نزد حواس دیدنی است.

چون کفار به خدایان خود با حرفی اشاره می‌کردند که برای چیزهای

قابل مشاهده اشاره می‌شود.

لذا گفتند: «هذه آلهتنا» یعنی این خدای ماست که محسوس و با چشم دیده می‌شود، پس تو نیز ای محمد ﷺ به خدای خودت اشاره کن تا ما او را ببینیم و درک کنیم و در آن حیران نمائیم پس خدای تعالی این سوره را نازل نمود:

«قل هو...» پس ها در هو ثابت کردن امر ثابت است و «واو» اشاره به چیزی که از درک چشم‌ها و لمس حواس غایب است و خدای تعالی منزّه است از آنکه با چشم دیده و با حواس درک شود، بلکه او درک‌کنندی چشمها و آفریننده‌ی حواس است.

امام علیؑ فرمود: الله به معنای معبود است که خلق را از درک چیستی خود و احاطه به چگونگی خود حیران کرده است و عرب می‌گوید: «أله الرجل» یعنی در چیزی متحیر شد و علم به آن نداشت و «وله» یعنی نسبت به چیزی که از آن می‌ترسد بی‌تابی کرد و «اله» یعنی کسی که از حواس خلق مستور و پوشیده است.

امام فرمود: «أحد» یعنی فرد تنها، «أحد» و «واحد» يك معنا دارند و آن متفرد و تنهاست که نظیر و مانند ندارد و توحید اقرار به وحدت است و آن انفراد است و واحد متباین است که از چیزی برانگیخته نمی‌شود و متحد با چیزی نمی‌شود و از همین جهت است که گفته‌اند: بنای عدد از واحد است و واحد از عدد نیست، چون عدد بر واحد واقع نمی‌شود بلکه بر اثنین واقع می‌شود.

پس معنای قول خدا: «الله أحد» این است که خدا معبودی است که خلق از ادراك و احاطه به کیفیت او عاجز و حیرانند، با الهیت خود از صفات

خلقش برتر و متعالی است.

امام باقر علیه السلام فرمود^۱: پدرم زین العابدین علیه السلام از پدرش حسین بن علی علیه السلام مرا حدیث نمود، از پدرش حسین بن علی که فرمود: «الصَّمَد» چیزی است که مغز آن خالی نباشد و توپر باشد و «الصَّمَد» کسی است که سیادت و سروریش به آخرین حدّ رسیده باشد و کسی است که نمی‌خورد و نمی‌آشامد و کسی است که نمی‌خواهد و دایم و همیشگی است که زوال برای او نیست، امام فرمود: محمّد بن حنفیه در این معنای می‌گفت: صمد قائم به نفس و بی‌نیاز از غیر می‌باشد.

دیگری گفته است: صمد کسی است که از کون و فساد برتر و متعالی است و کسی است که به تغایر وصف نمی‌شود، امام علیه السلام فرمود: صمد آقا و برزگوار که مورد اطاعت است و فوق او امر کننده و نهی کننده‌ای نیست، فرمود:

از علی بن الحسین علیه السلام از صمد سؤال شد، در جواب فرمود: صمد کسی است که شریک ندارد و حفظ چیزی از او از بین نمی‌رود و از او چیزی غایب نمی‌شود.

از زید بن علی علیه السلام روایت شده که فرمود^۲: صمد کسی است که هر گاه چیزی را بخواهد می‌گوید: کن فیکون. و صمد کسی است که اشیا را ابداع کرد و آنها را به صورت اضداد و اشکال و ازدواج آفرید و به حدت متفرّد شد بدون شکل و ضدّ و مثل و ندّ.

۱- کتاب التوحید و نور الثقلین ج ۵ ص ۷۱۱.

۲- نور الثقلین ج ۵

از امام صادق علیه السلام از پدرش آمده است^۱: اهل بصره به حسین بن علی علیه السلام نامه نوشتند و از صمد سؤال کردند.

در جواب چنین نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد پس در قرآن غور کنید و درباره‌ی آن مجادله نکنید و بدون علم در آن سخن نگوئید که شنیدم جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت: کسی که در قرآن بدون علم سخن گوید نشیمنگاه او از آتش پر می‌شود و خدای تعالی صمد را تفسیر کرده و فرموده: «قل هو الله أحد الله الصمد»؛ سپس آن را تفسیر کرد و فرمود: لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً أحد؛ یعنی نزاایده که از او چیز کثیفی مانند فرزند خارج شود و مانند سایر چیزهای کثیف که از مخلوقین خارج می‌شود.

و همچنین چیز لطیفی از او خارج نمی‌شود، مانند نفس و از او شعبه‌هایی به وجود نمی‌آید مانند چرت زدن و خواب و خطورات ذهنی، غم و اندوه، خنده و گریه، خوف و رجا، رغبت، میل، خستگی، گرسنگی و تشنگی.

خداوند برتر از آن است که چیزی از او بیرون بیاید و چیزی کثیف یا لطیف از او متولد شود و لم یولد یعنی او از چیزی متولد و خارج نشده همانطور که اشیا کثیف از عناصر خودشان خارج می‌شوند، مانند هر چیزی از چیز دیگر و چهارپا از چهارپا، و گیاه از زمین و آب از چشمه‌ها، میوه از درخت‌ها و همچنین مثل اشیا لطیف نیست که از مراکز خودشان خارج می‌شود، مانند دیدن از چشم، شنیدن از گوش، بوییدن از بینی، چشیدن از دهن، کلام از زبان، معرفت و تمیز از قلب، و مانند آتش از سنگ، نه هیچ

يك از این موارد نیست، بلکه او الله الصمد است که نه از چیزی است و نه در چیزی و نه بر چیزی، مبدأ اشیا و خالق اشیاست و اشیا را با قدرتش انشا می‌کند. و آنچه که برای فنا خلق شده با خواست خدا متلاشی می‌شود و آنچه که برای بقا خلق شده با علم او باقی می‌ماند. پس این است الله الصمد که نه می‌زاید و نه زاییده شده از دیگری است، عالم غیب و شهادت است و بزرگ و متعالی است. و لم یکن له کفواً أحد.

از امام صادق علیه السلام آمده است: وفدی از فلسطین بر امام باقر علیه السلام وارد شد و از او درباره‌ی مسائلی پرسیدند، آن حضرت جواب آنان را گفت، سپس از «صمد» سؤال کردند، در تفسیر آن فرمود: «الصمد» دارای پنج حرف است.

پس الف دلیل بر انبیت اوست و آن قول خدای تعالی، «شهد الله انه لا اله الا هو» و این تنبیه و اشاره به چیزی است که از درك حواس غایب است و لام دلیل بر الهیت اوست به اینکه او «الله» است.

و الف و لام در همدیگر ادغام شده‌اند و بر زبان ظاهر نمی‌شوند و در گویش واقع نمی‌شوند و در نوشتار ظاهر می‌شوند و این خود دلیل بر آن است که الهیت او به سبب لطف او خفی است که با حواس درك نمی‌شود و در زبان وصف کننده‌ای و در گوش، واقع نمی‌شود.

زیرا تفسیر «اله» این است که خلق را از درك چیستی و چگونگی‌اش با حس یا و هم عاجز و ناتوان کرده است، نه بلکه او مبدع و آفریننده‌ی اوهام و خالق حواس است و اینکه در نوشتار ظاهر می‌شود دلیل بر این است که خدای تعالی ربوبیتش را در ابداع خلق و ترکیب ارواح لطیف آنان با اجساد کثیفشان اظهار نمود.

پس آنگاه که بنده نظر به خودش می‌کند روح خودش را نمی‌بیند، چنانچه لام «الصّمد» ظاهر نمی‌شود و تحت هیچ يك از حواس پنجگانه داخل نمی‌شود.

وقتی به نوشتار نگاه کرد آنگاه آنچه را که مخفی و لطیف است برای او ظاهر می‌شود پس هر وقت عبد در چیستی باری تعالی و کیفیت او تفکر نماید عاجز و سرگردان می‌شود و فکرش به جایی نمی‌رسد که خدا را تصوّر کند چون خدای تعالی آفریننده‌ی صورت‌هاست.

وقتی نظر به خلق خدا کند بر او ثابت می‌شود که خدای تعالی خالق آنان و ترکیب‌کننده‌ی ارواح آنان با اجسادشان است.

و اما صاد دلیل بر آن است که خدای تعالی صادق است و قول او صدق و کلام او صدق است و بندگانش را فرا خوانده که براستی از راستی پیروی کنند و دار صدق و راستی رابه وعده داد. و اما میم پس دلیل بر ملك اوست و او ملك حقّ است و ملك او زایل شدنی نیست و دال دلالت بر دوام ملك او دارد.

و اینکه خدای تعالی دایم و محفوظ از کون زوال است، بلکه خدای تعالی آفریننده‌ی کاینات است و هر موجودی با تکوین او وجود پیدا کرده است پس امام علیه السلام فرمود: اگر برای علم خودم که خدای تعالی به من داده است حمل‌کنندگانی پیدا می‌کردم توحید و اسلام و ایمان و دین و شرایع را از لفظ «صمد» نشر می‌دادم.

چه کنم که جدّ من امیرالمؤمنین نیز حمل‌کنندگانی برای علم خویش نیافت و نفس عمیقی با اندوه و آه می‌کشید و در منبر می‌گفت: قبل از آنکه مرا میان خودتان نیابید از من بپرسید، که در قلب علم فراوانی

است، آگاه باشید که من کسی را نمی‌یابم آن را حمل کند، آگاه باشید که من بر شما از جانب خدا حجّت رسا هستم «یا ایّها الذین آمنوا لاتتولّوا قوماً غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور»^۱

از امام صادق علیه السلام آمده است که شخصی از توحید سؤال کرد، امام علیه السلام فرمود: خدای تعالی می‌دانست که در آخر الزمان اقوام ملّت‌ها می‌آیند که در فهم عمیقش هستند و لذا سوره‌ی «قل هو الله احد» را نازل نمود و همچنین آیاتی از سوره‌ی حدید تا قول خدا «علیم بذات الصدور» و کسی قصدی جز آن را داشته باشد هلاک می‌شود.

و مقصود از آیات سوره‌ی حدید اوّل است آن سوره است تا قول خدا: «علیم بذات الصدور» که خدای تعالی دقایق توحید را در آن درج کرده که ادراک متعمقین در توحید به آن نمی‌رسد تا چه رسد به غیر آنها. از امام رضا علیه السلام از توحید سؤال شد فرمود: هر کس قل هو الله احد را بخواند و به آن ایمان آورد توحید را فهمیده است، به امام گفته شد: چگونه آن را بخواند؟ فرمود: همانطور که مردم می‌خوانند و در آن دو مرتبه «کذلک الله ربّی» را اضافه نمود.

و چون سوره مشتمل بر توحید خدای تعالی و نسبت‌های اوست، قاری گویی که با زبان خدا می‌خواند و با زبان خدا خود را امر به توحید می‌کند و به چگونگی و کیفیت اضافات و نسبت‌های خدا خود را مأمور می‌سازد.

لذا از ائمّه علیهم السلام بعد از تمام شدن سوره دارد: «کذلک الله ربّی»

۱- سوره ممتحنه، آیه ۱۳ یعنی: ای اهل ایمان هرگز قومی را که خدا بر آنان غضب کره یار و دوستدار خود نگیرید که آنان از آخرت به کلی نومید شدند چنانکه کافران از اهل گورستان نومیدند.

دوباره گفته شود.

تا اشاره به امثال امر او و اقرار به توحید و افاضات او باشد. چون سوره‌ی توحید مشتمل بر توحید و اضافات خدا و صفات سلبیّه اوست از فضیل بن یسار روایت شده که گفت: ابا جعفر علیه السلام بمن امر کرد «قل هو الله احد» را بخوانم و هر گاه تمام کردم سه بار بگویم: «كذلك الله ربّي» تا اشاره به امثال اقرار به توحید و اضافات و صفات سلبیّه باشد

و چون بنا به مضمون آنچه را که از نبی صلی الله علیه و آله وارد شده که فرمود: علم سه نوع است: «آیه‌ای است محکم، فریضه‌ای است عادل و معتدل و سنت قائم» پس سه نوع علم وجود دارد و همه‌ی قرآن برای بیان این سه نوع علم است و این سوره با اختصاری که دارد مشتمل بر تمام آیات محکمت می‌باشد.

لذا از ائمه علیهم السلام وارد شده، هر کس این سوره را بخواند مانند کسی است که ثلث قرآن را خوانده باشد.

وجه دیگر در این مطلب این است که برای سالك الى الله سلوك حاصل نمی‌شود مگر با جذب و انسلاخ از کثرت‌ها و در عین حال توجه به کثرت‌ها، و توجه به کثرت‌ها یا برای ترمیم معاش است، یا برای افزون کردن توشه‌ی آخرت و همه‌ی قرآن جهت بیان این سه مطلب است و این سوره در مقام جذب و انسلاخ است.

وجه دیگر این است که قرآن برای اثبات ربّ و توحید او و اثبات خلق و تکثیر آنان و اثبات وسایط بین ربّ و خلق است.

وجه دیگر آنکه قرآن برای بیان اضافه‌ی حقّ به خلق و اضافه‌ی خلق به ربّ و بیان وسایط بین دو اضافه و نسبت است و چون سلوك سالك کامل

نمی‌شود مگر با عروض حال جذب و انسلاخ بر او، زیرا اگر برای سالك حرارت جذب کامل نشود تحرّك به سوی خدا پیدا نمی‌شود.

لذا از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شده است که^۱: هر کس يك روز بگذرد و در آن روز پنج نماز بخواند و سوره‌ی «قل هو الله احد» را نخواند به او گفته می‌شود: ای بنده‌ی خدا تواز نمازگزاران نیستی.

مقصود از خواندن «قل هو الله» تنها لقمه‌ی زبان نیست، چه بسا که خواندن آن برای خواننده و بال باشد، بلکه مقصود این است که حال با قال موافق باشد، تا آنجا که قارب بجشد و در وجودش نمونه‌ی این انسلاخ را بیابد، و روی همین جهت است که از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده^۲: کسی که يك جمعه بگذرد و «قل هو الله احد» را نخواند سپس بمیرد بر دین ابولهب مرده است، زیرا ابولهب فارغ و خالی از حرارت جذب فطری بود.

در حقّ این سوره فضایل زیادی از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وارد شده و به جهت فضل آن است که در نماز واجب عدول از آن به سوره‌ی دیگر در صورتی که در این سوره شروع کرده باشد جایز نیست و اگر نماز بخواند و در نمازش «قل هو الله احد» نخواند نماز او ناقص است.

چنانچه در اخبار آمده است.^۳

از نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شده که فرمود: هر کس «قل هو الله احد» را يك بار بخواند بر او مبارك می‌شود و هر کس دو بار بخواند بر او و اهلش مبارك می‌شود و اگر سه بار بخواند بر او و بر اهلش و بر همسایه‌هایش مبارك می‌شود.

۱. نور الثقلین- تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

۳. نور الثقلین ج ۵- مجمع البیان.

و اگر آن را دوازده بار بخواند، دوازده قصر در بهشت برای او ساخته می‌شود و نگهبانان می‌گویند: ما را رها کنید به قصر برادرمان نگاه کنیم .
و اگر آن را یکصد بار بخواند گناهان بیست و پنج ساله‌اش او بخشیده می‌شود به جز گناهان مربوط به خون و اموال.

و اگر آن را چهار صد بار بخواند گناهان چهار صد ساله‌ی او بخشیده می‌شود و اگر یکهزار بار بخواند، نمی‌میرد تا جایش را در بهشت ببیند، یا به او نشان داده شود.

و اخبار در اینکه سوره‌ی توحید معادل ثلث قرآن است و هر کس آنرا سه بار بخواند گویی که همه‌ی قرآن را خوانده‌است .

روایت شده که مردی خدمت نبیِّ ﷺ آمد و از فقر و تنگی معیشت شکایت کرد رسول خدا ﷺ به او گفت، هر گاه داخل خانه‌ات شدی اگر کس در آنجا بود سلام کن، اگر کسی نبود سلام کن و قل هو الله احد را یکبار بخوان، پس آن مرد چنین کرد خداوند به او آنقدر روزی داد که بر همسایه‌هایش نیز می‌داد.

از امام صادق ع آمده‌است که فرمود: کسی که به مرضی یا به سختی گرفتار شده و در مرض یا سختی‌اش قل هو الله احد را نخواند، سپس در همان مرض بمیرد و در آن سختی که گرفتارش شده از بین برود از اهل آتش است.

و علت مطلب این است که این گرفتار اگر بر فطرتش که به وسیله‌ی آن جذب به عالم آخرت و به سوی خدا می‌شود باقی می‌ماند مرض و سختی‌اش بالأخره سبب انسلاخ و توجه به سوی خدا می‌شد.

و این انسلاخ همان خواندن قل هو الله است چه به لفظ بخواند یا

نخواند و اگر انسلاخ حاصل نشد معلوم می‌شود که فطرت الهی او باقی نمانده، پس باید از اهل آتش باشد، زیرا کسی که بر فطرت انسانی باقی نماند مرتدّ فطری می‌شود که توبه از او قبول نیست.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس به خدا و روز قیامت ایمان آورد باید پشت سر فریضه «قل هو الله احد» را ترك نکند، که هر کس آنرا بخواند خیر دنیا و آخرت برای او جمع می‌شود و خداوند او و پدر و مادر و اولاد او را می‌بخشد.

و وجه مطلب از آنچه که ما ذکر کردیم استنباط می‌شود، چه فرضیه و واجب عبارت از توجّه به خدا و آخرت است، پس اگر کسی نماز واجب را همانطور که به آن امر شده انجام دهد حتماً باید به حالت انسلاخ و دخول خیر و دنیا و آخرت حاصل می‌شود و موجب بخشش گناهان او و هر کس که به او متصل باشد، می‌گردد.

پس ای برادران من کوشش و مجاهدت کنید تا نماز ما باعث برون شدن از نفسها و هواهایمان باشد و موجب دخول ما در دار قلب و توجّه ما بسوی آن باشد و از کسانی نباشیم که نماز می‌خواند در حالی که نماز او را لعن می‌کند.

از ابوالحسن علیه السلام آمده است که می‌فرمود: هر کس «قل هو الله احد» را بین خود و بین هر جبار و ستمگر مقدّم بدارد. خداوند ستمگر را از او باز می‌دارد.

این سوره را از پیش رو، پشت سر، از راست، چپ بخواند، که اگر چنین کند خداوند خیر آن جبار را به او می‌دهد و شرّ او را از او باز می‌دارد. و سرّ مطلب همان است که ما ذکر کردیم.

(۱۱۳) سُورَةُ الْفَلَقِ

این سوره مدنی است و بعضی گفته‌اند مکی است و مشتمل بر پنج

آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱) مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲) وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (۳) وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۴) وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۵)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

بگو به پروردگار فلق پناه می‌برم. از شرّ هر آنچه آفریده‌است. و از شرّ شب چون در آید. و از شرّ زنان افسونگر دمنده در گره‌ها. و از شرّ رشکبری که رشک برد.

تفسیر

[قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ] ای محمد ﷺ هر گاه به مقام بشریت خود تنزل کردی و حالتی رسیدی که از هر ناملاایمات که بر تو وارد شود متأثر گشتی و تصرفات مردم و سحر و جادوی آنان در تو اثر کرد بگو: [أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ] یعنی پناه بردن به خدا با همین کلمه می‌سازم می‌کنم. یا از پناه بردن خودم با این کلمه خبر می‌دهم، تا بدین وسیله از شرّ اشار محفوظ باشی.

و لفظ «فَلَن» به معنای صبح، یا چیزی است که از عمودش شکافته شده باشد، یا معنای فجر است، یا مقصود همه‌ی خلق، یا جهنّم، یا چاهی در آن جهنّم است. و مناسب آن است که استعاذه در حال نزول محمد ﷺ به مقام

بشریت به پروردگار صبح باشد در حالی که انتظار طلوع صبح و از بین رفتن تاریکی شب بشرّ تین را انتظار می‌کشد.

[مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ] لفظ «ما» آورد، نه لفظ «من» به جهت تعمیم و لفظ «خلق» را آورده تا اشاره به این باشد که آفریده‌ها و نمادهای بر من دارای شرّ نیستند و نموده‌های جهان زیرین‌اند که در زمره آفریده‌های شرورند.

[وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ] لفظ «غاسق» یعنی شب هنگامی که شفق و ماه غایب شوند و هر هجوم کننده‌ای که بخواهد ضرر برساند؛ یعنی، پناه به خدا می‌برم از شرّ شب آنگاه که داخل شود، چون شرّ هر صاحب شرّ غالباً در شب بیشتر از روز ظاهر می‌شود، یا از شرّ هر هجوم کننده‌ای که بخواهد شرّ برساند.

و بعضی گفته‌اند: یعنی از شرّ ثریّا آنگاه که سقوط کند، چون وقت سقوط ثریّا امراض زیاد می‌شود.

و بعضی گفته‌اند: از شرّ ذکر آنگاه که بلند شود. و «غسق» با حرکت تاریکی اول شب و چیزی از قماش طعام است، مانند روان و نحو آن. و «غسقت عینه» مانند ضرب و سمع یعنی چشمش تا رشد یا گریه کرد. و «غسق الجرح» یعنی از جراحت آب زرد جاری شد. و «غسق اللیل و أغسق»، یعنی تاریکی شب شدّت گرفت.

[وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ] از شرّ نفوسی که بر موی و نخ‌گره می‌زنند و در آن می‌دمند و مردم را با آن جادو می‌کنند، یا مقصود زنانی است که چنین کاری را انجام می‌دهند.

[وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ] از شرّ کسی که قوه‌ی حسد دارد آن هنگام که حسدش را ظاهر سازد، چون حسد نهفته نه ضرر به محسود

می‌زند و نه ضرر به حاسد چنین حسد فقط نقصان در وجود حاسد است. پس از آنکه استعاذه از شرّ جمیع صاحبان شرّ را به‌طور عموم ذکر کرد این سه مورد را به‌خصوص نام برد تا اهتمام به استعاذه از آنها را نشان دهد، زیرا ضرر این سه مورد و شرّ آنها مخفی است و دوری از آنها ممکن نیست و لذا باید پناه به خدا برد تا خدای عالم به خفیات و قادر بر حفظ از بلاها از شرّ این سه مورد حفظ نماید.

روایت شده که لبید بن اعصم یهودی رسول خدا ﷺ را جادو کرد، سپس آن را در چاه بنی زریق انداخت، پس رسول خدا ﷺ مریض شد و در حالی که خوابیده بود دو ملایکه آمدند، یکی بالای سرش نشست و دیگری نزد پاهایش و قضیّه را به رسول خدا ﷺ خبر دادند و گفتند که آن جادو در کجاست، پس رسول خدا ﷺ متوجّه مطلب شد.

علی بن ابی طالب و زبیر و عمار را فرستاد و آب آن چاه را کشیدند و سپس در ته چاه سنگی بود آن را بیرون آوردند، که ناگهان در آنجا شانه‌ی، سر و چند دندان از شانه را یافتند و در آنجا نخی یافتند که دوازده گره با سوزن در آن زده شده بود.

پس این دو سوره نازل شد و با هر آیه‌ای که می‌خواند يك گره باز می‌شد، رسول خدا ﷺ احساس سبکی کرد و شد گویی که از قید و زنجیر رها شده‌است.

داستان نزول این دو سوره غیر از این طریق با اندکی اختلاف در لفظ و معنا نیز روایت شده‌است.

و چون مقصود از امر به خواندن آن است که خواننده حالتی پیدا کند که زبان او زبان خدا یا زبان ملایکه‌ای که از جانب خدا نازل شده‌است،

باشد نه زبان خودش و گوش او گوش لطیفه‌ی نبوی باشد، بنابراین در امثال این مخاطبات امر کننده‌ی از جانب خدا به لطیفه‌ی نبوی می‌شود و عالم صغیرش را نمونه‌ی عالم کبیر قرار می‌دهد...

لذا جایز است که قاری در حین قرائت سوره به عالم خودش نظر کند و از اهل مملکتش از اعضا، قوا، نفس و لشگریانش استعاده کند به خدا پناه ببرد. و از باب امثال امر خدا بگوید: [أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ] به پروردگار موالید شکافته شده از بدن و نفس من، یا به پروردگار شکافنده سپیده، یا شکافنده‌ی تاریکی شب و طبعم و نفسم از شر آنچه در کشور وجودم از نیروهای دری و دامی و شیطانی آفریده‌است و از اعضا و آلات بدنی، یا از شر احتجاب از حق به وسیله حق به خود خدا پناه می‌برم، زیرا شر همه از اهل عالم کبیر یا صغیر به احتجاب از حق برمی‌گردد.

[وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ] یعنی از شر بدن و تاریکی‌هایش آنگاه که تاریکی آن داخل در عالم روح می‌شود و روح را با تاریکی خود تاریک می‌سازد، یا از شر امراض بدن آنگاه که داخل بدن شود و در روح اثر گذارد، یا از شر قبض یا نفس و هواهای آن در صورتی که در روح اثر بگذارد. و [وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ] قوای علامه و عماله که در طریق سالک گره می‌زند و با حيله‌هایش در آن می‌دمد تا جایی که دیگر برای روح حل آن و گذر از آن ممکن نمی‌شود.

چون قوه‌ی علامه‌ی شیطانی عماله را حمل بر امر باطل می‌کند که هیچ حقیقتی ندارد و قوه‌ی علام با فریب دادن‌هایش کاری می‌کند که امکان گذر از آن را از انسان می‌گیرد و نمی‌تواند آن را ترك بکند پس به سبب انسانیت از عالم انسانیت به آن شبکه و دام می‌افتد و در نتیجه به هلاکت می‌رسد.

و [وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ] یعنی از شرّ نفس و قوای او که دائماً آرزو می‌کنند که نعمت از انسانیت زایل گردد و به مقام قلب و مقام شهود و بی‌نیازی ترقّی نکند و آرزو می‌کند که انسانیت در حجاب و بعد و عذاب همانند خود نفس و قوای آن قرار گیرد.

و این معنا در صورتی است که انسانیت مورد حسد قرار گیرد و در دام نفس و قوای آن بیافتد.

(۱۱۴) سُورَةُ النَّاسِ

این سوره مشتمل بر شش آیه و مدنی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳) مِنْ
شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴) الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ
الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ (۶)

ترجمه

به نام خداوند بخشندهی مهربان

بگو به پروردگارِ مردم پناه می‌برم. فرمانروای مردم. خدای مردم. از شرّ
وسوسه‌گر پنهانکار. کسی که در دل‌های مردم وسوسه می‌کند. اعم از جن و انسان.

تفسیر

[قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ] چون خدای تعالی به نبیِّ ﷺ خود امر
می‌کند که از وسواس صادر از شیاطین و جنّ و انس از خدا پناه جوید و این
وسواس به غیر از انسان که ذکر خدا را فراموش کرد متعلق نمی‌شود لذا
«ربّ» را اضافه به «الناس» کرد.

و تعبیر به «ناس» نمود تا اشاره به این باشد که این وسواس جز در
مورد فراموش کننده ناسی محقق نمی‌شود.

و «ربّ الناس» عبارت از ربّ الارباب است ولی با اسمی که محیط
به همه‌ی اسماست، که از آن تعبیر به روح می‌شود و آن بزرگتر از جبرئیل و
میکائیل است و با هیچ یک از انبیا نبوده و با محمد ﷺ بوده است. و

مرتبه‌ی آن فوق امکان و تحت وجوب است و آن مقام علویّت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است و معنای آیه این است: ای محمد تو از استعاذه و پناه بردنت به خدا خبر بده و آن را با زبان حال و قال خویش انشا کن.

و چون استعاذه تو از شرّ و سواس است و آن جز در شکل مردم ظاهر نمی‌شود، خواه به زبان مردم یا به زبان جنّ در سینه‌ی مردم، پس شایسته است از ربّ مردم پناه جوئی طلبی، بر خلاف استعاذه‌ی تو در سوره‌ی سابق، و چون در این سوره ناس آثار ربوبیّت حق از همان ابتدا با نمایان شدن نقص بنده و کمال ربّانی، خاکساری سالک و مالکیّت حق، و نیازمندی نیازمند و بخشایندگی خداوندگاری ظاهر می‌شود، لذا پیامبر خدا نخست ربوبیّت و عبودیّت را بیان کرد و آنگاه فرمود:

[مَلِكِ النَّاسِ] و آن را بدل آورد تا اشعار به این باشد که در حالت‌های دوّم ملکیت و مالکیّت خدا بر همه‌ی اشیا بر سالک ظاهر می‌شود و این مطلب بعد از فناء تام و تقوی تامّ حاصل می‌شود و بدل دیگری از آن آورد.

و فرمود: [إِلَهِ النَّاسِ] تا اشاره به این باشد که خدای تعالی بعد از فناى عبد و بقای او بعد فناى معبود، عبد می‌شود و امّا قبل از آن پس معبود او اسمی از اسمای خدا بوده است و «الناس» را به صورت اسم ظاهر آورد با آنکه مقام ضمیر آوردن بود تا اشعار به ذمّ انسان باشد که فطرتش را فراموش کرده است با آنکه نبایستی پروردگارش را که موصوف به آن موصوف سه گانه است فراموشی می‌کرد. [مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ] لفظ «وسواس» با کسره‌ی واو مصدر «وسوس» است و «وسواس» با فتح واو اسم مصدر است که به معنای مصدری خودش می‌باشد.

سپس قول خدای تعالی: [الْخَنَّاسِ] بدل از آن است به صورت بدل اشمال، یا لفظ «وسواس» به معنای «موسوس» است که در این صورت «الخنّاس»

صفت او می‌شود و «موسوس» را از جهت مبالغه و سواس نامیده‌اند و «الخنوس» به معنای تأخر و عقب ماندن یا غیبت و حضور نداشتن است. و چون از عادت شیطان و سوسه‌انگیز کناره جویی از انسان یا غایب شدن هنگام ذکر خداست خناس نامیده شده است.

[الَّذِي يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ] وسوسه حدیث نفس و حدیث شیطان است به چیزی که خیر و نفعی در آن نیست و کلمه‌ی «وسوس» با «له» و «الیه» می‌آید. وسوس له، یعنی به نفع او و وسوسه کرد، وسوس الیه: برای او و وسوسه کرد [مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ] لفظ «من» تبعیضیه است و طرف حال از «وسواس» بنابر آنکه وسواس به معنای موسوس باشد، یا لفظ «من» ابتدائیه است، و ظرف نیز حال است بنابر آنکه به معنای مصدر باشد.

یا «من» ابتدائیه است و ظرف متعلق به «یوسوس» یعنی صورت وسوسه قرار می‌گیرد از جهت جنّ و انسان.

الحمد لله رب العالمین
سپاس بی‌حدّ و قیاس داداری را سزد که ما را در این برگردان یاری فرمود، تا به فضل و کرمش از راه نلغزیم و در کمند اهریمن نیفتیم و پس از چهارده سال: ۱۴ جلد ترجمه حاضر را با عدم بضاعت علمی به این صورت فراهم آوریم امید است که این برگ، سبزه‌ای با شفاعت محمد مصطفی ﷺ و علی مرتضیٰ علیهما السلام و همه اولیای الهی مخصوصاً قائم آل محمد، امام عصر «عج» و توجهات خاصه الهادی الی الشریفه و الطریقه المنتهی فی الفقر و الفناء مرضی اولیاء الله مولانا المعظم جناب آقای الحاج دکتر نور علی تابنده (مجدوبعلشاه) ارواحنا فداه، موجب خشنودی خدا و پسند اولیای الهی و روشنگر راه سالکان طریق و عاشقان به حقیقت قرآن باشد. باکمال عجز و انکار و نیازمندی التماس دعا داریم. خاک پای فقرا. محمد- رضا خانی- حشمت الله ریاضی.

هو
١٢١

(المجلد الرابع عشر)

متن تفسير شريف

بيان السعادة في مقامات العبادة

تأليف

العارف الشهير

حاج سلطان محمد الجنازى الملقب بسلطانعليشاه

طاب ثراه

سُورَةُ الْمُجَادَلَةِ

مدنيّة؛ احدى و عشرون آيةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ يَسْمَعُ تَخَاوُرَ كُفْرَانِ اللَّهِ سَمِيعٌ بَصِيرٌ] نزلت في امرأةٍ من الانصار اسمها خولة و زوجها اوس بن الصّامت و كانت امرأةً حسن الجسم فأرادها زوجها فأبت فغضب عليها و قال: انت عليّ كظهر امي.

و كان في الجاهليّة اذا قال الرّجل لاهله: انت عليّ كظهر امي، حرمت عليه آخر الابد، فندم الرّجل و قال لامرأته قدا تانا الاسلام فاذهبي الي رسول الله ﷺ فاسأليه فأنت الي رسول الله ﷺ فقالت، بابي أنت و امي انّ اوس بن الصّامت هوز و جي و ابوولدى و ابن عمي فقال لي: انت عليّ كظهر امي، و انا نحرّم ذلك في الجاهليّة، و قد اتانا الله بالاسلام بك فقال لها رسول الله ﷺ: ايّتها المرأة ما اراك الا حرّمت عليه، فأعادت عليه قوله الاول، فقال ﷺ: ما اراك الا حرّمت عليه و لم اوامر في شأنك بشيء، فجعلت تراجع رسول الله ﷺ و كلّما قال لها رسول الله ﷺ، حرّمت عليه هتفت و قالت:

اشكو الي الله فاقتي و حاجتي و شدّة حالي، اللهم فأنزل علي لسان نبيك و كان هذا اول ظهاري في الاسلام فنزل عليه الايات فقال: ادعى زوجك، فدعته، فتلا عليه رسول الله ﷺ هذه الايات (الي قوله) و للكافرين

عذابُ اليم.

[الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ
إِلَّا اللَّائِي وَ لَدَنَّهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَ إِنَّ اللَّهَ
لَعَفُؤٌ غَفُورٌ] يعفو عنهم و يغفر لهم اذا تابوا.

[وَ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ
رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا] ظاهر الاية ان من ظاهر فليس عليه شىء ان لم
يكرر القول، او ليس عليه شىء فى المرتبة الاولى فاذا عادو ظاهر ثانياً
فعليه الكفارة المذكورة.

و روى عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال: ان الله عفى عن المظاهر الاول
و غفرله بدون الكفارة، فان عاد احد بعد المظاهر الاول فعليه الكفارة، و
قيل: معنى يعودون لما قالوا يعودون عما قالوا فانه يستعمل يعود فيما قال
والى ما قال و لما قال بمعنى يعود عما قال، و قيل: يعودون الى نسائهم، و
قوله تعالى، لما قالوا، ابتداء كلام و المعنى فتحرير رقبة لما قالوا [ذَلِكَ
تُوعِظُونَ بِهِ] يعنى ذلكم التحرير توعظون به لكى ترتدعوا من مثله.

[وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ]
يكفى فى صدق تتابع الشهرين اتصال شىء من الشهر الثانى بالشهر الاول
[مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا] بالمجامعة او مطلقاً.

[فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا] بقدر شعبهم او اعطاء
كل مسكين مداً من الطعام [ذَلِكَ] المذكور من عدم الحرمة ابداً بالظهار
كما كانت فى الجاهلية و جواز الرجوع الى النساء بعد الظهار و الترتيب فى
خصال الكفارة.

[لِتُؤْمِنُوا] اي لترغبوا في شريعة محمد ﷺ و لاتنفروا عنها لما ترون فيها من التخفيف و تؤمنوا [بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ] حدود حماه لا يجوز التجاوز عنها.

[وَاللِّكَا فِرِينَ] بالله و رسوله ﷺ او للكافرين بتلك الحدود [عَذَابٌ أَلِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ] حادّه غاضبه و عادّه و خالفه [كُتِبُوا] كبتّه صرعه و اخزاه و صرفه و كسره و ردّه بغیظه و اذله و المكتبت الممتلى غمّا.

[كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ] الَّذِينَ حَادُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودٍ وَ قَوْمِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ [وَقَدْ أَنْزَلْنَا] عليهم او عليكم [آيَاتٍ] دالات على قدرتنا و حكمتنا، او دالات على صدقنا و عدنا و وعيدنا، او دالات على صدق رسولنا [بَيِّنَاتٍ] واضحات او موضحات و هي الايات التدوينية او الايات الافاقية و الانفسية.

[وَاللِّكَا فِرِينَ] بتلك الايات او بالله و رسوله ﷺ [عَذَابٌ مُهِينٌ] يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ [ظُرْفَ لَمِيعٍ] او لقوله للكافرين، او لقوله احصاه الله [جَمِيعًا فَيَبْتَلِيهِمْ بِمَا عَمَلُوا أَحْصِيَهُ اللَّهُ] رفع لتوهم متوهم ان العاملين لا يحصون اعمال انفسهم فكيف يحصى الله اعمال الجميع.

[وَنَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ] تعميم و تعليل [الْمُ تَرَّ] خطاب لمحمد ﷺ او لكل من يتأتى منه الخطاب، و ان كان خطاباً لمحمد ﷺ فالمعنى لا ينبغي لك الاستغراب عن كونه على كل شيء شهيداً لانتك ترى و تنظر الى آثار احاطة علمه تعالى بما في السماوات و ما في الارض، و ان كان الخطاب عاماً.

فالمعنى لا ينبغي الاستغراب لظهور آثار احاطة علمه تعالى و ينبغي ان يراها كل راءٍ لظهورها [أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ] نجوى جمع نجىّ او مصدر نجاه بمعنى ساره، او اسم مصدرٍ بمعنى السرّ، و على الاول جازان يكون مضافاً الى ثلثة و ان يكون ثلثة بدلاً منه و معنى النجوى المصدرى المسارّة بين اثنين او اكثر لكنّه يطلق على حديث النفس و خطرات القلوب و الرؤيا الصادقة و الاحلام الكاذبة لانّها مسارة الشيطان او الملك مع الانسان.

و قد يطلق على مطلق المحاورة [الَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةَ إِلَّا سَادِسُهُمْ] اختيار المتناجين اى المتسارّين لانّ المتناجين يكونون بحالٍ لا يطلّع على نجواهم غيرهم فيكون الاطلاع عليهم ابلغ فى الدلالة على الاطلاع على خفيّات الامور، و اختيار الثلثة و الخمسة من بين مراتب العدد لانّ العدد الوتر اشرف مراتب العدد.

الترى انه تعالى قال سيقولون ثلثة رابعهم كلبهم، و يقولون خمسة سادسهم كلبهم رجماً بالغيب، و يقولون سبعة و ثامنهم كلبهم و لانّ الله و تريحبّ الوتر، و اقلّ مراتب العدد الوتر الثلثة، و اضاف اليها الخمسة ليعلم انّ خصوص مرتبة الثلثة ليس مقصوداً.

و قيل: كان من انزلت الاية فيهم ثلثة و خمسة و الفرق بين ثالث الثلثة و رابع الثلثة انّ ثالث الثلثة يكون واحداً من الثلثة مقابلاً للاخرين متمماً عددهم.

و لذا قال تعالى: لقد كفر الذين قالوا انّ الله ثالث الثلثة و اما رابع الثلثة فهو الذى يجعل الثلثة اربعة سواء كان من جنسهم و فى عدادهم او

لم يكن، و سواء جعل الثلاثة اربعة بنفسه او بغيره.

فهذه العبارة لاتستلزم التحدّد و كونه تعالى ثانياً لغيره و غير ذلك ممّا ينافى الوجوب كالعبارة الاولى فانه تعالى يجعل كلّ ثلاثة اربعة بان يوكل عليهم واحداً من و كلائه او اكثر.

و ايضاً يجعل الثلاثة اربعة بان يكون هو بنفسه مقوماً للثلاثة و معهم لامعيّة الاثنين من الانسان بل معيّة قيوميّة لاينفك شىء من الاشياء عنها منفرداً كان او منضماً الى واحدٍ او اكثر و هذا المعنى لايلزم شيئاً من لوازم الامكان.

و لذلك لم يكتف بهذا و قال [وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ] العدد [وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] تعليل و تأكيد و نتيجة للسابق و نزول الاية.

كما روى عن الصادق عليه السلام في ابى عبيدة الجراح و عبدالرحمن من عوفٍ و سالمٍ مولى ابى حذيفة و المغيرة بن شعبة وعدة آخر حيث كتبوا الكتاب بينهم و تعاهدوا و تواتقوا لئن مضى محمد صلى الله عليه وآله لا يكون الخلافة في بنى هاشم و لالنبوة ابدأ.

[أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى] اى المسارّة او المحاوره [ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ يَتَنَاجَوْنَ بِالْأَثَمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ] يعنى يتناجون بغضب حقّ آل محمد صلى الله عليه وآله ومعاداتهم و مخالفة قول الرسول صلى الله عليه وآله فيهم.

و بعبارة اخرى يتناجون بما فيه قوّة القوّة البهيميّة الشهويّة، و قوّة القوّة الغضبيّة السبعيّة، و قوّة القوّة الجهليّة الشيطانيّة.

[وَاِذَا جَاؤُكَ حَيُّوكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللهُ] اظهارةً لحببهم لك
بالتحيات العالية سرّاً لنفاقهم عنك و عن المؤمنين [وَيَقُولُونَ فِي
أَنْفُسِهِمْ] من غير تلفظٍ او فيما بينهم من غير اطلاع الغير عليهم.

[لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللهُ بِمَا نَقُولُ] لانهم قبلوا الاسلام و صدقوا
محمدًا ﷺ في اكثر ما قاله من امر الآخرة و لم يصدقوه في خلافة عليٍّ عليه السلام.
[حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فَيَسَّسَ الْمَصِيرَ] قيل: نزلت قوله: الم تر
الى الذين نهوا عن النجوى (الايات) فى اليهود و المنافقين.

انهم كانوا يتناجون فيما بينهم دون المؤمنين و ينظرون الى
المؤمنين و يتغامزون بأعينهم فاذا رأى المؤمنون نجويهم قالوا: ما نريهم الا
و قد بلغهم عن اقربائنا و اخواننا الذين خرجوا فى السرايا قتلًا او مصيبةً او
هزيمةً.

فيحزنهم ذلك فلما طال ذلك شكوا الى رسول الله ﷺ فأمرهم ن
لا يتناجوا دون المسلمين فلم ينتهوا عن ذلك و عادوا الى مناجاتهم، لكن
نقول: ان كان نزولها فى اليهود فالمقصود منها منافقوا الامة الذين كانوا
يتناجون فى ردّ قول محمدٍ ﷺ فى عليٍّ عليه السلام.

و قيل: نزلت قوله: و اذا جاؤك حيوك (الى آخر الاية) فى اليهود
فانهم كانوا يأتون النبى ﷺ فيقولون: السلام عليك، والسلام الموت وهم
يوهمون انهم يقولون: السلام عليك و كان النبى ﷺ يردّ عليهم بقوله: و
عليكم فان كان النزول فيهم فالمقصود منها المنافقون .

كما ذكرنا و اشار الصادق عليه السلام فى الحديث السابق [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا] بعد ما ذمّ النجوى مطلقاً و ذمّ المتناجين بالاثم و العدوان و معصية

الرَّسُولَ ﷺ نادى المؤمنين و نهاهم عن النَّجْوَى بما فيه قُوَّةُ الْقَوَى الثَّلَاثِ،
فانَّ الْإِنْسَانَ إِذَا اجْتَمَعَ مَعَ غَيْرِهِ قَوَى فِيهِ الشَّأْنُ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ فَنَهَاهُمْ عَنِ
ذَلِكَ حَتَّى يَتَنَبَّهُوا، وَ إِذَا كَانُوا عَلَى تِلْكَ الشُّؤْنِ ارْتَدَعُوا عَنْهَا فَقَالَ:

[إِذَاتْنَا جَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ]
يعنى راقبوا احوالكم فان تروا قُوَّةَ الْمِيلِ مِنْكُمْ إِلَى ذَلِكَ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ بَعْدَ فِي
شَأْنِ الْبَهِيمَةِ أَوْ السَّبْعِ أَوْ الشَّيْطَانِ فَعَالَجُوا أَنْفُسَكُمْ بِدَفْعِ تِلْكَ الْقُوَّةِ عَنْكُمْ.
[وَ تَنَاجَوْا بِالْبُرِّ] الَّذِي هُوَ لِأَزْمِ قُوَّتِكُمُ الْعَاقِلَةَ [وَ التَّقْوَى] مِنْ
الْقَوَى الثَّلَاثِ يَعْنَى قُوَّةً بِالْاجْتِمَاعِ قُوَّتِكُمُ الْعَاقِلَةَ وَ ضَعَّفُوا قَوَاكُمُ الثَّلَاثِ.
[وَ اتَّقُوا اللَّهَ] أَيْ سَخَطَ اللَّهِ فِي تَقْوِيَةِ الْقَوَى الثَّلَاثِ [الَّذِي إِلَيْهِ
تُخْشَرُونَ] تَوْصِيفٌ لِلتَّلْعِيلِ.

[إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ] أَيْ مَطْلُقُ التَّنَاجَى بَانَ حَكْمَ عَلَى
الْجِنْسِ بِحَكْمِ أَكْثَرِ الْإِنْفِرَادِ وَ اللَّامُ لِلتَّعْرِيفِ يَعْنَى النَّجْوَى الْمَذْكُورَةَ وَ هِيَ
النَّجْوَى بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ ﷺ، أَوْ هِيَ نَجْوَى فَاطِمَةَ سَلَامَ
اللَّهِ عَلَيْهَا وَ رُؤْيَاهَا كَمَا سَنَذَكُرُ فِي نَزْوْلِ الْآيَةِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

[لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ] أَيْ الشَّيْطَانُ أَوْ التَّنَاجَى [بِضَارِّهِمْ
شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ] وَ لَا يَحْزَنُوا بِنَجْوَى
الْمُنَافِقِينَ، أَوْ بِنَجْوَى الْيَهُودِ، أَوْ بِالْأَحْلَامِ وَ الرُّؤْيَا الَّتِي يَرُونَهَا وَ يَحْزَنُونَ بِهَا.
وَ قَدْ مَضَى فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ عِنْدَ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَرِيدُ مَا يَبَيِّنُ بِهِ
عَدَمَ أَضْرَارِ الشَّيْطَانِ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ، وَ فَسَّرَ النَّجْوَى هَهُنَا بِالرُّؤْيَا الْكَرِيهَةِ.

رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً فَلَا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ
صَاحِبِهِمَا فَإِنَّ ذَلِكَ يَحْزَنُهُ.

و عن الصادق عليه السلام انه كان سبب نزول هذه الاية ان فاطمة عليها السلام رأت في منامها ان رسول الله صلى الله عليه وآله هم ان يخرج هو و فاطمة عليها السلام و علي عليه السلام و الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام من المدينة فخرجوا حتى جازوا من حيطان المدينة فعرض لهم طريقان.

فأخذ رسول الله صلى الله عليه وآله ذات اليمين حتى انتهى الى موضع فيه نخل و ماء، فاشترى رسول الله صلى الله عليه وآله شاة دراء و هي التي في احدى اذنيها نقط بيض فامر بذبحها، فلما اكلوا ماتوا في مكانهم.

فانتبهت فاطمة عليها السلام باكية ذعرة فلم تخبر رسول الله صلى الله عليه وآله بذلك فلما اصبحت جاء رسول الله صلى الله عليه وآله بحمار فاركب عليه فاطمة عليها السلام و امر ان يخرج امير المؤمنين عليه السلام و الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام من المدينة كما رأت فاطمة عليها السلام في نومها.

فلما خرجوا من حيطان المدينة عرض لهم طريقان فأخذ رسول الله صلى الله عليه وآله ذات اليمين كما رأت فاطمة عليها السلام حتى انتهوا الى موضع فيه نخل و ماء، فاشترى رسول الله صلى الله عليه وآله شاة دراء كما رأت فاطمة عليها السلام فأمر بذبحها فذبحت و شويت.

فلما اردوا اكلها قامت فاطمة عليها السلام و تنحت ناحية منهم تبكي مخافة اى يموتوا، فطلبها رسول الله صلى الله عليه وآله حتى وقع عليها و هي تبكي فقال: ما شأنك يا بنية؟- قالت: يا رسول الله صلى الله عليه وآله رأيت البارحة كذا و كذا في نومي و قد فعلت انت كما رأيت ففتنحت عنكم لئلا اراكم تموتون.

فقام رسول الله صلى الله عليه وآله فصلّى ركعتين ثم ناجى ربه فنزل عليه جبرئيل فقال: يا محمد صلى الله عليه وآله هذا شيطان يقال له الزها و هو الذي ارى فاطمة عليها السلام هذه

الرؤيا و يؤذى المؤمنين في نومهم ما يغمّون به، فأمر جبرئيل فجاء به الى رسول الله ﷺ فقال له: انت الذي اريت فاطمة ؑ هذه الرؤيا؟- فقال: نعم يا محمد ﷺ.

فبزق عليه ثلاث بزقاتٍ قبيحة في ثلاث مواضع ثم قال جبرئيل لمحمد ﷺ: يا محمد اذا رأيت شيئاً في منامك تكرهه او رأى احد من المؤمنين فليقل: اعوذ بما عاذت به ملائكة الله المقربون و انبياء الله المرسلون و عباده الصالحون من شرّ ما رأيت من رؤياي، و يقرء الحمد و المعوذتين و قل هو الله احد و يتفل عن يساره ثلاث تغلاتٍ فإنه لا يضرّه مارأى، فأنزل الله عزّ و جلّ على رسوله ﷺ: انما النجوى من الشيطان (الاية).

و عنه ﷺ: اذ رأى الرجل منكم مايكره في منامه فليتحول عن شقه الذي كان عليه نائماً و ليقل: انما النجوى من الشيطان ليحزن الذين آمنوا و ليس بضارهم شيئاً الا باذن الله ثم ليقل: عذت بما عاذت به ملائكة الله المقربون و انبياءه المرسلون و عباده الصالحون من شرّ ما رأيت و من شرّ الشيطان الرجيم، و المقصود من جميع تلك الايات مناقفوا الامّة و ان كان النزول في غيرهم.

[يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] لما اراد ان يأمرهم بادب من الاداب التي يكرهونها ناداهم تلطفاً بهم و جبراناً لكلفة التأدب بما يكرهون.

[اِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَأْفَسَّحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ] الفسحة بالضمّ السعة، فسح المكان ككرم و افسح و تفسح و انفسح فهو فسيح و فسح له كمنع و تفسح و سّح له.

[وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَاَنْشُرُوا] نشز من باب نصر و ضرب ارتفع فى مكانٍ و قرئ بهما.

قيل: كانوا يتنافسون فى مجلس النبى صلى الله عليه و آله حتى جاء جمع من البدرين و كان النبى صلى الله عليه و آله مكرماً لهم فقاموا بين يدى النبى صلى الله عليه و آله و لم يكن لهم مجلس يجلسون فيه.

فقال النبى صلى الله عليه و آله: يا فلان، يا فلان، يا فلان، قوموا فقاموا، و كان ذلك شاقاً على بعضٍ فنزلت يعنى اذا قيل لكم تفسحوا فى المجالس يعنى لا يضم بعضكم ببعض حتى تتأذوا من حرارة الهواء و حرارة الانضمام.

و اذا قيل: وسعوا فى المجالس بان تخلو المن يأتى بعدكم مجلساً بان يضم بعضكم ببعض حتى يخلى مجلس للاتى، او يقوم بعض عن مجلسه بعد زيارته للرّسول صلى الله عليه و آله و قضاء و طره حتى يجلس فى مجلسه من يأتى بعده فافسحو، و ذكر الغاية المترتبة على الامتثال تطيباً لنفوسهم.

فقال: يفسح الله لكم و لم يقيدته بالمجالس ايهاًما للتعميم يعنى يفسح الله لكم فى المجالس و الارزاق و الصدور فى الدنيا و الآخرة، يفسح الله لكم و لم يقيدته بالمجالس ايهاًما للتعميم يعنى يفسح الله لكم فى المجالس و الارزاق و الصدور فى الدنيا و الآخرة.

و اذا قيل: ارتفعوا و قوموا عن مجالسكم فقوموا و لا تغتموا بذلك [يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ] فى الدنيا بحسن الصيت و الاعزاز من الخلق و التبسط عليهم و فى الآخرة فى درجات الجنان.

[وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ] خصص المؤمنين برفع الدرجات لأن غير المؤمنين لدرجة و لا رفع درجة لهم لأن اجر العمل مشروط بالايمان.

و خصّص العلماء من بينهم بالذكر لشرفهم و علوّ درجاتهم بالنسبة الى المؤمنين، فانّ فضل العالم على سائر الناس كفضل النبي ﷺ على سائر الخلق او كفضل القمر ليلة البدر على سائر الكواكب، و الشفعاء يوم القيامة ثلاثة؛ الانبياء ﷺ ثم العلماء ثم الشهداء، و يوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء فيرجح مداد العلماء على دماء الشهداء.

[وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ] من امتثال او امره و نواهيه و مخالفتها [خَيْرٌ] ترغيبٌ و تهديدٌ.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُؤْيُكُمْ صَدَقَةً] لَمَّا كَانَ هَذَا الْاَدَبُ مَكْرُوهاً لَا كَثَرَ النَّفُوسَ صَدْرَهُ بِالنَّدَاءِ. اعلم، انّ المناجاة ههنا اعمّ من المسارّة و المحاورّة و المسائلة الجهرية و انّ المتحاورين اذا لم يكونا متناسبين لم تكن المحاورّة بينهما مؤثّرة في جانب الاخرة و لامورثة للتوافق و لالنجاح المسؤل.

فانّ المحاورّة مع الرسول ﷺ من حيث انه رسول لا تكون الا في امور الاخرة و ينبغي ان تكون مقرّة اليها، و اذا لم تكن بين المناجى و الرسول ﷺ مناسبة لم تكن مناجاته مؤثّرة و لامقرّبة الى الاخرة بل كانت مؤثّرة في عكس المراد و مبعّدة من الاخرة و الرسول ﷺ لانه كما في الخبر لا يجلس اثنان الا و يقومان بزيادة او نقيصة، الم يكن ابوجهل يحاور كثيراً الرسول ﷺ و لم تكن محاورته مؤثّرة بل كانت مبعّدة.

فالربّ تعالى بكمال رأفته امر العباد بتقديم الصدقة التي هي كناية عن كسر الانانية التي هي ضدّ للرسول ﷺ و مشاققة له حتى يوافق المناجى له بعض الموافقة فيتأثر من محاورته على انّ في التصدق بأمر الله تعالى

نفعاً للفقراء و مسأً ليد الرسول ﷺ و تعظيماً له و امتثالاً لامر الله تعالى و كسر الانانيّة التي هي شبكة الشيطان و اعظم معصية للانسان و تمييزاً للمخلص عن غيره.

روى عن عليّ عليه السلام انه قال في كتاب الله لاية ما عمل بها احد قبلي و لا يعمل بها احد بعدي، آية النجوى انه كان لي دينار فبعته بعشرة دراهم فجعلت اقدم بين يدي كل نجوى اناجيتها النبي ﷺ درهماً قال: فنسخها قوله اشفقتم (الى قوله) خبير بما تعملون.

[ذَلِكَ] التصدّق او التناجى [خَيْرٌ لَكُمْ] لانه ادخل في التّج و في التّأثر بمحاورة الرسول ﷺ [وَ أَطَهَّرُ] لانفسكم من رجس الانانيّة و حبّ المال و الرّغبة في الدّنيا.

[فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا] صدقة تقدّموها امام نجويكم فلا يضركم عدم التّقديم [فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ] يغفر بفضله رجس انانيّاتكم و ان لم تتصدّقوا صدقة فيها كسرهما [رَحِيمٌ] يرحمكم بنجح مسؤلکم و تأثرکم بمحاورة الرسول ﷺ بدون التصدّق.

[ءَأَشْفَقْتُمْ] على ما في ايديكم و من الفقر و الحاجة [أَنْ تُقَدِّمُوا] بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَاتٍ [جمع الصّدقات ههنا لملاحظة جمع المناجين، او للاشارة الى انّ في الصّدقة الصّوريّة كسراً للانانيّة و هو صدقة من الانانيّة، و خشوعاً للقلب و هو تصدّق من القلب، و خضوعاً من الجسد و هو تصدّق منه، و توجّهاً من القوى الدّراكة الى الرسول ﷺ و الى جهة الاخرة، و امتثالاً لامر الله و حركاتٍ من القوى العمّالة في جهة الاخرة و هي تصدّقات منها.

[فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا] تقديم الصّدقات [وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ] بان رخص

لكم في تركه.

عن امير المؤمنين عليه السلام في هذه الاية فهل تكون التوبة الا عن ذنبٍ
[فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ] جبراناً لتقصير ترك الصدقة امام المناجاة
فان الحسنات يذهبن السيئات فان في الصلوة توجهاً الى الاخرة نحو التوجه
في التصدق، و في الزكوة كسراً للانانية مثل ما في التصدق امام المناجاة.

[وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ] في سائر ما أمركم به و نهياكم عنه [وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ] ترغيب في الامتثال و تهديد من تركه.

[أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ] قيل المراد منهم
قوم من المنافقين كانوا يوالون اليهود و يفشون اليهم اسرار المؤمنين و
يجتمعون معهم على ذكر مساءة النبي صلى الله عليه وآله و المؤمنين.

[مَا هُمْ مِنْكُمْ] لعدم ايمانهم باطناً [وَلَا مِنْهُمْ] لاقرارهم اللسانى
بالاسلام [وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ] اى على عدم مجالستهم لهؤلاء القوم، او
عدم استماعهم الى ازراء المؤمنين، او على قصد تقوية الدين و الكل كذب منهم.

[وَهُمْ يَعْلَمُونَ] انهم يحلفون على الكذب [أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا
شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْلَمُونَ] اتخذوا ايمانهم جنةً [معنويةً لدفع
لوم المسلمين و حفظ عرضهم و مالهم من المسلمين بصورة الاسلام و من
الكفار بالمسلمين.

[فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ] بصدقويهم عن طريق القلب و بتشكيك
الضعفاء من المسلمين و منع الراغبين فى الاسلام من الكافرين، او يتخذوا
الغاصبون بحق آل محمد صلى الله عليه وآله ايمانهم عند المسلمين جنةً يدفعون بها ظن
المسلمين بهم النفاق و يدفعون بها لوم اللاتمين لهم على الانحراف،

فيصدون خلقاً كثيراً عن سبيل الله هو الولاية و هو امير المؤمنين عليه السلام.

و قرئ ايمانهم بكسر الهمزة يعنى اتخذوا صورة اسلامهم جنّة يدفعون بها لوم المسلمين و معارضتهم و مقاتلتهم معهم و يدفعون بها معارضة الكفار و مقاتلتهم معهم.

[فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ لَّنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئاً] من الاغناء او من عذاب الله [أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ يَوْمَ يَبْعَثُ اللَّهُ جَمِيعاً] ظرف لقوله تعالى لن تغنى او ليحلفون، على ان يكون الفاء زائدة او بتقدير اما او توهمها.

[فَيَحْلِفُونَ لَهُ] اى الله فى القيامة [كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ] فى الدنيا [و يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ] حيث يقولون انما اردنا بذلك تقوية الدين و نشر سنة سيد المرسلين صلّى الله عليه وآله و يحلفون لله ظناً منهم ان هذا منهم كان حقاً و ان الله يقبل منهم بحلفهم.

[إِلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ] البالغون فى الكذب لانّ كذبهم مثل جهلهم مركّب لاعلاج له لانّهم اعتقدوا انّهم صادقون فلا يمكن ارتداعهم من كذبهم.

اعلم، انّ كلّ من اتّصف بصفة و طلب امراً يعتقد انّ اتّصافه بتلك الصّفة محمود مرضىّ لله و طلبه لذلك الامر المطلوب مرضىّ الاّ من شدّ كما انّ علماء العامّة الذين اردوا اصلاح الدين و حفظه بالقياس و الرأى و الظنّ و الاستحسان التى ابتدعوها و ليس هذا الاّ هدم الدين و صدّ العباد عن الائمة عليهم السلام و العلماء يحسبون انّهم مهتدون و انّهم مصلحون للدين و للعباد، و انّ للمصيب منهم اجرين و للمخطىّ اجراً واحداً بل قال المصوبّة منهم ان لاخطاء فى آرائهم و انّ حكم الله تابع لآرائهم و هكذا كان الحال فيهم الى

يو منا هذا.

[اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ] استولى و غلب عليهم بحيث تمكن منهم [فَأَنسِيَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ] الفطريّ او الاختيارىّ.

[أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ] لاتلافهم بضاعتهم التي هي فطرتهم الانسانية و مدّة اعمارهم الشريفة و اخذ العذاب المؤيّد عوضها و عوض النعيم الابدى الذى كان مقرّراً لفطرتهم و عوضاً لا اعمارهم.

و قيل فى قوله يوم يبعثهم الله اذا كان يوم القيامة جمع الله الذين غصبوا ال محمد ﷺ حقهم فيعرض عليهم اعمالهم فيحلفون له انهم لم يعملوا منها شيئاً كما حلفوا لرسول الله ﷺ فى الدنيا حين حلفوا ان يردّوا الولاية فى بنى هاشم، و حين همّوا بقتل رسول الله ﷺ فى العقبة فلما اطع الله نبيه ﷺ و اخبره حلفوا له انهم لم يقولوا ذلك و لم يهّموا به حين انزل الله على رسوله ﷺ يحلفون بالله ما قالوا.

و لقد قالوا كلمة الكفر و همّوا بما لم ينالوا، و منقموا الا ان اغناهم الله و رسوله ﷺ من فضله فاذا عرض الله عزّ و جلّ ذلك عليهم فى القيامة ينكرونه و يحلفون له كما حلفوا لرسول الله ﷺ .

[إِنَّ الَّذِينَ يُخَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ] يغاضبونه او يناهضونه فى الحرب او يخالفونه [أُولَئِكَ فِي الْأَذْهَابِ] فى جملة من هو اذلّ الخلق.

[كَتَبَ اللَّهُ] تعليلٌ للسابق [لَا غُلْبَةَ] لما اجرى كتب مجرى القسم فى الاتيان به للتأكيد اتى له بجوابٍ مثل جواب القسم [أَنَا وَ رَسُولِي] فى الدنيا بالحجة و الدين و على جنود الشياطين الذين كانوا فى مملكتهم و ان صاروا مغلوبين بحسب اجسامهم بعض الاحيان.

[إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ] تَعْلِيلٌ لِّلسَّابِقِ [لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ
 الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ
 أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ] وَ ذَلِكَ لِأَنَّ نِسْبَةَ الْإِيمَانِ إِلَى صَاحِبِ الْإِيمَانِ إِذَا
 ظَهَرَتْ وَ قَوِيَّةٌ غَلَبَتْ عَلَى النَّسَبِ الْجِسْمَانِيَّةِ لِأَنَّ الْإِنْسَانَ بِالْبَيْعَةِ الْخَاصَّةِ
 الْوَلَوِيَّةِ وَ دَخُولِ الْإِيمَانِ وَ الصُّورَةِ الْوَلَوِيَّةِ فِي قَلْبِهِ بِالْبَيْعَةِ يَصِيرُ فَعَلِيَّتَهُ
 الْآخِرَةَ هِيَ فَعَلِيَّةُ الْإِيمَانِ وَ يَكُونُ الْحُكْمُ لِتِلْكَ الْفَعَلِيَّةِ لِالْفَعَلِيَّاتِ السَّابِقَةِ
 الَّتِي هِيَ كَالْمَادَّةِ وَ يَكُونُ مَحَبَّتُهُ نَاشِئَةً عَنِ تِلْكَ الْفَعَلِيَّةِ.

وَ تِلْكَ الْفَعَلِيَّةُ مُضَادَّةٌ لِمَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَلَا يَصِيرُ مَحَبَّتَهُ النَّاشِئَةً
 عَنِ صُورَةِ وَلِيِّ الْأَمْرِ مُتَعَلِّقَةً بِمَنْ ضَادَّ تِلْكَ الْفَعَلِيَّةَ [أُولَئِكَ كَتَبَ] أَي كَتَبَ
 اللَّهُ، وَ قَرَأَ كَتَبَ مَبْنِيًّا لِلْمَفْعُولِ أَي ثَبَتَ وَ رَسَخَ [فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ] وَ هُوَ
 الصُّورَةُ الدَّاخِلَةُ فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ وَلِيِّ أَمْرِهِمْ.

[وَ أَيْدِيَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ] الْمَقْصُودُ مِنَ الرُّوحِ هُوَ رَبُّ النَّوعِ الْإِنْسَانِيِّ وَ
 تَأْيِيدُهُ بِالرُّوحِ بَانَ يُوَكَّلُ عَلَيْهِ مَلَكًا مِنْ جُنُودِ هَذِهِ الرُّوحِ يُوَيِّدُهُ وَ يَسُدُّدُهُ بِهِ
 فَإِنَّ لِقَلْبِ الْمُؤْمِنِ أُذُنَيْنِ أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسَ الْخَنَّاسَ وَ أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا
 الْمَلِكَ الْمُوَكَّلَ عَلَيْهِ مِنْ قَبْلِ رَبِّ النَّوعِ.

وَ عَنِ الْكَاطِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَيْدِ الْمُؤْمِنِ بِرُوحٍ مِنْهُ
 فَتَحْضُرُهُ فِي كُلِّ وَقْتٍ يَحْسُنُ فِيهِ وَ تَبْقَى وَ تَغِيْبُ عَنْهُ فِي كُلِّ وَقْتٍ يَذْنِبُ
 فِيهِ وَ يَعْتَدِي فِيهِ مَعَهُ تَهْتَزُّ سُرُورًا عِنْدَ إِحْسَانِهِ وَ تَسِيخُ^١ فِي الثَّرَى عِنْدَ
 إِسَاءَتِهِ فَتَعَاهَدُوا عِبَادَ اللَّهِ نِعْمَهُ بِاصْلَاحِ أَنْفُسِكُمْ تَزْدَادُ وَ إِيقِينَا وَ تَرَبِّحُوا
 نَفْسِيًّا ثَمِينًا، رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا هُمْ بِخَيْرٍ فَعَمَلُهُ وَ هُمْ بِشَرٍّ فَارْتَدَعُ عَنْهُ، ثُمَّ قَالَ:

(١) سَاخَ يَسِيخُ وَ يَسُوخُ = دَخَلَ وَ غَابَ وَ رَسَخَ وَ خَسَفَ.

نحن نؤيد بالروح بالطاعة لله و العمل له هذا في الدنيا.

[و يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ] قد مضى بيان جريان الانهار من تحت الجنات في آخر سورة آل عمران [خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ].

اعلم، انّ انفحة الولاية التي تدخل قلوب المؤمنين كما أنّها سبب انعقاد القلب على الايمان تكون مادة رضوان الله عن عباده كما قال اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام ديناً.

و لما كان قبول الولاية بالبيعة الخاصة مادة لرضوان الله لم يقدم رضا العباد على رضاه كما قدّم ما للعباد في سائر الاوصاف على صفته مثل اذكروني اذ كركم، و اوفوا بعهدى اوف بعهدكم و لئن شكرتم لازيدننكم [أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ].

اعلم، انّ الانسان ان دخل الايمان الذي هو صورة وليّ امره في قلبه بالبيعة مع وليّ امره و التوبة على يده صار فعليته الاخيرة فعلية وليّ امره و وليّ امره من جند الله فيصير البائع بتلك البيعة بواسطة تلك الفعلية من جند الله، و ينصر بوجوده و جنود مملكته و لسان قاله و حاله دين الله، و يقاتل بفطرته و باختياره مع جنود الشيطان و يدعو عباد الله بوجوده و لسان حاله و قاله الى الله، و من تمكّن في الجهل و اتّباع الشيطان صار من حزب الشيطان و كان للشيطان مثل من كان من حزب الله.

و من لم يدخل الايمان في قلبه و لم يتمكّن في اتّباع الشيطان لا يحكم عليه بشيء من كونه من جنود الرحمن او الشيطان كما لا يحكم عليه بالتقمة او النعمة بل كان مرجئاً لامر الله الى الاعراف امّا يعذبّه و امّا يتوب عليه.

سُورَةُ الْحَشْرِ

مدنيّة، اربع و عشرون آيةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[سَبَّحَ اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ
الْحَشْرِ] الحشر اخراج جمع من مكان الى آخر والمعنى اخرجهم فى اول
حشر المؤمنين اليهم للقتال.

او فى اول حشرهم من حصونهم للقتال، او لاجل حشرهم الاول الى
الشام او الى خيبر و ثانى حشرهم الى القيامة او الى الشام، او وقت ظهور
القائم عليه السلام من الشام، او فى القيامة من الشام، او المعنى فى اول حشر
وجلاء وقع فى زمان الرسول صلّى الله عليه وآله و بعده وقع جلاء و حشر لغيرهم على يد
الرسول صلّى الله عليه وآله.

[مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَا نَعْتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ
اى من بأس الله [فَأَتَيْهِمُ اللَّهُ] اى أتاهم عذابه او بأسه او خليفته.

[مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا] لقوة وثوقهم و اعتمادهم على حصونهم
فأتاهم بأس الله فى حصونهم، عن القمى سبب ذلك أنه كان بالمدينة ثلاثة
ابطن من اليهود، بنى النضير و قريظة و قينقاع و كان بينهم و بين
رسول الله صلّى الله عليه وآله عهد و مدّة فنقضوا عهدهم و كان سبب ذلك بنى النضير و
ذلك أنه أتاهم رسول الله صلّى الله عليه وآله يستسلفهم دية رجلين قتلتهما رجل من
اصحابه غليةً يعنى يستقرض، و كان صلّى الله عليه وآله قصد كعب بن الاشرف فلما دخل

على كعب قال: مرحباً يا ابا القاسم واهلاً وقام كأنه يصنع له الطعام وحدث نفسه ان يقتل رسول الله ﷺ و يتبع اصحابه، فنزل جبرئيل فأخبره بذلك فرجع رسول الله ﷺ الى المدينة و قال لمحمد بن مسلمة الانصاري: اذهب الى بنى النضير فأخبرهم ان الله تعالى أخبرني بما همتم به من الغدر فاما ان تخرجوا من بلدنا و اما ان تأذنوا بحرب.

فقالوا: نخرج من بلادك فبعث اليهم عبدالله بن أبي: الا تخرجوا و تقيموا و تنايدوا محمداً الحرب فاني انصركم و انا و قومي و حلفائي. فان خرجتم خرجت معكم و ان قاتلتم قاتلت معكم، فأقاموا و أصلحوا حصونهم و تهيؤوا للقتال و بعثوا الى رسول الله ﷺ انا لانخرج فاصنع ما انت صانع.

فقام رسول الله ﷺ و كبر و كبر اصحابه و قال امير المؤمنين علياً: تقدم الى بنى النضير فأخذ امير المؤمنين علياً الراية و تقدم و جاء رسول الله ﷺ و احاط بحصنهم و غدربهم عبدالله بن ابي و كان رسول الله ﷺ اذا ظهر بمقدم بيوتهم حصنوا ما يليهم و خرّبو ما يليه، و كان الرجل منهم ممن كان له بيت حسن خرّبه و قد كان رسول الله ﷺ امر بقطع نخلهم فجزعوا من ذلك.

و قالوا: يا محمد ﷺ ان الله يأمرك بالفساد؟! ان كان لك هذا فخذ، و ان كان لنا فلا تقطعه، فلما كان بعد ذلك قالوا: يا محمد ﷺ نخرج من بلادك فأعطنا مالنا، فقال: لا، ولكن تخرجون و لكم ما حملت الابل.

فلم يقبلوا ذلك، فبقوا ايّاماً ثم قالوا: نخرج و لنا ما حملت الابل، فقال: لا، و لكن تخرجون و لا يحمل حد منكم شيئاً فمن وجدنا معه شيئاً من ذلك

قتلناه، فخرجوا على ذلك و وقع قومٌ منهم الى فذك و وادى القرى، و خرج قوم منهم الى الشام.

و قيل: لَمَّا غزا رسول الله ﷺ غزاة بدرٍ قال بنو النضير: هذا هو النبي الموعود أنه لا ترد له راية، فلَمَّا غزا غزاة احدٍ و هزم المسلمون ارتابوا، و كان بينهم و بين محمد ﷺ عهد فنقضوا العهد و ركب كعب بن الاشرف فى اربعين راكباً منهم الى مكة.

فأتوا قريشاً و اباسفيان و حالفوا على ان يكون كلمتهم واحدةً على محمد ﷺ، فأخبر الله تعالى رسوله ﷺ بذلك.

فلَمَّا ورد كعب بن الاشرف امر الله رسوله ﷺ بقتل كعب بن الاشرف فأمر محمد بن مسلمة و كان اخا كعب من الرضا بقتله فخرج محمد و معه اربعة رجال و ذهب الى قرب قصره و اجلس قومه عند جدارٍ و ناداه: يا كعب، فانتبه، و قال: من انت؟

- قال: انا محمد بن مسلمة اخوك، جئتك استقرض منك دراهم فان محمداً ﷺ يسألنا الصدقة و ليس معنا الدراهم فقال: لا اقرضك الا بالرهن، قال: معى رهنٌ انزل فخذ، و كانت له امرأة بنى بها تلك الليلة.

فقال: لا ادعك تنزل لاني ارى حمرة الدم فى ذلك الصوت فلم يلتفت اليها فخرج، و عانقه محمد بن مسلمة و هما يتحادثان حتى تباعدا من القصر الى الصحراء، ثم أخذ رأسه و دعا بقومه و صاح كعب فسمعت امرأته و صاحت و سمع بنو النضير صوتها فخرجوا نحوه فوجدوه قتيلاً.

و رجع القوم سالمين الى رسول الله ﷺ، فأمر رسول الله ﷺ بحربهم.

قيل: كان اجلاء بنى النضير مرجع النبي ﷺ من أحدٍ و كان فتح

قریظہ مرجعہ من الاحزاب، و بینہما سنتان.

و قیل: کان اجلاء بنی النضیر قبل اُحدِ علی رأس ستّۃ اشہر من وقعۃ بدر، و قیل: کان ذلك بعد الحديبيّة، و اليه اشار المولوى عليه السلام بقوله:

وقت واگشت حديبيّه رسول

در تفکر بود و غمگین و ملول

ناگهان اندر حق شمع رسل

دولت انا فتحنا زد دهل

آمدش پیغام از دولت که رو

تو ز منع این ظفر غمگین مشو

کاندر این خواری به نقدت فتحهاست

نک فلان قلعه فلان قلعه تراست

بنگر آخر چونکه وا گردید تفت

برقریظہ و بر نضیر از وی چه رفت

[وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ] كانت

بنو النضير يخرّبون بيوتهم بأيديهم ضنةً بها على المسلمين و اخراجاً لالاته النفيسة و توسعةً للقتال و مجالةً مع المسلمين و تحصناً باطرافها التي تليهم بجمع الات الاطراف التي تلى المسلمين في الاطراف التي تليهم.

[وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ] فانّ المؤمنين ايضاً كانوا يخرّبون الاطراف

التي تليهم من بيوتهم لتوسعة القتال و امكان الوصول اليهم، و لما كانوا سبباً لقتال المسلمين بنقض العهد نسب الاخراب بايدي المؤمنين اليهم، و قرئ يخرّبون بتشديد الراء.

[فَمَا عَتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ] فَاتَّعَطُوا بِحَالِهِمْ فَإِنَّ الْاِعْتِبَارَ عِبَارَةٌ عَنْ اِنْ يَنْظُرُ الرَّجُلُ اِلَى اَمْرٍ حَسَنٍ اَوْ اِلَى اَمْرٍ قَبِيحٍ وَاِنْ يَنْظُرُ اِلَى عَاقِبَتِهِ وَ مَا يَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ ثُمَّ عَطَفَ النَّظْرَ اِلَى نَفْسِهِ فَارْتَدَعَ عَنِ الْقَبِيحِ وَ رَغِبَ فِى الْحَسَنِ، وَ تَمَسَّكَ بِعَظْمٍ مِنْ اِعْتِبَارِ الْقِيَاسِ بِمِثْلِ هَذِهِ الْاَيَةِ وَ لَا يَخْفَى عَدَمُ دَلَالَتِهَا عَلَى اِعْتِبَارِ الْقِيَاسِ.

[وَلَوْلَا اَنْ كَتَبَ اللهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِى الدُّنْيَا] مِثْلُ بَنِي قَرِيظَةَ [وَلَهُمْ فِى الْاٰخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ] يَعْنِى اِنْ عَذَابُ النَّارِ ثَابِتٌ لَهُمْ فِى الْاٰخِرَةِ وَ اِنْ لَمْ يَعَذَّبُوْا فِى الدُّنْيَا.

[ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ] عَانَدُوْا اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ ﷺ وَ نَبَذُوْا عَهْدَهُ [وَ مَنْ يُشَاقِقِ اللّٰهَ فَاِنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ] فِى الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ يَعْنِى يَعْاقِبُهُ بِشَدَّةِ الْعُقُوْبَةِ لِاَنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ.

[مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ] اللَّيْنَةُ اِرْدَاءُ التَّمْرِ، اَوْ مَا كَانَ اَجْنَاسًا غَيْرَ مَعْرُوْفَةٍ، وَ نَسَبَ اِلَى الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ قَالَ: يَعْنِى الْعَجْوَةَ وَ هِيَ اُمُّ التَّمْرِ وَ هِيَ الَّتِى اَنْزَلَهَا اللّٰهُ مِنَ الْجَنَّةِ لِاَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

[اَوْ تَرَ كُتْمُوْهَا قَائِمَةً عَلَى اُصُوْلِهَا فَبَاذِنِ اللّٰهَ] جَوَابٌ عَمَّا قَالُوْا: يَا مُحَمَّدُ اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكَ بِالْفَسَادِ؟!

حِيْنَ قَطَعَ النَّخْلَ [وَ لِيُخْرِىَ الْفٰسِقِيْنَ] بِغِيْظِهِمْ وَ حَسْرَتِهِمْ عَلَى قَطْعِ نَخْلِهِمْ فِى حُضُوْرِهِمْ [وَ مَا اَفَاءَ اللّٰهُ عَلَى رَسُوْلِهِ مِنْهُمْ] اِى رَدَّهُ اِلَيْهِ. اَعْلَمُ، اَنَّ تَمَامَ مَا سِوَى اللّٰهِ مَمْلُوْكٌ لِلْحَقِّ تَعَالَى شَأْنُهُ نَحْوُ مَمْلُوْكِيَّةِ الْقُوَى الْعَلَامَةِ وَ الْعَمَّالَةِ لِلنَّفْسِ الْاِنْسَانِيَّةِ بَلْ نَحْوُ مَمْلُوْكِيَّةِ الصُّوْرِ الذَّهْنِيَّةِ لِلنَّفْسِ الْاِنْسَانِيَّةِ وَ اَنَّ الْاِنْسَانَ كَلَّمَا رَقِيَ مَرْتَبَةً مِنَ الْمَرَاتِبِ الْاِنْسَانِيَّةِ كَانَ

المرتبة الدّانية في عين مملوكيته خليفة للمرتبة العالية مثلاً اذا عرج الانسان عن مقام النّفس الى مقام القلب صار مقام النّفس مملوكاً للقلب و خليفة له في التّصرّف في القوى، و صار القوى كما أنّها مملوكة للقلب مملوكة للنّفس بعد القلب و هكذا.

و انّ الله تعالى مالك لجميع ما سواه و بعده تعالى العقول مالكةٌ لمادونها، و بعدها النّفوس الكلّية مالكة، و بعدها النّفوس الجزئية مالكة، هذا في النّزول، و اما في الصّعود و هو مختصّ بالانسان.

فاذا استكمل الانسان و اتّصل بعالم الملاء الاعلى صار مالكاً لمادونه و خليفة لله فيما دونه فكلماً في عالم الطّبع فهو لله، و ما كان لله فهو لرسوله ﷺ، و ما كان لرسوله ﷺ فهو للائمة عليهم السلام، و ما كان للائمة عليهم السلام فهو مباح لشيعتهم كما قال تعالى: قل هي للذين آمنوا في الحياة الدّنيا خالصة يوم القيامة، و ما كان في ايدي الاغبار فهو مغصوب في ايديهم، و ما اخذه الرّسول ﷺ و الائمة عليهم السلام و المؤمنون منهم فهو حقهم الّذي كان مأخوذاً منهم غصباً و صار عائداً الى اهله الّذين كانوا مالكين له و لذلك سمى فيئاً.

[فَمَا أَوْ جَفْتُمْ عَلَيْهِ] و جف يجف اضطرب، و الوجيف ضرب من سير الخيل و الابل [مِنْ خَيْلٍ وَ لَأَرْكَابٍ] الخيل جماعة الافراس لا واحد له، او واحده الخائل، و يطلق على جماعة الفرسان، و الرّكاب ككتاب الابل واحدها الرّاحلة.

قيل: نزلت هذه الاية في غنائم بني النّضير و الاية الاتية في سائر

اموال الكفّار الرّثى يفتها الله على رسوله ﷺ.

و قيل: كلتاها نزلتا في غنائم بني قريظة و بني النّضير كانوا يقرب

المدينة فمشوا الى قراهم سوى الرسول ﷺ فانه ركب حماراً او جملاً و لم يجر مزيد قتال و لذلك لم يعط الانصار منها شيئاً الا رجلين او ثلاثة و فى غنائم خيبر و فدك، و قرى عرّينه و ينبع، و الاية الاولى لبيان عدم استحقاق المقاتلين بحقّ المقاتلة، و الاية الثانية لبيان المصرف.

[و لَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِدَى الْقُرْبَى] اى ذى قربى الرسول ﷺ.

[وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنِ السَّبِيلِ] من قرابات الرسول ﷺ و قد خصص فى الاخبار كل ذلك باقرباء الرسول ﷺ [كَيْلَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ] الدولة بالفتح و الضمّ المال الذى يتداولونه بينهم، او بالضّمّ فى المال، و بالفتح فى الحرب، او بالضّمّ فى الآخرة، و بالفتح فى الدنيا، كذا فى القاموس.

[وَ مَا أُتِيكُمْ الرَّسُولُ] اى ما اعطاكم من غنائم بنى النضير، او من مطلق الغنائم، او من مطلق الاموال و الاوامر [فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَيْكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ] فى مخالفة الرسول ﷺ.

[إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ] عن الصادق عليه السلام ان الله عزّ و جلّ اذّب رسوله ﷺ حتى قومه على ما اراد ثم فوّض اليه فقال عزّ ذكره: ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا، فما فوّض الله الى رسوله ﷺ فقد فوّضه اليها، و الاخبار فى تفويض امر العباد الى رسول الله ﷺ كثيرة و انه صلى الله عليه و آله احلّ و حرّم اشياء فأجازها الله تعالى ذلك له.

[لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ] بدل من قوله لذى القربى، او بدل من مجموع قوله

لله وللرسول و يكون ابداله بالنسبة الى الله و رسوله نحو بدل الاشتمال.

و بالنسبة الى ذى القربى و ما بعده نحو بدل الكل من الكل و المراد بالمهاجرين من هاجر من مكة او من سائر بلاد الكفر الى المدينة او من هاجر السيئات الى الحسنات، او من هاجر من دار النفس الامارة الى دار النفس اللوامة، و منها الى النفس المطمئنة اللتين هما دار الاسلام، و منها الى القلب الذى هو دار الايمان.

[الَّذِينَ أُخْرِجُوا] صفة للفقراء او ابتداء كلام و مبتدأ و يتبعون خبره، او اولئك هم الصادقون خبره و الجملة فى مقام التعليل، و وضع الظاهر موضع المضمرة ليكون بعقد الوضع دالاً على علّة الحكم ايضاً و المقصود انهم اخرجهم الكفار من مكة او من سائر بلادهم، او اخرجهم الملائكة من بلاد الكفر، او من مراتب نفوسهم.

و قال: اخرجوا دون خرجوا للاشعار بان الخارج من وطنه او من مقام الى مقام ان لم يكن بحسب الظاهر له مخرج فهو خارج بمخرج باطنى و ليس خارجاً بنفسه فيكون خروجه نعمة من ربه.

[مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ] فى ذلك الخروج [فَضلاً مِنْ اللَّهِ وَ رِضْواناً] الفضل كما تكرر ذكره النعم الصورية و الرسالة و احكامها و قبولها، و الرضوان الولاية و آثارها و قبولها.

[وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُ الدَّارَ] عطف على الفقراء المهاجرين او على المهاجرين او على الذين اخرجوا او مبتدأ و خبره يحبون من هاجر اليهم و الجملة معطوفة على سابقتها و المعنى الذين اقاموا فى دورهم و هم الانصار الذين لم يكن لهم ان يخرجوا

لهجرة الرسول ﷺ اليهم.

[وَالْإِيمَانَ] يعنى اقاموا فى الايمان فان الاوصاف كثيراً يحكم عليها بحكم الظروف [مِنْ قَبْلِهِمْ] اى من قبل المهاجرين فيكون المراد الذين آمنوا بمكة ثم رجعوا الى المدينة و انتظروا قدوم محمد ﷺ ، او المعنى تبوأ و الدار و الايمان من قبل هجرة المهاجرين.

[يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ] من المؤمنين المهاجرين لانهم احسنوا الى المهاجرين و اسكنوهم دورهم و اشركوهم فى اموالهم.

[وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا] اى المهاجرون اى لا يجد الذين تبوأ و الدار فى انفسهم حسداً او غيظاً لازماً للحاجة و الفقر ناشئاً مما اوتى المهاجرون، او من اجل ما اوتى المهاجرون من غنائم اهل القرى او غنائم بنى النضير.

او مما اوتوا من الفضل الصورى و المعنوى لتسليمهم لقسم الله و توكلهم على الله و رضاهم بما آتى الله العباد من الفضل الصورى و المعنوى، او لا يجدون فى صدورهم حاجة فى شىء من الاشياء لاجل ما اوتوا من قوّة اليقين و قوّة التوكّل و استغناء القلب فيكون حينئذٍ مرفوع او توارجعا الى الذين تبوأ الدار.

[وَيُؤْتِرُونَ] المؤمنين المهاجرين [عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ] بان يتقدموا المؤمنين فى حظوظهم النفسانية و فى افضال الله بحسب الظاهر و الباطن [وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ] فقر و حاجة.

[وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ] يعنى من حفظه الله من شح نفسه و الشحيح ابلغ من البخيل فان البخيل من يبخل بما فى يده و لا يطيئه

لمستحقّه، و الشحيح من يبخل بمال الغير بمعنى انه يريد ان يكون ما في يد الغير له و يحتال في اخذ ما في يد الغير بالحلال او الحرام، و قيل: شح النفس هو اخذ الحرام و منع الزكوة.

[فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] روى انه جاء رجل الى رسول الله ﷺ فشكى اليه الجوع فبعث رسول الله ﷺ الى بيوت ازواجه فقلن: ما عندنا الا الماء، فقال رسول الله ﷺ: من لهذا الرجل الليلة؟

- فقال علي بن ابي طالب عليه السلام: اناله يا رسول الله ﷺ، و اتى فاطمة عليها السلام فقال لها: ما عندك يا ابنة رسول الله؟

فقلت: ما عندنا الا قوت العشيّة لكننا نؤثر ضيفنا، فقال يا ابنة محمد ﷺ نومي الصبية و اطفئ المصباح، فلما اصبح علي عليه السلام غدا على رسول الله ﷺ فأخبره الخبر فلم يبرح حتى انزل عزّ و جلّ: و يؤثرون على انفسهم (الاية).

و قيل: انه اهدى لبعض الصحابة رأس مشويّ و كان مجهوداً فوجه به الى جاري له فتداولته تسعة ثم عاد الى الاول فنزل: و يؤثرون على انفسهم. و قيل: قال رسول الله ﷺ يوم بنى النضير للانصار: ان شئتم قسّمتم للمهاجرين من اموالكم و دياركم و تشاركونهم في هذه الغنيمة، و ان شئتم كانت لكم دياركم و اموالكم و لم يقسّم لكم شىء من الغنيمة فقال الانصار: بل نقسّم لهم من اموالنا و ديارنا و نؤثرهم بالغنيمة و لانشاركهم فيها، فنزلت الاية، و قيل: نزلت في سبعة عطشوا في يوم أحد فجيئ بماء يكفي لاحدهم فقال واحد منهم: ناول فلاناً حتى طيف على سبعتهم و ماتوا و لم يشرب احد منهم، فأثنى الله سبحانه عليهم بهذه الاية.

[وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ] عطف على المهاجرين، او على الفقراء، او على من هاجر اليهم عطف المفرد، او مبتدأً و خبره يقولون و المعنى الذين يجيئون من بعد المهاجرين من مكة او من سائر البلاد، او الذين يجيئون من بعد المهاجرين و الانصار من سائر المؤمنين من العدم الى الوجود.

[يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ] اى سبقونا فى رتبة الايمان او سبقونا فى اصل الايمان و التوصيف به لبيان وجه الاخوة و انها اخوة فى الدين.

[وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا] اى حقدًا [لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ] تجيب عبادك برأفتك [أَلَمْ تَرَ] يا محمد ﷺ او من يمكنه الرؤية [إِلَى الَّذِينَ نُمَاقُوا] و هو عبدالله بن أبى [يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ] يعنى بنى النضير.

[لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ] من دياركم [لَنُخْرِجَنَّ مَعَكُمْ وَ لَأُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا] يعنى لانطيع محمدًا ﷺ و اصحابه فى القتال معكم.

[وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ] و كان كذلك حيث و عداهم ابن أبى ثم تخلف كما مضى [وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ] قضية فرضية فانه لم يقع منهم نصر لهم.

[لَيُؤَلَّنَّ الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ] لانتهم أشد رهبة فى صدورهم من الله [لانتهم لا يخافون من الله و يخالفونه و يخافون منكم و يوافقونكم. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ] لا يعلمون علماً دينياً اخروياً و كان ادراكاتهم محصورة على ظاهر الدنيا و لذلك لا يخافون من الله و يخافون منكم

[لَا يُقَاتِلُونَكُمْ] أيها المؤمنون [جَمِيعًا] أي المنافقون واليهود إذا اجتمعوا لا يقاتلونكم.

[إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ] لخوفهم منكم و هذه تجرئة للمؤمنين [أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ] ولكن لالقاء الرعب في قلوبهم لا يجترئون على مقاتلتكم لالضعف و جبن فيهم.

[تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى] كما انّ هذا شأن جميع اهل الدنيا تكون ابدانهم مجتمعة و قلوبهم متفرقة [ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ] لاعقل لهم، او لا يدركون بعقولهم، او لا يتعقلون ما فيه صلاحهم.

[كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ] متعلق بواحد من الافعال السابقة، او خبر مبتدئ محذوف و التقدير مثلهم في ذلك كمثل الذين من قبلهم والمراد بمن قبلهم بنو قينقاع، او الذين قتلوا ببدر او كل ابناء الدنيا.

فانّ من كل من اهل الدنيا حاله ان لا يفي بوعدده ان لم يكن في الوفاء نفعه الدنيوي و كان من يشاهدونهم اشدّ رهبة في صدورهم ممن لا يشاهدونه و تحسبهم جميعاً و قلوبهم شتى.

قيل: انّ بنى قينقاع نقضوا العهد وقت رجوع رسول الله ﷺ من بدر فأمرهم رسول الله ﷺ ان يخرجوا قال عبدالله بن أبي: لا تخرجوا فاني اتى الى النبي ﷺ فاكلمه فيكم او ادخل معكم الحصن، فكان هؤلاء ايضاً مغترين بارسال عبدالله بن أبي ثم ترك نصرتهم.

[قَرِيبًا] أي حالكونهم قريباً منكم او زماناً قريباً [ذَاقُوا وَ بَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ] في الاخرة [كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ] متعلق بقوله تعالى: من قبلهم، او بذاقوا او بقوله لهم في لهم عذاب اليم، او خبر مبتدئ محذوف و التقدير

مثل عبدالله بن أبيّ في غزوه بني النضير و بني قينقاع كمثل الشيطان.

[اذْ قَالِ لِلْإِنْسَانِ أَكْفُرْ] قولاً فعلياً او قولاً نفسانياً [فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ
إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ] الاتيان بالماضي للاشعار
بان المراد بذلك القول و هذا الانسان قول شخصي و انسان مشخص لا القول
التوعّي و الانسان الجنسي، و الا كان المناسب ان يقول كمثل الشيطان يقول
للانسان على الاستمرارا كفر، و لعله اشارة الى تمثله بصورة سراقاة و اغراء
المشركين على محمد ﷺ ببدر.

و قيل: انه اشارة الى عابد بني اسرائيل كان اسمه بر صيصا، عبدالله
زماناً من الدهر حتى بلغ من عبادته الى ان يؤتى بالمجانين اليه و كان
يداويهم و يعوذهم، فيبرؤن، و أتى بامرأة كانت في شرف في اهلها قد جنّت
و كان لها اخوة فأتوه بها فكانت عنده فلم يزل به الشيطان حتى وقع عليها
فحملت فلما استبان حملها قتلها و دفنها.

فذهب الشيطان فقال لاخوتها واحداً واحداً، فجعل الرجل يلقي اخاه
فيقول: و الله لقد أتاني آتٍ فذكر لي شيئاً يكبر على ذكره، فذكر بعضهم
لبعض حتى بلغ ذلك ملكهم، فسار الملك و الناس فاستذلّوه فاقرو لهم بما
فعل، فأمر به فصلب.

فلما رفع على خشبته تمثّل له الشيطان فقال: انا الذي القيتك في
هذا فهل انت مطيعي فما اقول لك اخلك ممّا انت فيه؟- قال: نعم، قال:
اسجد لي سجدة واحدة فقال: كيف اسجد لك و انا على هذه الحالة؟

- فقال: اكتفى منك بالايماء، فأومى له بالسجود فكفر بالله و قتل
الرجل [فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا] اي الشيطان و الانسان الكافر بقوله او عاقبة

الفريقين من الممثل له و الممثل به.

[أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] بالبيعة الاسلاميّة [اتَّقُوا اللَّهَ] في ارتكاب المناهي و ترك الاوامر القالبيّة، او اتَّقُوا اللَّهَ في نقض البيعة و نقض العد كعبدالله بن أبي و بنى النضير و بنى قينقاع، او اتَّقُوا اللَّهَ في شوب الاعمال القالبيّة بالاغراض النفسانيّة المباحة او الغير المباحة.

او المعنى يا ايها الذين آمنوا بالبيعة الايمانيّة الولويّة اتَّقُوا اللَّهَ في الانحراف عن طريق القلب او اتَّقُوا اللَّهَ في نسيان الذكر المأخوذ، او في نسيان الله في جميع اعمالكم.

او المعنى يا ايها الذين آمنوا بالايمان الشهودي بشهود ملكوت وليّ الأمر و نزول السكينة و الحضور عند وليّ امركم اتَّقُوا اللَّهَ في الالتفات الى غير وليّ امركم و الالتذاذ بغير شهود جماله.

فانه ضيف عزيز غيور اذا نظرت الى غيره او انصرفتم الى لذة غير لذة شهود جماله لم يقم في بيوت قلوبكم و بقي لكم حسرة فراقه و ندامته، او اتَّقُوا اللَّهَ في نسبة الافعال و الصفات الى انفسكم حين حضوركم عند وليّ امركم.

[وَ لَتَنْظُرَنَّ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ] نَكَرَ النَّفْسَ مع ان المراد و لتنظر كل نفسٍ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ لايهام انه اذا نظر نفسٍ واحدة من المؤمنين الى اعماله يكفي عن سائر المؤمنين لاتّحاد بينهم.

او للاشارة اي انهم نفس واحدة و ان كان ابدانهم متعدّدة لانّ فعليّتهم الاخيرة هي صورة وليّ امرهم النّازلة اليهم بالبيعة و قبول الولاية.

فعلى هذا يكون المعنى: و لتنظر نفسٌ عظيمةٌ هي صورة وليّ امرهم

وهي فعليتهم الاخيرة ما قدمت لغدٍ، ويكون فيه اشارة الى ان من ينظر الى اعماله الاخروية فلينظر بالفعلية الاخيرة التي هي فعلية الولاية حتى يمكنه ان يميز بين صحيحها و فاسدها مشوبها و خالصها، مدّخرها لغده و راجعها الى النفس و العاجل.

فان هذا التمييز امر صعب لا يحصل الا للتأقّد البصير المخلص، او للاشارة الى ان نفس ولي امرهم نفسية الكلّ و المعنى و لتنظر نفس عظيمة ما قدمت لغدٍ بنفسها فان نظرها الى ما قدمت هي يكفي عن نظر المؤمنين. او لتنظر نفس ولي الامر ما قدمت لغدٍ اي ما قدمت اتباعها لغدٍ مع ان المراد ما قدمت للقيامه للاشارة الى قربها، و لان المراتب الطولية كالايام العرضية كلُّ يجيء بعقب الاخرى و كلُّ يخلف الاخرى و لان المراتب الطولية كلُّ بالنسبة الى الاخرى يومٌ و ليلٌ باعتبارين كما سبق مكرراً، و نكر الغد لتفخيمة و للاشارة الى انه لا يمكن تعريفه للمحجوبين بحجاب المادة، و لفظة مانافية.

و الجملة صفةً لنفسٍ، او معلق عنها العامل، او استفهامية و معلق عنها العامل، او موصولة و مفعول لتنظر.

[وَ اتَّقُوا اللَّهَ] تأكيد لقوله اتقوا الله او التّظر منه الى مرتبة اخرى من التّقوى فان للتّقوى كما مرّ في اول البقرة و اشرنا اليه ههنا مراتب عديدة مترتبة، او المقصود منه ان تتقوا الله بعد ما نظرتم الى اعمالكم الاخروية و ميزتم سقيمها عن سليمها و مشوبها عن خالصها في ان تفسدوها بالاغراض النفسانية.

او تشوبوها بالانتفاعات النفسية و لو كانت تلك الانتفاعات القرب من الله او رضاه او المقامات الاخروية.

[إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ] فيميز المشوب عن الخالص فهو تأكيد للتقوى و تعليل للامر بها [وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ] مطلقاً فلا يعملون لغد، او لا تكونوا كالذين نسوا الله فيما يعملون للاخرة فيجعلونها للدنيا من حيث لا يشعرون.

[فَأَنْسِيَهُمْ أَنْفُسَهُمْ] التي هي جهاتهم الالهية و لطيفتهم الانسانية فانها ذواتهم و انفسهم الانسانية، و بنسيان انفسهم ينسون ما ينفعها فلا يفعلون ما يفعلون الا لانفسهم الحيوانية لانفسهم.

فانها ذواتهم و انفسهم في الاخرة من الاخسرين اعمالاً الذين ضلّ سعيهم في الحياة الدنيا و هم يحسبون انهم يحسنون صنعا، او فانسيهم امامهم الذي هو نفسية انفسهم و بنسيان الامام لا يكون للانسان الا الوبال و الخسران [أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ] تعليل للسابق.

[لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ] في مقام التعليل كانه قال: نهيناكم عن المماثلة معهم لانه لا يستوى في القيامة الناسون لانفسهم و المتقون لان الناسين اصحاب النار و المتقين اصحاب الجنة لكنه عدل عن المضمرة الى هذا الظاهر لافادة انهم اصحاب النار و ان المتقين اصحاب الجنة، و للاشارة الى علة عدم الاستواء.

[أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ] و يستفاد من حصر الفوز باصحاب الجنة بقرينة المقابلة ان اصحاب النار هم الخاسرون المعذبون.

[أَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ] مع صلابته و عظمته.

[لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ] و قد انزلناه عليكم و انتم ضعفاء لينون و ما خشعتم و ما تصدعتم من خشية الله، و هذه قضية فرضية

و تعريض بنى آدم.

[و تِلْكَ الْأَمْثَالُ] الفرضية [نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ] فى احوالهم و ينظرون الى قساوتهم و يتدبرون فى تليين قلوبهم [هُوَ اللَّهُ الَّذِى لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ] كلامٌ منقطعٌ عن سابقه و المنظور اثبات التوحيد الذى هو المنظور من كلِّ منظورٍ و مبدء كلِّ مبدءٍ و غاية كلِّ غاية و الثناء عليه و تعداد محامده.

[عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ] اى عالم بما غاب عن الخلق و بما كان مشهوداً لهم، او عالمٌ بعالم الغيب و عالم الشهادة [هُوَ الرَّحْمَنُ] المفيض للوجودات و للكمالات الاولوية على الموجودات.

[الرَّحِيمُ] المفيض للكمالات الثانوية عليها، او الرحمن هو المفيض لاصل الوجود و جميع كمالاته على الاشياء و المفيض للوجود و كمالاته الاولوية على الانسان، و الرحيم هو المفيض للكمالات الثانوية على الانسان و قد سبق معناهما مفصلاً فى سورة فاتحة الكتاب.

[هُوَ اللَّهُ الَّذِى لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ] لما كان المنظور التوحيد و تعداد المحامد أتى بهذه الجملة بدون العاطف بنحو التعداد، و فى هذه اشارة الى تعليل السابق و هو باعت لترك العاطف ايضاً و هى تأكيدٌ للاولى و هو ايضاً باعث لترك العاطف.

[الْمَلِكُ] الذى يتصور كونه ملكاً بتصوير كون النفس ملكاً لقواها بل لصورها الذهنية و بذلك يثبت كونه رحماناً رحيماً و كونه عالماً بالغيب و الشهادة [الْقُدُّوسُ] الذى كان منزهاً عن الكثرات، و نسبة الافعال و الصفات، و لحاظ تلك النسب و الحثييات.

و قد مضى فى اول البقرة عند قوله تعالى: و نحن نسبح بحمدك و

نقدّس لك بيانٌ و تفصيلٌ للتّسبيح و التّقدّيس، و قرئ قدّوس بفتح الفاء و هما لغتان فيه و الصّيغة للمبالغة مثل سبّوحاً مفتوحاً و مضموماً.

[السَّلَامُ] السّالم من كلّ نقصٍ و عيبٍ و من كلّ انحاء الكثرات و الحدود و التّسب و الاضافات الا في اعتبار المعترين، و السّالم من تمسّك به من كلّ اثمٍ و ذنبٍ و خطاءٍ، و السّالم من خاف منه من كلّ امرٍ مخوفٍ، و السّالم عباده من ظلمه. [المُؤْمِنُ] الّذى آمن خلقه عن ظلمه، او آمن خلقه من المخوفات، او جعل عباده امناء، او امن بنفسه قبل ايمان خلقه، او دعى خلقه الى الايمان به [المُهَيِّمُ] هيمن قال امين مثل امّن، و هيمن الطّائر على فراخه رفّ و هيمن على كذا صار رقيباً عليه، و المهيم من اسمائه تعالى بمعنى المؤمن، او من آمن غيره من الخوف، او الامين، او الشّاهد، او الرّقيب، و قيل: هو مؤامن بهمزتين قلبت الثانية ياءً ثم الاولى هاءً.

[العَزِيزُ] الغالب الّذى لا يلغّب او ذوالمناعة و التّأْنِف [الجَبَّارُ] الّذى يجبر كلّ كسر و نقصٍ و قصورٍ و تقصيرٍ من عباده، او من سائر خلقه، او العظيم الشّأن، او الّذى يذلّ من دونه و لاتناله يد غيره.

[المُتَكَبِّرُ] البالغ في كبره بحيث لا يبقى عنده جليلٌ و لاحقيرٌ [سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ] من الاصنام و الكواكب و العناصر و سائر المواليد لعدم بقاء شيءٍ عند كبره.

[هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ] تعدادٌ للمدائح و تعليلٌ للسابق، و الخالق هو الّذى اوجد مادّة الشّيء اولاً، و البارئ هو الّذى سوّاه و اوجده على ما ينبغي، و المصوّر هو الّذى يعطى كلّه و كلّ اجزائه صوراً لاتتقّة بحالها.

[لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى] الاسم كما سبق في اوّل الفاتحة و في اوّل

البقرة عند قوله: علم آدم الاسماء كلها للاختصاص له بالاسم اللفظي بل كلما يدل على شيء آخر هو اسم .

لذلك الشيء سواء كان دلالة و ضعية ام طبيعية ام عقلية، و سواء كان الدال لفظاً او معنى او ذاتاً جوهرياً، و الاسم الحسن هو الذي لا يكون في اطلاقه على الله و في دلالة عليه شوب نقص و عدم وحد.

و هذه العبارة تفيد بتقديم له و معناه حصر الاسماء الحسنى فيه و ذلك لحصر الصفات العليا فيه، و بمفهوم مخالفة الصفة تفيد عدم جواز اطلاق الاسماء السوءى عليه، و الاسماء السوءى ما كان دلالة او اطلاقه عليه تعالى مستلزماً للنقص والحد، و الجملة في مقام التعليل لا تصافه تعالى بالاسماء السابقة.

و قد مضى في سورة الاعراف عند قوله تعالى: و لله الاسماء الحسنى تفصيل لهذه العبارة.

[يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] لَمَا
كان السورة لبيان توجه الاشياء اليه تعالى، و توجهه تعالى بالتربية اليهم ختم
السورة بما فتحها به وجعله تعليلاً لقوله تعالى: له الاسماء الحسنى .

فان تمام الاسماء الاضافية و الاسماء الحقيقية تستفاد من تسبيح جميع
الاشياء له، و قوله: هو العزيز الحكيم تعليل و تأكيد لما يستفاد من تسبيح الاشياء له.
فانه لا يتصور ان تكون الاشياء مسبحة له تعالى زالا اذا كان هو الفعلية
الاخيرة للاشياء و كان قوام جميع الاشياء به، و هذا المعنى يستلزم جميع الصفات
السلبية و الاضافية و الحقيقية ذات الاضافة و الحقيقية المحضة.

سُورَةُ الْمُتَحِنَةِ

مدنيّة؛ و ثلاث عشرة آية.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا] بالبيعة العامة [لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي
وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ] قيل: نزلت في خاطب بن ابي
بلتعة و ذلك انّ مولاة ابي عمروات رسول الله ﷺ من مكّة الى المدينة
بعد بدرٍ بستين فقال لها رسول الله ﷺ: امسلمة جئت؟

- قالت: لا، قال: فما جاء بك؟

- قالت: احتجت حاجة شديدة فأتيتكم لترفعوا حاجتي، قال: فاين

انت من شبّان مكّة؟

- و كانت مغنيّة نائحةً قالت: ما طلب منّي احد بعد وقعة بدرٍ فحثّ

رسول الله ﷺ عليها بنى عبدالمطلب فكسوها و حملوها و أعطوها نفقة، و
كان رسول الله ﷺ يتجهّز لفتح مكّة فأتاها خاطب بن ابي بلتعة و كتب كتاباً
الى اهل مكّة و اخبرهم انّ محمّداً ﷺ يريدهم، فخرجت سارّةً و معها
الكتاب و كانت كتمته في ذؤابتها.

فنزل جبرئيل فأخبر النبي ﷺ فبعث رسول الله ﷺ عليّاً و عمّاراً و

عمرو الزبير و طلحة و المقداد و ابا مرثد و كانوا كلّهم فرساناً، و قال لهم:

انطلقوا حتّى تأتوا روضة خاخ و خذوا الكتاب منها، فخرجوا الى ذلك

المكان فوجدوها به فقالوا لها: اين الكتاب؟

- فحلفت بالله ما معها كتابٌ ففتشوها فلم يجدوا معها كتاباً فهمّوا

بالرجوع، فقال عليّ عليه السلام: والله ما كذب رسول الله صلى الله عليه وآله و سلّ سيفه و قال:
 اخرجى الكتاب و الآ و الله لا ضربنّ عنقك فأخرجته من ذؤابتها فرجعوا
 بالكتاب الى رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال لىخاطب: ما حملك على ما صنعت؟

- قال: يا رسول الله صلى الله عليه وآله و الله ما كفرت منذ اسلمت و لا غششتك مند
 نصحتك و لكن لم يكن احدٌ من المهاجرين الآ و له بمكة من يمنع عشيرته و
 كنت غريباً و كان اهلى بين ظهرائيهم فخشيت على اهلى فأردت ان اتخذ
 عندهم يداً و قد علمت ان كتابى لا يغنى عنهم شيئاً.

[وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ]
 من مكة [أَنْ تُوْمِنُوا] لان تؤمنوا [بِاللَّهِ رَبِّكُمْ] ان كنتم خرّجتم جهداً
 فى سبيلى و ابتغاء مَرْضَاتى] شرط تهيجى.

[تُسِرُّونَ] تلقون [إِيَّاهُمْ] فى السرّ او تظهرون اليهم فى السرّ
 [بِالْمَوَدَّةِ] او تعلمونهم فى السرّ من احوال الرسول صلى الله عليه وآله بسبب المودة التى
 بينكم و بينهم [وَأَنَا أَعْلَمُ] فعل او افعل التفضيل.

[بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ] فأطلع رسولى عليكم [وَمَنْ يَفْعَلْهُ
 مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ] و هو الصراط الانسانى يعنى ضلّ سواء
 السبيل الى الطرق الشيطانية.

[إِنْ يَتَّقُواكُمْ] فى موضع التعليل [يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَ يَسُطُّوْا
 إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ] بالقتل و الضرب و الشتم [وَوَدُّوا لَوْ
 تَكْفُرُونَ] عطف على جملة الشرط و الجزاء.

[لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ] الذين تخالفون رسول الله صلى الله عليه وآله بسببهم
 [وَلَا أَوْلَادُكُمْ] و الجملة جواب لسؤالٍ مقدّرٍ عن كيفية انتفاعهم

بأرحامهم او عن علة هذا القول.

[يَوْمَ الْقِيَامَةِ] ظرف لقوله لن تنفعكم او لما بعده [يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ] اي يفرق بينكم يوم القيامة بشدة الهول و الخوف بحيث يفر كل، و قرئ يفصل مبنياً للفاعل و مبنياً للمفعول من الثلاثي المجرد و من التفعيل.

[وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ] فيجازيكم على ما عملتم فلانجاة لكم من قبل ارحامكم و لا من قبل الله تعالى [قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ] اقتداء حسن او خصلة حسنة ينبغي ان يقتدى بها [فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا] بدل من ابراهيم او تليل او ظرف لقوله معه.

[لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرءٌ وَأَنْتُمْ مِنْكُمْ] وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ] اي تبرأنا منكم فان الكفر ههنا كما في الخبر بمعنى البراءة.

[وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا] يعنى بغضناكم بعض الله و بغضكم لنا بغض للشيطان [حَتَّى تَوَمَّنُوا بِاللَّهِ وَخَدَّهٖ] فحينئذ ينقلب العداوة محبة و الفة.

[إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ] استثناء من ابراهيم استثناء متصل في كلام تام او استثناء مفرغ و التقدير لكم اسوة حسنة في ابراهيم في كل شئ منه الا في قول ابراهيم عَلَيْهِ السَّلَامُ [لَا بِيْهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ] فان هذا القول كان لموعده و عدها اياه و الا كان متبرء منه [وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ] اي من قبل الله او من رحمة الله او من عذاب الله.

[رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ] اشارة الى الفناءات الثلاثة، فان التوكل ليس الا بترك نسبة الفعل الى النفس، و الانابة حينئذ تكون بترك نسبة الصفات، و اليك المصير اشارة الى فناء الذات، هذه

الجملة من مقول القول الاول و من جملة مايتأسى به.

[رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا] اى لاتجعلنا امتحاناً او ضلالاً او اثمًا او كفراً او فضيحةً او عذاباً او اضلالاً يعنى لاتجعلنا سبب ذلك لهم، او لاتجعلنا ممتحنين لاجل عذاب الذين كفروا.

او لاجل هداية الذين كفروا و معنى كونهم سبباً لفتنة الذين كفروا ان يجعلهم بحالٍ من الفقر و الحاجة او من الابتلاء و المصيبة او من ارتكاب ما لاينبغى ان يرتكبوا من المعاصى او من اختلاف الكلمة و النزاع بينهم، او من موالاة الكفار او اتباعهم فى بعض مالهم، او من المعارضة معهم، او من المجادلة معهم و الضعف عن جوابهم يستهزء بهم او يغتابون او يعارضون او يُشتمون او ينفر منهم و من دينهم او يقاتلون.

و قيل: معناه و لاتسلطهم علينا فيفتنوننا عن دينك، و قيل: الطف بنا حتى نصبر على اذاهم و لانتبعمهم فنصير فتنة لهم.

و روى عن الصادق عليه السلام انه قال: ما كان من ولد آدم عليه السلام مؤمناً الا فقيراً و لا كافر الا غنياً حتى جاء ابراهيم عليه السلام فقال: ربنا لاتجعلنا فتنة للذين كفروا، فصير الله فى هؤلاء اموالاً و حاجةً و فى هؤلاء اموالاً و حاجةً.

اقول على المؤمنين ان يشكروا ابراهيم عليه السلام و لا ينسوا منته التي منها عليهم.

[وَ أَغْفِرْ لَنَا] ما فرط منا حتى لاتؤاخذنا بذلك فتجعلنا فتنة لغيرنا [رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ] الغالب المنيع [الْحَكِيمُ] الذى تعلم دقائق الامور و تتقن الصنع مشتملاً على غاياتٍ دقيقةٍ انيقةٍ.

[لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ] فى ابراهيم عليه السلام و قومه [أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ] كرهه

للتأكيد و التّرعيب و لتخصيصه بمن كان يرجوا لله [لَمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ
وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ] يعنى هذه الاسوة مختصة بمن كان يرجوا لله و اما غيره
فلا يتأسى.

[وَمَنْ يَتَوَلَّ] عن التّأسى منكم فلا يضّر الله شيئاً و انما امركم
بالتّأسى ترحمًا عليكم [فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ] حمد او لم يحمد [
عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً] جواب
لسؤالٍ مقدّرٍ.

[وَ اللَّهُ قَدِيرٌ] على ان يبدّل المعادة و التّبرى محبةً و موالاةً
[وَ اللَّهُ غَفُورٌ] يغفر ما صدر منهم من معاداتكم بجهالةٍ و ما صدر منكم
من موالاتهم بجهالةٍ [رَّحِيمٌ] يرحمهم و يرحمكم فضلاً عن مغفرته لكم.

فى خبرٍ عن الباقر عليه السلام: قطع الله ولاية المؤمنين من قومهم من اهل
مكة و اظهروا لهم العداوة فقال: عسى الله ان يجعل بينكم و بين
الذين عاديتهم منهم مودةً فلما اسلم اهل مكة خالطهم اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله
و ناكحوهم و تزوج رسول الله صلى الله عليه و آله حبيبة بنت ابى سفيان بن حرب .

[لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتَلُوا فِي الدِّينِ وَ لَمْ
يُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ] بدل عن الذين لم يقاتلوكم
[وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ] بتضمين تفضوا.

[إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ] انما ينهاكم الله عن الذين
قتلوكم فى الدين و اخرجوكم من دياركم و ظهروا على اخراجكم
ان تولّوهم] بدل عن الذين قاتلوكم او التقدير كراهة ان تولّوهم.

[وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ] بوضع الولاية غير

موضعها بل موضع العداوة [يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا] ابتداء كلامٍ و ادب آخر للمؤمنين و لذلك صدره بالنداء جبراناً لكلفة التأديب و تنشيطاً فى الاستماع.

[إِذَا جَاءَ كُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَجِرَاتٍ فَمَا تَحْنُوهُنَّ] بان تختبروا موافقة قلوبهنّ لالستتهنّ بان يحلفن ما خرجن من بغضِ زوجٍ و لارغبةٍ من ارضٍ الى ارضٍ و لاستماع ديناً و ما خرجن الا حباً لله، و على هذا كان معنى مؤمناتٍ مذعناتٍ و مصدقاتٍ، او مشرفاتٍ على الاسلام.

قيل: صالح رسول الله ﷺ بالحديبية على ان من أتاه من اهل مكة رده عليهم، و من أتى اهل مكة من اصحاب رسول الله ﷺ لم يردوه، فجاءت سبيعة بنت الحارث مسلمةً بعد الفراغ من الكتاب و النبى ﷺ بالحديبية فأقبل زوجها مسافر من بنى مخزوم فى طلبها و كان كافراً.

فقال: يا محمد اردد على امرأتى فانك قد شرطت اليوم ان تردّ علينا من أتاك منا.

فنزلت الاية فأعطى رسول الله ﷺ زوجها مهرها و ما انفق عليها و لم يردّها عليه فزوجها عمر بن الخطّاب و كان رسول الله ﷺ يردّ من جاءه من الرّجال و يحبس من جاءه من النّساء، اذا امتحن.

[أَلَلَّهُ أَغْلَمُ بِإِيْمَنِهِنَّ] و انما يأمركم بالامتحان ليظهر عليكم ايضاً ايمانهنّ [فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حَلٌّ لَّهُمْ] فى موضع التعليل.

[وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ] روى انه قيل للصادق عليه السلام: ان لامرأتى اختاً عارفةً على رأينا بالبصرة و ليس على رأينا بالبصرة الا قليلٌ فازوجها ممن

لا يرى رأيها؟- قال: لا، و لانهمة؛ ان الله يقول: فلا ترجعوا هنن الى الكفار (الاية).

[وَأَتْوَهُمْ] اي اتوا الكفار [مَّا أَنْفَقُوا] على تلك النساء من المهر وغيره [وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ] ترخيص لهم في نكاحهن بعد اسلامهن [إِذَاءَ اتَّيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ] مهورهن سماها اجوراً لان المهر اجر لبذل البضع، وهذا يدل على عدم الاكتفاء في مهورهن بمهورهن الاولى المردودة الى ازواجهن.

[وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ] يعنى كما ان المؤمنات لا يحلن للكفار وكذلك المؤمنون لا يحلون للكافرات، والعصم جمع العصمة بكسر العين وقد يضم القلادة.

وهذه الاية كما تدل على حرمة المشاركات تدل على حرمة الكتابيات.

[وَسَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ] اي لحقت منكم امرأة بالكفار [وَلَيْسَ لَكُمْ مَا أَنْفَقُوا] يعنى اذا كان بينكم معاهدة فاسئلوا انتم ما انفقتم و ليسألوا ايضاً ما انفقوا ولا ترجعوا النساء الملحقات بكم منهم اليهم ولا تستردوا الملحقات بهم منكم.

[ذَلِكَ] المذكور من حكم الملحقات بهم و بكم [حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ] به.

[وَاللَّهُ عَلِيمٌ] بالمصالح و الغايات المترتبة على الافعال و الاحكام [حَكِيمٌ] لا يفعل فعلاً الا بغايات محكمة نافعة و لا يحكم حكماً الا لمصالح عديدة و غايات شريفة.

[وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ] اى واحدة [مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ] اى راجعة الى الكفار [فَعَاقَبْتُمْ] اى فأصبتم من الكفار عقبي اى غنيمة [فَفَاتُوا] ايها المؤمنون.

[الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا] من الغنيمة التي اصبتم او المعنى فعاقبتهم على نساء اخر فاتوا ايها المؤمنون من بيت مال المسلمين الذين ذهبوا ازواجهم ماأنفقوا.

و قيل: عاقبتهم الكفار لسبب النساء منهم او باخذ الغنيمة او باتيان النساء منهم اليكم مؤمنات.

[وَأَتَّقُوا] ايها المؤمنون من عدم اعطاء ما أنفقوا [اللَّهُ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ] قيل: كانت لحق المشركين من نساء المؤمنين ست نسوة فأعطى النبي ﷺ ازواجهن مهورهن.

[يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ] خص الخطاب و النداء به لاختصاص الحكم به فانه كان يأخذ البيعة من الرجال و النساء دون غيره.

[إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ] اى المذعنات او المشرفات على الاسلام [يُبَايِعَنَّكَ] لما كان زمان بعثة الرسول ﷺ زمان فترة من الرسل ﷺ و اندراس من احكامهم و كان الناس بالاخذ من الاباء و المعلمين منتحلين لملتهم و كان البيعة التي كانت اصل جملة الخيرات و لم يكن شريعة و لم يصدق ملّة الا بها مندرسةً محووا اثرها من الاذهان، بل كانت غريبة في انظارهم مستهجنة في عقولهم الجزئية و كان الرجال بعد مشاهدة هذه الفعلة من الرسول ﷺ و اخذ البيعة من كل من اراد الاسلام ايقنوا انهم اذا ارادوا اسلام و جب عليهم هذه الفعلية.

و اما النساء فكأنه خفي عليهن وجوبها و كأنهن اعتقدن ان الاسلام بان يقطن: لا اله الا الله، محمد رسول الله ﷺ، و لم يعلمن ان الانسان بهذه الكلنة في امان فاما الاسلام فلا يتحقق الا بالبيعة اظهر الله تعالى كيفية بيعتهن تعريضا بوجوبها عليهن ايضا.

[عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا] من الاشياء او لا يشركن شيئا من الاشراك [وَلَا يَسْرِقَنَّ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ] بالواد [وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ وَبَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ] قيل: كانت المرأة تلتقط المولود فتقول لزوجها: هذا ولدي منك كني بالبهتان المفترى بين يديها و رجليها عن الولد الذي تلصقه بزوجها كذبا لان بطنها الذي تحمله فيه بين اليدين و فرجها الذي تلده به بين الرجلين، و ليس المعنى نهيهن عن الاتبان بولد من الزنا لان الشرط بنهي الزنا قد تقدم.

و قيل: البهتان الذي نهين عنه قذف المحصنات و الكذب على الناس، و اضافة الاولاد الى الازواج على البطلان، يعني اذا جاءك المؤمنات يبايعنك على ذلك في الحاضر و المستقبل من الزمان.

[وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ] يعني لا يعصينك فيما امرت به فانه ليس الا معروفا [فَبَايَعْنَهُنَّ وَاسْتَعْفِرَ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ].

اعلم، ان البيعة التي كانت معمولة في جميع الشرائع كانت بمنزلة الانفحة للبن الوجود و ما لم تتصل الانفحة باللبن لم ينعقد و بمنزلة التآبير لمثر النخل ما لم يؤبر النخل لم يحمل الثمر و بها يحصل اللب لجوز الوجود و فستقه، و بمنزلة الوصلة من الشجر الحلو على الشجر المر ما لم يتصل من الشجر الحلو و صلة بالشجر المر لم يصر ثمره حلوا، و لذلك كانوا في كل

شريعة من اول الامر مهتمين بالبيعة.

قيل: كان النبي ﷺ يبايع النساء بالكلام بهذه الاية: وما مسّت يد رسول الله ﷺ يد امرأة قطّ الا امرأة يملكها، و روى انه كان اذا بايع النساء دعا بقدر ماء فغمس فيه يده و يقول ما قاله الله تعالى ثم اخرج يده ثم غمسن ايديهنّ فيه.

و قيل: انه كان يبايعهنّ من وراء الثوب، و قيل: الوجه فى بيعة النساء مع انهنّ لسن من اهل النصرة بالمحاربة هو اخذ العهد عليهنّ بما يصلح شأنهنّ فى الدين و النفس و الازواج، و كان ذلك فى صدر الاسلام، و لتلا ينفق لهنّ فتق لما صنع من الاحكام فبايعهنّ النبي ﷺ حسماً لذلك.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا] لَمَّا لَمْ يَكُنْ هَذَا الْحُكْمَ خَاصًّا بِالنَّبِيِّ ﷺ خَاطَبَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ [لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ] قِيلَ: كَانَ فَقَرَاءَ الْمُسْلِمِينَ يَخْبِرُونَ الْيَهُودَ أَخْبَارَ الْمُسْلِمِينَ فَيَصِيبُونَ مِنْ ثَمَارِهِمْ فَنَهَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ.

[قَدْ يَلْسُوْا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَلْسُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ] اى الكفار الذين هم جنس اهل القبور من الآخرة، او كما يئس الكفار من وصول خير من اهل القبور اليهم، او كما يئس الكفار من ان يحيى اهل القبور.

سُورَةُ الصَّفِّ

مدنيّة، و هي اربع عشرة آية.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ
اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ] قيل: نزلت في قومٍ كانوا يقولون اذالقينا
العدوَّ لم نفرّ و لم نرجع عنهم ثم لم يفوا يوم أُحدٍ.

و قيل: نزلت في قومٍ قالوا: جاهدنا و أبلينا و فعلنا و لم يفعلوا، و
قيل: نزلت في المؤمنين فأنهم بعد ماسمعوا ثواب شهداء بدرٍ قالوا: لولقينا
قتالاً جهدنا غاية جهدنا و لم نفرّ و قيل: انّ المسلمين قالوا: لوعلمنا احبّ
الاعمال لبذلنا فيه اموالنا و انفسنا، فأنزل الله انّ الله يحبّ الذى يقاتلون في
سبيله صفّاً فلم يفوا يوم أُحدٍ.

و قال القمّي: نزلت في الذين وعدوا محمّداً ﷺ ان لا ينقضوا عهده
في امير المؤمنين عليّ عليه السلام فعلم الله انهم لا يفون بما يقولون و قد سمّاهم الله
المؤمنين باقرارهم و ان لم يصدّقوا.

اعلم، انّ القول ههنا اعمّ من القول اللسانيّ و القول النفسانيّ اى
الاعتقاد الجنانيّ، و اما الخطرات و الخيالات التى تفذف في قلوب الناس
من غير عزمٍ منهم عليها فهى ليست اقوالاً لهم بل هى واردة عليهم من
الشيطان او الملك فهى اقوال الشيطان او الملك.

و هذا القول اعمّ من ان يكون في الاحكام الالهية بان يقول الانسان

بنحو الافتاء او التقليد حكماً من الاحكام و لا يفعل به، و فى الامر بالمعروف و النهى عن المنكر بان يأمر غيره و لا يأتمر و ينهى و لا ينتهى.

و فى المواعظ و النصائح بان يعظ و ينصح بمالم يفعله، و قد ابتلى بالاول و الثانى المجتهدون الذين نصبوا انفسهم لبيان احكام العباد، و المقلدون الذين نصبوا انفسهم لذلك، و بالثالث القصاص و الوعاظ و ان كان لا يخلوا من الثلاثة اكثر الناس و لو بالنسبة الى من تحت يده، و فى المواعيد و العقود و البيعة الاسلامية و الايمانية.

فانه ورد عن الصادق عليه السلام: عدة المؤمن اخاه نذر لا كفارة له فمن اخلف فبخلف الله بدأ و لمقته تعرّض، و ذلك قوله: يا ايها الذين آمنوا (الاييتين) و عن عليّ: الخلف يوجب المقته عند الله و عند الناس قال الله تعالى، كبر مقته عند الله (الاية) و فى الصنائع و الحرف فان صاحب الحرفة اذا قال: ينبغى لصاحب الصنعة ان يكون صنعته كذا و كذا، او قال: الصنعة اذا كانت كذا و كذا كان المصنوع محكماً و كان ابقى و لم يكن يفعل.

[إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا] مصطفين
تعليل لقوله: لم تقولون ما لاتفعلون على ما بين من نزوله فى الذين تمنوا القتال و الجهاد ثم لم يثبتوا فى أحدٍ او مطلقاً.

فان توفيق الفعل للقول يحتاج الى كثير جهاد مع النفس و الشيطان [كَأَنَّهُمْ بُنِينَ مَرُوضٍ] الرصّ اتصال بعض البناء ببعض و استحكامه، و عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال: ان الله يحب الذين يقاتلون فى سبيله صفاً، اتدرون ما سبيل الله؟ و من سبيله؟! انا سبيل الله الذى نصبنى للاتباع بعد نبىه.

[وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ] اي ذكرهم اذ قال موسى عليه السلام [لِقَوْمِهِ ۖ يٰقَوْمِ لِمَ تُوذُونَ نِيَّ وَ قَدْ تَعْلَمُونَ اَنِّي رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَيْكُمْ] حتى يتذكروا بقبح فعل قوم موسى عليه السلام و غايته المترتبة عليه فارتدعوا من ايدائك او ايداء عترتك بعدك.

[فَلَمَّا زَاغُوا] عن الحق [أَزَاغَ اللّٰهُ قُلُوْبَهُمْ] عن الاستقامة الانسانية و جعلهم منكوساً رؤسهم [وَ اللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰسِقِيْنَ] تعريض بمن خرج عن قول الرسول عليه السلام في حق علي عليه السلام او مطلقاً، يعنى من لا يهديه الله لا يقبل الحق و لو أتى بالف آية و الله لا يهدي القوم الفاسقين و انكم يا قوم محمد صلى الله عليه و آله فساق بالخروج عن قوله و عدم طاعته.

[وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ] يعنى ذكرهم حتى يتذكروا بحقيقتك و لا يخرجوا من طاعتك [يٰبَنِي اِسْرٰءِيْلَ اِنِّي رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيِّ مِنَ التّوْرٰتِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُوْلٍ يّٰتِي مِنْ اٰبَعْدِي اَسْمُهُ اَحْمَدُ] و الاخبار في تبشير الانبياء عليه السلام و اخبارهم بظهور محمد صلى الله عليه و آله و بعثته اكثر من ان تحصى.

و نسب الى الباقر عليه السلام ان اسم النبي صلى الله عليه و آله في صحف ابراهيم عليه السلام الماحي و في توراة موسى عليه السلام الحادّ، و في انجيل عيسى عليه السلام احمد صلى الله عليه و آله، و في القران محمد صلى الله عليه و آله، و نقل انه سأل بعض اليهود رسول الله: لم سميت احمد؟- قال: لاني في السماء احمد مني في الارض.

[فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنٰتِ قَالُوْا هٰذَا سِحْرٌ مُّبِيْنٌ وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلٰى اللّٰهِ الْكٰذِبَ وَ هُوَ يُدْعٰى اِلٰى الْاِسْلٰمِ] ظاهره منزل في منكري محمد صلى الله عليه و آله و رسالته و معجزاته .

و قولهم: انّ الانبياء عليهم السلام اوصوا ان لا تؤمن برسولٍ حتّى يكون كذا و كذا، او قالوا لنا: لانيّ بعدنا لكنّ التعريض بمن ادّعى الخلافة بعد الرسول صلّى الله عليه وآله و ادّعوا ذلك من الرسول صلّى الله عليه وآله او من الله.

[وَأَللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ] بوضع الولاية غير موضعها و بادّعاء الخلافة من غير استحقاق، و يدلّ على انّ المراد بها التعريض بمدّعى الخلافة و منكرى على عليه السلام قوله تعالى.

[يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ] لانّ نور الله هو الولاية و فسّر في آياتٍ أخر بعلّى عليه السلام [وَأَللَّهُ مَتَمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ] بالولاية.

عن الكاظم عليه السلام يريدون ليطفئوا ولاية امير المؤمنين عليه السلام بافواههم و الله متمّ الامامة لقوله: الذين آمنوا بالله و رسوله و النور الذى انزلنا، فالنور هو الامام.

و قيل: و الله متمّ نوره يعنى بالقائم من آل محمد صلّى الله عليه وآله اذا خرج يظهره الله على الدّين كلّ حتّى لا يعبد غير الله.

[هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى] اى الرّسالة و الاسلام الذى هو ما به الهداية الى الامام و الايمان [و دِينِ الْحَقِّ] اى الطّريق الى الله الذى هو سبب للوصول الى الحقّ، او مسبّب عن الحقّ الذى هو الولاية المطلقة، و الطّريق الى الله بهذا الوصف على عليه السلام و ولايته.

[لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ] يعنى على جنس الاديان و الطّرق المختلفة، و لما اراد الجنس المستغرق اكّده بقوله [كُلِّى] فانّ طرق النّفس الى الشيطان كثيرة و الطّريق الى الله واحد و هو طريق الولاية و اذا تمسك

الانسان به على ما ينبغي ظهر و غلب طريق الولاية على جميع الطرق بحيث لا يبقى للطرق الشيطانية اثر.

[وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ] بالولاية و قد سبق في سورة التوبة هذه الاية مع بيان لها [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا] اى اسلموا بالبيعة العامة، و لما اراد ان يأمرهم بالايمن و البيعة الثانية و كان ذلك شاقاً على بعض تطف بهم و ناداهم جبراناً لكلفة هذا الامر و لذلك أدى الامر بصورة الاستفهام و الدلالة على التجارة المنجية من العذاب الاليم ليتهيؤوا لسماعه و يستعدوا لقبوله.

[هَلْ أَذَلُّكُمْ عَلَىٰ تَجَرَّةٍ تُنَجِّيْكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ] بالايمن الخاص و البيعة الایمانیة الولویة [وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ] ببذل الاموال التي هي كل ما ينسب الى الانسان [وَأَنْفُسِكُمْ] ببذلها بحيث لا يبقى لكم انفس و لا ما ينسب الى انفسكم و تؤمنون جواب لسؤال مقدر لبيان التجارة.

[ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ] يعنى ان كنتم من اهل العلم علمتم ذلك، او ان كنتم تعلمون ذلك اخترتم ذلك [يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ] مجزوم في جواب الشرط يعنى ان كنتم تعلمون ذلك يغفر لكم لان العلم يجذب الى العمل و اختيار المعلوم، و اختيار المعلوم مورث لمغفرتكم، او في جواب تؤمنون فانه في معنى آمنوا.

او في جواب الاستفهام و المعنى هل ادلكم ان ادلكم يغفر لكم فان دلالتى ليست الا بتوجهى و التفاتى اليكم، و توجهى و التفاتى اليكم مورث لتغيير احوالكم و رغبتكم الى العمل و الاخرة و هي تورث مغفرتكم.

[وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ
فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ] اي جنات الاقامة و هي اخرى الجنات [ذَلِكَ] المذكور
من المغفرة وادخال الجنات او ادخال جنات عدن.

[الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَ أُخْرَى تُحِبُّونَهَا] اي لكم خصلة اخرى تحبونها،
او تعطون نعمة اخرى، او هل ادلكم على تجارة اخرى و يكون المعنى هل
ادلكم على ربح آخر لتجارتكم، او اخرى مبتدء و خبره.

[نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ] في الدنيا بظهور قائم عليه السلام كما عن
القمي و لما كان جلُّ اصحاب الرسول صلى الله عليه وآله طالبين للظفر و الغنيمة و اعلاء
الكلمة قال: اخرى تحبونها.

[وَ بَشِيرِ الْمُؤْمِنِينَ] بالظفر على جنود النفس بظهور القائم عليه السلام و
نصرة الله فان الايمان يقتضى النصرة لامحالة بمنطوق: وعد الله الذين آمنوا
و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض (الاية).

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا] بالبيعة الخاصة الولوية [كُونُوا أَنْصَارَ
اللَّهِ] لما كان اللطيفة الانسانية الفطرية و اللطيفة الولوية التي هي انسانية
اختيارية مظهر الله تعالى، و نصرته بالعلوم الاخروية و الاعمال الصالحة
تكون نصرة الله و كان خليفة الله ايضاً مظهراً لله و نصرته تكون نصرة الله اراد
بنصرة الله نصرة تلك اللطيفة و ذلك الخليفة، و أداه بنصرة الله للاشعار بان
نصرتهما نصرة الله في الحقيقة.

[كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ] يعنى قلنا لكم كونوا انصار الله كما قال
عيسى عليه السلام، او المعنى قل يا محمد صلى الله عليه وآله: يا ايها الذين آمنوا كونوا انصار الله
كما قال عيسى عليه السلام، او كما قال عيسى متعلق بكونوا انصار الله و يكون

المشبه به كون الحواريين انصار الله.

[لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ] قد مضت هذه الآية في سورة آل عمران مع بيان لها [فَأَمَنْتَ] بعد قول عيسى بن مريم عليه السلام [طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتَ طَائِفَةٌ] يعنى بالله بواسطة عيسى او بعيسى عليه السلام بعد قوله هذا [فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلٰى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ] يعنى غالبين و هذا تسليية للرسول صلّى الله عليه وآله و تبشير و تسليية للمؤمنين و تهديد للكافرين من امة

محمد صلّى الله عليه وآله.

سُورَةُ الْجُمُعَةِ

مدنيّة، احدى عشرة آيةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ] قد مضى وجه
الاداء بالماضى فى السور السابقة، و الايتان بالمضارع فى هذه السورة و
فى التغابن.

[الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ] قد مضى بيان قدسه تعالى و الفرق بينه و بين
تسبيحه فى البقرة عند قوله تعالى: و نحن نسبح بحمدك و نقّس لك
[الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ] التّوصيف بهذه الاوصاف لبيان علّة تسبيح الاشياء
تماماً له، و قرئ الكلّ بالرّفْع على المدح.

[هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ] كلامٌ منقطعٌ عن
سابقه و بيانٌ للامتنان على امّة محمدٍ ﷺ و تمهيدٌ للتّعريض الاتي.

[يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ] قد مضى بيانٌ لهذه الاية و وجه
تقديم التّزكية على التّعليم فيها، و وجه تقدم التّعليم على التّزكية فى دعاء
ابراهيم عليه السلام بقوله: ربّنا و ابعث فيهم رسولاً منهم يتلوا عليهم آياتك و
يعلمهم الكتاب و الحكمة و يزكّيهم.

[وَءَاخَرِينَ مِنْهُمْ] من الامّيين او من جنسهم من سائر الناس من
الاعاجم و هو عطف على الامّيين او على مفعول يعلمهم و المراد بالآخرين
التّابعون و تابعوا التّابعين الى يوم القيامة، او غير اهل مكّة من اهل العالم

من الفارس و التّرك و الرّوم، او المراد بالاخرين آخرون في الرّتبة.
و روى انّ النّبىّ ﷺ قرأ هذه الاية فقليل له: من هؤلاء؟- فوضع
يده على كتف سلمان رحمه الله و قال: لو كان الايمان في الثريا لنالته رجالٌ
من هؤلاء.

[لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ] و سيلحقون بهم الى يوم القيامة [وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ ذَلِكَ] اي بعث رسولٍ من جنس البشر او بعث مثل محمّد ﷺ
الذى يزكيهم ثمّ يعلمهم الكتاب والحكمة.

[فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ] من الامم فيكون مئةً منه تعالى على امة
محمّد ﷺ، او ذلك الرّسالة و تذكير اسم الاشارة باعتبار الخبر كأنه قال: ذلك الفضل
الذى هو الرّسالة و التّبوة فضل الله يؤتيه من يشاء من افراد البشر.

[وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ] فيعطى ازيد من ذلك او لا ينقص من
فضله شيءٌ بايتاء الرّسالة للمستحقين او ذوا الفضل العظيم على الناس
ببعثة محمّد ﷺ فيهم.

[مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ] حملهم التّوراة انبياءهم و علماءهم
بان علموهم التّوراة و كلفوهم العمل بها، و هذا بيان لحال اليهود و ذمّ لهم
لكنه تعريض بمنافى امة محمّد ﷺ الذين لم يقرّوا بعلىّ ﷺ و الذين لم
يعملوا بالقران.

[ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا] بان لم يعملوا بها [كَمَثَلِ الْإِصْحَارِ يَحْمِلُ
أَسْفَارًا] من كلفة الحمل و التعب فيها و عدم الانتفاع بها بل التضرّر بثقلها
و تعب حملها، فمن تعلم القران و لم يعمل بما فيه كائناً من كان من اهل
هذا المثل مثل الصحابة الذين اهتموا بحفظ القران عن التّغيير و بتلاوته و

قراءته و لم يعملوا بما فيه من مراعاة العترة و مودّتهم و اتّباعهم.
 و كذلك من تعلّم القرآن و علم احكامه و عمل بما فيه، و من تعلّم
 احكام الشريعة و عمل بها لكن كان منظوره من علم ذلك الحيوّة الدّنيا
 لا حيوّة الاخرة كان من اهل هذا المثل، و نعم ما قال المولوى:

علمهاى اهل دل حمّالشان	علمهاى اهل تن احمالشان
علم چون بر دل زند يارى شود	علم چون بر تن زند يارى شود
گفت ايزد يحمّل اسفاره	بار باشد علم كان نبود ز هو
علم كان نبود زهو بيواسطه	آن نپايد همچو رنگ ما شطه
ليك چون اين بار را نيكو كشى	بار بر گيرند و بخشندت خوشى
هين بکش بهر خدا اين بار علم	تا بينى در درون انبار علم
تا كه بر رهوار علم آئى سوار	آنگهان افتد تراز دوش بار

[بِسِّ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ] يعنى كلّ من كذب
 بايات الله و كلّ من كان اهل ملّة و لم يرد وجه الله كان من اهل هذا المثل
 [وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ] يعنى المكذّبين بايات الله و
 المحمّلين للكتب السماويّة و الغير الحاملين لها، لكنّه وضع الظاهر موضع
 المضمّر اشعاراً بظلمهم و تعليلاً للحكم يعنى انّ الله لا يهديهم الى الصّراط
 الانسانى او الى الجنّة او الى مقاصدهم.

[قُلْ] لليهود تعريضاً بمن ادعى منك الخلافة او بجميع امّتك
 [يَأْتِيهَا الَّذِينَ هَادُوا] انّ زعمتم انّكم اولياء لله من دون النّاس
 فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ ان كُنْتُمْ صَادِقِينَ] فى هذا الادعاء يعنى ان كنتم اولياء لله

فالحياة الدنيوية تحجبكم عنه و كل محب يتمنى لقاء المحبوب و الموت يخرجكم من الحجاب و يوصلكم الى لقاء الله.

[وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا] لانهم ناسون لله و راضون بالحياة الدنيا [بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ] من المعاصي التي يخافون ان يدخلوا بها النار، او من المعاصي التي تنسيهم الآخرة و تصرفهم الى جهة الدنيا بحيث صاروا محبين للدنيا غير محبين للآخرة.

[وَأَلَّهَ عَلَيْهِمُ بِالظَّالِمِينَ] اي بهم و وضع الظاهر موضع المضمرة اشعاراً بظلمهم و مبالغة في تهديدهم [قُلْ] لليهود او لجميع الخلق.
[إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ وَ مَلَقِكُمْ] فلا ينفعكم الفرار منه و ليكن فراركم مما يضر فيما بعده.

[ثُمَّ تُرَدُّونَ] بعد الموت [إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ] اي الى الذي يعلم جميع الغائبات عن المدارك او جميع الغائبات عن الخلق و جميع المشهودات، او جميع مامن شأنه ان يشاهد او عالم عالم الغيب و عالم عالم الشهادة و على اي تقدير فهو تحذير عن مخالفة الله في السر و العلانية.
[فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] و يجازيكم بحسبه و بعد ما هدد المسلمين بالتعرش ناديهم تطفأ فقال [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ].

اعلم، ان ايام الاسبوع مظاهر للايام الربوبية و دوران الايام على الاسبوع ليس بمواضعة بني آدم و الا لكان الاختلاف في دورانها و كان فرقة يديرها على الستة او الخمسة او الاربعة، و فرقه يديرها على الثمانية او التسعة، او غير ذلك و من يديرها على السبعة لم يكن يديرها بتلك الادارة

بان يجعل المبدء الاحد و المنتهى السبت.

او المبدء السبت و المنتهى الجمعة، و فى الجملة لم يكونوا يسمّى كلهم احداً
احداً و منسوباً الى الشمس و السبت سبتاً و منسوباً الى كوكبٍ خاصّ و بالجملة لم
يكن عند جميع المنجمين كلّ يوم مخصوصٍ منسوباً الى كوكبٍ خاصّ.

و قد اتفق المنجمون من كلّ ملةٍ و فى كلّ لسانٍ على ادارة الايام
على السبعة بهذا الترتيب المخصوص و انتساب كلّ يومٍ مخصوصٍ الى
كوكبٍ خاصّ سميت بهذه الاسماء ام لم تسم، و الايام الربويّة التى هذه
الايام بازائها يوم المجردات التى هى قيام لا ينظرون.

و يوم الصافات صفّاً، و يوم المدبرات امراً، و يوم ذوى الاجنحة مثنى و ثلث
و رابع، و يوم الكيان، و يوم الملكوت السفلى، او يوم المدبرات امراً، و يوم الرّكع و
السجّد، و يوم المتقدّرات المجرّدة علويين كانوا ام سفليين.

و هذه الايام كما اشير اليها فى سورة الاعراف هى الايام التى خلق السماوات
و الارض فيها و بها احتجب عن الخلق، و اليوم السابع هو يوم جمع الجمع الذى يعبر
عنه بالمشيئة و مقام الظهور، و لما كان الجمعة بازاء يوم الجمع طولاً امر الله العباد
بانعقاد الجمعة، و امر ان لا ينعقد الجمعة باقلّ من سبعةٍ او خمسةٍ.

و لما كان يوم الجمع خاصّاً بمحمّدٍ ﷺ لاحظاً لاحدٍ سواه ﷺ فيه
جعل الجمعة التى بازائه عيداً خاصّاً بمحمّدٍ ﷺ و حرّم السفر فيها على من
كان المسافة بينه و بين مجمع الناس للجمعة اقلّ من فرسخين او بقدر
فرسخين، و لذلك قال: اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة يعنى اذا اذن للصلاة
الجمعة.

[فأسرعوا] اى فأسرعوا [إلى ذكرِ الله] يعنى الصلاة [و ذروا]

الْبَيْعِ] فَانَّ الْبَيْعَ فِي هَذَا الْيَوْمِ خِلَافَ مُقْتَضَى هَذَا الْيَوْمِ خِصُوصاً وَقَدْ
وَصُولَ الشَّمْسِ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ.

[ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ] فَانَّهُ إِذَا أُعْطِيَ كُلُّ يَوْمٍ حَقَّهُ كَانَ خَيْراً لَّكُمْ [إِنْ
كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ] كَانَ خَيْراً لَّكُمْ يَعْنِي أَنْ تُتَّبَعْتُمْ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَبْلْتُمْ وَ لَايْتَهُ
بِالْبَيْعَةِ مَعَهُ فَانَّ الْعِلْمَ وَ التَّعَلُّمَ مُنْحَصَرَّانِ فِي شِيعَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَوْ أَنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ أَنَّهُ خَيْرٌ لَّكُمْ اخْتَرْتُمُوهُ.

[فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ] لَمَّا كَانَ الْجَمَاعُ
فِي الْجُمُعَةِ لِذِكْرِ اللَّهِ بِمَنْزِلَةِ الْفَنَاءِ الذَّاتِيِّ وَ الْبَقَاءِ فِي ذَلِكَ الْفَنَاءِ يَوْرَثُ
نَقْصَانَ الْوُجُودِ وَ الْمَطْلُوبِ مِنَ الْإِنْسَانِ اسْتِكْمَالَهُ بِجَمِيعِ جُنُودِهِ وَ لَايُمْكِنُ إِلَّا
بِالْبَقَاءِ بَعْدَ الْفَنَاءِ أَمْرُهُمُ بِالْإِنْتِشَارِ فِي الْأَرْضِ وَ ابْتِغَاءِ فَضْلِهِ.

كَمَا قَالَ [وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ] الصَّوْرِيُّ يَطْلُبُ مَا تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ
مِنْ جِهَةِ الْحَلَالِ، وَ فَضْلَ اللَّهِ الْمَعْنَوِيَّ بِزِيَارَةِ الْإِخْوَانِ وَ عِيَادَةِ مَرْضَاهُمْ وَ
تَشْيِيعِ جَنَائِزِهِمْ كَمَا فِي الْخَبَرِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ وَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّلَاةُ يَوْمَ
الْجُمُعَةِ، وَ الْإِنْتِشَارُ يَوْمَ السَّبْتِ.

وَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنِّي لَا رُكْبَ فِي الْحَاجَةِ الَّتِي كَفَاهَا اللَّهُ مَا أُرْكَبُ فِيهَا إِلَّا
الْتِمَاسَ أَنْ يَرَانِي اللَّهُ أَضْحَى فِي طَلْبِ الْحَلَالِ، أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ اسْمَهُ؟
فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ.

[وَ أذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً] فِي حَالِ ابْتِغَاءِ الْفَضْلِ أَوْ فِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ
فَإِنَّ ذِكْرَ اللَّهِ مَرْغُوبٌ فِيهِ وَ لَوْ كُنْتَ تَبُولُ فَانَّهُ كَمَا فِي الْخَبَرِ لَا بَأْسَ بِذِكْرِ اللَّهِ وَ
أَنْتَ تَبُولُ وَ قَدْ مَضَى فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ عِنْدَ قَوْلِهِ تَعَالَى: فَاذْكُرُونِي إِذْ كَرَّمْتُمْ
بَيَانَ لِلذِّكْرِ وَ مَرَاتِبِهِ وَ كَيْفِيَّتِهِ.

[لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] فانّ الفلاح بالذکر لانّ مناط الطّاعة و المعصية كما يستفاد ممّا ورد عن الصادق عليه السلام الذکر و الغفلة، روى عن النّبى صلى الله عليه وآله من ذكر الله مخلصاً فى السوق عند غفلة الناس و شغلهم بما هم فيه كتب الله له الف حسنة و يغفر الله له يوم القيامة مغفرة لم تخطر على قلب بشر.

[وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا] ايها استدراك كأنه قال: لكنّهم لا يقبلون و اذا رأو تجارة و لهوا انفضوا [إليها] اي الى التجارة خصّ الضمير بها لانّ اللهو كان تبعاً للتجارة.

[وَتَرَكُوكَ قَالِمًا] تخطب على المنبر كما فى خبر، او فى الصلوة كما فى خبر آخر [قل] لهم [ما عند الله] من النعيم المقيم.

[خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجْرَةِ] فانّ التجارة ان كان فيه نفع دنيوى و اللهو ان كان فيه نفع خيالى و التذاذ و همى فما عند الله خير لانّ نفعه عقلى روى و هو غير منقطع و غير مشوب بالالام.

[وَاللَّهُ خَيْرُ الرِّزْقِينَ] روى عن جابر أنّه قال: اقبلت عير و نحن نصلى مع رسول الله صلى الله عليه وآله فانفضّ الناس اليها فما بقى غير اثنى عشر رجلاً انا فيهم فنزلت الاية.

و فى رواية: اقبلت عيرو بين يديها قوم يضربون بالدّفوف و الملاهى فقال النّبى صلى الله عليه وآله: و الذى نفسى بيده لو تتابعتم حتى لا يبقى احد منكم لسال بكم الوادى ناراً، و عن الصادق عليه السلام: انّ الواجب على كلّ مؤمن اذا كان لنا شيعة ان يقرأ فى ليلة الجمعة بالجمعة و سبح اسم ربك الاعلى، و فى صلوة الظهر بالجمعة و المنافقين فاذا فعل ذلك فكأنما يعمل بعمل رسول الله صلى الله عليه وآله و كان ثوابه و جزاؤه على الله الجنة.

سُورَةُ الْمُنَافِقُونَ

مدنيّة، وهي احدى عشرة آية.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
إِنَّكَ لَرَسُولُهُ] لبيان أنّ المشهود به صدق و رفع توهم رجوع التكذيب
الى المشهود قدّم هذا.

ثمّ قال [وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ كَكَاذِبُونَ] لعدم مطابقة
المشهود به لما فى قلوبهم [أَتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً] عن القتل و الاسر و
حفظوا بها دماءهم و اموالهم او اتّخذوها جنّةً عن شتم المسلمين و لومهم، او
جنّةً عن سوء ظنّ المسلمين بهم و فرارهم عنهم، و قرى ايمانهم بكسر
الهمزة.

[فَصَدُّوا] منعوا او اعرضوا [عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ] الذى هو على السبيل و
ولايته [إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ].

اعلم، انّ النّفاق عبارة عن اظهار ما لم تكن تعتقده مثل الذين اظهروا
الاسلام و باعوا البيعة النّبويّة من غير اعتقاد برسالة الرّسول ﷺ او مع
الشكّ فى رسالته، او كانوا معتقدين ثمّ طرأ الشكّ و الانكار.

هذا بحسب الظاهر و الاعتقاد و قد يعتبر النّفاق بحسب الاعمال
الظاهرة من غير موافقة الاحوال الباطنة و هذا نفاق قلّ من يخلو عنه من
المسلمين.

فانّ الاذكار و الافعال الواقعة فى الصلوة كلّها عناوين و اظهار

لاحوال النَّفوس فأنَّ قول القائل بسم الله الرَّحمن الرَّحيم تعبيرٌ عن نفسه وانه يَسِمُ نفسه بالعبادة فاذا لم يكن حاله موافقاً لهذا التَّعبير كان منافقاً حالاً، و هكذا الحمد لله ربِّ العالمين و هكذا اِيَّاكَ نعبد حصر للعبادة فيه و اِيَّاكَ نستعين حصرٌ للاستعانة فيه فلو كان حال القائل ذلك ان يرى موصوفاً آخر او يعتقد موصوفاً آخر بالصِّفات الحميدة او كان له معبود آخر من الاهوية او الاناسي.

او كان نظره الى معينٍ آخر و الاستعانة بغير الله كان منافقاً حالاً، و فعل الرَّكوع تعبير عن نفسه بانه خاشع لله بحيث دعا خشوعه له الى الانثناء، و سجودع تعبير عن كمال خضوعه له تعالى فاذا لم يكن حاله على هذا المنوال كان منافقاً.

و هكذا قنوته و سائر دعواته في احوال الصَّلوة، و صيامه تعبير عن نفسه بانه صام عن غير التذاذِ بجمال الله و السُّلوك اليه، و زكوته كناية عن انه في نقصان الانانيَّة، فلو لم ينقص من انانيَّته بل كان في زكوته معجباً بنفسه راتياً عمله كان منافقاً.

و قد ورد: مازاد خشوع الجسد على خشوع القلب فهو من النِّفاق [ذَلِكَ] الكذب و اتَّخَاذِ الْاِيْمَانِ جَنَّةً و الصِّدَّ او الصِّدود عن سبيل الله [بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا] و الكفر بعد الايمان ابلغ و اشدَّ من الكفر الاوّل، و كفر النِّفاق افصح.

[فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ] بحيث لم يبق فيها مدخل و مخرج للملك و النُّور [فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ] لا يدركون ادراكاً اخروياً مؤدّباً الى ادراك آخر. [وَإِذَا رَأَتْهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ] بحسنها و تجملها بما يتجمل

بها و طراوتها و نضارتها [وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ] لطلاقة لسانهم و حلاوة كلامهم و تسمع قام مقام القول اى يقل اسمع لقولهم.

[كَأَنَّهُمْ خُشِبُ مُسْنَدَةٍ] على الحائط فى كونهم خالين عن الروح و العقل، و فى عدم الانتفاع بهم بوجه آخر مثل الخشب المسندة التى ليست عمداً لسقفٍ او غيره.

[يَخْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ] لعدم توكلهم على ربهم و جنبهم و اتهمهم فى المسلمين [هُمُ الْعَدُوُّ] استيناف جواب سؤالٍ مقدرٍ كآته قيل: فما شأنهم؟ و ما نفعل بهم؟- فقال: هم الكاملون فى العداوة.

[فَاخَذَرَهُمْ قَتَلَهُمُ اللَّهُ] اخبار عن حالهم بانهم قاتلهم الله عن الحياة الانسانية، او اخبار عما يفعل بهم بعد لكته اداة بالماضى لتحقق وقوعه، او دعاء عليهم بمقاتلة الله لهم.

[أَنْتِ يُؤْفَكُونَ] كيف يصرفون عن الحق [وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّأْرُءٌ وَسَهُمٌ] كناية عن الانكار و الاستكبار [وَرَأَىٰ أَنَّهُمْ يُصَدُّونَ] يعرضون او يمنعون.

[وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ] عن الاتيان و الاعتذار و الاستغفار [سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ] تعليلٌ لاستواء الاستغفار و عدمه و مبالغة فى يأسهم عن مغفرة الله فان عدم مغفرته مع استغفار الرسول ﷺ دليل ان ليس فيهم ما يمكن المغفرة لهم.

[إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ] تعليلٌ آخر و المقصود عدم الهداية الى الجنة او الى الحق [هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفُسُوا] يــــتفرقوا [وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ] جملة حاليّة.

[وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ] الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تَنْفِقُوا حَتَّىٰ يَنْفِضُوا
[لَا يَفْقَهُونَ] اى لا يدركون ذلك ادراكاً اخروياً [يَقُولُونَ لَكِنَّ رَجَعْنَا
إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ] كنوا عن انفسهم بالا عزو عن
المؤمنين بالاذلّ.

[وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ
لَا يَعْلَمُونَ] انّ العزّة الدنيويّة و الاخرويّة لله وعندالله و لمن كان من حزب
الله و ان كانوا بحسب الانظار الظاهرة مغلوبين.

و نزلت الايات كما عن التّمى، فى غزوة بنى المصطلق فى سنة
خمسٍ من الهجرة و كان رسول الله ﷺ خرج اليها فلما رجع منها نزل على
بئرٍ و كان الماء قليلاً فيها و كان سيّار حليف الانصار و كان جهجاه بن سعيد
الغفارىّ اجيراً لعمر بن الخطّاب فاجتمعوا على البئر فتعلّق دلو سيّارٍ بدلو
جهجاه فقال سيّار: دلوى و قال جهجاه: دلوى، فضرب جهجاه يده على وجه
سيّار فسال منه الدّم فنادى السيّار بالخزرج و نادى جهجاه بقريشٍ فاخذ
النّاس السّلاح و كاد ان تقع الفتنة فسمع عبدالله بن أبى النّداء فقال: ما هذا؟-
فأخبروه بالخبر فغضب غضباً شديداً ثمّ قال: قد كنت كارهاً لهذا المسير ائى
لاذلّ العرب؟!

ما ظننت ائى ابقى الى ان اسمع مثل هذا فلا يكون عندى تغيير، ثمّ
اقبل على اصحابه فقال: هذا عملكم، أنزلتموهم منازلكم و واسيتموهم
بأموالكم، و وقيتموهم بأنفسكم و أبرزتم نحوركم للقتل، فأرمل نساءكم و
ايتم صبيانكم، و لو اخرجتموهم لكانوا عيالاً على غيركم.

ثم قال: لئن رجعنا الى المدينة ليخرجنّ الا عزّ منها الا ذلّ و كان في القوم زيد بن ارقم و كان غلاماً قد راهق و كان رسول الله ﷺ في ظلّ شجرةٍ في وقت الهاجرة و عند قوم من اصحابه من المهاجرين و الانصار.

فجاء زيد فأخبره بما قال عبدالله بن ابيّ، فقال رسول الله ﷺ: لعلك و همت يا غلام؟- قال: لا و الله ما و همت، فقال: لعلك غضبت عليه؟

قال: لا و الله ما غضبت عليه، قال: فلعله سفّه عليك؟

- قال: لا و الله، فقال رسول الله ﷺ لشقران مولاه فأحدج ا فاحدج راحلته و ركب و تسامع الناس بذلك، فقالوا: ما كان رسول الله ﷺ ليرحل في مثل هذا الوقت فرحل الناس الى ان قال: فسار رسول الله ﷺ يومه كلّه لا يكلمه احد فأقبلت الخزرج على عبدالله بن ابيّ يعذّلونه فحلف عبدالله انه لم يقل شيئاً من ذلك، فقالوا: فقم بنا الى رسول الله ﷺ حتى نعتذر اليه فلوى عنقه، فلما جنّ الليل سار رسول الله ﷺ ليله كلّه و النهار فلم ينزلوا الا للصلاة، فلما كان من الغد نزل رسول الله ﷺ و نزل اصحابه و قد امهدهم الارض من السهر الذي اصابهم.

فجاء عبدالله بن ابيّ الى رسول الله ﷺ فحلف انه لم يقل ذلك و انه ليشهد ان لا اله الا الله و انك لرسول الله و انّ زيدا قد كذب علىّ.

فقبل رسول الله ﷺ منه و أقبلت الخزرج على زيد بن ارقم يشتمونه (الى ان قال) فنزل الوحي عليه فلما نزل جمع اصحابه و قرأ عليهم سورة المنافقين ففضّح الله عبدالله بن ابيّ.

و عن الكاظم عليه السلام ان الله تبارك و تعالى سمى من لم يتبع رسوله ٩

(١) الحدج كالضرب و الاحداج شدّ الحمل على البعير، و الحدج بالكسر الحمل.

فى ولاية على عليه السلام وصيه منافقين، و جعل من جحد وصيه امامته كمن جحد محمداً صلى الله عليه وآله و انزل بذلك قرآناً فقال: يا محمد اذا جاءك المنافقون بولاية وصيك قالوا نشهد أنك لرسول الله و الله يعلم أنك لرسوله و الله يشهد ان المنافقين بولاية على لكاذبون، اتخذوا ايمانهم جنّة فصدّوا عن سبيل الله و السبيل هو الوصى انهم ساء ما كانوا يعملون، ذلك بانهم آمنوا برسالتك و كفروا بولاية وصيك فطبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون، يقول: لا يعقلون نبوتك.

و اذا قيل لهم: ارجعوا الى ولاية على عليه السلام يستغفر لكم النبي عليه السلام من ذنوبكم لوّوا رؤسهم قال الله و رأيتهم يصدّون عن ولاية على عليه السلام و هم مستكبرون عليه، ثمّ عطف القول بمعرفته بهم فقال: سواء عليهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم انّ الله لا يهدى القوم الفاسقين يقول الظالمين لوصيك. [يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ] فانّ القلب للطافته يران عليه و يقسيه اشتغاله بالكثرات الخيالية و ذكر الله يجلوه عن الرّين، فلو اشتغل الانسان بالاموال و الاولاد فاذا كان ذا كراً لله صار الذكر جالياً لقلبه عن الرّين، و اذا كان غافلاً عن ذكر الله صار الرّين متراكماً على قلبه بحيث يتشكك اولاً ثمّ يكفر و ينافق.

[وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ] لاتلاف بضاعتهم و عدم اخذ العوض له [وَ أَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ] من الاموال و القوى و الاعراض، و من نسب الافعال و الاوصاف الى انفسكم، و من انانياتكم.

[مَنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ] فيؤخذ جميع ذلك منكم فلاتروا شيئاً ممّا تنسبته الى انفسكم [فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ]

أَجَلٍ قَرِيبٍ] يعنى الى مدّةٍ قريبةٍ من هذه المدّة ان كان هذا القول حال الاحتضار، او من مدّةٍ قريبةٍ من وقت الموت ان كان هذا القول فى القيامة او فى البرزخ.

[فَأَصَّدَقَ] فَأَتَصَدَّقُ مِمَّا يَنْبَغِي أَنْ يَتَصَدَّقَ مِنْهُ [وَأَكُنْ مِنْ الصَّالِحِينَ] مجزوم معطوف على مجموع الفاء و ما بعده فانه واقع موقع المضارع المجزوم فى جواب لولا.

و قرئ منصوباً عطفاً على ما بعد الفاء، و مرفوعاً بتقدير انا اكون من الصالحين [وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ] جملة حالية و رفع لتوهم انه يجوز التأخير ام لا [نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا] اذا قد رمجىء اجلها.

عن الباقر عليه السلام ان عند الله كتباً موقوفةً يقدم منها ما يشاء و يؤخر ما يشاء، فاذا كان ليلة القدر انزل الله فيها كل شىء يكون الى مثلها فذلك قوله: و لن يؤخر الله نفساً اذا جاء اجلها اذا انزل الله، و كتبه كتاب السموات و هو الذى لا يؤخره.

[وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ] تهديدٌ للمنافقين و الكافرين، او ردع و زجر للكافر فى القيامة.

سُورَةُ التَّغَابُنِ

مدنيّة، و قيل: مكّيّة غير ثلاث آياتٍ من آخرها نزلت بالمدينة: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ (الى آخر السّورة) ثمانى عشرة آيةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ] اى ما ينبغى اى يملك [وَلَهُ الْحَمْدُ] اى ما ينبغى ان يوصف الكامل به [وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] فيقدر على استنطاق الاشياء بالتسبيح و هذه تعداد الاوصاف الجمالية و اشارة الى علة تسبيح الاشياء له، و لكونها تعداداً لاوصاف الحميدة. قال [هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ] بدون العاطف و المعنى فمنكم مؤمن بالولاية، و منكم كافر بالولاية كما مرّ مراراً انّ مناط الكفر و الايمان معرفة الولاية و انكارها.

و عن الصادق عليه السلام انه سئل عن هذه الاية فقال: عرف الله ايمانهم بولايتنا و كفرهم بتركها يوم اخذ عليهم الميثاق فى صلب آدم عليه السلام و هم ذرّ. [وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ] تهديدٌ للكافر و ترغيبٌ للمؤمن [خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ] فلم يكن اسباب السّموات و الارض التى بها ايجادكم و ابقاؤكم الا لامرٍ حقّ و غايةٍ شريفةٍ متقنةٍ لالهذه الغايات الدنيّة الباطلة التى هى وصول القوى الشهويّة و الغضبّيّة و الشيطانيّة الى مستلذّاتها فلا تقطعوا غاياتكم الشريفة و لا تبطلوا ذواتكم. [وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ] لتكونوا مقرّبين له فانه خلقكم و صوركم مشتملين على جميع ما فى عالم الامر و الخلق بل على جميع ما فى

العالم الالهى لتصيروا بطرح الطوارى عن وجوه ذواتكم بشأنه تعالى و
تصيروا احقاً بقربه فلا تبطلوا ذواتكم دون الوصول الى غاياتكم.

[وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ] اى مصيركم ترغيب و تهديد يعنى استعدوا
للحضور عنده و تهيؤوا للوصول اليه بأحسن الوجوه.

[يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا
تُعْلِنُونَ] تهديد و ترغيب [وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] قد مضى
امثال هذه الاية مع تفسيرها مكرراً.

[أَلَمْ يَأْتِكُمْ] ايها الناس [نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ] فتعتبروا
بأحوالهم و تردعوا عن مثل افعالهم [فَدَأَوْا وَبَالَ أَمْرِهِمْ] فى الدنيا
فاحذروا عن مثل افعالهم.

[وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ] فى الاخرة [ذَلِكَ بِأَنَّهُ وَكَانَتْ تَأْتِيهِمْ
رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ] كما جاءكم رسولكم بالبينات.

[فَقَالُوا أَبَشْرٌ يَهْدُونَنَا] مثل ما تقولون لو شاء الله ان يرسل رسولا لأنزل
ملائكة [فَكَفَرُوا] بالرسل مثلكم [وَتَوَلَّوْا] عنهم و عن بيناتهم و عن التدبر فيها.
[وَأَسْتَغْنَى اللَّهُ] عنهم يعنى استغنى الله فى مظاهر رسلهم عَلَيْهِ السَّلَام
بمعنى استغنى الرسل عنهم و عن الاعتداد بهم فلم يكن من قبلهم استعداد
لقبول الايمان و لم يكن من قبل الرسل دعوة لهم.

[وَاللَّهُ غَنِيٌّ] عنهم و عن عبادتهم و عن ايمانهم [حَمِيدٌ] فى
نفسه عرف ام لم يعرف، حمد ام لم يحمد [زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن لَّنْ يُبْعَثُوا
قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ
فَأَمِنُوا] يعنى اذا كنتم تبعثون فآمنوا [بِاللَّهِ] الذى تبعثون اليه

[وَرَسُوْلِهِ^٥] الَّذِي يَعْلَمُكُمْ طَرِيْقَ الْاِيْمَانِ بِهِ.

[وَالنُّوْرِ الَّذِي اَنْزَلْنَا] وَ النُّوْرُ الْمَنْزَلُ هُوَ وَايَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّتِي كَانَتْ مَعَ كُلِّ بَنِي سَرٍّ وَ مَعَ مُحَمَّدٍ ﷺ سَرًّا وَ جَهْرًا، وَ قَدْ فَسَّرَ فِي الْاَخْبَارِ بِالْاِمَامَةِ وَ بِالْاِمَامِ.

وَ سَأَلَ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الْاَيَةِ فَقَالَ: النُّوْرُ وَ اللهُ الْاِيْمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لِنُوْرِ الْاِمَامِ فِي قُلُوْبِ الْمُؤْمِنِيْنَ اَنْوَرُ مِنْ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ، وَ هُمُ الَّذِيْنَ يَنْوَرُوْنَ قُلُوْبَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ يَحْجُبُ اللهُ نُورَهُمْ عَمَّ يَشَاءُ فَتَنْظِمُ قُلُوْبَهُمْ وَ يَغْشِيَهُمْ بِهَا.

اعْلَمْ، اِنَّ النُّوْرَ هُوَ الَّذِي ظَهَرَ بِذَاتِهِ وَ اَظْهَرَ غَيْرَهُ وَ هَذَا حَقُّ الْوُجُوْدِ فَانَّهُ الظَّاهِرُ بِذَاتِهِ بِحَيْثُ اَنَّهُ اَقْدَمُ الْبَدِيْهِيَّاتِ وَ اوَّلُ الْمَدْرَكَاتِ، وَ بَعْدَ تَعْيِيْنِ الْمَفْهُومِ هُوَ اوَّلُ الْمَسْئُوْلَاتِ، فَانَّ السُّؤَالَ بِمَا الشَّارِحَةُ الَّذِي هُوَ سُوْالٌ عَنِ الْمَفْهُومِ اللَّفْظِ مَقْدَمٌ عَلَيَّ السُّؤَالَ بِهَلِ الْبَسِيْطَةِ.

وَ بَعْدَ تَعْيِيْنِ الْمَفْهُومِ اللَّفْظِ لَا يَسْأَلُ اِلَّا بِهَلِ الْبَسِيْطَةِ وَ بَعْدَ السُّؤَالَ بِهَلِ الْبَسِيْطَةِ يَكُوْنُ سَائِرُ السُّؤَالَاتِ، وَ مَعْنَى كُوْنِهِ مَظْهَرًا لِلاَشْيَاءِ اَنَّهُ لَا يَظْهَرُ لِشَيْءٍ مِنَ الْاَشْيَاءِ عَلَيَّ مَدْرِكٍ مِنَ الْمَدَارِكِ اِلَّا بِالْوُجُوْدِ.

وَ الْوُجُوْدُ الظَّاهِرُ بِذَاتِهِ الْمَظْهَرُ لغيره هُوَ الْمَشِيئَةُ الَّتِي هِيَ فَعْلُ الْحَقِّ الْاَوَّلِ تَعَالَى وَ اَضَافَتْهُ اِلَى الْاَشْيَاءِ وَ هِيَ الْوَايَةُ الْمَطْلُوقَةُ الَّتِي جَمِيْعُ الْوَايَاتِ الْجَزِيئِيَّةِ حِصَّصُ مِنْهَا وَ كُلُّ مَوْجُوْدٍ مَوْجُوْدٌ بِهَا وَ كُلُّ ظَاهِرٍ ظَاهِرٌ بِهَا حَتَّى النُّوْرُ الْعَرَضِيُّ الَّذِي بِهِ يَظْهَرُ السُّطُوْحُ وَ الْاَشْكَالُ وَ الْاَلْوَانُ، فَانَّهُ لَوْلَا الْوُجُوْدُ لَمَا ظَهَرَ ذَلِكَ النُّوْرُ عَلَيَّ الْاَبْصَارِ وَ لَمَا اَظْهَرَ الْاَشْيَاءَ.

وَ كُلُّ اِمَامٍ لَمَّا صَارَ مُتَّصِلًا بِالمَشِيئَةِ نَحْوَ اتِّصَالِ فِي الصُّعُوْدِ بَعْدَ مَا كَانَ

متّصلاً بها مثل سائر الاشياء في النّزول و بذلك الاتّصال يؤثّر فيمن اتّصل به و يفيدُه فعليّةً و جوديّةً في الصّعود لم تكن له تلك الفعليّة و بتلك الفعليّة يظهر عليه وجوده و فسّروا النّور بالامام قبل الاتّصال بالامام.

و تلك الفعليّة وجود حادث في فعليّات هذا المتّصل و مقوّمه لسائرُها و محيطه بها، و هي الايمان الدّاخل في قلب المؤمن بالبيعة الخاصّة الولويّة، و بتلك الفعليّة يظهر على المؤمن السّالك دقائق اخلاقة التي هي ادقّ من الشّعور و اخفى من ديبب النّملة السّوداء على الصّخرة الصّماء في اللّيلة الظّلماء، و يظهر عليه مثل هذا الشّرك الخفيّ و لم تكم تظهر عليه امثال هذه قبل ذلك.

و لم تكن تظهر بنور الشّمع و السّراج، و لابنور الكواكب و القمر، و لابنور الشّمس التي هي انور، و لمثل هذا النّور و هذا الظّهور قد يرى المؤمن نفسه اسوة من كلّ مسيءٍ و اشدّ ذنباً من كلّ مذنبٍ، و قد يصير مبغضاً لنفسه اشدّ بغضٍ، و لمثل هذا الظّهور يصير الدّنيا سجنّاً له، هذا هو الظّهور العلميّ و الحالّي الوجدانيّ.

و قد يظهر الامام بصورته الملكوتيّة النّورانيّة على صدر السّالك و هذا الظّهور هو ظهور القائم عليه السلام في العالم الصّغير و حينئذٍ تشرق ارض وجود السّالك بنور ربّه اشراقاً اشدّ من اشراق ارض العالم الكبير بنور الشّمس و لشده اشراق لا ترى فيها عوجاً و لامتاً.

و يومئذٍ تحدّث اخبارها، و اخرجت اثقالتها، فعليكم بالاتّصال بهذا النّور فان لم يظهر عليكم الامام بصورته الملكوتيّة فلا اقلّ من ظهور الرّدائل و الخصائل بنوره و لا اقلّ من ادراك قبح الرّدائل ثمّ الانزجار منها و

ادراك حسن الخصائل ثم الرغبة فيها و الطلب لها.

[وَأَللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ] ترغيب و تهديد [يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ] ظرف لخبير او لاذكروا مقدرًا كأنه قيل: فما نفعل حتى يستقيم ايماننا بهذا النور؟- فقال: اذكروا حضوركم عند ربكم حتى يسهل عليكم الايمان بهذا النور و تستقيموا على الايمان به.

[ذَلِكَ يَوْمُ التَّعَابِينِ] يوم ظهور غيب المغبون، او يوم غيب اهل الجنة اهل النار بنزولهم منازل اهل النار فى الجنة، و فى الخبر يوم يغيب اهل الجنة اهل النار.

[وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا] اى صالح كان حتى يظهر بعمل صالح ما صحه ايمانه او يعمل صالحاً عظيماً هو قبول الولاية بالبيعة الخاصة الولوية. [يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ] قد مضى الايتان مكررتين [مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ] جواب لسؤال مقدر كأنه قيل: ان كان من يؤمن بالله و يعمل صالحاً كذا و كذا فى الاخرة فلم يصيبهم المصائب فى الدنيا؟- فقال: اصابة المصيبة من مصيبة الا باذن الله، و ليست الا لحكمة تكميل المؤمن.

او كأنه قيل: كأن كفر الكافر ليس باذن الله؟- فقال: ما اصاب من مصيبة الا باذن الله غاية الامر ان مصيبة المؤمن تكون تكميلاً له، و مصيبة الكافر او كفره كانت باستعداده السابق و نقمة له.

[وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ] بالبيعة العامة [يَهْدِ قَلْبَهُ] للايمان

الخاصّ و البيعة الخاصة، او من يؤمن بالله بالبيعة الخاصة يهد قلبه الى العلم بانّ اصابة المصائب ليس الا باذن الله.

عن الصادق عليه السلام انّ القلب ليرجع^١ فيما بين الصدر و الحنجرة حتّى يعقد على الايمان، فاذا عقد على الايمان قرّ و ذلك قول الله عزّ و جلّ: و من يؤمن بالله يهد قلبه.

[وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] فيعلم القلوب و ايمانهم و سائر احوالها [وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ] فى جميع ما قاله لكم او فى خصوص ولاية على عليه السلام و هذا هو المنظور، فانّ المقصود من طاعة الله و رسوله صلّى الله عليه وآله فى سائر ما امر رسوله صلّى الله عليه وآله انتهاء الطاعة الى قبول الولاية لانّها المنظور من كلّ منظور، و المطلوب من كلّ مطلوب.

[فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ] عن الله و رسوله فلا يرد عليه شين من ذلك [فَأَنَّمَا عَلَيَّ رَسُولُنَا الْبَلَّغُ الْمُبِينُ] و قد بلغ رسالته او احكام رسالته او ولاية خليفته [اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ] لانّ الايمان يقتضى الاقرار بان لا مبدء لحادث من الحوادث الا الله، و هذا الاقرار يقتضى التوكّل عليه و التوسّل به؛ و ترك التوسّل و التوكّل على غيره.

و لما كان الاشتغال بالكثرات مطلقاً مانعاً للقلب عن التوجّه الى الله و الاشتغال بطريق الولاية و كان الايمان بالنور الذى هو الولاية امراً مهماً مرغوباً فيه، و كان الاشتغال بما يكون القلب متعلقاً به من الكثرات اشدّ منعاً و اكثر تأثيراً فى ذلك خصوصاً الأزواج و الاولاد لشدة تعلق القلب بهما نادى المؤمنين تطفأ بهم و حذرهم عن التعلّق بهما.

(١) اى يتزلزل و ترجح = تحرك و اضطرب.

ثم امرهم بالعطوفة عليهما فقال: [يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ] يعنى ان بعض الاولاد و الازواج يكونون معينين لكم فى امر آخرتكم و يكونون محبين لكم فى ذلك، لكن البعض الاخر يكونون اعداء لكم فى امر آخرتكم لاسيما اذا كانوا مخالفين او موافقين فى جهة الدنيا لافى جهة الآخرة سواء ظهر منهم عداوة فى الظاهر او لم يظهر.

[فَاخْذِرُوهُمْ] و لاتخالفوا امر الله فى رضاهم ولكن لاتدعوهم الى انفسهم و ادعوا الله لهم و اطلبوا من الله المغفرة لهم.

[وَإِنْ تَعَفُّوا] عن مسيئهم [وَ تَصَفَّحُوا] بتطهير القلوب عن الحقد عليهم [وَ تَغْفِرُوا] مساويهم يغفر الله لكم و يرحمكم او يغفر الله لكم و لهم و يرحمكم و ايّاهم [فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ].

نسب الى الباقر عليه السلام فى هذه الاية، ان الرجل كان اذا اراد الهجرة الى رسول الله صلى الله عليه وآله تعلق به ابنه و امرأته و قالوا: نشدك الله ان تذهب عنا و تدعنا فنضيع بعدك، فمنهم من يطيع اهله فيقيم فحذرهم الله ابناءهم و نساءهم و نهاهم عن طاعتهم، و منهم من يمضى و يذرهم و يقول: اما و الله لئن لم تهاجروا معى ثم يجمع الله بينى و بينكم فى دار الهجرة لانفعكم بشىء ابدأ، فلما جمع الله بينه و بينهم امره الله ان يحسن اليهم و يصلهم فقال: و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فان الله غفور رحيم.

[إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ] التى امر الله بحفظها [فِتْنَةٌ] لكم اى اختبار او فساد او عذاب لكم [وَ اللَّهُ عِنْدَهُ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ] لمن آثر طاعة الله على محبة الاموال و الاولاد، او لمن حفظهما بأمر الله و توجه اليهما الله و

تحمل مشاق حفظهما و مشاق تربية الاولاد و تنمية الاموال لله.

عن امير المؤمنين عليه السلام: لا يقولن احدكم: اللهم انى اعوذ بك من الفتنة لانه ليس احد الا و هو مشتمل على فتنة و لكن من استعاذ فليستعذ من مضلات الفتن فان الله يقول: و اعلموا انما اموالكم و اولادكم فتنة و قد مضى هذه الاية فى سورة الانفال.

[فَاتَّقُوا اللَّهَ] فى تعلق القلب بالكثرات و فى ترك الكثرات و طرحها و فى الانتقام من الازواج و الاولاد او الحقد عليهم، او اذا كان الله عنده اجر عظيم فاتقوا الله فى جميع اوامره و نواهيه.

[مَا أَسْتَطَعْتُمْ] فان الله لا يكلف نفساً الا وسعها [وَأَسْمَعُوا] منه اوامره و نواهيه على السنة خلفائه [وَأَطِيعُوا] رسوله صلى الله عليه وآله.

[وَأَنْفِقُوا] من اموالكم و اعراضكم و قواكم و نسب الافعال و الاوصاف الى انفسكم و انانياتكم [خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ] صفة مفعول مطلق، او هو مفعول به لانفقوا، او مفعولٌ لمحذوفٍ اى انفقوا و ادركوا خيراً مما تنفقون لانفسكم و هو النعيم الباقي الاخرى.

او خبر لكان محذوفاً اى انفقوا يكن الانفاق خيراً لانفسكم [وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ يَأْتِ فَؤُودًا] قد سبق هذه الاية فى سورة الحشر [إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضْعِفْهُ لَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ] قد مضى الاية مع بيانها فى سورة البقرة [وَاللَّهُ شَكُورٌ] و مقتضى شكوريته ان يضاعف المقرض عوض قرضه.

[حَلِيمٌ] لا يعاجل بالمواخذه من لم يقرض [عَلِمُ الْغَيْبِ] وَ الشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ].

سُورَةُ الطَّلَاقِ

مدنيّة، احدى عشرة آيةً، و قيل: اثنتا عشرة آيةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[يَأْتِيهَا النَّبِيُّ] نداءً و خطابٌ له تشريفاً له ولكن المقصود بالحكم

أمته و لذلك اشرك الامّة في الخطاب معه حين الحكم.

[إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ] في عدّتهن، و العدة

ههنا هي الطهر كما عن الباقر عليه السلام: العدة الطهر من المحيض [وَأَحْضُوا
الْعِدَّةَ] اي مدة التربص و هي ثلاثة قروء في ذوات القراء، و ثلاثة اشهر في
ذوات الاشهر، و وضع الحمل في الحامل.

[وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ] في التضييق عليهنّ حتى يضطرن الى الفداء

للطلاق، او في تطويل المدة و العدة، او في حبسهنّ بعد العدة، او في عدم
طلاقهنّ و ابقائهنّ بلاقسامة.

[لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ] بعد الطلاق حتى تنقضي عدّتهنّ

[وَلَا يَخْرُجْنَ] بانفسهنّ لعلّ الله يجعل بينهنّ و بين ازواجهنّ تعاطفاً و الفةً،
و عن الكاظم عليه السلام انما عنى بذلك التي تطلق تطلقه بعد تطلقه فتلك التي
لا تخرج و لا تخرج حتى تطلق الثالثة.

فاذا طلقت الثالثة فقد بانت منه و لانفقة لها، و المرأة التي يطلقها

الرجل تطلقه ثم يدعها حتى يخلو اجلها فهذه ايضاً تقعد في منزل زوجها
ولها النفقة و السكنى حتى تنقضي عدّتها.

[إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُّبِينَةٍ] المراد بالفاحشة ههنا الزنا او اذاها

لاهل الرجل و سوء خلقها، او اشرافها على الرجال، او سلاطتها على زوجها، او مساحتها و قد اشير الى كل في الاخبار.

[وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ] حدود حماه واحكامه المقررة لعباده [وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لَا تَدْرِي] يا محمد ﷺ، او يا من يتأتى منه الخطاب، او الفاعل راجع الى النفس في نفسه، او الى المطلقة المستفادة بالتضمن.

[لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ] الطلاق او بعد ذلك البقاء في بيوت ازواجهن [أَمْراً] و هو رغبة الزوج في المطلقة و رجوعه اليها، و هذا هو علة التربص و عدم الخروج من بيوتهن.

[فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ] اي قاربن من آخر مدتهن [فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ] اي راجعهن و أمسكوهن في بيوتكم مع ان تحسنوا صحبتهن و قسامتهن [أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ] بنحو يعده العقل و العرف حسناً بان تدعهن يخرجن من بيوتكم و يتزوجن بغيركم.

[وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ] على الطلاق او على الطلاق و على الامسك يعنى الرجوع اليهن [وَأَقِيمُوا] ايها الشهود [الشَّهَادَةَ لِلَّهِ] لابتغاء مرضاة الله لا لرضا المشهود له، او للاعراض و الاغراض الدنيوية [ذَلِكُمْ] الامر بالطلاق في الطهر و احصاء العدة و عدم اخراج المطلقات و الامسك بالمعروف او المفارقة بالمعروف.

[يُوعَظُ بِهِ] مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ] فانه الملتفت لحكمه و مصالحه و الطالب لان ياتمر بأوامر الله [وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ] في خلاف او امره و نواهيه و التجاوز عن حدوده.

[يَجْعَلُ لَهُ وَمَخْرَجًا] من شبهات الدنيا و من غمرات الموت و شدائد يوم القيامة و من كل فتنة و من كل الدنيا او الاخرة و قد اشير الى كل في الاخبار، و لعل اطلاق المخرج كان لتعميمه لكل ما يمكن ان يصدق عليه.

و عن الصادق عليه السلام عن آباءه عن علي عليه السلام: من آتاه الله برزق لم يخط اليه برجله، و لم يمد اليه يده، و لم يتكلم فيه بلسانه، و لم يشد اليه ثيابه، و لم يتعرض له كان ممن ذكره الله عز و جل في كتابه: و من يتق الله (الاية)، و عنه عليه السلام ان قوماً من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله لما نزلت هذه الاية اغلقوا الباب و اقبلوا على العبادة و قالوا: قد كفينا فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه وآله فأرسل اليهم فقال: ما حملكم على ما صنعتم؟- فقالوا: يا رسول الله صلى الله عليه وآله تكفل لنا بأرزاقنا فأقبلنا على العبادة، فقال: انه من فعل ذلك لم يستجب له، عليكم بالطلب.

[و يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ] عن الصادق عليه السلام: هؤلاء قوم من شيعتنا ضعفاء ليس عندهم ما يتحملون به الينا فيستمعون حديثنا و يقتبسون من علمنا فيرحل قوم فوقهم و ينفقون اموالهم و يتعبون ابدانهم حتى يدخلوا علينا فيسمعوا حديثنا فينقلوه اليهم فيعيه هؤلاء و يضيعه هؤلاء فاولئك الذين جعل عز و جل لهم مخرجاً و يرزقهم من حيث لا يحتسبون، و لا يخفى تعميم الرزق للرزق النباتي و الحيواني و الانساني.

[وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ] في امور دنياه و آخرته لان التوكل عبارة عن الخروج عن ارادة النفس و انتفاعه و الايتمار بأمر الله من دون النظر الى غاية نافعة من امره تعالى و امثاله للنفس، و هذا المعنى لا ينافي الجدد في مكاسب الدنيا او عبادات العقبى كما يظن.

[فَهُوَ حَسْبُهُ] لِكَمالِ علمه و قدرته و احاطته [إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ
أَمْرِهِ] الى ما يريد من غير مانعٍ يمنعه و من غير عجز له.
[قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا] جوابُ لسؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل: فما
لنا نرى المتوكّلين على الله لا يكفي مهمّاتهم؟

- فقال: قد جعل الله لكلّ شيءٍ قدرًا تقديرًا في عالم التّقدير، او
مقدّرًا لا يتجاوز عنه، و لذلك: لا يعجلّ كفاية امور المتوكّلين، او هو ايضاً
تعليل للامر بالتوكّل.

[وَأَلَّتْ يَلِيسَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ] بانقطاع الحيض
عنهنّ لمرضٍ او حملٍ او لكبرٍ لكن لم يبلغ كبرهنّ الى خمسين او ستين، او
كان بلوغهنّ مشكوكاً فيه، و اما اللائى يئسن من المحيض بسبب البلوغ الى
الخمسين او الستين فلا يبصرون بعد التّفريق ثلاثة اشهر و لا يعتدّن من
الطلاق اصلاً.

و لذلك قال [إِنْ أُرْتَبْتُمْ] فى كبرهنّ و بلوغهنّ الى سنّ من
لا تحيض [فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَ أَلَّتْ لَمْ يَحْضُنَّ] بعد ولكنهنّ بلغن
سنّ من تحيض فعدتهنّ ثلاثة اشهرٍ مثل من قطع حيضهنّ و لم يبلغن
خمسين او ستين.

[وَأُولَتْ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ] اى مدّة عدتهنّ او آخر عدتهنّ [أَنْ
يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ] و بيان الطلاق و كفيّته و اقسامه مذكورة فى الكتب
الفقهية.

[وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ] فى امر النساء، او فى احكام الطلاق، او فى الرّفق
بهنّ و عدم الاقدام على الطلاق، او فى مطلق احكام الله.

[يَجْعَلُ لَهُ وَمِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا] فى الدنيا او فى الدنيا و الآخرة.
 [ذَلِكَ] المذكور من امر النساء او من امر الطلاق و العدة [أَمْرُ
 اللَّهِ] اى حكمه [أَنْزَلَهُ وَإِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ] تأكيدٌ للسابق و اشارة الى
 غاية اخرى، او الاول اشارة الى التقوى فى امر النساء، و الثانى الى التقوى
 فى مطلق احكام الله.

[يُكَفِّرُ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ] التى وقعت منه قبل التقوى او بالخطأ
 [وَأَيُّعِظُمُ لَهُ وَأَجْرًا] فى الآخرة [أَسْكِنُوهُنَّ] اى أسكنوا المطلقات اللاتى
 لا يخرجن من بيوتكم.

[مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ] يعنى لا تجعلوا مسكنهن ادون من مساكنكم
 [مِنْ وَجْدِكُمْ] مما تجدون لسكناكم [وَلَا تُضَارُّوهُنَّ] فى السكنى او
 لا تضاروهن من جهة اخرى غير السكنى.

[لِتَضَيَّقُوا عَلَيْهِنَّ] فتلجئوهن الى الخروج من مساكنكم [وَإِنْ كُنَّ
 أَوْلَاتٍ حَمَلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ] يعنى ان الرجعيات
 اللاتى عليهن البقاء فى بيت الزوج لهن النفقة و البائئات لانفقة لها الا ان
 يكن حملات فلهن النفقة حتى يضع حملهن.

[فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ] اولادكم بعد وضع الحمل و انقطاع علاقة
 النكاح [فَمَا تَوْهَنَ أَجُورَهُنَّ] على الارضاع لكم [وَأُتَمِرُوا بَيْنَكُمْ
 بِمَعْرُوفٍ] يعنى ليأمر بعضكم بعضاً بالمعروف فى الارضاع و فى ايتاء
 الاجر [وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ] اى تضايقتن ايها الاباء عن اتمام الاجرة و ايفاء ما
 هو حق الامهات من الاجور، و ايتها الامهات من المساهلة فى مقدار الاجرة.
 [فَسْتَرْضِعْ لَهُ وَأُخْرَى] مرضعة اخرى و هو عتابٌ للاباء على

المضائق في الاجرة و مقدارها، و للامهات على المضائق المزبورة.

[لِيُنْفِقَ] على ما ينبغي ان ينفق عليه من النفس والاولاد و الاباء و
الازواج و سائر من تحت اليد من العبية و الاماء و الخدم و المطلقات
الرجعيات و البائئات الحاملات، او لينفق على المطلقات الرجعيات و
البائئات الحاملات، او على البائئات الحاملات، او على البائئات الخارجات
عن العدة المرضعات للاولاد.

[ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَ مَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ وَ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا
ءَاتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَاءً أَتَلَّهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ
عُسْرٍ [وَضِيقٍ فِي الْمَعِيشَةِ] [يُسْرًا] وَسَعَةٍ فِي الْمَعِيشَةِ.

روى عن الصادق عليه السلام انه سئل عن الرجل الموسر يتخذ الثياب
الكثيرة الجياد و الطيالة و القمص الكثيرة يصون بعضها بعضاً يتجمل بها
ايكون مسرفاً؟ قال: لا، لان الله عز و جل قال: لينفق ذو سعة من سعته.

[وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ] عطف على
قوله: و من يتق الله، و تلويح الى ان من لا يتقى يكون له العاقبة السوءى
[فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا] بالاستقصاء فى المحاسبة و المداقة فيها و
من يداقه الله فلا مناص له.

[وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا] منكرأ لا يعرفه احد لعظمته [فَذَاقَتْ
وَبَالَ أَمْرَهَا وَ كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا] ضياعاً لاصل البضاعة و بيانه
قوله [أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا] فى الدنيا او القيامة و بعدها.

[فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ] الذين صاروا ذوى لب بالولاية و
البيعة الولوية و لذلك فسره بقوله [الَّذِينَ ءَامَنُوا] بالبيعة الخاصة الولوية

و دخول الايمان بها فى قلوبهم، و يجوز ان يكون التقدير يا ايها الذين آمنوا، و يجوز ان يكون خبراً لمبتدئٍ محذوفٍ.

[قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا] المراد بالذكر الرسول ﷺ، او المراد بالذكر جبرئيل، او المراد بالذكر القران، و رسولاً بدل منه بدل الاشتمال [يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا] بالبيعة العامة او الخاصة.

[وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] بالوفاء بالشروط المأخوذة فى البيعتين [مَنْ الظُّلْمَتِ إِلَى الثُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ وَرِزْقًا اللَّهُ] بدل من الله فى احسن الله له رزقاً، او مبتدئٌ خبره الموصول الاتى، او خبرٌ لمبتدئٍ محذوفٍ.

[الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ] فى العدد، روى عن الرضا عليه السلام: ان الارضين السبع احديها الارض التى تحت اقدمنا، و ثانيتهما السماء الاولى، و ثالثتها السماء الثانية، الى السادسة.

و على ما سبق منّا مكرراً من ان العوالم بعضها الغالب عليه الكيفيّة الارضيّة، و بعضها الغالب عليه الكيفيّة السماويّة نقول: الارض الاولى هى الهيولى الاولى، و الثانية الامتداد الجسمانيّ، و الثالثة البسائط العنصريّة، و الرابعة المادّة الجماديّة، و الخامسة المادّة النباتيّة، و السادسة المادّة الحيوانيّة، و السابعة المادّة البشريّة؛ او الاولى عالم المثال السفلى، و الثانية عالم المواد، و الثالثة عالم الطبائع، و الرابعة عالم النفوس النباتيّة، و الخامسة عالم النفوس الحيوانيّة، و السادسة عالم النفوس البشريّة، و

السابعة عالم المثال العلويّ.

[يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوهُ] بتنزّل الامر بينهنّ او بخلق

السموات السبع و الارضين السبع.

[أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ

عِلْمًا] فان الناظر الى السماوات في العالم الكبير او الصغير والى الارضين

فيهما يظهر آثار قدرته و علمه و رأفته بخلقه له، و هكذا احاطة علمه

بالجليل و الحقيق.

سُورَةُ التَّحْرِيمِ

مدنيّة، و اثنتا عشرة آيةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[يَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ
أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ] يغفر لكم ما لحقكم من ايمانكم [رَحِيمٌ] يرحمكم
بعد المغفرة.

[قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ] اي اوجب الله او قدر الله او اثبت [تَحِلَّةً
أَيْمَانِكُمْ] اي تحليل ايمانكم او كفارة ايمانكم فانها ما به التحليل.
[وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ] فهو اولى بالاسترضاء [وَهُوَ الْعَلِيمُ]
بمصالحكم فاذا قال حللوا ايمانكم بالكفارة فحللوا.

[الْحَكِيمُ] في فعاله واقواله فلا يشرع لكم ولا يأمركم ولا ينهاكم الا
بما فيه مصالح و له غايات شريفة انيقة، و قال الذين توسلوا بأمثال هذه
الاية في تصحيح خلافة خلفائهم و امامة ائمتهم.

ان في هذه الاية دلالة على انه تعالى عاتب نبيّه ﷺ و ليس العتاب
الا لذنب صدر منه و الذنب ههنا كما نقل في نزول الاية تحريمه ﷺ من
قبل نفسه بدون امر الله مارية القبطية او شرب العسل على نفسه.

فنقول: مثل هذا العتاب يدل على كمال عنايته بمحمّد ﷺ و رأفته
به بحيث لم يرض انه ﷺ حرّم على نفسه بعض الملاذّ المباحة، كالأب
الشفيق الذي يمنع ولده عن ترك بعض الملاذّ النفسانية شفقة عليه و منعاً له
من الامساك عن بعض ما فيه حظوظ النفس.

و لا يدلّ على أنّه صدر منه ذنب او خلاف امر، غاية الامر أنّه يدلّ على أنّه امتنع عن بعض املاذّ استرضاءً لبعض ازواجه، و استرضاء الازواج ممّا ندب عليه، اما ترى جواز الكذب للازواج استرضاءً لهنّ.

قال القمّيّ و غيره سبب نزول الايات انّ رسول الله ﷺ كان في بيت عايشة او في بيت حفصة، فتناول رسول الله ﷺ مارية، فعلمت حفصة بذلك فغضب و اقبلت على رسول الله ﷺ، فقالت يا رسول الله، في يومى في دارى و على فراشى؟!!

فاستحى رسول الله ﷺ، فقال كفى، فقد حرّمت مارية على نفسى و انا اقضى اليك سرّاً ان انت اخبرت به فعليك لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين، فقالت نعم ما هو!.

فقال ﷺ انّ ابابكر يلى الخلافة بعدى ثمّ بعده ابوك، فقالت من انبأك هذا؟

قال نبأنى العليم الخبير، فاخبرت حفصة به عايشة من يومها ذلك، و اخبرت عايشة ابابكر، فجاء ابوبكر الى عمر، فقال له انّ عايشة اخبرتنى بشيءٍ عن حفصة و لاثق بقولها، فاسئل انت حفصة، فجاء عمر الى حفصة و قال، ما هذا الذى اخبرت عنك عايشة؟ فانكرت ذلك و قالت ما قلت لها من ذلك شيئاً، فقال لها عمرانّ هذا حقّ فاخبرينا حتى نتقدّم فيه، فقالت نعم قال رسول الله ﷺ. فنزل جبرئيل على رسول الله ﷺ بهذه السورة و اظهره الله عليه يعنى اظهره الله على ما اخبرت به و عرف بعضه اى خبرها و قال لم اخبرت ما اخبرتك؟! و اعرض عن بعضٍ يعنى لم يخبرهم بما يعلم، و قيل: خلا النبى ﷺ في بيت عائشة مع مارية فاطلعت عليه حفصة فقال لها رسول

الله: لا تعلمي عائشة ذلك و حرّم عارية على نفسه، و اخبرها ان اباه يملك بعده و بعده عمر فأعلمت حفصة عائشة الخير و استكتمتها ايّاه فاطلع الله نبيّه ﷺ على ذلك و هو قوله: و اذا سرّ النّبىّ الى بعض ازواجه حديثاً (الاية).

و قيل: انّ رسول الله ﷺ كان اذا صلّى الغداة يدخل على ازواجه واحدة واحدة و كان اذا دخل على حفصة حبسته و احضرت العسل له و انّ عائشة انكرت احتسابه عندها، فتواطت مع بعض ازواجه أنّه اذا دخل النّبىّ ﷺ عليهنّ يقلن متفقات: انا نجد منك ريح المغافير فلما دخل الرسول على كل قلن ذلك، فقال الرسول ﷺ: لا اشرب العسل بعد ذلك.

و قيل: كانت زينب بنت جحش تحبس النّبىّ ﷺ فتواطت عائشة مع بعض ازواجه ان يقلن ذلك لما علمن أنّه كان يشرب عند زينب العسل [وَ اذْأَسَرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا] حديث خلافة ابى بكر و عمر، او حديث تحريم مارية و امرها بكتمانه [فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ عَائِشَةُ بِهِ] وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ] اى اظهر اخبارها لعائشة.

[عَلَيْهِ] على محمد ﷺ [عَرَفَ] تلك الزّوج المأمورة بالكتمان [بَعْضُهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ مِ بَعْضٍ] كما مضى.

[فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ] حفصة [مَنْ أَمَّ نَبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِي] الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ] ثمّ خاطب الله على لسان جبرئيل و محمد ﷺ حفصة و عائشة.

(١) المغافر كمانبر و المغافير صمغ شجر فيه حرقه كرية الريح، الواحد مغفر كمنبر و مغفر بضمين و مغفور بزيادة الواو على الضمتين، و مغفار و مغفير بكسرهما.

فقال: [إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ] من افشاء ما امرتما بكتمانه او من همتكما لسمه [فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا] الفاء سببية و الجزاء محذوف يعنى ان تتوبا الى الله لاجل ميل قلوبكما عن الحق و الى خلاف محمد ﷺ الذى ينبغى التوبة منه كان خيراً لكما فقد صغت قلوبكما.

او الفاء للجزاء و قوله: قد صغت قلوبكما قائم مقام الجزاء و المعنى ان تتوبا الى الله كان واجباً عليكم التوبة لانه قد صغت قلوبكما، و جمع القلوب لما عليه العرب من انه اذا اضيف تثنية الى تثنية اتى بالتثنية الاولى بصورة الجمع كراهة الاجتماع بين التثنتين.

و للاشعار بان لكل منهما قلباً متعدداً، و الاية باتفاق المفسرين من الخاصة و العامة فى عائشة و حفصة [وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ] و المراد بصالح المؤمنين على بن ابي طالب ﷺ.

قيل: انه سئل عمر بن الخطاب من اللتان تظاهرتا على رسول الله؟

- فقال: عائشة و حفصة، و عن الباقر ﷺ قال: لقد عرف رسول الله ﷺ علياً ﷺ اصحابه مرتين، اما مرةً فحيث قال: من كنت مولاه فعلى ﷺ مولاه، و اما الثانية فحيثما نزلت هذه الاية اخذ رسول الله ﷺ بيد على ﷺ و قال: يا ايها الناس هذا صالح المؤمنين، و قد ورد الرواية بطريق العامة و الخاصة ان المراد بصالح المؤمنين على بن ابي طالب ﷺ [عَسَى رَبُّهُوَ إِنْ طَلَقْتُكَ أَنْ يُبَدِّلَهُ وَ أَوْجَاً خَيْرًا مِنْكَ مُسْلِمًا مُؤْمِنًا] الاتيان بالايمان بعد الاسلام للاشارة الى ان الايمان غير الاسلام فليكن الطالب طالباً للايمان بعد الاسلام.

[قَتِنَتْ تَلْبِتِ عَبْدَتِ سَلِحَتِ] قيل: المراد منه الصائمات، لقول النبي ﷺ: سياحة امتي الصيام، فإن الصوم عن مشتريات النفس اطلاق للنفس، و في اطلاقها سياحه لها في ملك الرب.

و قيل: المراد به ماضيات في امر الله و طاعته، و قيل: مهاجرات الى

رسول الله ﷺ.

[تَبِيَّتِ وَأُبْكَارًا] أتى بالعاطف لأنهما بمنزله صفة واحدة [يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا] بالبيعة العامة النبوية، او بالبيعة الخاصة الولوية. [قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ] وقاية الشخص لنفسه من النار بحفظه لها عن اتباع الشهوات و الغضبات و الحيل الشيطانية، و وقايته لاهليه بأمرهم بالمعروف و تعليمه لهم و نهيهم عن المنكر و تعليمه لهم و ترغيبهم في الخيرات و تحذيرهم عن الشرور و اعلامهم بما هو غاية الغايات و نهاية النهايات من الولاية و اتباع ولي الامر.

عن الصادق عليه السلام: لما نزلت هذه الآية جلس رجل من المسلمين يبكي و قال: عجزت عن نفسي كلفت اهلي، فقال رسول الله ﷺ: حسبك ان تأمرهم بما تأمر به نفسك و تنهاهم عما تنهى عنه نفسك.

و بهذا المضمون ورد عنهم اخبار كثيرة.

[عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ] يَأْتِيهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَدِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] و هو حال او مستأنف بتقدير القول من الملائكة او من الله.

[يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا] بالبيعة العامة [تُوبُوا إِلَى اللَّهِ] بالبيعة الخاصة، او المعنى يا ايها الذين آمنوا بالبيعة الخاصة توبوا وارجعوا من مقام نفوسكم الى الله الذى مظهره قلوبكم.

[تَوْبَةً نَّصُوحًا] خالصة من وصمة العود، او توبة ناصحاً صاحبها لنفسه فيها بان يكون نادماً على ماضى و عازماً على التَّرك فيما يأتى، او توبة ترقع الخروق التى وقعت فى الدين و ترتق الفتوق و تصلح الفاسد من النَّصح بمعنى الخياطة.

او المراد بها التوبة الجارية على يد ولى الامر فى البيعة الخاصة الولوية فانها التى يخلص صاحبها عن كل سوءٍ و غشٍّ و غلٍّ، و هى التى يبصر بها صاحبها كل سوءٍ و رذيلة فينصح نفسه فى الخلاص عنها، و هى التى ترقع كل خرقٍ وقع للنفس قبلها.

اعلم، ان للتوبة بحسب الصورة معانى فان معناها ان يقول الانسان: أتوب الى الله، او تبت الى الله، و ان يرجع الى نبيِّ وقته او ولىِّ وقته و باع على يده بيعةً عامةً او بيعةً خاصةً.

و ان يندم على المعاصى القالبيَّة، و ان يندم على الرذائل النفسانيَّة، و ان يندم على العائد الزائغة، و ان يرجع عن ملاحظة نسبة الافعال الى نفسه، او ملاحظة نسبة الصفات الى نفسه، او نسبة الوجود الى نفسه، و ان يندم على تلونه فى مقاماته و يطلب التمكن و يرجع اليه و الكلُّ توبةً و الكلُّ منظور من الاية بحسب مراتب الاشخاص.

[عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمُ سَيِّئَاتِكُمْ] من المعاصى القالبيَّة و الرذائل النفسانيَّة و العقائد الزائغة و من رؤية الافعال من انفسكم و نسبة

الصفات الى انفسكم و من انانياتكم.

[وَيُدْخِلِكُمْ] بعد ازالة السيئات [جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ] قد مضى فى سورة آل عمران فى آخرها بيان جريان الانهار من
تحت الجنات [يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ] اى باعوا
البيعة العامة او الخاصة معه لكن المناسب لقوله تعالى.

[نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ] هو المعنى الثانى و قد
مضى فى سورة التغابن بيان هذا النور و انه فى قلب المؤمن انور من
الشمس المضيئة بالنهار.

و اختار من جملة الجهات ما بين الايدى و الايمان اشعاراً بجهتى
النفس المطيعة التى هى بحسب قوتها العلامة و العمالة، و اما الخلف و
اليسار فانهما لا يكونان للنفس المطيعة بمعنى انه لا يكون لها جهة شيطانية
و لاجهة حيوانية اللتان يعبر عنهما بالخلف و اليسار و لو كانتا لم يكن ذلك
النور فى تينك الجهتين.

[يَقُولُونَ] حالاً و قالاً [رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا] فانهم بظهور هذا
النور و الصورة الملكوئية من امامهم يشتد لوعتهم و يزداد حرقتهم و يزداد
طلبتهم فيطلبون ازدياد الظهور و اشتداد هذا النور بحيث لا يبقى لهم ذات و
اثر، فان مثلهم فى تلك الحال مثل الفراش و السراج لا يسكنون ما كان لهم
ذات و حركة.

[وَ أَغْفِرْ لَنَا] الحدود و الثنائى الملحقة بنا المانعة لنا من كمال
ادراك هذا النور [إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ
وَ الْمُشْفِقِينَ] فى العالم الصغير و العالم الكبير.

وقرأ الصادق عليه السلام: جاهد الكفار بالمنافقين قال: ان رسول الله صلى الله عليه وآله لم يقاتل منافقاً قطّ انما كان يتألفهم.

و في خبرٍ عنه: جاهد الكفار و المنافقين، قال: هكذا نزلت فجاهد رسول الله صلى الله عليه وآله الكفار، و جاهد علي عليه السلام المنافقين فجاهد علي عليه السلام جهاد رسول الله صلى الله عليه وآله.

[وَأَعْلَظُ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا] كفر النفاق و ان كان لهم قرب الى الانبياء و الاولياء عليهم السلام.

[أَمْرَاتِ نُوحٍ وَ أَمْرَاتِ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا] الخاصين بنا [صالحين] و كونهما تحتها كناية عن كمال قربهما [فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدّٰخِلِينَ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَمْرَاتِ فِرْعَوْنَ] فان و صلة الكفار و مخالطتهم لا تضرهم كما ان و صلة آسية و مخالطتها لفرعون ما كانت تضرها.

[إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِينَ] اي القبطى التابعين له [و مريم ابنت عمران التي اخصنت فرجها] من ان ينظر اليه او تنظر هي بنفسها اليه.

[فَنفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوْحِنَا وَ صَدَقْتَ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ لَهَا] المراد بالكلمات هي الكلمات الوجودية و هي مراتب العالم مندرجة في ابن آدم عليه السلام، و المراد بالكتب احكام النبوات و الرسائل و آثار الولايات، و

منها الكتب التدوينية.

[وَكَاثُ مِنْ أَلْقَيْنِ] لامن القانات بل هي عدت من الرجال،

روى عن النبي ﷺ أنه قال: كمل من الرجال كثير و لم يكمل من النساء إلا

اربع، آسية بنت مزاحم امرأة فرعون، و مريم بنت عمران، و خديجة ﷺ

بنت خويلد، و فاطمة بنت محمد ﷺ.

سُورَةُ الْمَلِكِ

مَكِّيَّةٌ، ثلاثون آيةً، و قيل: احدى و ثلاثون آيةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ] المك يطلق على عالم الطّبع مقابل الملكوت العامّة التي هي جملة عالم الارواح، او الخاصّة وهي عالم المثال، وهذا الاطلاق هو المشهور عندهم، و يطلق على جملة ما سوى الله، و على الرّسالة و الصّدر المستنير بنورها، و على النّبوة و القلب المستضيء بضوئها، و على الولاية التي بها يكون التّصرّف في العباد و دعوتهم الى التّوحيد، و اليد تطلق على ما به التّصرّف، و على القدرة التي هي مبدء التّصرّف، و على صفات الله اللطيفة و القهرية، و على عالمي الملكوت العليا و الملكوت السفلى، و الكلّ مناسب ههنا.

[وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ] من الممكنات الواقعة في عالم الطّبع و عالمي الملكوت [قَدِيرٌ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ] لَمَّا كَانَ الْمَوْتُ مِنْ اَعْدَامِ الْمَلَكَاتِ، و اعدام الملكات لها حظّ ضعيفٌ من الوجود و ماله حظٌّ من الوجود صحّ تعلق الخلق به قال: خلق الموت [وَ الْحَيَاةَ] و لَمَّا كَانَ الْمَوْتُ فِي عَالَمِ الطّبع بوجهٍ مقدّمًا على الحيوة بالطّبع، او كان المنظور من ذكر خلق الموت و الحيوة التّهديد عن الشّرور و التّرعيب في الخيرات و كان الموت في هذا المنظور ابلغ قدّم الموت.

[لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا] و لم يقل، او اسوء عملاً، للاشارة الى انّ المنظور من كلّ ذلك ان يحسن الانسان عمله، و سوء العمل يكون من

الطَّوَارِي و ليس علة غائبة و حسن العمل يكون بنية حسنة كاملة، و النية الحسنة تكون بالعقل الكامل و لذلك ورد في اخبار عديدة ان المراد به ايكم اتم عقلاً.

و روى عن الصادق عليه السلام انه قال: ليس يعنى اكثر عملاً ولكن اصوبكم عملاً و انما الاصابة خشية الله و النية الصادقة ثم قال: الابقاء على العمل حتى يخلص اشد من العمل، و العمل الخالص الذي لا تريد ان يحمذك عليه احد الا الله عز و جل، و النية افضل من العمل، الا و ان النية هو العمل، ثم تلا قوله عز و جل: قل كل يعمل على شاكلته يعنى على نية.

[وَهُوَ الْعَزِيزُ] الذي لا مانع له من حكمه و ارادته فليحذر الذين يخالفون امره و يسيئون في عملهم و ليرج الذين يطيعونه و يحسنون عملهم [الْغُفُورُ] فلا ييأس الذين يعملون السيئات.

[الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا] مصدر او جمع، و الموصول بدل من الذي في تبارك الذي، او صفة للعزیز، او خبر بعد خبر، او مبتدئ و خبره قوله [مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ] و العائد الرحمن الذي هو بمعناه و المنظور منه بيان قدرته و حكمته و عنايته و بخلقه و عدم اهمالهم بلا ثواب و عقاب و المراد بالتفاوت الاختلاف في الاتقان و عدمه، و قرئ من تفاوت و هو بمعنى التفاوت.

[فَارْجِعِ الْبَصَرَ] يعنى انظر الى السماء ثم تفكر في نفسك و تأمل في خلل السماء ثم ارجع بصرك الى السماء [هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ] انشقاق فيها و خلل و فساد في خلقها [ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ] في ارتياد الخلل و النقص و الفساد ليس التثنية منظورة بل المنظور تكرر النظر و كثرته

[يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا] خساً الكلب كمنع طرده، و خساً الكب بُعد
كانخساً، و خسى من باب علم و خساً البصر كمنع كل، و الخاسىء من
الكلاب و الخنازير المبعد الذى لا يترك ان يدنو من الناس.

[وَهُوَ حَسْرٌ] كليل و منقطع من الابصار من طول المدى فى
الابصار، و نعم ما قال المولوى رحمته فى بيان هذه الاية:

اندر اين گردون سكرر كن نظر زانكه حق فرمود ثم ارجع بصر
يك نظر قانع مشو زين سقف نور بارها بنگر ببين هل من فطور
چونكه گفتت كاندر اين سقف نكو بارها بنگر چو مرد عيب جو
[وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا] اى اقرب السَّمَاوَاتِ إِلَى الْأَرْضِ فَانَّ
جنس سماء الطَّبَعِ اقرب اصناف السَّمَاوَاتِ إِلَى الْأَرْضِ، و ان كان المكوكبة
منها هى الثَّامَنَةُ مِنْهَا، فَانَّ سَمَاوَاتِ عَالَمِ الْمَثَالِ و عَالَمِ النَّفُوسِ و عَالَمِ
العقول ابعد السَّمَاوَاتِ إِلَى الْأَرْضِ، و هكذا فى العالم الصَّغِيرِ سماء الصِّدْرِ
المنشرح بالاسلام و سماء القلب الدَّاخِلِ فِيهِ الْإِيمَانُ اقرب السَّمَاوَاتِ إِلَى
ارض البدن و ارض النَّفْسِ الْإِمَّارَةِ و اللَّوَّامَةِ.

[بِمَسَابِيحٍ] بالكواكب الصَّوْرِيَّةِ او بالكواكب الذِّكْرِيَّةِ النَّفْسَانِيَّةِ [وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ] كون النُّجُومِ الذِّكْرِيَّةِ رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ
واضح، و اما كون الشَّهَبِ السَّمَاوِيَّةِ رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ فقد انكر الفلاسفة
سقوط الكواكب عن محالها لانها بسائط و ليست مركبة من العناصر بل هى
على ما خلقت من غير تغييرٍ و تغير، و الشَّهَبِ الَّتِى تَتَرَاثَى اِنَّمَا تَتَكَوَّنُ فِي
كرة الدَّخَانِ وَ هِىَ اِنْمُوذَجٌ لِلشَّهَبِ الَّتِى بِهَا تَرَجَمُ الشَّيَاطِينُ و الْآ فَالشَّيَاطِينِ
من اهل عالم المَثَالِ السُّفْلَى و لا تراحم بين اهل عالم المَثَالِينَ و اجزاء عالم

الطُّبع، و قد مضى فى سورة الحجر و سورة الصّافات بيان لهذه الاية.

[وَ اَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ] فى الاخرة [وَالَّذِينَ كَفَرُوا
بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ بئْسَ الْمَصِيرُ اِذَا اُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا
صوتًا كصورت الحمير و قد مضى فى سورة هود بيان ان لهم فيها زفيراً و
شهيقاً [وَهِيَ تَفُورٌ] اى تغلى بهم غليان المرجل بما فيه.

[تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ] اى تتفرّق من الغيظ على اعداء الله [كُلَّمَا
اَلْتَمَى فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا اَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ
فَكَذَّبْنَا وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللهُ مِنْ شَيْءٍ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ وَ قَالُوا
اعترافاً بعدم التحقيق و عدم التقليد.

[لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ] و ننقاد لاولياء الامر و كنا فى تقليدٍ صحيحٍ [اَوْ
نَعْقِلُ] اى ندرك بعقولنا و نميّر الحق من الباطل و كنا محققين.
[مَا كُنَّا فِي اَصْحَابِ السَّعِيرِ فَمَا عَتَرُوا بِذُنُوبِهِمْ] لما رأوا قصورهم
و تقصيرهم فى تشخيص حال الانبياء ﷺ.

[فَسُخِّقًا لِاَصْحَابِ السَّعِيرِ] اى بعداً، روى ان هذه الايات فى اعداء
على ﷺ و اولاده، و التى بعدها فى اوليائهم [اِنَّ الَّذِيْنَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ
بِالْغَيْبِ] حال كونهم فى الغيب من ربهم، او حال كون الربّ فى الغيب منهم،
او بسبب غيبة حالهم، او غيبة حال الربّ فى رضاه و سخطه عنهم، و قد
سبق الاشارة الى انّ الخوف فى مقام النفس و ظنّه و الخشية ايضاً فى مقام
النفس لكن بعد ترقّبه الى ادنى مرتبة العلم او اعلاها، و قد سبق فى سورة
الفاطر عند قوله: انما يخشى الله من عباده العلماء بيان للخشية.

[لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اَجْرٌ كَبِيرٌ] و الايتان و عيد و وعد للفريقين [وَ

أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوْ اجْهَرُوا بِهِ] عطفٌ على واحد من الجمل السابقة لكون الانشاء في معنى الخبر فإن الامر للتخيير فهو في معنى انتم مخيرون بين الاسرار والاعلان او للتسوية، و المعنى سواء اسراركم و اجهاركم بالقول عنده.

[أَنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] التي هي اخفى من القول الخفي، و المراد بذات الصدور الخطرات و الخيالات، او التيات و العزمات، او القوى و الاستعدادات المكمونات التي لاشعور لصاحبى الصدور بها.

[أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ] تأكيد لاحاطة علمه فان الخالق لا يكون جاهلاً بمخلوقه [وَهُوَ اللَّطِيفُ] فى علمه بحيث لا يشذ عن علمه اصغر ما يكون [الْحَبِيرُ] ببواطن الامور، روى ان المشركين كانوا يتكلمون فيما بينهم باشياء فيخبر الله بها رسوله فيقولون: اسرّوا قولكم لئلا يسمع اله محمد ﷺ فنبه الله على جهلهم.

[هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا] مستأنف جواب لسؤالٍ مقدرٍ [فَأَمْشُوا] اى اذ كانت ذلولا فامشوا [فِي مَنَاكِبِهَا] اى فى نواحيها.

[وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَآلَيْهِ النُّشُورُ] فاحذروا كفران نعمه و مخالفة امره [ءَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ] يعنى الملائكة الذين هم فى السماء [أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ] كما فعل بقارون.

[فَإِذَا هِيَ تَمُورُ] تضطرب قبل الخسف او بعده يعنى صرتم آمنين فتكفرون به و تكفرون بنعمائه لذلك و تخالفون امره و امر رسوله ﷺ فى ولاية على ﷺ.

[أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا] اى رامياً لكم

بالحصباء او ريحاً حاملةً للتّراب.

[فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٍ] اي انذارى حين رأيتم المنذربه [وَ لَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٍ] انكار عليهم فاعتبروا انتم بهم و تسلّ انت يا محمد ﷺ عن تكذيبهم.

[أَوْلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ] الم ينظروا فى آيات قدرته و لم يروا الى الطّير [فَوْقَهُمْ صُفَاتٍ] باسطاتٍ اجنحتهنّ.

[وَ يَقْبِضْنَ] بالدّيف أتى به مضارعاً لانّ الدّيف يكون مكرراً متدرّجاً و يناسبه المضارع الدّالّ على الاستمرار التّجددىّ، و الصّفيف اذا وقع يكون باقياً على الحالة الاولى و يناسبه الفاعل الدّالّ على الاستمرار من دون التّجدد فى الحدوث.

[مَا يُمَسِّكُهُنَّ] فى الجوّ [إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ] فيعلم دقائق ما يحتاج اليه المخلوق و الغرض من النّظر الى الطّير ان ينظر العاقل الى أنّها مخلوقة من التّراب و الغالب عليه الجزء الارضىّ و هى بالطّبع طالب للمركز، و انّ الله تعالى خلقها بحيث يكون تعيشها فى الجوّ و قوتها يكون من حركتها فى الجوّ فى الاغلب فخلقها تعالى بحيث يكون جميع ماتحتاج اليه فى حركتها و تعيشها فى الجوّ مهياًةً.

و ليس هذا الاّ فعل حكيم بصيرٍ قديرٍ و ليس فعل طبيعة السّماء و السّماويات كما يقول الدهريّون، و لافعل الطّباع الارضىّية كما يقول الطّبيعيّون فيعلم من ذلك مبدئاً قديراً عليمّاً حكيمّاً لنفسه، و يعلم انّ الذى لا يهمل شيئاً ممّا يحتاج اليه الطّير لا يهمل الانسان الذى هو اشرف من الطّير و لم يخلقه عبثاً [أَمْ مَنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ] ام منقطعةً و من

استفهامية لانكار و هذا الذي خبره.

[يَنْصُرُكُمْ مِّنْ دُونِ الرَّحْمَنِ] ينصركم حالاً او مستأنف جواباً

لسؤالٍ مقدّرٍ او صفةً لجندٍ و توحيد الضمير لوحدة صورة الجند و لذلك حمل على هذا و من دون الرحمن بمعنى من عند الرحمن متعلق بينصركم او حال عن فاعل ينصركم، او بمعنى من غير الرحمن، و حال من فاعل ينصركم او صفة اخرى لجند يعنى لا يقدر اصنامكم و سائر جنودكم ان تنصركم فباي قوّة تعصونني.

[اِنَّ الْكٰفِرِيْنَ اِلَّا فِيْ غُرُوْرٍ] من الشيطان [اَمَّنْ هٰذَا الَّذِي

يَرْزُقُكُمْ اِنْ اَمْسَكَ] الله [رِزْقُهُ بَل] ليس اعتمادهم في مخالفتهم على رازقٍ سوى الله يرزقهم ولكنهم [لَجُّوا] خاصموانبيينا [فِي عُتُوٍّ] في استكبار عن الحق و اهله و تجاوز عن الحد في اللجاجة [وَ نُقُوْرٍ] من الحق و اهله [اَفَمَنْ يَمْشِيْ مُّكِبًّا عَلٰى وَجْهِهِ] اي مصروعاً على وجهه فان كبه و اكبّه بمعنى صرعه، و اكبّ بمعنى انكبّ لازمٌ و متعدٌ [اَهْدٰى اَمَّنْ يَمْشِيْ سَوِيًّا عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ] غير منحرفٍ عن المقصد، سئل الكاظم عليه السلام عن هذه الاية فقال: ان الله ضرب مثلاً من حاد عن ولاية علي عليه السلام كمن يمشى على وجهه لايتهدى لامره و جعل من تبعه سويّاً على صراطٍ مستقيمٍ، و الصراط المستقيم امير المؤمنين عليه السلام.

[قُلْ] يا محمد صلى الله عليه و آله لقومك [هُوَ الَّذِيْ اَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ

وَ الْاَبْصَرَ وَ الْاَفْئِدَةَ] ذكراً من اصول ما يحتاج اليه الانسان ما هو اظهر، و الحاجة اليه اكثر [قليلاً ما تشكرون] شكراً قليلاً او نعيماً قليلاً من نعمائه تشكرون [قُلْ هُوَ الَّذِيْ ذَرَأَكُمْ فِي الْاَرْضِ وَ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ] فهو المبدء و المنتهى و الفاعل و الغاية، و من تحتاجون اليه في الدنيا و الآخرة.

[وَيَقُولُونَ] اي قومك المنكرون للبعث [مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ] لهم انّ البعث خارج عن الزّمان انّما هو فى طول الزّمان لافى عرضه و انتم تسألون عن وقته فى عرض الزّمان .

و [إِنَّمَا أَلِمْ] بمرتبته فى طول الزّمان [عِنْدَ اللَّهِ] من العلوم الخاصّة به لايعلمها غيره [وَ إِنَّمَا أَنَا نَارِيٌّ] من عنده [مُبِينٌ] ظاهرٌ او مظهرٌ لصدقى [فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً] ذازلفةٍ اي لَمَّا رَأَوْا الموعود ذاقرب.

[سَيِّئٌ وَجُوهٌ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ] لهم [هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ] قرئ بتخفيف الدّالّ و بتشديده، و المعنى فى كليهما واحد يعنى هذا الذى كنتم تستعجلون به و تدعون الله بتعجيله، و قيل: هو من الدّعوى و المعنى كنتم تدعون أنّه ليس بحقّ، و يكون الباء للتعدية او للاطلاق.

روى عن الباقر عليه السلام: هذه نزلت فى امير المؤمنين عليه السلام و اصحابه الذين عملوا ما عملوا، يرون امير المؤمنين عليه السلام فى اغبط الا ماكن لهم فيسىء و جوههم و يقال: هذا الذى كنتم به تدعون الذى انتحلتم اسمه.

و عنه عليه السلام فلَمَّا رَأَوْا مكان على عليه السلام من النّبى صلى الله عليه وآله سيئت وجوه الذين كفروا يعنى الذين كذبوا بفضله، و الاتيان بالماضى فى قوله فلَمَّا رَأَوْا لتحقق و قوعه على الاولين و لما ضويته على الاخير.

[قُلْ أَرَأَيْتُمْ] ايها الكفار [إِنْ أَهْلَكَنِى اللَّهُ] اماتنى [وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا] بابقائنا الى آخر اعمارنا.

[فَمَنْ يُجِيرُ الْكٰفِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ] هو عذاب الدنيا او عذاب الموت البرازخ او القيامة، و هذا جواب لهم حيث قالوا نترّيص به ريب المنون.

[قُلْ هُوَ الرَّحْمٰنُ] المفيض للوجود و كمالات الوجود على كلِّ

موجودٍ [أَمَّنًا بِهِ] تَوَمَّنُونَ بِهِ أَوْ لَا تَوَمَّنُونَ [وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا] فَلَا نَبَالَ
مَعَادَاتِكُمْ وَ مَوَدَّتْكُمْ [فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ ضَالٌّ مُبِينٌ] روى عن
الباقر عليه السلام فستعلمون يا معشر المكذبين حيث انبأتكم رسالة ربى فى ولاية
على عليه السلام و الائمة عليهم السلام من بعده من هو فى ضلالٍ مبينٍ، كذا انزلت.

[قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا] غائراً فى الارض بحيث
لا يمكن اجراؤه على وجه الارض و لانيله بدلوٍ و غيره.

[فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ] جارٍ او ظاهرٍ، و لما لم يكن اسم الماء خاصاً
بالماء العنصرى الذى هو جسمٌ سيالٌ محيطٌ بالارض بل كل ما كان سبباً لحياتٍ ما و
سبباً لتماسك الاجسام اليابسة ماءً فالعلم و الايمان و افاضات الله كلها مياهٌ بوجه.

و الامام الذى به يكون الايمان، و الولاية التى هى البيعة الخاصة
الايمانية التى بها يحصل الايمان و يدخل بذر المعرفة فى القلوب ماءً، و
الحياة النباتية و الحيوانية بمراتبها، و الانسانية بمراتبها كلها مياهٌ، و
العقول و الارواح و النفوس الكلية و الجزئية البشرية و الحيوانية و النباتية
كلها مياهٌ، و الروح النفسانية التى هى مركب القوى الدراك و الحيوانية التى
هى مركب حياة الاعضاء ماءً.

و المشية التى هى اصل كل اصلٍ و مبدء كل مبدءٍ و منتهى كل
منتهى اصل المياه، فاذا عرفت ذلك سهل عليك تصوّر وجوه الاية و نعم ما
قول المولوى عليه السلام فى بيان وجهٍ من وجوه الاية:

مُقرئى ميخواند از روى كتاب

ماؤكم غوراً ز چشمه بندم آب

آبرادر چشمه كه آرد دگر

جز من بى مثل و با فضل و خطر

فلسفیی منطقیی مستهان

میگذشت از سوی مکتب آن زمان

چونکه بشنید آیت او از ناپسند

گفت آریم آب را ما با کلند

شب بخفت و دید او یک شیر مرد

زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد

گفت زین دو چشمه چشم ای شقی

با تبر نوری بیار ار صادقی

روز برجست و دو چشمش کور دید

نور فائض از دو چشمش ناپدید

سُورَةُ الْقَلَمِ

و هي مَكِّيَّة، و قيل: من أوّله (الى قوله تعالى) سنسمه على
الخرطوم، مَكِّيّ، و ما بعده (الى قوله تعالى) لو كانوا يعلمون، مدنيّ، و ما
بعده (الى قوله تعالى) يكتبون، مَكِّيّ، و ما بعده مدنيّ و هي اثنتان و
خمسون آيةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[ن] روى عن الصادق عليه السلام و أنّ نَ فهو نَهْرٌ في الجَنَّةِ قال الله عزّ و
جلّ: اجمد، فجمد، فصار مداداً ثمّ قال عزّ و جلّ للقلم: اكتب، فسطر القلم في
اللّوح المحفوظ ما كان و ما هو كائن الى يوم القيامة فالمداد مداد من نورٍ و
القلم قلمٌ من نورٍ، و اللّوح لوحٌ من نورٍ، و بهذا المعنى مع اختلافٍ في
اللفظ اخبارٌ كثيرةٌ.

و قيل: المراد به الحوت الذي عليه الارضون، و قيل: هو لوحٌ من نور
، و قيل: هو الدّواة، و قيل: هو مطلق الحوت في البحر، و قيل: هو من اسماء
السورة، و قيل: هو من حروف اسم الرحمن، و قيل: هو من أسماء محمد صلّى الله
عليه وآله و لعلّك بعد ما سبق في أوّل البقرة يسهل عليك التّوفيق بين هذه الاقوال؛ و
تعلم انّ نَ كناية عن مرتبةٍ من مراتب العالم و انّ محمداً صلّى الله
عليه وآله متّحد مع
جميع مراتب العالم و انّ مراتب العالم مراتب سعة وجود الله تعالى، و انّ
الّورة ظهور تلك المرتبة.

[وَ الْقَلَمِ] قيل: المراد به مطلق القلم، اقسم الله به لكثرة منافع الخلق
به، اذ هو احد لسانى الانسان بل هو اشرف لسانيه لانّ لسانه لا يبلغ ما فى

جنانه الى من بعد منه زماناً او مكاناً، و القلم يبلغ ما فى جنان الانسان الى الابد منه، و الكلام يفنى من حينه و لو بقى اثره فى قلب السامع لم يبق فى الاغلب الى آخر عمره، و لو بقى لم يبق بعده خلاف كتاب القلم كما قيل: انّ البيان بيانان، بيان اللسان و بيان البنان، و بيان اللسان تدرسه الاعوام، و بيان الاقلام باقٍ على مرّ الايام، و بالقلم يحفظ احكام الاديان و به يستقيم امور العالمين كما قيل: انّ قوام الدنيا بشيئين، القلم و السيف، و السيف تحت القلم، و قد قيل:

ان يخدم القلم السيف الذى خضعت

له الرقاب و دانت حذره الامم

كذا قضى الله للاقلام مذ برئت

ان السيوف لها مذ أرهفت خدم

و روى انّ المراد به القلم الاعلى الذى سطر ما كان و ما هو كائن و هو ملك من الملائكة [و ما يسطرون] اقسام بالمسطورات او بالملائكة الذين يسطرون ما كان و ما هو كائن او الملائكة الذين يسطرون احوال الارضيين، او كتّاب الاعمال الذين يسطرون اعمال بنى آدم، او الناس الذين يسطرون الكتب السماوية و الاحكام الالهية و الشرائع الحقة و الفنون و الصناعات المعاشية و الديون و المعاملات و المحاسبات الخلقية.

[ما انت بنعمة ربك بمجنون] بنعمة ربك حال و الباء للمصاحبة،

و العامل فيها معنى النقى، او للسببية و متعلقة بمعنى النفى.

[و ان لك لاجراً] على التبليغ و تحمّل مشاقه [غير ممنون] اى

غير مقطوع او غير ممنون به عليك.

[وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ] الخلق بالضمّ و بالصّمتين السّجّية و الطّبع و المروءة و الدّين، و الكلّ مناسب ههنا، و لكنّ المراد هو السّجّية، فإنّ المقصود أنّك على خلقٍ تتحمّل به كلّ ما يرد عليك ممّا يغيّر غيرك اذا ورد عليه و لا يغيّرك لظاهراً و لاباطناً، و مثل ذلك الخلق لا يكون الاّ عن دين عظيم هو ولاية علىّ عليه السلام و هي الولاية المطلقة.

فانّ من ترقي عن مقام البشريّة و وصل الى مقام الولاية المطلقة يتبدّل جميع اوصافه الرذيلة التي هي الاخلاق الحيوانية و الرذائل النّفسانية بالاوصاف الملكية التي هي الخصال الحسنة و منها المروءة الكاملة، و سبب الكلّ هو الطّبع الكامل و المزاج المعتدل و قد فسّر في الاخبار بالدّين و الاسلام.

و عن الصادق عليه السلام: انّ الله عزّ و جلّ ادّب نبيّه صلى الله عليه و آله فأحسن ادبه فلما اكمل له الادب قال: أنّك لعلّى خلق عظيم.

و في خبر انّ الله ادّب نبيّه صلى الله عليه و آله فاحسن تأديبه فقال: خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلين، فلما كان ذلك انزل الله أنّك لعلّى خلق عظيم. [فَسْتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ] الباء بمعنى مع، و المفتون بمعنى المصدر، او المفتون اسم مفعول، و المعنى بأيّكم العقل المفتون، او هو من باب التّجريد اي مع ايّكم الرّجل المفتون، او الباء زائدة، او بمعنى في و المعنى في ايّ الفريقين منكم المفتون.

روى عن الباقر عليه السلام أنّه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: مامن مؤمن الاّ و قد خلّص وُدّي الى قلبه، و ما خلّص وُدّي الى قلب احدٍ الاّ و قد خلّص وُدّي علىّ عليه السلام الى قلبه، كذب يا علىّ من زعم أنّه يحبّني و يبغضك، فقال رجلان

من المنافقين: لقدفتن رسول الله ﷺ بهذا الغلام فأنزل الله تبارك: فستبصر
و يبصرون بأيكم المفتون، قال: نزلت فيهما (الى آخر الايات).

[إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ] الذى هو ولاية على ﷺ
و الضَّالُّ عن سبيل الولاية هو المجنون حقيقةً.

[وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ] الى الولاية [فَلَا تُطْعِ الْمُكَذِّبِينَ] لله
اولك فى على ﷺ او لعلّى [وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ] المداهنة و الادهان اظهار
خلاف ما تضرر و الغشّ [فَيُدْهِنُونَ] و المعنى ودّوا دهانك و غشك او
نفاقك او مداراتك معهم بخلاف ما اضرمت فيدهنون بعدك او ودّوا ادهانك
بسبب انهم يدهنون على الاستمرار.

و قال القمى: اى احبوا ان تغشّ فى على ﷺ فيغشون معك [وَ
لَا تُطْعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ] تأكيد للاول و تبديل للمكذّبين بين بالاوصاف
الآخر ذمّاً لهم بجميع ذلك فان كل كذاب يكون كثير الحلف، و كل كثير
الحلف يكون مهيناً عند الخلق و عندالله.

فان كثرة الحلف لا تكون الا من كون الحالف مهيناً عند الخلق و
عندالله، فان كثرة الحلف لا تكون الا من كون الحالف مهيناً لا يقبل منه، و
كثرة حلفه تصير سبباً لكونه مهيناً ايضاً.

[هَمَّازٍ] عِيَابٍ طَعَانٍ [مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ] النّمّ التّوريش و الاغراء و
رفع الحديث اشاعة له و افسادا و تزيين الكلام، و النّميم و النّميمة اسم له.
[مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ] يمنع قواه و مداركه و اهل مملكته عن خيراتهم
الحقيقيّة الّتى هى انقيادهم لولّى امرهم و للعقل ثمّ عن خيراتهم المجازيّة
اللازمة لتلك الخيرات، ثمّ يمنع اهل المملكته الكبيرة عن الخيرات

الحقيقية، ثم عن الخيرات المجازية.

[مُعْتَدٍ] متجاوزٍ عن الحدِّ او ظالمٍ على نفسه بالطَّغيان على الامام
[أَثِيمٍ] كثير الاثم [عُتْلٌ] العتلُّ الاكول المنيع الجافى الغليظ.
[بَعْدَ ذَلِكَ] المذكور من المثالب [زَنِيمٍ] الزَّنيِم المستلحق في قوم
ليس منهم و الدَّعى و اللثيم المعروف بلؤمة او شره.

روى عن النَّبِيِّ ﷺ انه سئل عن العتلِّ الزَّنيِم فقال: هو الشَّدِيد
الخلق المصحح^١ لا كول الشُّروب الواجد للطَّعام و الشُّراب الظُّلوم للنَّاس،
الرَّحِب الجوف.

و عن عليٍّ عليه السلام: الزَّنيِم هو الَّذي لا اصل له، و قال القمِّي: الخير
امير المؤمنين عليه السلام معتدٍ اى اعتدى عتلاً بعد ذلك قال: العتلُّ العظيم الكفرو
الزَّنيِم الدَّعى.

[أَنَّ كَانَ ذَامَالٍ وَ بَنِينَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ] قد مضى بيان الاساطير مكرراً فى السَّابق.

و قيل: نزلت الايات فى الوليد بن المغيرة كان يمنع عشيرته عن
الاسلام و كان موسراً و له عشر بنين فكان يقول لهم و للحمته: من اسلم
منكم منعتة رفى و كان دعياً ادَّعاه ابوه بعد ثمانى عشرة من مولده.

[سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ] على الانف قيل: قد اصاب انف الوليد
جراحة يوم بدر فبقى اثره، و قيل: انه كناية عن ان يذَّله غاية الاذلال.

و قال القمِّي: اساطير الاولين اى اكاذيب الاولين سنسمه على

(١) وزن مبالغة اى غائب الصَّحة و قليل المرض و مقابله الممرىض و الممرض، و الخير انه لاخير فى البدن
المصحح.

الخرطوم قال فى الرَّجعة اذارجع امير المؤمنين عليه السلام و يرجع اعداؤه فيسمهم بميسمٍ معه كما يوسم البهائم على الخراطيم الانف و الشفتان.

[اَنَا بَلَوْنَا هُمْ] اى اهل مكة بالقحط و الجوع [كَمَا بَلَوْنَا اَصْحَابَ الْجَنَّةِ] المعهودة التي كانت مالكوها مستعدين لان يصرموها فلما دخلوها وجدوها بلا ثمرٍ لانهم لم يستثنوا و كانت تلك الجنة على تسعة اميالٍ من صنعاء اليمن و كانت يقال لها الرضوان.

[اِذَا قُسِمُوا] اى المالكون لها [لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ] وقت الصبح [وَلَا يَسْتَتْنُونَ] لا يقولون ان شاء الله و سمى استثناء لما فيه من الاخراج من مشية القائل و التعليق على مشية الله تعالى.

[فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ] اى حرٌّ طائفٌ كالسموم، او بردٌ طائفٌ [مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ فَاَصْبَحَتْ] صارت وقت الصبح.

[كَالصَّرِيمِ] كالجنة المقطوعة الثمار او كالليل المظلم باحتراقها، او كالنهار المضيء بابيضاضها و عدم خضرتها، فان الصريم يطلق على الليل و النهار.

[فَتَنَادَوْا] نادى بعضهم بعضاً [مُصْبِحِينَ] وقت الصبح [اَنْ اَعْدُوا عَلَى حَرِّتِكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ فَاَنْطَلَقُوا] اى جنتهم للصرم.

[وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ] يتسارون [اَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا] مفعول ليتخافتون بلا واسطة او بواسطة الباء الجارة.

[الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ وَ غَدُوا عَلَى حَرْدٍ] اى على منع للفقراء، او على جدٍ من امرهم، او على غضبٍ على الفقراء وقت الصرم [قَادِرِينَ] اى يقدرّون عند انفسهم ذلك.

[فَلَمَّا] دخلوا بستانهم [رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ] عن جنتنا فإنها ليست على صفة جنتنا، او لَضَالُّونَ عن طريق الحق في امرنا حيث اردنا منع الفقراء فلذلك عوقبنا.

[بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ] بل هي جنتنا لكننا صرنا محرومين من ثمارها بارادتنا منع الفقراء [قَالَ أَوْ سَطُّهُمْ] سنأ أو اعدلهم او افضلهم و اعقلهم [أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ] تنزهون الله فتؤدوا شكر نعمه و تؤدوا حقوقها، او تصلون.

[قَالُوا] اعترافاً بظلمهم لانفسهم و تنزيهاً للحق تعالى عن الظلم [سُبْحٰنَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظٰلِمِينَ] فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ [قَالُوا] اعترافاً [يَوَيْلْنَا] يا قوم ويلنا او نادوا الويل لغاية دهشتهم.

[إِنَّا كُنَّا ظٰلِمِينَ] و هذه تقال عند شدة الغيظ و غلظ اليأس، و يقال عند التوجه الى الله و التوبة اليه و الندم على ما فرط [عَسَىٰ رَبِّنَا أَنْ يَبَدِّلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا] و هذه تدل على أنهم تابوا الى الله و ندموا على ما فرط منهم.

[إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رٰغِبُونَ] كَذٰلِكَ اَلْعٰذَابُ] فى الدنيا [وَالْعٰذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ] نسب الى عبدالله بن مسعود انه قال: بلغى ان القوم اخلصوا و عرف الله تعالى منهم الصدق فابدلهم بها جنة يقال لها الحيوان فيها عنب يحمل البغل منها عقوداً.

و قال ابو خالد اليمامى: رأيت تلك الجنة و رأيت كل عنقود منها كالرجل الاسود القائم.

[إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ] عن المعاصى او عن رؤية انفسهم [عِنْدَ رَبِّهِمْ

جَنَّاتِ النَّعِيمِ] لم نجعل لهم جناتٍ.

[فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ] كانوا يقولون ان كان بعث و جزاء كما يقوله محمد ﷺ فان حالنا يكون افضل في الاخرة كما في الدنيا و لو لم يكونوا يقولون ذلك بالسنتهم فانهم كانوا يقولون ذلك بلسان حالهم فقال الله تعالى، ذلك ظنُّ فاسدٌ و زعمٌ باطلٌ.

[مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ] على الله ما لا يرضاه الجاهل او كيف تحكمون بينكم بترجيح الكافر المعاند على المسلم الموافق [أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ تَلْبُ فِيهِ تَدْرُسُونَ] ذلك اى تقرأون و الحال ان ليس لكم كتاب و كتاب الله الذى هو القران يحكم بخلاف ذلك.

[لَإِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ] تدرسون معلق عنه او هو استفهام على الاستيناف بتقديره اداة الاستفهام.

[أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَلِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ] اى ثابت الى يوم القيامة او كاملة باقية.

[إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ] جوابٌ للقسم [سَلُّهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ] المذكور من جعلنا المسلمين كالمجرمين [زَعِيمٌ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ] لله يجعلونهم مثل المسلمين.

[فَلْيَأْتُوا بِبَشْرٍ كَمَا بِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ] فى دعويهم امر للتعجيز [يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ] ظرف لقوله تعالى: فليأتوا، او المعنى فليأتوا بشركائهم فى الدنيا حتى نعلم ان لهم شركاء و يوم يكشف ظرف لقوله تعالى: ترهقهم ذلّة كناية عن هول اليوم و شدته.

فان الامر اذا اشتد و احتاج الانسان الى الفرار يكشف عن ساقه يعنى

يوم يشتد الامر عليهم، او المعنى يوم يكشف عن ساق البدن الاخرى فانّ البدن الدنيوي كالحجاب و اللباس للبدن الاخرى بل بساق البدن الاخرى و لارادة ساق البدن الاخرى نكر الساق اشارة الى منكوريتها لهم او الى تفخيمه.

او المعنى يكشف عن شدة عظيمة فانه يكتنى عن الشدة بالساق، و هذا معنى قوله تعالى: و التفت الساق بالساق، او المعنى يوم يكشف عن اصل الامور و حقيقتها.

[وَيُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ] لان استكبارهم عن السجود في الدنيا يظهر بصورة عدم الاستطاعة له في الاخرة.

عنهما عليهما السلام انهما قالوا: افحم القوم و دخلتهم الهيبة و شخصت الابصار و بلغت قلوبنا الحناجر لما رهبهم من الندامة و الخزي و الذلة.

و عن الرضا عليه السلام انه قال حجاب من نور يكشف فيقع المؤمن سجداً و يُدَبِّحُ^٢ اصلاب المنافقين فلا يستطيعون السجود.

[خَشِيعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَهَقُهُمْ ذِلَّةٌ] من شدة الهول و كثرة الشدائد [وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ] في الدنيا، و عن الصادق عليه السلام و هم سالمون اي مستطيعون.

و قال القمي: يكشف عن الامور التي خفيت و ما غصبوا آل محمد صلوات الله عليهم و يدعون الى السجود قال: يكشف لامير المؤمنين عليه السلام فيصير اعناقهم مثل صياصي البقر يعنى قرونها فلا يستطيعون ان يسجدوا و

(١) افحم القوم عجزوا- و افحمه الهمّ منعه.

(٢) دَبِّحَ بالذال و الباء المؤحدة المشددة و الحاء المهملة = بسطظهره و طأماً راسه.

هى عقوبة لهم لأنهم لم يطيعوا الله فى الدنيا فى امره و هو قوله و قد كانوا يدعون الى السجود و هم سالمون قال الى ولايته فى الدنيا و هم يستطيعون.

[فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ] اى حديث ولاية على عليه السلام، تهديد بليغ لهم [سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ] قد مضى الاية فى سورة الاعراف.

[أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِّنْ مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ] قد مضت الاية فى سورة الطور [أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ] من ذلك ما يستغنون به عنك و ما يحكمون به.

[فَاصْبِرْ] اى فانتظر [لِحُكْمِ رَبِّكَ] فيهم و لاتعجل بالدعاء عليهم او فاصبر على أذاهم و تدبيرهم لمنع على عليه السلام عن حقه لاجل حكم ربك بامهالهم و لاتعاجل بالدعاء عليهم.

[وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ] يعنى يونس بن متى عليه السلام حيث تعجل بالدعاء على قومه فوعده الله العذاب و تاب على قومه و رفع عنهم العذاب فغضب يونس عليه السلام و فرّ منهم و ابتلى بطن الحوت [إِذْ نَادَى] فى بطن الحوت او نادى الله بالعذاب على قومه [وَهُوَ مَكْظُومٌ] مملو غيظاً على قومه و عن الباقر عليه السلام اى مغموم.

[لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ وَ نِعْمَةٌ مِّنْ رَبِّهِ] و هى التوبة عليه و الشفقة [لَنَبَذَ بِالْعَرَآءِ] اى الارض الخالية من الاشجار و النباتات و السقوف [وَهُوَ مَذْمُومٌ] فاجتبه ربه ^و [بان اخرجه من بطن الحوت و نبذه بارض ذات ظل و جعله ثانياً رسولاً الى قومه [فَجَعَلَهُ] مِنَ الصّٰلِحِيْنَ وَ اِنْ يَكَادُ

الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزِلَّ قُنُوكَ بِأَبْصَرِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ وَ
 لَمَجْنُونٌ وَ مَا هُوَ [اى محمد ﷺ او القرآن او قرآن و لاية على ﷺ].
 [إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ] قيل: نزلت حين نزول القرآن و قراءته حيث
 كانوا ينظرون اليه من شدة البغض و الحسد نظراً يكادون يصرعونه
 بنظرهم.

و ورد في الخبر: أنها نزلت حين قال: من كنت مولاه فهذا عليٌّ مولاه
 أخذاً بعضد عليٍّ ﷺ رافعاً له و قال بعضهم لبعض: انظروا الى عينيه
 تدوران كأنهما عينا مجنون.

و قيل: نزلت في اصابة العين فأنه روى أنه كان في بنى اسد عيانون
 فأراد بعضهم على ان يعينه ﷺ، و ورد ان العين ليدخل الرجل القبر و
 الجمل القدر.

و روى أنه مر الصادق ﷺ بمسجد الغدير فنظر الى مسيرة المسجد
 فقال: ذاك موضع قدم رسول الله ﷺ حيث قال: من كنت مولاه فعليٌّ مولاه،
 ثم نظر الى الجانب الاخر فقال: ذلك موضع فسطاط بعض المنافقين فلما ان
 رأوه رافعاً يده قال بعضهم لبعض: انظروا الى عينيه تدوران كأنهما عينا
 مجنون، فنزل جبرئيل بهذه الاية.

سُورَةُ الْحَاقَّةِ

مَكِّيَّة، احدى و خمسون آيةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ] من حقّ بمعنى وجب او ثبت، او من حقّ يحقّ من باب نصر من حاqqته فحقqqته احqqه من المغالبة، و على اى معنى فسُميت القيامة حاqqد لتحقqqها و ثبوتها، او لغلبتها على الكافرين و ابطالهم، او لتحقّق الامور فيها و ثبوت الحقّ فيها و بطلان الباطل ليكون من قبيل الوصف بحال المتعلّق، و الاستفهام عنها و اتيان الظاهر موضع المضمّر للتّفخيم و التّعجيب.

[وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ] انكار درايتہ ﷺ بالاستفهام الانكارى الدالّ على المبالغة و الاتيان بالاسم الظاهر موضع المضمّر و الاتيان بالاستفهام كلّها يدلّ على التّفخيم.

[كَذَّبَتْ ثَمُودٌ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ] بالقيامة سُميت بها لانّها تفرع قلوب الكفّار باهوالها و افزاعها، او تفرع فيها رؤسهم بالمقارع من النار فلينظر هؤلاء الى تكذيبهم بها و عاقبتهم حتّى يرتدعوا عن التّكذيب.

[فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ] الصّيحة و الرّجفة المتجاوزة عن الحدّ كما مضى مكرراً.

[وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ] قد مضى قصّتهم مكرراً و مضى فى سورة فصلت و سورة القمر بيان الرّيح و الصّرصر.

[سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ] قد مضى فى سورة

القمر بيان الايام الثمانية، و قد مضى سابقاً قصة عادٍ و ثمود.

[حُسُومًا] الحسوم بالضمّ الشؤم و الدؤب^١ فى العمل، و يجوز ان يكون جمعاً لحاسمٍ بمعنى القاطع او بمعنى المانع، فالمعنى ثمانية ايام شومات، او متتابعات او قاطعات لحيانهم، او مانعات لهم، قال القمى: كان القمر منحوساً بزحل.

[فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى] موتى [كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ] خالية الاجواف تشبيه لهم بعد خروج ارواحهم باعجاز النخل المتأكلة الاجواف [فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِّنْ بَاقِيَةٍ وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ] من الامم الماضية، و قرئ من قبله بكسر القاف و فتح الباء اى من عنده من اتباعه.

[وَأَلْمُؤْتِفَكْتُ] اى قرى قوم لوطٍ التى ائتفك بأهلها [بِالْخَاطِئَةِ] اى بالخطيئة [فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ] ربهم. [أَخَذَةً رَّابِيَةً] مثل زيادة عملهم فى القبح، او اخذة زائدة على خطائهم [إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ] فى امة نوح عليه السلام. [حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ] اى السفينة الجارية يعنى حملنا آباءكم و انتم فى اصلا بهم.

[لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكَرَةً وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَعَيْةٌ] اى لنجعل الفعلة من طغيان الماء و حملكم فى الجارية و اهلاك الكافرين و انجاء المؤمنين تذكرة لكم و عظة و تعى هذه الفعلة او التذكرة اذن و اعية.

و للاشارة الى التأويل روى انه قال الرسول صلى الله عليه و آله و سلم لعلى عليه السلام: يا على

(١) الدؤب بالضم = الجّد والتعب فى العمل.

ان الله تعالى أمرنى ان ادنيك و لااقصيك، و ان اعلمك و تعى، و حقّ على الله ان تعى، فنزل: و تعيها اذن و اعيةً.

و فيه اشارة ما الى التّأويل فانّ فيه انما التقى ماء البحر الاجاج من الارض الهيلولوية و ماء سماء الاهوية و طغى الماء ان الملتقيان و حملناكم فى سفينة نوح عليه السلام الّتى هى سفينة الشريعة الّتى من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك، او سفينة الولاية الّتى هى المركب المنجى الحقيقى.

فانّ مثل عترته مثل سفينة نوح عليه السلام ينجو من ركبها و يهلك من تخلف عنها، لنجعل تلك الفعلة من طغيان الماء او ركوب السفينة او نفس السفينة الّتى هى الشريعة او الطّريقة تذكرة لامور الاخرة و تعيها اى الشريعة او الطّريقة بادابها.

او هذه التذكرة اذن و اعية شأنها ان تعى ما يسمع و يرى.

و ورد ان رسول الله صلى الله عليه و آله لما نزلت هذه الاية قال: سألت الله عزّ و جلّ

ان يجعلها اذنك يا على عليه السلام.

و فى رواية قال صلى الله عليه و آله: اللهم اجعلها اذن على عليه السلام.

[فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ] لَمَّا ذَكَرَ الْقِيَامَةَ وَ فَخْمَهَا فَضَّلَهَا لِلتَّهْوِيلِ وَ التَّهْدِيدِ وَ الْمَرَادُ بِالنَّفْخَةِ هِيَ النَّفْخَةُ الْاُولَى اَوِ الثَّانِيَةَ، وَ التَّوْصِيفُ بِالْوَاْحِدَةِ لِلْاَشْعَارِ بِاِخْتِصَارِهَا وَ سَهولَتِهَا مِثْلُ قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ مَا أَمْرُنَا اِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةً بِالْبَصْرِ.

[وَ حُمِلَتِ الْاَرْضُ] اى رفعت عن مكانها [وَ الْجِبَالُ فَدُكَّتْ دَكَّةً وَاحِدَةً] اى دقتا و كسرتا، و التّوصيف بالواحدة مثل توصيف النّفخة يعنى يجعل الارض مثل الاديم المنبسط ليس فيها تلال و لا وهاذ.

[فِيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ] اى القيامة، سُمِّيت واقعةً لوقوعها لامحالة [وَ أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فِيْهِ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةً] رخوة [وَ أَلْمَلِكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا] اى جنس الملك بكثرتها على اطراف السماء.

[وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَّةٌ] روى عن النبي ﷺ ان حملة العرش اليوم اربعة فاذا كان يوم القيامة ايدهم باربعة اخرى فيكونون ثمانية.

و عن الصادق عليه السلام: حملة العرش و العرش العلم ثمانية، اربعة منا و اربعة ممن شاء الله.

اعلم، ان حملة العرش و العرش بوجه جملة المخلوقات، و بوجه العلم، و بوجه الوجود المطلق الذى هو اضافة الحق الاول اضافته الاشرافية بوجه الذى الحق تعالى شأنه فى النزوال اربعة من الاملاك و هم الملائكة المقربون و فى الصعود و عود النفوس الى الله يصير الحملة ثمانية، اربعة من الملائكة المقربين و اربعة من نفوس الكاملين من الانبياء المرسلين عليهم السلام الذين وصلوا الى اعلى درجات الكاملين و اتحدوا مع الملائكة المقربين.

[يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ] قرئ بالتاء الفوقانية و الياء التحتانية [خَافِيَةً] اى نفس خافية او فعلة او خصلة او خطرة خافية، او هو مصدر او اسم فاعل، و التاء للمبالغة لالتأنيث.

[فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ] عطف من قبيل عطف التفصيل على الاجمال [بِيَمِينِهِ] فيقول [تَبَجَّحًا: [هَآؤُمْ أَقْرَأُ] وَ أَكْتَبِيَّة] ها اسم لخذ و قد يمد و يلحق بهما كاف الخطاب و يتصرف فيها تصرف الضمائر بحسب حال المخاطب، و قد يستغنى بتصريف الهمزة نحو تصاريف الكاف عن الحاق

الكاف فيقال: هاء بفتح الهمزة و هاء بكسرهما، و هاؤما، و هاؤم، و هاؤنّ.
 [إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلْقٍ حِسَابِيَّةٍ] لَمَّا كَانَ عِلْمُ النَّفْسِ مَغَايِرَةً
 لِمَعْلُومَاتِهَا وَ جَائِزَةً الْإِنْفِكَاحِ عَنْهَا كَالظُّنُونِ كَثِيرًا مَا يَعْبُرُ عَنْهَا بِالظُّنُونِ كَمَا
 سَبَقَ مَكْرَرًا وَ الْمَعْنَى أَنِّي كُنْتُ فِي الدُّنْيَا مَوْقِنًا أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيٍّ عِنْدَ رَبِّي
 فَعَمَلْتُ عَلَى طَبَقٍ يَقِينِي.

عن الصادق عليه السلام: كلّ أمة يحاسبها امام زمانها و يعرف الائمة ٧
 اولياءهم و اعداءهم بسيما و هو قوله: و على الاعراف رجال يعرفون، و هم
 الائمة عليهم السلام يعرفون كلاً بسيماهم فيعطوا اولياءهم كتابهم بيمينهم، فيمروا
 الى الجنة بلا حساب، و يعطوا اعداءهم كتابهم بشمالهم، فيمروا الى النار
 بلا حساب فاذا نظر اولياؤهم فى كتابهم يقولون لاخوانهم: هاؤم اقرؤا كتابيه
 انى ظننت انى ملاق حسابيه.

[فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَّاضِيَةٍ] اى راضٍ صاحبها بها و قيل راضية
 بمعنى المرضية [فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ] على الجنات [قُطُوفُهَا] جمع القطف
 بالكسر العنقود، و اسم للثمار المقطوفة اى المجتية، و قطف العنب من باب ضرب
 جناه [دَانِيَةً] يعنى ثمارها التى من شأنها ان تجنى دانية للقائم و القاعد.

[كُلُوا] حال او مستأنف بتقدير القول [وَأَشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا
 أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ] اى الماضية من الاعمال الحسنة.
 [وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَبِشْمَالِهِ] قيل: نزلت فى معاوية
 [فَيَقُولُ يَلَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ وَ لَمْ أُدْرِ مَا حِسَابِيَّهِ] لما يرى من
 سوة العاقبة و ثبت الاعمال السيئة.

[يَلَيْتَهَا] اى ياليت الموتة التى متها [كَانَتْ الْقَاضِيَةَ] لى من

غير حياة بعدها [مَا أَغْنَى] الله او ما اغنى العذاب [عَنِّي مَالِيَهُ] اى الذى كان لى من الاتباع و الاولاد و الاموال، او ما اغنى مالى عنى مالى الذى جمعته فى الدنيا.

[هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ] سلطنتى او سلطانى الذى كان يأمرنى بأعمال فى الدنيا، او سلطانى الذى كنت اشركه بالله و اجعله شافعاً لى عند الله [خُذُوهُ] حال او مستأنف بتقدير القول.
[فَعَلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ] اى ادخلوه [ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ].

و قد وصف الصادق عليه السلام تلك السلسلة بان حلقه منها لو وضعت على الدنيا لذابت الدنيا من حرها.

و عنه عليه السلام و كان معاوية صاحب السلسلة التى قال الله عز و جل فى سلسله ذرعها (الاية).

و عن الباقر عليه السلام: كنت خلف ابي عليه السلام و هو على بغلته فنظرت بغلته فاذا هو شيخ فى عنقه سلسله و رجل يتبعه فقال: يا على بن الحسين عليه السلام اسقنى، فقال الرجل: لاتسقه لاسقاه الله، قال: و كان الشيخ معاوية، و قال القمى: معنى السلسلة سبعون ذراعاً فى الباطن هم الجبابرة السبعون.

اعلم، ان الانسان واقع بين الحيوانية و بين الملكية و لنفسه وجه الى الحيوانية و وجه الى الملكية و يعبر عن الجهتين باليسار و اليمين.

و اذا عمل الانسان عمله من حيث وجهته الى الحيوانية يثبت ذلك العمل فى صفحة النفس التى تلى الحيوانية، و بحذائها الكتاب الذى بيد كاتب السيئات فيثبت ذلك العمل كاتب السيئات فى كتاب السيئات سواء

كان ذلك العمل بحسب صورته من الطاعات او من المعاصي.
 و لذلك ورد في حق الناصب: صلى اوزنى، و اذا بعث ذلك العامل
 يوم القيامة يتمثل صورة العمل الذي كان في صفحة النفس العليا و يؤتى
 كتابه من تلك الجهة فيرى صورة اعماله في صفحة نفسه و في كتابه على
 غاية الحسن و البهاء فيتبجح و يقول من غاية الوجد و السرور: هاؤم اقرؤا
 كتابيه.

[إِنَّهُ وَ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ
 الْمِسْكِينِ] يعنى انه لم يكن صاحب خير لا بحسب قوته العلامة و
 لا بحسب قوته العاملة [فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هُنَا حَمِيمٌ] لان النسب
 الجسماني صارت منقطعة و النسب الروحاني الالهية لم تكن له حاصلة
 لان حصولها لا يكون الا بالايمان بالله بالبيعة العامة او الخاصة فلم يكن له
 في ذلك الموقف حميم جسماني و لاحميم روحاني.

[وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسِيلٍ] هو ما يغسل من الثوب و نحوه
 كالغسالة، و ما بسيل من جلود اهل النار، و ما كان شديد الحر، و اسم شجر
 في النار و لم يكن له طعام الا من غسلين لانه لم يكن يطعم من طعامه حتى
 يعطيه طعاماً طيباً عوضاً من طعامه.

[لَا يَأْكُلُهُوَ إِلَّا الْخَاطِئُونَ] اي المذنبون من خطي الرجل اذا اذنب
 عمداً او خطأ [فَلَا أُقْسِمُ] لفظة لامزيدة للتأكيد و شاع زيادتها في القسم.
 [بِمَا تُبْصِرُونَ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ] بكل ما من شأنه ان يبصروا
 لا يبصر [إِنَّهُ وَ] اي القران او قرآن و لاية على عليه السلام [لَقَوْلِ رَسُولٍ كَرِيمٍ] و
 قول الرسول صلى الله عليه وآله من حيث انه رسول ليس الا من المرسل سواء اريد

بالرّسول جبرئيل او محمّد ﷺ.

[وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ] كما تقولون تارةً انه شاعر [قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ] كما تقولون اخرى [قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ] قليلاً صفة مفعول مطلق محذوف، او ظرف لتذكرون و ما زائدة للتأكيد او صفة و الاتيان بالايمان في جانب نفى كونه شعراً لانّ تميّز كونه من الله دون الشّعر يحتاج الى الايمان العامّ او الخاصّ، او الاذعان بالله و اليوم الاخر حتّى يعلم انّ مضمونه ليس الا الهيّاً اخروياً عقلياً بخلاف الشّعر.

فانه لا يكون في الاغلب الا خيالياً نفسانياً، و اى في جانب نفى الكهانة بالتذكّر لعدم اكتفاء الايمان في تميّز القران من الكهانة الّتى هي ايضاً اخباراً بالغيب، و للحاجة الى تذكّر حال الكاهن و حال الرّسول ﷺ و اقوالها و انّ حال الكاهن لا يشبه حال الالهيين الاخرويين و انّ حال الرّسول ﷺ و قوله لا يشبه حال الكاهنين الشيطانيين.

[تَنْزِيلٌ] اى بل هو تنزيل [مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ وَ لَوْ تَقَوَّلَ] ابتدع [عَلَيْنَا] كذباً.

[بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ] لامسكنا من اعضاءه يمينه كما يمسك من اعضاء الجانى المستحقّ للعذاب بيده، و ذكر اليمين لانه اشرف اطرافه فيكون ابلغ في الدلالة على الاذلال او لاخذنا منه باليمين للقطع اى قطعناها فانه حينئذٍ يكون سارقاً في الدين، و السارق يقطع منه اليمين، او لاخذناه بقوتنا، و استعمال اليمين في القوّة لظهورها على اليد في الاغلب، و اليمين اقوى الاطراف.

[ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ] و هو جبل القلب اذا قطع هلك صاحبه، و

قطعه كناية عن اهلاكه [فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ] مانعين و
كافين و جمع الحاجزين لحمله على احدٍ المفيد للعموم فى سياق النّفى
[وَإِنَّهُ] اى القران او قران ولاية علىّ عليه السلام.

[لَتَذَكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ] و قد مضى بيان التّقوى و مراتبها فى اول البقرة
[وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكٰفِرِينَ وَإِنَّهُ
لِحَقِّ الْيَقِينِ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ] قد سبق مكرراً انّ المراد بتسبيح
الرّبّ تنزيه اللطيفة الانسانية التى هى مظهر الله و هو الرّبّ بوجه و اسم
الرّبّ بوجهٍ سواء علّق التسبيح على الله او على الرّبّ او على اسم الرّبّ، و
الباء ههنا صلة التسبيح لتأكيد اللّصوق او سببية.

روى عن الكاظم عليه السلام انه لقول رسول كريم يعنى جبرئيل عن الله فى
ولاية علىّ عليه السلام، قال عليه السلام قالوا: انّ محمداً صلى الله عليه وآله كذب على ربّه و ما امره الله
بهذا فى علىّ عليه السلام فأنزل الله بذلك قرآناً فقال: انّ ولاية علىّ عليه السلام تنزىل من
ربّ العالمين و لو تقول علينا محمداً صلى الله عليه وآله بعض الاقاول (الاية).

ثمّ عطفّ القول فقال: انّ ولاية علىّ عليه السلام لتذكرة للمتقين و انّ
عليّاً عليه السلام لحسرة على الكافرين و انّ ولايته لحقّ اليقين فسبح باسم ربك
العظيم يقول اشكر ربك العظيم الذى اعطاك هذا الفضل.

و عن الصادق عليه السلام: لما اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بيد علىّ عليه السلام فأظهر
ولايته قالا جميعاً: و الله ما هذا من تلقاء الله و لا هذا الا شىء اراد ان يشرف
ابن عمه فأنزل الله: و لو تقول علينا (الايات).

و فى خبر: نزلت فى امير المؤمنين عليه السلام و معاوية عليه ما عليه.

سُورَةُ الْمَعَارِجِ

مَكِّيَّةٌ، وَ قِيلَ: سَوَى قَوْلِهِ تَعَالَى: وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ، أَرْبَعٌ وَ أَرْبَعُونَ آيَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[سَأَلَ سَائِلٌ مِ بَعْدَاقٍ وَاقِعٍ] سَأَلَ يَتَعَدَّى بِنَفْسِهِ وَ بَعْنُ وَ بِالْبَاءِ إِلَى الْمَفْعُولِ الثَّانِي، وَ يَخْفَفُ الْهَمْزَةُ فَيَقَالُ: سَالَ يَسَالُ مِثْلَ خَافَ يَخَافُ وَ قَرَأَ بِهِ أَيْضًا، قِيلَ: نَزَلَتْ فِي أَبِي جَهْلٍ حِينَ قَالَ الرَّسُولُ ﷺ لِقُرَيْشٍ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي أَنْ أَقْتَلَ جَمِيعَ مَلُوكِ الدُّنْيَا أَوْ أَجْرَ الْمَلِكِ إِلَيْكُمْ فَأَجِيبُونِي إِلَى مَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ تَمْلِكُوا بِهَا الْعَرَبَ وَ تَدِينُ لَكُمْ بِهَا الْعَجَمَ وَ تَكُونُوا مَلُوكًا فِي الْجَنَّةِ، فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا الَّذِي يَقُولُ مُحَمَّدٌ ﷺ هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ آتِنَا بِعَذَابِ الْيَمِّ حَسَدًا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

وَ قِيلَ: نَزَلَتْ فِي الْحَارِثِ بْنِ عَمْرِو الْفَهْرِيِّ حِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا قَالَ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ (الآيَةُ) وَ قَدْ سَبَقَ فِي سُورَةِ الْإِنْفَالِ عِنْدَ قَوْلِهِ: إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ، بَيَانٌ لِنَزُولِ الْآيَةِ.

وَ فِي خَبَرٍ: لَمَّا اصْطَفَتْ الْخِيْلَانُ يَوْمَ بَدْرٍ رَفَعَ أَبُو جَهْلٍ يَدَهُ فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَقْطَعْنَا لِلرَّحْمِ وَ آتِنَا بِمَا لَا نَعْرِفُهُ فَفَاجَأَهُ الْعَذَابُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابِ وَاقِعٍ.

[لِّلْكَافِرِينَ] اللَّامُ لِلتَّبْيِينِ أَوْ مُتَعَلِّقٌ بِوَاقِعٍ وَ إِشَارَةٌ إِلَى أَنَّ الْكَافِرَ

لا حاجة له الى انتظار العذاب بل العذاب واقع له.

[لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ] يدفعه عنهم [مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ] المعراج و المعرج كمكحل و المعرج بفتح الميم و الرّاء السّلم، والله باضافته الاشراقية التي هي فعله و غير خالية منه معراج لعباده السالكين، و له معارج بعدد نفوس السالكين بل بعدد نفوس الخلق اجمعين، و له ايضاً معارج بعدد انواع الموجودات فهو بوجهٍ معارج، و بوجهٍ ذو معارج.

[تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ] هو ربّ النوع الانساني و هو اعظم من جميع الملائكة المقربين و هو الذي لم يكن مع احد من الانبياء عليهم السلام و كان مع نبينا صلى الله عليه وآله و كان مع اوصيائه الكاملين.

[فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ وُخْمَسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ] والمقصود انه تعرج الملائكة و الرّوح اليه في تلك المعارج، فانّ الملائكة و الرّوح تنزل من مقامها العالى الى مقام الطّبع في الملك الكبير و الصّغير ثمّ تعرج الى الله و مقامها الاوّل في تلك المعارج، و قد مضى في سورة بنى اسرائيل و سورة السّجدة بيان لهذه الاية.

و عن الصادق عليه السلام انّ للقيامة خمسين موقفاً كلّ موقفٍ مقام الف سنة ثمّ تلا الاية.

[فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا] على تكذيب قومك و كفرهم بولاية عليّ عليه السلام لانّهم واقعون في العذاب من غير انتظارٍ لمجيئه. [إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا] اي يرون ذلك اليوم او العذاب بعيداً من الامكان او بعيداً امده.

[وَنَزَلَهُ قَرِيبًا] من الوقوع او قريباً امده و انت ترى برويتنا

فينبغي ان تراه قريباً [يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ] كالفلز المذاب او كدردي الزيت و يوم بدل من قوله في يوم او خبر مبتدئ محذوف او ظرف ليصرونهم او ليؤد المجرم.

[و تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ] العهن القطعة من الصوف او المصبوغ

الوانا.

اعلم، ان الملائكة الموكلة على بنى آدم و الروح النازلة اليهم من مقامها العالى تعرج الى مقاماتها بل الى الله تعالى بالموت الاختيارى او الاضطرارى، و بالموت يصير سماوات مقامات الارواح كالصفر المذاب فى عدم تماسكها و عدم تمانعها و انشاقها لخروج الروح الانسانية الناطقة و تصير جبال الانانيات كالصوف المنفوش فى عدم ثباتها و عدم تمانعها، و تصير الاعضاء البدنية ايضاً كالعهن فى تداخلها بخروج الروح عنها.

[وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا] قرئ بالبناء للفاعل و قرئ بالبناء

للمفعول يعنى ان كلاً منهم مشغول بنفسه بحيث لا يسأل الحميم عن حميمه او لا يسأل حميم عن حميم حمل اوزاره او دفع العذاب عنه، لمعرفته انه لا يغنى عنه شيئاً.

او المعنى على البناء للمفعول لا يسئل حميم عن حال حميمه لعدم الاحتياج الى ذلك لمعرفة كل كل من سواه، اولان المذنب و المحسن و الكافر و المؤمن كانوا ذوى علامات مغنية عن الاستفسار.

[يُبْصِرُونَهُمْ] قرئ مبنياً للمفعول و مبنياً للفاعل و بصره من

التفعيل يستعمل فى معنى عرفه و فى معنى قطعه.

و عن الباقر عليه السلام يعرفونهم ثم لا يتساءلون [يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي

مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ لِيذْمِ بَيْنِيهِ وَصَحْبَتَيْهِ وَأَخِيهِ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي
تُؤَيِّبُهَا [اى عشيرته الَّتِي يَأْوِي هُوَ إِلَيْهِمْ فِي نَوَائِبِهِ وَكَانُوا يُؤَيِّبُهُ فِي كُلِّ
أَمْرٍ وَكَانَ يَأْوِي إِلَيْهِمْ فِي نَسَبِهِ وَصَارَ مُنْفَصِلًا عَنْهُمْ بِالتَّوَلُّدِ مِنْهُمْ.

[وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنَجِّيهِ] ذَلِكَ الْفِدَاءُ [كَلًّا] اى يقال له
كَلًّا رَدْعًا لَهُ عَنْ ذَلِكَ الْوُدَادِ وَعَنْ أَنْجَاءِ الْفِدَاءِ [إِنَّهَا لَطْفِي] اللَّطْفُ كَالْفَتَى
النَّارِ أَوْ لَهْبِهَا وَ لَطْفٌ مَعْرِفَةٌ كَمَا هُنَا اسْمٌ لَجَهَنَّمَ أَوْ لَوَادٍ مِنْهَا وَ ضَمِيرُ أَنَّهَا
لِلْقِصَّةِ أَوْ لَجَهَنَّمَ، وَ اسْتَعْنَى عَنْ ذِكْرِهَا بِشَهَادَتِهَا.

[نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى] قُرئ بِالرَّفْعِ خَبْرًا لِلظُّمَى، أَوْ خَبْرًا بَعْدَ خَبْرٍ لِأَنَّ وَ
قُرئ بِالنَّصْبِ حَالًا وَ الشَّوَى الْأَمْرُ الْهَيِّنُ وَ رَذَالُ الْمَالِ وَالْيَدَانُ وَ الرَّجْلَانُ وَ
الْأَطْرَافُ وَ قُحْفُ الرَّأْسِ وَ مَا كَانَ غَيْرَ مُقْتَلٍ، وَ النَّزَاعَةُ مِنْ نَزَعَهُ قَلْعَهُ، أَوْ مِنْ
نَزَعِ إِلَى أَهْلِهِ نَزوعًا اشْتِاقًا.

[تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ] حِينَئذٍ عَنْهَا أَوْ مِنْ أَدْبَرَ عَنِ الْوَلَايَةِ [وَ تَوَلَّى]
عَنْهَا أَوْ عَنِ الْوَلَايَةِ أَوْ إِلَيْهَا، وَ اسْتِعْمَالُ تَدْعُوا فِي مَعْنَى تَجَرَّرَ بَعْنَفٍ لِلتَّهَكُّمِ
بِهِمْ [وَ جَمَعَ] الْمَالِ [فَأَوْعَى] فِي وَعَاءِ الْكَنْزِ.

[إِنَّ الْأَنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا] تَعْلِيلٌ لِلْجَمْعِ وَ الْإِيْعَاءِ يَعْنِي أَنَّ الْإِنْسَانَ
بَطْبَعُهُ شَدِيدُ الْحَرَصِ وَ قَلِيلُ الصَّبْرِ، وَ قَوْلُهُ تَعَالَى [إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا]
إِذَا ظَرَفَ لِحَزُوعًا، وَ جَزُوعًا وَ مَنُوعًا بَدَلَ تَفْصِيلِيٍّ مِنْ هَلُوعًا، وَ هَلُوعًا حَالٌ
مُقَدَّرَةٌ أَوْ مُحَقَّقَةٌ، أَوْ جَزُوعًا خَبْرٌ لِكَانٍ مُقَدَّرًا، وَ إِذَا ظَرَفَ لَهُ أَوْ لَشَرْطِهِ.

[وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا] وَ الْمُرَادُ بِالشَّرِّ كُلِّ مَا لَا يَلِئُكُمْ طَبْعُهُ وَ
بِالْخَيْرِ كُلِّ مَا يَلِئُكُمْ طَبْعُهُ [إِلَّا الْمُصَلِّينَ] قَدْ مَضَى فِي أَوَّلِ الْبَقْرَةِ بَيَانُ
الصَّلَاةِ وَ مَرَاتِبِهَا [الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَأْمُونَ].

اعلم، انّ الصلوة اسم لكلّ ما به يتوجّه الى الله و لذلك لم يكن شريعة الا و كانت الصلوة في تلك الشريعة و بعبارة اخرى الصلوة هي التّحلي بحلى اوصاف الرّ و حائنين كما انّ الزكوة كانت اسماً للتّبرّي من كلّ ما يتبرّي منه و لذلك كانت في كلّ شريعة، و صلوة القلب كانت في الشرائع بحسب الاذكار و الافعال مختلفة.

و لما كانت شريعة محمد صلى الله عليه و آله اكمل الشرائع جعلت الصلوة القالبيّة فيها اكمل الصلوات مشتملة على عبادات جميع اصناف الملائكة من الذين هم قيام لا ينظرون و من الرّكع و السّجد و على صلوة جميع اصناف المواليد من الطّباع المنطبعة و النفوس النّبائيّة التي هي بوجه قيام لا ينظرون، و بوجه سجد و منطبعة، و من النفوس الحيوانيّة التي هي بالطّبع راکعة منكوسة، و من النفوس الانسانيّة التي هي قائمة باحسن التّفويم متمكّنة من الرّكوع و السّجود، و القيام التي كانت لسائر الموجودات.

و لما كانت الصلوة القالبيّة مانعة من الاشتغال الضّروريّة من الاكل و الشرب و طلب الحاجات و قضاء الحاجة و النّوم كانت لا يمكن ادامتها الا على ضرب من التّأويل و المجازبان يكون المراد من ادامتها عدم فوتها عن اوقاتها المقرّرة، فليكن المراد ادامة الصلوة القلبيّة المأخوذة من وليّ الامر فانّها ان كان الانسان مواظباً عليها مستغرفاً فيها لم يكن يمنع الاشتغال الضّروريّة عن اقامتها بل يكون الانسان في حالة النّوم ايضاً مشغولاً بها من غير تعمّل و فكر و رويّة.

و لذلك قال: على صلوتهم يعني صلوتهم المخصوصة بهم فانّ لكلّ انسان صلوة خاصّة لا يشاركه فيها غيره بخلاف الصلوة القالبيّة فانّها

مشرّعة لكلّ لا اختصاص لها بفرد دون فرد.

و فى الخبر: اذا فرض على نفسه شيئاً من النوافل دام عليه، و فى خبر
: الَّذِينَ يَقْضُونَ مَافَاتِهِمْ مِنَ اللَّيْلِ بِالنَّهَارِ وَ مَافَاتِهِمْ مِنَ النَّهَارِ بِاللَّيْلِ، و
مجمل القول انّ الولاية الحاصلة بالبيعة الثانية هى الصلوة التى تزكى
الانسان من الرذائل التى منها كونه هلوّعاً و تحليه بحلية الخصال الحسنة
التى منها ادامة الصلوة القلبية و القلبية و الصدرية.

[وَ الَّذِينَ فِيْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُوْمِ] فى
الخبر ليس المراد بالحقّ المعلوم الزكوة و لا الصدقة المفروضتين بل هو ما
يخرجه من ماله يصل به اقرباءه و اخوانه، و المحروم هو الذى قد حرم كديده
فى الشرى، او المحترف الذى لم يبسط له فى رزقه.

[وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُوْنَ بِيَوْمِ الدِّينِ] اى يوم الجزاء [وَ الَّذِينَ هُمْ
مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُوْنَ اِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَا يُؤْمِنُوْنَ] تـعليل
لاشفاقهم.

[وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوْجِهِمْ حَافِظُوْنَ اِلَّا عَلَىٰ اَزْوَاجِهِمْ اَوْ مَا مَلَكَتْ
اَيْمَانُهُمْ فَاِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُوْمِيْنَ فَمَنْ اَبْتَغَىٰ وَرَاءَ ذٰلِكَ فَاُوْتِيَكَ هُمْ
الْعَادُوْنَ وَ الَّذِينَ هُمْ لِامْنَتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُوْنَ وَ الَّذِينَ هُمْ
بِشَهَادَتِهِمْ قَائِمُوْنَ وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يَحَافِظُوْنَ اَوْ لَلِيْكَ
فِي جَنَّتِ مُّكْرَمُوْنَ] قد مضى اكثر تلك الايات فى سورة المؤمنون
فلانعيد تفسيرها.

[فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوْا] يعنى اذا كان هذا حال المنافقين الذين ادبروا
عن الولاية و لم يقبلوها و ذلك حال من اقبل على الولاية و باع البيعة

الخاصة فماللذين كفروا بالولاية؟! فان الاية كما في الاخبار نزلت في المنافقين الذين لم يقبلوا ولاية عليؑ.

[قَبْلَكَ] يعنى فمالهم عندك [مُهْطِعِينَ] مسرعين اليك، او مقبلين عليك، او ناظرين اليك [عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ] اى عن يمينك و شمالك [عَزِينَ] العزة كالعدة الجماعة و العصبه منقوص و اوى جمعه عزيزين، و قيل: معناه قعود، عن امير المؤمنين ؑ في ذكر حال المنافقين: و مازال رسول الله ﷺ يتألفهم و يقربهم و يجلسهم عن يمينه و شماله حتى اذن الله له في ابعادهم بقوله: و اهرجهم هجراً جميلاً، و بقوله: فماللذين كفروا قبلك مهطعين (الايات).

[أَيَّ طَمَعٍ كُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ] قيل: هو انكار لقولهم: لو صح ما يقوله لنكون فيها افضل حظاً منهم كما في الدنيا [كَلَّآ] ردع لهم عن هذا الطمع.

[إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّمَّا يَعْلَمُونَ] اى من نطفةٍ قدرةٍ لائقةٍ للمزابيل لالجنات النعيم و انما يدخل الجنات اذا بدّل مادته بمادةٍ شريفةٍ لطيفةٍ قابلةٍ للجنان الاخروية، و لا يكون ذلك الا بالايمان بعليؑ فانه الماء الذى كلما دخل فيه و اتصل به صار من سنخه و جنسه.

[فَلَا أُقْسِمُ] لفظة لاقد مضى مكرراً انها شائع دخولها فى القسم، و تكون زائدة للتأكيد [بِرَبِّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ] مشارق عالم الطبع و مغاربه فان للشمس فى كل يوم بل فى كل آن مشرقاً و مغرباً غير ما كان له فى الان السابق، و مشارق العوالم العالية و مغاربها، فان كل عالم مشرقٌ بوجهٍ و مغرب بوجهٍ، و له مشرق بوجهٍ و مغرب بوجهٍ.

[إِنَّا لَقَدِيرُونَ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ] بان نذهبهم و نجعل بدلهم جمعاً يكونون خيراً منهم [وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ] بمغلوبين ان اردنا ذلك يعنى نقدر على ذلك و لا مانع لنا و لكننا اهملناهم لحكمةٍ و مصلحةٍ [فَدَرَّهُمْ يَخُوضُوا] فى اباطيلهم.

[وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلْقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ] اى القبور [سِرَاعًا] مسرعين [كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصْبٍ] النَّصْب بالفتح و السكون و قرئ به و بالتَّحريك العلم العلم المنصب، و بالضَّمَّتَيْنِ كَلَّمَا جعل علماً و كَلَّمَا عبد من دون الله و قرئ به، و النَّصْب بالضَّمَّ و السُّكُونِ كَلَّمَا عبد من دون الله.

[يُوفِضُونَ] اى يسرعون، قال القمى: الى الدّاعى يبادرون [خَشَعَةً أَبْصَرُهُمْ] للخوف و الدهشة [تَرَهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ] العظيم.

[الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ] فى الدّنيا و كانوا ينكرونها و يقولون استهزاءً: لو كان ما يقولون حقاً لكننا خيراً منهم فيها.

سُورَةُ نُوحٍ

مَكِّيَّةٌ، ثَمَانٌ وَعَشْرُونَ آيَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ] فى الدنيا، او فى الآخرة، او بين الدنيا و الآخرة حين الاحتضار، او فى البرازخ.

[قَالَ] امثالاً لامرنا و تبادراً الى تبليغ رسالته [يَقَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ] ظاهر الصدق، او مظهر لصدقى، او مظهر لما انذره، او مظهر للامر بعبادة الله.

[أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ] ان تفسيريّة و تفسير لنذير أو لمبين، او مصدرية بتقدير اللام، او مصدرية مفعول به لمبين [وَأَتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ] بعض ذنوبكم فان الكل لا يغفر الا بعد الفناء التام و هو الفناء عن الفناء.

[وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى] هو آخر مدّة اعمارهم و هو الاجل المعين الذى سمى فى الالواح العالیه [إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ] اذا قدر مجيئه او اذا قرب مجيئه.

[لَا يُؤَخِّرْ] فاعملوا لما بعده فى زمان الامهال [لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ] لامتنعتم ممّا انتم عليه اوليتكم كنتم تعلمون عقوبة افعالكم، اوليتكم كنتم من اهل العلم.

[قَالَ] بعد ما دعاهم و لم يجيبوه اظهاراً لامثاله و تشكيماً من عدم

اجابتهم [رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا] عني و عن الايمان بك و عن تصديقي.

[وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ] اليك و الى الايمان بك [لِتَغْفِرَ لَهُمْ] مساويهم اللازمة لذواتهم و شنائع اعمالهم [جَعَلُوا أَصْبَعَهُمْ فِيءَاذَانِهِمْ] لئلا يسمعا قولي.

[وَ أَسْتَعَشَوُا ثِيَابَهُمْ] لئلا يروني ادعوهم اليك، لجاجاً و تنفراً عن الحق [وَ أَصْرُوا] على الامتناع [وَ أَسْتَكْبَرُوا أَسْتِكْبَارًا] عظيماً عن انقيادى و سماع قولى.

[ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا] تفصيل لدعائه ليلاً و نهاراً و لذلك عطف بثم، و جهاراً مفعول مطلق نوعى من غير لفظ الفعل.

[ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا] يعنى دعوتهم اولاً جهاراً فلما رأيت انه لا ينفع فيهم لثقت الجهر و الاسرار بالنسبة الى كل، او اعلنت لبعض و اسررت لبعض آخر لان بعضهم كانوا يتأنفون عن قبول الدعاء جهاراً.

[فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ] بيان لكيفية دعائه يعنى اتى دعوتهم و وعدتهم على مقتضى اهويتهم ليكون دعائى سبباً لميلهم الى المدعو لا سبباً لنفرتهم.

[إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا] لمن يستغفره [يُرْسِلِ السَّمَاءَ] اى السحاب [عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا] كثير الدرو المطر [وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا] فى الدنيا و الاخرة.

[مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا] هو من قول نوح عليه السلام، او ابتداء كلام

من الله خطاباً معهم، و الوقار الرّزانة و العظمة، و الرّجاء ضدّ اليأس، و قد يستعمل في الخوف، و المعنى اىّ حالٍ لكم؟ اسفهاء انتم ام مجانيين؟ لانّكم لا ترجون لله و قاراً فتستعجلونه بالعذاب، او اىّ نفعٍ لكم فى حالكونهم لا ترجون لله و قاراً و عظمةً، او ما حالكم؟- امجانيين انتم ام سكارى؟! لانّكم لا تخافون عظمة الله، او اىّ نفعٍ لكم فى ذلك؟

[وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا] نطفةً قذرةً و علقةً و مضغةً و عظماً و لحماً و نفساً ناقصةً و كاملةً، او خلقكم متطوّرين فى احوالكم من الرضا و السخط و البسط و القبض و الغنى و الفقر و العزّة و الدلّة من غير تصرّفٍ لكم فيها و من دون ارادةٍ و اختيارٍ، فمالكم لا ترجون رزاقته و قد شاهدتموها فى تطوّراتكم الخلقية، او مالكم لا تخافون عظمته و قد شاهدتموها فى تطوّراتكم فى احوالكم.

[أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا] هذه ايضا من كلام نوح عليه السلام استشهاداً على عظمته، او من كلام الله تعالى.
[وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا] مثل الشمس بالسراج فى مقابل القمر للاشعار بانّ نورها من ذاتها كالسراج دون القمر، و للاشارة الى أنّها بضوئها تزيل ظلمة الليل كالسراج.

[وَ اللَّهُ أَمَّ نَبَتِكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا] انشأكم منها من غير مداخلة اختياركم فيه [ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا] بجعل ابدانكم و اوائل موادكم جزءاً منها و قد كنتم متّحدين معهما مدة حياتكم، او الله انبتكم بحسب نفوسكم من ارض ابدانكم و نطفكم نباتاً منكوراً لا تعرفونها، ثمّ يعيدكم فيها بعد اختياركم بتوجهكم الى ابدانكم بلوازم معاشكم.

[وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا] يعنى يوقع ذلك بكم مكرراً، او يخرجكم بالموت اخراجاً، او يخرجكم من ابدانكم البرزخية اخراجاً منكوراً لكم.

[وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا لِّتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا] و اسعات، و من يفعل ذلك ينبغى ان يرجى له الرزانة او يخاف منه العظمة [قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَّمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَ وَكَّدَهُ وَ إِلَّا خَسَارًا] اى الرؤساء الذين ابطروهم كثرة اموالهم و اولادهم.

[وَ مَكْرُواً مَكْرًا كُبَّارًا] كبيراً غاية الكبارة [وَ قَالُوا] فيما بينهم [لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لَا سُوَاعًا وَ لَا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْرًا] يعنى لاتذرن هؤلاء مخصوصاً، قيل: كان هذه اسماء قوم صالحين كانوا بين آدم و نوح عليه السلام فنشأ قوم بعدهم يأخذون اخذهم فى العبادة.

فقال لهم ابليس: لو صورتم صورهم كان انشط لكم و اشوق الى العبادة، ففعلوا فنشأ بعدهم قوم فقال لهم ابليس: ان الذين كانوا قبلكم كانوا يعبدونهم، فعبدوهم، فصار عبادة الاوثان سيرة من ذلك الزمان.

و قيل: كان نوح عليه السلام يحرس جسد آدم عليه السلام على جبل بالهند و يجول بينه و بين الكفار لئلا يطوفوا بقبره فقال لهم ابليس: ان هؤلاء يفتخرون عليكم و يزعمون انهم بنو آدم دونكم و انما هو جسد و انا اصور لكم مثله تطوفون به فنحت خمسة اصنام و حملهم على عبادتها و هى ود و سواع و يعوق و يغوث و نسر، فلما كان ايام الطوفان دفن تلك الاصنام و طمها التراب فأخرجها الشيطان لمشركى العرب.

و قيل: صارت اوثان قوم نوح عليه السلام الى العرب فكانت ود لقضاعة، و يغوث لبطنان من طى، و يعوق صار الى همدان، و نسر لختعم، و سواع لال

ذى الكلاع، و اللات لثقيف، و العزى لسليم، و مناة لثقيد، و اساف و نائلة و هبل لاهل مكة.

و قيل: كان ودّ على صورة الرّجل، و سواع على صورة امرأة، و يغوث على صورة اسد، و يعوق على صورة فرس، و نسر على صورة النّسر. [وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا] اى اضلّ عابدوا تلك الالهة كثيراً من النّاس، او اضلّ هؤلاء الالهة كثيراً بماظهر من الشيطان على هياكلها.

[وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا] لَمَّا كَانَ دَعَاءُ الانبياء عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى وفق الواقع و التكوين و قد شاهد نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ من قومه أنّهم فى ازدياد الضلال و البعد عن طريق الانسان و رأى أنّهم قطعوا الانسانية و الفطرة و يسّ من صلاحهم و خيرهم دعا بذلك، او لَمَّا بِالغَوَا فِي العتوّ و التّفار و اخذه البغض فى الله و اشتدّ غضبه لله دعا بذلك.

[مِمَّا خَطِيئَتِهِمْ] اى من اجل خطاياهم و ذنوبهم [أُغْرِقُوا] بالطوفان [فَأَدْخَلُوا نَارًا] بسبب الاغراق فانّهم ماتوا و خرجت انفسهم بالموت الى النار.

[فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا] يدفعون عنهم العذاب [وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكٰفِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرْنِي يَظْلُمُونَ عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُونَ إِلَّا فٰجِرًا كَفَّارًا] و هذا دليل انه علم أنّهم قطعوا الفطرة بحيث لا يبقى فيهم استعداد تولّد المؤمن منهم.

روى عن الباقر عَلَيْهِ السَّلَامُ انه سئل: ما كان علم نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ حين دعا على قومه أنّهم لا يلدون الا فاجراً كفّاراً؟- فقال: اما سمعت قول الله تعالى لنوح عَلَيْهِ السَّلَامُ: انه لن يؤمن لك من قومك الا من قدامن.

[رَبِّ اغْفِرْ لِي] بعد ما دعا على قومه لشدة غضبه لله تضرع على الله و استغفر من غضبه لله فان الحب في الله من البغض في الله [وَلَوْلِئِدَىٰ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا] عن الصادق عليه السلام يعنى الولاية، من دخل فى الولاية دخل فى بيت الانبياء عليهم السلام.

[وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ] اى المسلمين و المسلمات الذين قبلوا الدعوة العامة و لم يقبلوا الدعوة الخاصة، او المراد بهم المؤمنون و المؤمنات بالولاية بالبيعة الخاصة الولوية.

لكن المراد بمن دخل بيته من باع البيعة الخاصة على يده، و بالمؤمنين و المؤمنات من باع البيعة الخاصة على يده و على ايدى غيره من الانبياء و الاولياء عليهم السلام.

[وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا] بعد دعائه للمؤمنين كرر دعاءه على الظالمين لجمعه بين الحب في الله و البغض فيه، و هذا هو الكمال التام للانسان حيث لا يذهب بغضه فى الله حبه فى الله، و لاجبه فى الله بغضه فى الله كما اشار تعالى الى هذا الكمال بقوله: محمد صلى الله عليه وآله رسول الله و الذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم، دعا نوح عليه السلام دعوتين، دعوة على الكفار و دعوة للمؤمنين، فاستجاب الله دعوته على الكافرين فأهلك من كان منهم على وجه الارض، و نرجوان يستجيب ايضاً دعوته للمؤمنين فيغفر لهم.

سُورَةُ الْجِنِّ

مَكِّيَّةٌ ثَمَانٍ وَعَشْرُونَ آيَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[قُلْ] لاهل مكة [أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا
سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَن نُشْرِكَ بِرَبِّنَا
أَحَدًا] قد سبق في سورة الاحقاف نزول الاية و قصة الجن.

[وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا] الجدد بمعنى البخت، و روى عن
الباقر عليه السلام: انما هو شيء قالته الجن بجهالة فحكى الله عنهم.

او هو مستعارٌ للعظمة، و قرئ انه بكسر الهمزة على انه محكى بقول
الجن، و قرئ بفتحها على انه معطوف على الضمير المجرور في قوله: فامنا
به، او على انه معطوف انه استمع، و هكذا الحال في اختلاف القراءة و في
العطف فيما بعد الا ان بعض الفقرات لا يمكن ان يكون معطوفاً على انه
استمع [مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا] كما يقول بعض الانس.

[وَأَنَّهُ وَكَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا] اى من كان منحرفاً منا عن الدين
[عَلَى اللَّهِ شَطَطًا] قولاً بعيداً عن الحق مجاوزاً عن الحد، او هو بمعنى
الظلم، و المراد بالسفيه الشيطان، او مطلق المنحرفين عن الحق.

[وَأَنَا ظَنَنَّا أَن لَّن نَقُولَ الْإِنسَ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا] يعنى
ان كنا نتبع السفيه فذلك كان من ذلك الظن يعنى كان تصديقنا و اتباعنا لمن
قال لله تعالى بالشريك و الصاحبة والولد لذلك حتى سمعنا القران و ايقنا
انهم يقولون كذباً.

[وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ] من
فى من الجنّ تبعيضيّة، او تعليليّة، روى عن الباقر عليه السلام فى هذه الاية: انه كان
الرّجل ينطلق الى الكاهن الذى يوحى اليه الشيطان فيقول: قل لشيطانك:
فلان قد عاذبك.

و قيل: كان الرّجل من العرب اذا نزل وادياً فى سفره ليلاً قال: اعوذ
بعزيز هذا الوادى من شرّ سفهاء قومه، و قيل: كان رجال من الانس يعوذون
برجالٍ من الانس من اجل شرّ الجنّ.

[فَزَادُوهُمْ رَهَقًا] الرّهق محرّكة السّفه و الخفّة و ركوب الشّرّ و
الظلم، و غشيان المحارم، و حمل الانسان على ما لا يطيقه، و الكذب، و
العجلة، و ضمير فاعل زادوهم للرّجال من الانس، او للرّجال من الجنّ، و
المفعول بعكس ذلك، او هو للرّجال العائذين او للمعوذّ بهم او للجنّ، و
المفعول ايضاً يحتمل الكلّ.

[وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّن يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا] هذا من قول
مؤمنى الجنّ لكفّارهم يعنى ان هؤلاء الرّجال العائذين لضعف حالهم و سوء
عقيدتهم عاذوا بالجنّ او بالاناسىّ.

فأنهم ظنّوا كما ظننتم ايّها الجنّ ان لن يبعث الله احداً رسولاً الى بنى
آدم، او لن يبعث الله احداً فى القيامة او هو معترض من الله و المعنى أنّهم اى
الجنّ ظنّوا كما ظننتم ايّها الانس ان لن يبعث الله احداً.

[وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ] اى قربناها، او سعدنا اليها، او طلبنا الصّعود
اليها [فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا] الحرس جمع الحارس و تذكير
الشّديد لاجراء الفعيل بمعنى الفاعل مجرى الفعيل بمعنى المفعول فى

استواء التذكير و التأنيث فيه اى حفظة اقوياء لا يمكن الاستراق معهم
[وَ شُهْبًا] جمع الشهاب.

[وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعِدَ لِّلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ وَ
شِهَابًا رَّصَدًا] يترصده للرمى له و قد مضى فى سورة الحجر لهذه الاية و
لاستماع الجن و ردعهم بالشهب.

[وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ] فان تغيير اوضاع
السماء يدل على حدوث حادث عظيم.

[أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا] خيراً و صلاحاً [وَأَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ
وَ مِنَّا] قوم [دُونَ ذَلِكَ] فى الصلاح او دون ذلك بان بعضهم فى غاية
الشرارة و بعضهم لا يكون فى غاية الشرارة يعنى منا غير صالحين.

[كُنَّا طَرَآئِقَ قِدَدًا] اى ذوى طرائق مختلفة متفرقة، او كنا بانفسنا
طرائق متفرقة، او الطرائق بمعنى الامثال.

[وَأَنَا ظَنَّنَا] اى علمنا، والاتيان بالظن لما سبق مكرراً ان علوم
النفوس شأنها شأن الظن فى مغايرتها لمعلوماتها و جواز انفكاك معلوماتها
عنها.

[أَنْ لَّنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ] اينما كنا فيها [وَ لَنْ نُعْجِزَهُ وَ
هَرَبًا] حال او تميز او مفعول مطلق لمحذوف حال يعنى ظننا اننا لن نعجزه
اذا هر بنا منه الى السماء.

[وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى] اى القران او الرسالة او الولاية [ءَامَنَّا
بِهِ] فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ ^٥ الفاء للسببية [فَلَا يَخَافُ بَخْسًا] نقصاً او ظلماً
او مشاحنة فى الحساب او فقاً لعينه.

[وَلَا رَهَقًا] قد مضى الرّهق قبيل ذلك، عن الكاظم عليه السلام انه قال: الهدى الولاية، آمنّا بمولانا فمن آمن بولاية مولاه فلا يخاف بخساً ولا رهقاً، قيل: تنزيل؟- قال: لا، تأويلٌ.

[وَأَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ] اى الخارجون عن الحق [فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا] عن الباقر عليه السلام اى الذين اقرّوا بولايتنا.

[وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا] يعنى يحرقون به او يوقد الجحيم بهم.

[وَأَلْوِ اسْتَقَمُوا] ان هذه مخففة من الثقيلة و المجموع معطوف عن قوله انه استمع نفرٌ، او ان زائدة فى الكلام و الجملة ابتداء كلام من الله. [عَلَى الطَّرِيقَةِ] اى الولاية او الطَّرِيقَةُ المعهودة المأخوذة من الالباء و هى طريقة الكفر، و نظير الوجهين قوله تعالى: لو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركاتٍ من السماء و الارض و قوله تعالى: لولا ان يكون الناس امةً واحدةً لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سقفاً من فضة

[لَأَسْقَيْنَهُمْ مَّاءً غَدَقًا] اى كثيراً، لما كان الماء عزيز الوجود فى ملك العرب و كان جلّ الخيرات منوطاً به كنى به عن كثرة الخيرات.

و عن الصادق عليه السلام: لافدناهم علماً كثيراً يتعلمونه من الائمة عليهم السلام. و عن الباقر عليه السلام يعنى لو استقاموا على ولاية امير المؤمنين عليه السلام على عليه السلام و الاوصياء عليهم السلام من ولده و قبلوا طاعتهم فى امرهم و نهيبهم لاسقيناهم ماءً غداً يقول: لاشربنا قلوبهم الايمان.

[لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ] لِنَخْتَبِرَهُمْ فِي ذَلِكَ الْمَاءِ، او لِنُعَذِّبُهُمْ بِسَبَبِهِ [وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ] اى عن ذكره لربه او ذكر ربه له، او عما به ذكر ربه، واصل ما به ذكر الربّ علىّ صلى الله عليه وآله و ولايته كما روى عن ابن عباس انه قال: ذكر ربه و ولاية علىّ بن ابى طالب عليه السلام.

[يَسْأَلُكَ] اى يدخله [عَذَابًا صَعَدًا] صاعداً كلّ العذاب او غالباً و غالباً على المعذب [وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ] اى مختصة به.
[فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا] فيها، او المعنى فلا تدعوا مع مظاهر الله التى هى المساجد احداً، و قد فسّر المساجد ههنا بالوجه واليدين و الركبتين و الابهامين.

و عن الكاظم عليه السلام انّ المساجد هم الاوصياء عليهم السلام.

و قد سبق فى سورة البقرة عند قوله تعالى: و من أظلم ممّن منع مساجد الله (الاية) بياناً للمساجد.

[وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ] يعنى محمّداً صلى الله عليه وآله [يَدْعُوهُ] اى يعبده، او يدعوه بلسانه، او يقول: لا اله الا الله او يقرأ القرآن، او يدعو اليه و هو من جملة ما اوحى اليه صلى الله عليه وآله، او هو من قول الجنّ بعضهم لبعض.

[كَادُوا] يعنى الجنّ لاستماع دعائه او اصحابه لاستماع القرآن و احاديثه، او قريشاً لمنعه و ردعه [يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا] اللبدة بالكسرة و الّسكون و بالضمّ و الّسكون الصّوف المتراكم بعضه على بعض، و اللبّد بالكسر او الضّمّ و الفتح.

و قرئ بهما جمع لهما، و قرئ لبّداً بالضمّ و التّشديد جمع لا بد و لبداً بالضمّتين.

[قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا] و قرئ قال: انما ادعوا [رَبِّيَ وَلَا أُشْرِكُ بِهِيَ أَحَدًا] سواء رضيتم عنى او سخطتم [قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا] حتى آتى بما تستعجلون من العذاب او آتى بما تقترحون من الايات.

و روى عن الكاظم عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله دعا الناس الى ولاية على عليه السلام فاجتمعت اليه قريش فقالوا: يا محمد صلى الله عليه وآله اعفنا من هذا، فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وآله: هذا الى الله ليس الى، فاتهموه و خرجوا من عنده فأنزل الله عزّ و جلّ: قل لا املك (الاية).

[قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِيَ مُلْتَحِدًا] ملتجأ او منحرفاً و هو تعريض بهم حيث اعتمدوا على الاوثان او على رؤساء الضلالة.

[إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَتِهِيَ] اى تبليغاً من جانب الله او بلوغ الوحي من الله الى و هو استثناء من ملتحداً او من احداً و ضرراً او رشداً. روى عن الكاظم عليه السلام انه قال الا بلاغاً من الله و رسالاته فى على عليه السلام. و قيل: هذا تنزيل؟- قال: نعم.

[وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ] فى ولاية على عليه السلام كما عن الكاظم عليه السلام [فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ] من العذاب او من الحساب او من كون على عليه السلام قسيم الجنة و النار، او من الموت، او القائم عليه السلام و انصاره، او على عليه السلام فى الرجعة [فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا] كما يقولون: نحن اقوياء و اكثر عدداً من على عليه السلام [قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَّا تُوعَدُونَ] ممّا ذكر [أَمْ

يَجْعَلُ لَهُ وَرَبِّيَ أَمَدًا] اي مدّة و هو كناية عن البعد، قال القمّي: لَمَّا اخبرهم رسول الله ﷺ بما يكون من الرجعة قالوا: متى يكون هذا؟- قال الله: قل يا محمد ﷺ ان ادري (الاية).

[عَلِمُ الْغَيْبِ] اي عالم عالم الغيب او عالم ما هو الغيب عن الابصار و الاسماع [فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبِيَّ أَحَدًا إِلَّا مَنْ أَرْتَضِي مِنْ رَسُولٍ] عن الرضا عليه السلام فرسول الله ﷺ عند الله مرتضى، و نحن ورثه ذلك الرسول ﷺ الذي اطلعه الله على من يشاء من غيبه، فعلمنا ما كان و ما يكون الى يوم القيامة، و قد مضى وجه عدم المنافاة بين هذه الاية و بين قوله تعالى: قل لا يعلم من في السموات و الارض الغيب الا الله، و انّ المطلعين على الغيب ليس اطلعهم الا بلطيفة الهية.

[فَأَنَّهُ وَ يَسْلُكُ مِنْ م بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا] سلك زيد المكان و في المكان، و سلك زيد عمراً لازم و متعدّ، و اسم ان راجع الى الرسول ﷺ، او الى الله.

و هكذا فاعل يسلك و هو لازم او متعدّ، و رصداً مصدر، او جمع للرّاصد و المعنى ان الله لا يظهر على غيبه احداً الا من ارتضاه من رسول بشريّ او ملكيّ لانّ الرسول ﷺ يسلك من بين يدي نفسه الى الآخرة و من خلفه الى الدنيا مترقباً لا مورهما.

او للاطلاع على اسرارهما، او هو مفعول مطلق نوعي او يجعل رصداً و مترقبين من بين يديه و من خلفه من قواه الدّراكة و الملائكة الموكّلة عليه حتى يعلموه اخبار الدنيا و اسرار الآخرة.

او يسلك الله بمظاهرة الذين هم ملائكته الموكّلة على الرسول مترقباً

للاخبار و اعلام الرسول ﷺ او يجعل الله رصّاداً له لعلامه.
[لِيَعْلَمَ] الله [أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا] اى الرّسل الذين هم الملائكة او الرّسل
البشريّون [رِسَالَتِ رَبِّهِمْ] و المعنى ليظهر علمه بذلك او ليعلم
الرّسول ﷺ ان قد ابليغ الملائكة او ابليغ الرّسل الماضون رسالات ربّهم.
[وَأَخَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ] عطف على عالم الغيب و رفع لتوهم ان
يكون لله علم حادث كما يتوهم من قوله ليعلم [وَأَخَصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا]
تأكيد و تعميم بعد تخصيص.

سُورَةُ الْمَزْمَلِ

مَكِّيَّةٌ كُلُّهَا، وَ قِيلَ: مَدَنِيَّةٌ، وَ قِيلَ: بَعْضُهَا مَدَنِيٌّ وَبَعْضُهَا مَكِّيٌّ، وَ هِيَ عَشْرُونَ آيَةً فِي الْمَشْهُورِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[يَأْتِيهَا الْمَزْمَلُ] تَزْمَلُ تَلَفُّفٌ بِالثِّيَابِ أَوْ اللَّحَافِ أَوْ امْتِثَالِ ذَلِكَ أَوْ اخْتَفَى، وَ الْخَطَابُ خَاصٌّ بِالنَّبِيِّ ﷺ أَوْ عَامٌّ وَ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَلَفَّفُ بِثِيَابِهِ أَوْ لِحَافِهِ وَ يَنَامُ أَوْ كَانَ مَتَلَفِّفًا بِأَحْكَامِ الرِّسَالَةِ وَ كَانَ يَخْتَفَى مِنَ النَّاسِ تَأْنِفًا مِنْ الْمَقَابِلَةِ مَعَ امْتِثَالِهِمْ، وَ الْمَعْنَى يَا مَنْ تَلَحَّفْتَ بِاللِّحَافِ أَوْ بِثِيَابِكَ أَوْ بِأَحْكَامِ الرِّسَالَةِ، أَوْ الْمَعْنَى يَا مَنْ اخْتَفَى مِمَّا يَرَى مِنْ مَدْعَى الرِّيَاسَةِ وَ يَرَى أَنَّ مَعَادَاتِهِمْ كَانَتْ شَيْئًا عَنِ الْعَاقِلِ.

[قُمْ اللَّيْلَ] لَصَلْوَةِ اللَّيْلِ فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ أَنْ تَنَامَ كُلَّ اللَّيْلِ، أَوْ قُمْ فِي عَالَمِ الْكَثْرَةِ وَ أَهْدِ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى الْوَحْدَةِ، أَوْ قُمْ فِي عَالَمِ الطَّبِيعِ وَ انظُرْ إِلَى الْعَوَالِمِ الْعَالِيَةِ، أَوْ قُمْ عَنِ الْإِشْتِغَالِ بِالْكَثْرَاتِ بِحُكْمِ الرِّسَالَةِ وَ تَوَجَّهْ إِلَى الْوَحْدَةِ، أَوْ قُمْ عَنِ الْإِخْتِفَاءِ وَ أَظْهَرِ أَمْرَكَ وَ اصْدَعْ بِمَا تَوَمَّرَ.

وَ نَعَمْ مَا قَالَ الْمَوْلَوِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ:

احمقان سرور شدستند و زبیم

عاقلان سرها کشیده در گلیم

خواند مزمل نبی را زان سبب

که برون آ از گلیم ای بوالهرب

سرمکش اندر گلیم و رو میپوش

که جهان جسمی است سرگردان توهوش

هين مشو پنهان ز ننگ مدعی
 که تو داری نور وحی شعشی
 هین قم اللیل که شمعی ای همام
 شمع دایم شب بود اندر قیام
 خیز و بنگر کاروان ره زده
 غول کشتیان این بحر آمده
 خضر وقتی غوث هر کشتی توئی
 همچو روح الله مکن تنها روی

[إِلَّا قَلِيلًا] من اللیل [نُصْفَهُ وَ] بدل من المستثنی او المستثنی
 منه، و ایّما کان فالمعنی واحد.

[أَوْ أَنْقُصَ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ] قلیلاً، او المعنی یا من تَلَقَّفَ
 بثیاب طبعه من افراد البشر قم فی لیل طبعك و ظلمة نفسك، او عن لیل
 طبعك و اهویة نفسك للسلوك الى ربك الا قلیلاً من اللیل.

فان ضروریات البدن تحصل فی قلیل من اللیل فی نصفه او اکثر او
 انقص، فان الوقت ینبغی ان یرتیل ثلاثاً او ارباعاً لطلب المعیشة و تلذذات
 النفوس و طالب المعاد، او طلب المعاش و تلذذات النفوس و الراحة و طلب
 المعاد، یعنی ان كنت قویاً فاجعل نصف او قاتك للسلوك الى الله، و ان كنت
 اقوی فاجعل اكثر اوقاتك للسلوك، و ان كنت ضعيفاً فاجعل قلیلاً من اوقاتك
 للسلوك.

[وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا] ترتیل القرآن بحسب لفظه ان تقرأه قرأةً
 متوسطة بين السرعة المفروطة و البطوء المفرط و ابانة حروفه و حفظ
 وقوفه، فان ترتیل الكلام ان تحسن تألیفه و ترسل فيه.

كما عن الصادق عليه السلام انه قال: قال امير المؤمنين عليه السلام في بيان الاية: بينه تبييناً و لا تهذه هذا الشعر و لا تنثره نثر الرمل و لكن افزعوا قلوبكم القاسية و لا يكن هم احدكم آخر السورة.

و في خبر آخر: هو حفظ الوقوف و بيان الحروف، و في خبر: هو ان تمكث و تحسن به صوتك، او المعنى فصل المعاني المجتمعة المندرجة في وجودك بعد القيام من رقدتك و غفلتك، و اخرج ما كان فيك بالقوة الى الفعلية بالنظر و المراقبة التي هي من لوازم سلوكك، و انظر الى خطرات نفسك انها من اى الخطرات شيطانية هي ام رحمانية و انظر الى تجليات ربك و جذباته، و لعلة للاشارة الى هذا الوجه من التأويل قال امير المؤمنين عليه السلام: و لكن افزعوا قلوبكم القاسية و لا يكن هم احدكم آخر السورة.

[اننا سنلقى] جواب لسؤال مقدر كأنه قيل: لم امرت بقيام الليل و ترتيب القران الذى هو تفصيل المعاني المجملة في الوجود في العالم الكبير او العالم الصغير؟ فقال: لا تا سنلقى.

[عليك قولاً ثقيلاً] لا يتحمّله من كان ضعيفاً في قوته العمالة و العلامة، و قيام الليل يقوى القوة العمالة و يعدّ القوة العلامة لادراك دقائق الامور و ترتيب القران يعنى تفصيل المعاني المجملة في العقول الكلية و النفوس الكلية في الكثرات الكونية، و تفصيلها في الصغير يقوى القوة العلامة و ينشط القوة العمالة.

و المراد بالقول الثقيل القران فانه كان من ثقله اذا نزل يأخذ النبى صلى الله عليه وآله شبه الغشى، و كان فى بعض الاحيان يرى سرّة دابته كأنها تمسّ

الارض، او آثار الولاية فانّها لثقلها لم يكن موسى عليه السلام يطيق الصبر على ما يرى من الخضر عليه السلام.

او المراد نصب علي عليه السلام بالخلافة فانّها لثقلها لم يكن يظهره النبي صلى الله عليه وآله حتى عوته في ذلك و نزل عليه فان لم تفعل فما بلغت رسالتك، او المراد مصائب اهل بيته بعده فانّها لثقلها كادت لا يمكن ان تسمع، او المراد هو السكينة التي لم تكن تنزل الا و معها جنود لم تروها و لم تكن تنزل حتى يطهر القلب من الاغبار، و لم يطهر الا باستنارة القوة العلامة و نشاط القوة العمالة، و لا يكون ذلك الا بقيام الليل و ترتيل القران.

[إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً] جوابٌ لسؤالٍ ناشٍ من مجموع ما تقدّم كأنه قيل: لم امرت بقيام الليل و ترتيل القران لاجل القاء القول الثقيل؟- فقال: انّ ناشئة الليل اى النفس المربّاة فى الليل او النفس المتجاوزة حدّ البلوغ او الجماعة الناشئة بالليل، او الناشئة مصدر بمعنى الفاعل اى الشخص النامى بالليل اشدّ وطأً اى اخذاً او ضغطاً او قدماً و المقصود الثبات والقوة فى القوة العمالة.

[وَأَقْوَمُ قِيلاً] اى اعدل قولاً، و لما كان القول مسبباً عما فى الضمير من العلوم كما قال امير المؤمنين عليه السلام: المرء مخبوء تحت لسانه، كان هذا اشارة الى اعتدال القوة العلامة و قوتها.

و يجوز ان يكون المعنى كما اشير اليه فى الخبر ان قيام الرجل فى الليل عن فراشه هو اشدّ وطأً، و يكون نسبة اشدّ وطأً الى ناشئة الليل بمعنى القيام فى الليل مجازاً عقلياً.

[إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا] هذا ايضاً جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ

تقديره اذا امرتنا بقيام الليل فمتى ننام؟- و اذا ننام فى النهار فمتى نطرح معيشتنا؟

- فقال: ان لك فى النهار سباحاً طويلاً، و السبح الفراغ و التصرف فى المعاش و النوم و السكون و الثقلب فى الانتشار فى الارض و الابعاد فى السير، و الكل مناسب ههنا، او المعنى لا تطلب فى ليل طبعك و ظلمة نفسك سباحاً فى آثار الله فان لك بعد الخلاص من الطبع و الدخول فى نهار الروح سباحاً طويلاً.

[وَ اذْكَرِ اسْمَ رَبِّكَ] يعنى ان المقصود من قيام الليل ذكر اسم الرب
[وَ تَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبْتِيلاً] اى التج بالانقطاع عن الخلق الى الله.

[رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ] التوصيف للاشعار بوجه الحكم [لَا
اِلَهَ اِلَّا هُوَ] فاذا كان كذلك [فَاتَّخِذْهُ وَ كَيْلًا وَ اصْبِرْ عَلٰى مَا يَقُولُونَ] فى
الله او فيك او فى ابن عمك.

[وَ اَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلاً] بان تكون فى الباطن مجانباً مبانياً
متباعداً منهم و فى الظاهر مخالطاً مدارياً بهم [وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ]
بالله او بك او بوصيك.

و عن الكاظم عليه السلام و المكذبين بوصيك، قيل: هذا تنزيل؟- قال: نعم
[اُولٰٓئِكَ اَلنَّعْمَةِ وَ مَهْلُهُمْ] و لاتعجلهم بالعقوبة من عندك او بطلب العقوبة
من عند الله [قَلِيلاً اِنَّ لَدَيْنَا] تعليل.

[اَنْكَالًا] جمع النكل بالكسر القيد الشديد، او القيد من النار، او
ضرب من اللجم [وَ جَحِيماً وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ] ينشب فى الحلق و لايسبغ
[وَ عَذَابًا اَلِيماً يَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ] تضطرب او تخسف كما قال القمى

[وَأَلْجِبَالُ وَكَانَتْ أَلْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا] الكتيب التل من الرمل، و هال عليه التراب و التراب مهيل.

[إِنَّا أَرْسَلْنَا] جواب سؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل بعد ما هددهم بقوله: فذرني و المكذبين: ما فعلت بنا؟ و ما تفعل بعدنا؟- فقال: أنا ارسلنا [إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَهِدًا] يشهد [عَلَيْكُمْ] يوم القيامة بالرد و القبول و الاقرار و النكول.

[كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا] نكر الرسول لعدم تعلق الغرض بتعيين الرسول [فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلاً] ثقيلًا فاحذروا انتم عن مثل فعله حتى لا نأخذكم مثلهم.

[فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا] لطوله او لشدة هولته و يوماً مفعول تتقون و هو اليق لتوصيفه بما ينبغي ان يتقى منه او ظرف لتتقون و المفعول محذوف.

[السَّمَاءُ مُنْقَطِرَةٌ بِهِ] اى فيه او بسببه اى بسبب شدة البلاء و الهول فيه [كَانَ وَعْدُهُ وَمَفْعُولًا إِنَّ هَذِهِ] المذكورات من الوعد و الوعيد [تَذِكْرَةٌ] للنفو من المتيقظة.

[فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ] فى الولاية [سَبِيلًا] هو قبول ولايته بالبيعة معه و اتباع او امره و نواهيته او الى ربه المطلق و السبيل الى الرب المطلق هو صاحب الولاية و قبول ولايته بالبيعة معه و اتباعه.

[إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ] اى الزيادة على النصف [وَنِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَ اللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ] بحسب ساعاتهما و اثلاثتهما و ارباعهما و انصافهما لانتم

[عَلِمَ أَنَّ لَنْ تُحْصَوْهُ] انتم اي لن تحصوا قدرهما او لن تحصوا كلاً من الليل و النهار [فَتَابَ عَلَيْكُمْ] عن تكليفه لكم بالقيام في نصف الليل او ازيد او انقص من النصف بقليل فرفع هذا الحكم عنكم و لذلك ورد أنها نسخت هذه الاية الاية الاولى.

[فَأَقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ] يعنى فى الصلوة فى الليل بقريئة المقام.

و فى خبره عن الباقر عليه السلام: و اعلموا انه لم يأت نبي قط الا خلا بصلوة الليل، و لاجاء نبي قط بصلوة الليل فى اول الليل.

[عَلِمَ أَنَّ سَيَكُونُ] جواب سؤال و وجه آخر للتترخيص [مِنْكُمْ مَرَضَى] لا يقدر على قيام الليل [وَأَخْرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ] فيكون القيام شاقاً عليهم.

[يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ] الصورى كالمسافرين للتجارة او المعنوى كالمسافرين لطلب الدين و العلم [وَأَخْرُونَ يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأَقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ] لما كان بعض النفوس مولعة بالعبادة و قيام الليل و الامر بترك العبادة خصوصاً ما كان منها موظفاً عليها كان ثقيلاً عليها كثر الامر بقراءة ما تيسر من القران و الصلوة و كان الاول مترتباً على عدم الاحصاء و الثانى على المرض و الضرب فى الارض.

و روى عن الرضا عليه السلام انه قال: ما تيسر منه لكم فيه خشوع القلب و صفاء السر.

[وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ] قد مضى بيان الصلوة و الزكوة و مراتبهما و اقامة الصلوة و ايتاء الزكوة [وَأَقْرِضُوا اللَّهَ] من اصل مالكم

او هو بيان لايتاء الزكوة و ترغيب فيه و اشعار بان من آتى الزكوة آتاه الله
عوضه فى الدنيا او فى الآخرة او فيهما.

[قَرَضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ] تعميم بعد
تخصيص او بيان و تعميم للقرض [تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمَ
أَجْرًا] اى تجدوه بعينه خيراً منه حين آتيتموه و تجدوا اجره ايضاً عظيماً، او
تجدوه بما هو اجره خيراً من نفسه و اعظم.

[وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ] حين الصلوة و الزكوة حتى يستر عليكم دواعى
نفوسكم فى ذلك، او استغفروه فى جميع احوالكم فانه ما منكم احد الا وله
مساوٍ لاتليق بشأنه [إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ].

سُورَةُ الْمَدَّثِرِ

مَكِّيَّةٌ، سِتٌّ وَ خَمْسُونَ آيَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[يَا أَيُّهَا الْمَدَّثِرُ] تَدَثَّرَ تَلَقَّفَ بِشِيَابِهِ.

روى عن الرسول ﷺ أنه قال: جاورت شهراً بحراء فلما قضيت جوارى نزلت فاستبطنت الوادى فنوديت، فنظرت امامى و خلفى و عن يمينى و شمالى فلم اراحداً، ثم نوديت فرفعت رأسى فاذا هو على العرش فى الهواء يعنى جبرئيل فقلت: دثرونى دثرونى فصبوا علىّ ماءً فأنزل الله عزّ و جل: يا ايّها المدثر.

و فى خبر: فرعبت و رجعت الى خديجة فقلت: دثرونى، فنزل جبرئيل يا ايّها المدثر.

[قُمْ] عن نومك او عن التحافك او عن الكثرات او عن طبعك [فَأَنْذِرْ] العباد عن الشيطان و عن مساوى النفس و عن ذائلها و عن سخط الله و عقوباته، و لما كان ينبغى ان يكون الرسول ﷺ واقعاً بين الوحدة و الكثرة جامعاً لهما بحيث لا يستر جهة الوحدة و لا يتدنس بعلائق الكثرة حين الاشتغال بالكثرة و لا يغفل عن الكثرة حين الاستغراق فى الوحدة قال تعالى: قم عن الاشتغال بالكثرات و توجه الى جهة الوحدة و انذر بعد ذلك حتى لا يذهب انذارك جهة الوحدة عنك.

[وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ] اى لكن ربك فكبر حتى لا ترى شيئاً الا و رأيت الله

(١) اى وصلت الى بطنها.

محيطاً به، و قدّم الرّب لشرافته و لارادة الحصر، و الفاء زائدة للتأكيد، او لتقدير اّما او توهمه.

[وَ ثِيَابَكَ فَطَهَّرْ] كناية عن تطهير القلب من ادناس الكثرات فانه كثيراً يكنى بتلوّث الثياب عن تلوّث القلب و تعلقاته.

و عن الصادق عليه السلام في خبره انه قال: شمّر، و فى خبره: ارفعها و لاتجرّها، و فى خبره عنه: و ثيابك فقصر.

[وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ] الرّجز بالضّمّ و الكسر و قرئ بهما القذر و عبادة الاوثان و العذاب و الشّرك، و الكلّ مناسب، و قيل: المعنى اهجر الاصنام.

و قيل: اجتنب المعاصى: و قيل: اجتنب الفعل القبيح و الخلق الذّميم، و قيل: اجتنب حبّ الدنيا لانه رأى كلّ خطيئة.

[وَ لَا تَمُنْ تَسْتَكْثِرُ] اى لاتعط طلباً لاكثر ممّا اعطيت، او لاتمن على العباد عاداً لعطائك كثيراً، او لاتمن بحسناتك على الله مستكثراً لها، او لاتمن ما اعطاك من النبوة او القران او الدّين على الناس مستكثراً به الاجر من العباد، و قيل: هو نهى عن الرّبا المحرّم.

[وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ] على مشاقّ التّكليف و اثقال النبوة، او فاصبر على اذى القوم، او على محاربة العرب و العجم، او على الطّاعات و المصائب و عن المعاصى.

[فَإِذَا نُقِرَ] الفاء سببيّة يعنى لانه اذا نقر [فِي النَّاقُورِ] اى نفخ فى الصّور فى النّفخة الاولى او الثّانية او حين ظهور القائم عليه السلام.

[فَذَلِكَ] اليوم [يَوْمَ مَلِدِ يَوْمٍ عَسِيرٍ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ] على الكافرين متعلّق بعسير او بيسير، و هذا التّقيد يدلّ على

سهولته و يسره على المؤمنين.

و عن الصادق عليه السلام في هذه الاية: انّ متّ اماماً مظفراً مستتراً فاذا اراد الله اظهاره نكت في قلبه نكتة فظهر فقام بأمر الله.

[ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَ حِيدًا] الوحيد بمعنى المتوحد و هو حال عن فاعل خلقت، او عن من، او عائدته المحذوف.

او المراد به الوليد بن المغيرة فانه كان يسمّى وحيداً في قومه فيكون بدلاً من من، او لانه كان لا يعرف له اب، و الوحيد من لا يعرف له اب، و حينئذ يكون حالاً عن من [وَ جَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا] اي كثيراً او متصلاً منافعه لا يقطع في فصل، و لا يكون كسائر الضياع و سائر الاموال، او ممدوداً ما بين مكة الى الطائف من الابل و الخيل و النعم و الجوارى و العبيد و المتسغلات التي لا تنقطع غلتها فانه كان له اموال كذلك، و مائة الف دينار و عشرة بنين او ثلاثة عشر بنين.

[وَ بَيْنَ شُهُودًا] حاضرين معه بمكة لا يسافرون لطلب المعيشة لعدم حاجتهم الى السفر لغنائهم [وَ مَهَّدْتُ لَهُ وَ تَمَهَّيْدًا] بسطت له في العيش بحيث لا يحتاج الى شيء الا كان له، او بسطت له في الرياسة و الجاه بحيث لم يكن احد ينازعه في ذلك و كان يلقب ريحانة قريش و وحيداً.

[ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ كَلًّا] ردع له عن ذلك الطمع اورد عن لمن ظنّ له ذلك [أَنَّهُ وَ كَانَ لِأَيَّتِنَا] الافاقيّة و الانفسيّة و خصوصاً الايات العظمى [عَنِيدًا] اي جاحداً راداً فان معنى عنده رده عارفاً بحقه فهو عنيد و عاند. [سَأَرْهُقُهُ وَ صَعُودًا] الارهاق اي يحمل الانسان على ما لا يطيقه و الصعود بفتح الصاد مصدر ضدّ الهبوط او العقبة الشاقة او جبل في جهنم و

المعنى ساحمله على صعود لا يمكنه تعريفه و لا يحتمله الانسان، او ساحمله على الجبل المعروف فى جهنم، او على عقبة عظيمة.

و قيل: هو جبل من صخرةٍ ملساء فى النار يكلف ان يصعدھا حتى اذا بلغ اعلاھا أهدر الى اسفلھا، ثم يكلف ايضاً ان يصعدھا، فذلك دأبه ابدأً يجذب من امامه بسلاسل الحديد و يضرب من خلفه بمقامع الحديد فيصعدھا فى اربعين سنة.

[إِنَّهُ وَفَكَرَّرَ] فى القرآن و فيما اراد ان يقول فى رده و طعنه [وَقَدَّرَ] فى نفسه ما اراد ان يقول.

روى ان النبى ﷺ لما انزل عليه حم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم غافر الذنب و قابل التوب شديد العقاب قام الى المسجد و الوليد بن مغيرة قريب منه يسمع قراءته، فلما فطن النبى ﷺ لاستماعه لقراءته اعاد قراءة الاية فانطلق الوليد حتى اتى مجلس قومه بنى مخزوم فقال: و الله لقد سمعت من محمد ﷺ آنفاً كلاماً ما هو من كلام الانس و لا من الكلام جن ان له لحلاوة و ان عليه لطلاوة^١ و ان اعلاه لثمر و ان اسفله لمغدق^٢ و انه ليعلو و ما يعلى، ثم انصرف الى منزله.

فقال قريش: صبا^٣ و الله الوليد و الله لتصبان قريش كلهم و كان يقال للوليد ريحانة قريش.

فقال لهم ابوجهل: انا اكفيكموه، فانطلق فقعد الى جنب الوليد حزيناً فقال: مالى اراك حزيناً يا ابن اخى؟ - قال: هذه قريش يعيبونك على كبر سنك

(١) الحسن و القبول و البهجة

(٢) الغدق = المطر الكبار الفطر و المغدق مفعل منه = الماء الغدق الكثير.

(٣) صبا كمنع و كرم = خرج من دين الى آخر

و يزعمون أنك زينت كلام محمد ﷺ فقام مع ابى جهل حتى أتى مجلس قومه فقال: اتزعمون ان محمداً ﷺ مجنون؟- فهل رأيتموه يجنّ قطّ؟- فقالوا: اللهم لا، قال: اتزعمون انه كاهن؟ فهل رأيتم عليه شيئاً من ذلك؟- قالوا: اللهم لا،

قال: اتزعمون انه شاعر؟ فهل رأيتموه انه ينطق بشعرٍ قطّ؟- قالوا: اللهم لا، قال: اتزعمون انه كذاب؟ فهل جرّبتهم عليه شيئاً من الكذب؟- فقالوا: اللهم لا، و كان يسمى الصادق الامين قبل النبوة من صدقه، فقالت قريش للوليد: فما هو؟

- فتفكّر في نفسه ثمّ نظر و عبس فقال: ما هو الا ساحرٌ اما رأيتموه يفرّق بين الرجل و اهله و ولده و مواليه فهو ساحر و ما يقوله سحر يؤثر، فكان لا يلقى بعد ذلك احد منهم النبي ﷺ الا قال: يا ساحر، و اشتدّ عليه ذلك فأنزل تعالى: يا ايها المدثر (الى قوله) الا قول البشر.

[فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ] تأكيد للاول و الجملتان دعائيتان [ثمّ نظر] عطف على فكر و قدر [ثمّ عبس و بسر] تأكيد للاول او الاول بمعنى كلمح الوجه، و الثاني بمعنى نظر بالكراهة.

[ثمّ أدبر] عن الحق [و أستكبر] عن الانقياد [فقال ان هذا] الذي يقرئه محمد ﷺ [الا سحرٌ يؤثر] يروى او يتعلم و يؤخذ، او يختار من بين افنان السحر.

[ان هذا الا قول البشر] و ليس كما يقول محمد ﷺ قول الله [سأضليه سقر] جواب لسؤال مقدر [و ما أدراك] يا محمد ﷺ او يا من شأنه السماع و الادراك قول الله [ما سقر لا تُثقي] شيئاً لا تأخذه.

[وَلَا تَذُرْ] بعد ما اخذته، او لاتبقى شيئاً من المأخوذ بعد ما أخذته
و لاتذر شيئاً لم تأخذه، او لاتبقى شيئاً من العذاب بل تعذب المعذب بجميع
انواع العذاب و لاتذر احداً من المستحقين للعذاب.

[لَوَاحَةٌ] اى مغيرة غاية التغيير او مسودة [لِلْبَشَرِ].

روى عن الباقر عليه السلام ان في جهنم جبلاً يقال له: صعود، و ان في صعود
لوادياً يقال له: سقر، و ان في سقر لجباً يقال له ههب كلما كشف غطاء ذلك
الجبّ ضجّ اهل النار من حرّه و ذلك منازل الجبارين.

[عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ] ملكاً او صنفاً من الملائكة لجميع الثقلين او
لكل واحد منهم.

قيل في وجه هذا العدد: ان المنصرف عن الانسانية يحكم عليه
المادة و الطبيعة الجسمانية و الطبائع العنصرية و الصورة الجمادية و
النفس النباتية و النفس الحيوانية و المدارك العشرة الحيوانية و القوى
الثلاثة الشيطانية و البهيمية و السبعية.

و قيل فيه، هي الملكوت الارضية التي تلازم المادة من روحانيات
الكواكب السبعة و البروج الاثنى عشر الموكلة بتدبير العالم السفلى
المؤثرة فيه تقمعهم بسياط التأثير و تردهم الى مهاويها.

و قيل غير ذلك، و كل ذلك من قبيل الاستحسانات و التخمينات،
فان علم امثال ذلك موكول الى الله و الى من كان علمه علم الله و لاحظ
لغيرهم فيه و لذلك لم يرد من المعصومين عليهم السلام في بيان ذلك شيئاً.

قيل: لما نزلت هذه الاية قال ابو جهل لقريش: ثكلتكم امهاتكم

اتسمعون ابن ابى كبشة يخبركم انّ خزنة النار تسعة عشر و اتم الدّهم الشّجعان افيعجز كلّ عشرة منكم ان يببطشوا برجل من خزنة جهنّم؟! فقال رجل منهم: انا اكفيكم سبعة عشر عشرة على ظهري و سبعة على بطنى فاكفونى انتم اثنين، فنزلت هذه الاية.

[وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً] يعنى لايقوم تمام اهل الدّنيا بواحد منهم [وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا] الفتنة بالكسر الاختبار و الضلال و الاثم و الكفر و الفضيحة و العذاب و الاضلال و الجنون و لامحنة و اختلاف النّاس فى الاراء، و الكلّ مناسب ههنا.

لانّ خزنة النّار و ان كانوا فى الاخرة لكن بمضمون و انّ جهنّم لمحيطه بالكافرين يكون من كلّ نموذج فى الدّنيا و يكون موكلّاً بانموذجه على الكافر فى الدّنيا كما أنّه فى الاخرة بنفسه يكون موكلّاً عليه.

و قيل: سبب افتتانهم بهذا العدد استهزاؤهم و استبعادهم ان يتولّى هذا العدد القليل تعذيب اكثر الثّقيلين.

[لَيْسْتَيْقِنَ] قيل تعليل لمحذوف اى قلنا ذلك ليستيقن [الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ] من اليهود و النّصارى بنبوّة محمد صلى الله عليه وآله لما رأوا الخبر موافقاً لما فى كتبهم.

[وَيَزِدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا] اى اسلموا بمحمد صلى الله عليه وآله [إِيْمَانًا] لما اخبرهم اهل الكتاب بموافقتهم لما فى كتبهم [وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ] هذا ما فسّروه بحسب الظّاهر به ولكن نقول ايتاء الكتاب كناية عن قبول النّبوة اية نبوة كانت و لااختصاص باليهود و

(١) الدّهم = العدد الكثير.

النّصارى بل كلّ من قبل نبوة محمد ﷺ بالبيعة على يده و قبول احكام نبوته و الانقياد تحت حكمه و قبول دعوته الظاهرة كان ممن اوتى الكتاب و الايمان، و ان كان يستعمل فى الاسلام و قبول الدعوة الظاهرة بالبيعة العامة مجازاً او على سبيل الاشتراك، لكن المراد به هنا الايمان الحقيقى الحاصل بالبيعة الخاصة و قبول الدعوة الباطنة و الدخول تحت احكام الولاية.

و الى هذين اشار تعالى بقوله: لمن كان له قلب او القى السمع و هو شهيد فان الاول اشارة الى المؤمن المحقق و الثانى الى المسلم المقلد، و قد ذكرنا ان كلما يكون فى الاخرة يكون انموذجه فى الدنيا فان الدنيا بوجه مادّة الاخرة و بوجه صورة الجحيم او انموذجها.

فالمعنى عليها تسعة عشر صنفاً او شخصاً من الملائكة ليكونوا سائقين للكفار الى النار و للمؤمنين الى الجنة، و من قبل النبوة لما لم يكن يدرك بالذوق و الوجدان امور الاخرة لم يكن يستيقن بمحض تلك البيعة لامور الاخرة، و لما كان هؤلاء الملائكة فى الدنيا سائقين لهم الى الاخرة كانوا بذلك السوق يدركون بالوجدان امور الاخرة فيستيقنونها، و لما كان المؤمنون موقنين فسوقهم يصير سبباً لازدياد ايقانهم، و يجوز ان يكون تعليلاً لقوله: و ما جعلنا اصحاب النار الا ملائكة، او لقوله و ما جعلنا عدّتهم الا فتنة، و يجوز ان يكون تعليلاً لكل على سبيل التنازع.

[وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ] ممن قبل الدعوة الظاهرة اى من فى قلبه نفاق [وَالْكَافِرُونَ] اى الذين لم يقبلوا الاسلام [مَاذَا ارَادَ اللَّهُ بِهَذَا] العدد او بهذا القول او بجعل عدّتهم فتنة او بجعل اصحاب النار

ملائكة [مَثَلًا] تميز عن هذا او حال عنه اى حالكونه مستغرباً غرابة المثل او حالكونه جارياً على الالسن جريان المثل، و اللام للعاقبة مثل قوله تعالى ليكون لهم عدواً و حزناً.

او للغاية على ما بينا يعنى ما جعلنا اصحاب النار الاً ملائكة ليكونوا فى الدنيا سائقين لاهل النار الى النار و موصلين لاهل الجنة الى الجنة.
[كَذَلِكَ] الاضلال باظهار ما ليس فى وسعهم ادراكه [يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ] من الملائكة و الجن و جميع الموجودات فان الكل من جنوده.

[اَلَا هُوَ] فليس قلة عدد اصحاب النار لقلّة جنوده بل لعدم الحاجة الى ازيد من ذلك [وَ مَا هِيَ] اى المعهودة المطلقة التى هى ولاية على بن ابى طالب عليه السلام، و قيل: ما السقرا و عدّة الخزنة او السورة.

و قد ورد عن الكاظم عليه السلام تفسيرها بالولاية.

[اَلَا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ] و التذكرة الحقيقية هى الولاية و ان كانت سقرو عدّة الخزنة و السورة ايضاً تذكرة.

[كَلَّا] ردع لمن لا يعظّم الولاية او لا يعتنى بسقرا و الخزنة [وَ الْقَمَرِ وَ اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ] قرئ اذا بسكون الذال و ادبر من الادبار و هذه هى القراءة الصحيحة فانّ الليل الذى هو عالم الكون و جوده على الادبار فهو مدبر ابدأ بخلاف صبح الملكوت.

فانه يسفر بعد بالنسبة الى اهل عالم الملك، و قرئ اذا بالالف و دبر من الثلاثى المجرد [وَ الصُّبْحِ إِذَا أَصْبَحَ] انها لا حدى الكبر [يعنى الولاية او سقرا و خزنة جهنم او السورة احدى الايات او النقم و البلايا الكبرى.

[نَذِيرًا لِلْبَشَرِ] حال او مفعول له او مفعول مطلق لمحذوفٍ [لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ] بدل من قوله للبشر [أَنْ يَتَقَدَّمَ] الى الولاية [أَوْ يَتَأَخَّرَ] عن سقر، فى الخبر: من تقدم الى ولايتنا اخر عن سقر، و من تاخر عن ولايتنا تقدم الى سقر.

[كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ] جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: كيف يكون الولاية احدى الايات الكبرى؟

- فقال: لان كل نفس بما كسبت رهنية الا من تمسك بها و العنى كل نفس بما كسبت من خيرٍ او شرٍّ فانه مفاد الاطلاق مرهونة فان كل ما عملت الانفس بانانياتها سواء كانت بحسب الصورة خيراً او شراً كانت و بالاً عليها و قيلاً لها، و كانت الانفس مرهونةً مقيدةً بها الا من تولى علياً عليه السلام لان الولاية هى المبدلة للسيئات بالحسنات و يحزى الله الذين تولوا علياً عليه السلام بازاء جملة اعمالهم باحسن ما كانوا يعملون.

و لذلك قال [إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ] فان اليمين امير المؤمنين عليه السلام و اصحاب اليمين شيعته [فِي جَنَّتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ] يعنى يستاءلون بينهم او يسألون غيرهم عن حال المجرمين او يتساءلون هم و المجرمون عن حال المجرمين.

[مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ] و هذا الخطاب و السؤال دليل على ان اصحاب اليمين يسألون المجرمين عن حالهم [قَالُوا] فى الجواب [لَمْ نَكُ مِنْ الْمُصَلِّينَ] اى من المتولين علياً عليه السلام.

فان الصلوة الحقيقية لا تكون الا بالولاية بل الولاية هى الصلوة حقيقةً و لذلك قال علي عليه السلام: انا الصلوة، او لم نكن من اتباع السابقين فانهم

يَسْمُونَ الَّذِي يَلِي الْأَسْبَاقَ فِي الْحَلْبَةِ ١ مَصْلِيًّا، او لم نكن من اتباع وصي محمد ﷺ و لم نصل عليهم، و الى الكل اشير في الخبر، او لم نك من المصلين صلوة القالب المقررة في الشريعة، و اليه ايضاً اشير في خبر عن عليؑ.

[وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمَسْكِينِ] من الحقوق او اجبة او المتسحبة، او لم نكن نعطي حقوق آل محمد ﷺ من الخمس.

[وَكُنَّا نَخُوضُ] في الايات بالرّد و القدح و الطعن و الاستهزاء [مَعَ الْأَخْيَاضِينَ] في ذلك [وَكُنَّا نُكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّى أَتَيْنَا الْيَقِينَ] بالموت و كشف الحجب.

[فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّفِيعِينَ] لقطعهم الفطرة التي هي الولاية التكوينية التي هي سبب للولاية التكليفية و لذلك قيل: «مردود شيخي را اگر تمام مشايخ عالم جمع شوند و خواهند اصلاح نمايند نتوانند» لانّ المردود لا يصير مردوداً الا بعد قطع الفطرة و الولاية التكوينية و هو الذي يسمّى بالمرتدّ الفطري الذي لا يقبل توبته لظاهره و لباطناً.

و قد سبق بيان الارتداد و المرتدّ الملى و الفطري في سورة ال عمران عند قوله تعالى: و من يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه.

[فَمَا لَهُمْ] يعنى اذا كان الولاية ذكرى للبشر و كانت هي احدى الكبر فمالهم [عَنِ] هذه [الْتَذَكِرَةِ مُعْرِضِينَ] اى عن الولاية. [كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ] بالغة في النفار [فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ] من اسد، التوصيف لزيادة المبالغة.

(١) الحلبة كحلقة = خيل تجمع للسابق من كلّ اوب، كما يقول للقوم اذا جاؤا من كلّ اوب لئلا ينصره قد احلوا.

[بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنشَرَةً] ناطقة بصدق محمد ﷺ في نبوته او في ولايته على عليّ ؑ وهو اضراب من الادنى الى الاعلى، يعنى بل مالهم لا يكتفون بالاعراض و يدعون ما لا يليق بشأنهم. و قيل: المعنى يزيدون صحفاً من الله بالبراءة من العقوبة و اسباب النعمة حتى يؤمنوا، و قيل: يريد كل منهم ان يكون رسولاً يوحي اليه و ينزل عليه كتاب مثل القران. و قيل: المراد معنى قوله تعالى: لن نؤمن لرقيتك حتى تنزل علينا كتاباً نقرؤه.

[كَلَّا] ردع عن هذه الارادة او عن ظنّ انهم يريدون ذلك واقعاً [بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ] اى ليس اقتراحهم لطلب الدين بل لا يخافون الآخرة فيعاندون و يريدون اظهار عجز الرسول ﷺ عن مقترحهم. [كَلَّا] ردع عن ذلك الاعراض و تلك الارادة [إِنَّهُ] اى قران ولاية علىّ ؑ او عليّاً ؑ بنفسه [تَذَكِّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ] يعنى انّ مشيئتكم و ذكركم و جميع افعالكم مسبوقة بمشيئة الله التكوينية سواء كانت مرضيةً لله او مبعوضةً.

فانّ مشيئته الّتى هى عبارة عن رحمته الرّحمانية سابقة على رضاه و غضبه و بمنزلة المادّة لهما.

[هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ] حقيق بان يتقى منه [وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ] فانّ مغفرته غير مشوبة بغرض و غاية بخلاف غيره لعدم خلوص مغفرته عن شوب غرض و غاية.

سُورَةُ الْقِيَامَةِ

مَكِّيَّةٌ، وَ هِيَ اَرْبَعُونَ آيَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ] نَفْطَة

لامزيدة للتأكيد او جواب و نفى لاعتقادهم لعدم البعث، او نفى للقسم و المعنى لااقسم بيوم القيامة لانكم لاتعتقدونه، و لااقسم بالنفس اللوامة لعدم اعتقادكم لها.

اعلم، انّ النفس ذات انواعٍ و اصنافٍ كثيرةٍ و كلّ فردٍ منها ذات مراتب و درجات عديدةٍ، و النفس الانسانية ذات مراتب، فمرتبة منها تسمى بالامارة و هي التي تكون محكومةً و خادمةً للشيطنة و الغضب و الشهوة و لاتكون الا امارةً بالسوء، و مرتبة منها تسمى باللوامة و هي التي تلوم نفسها في جميع فعالها في سيئاتها لسوئتها و في خيراتها لقصورها و تقصيرها و نسبتها الى نفسها.

و مرتبة منها تسمى بالمطمئنة لاطمينانها عن كدّ الطلب لخروجها من قوتها الى الفعليات.

[أَيُخَسِبُ الْإِنْسَانُ] هذه قرينة جواب القسم المحذوف [الَّذِي]

نَجْمَعُ عِظَامَهُ] قيل: نزلت في عدى بن ربيعة سأل رسول الله ﷺ عن امر القيامة فأخبره به فقال: لو عاينت ذلك اليوم لم اصدقك أو يجمع الله هذه العظام؟

[بَلَى] نجمعها [قَدْرَيْنَ عَلَيَّ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ] التي فيها دقائق

الصَّنْع و صغار المفاصل و الاوتار، و قيل: المعنى على ان نسوى بنابه
فنجعلها كالخفّ و الحافر و لكن هذا المعنى غير مناسب ههنا.

[بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ] يعنى ليس انكاره البعث لالتفاته الى الاخرة
و انجرار دليله الى الانكار بل لاقامته على الفجور و عدم نزوعه عنه و عدم
التفاته الى البعث و الاخرة.

[لِيُفْجِرَ أَمَامَهُ] اى فى مستقبل امره [يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ]
استهزاء و هو لا يدري انه فى الذهاب الى القيامة و ان القيامة لا تكون فى
الزمان بل هى خارجة عن حدّ الزمان.

[فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ] كناية عن شخوص البصر و عدم القدرة على
تحريك الجفن، و هذه كناية شائعة عن ذلك فى العرب و العجم [وَ خَسَفَ
الْقَمَرُ] ذهب ضوءه.

[وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ] و هذه امارات الموت و امارات القيامة
الصغرى و امارات ظهور القائم عليه السلام.

[يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ] يعنى لامفرّ [كَلَّا] ردع عن
تمنى المفرّ [لَا وَزَرَ] لاملجأ و لامعتصم.

[إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ] لاستقرار لاحدٍ الى احدٍ الا ربك
المضاف و هو الربّ فى الولاية و هو على عليه السلام.

[يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ] بما عمل و ما ترك من
خيرٍ و شرٍّ، او بما عمل فى حياته و ما سنّ من سنةٍ يعمل بها بعد مماته، او
بما قدّم من ماله فى حياته لنفسه و ما ترك لورثته.

[بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ] البصيرة للقلب كالبصر

للجسد، و تستعمل بمعنى الحجّة و تكون مؤنّث البصير، فاذا كانت مؤنّث البصير يكون التقدير عين بصيرة، او المراد انّ الانسان بجوارحه بصير على نفسه فانّ الخبر لاقامة الانسان مقام الجوارح، او التاء ليس للتأنيث بل للمبالغة.

[وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ] و لو اعتذر الى الناس بكلّ ما يعتذر به فانّ التواء الاعتذروان كان يخفى الشّرّ على الاغيار لكنّه لا يستره على نفسه يعنى يعلم ما صنع و ان اعتذر.

عن الصادق عليه السلام: ما يصنع احدكم ان يُظهر حسناً و يستر سيئاً اليس اذا رجع الى نفسه يعلم أنّه ليس كذلك و الله عزّ و جلّ يقول: بل الانسان على نفسه بصيرةً انّ السريرة اذا صلحت قويت العلانية.

و فى خبرٍ من اسرّ سريرةً البسه الله رداءها، ان خيراً فخيئاً و ان شراً فشرّاً.

[لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ] الخطاب لمحمّد صلى الله عليه وآله اذا انزل عليه القرآن عجل بتحرك لسانه لحبه اياه و حرصه على اخذه مخافة ان ينساه، او المعنى لا تحرك بما اردت اظهاره من البراءة من معاوية كما سيأتى.

و قيل: الخطاب عامّ و المقصود تقريع المسيئين يوم القيامة بهذا الخطاب فانه اذا اوى العباد يوم القيامة كتب اعمالهم و ينظر الانسان الذى هو على نفسه بصيرة و يرى سيئاته ضجر فيقال له توبيحاً: لا تعجل بقراءة كتابك.

[إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْءَانَهُ] اى تأليفه و تنظيمه [فَإِذَا قَرَأْتَهُ

فَاتَّبِعْ قُرْءَانَهُ^١] روى انه كان النبى صلى الله عليه وآله بعد هذا اذا نزل عليه جبرئيل اطرق فاذا اذهب قرأ.

[ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ] اى اظهار حقائقه عليك لتتحقق بها [كَلَّا] قيل: ردع عن القاء المعاذير و ما بينهما اعتراض: و كونه ردعاً عن التّعجيل و التحريك اولى.

[بَلْ تُحِثُّونَ الْعَاجِلَةَ] يعنى ليس القاء المعاذير لاصلاح النفوس او لجهل نقائص النفس بل لحب الدنيا و اصلاحهم.

[وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ] جواب سؤال مقدر عن حال الآخرة [إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ] اى الى ربها المضاف لظهور الولاية و صاحبها فى ذلك اليوم، او الى ربها المطلق لظهور آثاره اى الى آثاره ناظرة، او منتظرة الى ثواب ربها.

روى عن امير المؤمنين عليه السلام فى حديث: ينتهى اولياء الله بعد ما يفرغ من الحساب الى نهرٍ يسمّى الحيوان فيغتسلون فيه و يشربون منه فتبيض وجوههم اشراقاً فيذهب كل قذى و وعث^١ ثم يؤمرون بدخول الجنة، فمن هذا المقام ينظرون الى ربهم كيف يشيبيهم؟- قال: فذلك قوله تعالى: الى ربها ناظرة و انما يعنى بالنظر اليه النظر الى ثوابه تبارك و تعالى، و فى الخبر و الناظرة فى بعض اللغات هى المنتظرة الم تسمع.

اى قوله: فناظرة بم يرجع المرسلون اى منتظرة و [وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ] عابسة او شديدة العبوس [تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ]

(١) الوعث المشقة، ووعثاء السفر مشقته، و الوعث، المكان السهل الذى تعيث فيه الاقدان و يشق على من يمشى فيه، و اوعت القوم اى وقفوا فى الوعث.

الفارقة الداهية و لعلها كانت في الاصل بمعنى الكاسرة لفقرات الظهر ثم غلب على الداهية لكسرها فقرات الظهر المعنوي.

[كَلَّا] ردع عن اختيار الدنيا اوردع عن ظن النجاة بصاحبى تلك الوجوه [إِذَا بَلَغَتِ] النفس [التَّرَاقِي وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ] رافع لك عن هذه المهالك؟

قيل: ذلك على سبيل التحسّر، او يقول الملائكة: من يرفعه بروحه، ملائكة الرحمة او ملائكة العذاب؟ او من يشفيه بأسماء الله تعالى من الرقية و هو طلب الشفاء بأسماء الله تعالى.

[وَ ظَنَّ] اى علم لكن لما كان علوم النفس فى حكم الظنون لمغايرتها لمعلوماتها و جواز انفكاك المعلومات عنها عبّر عنها بالظنون كما ذكرنا سابقاً مكرراً.

[أَنَّه الْفِرَاقُ] من الدنيا [وَ أَلْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ] كناية عن انتزاع الروح فانه يلتفت فى كثير الساقان حينئذٍ، و لما كان آخر الدنيا بمنزلة الساق لها و اول الاخرة ايضاً بمنزلة الساق لها جازان يقال: التفت الدنيا بالاخرة، و لما كانوا يكتنون عن شدة الامر بالساق جاز ان يقال: التفت شدة هول الدنيا بشدة هول الاخرة.

[إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ] هذه الجملة جواب اذا بتقدير الفاء، او الجواب محذوف بقرينة المقام [فَلَا صَدَّقَ] يجوز ان يكون هذه الجملة جواباً و يكون المعنى اذا بلغت التراقى لا يكون له راحة لانه لا صدق.

[وَ لَا صَلَّى] اى لا صدق الانبياء و الاولياء عليهم السلام و لا صلى [وَ لَكِنْ كَذَّبَ] الانبياء و الاولياء عليهم السلام [وَ تَوَلَّى] عن طاعة الله و طاعة خلفائه.

[ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ ۖ يَتَمَطَّى] يتبختر سواء كان اصله التَّمَطَّى
بالياء او التَّمَطَّط بالطَّاء.

[أَوْ لِي لَكَ فَأَوْ لِي] اولى فعل ماضٍ اصله اولاك الله ما تكرهه، او
اولاك الله البعد من الخير او الهلاك، بمعنى وَّلاك الله فحذف الفاعل و
المفعول الثانى و ادخل اللام الزائدة على المفعول الاول للتأكيد.

او بمعنى قرَّب الله منك الهلاك او قرب منك الهلاك، او بمعنى
ارجعك الله الى الهلاك من، آل يؤل مقلوباً، او بمعنى اهلك الله من الويل او
هو افعال التفضيل بمعنى اخرى اى اخرى لك النار او الهلاك او اللعن او
بمعنى اقرب فحذف المبتدء او هو افعال من الويل بعد القلب بمعنى ويل لك
او شدة الويل لك، او هو فعلى من آل يؤل بمعنى مرجعك النار و على اى
تقديرٍ هو كلمة تهديدٍ صار كالامثال لا يغيّر و لا يذكر المحذوف المقدر.

قيل: اخذ رسول الله ﷺ بيد ابي جهلٍ ثم قال له ذلك فقال: باى
شىءٍ تهددنى؟ لاتستطع انت و لارىك ان تفعلابى شيئاً و انى لاعزّ اهل هذا
الوادى فأنزل الله سبحانه كما قال له رسول الله ﷺ.

و قال القمى: ان رسول الله ﷺ دعا الى بيعة علىّ عليه السلام يوم غدیر خمّ
فلما بلغ و اخبرهم فى علىّ عليه السلام ما اراد ان يخبرهم رجعو النثراس فاتكى
معاوية على مغيرة بن شعبة و ابي موسى الاشعري ثم اقبل يتمطى نحو اهله
و يقول: ما نقرّ لعلىّ عليه السلام بالولاية ابدأ و لانصدّق محمداً ﷺ مقالته فأنزل
الله عزّ و جلّ: فلا صدق و لاصلى (الايات).

[ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ] التكرير لمحض التأكيد او الاول و تأكيده
للدنيا، و الثانى و تأكيده للاخرة [أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى]

مهملاً [أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّيِّ يُمْنِي] استفهام تقريرى فى مقام التعليل لانكار هذا الحسبان.

[ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى] اى فسواه ذكراً بالغاً و انثى بالغَةً، او فسواه بحسب اعضاءه بمعنى فكسونا العظام لحماً [فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى] يعنى ان الله جعل لهذا البنيان و لمادة الانسان تبدلات من اخس الاحوال الى اشرفها، فاذا صار انساناً بالغاً ذكراً او انثى لايهمله بل اذا استكمل فى جهة روحانيته بالموت الاختيارى او الاضطرارى صار اشدّ اهتماماً به من حال الخسيصة التى كان فيها نطفة قدرة او علقة او مضغة او جنيناً.

[أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَدِرٍ عَلَيَّ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى] و الحال ان الموت هو سبب حياته الحقيقية.

عن الرضا عليه السلام: انه اذا قرأ هذه السورة قال عند فراغها: سبحانك اللهم

بلى.

سُورَةُ الدَّهْرِ

و تسمى سورة الانسان و سورة الابرار و سورة هل أتى، مكيّة كلّها،
و قيل: مدنيّة كلّها، و قيل: مدنيّة الآ قوله: و لا تطع منهم آثماً او كفوراً.
و قيل: انّ قوله: انا نحن نزلنا القرآن تنزيلاً (الى آخر السورة) مكّيّ و
الباقي مدنيّ احدي و ثلاثون آية.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ] استفهام تقريرى و
المعنى قد أتى و لذا فسر به.

[لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكَورًا] فى الخلق يعنى كان مقدراً مقدوراً و لم
يكن مكوّناً مخلوقاً [إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ] جواب سؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل:
فكيف خلق الانسان؟

- فقال: انا خلقناه [مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ] مشج من باب نصر خلط و
شىءٌ مشيج كقتيل و سبب و كتف مخلوط، و الجمع امشاج، كون النطفة
امشاجاً امّا لاختلاط الاخلاط او العناصر او استعدادات الاعضاء و القوى
فيها، او لاختلاط المائين ماء الرجل و ماء المرأة.

[نَبْتَلِيهِ] نستخلصه من الفضول و ممّا لا يليق به و نعطيه و نفضل
عليه بما يليق بشأنه [فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا] يعنى على اشرف احوال
الحيوان [إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ] جواب سؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل: ما فعلت به بعد
ذلك؟ و ما تفعل به؟

- فقال: انا هديناه السبيل بحسب فطرته فانّ الكلّ بحسب الفطرة

يعرف الخير و الشرّ الانسانيين و بحسب التكليف بتوسط الانبياء و
الاولياء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

[إِمَّا شَاكِرًا] اى عاملاً بما عرفناه [وَأَمَّا كَفُورًا] تاركاً لما عرفناه
[إِنَّا أَعْتَدْنَا] جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ عن حال الكفور [لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ]
بها يقادون عنفاً.

[وَأَغْلَالًا] بها يقيّدون [وَسَعِيرًا] بها يحترقون [إِنَّ الْأَبْرَارَ
يَشْرَبُونَ] جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ عن حال الشّاكرين [مِنْ كَأْسٍ] من خمرٍ او
من كأسٍ فيها خمر.

[كَانَ مِزَاجُهَا كُفُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا] اى منها [عِبَادُ اللَّهِ
يُفَجِّرُونَهَا] يجرونها بايِّ نحوٍ و الى اى مكانٍ شأوا، او يخرجون ماؤها من
اى مكانٍ شأوا [تَفْجِيرًا] لا يعرف لعظمته.

اعلم، انّ للانسان حالاتٍ و مراتبٍ و درجاتٍ فانّ فى اولى مراتبه
جمادٌ فى تطوّراته، و فى ثانية مراتبه نبات فى تفتّنه، و فى ثالثة مراتبه
حيوانٌ فى تبدّلاته و تقلّباته، و فى رابعة مراتبه انسانٌ فى كثرة نشاته.

و لتلك المراتب ميولٌ و اقتضاءات و شهوات و غضبات و محبّات و
اشتياقات و عزمات و ارادات و حركات و سكنات، فاذا بلغ الانسان مبلغ
الرّجال و النّساء فاما ان تكون حركاته و سكناته بحكم ميوله الجمادية او
اقتضاءاته النباتية او شهواته و غضباته الحيوانية.

او ادراكاته و حيله الشيطانية، و اما ان تكون بحكم عقله الانسانى
فان كانت من القسم الاوّل كانت جملة حركاته و سكناته و عزماته و اراداته
من حيث انجرارها الى العمل الشّىء و الاسوء سلاسل تجرّه فى الدنيا الى

اسفل النّفس الّتي هي صورة جحيم الاخرة و الى العمل القبيح الّذي هو من آثار لهيات الجحيم، و تلك السّلاسل في الدّنيا مستورة عن الانظار الحسيّة و ان كانت مشهودة بالانظار الملكوتيّة لاهلها.

لكن في الاخرة تصير مشهودة ظاهرة بناءً على تجسّم الاعمال و موجبة لسلاسل اخرى اخرويّة بناءً على جزاء الاعمال في الاخرة بالجزاء المناسب لها، و كانت كلّها من حيث اكتساب النّفس منها سوأة و ثقلاً اغلالاً لها مستورة عن الانظار الدّنيويّة مشهودة للانظار الاخرويّة.

و ان كانت من القسم الاخير صارت سبباً لاطلاقه من الاغلال و خلاصه من السّلاسل و سبباً لخروجه من هاوية النّفس و عروجه على مراقى الانسانيّة الى اعلى عليّين و قرب ربّه ربّ العالمين.

و بعبارةٍ اخرى كلّما يفعلُه الانسان بعد بلوغه امّا ان يكون بامرٍ الهىّ من غير شراكةٍ لنفسه و امرها فيه او يكون بشراكةٍ لنفسه فيه و امّا ان يكون بامرٍ نفسه من غير شراكةٍ لربّه و امر ربّه فيه.

فان كان من القسم الاوّل صار سبباً لاطلاقه و نجاته و يكون ممّا يتقرّب به قرب الفرائض، و ان كان من القسم الثّانى فامّا ان يكون شراكة النّفس فى الفعل لامر الله من حيث توجّهها الى الله و اعانتها لامثال امر الله و قربها من الله، او من حيث انصرافها من الله و توجّهها الى حظوظها و ماربها. و الاوّل كالاول فى صيرورته سبباً لاطلاق النّفس و نجاتها و يكون ممّا يتقرّب به قرب التّوافل.

و الثّانى يكون ممّا يكون العامل فيه مشركاً فى العبادة و يكون مردوداً اليه و ممّا يتركه الله تعالى لشريكه لكونه اغنى الشّركاء و يترك

لشريكه كل عمل يعمل بشراكة غيره.

و يكون سلسلةً و غلاً لنفسه، و ان كان من القسم الثالث لا يكون الاً
غلاً و سلسلةً و اليها اشار تعالى شأنه بقوله: كل نفس بما كسبت رهينة الا
اصحاب اليمين.

فان اصحاب اليمين اى الذين قبلوا ولاية على عليه السلام بالبيعة الخاصة
الولوية هم الذين توجهوا الى الله و ابتغوا مرضاته و لقاءه، فان كانوا فى حال
الحضور و كان ولى امرهم ظاهراً عليهم و فاعلاً فعلهم بالات اعضائهم من
دون مدخلية لانفسهم فى فعلهم كان فعلهم من القسم الاول، و ان لم يكن
لهم حالة الحضور لكن كان حبهم لربهم و لولى امرهم بحيث لم يبق لهم
التفات الى انفسهم و حظوظها كان فعلهم ايضاً من القسم الاول.

و ان لم يبلغ حبهم الى مرتبة لم يبق لهم التفات الى انفسهم و
حظوظها بل كانت انفسهم ايضاً باعثة على اعمالهم و لكن كانت حظوظ
انفسهم فى امثال امر الله و ابتغاء مرضاته كان من القسم الثانى الملحق
بالاول.

و ان كانوا فى افعالهم غافلين من ربهم و امره مبتغين لحظوظ
انفسهم حظوظها السفلية لم يكونوا حينئذ من اصحاب اليمين فى تلك
الافعال.

فان قيد الحيثية معتبرة فى امثال المقام، و كانوا مرهونين باعمالهم
مثل سائر الناس و لم يكونوا ينتفعون ببيعتهم فى تلك الاعمال لكن اذا لم
يقطعوا حبل الولاية و لم يفسدوا بذر الايمان انتفعوا ببيعتهم عند الموت و
بعده.

وقد اثار المولوى ﷺ الى السلاسل و الاغلال المستورة بقوله:
 خلق ديوانند شهوت سلسله
 ميكشد شان سوى دگان و غله
 هست اين زنجير از خوف و وله
 تو ميبين اين خلق را بى سلسله
 ميكشاندشان بسوى نيك و بد
 گفت حق فى جيدها حبل المسد
 قد جعلنا الحبل فى اعناقهم
 و اتخذنا الحبل من اخلاقهم
 و اعلم، ايضاً انّ الشاربين للخمر الخبيثة المحرّمة لهم حالات و
 بحسب اختلافهم فى الحالات يختلف شربهم للخمر الصّوريّة.
 فانه قد يغلب الحرارة على مزاجهم، و قد يغلب البرودة، و قد يعتدل
 امزجتهم، و بحسب اختلاف تلك الاحوال قديمجون بشرابهم الكافور و
 قديمجون الزنجبيل و قد يشربونها خالصاً و قد يشربون شراباً خالصاً
 ليذهب باذى الخمر و كسالة سكره.
 و يسمّى بالطهور و الغسال، و للسالكين الى الله ايضاً انواع من
 الشراب المعنويّ الروحانيّ فانه قد يغلب عليهم برد السلوك فيسقيهم ربّهم
 شراباً زنجبيلياً يسخّنهم و يزيد فى حرارة شوقهم و طلبهم.
 و قد يغلب عليهم حرارة الشوق فيسقيهم ربّهم شراباً كافورياً
 ليعتدل سخونة اشتياقهم ببرد كافور السلوك.
 و قد يسقيهم شراباً خالصاً غير ممزوج اذا كانوا فى السلوك و الجذب
 معتدلين، و قد يسقيهم شراباً طهوراً يغسلهم من نسبة الاموال و الافعال و

الصفات الى انفسهم بل من انانياتهم و هذه الاحوال تطرو عليهم فى الاخرة و فى الجنات.

[يُوفُونَ بِالنَّذْرِ] النذر ما اوجبه الانسان على نفسه بشرطٍ او بغير شرطٍ، و المراد به العهد الذى كان فى ضمن البيعة العامة او الخاصة و الوفاء بهذا النذر يستلزم الوفاء بجميع العهود و الشروط.

[وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا] اى متفرقاً غاية التفرق و فى الخبر كلوحاً عابساً.

و قيل: [وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْكُونًا وَ يَتِيمًا وَ اَسِيرًا] اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لِأَن نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَشُكْرًا] بل اطعمناكم ابتغاءً لمرضاة الله.

[أَنَا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا] كريهاً يعبس فيه الوجوه [قَمَطَرِيًّا] شديد العبوس قدروى كثيراً من العامة و الخاصة ان الايات الى قوله: و كان سعيكم مشكوراً نزلت فى علىؑ و فاطمةؑ و الحسنؑ و الحسينؑ و جارية لهم تسمى فضة.

و الاخبار الواردة مختلفة بحسب الالفاظ مجمل مضمون اكثرها و اشهرها انه مرض الحسنؑ و الحسينؑ فنذر هو و فاطمةؑ و فضة صوم ثلاثة ايام ان شفاهما الله فبرئاً.

و استقرض علىؑ ثلاثة اصوع من الشعير من يهوديٍّ او اجر نفسه يهودياً ليغزل له صوفاً و اخذ ثلاثة اصوع من الشعير فصاموا و طحنت فاطمةؑ صاعاً منها و اختبزته و صلى علىؑ المغرب و قرّبه اليهم فاتاهم مسكينٌ يدعو لهم و سألهم، فأعطوه و لم يذوقوا الا الماء، فلما كان

اليوم الثاني اختبزت صاعاً آخر منها وقرّبتَه وقت الافطار اليهم، فاذأ يتيمٌ
بالباب يستطعم، فأعطوه و لم يذوقوا الا الماء.

فلما كان اليوم الثالث جاء اسير يستطعم، فاعطوه و لم يذوقوا الا
الماء، فلما كان اليوم الرابع و قد قضاوا نذورهم اتى عليّ عليه السلام و معه الحسن
عليه السلام و الحسين عليه السلام الى النبيّ صلى الله عليه و آله و بهما ضعف فبكى رسول الله صلى الله عليه و آله و
نزل جبرئيل بسورة هل اتي.

و في بعض الاخبار فراءهم النبيّ صلى الله عليه و آله جياعاً فنزل جبرئيل و معه
صفحةً من الذهب مرصعة بالدرّ و الياقوت مملّوة من الثريد و عُراق^١ يفوح
منها رائحة المسك و الكافور فجلسوا و اكلوا حتى شبعوا و لم ينقص منها
لقمة واحدة.

و خرج الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام و مع الحسين قطعة عراق فنادته
يهوديّة، يا اهل البيت الجوع من أين لكم هذه؟ اطعمنيها، فمدّ يده
الحسين عليه السلام ليطعمها فهبط جبرئيل و اخذها من يده و رفع الصفحة الى
السماء، فقال صلى الله عليه و آله: لولا ما اراد الحسين عليه السلام من اطعام الجارية تلك القطعة
لتركت تلك الصفحة في اهل بيتي يا كلون منها الى يوم القيامة.

[فَوَقَّيْهِمُ اللهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَّيْهِمُ نَضْرَةً] فسى الوجوه [وَ
سُرُورًا] في القلوب [وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا مُتَّكِنِينَ فِيهَا
عَلَى الْأَرَائِكِ] الاربيكة السرير في حجلة و كلّ ما يتكأ عليه من سرير و
غيره، او سرير منجد في قبة او بيت.

[لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيرًا] يعنى لا يرون حرّاً و لا برداً بل

(١) العرق العظم الذي اخذ عنه اللحم، و الجمع عُراق بالضمّ.

يكونون في هواءٍ معتدلٍ [وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا] اى قريبة منهم افياءها او دائمةً عليهم افياءها، و معنى دنو الظلال دنو المظلة منهم، او الظلال ههنا جمع الظلة بالضم بمعنى المظلة.

[وَذُلَّتْ] اى سهلت [قُطُوفُهَا] للجنى [تَذْلِيلًا] فان ثمارها كأنها باختيار الجانى يجنيها متى شاء و كيف شاء و على اى حالٍ شاء.

[وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِدَانِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ] جمع الكوب و هو كوز لاعروة له و لاخرطوم [كَأَنَّ قَوَارِيرًا قَوَارِيرًا] قرئ فيهما بالتثوين للمناسبة، و قرئ في الاول فقط بالتثوين.

[مِنْ فِضَّةٍ] يعنى كانت الاكواب مثل القوارير فى الصفاء و الشفيف، او كانت القوارير مأخوذة من الفضة لامن سائر الاحجار مثل قوارير الدنيا. [قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا] صفة للاكواب او للانية و الاكواب و المعنى اكواب كان المؤمنون يقدرون قدرها فى انفسهم، او كانوا يتمنونها، او كان الغلمان المديرون يقدرونها بقدر ميل المؤمنين، و قرئ قدروها على البناء للمفعول.

[وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا] الكأس تطلق على الخمر و لذلك تؤنث، و لما كان السالك الباقي عليه من نفسه بقايا لا بد له من حرارة الطلب و اشتياق السير فى عالم الصفات التى لانهاية لها كان قد يسقى من الشراب الزنجبيلى الذى به يشتد حرارة طلبه و التذاذ سيره و وجدته.

[عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا] بدل من كأساً بدل الاشتمال، و السلسبيل الشراب السهل الدخول فى الخلق، اللذيذ فى المذاق يقال: شرابٌ

سلسلٌ و سلسالٌ و سلسبيلٌ كذا فى المجمع.

[وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ] جمع الوليد بمعنى الغلام [مُخَلَّدُونَ]

دائمون فى الجنة، او مخلدون على حال الغلمان.

[إِذَا رَأَوْهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا] فى الصفاء و الحسن و التلاؤ

[مَنْثُورًا] متفرقاً غير منظوم فى الكثرة او فى الخدمة [وَ إِذْ رَأَيْتَ شَيْئًا

[ثُمَّ] فى الجنة حذف المفعول للاشارة الى ان كلما كان مرثياً هناك كان

مشمثلاً على جميع ما يكون فى المملكة الكبيرة.

[رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا] واسعاً جداً فان ادناهم منزلة ينظر فى

ملكه من مسيرة الف عام يرى اقصاه كما يرى ادناه، و قيل: هو القدرة على

ما يتمنى و نفاذ الامر.

و قيل: هو استيذان الملائكة و رسل الله ﷺ على المؤمنين

[عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَ اسْتَبْرَقٌ] اى مارق من الحرير و ما غلظ.

[وَ حُلُوعًا سَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقِيَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا] يطهرهم

من كل ما كان منسوباً اليهم من الاموال و الافعال و الاوصاف و الذوات

حتى لا يبقى فيهم سوى محبوبهم فيصير لذتهم خالصةً غير مشوبةٍ و غير

محبوبةٍ.

فى خبر: يطهرهم من السد و يسقط عن ابشارهم الشعر، و فى خبر:

يطهرهم من كل شىءٍ سوى الله [إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً] خطاب من الله

لعباده فى الدنيا او منه او من الملائكة لعبادة فى الآخرة.

[وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا إِنَّا نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا] يعنى ان

قران و لاية على ﷺ ليس الا من عندنا فما لك تخشى عن الناس و تخفيه

عنهم و تخاف عن ردّهم او ارتدادهم او صرف عليّ عليه السلام عن حقّه [فأصبر] لِحُكْمِ رَبِّكَ] و لا تحزن على ما يقولون في حقّ عليّ عليه السلام و لا تغير ما نزلناه عليك [و لا تطع منهم أثمًا] عاصياً لك في عليّ عليه السلام [أو كفوراً] ساتراً لولايته او ساتراً لنبوتك فبينهما عموم من وجه.

[و اذكّر اسم ربك] اسم الربّ هو اللطيفة الانسانية التي هي الولاية التكوينية و تتقوى بالولاية التكليفيّة ثم صاحب الولاية و الرّسالة ثم كلّ من قبل الولاية ثم كلّ وجودٍ عينيّ امكانيّ ثم الالفاظ و الحروف الموضوعّة ثم النّفوس المكتوبة، و ذكر الكلّ من حيث كونها اسماء الربّ مأمور به و نافع للانسان و مورث لنجاته من المهاوى و النيران.

[بُكْرَةً وَ أَصِيلاً] دائماً او في هذين الوقتين مخصوصاً لشرافتهما [و من اللّيل] الذي هو مظهر عالم الطّبع و مظهر ظلمة النّفس و انانيّاتها [فاسجدلّه] بكسر انانيّة النّفس.

[و سبّحه ليلاً طويلاً] اي بعضاً طويلاً من اللّيل، او ليل الطّبع الذي طوله بقدر العمر.

عن الرضا عليه السلام: انّ هذا التّسبيح هو صلوة اللّيل و قد فسّر قوله: بكرةً و اصيلاً، بصلوة الغداة و الظّهين و قوله و من اللّيل فاسجدله، بالعشائين، و قوله: و سبّحه ليلاً طويلاً، بالتّهجد في طائفةٍ طويلةٍ من اللّيل.

[انّ هؤلاء] المشركين او المنافقين الممتنعين من ولاية عليّ عليه السلام [يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ] و لذلك لا يأتّمرون بأمر الله و لا بأمر نبيّه صلّى الله عليه و لا يتقادون لنبيّه صلّى الله عليه و لا وصيّه.

[و يذرون و راءهم يوماً ثقيلاً] يعنى امامهم لكنّه تعالى عبّر

بورائهم للاشعار بأنهم منكوسون مقبلون على الدنيا التي هي مدبرة عنهم و مدبرون عن الاخرة التي هي مقبلة عليهم، و المراد بثقله ثقل حسابه و ثقل شدائده و ثقل حسابه.

[نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ] اى خلقهم او مفاصلهم بالاعصاب و الاوتار او الياف المعدة و المثانة حتى صارتا باختيار صاحبهما.

[وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ] باذهابهم و جعل اولادهم اخلافهم، اتى باذا لتحقق وقوعه.

[تَبْدِيلًا إِنَّ هَذِهِ] اى ولاية على ^{الانبياء}، او قرآن ولايته، او هذه السورة التي فيها ذكر الولاية.

[تَذَكُّرَةً فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا وَ مَا تَشَاؤُنَ] لما اوهم قوله تعالى فمن شاء استقلالهم بالمشيئة رفع ذلك فقال و ما تشاؤون [الَا اَنْ يَشَاءَ اللهُ].

اعلم، انه لا يكون شىء من المكوّنات و من افعال العباد و اخلاقهم و اراداتهم و مشيئاتهم الا بمباد سبعة، بمشيئة من الله، و ارادة منه، و قدر منه سبحانه و قضاء و اذن و اجل و كتاب.

و ان المشيئة هي اضافته الاشراقية التي هي فعله و كلمته، و ان كل شىء من المبدعات و المنشئات و المخترعات و المكوّنات قوام وجوده مشيئة الله، و ان مشيئة الله غير محبته و رضاه.

و ان الرضا و السخط بمنزلة صورة للمشيئة، و المشيئة كالمادة و ان مشيئة العباد هي مشيئة الله بضميمة خصوصية الاضافة الى العباد فمعنى

ماتشؤون الا ان يشاء الله الا في حال ان يشاء الله، او بسبب ان يشاء الله، او لان يشاء الله، واما جعل ان يشاء الله مفعولاً لتشؤون فبعيد بحسب الظاهر و ان كان له معنى صحيح بحسب دقيق النظر، لان كل ما يشاؤه العباد فهو متقوم بمشيئة الله بل هو عين مشيئة الله التي صارت بحسب الاضافة محدودة بحدود الممكنات، وقد مضى بيان واف لكون مشيئة الله و ارادته عين مشيئة العباد و ارادتهم من غير لزوم جبر و تسخير عند قوله تعالى: ولكن الله يفعل ما يريد، من سورة البقرة.

[ان الله كان عليماً] فبعلمه بدقائق الصنع و مصالح المصنوع جعل مشيئته عين مشيئة العباد [حكيماً] بحيث لطف في هذا الصنع لطفاً لا يدركه احد بل يتوهمون ضده و يقولون: ان الله فوض امور العباد و افعالهم اليهم [يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ] اى من يحب و يرضاه.
[وَ الظَّالِمِينَ اَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا اَلِيمًا].

سُورَةُ الْمُرْسَلَاتِ

مَكِّيَّةٌ، خَمْسُونَ آيَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا] قد فسّرت بالملائكة المرسلة المتتابعة لتعذيب اهل الدنيا و جحيم النفس او الملائكة المرسلة للمعروف و الاحسان الى العباد بتعذيب اهل الشرّ و الفساد.

[فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا] من قبيل عطف الصّفات المتعدّدة لذاتٍ واحدةٍ، و تخلّل الفاء للاشعار بانّ هذه الصّفة اى شدة الهبوب و المرور فى مقام التعذيب ابلغ من الارسال، و فسّرتا بالرياح المرسلة لتعذيب اهل الدنيا بافساد زراعاتهم و اهلاك مواشيهم.

[وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا] فسّرت بملائكة الرّحمة الذين ينشرون العلوم فى قلوب الانبياء و سائر العباد، و الذين يأتون بالسحاب، و فسّرت برياح الرّحمة الّتى تنشر السحاب، و فسّرت بالامطار الّتى التّبات من الارض و فسّرت بنفوس الانبياء ﷺ الذين ينشرون العلوم و الاحكام فى العباد.

[فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا] فسّر هذه بموافقة سابقتها [فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا] اى الملائكة و الرّياح او السحب او الامطار او الانبياء ﷺ. فانّ كلاً منها يذكر الانسان قدرة الله و حكمته فى صنعه، و يستفاد من بيان الفقرات وجه اختلاف العطف بالفاء و الواو.

[عُدْرًا أَوْ نُذْرًا] اى يلقيان الذكر عذراً اى سبباً لنجاتهم، او نذراً اى تخويفاً فيكونان بمعنى ارجاء و تخويفاً و هما بدلان من ذكرأ.

او مفعولان له، او حالان و قد فسرت الفقرات بالواردات الالهية في العالم الصغير الانساني من الالهامات و القبضات و البسطات و المنامات المنذرات و المبشرات و البلايا الواردات، و جبرآنها بالاطاف الالهيات و الخطرات و الخيالات و الأسطوات و الرأفات و الملائكة المرسلات بالنبوات و الرسائل.

[أَنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ] جوابٌ للقسم و المراد بما يوعدون البعث و الحساب، او الثواب و العقاب [فَإِذَا النُّجُومُ طُمَسَتْ] اى محقت او محى نورها، و جواب اذا محذوف بقرينة السابق اى كان ماتوعدون. او بقرينة اللاحق اى اهلكناهم، او الجواب قوله لايّ يومٍ اجّلت بتقدير القول.

[وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ] صدعت [وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِقتْ] نصف البناء قلعها و نصف الجبال دكّها.

[وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقْتَتَتْ] و قرئى وقتت على الاصل اى عيّنت يعنى وقت حضورها للشهادة او للبشارة و التخويف او بلغ وقت ظهورها حين ظهور القائم او القيامة.

[لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ] استفهامٌ للتعجيب و التّفخيم و جوابٌ لاذّا بتقدير القول، او حال عن الرّسل ﷺ بتقدير القول، او استينافٌ بتقدير استفهام كأنّه تعالى: قال اتدرى لايّ يومٍ اجّلت؟

[لِيَوْمِ الْفَصْلِ] اجّلت جواب من الله تعالى [وَ مَا أَدْرِيكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ] جوابٌ للاستفهام بتقدير القول او جوابٌ لسؤالٍ مقدّر بتقدير القول اى يقال فيه: ويلٌ يومئذٍ للمكذّبين، او جوابٌ

لسؤالٍ مقدرٍ.

كأنه قيل: ما حال الناس فيه؟- فقال: ويلٌ يومئذٍ للمكذِّبين [ألمْ نُهْلِكِ الْآوَلِينَ] جوابُ سؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: ماتفعل بهم في الدنيا؟- فقال: نفعل بهم ما فعلنا بالآولين الم نهلك الآولين كقوم نوحٍ و عادٍ و ثمود و غيرهم.

[ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ] من المجرمين قرئ برفع نتبعهم عطفاً على الم نهلك، و قرئ بالجزم عطفاً على نهلك و المعنى الم نهلك الآولين من قوم نوحٍ و عادٍ و ثمود، ثم لم نتبعهم الاخرين من قوم لوطٍ و شعيبٍ و فرعون. [كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ] من قومك يا محمد ﷺ [وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ] لما كان التكرير و التأكيد و التهديد و التغليظ مطلوباً في مقام السخط كرر هذه الكلمة.

[أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ] تعدادٌ للنعم التي تدلّ على كمال الاهتمام بهم و عدم اهمالهم من غير ثوابٍ و عقابٍ.

[مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ] قذرٍ [فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ فَقَدَرْنَا] فسويناكم [فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا] كفته يكفته صرفه عن وجهه، و كفت الشيء ضمّه و قبضه، و الكفات الموضع الذي يكفت فيه الشيء اى يضمّ او هو مصدر، او جمع لكافت، او جمع كفت بمعنى الوعاء و هو مفعولٌ ثانٍ لنجعل، او حال، او المفعول الثاني قوله تعالى.

[أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا] و على الاول فاحياءً و امواتاً حالان من ذى حالٍ محذوفٍ اى للناس، او حالان من الارض و كون الارض احياءً و امواتاً

باعتبار صلاحها للنبات و الزراعات و عدم صلاحها لها، او باعتبار وقت انباتها للنبات و وقت عدم انباتها كالخريف و الشتاء، او مفعولان لكفاتاً، و تنكيرهما حينئذٍ للتفخيم.

اولان احياء الانس و امواتهم بعض الاحياء و الاموات [وَجَعَلْنَا فِيهَا رِوْاسِيَ شَامِخَاتٍ] جبلاً ثوابت طوالاً [وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا] هذان الفعلان معطوفان على مجموع الم نجعل الارض فانه في معنى جعلنا الارض البتة كفاتاً.

[وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ اِنۡطَلَقُوا] حال او جواب لسؤالٍ مقدرٍ بتقدير القول اى يقال لهم: انطلقوا [الى ما كنتم به تكذبون] من العذاب [اَنۡطَلَقُوا] قرئ هذا امرأ، و قرئ على الاخبار جواباً لسؤالٍ مقدرٍ.

[الى ظِلٍّ] اى ظلّ دخان جهنم بقريئة ماياتى [ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ]. اعلم، انّ النفس الانسانية الامارة مظهر لجهنم، و كلما لها من الاوصاف الرذيلة شعبة و شعلة من لهبها، و هى سبب لدخولها، و انّ اصل جميع الرذائل هى القوى الثلاث البهيمية و السبعية و الشيطانية.

و انها لهبات من الجحيم و ادخنة منها تحترق الانسانية بها، و مادام الانسان فى الدنيا و كان اسيراً للنفس الامارة لا يستشعر بحرقته فاذا مات تمثل له ما كان مخفياً عنه فى الدنيا فيظهر عليه اللهبات الثلاث و ادختنها و ظلال ادختنها فيقال له: انطلق الى هذا الظلّ، استهزاءً.

فينطلق الى ظلّها لانه كان فى الدنيا مسخراً لها و يكون ذلك الظلّ غيرذى برودة و لذلك قال [الْأُظْلَمِلِ] لانه ظلّ الدخان فيكون حاراً لا بارداً و هذاردّ لما اوهم لفظ الظنّ.

[وَلَا يُعْنِي مِنَ اللَّهَبِ] اى من حرّ اللهب كسائر الظلال المغنية من حرّ الشمس [إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ] قرئ بسكون الصاد بمعنى المنزل الرّفع، و قرئ بالتحريك بمعنى اصول النّخل و الشجر و بقاياها و اعناق الناس و الابل، و الكلّ مناسبٌ.

فانّ القوى الثلاث فى الدنيا ترمى بخطرات و آمان و انانيّات، و فى الاخرة تتمثل تلك بشررٍ عظامٍ.

[كَأَنَّهُ] اى كأنّ القصر او الشرر فانه جنس للشررة [جَمَالَةٌ صُفْرٌ]

جمع الجمل.

و قرئ جمالات بكسر الجيم و ضمّها جمع الجمالة بكسر الجيم و ضمّها جمع الجمل فانّ الجمالة و الجمالات مثلثى الجيم جمع للجمل.

[وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ] اعلم انّ ايام الاخرة كثيرة ففى بعضها ينطق الناس و يسألون و يتضرّعون، و فى بعضها لا ينطقون فلا ينافى ذلك سائر الايات و الاخبار الدّالة على تنطقهم و استنطاقهم.

[وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ] فى النطق او فى الاعتذار [فَيَعْتَذِرُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ] بين المحقّ و المبطل، او المؤمن و الكافر، او اهل الجنّة و اهل النار، او يوم القضاء و الحكم.

[جَمَعْنَاكُمْ] فيه [وَالْأَوْلِينَ] حال او استيناف [فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا] كما كنتم تكيدوننى فى الدنيا بالكيد مع خلفائى و هذا على التعجيز و التّهكّم.

[وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ] جواب

سؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل: هذا حال المكذّبين فما حال المتّقين عن تكذيب الرّسل او الحشر؟

[وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ كُلُوا وَاشْرَبُوا] استينافٌ بتقدير القول [هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّا كَذَلِكِ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَيَلُومُنَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ] لما كان السورة لتهديد المكذّبين بين كرر ههنا هذه الكلمة وثنى ذكر المكذّبين و اضرب عن المتّقين مع انه كان المناسب ان يقول: طوبى يومئذٍ للمتّقين.

[كُلُوا] استيناف او حال بتقدير القول [وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا] يعنى فى الدنيا.

[انّكم مجرّمون] تعليلٌ للتهديد المستفاد من قوله تعالى: كلوا و تمتّعوا [وَيَلُومُنَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ] عطف على مجرمون، او حال و انتفات من الخطاب.

[اركعوا] اى صلّوا كما قيل: انّها نزلت فى ثقيفٍ حين امرهم رسول الله ﷺ بالصّلوة فقالوا: لاننحى فانّ ذلك سبّةٌ علينا، او تواضعوا انتقادوا [لَا يَرْكَعُونَ] او المعنى اذا قيل لهم اسجدوا فى القيامة لا يقدرّون على السجود كما قال تعالى: و يدعون الى السّجود فلا يستطيعون.

[وَيَلُومُنَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ] اى بأى حديثٍ بعد القرآن او بعد ما حدّثتك به من امر الاخرة و الحشر و الحساب و الثواب و العقاب، او بعد حديث الولاية، او بعد هذا اليوم يؤمنون؟!

سُورَةُ النَّبَاِ

و يسمّى سورة عمّ و سورة المعصرات و سو التّساؤل مكّيّة
كلّها، احدى و اربعون آيةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ] استفهام لتفخيم المسؤل عنه كانوا يتساءلون
بينهم عن المبدء و صفاته و عن القيامة و علاماته، و عن البعث و ثوابه و
عقابه، او كانوا يتساءلون عن الولاية بعد ما اشار الرّسول ﷺ اليها فانّها النّبأ
العظيم الذي يقع الاختلاف فيه، و أنّها النّبأ الذي ينبغي ان يهدّد النّاس في
تركها لانّها الفارقة بين اهل الجنّة و النّار.

فانّ القابل لها اذا وصل بها الى الاخرة يدخل الجنّة من غير ريبٍ، و
الخارج منها اذا خرج بالخروج منها الى الاخرة يدخل النّار، فانه لو عبداً
عبد سبعين خريفاً تحت الميزاب قائماً ليله صائماً نهاره و لم يكن له ولاية
على بن ابي طالب ﷺ لأكبّه الله على منخريه في النّار و انّ الله لا يستحيى ان
يعذب امّة دانّت بامامة امامٍ جائرٍ، و ان كانت الامّة في اعمالها بررة، و انّ الله
لا يستحيى ان يعذب امّة دانّت بامامة امامٍ عادلٍ و ان كانت الامّة في اعمالها
فجرة.

و سئل الباقر ﷺ عن تفسير عمّ يتساءلون فقال: هي في
امير المؤمنين ﷺ.

و بهذا المضمون اخبار كثيرة منهم ﷺ [عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ] بدل عن

عمّ بتقدير حرف الاستفهام، او متعلّق بمحذوفٍ و جواب من الله او متعلّق
بيستاء لون و عمّ متعلّق بمحذوفٍ يفسره المذكور.

[الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ كَلًّا] عن الاختلاف، فانه امر لا ينبغي ان
يختلف فيه، او عن الانكار المستفاد من الاختلاف، فان الاختلاف لا يكون
الا بالاقرار و الانكار [سَيَعْلَمُونَ] حين رفع الحجب عن الابصار عند
الموت او القيامة الكبرى [ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ] تأكيد للاول، و تخلّل ثمّ
للمبالغة في التأكيد.

[أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا] جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل: الم
يجعلى الله دليلاً لعباده على الولاية؟

او على الحشر و الحساب و الثواب و العقاب؟

- او قال: الم يجعل لهم ولياً؟

- او الم يكن لهم حشر و حساب؟

- فقال: كيف لم نجعل لهم دليلاً على ذلك، او كيف اهملناهم و لم

نجعل لهم رئيساً و اماماً بعد الرسول ﷺ؟!

او كيف نهملهم و لانبعثهم و الحال انّا ما اهملناهم حين لم تكونوا

شيئاً مذكور او جعلنا لهم جميع اسباب وجودهم و اسباب بقائهم؟

[وَالْجِبَالِ أَوْ تَادًّا وَ خَلَقْنَاكُمْ أزْوَاجًا] ذكراً و انثى حتى يستأنس

بعضكم ببعض و ليسكن و يمكن التّناسل، او جعلناكم اصنافاً لتعارفوا، و

ليرفع بعضكم حاجة بعضٍ [وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا] اى راحةً او قطعاً عن

الاعمال و المتاعب.

[وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا] اى ساتراً يستر كل عورة [وَجَعَلْنَا النَّهَارَ

مَعَاشًا] وقت تمتّعكم او سبب ابتغاء معاشكم.

[وَأَنْزَلْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدْدًا] لا يقبل الانثلام و ببنائها و جعل الكواكب فيها يكون يقاؤكم و تعيشكم [وَجَعَلْنَا] اى خلقنا [سِرَاجًا وَ هَاجًا] لا يمكن وجودكم و لا بقاؤكم بدونه.

[وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ] اى السحاب التى صارت معصورة اى متراكمة بالبرد و الرّيح او الرّيح التى تكون معصرة للسحاب، او الرّيح التى تكون ذوات الاعاصير الى الاغبرة فانّ الرّيح تكون اسباب نزول المطر.

و قد قرئ انزلنا بالمعصرات و هو يؤيية المعنى الاخير [مَاءً ثَجَّاجًا] سيالاً الى مواضع زراعاتكم و روضاتكم و به يكون حياتكم [لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا] لا رزاقكم و ارزاق دوابكم.

[وَنَبَاتًا] كذلك [وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا] الالف الاشجار الملتفة واحد هالف بالكسر و الفتح او بالضمّ و هو جمع لفاء فيكون الالف حينئذ جمع جمع.

[إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا] جواب لسؤالٍ مقدّر كأنه قيل: اذا لم تهملهم بلا حسابٍ و ثوابٍ و عقابٍ فهل لهم موعد لذلك؟

- او اذا لم تهملهم بلاولى و رئيسٍ فهل لظهور ذلك الوليّ موعد؟

- فقال: انّ يوم الفصل كان موعداً لهم، و المراد بيوم الفصل يوم خروج الرّوح

عن البدن، او يوم فصل المحقّ عن المبطل و التّاجى من الهالك.

[يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ] النّفخة الاولى او النّفخة الثانية [فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا وَ فُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا] أتى بالماضى اما لتحقق وقوعه او للاشعار بانّ السماء كانت من اوّل خلقته منفتحةً منشفةً يتراءى بحسب

الانظار الظاهرة أنها غير منفرجة فإن كل ممكن زوج تركيبى منشق الى مهية و وجود و وجوب و امكان، و معنى كونها ابواباً أنها ابواب للملكوت كما ان سماوات عالم الارواح ابواب للغيب و فعله الذى هو عالم المشية.

[و سِيرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا] يعنى ان الجبال تحسبها ثابتة و هى تمرمر السحاب باقتضاء التجدد الجوهرى، و كونها سراباً من جهة أنها تتراءى جبلاً عظيمة ثابتة جامدة و ليست كذلك، و هكذا حال جبال الانبيات للاشياء فانها ترى اشياء مستقلة فى الوجود لها نفسيات و ليست كذلك، و قد فسر الافواج عن النبى ﷺ باصناف من المعاقبين من اصناف المسيئين.

[ان جهنم كانت مرصداً] رصده رقبه و المرصاد الطريق او المكان يرصد فيه العدو كأن الخزنة يرصدون فى جهنم اعداء اولياء الله و الجملة جواب لسؤال مقدر كأنه قيل: ما يفعل بهم بعد اتيانهم افواجا؟-

[للطاغين مآباً] طغى كرضى طغياً و طغياناً بالضم و الكسر فيهما جاوز القدر و ارتفع و غلغلى الكفر و اسرف فى المعاصى و الظلم، و طغيطغو طغواً و طغواناً بضمهما.

[لا يثين فيها احقاباً] جمع الحقب بالضم و الضمتين و هى ثمانون سنة او اكثر، و الدهر و السنة او السنون.

و قيل: المراد باللبث احقاباً أنه كلما مضى حقب جاء بعده حقب آخر و قد فسر الحقب بثمانين سنة من سنى الاخرة.

و قيل: ان الاحقاب ثلاثة و اربعون حقباً كل حقب سبعون خريفاً، كل خريف سبعائة سنة، كل سنة ثلاثمائة و ستون يوماً، كل يوم الف سنة، و قيل المعنى لا يثين فيها احقاباً موصوفة بانهم لا يذوقون فيها برداً و لاشراباً،

ثمّ يلبثون فيها يذوقون غير الحميم و الغساق من انواع العذاب فهذا توقيت لانواع العذاب لالمكثهم فى النار.

[لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا] يعنى برداً ينفعهم من حرّ النار و لاشراباً ينفعهم من عطشهم، او المراد بالبرد النوم كما قيل [إِلَّا حَمِيمًا] اى الماء الحارّ الشّديد الحرارة [وَوَسَّاقًا] الغساق صديد اهل النار، او ماء يخرج من صديد اهل النار.

[جَزَاءً وَفُاقًا] مفعول له او وصف لحميماً و غساقاً، او مفعول مطلق لمحذوف اى يجازون جزاءً، او يجزيهم الله جزاءً موافقاً لاعمالهم.

[إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا] اى لا يعتقدون حشراً و حساباً، او لا يخافون حساباً كما قيل [وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا] من حيث انها آيات و اعظمها على ﷺ.

[كِذَابًا وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ] و من الاشياء التى احصيناه اعمالهم التى عملوها [كِتَابًا] اى فى كتاب او حالكونه مكتوباً عندنا [فَذُوقُوا] بتقدير القول.

[فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا] جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: هذا حال المكذّبين بالنّبأ العظيم فما حال المصدّقين بالولاية؟- و المفاز الفوز و النّجاة، او محلّ الفوز، و يستعمل فى الهلاك و المهلك.

[حَدَائِقَ وَاعْنَابًا] بساتين و اثمارها لكن خصّص الاعناب بالذّكر لامتيازها من بين الاثمار [وَكَوَاعِبَ] اى جوارى ثديهنّ كاعبات [أَتْرَابًا] مستوياتٍ فى السنّ يعنى كلهنّ فى اوّل البلوغ.

[وَكَأْسًا دِهَانًا] ممتلئة او متتابعة [لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعْوًا وَ

لَا كِذَابًا] قرئ بتشديد الذال بمعنى التكذيب و بتخفيف الدال بمعنى المكاذبة [جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ] لتشريفهم اصناف الجزاء ههنا الى الربّ [عَطَاءً حِسَابًا] كافيًا او على قدر اعمالهم.

[رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ] قرئ ربّ السماوات والرحمن بالجرّ والرفع.

[لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا] منه حال من خطاباً او ظرف لغو متعلق بلا يملكون اي لا يملكون مخاطبته او لا يملكون من اذنه مخاطبةً و لا يقدرّون و لا يؤذنون فيها [يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ] ظرف لواحد من الافعال السابقة او لقوله: لا يتكلمون، و الروح ههنا عبارة عن ربّ النوع الانسانيّ الذي هو اعظم من جميع الملائكة و مقامه فوق مقام جميع الملائكة بل فوق عالم الامكان لم يكن مع احدٍ من الانبياء عليه السلام، و كان مع محمّد صلى الله عليه وآله و بعده مع اوصيائه عليه السلام و يعبر عنه بروح القدس.

[وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا] في صفّ او حالكونهم مصطفين [لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ] في الدنيا [صَوَابًا] او قال عند الله صواباً. [ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا يَبْغَىٰ] اي من شاء اتّخذ الى ربّه المضاف الى عليّ عليه السلام ماباً، او من شاء اتّخذ الى ربّه المطلق ماباً، و الماب حينئذٍ هو الولاية و اتّباع عليّ عليه السلام [إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ] جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ كأنّه قيل: ان كان ذلك اليوم الحقّ فما فعلت بهم لاجل ذلك اليوم؟- فقال: انا انذرناكم.

[عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ] بدل من عذاباً نحو بدل الاشتمال او حال من عذاباً [مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ] من خيرٍ او شرٍّ و هو يوم الموت او يوم

القيامة الكبرى.

[وَ يَقُولُ الْكَافِرُ] بالولاية [يَا لَيْتَنِي] اى يا قوم ليتنى [كُنْتُ تُرَابًا] فى الدنيا فلم يكن لى حشر و نشر و حساب و عقاب، او ليتنى كنت تراباً فى هذا اليوم فلم يكن لى حساب.

او ليتنى كنت تراباً قابلاً لخلق الاشياء الأخر منى فان الكافر بسبب الفعليات السيئة الحاصلة فيه لا يكون قابلاً لفعليات أخر منه فيتمنى ان يكون تراباً مستعداً لان يخلق فيه صور اخرى، و قيل بعد ما يحشر الخلائق فى صعيد واحد و يقتص من الظالم للمظلوم حتى للجّماء من القرناء يقول الربّ لغير الثقلين: انا خلقناكم و سخرناكم لبنى آدم و كنتم مطيعين لهم ايام حياتكم فارجعوا الى الذى كنتم كونوا تراباً.

فاذا التفت الكافر الى ما صار تراباً يقول: يا ليتنى كنت على صورة شىء منها و كنت اليوم تراباً.

و قيل: المراد بالكافر ابليس اذا رأى كرامة آدم و ولده و قد عابه على كونه من طين يتمنى ان يكون اصله تراباً، او المراد بالكافر الكافر بالولاية فانه يتمنى ان يكون من شيعة على عليه السلام .

فانه روى عن ابن عباس انه سئل: لم كنتى رسول الله صلى الله عليه وسلم علياً عليه السلام ابا تراب؟ قال: لانه صاحب الارض و حجة الله على اهلها بعده و له بقاؤها و اليه سكونها قال: و لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: انه اذا كان يوم القيامة و رأى الكافر ما اعد الله تبارك و تعالى لشيعة على عليه السلام من الثواب و الزلفى و الكرامة قال: ياليتنى كنت تراباً اى من شيعة على عليه السلام و ذلك قول الله عز و جل: و يقول الكافر ياليتنى كنت تراباً.

سُورَةُ النَّازِعَاتِ

سِتّ و اربعون آيةً، مكّيّ كلّها.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[و النَّازِعَاتِ غَرْقًا] اقسام تعالی شأنه بالنفوس المشتاقة الى اوطانها الحقيقيّة من نزع نزوعاً اشتاق، او بالنفوس المرتدعة عن النفس و علائقها من قولهم: نزع من الامر انتهى، الّتی تغرق في الاهتمام بالسير الى الله، او في بحار حبّه، او في بحار صفاته، او في بحر الاحديّة.

[و النَّاشِطَاتِ نَشْطًا] اي النفوس النّاشطات الطّيّبات في السّير الى الله، او النّاشطات في الخروج من دار النّفس، او الخارجات من دار النّفس الى دار القلب.

او المراد بالنّازعات ملائكة العذاب تنزع ارواح الكفّار، و بالنّاشطات ملائكة الرّحمة تخرج ارواح المؤمنین برفقٍ، او المراد بالنّازعات النّجوم تنزع من مطالعها و تغرق في مغاربها، و بالنّاشطات النّجوم الّتی تخرج من برجٍ الى برجٍ.

او المراد بالنّازعات القسیّ تنزع بالسّهم، والمراد بالنّاشطات الخيل السمينّة في الجهاد، او المراد بالنّازعات النفوس المشتاقة الى الله، و بالنّاشطات النفوس المسرعة في الخروج عند الموت.

[و السّابِغَاتِ سَبِغًا] النفوس السّابحة في بحار او صافه تعالی، او الجارية المسرعة الى الله، او الملائكة الّذين يسرعون في امر الله من غير تأمّلٍ و توانٍ كالسّابح في الماء.

او الملائكة الذين يسبجون ارواح المؤمنين يسألونها سلاً رقيقاً ثم يدعونها حتى تستريح كالسابع بالشىء فى الماء، او الملائكة الذين ينزلون من السماء الى الارض باسراع كما يقال للفرس الجواد سابع، او النجوم التى تسبح فى فلكها، او خيل الغزاة تسبح فى عدوها.

[فَالسَّابِقَاتِ سَبِقًا] الملائكة الذين سبقوا ابن آدم بالخير، او سبقوا الشيطان فى حفظ ابن آدم منه، او سبقوا الشيطان بالوحى الى الانبياء عليهم السلام، او الذين سبقوا بأرواح المؤمنين الى الجنة، او النفوس البشرية التى تسبق سائر النفوس فى الذهاب الى الله او القرب منه، او التى تسبق الملائكة فى المرتبة، او التى تسبق ملك الموت فى الخروج الى الله شوقاً اليه، او النجوم التى يسبق بعضها بعضاً فى السير، او خيل الغزاة يسبق بعضها بعضاً.

[فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا] اى الملائكة المدبيرة امر اهل الارض، او الرؤساء من الغزاة يدبرون امر الجنود و الجهاد، او النفوس الكاملة الرجعة من السير الى الله فى السير الى العباد لتكميلهم، او النفوس السالكة المدبيرة امر السير الى الله دون المجذوبة اليه من غير سلوك، او النجوم المدبيرة امر العالم، و عطف الاخيرين بالفاء للاشعار بشرافة الصفتين او الصنفين، و جواب القسم محذوف بقرينة الاتى كأنه قال: لتبعثن.

[يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ] ظرف للمدبرات امراً، او لمحذوف هو جواب القسم اى لتبعثن يوم ترجف الراجفة، او لقوله تعالى: تتبعها لرادفة، او لقوله تعالى: واجفة، و يكون يومئذ تأكيداً له او لاذكر او ذكر مقدرأ و رجب بمعنى حرّك و تحرّك و اضطراب شديداً، و رجفت الارض زلزلت، و المراد بالراجفة النفخة الاولى.

[تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ] الى النِّفْحَةِ الثَّانِيَةِ و الجملة استئناف جواب لسؤالٍ

مقدّرٍ سواء جعل يوم ترجف الرّاجفة متعلّقًا به، او لم يجعل او حال.

[قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ] مضطربة [أَبْصَارُهَا] اي ابصار القلوب
[خَاشِعَةٌ] و فى اضافة الابصار الى القلوب اشعار بان ابصار الابدان تصير
فى ذلك اليوم متعطّلة.

[يَقُولُونَ] جواب لسؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل: ما يقولون فى حقّ هذا
اليوم؟- فقال: ينكرونها و يقولون.

[أَتِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ] اي فى أوّل حالنا يعنى فى الحياة
الثّانية المشابهة للحياة الاولى، و الحافرة الخلقه الاولى، و العود فى الشىء
حتى يردّ آخره على أوّله.

[إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً] بالية متفتّنة [قَالُوا تَلْكَ] الكرة [إِذَا كَرَّةٌ
خَاسِرَةٌ] يعنى خاسر اهلها يعنى قالوا ذلك على سبيل الاستهزاء، او على
سبيل الفرض و الشكّ.

[فَأَتَمَّاهِي] اي الكرة او الرّجعة [زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ] اي صيحة واحدة
لانّ الزّاجر للشىء فى الاغلب يكون زجرة بصياحة و للاشارة الى سهولتنا
عليه تعالى و سرعة خروجهم من القبور بالصيحة اطلق الصّيحة الى الرّجعة
و وصفها.

[فَإِذَا هُمْ] من القبور [بِالسَّاهِرَةِ] اي على وجه الارض، و قيل:
السّاهرة موضع بالشّام [هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى] جواب لسؤالٍ مقدّرٍ
كأنه قال: ما افعل بهؤلاء المنكرين المكذّبين؟- و ما تفعل انت بهم؟-

فقال: افعل بهم ما موسى عليه السلام بفوعون و قومه، و نفعل بهم ما فعلنا

بفرعون وقومه، فلاتكن في ضيقٍ ممّا يمكرون فإنّ لك عليهم سلطاناً كما لموسى عليه السلام على قوم فرعون.

[إِذْ نَادَيْهِ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى إِذْ هَبْ] حال بتقدير القول او مستأنف جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ بتقدير القول [إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فَقُلْ هَلْ لَكَ] ميل [إِلَى أَنْ تَزَكَّى] اى تتطهر ممّا انت فيه من الشّرك و الذّنوب او تننعم، او تنمو فيما انت فيه من العزّ و السّلطنة، و هذا تعليم لموسى عليه السلام كيف يتكلّم له بالقول اللّين.

[وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى] فحصل لك مقام الخشية الّتى هى للعالم بالله [فَأَرِيهِ] اى فأتاه و دعاه بالملاينة معه فأريه.

[الْآيَةَ الْكُبْرَى] الّتى هى الثّعبان او اليد البيضاء [فَكَذَّبَ وَ عَصَى] فى حضوره [ثُمَّ أَدْبَرَ] عنه طلباً لما يكسر به آيته ظناً منه ان آيته سحر [يَسْعَى] يجهد فى طلب ما يكسر به حجّته، او يسعى فى الافساد فى الارض.

[فَحَشَرَ] قومه و جنوده و اهل مملكته [فَنَادَى فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى] عطف على نادى عطف التّفصيل على الاجمال و كان مقصوده من هذا التّمويه على العوامّ و انكان ان يكون فوقه ربّ سواه، و قيل: كان مقصوده انّ الاصنام اربابٌ لكم و انا ربّكم و ربّ الاصنام.

[فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى] نكال مفعول مطلق من غير لفظ الفعل، او منصوب بنزع الخافض اى اخذه الله بنقمةٍ لائقةٍ لكلمته الاخرة الّتى هى قوله: انا ربّكم الاعلى، و الاولى الّتى هى قوله: ما علمت لكم من آلهٍ غيرى فانّ الكبرياء و الانانيّة كانت رداءه تعالى فمن نازعه فى رداءه

اخذه اخذاً شديداً.

و كان بين الكلمتين كما عن ابى جعفر عليه السلام اربعون سنةً.

[انّ في ذلك لَعِبْرَةٌ] و اتّعاظاً [لِمَنْ يَخْشَى] الله تعالى بالغيب و كان في مقام العلم و قد خرج من مقام الظنّ الذي كان لاصحاب النفوس و لم يصل الى مقام الشهود.

[ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا] عظماً و اتقاناً و ادامةً [أَمْ السَّمَاءُ] يعنى انّ خلقكم ابتداءً اضعف من خلق السماء و قد خلقكم و خلق السماء فكيف يكون عاجزاً عن خلقكم ثانياً.

[بَنَاهَا] جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ او حال [رَفَعَ سَمَكَهَا] اى جهتها المرتفعة [فَسَوَّيْهَا] اى اتمها بجميع ما فيها و جميع ما فيه مصالح العباد [وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا] اى جعل ليلها مظلماً.

[وَ أَخْرَجَ] من الليل او اظهر [ضُحِيَّهَا] و نسبة الليل و الضحى الى السماء لكونها مبدأهما و هذه الجمل تفصيل لسوئها فانّ تتميها يكون بما ذكر بعدها.

[وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيَّهَا] اى بعد بناء السماء و رفع سمكها و اظلام ليلها و اخراج ضحيتها، ودحو الارض عبارة عن بسطها.

اعلم، انه لا تقدّم لسماء العالم الكبير على ارضها، و ما ورد في الايات و الاخبار مشعراً بتقدّم خلق الارض على السماء او تقدّم السماء على الارض فمؤل لانه ليس بين الارض و السماء علّية لعدم جواز العلّية بين الاجسام كما قرّر في محلّه.

و لذلك قيل: المراد بقوله تعالى بعد ذلك مع ذلك اى الارض مع بناء

السّماء دحاها فليكن المراد بدحو الارض بسطها بتوليد مواليدها، فانّ مرتبة المواليد في الخلقة بعد مرتبة العناصر و السّماوات، او ليكن بعد بمعنى مع كما قيل، او ليكن المقصود من الارض و السّماء ما في العالم الصّغير فانّ سماءه بوجهٍ مقدّمة على ارضه و بوجهٍ مؤخّرة.

[أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرَّعِيهَا وَ الْجِبَالَ أَرْسِيهَا] اي اثبتها في اوساط الارض لتوليد المعادن فيها و انبات الثّبات و الاشجار الّتي لا تنبت الاّ فيها و سهولة اجراء المياه من تحتها و العيون على سفحها [مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ] اي حالكونها اشياء تتمتّعون بها في معاشكم او لتمتّعكم و تمتّع انعامكم فقلوه متاعاً حال او منصوب بنزع الخافض و ليس مفعولاً له لعدم اتّحاد مرفوعه مع مرفوع عامله، او هو مفعول مطلق لفعلٍ محذوفٍ.

[فَإِذَا جَاءَتِ الطُّمَامَةُ الْكُبْرَى] يعنى اذا كان خلق السّماء اشدّ من خلقكم ابتداء، و خلقكم ثانياً اسهل من خلقكم ابتداءً فلا مانع من خلقكم ثانياً و قد اخبركم به فهو محقق لا محاله فاذا جاءت القيامة، سميت بالطّامة لانّ الطّامة الدّاهية الّتي تغلب ماسواها و القيامة داهية تغلب جميع الدّواهي.

[يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى] اي ما عمله فانّ يوم القيامة يوم الذّكر و دار الاخرة دار الذّكر فيتذكّر الانسان فيها جميع ما عمله بمعنى انه يرى آثاره على نفسه و يشاهدها و يشاهد جزاءها.

[وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى] اي لمن يراها اي لمن كان من شأنه رؤيتها فانّ منهم من لا يراها اصلاً و ليس من شأنه رؤيتها.

[فَأَمَّا مَنْ طَغَى] طغى يطغو من باب نصر و طغى يطغى من باب

منع خرج من الطاعة [وَأَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] على الحياة الآخرة [فَإِنَّ
الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى] أي مأواه.

[وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ] عن مقامه عند ربه أو قيام ربه
للحساب، أو محلّ قيام ربه للحساب، أو تمكّن ربه و قدرته عند الحساب
[وَنَهَى النَّفْسَ] أي نفسه.

[عَنِ الْهَوَى] أي هواها [فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى يَسْأَلُونَكَ عَنِ
السَّاعَةِ] جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل بعد ما سجّل عليهم قيام الساعة: ما
يقولون فيها؟

- فقال: يسألونك عن وقتها، أو استفهام بتقدير حرف الاستفهام
[أَيَّانَ مُرْسِيهَا] أي متى يكون ثباتها [فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِيهَا] تفخيم
لامرها و نفى لعلمه ﷺ بها تأكيداً في اخفائها.

[إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهِيهَا] يعني أنّ الساعة منتهاها الرّبّ فان كنت تقدر
على معرفة الرّبّ تقدر على معرفتها.

أو المعنى إلى ربك المضاف و ظهوره منتهى وقت الساعة يعني أنّ
الساعة أي وقت القيام عند الله من أوّل الموت إلى ظهور ربك عليك، و حين
ظهور الرّبّ يكون تمام القيام عند الله سواء كان الموت اختيارياً أو
اضطرابياً و لذلك فسّرت الساعة تارةً بظهور القائم ﷺ و تارةً بالقيامة و
تارةً بالرجعة و تارةً بالموت.

فإنّ الكلّ بعد طيّ البرازخ اختياراً أو اضطراباً ينتهي إلى عليّ ﷺ
فإنّ آيات الخلق إليه و حسابهم على و رجوعهم إليه ﷺ و هو قيامتهم و هو
رجعتهم سواء جعل المراد بالرجعة الرجعة إلى الصّحو بعد المحو، أو إلى

القوى و الجنود بعد الفناء عنها، او الرّجعة الى الاخرة و هو ظاهر، او الرّجعة الى الدّنيا.

فأنّه بعد رجوعهم الى امامهم كان أوّل رجعتهم الى الدّنيا و الى المراتب الدّانية الّتى كانوا مدبرين معرضين عنها، و بعد ما نفى علمه بالسّاعة حصر شأنه فى الانذار تأكيداً لنفى علمه بالسّاعة فقال [إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَّنْ يَخْشِيهَا] يعنى محصور شأنك فى انذار من كان عالماً بها و باهوالها لا ينفع انذارك لغيرهم و لاشأن لك سوى ذلك الانذار.

[كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحِيهَا] و هذا جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ كأنّه قيل: فما كان حالهم فى السّاعة؟- فقال: كانوا حين يرونها كأنّهم لم يلبثوا فى السّاعة إلاّ آخر النّهار او أوّله حتّى اخرجوا الى النّار، او كأنّهم لم يلبثوا فى الدّنيا لصغر الدّنيا فى اعينهم او لشدّة اهوالم إلاّ ساعة من النّهار.

سُورَةُ عَبَسَ

مَكِّيَّةٌ كُلُّهَا، ثِنْتَانِ وَارْبَعُونَ أَوْ وَاحِدَى وَارْبَعُونَ آيَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[عَبَسَ وَ تَوَلَّى] قيل: نزلت الآية في عبدالله أمّ مكتوم كان اعمى و ذلك أنّه جاء الى رسول الله ﷺ و عنده جمع من صناديد قريش يدعوهم الى الاسلام.

و في روايةٍ كان عنده عتبة بن ربيعة و ابوجهل و العباس و أبيّ و امّية ابنا خلف يدعوهم الى الله و يرجوا سلامهم فقال: يا رسول الله ﷺ اقرأني و علّمني ممّا علّمك الله فجعل يناديه و يكرّر النداء و لا يدرى أنّه مشغول بغيره، فظهرت الكراهة في وجه رسول الله ﷺ و يقول في نفسه: يقول هؤلاء الصناديد أنّما اتباعه العميان و العبيد فأعرض عنه و أقبل على القوم و كان رسول الله ﷺ بعد ذلك يكرمه و يقول: مرحباً بمن عاتبني فيه ربّي.

و روى عن الصادق عليه السلام: انّ المراد كان رجلاً من بنى امّية كان عند النبيّ ﷺ فجاء ابن امّ مكتوم فلما رآه تقدّر منه و جمع نفسه و اعرض منه فحكى الله سبحانه ذلك و أنكره عليه.

و عن القمّي أنّها في عثمان و ابن امّ مكتوم و كان مؤذناً لرسول الله ﷺ و جاء الى رسول الله ﷺ فقدمه رسول الله ﷺ على عثمان فعبس عثمان وجهه و تولى عنه.

[أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى] يتطهر او يصلح فى اعماله كمال الصّلاح او ينمو فى دينه و ايمانه [أَوْ يَذَّكَّرُ] اى يتذكّر ان لم يكن يزكّى.

[فَتَنْفَعُهُ الذُّكْرَى] حتّى يسلم بعد او ينتفع بها حين موته [أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى] فى ماله او استغنى عن الاسلام.

[فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى] تتعرض [وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَّكَّى] و لا بأس عليك فى ان لا يتطهر ذلك الغنى او اى شىء يرد عليك فى ان لا يزكّى، او ليس عدم تركيته و بالاً عليك، و قال القمى، المعنى لا تبالى ازكياً كان او غير زكّى اذا كان غنياً.

[وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى] فى طلب الدّين و ازدياد ايمانه [وَهُوَ يَخْشَى] ربّه بالغيب.

[فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَى] و قد استبعد بعض العلماء كون الايات فى رسول الله ﷺ لبعده مقامه عن العبوس و التّولى عن الاعمى، و علوّ رتبته عن ان يصير معاتباً بمثل هذا العتاب، اقول: لو كانت الايات فيه ﷺ و العتاب له لم يكن فيه نقص لشأنه و لم يكن منافياً لما قاله تعالى فى حقّه من قوله: انك لعلى خلقٍ عظيمٍ.

فانّ اقباله ﷺ و ادباره و عبوسه و استبشاره كان لله فانّ عبوسه ان كان لمنع الاعمى عن نشر دين الله و استماع كلماته لاعداء الله و اعداء دينه و تقريبهم الى دينه لم يكن فيه نقص فيه و فى خلقه، و امّا امثال العتاب له فانّها تدلّ على تفخيمه و الاعتداد به فانّ كلّها كانت بايّاك اعنى و

اسمعى يا جارة فالخطاب و العتاب يكون لغيره لاله، و كذا ز ربه ١ تعالى له بالعبوس و التولى يكون متوجّهاً الى غيره فى الحقيقة.

[كَلَّا] ردع له عن مثله [إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ] اى القرآن، و تأنيث الضمير لمطابقة المسند او الرسالة تذكرة فليس لك ان تكون حريصاً على قبولهم او ولاية على ﷺ تذكرة.

[فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ] اى القرآن او شأن الرسالة او الولاية.

[فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ] حال او خبر بعد خبره، و يجوز ان يكون ظرفاً لغواً متعلقاً بقوله تعالى ذكره، والمراد بالصحف المكرمة الالواح العالية، او الاقلام العالية، التى هى العقول الطويلة او العرضية او صحف قلوب الانبياء ﷺ و نفوسهم.

[مَرْفُوعَةٍ] عن نيل الايدى الناقصة [مَطَهَّرَةٍ] عن نقائص المادة و سؤاتها [بِأَيْدِي سَفَرَةٍ] جمع السافر بمعنى الكاتب، او المراد الملائكة الذين كانوا سفراء بينه و بين انبيائه ﷺ.

[كِرَامٍ بَرَرَةٍ] بارين الى الانبياء ﷺ، او الى الخلائق، او محسنين فى انفسهم مطيعين لامر ربهم.

[قُتِلَ الْإِنْسَانُ] دعاء على الانسان المطلق بسبب شأنه الذى اودعه الله فيه من كفران النعمة، او الكفر بالله، او الرسول ﷺ او الولاية، و جواب لسؤال مقدر كانه قيل: ما حال الانسان مع ما جعلته تذكرة من القرآن او شأن الرسالة او الولاية؟- فقال: قتل الانسان.

[مَا أَكْفَرَهُ] يعنى حاله شدة الكفران او الكفر، و الصيغة للتعجب او

(١) نسبة الله تعالى عيب العبوس و التولى اليه ﷺ.

مركبة من لفظة ما الاستفهامية و الفعل الماضى من باب الافعال، ويجوز ان يكون المقصود من قوله ما اكفره ما اكفره بعلى عليه السلام.

[من أى شىء خلقه] جواب لسؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: هل له ما يدهه على الالهة او الرسالة او الولاية او البعث؟

- فقال: من أى شىء خلقه حتى يعلم ان ذلك حقّ فالاستفهام للتقرير [من نطفة خلقه] يعنى خلقه من نطفةٍ ضعيفة الوجود لا تحفظ صورته بنفسه آنين قدرة منتنة ادلّ دليل على المبدء و الرسالة و الولاية و البعث. [فقدّره] بحسب اعضائه و اجزائه و مقدار طوله و عرضه قدرًا يليق بشأنه و يتمشى منه الافعال المترقبة منه بسهولة.

[ثم السبيل] اى سبيل الخروج من بطن امه، او سبيل السلوك لطلب معيشة، او سبيل السلوك الى الله و طلب معاده، او سبيل السلوك من الدنيا الى الآخرة بالموت الاضطرارى.

[يسره ثم اماته] عن صورةٍ و فعليةٍ ينبغى ان تطرح [فأقبره] فى صورةٍ اخرى الى ان اماته عن جميع الصور بالموت الاختيارى او الاضطرارى فأقبره فى القبر الترابى و فى الصور البرزخية و المثالية.

[ثم اذا شاء أنشره] من قبره [كلًا] ردع للانسان عن ترقب رؤية ما ذكره من النشر [لما يقض ما أمره] اى لما يقض ذلك الانسان ما امره الله من اخلاص العباداة و اتمام العبودية حتى يشاهد ما يتمنى شهوده من النشر و الحساب و العقاب، او لما يقض الانسان ما امره الله تعالى به من الاوامر الشرعية القالبية حتى يشاهد آثار الالهة او الرسالة او الولاية، او يشاهد نشر العباد و حسابهم من طريق باطنه، او لما يقض الله ما امره و قدره من

حشر الخلائق ونشرهم و حسابهم و ثوابهم و عقابهم حتى يشاهدوا ما نقول من نشر الخلائق.

[فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ] الى الاسباب و المسببات و يشاهد كيفية ترقّيها و ترتبها و وصولها الى غاياتها و مسبباتها حتى يعلم بعلم اليقين ان لها الها و ان له رسولا و اماما، و ان الانسان ينتهي في تقلباته الى ان خرج من قشره و قلبه، و وصل الى لبه و قلبه، و الى حسابه و ربه فلينظر من جملة الاسباب و المسببات.

[إِلَى طَعَامِهِ] الصوري و المعنوي.

[أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ] من السحب [صَبًّا] عجباً يكون بقدر الحاجة و ليس كثيراً بحيث يستضرون به ولا في غير وقت الحاجة [ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا] بانبات النبات و الاشجار.

[فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا] نباتاً ذاحباً [وَ عِنَبًا] خصه من بين الفواكه لكثرة منافعه [وَ قَضُبًا] القضب جمع القضبة و هي ما اكل من النبات المقتضب غصاً [وَ زَيْتُونًا] شجر الزيتون [وَ نَخْلًا] تخصيصهما من بين الاشجار بالذكر لكثرة منافعهما كالعنب.

[وَ حَدَائِقَ غُلْبًا] جمع الغلباء الحديقة المتكاثفة [وَ فَاكِهَةً] و سائر انواع الفواكه [وَ أَبًّا] الكلاء و المرعى و ما انبتت الارض.

[مَتَاعًا] هو بمعنى التمتع او بمعنى التمتع مفعول له او منصوب بنزع الخافض او مفعول مطلق لمحذوف هو حال، او بمعنى ما يتمتع به فيكون حينئذ حالاً.

[لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ] فكيف نهملكم بعد ما بلغناكم من ادنى مراتب وجودكم و هو مقام كونكم نطفةً قدرةً الى اعلى مقاماتكم و هو مقام

روحانيّتكم و مشاركتكم للملائكة بل نبعثكم الى عالم اعلى من عالمكم.
 [فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ] الصَّحَّ الضَّرْبُ بِشَيْءٍ صَلَبَ عَلَى مَصَمْتٍ، وَ
 الصَّاحَّةُ صِيحَةٌ تَصْمُ الْأَسْمَاعَ لِشِدَّتِهَا وَ الْقِيَامَةُ وَ الدَّاهِيَةُ، وَ الْكُلُّ مَنَاسِبٌ هَهُنَا.

[يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ] يوم الموت او يوم القيامة الكبرى [وَ
 أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ ضَاحِحَتِهِ وَ بَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ تَأْكِيدٌ لِيَوْمٍ يَفِرُّ
 الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِيَغْنِيهِ أَوْ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ظَرْفٌ لِحُجُوعَاتٍ أَوْ
 لِمَحْذُوفٍ أَيْ إِذْ كَرَّ وَ يَوْمَئِذٍ مُتَعَلِّقٌ بِيَغْنِيهِ.

[شَأْنٌ يُغْنِيهِ وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ مَسْفُورَةٌ] مشرقة [ضاحكة
 مُسْتَبْشِرَةٌ] لما رآته مما أعدّ الله لها [وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ] الغبرة
 محرّكة الغبار.

[تَرَاهُهَا قَتْرَةٌ] تغشيها كدرة و سواد من هول القيامة و القتر و
 القطرة محرّكتين و القطرة بالفتح و السكون الغبار او التلّطخ بالغبار، و قيل:
 الغبرة ما انحطّ من السماء الى الارض، و القتره ما ارتفعت من الارض الى
 السماء، و هذا مناسب لتأدية اللفظين بقوله: عليها غبرة ترهقها قتره.

[أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ] فى علومهم [الْفَجْرَةُ] فى اعمالهم فهم
 الناقصون فى قوتهم العلامة و العمالة.

سُورَةُ التَّكْوِيرِ

مَكِّيَّةٌ كُلُّهَا، تِسْعٌ وَعَشْرُونَ آيَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ] التَّكْوِيرُ التَّلْفِيفُ عَلَى التَّدْوِيرِ وَالصَّرْعُ، كَوَّرَهُ صَرَعَهُ، وَكَوَّرَ الْمَتَاعَ جَمَعَهُ وَشَدَّهُ، وَالتَّكْوَرُ التَّقَطَّرُ وَالتَّشَمَّرُ وَالسَّقُوطُ، وَالْكَلُّ مَنَاسِبٌ هَهُنَا، وَالْمَرَادُ بِوَقْتِ تَكْوِيرِ الْمَسِّ وَقْتُ الْمَوْتِ وَظُهُورِهِ آثَارُ الْآخِرَةِ، أَوْ وَقْتُ الْقِيَامَةِ الْكَبْرَى.

[وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ] بَذَاهِبٌ ضَوْئُهَا [وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ] بَانْدُكَاكُهَا وَانْتِثَارُهَا أَوْ بَسِيرُهَا فِي الْإِصْقَاعِ فَانْكَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمْرَمُّ السَّحَابَ بِتَجَدُّدِهَا فِي جَوْهَرِهَا، وَهَكَذَا حَالُ جِبَالِ الْإِنِّيَّاتِ.

[وَإِذَا الْعِشَارُ] جَمْعُ الْعِشَاءِ وَهِيَ النَّاقَةُ الَّتِي آتَتْ عَلَيْهَا مِنْ حَمَلِهَا عَشْرَةَ أَشْهُرٍ، وَتَسْمَى بِهَذَا الْاسْمِ بَعْدَ وَضْعِهَا وَهِيَ أَنْفَسُ مَالٍ عِنْدَ الْعَرَبِ [عُطِّلَتْ] وَاهْمَلَتْ بِلَا رَاعٍ.

[وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ] أَيْ وَحُوشُ الْعَالَمِ الصَّغِيرِ عِنْدَ الْمَوْتِ وَوَحُوشُ الْعَالَمِ الْكَبِيرِ فِي الْقِيَامَةِ.

[وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ] سَجَّرَ التَّنَوَّرَ أَحْمَاهُ، وَالنَّهْرُ مَلَأَهُ وَالْمَاءُ فِي حَلْقِهِ صَبَّهَ، وَالْمَسْجُورُ الْبَحْرُ، وَتَسْجِيرُ الْمَاءِ تَفْجِيرُهُ، فَقِيلَ: الْمَعْنَى إِذَا الْبِحَارُ أَرْسَلَتْ مَالِحَهَا عَلَى عَذْبِهَا، وَعَذْبُهَا عَلَى مَالِحِهَا حَتَّى امْتَلَأَتْ.

وَ قِيلَ: فَجَّرَ بَعْضٌ فِي بَعْضٍ فَصَارَتْ الْبِحُورُ بَحْرًا وَاحِدًا، وَ قِيلَ: أَوْ قَدَّتْ فَصَارَتْ الْمِيَاهُ نِيرَانًا.

و قيل: يبست و ذهب ماؤها فلم يبق فيها قطرة، و قيل: ملأت من القبيح و الصديد الذي يسيل من ابدان اهل النار فى النار.

[وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ] كل مع سنخه من الاناسى و الشياطين، او مع الملك و الحور العين و الجنة و الشياطين، او كل مع بدنه المناسب له، او كل مع جزاء عمله فى الاخرة.

[وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ] الموءودة الجارية المدفونة حياً، كانوا يدفنون البنات حياً خوفاً من لحوق العار، كانوا يقولون: أنها يسبين فيتزو جن فى غير اهلهن، او خوفاً من العيلة، و قيل: كانت المرأة اذا حان وقت ولادتها حفرت حفرة وقعدت على رأسها، فان ولدت بنتاً رمت بها فى الحفرة.

[بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ] و المقصود انه يسئل عن الموءودة نفسها او يسئل القاتلون عن حالها.

[وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ] اى صحف الاعمال نشرت للحساب و الجزاء [وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ] ازيلت عن موضعها [وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ] او قدت حتى ازدادت شدة على شدة [وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ] قربت من اهلها للدخول فيها او قربت ليشاهدها المؤمنون فيزداد سرورهم.

[عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْضِرَتْ] النفس فى معنى الجنس الحاصل فى عموم الافراد مثل قولهم تمرةٌ خير من جرادةٍ، و ما اسستفهامية معلق عنها الفعل او موصولة، او المراد بنفس فرد عظيم فى النكارة لا يمكن ان يعرف و هو نفس الثانى.

[فَلَا أُقْسِمُ] لازائدة او جوابية او نافية، و المعنى لااقسم لعدم

الحاجة الى القسم لوضوح المقسم عليه.

[بِالْخُنُسِ] الخنس الكواكب كلها او السيارة، او النجوم الخمسة
السيارة غير الثيرين، وخنوسها عبارة ن غيبوبتها تحت الافق او تحت ضوء
الشمس [الْجَوَارِي] السيارت كجريان السفن في البحار.

[الْكُنُسِ] اي المتواريات في البروج، و قيل: خنوسها اختفاءها
بالنهار تحت ضوء الشمس، و كنوسها انها تغيب في الافق وقت غروبها.

[وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ] اي اذا ادبر او اقبل، فان العسعة من
الاضداد تستعمل في الادبار و الاقبال [وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ] شبه امتداد
الشفق بتنفس الانسان.

[إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ] اي القران ليس من عند نفس محمد ﷺ
بل هو قول جبرئيل او قرآن ولاية علي عليه السلام، او نصبه بالخلافة و الولاية قول
جبرئيل الذي هو رسول من الله الى الانبياء عليهم السلام و له الكرامة عند الله.

[ذِي قُوَّةٍ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ] في الملائكة او في جملة
المخلوقات لانه في العالم الكبير بمنزلة النفس الانسانية في العالم الصغير
[ثُمَّ آمِينَ] على وحي الله و مدائن علمه.

و روى عن الصادق عليه السلام في قوله ذي قوّة عند العرش مكين انه قال
يعنى جبرئيل.

قيل: قوله مطاع ثم امين قال يعنى رسول الله ﷺ هو المطاع عند
ربه الامين يوم القيامة.

[وَمَا ضَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ] عن الصادق عليه السلام يعنى النسي ﷺ في
نصبه امير المؤمنين عليه السلام علماً للناس.

[وَلَقَدْ رَءَاهُ] اى رأى القران او قرآن ولاية علىؑ او جبرئيل او علىؑ [بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ] و هو افق عالم الغيب.
 [وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ] اى بخيل حتى يكتمه و لا يظهره عليكم، و قرئ بالظاء المؤلف بمعنى المتهم من الظنة بالكسر بمعنى التهمة.

و روى عن الصادقؑ انه قال: و ما هو تبارك و تعالى على نبيهؑ بغيبه بضنين عليه [وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ] عن علىؑ [إِنْ هُوَ] اى القران او علىؑ [إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ] و عن الصادقؑ انه قال: أين تذهبون فى على ان هو الا ذكر للعالمين لمن اخذ الله ميثاقه على ولايته.

[لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ] بدل من قوله للعالمين بدل البعض من الكل [أَنْ يَسْتَقِيمَ] فى طاعة علىؑ و الائمة من بعده.

كما عن الصادقؑ، او يستقيم فى افعاله و اقواله و احواله و اخلاقه اى يتمكن على الصدق فيها.

[وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ] روى عن الكاظمؑ ان الله جعل قلوب الائمة مورداً لارادته فاذا اراد الله شيئاً شاءه و هو قوله تعالى: و ما تشاؤون الا ان يشاء الله رب العالمين و قد مضى بيان هذه العبارة فى سورة الدهر بطريق الاجمال.

سُورَةُ الْاِنْفِطَارِ

مَكِّيَّةٌ كُلُّهَا، تَسْعُ عَشْرَ آيَةٍ.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

[اِذَا السَّمَاءُ اِنْفَطَرَتْ] اِنْشَقَّتْ مِثْلَ قَوْلِهِ تَعَالَى: يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ
بِالْغَمَامِ [وَإِذَا الْكُوَاكِبُ اُنْتَثَرَتْ] تَفَرَّقَتْ بِالتَّسَاقُطِ عَنْ مَحَلِّهَا.
[وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ] اِنْفَجَرَ الْمَاءُ وَتَفَجَّرَ سَالًا، وَفَجَّرَهُ مِنَ الثَّلَاثِي
الْمَجْرَدِ وَفَجَّرَهُ مِنَ التَّنْفِیْلِ اسَالَهُ، وَالْمُرَادُ سِيْلَانُ الْبِحَارِ بَعْضُهَا فِی بَعْضِهَا،
اَوْ سِيْلَانُ مَائِهَا بِحَيْثُ لَمْ یَبْقَ فِیْهَا مَاءٌ.

[وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ] بَعَثَ نَظْرًا وَفَتَّشَ، وَبَعَثَ الشَّيْءَ فَرَّقَهُ وَقَلَّبَ
بَعْضَهُ عَلٰی بَعْضٍ وَاسْتَخْرَجَهُ وَكَشَفَهُ وَأَثَارَ مَا فِیْهِ، وَبَعَثَ الْحَوْضَ هَدَمَهُ وَ
جَعَلَ اسْفَلَ اعْلَاهُ، وَالْمُرَادُ وَقْتُ الْمَوْتِ اَوْ وَقْتُ الْبَعْثِ.

[عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ] قَدْ سَبَقَ هَذِهِ الْعِبَارَةُ فِی اَوَّلِ
سُورَةِ التَّكْوِیْرِ وَقَدْ سَبَقَ مَعْنَى التَّقْدِیْمِ وَالتَّأْخِیْرِ فِی سُورَةِ الْقِیَامَةِ عِنْدَ قَوْلِهِ
تَعَالَى: یُنَبِّئُ الْاِنْسَانَ یَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَآخَرَ.

[يَا أَيُّهَا الْاِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِیْمِ] التَّوْصِیْفُ بِالْكَرَمِ تَهْكُمُ
بِهِ حَيْثُ یَقُولُ الْمَغْتَرُونَ بِهِ تَعَالَى: اِنَّ اللّٰهَ كَرِیْمٌ فِیْقُولُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: اِنَّ اللّٰهَ
كَرِیْمٌ لِّكَنَّكَ مَا عَمِلْتَ مَا اسْتَحَقَّقْتَ بِهِ كَرَمَهُ، اَوْ الْمَنْظُورُ تَلْقِیْنَهُ حِجَّةَ غُرُورِهِ
كَأَنَّهُ قَالَ: مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ غَیْرَ كَرَمِهِ وَالمَقْصُودُ اَنَّكَ مَا فَعَلْتَ فَعَلًا لَا تُقَا لِكَرَمِهِ
حَتَّى یَعْمَكَ كَرَمُهُ.

[الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّيْكَ] بِخَلْقِ جَمِیْعِ مَا تَحْتَاجُ اِلَيْهِ فِی مَعَاشِكَ وَ

معاذك [فَعَدَلْكَ] جعلك معتدلاً فى بدنك و نفسك لم يجعل قامتك طويلةً بحيث لايمكنك تحصيل مأكولها و مشروبها و ملبوسها و مسكونها، و لاقصيرة بحيث لايتمشى منها بعض الافعال المترقبة منها، و جعل اعضاءك متوافقةً كلاً مع الاخر و الكل مع البدن و النفس.

[فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ] اى شرطية و ما زائدة لتأكيد الابهام، و شاء فعل الشرط و ركبك جزاء الشرط، او اى شرطية و ما شرطية بدل منها او فى اى صورة استفهام تفخيمى و ماشاء ركبك جملة شرطية، او اى استفهامية للتفخيم و ما زائدة لتأكيد الابهام و التفخيم، و شاء صفة صورة بتقدير العائد و ركبك مستأنفة متعلقة للظرف.

و المراد بالصورة المركوبة الصورة البدنية من الحسن و القبيح، و الطويل و القصير، و الذكر و الانثى، و الابيض و الاسود، او الصورة النفسية و الاخلاق الباطنية، او الصورة التى هى الفعلية الاخيرة من الفعليات العلوية الملكوتية او السفلية الملكوتية.

[كَلَّا] ردع عن الاغترار بالكرم [بَلْ تُكذَّبُونَ بِالدِّينِ] اضراب عن الاغترار بكرمه و بيان لاغترارهم بأمانيتهم و تكذيبهم بالدِّين اى الجزاء او ولاية على عليه السلام او شريعة محمد صلى الله عليه و آله.

[وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ] حال عن الدِّين و قيد للدِّين المكذب به فيكون هو ايضاً مكذباً به او حال عن الفاعل و قيد للتكذيب.

[كِرَامًا كَاتِبِينَ] [يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ] توصيف للحافظين تفخيماً لامر الجزاء و الحساب و العقاب فاذا كانوا يعلمون ما تفعلون فلا تجترؤا على معصية الله.

[إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ] جوابٌ لسؤالٍ كأنه قيل: اذا كان علينا حافظون فما حالنا في الآخرة؟- فقال: انّ الابرار لفي نعيمٍ.
[وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ يَصْلَوْنَهَا] يتفاسون حرّها [يَوْمَ الدِّينِ] اى يوم الجزاء.

[وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ] يعنى انهم حاضرون فيها فى هذه الدنيا و ان كانت هى غائبة عنهم فيها، او المعنى ما هم فى الآخرة عن الجحيم بغائبين حتى يفوتونها، او المعنى ما هم عنها فى الآخرة غائبون زماناً ما بل يكونون ابداً فيها.

[وَمَا أَدْرِيكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ] تفخيم لشأن ذلك اليوم و انه لا يمكنك معرفته.

[ثُمَّ مَا أَدْرِيكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ] تأكيد لذلك التفخيم [يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا] قرئ برفع يوم لا تملك على انه بدل من يوم الدين او خبرٌ لمحذوفٍ او مبتدئٌ لمحذوفٍ.

[وَالْأَمْرُ يَوْمَ مَبْدُورٌ لِلَّهِ] لا امر لاحدٍ لافى نفس الامر و لا بحسب الظنّ و التّخمين كما فى الدّنيا، او المعنى يظهر انّ الامر يومئذٍ لله.

سُورَةُ التَّطْفِيفِ

مَكِّيَّةٌ كُلُّهَا، وَ قِيلَ: مَدِينِيَّةٌ كُلُّهَا، وَ قِيلَ: مَدِينِيَّةٌ الْاَثْمَانِي آيَاتٍ
وَ هِيَ: اِنَّ الَّذِيْنَ اَجْرَمُوا (اِلَى آخِرِ السُّورَةِ) وَ هِيَ سِتُّ وَ ثَلَاثُونَ آيَةً.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

[وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ] الطَّفِيفُ الْقَلِيلُ وَ النَّاقِصُ مِنَ الشَّيْءِ، وَ الْمُطَفِّفُ
كَمَا فَسَّرْتَهُ الْاِيَةَ هُوَ الَّذِيْ يَعْطَى اَقْلَ مِنَ الْوِزْنِ اَوْ الْكَيْلِ الَّذِيْ وَقَعَ الْبَيْعِ
عَلَيْهِ وَ يَأْخُذُ بِاَكْثَرِ مِمَّا وَقَعَ الْبَيْعِ عَلَيْهِ.

فَاِنَّهُ اَيْضًا تَقْلِيلٌ فِي الثَّمَنِ فَاتَّطْفِيفٌ لَا يَكُونُ اِلَّا فِي الْمَعَامَلَاتِ، وَ
الْمَعَامَلَاتُ تَكْوِينٌ بَيْنَ الشَّخْصِ وَ بَيْنِ اللّٰهِ، اَوْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَنْ فَوْقَهُ فِي الدِّينِ
مِثْلَ اِمَامِهِ وَ اِخْوَانِهِ الَّذِيْنَ سَبَقُوهُ بِالْاِيْمَانِ، اَوْ تَكُونُ بَيْنَ الشَّخْصِ وَ مَنْ
تَحْتَ يَدِهِ مِنْ اَهْلِهِ وَ اَوْلَادِهِ وَ خَادِمِهِ وَ خَادِمَتِهِ.

اَوْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَنْ كَانَ مَسَاوِيًا فِي الدِّينِ اَوْ فِي الدُّنْيَا كَسَائِرِ الْمُؤْمِنِيْنَ
مِنْ عَشَائِرِهِ وَ غَيْرِهِمْ، اَوْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَنْ كَانَ اَدُوْنَ مِنْهُ كَسَائِرِ فِرْقِ الْمُسْلِمِيْنَ،
وَ جَمِيعِ اَنْوَاعِ الْكُفَّارِ.

وَ اَيْضًا تَكُونُ الْمَعَامَلَاتُ اِمَّا فِي الْاَمْوَالِ وَ الْاِعْرَاضِ الدُّنْيَوِيَّةِ اَوْ فِي
الْاَفْعَالِ وَ الْاَدَابِ الْبَدَنِيَّةِ: اَوْ فِي الْاِحْوَالِ وَ الْاِعْرَاضِ وَ الْاَخْلَاقِ النَّفْسِيَّةِ،
اَوْ فِي الْعُلُومِ وَ الْعَقَائِدِ الْقَلْبِيَّةِ.

وَ لِكُلِّ مَنْ الْعِبَادِ وَ سَائِرِ اَفْرَادِ الْحَيْوَانِ حَقٌّ عَلَيْكَ لَا بَدَانَ تَوَدِّيَّهِ وَاَفِيًّا
وَ لَكَ عَلٰى كُلِّ حَقٍّ لَا بَدَانَ يُوَدُّوْهُ وَاَفِيًّا.

فَاِنْ كُنْتَ لَا تُوَفِّي الْحَقَّ الَّذِيْ عَلَيْكَ كُنْتَ مُطَفِّفًا، وَ اِنْ كُنْتَ تَطْلُبُ

منهم اكثر من حَقِّكَ الَّذِي عَلَيْهِمْ كُنْتَ مَطْفَقًا فَانظُرْ اِلَى حَالِكَ مَعَ رَبِّكَ وَ مَعَ خَلْقِهِ حَتَّى لَا تَكُونَ مَطْفَقًا، هِيَهَاتَ هِيَهَاتَ!

كَيْفَ نَخْرُجُ مِنَ التَّطْفِيفِ وَ نَطْلُبُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا نَقْدِرُ عَلَى اِدَاءِ شُكْرِ عَشْرِ مِمَّنْ اَعْطَانَا! وَ نَطْلُبُ عَنِ الْخَلْقِ الثَّنَاءَ عَلَى مَا لَا نَفْعَلُ وَ نَغْضِبُ اِنْ ذَمُّوْنَا عَلَى مَا لَنَا مِنَ الْمَعَايِبِ وَ النَّقَائِصِ! فَمَا لَمْ نَخْرُجْ مِنَ الْاِنَانِيَّاتِ وَ لَمْ نَصِرْ عَبْدًا لِلَّهِ فَاِنْيًا فِيهِ لَمْ نَخْرُجْ مِنَ التَّطْفِيفِ فَلِنَطْلُبِ الْعَفْوَ مِنَ اللَّهِ وَ الْمَغْفِرَةَ مِنْهُ لِتَطْفِيفَاتِنَا.

[الَّذِينَ إِذَا اُكْتُبُوا عَلَى النَّاسِ] بَانَ اِكْتَالُوا اجْناس النَّاسِ لِانْفُسِهِمْ [يَسْتَوْفُونَ] لَمْ يَقِلُّوا وَ زَنُوا لِانَّ الْمَطْفَقَ فِي الْكَيْلِ مَطْفَقٌ فِي الْمِيزَانِ، وَ لِانَّ اَكْثَرَ الْمَعَامَلَاتِ كَانَتْ بِالْمِكْيَالِ مِثْلَ هَذَا الزَّمَانِ فِي بَعْضِ الْبِلْدَانِ.

[وَ إِذَا كَالُوهُمْ] اَي كَالُوا لَهُمْ مِنْ اجْناسِهِمْ، وَ اَمَّا جَعْلُ الضَّمِيرِ تَأْكِيدًا لِلْمَرْفُوعِ فَبَعِيدٌ لَفْظًا وَ مَعْنَى لِعَدَمِ اثْبَاتِ الْاَلْفِ فِي الْخَطِّ وَ عَدَمِ كَوْنِ الْمَقْصُودِ كَالُوا بِانْفُسِهِمْ وَ لِكَوْنِ الْمَقْصُودِ كَالُوا اجْناسَهُمْ لِلنَّاسِ بِقَرِينَةِ الْمَقَابِلَةِ.

[أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ] فِي الْاِتْيَانِ بِالْاِكْتِيَالِ وَ الْكَيْلِ فِي الْقَرِينَتَيْنِ اشْعَارٌ بِتَعَمُّلِهِمْ فِي الْكَيْلِ حِينَ الْاِكْتِيَالِ عَلَى النَّاسِ وَ الْمَسَامَحَةِ فِي الْكَيْلِ حِينَ الْكَيْلِ لِلنَّاسِ.

قِيلَ: لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ كَانُوا مِنْ اَخْبِثِ النَّاسِ فِي الْكَيْلِ وَ الْوِزْنِ فَانزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَيْلٌ لِلْمَطْفِقِينَ، فَأَحْسَنُوا الْكَيْلَ بَعْدَ ذَلِكَ، وَ قِيلَ: الصَّلُوةُ مِكْيَالٌ فَمَنْ وَ فِي اللَّهِ وَ فِي اللَّهِ لَهُ، وَ مِنْ طُفِّفَ فَقَدْ سَمِعْتُمْ مَا قَالَ اللَّهُ فِي الطُّفِّيفِينَ.

[الْأَيُّظُنُّ أَوْلَيْكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ] استفهام للتعجب
[يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ كَلًّا] ردع عن عدم ظنّ البعث.

[إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِّينٍ] قدّم بيان احوال الفجار لفي سجّين
لأنّ الكلام فيهم ولأنّ يختم الآية بالابرار و احوالهم، و السجين الدائم و
الشديد و هو مبالغة في السجن فانه عبارة عن الملكوت السفلى التي هي
دار الجنّة و الشياطين و فيها الجحيم و نيرانها و عقاربها و حياتها.

وهي و الملكوت العليا مكتنفتان بالانسان، فان كان اعماله من حيث
انقياده تحت حكم العالم و تقليده له كان كلّما عمل منها حصل له منها صورة
في نفسه من حيث جهتها العليا و كان يكتب الكتابة اعماله في الكتب التي
هي من العالم العلويّ و يعبر عنه بالعلّيين مبالغة في العلوّ، و ان لم يكن
بتقليد العالم كان كلّما عمل من الاعمال حصل له منها صورة في نفسه من
حيث جهتها السفلى و كان يكتب الكتابة اعماله في الكتب التي هي من
العالم السفلى و يعبر عنه بالسجّين مبالغة في السجن فانه اضيق سجن
للنّفوس الانسانيّة.

و لما كان كلّ عالم كتاباً من الحقّ تعالى مرقوماً بصوره و نفوسه على
صفحات موادّ ذلك العالم فسّر السجّين بقوله كتاب [وَمَا أَدْرِيكَ
مَا سَجِّينٌ] تفخيمٌ و تهويلٌ لشأن ذلك العالم.

[كِتَابٌ مَرْقُومٌ وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ] من ذلك السجن السجّين
[الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ وَ مَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ] متجاوز عن
الحقّ الذي هو طريق القلب و هو طريق الولاية.

[أَثِيمٌ] بالغ في الاثم فانّ يوم الدّين ان كان الانسان ناظراً الى وجوده و

اطوار وجوده كان مشهوداً له لم يكن له حاجة الى الاخرة واما المتجاوز عن طريق القلب التابع لاهوية نفسه فهو اعمى من مشهوداته التي لاحاجة له الى تعمّل فى النظر اليها، فكيف بما كان محتاجاً الى التعمّل فى النظر اليه!

[اِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا] التّدوينيّة فى بيان الاحكام الشرعية، او فى المواعظ و النّصائح، او فى بيان آياتنا التّكوينيّة الحاصلة فى الافاق او النفس و خصوصاً الايات العظمى الذين هم الانبياء و الاوصياء عليهم السلام، او فى بيان آيتنا العظمى الذى هو على عليه السلام و ولايته [قَالَ اسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ كَلًّا] ردع له عن هذا القول.

[بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ] اى ليس آياتنا من الاساطير بل ران، و الرّين الطّبع و الدّنس، و ران ذنبه على قلبه غلب [مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ] فانّ ما كانوا يكسبون لم يكن الا فعليّة جهة النفس السفلى و هى ختم لجهتها العليا و كدرد لها و سدّ لروزنتها الى الملكوت العليا.

و روى عن الباقر عليه السلام: مامن عبد مؤمن الا و فى قلبه نكتة بيضاء فاذا اذنب ذنباً خرج فى تلك النّكنة نكتة سوداء، فان تاب ذهب ذلك السّواد و ان تمارى فى الذّنوب زاد ذلك السّواد حتّى يغطّى البياض، فاذا غطّى البياض لم يرجع صاحبه الى خير ابدأ و هو قول الله عزّ و جلّ: بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون.

[كَلًّا] ردع لهم عن توقّع الخير و شهود جماله تعالى فى الاخرة [إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ] ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ] عن الكاظم عليه السلام قال يعنى امير المؤمنين عليه السلام قيل: تنزيل؟- قال: نعم.

و على هذا فالمعنى أنّهم عن عليّ عليه السلام لمحجوبون ثمّ يقال: هذا عليّ عليه السلام الذى كنتم به تكذّبون.

[كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّينَ] قد مضى بيانه عند قوله كتاب الفجار لفي سجين [وَمَا أَدْرِيكَ مَا عَلَيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ] من الملائكة فانّ عالم المثال العلوىّ مشهود لجميع الملائكة المقربّين، او من الانبياء و المرسلين عليهم السلام و الاولياء المقربّين. فانّهم بانظارهم الملكوتية يشهدون اعمال الخلائق و صحائف اعمالهم.

[إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ] جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ [عَلَى الْأَرْضِ كِ] جمع الاريغة السرير في حجلة و كلّ ما يتكأ عليه من سرير و منصّة و فراش او سرير منجد مزين في قبه او بيت [يَنْظُرُونَ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ] الرّحيق الخمر او اطيبها او افضلها او الخالص او الصّافى، و ضرب من الطيب [مَخْتُومٌ] مطبوع بحيث لا يمسه يد غير يد ساقيه [خِتَامُهُ] اى الطين الذى يختم به [مِسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلَيْتِنَافِسِ الْمُتَنَافِسُونَ] اى فليرغب الرّاغبون او فليتنازع المتنازعون لافى مثل مهويّات الانفس الفانيات الزّائلات المستعقبات للحسرة و الندامة.

[وَمِرْآةٍ مِنْ تَسْنِيمٍ] علم لعين في الجنّة من ارفع عيون الجنّة، او شرابها من اعلى اقسام شراب الجنّة، او تأتى اهل الجنّة من فوقهم و لذلك سميت بتسنيّم [عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا] اى منها [الْمُقَرَّبُونَ] خالصة يعنى انّ المقربّين يشربون منها خالصة غير ممزوجة و اما غير المقربّين فيشربون منها ممزوجة، او هو كناية عن كون الابرار كلّهم مقربّين.

[إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ] جواب سؤالٍ مقدّرٍ [وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ] اى يشير بعضهم الى بعضٍ بالاعين و الحواجب استهزاءً، ورد من طريق العامة و الخاصة: ان الاية نزلت فى علىؑ و منافقى قريشٍ [وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ] الفكه المتلذذ باغتياب الناس و اعراضهم و بالسخرية منهم.

[وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ] حيث رأوهم غير متتعمين فى الدنيا ثابتين على ما هم عليه من ولاية علىؑ مع كمال الضيق و رثالة الحال [وَمَا أَرْسَلُوا عَلَيْهِمْ خَافِظِينَ] لاعمالهم او حافظين لهم عن الضلال حتى ينكروا عليهم ما رأوه منهم مخالفاً لما هم عليه [فَأَلْيَوْمَ] اى يوم القيامة سواء جعل اللام للعهد الحضورى فان يوم القيامة مشهودٌ لله و للرسول المخاطب ﷺ، او للعهد الذهنى او للعهد الذكرى.

فانه مذکور بالالتزام عند قوله: ان الابرار لفي نعيمٍ [الَّذِينَ آمَنُوا] يعنى علياًؑ و اتباعه على ما سبق من تفسير الايات.

[مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ] قيل انه يفتح للكفار باب الى الجنة و يقال لهم: اخرجوا اليها فاذا وصلوا اليها اغلق دونهم، يفعل ذلك يهم مراراً فيضحك منهم المؤمنون.

و قيل: يضحكون لما رأوا الكفار فى العذاب و انفسهم فى النعيم، و يجوز ان يقال: ان المؤمنين فى الجنة مسرورون من قبل الكافرين، لانهم كانوا فى الدنيا يصيرون على اذاهم و استهزائهم فصار ذلك سبباً لتنعيمهم فى الجنة و سرورهم فيها لانهم ينظرون اليهم و يتعجبون من عذابهم و يضحكون منه لان ذلك يستلزم الحقد و تشفى النفس، و المؤمنون مطهرون

منهما في الجنة.

[عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ] تكرر لسابقه و هو ممدوح في مقام المدح [هَلْ تُؤْتِبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ] يعنى هل جوزى الكفار عين ما كانوا يفعلون، على تجسم الاعمال، او جزاء ما كانوا يفعلون و الجملة حاليّة او مستأنفة جواب سؤالٍ مقدّرٍ بتقدير القول اى على الارائك ينظرون حالكونهم يقال لهم: هل تؤب الكفار ما كانوا يفعلون.

او مستأنفة منقطعة عن سابقها من دون كونها جواباً لسؤالٍ مقدّرٍ بل تكون ابتداءً خطابٍ مع محمد ﷺ كأنه قال بعد ما ذكر جزاءهم: هل يثوب الكفار ما كانوا يفعلون؟ و الا تيان بالماضى لتحقق وقوعه، او لانّ محمداً ﷺ كان مجازاة اهل النار في النار و اهل الجنة في الجنة مشهودةً له واقعة بالنسبة اليه.

و يجوز ان تكون متعلّقة بينظرون معلقاً عنها العامل، يعنى على الارائك ينظرون الى الكفار هل جوزوا ما كانوا يفعلون ام لا؟

سُورَةُ الْاِنْشِقَاقِ

مَكِّيَّةٌ كُلُّهَا، ثَلَاثٌ وَعِشْرُونَ آيَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ] اعلم انّ الانسان حين الموت ينشقّ سماء روحه الحيوانية بخروج الروح الانسانية منها و تنتشر كواكب قواه و تنكدر و تتناثر و تندكّ جبال اعضائه و جبال انبياته، و تنبسط ارض بدنه و اعضائه، و تخرج جميع القوى الانسانية و الحيوانية التي هي اثقالها و تتخلى منها.

و لما كان العالم الصغير انموذجاً من الكبير كان كلما وقع فيه وقع في الكبير ايضاً فيظهر انشقاق سماء العالم الكبير و انكدر كواكبها و انتشارها و اندكك الجبال و غير ذلك.

[وَ اذِنتُ لِرَبِّهَا] اى سمعت و انقادت [وَ حُقَّتْ] بالاستماع و الانقياد لانّها مفطورة على ذلك حقّ لك ان تفعل كذا و حَقَّتْ ان تفعل كذا، مبنياً للفاعل و مبنياً للمفعول بمعنى فانه لازم و متعدّ اى حَقَّتْ بان تنقاد.

[وَ اِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ] اى بسطت بخروج ما به جمعها و قبضها من الروح الانسانية و باندكك جبال العالم الكبير و تسطيح آكامها و تلالها و وهادها.

[وَ اَلْقَتْ مَا فِيهَا] من القوى الموجودة المشهودة و المكمونة في الكبير و الصغير [وَ تَخَلَّتْ] من جميعها فانّ المتصل بالملكوت يرى الملك خالياً من جميع ما يراه المحجوب في الارض الصغيرة و الكبيرة.

[وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا] فى ذلك [وَحُقَّتْ] و جواب اذا محذوف اى يلقى
الانسان ربه او عمله.

[يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ] أتى بالنداء ههنا تنبيهاً للانسان عن غفلته فان الكدح
محسوس له و مشهود ان لم يكن غافلاً و الجملة مع النداء جواب لسؤال مقدر كأنه
قيل: هل ينتهى بالانسان الى ما ذكر؟- فقال: انت غافل عن نفسك و حركاتها فتنبه
حتى تعلم.

[إِنَّكَ كَادِحٌ] اى ساعٍ بالجهد و الجدّ [إِلَى رَبِّكَ] او انك كادحٌ بالجدّ
الى انشقاق السماء و تخلى الارض ذاهباً الى ربك مجاوزاً عن ذلك [كَدْحًا
فَمُلَاقِيهِ فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ] تفصيل لكيفية ملاقاته [كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ] بان
يكون فعليته فعليته الهية و يكون نفسه و قواها و بدنه و ما فيه بتصرف
فعليته الالهية فانه يعبر عن فعليته الالهية الاخيرة باليمينى.

[فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا] لفظة سوف للتأكيد او للتسويق
فان مقام المحاسبة بعد مقام ايتاء الكتاب فان اول ايتاء الكتاب يكون فى
الدنيا ثم عند الموت ثم فى البرازخ ثم فى الاعراف و القيامة.

[وَيُنْقَلَبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ] اى الى من ينبغى ان يكون اهلاً له [مَسْرُورًا
وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ] بيده التى هى فعليته الشيطانية او
الحيوانية السبعية او البهيمية فانه قد يعبر عن تلك الفعلية بخلف الانسان و
ورائه لانها خلف الانسانية فان الانسانية هى اللطيفة المقبلة على الله
المدبرة عن الشيطنة و الحيوانية و قد يعبر عنها بالشمال كما يعبر عن
فعليته الالهية باليمينى.

[فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا] بقوله: ياثبورا، ياهلاكاه ائت فانه قد حضر

وقتك [وَيُصَلِّي] اى يدخل [سَعِيرًا] يتقاسى حرّها [إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ
مَسْرُورًا] فى الدنيا من غير غمٍّ لاخرته و من غير حزنٍ على العمل لاجلها.
[إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ] هذه و سابقتها جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ فى
مقام التعليل يعنى كان مسروراً لأنه كان يظنّ ان لا يرجع الى الله او الى
الآخرة [بَلَى] ردّ له عن اعتقاد عدم الرجوع اى بلى يرجع [إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ
بَصِيرًا] جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ فى مقام التعليل او فى مقام بيان حالهم، او
بيانٌ و تفصيلاً للاجمال المستفاد من بلى.

[فَلَا أَقْسِمُ بِالشَّفَقِ] قد مضى بيانٌ للاقسام، و الشفق الحمرة فى
الافق من الغروب الى العشاء الآخرة، او المراد به النورية الباقية من النفس
الانسانية بعد غروبها فى البدن، او فى المرتبة الحيوانية.

[وَاللَّيْلِ وَ ما وَسَقَ] اى ما جمع فانّ النهار كان سبباً للنشور و الليل
للجمع و السكون، و كذلك ليل بدن الانسان يجمع المتضادات و يؤلف
المتخالفات.

[وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ] انتظم و تكامل فى نوره، و هكذا قمر القلب اذا
تكامل [لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ] اى مرتبةً مجاوزةً عن مرتبةٍ اى بعد
مرتبةٍ من مراتب الآخرة يعنى انتم فى ركوب المراتب الآخروية فى الدنيا
ولكنكم غافلون منه، او حالاً بعد حالٍ لورود الاحوال المختلفة عليكم، او
لتركبن سنن من كان قبلكم مطابقين لهم بعد جمعٍ آخر مطابقين لهم، او بعد
حالٍ اخرى مطابقةٍ لحالهم كما فى كثيرٍ من الاخبار، و فى بعضها: لتسلكن
سبيل من كان قبلكم من الامم فى الغدر فى الاوصياء بعد الانبياء عليهم السلام و فى
بعضها، او لم تركب هذه الامّة بعد نبيها صلّى الله عليه وآله طبقاً عن طبق فى امر المنافقين.

و الطَّبَقِ مَحْرَكَةً غَطَاءَ كُلِّ شَيْءٍ وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَا سَاوَاهُ، وَ مِنَ النَّاسِ
و الجراد الكثير او الجماعة منهم، و بمعنى الحال.

[فَمَا لَهُمْ] اى اى نفع لهم؟ او اى مانع لهم؟ او اى حال لهم؟ أَلْهَمَ
الجنون؟ او العقل؟

[لَا يُؤْمِنُونَ] جملة حاليّة او مستأنفة جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ فى مقام
التعليل، او فى مقام بيان حالهم، او لفظة ما نافية و المعنى فليس لهم شيءٌ
من المنافع، او ليس لهم منافع، و جملة لا يؤمنون مثل السابق و المراد بعدم
الايمان عدم الايمان بالله او بالرّسالة او بالولاية.

[وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ] لا يخضعون لله، روى انّ
النبي ﷺ قرأ ذات يوم و اسجد و اقترب، فسجد هو و من معه من المؤمنين،
و قريش تصفق فوق رؤسهم و تصفر.

فنزلت: [بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ] اى
بما يضمرون فى قلوبهم او بما يجمعون فى نفوسهم من نتائج اعمالهم
[فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا] استثناءً منقطع او متصل و
المعنى الا الذين آمنوا بعد منهم فيكون الماضى بعد الموصول بمعنى
المضارع.

[وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ] اى غير مقطوعٍ او
غير ممنونٍ به عليهم.

سُورَةُ الْبُرُوجِ

مَكِّيَّةٌ، اثْنَتَانِ وَعَشْرُونَ آيَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ] الاثنى عشر، او المراد سماء روح الانسان
التي هي ذات مراتب و درجاتٍ.

[وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ] الذي هو القيامة الكبرى للروح الانسانية التي
لا تكون الا بالفناء التام.

[وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ] نكرهما للاشعار بان الشاهد لمقام الاحدية
لا يمكن معرفته، و المشهود الذي هو مقام الاحدية ايضا لا يعرف و قد فسّر
الشاهد بيوم الجمعة و المشهود بيوم عرفة، او بيوم القيامة.

و فسّر الشاهد بمحمّد ﷺ و المشهود بيوم القيامة و فسّر بالنبي ﷺ
و امير المؤمنين عليّ عليه السلام، و بالملك و يوم القيامة، و بنبي كل زمان و امته، و
بمحمّد ﷺ و جميع الخلق، و بهذه الامة و سائر الامم، و باعضاء بنى آدم و
انفسهم، و بالحجر الاسود و الحجاج، و بالايام و بنى آدم، و بالانبياء و
محمّد ﷺ، و بالله و لا اله الا الله، و بالخلق و الحق.

[قَتِلَ اصْحَابُ الْأُخْدُودِ] جواب للقسم او جملة دعائية معترضة بين
القسم و جوابه او خبرية معترضة و اخبار عن حال الكفار الذين احرقوا المؤمنين او
اخبار عن حال المؤمنين الذين احرقوا في الاخدود.

ذكر حكاية اصحاب الاخدود

و ذكر حكاية اصحاب الاخدود فى روايات الخاصة و العامة باختلاف.

فانه روى عن رسول الله ﷺ انه

كان ملك و كان له ساحر فلما مرض السّاحر قال: ادفع الّى غلاماً اعلمه السّحر، فدفع اليه غلاماً و كان بينه و بين السّاحر راهب فمرّ الغلام بالراهب فافتتن به فبينما هو كذلك قد حبس الناس حيّة.

فقال: اليوم اعلم امر السّاحر و الّراهب فأخذ حجراً فقال: اللهم ان كان امر الّراهب احبّ اليك فاقتل هذه الحيّة فقتلها.

و مضى النّاس فأخبر بذلك الّراهب، فقال: يا بنى اّك ستبتلى فلاتدلّ علىّ، و جعل يداوى النّاس و يبرء الاكمه و الابرص فعمى جليس الملك فاتاه و حمل اليه مالاً كثيراً فقال: اشفنى و لك ماهنا.

فقال: انّ الله يشفى فان امنّت بالله دعوت الله فامن فدعا الله فشفاه، فجلس الى الملك فقال: من شفاك؟- قال: ربّى، قال: انا؟

قال: لا، ربّى و ربك الله، فأخذه و لم يزل به حتّى دلّه على الغلام. فأخذه فلم يزل به حتّى دلّه على الّراهب، فوضع المنشار عليه فنشره شقّين و قال للغلام: ارجع عن دينك، فأبى.

فأمر ان يصعدوا به الى جبل كذا فان رجع و الاّ يدهدهوه، ففعل به، فلما صعدوا به الجبل قال: اللهم اكفنيهم، فكفاه الله و اهلكهم.

فرجع الى الملك و قال: كفانيهم الله، فقال: اذهبوا به فأغرقوه فى

البحر، فكفاه الله تعالى و اغرقهم، فجاء الى الملك و قال: كفانيهم الله.
و قال: انك لست بقاتلي حتى تفعل بي ما امرك، اجمع الناس ثم
اصلبني على جذعٍ ثم خذ سهماً من كنانتي ثم ضعه على كبد القوس.
ثم قل: باسم ربّ الغلام فانك ستقتلني، ففعل به ما قال فوقع السهم
في صدغه و مات.

فقال الناس: آمناً برّب الغلام، فقيل له: رأيت ما كنت تخاف قد نزل
بك: آمن الناس برّب الغلام فأمر بالاخدود فخذت على افواه السكك ثم
اضرمها ناراً فقال: من رجع عن دينه فدعوه، و من ابى فأقمحموه فيها، و
جاءت امرأة بابتن لها فقال لها يا امه اصبري فانك على الحق، فلما رأى
الناس ذلك اشتدّ ثبات المؤمنين و شوق سائر الناس الى دين الغلام.

و نسب الى امير المؤمنين عليه السلام ان ملكاً سكر فوقع على ابنته او قال
على اخته، فلما افاق قال لها: كيف المخرج ممّا وقعت فيه؟

- قالت: تجمع اهل مملكتك و تخيرهم انك ترى نكاح البنات و
تأمرهم ان يحلّوه، فجمعهم فأخبرهم، فأبوا يتابعوه فخذلهم اخدوداً في
الارض و او قد فيه النيران و عرضهم عليها، فمن أبى قذفه في النار و من
اجاب خلّى سبيله.

و نسب الى امير المؤمنين عليه السلام ان الله بعث رجلاً حبشياً نبياً فكذبوه
قومه فقاتلهم فقتلوا اصحابه و اسروه ثم بنوا له حيزاً ثم ملاؤه ناراً ثم جمعوا
الناس و قالوا: من كان على ديننا و امرنا فليعتزل، و من كان على دين هؤلاء
فليرم نفسه في النار معه، فجعل اصحابه يتهافتون في النار فجاءت امرأة و
معها صبي ابن شهر فتكلم الصبي كما سبق.

و روى عن عليّ عليه السلام ايضاً: انّ اصحاب الاخدود كانوا عشرة و على مثالهم عشرة يقتلون فى هذا السوق يعنى سوق الكوفة، و قيل انّ يوسف بن ذى نواس الحميرى سمع انّ بنجران اليمن جمعاً على دين عيسى عليه السلام فسار اليهم و حملهم على التّهود فأبوا فخذّ لهم فى الارض و او قد و عرضهم عليها، فمن رجع على دين عيسى سلم و من لم يرجع كان يلقي فى النار. و اذاً امرأة جاءت مع ابن لها فتكلّم الصبى كما سبق، و اصحاب الاخدود على التّأويل من دخل فى اخاديد الطّبع و ابتلى بنار شهوات النّفس و غضباتها و اهلك عن الفطرة الانسانيّة.

[النّار] بدل من الاخدود بدل الاشتمال [ذات الوقود] التّوصيف بذات الوقود اشارة الى كثرة الحطب و ادامة يقادها [اذهم] اى الملك و اصحابه [عليها قعود] قيل: كانوا على كراسىّ حول النّار و يعدّون المؤمنين.

[و هم على ما يفعلون بالمؤمنين شهود] حاضرون على تعذيبهم [و ما نقموا منهم] اى ما كافؤا منهم او ما انكروا او ما كرهوا [الاّ أنّ يؤمنوا بالله العزيز الحميد] و قد مضى نظير الاية فى سورة المائدة و التّوبة.

[الذى له ملك السموات و الارض] اى مملكة السماوات و الارض او ملكها الذى يكون فى الانظار مستقلاً بالوجود و متأبياً عن المملوكيّة فكيف بملكوتهما.

[و الله على كلّ شىء شهيد] فضلاً عن مالكيته و شهوده على كلّ شىء نحو شهود النّفس على صورها الادراكيّة فيكون مالكيته ايضاً نحو مالكيّة النّفس لصورها الذهنيّة.

[إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالْإِذَاءِ مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقٍ أَوْ بِالْإِذَاءِ مُطْلَقاً] ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمِ [اعاذنا الله منه] [وَلَهُمْ عَذَابٌ الْحَرِيقِ] الحريق اسم للاحتراق بمعنى انّ لهم عذاباً مسبباً عن الاحتراق، او عذاباً هو الاحتراق و المقصود انّ لهم في جهنّم عذاب الحيات و العقارب و الحميم و الزقوم، و لهم عذاب الاحتراق، او المراد بالذين فتنوا المؤمنين و المؤمنات اصحاب الاخدود و المراد بعذاب الحريق احتراقهم بنار الاخدود.

فانه كما نقل بعد ما القوا المؤمنين في النار كان المؤمنون يدخلون الجنة من غير احساس الم النار و انقلب النار على الكفار فأحرقتهم.

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ عن حال المؤمنين [لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ] قد مضى بيان جريان الانهار من تحت الجنّات في آخر سورة آل عمران عند قوله فالذين هاجروا واخرجوا.

[ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ] يا محمد ﷺ او من يتأتى منه الخطاب [لَشَدِيدٌ] الجملة في مقام التعليل لعذاب الكافرين و نعيم المؤمنين، و الاتيان بالبطش و الحكم عليه بالشدة اشعار بشدة العذاب فانّ البطش هو الاخذ بالعنف و السطوة.

[إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَ يُعِيدُ] تعليل لشدة بطشه فانّ البطش ممّن بيده اعادة الشيء و ابدائه يكون شديداً بالنسبة اليه.

[وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ] لاغفور الآهو، و لاودود لاآهو، فيكون مغفرته و وداده بالنسبة الي مستحقهما فوق ما يتصور، جمع بين القهر و

اللطف و الوعيد و الوعد كما هو ديدنه و ديدن خلفائه.

[ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ] قرئ بالرفع و بالجر، و العرش جميع ما سواه

فله العظمة و المالكية لجميع ما سواه فله اعطاء ما يريد.

[فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ] من غير مانع و عجز و قد مضى فى سورة البقرة

عند قوله: و لكن الله يفعل ما يريد بيان تام لقوله: فعّال لما يريد [هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ] استفهام للتقرير و جواب لسؤالٍ مقدّرٍ.

كأنه قيل: هل على وعده و وعيده دليل ممّا مضى؟

- فقال: الدليل على ذلك حكايات الجنود الذين تجندوا على

انبيائهم فيما سلف و قد سمعت حكاياتهم و ما فعل بالكفار منهم و ما اكرم به المؤمنين منهم.

[فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ] اطلق اسم الرئيس على الجماعة مجازاً او قدر

جنود فرعون و ثمود يعنى قد سمعت ذلك فانظر ماذا فعل بالكفار منهم و ماذا فعل بالمؤمنين حتى تكون على يقين بوعيده و وعده.

[بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ] يعنى ليسوا لم يسمعوا حكايات

الجنود بل لاشان لهم سوى شان التّكذيب، و من كان كذلك لوراوا جميع ما فعل بالكفار الماضين و المؤمنين ما اقرّوا و لاصدقوا لعدم شان لهم سوى التّكذيب، لانهم محجوبون عن دار العلم و التصديق و لذلك يكذبونك و يكذبون كتابك.

[وَ اللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ] اى من خلفهم فانهم ناكسون رؤسهم و

مدبرون عن الله و لما كان احاطة الله من ورائهم لم يكونوا يشاهدونه و يشاهدون احاطته، و لما استفيد من قول بل الذين كفورا فى تكذيب

تكذيبهم لمحمد ﷺ و رسالته و كتابه قال: ليس تكذيبهم لك و لكتابك عن برهانٍ و في محله لان كتابك ليس بكاذبٍ.

[بَلْ هُوَ قُرْآنٌ] مجموعٌ في بساطته و وحدته [مَجِيدٌ] ذو مجدٍ و شأنٍ [فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ] عن ايدي المحجوبين، او عن التَّغْيِيرِ و التَّبَدُّلِ، او عن ميسس الشياطين، او عن اختلاق المختلقين، و قرئ محفوظٌ بالرفع و الجرّ و المعنى واحدٌ و المراد باللوح المحفوظ النفوس الكلّية او العقول الكلّية.

فانها بوجهٍ كتب و الواحٌ او صدور الراسخين في العلم من صدر محمد ﷺ و اوصيائه عَلَيْهِ السَّلَامُ، و هذا اللوح هو ام الكتاب و منه نسخ جميع الكتب.

سُورَةُ الطَّارِقِ

سبع عشرة آية، مكية.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ] اقسام بالسماء والكواكب او بكوكب الصبح

و عظم شأن الكوكب.

فقال: [وَمَا أَدْرِيكَ مَا الطَّارِقُ] و اجاب بعد تفخيمه بالاستفهام

التعجيبى.

فقال [النَّجْمُ الثَّاقِبُ] اى المضىء او الثاقب للأفلاك بضوئه.

روى عن الصادق عليه السلام انه قال لرجل من اهل اليمن: ما زحل عندكم

فى النجوم؟- فقال: اليمانى نجم نحس، فقال عليه السلام: لا تقولن هذا فانه نجم

امير المؤمنين عليه السلام و هو نجم الاوصياء عليه السلام و هو النجم الثاقب الذى فى كتابه

فقال له اليمانى: فما يعنى بالثاقب؟- قال: لان مطلعته فى السماء السابعة و

انه ثقب بضوئه حتى اضاء فى السماء الدنيا، فمن ثم سماه الله النجم الثاقب

[ان كل نفس لما عليها حافظ] قرئ لما بالتخفيف فان مخففة من الثقيلة واللام

فارقة و ما مزيدة، و قرئ لما بالتشديد فان نافية ولما استثنائية و يحتمل وجوه اخر

ضعيفة مما مضى فى سورة هود فى بيان قوله تعالى: و ان كلا لما ليوقيتهم ربك

اعمالهم فلينظر اى اذا كان على كل نفس حافظ من الله يحفظ عليه اعماله.

[فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ] اى فلينظر الى مادته و انها كانت

اضعف موجود و اخسه حتى يعلم ان له خالقاً قادراً عليمًا حكيمًا، و يعلم ان

خالقه يقدر على اعادته فيعمل لحال اعادته [خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ] دفع

الماء صبّه بقوة فادّاق بمعنى المدفوق، او المعنى ماء دافع بقوة الرطوبات البليّة البدنيّة بالتبخير و التّعريق، و قيل: استعمل دفع الماء لازماً فيكون الدّاق بمعنى المنصبّ بقوة.

[يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ] الصّلب بالضمّ و الصّلب بالتحريك العظم الّذى من لدن الكاهل الى العُجب، و التّرائب عظام الصّدر او ما ولى الترقوتين منه، او ما بين التّدين و الترقوتين، او اربع اضلاعٍ من يمنة الصّدر و اربع من يسرته، او اليدان و الرّجلان و العينان، او موضع القلادة.

اعلم، انّ التّحقيق كما عليه معظم الحكماء انّ النّطفة فضلة الهضم الرّابع و هى تفضل فى جميع البدن و تنزل الى البيضتين فهى تخرج من جميع اجزاء البدن لاختصاص لها بالصّلب و التّرائب، لكن لما كان الكليتان ادخل فى اصلاح النّطفة فى الرّجل و التّديان فى المرأة قال يخرج من بين صلب الرّجل و بين ترائب المرأة.

او المقصود انّ النّطفة تخرج من اجواف الرّجل و المرأة و هى محلّ كثافات البدن، او المنظور انّ الصّلب و التّرائب فى الرّجل و المرأة ادخل فى اصلاح النّطفة فكأنّه تخرج النّطفة من بين صلب الرّجل و من بين ترائبها، و من بين صلب المرأة و من بين ترائبها.

[انّه على رجعه لقادر] جواب لسؤالٍ مقدّر كأنّه قيل: اذا كان خلقه من ماءٍ ضعيفٍ قدرٍ فهل يقدر على رجوعه؟

- فقال: انه على رجعه لقادر [يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ] اى تختبر كلّ سريرةٍ هل هى خالصة او مغشوشة؟

و المراد بالسّرائر اما الاعمال القالبيّة فانّها سرائر من حيث الخلوص و

الشّوب، و من حيث المبادى و الغايات، او الفعليّات الحاصلة للنّفس منها، او النّيّات، او مكمونات النّفس الّتى لا يعلمها صاحبوا النّفوس، و الظّرف متعلّق بقادر دون رجعته للفصل بينه و بينه بالاجتنبيّ، او متعلّق بمحذوفٍ بقريينة.

قوله [فَمَالَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَأُنَاصِرِ] يعنى لم يكن له فى ذلك اليوم قوّة يدفع بها عن نفسه العذاب، و لاناصر ينصره من بأس الله [وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ] اى ذات الرّجوع الى وصفه الاوّل فانّها ليست فى وضع الا و ترجع اليه فى ثانى الحال، او ذات المطر، او ذات الشّمس و القمر و النّجوم فانّها فى الرّجع دائماً او ذات الخير الدائم فانّها ترجع به على الاتّصال على اهل العالم.

[وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ] بالنّبات و الاشجار [إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ] اى القرآن او امر الرّسالة او امر الولاية او الرّسول ﷺ او على ﷺ قول فاصل بين الحقّ و الباطل، او المحقّ و المبطل، او القول بالبعث و الجزاء قولٌ مقطوع به [وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ] اى هو جدّ و ليس مزاحاً.

[إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا] عظيماً و الجملة جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل: فما يفعل هؤلاء بالنّسبة الى هذا القول؟- [وَ أَكِيدُ كَيْدًا] عظيماً فاذا كنت اكيد كيداً عظيماً بهم. [فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ] وضع الظّاهر موضع المضمّر لتفويضهم [أَمَهُلُهُمْ] تأكيد لمهّل، و الاتيان بمهّل و تأكيده بأمهّل للاشعار بتعمّله ﷺ فى امهالهم [رُوَيْدًا] مفعولٌ مطلقٌ نوعيٌّ من غير لفظ الفعل و المعنى امهالهم امهالاً يسيراً.

سُورَةُ الْاَعْلَى

مَكِّيَّة، و قيل: مدنيَّة، تسع عشرة آية.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى] الا على صفة للاسم او لربك، و الرَّبُّ تطلق على النَّفْس الانسانية التي تربى البدن، و على العقل الذي يربى النَّفْس و البدن، و على ولي الامر الذي يربى الناس بحسب الظاهر او الباطن، و هو الرَّبُّ فى الولاية، و على رب الارباب و ليس المراد باسم الرَّبُّ اسمه اللفظي بل اسمه العيني و اسماءه العينية ذات مراتب من مراتب اللطيفة الانسانية و مراتب الانبياء و الاوصياء عليهم السلام.

و من مراتب العقول و النفوس و سائر الموجودات و اعلى اسمائه الاسم الجامع الذي يعبر عنه بالمشيئة، و اعلى اربابه المطلق هو رب الارباب، و اعلى اربابه المضاف سائر مراتب اربابه، و قد سبق مكرراً ان المراد بالتسبيح سواء كان متعلقاً بالله او بالرَّبِّ او باسم الرَّبِّ تنزيه اللطيفة الانسانية عن التدنس بالادناس الحيوانية و الشيطانية فانها رب بوجهٍ و مظهر لله فكانت هى الله بوجهٍ و اسماً لله و للرَّبِّ بوجهٍ.

[الَّذِي خَلَقَ] صفة للرَّبِّ او لاسم الرَّبِّ فان اسماءه العينية وسائط خلقه و خالقون باذنه [فَسَوَّيْ] فجعل جميع اعضائه و اجزائه على ما ينبغي [وَ الَّذِي قَدَّرَ] لكل شىءٍ كمالاً خاصاً و غايةً مخصوصةً.

[فَهَدَى] اى هداه الى ذلك الكمال و تلك الغاية هدايةً تكوينيةً فى جميع الاشياء و هدايةً اختياريةً تكليفيةً فى الانسان و بنى الجان [وَ الَّذِي

أَخْرَجَ الْمَرْعَى [فى العالم الكبير و الصّغير يعنى بعد ما هدى الاشياء الى كمالاتها و غاياتها هيّا لها اسباب بلوغها الى ذلك باخراج المرعى اى الاشجار و النباتات الّتى بها يتعيّش الانسان و سائر الحيوان و اخراج جميع القوى و الاهوية المكمونة فى الانسان.

[فَجَعَلَهُ غِثَاءً] اى هشيمًا كالغثاء الّذى تراه فوق السيل، و الغثاء كغراب القمش و الزّبد و البالى من ورق الشجر المخالط زبد السيل [أَحْوَى] اسود لانّ الكلاً يسودّ اذا يبس فى الاغلب، و هذا تمثيل للحياة الدّنيا و اخراج القوى و المدارك و الاهوية و يبسها بالموت الاختيارى او الاضطرارى و لذلك قال تعالى خطاباً لمحمّد ﷺ و لمن يتأنى منه الخطاب بعد ذكر جفاف المرعى.

[سَنْقُرُوكَ] يعنى بعد جفاف مرعى القوى و المدارك بالموت الاختيارى البتّة نقرتك او عن قريب نقرتك آيات الاحكام القالبية و الحكم القلبية.

[فَلَا تَنْسَى] بعده لانّ الباعث للنسيان الخروج من دار الّذكر، و سبب الخروج من دار الّذكر ليس الا القوى و المدارك و مشتبهاتها، و اذا جعلناها يابسةً حواء لم يكن باعث للخروج من دار الّذكر فلم يكن نسيان. [الّا ما شاء الله] استثناء مفرّغ من قوله سنقرتك، او من قوله فلا تنسى اى سنقرتك جميع ما يمكن ان نقرتك الا ما شاء الله او فلا تنسى شيئاً منها الا ما شاء الله فانك بحسب بشريتك و مرتبة منك واقع فى دار النسيان فيقع منك نسيان ما بمشيئة الله.

[انّه يعلم الجهر و ما يخفى] جواب لسؤال مقدر و تعليل قوله: سيح يعنى سيح اسم ربك بقولك المجهور و المخفى او بأعمالك الظاهرة و

الباطنة لان الله يعلم الجهر و المخفى، او جواب سؤال مقدر ناش عن قوله فلا تنسى الا ماشاء الله.

كأنه قيل: هل يعلم الله تذكر العباد و نسيانهم؟ - فقال: انه يعلم المذكور الذي كان ظاهراً على الخيال و المنسى الذي كان مخفياً عنه، او يعلم مطلق الظاهر و المخفى و منهما المذكور و المنسى، او جواب سؤال ناش من قوله: و الذي اخرج المرعى بناءً على تعميم المرعى للقوى و المدارك و الاهوية الانسانية كأنه قيل: هل يعلم الله مخفيات الانسان و مكموناته حتى يخرجها؟

- فقال: انه يعلم الظاهر من اقواله و افعاله و احواله و اخلاقه و المخفى منها، و لكون هذا جواباً لسؤال مقدر عدل عن التكلم الى الغيبة.

[و نُيَسِّرُكَ] اي نلينك و نسهل حالتك [ل] لجهة [لئيسرى] و هي جهة الكثرات فانك كنت منزجراً عن الكثرات فاراً منها منقبضاً عنها، و بعد اخراج مرعى و جودك و جعله غثاءً تأنس بالكثرات نحو انسك بالله فانك تراها مظاهر لله تعالى فيسهل عليك التوجه اليها و المحادثة معها، و قيل فيه غير ذلك فاذا صرت لئن الجانب بالنسبة الى الكثرات.

[فَذَكِّرْ] الخلق بالله و باحكامه و بالمعاد و جنته و ناره لتكميلهم.
[ان نفع الذكرى] قيل: شرط للتذكير يعني ان لم ينفع فلا تذكر، و هذا مناف لتعميم دعوته، و قيل: المعنى ان نفع الذكرى و ان لم تنفع، و قيل: ان بمعنى قد، و قيل: قال تعالى ذلك بعد ما عمهم بالتذكير و لزممت الحجة، و قيل: استبعاد لنفعهم بالذكرى.

[سَيَذَكِّرْ] بالله و جنته و ناره [من يخشى] من كان فيه حالة العلم

و حالة الخشية [وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى] اى اشقى الكفار او اشقى العصاة فان للكفر و العصيان درجاتٍ، و الاشقى منهم يبالغ فى اجتناب الذكرى بخلاف غيره فانه يسمع قليلاً و يجتنب.

و لذلك قال [الَّذِي يَصَلَى النَّارَ الْكُبْرَى] فان غيره يصلى النار الوسطى و الصغرى [ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا] فيستريح [و لَا يَحْيَى] حياة ينتفع بها فيتعيش فيها.

[قَدْ أَفْلَحَ] جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ [مَنْ تَرَكَى] اى تطهر او نما، او اداى زكاة ماله [و ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ] اى اجرى على لسانه اسم ربه المضاف و هو ربه فى الولاية و هو الرسول او خليفته.

[فَصَلَّى] عليه اى قال اللهم صل عليه، او قال صلوات الله عليه، او تذكر اسم ربه المطلق اسمه النقشى القلبى، او اسمه المثالى الخيالى، او اسمه العينى، فصلّى عليه او الصلوة الفريضة، او صلى الصلوة المطلقة، او توجه الى جهة الغيب و استكمل بذلك، او ذكر اسم ربه بالتكبيرات الواردة قبل صلوة العيدين فصلّى صلوة العيدين، او ذكر اسم ربه فى التكبيرة الافتتاحية فعقد صلوته بها، او ذكر اسم ربه بان جعل امامه نصب عينه فصلّى.

كماورد وقت تكبيرة الاحرام: تذكر رسول الله ﷺ و اجعل واحداً من الائمة نصب عينك [بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا] يعنى لكنكم لاتفعلون ذلك بل تؤثرون الحياة الدنيا و تدعون الفلاح و الصلوة.

[وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ] من الدنيا يعنى على زعمكم ان الدنيا لها حسن او بحسب الواقع فان الدنيا باعتبار انها مزرعة الآخرة كان لها محاسن عديدة.

[وَأَبْقَى إِنَّ هَذَا] اي فلاح من تزكى و ذكر اسم ربه فصللي، او كون
الاخرة خيراً و أبقى [لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى] عن
ابي ذر رحمة الله انه سأل رسول الله ﷺ كم انزل الله من كتاب؟ - قال: مائة
كتاب و اربعة كتب، فأنزل الله على شيث خمسين صحيفةً، و على ادريس
ثلاثين صحيفةً، و على ابراهيم عشرين صحيفةً، فانزل التوراة و الانجيل و
الزبور و الفرقان.

قال: قلت: يا رسول الله ﷺ و ما كان صحف ابراهيم عليه السلام؟ - قال: كانت
امثالاً كلها، و كان فيها: ايها الملك المبتلى المغرور اني لم ابعثك لتجمع
الدنيا بعضها الي بعض و لكنني بعثتك لترد عني دعوة المظلوم فاني لا اردّها
و ان كانت من كافرٍ.

و على العاقل ما لم يكن مغلوباً ان يكون له ثلاث ساعاتٍ، ساعة
يُنَاجِي ربه، و ساعة يحاسب فيها نفسه، و ساعة يتفكر فيما صنع الله عزّ و
جلّ اليه، و ساعة يخلو فيها بحظّ نفسه من الحلال فانّ هذه الساعة عون
لتلك الساعات، و استجمامٌ للقلوب و توديع لها، و على العاقل ان يكون
بصيراً بزمانه مقبلاً على شانه، حافظاً للسانه.

فانّ من حسب كلامه من عمله قلّ كلامه الا فيما يعنيه، و على العاقل
ان يكون طالباً لثلاثٍ، مرمةٍ لمعاش، و تزوّة لمعاد، و تلذذٍ في غير محرّم
(الي ان قال) قلت: فهل في ايدينا ممّا انزل الله عليك شيءٌ ممّا كان في صحف
ابراهيم عليه السلام و موسى عليه السلام؟

- قال: يا اباذرّ اقرء: قد افح من تزكى الي آخر السورة.

سُورَةُ الْغَاشِيَةِ

ستّ و عشرون آيةً مكّيّة كلّها.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ] الاستفهام للتقريب و الخطاب له ﷺ و المقصود تذكير غيره و الغاشية الداهية التي تعمّ افراد الناس، او تعمّ جميع اعضاء الانسان و اجزائه، و المراد بها شدائد القيامة او نفس يوم القيامة او شدائد جهنّم.

[وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ] ذليلة من العذاب [عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ] صفتان لوجوه، او هما خبران بعد خبرٍ و المراد بالوجوه وجود الابدان او اشراف الناس، و المعنى وجوه كانت في الدنيا عاملة اعمالاً يحسبون أنّها حسنة لها و كانت ناصبةً في اعمالها يومئذٍ خاشعة ذليلة لا ينفعها عملها و نصبها في عملها، لأنهم كانوا اصحاب آراءٍ و اهواءٍ، او المعنى وجوه يومئذٍ خاشعة عاملة في جهنّم فانهم يكلفون ارتقاء جبلٍ من حديدٍ، او المعنى عاملة في الدنيا ناصبة في الآخرة.

[تَصْلَى نَارًا خَامِيَةً] في غاية الحرارة بالنسبة الى نار الدنيا [تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ] بالغة في الحرارة غايتها.

[لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ] و الضريح شيء في جهنّم امرّ من الصبر و انتن من الجيفة و احرّ من النار، و الضريح في اللغة نوع من الشوك يقال له الشبرق و هو اخبث طعامٍ و ابشعه لاترعاه دابة، و نقل انّ الضريح عرق اهل النار و ما يخرج من فروج الزواني.

و عن النَّبِيِّ ﷺ عن جبرئيل: لو انَّ قطرة من الضَّرِيعِ قطرت في شراب اهل الدُّنيا لَمَات اهلها من ننتها، و قال القمِّي: هم الَّذِينَ خالفوا دين الله و صلَّوا و صاموا و نصبوا لامير المؤمنين ﷺ عملوا و نصبوا فلا يقبل شيءٌ منهم من افعالهم و تصلى و جوههم ناراً حاميةً، و في رواية: كلٌّ من خالفكم و ان تعبد و اجتهد فمنسوب الى هذه الاية: عاملة ناصبة (الاية).

و في حديثٍ في بيان قوله تعالى: هل أتاك حديث الغاشية يغشاهم القائم ﷺ بالسيف خاصَّةً قال: لا تطيق الامتناع، عاملة قال: عملت بغير ما انزل الله، ناصبة قال: نصبت غير ولاة امر الله، تصلى ناراً حاميةً قال: تصلى نار الحرب في الدُّنيا على عهد القائم ﷺ، و في الاخرة نار جهنم، و في روايةٍ اخرى: الغاشية الَّذِينَ يغشون الامام لايسمن و لا يغنى من جوعٍ قال: لا ينفعم الدَّخول و لا يغنيهم القعود.

[وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ] و هم اتباع امير المؤمنين ﷺ [لِسَعِيهَا رَاضِيَةٌ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَغْبَةِ] اللغو و اللاغية السقط و مالا يعتدُّ به من كلامٍ و غيره، و كلمة لاغية فاحشة [فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ] العين الجارية احسن و ابهى، و ماؤها اشهى من العين الواقفة، و ليس جريان عيون الجنة في الاخاديد بل هي بارادة مالکها کلما اراد انجرها على اى مكانٍ شاء.

[فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ] قيل: انها مرتفعة ما لم يجئ اهلها، فاذا جاؤا تواضعت لهم حتى يجلسوا عليها، فاذا جلسوا ارتفعت كما كانت [وَ أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ] على حاقيات العيون الجارية، و الكوب قدمٌ انه كوز لاعروة له و لا خرطوم [وَ نَمَارِقٌ] جمع التمرق و التمرقة مثلثة التون الوسادة الصغيرة.

[مَصْفُوفَةٌ] متّصلة بعضها ببعضٍ على هيئة مجالس الملوك
[وَزْرَابِيٌّ] جمع الزّربى بالكسر و قد يضمّ النّمارق و البسط او كلّ ما بسط
و اتكىّ عليه [مَبْثُوثَةٌ] مبسوطة.

[أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ] لَمَّا وصف الله تعالى الجنّة
و ما فيها كان ينبغي ان يشتاق النفوس اليها و يسأل عمّا دلّ عليها و على
بقاء النفوس فيها، فقال تعالى جواباً عن هذا السّؤال: ينبغي ان ينظروا الى
الابل و عجائب خلقتها.

فانّ الله تعالى خلقها عظيمة الجثّة بحيث تحمل احمالاً ثقيلة، تبرك
للحمل، و تنهض بالحمل، تتحمّل الجوع و العطش حتّى تقوى على قطع
المفاوز البعيدة، منقادة للاطفال مع عظم جثّتها، طويلة العنق حتّى يتأتّى
لها ان ترعى النّبات قائمة من غير حاجة الى البروك ترعى كلّما تنبت من
الارض حتّى يتأتّى لها البقاء فى كلّ صقعٍ من الارض.

[وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ] و فى رفعها توليد المواليد و
تعيشها و بقاؤها فانّ الكلّ منوط بتأثير الكواكب و تأثير اشعتها، و لو لانتلك
الرّفعة لما اثرت تلك التّأثيرات [وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ] و فى نصبها
تهيئة اسباب معاشكم من توليد المعادن فيها، و تسفيح سفحها، و تكون
المياه تحتها و سهولة جريان العيون و القنوات منها.

[وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ] و فى تسطيحها سهولة توليد
المواليد و سهولة تعييشكم [فَذَكَّرٌ] يعنى اذا كان حال الكفّار كذا و حال
المؤمنين كذا و الادلّة على ذلك كثيرة فذكر المؤمنين ترغيباً فيما اعدّ الله
لهم و الكافرين تحذيراً ممّا يبتلون به بسوء اعمالهم.

[إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ] يعنى شأنك بحسب رسالتك التذكير سمعوا ام لم يسمعوا [لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ] المسيطر بالسن و الصاد الرقيب والحافظ المتسلط، و قرئ بهما.

[إِلَّا مِنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ] استثناء مفرغ من قوله ذكّر او من قوله انما انت مذكر، او استثناء متصل فى كلام تام من قوله: لست عليهم بمصيطير اي لست متسلطاً عليهم الا على من تولى و كفر يعنى لست مسلطاً عليهم لايحسب ابدانهم فتقتلهم و تجبرهم على القبول و لايحسب ارواحهم فتتصرف فيهم بحسب مرتبة رسالتك و تغيرهم عماهم عليه الا من تولى فانك بحسب رسالتك مسلط علىه بحسب بدنه، فتقتله و تجبره على قبول التذكير، او استثناء منقطع كانه قال: لكن من تولى و كفر.

[فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ] اي عذاب القتل و الاسر و النهب على يدك فى الدنيا و لاعذاب اكبر منه، او يعذبه الله فى الاخرة العذاب الاكبر و هو العذاب فى النار [إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ] جواب لسؤال مقدر عن حالهم فى الاخرة على المعنى الاول و فى مقام التعليل على المعنى الثانى.

[ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ] عن الباقر عليه السلام: اذا كان يوم القيامة و جمع الله الاولين و الاخرين لفصل الخطاب دعى رسول الله صلى الله عليه و آله و دعى امير المؤمنين عليه السلام فيكسى رسول الله صلى الله عليه و آله حلة خضراء تضىء ما بين المشرق و المغرب، و يكسى على عليه السلام مثلها، و يكسى رسول الله صلى الله عليه و آله حلة و رديّة و يكسى على عليه السلام مثلها، ثم يصعد ان عندها ثم يدعى بنا فيدفع الينا حساب الناس، فنحن والله ندخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار.

و عن الكاظم عليه السلام: الينا ايباب هذا الخلق و علينا حسابهم، فما كان لهم

من ذنبٍ بينهم و بين الله عزّ و جلّ حتمنا على الله فى تركه لنا فأجابنا الى ذلك، و ما كان بينهم و بين الناس استوهبناه منهم و اجابوا الى ذلك و عوضهم الله عزّ و جلّ.

و عن الصادق عليه السلام: اذا كان يوم القيامة و كلنا الله بحساب شيعتنا، فما كان لله سألنا الله ان يهبه لنا فهو لهم، و ما كان لنا فهو لهم، و رزقنا الله ذلك.

سُورَةُ الْفَجْرِ

مَكِّيَّةٌ كُلُّهَا، اثْنَتَانِ وَ ثَلَاثُونَ أَوْ ثَلَاثُونَ أَوْ تِسْعَ وَ عَشْرُونَ آيَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[وَالْفَجْرِ] اقسام الله بالفجر و هو بياض الصّبح، او صلوة الصّبح مطلقاً، او فجر ذى الحجة او صلوته، او فجر يوم النحر او صلوته، او اراد بالفجر النهار كله مطلقاً، او نهار الايام المذكورة.

[وَلَيَالٍ عَشْرٍ] اى عشر ذى الحجة، و قيل: هى العشر من آخر رمضان، و قيل: هى العشر التى اتمّ موسى عليه السلام بها ثلاثين.

[وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ] يعنى الزوج و الفرد من العدد و المعدود كلها، و قيل: الزوج الخلق لان كلاً من الخلق زوج تركيبى، و الوتر الله، و قيل: الشفع و الوتر الرّكعتان من صلوة اللّيل، و الرّكعة الواحدة منها.

و قيل: الشفع يوم النحر لانه يشفع بيوم النفر الاول، و الوتر يوم عرفة لانه ينفرد بالموقف، و قيل: الشفع يوم التروية، و الوتر يوم عرفة، و قيل: الشفع يوم النفر الاول، و الوتر يوم النفر الثانى.

و قيل: الشفع علىٰ عليّ عليه السلام و فاطمة عليها السلام، و الوتر محمد صلى الله عليه و سلم، و قيل: الشفع الرّوح الانسانيّة المنضّمة الى البدن، و الوتر الرّوح المجرّدة عن البدن.

[وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرَ] قرئ بحذف الياء و صلاً و وقفاً اجراءً للوصل مجرى الوقف و توفيقاً للفظ و المعنى، فانّ السّير فى الاغلب لا يتمّ فى اللّيل بل يمتدّ الى النهار.

و قرئ باثبات الياء على الاصل، و قرئ بالتثوين المبدل من حرف المدّ، و نسبة الّسير الى اللّيل مجاز عقليّ و المعنى اذا يسرى فيه، او المراد القسم باللّيل اذا ادبر مثل و اللّيل اذا ادبر، او المراد القسم باللّيل اذا اقبل علينا، و لذلك عدل عن اذ الى اذا، و عن الماضى الى المستقبل، و المراد باللّيل مطلق اللّيل او ليل المزدلفة فانه يسير الحاجّ فى اوّله من عرفات الى المزدلفة و فى آخره و اوّل نهاره من المزدلفة الى منى.

[هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ] استفهام تقريرى يعنى فى تلك الاقسام قسمٌ كافٍ لذى عقلٍ حقيرٍ او لذى عقلٍ عظيمٍ يعنى انّ صاحب العقل يعلم انّ هذه الاشياء الّتى اقسام بها الله اشياء عظيمة شريفة فيها دلالاتٌ بوجوه عديدة على علمه و حكمته و قدرته و عنايته تعالى بخلقه و ان كان غير ذى الحجر لا يرى هذه الاقسام شيئاً.

[أَلَمْ تَرَ] هذا الخطاب لمحمّد ﷺ او عامٌّ و هذا قرينة جواب القسم و التّقدير لنهلكنّ الّذين افسدوا فى الارض الم تر [كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ] عاد اسم لقوم هود سُمّوا باسم ابيهم فانّ عاداً كان عادين، عاداً الاولى، و عاداً الاخرى و قوله تعالى.

[رَمَ] كعنب اسم آخر لعاد، او هو اسم جدّ عادٍ، او هو اسم جدّ عادٍ، او هو اسم سام بن نوح، فانّ عاداً كان ابن عوص بن آدم بن سام بن نوح ﷺ، و قوم هود كانوا اولاد عاد سُمّوا باسم جدّهم و ابيهم، او هو اسم لقبيلة هود، و قيل: هو اسم لقبيلةٍ من قوم هودٍ كان الملك فيهم.

و قيل: هو اسم بلدٍ، و قيل: هو دمشق، و قيل: هو مدينه الاسكندريّة، و قيل: هو اسم لجنّة شدّادٍ، و على اىّ تقديرٍ فهو بدل من عادٍ امّا بدل الكلّ

من الكلّ، او بدل الاشتمال، فانه اذا كان اسماً للبلد فان اريد به اهله كان بدل الكلّ من الكلّ، و ان اريد به نفس البلد كان بدل الاشتمال.

[ذاتِ العِمَادِ] العِمَادُ بالكسر الشَّجَعَانُ مِنَ العَسْكَرِ و الابنية الرّفيعة و العمود و الاخبية، و اهل العِمَادِ اهل الاخبية.

و قيل: سمّاهم الله ذات العِمَادِ لأنّهم كانوا اهل الاخبية و كانوا سيّارين لرعى مواشيهم، و قيل: معناه ذات الطّول و الشّدّة، او كانوا اهل القصور الرّفيعة، او كان فيه شجعان قويّة.

وصف ارم ذات العِمَادِ

قيل: خرج رجلٌ يقال له عبدالله بن قلابة في طلب ابلٍ له شردت، فبينما هو في صحارى عدنٍ اذ هو قد وقع على مدينةٍ عليها حصنٌ فلمّا دنى منها اظنّ انّ فيها احداً يسأله عن ابله فنزل عن دابّته و عقلها و سلّ سيفه و دخل الحصن.

فاذا هو بمدينةٍ لم يراحد مثلها، فيها قصور فوقها غرف و فوق الغرف غرف مبنية بالذهب و الفضة و اللؤلؤ و الياقوت، و مصاريع تلك الغرف مثل مصراع المدينة مفروشة كلّها باللؤلؤ و بنادق من مسك و زعفران، فلمّا لم يرفيها احداً هاله ذلك و نظر فرأى اشجاراً في ازقتها مثمرةً و تحت الاشجار أنّها جارية من قنوات من فضّة.

فظنّ الرّجل أنّها هي الجنّة الموصوفة في القران فحمل معه من لؤلؤها و من بنادق المسك و الزعفران، و لم يستطع ان يقلع من زبرجدها و ياقوتها و خرج و رجع الى اليمن و اخبر النّاس فانتشر الخبر حتّى بلغ

معاوية خبره.

فأرسل اليه فقصّ عليه القصة فأرسل معاوية الى كعب الاحبار فلما أتاه سأله عن ذلك فقال: اخبرك بتلك المدينة و بمن بناها، بناها شداد بن عادٍ و المدينة ارم ذات العماد التي وصفها الله تعالى ان عاداً الاولى اباقوم هودٍ كان له ابنان شداد و شديد.

فهلك عادٌ و بقيا و قهرا البلاد، فهلك شديد و بقي شداد مالكاً لجميع ملوك الارض، فدعته نفسه الى ان بنى مثل الجنة التي وصفها الله لانبياؤه ﷺ فأمر ببناء تلك المدينة و امر على صنعها مائة قهرمانٍ مع كل قهرمانٍ الف من الاعوان، و كتب الى ملوك الدنيا ان يجمعوا له ما في بلادهم من الجواهر و اقاموا في بنائها مدةً طويلة ثم سار الملك اليها في جنده و وزرائه فلما كان منها على مسيرة يومٍ بعث الله عليه و على من معه صيحةً من السماء فأهلكتهم جميعاً.

و سيدخلها في زمانك رجلٌ من المسلمين احمر اشقر قصيرٌ على حاجبه خالٌ و على عنقه خالٌ يخرج في طلب ابلٍ له و كان الرجل عند معاوية فالتفت اليه.

و قال: هذا و الله ذلك الرجل [التي لم يخلق مثلها في البلاد و ثمود الذين جابوا الصخر] اي حفروا الصخر و قطعوها لبناء البيوت [بالواد] اي وادي القرى.

[و فرعون ذي الاوتاد] قد مضى في سورة ص بيان كونه ذا الاوتاد [الذين طغوا في البلاد فأكثروا فيها الفساد فصب عليهم ربك سوط عذاب] السوط الخلط و هو ان تخلط شيين في اناءك ثم

تضربهما بيدك حتى يختلطا، والمرعة والنصيب والشدة والضرب بالسوط، واستعمال الصب للشعار بكثرة العذاب وشدته.

[إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ] المرصاد الطريق والمكان الذي يرصد و يترقب فيه العدو والمعنى انه تعالى فى محل يرصد فيه جميع افعالهم و اقوالهم و احوالهم فلا يفوته شىء منها فيجازيهم عليها.

و عن الصادق عليه السلام: المرصاد قنطرة على الصراط لا يجوزها عبداً بمظلمة عبداً.

[فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَيْهُ رَبُّهُ] كأنه قال: هذا حال الرحمن فأما الانسان اذا ما ابتلاه ربه [فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ] بيان لا كرامه.

[فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ] هذا خبر الانسان و لذلك ادخل الفاء التي تكون عقيب اما عليه، و قوله: اذا ما ابتليه على تقدير التأخير يعنى يفرح بالنعمة و يحسب ان النعمة كرامة من الله له و الحال انها قد تكون استدراجاً و نقمةً.

[وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَيْهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ] لانه لا يحسب النعمة فى غير النعم الصوريّة و يحسب ان الكرامة و النعمة و العزة انما هى فى النعم الصوريّة [كَلًّا] ردع له عن هذا الحسبان و تعليق للتوسعة و التقدير على فعل الانسان يعنى ليس التوسعة و التقدير على ما تزعمون.

[بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ وَ لَا تَحَاضُّونَ] اى لا تحاؤون، و الحضّ و الحثّ لازمان و متعديان [عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ وَ تَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا] التّراث من الارث بمعنى ما يورث، و لما كان جميع الدنيا ممّا اورث

من السابقين او يورث للاحقين يصدق عليها التّراث.

فقيل: كانوا لا يورثون الايتام و النساء و كانوا يأكلون انصباثهم، و قيل: المعنى يأكلون الميراث و لا يخرجون حقوقه الواجبة و المندوبة لكنّ الحقّ عدم التّخصيص بل المراد أنّهم يأكلون ما يؤكل، و يجمعون ما يجمع، و يدخرون ما يدخرون، و ينكحون ما ينكح، و يركبون ما يركب، و يلبسون ما يلبس، و يدركون ما يدرك، و يتخيّلون ما يتخيّل، اكلاً جامعاً بين صحيحها و فاسدها، حلالها و حرامها، مأمورها و منهيها، و جامعاً بين جهتي الهيّتها و نفسانيّتها، و لَمَّا اَمَّا اصله لَمَّا بالتّنوين، اجرى الوصل على الوقف، او اصله لَمَّا بالالف المقصورة اَمَّا و هو مصدر لَمَّ بمعنى جمع، و حينئذٍ تكون مفعولاً مطلقاً لفعلٍ محذوفٍ، او صفة لا كلاً، او هو بمعنى جميعاً و تأكيداً للتّراث.

[وَ تُحِبُّونَ اَلْمَالَ حُبًّا جَمًّا] الجَمُّ الكثير من كلّ شىءٍ او هو مصدر جَمَّ بمعنى كثير و هو اَمَّا صفة لجَمًّا او مفعولٌ مطلقٌ لفعلٍ محذوفٍ هو حال [كَلًّا] ردع لهم عن ذلك.

[اِذَا دُكَّتِ اَلْاَرْضُ دَكًّا دَكًّا] الدّك الدّقّ و الهدم و تسوية صعود الارض و هبوطها، و اندكّ المكان استوى، و كنس التّراب و تسويته [وَ جَاءَ رَبُّكَ] المضاف الّذى هو القائم فى وجودك و قد سمّاه الصّوفيّة بالفكر و الحضور و السّكينة و هو ملكوت ولىّ الامر، و لا يظهر على السّالك الا بعد موته الاختيارىّ.

و اذا ظهر ظهر جميع آثار القيامة فى عالمه الصّغير و جميع ماورد من علائم الظهور القائم عَلَيْهِ السَّلَامُ و آثاره فى الاخبار و كان مؤيّداً بالملائكة و يظهر الملك على السّالك حين ظهوره و بعده.

و لذلك قال تعالى [وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا] المراد بالملك الجنس و لذلك قال صَفًّا صَفًّا فان الواحد لا يكون صَفًّا صَفًّا و المراد ان الملائكة يجيئون في صفوفٍ عديدةٍ بحسب مراتبهم في القرب و البعد.

[وَ جِيئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ] فان الظاهر عليه ولى امره يفتح بصيرته الاخرويّة فيرى ما لا يراه غيره فيرى جهنّم و انواع عقابتها و عقوباتها، و يرى الجنان ايضاً و انواع نعيمها.

عن الرسول ﷺ انه قال: ان روح الامين اخبرني ان الله لا اله الا هو اذا برز الخلائق و جمع الاولين و الاخرين اتى بهنّم تقاد بالف زمامٍ اخذ بكلّ زمامٍ مائة الفٍ يقودها من الغلاظ الشداد، لها حدّةٌ و غضبٌ و زفيرٌ و شهيقٌ و أنّها لتزفر الزفرة، فلولا ان الله اخرهم للحساب لاهلكت الجميع ثم يخرج منها عنق فيحيط بالخلائق البرّ منهم و الفاجر ما خلق الله عبداً من عباد الله ملكاً و لانبياً الا ينادى: ربّ نفسي!. نفسي!.

و انت يا نبيّ الله تنادى امتى امتى!. ثم يوضع عليها الصراط اذق من الشّعر واحد من حدّ السيف عليه ثلاث قناطر، فاما واحدة فعليها الامانة و الرّحم، و الثانية فعليها الصلوة، و الثالثة فعليها ربّ العالمين لا اله غيره فيكلّفون الممرّ عليها فيحبسهم الرّحم و الامانة.

فان نجوا منها حبستهم الصلوة، فان نجوا منها كان المنتهى الى ربّ العالمين و هو قوله: ان ربك لبالمرصاد، و الناس على الصراط، متعلّق بيدٍ، و تزلّ قدمٌ، و يستمسك بقدمٍ و الملائكة حولها ينادون: يا حلیم اعف و اصفح وعد بفضلك و سلّم سلّم، و الناس يتهافتون في النار كالفراش فاذا نجاناح برحمة الله مرّ بها.

فقال: الحمد لله و بنعمته تتم الصالحات و تزكو الحسنات و الحمد لله
الذى نجاني منك بعد أياس عنه و فضله، ان ربنا لغفور شكور.

[يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ] هذه جواب اذا او هذه مستأنفة و جواب
اذا محذوف او جوابها قوله تعالى: يقول يا ليتنى قدمت، او قوله: فيومئذٍ
لا يعذب عذابه احدٌ و المقصود ان الانسان فى ذلك اليوم يتذكر خيره و شره،
و ان اى الاعمال كان نافعا و اىها كان ضاراً لكن لا ينفعه ذلك التذكر.

و لذلك قال [وَأَنْى لَّهُ الذُّكْرَى] اى الذكري النافعة [يَقُولُ يَا
كَيْتَنى قَدَّمْتُ لِحَيَوْتى] اى ليتنى قدمت لانتفاعى فى حيوته فى الاخرة،
او ليتنى قدمت فى حيوته الدنيا.

[فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ] قرئ يعذب بالبناء للفاعل و بالبناء
للمفعول و على القرائتين فضمير عذابه الله او للانسان و عذابه مفعول مطلق
نوعى و هذه اوصاف الانسان الغافل الكافر.

[أَحَدٌ وَ لَا يُوثِقُ وَ ثاقَهُ أَحَدٌ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ] حال او
جواب لسؤالٍ مقدرٍ عن حال الانسان المؤمن ناشٍ عن ذكر الانسان الكافر و
احكامه وكلا الوجهين بتقدير القول، و نفس الانسان ذات مراتب و درجاتٍ
عديدةٍ و امهات مراتبها بحسب تمكن الشيطان منه و تمكنه فى دار
الرحمن و توسطه منهما ثلاث.

و تسمى الاولى بالامارة و هى التى تأمر بالسوء اى بما تهواه سواء
كان فى صورة الخير او الشر، و لا تردع و لا تندم عليه، و الثانية باللوامة و
هى التى تلوم نفسها فى كل ماتأتى خيراً كان او شراً و تحرن على مافعل من
حيث شرّيته، او من حيث نقصانه عن درجة الكمال، او من حيث نسبته الى

نفسها، و الثالثة بالمطئنة لاطمينانها الى ربها و خروجها عن انانيتها التي هي سبب اضطرابها.

[رُجِعِي إِلَى رَبِّكَ] المضاف الذي هو وليّ امرك و هو على الاطلاق عليّ عليه السلام او الى ربّ الارباب بالرجوع الى مظاهره و دار كرامته و ضيافته [رَاضِيَةً] بما فعل ربك بك [مَرْضِيَةً] عند ربك و خلفائه.

[فَادْخُلِي فِي عِبَادِي] لخروجك عن انانيتك و دخولك في العبودية بالخروج من الانانية [وَادْخُلِي جَنَّتِي] المضاف الى نفسى المعدة لاوليائي.

اعلم، انه لا يحصل الاطمينان للسالك الى الله الا بنزول السكينة التي تسمى في اصطلاح الصوفية بالفكر و الحضور، و هو ان يتمثل ملكوت وليّ الامر في صدر السالك، و حصول صورة وليّ الامر اّما يكون بنحو المباينة او بنحو الاتصال او بنحو الاتحاد او بنحو الوحدة، و لا يحصل الاطمينان التام الا في المرتبة الاخيرة و ان كان يحصل اطمينان ما في المراتب الأخر ايضاً.

و فيما روى عن الصادق عليه السلام دلالة على ما ذكر و هو انه سئل هل يكره المؤمن على قبض روحه؟ قال: لا والله انه اذا اتاه ملك الموت لقبض روحه جزع عند ذلك فيقول له ملك الموت: يا وليّ الله لاتجزع فوالذي بعث محمداً عليه السلام لانا أبريك و أشفق من والدر رحيم لو حضرك، افتح عينيك فانظر.

قال: و يتمثل له رسول الله صلى الله عليه و آله و امير المؤمنين عليه السلام و فاطمة عليها السلام و الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام و الائمة عليهم السلام من ذريّتهم فيقال له: هذا رسول الله صلى الله عليه و آله و امير المؤمنين عليه السلام و فاطمة عليها السلام و الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام و الائمة

يا رفقاًؤك فيفتح فينظر فينادى روحه منادٍ من قبل ربّ العزة فيقول: يا
ايتها النفس المطمئنة اى الى آل محمد ﷺ و اهل بيته ارجع الى ربك
راضيةً بالولاية مرضيةً بالثواب فادخلى فى عبادى يعنى محمداً ﷺ و اهل
بيته و ادخلى جنتى فما من شىء احبّ اليه من استلال روحه و اللّحوق
بالمنادى و فسّر الاية بالحسين بن علىّ عليه السلام و لذلك سمّيت السورة بسورة
الحسين بن علىّ عليه السلام.

سُورَةُ الْبَلَدِ

مَكِّيَّةٌ، عَشْرُونَ آيَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ] اى بلد مَكَّةَ و هو البلد الحرام و قد مضى بيان لاقسم و ان لازائدة لتأكيد القسم او نافية، و نفى لمعتقدهم، او نافية و نفى للقسم.
[وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ] اى انت حلال هتكك و مالك و دمك، او انت حلال لك ما تفعله بهذا البلد و ان كان فى وقتٍ و هو عام الفتح، او حالاً و مقيم بهذا البلد، و التقييد تعظيم له ﷺ و اشارة الى ان فخامة المكان تكون بالمكين.

[وَالِدٍ وَاوْلَادٍ] اى آدم ﷺ و ماولد، او ابراهيم ﷺ و ما ولد، او على ﷺ و ما ولد من الائمة ﷺ كما روى، و التنكير للتفخيم و الاتيان بما فى مقام من للتعجب، او المراد كلّ والدٍ و ما ولد بحسب الولادة الجسمانيّة فانّ التوالد بالكيفيّة المخصوصة فى النّزوى، و قرار النّطفة فى مقرّ مخصوص و خروج الجنين منه و نموّه و بلوغه مبلغ والده امر عجيب يقسم به، او المراد كلّ والد و ما ولد بحسب الولادة الرّوحانيّة فانّ الولادة الرّوحانيّة اعجب من الولادة الجسمانيّة.

او المراد والد الكلّ بالولادة الرّوحانيّة و هو محمّد ﷺ و بعده على ﷺ.

[لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ] اى فى شدّة و مشقّة فى الدّنيا او فى الرّحم او من اوّل خلقته او مستقيماً منتصباً بخلاف سائر الدّوابّ، و عن

الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: أَنَا نَرَى الدَّوَابَّ فِي بَطُونِ أَيْدِيهَا الرَّقْعَتَيْنِ مِثْلَ الكَيِّ فَمَنْ أَيْ شَيْءٍ ذَٰلِكَ؟- قَالَ: مَوْضِعٌ مَنْخَرِيهِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَابْنِ آدَمَ مُنْتَصِبٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، وَذَٰلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ، وَ مَا سِوَى ابْنِ آدَمَ فَرَأَسَهُ فِي دُبُرِهِ وَ يَدَاهُ بَيْنَ يَدَيْهِ.

[أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ] ضمير يحسب راجع إلى الانسان و المراد به مطلق الانسان، او المراد به الانسان المخصوص يعنى يحسب ان لن يقدر عليه احد في قتله ابنته النبي ﷺ، و قيل: هو ابو الاسد بن كلداء كان قوياً شديد الخلق.

[يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا] اللبّد كصردي و سكر و اللباد المال الكثير يعنى يقول انفقّت مالا كثيراً في عداوة محمد ﷺ مفتخراً به، او اهلكت مالا كثيراً في نصرته مغتماً به، او اهلكت مالا كثيراً بامرّه في الكفّارات و غيرها اظهارةً للغرامة و الندامة.

و قيل: هو الحارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف و ذلك أنّه اذنب ذنباً فاستفتى رسول الله ﷺ فأمره ان يكفّر فقال: لقد ذهب مالي في الكفّارات و التّنفقات منذ دخلت في دين محمد ﷺ.

و في خبرٍ يعنى الذي جهّز به النبي ﷺ في جيش العسرة، و في خبرٍ هو عمرو بن عبدودّ حين عرض عليه عليّ بن ابي طالب عليه السلام يوم الخندق قال: فاين ما انفقّت فيكم مالا لُبداً و كان انفق مالا في الصّد عن سبيل الله.

[أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ] اي أنّه لم يره احد في اعماله و افعاله و

(١) و المراد بها غزوة تبوك.

اقواله فيطالبه بذلك و يسأله عنه و المقصود انه يظن ان لم يره الله تعالى في ذلك و بس الظن ذلك لا ينبغي ان يظن ذلك كيف لم يره احد و لم نره و قد خلقناه و جعلنا فيه دقائق القوى و المدارك و الاعضاء و من جعل له هذه الامور الدقيقة كيف لا يراه؟!

[اَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ] مشتملتين على عشرة اجزاء بحيث جعلنا فيها نوراً يبصر به الاشياء [وَلِسَانًا] مركباً من اللحم و العصب و الشرائين و الاوردة و الاوتار و العظم مفهوماً به ما في ضميره مدركاً به طعم الطعم [وَشَفَتَيْنِ] تكونان حافظتين للسان و سائر ما في الفم محسنتين للصورة معينتين على التكلم.

[وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ] عطف على مجموع الم نجعل فانه بمعنى جعلنا له عينين او على مدخول النفي.

و المراد بالنجدين سبيل الخير و الشر كما في الاخبار، و قيل: المراد بها الثديان، قيل لامير المؤمنين عليه السلام: ان اناساً يقولون في قوله: و هديناه النجدين: انهما الثديان، فقال: لا، هما الخير و الشر.

[فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ] قحمته في الامر تقحيماً رميته فيه فجأة بلا رويةٍ فانقحم و اقتحم، و قحم في الامر قحوماً رمى بنفسه فيه فجأة بلا رويةٍ، و اقتحم بالغ فيه و العقبة المرقى الصعب من الجبال، و المراد بها عقبات النفس التي هي الرذائل التي لامرقى اصعب منها فان العبور عنها و تخلية النفس منها و الترقى منها الى الخصال اصعب كل شيء و لذلك اتى بالاستفهام التعجيبى لتفخيمها و فسرها بالعبور عن الرذائل و الدخول في الخصال بالاشارة الى امهاتها فقال: [وَمَا اَدْرِيكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ].

شرح فى القوى الاربع للانسان

اعلم، انّ الانسان له قوى اربع و كلّ من الاربع لها اعتدال و توسّط بين الافراط و التفريط فى الاثار، و التّوسّط والاعتدال منها ممدوح و مطلوب، و الافراط و التفريط مذموم و قبيح، و القوى الاربع هى العلامة و العمالة و الشهويّة و الغضيبيّة.

فالعلامة كسلطان البلد يأمر و ينهى و يدبّر، و العمالة كالوزير الذى يمضى فى امر الملك، و الشهويّة كالناظر الوكيل لخرج الجنود، و الغضيبيّة كامير الجنود، و اعتدال العلامة بتمييزها بين الحقّ و الباطل و المحقّ و المبطل و الخير و الشرّ كما هى.

و يسمّى ذلك التّمييز بالحكمة العلميّة، و لما كان الحكمة العلميّة هى التّمييز بين الذوات و الاقوال و الافعال و الاحوال و الاخلاق و العلوم و الوجدانات و الخطات و الخيالات و المشاهدات و التفاتات القلب من حيث ارتباطها و رجوعها الى الاخرة، و كان فى ازديادها ازدياد كمال النّفس و فى نقصانها نقصانها لم يكن لها طرفا افراط و تفريط.

بل كانت الجريزة التي عدوها افراط القوة العلامة النفسانيّة تفريطاً و قصوراً للنّفس عن البلوغ الى درجة الحكمة، لانّ الجريزة هى التّصرّف بحسب العلم الوهميّ فى الامور الدّنيويّة زائداً على ما ينبغى و ليس ذلك الاّ من نقصان ادراك الامور الاخرويّة.

فالجريزة و البلادة اللتان عدّوهما طرفى افراط العلامة و تفريطها معدودان من قسم البلادة و لذلك فسّروا الاحقّ و السّفيه بمن لا يعرف

الحقّ سواء كان بحسب الدّنيا سفيهاً أو لم يكن، مثل معاوية فإنّه كان بحيث سمّاه اهل زمانه باعقل زمانه، و لاجل عدم طرف الافراط المذموم للحكمة قالوا: الرّذائل بحسب الامّهات سبع.

و الخصائل بحسب الامّهات اربع، و اعتدال العمّالة بان تكون تحت حكم العاقلة العّلامة و ان تقدر على الاتيان بما يأمرها العاقلة و يسمّى بالعدل الّذى هو وضع كلّ شىءٍ فى محلّه و لا يمكن ذلك الا باستخدام الشّهويّة و الغضبّيّة، و طرفا افراطه و تفريطه يسمّيان بالظلم و الانظلام، و اعتدال القوّة الشّهويّة ان تكون مطيعةً للعمّالة المنقادة للعاقلة العّلامة و يسمّى اعتدالها بالعفة، و طرفا افراطها و تفريطها يسمّيان بالشره و الخمود، و اعتدال الغضبّيّة يسمّى بالشجاعة و طرفا افراطها و تفريطها يسمّيان بالتّهوّر و الجبن.

و قد يقال: انّ القوى الاربع فى الانسان هى البهيمة و السبعيّة و الشيطنة الّتى هى العّلامة النّفسانيّة الوهميّة، و العاقلة الّتى هى العّلامة العقلائيّة و يجعل العمّالة خادمة للقوى الاربع و يجعل العدل المتوسّط بين الظلم و الانظلام من شعب الشجاعة.

و يجعل الحكمة الّتى هى التّوسّط بين البلادة و الجربزة من مقتضيات العّلامة النّفسانيّة، و يجعل مقتضى العّلامة العقلائيّة تعديل القوى الثّلاث و تعديل العمّالة بحيث لا يخرج شىءٌ منها من حكم العاقلة و يسمّى بالعدالة و تلك العدالة ليس لها طرفا افراطٍ و تفريطٍ بل لها التّفريط فقط و تفريطها هو قصور العاقلة عن تسخير القوى الثّلاث و هو ظلم من القوى و انظلام للعاقلة و كأنّه اراد العّلامة النّفسانيّة من العمّالة من جعل

العَمَّالَةَ مَنشَأً لِبَعْضِ الْخِصَالِ لِلتَّلَازِمِ الْوَاقِعِ بَيْنَهُمَا.

فَقَوْلُهُ تَعَالَى: فَكَّ رَقَبَةٍ إِنْ كَانَ الْمُرَادُ بِهِ فَكَّ رَقَبَةِ نَفْسِهِ عَنِ التَّقْيِيدِ بِقَيْودِ النَّفْسِ كَانَ الْمُرَادُ بِهِ أَصْلَ الْخِصَالِ وَرُوحَهَا الَّذِي يَعْبُرُ عَنْهُ بِالْفَنَاءِ عَنِ نِسْبَةِ الْأَفْعَالِ وَالصِّفَاتِ إِلَى نَفْسِهِ بَلْ عَنِ نِسْبَةِ الذَّاتِ إِلَى نَفْسِهِ وَلِذَلِكَ قَدَّمَهُ عَلَى الْجَمِيعِ، وَإِنْ كَانَ الْمُرَادُ بِهِ فَكَّ رِقَابِ النَّاسِ عَنِ رَقِيَّةِ أَنْفُسِهِمْ وَعَنِ النَّارِ كَانَ إِشَارَةً إِلَى أَشْرَفِ أَقْسَامِ الْعَدْلِ، وَإِنْ كَانَ الْمُرَادُ بِهِ فَكَّ رِقَابِ الْعَبِيدِ الصُّورِيَّةِ عَنِ الرَّقَبَةِ كَانَ إِشَارَةً إِلَى أَعْلَى أَقْسَامِ السَّخَاوَةِ الَّتِي هِيَ أَشْرَفُ أَنْوَاعِ الْعَفَّةِ.

[أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ] أَي ذِي مَجَاعَةٍ إِشَارَةً إِلَى السَّخَاوَةِ عَلَى الْمَعَانِي الثَّلَاثَةِ الْأَوَّلِ لِقَوْلِهِ فَكَّ رَقَبَةٍ وَإِلَى صِنْفِ آخَرَ مِنَ السَّخَاوَةِ عَلَى الْآخِرِ [يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ] ذَا فُقْرٍ مِنْ تَرَبٍّ تَرَبًّا وَتَرَبًّا وَتَرَبَّةً بِمَعْنَى افْتَقَرِ.

[ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا] عَطَفَ عَلَى إِطْعَامِ مَنْ قَبِيلِ عَطَفَ الْفِعْلَ عَلَى الْأِسْمِ الْخَالِصِ بِتَأْوِيلِ الْمَصْدَرِ بِتَقْدِيرِ إِنْ، وَحِينَئِذٍ يَكُونُ فَكَّ رَقَبَةٍ إِشَارَةً إِلَى الْفَنَاءِ الَّذِي هُوَ أَصْلُ جُمْلَةِ الْخِصَالِ، وَيَكُونُ لَفْظَةً أَوْ لِلتَّرْدِيدِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْخِصَالِ الَّتِي تَحْصُلُ بِالْبَقَاءِ بِاللَّهِ بَعْدَ الْفَنَاءِ فِي اللَّهِ، وَيَكُونُ الْإِطْعَامُ إِشَارَةً إِلَى الْعَفَّةِ، وَالْكُونُ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا، إِشَارَةً إِلَى أَفْضَلِ أَنْوَاعِ الْحِكْمَةِ.

وَ يَكُونُ قَوْلُهُ تَعَالَى [وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ] إِشَارَةً إِلَى الشَّجَاعَةِ فَإِنَّ حَبْسَ النَّفْسِ عَنِ الْجَزَعِ عِنْدَ الْمَصِيبَةِ، وَعَنِ الْمَعْصِيَةِ عِنْدَ اقْتِضَاءِ الْقَوَى النَّفْسَانِيَّةِ، وَعَنِ الطَّاعَةِ مِنْ قُوَّةِ الْقَلْبِ الَّتِي هِيَ الشَّجَاعَةُ.

وَ قَوْلُهُ تَعَالَى [وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ] إِشَارَةً إِلَى الْعَدَالَةِ فَإِنَّ الْعَدْلَ

الذي هو وضع كل شيء في محله لا يتأتى إلا بالرحمة، و التواصي بها
شعبة من العدالة، او قوله كان من الذين آمنوا عطف على قوله تعالى
اقتحم العقبة و العطف بـم للتفاوت بين المرتبتين.

[أُولَئِكَ] هم [أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ] جوابُ لسؤالٍ مقدرٍ و قد مضى

ان اصحاب اليمين شيعة امير المؤمنين عليه السلام.

[وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَاهُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ عَلَيْهِمْ نَارٌ
مُؤَصَّدَةٌ] او صد اتخذ حظيرة لآبله، و او صد الكلب اغراه، و الباب اطبقه و
اغلقه.

سُورَةُ وَالشَّمْسِ

مَكِّيَّةٌ، كُلُّهَا سِتُّ عَشْرَةَ آيَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[وَالشَّمْسِ وَضُحَيْهَا] اقسام بالشمس الصوريّة، او بالشمس الحقيقيّة، او بالروح الانسانيّة.

[وَالْقَمَرَ إِذَا تَلَيْهَا] اي خلفها في الاضاءة، او تبعها في الطلوع او تلاها عند غروبها بان طلع حين غروبها و هو في اواسط الشهر، او اقسام بقمر النفس الانسانيّة اذا تلى و تبع الروح في العروج الى الله.

[وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّىٰهَا] اي جلى الشمس و ابرزها بكمال الظهور و هو اوقات اواسط النهار، او المراد بالشمس الامام و بالنهار الصدر المنشرح بالاسلام اذا ابرز الامام و استشرق بنور الامام، و هو وقت نزول السكينة على السالك بظهور الامام بملكوته عليه.

[وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰهَا] اقسام بالليل و وقت احاطة ظلمته نور الشمس فان بقاء الموالي و توليدها لا يكون الا بظهور الشمس و غشيان الليل.

[وَالسَّمَاءِ وَ مَا بَنِيهَا] اي والذي بناها، اتي بما ليكون موافقاً لاعتقاد جميع الفرق، او لفظة ما مصدرية.

[وَالْأَرْضِ وَ مَا طَحِيهَا] طحي كسعى بسط و انبسط واضطجع، و طحي يطحو بعد و هلك، و التقى انساناً على وجهه [وَنَفْسٍ] كان اللائق بسياق الكلام ان يقول و النفس بلام الجنس لكنه عدل عنه اما لتفخيم

النفس بالنسبة الى السابق، او لارادة نفسٍ مخصوصةٍ مفخمةٍ بحيث لا يمكن تعريفه و هي النفس الكليّة او نفس النبي ﷺ او الوليِّ ﷺ او نفس محمد ﷺ او عليّ ﷺ او لارادة نوع مخصوص منها عظيم و هو نوع نفس الانسان.

[وَمَا سَوَّيْهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوِيَهَا] يعنى القى فى خاطرها فعل فجورها او الهمها معرفة فجورها حتى تجتنب و معرفد تقويها حتى ترتكب [قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا] انميها و اصلحها او طهرها.

[وَقَدْ خَابَ] خسر، او كفر، او افتقر، او جاع [مَنْ دَسَّيْهَا] دسايد سو نقيض زكى و بمعنى استخفى، و دسى مثل سعى من اليائى ضد زكا ايضاً، و دسّاه من التفعيل اغواه و افسده، و قيل: قد خاب من دسى نفسه فى اهل الخير اى اخفيها فيهم و ليس منهم.

[كَذَّبَتْ ثَمُودٌ] جواب سؤالٍ مقدّرٍ و استشهاد على خيبة من دسى نفسه [بِطَّغْوِيَهَا] الباء للسيبيّة، و الطغوى بمعنى الطغيان و العصيان، و قيل: الباء صلة كذبت و الطغوى اسم للعذاب الذى نزل بهم.

[إِذْ أَنْبَعَثَ] اى نهض لعقر الناقة [أَشْقِيَهَا] اى اشقى ثمود و اسمه قد اركهمام و كان اسم ابيه سالفاً قال رسول الله ﷺ لعليّ بن ابي طالب ﷺ: من اشقى الاولين؟ قال: عاقر الناقة، قال: صدقت، فمن اشقى الاخرين؟ قال: قلت: لا اعلم يا رسول الله ﷺ، قال: الذى يضربك على هذه، و اشار الى يافوخه^١ [فَقَالَ لَهُمْ] الاولى ان يكون الفاء للسيبيّة الخالصة.

[رَسُولُ اللَّهِ] اى صالح ﷺ [نَاقَةَ اللَّهِ وَ سُقِيَهَا] منصوب من باب

(١) اليافوخ = الموضع الذى يتحرك من رأس الطفل.

التَّحذِيرِ اوِ الْاِغْرَاءِ، اوِ مَنْصُوبٍ بِفَعْلٍ مَحذُوفٍ مِنْ غَيْرِ بَابِ التَّحذِيرِ وِ الْاِغْرَاءِ اِى اَتْرَكُوا، وِ الْمَرَادُ بِسُقْيِهَا نُوبَةٌ شَرِبَهَا اوِ الْمَاءَ الَّذِى كَانَتْ تَشْرِبُهَا بِالنُّوبَةِ.

[فَكَرَّرُوهُ] فِى رِسَالَتِهِ، اوِ فِى التَّحذِيرِ وِ الْاِغْرَاءِ، اوِ فِى نَزْوِلِ الْعَذَابِ [فَعَقَرُوْهَا فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ] دَمَّهُ طَلَاهُ، وِ الْبَيْتِ جَصَّصَهُ، وِ الْاِسْفِينَةَ قَيَّرَهَا، وِ الْاَرْضَ سَوَّاهَا، وِ فَلَانًا عَذَّبَهُ عَذَابًا تَامًّا وِ شَدَخَ رَاسَهُ وِ شَجَّهَ وِ ضَرَبَهُ، وِ الْقَوْمَ طَحَنَهُمْ فَاهْلَكَهُمْ كَدَمَدَمَهُمْ وِ دَمَدَمَ عَلَيْهِمْ.

[فَسَوَّيْهَا] اِى سَوَّى الدَّمْدَمَةَ عَلَيْهِمْ وِ عَمَّهُمْ بِهَا، اوِ سَوَّى ثَمُودَ فِى الدَّمْدَمَةِ بَانَ عَمَّهُمْ بِهَا، اوِ بَانَ سَوَّى بَعْضَهُمْ بِبَعْضِهِمْ بَانَ جَعَلَ كَبِيرَهُمْ عَلَى مَقْدَارِ صَغِيرِهِمْ.

[وَلَا يَخَافُ عُقْبِيهَا] اِى لَا يَخَافُ اللهُ عَقْبِي الدَّمْدَمَةَ، اوِ عَقْبِي التَّسْوِيَةَ لِأَنَّهُ لَا يَرُدُّ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ فَعْلِهِ لِأَنَّهُ لَا يِعَارِضُهُ اِحْدٌ وِ لَا يَنْتَقِمُ مِنْهُ اِحْدٌ اوِ لَا يَخَافُ الْعَاقِرَ عَقْبِي فَعَلْتَهُ، اوِ لَا يَخَافُ صَالِحُ عَقْبِي الْعُقُوبَاتِ الَّتِى خَوَّفَهُمْ بِهَا لِكُونِهِ عَلَى ثِقَةٍ مِنْ رَبِّهِ فِى نَجَاتِهِ، اوِ لَا يَخَافُ عَقْبِي دَعْوَتَهُ عَلَى الْقَوْمِ وِ تَبِعْتَهَا، لِأَنَّ دَعْوَتَهُ عَلَى الْقَوْمِ كَانَتْ بِاِذْنِ مِنَ اللهِ وِ اسْتِحْقَاقٍ مِنْهُمْ.

سُورَةُ وَاللَّيْلِ

مَكِّيَّة، احدى و عشرون آيةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى] بظلمته نور الشمس و الابصار، و ببرودته المدارك و الرّوح الحيوانيّة و النّفسانيّة حتّى تجتمعا فى الباطن، او يغشى النّاس بالنّوم، او اقسام بليل الطّبع او النّفس او البلايا، او ليل القدر اذا بغشى اهله.

[وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى] وقت الضّحى الى الاصال او نهار الرّوح او السّرور او نهار عالم المثال اذا تجلّى لاهله.

[وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى] لفظة ما مصدرية او موصولة بمعنى من، و التّأدية بما لتوافق اعتقاد الجميع و المراد بالذّكر و الانثى جنسهما، او آدم و حواء او على عليه السلام و فاطمة عليها السلام.

و قرئ و خلق الذّكر و الانثى بدون ما [إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَى] اى متفرّق، اعلم انّ السعى عبارة عن حركات الاعضاء، و لما كان الحركات الاراديّة لا بدّ لها من مبدء ارادىّ و المبدأ الارادىّ لا يكون الا العلة الغائيّة الّتى هى مبدءاً فاعليّة الفاعل بحسب التّصوّر و غاية الفعل بحسب الوجود.

و كان الانسان ذاقوىّ كثيرة بحسب شعب القوى الشّهويّة و الغضبّيّة و الشّيطنة و العاقلة منفردة او مركّبة، و لكلّ قوّة مبادٍ و غايات عديدة مثل شهوة النّساء مثلاً فانّ المشتهى لهنّ قد يكون الدّاعى فى سعيه النّظر فقط، و قد يكون مع ذلك اللّمس، و قد يكون التّقبيل و التّعانق و التّحادث، و قد

يكون الالتحاف معهنّ، و قد يكون ألسفاد كان سعيه مع اختلافه بحسب الصّورة مختلفاً في المبدء و الغاية.

[فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ] من ماله لله، و من جاهه و عرضه، و من قوّة قواه و حركات اعضاءه، و من قوّته المتخيّلة و العاقلة [وَ اتَّقَى] من البخل و من الاعطاء في غير طلب رضا الله، و هذا اشارة الى الكمال العمليّ.

[وَ صَدَّقَ] تقليداً بان استمع من صادقٍ و صدّق، او تحقيقاً بان وجد انموذج ما استمع في نفسه [بِالْحُسْنَى] اي العاقبة او المثوبة او الخصلة او الفضيلة او الكلمة الحسنى.

و روى عن الصادق عليه السلام انّ المراد بها الولاية فانه لاحسن احسن منها، و قيل: المراد بها السير في الله و هو ايضاً آخر مقامات الولاية و هذا اشارة الى الكمال العلميّ.

[فَسُنِّيَسِّرُهُ] بحسب العمل [لِلْيُسْرَى] اي الخصلة اليسرى الّتي هي ايسر شىء على انسانيّة الانسان و هي الجدّ في طلب مرضاة الله فانه بعد ما كان الانسان مصدّقاً خصوصاً اذا كان تصديقه تحقيقياً كان الطاعة ايسر شىء و الذّ شىء عنده.

فقوله تعالى: من أعطى، اشارة الى العمل التّقليديّ، و صدّق اشارة الى انتهاء العمل الى التّحقيق، و قوله تعالى: فسنيّسه لليسرى اشارة الى العمل التّحقيقيّ.

او المراد باليسرى السير في الله فانه الخصلة اليسرى على الاطلاق فانّ السير في الله لا يكون الا بعد الخروج عن انانيّات النّفس و الفناء الذّاتيّ، و كلّ عملٍ يكون مع بقاء انانيّةٍ للنّفس يكون له عسرة ما على النّفس.

او المراد باليسرى ضد اليمنى، و يسرى النفس الانسانية هي الكثرات يعنى سنيسره للاشتغال بالكثرات بحيث يكون في نهاية اليسر عليه بعد ما كان عسيراً عليه.

[وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ] بحسب العمل التقليدي [وَأَسْتَعْنَى] عن موائد الاخرة بترك العمل لها وهذا اشارة الى التقصان العملي و العلمى [وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى] اشارة الى التقصان العلمى.

[فَسَنِيْسِرُهُ لِّلْعُسْرَى] اي الطريقة العسرى و هي طريق النفس الى الملكوت السفلى، و لا اعسر على الانسانية منها.

[وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى] اي سقط في الهاوية من: تردى في البئر اذا سقط فيها.

قال القمى: نزلت في رجلٍ من الانصار كانت له نخلة في دار رجلٍ و كان يدخل عليه بغير اذنٍ فشكا ذلك الى رسول الله ﷺ و في المجمع كان لرجلٍ نخلة في دار رجلٍ فقير ذى عيال و كان الرجل اذا جاء فدخل الدار و صعد النخل ليأخذ منها التمر فر بما سقطت التمرة فيأخذها صبيان الفقير فينزل الرجل من النخلة حتى يأخذ التمر من ايديهم.

و ان وجدها في فى احدهم ادخل اصبعه حتى يأخذ التمرة من فيه، فشكا ذلك الى النبى ﷺ و اخبره بما يلقي من صاحب النخلة فقال النبى ٩ لصاحب النخلة، تعطينى نخلتك المائلة التى فرعها فى دار فلانٍ ولك بها نخلة فى الجنة؟

- فأبى، فقال ﷺ بعينها بحديقة فى الجنة؟ فأبى، و انصرف، فمضى اليه ابوالدّ حداح و اشتراها منه بأربعين نخلةً، و اتى الى النبى ﷺ فقال: يا

رسول الله ﷺ خذها و اجعل لى فى الجنة الحديقة التى قلت لهذا، فلم يقبله، فقال رسول الله ﷺ لك فى الجنة حدائق و حدائق و حدائق، فأنزل الله الايات. و عن الباقر عليه السلام فأما من أعطى ممّا آتاه الله و اتقى و صدق بالحسنى اى بان الله يعطى بالواحد عشر الى مائة الف فمأزاد فستيسره لليسرى لا يريد شيئاً من الخير الا يسر له.

[وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى] قال: والله ما تردى من جبل و لامن حائطٍ و لافى بئرٍ ولكن تردى فى نار جهنم، و عنه عليه السلام فأما من أعطى و اتقى و آثر بقوته، و صام حتى و فى بندره.

و تصدق بخاتمه و هو راع، و آثر المقداد بالدّينار على نفسه، و صدق بالحسنى و هى الجنة و الثواب من الله فستيسره لذلك بان جعله اماماً فى الخير و قدوةً و اباً للائمة يسره الله لليسرى.

[إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى] جواب سؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل: اليس لله صنع فى الاعطاء و البخل حتى نسب تلك الافعال الى العباد بالاستقلال؟- فقال: ليس علينا الا الهدى و اراءة طريق الخير و الشر.

[وَأَنَّ لَنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَى] مبدءً و غايةً و ملكاً فنعطى منهما مانشاء لمن نشاء [فَأَنْذَرُكُمْ نَارًا تَلْظَى لَا يَصْلِيهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ] بالولاية.

[وَتَوَلَّى] عنها، او كذب بالاخرة، او بالرسالة [وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى] اى سيجعل منها على جانب او بعد.

[الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى] استثناء منقطع او استثناء متصل من محذوف جواب

لسؤالٍ مقدّرٍ اى لا يؤتى ماله الا ابتغاء وجه ربّه الاعلى.

[وَلَسَوْفَ يَرْضَى] ان كانت الايات نزلت فى رجل خاصّ فالمعنى عامّ و الاصل فى من أعطى و اتقى علىّ عليه السلام، و فى من بخل و استغنى هو عدوّه.

و قيل: المراد بمن أعطى ابوبكرٍ حيث اشترى بلالاً فى جماعةٍ من المشركين كانوا يؤذونه فأعتقه، و المراد بالاشقى ابوجهلٍ و امّية بن خلف.

سُورَةُ الضُّحَىٰ

احدى عشرة آية، مكّية.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[وَ الضُّحَىٰ] وقت ارتفاع الشّمس او النّهار تماماً بقرينة قوله تعالى
[وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ] او ضوء النّهار و قدّم الضّحى ههنا لانّ الخطاب ههنا
لمحمّد ﷺ و المقدّم فى نظره ضحى عالم الارواح بخلاف السورة السابقة
فانّ المخاطب فيها من كان سعيهم شتى و الغالب عليهم التّقيّد بعالم الطّبع
الظّلمانىّ و سعى سجواً سكن اهله اور كد ظلامه.

[مَا وَدَّعَكَ] قرئ بالتّشديد و بالتّخفيف اى ما تركك [رَبُّكَ وَ مَا
قَلَىٰ] اى ما ابغضك.

عن الباقر عليه السلام انّ جبرئيل ابطاً على رسول الله ﷺ و انه كانت اوّل
سورة نزلت: اقرء باسم ربّك الذى خلق ثم ابطاً عليه فقالت خديجة: لعلّ
ربّك قد تركك فلا يرسل اليك؟! فأنزل الله تبارك و تعالى: ما ودّعك ربّك و
ما قلى، و فى حديث: انّ الوحي قد احتبس عنه ايّاماً فقال المشركون: انّ
محمّداً ﷺ ودّعه ربّه.

و قيل: انّ اليهود سألوا محمّداً ﷺ عن ذى القرنين و اصحاب الكهف
فقال ﷺ: اخبركم غداً و لم يستثن فاحتبس الوحي و اغتمّ لشماتة الاعداء،
فنزلت تسليّةً [وَ لِلْآخِرَةِ] الى الدّار الآخرة.

[خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ] اى الدّنيا او الكرة الآخرة من جبرئيل فى
الوحي عليك خير لك من المرّة الاولى [وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ]

اي سوف يعطيك في الدنيا او في الاخرة ما يحصل لك به مقام الرضا او ما يحصل لك الرضا به، وقد فسّر المعطى بالشفاعة الكبرى و لذلك ورد ان هذه الاية ارجى آية في كتاب الله.

و عن الصادق عليه السلام رضا جدّي صلى الله عليه وآله ان لا يبقى في النار موحّداً.

[أَلَمْ يَجِدْكَ] استفهام انكارى و استشهاد على اعطاء ما يرضاه كأنه قيل: ما الدليل على صدق هذا الوعد؟- فقال: الدليل عليه أنه وجدك.

[يَتِيمًا] عن الاب و الام [فَتَأْوِي] اي آواك اليه او وجدك يتيماً بلا نظيرٍ فاوى الناس اليك كما فى الخبر.

[وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى] عطف على الم وجدك فإنه فى معنى وجدك يتيماً اي وجدك قاصراً عن مرتبة الكمال المطلق فهذاك اليه، او وجدك متحيراً فى امر معاشك فهذاك الى تدبير معيشتك فإنه يقال للمتحيّر فى مكسبه: انه ضالّ.

او وجدك لا تعرف ما الكتاب و لا الايمان فهديك اليهما، و قيل: المعنى وجدك ضالاً فى شعاب مكة فهذاك الى جدك عبدالمطلب لأنه روى انه ضلّ فى شعاب مكة و هو صغيرة فرآه ابوجهل وردّه الى جدّه، و قيل: انّ حليلة الّتى كانت ترضعه ارادت ان تردّه الى جدّه بعد اتمام رضاعه و جاءت به الى جدّه فضلّ فى الطّريق فطلبته جزعاً فرأت شيخاً متكأً على عصاه فسألها عن حالها.

فاخبرته بذلك فقال: لا تجزعى انا ادلك عليه فجاى الى هبل فقال: هذه السعدية ضلّ عنها رضيعها و جئت اليك لتردّ محمّداً صلى الله عليه وآله عليها فلمّا تفوّه باسم محمّد صلى الله عليه وآله تساقطت الاصنام و سمع صوتاً انّ هلا كنا على يدى محمّدٍ

فخرج و اسنانه تصطك فأخبرت عبدالمطلب ﷺ فطاف بالبيت فدعا فأشعر بمكانه فأقبل عبدالمطلب في طلبه فاذا هو تحت شجرة يلعب باوراقها.

و قيل: انه خرج مع عمه ابي طالب ﷺ في قافلة ميسرة غلام خديجة فبينما هو راكب ذات ليلة جاء ابليس فأخذ بزمام ناقته فعدل به عن الطريق فجاء جبرئيل وردّه الى القافلة.

او المعنى وجدك ضالاً عن قومك بمعنى ان قومك كانوا لا يعرفون مرتبتك فهدى قومك الى معرفتك [و وَجَدَكَ غَائِبًا] اى فقيراً.

[فَأَغْنَى] يعنى وجدك محتاجاً فى المال فأغناك بمال خديجة، او بالقناعة او فى العلم فأغناك بالوحى، او وجدك ذاعيالٍ فأغناك، او وجدك تمون قومك بارزاقهم المعنوية فأغناك بالوحى.

روى عن الرضا ﷺ انه قال: فرداً لامثل لك فى المخلوقين فاوى الناس اليك، و وجدك ضالاً اى ضالّة فى قوم لا يعرفون فضلك فهدهم اليك، و وجدك عائلاً تعول اقواماً بالعلم فأغناهم بك.

[فَأَمَّا الْيَتِيمَ] عن الاب الصورى او عن الامام بان لا يكون له امام او بان انقطع عن امامه بغيبته او بموته او بعدم الحضور الملكوتى عنده و ان كان حاضراً عنده بالحضور الملكى، او اليتيم عن العلم.

[فَلَا تَقْهَرْ] اى لا تقهره على ماله فتذهب بحقه او لا تحتقره، روى ان رسول الله ﷺ قال: من مسح على رأس يتيماً كان له بكل شعرة تمر على يده نور يوم القيامة، و فى خبر: لا يلى احدكم يتيماً فيحسن ولايته و وضع يده على رأسه الا كتب الله له بكل شعرة حسنة، ومحا عنه بكل شعرة سيئة،

و رفع له بكل شعرة درجة، و في خبر: انا و كافل اليتيم كهاتين في الجنة اذا اتقى الله عز و جل، و اشار بالسبابة و الوسطى.

[وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ] اي لاتزجر، و المراد بالسائل من يسأل من اعراض الدنيا، او من يلتمس امراً من امور الآخرة.

روى عن رسول الله ﷺ: اذا اتاك سائل على فرس باسط كفيه فقد وجب الحق و لو بشق تمره.

[وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ] النعمة كما مر مراراً ليست الا الولاية، او ما كان لاهل الولاية من حيث أنهم اهل الولاية سواء كان من لوازم الحياة الدنيا و طوار بها، او من لوازم الحياة الآخرة و غاياتها.

و سواء كان بصورة النعمة او بصورة البلاء، و التحديث اعم من ان يكون بالفعل او بالقول او بالكتابة او بالاشارة بل التحديث بالفعل احب الى الله من التحديث بالمقال.

فاذا انعم الله على عبد بنعمة من النعم الصورية الدنيوية او الآخروية المعنوية احب ان يرى من المنعم عليه ان يظهرها بلسانه او بفعاله.

فلو كتمها من غير مرجح الهى كان كافراً لانعم الله، و لما كان الخطاب يعم الرسول ﷺ و اتباعه كان الامر بالتحديث مختلفاً بحسب اختلاف الاشخاص و الاحوال.

فانه اذا كان الخطاب لمحمد ﷺ كان الامر بتحديث الولاية و النبوة و الرسالة و القران و احكام الولاية و النبوة و الرسالة و نزول الوحي و الملك عليه و النعم الصورية جميعاً.

و ان كان الخطاب لخلفائه كان الامر بتحديث جميع ذلك لكن فى

النَّبوة والرّسالة القران بنحو الخلافة لا الاصاله، و ان كان الخطاب للمؤمنين كان الامر بتحديث الولاية التي قبلوها بالبيعة الخاصة والرّسالة التي قبلوها بالبيعة العامّة و بتحديث احكامهما و بتحديث النعم الصوريّة، و ان كان الخطاب للمسلمين كان الامر بتحديث الرّسالة التي قبلوها بالبيعة العامّة و بتحديث احكامها و بتحديث سائر النعم.

و عن الصادق عليه السلام انه قال: اذا انعم الله على عبده بنعمةٍ فظهرت عليه سُمى حبيب الله محدثاً بنعمة الله، و اذا انعم الله على عبده بنعمةٍ فلم تظهر عليه سُمى بغيض الله مكذباً بنعمة الله.

و عن امير المؤمنين ٧ في حديث منعه لعاصم بن زيادٍ عن لبس العباء و ترك الملاء: لا بتذال نعم الله بالفعال احب اليه من ابتذاله لها بالمقال و قد قال الله تعالى: و اما بنعمة ربك فحدّث و الاخبار في اظهار العلم و الدّين و سائر النعم اذا لم يكن مانعٌ من ذلك كثيرة.

سُورَةُ أَلَمْ نَشْرَحْ

ثمان آياتٍ، مَكِّيَّة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ] لَمَّا كَانَ أَوَّلَ هَذِهِ السُّورَةِ عَلَى سِيَاقِ السُّورَةِ السَّابِقَةِ وَتَعْدَادِ النِّعْمَةِ تَعَالَى عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَرَدَ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ أَنَّهُ لَا يَقْرَأُ فِي الْفَرِيضَةِ أَحَدِيهِمَا بَدُونَ الْآخَرِ، وَافْتَى بَعْضُ الْعُلَمَاءِ لِذَلِكَ أَنَّهُمَا سُورَةٌ وَاحِدَةٌ، وَشَرَحَ كَمَنْعِ كَشْفِ وَ قَطْعِ كَشْرَحٍ مِنَ التَّشْرِيحِ وَفَتْحِ وَ شَرَحَ الشَّيْءَ بِمَعْنَى جَعَلَهُ وَسَيَعًا، وَشَرَحَ الصَّدْرَ تَوْسِعَتَهُ بِحَيْثُ لَا يَضِيقُ عَنِ مَلَائِمٍ وَ لَا عَنِ غَيْرِ مَلَائِمٍ، وَشَرَحَ صَدْرَ مُحَمَّدٍ ﷺ كَانَ عِبَارَةً عَنِ عَدَمِ ضَيْقِهِ عَنِ الْجَمْعِ بَيْنَ الْكَثْرَاتِ وَ الْوَحْدَةِ، وَ دَعْوَةِ الْخَلْقِ وَ عِبَادَةِ الْحَقِّ.

رَوَى أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَيْنَ شَرَحَ الصَّدْرُ؟- قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ هَلْ لَذَلِكَ عِلْمٌ يَعْرِفُ بِهَا؟- قَالَ: نَعَمْ، التَّجَافَى عَنِ دَارِ الْغُرُورِ، وَ الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ، وَ الْإِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَوْتِ.

[وَ وَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ] أَيْ حَمَلَكَ الثَّقِيلَ الَّذِي صَوَّتَ، أَوْ أَثْقَلَ، أَوْ كَسَرَ ظَهْرَكَ، وَ الْمُرَادُ ثِقَلُ دَعْوَةِ الْخَلْقِ أَوْ مَعَاشِرَتِهِمْ، أَوْ ثِقَلُ اسْتِمَاعِ الْوَحْيِ وَ رُؤْيَا الْمَلِكِ فَإِنَّهُ ﷺ فِي أَوَّلِ نَزُولِ الْوَحْيِ صَارَ مَحْمُومًا وَ قَالَ: دَثَّرُونِي كَمَا سَبَقَ، أَوْ ثَقُلَ أَظْهَارُ النَّبِوَّةِ وَ أَظْهَارُ الصَّلَاةِ وَ غَيْرَهَا، أَوْ ثَقُلَ أَذَى الْكُفَّارِ وَ الْعَمُومِ الَّتِي تَلْحَقُهُ مِنْهُمْ، أَوْ ثَقُلَ إِصْلَاحُ الْمُسْلِمِينَ وَ أَقَامَتُهُمْ عَلَى الدِّينِ.

[وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ] بعد ما كنت خامداً مختفياً في شعب عمك مدة مديدة، فانه رفع ذكره حتى سمع به في حياته العرب و العجم و سمع به بعد وفاته جميع البلاد، و رفع ذكره بحيث قرنه بذكره تعالى في الاذان الاعلامي و في اذان الصلوة و اقامتها، و رفع ذكره بحيث يذكره الخطاب و الوعاظ في خطبهم و مواظهم و منابرهم، و رفع ذكره بحيث كل من سمع به صلى عليه، و رفع ذكره بان شق اسمه من اسمه.

[فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا] الفاء للسببية و المعنى سهّلنا لك امورك بعد ما كان صعباً اليك بسبب انّا جعلنا ان يكون لكل عسر يسرين فهو تعليل لسابقه و وعد له ﷺ بيسر آخر، و المراد بالعسر الفقراؤ تألمه ﷺ عن عدم ايمان قومه و عن ايذاء المشركين له ﷺ و للمؤمنين، او ضيق صدره عن المعاشرة مع الخلق و دعوتهم و اقامة عوجهم.

[إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا] تكرير للاول و تأكيد له و لذلك لم يأت باداة الوصل، و المكرر اذا كان معرفاً باللام كان عين الاول اذا لم يكن قرينة، و اذا لم يكن قرينة، و اذا كان منكرأ كان غيره اذا لم يكن قرينة على خلافه. و لذلك ورد في الاخبار انه: لا يغلب عسر يسرين، فعن النبي ﷺ انه خرج مسروراً فرحاً و هو يضحك و يقول: لن يغلب عسر يسرين فان مع العسر يسراً، ان مع العسر يسراً.

[فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَارْجِعْ] نصب من باب علم بمعنى اعيب و اتعب: و عيش ناصب ذوكد و جهد، و نصب من باب ضرب بمعنى رفع و وضع من الاضداد، و نصب له من باب ضرب بمعنى عاداه، و التاصبي من كان معادياً لعلّي ﷺ مبالغة في التاصب، او منسوب الى من

ابداع المعادة له ﷺ أولاً، والمعنى كلما فرغت ممّا عليك من مَرَمَة معاشك
و من دعوة الخلق و جهادهم و ممّا افترض الله عليك من امور دينك فاجهد
واتعب في ابتغاء وجه الله و مرضاته.

و قيل: اذا فرغت من عبادة فعقبها باخرى و لا تخلّ وقتاً من اوقاتك
فارغاً لم تشغله بعبادة.

و عن الصادقين عليهما السلام: فاذا فرغت من الصلوة المكتوبة فانصب الى
ربك في الدعاء و ارغب اليه في المسئلة يعطك.

و عن الصادق عليه السلام: هو دعاء في دبر الصلوة و انت جالس.

و قيل: اذا فرغت من الفرائض فانصب في قيام الليل.

و قيل: اذا فرغت من دنياك فانصب في عبادة ربك، و قيل: اذا فرغت
من الجهاد فانصب في العبادة، او فانصب في جهاد نفسك.

و قيل: اذا فرغت من العبادة فانصب لطلب الشفاعة، و قيل: اذا
صححت و فرغت من المرض فانصب في العبادة، و قيل: اذا فرغت ممّا
يهّمك فانصب في الفرار من النار.

و عن الصادق عليه السلام: اذا فرغت من نبوتك فانصب علياً عليه السلام، و الى ربك
فارغب، و عنه انه قال: يقول: فاذا فرغت فانصب علمك و اعلن وصيك
فأعلمهم فضله علانية فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه، الحديث.

قال: و ذلك حين أعلم بموته و نُعيّت اليه نفسه، و ظاهر هذين
الخبرين انه عليه السلام قرئ: انصب بكسر الصاد، و يمكن استفادة هذا المعنى من
القراءة المشهورة لجواز ان يكون المعنى اذا فرغت من تبليغ الرسالة و
تبليغ جميع الاحكام، او من حجة الوداع فجدّوا تعب في خلافة علي عليه السلام

فيكون بمعنى اعى، او بمعنى ارفع خليفتك و اعلنه، او بمعنى ارفع خليفتك عليهم.

قال الزمخشري: و من البدع ما روى عن بعض الرافضة أنه قرئ فانصب بكسر الصاد اي فانصب علياً عليه السلام للامامة، و لو صح هذا للرافضي لصح للتأصيبي ان يقرأه هكذا و يجعله أمراً بالتّصّب الذي هو بغض عليّ عليه السلام اقول: ليس في القراءات المشهورة و لافي الشاذة قراءة انصب بكسر الصاد، و لادلالة فيما ذكرناه من الرّوايتين على القراءة المذكورة، و قوله تعالى بعد ذلك: و الي ربك فارغب، يدلّ على أنه امر بنصب الخليفة فانّ ظاهره يدلّ على نعي نفسه صلى الله عليه وآله، و المناسبات لنعى نفسه تعيين الوصيّ لنفسه و نصب خليفة للناس لئلا ينقسم نظامهم.

سُورَةُ التِّينِ

مَكِّيَّة، و قيل: مدنيَّة، ثمان آياتٍ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ] التِّينُ فاكهةٌ معروفةٌ و هو غذاءٌ و اِدامٌ و فاكهةٌ كثيرُ الغذاءِ قليلُ الفضولِ لانوى له و لا قشر نافع لكثيرٍ من الامراض و اسمُ جبلٍ بالشَّامِ و مسجدٌ بها، و جبلٌ بقطفان، و اسمُ دمشق، و مسجد، و طورُ سيناء بفتح التاء و المدّ او القصر بمعنى طور سيناء.

و الزَّيْتُونُ شجرةُ الزيت او ثمرتها و هو ايضاً كثيرُ المنافع يعصر منه دهنٌ يكون اِداماً و جزءاً لاكثر الِادامِ فى بلادهم، و مسجد دمشق، او جبالُ الشَّامِ، و بلد بالصَّينِ، و قرية بالصَّعيدِ.

و يجوز لله تعالى القسم بكلّ منهما، و لكن لما كان قوله: و طور سينين، و هذا البلد الامين معطوفاً عليهما فلا وفق ان يكون المراد بهما احد الامكنة بحسب الظاهر، و الا وفق بحسب التّأويل ان يكون المراد بالتّين جهة النفس العمّالة الالهية، و بالزَّيتون جهتها العلامية فانهما مسجدان فى العالم الصّغير.

[وَ طُورِ سِينِينَ] سِينِينَ و سينا بالمدّ مكسورة السّين و مفتوحتها، و سيني بفتح السّين و القصر يضاف اليها الطّور، و قد مضى فى سورة المؤمنون بيانٌ لها.

[وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ] اى مَكَّة، و كونها اميناً لجعلها مأمناً بالمواضعة مأمناً بمحض مشيئة الله حيث ابتلى بعض من اراد التّعريض لها كأصحاب الفيل.

و طور سينين بحسب التّأويل فى العالم الصّغير اشارة الى الجهة العليا من النّفس الّتى ينجى الصّاعد عليها ربّه ويشاهد حضرته، وهذا البلد الامين الى مقام القلب و نواحيه.

و عن الكاظم عليه السلام أنّه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله انّ الله تبارك و تعالى اختار من البلدان اربعةً فقال تعالى: و التّين و الزّيتون و طور سينين و هذا البلد الامين فالّتين المدينة، و الزّيتون بيت المقدس، و طور سينين الكوفة، و هذا البلد الامين مكّة، و قال القمّيّ: التّين رسول الله صلى الله عليه وآله، و الزّيتون امير المؤمنين عليه السلام، و طور سينين الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام، و هذا البلد الامين الائمة، و عن الكاظم عليه السلام التّين و الزّيتون الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام، و طور سيناء علىّ بن ابي طالب عليه السلام.

و هذا البلد الامين محمّد صلى الله عليه وآله، و هذه الاخبار اشارة الى بعض وجوه التّأويل [لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ] قومه جعله معتدلاً، و قومه ازال عوجه، و كون الانسان فى احسن تقويم بحسب الصّورة و المعنى مشهود و محسوسّ فانه جعل اجزائه و اعضائه مناسباً و موافقاً له، و جعل جميع مراتبه العالية ايضاً مناسباً و موافقاً، و اذا لوحظ مع كلّ مولودٍ من النّبات و الحيوان كان احسن تعديلاً منه.

[ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ] نكّر السّافلين للاشارة الى أنّهم من فظاعة حالهم و نكارة تسفلهم لا يمكن تعريفهم فانّهم يجعلهم اخسّ و اسفل من النّسوان و الاطفال و المجانين، او جعلناه من اهل اسفل دركات الجحيم، و قد فسّر الانسان بمنافقى الامة فى الاخبار فيكون الاستثناء منقطعاً. و ان كان المراد مطلق الانسان و هو الاوفق كان الاستثناء متّصلاً و

كان المعنى لقد خلقنا هذا الجنس في ضمن جميع الافراد في احسن تقويم بحسب صورته و باطنه، ثم رددناه اسفل سافلين بحسب صورته و بحسب باطنه حيث انزلناه الى اسفل دركات الجحيم.

[الَّذِينَ آمَنُوا] بالبيعة العامة او بالبيعة الخاصة [وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] قد مضى مكرراً بيان هذه العبارة يعنى لانردهم اسفل سافلين. [فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ] يعنى بسبب ان لهم اجراً غير مقطوع او غير ممنون به عليهم فان المؤمنين كما يكونون من اول الصبا في النمو بحسب الصورة يكونون في النمو بحسب الباطن الى آخر العمر ليس ينقص زيادة العمر من ايمانهم شيئاً، و كما يكونون بحسب الباطن في النمو يكون اكثرهم بحسب الظاهر في ازدياد البهاء و النضرة الى آخر العمر.

[فَمَا يُكَذِّبُكَ] كذب بالامر من باب التفعيل انكره، و كذبه حمله على الكذب و جعله كاذباً وعدّه كاذباً و المعنى اى شىء يحملك او يجعلك او يعدك كاذباً.

[بَعْدُ] اى بعد هذا الدليل المشهود المحسوس على الحشر [بِالدِّينِ] بالحشر و الجزاء، او بسبب هذا الدين الذى انت عليه، او بولاية على عيسى او بعلى عيسى، و الخطاب خاص بمحمد ﷺ على التعريض او عام.

[أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ] اى احسن الحاكمين فى حكمه او اشد المتقين فى اتقان صنعه يعنى انك اذا نظرت الى صورة الانسان و سيرته ايقنت بانه احسن حكماً و اتقن صنعاً من كل صانع.

و من كان كذلك لا يهمل صنعه الذى عمل فيه دقائق الصنع التى تحير فيها اولوا الالباب و لا يبطله بلاغاية، فان ادنى صانع اذا كان عاقلاً لا يبطل صنعه من غير فائدة.

سُورَةُ الْعَلَقِ

مَكِّيَّةٌ، عَشْرُونَ آيَةً، وَقِيلَ: تِسْعٌ عَشْرَ آيَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ] فِي أَكْثَرِ الْأَخْبَارِ مِنْ طَرِقِ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ أَنَّ هَذِهِ السُّورَةَ أَوَّلُ سُورَةٍ نَزَلَتْ عَلَيْهِ ﷺ وَكَانَتْ هَذِهِ السُّورَةَ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ نَزَلَ جِبْرِئِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَوْ مَا نَزَلَ كَانَ خَمْسَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِهَا، وَقِيلَ: أَوَّلُ مَا نَزَلَ سُورَةُ الْمَدَّثَرِ.

وَقِيلَ: فَاتِحَةُ الْكِتَابِ، وَ لَفْظَةُ الْبَاءِ فِي بِاسْمِ رَبِّكَ لِلْسَّبِيَّةِ أَوْ لِلْإِسْتِعَانَةِ، وَ الْمَعْنَى أَنَّكَ كُنْتَ قَبْلَ ذَلِكَ تَقْرَأُ بِنَفْسِكَ، وَ بَعْدَ مَا فَتَيْتَ مِنْ نَفْسِكَ وَ أَبْقَيْتَ بَعْدَ الْفَنَاءِ وَ أَرَجَعْتَ إِلَى الْخَلْقِ صَرْتَ مُشَاهِدًا لِلْحَقِّ فِي الْخَلْقِ وَ فَاعِلًا وَ قَائِلًا وَ قَارِيًا بِالْحَقِّ لَا بِنَفْسِكَ.

فَاقْرَأْ مَكْتُوبَاتِ اللَّهِ فِي الْوَحْيِ الطَّبَائِعِ وَ الْمَثَالِ وَ مَقْرُوءَاتِ مَلَائِكَتِهِ عَلَيْكَ وَ مَسْمُوعَاتِكَ مِنْ وَسَائِطِ الْحَقِّ تَعَالَى بَعْدَ مَا رَجَعْتَ إِلَى الْخَلْقِ بِاسْمِ رَبِّكَ لَا بِنَفْسِكَ.

وَقِيلَ: لَفْظَةُ الْبَاءِ زَائِدَةٌ، وَ الْمَعْنَى أَقْرَأَ اسْمَ رَبِّكَ وَ الْمَعْنَى أَنَّكَ كُنْتَ تَقْرَأُ قَبْلَ الْفَنَاءِ أَسْمَاءَ الْأَشْيَاءِ، وَ بَعْدَ الْبَقَاءِ يَنْبَغِي أَنْ تَقْرَأَ اسْمَ رَبِّكَ لِأَنَّكَ لَا تَرَى بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا أَسْمَاءَ اللَّهِ لَا أَسْمَاءَ الْأَشْيَاءِ.

[الَّذِي خَلَقَ] يَعْنِي بَعْدَ الرَّجُوعِ لَا تَرَى الْأَشْيَاءَ إِلَّا مَخْلُوقِينَ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ، وَ لَمَّا كَانَ قَوَامُ الْمَخْلُوقِ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ مَخْلُوقٌ بِالْخَالِقِ

بل ليس للمخلوق من تلك الحيثية شيئية و انانية الا شيئية الخالق و انانيته فلم يكن في نظرك الا اسم الله الخالق، و لما كان ظهور خالقته و اتقان صنعه و دقائق حكمته و حسن صانعيته بخلق الانسان و السير من مقام كماله في خلقه او في امره و خلقه الى احسن مواده بطريق السير المعكوس قال تعالى .

[خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ] العلق محرّكة الدّم عامّة، او الشّدید الحمرة، او الغليظ، او الجامد منه، و الطّين الّذى يعلق باليد، و الكلّ مناسب.

[اقراء] خلق الانسان بدل من خلق نحو بدل البعض من الكلّ، او نحو بدل الكلّ من الكلّ، او تأكيد له او مستأنف و تفسير له، جواب لسؤالٍ مقدّرٍ او مفعول لاقراء الثّانى و هو جواب لسؤالٍ مقدّرٍ كآته قيل: ما اقرء؟- فقال: اقرء خلق الانسان من علق.

[وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ] الكريم السّخىّ الحىّ الّذى يعطى بلاعوضٍ و لاغرضٍ، و يتحمّل من غير عجزٍ، و لا يظهر اساءة المسىء فى وجهه، و الاكرم البالغ فى ذلك، و هو خير ربّك او وصفه.

[الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ] اى علّم الانسان الخطّ بالقلم، او علّم جميع مادون الاقلام العالية جميع ما يحتاجون اليه تعليماً و جودياً او تعليماً شعورياً بتوسّط الاقلام العالية، او اشعر الانسان بالقلم الطّبيعىّ حتّى حصل انواع الخطوط بتوسّطه، او اشعر الانسان بالاقلام العالية و أنّها اوائل علله حتّى يطلب التّشبه بها و الوصول اليها.

[عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ] بدل او تأكيد او مستأنف جواب لسؤالٍ مقدّرٍ و المراد من التّعليم بالقلم التّعليم الوجودىّ و بتعليم ما لم يعلم التّعليم الشّعورىّ يعنى علّم الانسان بالتّعليم الشّعورىّ ما لم يعلم بالتّعليم

الوجودي او كلاهما عام.

[كَلَّا] ردع و جواب لسؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: ان كان الرب الاكرم الذي علم الانسان ما لم يعلم فما له لم يعلم جميع الاناسي من اول اعمارهم جميع ما لم يعلموا حتى يستغنوا من اول الامر بحسب العلم؟- فقال: كف عن هذا السؤال و هذا التمني.

[انَّ الْإِنْسَانَ كَيْطَعِي أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرَّجْعِي] خطاب لمحمد ﷺ او للانسان، و جواب لسؤالٍ مقدرٍ كأنه ﷺ قال: فماله بعد هذا الطغيان؟

- او كأن الانسان قال: فما لنا بعد الطغيان؟

- قال: ان الى ربك الرجعي.

[أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى] نزلت في ابي جهل فانه قال: لو رأيت محمداً ﷺ يغفر لوطاً عنقه.

فقيل: هو يسجد، فجاء ثم رجع على عقبه و كان يتقى بيديه، فقيل له في ذلك، فقال: ان بيني و بينه خندقاً من النار و هولاً و اجنحةً.

[أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ] المصلي [على الهدى أو أمر بالتقوى] اي و امر بالتقوى لكنه أتى بلفظة او للاشعار بان كلاً من الوصفين يكفي في سوء حال الناهي عن الصلوة، و جواب الشرط محذوف.

[أَرَأَيْتَ] هذه و سابقتها تكريرٌ و تأكيدٌ للاولى فان المقام مقام الذم و السخط، و التكرير مطلوب.

[إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى] متعلق كذب و تولى يجوز ان يكون الله او الرسول او الصلوة.

[أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى] يعني ان كان يعلم فهو ملوم مستحق للعذاب مرتين، و ان كان لا يعلم فهو ملوم و مستحق للعذاب مرة واحدة [كَلًّا] ردع للانسان عن فعلته.

[لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ كُنْسَفَعًا بِالنَّاصِيَةِ] سفعه لطمه و ضربه، و سفع الشيء و سمه، و سفع السموم وجهه لفحه لفحاً يسيراً، و سفع بناصيته قبض عليها فاجتذبتها، و يجوز ان يكون السفع ههنا من كل من هذه اى لنقبضن على ناصيته و نجرته الى النار.

او لسنودن وجهه، و الاختصاص بالناصية لانه اشرف اجزاء الوجه و ما به ظهوره اولاً، او لنعلمته^١ او لنذلته، و قد مضى في سورة هود تحقيق الاخذ بناصية كل دابة عند قوله تعالى: ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها.

[نَاصِبَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ] نسبة الكذب و الخطيئة الى الناصية مجاز [فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ] اى اهل ناديه، قيل: ان ابا جهل قال: اتهددنى و انا اكثر اهل الوادى نادياً؟

- فنزلت [سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ] جمع الزبانية كشرذمة متمرد الجن و الانس و الشديد منهما، و الشرطى، او الزبانية جمع الزبى بكسر الزاء و التون و تشديد الياء بمعنى الشرطى، يعنى سندعوا الزبانية لاخذه فليدع ناديه لدفع العذاب و مدافعتنا.

[كَلًّا] ردع لمحمد ﷺ عن انثلام عزيمته، فى طاعة ربه، او الخطاب عام و كلا ردع لمن اراد اتباع ابي جهل فى غوايته [لَا تُطِعْهُ] فى النهى عن الصلوة او فى تكذيبه لمحمد ﷺ.

(١) من العلامة.

[وَ اسْجُدْ] ^١ و لا تكترث بنهيه اى صلّ و اسجد فى صلوتك او تذلل
 لربك [وَ اقْتَرِبْ] بسجدة الى ربك فان اقرب ما يكون العبد الى ربه و هو
 ساجد، و السجوه ههنا فرض.

فعن ابى عبدالله عليه السلام: العزائم آلم تنزيل، وحم السجدة، و النجم
 اذا هوى، و اقرء باسم ربك، و ما عداها فى جميع القران مسنون و ليس
 بمفروض، و فرض السجدة على الامّة ان كان الخطاب خاصاً بمحمد صلى الله عليه و آله كان
 بتبعيته .

و فرض السجدة لقراءة امثال هذه الاية او استحبابه لما ذكرنا مكرراً
 انّ القارى ينبغى ان يكون حين القراءة فانياً عن نسبة الافعال الى نفسه و
 يكون لسانه لسان الله لالسان نفسه حتى لا يمكن فى زمرة من قال الله
 تعالى: يلوون السننهم بالكتاب لتحسبوه من الكتاب و ما هو من الكتاب
 فاذا صار لسان القارى لسان الله ينبغى ان يستمع الامر بالسجدة من الله
 فيسجد لسماح الامر بالسجدة امتثالاً لامر الله المسموع من لسانه الذى صار
 لسان الله.

سُورَةُ الْقَدْرِ

مَكِّيَّةٌ، وَ قِيلَ: مَدَنِيَّةٌ، سِتُّ آيَاتٍ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[أَنَا أَنْزَلْنَاهُ] اى القرآن، ابهمه من دون ذكر له تفخيماً له بادعاء انه معيّن من غير تعيين كما ان نسبة الانزال الى ضمير المتكلم و تعيين الظرف تفخيم له و قد انزل القرآن بصورته [فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ] الّتى هى صدر محمّد ﷺ و فى ليلة القدر الّتى هى النقوش المداديّة و الالفاظ الّذى يختفى المعانى تحتها.

اعلم، انه يعبر عن مراتب العالم باعتبار امد بقائها، و عن مراتب الانسان باعتبار النزول بالليالى و باعتبار الصعود بالايام لان الصاعد يخرج من ظلمات المراتب الدانية الى انوار المراتب العالية.

و التازل يدخل من انوار المراتب العالية فى ظلمات المراتب التازلة كما انه يعبر عنها باعتبار سرعة مرور الواصلين اليها و بطوء مرورهم بالساعات و الايام و الشهور و الاعوام.

و ايضاً يعبر عنها باعتبار الاجمال فيها بالساعات و الايام و باعتبار التفصيل بالشهور و الاعوام، و ان المراتب العالية كلّها ليالى ذووالاقدار و ان عالم المثل يقدر قدر الاشياء تماماً فيه و يقدر ارزاقها و آجالها و مالها و ما عليها فيه.

و هو ذو قدر و خطر، و هكذا الانسان الصّغير و ليالى عالم الطّبع كلّها مظاهر لتلك الليالى العالية، فانها بمنزلة الارواح لليالى عالم الطّبع و بها تحصلها و بقاؤها لكن لبعض منها خصوصيّة، بتلك الخصوصيّة تكون

تلك الليالي العالية اشدّ ظهوراً في ذلك البعض .

و لذلك ورد بالاختلاف و بطريق الابهام و الشكّ: انّ ليلة القدر ليلة التّصف من شعبان، او التّاسع عشر او الحادى و العشرون، او الثّالث و العشرون، او السّابع و العشرون، او اللّيلة الاخيرة من شهر رمضان و غير ذلك من اللّيالي، و عالم الطّبع و كذلك عالم الشّياطين و الجنّ بمراتبها ليس بليلة القدر، و هذان العالمان عالما بنى امية و ليس فيهما ليلة القدر، و الاشهر المنسوبة الى بنى امية اتى ليس فيها ليلة القدر كناية عن مراتب دينك العالمين.

[وَمَا أَذْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ] الاتيان بالاستفهامين لتفخيم تلك اللّيلة، و لمّا لم يمكن بيان حقيقة تلك اللّيلة قال تعالى [لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ] ليس فيها ليلة القدر.

في اخبار كثيرة عن طريق الخاصّة: انّ رسول الله ﷺ رأى فى منامه انّ بنى امية يصعدون على منبره من بعده و يضلّون النّاس عن الصّراط القهقري فأصبح كئيباً حزيناً فهبط عليه جبرئيل فقال: يا رسول الله ﷺ مالى اراك كئيباً حزيناً؟ قال: يا جبرئيل انى رأيت بنى امية فى ليلتى هذه يصعدون منبرى من بعدى يضلّون النّاس عن الصّراط القهقري، فقال: و الذى بعثك بالحقّ نبياً انى ما اطّلت عليه فعرج الى السّماء فلم يلبث ان نزل عليه باى من القران يونسه بها، قال: افرايت ان متّعناهم سنين ثمّ جاءهم ما كانوا يوعدون ما اغنى عنهم ما كانوا يمتّعون و انزل عليه، انا انزلناه فى ليلة القدر و ما ادريك ما ليلة القدر ليلة القدر خيرٌ من الف شهر، جعل الله ليلة القدر لنبية ﷺ خيراً من الف شهر ملك بنى امية.

روى أنّه ذكر لرسول الله ﷺ رجلٌ من بنى اسرائيل أنّه حمل السّلاح على

عاتقه في سبيل الله الف شهرٍ فعجب من ذلك عجباً شديداً و تمنى ان يكون ذلك في امته فقال: يا رب جعلت امتي اقصر الامم اعماراً و اقلها اعمالاً فأعطاه الله ليلة القدر و قال: ليلة القدر خيرٌ من الف شهر الذي حمل الاسرائيلي السلاح في سبيل الله لك و لامتك من بعدك الى يوم القيامة في كل رمضان.

[تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ] تنزل نزل في مهلةٍ و مضى في سورة بنى اسرائيل بيان الروح و انه اعظم من جميع الملائكة و انه رب النّوع الانساني [فِيهَا يَأْذَنُ رَبُّهُمْ] بعلمه او اباحته [مِمَّ كُلِّ امْرٍ] لاجل كل امرٍ قدر في تلك الليلة.

وقرئ من كل امرءٍ بهمزة في آخره يعنى من اجل كل انسان من حيث خيره او شره و قيل: من كل امرٍ متعلق بقوله تعالى [سَلَامٌ هِيَ] و الظاهر انه متعلق بتنزل و معنى سلامٌ هي [حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ] ان تلك الليلة سلامة من كل شرٍ و آفة، او هي تحية على طريق المجاز.

كما ورد عن السجّاد عليه السلام يقول: يسلم عليك يا محمد صلى الله عليه وآله ملائكتي و روحى سلامى من اول ما يهبطون الى مطلع الفجر، و قال القمى: تحية يحيى بها الامام الى ان يطلع الفجر، و فى خبر ان علامة ليلة القدر ان يطيب ريحها ان كانت فى برد دفئت، و ان كانت فى حرٍ بردت.

و فى رواية: لاحارة و لباردة تطلع الشمس فى صبيحتها ليس لها شعاع.

سُورَةُ الْبَيِّنَةِ.

مدنيّة، و قيل: مكّيّة، ثمان آياتٍ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ] اى اليهود و النصارى
فأنهم كانوا معروفين بهذا الاسم.

[وَالْمُشْرِكِينَ] عبدة الاصنام او عبدة الاصنام و غيرهم من اصناف
المشركين، و سمى اهل الكتاب كافرين لأنهم ستروا الدين و الطّريق الى
الله، و ستروا الحقّ بحسب صفاته و ان كانوا اقرّوا بالتوحيد.

[مُنْفَكِينَ] اى لم يكونوا متفرّقين بان يكون بعضهم على الحقّ و
بعضهم على الباطل بل كان جميعهم على الباطل مجتمعين فيه او منفكّين
عن دينهم او عن الوعد باتّباع الحقّ اذا جاءهم محمّد ﷺ او عن الاقرار
بمحمّد ﷺ و رسالته او عن الحجج و البراهين.

[حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ] المراد بالبيّنة الرّسول ﷺ او رسالته او
معجزاته، و استقبال تأتيهم بالنسبة الى قوله لم يكن و الا فهو على المضى
[رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ] بدل من البيّنة بدل الكلّ او بدل الاشتمال او رسوله خبر
مبتدءٍ محذوفٍ او مبتدء خبرٍ محذوفٍ او مبتدء خبره قوله تعالى.

[يَتْلُو] عليهم [صُحُفًا مُطَهَّرَةً] و المراد بالصّحف اللوح العالوية و
الاقلام الرّفيعة، او الصّدور المستنيرة و القلوب المضيئة، او الكتب
الماضية السّماوية من كتب الانبياء الماضين و الكلّ مطهّر من التّغيير و
التّبديل و المادّة و نقائصها و انقلاباتها و من مسّ ايدى الاشرار و من

الاتيان البطلان اليها.

[فيها كُتِبَ قِيَمَةٌ] اي مكتوبات مستقيمة لاعوج فيها اصلاً، او مقيمة تقيم كل من اتصل بها، او معتدلة لانحراف فيها، او كافية يكفي جميع امور من توصل بها، او المراد بالصّحف المطهرة القران و فيها جميع العلوم القلبيّة و القالبيّة الكافية لمن تدبرها و توصل بها.

[وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ] فيما ذكر سابقاً [إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ] يعني لم يكونوا منفكين عن دينهم او اجتماعهم او تصديق محمد ﷺ و ما تفرقوا الا بعد الرسول ﷺ بان صدق بعضهم و كذب بعضهم و بقي بعضهم على دينه و ترك بعضهم دينه.

[وَمَا أُمِرُوا] اي والحال انهم ما امروا بشيء [إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ] الحنيف الصّحيح الميل الى الاسلام الثّابت عليه و كل من حجّ او كان على دين ابراهيم.

[وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ] قد مضى في اوّل البقرة بيان لاقامة الصلوة و ايتاء الزّكوة يعني ان اهل الكتاب ما امروا على لسان انبيائهم ﷺ و في كتبهم الا بتوحيد العبادة المستلزم لتوحيد الواجب و المبدء، و باقامة الصلوة التي هي عماد الدين و جالب الخصائل، و ايتاء الزكوة الذي هو تطهير من كل رذيلة، و ما تأمرهم انت ايضاً الا بذلك، فمالهم اختلفوا في تصديقك و تكذيبك؟!

[وَذَلِكَ] اي توحيد العبادة و توحيد المبدء و اقامة الصلوة و ايتاء الزّكوة [دين القِيَمَةِ] اي دين الكتب القِيَمَةِ، و قيل: القِيَمَةُ جمع القائم اي دين القوم القائمين بأمر الله.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا] بِالرَّسُولِ ﷺ أَوْ بَكِتَابِهِ أَوْ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى فِي رَسُولِهِ ﷺ أَوْ بِالْوِلَايَةِ وَالْجَمَلَةَ جَوَابٌ لِسُؤَالٍ مُقَدَّرٍ عَنْ حَالِ الْمُخْتَلِفِينَ.

[مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ] عَطَفَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ عَلَى أَهْلِ الْكِتَابِ [فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا] مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ أَوْ مِنْ أَيِّ فِرْقَةٍ كَانُوا [وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ] وَمَقَامِ الرِّضَا آخِرُ مَقَامَاتِ النَّفْسِ الْإِنْسَانِيَّةِ كَمَا أَنَّ جَنَّةَ الرِّضْوَانِ آخِرُ الْجَنَّاتِ.

[ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ] قَدْ مَضَى مَكْرَرًا أَنَّ الْخَشْيَةَ حَالَةً حَاصِلَةً مِنْ امْتِزَاجِ الْخَوْفِ وَالْحُبِّ وَلا تَكُونُ إِلَّا بَعْدَ الْعِلْمِ بِالْمَخْشَى مِنْهُ الَّذِي كَانَ لَهُ مَحْبُوبِيَّةٌ وَلِذَلِكَ قَالَ تَعَالَى: أَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ يَعْنِي مَنْ لَمْ يَعْلَمْ بِاللَّهِ لَمْ يَخْشَهُ لِعَدَمِ حُصُولِ الْمَحَبَّةِ لَهُ.

سُورَةُ الزَّلْزَالِ

تسع آياتٍ مدنيّة، و قيل: مكّيّة.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزِلَتَهَا] المعهود و هو زلزال القيامة الصّغرى او الكبرى او الزلزال الّلائق بحالها و هو الزلزال المحيط بها و هو الزلزال العامّ الّذى ليس الّا فى القيامة، فانّ ارض البدن عند الاحتضار يتزلزل تزلزلاً عظيماً.

[وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا] ائقال الارض عبارة عن القوى و الارواحن و عن القوى و الاستعدادات المكمونة فى ارض العالم الكبير او فى الابدان فانّ ارض البدن عند الموت تخرج بالموت جميع ما فيها من الفعليّات الموجودة و الاستعدادات المكمونة و تظهر حينئذٍ جميع المكمونات فى العالم الكبير.

[وَقَالَ الْإِنْسَانُ] الواقع فى الزلزال او الناظر الى الزلزال تعجباً من ذلك الزلزال [مَا لَهَا يَوْمَئِذٍ تَحَدَّثُ أَخْبَارَهَا] روى عن الباقر عليه السلام انّ امير المؤمنين عليه السلام قال: انا الانسان و ايباى تحدّث اخبارها، و روى عن النّبىّ صلى الله عليه وآله انه قال: اتدرون ما اخبارها؟- قالوا: الله و رسوله اعلم، قال: اخبارها ان تشهد على كلّ عبدٍ و امةٍ بما عمله على ظهرها، تقول: عمل كذا و كذا يوم كذا و كذا.

فهذه اخبارها [بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا] ان تحدّث وحي الهامٍ او وحيّاً بتوسّط الملك [يَوْمَئِذٍ] اى يوم القيامة الصّغرى [يَصْدُرُ النَّاسُ] اى

القوى و المدارك الانسانية فى العالم الصّغير من مراقدها و محالها او يوم
القيامة الكبرى يصدر افراد الناس من مراقدهم و مواقفهم [أَشْتَاتًا]
متفرقين فى صفوفٍ عديدةٍ بحسب مراتبهم و درجاتهم فى السعادة و
الشفاعة.

[لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ] قرئ بفتح الياء و ضمها، و قد مضى مكرراً انّ
العامل يحصل من عمله فعلية فى نفسه و يراه العامل بعد الموت بصورةٍ
مناسبةٍ لذلك العمل و هذا العامل، و يرى صورةً اخرى موافقةً لتلك الصورة
فى الاخرة فيرى أعماله بانفسها و بصورها اللاتقة بها المعبر عن تلك الصور
بجزاء الاعمال.

[فَمَنْ يَعْمَلْ] من المؤمنين [مِثْقَالَ ذَرَّةٍ] اى مقدار ذرّةٍ [خَيْرًا
يَرَهُ] يعنى لا يعزب عن نظر المؤمنين شىءٌ يسيرٌ من اعماله و يرى اعماله
بصورها و بجزائها، و اما شرور المؤمن فاما ممحوة او مغفورة او مبدلة،
فلا يراها، او المعنى فمن يعمل من المؤمن و الكافر مثقال ذرّة خيراً يره لكنّ
المؤمن يراه فى ميزان نفسه و الكافر يراه فى ميزان المؤمن، فيزداد تحسره.
[وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ] يعنى من يعمل من الكافر فانّ
خيرات الكافر تحبط، و شرور المؤمن قد ذكر انه لا يراها، او من الكافر و
المؤمن فانّ المؤمن يرى شروره فى ميزان الكافر.

سُورَةُ الْعَادِيَاتِ

احدى عشرة آية، مدنيّة، و قيل: مكّيّة.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا] اقسام بالخيل العاديات فى الجهاد، و الضّبح صوت انفاَس الخيل و هو مفعول مطلق للعاديات فانّها مستلزمة للضّبح، او لفعله المحذوف، او حال بمعنى ضابحات.

[فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا] ورى الزّند خرجت ناره، و اوريت الزّند اخرجت ناره، عبّر عن خروج النّار من ملاقات حوافر الخيل و الاحجار بالايراء و القدح.

[فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا] اى وقت صبح، و اغار بمعنى عجلّ فى المشى و اغار على القوم غارةً و اغارةً، و اغار الفرس اشتدّ عدوه فى الغارة.
[فَأَثَرُنَّ بِهِ] اى بالصّبح او بالعدو [نَقْعًا] اى غباراً [فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ] الكنود كافر التّع، و الكافر و اللّوام لربّه تعالى، و البخيل، و العاصى، و من يأكل وحده و يمنع رفده و يضرب عبده، و المراد بالانسان مطلق الانسان.

فانّها كما روى نزلت فى غزاة علىّ عليه السلام لاهل الوادى اليابس كانوا اثنى عشر الفاً قد استعدادوا و تعاهدوا و تعاقدوا على ان يقتلوا محمّداً صلى الله عليه و آله و علىّ بن ابى طالب عليه السلام فأرسل النّبىّ صلى الله عليه و آله اليهم ابابكر فلما وصل اليهم و رأى عدّتهم و كثرتهم جبّ و جبن اصحابه و رجع الى رسول الله صلى الله عليه و آله فقال الرّسول صلى الله عليه و آله: خالفت قولى و عصيت الله و عصيتنى.

ثم ارسل اليهم عمر، ففعل مثل ما فعل صاحبه، ثم ارسل اليهم علياً عليه السلام واخبر انه سيفتح الله على يديه، فسار علي عليه السلام اليهم في اربعة آلاف من المهاجرين والانصار و سار بهم غير مسير صاحبيه فانهما كانا يسيران برفقٍ و سار علي عليه السلام و اتعب القوم حتى وصل الى مكان يرونهم فلما سمع اهل الوادي اليابس بمقدم علي عليه السلام اخرجوا اليه منهم فأتى رجل شاكي السلاح و خرج علي عليه السلام مع نفرٍ من اصحابه فقالوا لهم: من انتم؟- و من اين اقبلتم؟- قال: انا علي بن ابي طالب جئنا اليكم لنعرض عليكم الاسلام فان تقبلوا و الا قتلناكم، فقالوا: انا قاتلوك و قاتلوا اصحابك، و الموعود بيننا و بينك وقت الضحوة من غدٍ.

فانصرفوا و انصرف علي عليه السلام، فلما جت الليل امر اصحابه ان يحسنوا الى دوابهم فلما انشق عمود الصبح صلى بالناس بغسلٍ ثم غار عليهم بأصحابه، فلم يعلموا حتى وطئتهم الخيل فما أدرك آخر اصحابه حتى قتل مقاتليهم، و سبى ذراريهم، و استباح اموالهم، و خرّب ديارهم، و اقبل بالاسارى و الاموال معه.

فصعد الرسول صلى الله عليه وسلم المنبر قبل وصول علي عليه السلام و اخبر الناس بما فتح الله على المسلمين و اعلمهم انه لم يفلت منهم الا رجلا، و نزل، فخرج يستقبل علياً عليه السلام في جميع اهل المدينة حتى لقيه على ثلاثة اميال من المدينة، فلما رآه علي عليه السلام مقبلاً نزل عن دابته و نزل النبي صلى الله عليه وسلم حتى التزمه و قبل ما بين عينيه، و عن جعفر بن محمد عليه السلام: ما غنم المسلمون مثلها قط الا ان يكون من خيبر فانهما مثل خيبر فانزل الله تبارك في ذلك اليوم هذه السورة.

[وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ] يعنى انّ الانسان يشهد و يعلم انه كنود، او الله يشهد على انه كنود [وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ] اى بخيل او قوى، و المراد بالخير المال او الحياة او كلّ ما كان ملائماً للانسان.

[أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ إِلَىٰ بَعْثٍ [مَا فِي الْقُبُورِ] اى قبور التراب من الاموات، و قبور الابدان من القوى و الفعليّات، و القوى و الاستعدادات المكمنات.

[وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ] من النّيّات و الارادات و الخيالات و الاعتقادات [إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ] الجملة مفعول يعلم معلق عنها العامل يعنى انه ينبغى ان يعلم ذلك فيرتدع من خلاف قول رسوله ﷺ و ضمير بهم راجع الى الانسان لانه اّمّا فى معنى الجنس، او راجع الى ما فى القبور، و التّعبير بما لانّ ما فى القبور مادام فى القبور فى حكم غير ذى الشّعور، و اذا بعث من القبور صار فى حكم ذى الشّعور.

سُورَةُ الْقَارِعَةِ

مَكِّيَّةٌ، احدى عشرة آيةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ وَ مَا أَذْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ] وضع الظاهر موضع

المضمر و تكرير الاستفهام و نفي دراية محمد ﷺ او دارية من له شأن الدراية

تعظيم و تهويل للقارعة و المراد بالقارعة اما القيامة فانها تفرع كل من كان له في

الدنيا انانية بما فيها من الاهوال، او المراد بها الذاهية التي تكون في القيامة.

[يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوتِ] الذي يتهافت على

السراج و لا يكون لحركته و طيرانه نظام، شبه الناس في القيامة به لشدة

تحيرهم و عدم انتظام حركاتهم مثل قوله تعالى: كأنهم جرادٌ منتشرٌ و يوم

منصوب بالقارعة، او باعنى محذوفاً، او بكون محذوفاً.

[وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعُفُوشِ الْمُنْفُوشِ] العهن الصوف او المصبوغ منه

الواناً، و المنفوش المنتشر و المعنى تكون الجبال كالصوف المصبوغ المندوف.

[فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ] اي ذات رضا،

او الوصف بحال المتعلق اي في عيشة راضٍ صاحبها بها.

[وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ] الام ههنا بمعنى المسكن

او الخادم، او المعنى ام رأسه ساقطة في النار، لكن الاول اولى ليوافق

ظاهره التفسير الذي في قوله تعالى:

[وَ مَا أَذْرِيكَ مَا هِيَةٌ نَارُ حَامِيَةٍ] شديد الحرارة.

سُورَةُ التَّكْوِيْنِ

مدنيّة، و قيل: مكّيّة ثمان آياتٍ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[أَلْهَيْكُمْ التَّكْوِيْنُ] اى التّفاخر و التّغالب بكثرة المال و الاولاد، او بكثرة العشائر و القبائل، او الاهتمام فى تكثير الاموال و الاولاد، و الى كلّ اشير فى الاخبار.

[حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ] يعنى ماقنعتم بالتّكاثر بالاحياء حتّى عددتهم الموات و الحال انّ الاعتبار بالاموات كان اولى من الافتخار بهم، او الهاكم التّفاخر او طلب الكثرة حتّى متّم و دخلتم المقابر، و الى كلّ اشير فى الاخبار [كَلَّا] ردع عنه اى انتهوا عن ذلك.

[سَوْفَ تَعْلَمُونَ] انّ الاشتغال عن الاخرة بالتّكاثر سبب دخول الجحيم بل هو دخل فى الجحيم لكن لما كان مدارككم خدرة و ابصاركم فى غشاوة فى الدّنيا لم تحسّوا بألمها و لم تبصروا نارها و انواع عذابها، او المعنى سوف تصيرون من اهل العلم و اذا صرتم عالمين رأيتم الجحيم و لم يك ينفعكم علمكم حينئذٍ.

[ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ] تأكيد للاوّل و تخلّل ثمّ للمبالغة فى التّأكيد، او الاول فى القيامة الصّغرى و الثّانى فى القيامة الكبرى [كَلَّا] لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ] فى الدّنيا.

[الْجَحِيمِ] كما انكم فى الاخرة تصيرون عالمين فترونّ الجحيم و قد مضى مكرراً انّ علوم النفوس لكونها غير المعلومات و جواز انفكاك

المعلومات عنها اذا كانت النفوس مدبرة عن دار العلم سميت ظنوناً فى الكتاب و الاخبار بخلاف ما اذا كانت مقبلة على دار العلم، فانّ ظنونها تصير علوماً بل اشرف من العلوم حينئذٍ.

و مراتب اليقين ثلاث؛ علم اليقين و هو ادراك الشىء بصورته الحاصلة عند النفس بشهود آثار ذلك الشىء او وجدانها فى وجوده، و عين اليقين و هو مشاهدة عين ذلك الشىء، و حقّ اليقين و هو التحقّق بذلك الشىء، و المعنى لو تعلمون فى الدنيا علم اليقين لادى بكم الى رؤية الجحيم فى الدنيا فانّ الظنّ يؤدى الى العلم.

و العلم الى الرؤية، و الرؤية الى المعانية، و المعانية الى التحقّق، و لقد مرّ تفصيل تامّ لمراتب الظنّ و العلم و اليقين، و الفرق بين العلم الاخرى و العلم الدنيوى فى سورة البقرة عند قوله تعالى: و لبسوا مشروا به انفسهم او كانوا يعلمون [ثُمَّ لَتَرُونَهَا عَيْنَ الْيَقِينِ].

اعلم، انّ للرؤية مراتب؛ فاولى مراتبها المشاهدة بدرجاتها مثل ان يشاهد الشىء عن بعدٍ من غير تميز جميع معيناته و جميع دقائق شخصه و صورته، و ثانية مراتبها المعانية بدرجاتها مثل ان يشاهد الشىء بجميع مشخصاته و دقائق وجوده، و ثالثة مراتبها التحقّق بالمرئى بدرجاتها.

[ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ] الا تيان بثمّ للاشارة الى انّ هذا السؤال بعد ما علموا انّهم اشتغلوا بما لافائدة لهم فيه، او للترتيب فى الاخبار.

[يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ] قد ذكر فى اخبار كثيرة من جملة النعيم المسؤل عنه ملائمت القوى الحيوانية و الملاذّ الدنيوية كالتّعام و اللباس و الرّطب و الماء البارد.

و في اخبارٍ اخر انكار ان يكون النعيم المسؤل ذلك و انّ السؤل و الامتنان بالنعمة وصف الجاهل اللئيم، و انّ الله نهى عن ذلك و انّ الله لا يوصف بما لا يرضاه لعباده.

و انّ النعيم المسؤل عنه محمد ﷺ و عليّ عليه السلام، او حبنا اهل البيت، او ولايتنا اهل البيت، و التحقيق في هذا المقام و التوفيق بين الاخبار انّ النعمة كما مرّ مراراً ليست الاّ الولاية و كلّ ما اتّصل بالولاية سواء كان من ملائمت الحيوانيّة او من موزيات القوى الحيوانيّة.

و بعبارةٍ اخرى سواء عدّ من النعم الدنيويّة او من النعم الدنيويّة كان نعمة، و كلّ ما انقطع عن الولاية كان نقمةً و ان كان بصورة النعمة، و كلّ من اتّصل بالولاية كان ضيفاً لله و كان جميع نعمه الصوريّة و المعنويّة مباحة له و كان مأموراً بالتصرّف فيها بمنطوق قوله تعالى: يا ايّها الذين آمنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم و لا يسأل الله تعالى عن شىءٍ منها و لو سأل كان سؤاله مثل السؤل عن الضيف و انه كيف أكل؟ و لم أكل؟

و على اى مقدار أكل؟ و لم لم يعمل لى على قدر ما أكل؟ و كان قبيحاً عن البشر فكيف بخالق البشر، و من انقطع عن الولاية كان جميع نعمه الصوريّة مغضوبة فى يده و للحاكم و المالك ان يسألا الغاصب عن تصرّفاته فى العين المغضوبة، و لا قبح فى ذلك السؤل.

و لما كان الخطاب للمحجوبين المنقطعين عن الولاية كان المراد بالنعيم الولاية ثمّ جميع الملائمت الحيوانيّة و الانسانيّة و كان السؤل عن اداء شكرها و صرفها فى مصرفها او غير مصرفها.

او المعنى اذا رفع حجاب الخيال و الوهم عن بصائرهم و وصلت الى دار العلم

و شاهدتم الجحيم و الامها و الجنات و لذاتها و عاينتم انّ التّعيم الصّورى صار سبباً لدخول الجحيم، و ايقنتم انّ التّعيم الصّورى كان نعمة فى الحقيقة، و انّ التّعيم كان الولاية و لوازمها الّتى هى الجنّة و نعيمها تسألون اكان ماكنتم فيه من الملاذّ الحيوانيّة نعيماً ام ما عليه المؤمنون تويخاً لكم؟ او المعنى انكم اذا وصلتكم الى مقام المعاينة تسألون عن مقام حقّ اليقين ماهو؟ لانكم بالمعاينة تجدون ذوق الحقيقة و جاز لكم السّؤال و الجواب عنها.

و ما روى عن الرّسول ﷺ يؤيد ما وقفنا به بين الاخبار فانه قال: كلّ نعيمٍ مسؤل عنه صاحبه الا ما كان فى غزو او حجّ، فانّ السّالك القابل للولاية فى غزوٍ و حجّ شعر به ام لا؟

و كذلك ما روى عن الصادق عليه السلام انه قال: من ذكر اسم الله على الطّعام لم يسأل عن نعيم ذلك فانّ الذّاكر لاسم الله ليس لآ من قبل الولاية بالبيعة الخاصّة الولويّة فانّ غيره بمضمون: من لم يكن له شيخ تمكّن الشيطان من عنقه، قد تمكّن الشيطان منه، و يكون كلّ افعاله و اقواله و احواله بتصرّف الشيطان فاذا قال، بسم الله: يتصرّف الشيطان فيه و يخلّى اللفظ من معناه و يجعل نفسه فى الله فيصير بسم الله فى الحقيقة بسم الشيطان.

كمامرّ تحقيقه فى اوّل فاتحة الكتاب، و يؤيد ذلك التّوفيق السّورة الاتية فانّ السّؤال عن النّعمة الّتى انعم الله بها على عباده خسرانٌ بوجهٍ.

سُورَةُ وَالْعَصْرِ

مَكِّيَّةٌ، ثَلَاثُ آيَاتٍ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[وَ الْعَصْرِ] المراد بالعصر وقت صلوه العصر، اقسام به كما اقسام بالضحى، او المراد به الدهر مطلقا.

او عصر النبي ﷺ على ان يكون اللام لتعريف العهد، او صلوة العصر، او الملكوت فانها بعدها يختفى شمس الحقيقة في عالم الطبع وانها بمثلها الصاعد معصورة عالم الطبع كما انها بمثلها الهابط معصورة الجبروت، او المراد بالعصر مطلق عالم الطبع لكونه عصير الملكوت.

[إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ] خسر كفرح و ضرب ضلّ، و الخسر بالضّم و بالضّمّين مصدره، و خسر وضع في تجارته عن رأس ماله، و الانسان ما لم يؤمن بالبيعة الخاصة الولوية لم يكن على الطريق.

فانّ الطريق على ﷺ و ولايته، و لم يفتح باب قلبه و مالم يفتح باب قلبه بالولاية التكوينية التي هي جبل من الناس كان كلما فعل حصل له فعليته في جهة نفسه النجاة السفلية و كلما حصل للنفس من جهتها السفلية فعلية اختفى تحت تلك الفعلية انسانيته التي هي الولاية التكوينية التي هي الجبل من الله و بضاعته انسانيته واختفاؤها خسران بضاعته و لا يخلوا الانسان آنا من فعل و فعلية، فجميع افراد الانسان في خسر على الاستمرار.

[إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا] بالبيعة العامة [وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] بالبيعة الخاصة او الا الذين آمنوا بالبيعة الخاصة و عملوا الصالحات بالوفاء

بشروط البيعة.

[وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ] التّواصى اعمّ من ان يكون بالقال او بالحال او بالفعال او بالدعاء و الالتماس من الله فى الحضور او بظهر الغيب.

فانه قدمرّ فى سورة البقرة عند قوله تعالى: اولئك يدعون الى النار والله يدعو الى الجنة بيان ان المؤمن بوجوده يدعو الى الجنة وان لم يكن له دعوة قالاً، والمراد بالحقّ الولاية فانها حقّة بحقيقة الحقّية.

وان كان المراد به الحقّ المطلق كان المراد منه ايضاً الولاية لانّ ظهور الحقّ المطلق لا يكون الا بالحقّ المضاف الذى هو الولاية ويراد كلّ امر ثابت و كلّ امر غير باطل بارادة الولاية فانّ الكلّ من شعب الولاية.

[وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ] على الحقّ او بالصبر مطلقاً فانّ جميع انواع الصبر التى امهاتها ثلاث؛ الصبر على المصائب.

و الصبر عن المعاصى، و الصبر على الطاعات، راجعة الى الصبر على الحقّ فانّ المنظور من الصبر على المصائب ان لايجزع عند المصيبة لانّ الجزع لا يكون الا بالغفلة عن الولاية.

و المنظور من الصبر عن المعاصى عدم خروج النفس عن انقياد العقل فى ادامة الحقّ، و الخروج عن الانقياد لا يكون الا بالغفلة عن الولاية، و الصبر على الطاعة ليس الا الصبر على الولاية التى هى روح كلّ طاعة.

و لاشكّ انّ المؤمنين اذا التقيوا حصل لكلّ بملاقة الاخر صبر و زيادة توجّه و اشتداد ترقّب لوجهته الولويّة، و ليجد المؤمن ذلك من وجوده.

سُورَةُ الْهُمَزَةِ

مَكِّيَّةٌ، تَسَعُ آيَاتٍ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ] الهمز الغمز، و الضَّغَطُ و النَّخَسُ و الدَّفْعُ و الضَّرْبُ و العَضُّ و الكَسْرُ، و الكلُّ من باب نصر و ضرب، و اللَّمَزُ العيبُ و الاشارة بالعين و نحوها، و الضَّرْبُ و الدَّفْعُ و الفعل من البابين.

قيل: المراد بالهمزة الطَّعَانُ، و باللُّمزة المِغْتَابُ.

و قيل: العكس، و قيل: الهمزة الّذى يطعن فى وجهك و اللُّمزة الّذى يطعن فى غيابك، و الصَّيغَتَانِ تستعملان فيما صار عادة و سَجِيَّةً، و الرَّذيلَتَانِ حاصلتان فى تركيب الشيطنة و السَّبْعِيَّةِ و البهيميَّةِ.

فانَّ صاحبهما بشيطنته يتكبر على النَّاسِ و يحقرهم و بغضبه يدفع فضل من يتفضّل عليه، و بشهوته يريد ان يكون ممدوحاً فى النَّاسِ، ذا فضيلته عندهم محبوباً لهم، و اذا اجتمع هذه الخصال يغتاب و يغمزو يطعن فى النَّاسِ لرؤية نفسه و استكباره على الخلق و تحقيرهم، و ارادة كونه محبوباً فيهم بظهور النقص فيهم و عدم ظهوره فيه، فهما اخس الرذائل.

[الَّذِي جَمَعَ مَالاً] بحرصه الّذى هو نتيجة قوّته الشّهويّة.

[وَعَدَدَةٌ] اى عدّه مرّةً بعد اخرى لِحَبِّه اِيَّاهِ او اعدّه لنوائبه، و الاعداد للنوائب نتيجة القوى الثلاث؛ فانه بشيطنته يريد الاستكبار على الخلق و يدبّر لذلك و يهيئ اسبابه، و بشهوته يحب المال و يدخره، و بغضبه يريد دفع ما يرد عليه بما ليس ملائماً له و يدفع من اراد ان يدفعه عمّا هو عليه فيهيئ لذلك اسبابه.

[يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ] هو على الاخبار، او على الاستخبار بتقدير الاستفهام [كَلًّا] ردع له عن هذا الحساب، ليموتن و [لِيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ] الحطم الكسر او خاص باليابس، و الحطمة كالهزمة التار الشديدة و اسم لجهنم او باب لها. [وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْحُطَمَةُ نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ] يعنى انها ليست مثل نيران الدنيا لاتتجاوز عن الاجسام بل هي تتجاوز عن الاجسام و تصل الى القلب بل الى عليا مرتبة القلب التي تلى الروح و هي الفؤاد، و نموذج ذلك في الدنيا ان الموصوف بالرذيلتين المقهور تحت حكم القوى الثلاث تحترق نفسه الانسانية و قلبه و تنحطم بحيث كانه لم يكن له انسانية و قلب و اذا نظرت حق النظر رأيت له لم يكن فيه شىء من صفات الانسان.

[انها] اي الحطمة او النار [عليهم مؤصدة] اي مطبقة اي يطبق ابوابها عليهم، او ينطبق النار عليهم بحيث لاتدع منهم شيئاً.

[فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ] العمد بالتحريك و العمد بالضمين، و قرئ بهما جمع العمود، و الظرف حال عن الظمير المجرور بعلى يعنى انهم موثقون على الاعمدة الطويلة، او حال عن الضمير المنصوب اي ان النار بابوابها مطبقة عليهم حال كونها في مسامير من الحديد المحمى يعنى ان الابواب تطبق عليهم ثم تشد بمسامير من الحديد، و قيل: المراد عمد السرادق التي في قوله تعالى: احاط بهم سرادقها، و قيل: المراد بالعمد الاغلال التي يقيدون بها.

سُورَةُ الْفِيلِ

مَكِّيَّةٌ، خَمْسُ آيَاتٍ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ] الخطاب عامّ او خاصّ

بمحمّد ﷺ يعنى أنّ قضيتهم مشهورة بحيث تكاد ترى لكلّ راء و ان كان قد مضى زمانها، و محمّد ﷺ فتح الله بصيرته بحيث صار الماضى و الاتى فى نظره كالحاضر.

[أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ] لخراب البيت [فِي تَضَلُّبٍ] فى الافناء و الالهلاك او

فى عدم الاهتداء الى المقصد، قد اجمع الرواة أنّ الذى قصد بالفيل الكعبة هو ملك اليمن.

و قيل: كان من قبل التّجاشى ملك الحبشة على اليمن و كان حركته الى مكّة

بأمره، و التّجاشى هذا كان جدّ التّجاشى الذى كان فى زمن النّبى ﷺ و أقربيه، و كان

اسم ملك اليمن ابرهة بن الصّباح الاثرم و كنيته ابو يكسوم بنى كعبة باليمن و امر

النّاس ان يحجّوا اليها.

و أنّ رجلاً من بنى كنانة خرج حتّى قدم اليمن ثمّ نظر اليها فقعد فيها القضاء

حاجته فغضب ابرهة لذلك و احلف ان يهدم البيت.

ثمّ خرج بجنوده و نزل على سّنة اميال من مكّة فبعث مقدّمته و اصاب

مقدّمته مأتى بغيرٍ لعبد المطلب فلمّا بلغه خرج حتّى أتى القوم فاستأذن على ابرهة

فأذن له بعد ما عرفوه أنّه رئيس القوم فدخل عليه و هو على سريره فعظّمه و نزل من

سريرة و جلس معه ثمّ قال: ما حاجتك؟- قال: حاجتى مأتا بغير اصابتها مقدّمتك،

قال: اعجبتنى رؤيتك و زهدنى فيك كلامك، قال: و لم ايّها الملك؟- قال لأنّى جئت

لاهدم بيت عزكم و شرفكم و جئت تسألنى حاجتك و لاتسأل عن انصرافى عن بيتكم؟!!

فقال: انا ربّ الابل و للبيت ربّ يمنعك منه، فأمر ابو يكسوم بردّ ابله فخرج فلماً اصبحوا بعثوا فيلهم فلم ينبعث، و قيل: كان معهم فيل واحد اسمه محمودٌ.

و قيل: ثمانية افيال، و قيل: اثنا عشر، فظهر عليهم طير من قبل البحر مع كلّ ثلاثة احجارٍ حجر في منقاره و حجران في رجليه، و كانت ترفرف على رؤسهم و ترمى في دماغهم فيدخل الحجر في دماغهم و يخرج من ادبارهم و ينتفض ابدانهم فصاروا كما قال تعالى كعصفٍ ما كؤلٍ، و لم يبق منهم الاّ رجل واحد هرب فجعل يحدث الناس بما رأى اذا طلع عليه طائر منها بعد ما وصل الى اليمن فرفع رأسه فقال: هذا منها و جاء الطير حتى حاذى رأسه ثمّ القى الحجر عليه فخرج من دبره فمات، و كان ذلك في العام الذي ولد فيه رسول الله ﷺ.

و قيل: كان قبل مولده بثلاثٍ و عشرين سنة، و قيل: باربعين سنة [وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ] ابابيل جمع بلا واحدٍ يقال: ابل ابابيل اي فرق، او هو جمع الابل بكسر الهمزة و تشديد الباء، او جميع الابل كسكيت بمعنى القطعة من الطير، و الابل و المتتابعة منها، و كان الطير هذه الطير المعروفة بابابيل.

و في خبرٍ عن الباقر (عليه السلام): كان رؤسها كأمثال رؤس السباع و أظفارها كأظفار السباع و لارأوا قبل ذلك مثلها و لا بعدها.

[تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ] معرّب «سنگ گل» [فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ] كورق زرع اكله الدود، او كزرع اكل حبه فبقي بلاحبّ او كتبنٍ اكلته الدوابّ فدفعته.

سُورَةُ قُرَيْشٍ

اربع آياتٍ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ] قرئ ليلاف

قريشٍ بدون الهمزة، الالفهم من دون ياءٍ، و قرئ ليلاف قريشٍ مثل القراءة الاولى ايلافهم بهمزةٍ و ياء بعدها و قرئ لايلاف قريشٍ ايلافهم في كليهما بهمزةٍ و ياءٍ بعدها، و الجارّ و المجرور متعلّق بقوله تعالى: جعلهم كعصفٍ مأكولٍ، او بقوله: فعل ربك باصحاب الفيل لانّ السّورة الاولى كانت في مقام الامتنان على قريشٍ بجعل بيتهم و مسكنهم مأمناً.

او متعلّق بقوله تعالى [فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ] يعنى لان جعل الله قريشاً ذات الفة بملوك النواحي مثل ملك الفارس و الشّام و الحبشة و اليمن بواسطة كونهم اهل مكّة و صاحبي بيت الله فليعبدوا ربّه.

قيل: كان هاشم يألف الى الشّام و عبد شمس الى الحبشة، و المطّلب الى اليمن، و نوفل الى فارس، و كان تجّار قريش يختلفون الى هذه الامصار بسبب هذه الاخوة و الفتهم لملوك تلك النواحي و قيل: ائّما كانت قريش تعيش بالتجارة و كانت لهم رحلتان في كلّ سنة، رحلّة في الشّتاء الى اليمن لائّنها بلاد حامية، و رحلة في الصّيف الى الشّام لائّنها باردة، فلمّا قصد اصحاب الفيل مكّة اهلكهم الله لتألف قريش هاتين الرّحلتين و كانت لايتعرّض لهم احد بسوءٍ و كانوا يقولون: قريش سكاّن حرم الله و ولاة بيته. و يجوز ان يكون اللّام للتّعجب و العامل محذوفاً [الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ] اخرجهم بالاطعام من جوع [وَأَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ]

سُورَةُ الْمَاعُونِ

مَكِّيَّةٌ، وَ قِيلَ: مَدَنِيَّةٌ، وَ قِيلَ: بَعْضُهَا مَكِّيٌّ، وَ بَعْضُهَا مَدَنِيٌّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ] قرئ رأيت على الاصل، و اريت بلا همزٍ و ارايتك بكاف الخطاب او الخطاب خاص بمحمد ﷺ او عام، و تكذيب الدين للجهل المركب الذي هوداء عياه و هو اصل جميع الشرور يعنى رأيت يا محمد ﷺ الذي جميع بين رذائل القوى الثلاث العلامة و السبعية و البهيمة، و لما كان الجهل اصل جملة الشرور عطف على تكذيب الدين الرذائل الاخر بالفاء.

فقال: [فَذَلِكَ الَّذِي يَدُعُّ] اى يدفع [الْيَتِيمَ] بعنفٍ.

قيل: نزلت فى العاص بن وائل، و قيل: فى الوليد بن المغيرة، و قيل: فى ابي سفيان كان ينحر فى كل اسبوع جزورين فأتاه يتيم فسأله شيئاً ففرعه بعصاه، و قيل: نزلت فى رجل من المنافقين.

و قيل: نزلت فى ابي جهل كان وصياً ليتيم فأتاه عرياناً و سأله اللباس عن مال نفسه فضربه و دفع اليتيم و ضربه رذيلة الغضب بل اردأ رذائلها لان تحقير الحقير الضعيف و من شأنه ان يرحم عليه و ضربه و دفعه و الاستكبار عليه اردأ من الاستكبار على القوى المنيع.

[وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ] و هو رذيلة الشهوية لان عدم الحض على طعام المسكين من حب المال [فَوَيْلٌ لِلْمَصَلِّينَ] اى لهم و لذلك عطف بالفاء لکنه أتى بالظاهر مقام المضمرة للاشعار بانهم ان صلوا لم

يكن صلواتهم صلوةً بل كانت و بالاً عليهم ومعصيةً.

[الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ] اضافة الصلوة اليهم للاشعار بان لكل انسان صلوةً خاصةً به يكون تلك الصلوة القلبية تذكرةً لها، و المصلى بالصلوة القلبية لا بد و ان يكون متذكراً لصلوته الخاصة به و الا كان مستحقاً بصلوته للويل الذى ليس الا للكفار و الصلوة المخصوصة بكل انسان، اما ولايته التكوينية او التكليفية او ذكره المأخوذ من ولي امره او صورة ولي امره التى دخلت فى قلبه مختفية فيه او ظاهرة.

او التوجه الى الله، و يجوز ان يكون المعنى ويل للمصلين الذين يتهاونون بصلواتهم القلبية بعدم حفظ حدودها او بعدم حفظ مواقيتها، او بتأخيرها من اول اوقاتها.

ولكن قوله تعالى: [الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ]، الناس، يؤيد المعانى الاول، فان المرائى يأتى بها و يتم حدودها و يحفظ اوقاتها و الا لم يتأت له المراياة، و هذه من رذائل العلامه و الشهويّة.

[وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ] الماعون المعروف و الماء و كل ما انتفعت به او كل ما يستعار، و الزكوة، و هذه من رذائل الشهويّة.

عن الصادق عليه السلام: هو القرض تقرضه و المعروف تصنعه، و متاع البيت تعيره، و منه الزكوة، قيل: ان لنا جيراناً اذا اعرناهم متاعاً كسروه و افسدوه فعلينا جناح ان نعمنهم؟- فقال: ليس عليكم جناح ان تمنعهم اذا كانوا كذلك.

سُورَةُ الْكَوْثِرِ

مَكِّيَّةٌ، وَ قِيلَ: مَدِينِيَّةٌ، ثَلَاثُ آيَاتٍ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ] قَدْ فَسَّرَ الْكَوْثَرَ بِنَهْرٍ فِي الْجَنَّةِ وَ هُوَ حَوْضُ النَّبِيِّ ﷺ عَلَيْهِ آيَةٌ عِدَدُ نَجُومِ السَّمَاءِ يَزُودُ مُحَمَّدًا ﷺ وَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُمَا وَ يَسْقِيَانِ شِيعَةَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُ.

وَ الْكَوْثَرُ فِي اللُّغَةِ الْكَثِيرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ الْكَثِيرُ الْمَلْتَفُّ مِنَ الْغُبَارِ، وَ الْإِسْلَامِ، وَ النَّبُوَّةِ، وَ الرَّجُلِ الْخَيْرِ الْمَعْطَاءِ كَالْكَثِيرِ مِثْلَ الصَّقِيلِ، وَ الْأَسِيدِ، وَ مَطْلَقِ النَّهْرِ وَ نَهْرٍ فِي الْجَنَّةِ يَتَجَرَّرُ مِنْهُ جَمِيعُ أَنْهَارِهَا.

اعْلَمْ، أَنَّ الْوَلَايَةَ هِيَ الْكَوْثَرُ بِأَكْثَرِ مَعَانِيهِ وَ هِيَ الَّتِي أَعْطَاهَا بِتَمَامِ حَقِيقَتِهَا مُحَمَّدًا ﷺ وَ بِسَبَبِهَا أَعْطَاهُ النَّبُوَّةَ وَ الرَّسَالَةَ وَ الْعِلْمَ وَ الْحُكْمَ وَ الْإِتْبَاعَ الْكَثِيرَ وَ الْإَوْلَادَ الْكَثِيرَ وَ الْقُرْآنَ وَ دِينَ الْإِسْلَامِ وَ الصِّبْتَ وَ السُّلْطَنَةَ وَ الْخَيْرَ الْكَثِيرَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ هِيَ الَّتِي تَكُونُ بِصُورَةِ النَّهْرِ وَ الْحَوْضِ فِي الْآخِرَةِ وَ هِيَ الَّتِي تَصَوَّرَتْ بِصُورَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا، وَ قَدْ أَعْطَاهُ اللَّهُ، مُحَمَّدًا ﷺ وَ مِنْ بَعْدِهِ [فَصَلِّ لِرَبِّكَ] أَيِ إِذَا كَانَ اللَّهُ أَعْطَاكَ الْكَوْثَرَ فَتَوَجَّهْ وَ تَضَرَّعْ عَلَيْهِ وَ ادْعُهُ شُكْرًا لِهَذِهِ النِّعْمَةِ، أَوْ صَلِّ الْغَدَاةَ مِنَ الْعِيدِ بِجَمْعٍ.

[وَ أَنْحَرَهُ] بِمَنْى، أَوْ صَلِّ صَلَاةَ الْعِيدِ وَ أَنْحَرِ اضْحَيْتَكَ.

قِيلَ: كَانَ يَنْحَرُ النَّبِيُّ ﷺ قَبْلَ أَنْ يَصَلِّيَ فَامَرَ أَنْ يَصَلِّيَ ثُمَّ يَنْحَرُ، وَ

(١) ذَادُهُ، ذُوْدًا = دَفَعَهُ وَ طَرَدَهُ.

قيل: كان اقوام يصلون لغير الله و ينحرون لغير الله فأمره ان يصلّي الله و ينحر لله، و قيل: صلّ الصلوة المكتوبة و استقبل القبلة بنحرك فانه يقول العرب: منازلنا تتناحر يعنى بعضها يستقبل بعضاً.

و فى خبرٍ قال ابو عبد الله عليه السلام فى قوله: فصلّ لربك وانحر هو رفع يديك حذاء وجهك.

و فى خبرٍ قال النبى صلى الله عليه وسلم لجبرئيل: ما هذه النّحية التى امرنى بها ربّى؟ - قال: ليست بنحيةٍ ولكنّه يأمرك اذا تحرّمت للصلوة ان ترفع يديك اذا كبّرت، و اذا ركعت، و اذا رفعت رأسك من الرّكوع، و اذا سجدت؛ فانه صلوتنا و صلوة الملائكة فى السماوات السبع.

[انّ شأنك] اى مبغضك [هو الأبتّر] اى المنقطع عن الخير او عن الولد او عن الصّيت فى الناس او عن الدّين، قيل: انّ العاص بن وائل التقى رسول الله صلى الله عليه وسلم عند باب المسجد و تحدّثا و اناس من قريشٍ جلوس فى المسجد فلما دخل العاص قالوا: من الذى كنت تتحدّث معه؟

- قال: ذلك الابتر فسمّاه ابتر لانه كان له ولد اسمه عبد الله و كان من خديجة فمات و لم يكن له ابنٌ غيره، و كانوا يسمّون من لم يكن له ولد ابتر.

سُورَةُ الْكَافِرُونَ

مَكِّيَّةٌ، وَ قِيلَ: مَدَنِيَّةٌ سِتُّ آيَاتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ] رَوَى أَنَّ نَفْرًا مِنْ قَرِيْشٍ اعْتَرَضُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ

فَقَالُوا: يَا مُحَمَّدٌ ﷺ هَلُمَّ نَعْبُدُ مَا نَعْبُدُ مَا نَعْبُدُ فَنَشْرِكُ نَحْنُ وَ أَنْتَ فِي الْأَمْرِ؟

فَقَالَ: مَعَاذَ اللَّهِ إِنْ أَشْرَكَ بِهِ غَيْرُهُ، قَالُوا: فَاسْتَلِمْ بَعْضَ الْهَيْتَانِ صَدَقْتُكَ وَ

نَعْبُدُ الْهَيْكَ، فَقَالَ: حَتَّى أَنْظُرَ، فَنَزَلَتِ السُّورَةُ فَأَيْسَ قَرِيْشٌ مِنْ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ تَصَدِيقَهُ.

وَ قَدْ مَضَى فِي الْفَصْلِ السَّادِسِ مِنْ فُصُولِ أَوَّلِ الْكِتَابِ أَنَّ الْقَارِيَّ

يَنْبَغِي أَنْ يَجَاهِدَ حَتَّى يَشَاهِدَ أَوْ يَتَّحِدَ مَعَ خَلْفَاءِ اللَّهِ أَوْ مَعَ فِعْلِ اللَّهِ فَيَصِيرُ

لِسَانَهُ لِسَانَ اللَّهِ أَوْ لِسَانَ خَلْفَائِهِ، فَيَصِيرُ حِينَ قِرَاءَةِ امْتِثَالِ هَذِهِ السُّورَةِ عَنْ

مَخَاطَبَاتِ اللَّهِ أَمْرًا مِنْ اللَّهِ بَلْ يَصِيرُ أَمْرَهُ أَمْرًا لِلَّهِ.

فَاعْلَمْ أَنَّ الْإِنْسَانَ لِكُونِهِ مَخْتَصِرًا مِنْ جَمِيعِ الْعَوَالِمِ وَ فِيهِ لَطَائِفُ

جَمِيعِ الْعَوَالِمِ وَ لَطَائِفُ جَمِيعِ مَقَامَاتِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْلِيَاءِ ﷺ يَنْبَغِي أَنْ يَجَاهِدَ

وَقْتَ قِرَاءَتِهِ حَتَّى يَصِيرَ لِسَانَهُ لِسَانَ اللَّهِ أَوْ لِسَانَ وَسَائِطِ الْوَحْيِ وَ يَصِيرُ

سَمِعَهُ سَمِعَ اللَّطِيفَةِ النَّبَوِيَّةِ.

فَإِذَا قَالَ: قُلْ، يَصِيرُ ذَلِكَ الْقَوْلُ أَمْرًا مِنْ اللَّهِ بِاللِّسَانِ الْمُنْسُوبِ إِلَى اللَّهِ أَوْ إِلَى

الْمَلِكِ الْمُبَلَّغِ مِنْ اللَّهِ وَ يَصِيرُ الْمُسْتَمِعُ لَطِيفَتَهُ النَّبَوِيَّةَ فَيَتِمُّثَلُّ الْأَمْرَ وَ يَخَاطَبُ كُفَّارَ

وَجُودِهِ مِنَ الْقَوَى الْبَهِيمِيَّةِ وَ السَّبْعِيَّةِ وَ الشَّيْطَانِيَّةِ بَعْدَ إِبَاتِهِمْ عَنْ اتِّبَاعِهِ وَ إِصْرَارِهِمْ

عَلَى كُفْرِهِمْ وَ عِبَادَتِهِمْ أَصْنَامَهُمُ الَّتِي هِيَ أَهْوِيَّتُهُمْ وَ بَعْدَ دَعْوَتِهِمْ نَبِيِّهِمُ الَّذِي هُوَ

لَطِيفَتَهُ النَّبَوِيَّةَ إِلَى مَوَافَقَتِهِمْ فَيَقُولُ: يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ.

[لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ] اي لا اعبد في المستقبل لانّ لالاتستعمل في الحال [وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ] في المستقبل فانّ الصيغة و ان كانت مشتركة بين الازمنة الثلاثة لكنّها مخصّصة بالاستقبال بقرينة ما قبلها.

[مَا أَعْبُدُ] في الحال او في الحال و الاستقبال [وَلَا أَنَا عَابِدٌ] في الماضي بقرينة ما بعده، او في الماضي و الحال او مطلقا.

[مَا عَبَدْتُمْ] في الماضي [وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ] و اشار بتغيير الصيغة في جانب الكفار الى أنّهم كانوا عابدين لاهو يتهم بعبادة الاصنام و اهويتهم غير ثابتة بل هي متغيرة متبدّلة فكان معبودهم في الامس غير معبودهم في الحال و المستقبل، و بتوافق الصيغة في جانب محمد ﷺ الى انّ معبوده كان في الماضي و الحال و الاتي واحداً غير متعدّد و لامختلف و لا يحصل تلك اللطيفة الا بالتكرار.

و الوجه الاخر للتكرار انّ السورة في مقام التبرّي و اظهار السخط و المغايرة، و التكرار مناسب لهذا المقام، و يجوز ان يكون لفظة ما مصدرية في المواضع الاربعة او في الموضوعين الاخيرين.

و الاتيان بما في قوله تعالى: ما اعبد، على تقدير كون ما موصولة دون من للمشكلة لقوله: ما تعبدون و لانّ المناسب لمقام التبرّي و السخط و المحاجة الاتيان باللفظ العامّ دون الخاصّ و ليطابق اعتقادهم لتصورهم انّ ربّ السماوات و الارض يكون مثل اربابهم.

نقل انه سأل ابو شاكر الديصاني ابا جعفر الاحول عن وجه التكرار و قال: هل يتكلم الحكيم بمثل هذا القول و يكرّر مرّة بعد مرّة؟!!

فلم يكن عند الاحوال في ذلك جواب فدخل المدينة فسأل

الصّادق عليه السلام عن ذلك فقال: كان سبب نزولها و تكرارها ان قريشاً قالت لرسول الله صلى الله عليه وآله تعبداً لهنّا سنّةً و نعبداً لهنك سنّةً؛ فأجابهم الله بمثل ما قالوا [لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ] ليس هذه متاركة و اباحة حتّى يقال: أنّها منسوخة باية القتال بل هي ايضاً تهديد بليغ لهم مثل تعالى: افعلوا ما شئتم.



سُورَةُ النَّصْرِ

مدنيّة: ثلاث آياتٍ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ] قيل هذه آخرة سورة نزلت عليه ﷺ كما

انّ اقرء باسم ربك كانت اولى سورةٍ نزلت عليه.

و قيل: نزلت في حجة الوداع بمنى، و قيل: عاش ﷺ بعدها سنتين، و قيل: مات من سنته، و قال ﷺ بعد نزول السورة: نعت التي نفسى، و روى أنّه بكى العباس بعد نزولها فقال: ما يبكيك يا عمّ؟- قال: نعت اليك نفسك، قال: أنّه لكما تقول، و استفادة نعى نفسه ﷺ من السورة تكون من القرائن المنصّمة و الحالتيّة التي تكون بين المتخاطبين و ان لم يكن في اللفظ ما يدلّ صريحاً عليه.

و اعلم انّ النَّصْر و الفتح يطلقان بمعناهما المصدرى و يراد بهما النَّصْرَة على الاعداء و فتح البلاد، و استعمال المجيء فيهما من باب الاستعارة و تشبيه النَّصْرَة و الفتح بالجائى، و يطلقان على نصره الانسان على اعدائه الباطنة و على فتح باب القلب.

و يطلقان على معنى حقيقٍ هو الملك النازل على صدر النّبى ﷺ، و صورة ولى الامر النازلة على صدر السالك، و كما تكون نصراً من الله على الاعداء الظاهرة و الباطنة تكون فتحاً من الله.

و بها تكون الفتح الظاهر و الباطن و يطلقان على النَّصْر المطلق الذى لانصر بعده و هو النَّصْر فى الخروج من جميع قيود الامكان، و الفتح المطلق الذى هو فتح الغيب المطلق و هو الخروج من مقام الامكان و العروج من

مقام الواحدية الى الاحدية وهو مقام القدس و التقديس، و لما كان النصر مضافاً الى الله و الفتح مطلقاً كان المراد هذا النصر و ذلك الفتح و قد يستنبط نعي نفسه ﷺ من هذا فان النصر المطلق و الفتح بهذا المعنى قلما يكون بدون وقت الارتحال.

[وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا] لما فتح الله تعالى مكة صار جميع الاعراب في الاطراف ذليلاً منقاداً لمحمد ﷺ و كانوا يدخلون في الاسلام من دون مقاتلة و دعوة.

و الدين كما يطلق على الملة و على الولاية التي هي الطريق الى الله بحسب التكليف و الاختيار يطلق على مطلق الطريق الى الله تكوينياً او تكليفاً لذوى الشعور او غير ذوى الشعور، و اذا ارتفع القيود و الحدود عن نظر الكامل يرى الكل داخلين في دين الله يعنى في طريق السلوك الى الله بل يرى الكل عقلاء علماء عرفاء ساعين الى الله و الى مظاهره اللطيفية و القهرية و لا يرى شيئاً من الموجودات خارجاً من دين الله فانه اذا جاء الفتح المطلق للسالك يرى جميع الحدود و التعيينات مرتفعة كما قيل:

صورت خود را شكستی سوختی صورت کل را شکست آموختی
و اذا انقلب البصر و رأى السالك ذلك كان زمان ارتحاله الكلى و نقلته العظمى قريباً فيستنبط من هذا ايضاً نعي نفسه.

[فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ] اى نزه ربك او لطيفتك الانسانية عما لا يليق بشأنه تعالى و شأنها وليكن تنزيهك بالجمع بين صفات الجلال و الجمال و لا تكن كموسى عليه السلام ناظراً الى المظاهر و لا كعيسى عليه السلام ناظراً الى الظاهر، و كن ناظراً الى المظاهر و الظاهر من دون رجحان احد النظيرين الى الاخر.

فانّ هذا معنى التّسبيح بالحمد يعنى اذا جاء نصر الله المطلق و الفتح المطلق بحيث ترى الكلّ يدخلون فى دين الله افواجاً فجاهد حتّى لا يختفى الكثرات عن نظرك و لا تشتغل بالتّوحيد عن حضورك، و الكلّ جنودك بل تكون جامعاً بين الوحدة و الكثرة و الحقّ و الخلق.

[وَ اسْتَغْفِرُهُ] و اطلب منه ستر الحدود حتّى لا يلغى رؤية الحدود على رؤية الحقّ الاوّل تعالى فى المظاهر [اِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً] كثير المراجعة على العبادة، او استغفرة لجنودك ماترى عليهم من الحدود و النّقائص أنّه كان تَوَّاباً على جميع خلقه.

سُورَةُ تَبَّتْ

مَكِّيَّةٌ خَمْسُ آيَاتٍ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ] تَبَّ تَبًّا وَتَبًّا وَتَبَابًا نَقْصٌ وَخَسْرٌ، وَ تَبَّ الشَّيْءُ قَطْعُهُ، وَ نَسْبَةُ التَّبِّ إِلَى يَدَيْهِ لِأَجْلِ قَطْعِهِ حَيَاتِهِ الْإِبْدِيَّةِ وَ وَصَلْتِهِ الْآخِرِيَّةَ بِيَدَيْهِ.

وَ لَكُونِ أَعْمَالُهُ الَّتِي هِيَ سَبَبُ الْخَسْرَانِ وَ الْهَلَاكِ ظَاهِرَةً عَلَى يَدَيْهِ فِي الْإِغْلَابِ، وَ الْجُمْلَةُ الْأُولَى دَعَائِيَّةٌ وَ الثَّانِيَّةُ خَبْرِيَّةٌ أَوْ كِلْتَاهُمَا دَعَائِيَّةٌ أَوْ خَبْرِيَّةٌ، وَ يَكُونُ الْأُولَى بِالنَّسْبَةِ إِلَى الدُّنْيَا وَ الْآخِرَى بِالنَّسْبَةِ إِلَى الْآخِرَةِ، أَوْ بِمَلَا حِفْظَةِ أَنَّ الْأُولَى بِالنَّسْبَةِ إِلَى نَفْسِهِ وَ الثَّانِيَّةُ بِالنَّسْبَةِ إِلَى الْإِغْنَاءِ بِالْمَالِ. وَ أَبُو لَهَبٍ هَذَا عَمُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ اسْمُهُ عَبْدِ الْعَزْزِيِّ وَ كُنْيَتُهُ بِنْتُكَ الْكِنْيَةُ لِبَرِيْقٍ وَ جَنَّتِيهِ، وَ أَتَى بِكُنْيَتِهِ دُونَ اسْمِهِ لِمُرَاعَاةِ الْجِنَاسِ مَعَ قَوْلِهِ: ذَاتُ لَهَبٍ، وَ كَانَ شَدِيدَ الْمَعَادَاةِ لِمُحَمَّدٍ ﷺ.

قِيلَ: رَأَيْتَ فِي سَوْقِ ذِي الْمَجَازِ شَابًّا يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا، وَ إِذَا بَرَجَلَ خَلْقُهُ يَرْمِيهِ قَدِ ادْمَى سَاقِيهِ، وَ يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ كَذَّابٌ فَلَا تَصَدَّقُوهُ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟

- فَقَالُوا: هُوَ مُحَمَّدٌ ﷺ يَزْعَمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ وَ هَذَا عَمُّهُ أَبُو لَهَبٍ: يَزْعَمُ أَنَّهُ كَذَّابٌ.

[مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ] لَفْظَةٌ مَا مَوْصُولَةٌ وَ هِيَ فَاعِلٌ تَبَّ أَي تَبَّ الْإِغْنَاءِ الَّذِي أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ أَوْ مَصْدَرِيَّةٌ وَ هِيَ مَعَ صِلَتِهَا فَاعِلٌ تَبَّ، أَوْ فَاعِلٌ

تبّ ابولهب، و ما نافية و الجملة خبرية او دعائية او لفظة ما استفهامية.
 [وَ مَا كَسَبَ] ما موصولة او مصدرية او نافية او استفهامية و
 معطوفة على ما اغنى او مصدرية او موصولة و معطوفة على ماله و
 المقصود ممّا كسب ما كسبه بماله من الارباح و العرض و الجاه و الخدم و
 الحشم، او المقصود ممّا كسب اولاده، او المجموع، و هذا اخبار منه ﷺ بما
 سيقع و قد وقع الامر كما اخير فانه لما انذره النبي ﷺ بالنار قال: ان كان ما
 تقول حقاً افتد بمالى و ولدى.

فافترسه اسد في طريق الشام و قد احدث به العير و لم يغن عنه ماله
 و لاولده، و مات بالعدسة بعد وقعة بدر بايام معدودة و ترك ثلاثاً حتى
 انتن ثم استأجروا بعض السودان حتى دفنوه.

[سَيَصْلِي نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ] اي سيقاسى حرها [وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ
 الْحَطَبِ] قرئ حمالة الحطب بالرفع و حينئذ يجوز ان يكون امراته عطفاً
 على المستتر في يصلى و ان يكون عطفاً على ما اغنى على ان يكون فاعل
 تبّ او على يدا ابى لهب و يكون حمالة الحطب على التقدير خبر مبتدئ
 محذوف او صفة لامراته اذا جعل معرفة بالاضافة.

و يجوز ان يكون امراته مبتدئ و حمالة الحطب خبره او صفته، و الجملة
 معطوفة على واحدة من الجمل السابقة، و قرئ حمالة الحطب بالنصب حالاً او مفعولاً
 لمحذوف او منصوباً على الاختصاص.

و امراته على الوجوه السابقة الا انه اذا كان مبتدئ يكون خبره بعده و
 سميت حمالة الحطب لانها كانت تحمل الاوزار التي هي وقود جهنم بمعادة

الرّسول ﷺ.

او تحمل النَّاس و تحمل زوجها على معاداة الرَّسول و تجرّهم الى جهنم بالصدّ عن رسول الله ﷺ و الحمل على معاداته، او لانّها كانت تمشى بالنميمة بين النَّاس فيوقد نار العداوة بينهم و تسمّى النّميمة حطباً لذلك.

او لانّها كانت تحمل حزمة الشوك و الخسك فتشرها فى طريق الرَّسول ﷺ [فى جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ] المسد بالسكون القتل، و بالتحريك المحور من حديد، و حبل من ليف او ليف المقل او من اى شىء كان، او المفتول المحكم القتل من اى شىء كان.

و قيل: هو حبل يكون له خشونة اللّيف و حرارة النَّار و ثقل الحديد يجعل فى عنقها زيادةً فى عذابها، و قيل: فى عنقها سلسلة من حديد طولها سبعون ذراعاً تدخل من فيها و تخرج من دبرها و تدار على عنقها فى النَّار.

و قيل: كانت قلادة فى عنقها فاخرة من الجواهر فقالت: لانفقنّها فى عداوة محمّد ﷺ فيكون عذاباً لها يوم القيامة، و زوجة ابى لهب كانت بنت حرب و اخت ابى سفيان و كنيته امّ جميل و لقبها العوراء، و لما نزلت السّورة اقبلت و لها ولولة و هى تدمّ رسول الله ﷺ فقال ابوبكر: يا رسول الله ﷺ قد اقبلت امّ جميل و اتى اخاف عليك، فقال رسول الله ﷺ: أنّها لاترانى فجاءت و رأّت ابابكر و لم تر محمّداً ﷺ.

سُورَةُ الْاِخْلَاصِ

مَكِّيَّة، و قيل: مدنيَّة، اربع آياتٍ.

و قيل: خمس آياتٍ؛ سُمِّيَت سورة الاخلاص، لأنَّ من قرأها و اعتقد بها صار خالصاً من جميع انواع الشُّرك، و سُمِّيَت سورة التَّوْحِيد لدلالاتها على التَّوْحِيد ذاتاً و صفًا، و لأنَّ من قرأها على ما نزلت صار موحدًا، و سُمِّيَت سورة الصِّمْد، و سورة قل هو الله، و سورة نسبة الرَّبِّ، و سورة الولاية كما تسمَّى فاتحة الكتاب بسورة النبوة.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا

أَحَدٌ] نزلت السُّورة حين سأل المشركون رسول الله ﷺ فقالوا: انسب لنا ربك، او حين أتى رجلان منهم فقالا ذلك، او حين جاء اناس من احبار اليهود فسألوه ذلك، او حين انطلق عبدالله بن سلام اليه فسأل ذلك و قد نقل كل ذلك في نزوله.

و قرئ احد الله الصِّمْد بالوصل و تحريك التَّنوين بالكسر، و قرئ احد الله الصِّمْد بالوصل و اسقاط التَّنوين تسيبهاً للتَّنوين بحرف اللين، و قرئ بالوقف باسقاط التَّنوين، و قرئ كفواً مضمومة الفاء و بالواو و قرئ كفواً ساكنة الفاء مهموزة، و قرئ كفواً مضمومة الفاء مهموزة.

واعلم، انَّ الانبياء ﷺ لهم حالات بالنسبة الى الله و الى عالم الغيب و تختلف مناجاتهم لله و مخاطبات الله لهم و مخاطباتهم للخلق بحسب اختلاف احوالهم.

فانه اذا انسلخ النَّبِيُّ ﷺ من جميع ماله من نسبة الافعال و الاوصاف و الذات و لم يبق في وجوده الا فاعليَّة الله تعالى يكون مخاطبات الله له بلسانه الذي

صار لسان الله فيصير كلام الله كلاماً الهيئاً بشرياً و يسمى حديثاً قدسياً.

و اذا تنزل عن ذلك المقام باقياً ببقاء الله متوجهاً الى كثرات وجوده و هذا التوجه و الالتفات يسمى بالنبوة او خلافة النبوة، او متوجهاً الى كثرات العالم و هذا التوجه يسمى بالرسالة او خلافة الرسالة، فكلمة تلقى من الله بطريق القذف و الالهام و كلما شاهد في عالم المثال في هذه الحال او قبل النزول الى ذلك المقام و كلما وجد نموذجة من مدركاته و كلما التقى اليه الملك من العلم و الحكم لابنحو الوساطة من الله كان حديثاً نبوياً.

و اذا تنزل الى مقام البشرية فكلمة تكلم به من حيث تدبير الحياة الدنيوية من غير اظهار لحاظ الجهة الالهية يكون كلاماً بشرياً، و اذا كان خطاب الله في تلك الاحوال بتوسط الملك المرسل من الله لتبليغ خطابه كان كلاماً الهيئاً و كتاباً سماوياً.

فان كان النبي ﷺ في مقام الانسلاخ كان الخطاب من مقام الغيب و احديّة الدّات، و ان كان في مقام النبوة و الرسالة كان الخطاب من مقام الظهور و الواحدية و هو مقام الولاية، و كان الكلام في المقام الاول مشتملاً على التنزية و نفى النسب و الاضافات، و في المقام الثاني مشتملاً على الاضافات و احكام الكثرات؛ و لذلك سميت السورة بسورة التوحيد.

و سورة الاخلاص، و سورة الولاية، لانّ المخاطب بها خوطب بها حين خلوصه من شوب الكثرات و حصول مقام الوحدة له و ظهوره بشأن الولاية، و سميت الفاتحة بسورة النبوة لانّ المخاطب بها خوطب بها حين ظهوره بشأن النبوة.

فقوله تعالى: قل هو الله احدٌ خطاب من مقام الاحديّة و لذلك أتى باسمه الخالص من شوب الصفات اولاً و هو لفظ هو بخلاف قوله تعالى: قل اعوذ بربّ الفلق، و قل اعوذ بربّ الناس، و امثال هذين.

اعراب سورة الاخلاص

و اعراب السورة المباركة بحسب الوجوه المحتملة كثيرة: فأقول، لفظ هو ضمير الشأن او ضمير يشار به الى مقام الغيب لتعيينه في الازهان او ادعاء تعيينه او هو علم و اسم لمقام الغيب، و على الاخيرين فالله بدل منه او عطف بيان او خبر او مبتدئ ثانٍ، واحد خبره و الجملة خبر هو و اكتفى عن العائد بتكرار المبتدئ بالمعنى.

واحد خبر او خبر بعد خبر و الله الضمدم مبتدئ و خبر، او صفة و موصوف و خبر بعد خبر او مبتدئ و خبره لم يلد، و على تقدير كونه مبتدئ فالجملة خبر بعد خبر او حالة او مستأنفة جواب لسؤال عن حاله تعالى في نفسه او عن علة الحكم و لم يلد خبراً او خبراً بعد خبر.

او حال او مستأنفة جواب لسؤال عن حاله تعالى مع غيره او عن علة الحكم، و اذا كان هو ضمير الشأن فالله احد خبره و الله الضمدم مبتدئ و خبر و خبر بعد خبر لهو او خبر بعد خبر لله او حال او مستأنفة في مقام السؤال عن الحال او عن علة الحكم او الله الضمدم موصوف و صفة و خبر بعد خبر لله، او مبتدئ و لم يلد خبره و الجملة خبر بعد خبر لهو او لله او حال مستأنفة.

معنى الاحد

واحد يقال بمعنى الواحد سواء جعل مهموزاً في الاصل او واوياً و يوم من الايام، و يقال للامر المتفاقم احدي الاحد، و يقال: فلان احد الاحدين و واحد الاحدين و واحد الاحاد واحدي الاحد لامثل له.

و قد يستعمل الاحد خاصاً بالله و الوجه ان في الاحد مبالغة في الواحدة و البالغ في الوحدة ان لا يكون فيه شوب كثيرة بوجه من الوجوه لا كثرة العدد و لا كثرة

الاجزاء المقداريّة و لاكثره الاجزاء الخارجيّة من المادّة و الصّورة و لاكثره الاجزاء العقلية من الجنس والفصل او من المهية و الوجود.

و بهذا المعنى لا يوصف به الا الله، و لهذه المبالغة خصص الاحد فى اصطلاحهم بمقام الغيب الذى ليس فيه كثرة و للاحاط كثرة.

و قالوا: الاحد اسم لمقام الغيب الذى لا اسم له و لا رسم و لا صفة له و لا خبر عنه، و الواحد اسم لمقام ظهوره تعالى بأسمائهن و صفاته فى مقام الواحدية هو متكثر بكثرة الاسماء و الصفات بحيث لا ينثلم وحدته بها، و فى مقام الاحدية لاكثره فيه لافى الواقع و لافى العقل و لافى الاعتبار.

معنى الصمد

و الصمد بالتّحريك السيد لانّ الصمد بالسكون بمعنى القصد و السيد من شأنه ان يقصد، و الدائم و الرفيع و المصمت الذى لا جوف له، و الرجل الذى لا يعطش و لا يجوع فى الحرب، خاطب الله سبحانه نبيه صلى الله عليه و آله فى مقام انسلاخه عن جميع الكثرات و جميع الاعتبارات بقوله: قل يا محمد صلى الله عليه و آله فى ذلك المقام مشيراً الى الذات بدون اعتبار صفة من الصفات.

تفسير السورة

هو، فان لفظ هو اسم له تعالى مجرداً عن جميع الاعتبارات حتى عن اعتبار التّعين، الله يعنى انّ الذات المجردة عن اعتبار الصفات عين الذات المعتبرة باعتبار جميع الاسماء و الصفات لا مغايرة بينهما الا بالاعتبار، فان الله اسم للذات باعتبار جملة الصفات.

و لذلك قيل: انه امام الائمة و قدمضى بيان لفظ الله فى اول الفاتحة، احد يعنى انه فى عين استجماعه لجملة الصفات منزّه عن جميع الكثرات لا يشوبه كثرة من كثرة الصفات، الله الصمد اى السيّة المصمود الذى يصمده كل موجودٍ و انتهى سوّده و مصموديته.

فانه يستفاد الانتهاء فى ذلك من الحصر المستفاد من تعريف المسند، و الدائم الى لا ياكل و لا يشرب و لا ينام، و المرتفع الذى لارفع قوله، و القائم بنفسه الغنى عن غيره، لم يلد بانفصال شىءٍ منه سواء كان المنفصل ولداً مماثلاً له او شيئاً غير مماثلٍ له فانه لامباين له حتى يكون منفصلاً منه او غير منفصلٍ.

و لم يولد و لم ينفصل هو من شىءٍ من الاشياء فانه لاشىءٍ غيره حتى يكون هو منفصلاً منه و مبايناً له، و لم يكن له كفوّاً احد تقديم الظرف لشرافته، و تقديم الخبر للاهتمام بنفى الكفاءة و لمراعاة رؤس الاى، و قد ورد فى بعض الاخبار ما يدلّ على اعتبار الحروف فى الاسماء، و ما يدلّ على ان دلالة الاسماء على المسميات ليست بمحض المواضع بل يعتبر المناسبات الذاتية بين الاسماء و حروفها و بين المسميات.

فانه ورد عن الباقر عليه السلام انه قال: قل اى اظهر ما اوحينا اليك و نبأناك به لتأليف الحروف التى قرأناها لك ليهتدى بها من القى السمع و هو شهيد، و هو اسم مكنى مشاربه الى غائب، فالهاء تنبئة على معنى ثابت، و الواو اشارة الى الغائب عن الحواس كما ان قولك هذا اشارة الى الشاهد عند الحواس و ذلك ان الكفار نبهوا عن الهتهم بحرف اشارة الشاهد المدرك.

فقالوا: هذه الهتنا المحسوسة المدركة بالابصار فأشرانت يا

محمد ﷺ الى الهك الذى تدعو اليه حتى نراه و ندركه و لانأله فيه، فأنزل الله تبارك و تعالى: قل هو فالهاء تثبيت للثابت، و الواو اشارة الى الغائب عن درك الابصار و لمس الحواس و انه تعالى عن ذلك بل هو مدرك الابصار و مبدع الحواس، قال ﷺ: الله معناه المعبود الذى أله الخلق عن درك مائتته و الاحاطة بكيفيته.

و يقول العرب: أله الرجل اذا تحير فى الشئ فلم يحط به علماً، و وله اذا فزع الى شئ مما يحذره و يخافه، و الا له هو المستور عن حواس الخلق.

قال ﷺ: الاحد الفرد المتفرد، و الاحد و الواحد بمعنى واحد و هو المتفرد الذى لانظير له، و التوحيد الاقرار بالوحدة و هو الانفراد، و الواحد المتباين الذى لا ينبعث من شئ و لا يتحد بشئ.

و من ثم قالوا: ان بناء العدد من الواحد و ليس الواحد من العدد لان العدد لا يقع على الواحد بل يقع على الاثنين فعنى قوله: الله احد اى المعبود الذى يأله الخلق عن ادراكه و الاحاطة بكيفيته فرد بالهيته متعال عن صفات خلقه.

قال ﷺ: وحدثنى ابي زين العابدين ﷺ عن ابيه الحسين بن على ﷺ انه قال: الصمد الذى لاجوف له و الصمد الذى قد انتهى سؤدده، و الصمد الذى لا يأكل و لا يشرب، و الصمد الذى لا ينام، و الصمد الدائم الذى لم يزل و لا يزال.

قال ﷺ: كان محمد بن الحنفية يقول: الصمد القائم بنفسه و الغنى عن غيره، و قال غيره: الصمد المتعالى عن الكون و الفساد، و الصمد الذى لا يوصف بالتغاير قال ﷺ: الصمد السيد المطاع الذى ليس فوقه أمر و لانه، قال ﷺ: و سئل على بن الحسين ﷺ عن الصمد فقال: الصمد الذى لا شريك

له و لا يؤده حفظ شيءٍ و لا يعزب عنه شيءٌ.

وروى عن زيد بن عليّ عليه السلام انه قال: الصّمد الذي اذا اراد شيئاً قال له: كن فيكون، و الصّمد الذي ابداع الاشياء فخلقها اضداداً و اشكالاً و ازواجاً، و تفرّد بالوحدة بلا ضدّ و لا شكلٍ و لا مثلٍ و لا ندّ.

و عن الصادق عليه السلام عن ابيه عليه السلام انّ اهل البصرة كتبوا الى الحسين بن عليّ عليه السلام يسألونه عن الصّمد.

فقال: كتب اليهم بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد فلا تخوضوا في القران و لا تتكلّموا فيه بغير علمٍ فقد سمعت جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من قال في القران بغير علمٍ فليتبوء مقعده من النار، و انّ الله سبحانه قد فسّر الصّمد.

فقال الله: قل هو الله احد الله الصّمد ثمّ فسّره فقال: لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً احد، لم يلد يخرج منه شيءٌ كثيفٌ كالولد و سائر الاشياء الكثيفة التي تخرج من المخلوقين، و لا شيءٌ لطيفٌ كالنفس و لا تنشعب منه البدوات كالسنّة و النّوم و الخطرة و الهمّ و الخزن و الضحك و البكاء و الخوف و الرّجاء و الرّغبة و السّامة و الجوع و الشّبع، تعالى عن ان يخرج منه شيءٌ و ان يتولّد منه شيءٌ كثيفٌ او لطيف.

و لم يولد و لم يتولّد من شيءٍ و لم يخرج من شيءٍ كما يخرج الاشياء الكثيفة من عناصرها كالشيء من الشيء و الدّابة من الدّابة و الثّبات من الارض و الماء من الينابيع و الثّمار من الاشجار، و لا كما يخرج الاشياء اللّطيفة من مراكزها كالبصر من العين و السّمع من الاذن، و الشّم من الانف، و الذّوق من الفم، و الكلام من اللّسان، و المعرفة و التّمييز من القلب،

و كالنار من الحجر، لابل هو الله الصمد الذي لا من شيء و لا في شيء و لا على شيء مبدء الاشياء خالقها، و منشيئ الاشياء بقدرته، يتلاشى ما خلق للفناء بمشيئته و يبقى ما خلق للبقاء بعلمه، فذلكم الله الصمد الذي لم يلد و لم يولد عالم الغيب و الشهادة الكبير المتعال، و لم يكن له كفواً احد.

و عن الصادق عليه السلام انه قدم و فد من فلسطين على الباقر عليه السلام فسأله من مسائل، فأجابهم، ثم سأله عن الصمد فقال: تفسيره فيه، الصمد خمسة احرف، فالالف دليل على اتئته و هو قوله عز و جل: شهد الله انه لا اله الا هو و ذلك تنبيه و اشارة الى الغائب عن درك الحواس، و اللام دليل على الهيئته بانه هو الله، و الالف و اللام مدغمان و لا يظهران على اللسان و لا يقعان في السمع و يظهران في الكتابة دليلاً على ان الهيئته بلطفه خافية.

لا تدرك بالحواس و لا تقع في لسان و اصف و لا اذن سامع لان تفسير الا اله هو الذي اله الخلق عن درك مائتته و كقيئته بحس او بوهم لابل هو مبدع الاوهام و خالق الحواس و انما يظهر ذلك عند الكتابة فهو دليل على ان الله تعالى اظهر ربوبيته في ابداع الخلق و تركيب ارواحهم اللطيفة في اجسادهم الكثيفة.

فاذا نظر عبد الى نفسه لم ير روحه كما ان لام الصمد لا يتبين و لا يدخل في حاسة من حواسه الخمس فاذا نظر الى الكتابة ظهر له ما خفي و لطف، فمتى تفكر العبد في مائة الباري و كقيئته اله فيه و تحير و لم تحط فكرته بشيء يتصور له لانه عز و جل خالق الصور فاذا نظر الى خلقه ثبت له انه عز و جل خالقهم و مركب ارواحهم في اجسادهم.

و اما الصادق فليل على انه عز و جل صادق، و قوله صدق، و كلامه

صدق، و دعا عباده الى اتباعه الصّدق بالصدق، و وعت بالصدق دار الصّدق، و اما الميم فدلّيل على ملكه و أنّه الملك الحقّ لم يزل و لا يزول ملكه، و اما الدّال فدلّيل على دوام ملكه و أنّه عزّ و جلّ دائمّ تعالى عن الكون و الزّوال بل هو عزّ و جلّ مكوّن الكائنات الّذى كان بتكوينه كلّ كائنٍ. ثمّ قال عليه السلام: لو وجدت لعلمي الّذى اتانى الله عزّ و جلّ حملة لنشرت التّوحيد و الاسلام و الايمان و الدّين و الشّرائع من الصّمد و كيف لى بذلك و لم يجد جدّى امير المؤمنين عليه السلام حملةً لعلمه حتّى كان يتنفّس الصّعداء.

و يقول على المنبر: سلونى قبل ان تفقدونى، فانّ بين الجوانح منى علماً جمّاً هاهاه الا لا اجد من يحمله الا وانى عليكم من الله الحجّة البالغة فلا تتولّوا قوماً غضب الله عليهم قد يسّوا من الاخرة كما يسّ الكفّار من اصحاب القبور.

و عن الصادق عليه السلام أنّه سألّه سائل عن التّوحيد فقال: انّ الله عزّ و جلّ علم أنّه يكون فى آخر الزّمان اقوام متعمّقون فأنزل الله قل هو الله احدٌ و الايات من سورة الحديد الى قوله: عليم بذات الصّدور فمن رام وراء ذلك فقد هلك، و المراد بالايات من سورة الحديد آيات اوّلها الى قوله عليم بذات الصّدور فانّ الله تعالى ادرج فيها دقائق التّوحيد الّذى لا يصل اليها ادراك المتعمّقين فى التّوحيد فكيف بغيرهم!

و سئل الرّضا عليه السلام عن التّوحيد فقال: كلّ من قرأ قل هو الله احد و آمن بها فقد عرف التّوحيد، قيل: كيف يقرّوها؟- قال: كما يقرّوها النّاس و زاد فيها كذلك الله ربّى مرّتين، و لما كان السّورة مشتملة على توحيدى تعالى و اضافاته و كان القارى كأنّه يقرأ بلسان الله و يأمر بلسان الله نفسه بالتّوحيد و

بكيفية اضافاته ورد عنهم بعد تمامه: كذلك الله ربّي، مرّتين، اشارة الى امثال امره و اقراراً بتوحيده و اضافاته، و لما كان السّورة مشتملة على توحيده و اضافاته و سلوبه روى عن الفضيل بن يسار، انّ ابا جعفر امرني ان اقر أقل هو الله احد و اقول اذا فرغت منها: كذلك الله ربّي، ثلاثاً، اشارة الى الامثال بالاقرار بالتوحيد و اضافاته و سلوبه، و لما كان العلوم ثلاثة بمضمون ما ورد عن النّبى ﷺ من قوله: انّما العلم ثلاثة؛ آية محكمة، او فريضة عادلة، او سنّة قائمة، و تمام القرآن لبيان هذه الثلاثة، و هذه السّورة مشتملة بايجازها على تمام الايات المحكمات.

ورد عنهم ﷺ انّ من قرأها كان كمن قرء ثلث القرآن، و الوجه الاخر فى ذلك انّ السّالك الى الله لا يحصل له السّلوک الا بال جذب و الانسلاخ من الكثرات و بالتّوجّه الى الكثرات.

و التّوجّه الى الكثرات اما لمرّة المعاش او تزوّد المعاد، و تمام القرآن لبيان كيفية هذه الثلاثة و السّورة المباركة فى مقام الجذب و الانسلاخ.

و الوجه الاخر انّ القرآن لا يثبت الرّبّ و توحيده و اثبات الخلق و تكثيرهم، و اثبات الوسائط بين الرّبّ و الخلق، و الوجه الاخر انّ القرآن لبيان اضافة الحقّ الى الخلق و اضافة الخلق الى الرّبّ و بيان الوسائط بين الاضافتين، و لما لم يكن يتمّ سلوك السّالك الا بطرؤ حال الجذب و الانسلاخ عليه فانه لو لم يكن للسّالك حرارة الجذب جملةً و لم يتحرك الى الله.

ورد عن الصادق عليه السلام: من مضى به يوم واحد فصلّى فيه خمس صلوات و لم يقرء فيه بقل هو الله احد قيل له: يا عبدالله لست من المصلّين، و ليس المراد بقراءة قل هو الله لقلقة اللسان فقط فانّها ربّما تصير و بالأعلى

القارى، بل المراد توفيق الحال للقال حتى ذاق القارى و وجد فى وجوده
انموذج الانسلاخ .

و لهذا الوجه ورد عنه عليه السلام: من مضت له جمعة و لم يقرء بقل هو الله
احد ثم مات مات على دين ابى لهب لان ابالهب كان فارغاً من حرارة
الجدب الفطرى.

و قد ورد فى حق هذه السورة فضائل كثيرة عنهم: و لفضلها لايجوز العدول
عنها فى الفريضة الى غيرها اذا شرع المصلّى فيها و اذا صلى و لم يقرء فى صلوته بقل
هو الله احد كان صلوته ناقصة كما فى الاخبار.

و قد روى عن النبى صلى الله عليه وآله انه قال: من قرأ قل هو الله احد مرّة بورك
عليه، فان قرأها مرّتين بورك عليه و على اهله، فان قرأها ثلاث مرّات بورك
عليه و على اهله و على جميع جيرانه، فان قرأها اثنتى عشرة مرّة بنى له اثنا
عشر قصرًا فى الجنّة.

فتقول الحفظة: انطلقوا بنا ننظر الى قصر اخينا! فان قرأها مائة مرّة كفر
عنه ذنوب خمس و عشرين سنة ما خلا الدماء و الاموال.

فان قرأها اربعمئة كفر عنه ذنوب اربعمئة سنة، فان قرأها الف مرّة لم
يمت حتى يرى مكانه من الجنّة او يرى له، و الاخبار فى أنّها تعدل ثلث
القران و ان من قرأها ثلاث مرّات كان كمن قرأ القران كله كثيرة.

وروى انه جاء رجل الى النبى صلى الله عليه وآله فشكى اليه الفقر و ضيق المعاش
فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: اذا دخلت بيتك فسلم ان كان فيه احد و ان لم يكن فيه
احد فسلم و اقرأ قل هو الله احد مرّة واحدة، ففعل الرجل فافاض الله عليه رزقاً
حتى افاض على جبرانه.

و عن الصادق عليه السلام أنه قال: من اصابه مرض او شدّة فلم يقرأ فى مرضه او شدّته بقل هو الله احد ثمّ مات فى مرضه و فى تلك الشدّة الّتى نزلت به فهو من اهل النار.

و سبب ذلك أنّ هذا المبتلى لو كان بقى فطرته الّتى بها ينجذب الى عالم الاخرة و الى الله يصير مرضه و شدّته لامحالة سبباً لانسلاخه و توجّهه الى الله، و هذا الانسلاخ هو قراءة قل هو الله قرأ او لم يقرء و اذا لم ينسلخ علم أنّه لم يبق فيه الفطرة فكان من اهل النار لانّ من لم يبق فيه فطرة الانسانية كان مرتدّاً فطريّاً غير مقبول التوبة.

و عنه عليه السلام أنه قال: من يؤمن بالله و اليوم الاخر فلا يدع ان يقرأ فى دبر الفريضة بقل هو الله احد فانه من قرأها جمع له خير الدّنيا و الاخرة و غفرالله له ولو اديه و ما ولد، او وجهه يستنبط ممّا ذكرنا.

فانّ الفريضة عبارة عن التوجّه الى الله و الى الاخرة، فاذا كان من صلّى الفريضة كما هو مأمور بها لا بدّ و ان تنتهى به الى حالة الانسلاخ و الدّخول فى دار القلب الّتى هى دار التوحيد و فى ذلك الانسلاخ و هذا الدّخول خير الدّنيا و الاخرة و غفران الذنوب له و لمن اتّصل به.

فجاهدوا اخوانى حتّى يكون صلوتنا باعثة لانسلاخنا من انفسنا و اهويتها و مورثة لدخولنا فى دار القلب او توجّهنا اليها، و لانكون ممّن يصلّى و الصلوة تلغنه.
و عن ابي الحسن عليه السلام أنه يقول: من قدّم قل هو الله احد بينه و بين كلّ جبارٍ منعه الله منه، يقرأها بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله، فاذا فعل ذلك رزقة الله خيره و منعه شرّه، و سرّ ذلك ما ذكرنا.

سُورَةُ الْفَلَقِ

مدنيّة، و قيل: مكّيّة، خمس آياتٍ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ] يعنى قل يا محمد ﷺ اذا تنزّلت الى مقام بشريّتك و صرت بحال تتأثر ممّا يرد عليك اذا لم يكن ملائماً لك و يؤثّر فيك تصرّفات الخلق و سحرهم اعوذ برّب الفلق يعنى أنشىء العوذ بهذه الكلمة او اخبر من عوذى بهذه الكلمة حتّى تكون بذلك العوذ محفوظاً من شرّ الاشرار.

و الفلق محرّكة الصّبح، او ما انفلق من عموده، او الفجر، او الخلق كلّهم او جهنّم اوجب فيها، و المناسب ان يكون الاستعاذة فى حال نزوله ﷺ الى مقام البشريّة الى ربّ الصّبح منتظراً لطلوعه و أتى ذهاب ظلمة ليلة بشريّته.

[مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ] بلفظ ما دون من للتعميم و أتى بلفظ خلق للاشارة الى انّ المبدعات و المنشآت و المخترعات العلويّة لاشريّة فيها، و امّا المخترعات السفليّة فهى داخله فى الخلق.

[وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ] الغاسق اللّيل اذا غاب الشفق و القمر و كلّ هاجم بضرره و المعنى اعوذ من شرّ اللّيل اذا دخل لانّ كلّ ذى شرّ فى الاغلب يظهر شرّه فى اللّيل اكثر من النّهار، او من شرّ كلّ ما يهجم بشرّه.

و قيل: المعنى من شرّ الثّريّا اذا سقطت لكثرة الاسقام عند سقوطها، و قيل: المعنى من شرّ الذّكر اذا قام، و الغسق محرّكة ظلمة اوّل اللّيل و شىء من قماش الطّعام كالزّوان^١ و نحوه.

(١) الزّوان بكسر المعجمة و قد تضمّ حبّ يخالط البزّ.

و غسقت عينه كضرب و [وَ] اى سمع اظلمت او دمعت، و غسق الجرح سال منه ماء اصفر، و غسق الليل و اغسق اشتدت ظلمته.

[وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ] اى من شرّ النفوس اللاتى يعقدن على الشعور و الخيوط و ينفثن فيها و يسحرن الناس بها، او النساء اللاتى يفعلن ذلك.

[وَ مَنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ] انه من شرّ من له قوّة الحسد اذا ظهر حسده فانّ الحسد المكمون لا يضرّ المحسود و لا يضرّ الحاسد الا نقصاناً فى وجود الحاسد، خصّ هذه الثلاث بالذكر بعد تعميم الاستعاذة من شرّ جميع ذوى الشرور و للاهتمام بالاستعاذة منها. لانّ ضرّ هذه الثلاث و شرّها خفى لا يمكن التحرّز منها فينبغى ان يتعوّذ منها بالله العليم بالخفيّات التقدير على الحفظ منها.

روى انّ لبيد بن الاعصم اليهوديّ سحر رسول الله ﷺ ثمّ دسّ ذلك فى بئرِ لبني زريق، فمرض رسول الله ﷺ فبينما هو نائم اذا اتاه ملكان فقعد احدهما عند رأسه و الاخر عند رجليه فأخبراه بذلك و أنّه فى بئر كذا، فانتبه رسول الله ﷺ و بعث عليّاً و لزيبير و عمّاراً، فنزحوا ماء تلك البئر ثمّ رفعوا الصخرة الّتى كانت فى قعر البئر فاذا فيه مَشَاطَة رأس و أسنان من مشطّة و اذا فيه مَعْقَد فيه اثنا عشر قعد مفروزة بالابر، فنزلت هاتان السورتان فجعل كلّما يقرأ آية انحلت عقدة و وجد رسول الله ﷺ خفة فقام فكأنّما انشط من عقالٍ.

و روى قصّة نزول السورتين بغير هذا الطّريق مع اختلافٍ فى اللفظ و المعنى، و لما كان المقصود من الامر بالقراءة ان يصير القارى بحالٍ يكون لسانه لسان الله او لسان الملك النّازل من الله لالسان نفسه و يصير سمعه سمع اللّطيفة النّبويّة فيصير فى امثال هذه المخاطبات آمراً من الله للطيفته النّبويّة و يجعل عالمه الصّغير انموذجاً للعالم الكبير، جاز ان ينظر القارى حين قراءة السّورة الى عالمه و استعاذ من

اهل مملكته من اعضائه و قواها و نفسه و جنودها فيقول امتثالاً لامر الله: اعوذ بربّ الفلق اى بربّ المواليد المنفلق من بدنى و نفسى.

او بربّ الصّبح المنفلق او الفائق لظلمة ليل طبعى و نفسى من شرّ ما خلق فى مملكتى من القوى البهيمة و السبعية و الشيطانية، و من الاعضاء و الالات البدنية او من شرّ الاحتجاب بالخلق عن الحقّ فانّ شرّ الكلّ من اهل العالم الكبير او الصّغير راجع الى الاحتجاب بهم عن الحقّ.

و من شرّ غاسق اى البدن و ظلماته اذا دخل ظلمته فى عالم الرّوح و جعل الرّوح مظلماً بظلماته، او من شرّ امراض البدن اذا دخلت و اثرت فى الرّوح، او من شرّ القبض او التّمسك و اهويتها اذا اثرت فى الرّوح، و من شرّ التّفافات اى القوى العلامية و العمّالة الّتى تعقد فى طريق السّالك و تنفث بحيلها فيها حتّى لا يمكن للرّوح حلّها و التّجاوز عنها.

فانّ العلامه الشّيطانية تحمل العمّالة على امر باطل لاحقيقة له فيجعله العلامه بتمويهاتها بحيث لا يمكن الانسان ان يتجاوز عنها و لان يتركها فتهدى بالانسانية من عالمها الى شبكة ذلك الامر فتهلكها، و من شرّ حاسدٍ من التّفاس و قواها الّتى تتمنى مداً زوال النّعمة عن الانسانية و عدم ترقيها الى مقام القلب و مقام الشّهود و الغنى، و تتمنى ان تكون الانسانية فى الحجاب و البعد و العذاب مثلها اذا حسد الانسانية و القاها فى شبائكها.

سُورَةُ النَّاسِ

مدنيّة، ستّ آياتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ] لَمَّا كَانَ اللَّهُ تَعَالَى شَأْنَهُ أَمْرَ نَبِيِّهِ ﷺ

بِالاستعاذة من الوسواس الصّادر من شياطين الجنّ و الانس.

و كان ذلك الوسواس لا يتعلّق بغير الانسان النَّاسي لذكر الله اضاف الرَّبَّ الى

النّاس و عبّر بالنّاس للاشارة الى أنّ ذلك الوسواس لا يكون الا للنّاسي.

و ربّ النّاس هو ربّ الارباب لكن باسمه المحيط بكلّ الاسماء

المسخرّ لكلّ الارباب و هو ربّ النّوع الانسانيّ، و هو المعبرّ عنه بالروح و

هو اعظم من جبرئيل و ميكائيل و لم يكن مع احدٍ من الانبياء ﷺ.

و كان مع محمّد ﷺ و مرتبته فوق الامكان و تحت الوجوب و هي

مقام علويّة عليّ ﷺ.

و المعنى يا محمّد ﷺ اخبر عن استعاذتك بالله و انشئها بلسان قالك و بلسان

حالك، و لَمَّا كان استعاذتك من شرّ الوسواس و ليس يظهر ذلك الا في مظهر النّاس

سواء كان بلسان النّاس او بلسان الجنّ في صدر النّاس كان ينبغي لك الاستعاذة برّب

النّاس مخصوصاً بخلاف استعاذتك في السّورة السّابقة.

ولمّا كان يظهر اول الامر آثار ربوبيّته للسالك بالتّنقيص و التّكميل و الخذلان

و الجبران بالغفران امر نبيّه ﷺ بان يعبرّ عنه اولاً بعنوان الربوبيّة و ابدل عنه قوله.

[مَلِكِ النَّاسِ] شعاراً بانّه تعالى في ثاني الاحوال يظهر على

السَّالِكِ مَلَكَتِهِ وَ مَا كَلَيْتَهُ لِكُلِّ الْاَشْيَاءِ، وَ ذَلِكْ بَعْدَ الْفَنَاءِ التَّامِّ وَ التَّقْوَى التَّامَّةِ وَ اِبْدَلْ عَنْهُ آخِرًا .

قوله: [إِلَهُ النَّاسِ] للإشارة الى أنه تعالى بعد فناء العبد و بقاءه بعد الفناء يصير معبوداً للعبد، و اما قبل ذلك فمعبوده يكون اسماً من اسمائه و اظهر النَّاسَ مع انَّ المقام كان مقام الاضمار اشعاراً بذمّه على نسيانه بفطرته مع أنه لا ينبغي ان يكون ناسياً لربه الموصوف بتلك الاوصاف الثلاثة.

[مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ] الوسواس بكسر الواو مصدر وسوس و الوسواس بالفتح اسمٌ للمصدر و هو على معناه المصدرى فيكون قوله تعالى [الْخَنَاسِ] بدلاً منه بدل الاشتمال او هو بمعنى الموسوس فيكون الخناس صفة له، و سمى الموسوس بالوسواس للمبالغة، و الخنوس التأخر او الغيبة، و لما كان الشيطان الموسوس من عادته التأخر عن الانسان او الغيبة عنه حين ذكر الله سمى خناساً.

[الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ] و الوسوسة حديث النفس و حديث الشيطان بما لاخير فيه و لانفع، و وسو من له و اليه.

[مِنْ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ] من تبعيضيته او بيانيته، و الظرف حال من الوسواس على ان يكون الوسواس بمعنى الموسوس، او ابتدائية و الظرف ايضاً حال على ان يكون بمعنى المصدر، او ابتدائية و الظرف متعلق بيوسوس اي يوسوس من جهة الجنة و الناس.

قدم الكتاب بتوفيق الملك الوهاب على يد مؤلفه سلطان محمد بن حيدر محمد بن سلطان محمد بن دوست محمد بن نور محمد بن الحاج محمد بن الحاج قاسم على البيدختي الجنابدي الخراساني بشرهم الله بما بشر به عباده المؤمنين في الرابع عشر من شهر صفر المظفر من شهور السنة الحادية عشرة بعد الثلاثمائة بعد

الالف من الهجرة النبوية على هاجرها الاف التحية.

و الحمد لله على توفيقه للتدبر في كتابه و التفكير في احاديث خلفائه، و الصلوة و السلام على جميع خلفائه، و لاسيما على محمد و اهل بيته الطاهرين خصوصاً على ابن عمه و خليفته بلا فصل و وصيه و صهره علي بن ابي طالب عليهما الصلوة و السلام ١٤ شهر صفر المظفر ١٣١١.

تمّ طبع الكتاب بعون الله الملك الوهاب

و كان اختتام طبعه سابع رمضان المبارك من شهور السنة السادسة و الثمانين بعد ثلاثمائة و الف من الهجرة النبوية على مهاجرها و آله الف سلام و تحية، و هذا من حسن الاتفاق لانه هو الشهر الذي نزل فيه القران فالحمد لله على ذلك و كان افتتاح طبعه في شوال المكرّم من شهور سنة اربع و ثمانين و ثلاثمائة بعد الف من الهجرة.

اللهم لك الحمد على ما انعمت به علينا بهذا التوفيق فصل على نبيك و آله و اجعل هذا الامرنا خالصاً لوجهك الكريم و تقبله بقبول حسن و أنفعنا به يوم لا ينفع مال و لابنون الا من أتى الله بقلب سليم و السلام على من اتبع الهدى.

و كان ذلك سابع رمضان المبارك ١٣٨٦ الهجرية

و يطابقه (٢٩/٩/١٣٤٥ الهجرية الشمسية)

فهرستهای پنجگانه

- فهرست اعلام
- فهرست ترجمه‌ی اخبار
- فهرست اخبار متن
- فهرست ابیات
- فهرست منابع

فهرست اعلام

رسول خدا ﷺ، ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۵۲، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۰، ۷۴، ۷۵،
۷۸، ۷۹، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲،
۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۷۴،
۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۳۱، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۶۱، ۳۶۸، ۳۷۳،
۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۰، ۴۰۱، ۴۱۸، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۹، ۴۶۰، ۴۶۴،
۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۴، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۰،
۵۱۵، ۵۱۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۷، ۵۴۷، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۶،
۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۸، ۵۸۴، ۵۸۸

محمد ﷺ، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۵۰، ۶۳، ۷۳، ۷۶، ۹۵، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸،
۱۱۹، ۱۲۳، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۴۰، ۲۴۴،
۲۴۸، ۲۷۳، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۴۴، ۳۵۹، ۳۸۹، ۳۹۵،
۴۰۸، ۴۱۷، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۳، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۷، ۴۸۸، ۴۹۰،
۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۷،
۵۳۱، ۵۳۶، ۵۴۵، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۶۶، ۵۷۶، ۵۸۶، ۵۹۱، ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۰۹، ۶۱۳،
۶۱۴، ۶۲۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۷۱، ۶۹۳، ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۳۰، ۷۳۶،
۷۳۷، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۴، ۷۵۷، ۷۸۰، ۸۱۰، ۸۲۷، ۸۲۹، ۸۴۳، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۶۱، ۸۶۹،
۸۷۸، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۹۹، ۹۰۵، ۹۰۸، ۹۱۰، ۹۱۲، ۹۱۸، ۹۲۰، ۹۲۴، ۹۳۳، ۹۳۶

علی ﷺ، ۳۸، ۴۷، ۷۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۶۹، ۱۸۴، ۱۸۹،
۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰،
۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۴، ۲۸۴، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۵۸، ۳۶۰،
۳۶۱، ۳۷۳، ۳۸۰، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۲۱، ۴۳۱، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۲،
۴۶۳، ۴۶۷، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۶، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۵، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۶، ۵۴۰،
۵۵۴، ۵۵۵، ۵۷۸، ۵۹۱، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۸۰۱، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۱۰، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷،
۸۲۶، ۸۳۲، ۸۴۱، ۸۴۳، ۸۵۱، ۸۵۳، ۸۶۱، ۸۶۳، ۸۶۷، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۹، ۸۹۳، ۸۹۴،
۸۹۹، ۹۰۱، ۹۱۰، ۹۲۶، ۹۳۶

رسول الله ﷺ، ۴۲، ۱۰۷، ۵۹۵، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۹، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۸

- ۵۵۲، ۷۹۹، ۸۶۷، ۸۶۹
- ابو خالد یمامی، ۲۲۰
- ابو عبیده‌ی جرّاح، ۳۷
- ابویکسوم، ۵۴۶
- ابی جهل، ۳۱۸، ۸۸۲، ۸۸۳، ۹۰۸
- ابی ذر رضی الله عنه، ۴۴۰
- الحارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف، ۸۵۴
- الزّمخشریّ، ۸۷۶
- العاص بن وائل، ۹۰۸، ۹۱۱
- القَمّیّ، ۶۱۲، ۶۴۱، ۶۴۶، ۶۵۸، ۶۷۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۵، ۷۰۹، ۷۱۳، ۷۲۴، ۷۳۶، ۷۴۳، ۷۶۴، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۳۹، ۸۶۵، ۸۷۸، ۸۸۷
- امیه بن مغیره، ۱۰۶
- اوس بن الصّامت، ۵۹۵
- برصیصا، ۸۰
- جهجاه، ۱۴۳، ۶۵۸
- جهجاه بن سعید، ۱۴۳، ۶۵۸
- حارث بن عمر فهری، ۲۴۴
- خاطب بن ابی بلتعہ، ۹۵
- خاطب بن ابی بلعته، ۹۵
- زبیر، ۹۵، ۵۸۸، ۹۳۴
- زید، ۶۵۹
- زید بن ارقم، ۱۴۳، ۱۴۵، ۶۵۹
- زید بن علی رضی الله عنه، ۵۷۷، ۹۲۷
- طلحه، ۹۵
- عاص، ۵۵۶
- عاص بن وائل، ۵۵۲، ۵۵۶
- عبدالعزّی، ۹۱۸
- عبدالله بن ابی، ۶۳، ۷۷

- عبدالله بن ابي، ٧٦، ٧٨، ٧٩، ٨١، ١٤٣، ١٤٤
عبدالله بن أبي، ٦١٣، ٦٢٢، ٦٢٣، ٦٢٤، ٦٥٨، ٦٥٩
عبدالله بن سلام، ٥٧٠، ٩٢١
عبدالله بن قلابه، ٤٥٤
عبدالله بن مسعود، ٢٢٠
عبدالمطلب، ٩٥، ٤٩٠، ٥٤٦، ٨٦٩، ٨٧٠
عمّار، ٩٥، ٥٨٨، ٨٨٢، ٨٨٧، ٩٣٤
فضيل بن يسار، ٥٨٢
كعب، ٦٣، ٦٥، ٤٥٥، ٤٥٦
كعب الاحبار، ٨٤٦
كعب بن اشرف، ٦٤
ليبيد بن اعصم، ٥٨٨
ليبيد بن الاعصم، ٩٣٤
محمّد بن مسلمه، ٦٣، ٦٥
معاويه، ١٠٦، ٢٣٥، ٢٣٦، ٣١٤، ٣١٨، ٤٥٥، ٤٥٦، ٤٧١
مقداد، ٩٥، ٤٨٥
وليد، ٢١٧، ٢٩٥، ٢٩٧، ٢٩٨، ٣٣٣
وليد بن مغيره، ٢١٧، ٢٩٦، ٢٩٧، ٥٥٢
اقوام
ثمود، ٣٤، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٩، ٢٣٠، ٣٤٤، ٤١٦، ٤١٧، ٤٢٥، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٥٦
٤٧٥، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٧٩، ٧٠٨، ٧٠٩، ٨٢٨، ٨٤٦، ٨٦١، ٨٦٢
عاد، ٣٤، ٩١، ١٠١، ١٦٤، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٩، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٩، ٢٣٠، ٣٤٤
٣٥٣، ٤٢٤، ٤٥١، ٤٥٣، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٥٦، ٥١٣، ٥٢٦، ٥٤٣، ٥٥٠، ٧٠٩، ٧٨٤، ٨٢٧
٨٣٠، ٨٤٤، ٨٤٦، ٩٣٠
قوم لوط، ٢٣٠، ٣٤٤، ٧٠٩، ٧٨٠
قوم نوح، ٣٤، ٢٦١، ٣٤٤
اماكن
مكّه، ٦٤، ٦٥، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٦، ٩٥، ٩٦، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٩، ١٢٧، ٢١٨

۲۶۲، ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۶۲، ۴۲۷، ۴۴۲، ۴۶۶، ۴۹۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۴۶، ۵۵۰،
۵۶۳

یمین، ۲۷، ۵۴، ۵۸، ۷۳، ۷۶، ۸۸، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۱، ۴۲۱، ۴۲۸، ۴۵۵،
۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۹۳، ۷۰۴

پیامبران

آل محمد ﷺ، ۲۲۳

ابراهیم عليه السلام، ۳۴، ۱۰۰

ابراهیم عليه السلام، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۲۷، ۸۳۷، ۸۵۳

النبي ﷺ، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۴، ۶۲۳، ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۴۰،
۶۴۳، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۷۲، ۶۸۰، ۶۸۲، ۶۸۶، ۶۹۴، ۷۰۱، ۷۳۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۶۱، ۷۷۲،
۷۸۷، ۷۹۹، ۸۰۷، ۸۲۲، ۸۳۹، ۸۵۴، ۸۶۱، ۸۶۵، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۹۱، ۸۹۳، ۸۹۴، ۹۰۱،
۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۵، ۹۱۹، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۳۰، ۹۳۱

النبي ﷺ، ۶۷۹، ۹۰۵

بمحمد ﷺ، ۶۵۲، ۶۷۸، ۸۷۹، ۹۰۸

بمحمد ﷺ، ۸۲۳، ۹۰۵

رسول ﷺ، ۴۰، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۶۲، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۲۳۸،

۲۷۶، ۲۷۷

رسول ﷺ، ۴۶، ۷۳، ۱۴۵، ۱۷۴، ۲۳۸

رسول الله ﷺ، ۵۹۵، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۱۲، ۶۱۳، ۷۹۹، ۹۲۷

رسول الله ﷺ، ۶۸۱، ۷۸۳، ۷۹۹

رسول خدا ﷺ، ۳۰، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۶۳، ۶۵، ۷۱، ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶،

۱۸۹، ۲۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۶۴، ۴۸۴، ۵۴۷، ۵۵۷، ۵۵۸

رسول خدا ﷺ، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۹۵، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴،

۱۴۵، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۹۷، ۳۷۹، ۴۳۲، ۴۴۰، ۴۹۷،

۵۶۸، ۵۸۸

سید المرسلین ﷺ، ۵۱

شعیب، ۷۸۰

لمحمد ﷺ، ۵۹۷، ۶۰۳، ۸۷۱، ۹۱۸

- محمد ﷺ، ٣٧، ٤٦٤، ٤٢١، ٤٦٤، ٤٨٦، ٤٢٣، ٨٧٣، ٨٨٥، ٩١٣
 محمد، ٣٧، ٤٤، ٤٨
- محمد ﷺ، ٤٢، ٤٤، ٤٥، ١١٧، ١١٨، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٣٢، ١٤٥، ١٥٣، ١٦٧،
 ٢٣٨، ٢٩٩، ٥٥٩، ٥٤٣، ٥٤٦، ٥٧٤، ٩٢٦
- نبی ﷺ، ٣٩، ١٣٤، ١٣٥، ١٤٥
- نبی ﷺ، ٤١، ٤٤، ٤٥، ٤٩، ٤٥، ١٠٦، ١٠٩، ١١٧، ١٣٣، ١٣٨، ١٨٥، ١٨٧،
 ١٩٠، ٢٠٥، ٢١٦، ٢٣٢، ٢٨٠، ٢٨٤، ٣١٤، ٣١٥، ٤٧٧، ٤٨٤
- نوح ﷺ، ٢٣١، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٤، ٨٤٤
- نوح ﷺ، ٧٢٧
- یونس ﷺ، ٧٠٦
- یونس بن متی ﷺ، ٧٠٦
- پیشوایان معصوم
- آل محمد ﷺ، ٣٧
- آل محمد ﷺ، ٣٧، ٣٠٦
- آل محمد ﷺ، ٧٠٥
- ابی عبدالله ﷺ، ٥١٢، ٥٥٥، ٨٨٤
- الباقر ﷺ، ٤٨١
- الحسن ﷺ، ٦٠٢، ٧٧١، ٧٧٢، ٨٥١، ٨٧٨، ٩٣٢
- الحسین ﷺ، ٢٣٦، ٥٧٧، ٦٠٢، ٧٧١، ٧٧٢، ٨٥١، ٨٧٨، ٩٢٦
- الحسین ﷺ، ٧٧٢
- الحسین بن علی ﷺ، ٨٥٢، ٩٢٧
- الرضا ﷺ، ٦٧٦، ٧٠٥، ٧٣٧، ٧٤٥، ٧٧٥، ٨٧٠، ٩٢٩
- الرضا ﷺ، ٧٦٥
- الصادقین ﷺ، ٨٧٥
- امام باقر ﷺ، ١٠١، ١٨٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢١٥، ٢٢٤، ٢٣٦، ٢٤٧، ٢٤٣، ٢٤٨،
 ٢٦٩، ٢٧٢، ٢٨٨، ٣٠٠، ٤٠٣، ٤٤٨، ٤٨٥، ٤٨٨، ٥٢٤، ٥٧٥، ٥٧٧، ٥٧٩
- امام باقر ﷺ، ١١٧، ٥٤٧
- امام باقر و صادق ﷺ، ٤٩٨

امام رضا علیه السلام، ۸۴، ۲۲۲، ۲۷۶، ۲۸۹، ۳۱۹، ۵۸۱
 امام صادق علیه السلام، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۷۱، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۷۳، ۱۸۶،
 ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۸۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۱۴،
 ۳۷۷، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۲۸، ۴۵۷، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۸۲، ۴۹۱، ۴۹۴، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۳۸، ۵۵۳،
 ۵۶۰، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵
 امام صادق علیه السلام، ۱۰۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۹، ۲۱۱، ۲۳۵، ۳۹۰، ۴۲۸،

۴۴۹

امام صادق علیه السلام، ۲۳۲، ۲۹۴، ۴۸۹، ۴۹۹
 امام کاظم علیه السلام، ۵۴، ۲۷۵
 امام کاظم علیه السلام، ۲۴۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۶، ۳۰۴، ۳۹۱، ۴۰۴،
 ۵۰۳، ۴۴۹

امیر المؤمنین علیه السلام، ۳۲، ۴۱، ۴۸، ۵۰، ۶۳، ۱۰۹، ۱۱۶، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۴۰،
 ۲۵۱، ۲۷۲، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۰۶، ۳۵۳، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۴۵، ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۴،
 ۵۰۳، ۵۲۴، ۷۸۴، ۸۰۷، ۸۱۵، ۸۲۳، ۸۲۵، ۸۳۰، ۸۳۹، ۸۴۱، ۸۵۱، ۸۵۹، ۸۷۲، ۸۷۸،
 ۸۹۱

امیر المؤمنین علیه السلام، ۶۳، ۱۶۱، ۲۰۵، ۳۹۰، ۴۴۹، ۴۶۴
 بالحسین بن علی علیه السلام، ۸۵۲
 جعفر بن محمد علیه السلام، ۵۲۹
 حسن علیه السلام، ۴۶۴
 حسن و حسین علیه السلام، ۵۰۳
 حسین علیه السلام، ۴۶۴
 حسین بن علی علیه السلام، ۴۶۴
 حسین بن علی علیه السلام، ۴۶۴
 حسین بن علی علیه السلام، ۵۷۷
 حسین بن علی، ۵۷۷
 علی علیه السلام، ۲۹، ۳۹، ۹۵، ۹۶، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۸۹،
 ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۴۰، ۳۰۶، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۷۹، ۳۹۱، ۴۰۳، ۴۰۶،
 ۴۸۶، ۵۸۸، ۷۹۷، ۸۱۷

- علیؑ، ٧٧١، ٧٣٦، ٧١٨،
علیاًؑ، ٨٩٤، ٨٧٦، ٨١٧، ٧٩٠، ٦٥٣،
علیاًؑ، ٨٧٥، ٧١٦، ٦٨١،
علی بن ابی طالب، ٧٤، ٢٧٣، ٤٧٨، ٥٠٣، ٥٢٧، ٥٢٨، ٧٨٤، ٨٥٤، ٨٧٨، ٨٩٣،
٩٣٨، ٨٩٤
- علی بن ابی طالبؑ، ١٨٤،
علی بن ابی طالبؑ، ٦٢١،
علی بن ابی طالبؑ، ٦٨١،
علی بن الحسینؑ، ٢٣٦، ٥٧٧، ٩٢٦،
علی بن الحسینؑ، ٧١٣،
علی و فاطمهؑ، ٤٨١،
فاطمه، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٧٤، ١٠٩، ١٩٠، ٣٣٠، ٤٥٢،
فاطمهؑ، ٤٦٤،
فاطمةؑ، ٦٠٢، ٦٠٣، ٧٧١، ٨٥١، ٨٦٣،
فعلیؑ، ٦٨١،
قائمؑ، ١٢١، ١٢٢، ٣٧٣، ٤٤٥، ٤٥٩،
قائمؑ، ١٥٦، ٢٧٥،
قائم (عج)، ٦٢، ٢٩٥، ٣١٢،
لامیر المؤمنینؑ، ٧٠٥، ٨٣٩، ٨٥٥،
خلفا
- ابابکر، ١٨١، ٥٢٧، ٦٧٩، ٨٩٣، ٩٢٠،
ابوبکر، ١٨١، ٤٨٦، ٥٢٧، ٥٦٨، ٦٧٩، ٨٦٧، ٩٢٠،
ابی بکر، ١٨٣، ٦٨٠،
عمر، ٥٢، ٥٥، ٩٥، ١٠٦، ١٢٢، ١٧٨، ١٧٩، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٧، ١٨٩، ١٩٠،
٢٠٥، ٢١٢، ٢٤٤، ٢٥٧، ٢٧٦، ٣٠٧، ٣٣٥، ٤٢٣، ٤٦٨، ٥٠٤، ٥٠٩، ٥١٦، ٥٢٧، ٦١١،
٦٣١، ٦٣٦، ٦٤٧، ٦٧٩، ٦٨٠، ٨٥٤، ٨٩٤،
عمر بن الخطّاب، ٦٨١،
عمر بن خطاب، ١٠٤، ١٤٣، ١٨٤،

لعمربن الخطاب، ۶۵۸

زنان

آسیه، ۱۸۹، ۱۹۰

حفصة، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱

حلیمه، ۴۹۰

خدیجه، ۱۹۰، ۲۹۳، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۵۶

زینب بنت جحش، ۶۸۰

عائشة، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱

عایشه، ۶۷۹

فضّه، ۳۳۰

فضّة، ۷۷۱

لعائشة، ۶۸۰

ماریه، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰

مریم، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۹، ۱۹۰

شاعران

المولوی، ۶۱۵، ۶۵۰، ۶۸۹، ۶۹۵، ۷۳۹، ۷۷۰

مولوی رضی اللہ عنہ، ۱۲۹، ۶۶

مولوی، ۱۹۷، ۲۸۱

طواغیت

شیطان، ۲۹، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۵۲، ۵۶، ۶۱، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۹۸، ۱۱۴،

۱۱۹، ۱۵۱، ۲۰۳، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۹۳، ۳۶۵، ۳۸۶، ۳۹۰، ۴۲۶، ۴۶۲، ۵۳۸،

۵۹۳، ۶۰۲، ۸۰۸

فرعون، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۷، ۳۴۴،

۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۵، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۶، ۶۸۵، ۶۸۶، ۷۰۹، ۷۴۴،

۷۸۰، ۷۹۴، ۸۲۸، ۸۴۶

فرشتگان

جبرئیل، ۴۲، ۶۳، ۹۵، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۹۳، ۳۱۵،

۳۳۱، ۳۵۲، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۴۴، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۱، ۵۰۷، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۵۶، ۵۹۱،

٨٠٧، ٧٧٢، ٧٤١، ٧٤٧، ٧١٦، ٧١٤، ٧٠٧، ٦٨٠، ٦٧٩، ٦٧٦، ٦٣١، ٦١٣، ٦٠٣، ٦٠٢،

٨٠٨، ٨٣٩، ٨٦٨، ٨٧٠، ٨٨٠، ٨٨٦، ٩٣٦

میکائیل، ٥٩١، ٩٣٦

قبایل

بالخزرج، ٦٥٨

بقریش، ٦٥٨

بنی اسد، ٢٢٥

بنی زریق، ٥٨٨

بنی قریظه، ٦٧، ٦٩

بنی قینقاع، ٧٨، ٧٩، ٨١

بنی محزوم، ٢٩٧

بنی محزوم، ١٠٣

بنی نضیر، ٥٩، ٦٠، ٦٢، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٩، ٧٠، ٧٣، ٧٥، ٧٦، ٧٩، ٨١

بنی نضیر، ٦٥، ٦٩

ثمود، ٥٩٧، ٧٨٠

فهرست ترجمه‌ی اخبار

طور که از امام صادق علیه السلام روایت شده درباره‌ی ابو عبیده‌ی جرّاح و عبدالرحمن بن عوف و سالم مولی ابی حذیفه، و مغیره بن شعبه و گروهی دیگر نازل شده که در میان خودشان قرار نوشته بودند و بر آن عهد و پیمان بسته بودند مبنی بر اینکه اگر محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود خلافت و نبوت هرگز در بنی هاشم نباشد. ۳۷

از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هر گاه شما سه نفر بودید دو نفر از شما بدون سوّمی نجوی نکنند که این مطلب موجب حزن و اندوه او می‌شود. ۴۱

از امام صادق علیه السلام آمده است: سبب نزول این آیه آن است که فاطمه علیها السلام در خواب دید که رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد دارد خودش با فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام از مدینه خارج شوند، پس بیرون آمدند و از دیوارهای مدینه گذشتند و به دوراهی رسیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دست راست رفتند تا به جایی رسید که در آنجا درخت خرما و آب بود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گوسفندی را خرید که در یکی از دو گوشش نقطه‌های سفیدی بود، و دستور ذبح آن را داد، وقتی آن را خوردند در همانجا از دنیا رفتند. - فاطمه علیها السلام در حالی که گریه می‌کرد و ناراحت بود بیدار شد، و این خواب را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نگفت، صبح که شد رسول خدا صلی الله علیه و آله با الاغی آمد و فاطمه علیها السلام را بر آن سوار نمود و دستور داد که امیرالمؤمنین علیه السلام و حسن و حسین علیهم السلام از مدینه بیرون روند همان طور که فاطمه علیها السلام در خواب دیده بود، وقتی دیوارهای مدینه را پشت سرگذاشتند به یک دوراهی رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف راست حرکت کرد همان طور که فاطمه علیها السلام در خواب دیده بود تا رسیدند به جایی که در آنجا نخل و آب بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله گوسفندی را با همان اوصافی که فاطمه علیها السلام در خواب دیده بود خرید و دستور ذبح آن را داد، بعد از ذبح آن را بریان نمودند. تا خواستند از گوشت آن بخورند فاطمه علیها السلام بلند شد و از آنان دور شد در حالی که گریه می‌کرد و می‌ترسید آنها از دنیا بروند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را خواست و با گریه او روبرو شد، و فرمود: دخترم چه شده که گریه می‌کنی؟ فاطمه عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله دیشب در خواب چنین

و چنان دیدم، و رفتار شما همان طور بود که من در خواب دیده‌بودم، و لذا از شما دور شدم تا مرگ شماها را نبینم. پس رسول خدا ﷺ بلند شد و دو رکعت نماز خواند و سپس با پروردگارش مناجات نمود و جبرئیل بر او نازل شد و گفت: یا محمد ﷺ کسی که به فاطمه ع این خواب را پیش آورده است شیطان می‌باشد که به او «زها» گفته می‌شود و مؤمنین را در خوابشان اذیت می‌کند و چیزهایی به آنان می‌نمایاند که موجب اندوه‌شان می‌گردد..... ۴۲

پس رسول خدا ﷺ به جبرئیل امر نمود که آن شیطان را بیاورد، وقتی شیطان خدمت رسول خدا ﷺ رسید، رسول خدا ﷺ به او فرمود: تو این خواب را برای فاطمه ع پیش آوردی؟ شیطان گفت: بلی یا محمد ﷺ پس رسول خدا ﷺ سه مرتبه در سه جا بر او تف کرد و آب دهان انداخت. سپس جبرئیل به محمد ﷺ عرض کرد: ای محمد ﷺ هر گاه تو یا یکی از مؤمنین در خواب چیز ناخوشایندی را دید بگوید: «أَعُوذُ بِمَا الضَّالْحُونَ مِنْ شَرِّ مَا رَأَيْتُ مِنْ رُؤْيَاهِي» و سوره‌ی حمد و معوذتین و ۴۲ قل هو الله احد را بخواند و سه مرتبه آب دهان به طرف چپ بیاندازد. دیگر آنچه که در خواب دیده به او ضرری نمی‌رساند. پس خدای تعالی بر رسولش این آیه را نازل نمود: «أَتَمَّا النَّجْوَى وَ أَرَسُولَ اللَّهِ ﷺ آتَمَّ هَاسِتُ: هَر گَاهِ يَكِي اَز شَمَا چيز ناخوشایندی در خواب دید از آن طرف که خوابیده به طرف دیگر بگردد و بگوید: «أَتَمَّا بِأَذْنِ اللَّهِ». سپس بگوید: «عذت بما عاذت به ملائكة الله المقرَّبون..... ۴۳

از علی ع روایت شده: در کتاب خدا آیه‌ای است که قبل از من کسی به آن عمل نکرده و بعد از من نیز کسی به آن عمل نخواهد کرد، و آن آیه‌ی نجوی است: من دیناری داشتم آن را به ده درهم فروختم، و هر گاه که با رسول نجوی می‌کردم در هر نجوی يك درهم صدقه می‌دادم، پس آن آیه را قول خدای تعالی: «أَأَشْفَقْتُمْ» تا قول خدا: «خبیر بما تعملون» نسخ نمود. ۴۷

از امیرالمؤمنین ع درباره‌ی این آیه آمده است: آیا توبه بدون گناه می‌شود؟ ۴۷

از امام کاظم ع آمده است: خدای تعالی مؤمن را با روحی از خودش تأیید می‌کند و هر گاه مؤمن کار نیک انجام دهد آن روح نزد او حاضر می‌شود و هر گاه که

گناه کند و تجاوز نماید روح از او غایب می‌شود. - پس روح هنگام احسان و خوبی از خوشحالی به اهتزاز درمی آید. و هنگام گناه و کارهای بد در خاک پنهان می‌شود. پس ای بندگان خدا با اصلاح خودتان با نعمت‌های خدا عهد ببندید، تا یقین شما زیاد شود و ریح و سود با ارزشی ببرید، خداوند رحمت کند مردی را که اراده کار خیری کند و آن را به انجام برساند، اراده‌ی کار بد کند و از آن خودداری نماید، سپس فرمود: ما به وسیله‌ی اطاعت از خدا و عمل برای او در این دنیا با روح تأیید می‌شویم. ۵۵.....

از امام صادق علیه السلام آمده‌است که خدای تعالی رسولش را و حتی قوم رسول را بر آنچه که خواست تأدیب نمود، سپس کار را به رسولش سپرد و به او مفوض و موکول نمود، فرمود: «ما آتاکم الرسول مخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» و آنچه را به رسولش تفویض نموده به‌ما نیز تفویض نموده، اخبار در تفویض امر بندگان به رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار است، رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزهایی را حلال و حرام نمود و خدای تعالی آن را اجازه داد و تنفیذ کرد. ۷۱.....

روایت شده که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از گرسنگی شکایت کرد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه‌های همسرانش فرستاد و آنها گفتند: جز آب چیزی نداریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی امشب این مرد را نگهداری می‌کند؟ علی بن ابی طالب عرض کرد: من یا رسول الله. و آمد نزد فاطمه علیها السلام گفت: جز غذای یک شام چیزی نداریم ولی ما مهمانمان را بر خود مقدم می‌داریم. - پس علی علیه السلام گفت: ای دختر محمد دختر بچه را بخوابان و چراغ را خاموش کن، وقتی صبح شد و علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت قضیه را به خبر داد، پس چیزی نگذشت که خدای تعالی این آیه را نازل نمود: «و یؤثرون علی انفسهم...» ۷۵.....

از امام صادق علیه السلام آمده‌است که فرمود: از فرزندان آدم مؤمنی نبود مگر آنکه فقیر بود و کافری نبود مگر آنکه غنی بود، تا آنکه ابراهیم علیه السلام آمد و عرض کرد پروردگارا ما را امتحان برای کفار قرار نده پس خداوند در میان مؤمنین اموال و احتیاجاتی قرار داد، چنانچه در کفار نیز اموال و حاجاتی قرار داد. ۱۰۰.....

و در خبری از امام باقر علیه السلام آمده: خداوند ولایت مؤمنین از قومشان از اهل مکه

را قطع کرد و اهل مکه نسبت به مؤمنین اظهار عداوت و دشمنی کردند، پس فرمود: امید است که خداوند بین شما و آنانکه با آنها دشمنی دارید دوستی و موذت قرار دهد، وقتی اهل مکه اسلام آوردند اصحاب رسول خدا ﷺ با آنان معاشرت و مخالفت و مناکحه کردند، و رسول خدا ﷺ با حبیبه دختر ابوسفیان بن حرب ازدواج نمود. ۱۰۲.....

روایت شده امام صادق علیه السلام گفته شد: همسر من خواهری دارد در بصره بر رأی ما عارف است و بر دین ماست، و در بصره هم کیشان ما که عارف بر رأی ما باشند اندکند او را تزویج بکنم به کسی که هم عقیده‌ی با او نیست؟ فرمود: نه، هیچ نعمتی در آن نیست، خدای تعالی می‌فرماید: «فلا ترجعوهنَّ الی الکفار» ۱۰۴..... چه از امام صادق علیه السلام وارد شده وعده دادن مؤمن به برادرش نذری است که کفار ندارد. ۱۱۵.....

از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا» آیا می‌دانید سبیل و راه خدا چیست؟ من راه خدا هستم که خداوند مرا منصوب نموده که بعد از رسولش از من پیروی نمایند. ۱۱۶.....

روایت شده که رسول خدا ﷺ این آیه را خواند، به او عرض کردند: اینان چه کسانی هستند؟ رسول خدا ﷺ دستش را بر شانه‌ی سلمان گذاشت و فرمود: اگر ایمان در ثریا باشد مردمانی از اینان به آن دسترسی پیدا خواهند کرد. ۱۲۷..... از امام صادق علیه السلام آمده است: من دنبال احتیاجات خودم که می‌روم و می‌دانم که خداوند برای برآمدن حاجت من کافی است، نمی‌روم جز به این امید که خداوند ببیند من روز را در طلب حلال می‌گذرانم، آیا نمی‌شنوی قول خدای تعالی را؟ که فرمود: «فاذا قضيت الصلوة فانتشروا فی الأرض و ابتغوا من فضل الله» چنانچه از آنچه که از امام صادق علیه السلام وارد شده استفاده می‌شود. ۱۳۴.....

از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده: هر کس با اخلاص ذکر خدا کند در بازار هنگام غفلت مردم و هنگامی که مردم مشغول کارند خداوند برای او هزار حسنه می‌نویسد و در روز قیامت وی را می‌بخشد بخششی که بر قلب بشری خطور نکرده باشد. ۱۳۴..... از جابر روایت شده که گفت: قافله‌ای آمد که در جلوی آن گروهی مشغول دف

زدن بودند و به لُهو و لعب اشتغال داشتند، نبی ﷺ فرمود: سوگند به خدایی که جان من در دست او است اگر پشت سر هم می‌رفتید و هیچ کس نمی‌ماند صحرا برای شما همه آتش می‌شد..... ۱۳۵

از امام صادق علیه السلام آمده است: آنچه که بر هر مؤمن واجب است اگر از شیعه‌ی ما باشد این است که در هر شب جمعه و سیّح اسم ربّک الأعلیٰ بخواند و در نماز ظهر جمعه و منافقین بخواند که اگر چنین کند گویی که عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله را انجام داده است و بر خداست که ثواب و پاداش او را بهشت قرار دهد..... ۱۳۵

از امام کاظم علیه السلام آمده است: خدای تعالی کسی را که در ولایت علی علیه السلام و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله تابع و پیرو رسول خدا صلی الله علیه و آله نباشد منافق نامیده است و هر کس را که امامت وصی او را انکار کند به منزله‌ی کسی قرار داده که محمّد صلی الله علیه و آله را انکار نماید و بر این مطلب خداوند قرآن نازل نموده و فرموده: ای محمّد صلی الله علیه و آله اگر منافقین آمدند و در مورد ولایت وصی تو گفتند ما شهادت می‌دهیم تو رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی و خداوند شهادت می‌دهد منافقین به ولایت علی علیه السلام دروغ می‌گویند..... ۱۴۵

از امام باقر علیه السلام آمده است: نزد خدا کتابهای موقوف است هر چه را که بخواهد مقدّم می‌دارد و هر چه را بخواهد مؤخّر می‌دارد، وقتی که شب قدر فرا می‌رسد خداوند هر چیزی را به مثل آن کتابها نازل می‌کند و این است معنای قول خدای تعالی: «ولن يؤخر الله نفساً إذا جاء أجلها» یعنی وقتی خداوند نازل کند تأخیر نمی‌شود و کتب او کتاب آسمانهاست و آن چیزی است که آن را تأخیر نمی‌اندازد..... ۱۴۷

از امام صادق علیه السلام در جواب از سؤال از این آیه آمده است: فرمود: ایمان مردم را با ولایت ما خداوند شناسانده است و کفر آنها را با ترک ولایت ما در روزی که در صلب آدم از آنها عهد و پیمان گرفته است در حالی که آنها در عالم ذرّ بوده‌اند. ۱۵۱

و از امام باقر علیه السلام از این آیه سؤال شد فرمود: نور به خدا سوگند ائمه علیهم السلام هستند، هر آینه نور امام در قلوب مؤمنین روشن تر از آفتاب است که روز را روشن می‌کند و اینان کسانی هستند که دل‌های مؤمنین را روشن می‌کنند و خداوند نور آنها را از هر کس که بخواهد می‌پوشاند..... ۱۵۴

از امام صادق علیه السلام آمده است: مؤمن بین سینه و حنجره تزلزل و اضطراب دارد تا آنکه دلش بر ایمان منعقد و بسته شود و اگر دلش بر ایمان بسته شد استقرار پیدا می‌کند و این است قول خدای تعالی: «و من یؤمن بالله یهد قلبه» ۱۵۸

درباره ی این آیه به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: هرگاه کسی می‌خواست به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت نماید فرزند و همسرش به او می‌چسبیدند و می‌گفتند: تو را به خدا سوگند می‌دهیم که نروی و ما را تنها نگذاری که پس از تو ما ضایع می‌شویم. بعضی از آنان از اهل خانه‌اش اطاعت می‌کرد و می‌ماند، پس خدای تعالی آنان را از زنان و فرزندان بر حذر داشته و از اطاعت آنان نهی نمود. و بعضی می‌رفت و زن و فرزند را رها می‌کرد و می‌گفت: به خدا سوگند اگر الآن با من مهاجرت نکنید سپس خداوند ما را در دارالجهنم در یک جا جمع کند دیگر من به شما فایده و نفعی نخواهم رساند، وقتی خداوند آنها را در یک جا جمع نمود امر کرد که به آنان احسان و نیکی شود. و فرمود: «وان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فان الله غفور رحیم» ۱۶۰

از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: کسی از شما نگوید خدایا من به تو از فتنه پناه می‌برم، چون کسی نیست مگر آنکه مشتمل بر فتنه باشد ولیکن هر کس می‌خواهد از چیزی به خدا پناه ببرد از فتنه‌های گمراه کننده پناه به خدا ببرد، که خداوند می‌فرماید: «واعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه» این آیه در سوره ی انفال گذشت. ۱۶۱

از امام کاظم علیه السلام آمده است: مقصود زنی است که دو بار طلاق داده شده، که او نباید بیرون برود تا طلاق سوم محقق شود و آن‌گاه که طلاق سوم محقق شد جدایی حاصل می‌شود و دیگر نفقه‌ای ندارد. ۱۶۷

از امام صادق از پدرانش از علی علیه السلام آمده است: کسی را که خداوند به او روزی بدهد در حالی که با پایش قدمی بر نداشته و دستش را به سوی آن دراز نکرده و با زبانش در مورد آن سخنی نگفته و لباس برای آن نپوشیده چنین شخصی از کسانی است که خدای تعالی در کتابش آنها را ذکر کرده و فرموده: «و من یتق الله تا آخر آیه...» ۱۶۹

از امام صادق علیه السلام آمده است: گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی این آیه نازل شد در راه روی خود بستند و به عبادت روی آوردند و گفتند: این آیه را ما را بس است..... ۱۶۹

این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و در پی آنها فرستاد و فرمود: چه چیزی شما را وادار به این کار کرده، گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله تو متکفل روزی های ما شدی و ما هم به عبادت روی آوردیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که چنین کند دعای او مستجاب نمی شود، بر شما باد طلب روزی کردن..... ۱۶۹

از امام صادق علیه السلام آمده است: اینان گروهی از شیعیان ما هستند که ضعیف اند و چیزی ندارند که با آن سوی ما بیایند و حدیث ما را بشنوند و از علم ما اقتباس کنند، پس در این میان گروهی بالاتر از آنها به سوی ما حرکت می کنند و اموالشان را انفاق می کنند و بدنهایشان را خسته می کنند تا بر ما داخل شوند و حدیث ما را می شنوند و به سوی آنها نقل حدیث می کنند و آنها که حدیث برای آنها نقل شده حدیث را حفظ و نگهداری می کنند، ولی خود ناقلین حدیث آن را ضایع می سازند. آنان کسانی هستند که خداوند برایشان راه خروج قرار داده و از آنجا که گمان ندارند روزی می دهد و تعمیم رزق به روزی نباتی و حیوانی و انسانی مخفی نماند. ۱۷۰

از امام صادق علیه السلام روایت شده که از او از مردی سؤال شد که راحت و ثروتمند است و لباسهای نیکو و گرانبها و پیراهنهای زیادی می پوشد که روی همدیگر قرار می گیرند و بدین وسیله تجمل و زینت می کند، آیا چنین شخصی اسراف کار نیست؟ فرمود: نه، چون خدای تعالی فرموده است: «لینفق ذو سعة من سعته»..... ۱۷۴

از امام رضا علیه السلام روایت شده که زمینها هفت هستند: ۱ - زمینی است که زیر پاهای ماست. ۲ - آسمان اول. علیه السلام - آسمان دوم تا آسمان ششم و بنا بر آنچه که مکرر از ما گذشته است مبنی بر اینکه بر بعضی از عوالم کیفیت زمینی غالب می شود و بر بعضی کیفیت آسمانی می گوئیم: زمین اول همان هیولی اول است و زمین دوم امتداد جسمانی و زمین سوم بسائط عنصری و زمین چهارم ماده ی جمادی و زمین پنجم ماده ی نباتی و زمین ششم ماده ی حیوانی و زمین هفتم ماده ی بشری است، یا زمین اول عالم مثال سفلی و دوم عالم مواد و سوم عالم طبایع و

چهارم عالم نفوس نباتی و پنجم عالم نفوس حیوانی و ششم عالم نفوس بشری و هفتم عالم مثال علوی است..... ۱۷۶.....

قمی و غیره او در سبب نزول آیه‌ها گفته‌اند: رسول خدا ﷺ در خانه‌ی عایشه یا در خانه‌ی حفصه بود، رسول خدا ﷺ پیش ماریه رفت، حفصه این مطلب را فهمید و خشمناک شد و پیش رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! در نوبت و روز من و در خانه‌ی من و بر روی فراش من با ماریه سر می‌کنی؟ رسول خدا ﷺ حیا نمود و فرمود: بس کن ای حفصه، من ماریه را بر خودم حرام کردم، و من راز پنهانی را به تو می‌گویم که اگر تو آنرا به کسی بگویی و فاش کنی بر تو باد لعنت خدا و ملائکه و همه‌ی مردم حفصه گفت: باشد، آن راز چیست؟ ۱۸۱.....

رسول خدا ﷺ فرمود: بعد از من ابابکر متصدی خلافت می‌شود، و پس از آن پدر تو، حفصه گفت: چه کسی به تو این خبر را داد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند دانا و آگاه این خبر را داد، حفصه همان روز این خبر را به عایشه گفت و عایشه به ابوبکر خبر داد و ابوبکر نزد عمر آمد و گفت: عایشه از جانب حفصه خبری به من خیر داده است که من به قول او مطمئن نیستم، تو از خود حفصه سؤال کن. پس عمر نزد حفصه آمد و گفت: خبری که عایشه از طرف تو آورده است چیست؟ حفصه انکار و گفت: من چیزی در این مورد به عایشه نگفتم. عمر گفت: این خبر مطلب حقیقی است و به ما خبر بده تا در این کار جلو بیفتیم، حفصه گفت: آری رسول خدا ﷺ چنین گفت: پس جبرئیل با این سوره بر پیامبر ﷺ نازل شد و خداوند مطلب را بر او آشکار ساخت، یعنی رسول خدا ﷺ را از اظهارات و اخبار حفصه آگاه ساخت، رسول خدا ﷺ بعضی از سخنان حفصه را به او گفت و فرمود: چرا آنچه را که من به تو خبر داده‌ام خبر داده‌ای و بعضی از اخبار نیز اعراض کرد و نگفت، یعنی آنچه را که می‌دانست به آنها نفرمود. بعضی گفته‌اند: رسول خدا ﷺ در خانه‌ی عایشه با ماریه خلوت کرد، حفصه از قضیه مطلع شد، رسول خدا ﷺ به حفصه فرمود: این مطلب را به عایشه نگو و ماریه را بر خودش حرام نمود، و به عایشه خبر داد که پدرش پس از رسول خدا ﷺ حکومت می‌کند و بعد از آن عمر و حفصه این خبر را به عایشه گفت، ولی از رسول خدا ﷺ مخفی می‌کرد و می‌گفت من نگفتم. که خدای تعالی رسولش

۱۸۲..... ساخت. را از قضیه آگاه ساخت.

از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را دو مرتبه به اصحابش معرفی نمود، يك بار آنجا که فرمود: «من كنت مولاه فعلي عليه السلام مولاه» بار دوم آنجا بود که این آیه نازل شد، که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم این شخص صالح مؤمنین است. از طریق عامه و خاصه روایت شده که مقصود از صالح المؤمنین علی علیه السلام است..... ۱۸۴.....

از امام صادق علیه السلام آمده است: وقتی این آیه نازل شد مردی از مسلمانان نشسته و گریه می کرد و می گفت: من در مقابل نفس خودم ناتوان و عاجز که حالا مکلف به نجات اهل شدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کافی است که آنها را امر کنی به چیزی که خودت را به آن امر می کنی و نهی کنی آنها را از چیزی که خودت را از آن نهی می کنی و به این مضمون روایات بسیاری از ائمه علیهم السلام وارد شده است..... ۱۸۶.....

و در خبر دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «جاهد الکفار و المنافقین» چنین نازل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله با کفار مجاهده کرد و علی علیه السلام با منافقین مجاهده نمود، پس جهاد علی علیه السلام جهاد رسول خدا صلی الله علیه و آله است..... ۱۸۹.....

از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: بسیاری از مردان کامل گشته اند، ولی از زنان جز چهار نفر کامل نشده اند: ۱- آسیه دختر مزاحم زن فرعون ۲- مریم دختر عمران علیها السلام خدیجه دختر خویلد ۴- فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله..... ۱۹۰.....

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور این نیست که عمل کدام يك بیشترست، بلکه مقصود این است که عمل کدام يك به صواب و واقع نزدیکترست و صواب بودن عمل عبارت از ترس از خدا و نیت صادق است، سپس فرمود: باقی ماندن بر عمل تا آنجا که عمل خالص شود سخت تر از اصل عمل است. و عمل خالص آن است که بخواهی جز خدا کسی تو را حمد نکند و نیت برتر از عملت، آگاه باشید که نیت همان عمل است، سپس این قول خدا را تلاوت نمود: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِرًا» هر کس طبق نیت خودش عمل می کند..... ۱۹۶.....

از امام کاظم از این آیه سؤال شد فرمود: خداوند مثل زده است، کسی که از ولایت علی علیه السلام تجاوز نماید مانند کسی است که بر رویش راه می رود، در کارش

هدایت نمی‌یابد، هر کس پیرو علی علیه السلام باشد بر راه راست است و راه راست
 امیر المؤمنین علیه السلام است. ۲۰۴

از امام باقر علیه السلام روایت شده: این آیه درباره‌ی امیر المؤمنین علیه السلام و اصحاب او
 نازل شده که عمل کردند آنچه را که عمل کردند، آنان امیر المؤمنین علیه السلام را در بهترین
 جاها می‌بینند پس صورت آنها زشت و سیاه می‌شود و گفته می‌شود: این همان است
 که شما در مورد او ادعا می‌کردید، کسی که نام او را به خود می‌بستید. ۲۰۵

از امام باقر علیه السلام آمده است: وقتی مکان و منزلت علی علیه السلام را از نبی صلی الله علیه و آله می‌بینند
 از خشم و ناراحتی صورت آنان که کافر شدند زشت و سیاه می‌شود، یعنی آنان که
 فضل و برتری علی علیه السلام را تکذیب نمودند. ۲۰۵

[فَسْتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ] از امام باقر علیه السلام روایت شده: ای گروه
 تکذیب کنندگان به زودی خواهید دانست درباره‌ی آنچه که من به شما خبر دادم و از
 طرف پروردگارم مأمور به رسالت آن شدم و آن ولایت علی علیه السلام و امامان بعد از او
 می‌باشد چه کسی در گمراهی آشکار است؟ امام باقر علیه السلام فرمود: آیه این چنین نازل
 شده است. ۲۰۶

[نَ] از امام صادق علیه السلام روایت شده، و اما (نَ) پس آن نهی است در بهشت ،
 خدای تعالی به آن نهر فرموده: جامد شو، پس جامد شده و مداد گشته است، سپس
 به قلم فرموده، بنویس، پس قلم در لوح محفوظ آنچه را که واقع شده و آنچه را که
 واقع خواهد شد تا روز قیامت همه را نوشت. ۲۱۱

پس مداد از نور است، قلم قلم از نور است و لوح لوحی از نور است. ۲۱۱

از امام صادق علیه السلام آمده است: خدای تعالی نبی خود صلی الله علیه و آله را ادب آموخت، ادب او
 را نیکو گردانید، آنگاه که ادب او را کامل نمود فرمود: «أَنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ» در خبر
 دیگری است: خداوند نبی خویش را ادب نمود، تأدیب او را نیکو گردانید، سپس
 فرمود: «خَذَلْعَفُو وَأَمْرٌ بِالْعُرُوفِ وَاعْرَاضٌ عَنِ الْجَاهِلِينَ»، پس وقتی این چنین شد
 نازل نمود: «أَنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ». ۲۱۴

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ مؤمنی نیست
 مگر آنکه دوستی من به طور خالص به قلب او داخل شده باشد، دوستی من خالصانه

به قلب کسی وارد نشده مگر آنکه دوستی علی علیه السلام به قلب او وارد شده باشد، یا علی دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند مرا دوست دارد و تو را دشمن و مبعوض. ۲۱۵ دو نفر از منافقین گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله‌ی این جوان آزمایش شده‌است، پس خدای تعالی نازل فرمود: «مستبصر و یبصرون بأیکم المفتون» فرمود: این آیه تا آخر آیات درباره‌ی آن دو مرد نازل شده‌است. ۲۱۵..... از نبی صلی الله علیه و آله وقتی از او از «عتلّ زنیم» سؤال شد آمده‌است که فرمود: او کسی است که اخلاق تند دارد و غالباً بدن او صحیح است و مریض نمی‌شود، زیاد می‌خورد و زیاد می‌آشامد، دارای طعام و شراب است و به مردم ظلم و ستم می‌کند و شکم گشادی دارد. ۲۱۷..... از علی علیه السلام آمده‌است: «زنیم» کسی است که اصل ندارد. ۲۱۷..... از دو امام علیه السلام آمده‌است که فرمودند: قوم ناتوان و عاجز شدند، هیبت و ترس بر آنان وارد شد، چشم‌ها باز ماند و دلها به حنجره‌ها رسید، زیرا پشیمانی و خواری و ذلت بر آنان وارد شد. ۲۲۲..... از امام رضا علیه السلام آمده‌است که فرمود: حجابی از نور کشف می‌شود و مؤمنین به حالت سجده می‌افتند و کمرهای منافقین به حالت خم باقی می‌ماند و نمی‌توانند سجده کنند. ۲۲۲..... از امام صادق علیه السلام آمده‌است: یعنی آنها توانایی سجده را داشتند و قمی گفته: یعنی کشف می‌شود از اموری که پنهان و مخفی است، و کشف می‌شود از آنچه که از حق آل محمد صلی الله علیه و آله غصب کرده‌اند و دعوت به سجود می‌شوند. ۲۲۳..... قمی گفته: برای امیرالمؤمنین کشف می‌شود و گردن‌های آنان مانند شاخهای گاو می‌شود و دیگر نمی‌توانند سجده نمایند و این عقوبتی است برای آنان، چون اینان در دنیا اطاعت امر خدا را درباره‌ی علی علیه السلام نکردند. ۲۲۳..... روایت شده که امام صادق علیه السلام به مسجد غدیر مرور نمود، پس نگاه به سمت چپ مسجد کرد و فرمود: آنجا جای پای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: «من کنت مولاة فعلی مولاة» سپس به جانب دیگر نظر افکند و فرمود: آنجا خیمه‌ی بعضی از منافقین است، وقتی دیدند امام دستش را بلند کرده به همدیگر گفتند: به چشمان او

نگاه کنید که چگونه می‌چرخد گویی که دو چشم دیوانه است. که جبرئیل این آیه را نمود. ۲۲۵.....

در روایت آمده است: وقتی این آیه نازل شد رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی از خدای عز و جلّ خواسته‌ام که گوشه‌های شنوا و هوشمند را گوش تو قرار دهد. ۲۳۱..

در روایت دیگری فرمود: بارالها آن را گوش علی علیه السلام قرار بده. ۲۳۱.....

و از امام صادق علیه السلام آمده است: حاملین عرش- و عرش عبارت از علم است- هشت نفر می‌باشند، چهار نفر از ماست و چهار دیگر از هر کس که خدا بخواهد. ۲۳۲.....

از امام صادق علیه السلام آمده است: هر ائمتی از امام زمان آن ائمت محاسبه می‌کند، و ائمه علیه السلام دوستان و دشمنانشان را از سیما و قیافه می‌شناسند و این است معنای قول خدا: «و علی الأعراف رجال یعرفون» و اینان ائمه: می‌باشند که سیمای مردم را می‌شناسند، نامه‌ی دوستدارانشان را به دست راستشان می‌دهند، و یک راست بدون حساب به بهشت می‌روند، و نامه‌ی دشمنانشان را به دست چپ آنها می‌دهند که بی حساب به سوی آتش می‌روند، و دوستان ائمه هر گاه به نامه‌ی اعمال خویش نظر کنند به برادرانشان می‌گویند: «هاؤم اقرؤا کتابیه ائی ظننت ائی ملاق [تَمَّ فِی سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ] امام صادق علیه السلام آن سلسله زنجیر را این چنین توصیف کرده که اگر یک حلقه از آن در دنیا قرار داده شود دنیا از آتش و حرارت آن آب می‌شود. ۲۳۵.....

و از امام صادق علیه السلام آمده است: معاویه صاحب آن سلسله بود که خدای تعالی فرمود: «فی سلسلة ذرعها... تا آخر». ۲۳۶.....

از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: من پشت پدرم علیه السلام بودم در حالی که او سوار بر قاطرش بود، وقتی به قاطرش نگاه کردم ناگهان دیدم او پیرمردی است که در گردنش زنجیر است و مردی به دنبال آن روان است. ۲۳۶.....

پس گفت: ای علی بن الحسین علیه السلام مرا سیراب کن و به من آب بده، آن مرد که پشت سر او بود گفت: به او آب ندهید، خدا او را سیراب نکند. ۲۳۶.....

امام باقر علیه السلام فرمود: آن مرد معاویه بود. ۲۳۶.....

از امام کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود: «اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولِ كَرِيمٍ» یعنی سخن جبرئیل از جانب خداست در ولایت علی علیه السلام فرمود: کَفَّارٌ كَفْتَنَدُ: مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در باره‌ی علی علیه السلام به خدا دروغ بسته و خداوند او را به این کار در باره‌ی علی علیه السلام امر نکرده‌است. پس خدای تعالی برای رفع این اتهام قرآنی نازل کرد و فرمود: ولایت علی علیه السلام تنزیل از جانب پروردگار عالمیان است..... ۲۴۰

از امام صادق علیه السلام آمده‌است: آنگاه که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست علی علیه السلام را گرفت و ولایت او را اظهار نمود آن دو نفر با هم گفتند: به خدا سوگند این سخن و این کار از جانب خدا نیست، و این چیزی نیست مگر آنکه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خواهد به پسر عمویش شرافت دهد. پس خدای تعالی نازل نمود: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا... اِلَى آخِرٍ»..... ۲۴۱

و از امام باقر علیه السلام آمده‌است: آنها را به همدیگر می‌شناسانند ولی از همدیگر سؤال و درخواستی نمی‌کنند..... ۲۴۸

از امیرالمؤمنین علیه السلام در ذکر حال منافقین آمده‌است: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همیشه با آنها الفت می‌کرد، نزدیک خود می‌گردانید و در راست و چپ خویش می‌نشانید تا وقتی که خداوند اجازه داد آنان را از خود دور سازد و فرمود: «و اَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا» و نیز فرمود: «فَمَا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مَهْطَعِينَ... تا آخر آیه‌ها»..... ۲۵۱

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: این سخن چیزی بود که جنّ از راه جهالت و نادانی بر زبان آورد و خدای تعالی این سخن را از آنان حکایت کرده، یا این لفظ برای عظمت و بزرگی استعاره شده‌است، و لفظ «اِنَّهُ» با کسره‌ی همزه خوانده شده بنا بر آنکه قول جنّ حکایت شده باشد..... ۲۶۹

از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه روایت شده: گاهی شخص به سوی کاهن و جادوگر که از طرف شیطان به او وحی می‌شد می‌رفت و می‌گفت: به شیطان خود بگو: فلانی به تو پناه آورده..... ۲۷۰

چنانچه از ابن عباس روایت شده که گفت: ذکر پروردگار همان ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است..... ۲۷۴

[فَلَا يُظْهِرُ عَلِيَّ غَيْبِهِ اِلاَّ مَنْ اُرْتَضَى مِنْ رَسُوْلٍ] از امام..... ۲۷۷

رضا علیه السلام آمده‌است: بنا بر این رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از کسانی است که خدا از او راضی

است، ما ورثه‌ی همان رسول هستیم که خداوند هر مقدار از غیب را که بخواهد او را آگاه می‌سازد، پس ما می‌دانیم آنچه را که گذشته است و آنچه را که تا روز قیامت خواهد آمد. ۲۷۷.....

چنانچه از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان این آیه فرمود: قرآن را شمرده و واضح بخوان، نه مانند شعر آن را فشرده کن، و نه مانند پراکندن ریگ آن را پراکنده بخوان، و لکن دل‌های قساوت گرفته‌تان را بی‌تاب کنید، و هم و غم هیچ يك از شما این نباشد که به آخر سوره برسد..... ۲۸۳.....

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: من يك ماه مجاور کوه حرا بودم، وقتی کارم را تمام کردم پائین آمدم، به دامنه‌ی کوه که رسیدم صدایی شنیدم که مرا مخاطب قرار داد، به جلو و پشت سر، و راست و چپ نظر کردم کسی را ندیدم، باز دوباره صدایم کردند سرم را که بالا بردم دیدم جبرئیل از روی عرش در هوا مرا صدا می‌زند، پس گفتم: «دثرونی، دثرونی» یعنی مرا بپوشانید، مرا بپوشانید، بر روی من آب ریختند، پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود: «یا ایها المدثر»..... ۲۹۴.....

و در خبر دیگری آمده است: رعب مرا فرا گرفت و پیش خدیجه برگشتم و گفتم: مرا بپوشانید. پس جبرئیل «یا ایها المدثر» را نازل نمود..... ۲۹۴.....

از امام صادق علیه السلام در خبری آمده است که فرمود: یعنی لباس را کوتاه کن یا آستین خود را بالا بزن. و در خبر دیگری است: لباست را بالا ببر و بلند نکن که روی زمین کشیده شود..... ۲۹۵.....

و در خبر دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: لباست را کوتاه کن..... ۲۹۵.....

از امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه آمده است: از ما امام پیروز و مظفری هست که پنهان است، و هر وقت خدا بخواهد او را ظاهر سازد در قلب او نکته‌ای القاء می‌کند که ظاهر می‌شود و به امر خدا قیام می‌کند..... ۲۹۶.....

روایت شده که وقتی آیه‌ی «حم تنزيل الکتاب من الله العزیز العظیم غافر الذئب و قابل التوب شدید العقاب» بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد مسجد آمد و ولید بن مغیره نزدیک او بود و قرائت رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌شنید، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله فهمید که ولید خواندن او را می‌شنود قرائت آیه را تکرار کرد. ولید از مجلس بیرون رفت و

نزد قومش بنی محزوم آمد و گفت: به خدا سوگند از محمد ﷺ کلامی شنیدم که نه از جنس کلام بشر است و نه از کلام جنّ، سخن محمد ﷺ دارای شیرینی و حلاوت خاصی است، کلامی زیبا و دلنشین است، ابتدای سخن شیرین و پربار و آخر آن بد است و مانند دانه‌های درشت باران است و آن سخن برتر است و هیچ سخنی برتری بر آن ندارد، ولید این سخنان را گفت و سپس به منزل خویش رفت، قریش گفتند: به خدا سوگند ولید از دین خارج شد، به خدا سوگند که همه‌ی قریش از دین خارج خواهند شد. و به ولید ریحانه‌ی قریش می‌گفتند، ابوجهل گفت من شما را کفایت می‌کنم و شرّ ولید برطرف می‌سازم، رفت پهلوی ولید با قیافه‌ای اندوهناک و ناراحت نشست، ولید گفت: ای پس برادرم چه شده‌است که تو را اندوهناک می‌بینم؟ ابوجهل گفت: این قریش تو را با این سنّ زیاد سرزنش می‌کنند و گمان می‌کنند تو کلام محمد ﷺ را زینت دادی، ولید با ابوجهل بلند شو و به مجلس قومش آمد و گفت: شما گمان می‌کنید محمد ﷺ مجنون است؟ آیا تاکنون دیده‌اید که او هرگز جنّ زده شود؟ گفتند: خدا را شاهد می‌گیریم که چنین چیزی ندیده‌ایم. ولید گفت: آیا گمان می‌برید که او کاهن باشد؟ آیا در این مورد چیزی از او دیده‌اید؟ گفتند: خدا را شاهد می‌گیریم که چیزی ندیده‌ایم. ولید گفت: آیا گمان می‌کنید که او شاعر است؟ آیا تاکنون دیده‌اید که او به شعری سخن گفته باشد؟ گفتند: نه به خدا سوگند. ولید گفت: آیا گمان می‌کنید او دروغگو است؟ آیا تاکنون دروغ از او دیده‌اید؟ گفتند: به خدا سوگند، نه، که به او قبل از نبوّت از جهت راستگویی لقب صادق امین داده بودند. پس قریش به ولید گفتند: پس او چیست و داستان او چگونه است؟ ولید پیش خود فکری کرد و سپس نگاه کرد و رو ترش نمود و گفت: او جز ساحر و جادوگر چیزی نیست، آیا نمی‌بینید که او بین مرد و اهلش و فرزندانش و موالی‌اش جدایی می‌اندازد. پس او ساحر است و هر آنچه می‌گوید جادو است و اثر می‌کند. بعد از این قضیه هیچ یک از قریش محمد ﷺ را ملاقات نمی‌کرد مگر آنکه می‌گفت: ای ساحر و این معنا بر پیامبر ﷺ سنگین آمد، پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود: «یا ایها المدثر... تا قول خدا الا قول البشر» [لَبَّسِرٍ] از امام باقر (ع) روایت شده که در جهنّم کوهی است که به آن «صعود» گفته می‌شود و

در «صعود» صحرا و وادی است که به آن «سقر» گفته می‌شود و در سقر چاهی است که به آن «هبهب» گفته می‌شود، که هر گاه درب آن چاه برداشته شود اهل آتش از گرمای آن ضجّه و فریاد می‌زنند و آن از منازل جبارین است..... ۳۰۱

از امام صادق علیه السلام آمده است: چه می‌کند یکی از شما که خوبی را ظاهر می‌سازد، و بدی و زشتی را مخفی می‌کند، آیا چنین نیست که وقتی به وجدان خویش مراجعه کند می‌فهمد که آنچنان نیست، و خدای تعالی می‌فرماید: «بل الإنسان علی نفسه بصيرة» وقتی باطن انسان صالح و از بیشتر عاقله و خاصه روایت شده که این آیات تا قول خدا: «و کان سعیکم مشکوراً» درباره‌ی علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام و حسن علیهما السلام و حسین علیهما السلام و کنیز آنان به نام فضّه نازل شده است..... ۳۳۱

و مشهورترین آن اخبار این است: حسن و حسین علیهما السلام مریض شدند، علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام و فضّه نذر کردند اگر حسن و حسین علیهما السلام را خداوند شفا بدهد، سه روز روزه بگیرند. علی علیه السلام سه صاع جو از يك يهودی قرض کرد، یا خود را اجیر کرد تا برای او پشم بریسد و در مقابل سه صاع جو بگیرد، پس هر سه، روزه گرفتند، فاطمه علیهما السلام يك صاع از جو را آرد کرد و نان پخت و علی علیهما السلام نماز مغرب را خواند و فاطمه علیهما السلام نان جو را نزدیک آنان آورد، در این هنگام مسکین و مستمندی آنان را فرا خواند و از آنان درخواست چیزی کرد. پس نان جو را به آن مسکین دادند و جز آب چیزی نچشیدند و تنها با آب افطار کردند. روز دوّم فاطمه علیهما السلام يك صاع دیگر از آن آرد جو پخت و هنگام افطار نزدیک آورد، که ناگهان یتیمی بر در خانه طلب طعام نمود، پس آن نان را به یتیم دادند و جز به آب افطار نکردند. در روز سوّم اسیری آمد و طلب طعام نمود، که باز نان را به اسیر دادند و جز آب چیزی نچشیدند. و چون روز چهارم شد و نذرهایشان را عمل کرده و به اتمام رسانیدند، علی علیه السلام در حالی که حسن و حسین علیهما السلام همراه او بودند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و از گرسنگی ضعیف شده بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دیدن آنان گریه کرد و جبرئیل سوره‌ی «هل أتت» را نازل نمود..... ۳۳۲

در بعضی از اخبار آمده: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را گرسنه دید، جبرئیل نازل شد در حالی که با او کاسه‌ی بزرگی بود که با درّ و یاقوت تزیین گشته و پراز ترید و

گوشت بود، و يك قطعه از گوشت دست حسين عليه السلام بود كه يك زن يهودى صدا زد: اى اهل خانه، من گرسنه‌ام و شما اين غذا را از كجا آورده‌ايد؟ به من غذا بدهيد، پس حسين عليه السلام دستش را دراز كرد تا به آن زن غذا بدهد، كه در اين هنگام جبرئيل آمد و از دستش گرفت و كاسه را به آسمان برد. رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: اگر حسين عليه السلام آن قطعه از غذا را نمى‌خواست به آن زن بدهد آن كاسه‌ى غذا در ميان اهل بيت من مى‌ماند و تا روز قيامت از آن مى‌خورند..... ۳۳۲

از امام رضا عليه السلام آمده است: مقصود از اين، تسبيح نماز شب است..... ۳۳۶

و از امام باقر عليه السلام از تفسير «عمّ يتساءلون» سؤال شد، فرمود: اين آيه درباره‌ى اميرالمؤمنين عليه السلام است و به اين مضمون اخبار بسيارى وارد شده است..... ۳۵۴

از ابن عباس روايت شده كه از او سؤال شد چرا رسول خدا صلى الله عليه وآله را ابوتراب كنيه نمود؟ در جواب گفت: چون او صاحب زمين و حجّت خدا بر اهل زمين بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله است و بقاى زمين براى او و سكون زمين با اوست، از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنيدم كه مى‌فرمود: آنگاه كه روز قيامت شود و كافر ببيند آنچه را كه خداى تعالى براى شيعه‌ى على عليه السلام مهيا نموده از ثواب و نزديكى به خدا و كرامت، آن وقت مى‌گويد: كاش من خاك بودم يعنى از شيعيان على عليه السلام بودم و اين است قول خداى تعالى: «و يقول الكافر ياليتنى كنت تراباً»..... ۳۶۲

و بين دو سخن همانطور كه از ابوجعفر عليه السلام آمده چهل سال بود..... ۳۷۰

از امام صادق عليه السلام روايت شده كه مراد مردى از بنى اميه بود كه نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله بود و ابن امّ مکتوم آمد، وقتى آن مرد او را ديد از او متنفر شد و خود را جمع كرد و از او اعراض نمود، و خداى تعالى در اين آيه اين قضيه را حكایت مى‌كند و آن را مورد انكار قرار مى‌دهد..... ۳۷۸

و از امام صادق عليه السلام روايت شده در قول خدا: «ذی قوّة عند ذی العرش مکين» كه مقصود جبرئيل است، گفته شد، معنای قول خدا: «مطاع ثمّ امين» چيست؟ فرمود: يعنى رسول خدا صلى الله عليه وآله نزد پروردگارش مورد اطاعت و در روز قيامت امين است..... ۳۹۱

[وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ] از امام صادق عليه السلام آمده است: مقصود نبی صلى الله عليه وآله مى‌باشد،

۳۹۱..... هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام را برای مردم نصب کرد.

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: درباره‌ی علی علیه السلام کجا می‌روید؟ او جز ذکر و یادآوری برای اهل عالم نیست، برای کسانی که خداوند بر ولایت او از آنان پیمان گرفته است. ۳۹۲.....

از امام کاظم علیه السلام روایت شده که خداوند دل‌های امامان را مورد و محل اراده‌ی خویش قرار داده، که هرگاه خداوند چیزی را بخواهد امامان نیز می‌خواهند و آن قول خدای تعالی است: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ...»

از امام کاظم علیه السلام آمده است که فرمود: مقصود امیرالمؤمنین است که او را تکذیب می‌کردند، سؤال شد: آیا این معنای تنزیل است؟ فرمود: بلی. ۴۰۵.....

روایت شده که نبی صلی الله علیه و آله روزی آیه‌ی «و اسجدوا و اقترب» را خوانده، خود او با همراهان مؤمن خود سجده کردند در حالی که قریش بالای سر آنان سر و صدا می‌کردند و سوت می‌زدند. ۴۱۶.....

پس این آیه نازل شد: [بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكذِّبُونَ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا...]. ۴۱۶.....

به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: پادشاهی مست شد و با دخترش هم‌بستر شد یا راوی گفت: با خواهرش: وقتی به هوش آمد به دخترش گفت: راه خروج از این بن‌بست و از کاری که کردم چیست؟ گفت: همه‌ی اهل مملکت خود را جمع می‌کنی و به آنان خبر می‌دهی که تو ازدواج با دخترها را جایز می‌دانی و دستور می‌دهی که آنرا حلال نمایند. پادشاه همه را جمع نمود و به آنان خبر داد، ولی مردم از پیرویی پادشاه خودداری کردند، پس گودالهایی در زمین کند و در آنان آتش افروخت و بر مردم عرضه نمود، هرکس پیروی از شاه نمود او را به حال خود گذاشت و هرکس خودداری کرد او را در آتش انداخت. ۴۲۲.....

به امیرالمؤمنین نسبت داده شده که فرمود: خداوند يك مرد حبشی را به نبوت مبعوث نمود و قومش او را تکذیب کردند، پس او با قومش جنگید و آنان یاران او را کشتند و خودش را اسیر کردند، سپس جایی را مخصوص او ساختند و آنجا را پر از آتش کردند، سپس مردم را جمع کردند و گفتند: هرکس بر دین و امر ماست از آتش کناره‌گیرد و هرکس بر دین ایشان است خود را با او در آتش اندازد. یاران پیامبر در

آتش می سوختند که در این بین زنی آمد که فرزند يك ماهه داشت و كودك به سخن آمد همانطور که گذشت ۴۲۲

از علی عليه السلام نیز روایت شده: اصحاب اخدود ده نفر بودند و نظیر آنان نیز ده نفر در این بازار، یعنی بازار کوفه، کشته می شوند. ۴۲۲

از امام صادق عليه السلام روایت شده که به مردی از اهل یمن فرمود: زحل در بین ستاره‌ها نزد شما چه ستاره‌ای است؟ مرد یمانی گفت: آن ستاره‌ای نحس است. ۴۲۹

امام صادق عليه السلام فرمود: اینچنین سخن نگو که آن ستاره‌ی امیرالمؤمنین عليه السلام و آن ستاره‌ی اوصیاست و همان نجم ثاقب است که در کتاب خدا آمده است. ۴۲۹

مرد یمانی گفت: مقصود از «ثاقب» چیست؟ امام فرمود: از آن جهت ثاقب گویند که محلّ طلوعش در آسمان هفتم است و بانور خود آسمانها را سوراخ می‌کند تا نور آن به آسمان دنیا می‌رسد، از همین جهت خداوند آن را نجم ثاقب نام نهاده است ۴۲۹

از ابی ذر رضی الله عنه آمده است که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد که خداوند چند کتاب نازل فرموده؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یکصد و چهار کتاب. پس بر شیت و پنجاه صحیفه و برادر یس سی صحیفه و بر ابراهیم بیست صحیفه نازل نمود، سپس تورات، انجیل، زبور و فرقان را نازل نمود. ابوذر می‌گوید: گفتم: یا رسول الله صحف ابراهیم چه بود؟ رسول خدا فرمود: همه‌ی آنها مثل‌ها بود و در صحف ابراهیم بود: ای پادشاه گرفتار و مغرور من تو را مبعوث نکردم که دنیا را جمع کنی و روی هم بگذاری، من تو را فرستادم تا از جانب من درخواست مظلوم را پاسخ دهی که من درخواست مظلوم را ردّ نمی‌کنم اگر چه کافر باشد و شخص عاقل باید مادامی که مغلوب نباشد دارای سه ساعت و سه وقت باشد: ۱- ساعتی باید که پروردگارش مناجات کند. ۲- ساعتی که خودش را محاسبه نماید. ۳- ساعتی که در صنع و آفرینش خدای تعالی تفکر نماید. و ساعتی نیز لازم است که از حلال برای خود بهره‌ای ببرد، که این ساعت کمک آن ساعت‌هاست و از برای برطرف نمودن خستگی‌هایی حاصله و وداع با آنهاست. و بر شخص عاقل لازم است که به زمان خویش آگاه باشد و بر شأن و کار خود روی بیاورد و زبانش را حفظ نماید، چه هر کس کلام و گفتارش را نسبت به

عملش محاسبه کند گفتارش کم می‌شود و سخن نمی‌گوید مگر در آنجا که فایده‌ای عایدش بشود. و عاقل باید طالب سه چیز باشد: ۱- ترمیم معاش و زندگانی. ۲- زیاد کردن توشه‌ی آخرت و لذت بردم در غیر حرام... این حدیث تا آنجا ادامه داشت که گفت: گفتم: آیا در دست ما از آنچه که بر تو نازل شده چیزی از صحف ابراهیم و موسی است؟ فرمود: یا اباذر بخوان: «قد أفلح من تزكى» تا آخر سوره..... ۴۴۲

از پیامبر خدا ﷺ از جبرئیل آمده است: اگر قطره‌ای از ضریع در نوشیدنی‌های اهل دنیا ریخته شود از بوی بد آن تمام اهل دنیا می‌میرند..... ۴۴۵

قمی گفته: آنان کسانی هستند که با دین خدا مخالفت کردند و نماز خواندند و روزه گرفتند و با امیرالمؤمنین بنای دشمنی گذاشتند، عمل کردند و دشمن علی عليه السلام شدند که هیچ عملی از آنان قبول نمی‌شود و صورت آنان را آتش خواهد سوزانید. ۴۴۵

و در حدیثی در بیان قول خدای تعالی: «هل أتیک حدیث الغاشية» آمده است که قائم عليه السلام با خصوص شمشیر آنان را می‌پوشاند و شمشیر او عاملگیر می‌شود، فرمود: کسی نمی‌تواند امتناع و خودداری نماید..... ۴۴۶

از امام باقر عليه السلام آمده است: وقتی روز قیامت فرا می‌رسد و خداوند اولی و آخرین را جمع می‌کند تا بین آنان حکم کند رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین عليه السلام خوانده می‌شوند، پس به رسول خدا ﷺ لباس حله‌ی سبز پوشانده می‌شود که ما بین مشرق و مغرب را روشن می‌کند و به علی عليه السلام نیز مثل آن پوشانده می‌شود و به رسول خدا ﷺ حله و عبا پوشانیده می‌شود و به علی عليه السلام نیز مثل آن پوشانیده می‌شود. سپس آن دو بالا می‌روند و سپس ما را می‌خوانند و حساب مردم به دست ما سپرده می‌شود. پس ما به خدای سوگند اهل بهشت را به بهشت و اهل آتش را به آتش داخل می‌کنیم..... ۴۵۰

و از امام کاظم عليه السلام آمده است: بازگشت این مردم به سوی ماست و حساب آنان با ماست. پس اگر بین خود و خدایشان گناهی مرتکب شده‌اند از خدا می‌خواهیم آنرا به، او واگذارد و خداوند این خواسته را اجابت نموده است و آنچه که بین آنان و بین

مردم است از مردم و صاحبان حق طلب بخشش می‌کنیم و آنان نیز اجابت می‌کنند و خداوند به آنان عوض می‌دهد. ۴۵۰.....

از امام صادق علیه السلام آمده است: آنگاه که روز قیامت شود خداوند حساب شیعیان ما را به ما واگذار می‌کند، آنچه که مربوط به خداست از او می‌خواهیم که بر ما ببخشد و آنچه که مربوط به ماست خودمان آنرا می‌بخشیم و خداوند این مطلب را بر ما روزی و قسمت کرده است. ۴۵۰.....

و از امام صادق علیه السلام آمده است: مرصاد پلی است بر صراط که اگر بنده‌ای از بنده دیگر مظلومه‌ای به گردن داشته باشد از آنجا ردّ نمی‌شود. ۴۵۸.....

از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: روح الامین به من خبر داده است که خداوند آن خدایی است که جز او خدایی نیست، هنگامی که خلائق ظاهر و آشکار شوند و اولین و آخرین جمع گردند جهنّم را می‌آورد در حالی که هزار نفر آن را گرفته‌اند و هر نفر را یکصد هزار از ملایکه‌ی غلاظ و شداد همراهی می‌کنند و جهنّم دارای تیزی و تندی و غضب و صدا و صیهه است و آن شیهه و فریاد می‌کشد، اگر نبود این مطلب که خداوند آنان را برای حساب تأخیر می‌اندازد، همه هلاک می‌شدند، سپس از جهنّم گردنی بیرون می‌آید که احاطه بر جمیع خلائق، خوب و بد آنان دارد و خداوند هیچ بنده‌ای از بندگان خدا اعم از ملایکه و نبیّ را خلق نکرده مگر آنکه نداسر می‌دهد: پروردگارا خودم خودم و تو نبیّ الله ندا می‌کنی: ائمتّم، ائمتّم. سپس بر جهنّم صراط گذاشته می‌شود که باریکتر از مو و تیزتر از شمشیر و در آن سه تا پل هست، یکی از پلها مربوط به امانت و رحم است و بر دوّمی نماز است و بر سوّمی ربّ العالمین است که خدایی جز او نیست، پس مردم را مکلف می‌کنند از پل صراط عبور کنند، رحم و امانت در پل اوّل نگه می‌دارند اگر مردم از آنجا نجات پیدا کردند پل دوّم که نماز است آنان را نگه می‌دارد، پس اگر از آنجا هم نجات پیدا کردند پل سوّم ربّ العالمین منتهی می‌شود و این است معنای قول خدا: «انّ ربّک لبالمصاد» و مردم در صراط با دست به آن چنگ می‌زنند و هر گاه قدمی بلغزد قدم دیگر آن را می‌گیرد و ملایکه در حول و اطراف صراط ندا می‌کنند: یا حلیم ببخش و بگذر، به فضل و کرم بازگرد و ما را سالم نگهدار و سالم نگهدار. و مردم پیوسته

روی هم می‌ریزند مانند پروانه‌های در آتش و هرگاه یکی از آنان بر اثر رحمت خدا نجات پیدا می‌کند و از فراز دوزخ می‌گذرد و می‌گوید: حمد و سپاس خدای که با نعمت خود کارهای صالح را تکمیل می‌کند و حسنات و خوبی‌ها رشد و نمو پیدا می‌کنند و حمد خدا را مرا از تو نجات داد، پس از آنکه از خدا و فضل او ناامید شده بودم، به درستی که پروردگار ما بخشنده و شکور است..... ۴۶۲

روایت چنین است: از امام صادق علیه السلام سؤال شد آیا مؤمن بر قبض روح خود اکراه دارد؟ فرمود: نه به خدا سوگند آنگاه که ملك الموت برای قبض روح مؤمن نزد او می‌آید بی‌تابی می‌کند، ملك الموت به او می‌گوید: ای ولی خدا بی‌تابی نکن. سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث نمود، من از پدر مهربانی که بر سر تو حاضر شود مهربانترم، چشمهایت را باز کن و نگاه کن فرمود: در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام و امامان بعد از ذریه‌ی آنان مجسم می‌شوند، پس به مؤمن گفته می‌شود: اینان رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیهما السلام و سایر امامان دوستان تو هستند. مؤمن چشمهایش را باز می‌کند و نظر می‌کند، پس منادی از جانب رب العزّة ندا می‌دهد ای نفسی که به سوی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله مطمئن و آرام هستی بازگرد به سوی پروردگارت در حالی که راضی به ولایت و مرضی به ثواب بوده باشی. پس در زمره‌ی بندگانم؛ یعنی، محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او داخل شو و داخل بهشت من باش و در این هنگام هیچ چیز برای آن میّت دوست داشتی تر و محبوب تر از این نیست که روحش گرفته شود و به منادی ملحق شود و این سوره به حسین بن علی علیهما السلام نیز تفسیر شده است و لذا این سوره را سوره‌ی حسین بن علی علیهما السلام نیز می‌نامند..... ۴۶۵

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: شقی‌ترین (اولین) چه کسی است؟ علی علیه السلام گفت: کسی که ناقه را پی کرد. فرمود: راست گفتی. پس بگو شقی‌ترین (آخرین) چه کسی است؟ گفت: گفتم: یا رسول الله نمی‌دانم. فرمود: او کسی است که بر اینجای تو ضربت می‌زند و اشاره به فرق سرش نمود..... ۴۷۹

از امام صادق علیه السلام آمده است: مقصود ولایت است، چه هیچ نیکویی نیکوتر از

ولایت نیست. ۴۸۳.....

در مجمع آمده است: مردی درخت خرمایی که در منزل شخص فقیر و عایله‌مندی داشت گاه و بیگاه صاحب درخت می‌آمد داخل خانه می‌شد و از درخت بالا می‌رفت تا خرما بچیند، گاهی اتفاق می‌افتاد یک خرما به زمین می‌افتاد که آن را بچه‌های فقیر صاحب خانه بر می‌داشتند، صاحب درخت از درخت پایین می‌آمد تا خرما را از دست بچه‌ها بگیرد، اگر در دهان یکی از آنها خرما می‌دید انگشتش را داخل دهان بچه می‌کرد و خرما را بیرون می‌آورد، صاحب خانه در این مورد به نبی ﷺ شکایت برد و آنچه را که از صاحب درخت دیده بود به رسول خدا ﷺ عرض کرد. نبی ﷺ به صاحب درخت فرمود: تو آن درخت خرما را که شاخه‌هایش به خانه‌ی فلان آویزان شده است به من بده و من به تو درخت خرمایی در بهشت می‌دهم. آن مرد خودداری کرد، حضرت فرمود: آنرا به من بفروش در مقابل باغی در بهشت باز هم امتناع کرد و رفت، در این بین ابوالدحداد به او رسید و آنرا با چهل درخت معاوضه کرد و خرید و سپس خدمت رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: یا رسول الله این درخت را بگیر و برای من در بهشت همان باغ را بده که به این مرد گفتمی و او قبول نمی‌کرد. رسول خدا فرمود: برای تو در بهشت باغها، باغها، باغهاست. پس خدای تعالی این آیات را نازل نمود. ۴۸۶.....

از امام باقر علیه السلام آمده است: «فأما من أعطى»؛ یعنی، کسی که عطا کند از آنچه را که خداوند به او داده است، «و اتقى و صدق بالحسنى»، یعنی بدین گونه که خداوند در مقابل یکی ده تا صد هزار عطا می‌کند. ۴۸۶.....

از امام باقر علیه السلام آمده است: جبرئیل بر رسول خدا ﷺ دیر نازل شد، و اولین سوره که نازل شده بود «اقرأ باسم ربك الذي خلق»، سپس جبرئیل دیر کرد خدیجه به رسول خدا ﷺ گفت: شاید پروردگار تو تو را ترك کرده و دیگر جبرئیل را به سوی تو نمی‌فرستد، پس خدای تعالی نازل فرمود: «ما ودعك ربك و ما قلى» و در حدیثی آمده است: چند روزی وحی بر رسول خدا ﷺ نازل نشد مشرکین گفتند: خدای محمد او را ترك کرده است. بعضی گفته‌اند: یهود از محمد علیه السلام درباره‌ی ذوالقرنین و اصحاب کهف پرسیدند که فرمود: من فردا به شما خبر می‌دهم و استثنا نکرد که اگر

خدا بخواهد، وحی نازل نشد و از جهت شماتت دشمنان اندوهناك شد، پس این آیه نازل شد تا دل‌داری پیامبر ﷺ باشد. ۴۸۹.....

و از امام صادق ع آمده‌است: رضایت جدّ من این است که هیچ موّحدی در آتش باقی نمی‌ماند. ۴۹۰.....

از امام صادق ع روایت شده که فرمود: چون تو فردی بودی که در بین مخلوقین مانند و نظیر نداشتی مردم را به سوی تو پناهنده نمود و در بین قومی بودی که فضل و مرتبه‌ات را نمی‌شناختند و (بینشان) گم بودی آنان را به سوی تو هدایت کرد و تو اقوامی را به وسیله‌ی علم اداره می‌کردی و سرپرستی می‌نمودی پس آنان را به وسیله‌ی تو بی‌نیاز ساخت. ۴۹۲.....

روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که بر سر یتیمی دست بکشد هر تار مویی که دستش بر آن رسیده در روز قیامت نورانی می‌شود. ۴۹۳.....

و در خبر دیگری آمده‌است: کسی پیدا نمی‌شود که یتیم نوازی کند و دست بر سر یتیم بکشد خداوند به او به هر مویی يك حسنه بدهد (یعنی به هر مویی که دست می‌کشد يك پاداش نيك می‌یابد) و به هر مویی يك گناه از او محو می‌شود و به هر مویی يك درجه او بالا می‌رود. ۴۹۳.....

و در خبر دیگری آمده‌است: من و متکفل یتیم مانند این دو در بهشت هستیم اگر پرهیزکار باشد و از خدا بترسد و اشاره به انگشت سبّابه و انگشت وسطی کرد. ۴۹۲.....

از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: هر گاه سائلی دستش را به سوی تو دراز کرد و لو سوار بر اسب هم باشد، پرداخت حقّ او بر تو واجب می‌شود اگر چه به نصف خرما باشد. ۴۹۲.....

از امام صادق ع آمده‌است که فرمود: وقتی خداوند بر بنده‌اش نعمتی را داد و آن نعمت بر آن بنده ظاهر شد، او حبیب خدا و حدیث کننده به نعمت خدا نامیده می‌شود و اگر خداوند نعمتی را بر بنده‌اش داد و بر او ظاهر نشد او خشم آورنده‌ی خدا و تکذیب کننده‌ی نعمت‌هایش نامیده می‌شود. ۴۹۵.....

از امیر المؤمنین ع در حدیثی که عاصم بن زیاد را از پوشیدن لباس مؤئین و

- خشن و گوشه گیری و ترك مردم منع کرده آمده است: اگر نعمت های خدا را با فعل و عمل نمودار سازی نزد خدا محبوبتر است از آنکه با گفته و مقال ظاهر کنی. . . ۴۹۵
- روایت شده از نبی ﷺ سؤال شد: یا رسول خدا ﷺ آیا سینه گشوده و وسیع می شود؟ فرمود: بلی. گفته شد: یا رسول الله آیا علامتی هم دارد که با آن علامت معلوم شود؟ فرمود: بلی، خود را از دار غرور خالی دیدن و بازگشت به دار خلو، و آماده شدن برای مرگ قبل از فرا رسیدن آن. . . ۴۹۷
- از نبی ﷺ آمده است که او خارج شد در حالی که شاد و مسرور بود و می خندید و می گفت: هرگز يك سختی بر دو آسانی غلبه نمی کند که: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» نازل شد. . . ۴۹۹
- از امام باقر و صادق علیهما السلام آمده است: معنای این آیه این است که، هرگاه از نماز واجب فارغ شدی در دعا و نیایش بکوش و به درخواست از وی رغبت نما تا خداوند به تو عطا نماید. . . ۴۹۹
- از امام صادق علیهما السلام روایت شده است که: مقصود دعا کردن بعد از نماز است در حالی که هنوز نشسته ای. . . ۴۹۹
- از امام صادق علیهما السلام روایت شده است: هرگاه از نبوتت فارغ شدی علیهما السلام را بر جانشینی نصب کن و به پروردگارت مایل باش. . . ۵۰۰
- از امام صادق علیهما السلام نقل شده که او می فرمود: هرگاه فارغ شدی علم خویش را نصب کن، وصی خود را اعلام کن، فضل و برتری او را آشکار اعلان کن، پس فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه» تا آخر حدیث. حضرت فرمود: این معنا هنگامی بود که خبر رحلت رسول خدا به او اعلام شده بود. . . ۵۰۰
- از امام کاظم علیهما السلام آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: خدای تعالی از شهرها چهار شهر را اختیار کرد و فرمود: «و التين و الزيتون و طور سينين و هذا البلد الامين» پس «تین» مدینه و «زیتون» بیت المقدس و «طور سینین» کوفه و «هذا البلد الامین» مکه است. . . ۵۰۴
- و از امام کاظم علیهما السلام آمده است: تین و زیتون حسن و حسین علیهما السلام و طور سیناء علی بن ابی طالب علیهما السلام و هذا البلد الامین، محمد ﷺ می باشند. . . ۵۰۴

از ابی عبدالله علیه السلام آمده است: سوره‌هایی که سجده در آنها واجب است، عبارتند از «الم تنزیل» و «حم السجدة» و «التجم اذا هوی» و «اقرأ باسم ربك» ۵۱۳..... در اخبار زیادی از طریق خاصه آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دید که بنی امیه بر منبر او بالا می‌روند و مردم را از راه راست به عقب برمی‌گردانند و گمراه می‌کنند، رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت و اندوهناک شد، پس جبرئیل هبوط کرد و عرض کرد یا رسول الله چه شده که تو را ناراحت و اندوهناک می‌بینم؟ فرمود: یا جبرئیل، من در خواب دیدم که بنی امیه در همین شب بعد از من بر منبرم بالا می‌روند و مردم را گمراه می‌کنند، پس جبرئیل گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به رسالت مبعوث نمود من بر این قضیه مطلع نشدم، پس به آسمان عروج کرد و درنگ نکرد تا آیه‌ای از قرآن آورد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن انس بگیرد و گفت: «أفرأیت إن متعناهم سنین ثم جاءهم ما كانوا یوعدون ما أغنی عنهم ما كانوا یمتعون» و این آیه را نازل کرد: «إنا أنزلناه فی لیلۃ القدر و ما أدربک ما لیلۃ القدر، لیلۃ القدر خیر من ألف شهر» خدای تعالی شب قدر را برای پیامبرش بهتر از یک‌هزار ماه ملک بنی امیه قرار داده است..... ۵۱۷.....

روایت شده است که بعضی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: مردی از بنی اسرائیل هزار ماه در راه خدا برگردنش سلاح انداخته و حمل کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله از این موضوع به شدت تعجب کرد و آرزو نمود که چنین چیزی در امت خودش باشد. پس عرض کرد: پروردگارا! امت مرا از نظر عمر کوتاهترین و از نظر اعمال کمترین قرار دادی، لذا خداوند شب قدر را به رسول خدا صلی الله علیه و آله عطا نمود و فرمود: شب قدر بهتر از هزار ماه است که اسرائیلی سلاح را در راه خدا برداشته است، هم برای تو بهتر است و هم برای امت تو بعد از تو تا روز قیامت در هر ماه رمضان..... ۵۱۸..... از امام باقر علیه السلام روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من انسان هستم و زمین اخبارش را به من بازگو می‌کند..... ۵۲۶..... از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: آیا می‌دانید اخبار زمین چیست؟ گفتند: خدا و رسولش اعلم است، فرمود: اخبار زمین این است که درباره اعمال هر مرد و زن در روی زمین گواهی می‌دهد، زمین می‌گوید: چنین و چنان عمل کرده. پس این است

- ۵۲۶..... اخبار زمین.
- و از جعفر بن محمد ع آمده است: مسلمانها هرگز آن مقدار غنیمت نیاورده بودند مگر از خیبر، که آن جنگ نیز همانند خیبر بود، پس خدای تعالی در آن روز این سوره را نازل فرمود. ۵۳۱
- از رسول خدا ص آمده است: دربارهی هر نعمتی از صاحبش سؤال می شود مگر آن نعمت که در جهاد یا در حج باشد، چه سالک الی الله که ولایت را قبول کرده باشد همیشه در جهاد و حج است، چه این مطلب را احساس کند و بفهمد یا نفهمد. ۵۴۰
- از امام صادق ع آمده است: ماعون قرض است که به دیگری می دهی و کار معروف است که انجام می دهی و متاع خانه است که عاریه می دهی و از آن جمله است زکات. از امام سؤال شد: ما همسایه هایی داریم که هر وقت متاعی را عاریه می دهیم، می شکنند و فاسد می کنند آیا ما حق داریم آنان را منع کنیم و عاریه ندهیم؟ امام فرمود: اگر همسایه ها چنین باشند، شما حق دارید که عاریه ندهید. ۵۵۵
- نقل شده که ابو شاکر یمانی از اباجعفر احوال از وجه تکرار سؤال کرد و گفت: آیا حکیم چنین تکلم می کند و پشت سر هم جمله ای را تکرار می کند؟ احوال در این مورد جوابی نداشت که بدهد تا داخل مدینه شد. ۵۶۱
- و از امام صادق ع این مطلب را سوال کرد. امام ع فرمود: سبب نزول این سوره و تکرار آن این است که قریش به رسول خدا ص گفتند: تو یک سال خدایان ما را پرستش کن و ما هم خدای تو را یکسال عبادت کنیم، پس خداوند جواب آنان را همانطور که گفته بودند، داد. و رسول خدا ص بعد از نزول این سوره فرمود: مرگ من به من خبر داده شده است. ۵۶۱
- روایت شده که عباس بعد از نزول این آیه گریه کرد، حضرت فرمود: ای عمو چه چیز تو را می گریاند؟ گفت: خبر مرگ تو را می دهد، حضرت فرمود: مطلب همانطور است که تو می گویی. و استفاده ی آن دربارهی مرگ خودش از سوره از جهت قرائن منضم و قرائن حالیّه است که بین گوینده و شنونده لحاظ می شود. ۵۶۴
- از امام باقر ع وارد شده است که فرمود: «قل» یعنی اظهار کن آنچه را که ما به

تو وحی کردیم و به تو خبر دادیم، جهت ترکیب و تألیف حروفی که آنها را برای تو می‌خواندیم تا به وسیله آن حروف هدایت یابد کسی که گوش فرا دهد در حالی که او شاهد است. ۵۷۷.....

امام باقر علیه السلام فرمود: پدرم زین العابدین علیه السلام از پدرش حسین بن علی علیه السلام مرا حدیث نمود، از پدرش حسین بن علی که فرمود: «الضمد» چیزی است که مغز آن خالی نباشد و توپر باشد و «الضمد» کسی است که سیادت و سروریش به آخرین حد رسیده باشد و کسی است که نمی‌خورد و نمی‌آشامد و کسی است که نمی‌خواهد و دایم و همیشگی است که زوال برای او نیست، امام فرمود: محمد بن حنفیه در این معنای می‌گفت: صمد قائم به نفس و بی‌نیاز از غیر می‌باشد. ۵۷۹.....

از علی بن الحسین علیه السلام از صمد سؤال شد، در جواب فرمود: صمد کسی است که شریک ندارد و حفظ چیزی از او از بین نمی‌رود و از او چیزی غایب نمی‌شود. ۵۷۹
از زید بن علی علیه السلام روایت شده که فرمود: صمد کسی است که هر گاه چیزی را بخواهد می‌گوید: کن فیکون. و صمد کسی است که اشیا را ابداع کرد و آنها را به صورت اضداد و اشکال و ازدواج آفرید و به حدت متفرد شد بدون شکل و ضد و مثل و ند. ۵۷۹.....

از امام صادق علیه السلام از پدرش آمده است: اهل بصره به حسین بن علی علیه السلام نامه نوشتند و از صمد سؤال کردند. در جواب چنین نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد پس در قرآن غور کنید و درباره‌ی آن مجادله نکنید و بدون علم در آن سخن نگوئید که شنیدم جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت: کسی که در قرآن بدون علم سخن گوید نشیمنگاه او از آتش پر می‌شود و خدای تعالی صمد را تفسیر کرده و فرموده: «قل هو الله أحد الله الضمد»؛ سپس آن را تفسیر کرد و فرمود: لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً أحد؛ یعنی نزاایده که از او چیز کثیفی مانند فرزند خارج شود و مانند سایر چیزهای کثیف که از مخلوقین خارج می‌شود. و همچنین چیز لطیفی از او خارج نمی‌شود، مانند نفس و از او شعبه‌هایی به وجود نمی‌آید مانند چرت زدن و خواب و خطورات ذهنی، غم و اندوه، خنده و گریه، خوف و رجا، رغبت، میل، خستگی، گرسنگی و تشنگی. خداوند برتر از آن است که چیزی از او بیرون بیاید و چیزی

کتیف یا لطیف از او متولد شود و لم یولد یعنی او از چیزی متولد و خارج نشده همانطور که اشیا کتیف از عناصر خودشان خارج می‌شوند، مانند هر چیزی از چیز دیگر و چهارپا از چهارپا، و گیاه از زمین و آب از چشمه‌ها، میوه از درخت‌ها و همچنین مثل اشیا لطیف نیست که از مراکز خودشان خارج می‌شود، مانند دیدن از چشم، شنیدن از گوش، بویدن از بینی، چشیدن از دهن، کلام از زبان، معرفت و تمیز از قلب، و مانند آتش از سنگ، نه هیچ يك از این موارد نیست، بلکه او الله الصمد است که نه از چیزی است و نه در چیزی و نه بر چیزی، مبدأ اشیا و خالق اشیاست و اشیا را با قدرتش انشا می‌کند. و آنچه که برای فنا خلق شده با خواست خدا متلاشی می‌شود و آنچه که برای بقا خلق شده با علم او باقی می‌ماند. پس این است الله الصمد که نه می‌زاید و نه زاییده شده از دیگری است، عالم غیب و شهادت است و بزرگ و متعالی است. و لم یکن له کفواً احد..... ۵۸۱

از امام صادق علیه السلام آمده است: وفدی از فلسطین بر امام باقر علیه السلام وارد شد و از او درباره‌ی مسائلی پرسیدند، آن حضرت جواب آنان را گفت، سپس از «صمد» سؤال کردند، در تفسیر آن فرمود: «الصمد» دارای پنج حرف است..... ۵۸۱

از امام صادق علیه السلام آمده است که شخصی از توحید سؤال کرد، امام علیه السلام فرمود: خدای تعالی می‌دانست که در آخر الزمان اقوام ملت‌ها می‌آیند که در فهم عمیقش هستند و لذا سوره‌ی «قل هو الله احد» را نازل نمود و همچنین آیاتی از سوره‌ی حدید تا قول خدا «علیم بذات الصدور» و کسی قصدی جز آن را داشته باشد هلاک می‌شود. ۵۸۳.....

از امام رضا علیه السلام از توحید سؤال شد فرمود: هر کس قل هو الله احد را بخواند و به آن ایمان آورد توحید را فهمیده است، به امام گفته شد: چگونه آن را بخواند؟ فرمود: همانطور که مردم می‌خوانند و در آن دو مرتبه «کذک الله ربی» را اضافه نمود..... ۵۸۳.....

و چون بنا به مضمون آنچه را که از نبی صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده که فرمود: علم سه نوع است: «آیه‌ای است محکم، فریضه‌ای است عادل و معتدل و سنت قائم» پس سه نوع علم وجود دارد و همه‌ی قرآن برای بیان این سه نوع علم است و این سوره با

اختصاری که دارد مشتمل بر تمام آیات محکمت می‌باشد..... ۵۸۴

لذا از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شده است که: هر کس يك روز بگذرد و در آن روز پنج نماز بخواند و سوره‌ی «قل هو الله احد» را نخواند به او گفته می‌شود: ای بنده‌ی خدا تو از نمازگزاران نیستی..... ۵۸۵

از نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شده که فرمود: هر کس «قل هو الله احد» را يك بار بخواند بر او مبارك می‌شود و هر کس دو بار بخواند بر او و اهلش مبارك می‌شود و اگر سه بار بخواند بر او و بر اهلش و بر همسایه‌هایش مبارك می‌شود. و اگر آن را دوازده بار بخواند، دوازده قصر در بهشت برای او ساخته می‌شود و نگهبانان می‌گویند: ما را رها کنید به قصر برادرمان نگاه کنیم. و اگر آن را یکصد بار بخواند گناهان بیست و پنج ساله‌اش او بخشیده می‌شود به جز گناهان مربوط به خون و اموال. و اگر آن را چهار صد بار بخواند گناهان چهارصد ساله‌ی او بخشیده می‌شود و اگر یکهزار بار بخواند، نمی‌میرد تا جایش را در بهشت ببیند، یا به او نشان داده شود. و اخبار در اینکه سوره‌ی توحید معادل ثلث قرآن است و هر کس آنرا سه بار بخواند گویی که همه‌ی قرآن را خوانده است..... ۵۸۶

روایت شده که مردی خدمت نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و از فقر و تنگی معیشت شکایت کرد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او گفت، هر گاه داخل خانه‌ات شدی اگر کس در آنجا بود سلام کن، اگر کسی نبود سلام کن و قل هو الله احد را یکبار بخوان، پس آن مرد چنین کرد خداوند به او آنقدر روزی داد که بر همسایه‌هایش نیز می‌داد..... ۵۸۶

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است که فرمود: کسی که به مرضی یا به سختی گرفتار شده و در مرض یا سختی‌اش قل هو الله احد را نخواند، سپس در همان مرض بمیرد و در آن سختی گرفتارش شده از بین برود از اهل آتش است. و علت مطلب این است که این گرفتار اگر بر فطرتش که به وسیله‌ی آن جذب به عالم آخرت و به سوی خدا می‌شود باقی می‌ماند مرض و سختی‌اش بالأخره سبب انسلاخ و توجه به سوی خدا می‌شد. و این انسلاخ همان خواندن قل هو الله است چه به لفظ بخواند یا نخواند و اگر انسلاخ حاصل نشد معلوم می‌شود که فطرت الهی او باقی نمانده، پس باید از اهل آتش باشد، زیرا کسی که بر فطرت انسانی باقی نماند مرتدّ فطری می‌شود که توبه

-
- از او قبول نیست..... ۵۸۷
- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس به خدا و روز قیامت ایمان آورد باید پشت سر فریضه «قل هو الله احد» را ترك نکند، که هر کس آنرا بخواند خیر دنیا و آخرت برای او جمع می شود و خداوند او و پدر و مادر و اولاد او را می بخشد.
- ۵۸۷.....
- از ابوالحسن علیه السلام آمده است که می فرمود: هر کس «قل هو الله احد» را بین خود و بین هر جبار و ستمگر مقدم بدارد. خداوند ستمگر را از او باز می دارد. ۵۸۸.....

فهرست اخبار متن

و روى عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال: ان الله عفى عن المظاهر الاول و غفرله بدون الكفارة، فان عاد احد بعد المظاهر الاول فعليه الكفارة، و قيل: معنى يعودون لما قالوا يعودون عما قالوا فانه يستعمل يعود فيما قال والى ما قال و لما قال بمعنى يعود عما قال، و قيل: يعودون الى نساءهم، و قوله تعالى، لما قالوا، ابتداء كلام و المعنى فتحريروا رقبة لما قالوا [ذَلِكُمْ تُوَعَّظُونَ بِهِ] يعنى ذلكم التَّحْرِيرِ تُوَعَّظُونَ بِهِ لكى تردعوا من مثله. ٦٠٠.....

كما روى عن الصادق عليه السلام فى ابى عبيدة الجراح و عبدالرحمن من عوف و سالم مولى ابى حذيفة و المغيرة بن شعبة وعدة آخر حيث كتبوا الكتاب بينهم و تعاهدوا و توثقوا لئن مضى محمد صلى الله عليه و آله لا يكون الخلافة فى بنى هاشم و لا النبوة ابداً. ٦٠٣.....
كما ذكرنا و اشار الصادق عليه السلام فى الحديث السابق [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] بعد ما ذمَّ التجوى مطلقاً و ذمَّ المتناجين بالاثم و العدوان و معصية الرسول صلى الله عليه و آله نادى المؤمنين و نهاهم عن التجوى بما فيه قوة القوى الثلاث، فان الانسان اذا اجتمع مع غيره قوى فيه الشأن الذى هو عليه فناهم عن ذلك حتى يتبهبوا، و اذا كانوا على تلك الشؤن ارتدعوا عنها فقال: يعنى ارقبوا احوالكم فان تروا قوة الميل منكم الى ذلك فاعلموا انكم بعد فى شأن البهيمة او السبع او الشيطان فاعالجوا انفسكم بدفع تلك القوة عنكم. ٦٠٥.....

روى عن النبى صلى الله عليه و آله انه قال: اذا كنتم ثلاثة فلا يتناج اثنان دون صاحبهما فان ذلك يحزنه. ٦٠٥.....

و عن الصادق عليه السلام انه كان سبب نزول هذه الاية ان فاطمة عليها السلام رأت فى منامها ان رسول الله صلى الله عليه و آله هم ان يخرج هو و فاطمة عليها السلام و على عليه السلام و الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام من المدينة فخرجوا حتى جازوا من حيطان المدينة فعرض لهم طريقان. فأخذ رسول الله صلى الله عليه و آله ذات اليمين حتى انتهى الى موضع فيه نخل و ماء، فاشترى رسول الله صلى الله عليه و آله شاة ذرء و هى التى فى احدى اذنيها نقط بيض فامر بذبحها، فلما اكلوا ماتوا فى مكانهم. فاتتبهت فاطمة عليها السلام باكية ذعرة فلم تخبر رسول الله صلى الله عليه و آله بذلك فلما اصبحت جاء

رسول الله ﷺ بحمار فاركب عليه فاطمة رضي الله عنها و امر ان يخرج امير المؤمنين علياً و الحسن علياً و الحسين علياً من المدينة كما رأت فاطمة رضي الله عنها في نومها. فلما خرجوا من حيطان المدينة عرض لهم طريقان فأخذ رسول الله ﷺ ذات اليمين كما رأت فاطمة رضي الله عنها حتى انتهوا الى موضع فيه نخل و ماء، فاشترى رسول الله ﷺ شاةً دراءً كما رأت فاطمة رضي الله عنها فأمر بذبحها فذبحت و شويت. فلما اردوا اكلها قامت فاطمة رضي الله عنها و تنحّت ناحيةً منهم تبكى مخافة اي يموتوا، فطلبها رسول الله ﷺ حتى وقع عليها و هى تبكى فقال: ما شأنك يا بنية؟- قالت: يا رسول الله ﷺ رأيت البارحة كذا و كذا في نومي و قد فعلت انت كما رأيته فتنحيت عنكم لئلا اراكم تموتون. فقام رسول الله ﷺ فصلّى ركعتين ثم ناجى ربه فنزل عليه جبرئيل فقال: يا محمد ﷺ هذا شيطانٌ يقال له الزّها و هو الذي ارى فاطمة رضي الله عنها هذه الرؤيا و يؤذى المؤمنين في نومهم ما يغتمون به، فأمر جبرئيل فجاء به الى رسول الله ﷺ فقال له: انت الذي اريت فاطمة رضي الله عنها هذه الرؤيا؟- فقال: نعم يا محمد ﷺ. فبزق عليه ثلاث بزقاتٍ قبيحة في ثلاث مواضع ثم قال جبرئيل لمحمد ﷺ: يا محمد اذا رأيت شيئاً في منامك تكرهه او رأى احد من المؤمنين فيلقل: اعوذ بما عادت به ملائكة الله المقرّبون و انبياء الله المرسلون و عباده الصّالحون من شرّ ما رأيت من رؤياي، و يقرء الحمد و المعوذتين و قل هو الله احد و يتفل عن يساره ثلاث تفلاتٍ فأنه لا يضرّه ما رأى، فأنزل الله عزّ و جلّ على رسوله ﷺ: انما النّجوى من الشّيطان (الاية)..... ٦٠٧

و عنه ﷺ: اذ رأى الرّجل منكم ما يكره في منامه فليتحول عن شقه الذي كان عليه نائماً و ليقل: انما النّجوى من الشّيطان ليحزن الذين آمنوا و ليس بضارّهم شيئاً الا باذن الله ثم ليقل: عدت بما عادت به ملائكة الله المقرّبون و انبياءه المرسلون و عباده الصّالحون من شرّ ما رأيت و من شرّ الشّيطان الرّجيم، و المقصود من جميع تلك الايات مناقفوا الائمة و ان كان النّزول في غيرهم..... ٦٠٧

عن امير المؤمنين علياً في هذه الاية فهل تكون التوبة الا عن ذنبٍ [فأقبموا الصّلوة و أتوا الرّكوة] جبرائلاً لتقصير ترك الصدقة امام المناجاة فان الحسنات يذهبن السيئات فان في الصّلوة توجّهاً الى الاخرة نحو التوجّه في التصدّق، و في الرّكوة كسراً للانانية مثل ما في التصدّق امام المناجاة..... ٦١١

و عن الكاظم عليه السلام ان الله تبارك و تعالى ايد المؤمن بروح منه فتحضره في كل وقت يحسن فيه و تبقى و تغيب عنه في كل وقت يذنب فيه و يعتدى فهي معه تهتز سروراً عند احسانه و تسيخ في الثرى عند اساءته فتعاهدوا عباد الله نعمه باصلاح انفسكم تزداد و ايقيناً و تربحوا نفيساً ثميناً، رحم الله امرء هم بخير فعمله و هم بشر فارتدع عنه، ثم قال: نحن نويد بالروح بالطاعة لله و العمل له هذا في الدنيا... ٦١٥ و نسب الى الصادق عليه السلام انه قال: يعنى العجوة و هي ام التمر و هي التي انزلها الله من الجنة لادم عليه السلام..... ٦٢٠

عن الصادق عليه السلام ان الله عز و جل اذ ب رسوله صلى الله عليه و آله حتى قومه على ما اراد ثم فوض اليه فقال عز ذكره: ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا، فما فوض الله الى رسوله صلى الله عليه و آله فقد فوضه الينا، و الاخبار في تفويض امر العباد الى رسول الله صلى الله عليه و آله كثيرة و انه صلى الله عليه و آله و آله احل و حرم اشياء فأجازه الله تعالى ذلك له..... ٦٢٢ روى انه جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه و آله فشكى اليه الجوع فبعث رسول الله صلى الله عليه و آله الى بيوت ازواجه فقلن: ما عندنا الا الماء، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: من لهذا الرجل الليلة؟ - فقال علي بن ابي طالب عليه السلام: اناله يا رسول الله صلى الله عليه و آله، و أتى فاطمة عليها السلام فقال لها: ما عندك يا ابنة رسول الله؟ فقالت: ما عندنا الا قوت العشيّة لكننا نؤثر ضيفنا، فقال يا ابنة محمد صلى الله عليه و آله نومي الصبية و اطفئي المصباح، فلما اصبح علي عليه السلام غدا على رسول الله صلى الله عليه و آله فأخبره الخبر فلم يبرح حتى انزل عز و جل: و يؤثرون على انفسهم (الاية). و قيل: قال رسول الله صلى الله عليه و آله يوم بنى التضير للانصار: ان شئتم قسستم للمهاجرين من اموالكم و دياركم و تشاركونهم في هذه الغنيمة، و ان شئتم كانت لكم دياركم و اموالكم و لم يقسم لكم شيء من الغنيمة فقال الانصار: بل نقسم لهم من اموالنا و ديارنا و نؤثرهم بالغنيمة و لانشاركهم فيها، فنزلت الاية، و قيل: نزلت في سبعة عطشوا في يوم أحد فجيئ بماء يكفي لاحدهم فقال واحد منهم: ناول فلاناً حتى طيف على سبتهم و ماتوا و لم يشرب احد منهم، فأثنى الله سبحانه عليهم بهذه الاية..... ٦٢٥

و روى عن الصادق عليه السلام انه قال: ما كان من ولد آدم عليه السلام مؤمناً الا فقيراً و لا كافر الا غنياً حتى جاء ابراهيم عليه السلام فقال: ربنا لاتجعلنا فتنة للذين كفروا، فصير الله في هؤلاء

- اموالاً و حاجةً و فى هؤلاء اموالاً و حاجةً..... ۶۳۸
- فى خبرٍ عن الباقر عليه السلام: قطع الله ولاية المؤمنين من قومهم من اهل مكة و اظهروا لهم العداوة فقال: عسى الله ان يجعل بينكم و بين الذين عاديتهم منهم مودةً فلما اسلم اهل مكة خالطهم اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله و ناكحوهم و تزوج رسول الله صلى الله عليه و آله حبيبة بنت ابى سفيان بن حرب..... ۶۳۹
- روى انه قيل للصادق عليه السلام: ان لامرأتى اختاً عارفةً على رأينا بالبصرة و ليس على رأينا بالبصرة الا قليلٌ فازوجها ممن لا يرى رأياها؟ قال: لا، و لانعمة؛ ان الله يقول: فلا ترجعوا هن الى الكفار (الاية)..... ۶۴۱
- فانه ورد عن الصادق عليه السلام: عدة المؤمن اخاه نذر لا كفارة له فمن اخلف فيخلف الله بدأ و لمقته تعرّض، و ذلك قوله: يا ايها الذين آمنوا (الايتين) و عن عليّ: الخلف يوجب المقت عند الله و عند الناس قال الله تعالى، كبر مقتا عند الله (الاية) و فى الضنائع و الحرف فانّ صاحب الحرفة اذا قال: ينبغى لصاحب الصنعة ان يكون صنعته كذا و كذا، او قال: الصنعة اذا كانت كذا و كذا كان المصنوع محكماً و كان ابقى و لم يكن يفعل..... ۶۴۶
- و نسب الى الباقر عليه السلام ان اسم النبى صلى الله عليه و آله فى صحف ابراهيم عليه السلام الماحى و فى توراة موسى عليه السلام الحادّ، و فى انجيل عيسى عليه السلام احمد صلى الله عليه و آله، و فى القران محمد صلى الله عليه و آله، و نقل انه سأل بعض اليهود رسول الله: لم سميت احمد؟ قال: لاني فى السماء احمد متى فى الارض..... ۶۴۷
- عن الكاظم عليه السلام يريدون ليطفوا ولاية امير المؤمنين عليه السلام بافواهم و الله متم الامامة لقوله: الذين آمنوا بالله و رسوله و التور الذى انزلنا، فالتور هو الامام..... ۶۴۸
- و قيل: والله متم نوره يعنى بالقائم من آل محمد صلى الله عليه و آله اذا خرج يظهره الله على الذين كلّه حتى لا يعبد غير الله..... ۶۴۸
- و روى ان النبى صلى الله عليه و آله قرأ هذه الاية فقبل له: من هؤلاء؟- فوضع يده على كتف سلمان رحمه الله و قال: لو كان الايمان فى الثريا لثالثه رجالٌ من هؤلاء..... ۶۵۳
- و عنه عليه السلام اتى لاركب فى الحاجة التى كفاها الله ما اركب فيها الا التماس ان يرانى الله اضحى فى طلب الحلال، اما تسمع قول الله عز اسمه؟ فاذا قضيت الصلوة

فانتشروا في الارض و ابتغوا من فضل الله. كما يستفاد ممّا ورد عن الصادق عليه السلام الذكر و الغفلة، روى عن النبي صلى الله عليه وآله من ذكر الله مخلصاً في السوق عند غفلة الناس و شغلهم بما هم فيه كتب الله له الف حسنةٍ و يغفر الله له يوم القيامة مغفرةً لم تخطر على قلب بشرٍ..... ٦٥٨

و في روايةٍ: اقبلت عيرو بين يديها قوم يضربون بالدّفوف و الملاهي فقال النبي صلى الله عليه وآله: و الذي نفسي بيده لوتتابعتم حتى لا يبقى احد منكم لسال بكم الوادي نارا، و عن الصادق عليه السلام: انّ الواجب على كلّ مؤمنٍ اذا كان لنا شيعة ان يقرأ في ليلة الجمعة بالجمعة و سبح اسم ربك الاعلى، و في صلوة الظهر بالجمعة و المنافقين فاذا فعل ذلك فكأنما يعمل بعمل رسول الله صلى الله عليه وآله و كان ثوابه و جزاؤه على الله الجنة. ٦٥٨

و عن الكاظم عليه السلام انّ الله تبارك و تعالى سمى من لم يتبع رسوله صلى الله عليه وآله في ولاية علي عليه السلام و صيّه منافقين، و جعل من جحد و صيّه امامته كمن جحد محمداً صلى الله عليه وآله و انزل بذلك قرآناً فقال: يا محمد اذا جاءك المنافقون بولاية و صيكت قالوا نشهد أنّك لرسول الله و الله يعلم أنّك لرسوله و الله يشهد أنّ المنافقين بولاية علي لكاذبون، اتخذوا ايمانهم جنةً فصدّوا عن سبيل الله و السبيل هو الوصي أنّهم ساء ما كانوا يعملون، ذلك بأنهم آمنوا برسالتك و كفروا بولاية و صيكت فطبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون، يقول: لا يعقلون نبوتك. و اذا قيل لهم: ارجعوا الى ولاية علي عليه السلام يستغفر لكم النبي صلى الله عليه وآله من ذنوبكم لوّوا رؤسهم قال الله و رأيتهم يصدّون عن ولاية علي عليه السلام و هم مستكبرون عليه، ثمّ عطف القول بمعرفته بهم فقال: سواء عليهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم انّ الله لا يهدي القوم الفاسقين يقول الظالمين لوصيكت..... ٦٦٤

عن الباقر عليه السلام انّ عند الله كتاباً موقوفةً يقدم منها ما يشاء و يؤخر ما يشاء، فاذا كان ليلة القدر انزل الله فيها كلّ شيء يكون الى مثلها فذلك قوله: و لن يؤخر الله نفساً اذا جاء اجلها اذا انزل الله، و كتبه كتاب السموات و هو الذي لا يؤخره..... ٦٦٥

و عن الصادق عليه السلام انه سئل عن هذه الاية فقال: عرّف الله ايمانهم بولايتنا و كفرهم بتركها يوم اخذ عليهم الميثاق في صلب آدم عليه السلام و هم ذرّ..... ٦٦٦

و سئل الباقر عليه السلام عن هذه الاية فقال: التور و الله الائمة، نور الامام في قلوب المؤمنين انور من الشمس المضيئة بالنهار، و هم الذين يتورون قلوب المؤمنين و

یحجب الله نورهم عمّ يشاء فنظلم قلوبهم و يغشيهم بها..... ٦٦٨
 عن الصادق عليه السلام أنّ القلب ليرجع فيما بين الصدر والحجرة حتى يعقد على
 الايمان، فاذا عقد على الايمان قرّ و ذلك قول الله عزّوجلّ: و من يؤمن بالله يهد
 قلبه..... ٦٧١

نسب الى الباقر عليه السلام في هذه الاية، أنّ الرّجل كان اذا اراد الهجرة الى رسول الله صلى الله عليه وآله
 تعلق به ابنه و امرأته و قالوا: ننشدك الله ان تذهب عنّا و تدعنا فنضيع بعدك، فمنهم
 من يطيع اهله فيقيم فحدّتهم الله ابناءهم و نساءهم و نساءهم و نهاهم عن طاعتهم، و منهم من
 يمضى و يذرهم و يقول: اما و الله لئن لم تهاجروا معي ثمّ يجمع الله بيني و بينكم فى
 دار الهجرة لانفعكم بشيء ابدأ، فلمّا جمع الله بينه و بينهم امره الله ان يحسن اليهم و
 يصلهم فقال: و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فانّ الله غفورٌ رحيمٌ..... ٦٧٢
 عن امير المؤمنين عليه السلام: لا يقولنّ احدكم: اللهم ائى اعوذبك من الفتنة لانه ليس
 احدًا الاّ و هو مشتمل على فتنةٍ و لكن من استعاذ فليستعذ من مضلات الفتن فانّ الله
 يقول: و اعلموا أنّما اموالكم و اولادكم فتنة و قدمضى هذه الاية فى سورة
 الانفال..... ٦٧٣

و عن الصادق عليه السلام عن آبائه عن عليّ عليه السلام: من آتاه الله برزق لم يخط اليه برجله، و
 لم يمدّ اليه يده، و لم يتكلّم فيه بلسانه، و لم يشدّ اليه ثيابه، و لم يتعرّض له كان ممّن
 ذكره الله عزّ و جلّ فى كتابه: و من يتق الله (الاية)..... ٦٧٤
 وعنه عليه السلام أنّ قومًا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله لما نزلت هذه الاية اغلقوا الباب و
 اقبلوا على العبادة و قالوا: قد كفينا فبلغ ذلك النّبىّ صلى الله عليه وآله فأرسل اليهم فقال: ما حملكم
 على ما صنعتم؟- فقالوا: يا رسول الله صلى الله عليه وآله تكفّل لنا بأرزاقنا فأقبلنا على العبادة، فقال:
 أنّه من فعل ذلك لم يستجب له، عليكم بالطلب..... ٦٧٤

[و يرزقهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ] عن الصادق عليه السلام: هؤلاء قومٌ من شيعتنا ضعفاء
 ليس عندهم ما يتحمّلون به الينا فيستمعون حديثنا و يقتبسون من علمنا فيرحل قوم
 فوقهم و ينفقون اموالهم و يتعبون ابدانهم حتى يدخلوا علينا فيسمعوا حديثنا فينقلوه
 اليهم فيعيه هؤلاء و يضيعه هؤلاء فاولئك الذين جعل عزّ و جلّ لهم مخرجاً و يرزقهم
 من حيث لا يحتسبون، و لا يخفى تعميم الرّزق للرّزق الثّباتى و الحيوانى و

الانسانى..... ٦٧٦

روى عن الصادق عليه السلام انه سئل عن الرجل الموسر يتخذ الثياب الكثيرة الجياد و الطيالة و القمص الكثيرة يصون بعضها بعضاً يتجمل بها ايكون مسرفاً؟- قال: لا، لان الله عز و جل قال: لينفق ذو سعة من سعته..... ٦٧٩

روى عن الرضا عليه السلام: ان الارضين السبع احديها الارض التي تحت اقدامنا، و ثانيها السماء الاولى، و ثالثها السماء الثانية، الى السادسة..... ٦٨٠

قال القمى و غيره سبب نزول الايات ان رسول الله ﷺ كان فى بيت عايشة او فى بيت حفصة، فتناول رسول الله ﷺ مارية، فعلمت حفصة بذلك فغضب و اقبلت على رسول الله ﷺ، فقالت يا رسول الله، فى يومى فى دارى و على فراشى؟! فاستحى رسول الله ﷺ، فقال كفى، فقد حرمت مارية على نفسى و انا اقضى اليك سرّاً ان انت اخبرت به فعليك لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين، فقالت نعم ما هو؟! فقال رسول الله ﷺ ان ابابكر يلى الخلافة بعدى ثم بعده ابوك، فقالت من انباك هذا؟ قال نبانى العليم الخبير، فاخبرت حفصة به عايشة من يومها ذلك، و اخبرت عايشة ابابكر، فجاء ابوبكر الى عمر، فقال له ان عايشة اخبرتنى بشيء عن حفصة و لائق بقولها، فاسئل انت حفصة، فجاء عمر الى حفصة و قال، ما هذا الذى اخبرت عنك عايشة؟ فانكرت ذلك و قالت ما قلت لها من ذلك شيئاً، فقال لها عمر ان هذا حق فاخبرينا حتى نتقدم فيه، فقالت نعم قال رسول الله ﷺ. فنزل جبرئيل على رسول الله ﷺ بهذه السورة و اظهره الله عليه يعنى اظهره الله على ما اخبرت به و عرف بعضه اى خبرها و قال لم اخبرت ما اخبرتك؟! و اعرض عن بعض يعنى لم يخبرهم بما يعلم، و قيل: خلا النبى ﷺ فى بيت عائشة مع مارية فاطلعت عليه حفصة فقال لها رسول الله ﷺ: لاتعلمى عائشة ذلك و حرّم عارية على نفسه، و اخبرها ان اباه يملك بعده و بعده عمر فأعلمت حفصة عائشة الخبر و استكتمتها اياه فاطلع الله نبيه ﷺ على ذلك و هو قوله: و اذا سرّ النبى الى بعض ازواجه حديثاً (الاية)..... ٦٨٤

عن الصادق عليه السلام: لما نزلت هذه الاية جلس رجل من المسلمين يبكى و قال: عجزت عن نفسى كلت اهلى، فقال رسول الله ﷺ: حسبك ان تأمرهم بما تأمر به نفسك و تنهاهم عما تنهى عنه نفسك..... ٦٨٤

- و قرأ الصادق عليه السلام: جاهد الكفار بالمنافقين قال: ان رسول الله صلى الله عليه وآله لم يقاتل منافقاً قط انما كان يتألفهم. ٦٨٩.....
- روى عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال: كمل من الرجال كثير و لم يكمل من النساء الا اربع، آسية بنت مزاحم امرأة فرعون، و مريم بنت عمران، و خديجة عليها السلام بنت خويلد، و فاطمة بنت محمد عليها السلام. ٦٩٠.....
- و روى عن الصادق عليه السلام انه قال: ليس يعنى اكثر عملاً ولكن اصوبكم عملاً و انما الاصابة خشية الله و التيبة الصادقة ثم قال: الابقاء على العمل حتى يخلص اشد من العمل، و العمل الخالص الذي لا تريد ان يحمذك عليه احد الا الله عز و جل، و التيبة افضل من العمل، الا و ان التيبة هو العمل، ثم تلا قوله عز و جل: قل كل يعمل على شاكلته يعنى على تيبته. ٦٩٢.....
- روى عن الباقر عليه السلام: هذه نزلت فى امير المؤمنين عليه السلام و اصحابه الذين عملوا ما عملوا، يرون امير المؤمنين عليه السلام فى اغبط الا ما كن لهم فيسىء و جوههم و يقال: هذا الذي كنتم به تدعون الذي انتحلتم اسمه. ٦٩٨.....
- و عنه عليه السلام فلما رأوا مكان علي عليه السلام من النبي صلى الله عليه وآله سيئت وجوه الذين كفروا يعنى الذين كذبوا بفضلهم، و الاتيان بالماضى فى قوله فلما رأوا لتحقق و قوعه على الاولين و لما ضويته على الاخير. ٦٩٨.....
- [فَسْتَغْلَمُونَ مِنْهُ هُوَ ضَالٌّ مُبِينٌ] روى عن الباقر عليه السلام فستعلمون يا معشر المكذبين حيث انبأتكم رسالة ربى فى ولاية علي عليه السلام و الاثمة عليه السلام من بعده من هو فى ضلال مبين، كذا انزلت. ٦٩٩.....
- [ن] روى عن الصادق عليه السلام و اما ن فهو نهض فى الجنة قال الله عز و جل: اجمد، فجمد، فصار مداداً ثم قال عز و جل للقلم: اكتب، فسطر القلم فى اللوح المحفوظ ما كان و ما هو كائن الى يوم القيامة فالمداد مداد من نور و القلم قلم من نور، و اللوح لوح من نور، و بهذا المعنى مع اختلاف فى اللفظ اخبار كثيرة. ٧٠١.....
- و عن الصادق عليه السلام: ان الله عز و جل ادب نبيه صلى الله عليه وآله فأحسن ادبه فلما اكمل له الادب قال: انك لعلى خلق عظيم. ٧٠٣.....
- و فى خبر ان الله ادب نبيه صلى الله عليه وآله فأحسن تأديبه فقال: خذ العفو و امر بالعرف و

- ٧٠٣.....عرض عن الجاهلين، فلما كان ذلك انزل الله أنك لعلى خلق عظيم.....
- روى عن الباقر عليه السلام أنه قال: قال رسول الله ٩: مامن مؤمن إلا وقد خلص وُدِّي الى قلبه، و ما خلص وُدِّي الى قلب احدٍ إلا وقد خلص وُدِّي عليه السلام الى قلبه، كذب يا علي من زعم أنه يحبني و يبغضك، فقال رجلان من المنافقين: لقدفتن رسول الله صلى الله عليه وسلم بهذا الغلام فأنزل الله تبارك: فستبصرو و يبصرون بأيكم المفتون، قال: نزلت فيهما (الى آخر الايات).....
- ٧٠٤.....
- روى عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه سئل عن العتل الزنيم فقال: هو الشديد الخلق المصحح لاكول الشرور الواجد للطعام و الشراب الظلوم للناس، الرّحب الجوف.....
- ٧٠٥.....
- و عن علي عليه السلام: الزنيم هو الذي لا اصل له، و قال القمّي: الخير امير المؤمنين عليه السلام معتدٍ اى اعتدى عتلاً بعد ذلك قال: العتل العظيم الكفرو الزنيم الدعى.....
- ٧٠٥.....
- عنهما عليهما السلام اتّهما قالوا: افحم القوم و دخلتهم الهيبة و شخست الابصار و بلغت قلوبنا الحناجر لما رهقهم من الندامة و الخزي و الذلّة.....
- ٧٠٩.....
- و عن الرضا عليه السلام أنه قال حجاب من نور يكشف فيقع المؤمن سجداً و يدبّح اصلاب المنافقين فلا يستطيعون السجود.....
- ٧٠٩.....
- عن الصادق عليه السلام و هم سالمون اى مستطيعون.....
- ٧٠٩.....
- و روى أنه مرّ الصادق عليه السلام بمسجد الغدير فنظر الى مسيرة المسجد فقال: ذاك موضع قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم حيث قال: من كنت مولاه فعلى مولاه، ثمّ نظر الى الجانب الاخر فقال: ذلك موضع فسطاط بعض المنافقين فلما ان رأوه رافعاً يده قال بعضهم لبعض: انظروا الى عينيه تدوران كأنهما عينا مجنون، فنزل جبرئيل بهذه الاية.....
- ٧١١.....
- و للاشارة الى التّأويل روى أنه قال الرسول صلى الله عليه وسلم لعلي عليه السلام: يا علي ان الله تعالى أمرنى ان ادنيك و لا اقصيك، و ان اعلمك و تعى، و حقّ على الله ان تعى، فنزل: و تعيها اذن و اعية.....
- ٧١٤.....
- و ورد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما نزلت هذه الاية قال: سألت الله عزّ و جلّ ان يجعلها اذنك يا علي عليه السلام.....
- ٧١٤.....
- [وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَّةٌ] روى عن النبي صلى الله عليه وسلم انّ حملة العرش اليوم اربعة فاذا كان يوم القيامة ايدهم باربعة اخرى فيكونون ثمانية.....
- ٧١٥.....

- و عن الصادق عليه السلام: حملة العرش و العرش العلم ثمانية، اربعة منا و اربعة ممن شاء الله..... ٧١٥
- عن الصادق عليه السلام: كل امة يحاسبها امام زمانها و يعرف الائمة عليه السلام اولياءهم و اعداءهم بسيما و هو قوله: و على الاعراف رجال يعرفون، و هم ٧١٦
- الائمة عليه السلام يعرفون كلاً بسيماهم فيعطوا اولياءهم كتابهم بيمينهم، فيمروا الى الجنة بلحساب، و يعطوا اعداءهم كتابهم بشمالهم، فيمروا الى النار بلحساب فاذا نظر اولياؤهم في كتابهم يقولون لاخوانهم: هاؤم اقرؤا كتابيه انى ظننت انى ملاق حسابه..... ٧١٦
- سبعون ذراعاً فاسلكوه] و قد وصف الصادق عليه السلام تلك السلسلة بان حلقه منها لو وضعت على الدنيا لذابت الدنيا من حرها..... ٧١٧
- و عنه عليه السلام و كان معاوية صاحب السلسلة التي قال الله عز و جل في سلسله ذرعها (الاية)..... ٧١٧
- و عن الباقر عليه السلام: كنت خلف ابي عليه السلام و هو على بغلته فنظرت بغلته فاذا هو شيخ في عنقه سلسله و رجل يتبعه فقال: يا علي بن الحسين عليه السلام اسقني، فقال الرجل: لاتسقه لاسقاه الله، قال: و كان الشيخ معاوية، و قال القمي: معنى السلسلة سبعون ذراعاً في الباطن هم الجبابرة السبعون..... ٧١٧
- روى عن الكاظم عليه السلام انه لقول رسول كريم يعنى جبرئيل عن الله في ولاية علي ٧، قال عليه السلام قالوا: ان محمداً صلى الله عليه و آله كذب على ربه و ما امره الله بهذا في علي عليه السلام فأنزل الله بذلك قرآناً فقال: ان ولاية علي عليه السلام تنزير من رب العالمين و لو تقول علينا محمد صلى الله عليه و آله بعض الاقاويل (الاية)..... ٧٢٠
- و عن الصادق عليه السلام: لما اخذ رسول الله صلى الله عليه و آله بيد علي عليه السلام فأظهر ولايته قالا جميعاً: و الله ما هذا من تلقاء الله و لا هذا الا شيء اراد ان يشرف ابن عمه فأنزل الله: و لو تقول علينا (الايات)..... ٧٢٠
- و عن الصادق عليه السلام ان للقيامة خمسين موقفاً كل موقف مقام الف سنة ثم تلا الاية..... ٧٢٢
- روى عن الباقر عليه السلام انه سئل: ما كان علم نوح عليه السلام حين دعا على قومه انهم

لا يلدون الا فاجراً كفّاراً؟- فقال: اما سمعت قول الله تعالى لنوح ٧: انه لن يؤمن لك من قومك الا من قد امن. ٧٣٣

وَلَمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا [عن الصادق عليه السلام يعنى الولاية، من دخل فى الولاية دخل فى بيت الانبياء عليهم السلام. ٧٣٤

و روى عن الباقر عليه السلام: انما هو شىءٌ قالته الجنّ بجهالة فحكى الله عنهم. ٧٣٥

روى عن الباقر عليه السلام فى هذه الاية: انه كان الرجل ينطلق الى الكاهن الذى يوحى اليه الشيطان فيقول: قل لشيطانك: فلان قد عاذبك. ٧٣٦

عن الكاظم عليه السلام انه قال: الهدى الولاية، آمنّا بمولانا فمن آمن بولاية مولاه فلا يخاف بخساً ولا رهقاً، قيل: تنزيل؟- قال: لا، تأويل. ٧٣٨

عن الباقر عليه السلام اى الذين اقرّوا بولايتنا. ٧٣٨

و عن الصادق عليه السلام: لافدناهم علماً كثيراً يتعلمونه من الائمة عليهم السلام. ٧٣٨

و عن الباقر عليه السلام يعنى لو استقاموا على ولاية امير المؤمنين عليه السلام على عليه السلام و الاوصياء عليهم السلام من ولده و قبلوا طاعتهم فى امرهم و نهىهم لاسقيناهم ماءً غدقاً يقول: لاشربنا قلوبهم الايمان. ٧٣٨

و عن الكاظم عليه السلام انّ المساجد هم الاوصياء عليهم السلام. ٧٣٩

و روى عن الكاظم عليه السلام انّ رسول الله صلى الله عليه و آله دعا الناس الى ولاية على عليه السلام فاجتمعت اليه قريش فقالوا: يا محمد صلى الله عليه و آله اعفنا من هذا، فقال لهم رسول الله ٩: هذا الى الله ليس الىّ، فاتهموه و خرجوا من عنده فأنزل الله عزّ و جلّ: قل لا املك (الاية). ٧٤٠

روى عن الكاظم عليه السلام انه قال الاّ بلاغاً من الله و رسالاته فى على ٧. و قيل: هذا تنزيل؟- قال: نعم. ٧٤٠

عن الرضا عليه السلام فرسول الله صلى الله عليه و آله عند الله مرتضى، و نحن ورثه ذلك الرّسول الذى اطلعه الله على من يشاء من غيبه، فعلمنا ما كان و ما يكون الى يوم القيامة، و قد مضى وجه عدم المنافاة بين هذه الاية و بين قوله تعالى: قل لا يعلم من فى السموات و الارض الغيب الاّ الله، و انّ المطلعين على الغيب ليس اطلّاعهم الاّ بلطفة الهية. ٧٤١

كما عن الصادق عليه السلام انه قال: قال امير المؤمنين عليه السلام فى بيان الاية: بينه تبييناً و

- لانهذه هذا الشعر و لانتشره نثر الرّمل و لكن افزعوا قلوبكم القاسية و لا يكن همّ احدكم آخر السّورة. ۷۴۵
- و عن الكاظم عليه السلام و المكذّبين بوصيتك، قيل: هذا تنزيل؟ - قال: نعم و في خبرٍ عن الباقر عليه السلام: و اعلموا انه لم يأت نبيّ قطّ الاّ خلا بصلوة اللّيل، و لاجاء نبيّ قطّ بصلوة اللّيل في اوّل اللّيل. ۷۴۹
- و روى عن الرضا عليه السلام انه قال: ما تيسر منه لكم فيه خشوع القلب و صفاء السّر. ۷۴۹
- روى عن الرسول صلى الله عليه وآله انه قال: جاورت شهراً بحراً فلما قضيت جوارى نزلت فاستبطنت الوادى فنوديتُ، فنظرت امامى و خلفى و عن يمينى و شمالى فلم اراحداً، ثم نوديت فرفعت رأسى فاذا هو على العرش فى الهواء يعنى جبرئيل فقلت: دثرونى دثرونى فصبوا علىّ ماءً فأنزل الله عزّ و جل: يا ايّها المدثر. ۷۵۱
- و فى خبرٍ: فرعبت و رجعت الى خديجة فقلت: دثرونى، فنزل جبرئيل يا ايّها المدثر. ۷۵۱
- و عن الصادق عليه السلام فى خبرٍ انه قال: شمّر، و فى خبرٍ: ارفعها و لاتجرّها، و فى خبرٍ عنه: و ثيابك فقصر. ۷۵۲
- و عن الصادق عليه السلام فى هذه الاية: انّ منّا اماماً مظفراً مستتراً فاذا اراد الله اظهاره نكت فى قلبه نكتةً فظهر فقام بأمر الله. ۷۵۳
- روى انّ النّبىّ صلى الله عليه وآله لما انزل عليه حمّ تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم غافر الذّنب و قابل التّوب شديد العقاب قام الى المسجد و الوليد بن مغيرة قريبٌ منه يسمع قراءته، فلما فطن النّبىّ صلى الله عليه وآله لاستماعه لقراءته اعاد قراءة الاية فانطلق الوليد حتّى اتى مجلس قومه بنى مخزوم فقال: و الله لقد سمعت من محمّد صلى الله عليه وآله أنفاً كلاماً ما هو من كلام الانس و لا من الكلام جنّ انّ له لحلاوةً و انّ عليه لطلاوةً و انّ اعلاه لثمر و انّ اسفله لمغدق و انه ليعلو و ما يعلى، ثمّ انصرف الى منزله. فقال قريش: صبأ و الله الوليد و الله لتصبأنّ قريش كلّهم و كان يقال للوليد ريحانة قريش. فقال لهم ابوجهل: انا اكفيكموه، فانطلق فقعد الى جنب الوليد حزيناً فقال: مالى اراك حزيناً يا ابن اخى؟ - قال: هذه قريش يعيبونك على كبر سنك و يزعمون انّك زيّنت كلام

محمّد ﷺ فقام مع ابى جهل حتّى أتى مجلس قومه فقال: اتزعمون أنّ محمّداً ﷺ مجنون؟- فهل رأيتموه يجنّ قطّ؟ - فقالوا: اللّهم لا، قال: اتزعمون أنّه كاهن؟ فهل رأيتم عليه شيئاً من ذلك؟- قالوا: اللّهم لا، قال: اتزعمون أنّه شاعر؟ فهل رأيتموه أنّه ينطق بشعرٍ قطّ؟- قالوا: اللّهم لا، قال: اتزعمون أنّه كذاب؟ فهل جرّبتم عليه شيئاً من الكذب؟- فقالوا: اللّهم لا، و كان يسمّى الصادق الامين قبل التبوّة من صدقه، فقالت قريش للوليد: فما هو؟ - فتفكّر في نفسه ثمّ نظر و عبس فقال: ما هو الاّ ساحرٌ اما رأيتموه يفرّق بين الرّجل و اهله و ولده و مواليه فهو ساحر و ما يقوله سحر يؤثر، فكان لا يلقي بعد ذلك احد منهم التّبى ﷺ الاّ قال: يا ساحر، و اشتدّ عليه ذلك فأنزل تعالى: يا ايّها المدثر (الى قوله) الاّ قول البشر..... ٧٥٥

روى عن الباقر عليه السلام أنّ في جهنّم جبلاً يقال له: صعود، و أنّ في صعود لوادياً يقال له: سقر، و أنّ في سقر لجُبّاً يقال له هبهب كلّما كشف غطاء ذلك الجبّ صاح اهل التّار من حرّه و ذلك منازل الجبّارين..... ٧٥٦

عن الصادق عليه السلام: ما يصنع احدكم ان يُظهر حسناً و يستر سيئاً اليس اذا رجع الى نفسه يعلم أنّه ليس كذلك و الله عزّ و جلّ يقول: بل الانسان على نفسه بصيرةٌ أنّ السريرة اذا صلحت قويت العلانية. و في خبرٍ من اسرّ سريرة البسه الله رداءها، ان خيراً فخيرٌ و ان شراً فشرٌ..... ٧٦٥

روى عن امير المؤمنين عليه السلام في حديث: ينتهى اولياء الله بعد ما يفرغ من الحساب الى نهرٍ يسمّى الحيوان فيغتسلون فيه و يشربون منه فتبيضّ وجوههم اشراقاً فيذهب كلّ قذى و وَعَثٍ ثمّ يؤمرون بدخول الجنّة، فمن هذا المقام ينظرون الى ربّهم كيف يشيهم؟- قال: فذلك قوله تعالى: الى ربّها ناظرة و أنّما يعنى بالنظر اليه التّظر الى ثوابه تبارك و تعالى، و فى الخبر و الناظرة فى بعض اللّغة هى المنتظرة الم تسمع..... ٧٦٦

عن الرضا عليه السلام: أنّه اذا قرأ هذه السّورة قال عند فراغها: سبحانك اللّهم بلى.. ٧٦٩

عن الرضا عليه السلام: أنّ هذا التّسبيح هو صلوة اللّيل و قد فسّر قوله: بكرةً و اصيلاً، بصلوة الغداة و الظّهرين و قوله و من اللّيل فاسجدله، بالعشائين، و قوله: و سبحه ليلاً طويلاً، بالتّهجد فى طائفةٍ طويلةٍ من اللّيل..... ٧٧٩

- و سئل الباقر عليه السلام عن تفسير عمّ يتساءلون فقال: هي في امير المؤمنين عليه السلام . . . ۷۸۸
- فأته روى عن ابن عباس أنه سئل: لم كنى رسول الله صلى الله عليه وآله علياً ابا تراب؟ قال: لأنه صاحب الارض و حجة الله على اهلها بعده و له بقاؤها و اليه سكونها قال: و لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: أنه اذا كان يوم القيامة و رأى الكافر ما اعد الله تبارك و تعالى لشيعته علياً عليه السلام من الثواب و الزلفى و الكرامة قال: ياليتنى كنت تراباً اى من شيعة علياً عليه السلام و ذلك قول الله عزّ و جلّ: و يقول الكافر ياليتنى كنت تراباً ۷۹۴
- و كان بين الكلمتين كما عن ابى جعفر عليه السلام اربعون سنة ۷۹۹
- و فى رواية كان عنده عتبة بن ربيعة و ابوجهل و العباس و أبى و امية ابنا خلف يدعوهم الى الله و يرجوا سلامهم فقال: يا رسول الله صلى الله عليه وآله اقرأنى و علمنى ممّا علمك الله فجعل يناديه و يكرّر النداء و لا يدري أنه مشتغل بغيره، فظهرت الكراهة فى وجه رسول الله صلى الله عليه وآله و يقول فى نفسه: يقول هؤلاء الصناديد أنّما اتباعه العميان و العبيد فأعرض عنه و أقبل على القوم و كان رسول الله صلى الله عليه وآله بعد ذلك يكرمه و يقول: مرحباً بمن عاتبنى فيه ربّى ۸۰۳
- و روى عن الصادق عليه السلام: أنّ المراد كان رجلاً من بنى امية كان عند النبي صلى الله عليه وآله فجاء ابن امّ مكتوم فلما رآه تقدّر منه و جمع نفسه و اعرض منه فحكى الله سبحانه ذلك و أنكره عليه ۸۰۳
- و عن القمى أنّها فى عثمان و ابن امّ مكتوم و كان مؤذناً لرسول الله صلى الله عليه وآله و جاء الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقدمه رسول الله صلى الله عليه وآله على عثمان فعبس عثمان وجهه و تولّى عنه ۸۰۳
- و روى عن الصادق عليه السلام فى قوله ذى قوّة عند العرش مكين أنّه قال يعنى جبرئيل ۸۱۱
- [و ما صاحبكم بمجنون] عن الصادق عليه السلام يعنى النبي صلى الله عليه وآله فى نصبه امير المؤمنين عليه السلام علماً للناس ۸۱۱
- و روى عن الصادق عليه السلام أنّه قال: و ما هو تبارك و تعالى على نبيه صلى الله عليه وآله على عليه السلام [إنّ هو] اى القران او على عليه السلام [الا ذكرّ للعالمين] و عن الصادق عليه السلام أنّه قال: أين تذهبون فى عليّ ان هو الا ذكرّ للعالمين لمن اخذ الله ميثاقه على ولايته ۸۱۲

كما عن الصادق عليه السلام، او يستقيم في افعاله و اقواله و احواله و اخلاقه اي يتمكن على الصدق فيها..... ٨١٢

[وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ] روى عن الكاظم عليه السلام ان الله جعل قلوب الائمة مورداً لارادته فاذا اراد الله شيئاً شاءه و هو قوله تعالى: و ما تشاؤون الا ان يشاء الله رب العالمين و قدمضى بيان هذه العبارة فى سورة الدهر بطريق الاجمال. ٨١٢

و روى عن الباقر عليه السلام: مامن عبد مؤمن الا و فى قلبه نكتة بيضاء فاذا اذنب ذنباً خرج فى تلك النكتة نكتة سوداء، فان تاب ذهب ذلك السواد و ان تمارى فى الذنوب زاد ذلك السواد حتى يغطى البياض، فاذا غطى البياض لم يرجع صاحبه الى خير ابدأ و هو قول الله عز و جل: بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون..... ٨١٩

هذا الذى كنتم به تكذبون] عن الكاظم عليه السلام قال يعنى امير المؤمنين عليه السلام قيل: تنزيل؟ قال: نعم. و على هذا فالمعنى انهم عن على عليه السلام لمحجوبون ثم يقال: هذا على عليه السلام الذى كنتم به تكذبون..... ٨٢٠

باختلاف؛ فانه روى عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه كان ملك و كان له ساحر فلما مرض الساحر قال: ادفع الى غلاماً اعلمه السحر، فدفع اليه غلاماً و كان بينه و بين الساحر راهب فمر الغلام بالراهب فافتتن به فبينما هو كذلك قد حبس الناس حية. فقال: اليوم اعلم امر الساحر و الراهب فأخذ حجراً فقال: اللهم ان كان امر الراهب احب اليك فاقتل هذه الحية فقتلها. و مضى الناس فأخبر بذلك الراهب، فقال: يا بنى اناك ستبتلى فلاتدل على، و جعل يداوى الناس و يبوء الاكمه و الابرص فعمى جليس الملك فاتاه و حمل اليه مالا كثيراً فقال: اشفنى و لك ماهنا. فقال: ان الله يشفى فان امنت بالله دعوت الله فامن فدعا الله فشفاه، فجلس الى الملك فقال: من شفاك؟ قال: ربى، قال: انا؟ قال: لا، ربى و ربك الله، فأخذه و لم يزل به حتى دله على الغلام. فأخذه فلم يزل به حتى دله على الراهب، فوضع المنشار عليه فنشره شقين و قال للغلام: ارجع عن دينك، فأبى. فأمر ان يصعدوا به الى جبل كذا فان رجع و الا يدهدهوه، ففعل به، فلما صعدوا به الجبل قال: اللهم اكفنيهم، فكفاه الله و اهلكهم. فرجع الى الملك و قال: كفانيهم الله، فقال: اذهبوا به فأغرقوه فى البحر، فكفاه الله تعالى و اغرقهم، فجاء الى

الملك و قال: كفانيهم الله. و قال: أنّك لست بقاتلي حتى تفعل بي ما أمرك، اجمع الناس ثم اصلبني على جذعٍ ثم خذ سهماً من كنانتي ثم ضعه على كبد القوس. ثم قل: باسم ربّ الغلام فأنتك ستقتلني، ففعل به ما قال فوقع السهم في صدغه و مات. فقال الناس: آمنا بربّ الغلام، فقيل له: رأيت ما كنت تخاف قد نزل بك: آمن الناس بربّ الغلام فأمر بالاخذود فخذت على افواه السكك ثم اضرمها ناراً فقال: من رجع عن دينه فدعوه، و من ابى فأقمحموه فيها، و جاءت امرأة بابتن لها فقال لها يا امه اصبري فأنتك على الحقّ، فلما رأى الناس ذلك اشتدّ ثبات المؤمنين و شوق سائر الناس الى دين الغلام..... ٨٢٩

و نسب الى امير المؤمنين عليه السلام أنّ ملكاً سكر فوقع على ابنته او قال على اخته، فلما افاق قال لها: كيف المخرج ممّا وقعت فيه؟ - قالت: تجمع اهل مملكتك و تخيرهم أنّك ترى نكاح البنات و تأمرهم ان يحلوه، فجمعهم فأخبرهم، فأبوا يتابعوه فخذلهم اخدوداً في الارض و او قد فيه الثيران و عرضهم عليها، فمن أبى قذفه في النار و من اجاب خلّى سبيله..... ٨٢٩

و نسب الى امير المؤمنين عليه السلام أنّ الله بعث رجلاً حبشياً نبياً فكذبوه قومه فقاتلهم فقتلوا اصحابه و اسروه ثم بنوا له حيزاً ثم ملاؤه ناراً ثم جمعوا الناس و قالوا: من كان على ديننا و امرنا فليعتزل، و من كان على دين هؤلاء فليرم نفسه في النار معه، فجعل اصحابه يتهافتون في النار فجاءت امرأة و معها صبى ابن شهر فتكلم الصبى كما سبق..... ٨٢٩

و روى عن عليّ عليه السلام ايضاً: أنّ اصحاب الاخذود كانوا عشرة و على مثالهم عشرة يقتلون في هذا السوق يعنى سوق الكوفة، و قيل أنّ يوسف بن ذى نواس الحميرى سمع أنّ بنجران اليمن جمعاً على دين عيسى عليه السلام فسار اليهم و حملهم على التّهود فأبوا فخذلهم في الارض و او قد و عرضهم عليها، فمن رجع على دين عيسى سلم و من لم يرجع كان يلقي في النار. و اذاً امرأة جاءت مع ابن لها فتكلم الصبى كما سبق، و اصحاب الاخذود على التأويل من دخل في اخاديد الطبع و ابتلى بنار شهوات النفس و غضباتها و اهلك عن الفطرة الانسانية..... ٨٣٠

روى عن الصادق عليه السلام أنّه قال لرجلٍ من اهل اليمن: ما زحل عندكم فى النجوم؟-

فقال: الیمانى نجم نحس، فقال عليه السلام: لا تقولنّ هذا فانّه نجم و عن النّبىّ صلى الله عليه وآله عن جبرئيل: لو انّ قطرة من الصّريع قطرت فى شراب اهل الدّنيا ل مات اهلها من ننتها، و قال القمى: هم الّذين خالفوا دين الله و صلّوا و صاموا و نصبوا لامير المؤمنين عليه السلام عملوا و نصبوا فلا يقبل شىء منهم من افعالهم و تصلى و جوههم ناراً حاميةً، و فى رواية: كلّ من خالفكم و ان تعبد و اجتهد فمسنوب الى هذه الاية: عاملة ناصبة (الاية)... ٨٤٣

[ثمّ إنّ علینا حسابهم] عن الباقر عليه السلام: اذا كان يوم القيامة و جمع الله الاولين و الاخرين لفصل الخطاب دُعى رسول الله صلى الله عليه وآله و دُعى امير المؤمنين عليه السلام فيكسى رسول الله صلى الله عليه وآله حلة خضراء تضىء ما بين المشرق و المغرب، و يكسى على عليه السلام مثلها، و يكسى رسول الله صلى الله عليه وآله حلة و رديّة و يكسى على عليه السلام مثلها، ثمّ يصعد ان عندها ثمّ يدعى بنا فيدفع الينا حساب النّاس، فنحن والله ندخل اهل الجنّة الجنّة و اهل النّار النّار. ٨٤٥.....

و عن الكاظم عليه السلام: الينا اياب هذا الخلق و علينا حسابهم، فما كان لهم من ذنبٍ بينهم و بين الله عزّ و جلّ حتمنا على الله فى تركه لنا فأجابنا الى ذلك، و ما كان بينهم و بين النّاس استوهبناه منهم و اجابوا الى ذلك و عوّضهم الله عزّ و جلّ. ٨٤٦.....

و عن الصادق عليه السلام: اذا كان يوم القيامة و كلّنا الله بحساب شيعتنا، فما كان لله سألنا الله ان يهبه لنا فهو لهم، و ما كان لنا فهو لهم، و رزقنا الله ذلك... ٨٤٦.....

و عن الصادق عليه السلام: المرصاد قنطرة على الصّراط لايجوزها عبدٌ بمظلمة عبدٍ... ٨٥١.....

عن الرسول صلى الله عليه وآله انه قال: انّ روح الامين اخبرنى انّ الله لا اله الا هو اذا برز الخلائق و جمع الاولين و الاخرين اتى بجهنّم تقاد بالف زمامٍ اخذ بكلّ زمامٍ مائة الفٍ يقودها من الغلاظ الشداد، لها حدّة و غضبٌ و زفيرٌ و شهيقٌ و أنّها لتزفر الرّفرة، فلولا انّ الله اخرهم للحساب لاهلكت الجميع ثمّ يخرج... ٨٥٣.....

منها عنق فيحيط بالخلائق البرّ منهم و الفاجر ما خلق الله عبداً من عباد الله ملكاً و لانبياً الا ينادى: ربّ نفسى! نفسى! و انت يا نبىّ الله تنادى امتى امتى! ثمّ يوضع عليها الصّراط ادقّ من الشّعر واحدٌ من حدّ السّيف عليه ثلاث قناطر، فامّا واحدة فعليها الامانة و الرّحم، و الثّانية فعليها الصّلوة، و الثّالثة فعليها ربّ العالمين لا اله

غيره فيكلفون الممرّ عليها فيحبسهم الرّحم و الامانة. فان نجوا منها حبستهم الصّلوة، فان نجوا منها كان المنتهى الى ربّ العالمين و هو قوله: انّ ربّك لبالمرصاد، و الثّاس على الصّراط، متعلّق بيدي، و تزلّ قدمٌ، و يستمسك بقدمٍ و الملائكة حولها ينادون: يا حلّيم اعف و اصفح و عد بفضلك و سلّم سلّم، و الثّاس يتهافتون في الثّار كالفرّاش فاذا نجّانح برحمة الله مرّ بها. فقال: الحمد لله و بنعمته تتمّ الصّالحات و تزكو الحسنات و الحمد لله الّذي نجّاني منك بعد اياس عنه و فضله، انّ ربّنا لغفور شكور. ۸۵۴.....

و فيما روى عن الصادق عليه السلام دلالة على ما ذكر و هو أنّه سئل هل يكره المؤمن على قبض روحه؟- قال: لا والله أنّه اذا اتاه ملك الموت لقبض روحه جزع عند ذلك فيقول له ملك الموت: يا وليّ الله لا تجزع فو الّذي بعث محمّداً ﷺ لانا أبرك و أشفق من والدي رحيم لو حضرك، افتح عينيك فانظر..... ۸۵۵.....

قال: و يتمّ له رسول الله ﷺ و امير المؤمنين عليه السلام و فاطمة عليها السلام و الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام و الائمة عليهم السلام من ذرّيّتهم فيقال له: هذا رسول الله ﷺ و امير المؤمنين عليه السلام و فاطمة عليها السلام و الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام و الائمة عليهم السلام رفقاً و كفيّفاً فيفتح فينظر فينادى روحه منادٍ من قبل ربّ العزّة فيقول: يا ايّتها النّفس المطمئنّة اى الى آل محمّد ﷺ و اهل بيته ارجع الى ربّك راضيةً بالولاية مرضيةً بالثّواب فادخلي في عبادى يعنى محمّداً ﷺ و اهل بيته و ادخلنى جنّتى فما من شىء احبّ اليه من استلال روحه و اللّحوق بالمنادى و فسّر الاية بالحسين بن على عليه السلام و لذلك سمّيت السّورة بسورة الحسين بن على عليه السلام. ۸۵۶.....

و روى عن الصادق عليه السلام انّ المراد بها الولاية فانه لاحسن احسن منها، و قيل: المراد بها السّير في الله و هو ايضاً آخر مقامات الولاية و هذا اشارة الى الكمال العلمى..... ۸۶۸.....

كان يدخل عليه بغير اذن فشكا ذلك الى رسول الله ﷺ و فى المجمع كان لرجل نخلة فى دار رجل فقير ذى عيال و كان الرّجل اذا جاء فدخل الدار و سعد النّخل ليأخذ منها الثّمرة بما سقطت الثّمرة فيأخذها صبيان الفقير فينزل الرّجل من النّخلة حتّى يأخذ الثّمرة من ايديهم. و ان وجدها فى فمى احدهم ادخل اصبعه حتّى يأخذ الثّمرة من فيه، فشكا ذلك الى النّبى ﷺ و اخبره بما يلقى من صاحب النّخلة فقال النّبى ﷺ

لصاحب النخلة، تعطيني نخلتك المائلة التي فرعها في دار فلانٍ ولك بها نخلة في الجنة؟ - فأبى، فقال ﷺ بعنيها بحديقة في الجنة؟ فأبى، و انصرف، فمضى اليه ابوالدحداح و اشتراها منه بأربعين نخلة، و اتى الى النبي ﷺ فقال: يا رسول الله ﷺ خذها و اجعل لي في الجنة الحديقة التي قلت لهذا، فلم يقبله، فقال رسول الله ﷺ لك في الجنة حدائق و حدائق و حدائق، فأنزل الله الايات. ٨٧٠

و عن الباقر عليه السلام فأما من أعطى مما آتاه الله و اتقى و صدق بالحسنى اى بان الله يعطى بالواحد عشرين الى مائة الف فمازاد فستيسره ليسرى لا يريد شيئاً من الخير الا يسره. ٨٧٠

عن الباقر عليه السلام ان جبرئيل ابطأ على رسول الله ﷺ و انه كان اول سورة نزلت: اقرأ باسم ربك الذي خلق ثم ابطأ عليه فقالت خديجة: لعل ربك قد تركك فلا يرسل اليك؟! فأنزل الله تبارك و تعالى: ما ودعك ربك و ما قلى، و فى حديث: ان الوحي قد احتبس عنه اياماً فقال المشركون: ان محمداً ﷺ ودعه ربه. و قيل: ان اليهود سألوا محمداً ﷺ عن ذى القرنين و اصحاب الكهف و عن الصادق عليه السلام رضا جدى عليه السلام ان لا يبقى فى النار موحد. ٨٧٣

روى عن الرضا عليه السلام انه قال: فرداً لا مثل لك فى المخلوقين فاوى الناس اليك، و وجدك ضالاً اى ضالّة فى قوم لا يعرفون فضلك فهداهم اليك، و وجدك عائلاً تعول اقواماً بالعلم فأغناهم بك. ٨٧٤

روى عن رسول الله ﷺ: اذا اتاك سائل على فرس باسط كفيه فقد وجب الحقّ و لو بشقّ تمرّة. ٨٧٥

و عن الصادق عليه السلام انه قال: اذا انعم الله على عبده بنعمة فظهرت عليه سُمى حبيب الله محدثاً بنعمة الله، و اذا انعم الله على عبده بنعمة فلم تظهر عليه سُمى بغيض الله مكذباً بنعمة الله. ٨٧٦

و عن امير المؤمنين عليه السلام فى حديث منعه لعاصم بن زيادٍ عن لبس العباء و ترك الملاء: لا بتدال نعم الله بالفعال احب اليه من ابتذاله لها بالمقال و قد قال الله تعالى: و اما بنعمة ربك فحدث و الاخبار فى اظهار العلم و الدين و سائر النعم اذا لم يكن مانع من ذلك كثيرة. ٨٧٦

روى أنه سئل النبي ﷺ فقيل: يا رسول الله ﷺ اين شرح الصدر؟- قال: نعم، قال:
يا رسول الله ﷺ و هل لذلك علامة يعرف بها؟- قال: نعم، التجافى عن دار الغرور، و
الانابة الى دار الخلود، و الاعداد للموت قبل نزول الموت..... ٨٧٧
و لذلك ورد فى الاخبار أنه: لا يغلب عسرٌ يسرين، فعن النبي ﷺ أنه خرج
مسروراً فرحاً و هو يضحك و يقول: لن يغلب عسرٌ يسرين فان مع العسر يسراً، ان مع
العسر يسراً..... ٨٧٨
و عن الصادق عليه السلام: هو دعاء فى دبر الصلوة و انت جالس..... ٨٧٩
و عن الصادق عليه السلام: اذا فرغت من نبوتك فانصب علياً عليه السلام، و الى ربك فارغب، و
عنه أنه قال: يقول: فاذا فرغت فانصب علمك و اعلن وصيكَ فأعلمهم فضله علانيةً
فقال: من كنت مولاه فعليّ مولاه، الحديث..... ٨٧٩
و عن الكاظم عليه السلام أنه قال: قال رسول الله ﷺ ان الله تبارك و تعالى اختار من
البلدان اربعةً فقال تعالى: و التّين و الزّيتون و طور سينين و هذا البلد الامين فالتّين
المدينة، و الزّيتون بيت المقدس، و طور سينين الكوفة، و هذا البلد الامين مكّة، و
قال القمّي: التّين رسول الله ﷺ، و الزّيتون امير المؤمنين عليه السلام، و طور سينين
الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام، و هذا البلد الامين الائمة، و عن الكاظم عليه السلام التّين و الزّيتون
الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام، و طور سيناء علي بن ابي طالب عليه السلام..... ٨٨٢
فعن ابي عبد الله عليه السلام: العزائم آلم تنزيل، وحم السجدة، و التّجم اذاهوى، و اقرء
باسم ربك، و ما عداها فى جميع القرآن مسنون و ليس بمفروض، و فرض السجدة
على الائمة ان كان الخطاب خاصاً بمحمّد ﷺ كان بتبعيته..... ٨٨٨
فى اخبار كثيرة عن طريق الخاصة: ان رسول الله ﷺ رأى فى منامه ان بنى امية
يصعدون على منبره من بعده و يضلّون الناس عن الصّراط القهقري فأصبح كئيباً
حزيناً فهبط عليه جبرئيل فقال: يا رسول الله ﷺ ما لى اراك كئيباً حزيناً؟- قال: يا
جبرئيل انى رأيت بنى امية فى ليلتى هذه يصعدون منبرى من بعدى يضلّون الناس
عن الصّراط القهقري، فقال: و الذى بعثك بالحق نبياً انى ما اطّلت عليه فرج الى
السّماء فلم يلبث ان نزل عليه باى من القرآن يونسه بها، قال: افرايت ان متّعناهم
سنين ثم جاءهم ما كانوا يوعدون ما اغنى عنهم ما كانوا يمتّعون و انزل عليه، أنا

انزلناه في ليلة القدر و ما ادريك ما ليلة القدر ليلة القدر خيرٌ من الف شهر، جعل الله ليلة القدر لنبيه ﷺ خيراً من الف شهر ملك بنى امية. ٨٩٠

كما ورد عن السَّجَّادِ عَلِيٍّ يَقُولُ: يَسَلِّمُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ ﷺ مَلَائِكَتِي وَ رُوحِي سَلَامِي مِنْ أَوَّلِ مَا يَهْبِطُونَ إِلَى مَطْلَعِ الْفَجْرِ، وَ قَالَ الْقَمِّيُّ: تَحِيَّةٌ يَحْيِي بِهَا الْإِمَامَ إِلَى أَنْ يَطْلُعَ الْفَجْرُ، وَ فِي خَيْرٍ أَنْ عَلَامَةَ لَيْلَةِ الْقَدْرِ أَنْ يَطِيبَ رِيحُهَا أَنْ كَانَتْ فِي بَرْدٍ دَفَّتْ، وَ أَنْ كَانَتْ فِي حَرٍّ بَرَدَتْ. ٨٩١

ذَلِكَ الزَّلْزَالِ [مَا لَهَا يَوْمَئِذٍ تَحَدَّثُ أَخْبَارُهَا] رَوَى عَنِ الْبَاقِرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: أَنَا الْإِنْسَانُ وَ آيَاتِي تَحَدَّثُ أَخْبَارَهَا، وَ رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: اتَدْرُونَ مَا أَخْبَارُهَا؟- قَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: أَخْبَارُهَا أَنْ تَشْهَدَ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ وَ أُمَّةٍ بِمَا عَمِلَ عَلَى ظَهْرِهَا، تَقُولُ: عَمَلٌ كَذَا وَ كَذَا يَوْمَ كَذَا وَ كَذَا. ٨٩٥

فَأْتَاهَا كَمَا رَوَى نَزَلَتْ فِي غَزَاةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِأَهْلِ الْوَادِي الْيَابِسِ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ الْفَأُ قَدْ اسْتَعَدُّوا وَ تَعَاهَدُوا وَ تَعَاقدُوا عَلَى أَنْ يَقْتُلُوا مُحَمَّدًا ﷺ وَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلِيٍّ فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْهِمْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَيْهِمْ وَ رَأَى عَدُوَّهُمْ وَ كَثْرَتَهُمْ جَبَّنَ وَ جَبَّنَ أَصْحَابُهُ وَ رَجَعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ الرَّسُولُ ﷺ: خَالَفْتَ قَوْلِي وَ عَصَيْتَ اللَّهَ وَ عَصَيْتَنِي. ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ عُمَرَ، فَفَعَلَ مِثْلَ مَا فَعَلَ صَاحِبُهُ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ عَلِيًّا عَلِيًّا وَ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ سَيَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، فَسَارَ عَلِيٌّ عَلِيًّا إِلَيْهِمْ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْإِنصَارِ وَ سَارَ بِهِمْ غَيْرَ مَسِيرِ صَاحِبِيهِ فَاتَّهَمَا كَانَا يَسِيرَانِ بِرَفْقٍ وَ سَارَ عَلِيٌّ عَلِيًّا وَ اتَّعَبَ الْقَوْمَ حَتَّى وَصَلَ إِلَى مَكَانٍ يَرَوْنَهُمْ فَلَمَّا سَمِعَ أَهْلَ الْوَادِي الْيَابِسِ بِمَقْدَمِ عَلِيٍّ عَلِيًّا أَخْرَجُوا إِلَيْهِ مِنْهُمْ فَاتَى رَجُلٌ شَاكِيَ السَّلَاحِ وَ خَرَجَ عَلِيٌّ عَلِيًّا مَعَ نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالُوا لَهُمْ: مَنْ أَنْتُمْ؟- وَ مَنْ إِيْنَا أَقْبَلْتُمْ؟- قَالَ: أَنَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ جِئْنَا إِلَيْكُمْ لَنَعْرُضَ عَلَيْكُمْ الْإِسْلَامَ فَان تَقْبَلُوا وَ الْآ قَتَلْنَاكُمْ، فَقَالُوا: أَنَا قَاتِلُوكُ وَ قَاتَلُوا أَصْحَابَكُمْ، وَ الْمَوْعُودَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ وَ قَتِ الصُّحُوةَ مِنْ غَدٍ. ٨٩٨

فَانصَرَفُوا وَ انصَرَفَ عَلِيٌّ عَلِيًّا، فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ أَمَرَ أَصْحَابَهُ أَنْ يَحْسِنُوا إِلَى دَوَابِّهِمْ فَلَمَّا انشَقَّ عَمُودُ الصُّبْحِ صَلَّى بِالنَّاسِ بَعْغْلَسٍ ثُمَّ غَارَ عَلَيْهِمْ بِأَصْحَابِهِ، فَلَمْ يَعْلَمُوا حَتَّى وَطَّئْتَهُمُ الْخَيْلُ فَمَا أَدْرَكَ آخِرَ أَصْحَابِهِ حَتَّى قَتَلَ مَقَاتِلِيَهُمْ، وَ سَبَى ذُرَارِيَهُمْ، وَ اسْتَبَاحَ أَمْوَالَهُمْ، وَ خَرَّبَ دِيَارَهُمْ، وَ أَقْبَلَ بِالْأَسَارِيِّ وَ الْأَمْوَالِ مَعَهُ. فَصَعِدَ الرَّسُولُ ﷺ الْمَنْبِرَ

قبل وصول عليّ عليه السلام و اخبر النَّاس بما فتح الله على المسلمين و اعلمهم انه لم يفلت منهم الأرجلان، و نزل، فخرج يستقبل عليّاً عليه السلام في جميع اهل المدينة حتى لقيه على ثلاثة اميال من المدينة، فلما رآه عليّ عليه السلام مقبلاً نزل عن دابته و نزل النبي صلى الله عليه وآله حتى التزمه و قبل ما بين عينيه، و عن جعفر بن محمد عليه السلام: ما غنم المسلمون مثلها قط الا ان يكون من خيبر فانها مثل خيبر فانزل الله تبارك في ذلك اليوم هذه السورة... ٨٩٨ و ما روى عن الرسول صلى الله عليه وآله يؤيد ما وقفنا به بين الاخبار فانه صلى الله عليه وآله قال: كل نعيم مسؤل عنه صاحبه الا ما كان في غزو او حج، فان السالك القابل للولاية في غزو و حج شعر به ام لا؟..... ٩٠٤

و كذلك ما روى عن الصادق عليه السلام انه قال: من ذكر اسم الله على الطعام لم يسأل عن نعيم ذلك فان الذكر لاسم الله ليس لاً من قبل الولاية بالبيعة الخاصة الولوية فان غيره بمضمون: من لم يكن له شيخ تمكن الشيطان من عنقه، قد تمكن الشيطان منه، و يكون كل افعاله و اقواله و احواله بتصرف الشيطان فاذا قال، بسم الله: يتصرف الشيطان فيه و يخلى اللفظ من معناه و يجعل نفسه في الله فيصير بسم الله في الحقيقة بسم الشيطان..... ٩٠٤

و في خبر عن الباقر عليه السلام: كان رؤسها كامثال رؤس السباع و أظفارها كأظفار السباع و لارأوا قبل ذلك مثلها و لابعدها..... ٩١٠

عن الصادق عليه السلام: هو القرض تقرضه و المعروف تصنعه، و متاع البيت تعيره، و منه الزكوة، قيل: ان لنا جيراناً اذا اعرناهم متاعاً كسروه و افسدوه فعلينا جناح ان نعمنعمهم؟- فقال: ليس عليكم جناح ان تمنعهم اذا كانوا كذلك..... ٩١٤

و في خبر قال ابو عبدالله عليه السلام في قوله: فصل لربك وانحر هو رفع يديك حذاء وجهك. و في خبر قال النبي صلى الله عليه وآله لجبرئيل: ما هذه التحيرة التي امرني بها ربي؟- قال: ليست بنحيرة ولكنك يا مارك اذا تحرمت للصلوة ان ترفع يديك اذا كبرت، و اذا ركعت، و اذا رفعت رأسك من الركوع، و اذا سجدت؛ فانه صلوتنا و صلوة الملائكة في السماوات السبع..... ٩١٦

نقل انه سأل ابو شاكِر الدِّيسانِي ابا جعفر الاحول عن وجه التكرار و قال: هل يتكلم الحكيم بمثل هذا القول و يكرر مرّة بعد مرّة؟! فلم يكن عند الاحول في ذلك

جواب فدخل المدينة فسأل الصادق عليه السلام عن ذلك فقال: كان سبب نزولها و تكرارها انّ قريشاً قالت لرسول الله صلى الله عليه وآله تعبدنا لهذا سنةً و نعبدنا لهذا سنةً؛ فأجابهم الله بمثل ما قالوا [لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ] ليس هذه متاركة و اباحة حتى يقال: أنّها منسوخة بآية القتال بل هي ايضاً تهديد بليغ لهم مثل تعالى: افعلوا ما شئتم..... ٩١٩

فانه ورد عن الباقر عليه السلام انه قال: قل اي اظهر ما اوحينا اليك و نبأناك به لتأليف الحروف التي قرأناها لك ليهتدى بها من القى السمع و هو شهيد، و هو اسم مكسّى مشاربه الى غائب، فالهاء تنبيهٌ على معنى ثابت، و الواو اشارة الى الغائب عن الحواس كما انّ قولك هذا اشارة الى الشاهد عند الحواس و ذلك انّ الكفار تبهوا عن الهتهم بحرف اشارة الشاهد المدرك. فقالوا: هذه الهتنا المحسوسة المدركة بالابصار فأشرانت يا محمد صلى الله عليه وآله الى الهك الذي تدعو اليه حتى نراه و ندركه و لانأله فيه، فأنزل الله تبارك و تعالى: قل هو فالحاء تثبيت للثابت، و الواو اشارة الى الغائب عن درك الابصار و لمس الحواس و انه تعالى عن ذلك بل هو مدرك الابصار و مبدع الحواس، قال عليه السلام: الله معناه المعبود الذي أله الخلق عن درك ما بيته و الاحاطة بكيفيته. قال عليه السلام: الاحد الفرد المتفرد، و الاحد و الواحد بمعنى واحد و هو المتفرد الذي لانظير له، و التوحيد الاقرار بالوحدة و هو الانفراد، و الواحد المتباين الذي لا ينبعث من شيء و لا يتحد بشيء..... ٩٣١

قال عليه السلام: وحدثني ابي زين العابدين عليه السلام عن ابيه الحسين بن علي عليه السلام انه قال: الضمد الذي لاجوف له و الضمد الذي قد انتهى سوّده، و الضمد الذي لا يأكل و لا يشرب، و الضمد الذي لا ينام، و الضمد الدائم الذي لم يزل و لا يزال..... ٩٣٢

قال عليه السلام: كان محمد بن الحنفية يقول: الضمد القائم بنفسه و الغنى عن غيره، و قال غيره: الضمد المتعالي عن الكون و الفساد، و الضمد الذي لا يوصف بالتغاير قال عليه السلام: الضمد السيد المطاع الذي ليس فوقه أمرٌ و لاناه، قال عليه السلام: و سئل علي بن الحسين عليه السلام عن الضمد فقال: الضمد الذي لا شريك له و لا يؤده حفظ شيء و لا يعزب عنه شيء..... ٩٣٢

وروى عن زيد بن علي عليه السلام انه قال: الضمد الذي اذا اراد شيئاً قال له: كن فيكون، و الضمد الذي ابدع الاشياء فخلقها اضداداً و اشكالاً و ازواجاً، و تفرد بالوحدة بلا

ضدٌ و لاشكلٍ و لامثلٍ و لاندٌ..... ۹۳۲

و عن الصادق عليه السلام عن ابيه عليه السلام انّ اهل البصرة كتبوا الى الحسين بن علي عليه السلام يسألونه عن الضمد. فقال: كتب اليهم بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد فلا تخوضوا في القرآن و لاتتكلّموا فيه بغير علمٍ فقد سمعت جدّي رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: من قال في القرآن بغير علمٍ فليتبوء مقعده من النار، و انّ الله سبحانه قد فسّر الضمد..... ۹۳۲

فقال الله: قل هو الله احد الله الضمد ثمّ فسره فقال: لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً احد، لم يلد يخرج منه شيءٌ كثيفٌ كالولد و سائر الاشياء الكثيفة التي تخرج من المخلوقين، و لاشيءٌ لطيفٌ كالنفس و لاتنشعب منه البدوات كالتسنة و التوم و الخطرة و الهمم و الخزن و الضحك و البكاء و الخوف و الرجاء و الرغبة و السامة و الجوع و الشبع، تعالى عن ان يخرج منه شيءٌ و ان يتولد منه شيءٌ كثيفٌ او لطيف. و لم يولد و لم يتولد من شيءٍ و لم يخرج من شيءٍ كما يخرج الاشياء الكثيفة من عناصرها كالشياء من الشياء و الدابة من الدابة و الثبات من الارض و الماء من الينابيع و الثمار من الاشجار، و لا كما يخرج الاشياء اللطيفة من مراكزها كالبصر من العين و السمع من الاذن، و الشمّ من الانف، و الذوق من الفم، و الكلام من اللسان، و المعروف و التمييز من القلب، و كالتار من الحجر، لابل هو الله الضمد الذي لا من شيء و لا في شيءٍ و لا على شيءٍ مبدء الاشياء خالقها، و منشئ الاشياء بقدرته، يتلاشى ما خلق للفناء بمشيئته و يبقى ما خلق للبقاء بعلمه، فذلكم الله الضمد الذي لم يلد و لم يولد عالم الغيب و الشهادة الكبير المتعال، و لم يكن له كفواً احد..... ۹۳۳

و عن الصادق عليه السلام انه قدم و فدّ من فلسطين على الباقر عليه السلام فسألوه من مسائل، فأجابهم، ثمّ سألوه عن الضمد فقال: تفسيره فيه، الضمد خمسة احرف، فالالف دليل على اتّيته و هو قوله عزّ و جلّ: شهد الله انه لا اله الا هو و ذلك تنبيه و اشارة الى الغائب عن درك الحواسّ، و اللام دليل على الهيئته بانه هو الله، و الالف و اللام مدغمان و لا يظهران على اللسان و لا يقعان في السمع و يظهران في الكتابة دليلاً على انّ الهيئته بلطفه خافية. لاتدرک بالحواسّ و لاتقع في لسان و اصفٍ و لا اذن سامع لانّ تفسير الا اله هو الذي أله الخلق عن درك مايتّيه و كيفيّته بحسّ او بوهمٍ لابل هو مبدع الاوهام و خالق الحواسّ و انّما يظهر ذلك عند الكتابة فهو دليل على انّ الله

تعالی اظهار ربوبیتته فی ابداع الخلق و ترکیب ارواحهم اللطيفة فی اجسادهم الكثيفة. فاذا نظر عبد الی نفسه لم یر روحه كما ان لام الصمد لا یتبین و لا یدخل فی حاسة من حواسه الخمس فاذا نظر الی الكتابة ظهر له ما خفی و لطف، فمتی تفکر العبد فی مائیة الباری و کقیته أله فیہ و تحیر و لم تحط فکرتہ بشیء یتصور له لانه عز و جل خالق الصور فاذا نظر الی خلقه ثبت له انه عز و جل خالقهم و مرکب ارواحهم فی اجسادهم. و اما الصاد فدلیل علی انه عز و جل صادق، و قوله صدق، و کلامه صدق، و دعا عباده الی اتباعه الصاد بالصدق، و عت بالصدق دار الصدق، و اما المیم فدلیل علی ملکه و انه الملك الحق لم یزل و لا یزول ملکه، و اما الدال فدلیل علی دوام ملکه و انه عز و جل دائم تعالی عن الکل و الزوال بل هو عز و جل مکون الکائنات الّذی کان بتکوینہ کلّ کائن. ثم قال عليه السلام: لو وجدت لعلمی الّذی اتانى الله عزّ و جلّ حملة لنشرت التوحيد و الاسلام و الايمان و الدّین و الشرائع من الصمد و کیف لی بذلك و لم یجد جدی امیر المؤمنین عليه السلام حملة لعلمه حتّی کان یتنفس الصعداء. و یقول علی المنبر: سلونی قبل ان تفقدونی، فانّ بین الجوانح منّی علماً جمّاهاه هاه الا لاجد من یحمله الا وانی علیکم من الله الحجّة البالغة فلا تتولّوا قوماً غضب الله علیهم قد یسوا من الاخرة كما یس الكفار من اصحاب القبور. ٩٣٤

و عن الصاد عليه السلام انه سألہ سائل عن التوحيد فقال: انّ الله عزّ و جلّ علم انه یكون فی آخر الزمان اقوام متعمقون فأنزل الله قل هو الله احد و الايات من سورة الحديد الی قوله: علیم بذات الصدور فمن رام وراء ذلك فقد هلك، و المراد بالایات من سورة الحديد آیات اولها الی قوله علیم بذات الصدور فانّ الله تعالی ادرج فیها دقائق التوحيد الّذی لا یصل الیها ادراك المتعمقین فی التوحيد فكیف بغيرهم! و سئل الرضا عليه السلام عن التوحيد فقال: کلّ من قرأ قل هو الله احد و آمن بها فقد عرف التوحيد، قیل: کیف یقرؤها؟ - قال: كما یقرؤها الناس و زاد فیها كذلك الله ربّی مرّتين، و لما كان السورة مشتملة علی توحیده تعالی و اضافاته و كان القاری كأنّہ یقرأ بلسان الله و یأمر بلسان الله نفسه بالتوحيد و بکیفیة اضافاته ورد عنهم بعد تمامه: كذلك الله ربّی، مرّتين، اشارة الی امتثال امره و اقراراً بتوحیده و اضافاته، و لما كان السورة مشتملة علی توحیده و اضافاته و سلو به روى عن الفضیل بن یسار، انّ ابا جعفر امرنی ان اقر

أقل هو الله احد و اقول اذا فرغت منها: كذلك الله ربّي، ثلاثاً، اشارة الى الامتثال بالاقرار بالتوحيد و اضافاته و سلوبه، و لما كان العلوم ثلاثة بمضمون ما ورد عن النبي ﷺ من قوله: انما العلم ثلاثة؛ آية محكمة، او فريضة عادلة، او سنة قائمة، و تمام القرآن لبيان هذه الثلاثة، و هذه السورة مشتملة بايجازها على تمام الايات المحكمات. ۹۳۵

ورد عن الصادق عليه السلام: من مضى به يوم واحد فصلّى فيه خمس صلوات و لم يقرء فيه بقل هو الله احد قيل له: يا عبدالله لست من المصلّين، و ليس المراد بقراءة قل هو الله لقلقة اللسان فقط فانها ربّما تصير و بالأعلى على القارى، بل المراد توفيق الحال للقال حتى ذاق القارى و وجد في وجوده انموذج الانسلاخ. ۹۳۶

و لهذا الوجه ورد عنه عليه السلام: من مضت له جمعة و لم يقرء بقل هو الله احد ثم مات مات على دين ابى لهب لانّ ابالهب كان فارغاً من حرارة الجذب الفطريّ. ۹۳۶

و قد روى عن النبي ﷺ انه قال: من قرأ قل هو الله احد مرّة بورك عليه، فان قرأها مرّتين بورك عليه و على اهله، فان قرأها ثلاث مرّات بورك عليه و على اهله و على جميع جيرانه، فان قرأها اثنتي عشرة مرّة بنى له اثنا عشر قصرًا في الجنة. فتقول الحفظة: انطلقوا بنا ننظر الى قصر اخينا! فان قرأها مائة مرّة كفر عنه ذنوب خمس و عشرين سنة ما خلا الدماء و الاموال. فان قرأها اربعمئة كفر عنه ذنوب اربعمائة سنة، فان قرأها الف مرّة لم يمت حتى يرى مكانه من الجنة او يرى له، و الاخبار في أنّها تعدل ثلث القرآن و أنّ من قرأها ثلاث مرّات كان كمن قرأ القرآن كلّه كثيرة. و روى انه جاء رجل الى النبي ﷺ فشكى اليه الفقر و ضيق المعاش فقال له رسول الله ﷺ: اذا دخلت بيتك فسلم ان كان فيه احد و ان لم يكن فيه احد فسلم و اقرأ قل هو الله احد مرّة واحدة، ففعل الرجل فافاض الله عليه رزقاً حتى افاض على جيرانه. ۹۳۷

و عن الصادق عليه السلام انه قال: من اصابه مرض او شدّة فلم يقرأ في مرضه او شدّته بقل هو الله احد ثم مات في مرضه و في تلك الشدّة التي نزلت به فهو من اهل النار. و عنه عليه السلام انه قال: من يؤمن بالله و اليوم الاخر فلا يدع ان يقرأ في دبر الفريضة بقل هو الله احد فانه من قرأها جمع له خير الدنيا و الاخرة و غفر الله له ولو اديه و ما ولد، او وجهه يستنبط ممّا ذكرنا. ۹۳۷

و عن ابي الحسن عليه السلام انه يقول: من قدم قل هو الله احد بينه و بين كل جبارٍ منعه الله منه، يقرأها بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله، فاذا فعل ذلك رزقة الله خيره و منعه شره، و سرّ ذلك ما ذكرنا. ٩٣٨

روى أنّ لبيد بن الاعصم اليهودي سحر رسول الله صلى الله عليه وآله ثمّ دسّ ذلك في بئرٍ لبني زريق، فمرض رسول الله صلى الله عليه وآله فبينما هو نائم اذا اتاه ملكان فقعد احدهما عند رأسه و الاخر عند رجليه فأخبراه بذلك و أنّه في بئر كذا، فانتبه رسول الله صلى الله عليه وآله و بعث عليّاً و لزيبير و عمّاراً، فنزحوا ماء تلك البئر ثمّ رفعوا. ٩٤٠

فهرست ابیات

در تفکر بود و غمگین و ملول ۶۶	وقت واگشت حـدییه رسول
دولت انا فتحنا زد دهل ۶۶	ناگهان اندر حق شمع رسل
توز منع این ظفر غمگین مشو ۶۶	آمدش پیغام از دولت که او
نک فلان قلعه فلان قلعه تراست ۶۶	کاندر این خواری بنقدت فتهاست
بر قریظه و بر نضیر از وی چه رفت ۶۶	بنگر آخر چونکه وا گردید گفت
علمهای اهل تن احمالشان ۱۲۹	علمهای اهل دل حمالشان
علم چون بر تن زند باری شود ۱۲۹	علم چون بر دل زند یاری شود
بار باشد علم کان نبود ز هو ۱۲۹	گفت ایزد یحمل اسفاره
آن نیاید همچو رنگ ما شطه ۱۲۹	علم کان نبود ز هو بی واسطه
بار برگیرند و بخشندت خوشی ۱۲۹	لیک چون این بار را نیکو کشی
تا بینی در درون انبار علم ۱۲۹	همین بکش بهر خدا این بار علم
آنگهان افتد ترا از دوش بار ۱۲۹	تا که بر رهوار علم آیی سوار
زانکه حق فرمود ثم ارجع بصر ۱۹۷	اندر این گردون مکرر کن نظر
بارها بنگر بین هل من فطور ۱۹۷	یک نظر قانع مشو زین سقف نور
بارها بنگر چو مرد عیب جو ۱۹۷	چونکه گفتت کاندر این سقف نکو
ماؤکم غوراً ز چشمه بندم آب ۲۰۷	مقرئی می خواند از روی کتاب
جز من بی مثل و با فضل و خطر ۲۰۷	آبرادر چشمه که آرد دگر
می گذشت از سوی مکتب آن زمان ۲۰۷	فلسفی منطقیی مستهان
گفت آریم آب را ما با کلند ۲۰۷	چونکه بشنید آیت او از ناپسند
زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد ۲۰۷	شب بخفت و دید او یک شیر مرد
با تبر نوری بیار از صادقی ۲۰۷	گفت زین دو چشمه چشم ای شقی
نور فائض از دو چشمش ناپدید ۲۰۷	روز بر جست و دو چشمش کور دید
خصعتله الرقاب و دانت حذره الامم	ان یخدم القلم السیف الذی

انّ السیوف لها هذا رهفت خدم ۲۱۳	کذا قضی الله للأقلام مذبرئت
عاقلان سرها کشیده در گلیم ۲۸۲	احمقان سرور شد ستند و زبیم
که برون آی از گلیم ای بو الهرب ۲۸۲	خواند مزمل نیی را زان سبب
که جهان جسمی است سرگردان توهوش	سرمکش اندر گلیم و رومپوش
که تو داری نور وحی شعشی ۲۸۲	هین مشو پنهان زنگ مدعی
شمع دایم شب بود اندر قیام ۲۸۲	هین قم اللیل که شمعی ای همام
غول کشتیان این بحر آمده ۲۸۲	خیز و بنگر کاروان ره زده
همچو روح الله مکن تنهاروی ۲۸۲	خضر وقتی غوث هر کشتی تویی
می‌کشد شان سوی دگان و غله ۳۲۹	خلق دیوانه شهوت سلسله
تو مبین این خلق را بی سلسله ۳۲۹	هست این زنجیر از خوف و وله
گفت حق فی جیدها حبل المسد ۳۲۹	می‌کشاند شان به سوی نیک و بد
وآخذنا الحبل من اخلاقهم ۳۲۹	قد جعلنا الحبل فی اعناقهم
صورت کل را شکست آموختی ۵۶۵	صورت خود را شکستی سوختی
در تفکر بود و غمگین و ملول ۶۱۹	وقت واگشت حدییّه رسول
دولت آنّا فتحنّازد دهل ۶۱۹	ناگهان اندر حق شمع رسل
تو زمیع این ظفر غمگین مشو ۶۱۹	آمدش پیغام از دولت که رو
نک فلان قلعه فلان قلعه تراست ۶۱۹	کاندر این خواری به تقدت فتحهاست
برقریظه و بر نضیر از وی چه رفت ۶۱۹	بنگر آخر چونکه وا گردید تفت
علمهای اهل تن احوالشان ۶۵۴	علمهای اهل دل حمالشان
علم چون بر تن زند باری شود ۶۵۴	علم چون بر دل زند یاری شود
بار باشد علم کان نبود زهو ۶۵۴	گفت ایزد یحمل اسفاره
آن نیاید همچو رنگ ما شطه ۶۵۴	علم کان نبود زهو بیواسطه
بار برگیرند و بخشندت خوشی ۶۵۴	لیک چون این بار را نیکو کشی
تا ببینی در درون انبار علم ۶۵۴	هین بکش بهر خدا این بار علم
آنگهان افتد ترا از دوش بار ۶۵۴	تا که بر رهوار علم آئی سوار

- اندر این گردون سکرر کن نظر
 يك نظر قانع مشو زين سقف نور
 چونکه گفتت کاندر این سقف نکو
 مقرئى مى خواند از روى کتاب
 آبرادر چشمه که آرد دگر
 فلسفئى منطقى مستهان
 چونکه بشنید آیت او از ناپسند
 شب بخفت و دید او يك شیر مرد
 گفت زين دو چشمه چشم ای شقى
 روز برجست و دو چشمش کور دید
 ان يخدم القلم السيف
 کذا قضى الله للاقلام مذ برئت
 احمقان سرور شدستند و زبیم
 خواند مزمل نبی را زان سبب
 سرمکش اندر گلیم و رومپوش
 هین مشو پنهان ز ننگ مدعى
 هین قم اللیل که شمعی ای همام
 خیزو بنگر کاروان ره زده
 خضر وقتی غوث هر کشتی توئى
 خلق دیوانند شهوت سلسله
 هست این زنجیر از خوف و وله
 مى کشاندها به سوی نیک و بد
 قد جعلنا الحبل فى اعناقهم
 صورت خود را شکستی سوختی
- زانکه حق فرمود ثم ارجع بصر
 بارها بنگر ببین هل من فطور
 بارها بنگر چو مرد عیب جو
 ماؤکم غوراً ز چشمه بندم آب
 جز من بی مثل و با فضل و خطر
 مى گذشت از سوی مکتب آن زمان
 گفت آریم آب را ما با کلند
 زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد
 با تبر نوری بیار ار صادق
 نور فائض از دو چشمش ناپدید
 الذى خضعت له الرقاب ودانت حذره الامم
 ان السیوف لها مذ ارفعت خدم
 عاقلان سرها کشیده در گلیم
 که برون آ از گلیم ای بوالهرب
 که جهان جسمی است سرگردان توهوش
 که تو داری نور وحی شعشى
 شمع دایم شب بود اندر قیام
 غول کشتیان این بحر آمده
 همچو روح الله مکن تنها روی
 مى کشد شان سوی دگان و غله
 تو مبین این خلق را بی سلسله
 گفت حق فی جیدها حبل المسد
 و اتخذنا الحبل من اخلاقهم
 صورت کل را شکست آموختی

فهرست منابع

- اصول کافی، ۳۷، ۷۱، ۱۲۳، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۶، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۶۲
- امالی، ۵۳۰، ۵۶۲
- امالی الصدوق، ۵۳۹
- تفسیر جامع، ۳۱، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۷، ۶۵، ۷۱، ۷۵، ۸۴، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۵
- تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ۳۱، ۳۳، ۹۵، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۶۸، ۳۷۷، ۳۹۰، ۴۰۶، ۴۶۰، ۴۶۹، ۴۸۹، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۱۷، ۵۳۰، ۵۵۴، ۵۸۴
- تفسیر عیاشی، ۴۹۰
- عیون اخبار الرضا، ۴۹۲
- کتاب التوحید، ۵۷۸
- من لایحضره الفقیه، ۵۳۸
- نور الثقلین، ۳۲، ۴۳، ۷۵، ۱۰۴، ۱۲۷، ۱۵۴، ۱۶۶، ۳۳۶، ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۷۷، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۴۱، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۶۰، ۴۶۹، ۴۸۳، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۵، ۵۳۰، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۲، ۵۷۱، ۵۷۸، ۵۸۴
- نور الثقلین، ۶۵، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۲۱، ۳۶۸، ۴۴۹، ۴۷۰، ۵۵۶